

آرزوی اعصار



الن جى وايت

Lebra

آرزوی اعصار

الن جی وایت

حق چاپ و انتشارات محفوظ © و متعلق به هیئت امنای بنیاد الن جی وایت
می باشد

Old Columbia Pike ۱۲۵۰۱

.Silver Spring, Maryland ۲۰۹۰۴, U.S.A

ناشر فارسی: انتشارات خاور میانه

تمامی حقوق محفوظ

اقتباس هایی که از کتاب مقدس های ترجمه شده به فارسی صورت گرفته
شامل نسخه قدیم و جدید می باشد

پیش گفتار

در قلوب همه ابناء بشر، فارغ از هر نژاد یا طبقه اجتماعی، آمال و آرزوهای غیر قابل وصفی برای چیزهایی وجود دارد که در زمان حاضر به آنها دسترسی ندارند. این اشتیاق توسط خدای بخشنده در سرشت انسان قرار داده شده است، انسانی که با وضعیت فعلی یا دستاوردهای خویش، خواه بد یا خوب یا بهتر، نمی تواند از آنها خشنود شود. آرمان خداوند این است که بشر در طلب بهترین ها باشد تا برای جان او مایه برکتی جاودانی باشد.

شیطان با خدعا و نیرنگ آرزوهای قلب بشر را به انحراف کشانیده است. او به انسان ها تلقین می کند تا باور کند که این اشتیاق با عیش و تمول و راحت طلبی و شهرت و قدرت ارضا می شود؛ لیکن آنانی که توسط او بدین منوال فریب خورده اند (و شمار آنان به هزاران هزار می رسد)، می یابند که همه این چیزها همچون کفنه بر روی مرده اند که جان و حیاتی نخواهند بخشید.

تدبیر خدا این است که این اشتیاق قلب بشری باید انسان را بسوی آن یگانه ای هدایت کند که به تنها می قادر است او را خشنود سازد. آرزو و استیاق از سوی اوست و به سوی او ختم می شود که پری و تحقق یافتن آن آرزوست. آن پری در عیسی مسیح، فرزند خدای ابدی یافت می شود. « زیرا خشنودی خدا در این بود که با همه کمال خود در او ساکن شود »، « زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است » (کولسیان ۱ آیه ۱۹؛ ۲ آیه ۹). و همچنین صادق است که « وجود شما از حضور او لبریز است » (کولسیان ۲ آیه ۱۰) با توجه به هر اشتیاق الهی که در وجود کاشته شده و بطور طبیعی دنبال می شود.

حجی نبی از [مسیح] به عنوان « آرزوی همه امت ها » یاد می کند و می توانیم بخوبی او را « آرزوی اعصار » بنامیم، حتی بعنوان « پادشاه همه دوران ها » بخوانیم.

مقصود این کتاب قرار دادن عیسی مسیح بعنوان یگانه فردی است که در او هر آرزوئی اجابت و اغنا خواهد گردید. مطالب بسیاری در باره « زندگی مسیح » نوشته شده است، کتابهایی بسیار عالی، حاوی اطلاعات وسیع، مقالات شیوا بر تاریخ نگاری وقایع و وقایع تاریخی مقارن، رسوم و حوادث با بسیاری از تعالیم و خلاصه بسیاری از جنبه های زندگی عیسی ناصری را شامل می شود. با این وجود به راستی ممکن است گفته شود که « حتی نیمی از آن گفته نشده است ».«

هر چند، هدف این کتاب شرح و تفصیل هماهنگی انجیل یا حتی ارائه ترتیب و توالی زمانی محض حوادث مهم و دروس شگفت انگیز زندگی مسیح نیست؛ هدف

آن معرفی محبت خداست که در فرزند او هویدا گردیده است، جمال الهی زندگی مسیح، که بموجب آن همه بتوانند سهمی ببرند و نه فقط برای اغایی آمالی که کنجکاوانه و نه جستارهای منتقدانه.

بلکه حتی بعنوان جذابیت خیریت و نیکویی شخصیت عیسی که حواریون خویش را بسوی خود کشید و با حضور شخصی خود، با تماس همدردانه و احساس در همه ضعف‌ها و نیازها، و با مشارکت دائمی او، سیرت آنان را از خاکی به ملکوتی تغییر داد، از خودخواهی به فدایکاری، از جهالت تنگ نظری و تبعیض به دانش سعه صدر و محبت عمیق برای جانهای همه اقوام و نژادها، حتی با این وجود هدف این کتاب این است که رهایی بخش متبارک به خوانندگان کمک کند تا با او رو و همدل شوند، حتی مانند آنچه که حواریون کهن انجام دادند، عیسی آن یگانه توانا، که در حد اعلی نجات می‌بخشد و همه کسانی که از طریق او به نزد خدا می‌آیند را به شباهت الهی خویش متبدل می‌سازد. با این وجود چقدر ناممکن است که زندگی خویش را عیان نماید! مانند این است که تلاش شود تا رنگین کمان آسمان را بر روی کرباس قرار داد؛ و یا نغمه‌های دلپذیر را با خطوط سیاه و سفید ترسیم نمود.

نویسنده در صفحات ذیل که زنی با تجربه عمیق و وسیع و طولانی در امور خداست، زیبایی‌هایی را از زندگی عیسی در پیش روی ما قرار داده است. او گوهرهای قیمتی تازه‌ای را از صندوقچه جواهرات بیرون آورده است. او حقایق ارزشمند الهی را به شکل شگفت‌انگیزی بیان می‌کند و گنجینه بیکران و عظیم الهی را در مقابل دیدگان خواننده می‌گشاید. نور حقیقت تازه و با شکوه کلام زنده خدا، ذهن خواننده را چنان روشن می‌کند که گوئی از عمق مفاهیم کلام خدا از پیش آگاه بوده است. خلاصه اینکه، عیسی مسیح به عنوان تجسم خدا و منجی رحیم و دلسوز و خورشید عدالت، کاهن اعظم و شفا دهنده تمامی ضعف‌ها و امراض انسانی، دوست مهربان و همدرد، پادشاهی از نسل داود، سپر قوم، سرور سلامتی، پادشاه موعود، پدر سرمدی، و امید و آرزوی تمامی اعصار و قوم‌ها پدیدار می‌گردد.

این کتاب تحت برکات خداوند به جهانیان ارائه گردیده است، با این دعا که سرور سرمدی با روح خویش کلمات این کتاب را برای بسیاری از جانها که مشتاق و آرزومند که هنوز اغنا نگردیده اند کلمات حیات بخش سازد؛ تا که آنان « مسیح و نیروی رستاخیز او را بشناسند و در رنج‌های او سهیم گردند » تا « که از پری شادمانی » و از خوشی جاودان لبریز گشته که باعث رسیدگی میوه و ثمرات همه کسانی خواهد شد که همه چیز را در او یافته اند، او که « در میان ده‌ها هزار همتای ندارد » و « یگانه‌ای است که همه چیزش دوست داشتنی است ».«

۱ - « خدا با ما »

« نام او عمانوئیل خوانده خواهد شد.... یعنی خدا با ما »، « نور معرفت جلال خداوند »، در « سیمای عیسی مسیح » عیان گردیده است. « از ازل، عیسی مسیح خداوند، با پدر یکی بود » او « جلوه خدا » جلوه‌ای از عظمت و کبریایی او و « فراغ پر جلال او » بود. بخاطر آشکار شدن این شکوه و جلال بود که او به دنیا مآمد. او به این دنیا تاریک شده از گناه آمد تا نور محبت خدا را آشکار کند. تا « خدا با ما » باشد. از این رو، درباره‌ی او نبوت شده بود که، « نام او باید عمانوئیل خوانده شود ».

عیسی با آمدن وساکن شدن در میان ما، قصد داشت تا خداوند را به بشر و به فرشتگان آشکار کند. او کلمه خدا بود – افکار خداوند به واسطه او قابل شنیدن شد. او در دعای خویش برای حواریون خود می‌گوید، « من نام تو را به آنها شناساندم » – خدای « رحیم، بخشنده، دیرغضبه، کثیر الاحسان، و سرشار از نیکویی و راستی » – « تا محبتی که تو به من داشته‌ای، در آنها نیز باشد و من نیز در آنها باشم » اماً این مکافه فقط برای فرزندان زمینی خداوند ارزانی نشده بود. دنیا کوچک ما، درسی از کتاب گیتی است. هدف از روی فیض شگفت انگیز خداوند و راز رهایی بخش محبانه او « موضوع مورد علاقه فرشتگان » بوده و در طی اعصار بی پایان از سوی ایشان مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. هم نجات یافتگان و نیز [فرشتگان] عاری از گناه، دانش و نغمه‌های خویش را در صلیب مسیح خواهند یافت. مشاهده خواهد شدکه نور جلال تاییده شده در سیمای عیسی، نور محبتی است که با فدا کردن خویش متجلی شده است. در نوری که از جلحتاست مشاهده خواهد شد که قانون خویشتن انکاری محبت، قانون حیات برای زمین و آسمان است واینکه، محبتی که نفع خود را نمی‌جوید از دل خداوند سرچشمه می‌گیرد و اینکه، در آن یگانه افتاده دل و فروتن، ذات خدا آشکار می‌شود، خدایی که در نور ساکن است و هیچ بشری نمی‌تواند به او دسترسی داشته باشد.

در آغاز، خداوند در تمامی کارهای آفرینش هویدا بود. این مسیح بود که آسمانها را گستراند و بنیان زمین را بنا نهاد و دستان او بود که گیتی را در فضا آویخت و به گلهای صحراء زینت بخشید. « به قُوت خود کوهها را مستحکم ساخت » و « دریا از آن اöst و او آن را آفرید » (مزامیر ۶۵ آیه ۶؛ ۹۵ آیه ۵). او بود که زمین را به زیبایی و آسمان را به ترمیم پر ساخت. و بر روی تمامی چیزها در زمین و آسمان، پیام محبت پدر آسمانی را مکتوب کرد.

اینک گناه، کار [عالی] بی نقص خدا را آلوده ساخته، با این وجود، آن دست

نوشته بر جای مانده است. حتّی اکنون نیز تمامی مخلوقات، شُکوه مقام عُظمای او را اعلام می کنند. هیچ چیز نمی تواند قلب خود خواه انسانی را که فقط برای خودش زندگی می کند نجات بخشد. نه پرندۀ ای [از بهر خود] در آسمان می چرخد و نه چرنده ای در زمین [از بهر خویش] می چرد بلکه از برای خدمت به برخی دیگر موجودات هستی [برای چرخه حیات]. هیچ برگی از جنگل یا ساقه نازکی از چمن به خلقت نیامده بلکه از برای خدمت. هر درخت و بوته و برگی، جاری کننده عنصر حیات است که بی آن نه انسان زیست تواند کرد نه حیوان؛ و انسان و حیوان نیز به نوبه خود [در رشد و] حیات درخت و بوته و برگ یاری گر و خدمت رساند. گلها عطر افشارند و جمال و زیبایی خود را شکوفا نموده تا نعمت و برکتی برای جهان باشند. خورشید با تابش نور خود، زمین و هزاران جهان [یا سیاره دیگر را از روشنایی] مشعوف می سازد. اقیانوس به تنہایی منبع تمامی چشمۀ ها و آبغشان هاست، که مسیل و جریان های خود را از هر سر زمینی می یابد لیکن [اگر] می ستاند ولی باز پس می دهد. مه و بخاری که از پنهان او به هوا متصاعد می گردد به صورت باران باریده تا زمین را آبیاری کند تا بارور شده و گیاهان جوانه زده و گلها غنچه به بار آورند.

فرشتگان مقدس شادی خویش را در عطا کردن یافته اند، – عطای محبت و مراقبت خستگی ناپذیر بخاطر جانهایی که سقوط کرده و نامقدس گشته اند. آن موجودات ملکوتی به قلوب بشر اظهار عشق و محبت می کنند؛ آنان از بارگاه های برین، نور حقیقت را به این جهان تاریک می آورند و با خدمت صبورانه و با مهربانی بر روح بشر به حرکت در آمده تا گمشده را به دوستی با مسیح در آورند، آن کسی که نزدیک تر از آن است که خود ایشان بدانند.

با روی گرداندن از تمامی چیزهای رون پایه و پست، خدا را در عیسی مشاهده می کنیم و با نگریستن به عیسی در می یابیم که خدای ما در بخشیدن و ارزانی کردن جلال می یابد. مسیح فرمود، « من از خود، کاری نمی کنم » و « بلکه همانطور که پدر به من تعلیم داده است سخن می گوییم »، « من در پی جلال خود نیستم » بلکه « در پی جلال فرستنده خود هستم » (یوحنا ۸:۲۸؛ ۶:۵۷؛ ۱۸:۵۰). در این آیات، اصل بزرگی که قانون حیات برای گیتی است مقرر گردیده است. مسیح همه چیز را دریافت کرد ولی او گرفت تا ارزانی دارد. از این رو در بارگاه های ملکوتی، در کهانت خود برای تمامی مخلوقات؛ به واسطه پسر محبوب، [روح حیات بخش] پدر به همگان جاری می شود؛ به واسطه پسر با حمد و خدمتی سرشار از شادی، موجی از عشق و محبت به منشاء و مصدر بزرگ عالمیان باز می گردد. و بدین ترتیب قانون حیات کائنات و زنجیره احسان و نیکویی که معرف خصلت آن بخشنده عظیم است از طریق مسیح کامل می شود.

قانون حیات در ابتداء، درآسمان زیر پا گذاشته شد. اصل و سرچشمۀ گناه از خود

خواهی ناشی شد. لوسيفر [ستاره صبح یا همان شیطان] که در جلد یک کروبی بود آرزو داشت تا در ملکوت جایگاه نخست را داشته باشد. او تلاش کرد تا به کنترل ملکوتیان نائل گردیده و آنان را از آفریدگار خود دور ساخته و از آنان برای خود بیعت بگیرد. بنابراین او خدا را بد جلوه قلمداد کرد، صفت خود پرستی را به او نسبت داد. او با خصوصیات شریرانه خویش در پی این بود تا شخصیت خالق مهربان را تخریب کند. بدین ترتیب فرشتگان را فریب داد و به همان طریق انسان را نیز فریب داد. او ایشان را برآن داشت تا در کلام خدا تردید نموده و به احسان و نیکویی او بی اعتمادی نشان دهند. بدلیل عدالت و ابهت عظیم خداوند، شیطان ایشان را وادار کرد تا به او به عنوان خدایی سخت گیر و بی رحم نگاه کند. بدین ترتیب انسان را به سوی خود جلب کرد تا در گناه و طغیان گری بر علیه خداوند به او ملحق گردیده و ظلمت اندوه بر جهان سایه افکند.

جهان به خاطر درک و شناخت غلط از خداوند در تاریکی فرو رفت. بخاطر این که این سایه‌ی تاریک و غم انگیز روشن شود، بخاطر این که جهان بار دیگر به سوی خدا بازگشت کند، قدرت فرینده شیطان باید درهم شکسته شود. این کار نمی‌توانست با توسل به زور انجام شود زیرا استفاده از زور و قدرت با اصول حکومت خداوند مغاییراست. او آرزومند خدمتی است که از روی محبت انجام شود و محبت با اعمال سلطه، زور و قدرت حاصل نمی‌شود. تنها با محبت است که محبت در دیگران بیدار می‌شود. شناخت خدا یعنی دوست داشتن او؛ ماهیت خدا باید در تضاد با شخصیت شیطان آشکار شود. در تمامی کائنات فقط یک نفر می‌توانست این کار را انجام دهد. فقط او یعنی آن کسی که بلندی و ژرفای محبت خدا را می‌شناخت، می‌توانست ماهیت خدا را آشکار کند. بر شب تاریک این جهان، خورشید عدالت، که «بر بالهای وی شفا خواهد بود»، می‌بايستی طلوع کند (ملکی ۴ آیه ۲).

نقشه نجات ما، نقشه‌ای نبود که بعداً آن دیشیده شده باشد یا برنامه‌ای باشد که پس از سقوط آدم طرح ریزی شده باشد، بلکه مکافهه‌ای بودکه «از ایام ازل مخفی داشته شده بود» (رومیان ۱۶ آیه ۲۵). این نقشه، آشکار شدن اصولی بود که از ایام ازل، بنیان عرش خداوند را تشکیل می‌داد. از همان آغاز، خداوند و مسیح از ارتداد شیطان و سقوط آدم که به دلیل قدرت فرینده شیطان مرتکب گناه می‌شد، آگاه بودند. خداوند مقدر نکرده بود که گناه به وجود بیاید، اماً وقوع آن را پیش‌بینی کرده و در مقابل عواقب هولناک ناشی از ارتکاب گناه، اقدامات فوری را تدارک دیده بود. محبت او نسبت به جهان آنقدر عظیم بود که عهد کرد تا پسر یگانه خود را ارزانی دارد تا «هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان باید» (یوحنا ۳ آیه ۱۶).

شیطان گفته بود، «کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت... ومثل

حضرت اعلیٰ خواهم شد » (اشعیا ۱۴ آیات ۱۳ و ۱۴). امّا مسیح که، « از ازل دارای الوهیّت بود، ولی راضی نشد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده، به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد » (فیلیپیان ۲ آیات ۶ و ۷).

این کار، یک فداکاری داوطلبانه بود. عیسیٰ می توانست در کنار پدر بماند. او می توانست جلال آسمان و بیعت با فرشتگان را حفظ کند. امّا تصمیم گرفت که عصای سلطنت را به دستان پدر بسپارد و از تخت پادشاهی گیتی به پائین قدم گذارد تا نور را به گرفتاران تاریکی و حیات را به جهان رو بموت بیاورد.

قریب دو هزار سال پیش صدایی پر رمز و راز از تخت پادشاهی خداوند در آسمان شنیده شد که اعلام می کرد، « اینک می آیم »، « قربانی و هدیه را نخواستی، امّا بدنی برای من مهیّا ساختی، از هدایای سوختنی و قربانیهای گناه خشنود نبودی، آنگاه گفتم: اینک من خود می آیم، تا اراده تو را ای خدا به جای آورم » (عبرانیان ۱۰ آیات ۵ تا ۷). در این آیات تحقق نقشه ای که از ایام ازل مخفی نگاه داشته شده بود، اعلام می شود. مسیح در آستانه دیدار از جهان ما و پوشیدن لباس جسم بود. او می گوید، « بدنی برای من مهیّا ساختی ». اگر او با همان جلال و شکوهی که در کنار پدر و قبل از آفرینش این جهان داشت، ظاهر می شد، نمی توانستیم نور حضور او را تحمل کنیم و برای اینکه جلال او را مشاهده کنیم و هلاک نگردیم، تجلی جلال او پوشانده شده بود. الوهیت او با انسانیت پوشیده شد و جلال نادیدنی او در هیئت مرئی انسانی قرار گرفت.

این هدف عظیم، به صورت علائم و نمادهایی نشان داده شده بود. بوته مشتعل، که بموجب آن مسیح به موسی ظاهرشد، خدا را آشکار نمود. نماد انتخاب شده برای معرفی ذات الوهیت بوته ای عادی بود که ظاهراً هیچگونه جذایتی نداشت. آن ذات لا یتناهی تقدیس گردید. خدای مهربان، جلال خود را با فروتنانه ترین شکلی پوشانید تا موسی بتواند به او نگاه کند و زنده بماند. به همین طریق، خداوند در ستونی از ابر در روز و در ستونی از آتش در شب با قوم اسرائیل ارتباط برقرار کرد تا اراده خود را به انسان آشکار کرده و فیض خود را به ایشان اعطا کند. جلال خداوند مقهور و عظمت او مستور گردید تا دیدگان ضعیف بشر فانی بتواند بر او نظر افکند. بدین نحو، مسیح می باستی بصورت « بدن حقیرما » ظاهر می شد و « به شباخت انسان » در می آمد، (فیلیپیان ۳ آیه ۲۱). در نگاه جهانیان، او جمالی نداشت که ایشان مشتاق او باشند. امّا او تجسم خدا و نور زمین و آسمان بود. جلال و عظمت او مستور ماند تا بتواند به انسان محزون و وسوسه شده نزدیک شود.

خداوند از طریق موسی به قوم اسرائیل امر فرمودکه، « قوم باید برای من خیمهای مقدس بripا کنند تا در بین آنها ساکن شوم » (خروج ۲۵ آیه ۸). و خداوند

به این طریق در خیمه مقدس و در میان قوم خود ساکن شد. در خلال دوران سرگردانی خسته کننده قوم اسراییل در بیابان، نماد [نشان و علامت] حضور خدا با ایشان بود. مسیح نیز بدین نحو خیمه خود را در میان استراحتگاه ما برپا کرد. او خیمه خود را در کنار خیمه های انسانها بر پا کرد تا در میان ما ساکن شود و ما را با زندگی و شخصیت الهی خویش آشنا سازد.

و «کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید. ما شکوه و جلالش را دیدیم شکوه و جلالی شایسته فرزند یگانه پدر و پر از فیض و راستی» (یوحنا ۱ آیه ۱۴).

از آنجا که عیسی آمده تا با ما ساکن شود، می دانیم که خدا با مشقت های ما آشناست و با غم و رنجهای ما همدردی می کند تا تمامی پسران و دختران آدم بتوانند درک کنند که خالق ما، دوست گناهکاران است. چرا که در هر طریقت فیض، در هر وعده مسرت بخش، در هر کردار محبت آمیز، و در هر جاذبه الهی نشان داده شده در زندگی منجی بر روی زمین، می بینیم که « خدا با ماست ».

شیطان شریعت محبت آمیز خداوند را به عنوان احکام خود خواهانه معرفی می کند. او [این گونه وانمود کرده] که برای ما اطاعت از مقررات احکام غیر ممکن است. او مسئولیت گناه و سقوط والدین اولیه ما و مصائب و گناه را به خالق جهان نسبت می دهد. او افراد را گمراه می کند تا خدا را به عنوان خدایی که خالق گناه، رنج و مرگ است، ببینند. عیسی آمد تا این دروغ شیطان را افشاء کند. او که مانند ما شده بود می بایستی الگوئی از فرمانبرداری می شد و به همین دلیل بود که او طبیعت ما را برخود گرفت و از میان تجربیات ما گذر کرد. « از همین رو، لازم بود از هر حیث همانند برادران خود شود » (عبرانیان ۲ آیه ۱۷). اگر ما مجبور به تحمل تجربیاتی می شدیم که عیسی متحمل نشده بود، آنگاه شیطان با استفاده از این موضوع می توانست ادعا کند که قدرت خداوند برای مقابله با وسوسه ها ناکافی بوده و ما نخواهیم توانست با استفاده از قدرت الهی در مقابل وسوسه ها بایستیم. از همین رو لازم بود که عیسی، « از هر حیث همچون ما وسوسه شود » (عبرانیان ۴ آیه ۱۵). او با هر وسوسه ای که ما در معرض آن قرار می گیریم، مواجه شد و از قدرت خود که به رایگان به ما داده نشده است، استفاده نکرد. او به عنوان انسان با وسوسه ها روبرو شد و با قدرتی که خدا به او داده بود، بر وسوسه ها پیروز شد. عیسی می فرماید، « ای خدای من، اراده تو را بجا آوردم و احکام تو را در دل خود حفظ می کنم » (مزامیر ۴۰ آیه ۸). هنگامی که عیسی به اعمال نیکو پرداخت و همه کسانی را که از سوی شیطان رنج می برندند، شفا می داد، در همان حال، ماهیت احکام خداوند و ویژگی خدمت و عبادت را برای مردم آشکار می کرد. زندگی او اثبات کرد که برای ما نیز اطاعت کردن از احکام خداوند ممکن می باشد.

مسیح با طبیعت بشری، بشر را تحت تاثیر قرار می داد و با الوهیت خویش به

سریر خداوند توسل و تکیه داشت. او به عنوان پسر انسان [در تجسم بشری]، الگوی اطاعت را به ما ارزانی داشت و به عنوان پسر خدا به ما قدرت می‌بخشد تا از آن اطاعت کنیم. این مسیح بود که از میان بوته مشتعل برفرار کوه حوریب با موسی سخن گفته واعلام کرد، « هستم، آن که هستم... و بهمین خاطر به بنی اسراییل چنین بگو: هستم مرا نزد شما فرستاد » (خروج ۳ آیه ۱۴). این سخنان، تضمینی بود برای رهایی قوم اسراییل. به همین ترتیب، هنگامی که عیسی « به شباهت انسان » ظاهر شد، خود را « هستم » اعلام کرد. کودک بیت لحم، منجی متواضع و فروتن، خداست که « در جسم ظاهر شد » (اول تیموتائوس ۳ آیه ۱۶). او به ما می‌گوید، « من شبان نیکو هستم »، « من نان زنده هستم »، « من راه و راستی و حیات هستم »، « تمامی قدرت درآسمان و بر زمین به من سپرده شده است » (یوحنا ۱۰ آیه ۱۱؛ ۱۴ آیه ۵۱؛ ۲۸ آیه ۱۸). او به ما می‌گوید، من ضامن تمامی وعده های خدا هستم. ترسان مباشید، زیرا « خداوند با ماست » و ضامن رهایی ما از گناه و ضامن قدرت ما در اطاعت از احکام الهی است.

مسیح با به تن دادن به تجسم بشری، شخصیتی را کاملاً متضاد با شخصیت شیطان آشکار کرد. او حتی در مسیر خوار شدن قدمهای متواضعانه تری برداشت و « چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را فروتن ساخت و از روی اطاعت حاضر شد مرگ - حتی مرگ بر روی صلیب- را پذیرد » (فیلیپیان ۲ آیه ۸). همانطوریکه کاهن اعظم جامه باشکوه کهانت را کنار گذاشت و با پوشیدن جامه سفیدی که ویژه کاهنان عادی بود، انجام وظیفه می‌کرد، به همین طریق، مسیح صورت خادم به خود گرفت و قربانی گذراند. او، خود هم کاهن بود و هم قربانی. « به سبب تقصیرهای ما مجروم و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بروی قرار گرفت » (اشعیاء ۵۳ آیه ۵).

با مسیح آنگونه که ما سزاوار آن بودیم رفتار شد و با ما طوری رفتار خواهد شد که مسیح سزاوار آن است. او به خاطر گناهان ما محکوم شد، در حالی که در آن هیچ سهمی نداشت، تا ما به واسطه عدالت او که هیچ سهمی در آن نداشتیم، تبرئه گردیده و عادل شمرده شویم. او به خاطر حیات بخشیدن به ما، متحمل مرگی شد که ما سزاوار آن بودیم و « از زخمهای او ما شفا یافتیم ».

مسیح با زندگی و مرگ خویش، کاری عظیم تر از نجات انسان از ویرانی و هلاکت گناه به انجام رساند. نقشه شیطان این بود که میان خدا و انسان جدایی ابدی ایجاد کند. اما در مسیح ما با خدا متحد تر می‌شویم گویی که هرگز سقوط نکرده ایم. منجی با گرفتن طبیعت ما، خود را با گره ای که هرگز نخواهد گست نموده ایم. او از همان روز ازل با ما پیوند و ارتباط داشت. « خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد » (یوحنا ۳ آیه ۱۶). خداوند نه تنها پسر

یگانه خود را داد تا گناهان ما را بدوش بگیرد و بجای ما به عنوان قربانی ما بمیرد، بلکه او را برای تمامی نسل گناهکار بشر ارزانی داشت. خداوند برای تضمین تدبیر تغییر ناپذیر صلح و آشتی، پسر یگانه خود را داد تا به عضویت خانواده بشری درآید ماهیت بشری خویش را برای همیشه حفظ کند. این تضمینی است مبنی بر اینکه خداوند به وعده هایش عمل خواهد کرد و کلام خدا محقق خواهد گردید.

« زیرا که برای ما ولدی زائیده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود ». خداوند در وجود پسرش، تمامی انسانیت را به فرزندی برگزید و او را به بالاترین مقام آسمان رسانید. این « پسر انسان » است که در تخت پادشاهی آسمان سهیم است. کسی که نام او « عجیب، مشیر، خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد » (اشعياء ۹ آیه ۶). و مسیح، کسی که گفت، « من هستم » به عنوان واسطه میان انسان و خدا، دست خود را هم به سوی خدا و هم به سوی انسان دراز کرد. او که « قدوس، بی عیب، پاک و جدا از گناهکاران است، عار ندارد که ما را برادر بخواند » (عبرانیان ۷ آیه ۲۶؛ آیه ۱۱)، در مسیح، خانواده زمینی و خانواده آسمانی با یکدیگر مرتبط می شوند. مسیح جلال یافته برادر ماست و به واسطه او، آسمان از سوی بشریت حرمت گذاشته می شود و بشریت نیز درآغوش محبت بیکران مُعزّز می گردد.

خداوند در باره قوم خود می فرماید، « آنان مانند جواهر تاج بر زمین او خواهند درخشید. زیرا که حُسن و زیبایی او عظیم است » (زکریا ۹ آیات ۱۶ و ۱۷). رفعت یافتن و سرافرازی نجات یافتگان گواه فیض و رحمت خدا خواهد بود. در زمانهای آینده که فرا خواهد رسید، « خداوند فیض بی مانند خود را با مهربانی نسبت به ما نمایان می سازد »، « با این هدف که... حکمت گوناگون خدا بر ریاستها و قدرتهای جایهای آسمانی آشکار شود... و این مطابق است با آن قصد ازلی خدا که بدان در خداوند با مسیح عیسی جامه عمل پوشانید » (افسیان ۲ آیه ۷ و ۳۰ آیات ۱۰ و ۱۱).

به واسطه کار نجات بخش مسیح، حکومت خدا مشروع و پا بر جاست. و خدای قادر مطلق به عنوان خدای محبت شناخته می شود. کذب بودن اتهامات شیطان اثبات گردیده سرشت او بر ملا می شود. طغيان و تمرد هرگز دوباره بر نخواهد خواست. و گناه هرگز نخواهد توانست به جهان وارد شود و همگان در طی اعصار از ارتداد مصون خواهند ماند. با فدا شدن داوطلبانه عشق و محبت، ساکنان زمین و آسمان با پیوندی ناگرسننی به خالق خویش مرتبط می شوند.

کار نجات تکمیل خواهد شد. در جایی که گناه فراوان است، فیض خدا بیشتر دیده می شود. دنیا، که شیطان آن را متعلق به خود می داند، نه تنها باید نجات یابد، بلکه می بایستی رفعت یافته و متعالی گردد. دنیای کوچک ما، زیر بار لعنت گناه و تنها لگه تاریک در خلقت عالی و باشکوه خداوند، در میان تمامی کائنات

از همه سرافراز تر و محترم تر شمرده خواهد شد. در همین جهان، جایی که پسر خدا در خیمه خود را در بشریت بر پا ساخت، جایی که پادشاه جلال، زیست، رنج کشید و مُرد، در همین جهان - زمانی او همه چیز را تازه خواهد ساخت، و خیمه خداوند در میان انسانها خواهد بود. « او در میان ایشان ساکن خواهد شد و ایشان قوم او خواهند بود و خداوند با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود ». و در طول قرون و اعصار و تا انتهای زمان، هنگامی که نجات یافتگان در نور حقیقت خداوند گام بر می دارند، او را برای هدیه عالی و وصف ناپذیر او حمد و سپاس خواهند گفت - عمانوئل « خدا با ماست ».

۲ - « قوم برگزیده »

برای مدت بیش از هزار سال قوم یهود ظهور منجی را انتظار کشیده بودند. آنان تمامی امید خویش را بر روی این واقعه معطوف کرده بودند. در سرودها و نبوتها، در آیین‌های معبد و دعاهاخانگی، نام او را با حرمت تقدیس کرده بودند. اما هنگامی که آمد او را نشناختند. محبوب آسمان در نظر ایشان مانند « ریشه ای روییده در زمینی خشک » بود. او را نه صورتی بود و نه جمالی. در او منظری ندیدند که مشتاق او باشند. « او به نزد خاصان خودآمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند » (اشعیا ۵۳ آیه ۲؛ یوحنا ۱ آیه ۱۱).

با این وجود خداوند اسراییل را برگزیده بود. او ایشان را فرا خوانده بود تا دانش احکام او را و تمامی آیات و نبوتهاخی را که به منجی اشاره می‌کرد، حفظ کنند. خداوند می‌خواست که ایشان چاه‌ها [چشم‌های] نجات و رستگاری برای جهان باشند. همان وظیفه ای را که ابراهیم در سرزمین اقامت موقتی خویش و یوسف در سرزمین مصر و دانیال در دربار بابل ایفا کرده بود، قوم عبرانی می‌بایستی در میان سایر اقوام ایفا می‌کرد. آنان باید خدا را به انسان‌ها آشکار می‌کردند.

خداوند با فرا خواندن ابراهیم گفت، « تو را برکت می‌دهم؛... و تو برکت خواهی بود... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت ». (پیدایش ۱۲ آیات ۲ و ۳). همین تعلیم از سوی انبیاء عهد عتیق نیز تکرار می‌شد. حتی بعد از از دست رفتن اسراییل در جنگ و به اسارت رفتن قوم، هنوز هم این وعده به ایشان تعلق داشت. « آنگاه بازماندگان قوم اسراییل برای قوم‌های بسیار، شبین و بارانی از جانب خداوند خواهند بود. آنها به خدا اعتماد خواهند داشت، نه به انسان » (میکا ۵ آیه ۷). خداوند با اشاره به معبد اورشلیم و از طریق نبوت اشعیای نبی چنین فرموده بود، « خانه‌ی من به خانه عبادت برای تمامی قومها مسمی خواهد شد » (اشعیا ۵۶ آیه ۷).

اما اسراییلیان انتظارات خویش را بر روی عظمت دنیوی متمرکز کرده بودند. آنان از زمان ورودشان به سرزمین کنعان، از احکام خداوند جدا شده و از آیین‌های مشرکین پیروی کردند و هشدارهایی را که خداوند از طریق انبیاء به ایشان اعلام کرده بود، نادیده گرفتند. رنجی را که از ظلم و ستم مشرکین متحمل شده بودند، بی فایده بود و هر حرکت اصلاح طلبانه منجر به بی‌ایمانی شدیدتری می‌شد.

اگر اسراییل به خداوند وفادار می‌ماند، آنگاه خداوند نقشه خود را از طریق تعالی و تکریم ایشان تحقق می‌بخشید. آنان اگر در مسیر اطاعت گام بر می‌داشتند، خداوند ایشان را « از جمیع امت‌هایی که ساخته بود، در ستایش و نام و

اکرام بلند می گردانید ». موسی به ایشان گفت، « جمیع امت های زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید ». « قومهایی که این فرایض را بشنوند »، خواهند گفت « این قوم بزرگ واقعاً دارای حکمت و بصیرت هستند » (تنیه ۲۶ آیه ۱۹؛ ۲۸ آیه ۱۰؛ ۴ آیه ۶). اما به خاطر خیانت ایشان، نقشه خداوند می باشدی تها از طریق جدال مستمر و حقارت ایشان به انجام می رسید.

آنان به اسارت بابل در آمد و در تمام سرزمین های مشرکین پراکنده شدند. در روزهای رنج و مصیبت، بسیاری از ایشان عهد خویش را با خداوند تجدید کردند. هنگامی که بربطهای خویش را بر درختان بید آویختند و برای معبد قدس که ویران شده بود سوگواری می کردند، نور حقیقت بر ایشان تایید و حکمت و معرفت خداوند در میان سایر اقوام گسترش می یافت. مشرکین، روش قربانی کردن را که خداوند مقرر کرده بود، تحریف کرده بودند، اما بسیاری از مشرکین که از روی اخلاص آیین های یهودیان را مشاهده می کردند، مفهوم واقعی عبادت را آموخته و با ایمان، وعده آمدن منجی را پذیرفتند.

در دوران اسارت، بسیاری از تبعیدیان قوم با آزار و جفا روبرو شدند و عده زیادی از ایشان به خاطر تمرد از بنی حرمت ننمودن سبت و بخاطر زیر پا گذاشتن آیین های مشرکین زندگی خود را از دست دادند. هنگامی که بت پرستان برای فرو نشاندن حقیقت قیام می کردند، خداوند خادمین خود را رو در روی پادشاهان و حکام قرار می داد تا شاید که ایشان و قوم آنان نور حقیقت را دریافت کنند. هر از گاهی قدرتمدترین پادشاهی ها هدایت می شدند تا به برتری خداوندی که اسیران عبرانی پرستش می کردند، اعتراف کنند.

بواسطه اسارت در بابل، بنی اسرائیل بطور موثری از پرستش بت های تراشیده شده علاج یافتند. در طی قرنها که ادامه یافت آنان از بیداد و ستم دشمنان بت پرست رنج کشیدند تا زمانی که ملزم شده و دانستند که کامیابی ایشان به اطاعت از احکام خداوند بستگی دارد. با این حال، بسیاری از ایشان، خدا را از روی محبت عبادت نمی کردند. انگیزه ایشان از عبادت، از روی خودخواهی بود. آنان خداوند را بطور ظاهری عبادت می کردند و آن را وسیله ای برای کسب عظمت ملی قلمداد می کردند. آنان نور عالم نشندند، اما برای خلاصی از وسوسه بت پرستی، ارتباطشان را با دنیای خارج قطع کردند. در آموزه تعلیمی که از طریق موسی به ایشان داده بود، خداوند اتحاد و آمیزش با بت پرستان را محدود کرده بود، اما این تعلیم از سوی ایشان به به غلط تعبیر شده بود. هدف تعلیم این بود که از وفق دادن و پیروی ایشان از اعمال و آیین های بت پرستی جلوگیری کند. اما آنان این تعلیم را وسیله ای برای ایجاد دیوار جدایی میان اسرائیل با سایر اقوام قرار دادند. یهودیان به اورشلیم به عنوان بهشت خود نگاه میکردند و از اینکه خداوند فیض خود

را به غیر یهودیان [یا سایر اقوام] نشان دهد، در واقع احساس حسادت می کردند.

بعد از بازگشت قوم از اسارت بابل، بیشترین توجه صرف تعالیم مذهبی شده بود. در سرتاسر کشور کنیسه هایی بنا شد که در آنها احکام شریعت از سوی کاهنان و علمای دین مورد تفسیر قرار می گرفت. هم چنین مدارسی تاسیس شده بود که در آنها هنر و علوم به همراه اصول پارسایی تعلیم داده می شد. اما این تشکیلات به مرور زمان فاسد شدند، زیرا در دوران اسارت قوم در بابل، بسیاری از مردم ایده ها و عادات مشترکین را پذیرفته بودند و این ایده ها و رسوم به آیین های مذهبی ایشان رسوخ کرده بود. آنان در بسیاری از موارد با اعمال بت پرستی سازگار شده بودند.

با دور شدن یهودیان از خداوند، تعلیم آداب و تشریفات مذهبی به میزان زیادی نادیده گرفته شد؛ در حالی که این آیین از سوی خود مسیح ایجاد شده بود و در هر جزء آن نمادی از او دیده می شد. این آیین سرشار از قدرت حیات بخش و زیبایی روحانی بود. اما یهودیان حیات روحانی را به خاطر آیین های مذهبی خود از دست داده و به تشریفات مرده آن چسبیدند. آنان به جای اتکا به خداوند که قربانیها و فرایض مربوط به آن را مقرر کرده بود، به خود قربانیها و فرایض مربوط به آن متولّ شده بودند. کاهنان و مفسرین دین یهود برای اینکه جای خالی حقایقی را که از دست داده بودند، پُر کنند، خواسته ها و الزامات خود را چند برابر کردند. و هر چه سخت تر می شدند، محبت خداوند کمتر آشکار می شد. آنان تقدیسان را براساس تعداد آیین ها و تشریفات دینی اندازه می گرفتند در حالیکه قلب های آن با غرور و ریاکاری پُر می شد.

با تمامی احکام و دستورات دقیق و طاقت فرسای کاهنان و علمای دین، اطاعت از شریعت کاری غیر ممکن به نظر می رسید. آنانی که برای خدمت و عبادت خداوند اشتیاق داشتند وسعي می کردند تعالیم علمای دین را مراجعات کنند، زیر بار سنگین و طاقت فرسای آن رنج می بردند. این افراد از عذاب وجودان آشفته و مضطرب خویش رهایی نمی یافتند. بدین ترتیب، شیطان سعی می کرد تا با دلسوز کردن مردم و تحقیر ایمان قوم از شناخت سیرت حقیقی خداوند از سوی مردم ممانعت کند.

شیطان در زمان عصیان خویش در آسمان، احکام خداوند را غیرمنصفانه واطاعت از آنها را غیر ممکن اعلام کرده بود. او امیدوار بود که همان ادعا را مجدداً تکرار کند و به همین دلیل اعلام کرد که حتی اسراییل احکام را رعایت نکرده است.

در تمام مدتی که یهودیان برای ظهور مسیح انتظار می کشیدند، مفهوم رسالت او را به درستی درک نکرده بودند. آنان در جستجوی رهایی از گناه نبودند، بلکه مشتاق بودند تا از ظلم و ستم رومیان خلاصی یابند. آنان انتظار داشتند تا مسیح به

عنوان یک فاتح ظهور کند و با درهم کوییدن قدرت ظالم، اسراییل را به قدرتی جهانی ارتقاء دهد. چنین تفکری، راه را برای انکار منجی از سوی ایشان هموار کرد.

در زمان تولد مسیح، اسراییل تحت حاکمیت قدرتهای خارجی رنج می‌برد و به واسطه جنگ و شورشهای داخلی از هم پاشیده شده بود. به یهودیان اجازه داده شده بود که تشکیلات جداگانه‌ای از حکومت داشته باشند، اما هیچ چیزی نمی‌توانست این واقعیت را که ایشان زیر یوغ رومیان قرار داشتند، کتمان کند و یا ایشان را با محدود شدن قدرتشان قانع کند. رومیان این حق را داشتند که کاهن اعظم را نصب یا عزل کنند. تصدی مقام کهانت غالباً با فریب، رشوه و حتی قتل و جنایت همراه بود. بدین ترتیب مقام کهانت بیشتر و بیشتر فاسد شد. با این حال کاهنان از قدرت زیادی برخوردار بودند و آن را برای اهداف خودخواهانه و مغرضانه به کار می‌بردند. مردم از یک سو محکوم به انجام خواسته‌های بیرحمانه ایشان و از سوی دیگر تحت فشار مالیات‌های سنگین دولت روم قرار داشتند. این وضعیت، نارضایتی گسترشده مردم را در پی داشت. شورشهای عمومی امری متداول بود. طمع، خشونت، بی‌اعتمادی و بی‌تفاوتویی به ارزش‌های معنوی احساسات عمومی را جریحه دار کرده بود.

تنفر از رومیان، غرور ملّی و مذهبی، موجب شد تا یهودیان شدیداً به شکل‌های پرستشی خود متمسک شوند. کاهنان نیز برای کسب اعتبار و تداوم بخشیدن به نفوذ خویش، آئین‌های مذهبی را با وسوسات بیشتری به جا می‌آورden. مردمی که در ظلمت جهل و ستم بودند به همراه رهبران تشنه قدرت، در انتظار آمدن نجات دهنده بودند تا با ظهورش دشمن را از بین برده و پادشاهی را به اسراییل باز گردانند. آنان نبوت‌ها را مطالعه کرده بودند اما از درک و فهم مسایل روحانی عاجز بودند. از این رو، آیاتی را که به تحقیر مسیح در ظهور اولیه اشاره می‌کرد نادیده گرفته و آیاتی را که به شکوه و جلال ظهور ثانی او اشاره می‌کرد، به غلط بکار بردند. غرور و تکبر جلوی دید ایشان را گرفته بود و به همین دلیل، نبوت‌ها را مطابق امیال خود خواهانه خویش تعبیر کردند.

۳ - « زمان معین »

« اما وقتی زمان معین فرا رسید، خدا فرزند خود را که از یک زن و در قید شریعت متولد شده بود، فرستاد. تا آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند، فراهم سازد و تا ما مقام فرزندی را به دست آوریم » (غلاطیان ۴: ۵ و ۶).

آمدن منجی در باغ عدن پیش گویی شده بود. هنگامی که آدم و حوا برای اولین بار این وعده را شنیدند، چشم انتظار تحقق سریع آن بودند. آنان به این امید که شاید نخست زاده پسرشان همان منجی باشد، از او با شادی استقبال کردند. اما تحقق وعده به تعویق افتاد و آنانی که برای نخستین بار وعده را دریافت کردند، قبل از تحقق یافتن آن مُردند. وعده آمدن منجی از ایام خنوخ، از طریق انبیاء و مشایخ عهد عتیق تکرار شده بود و امید ظهور او را در دلهای مردم زنده نگاه داشته بودند، با این حال او ظهور نکرد. نبوت دانیال زمان ظهور او را نشان می داد اما بسیاری نتوانستند آن را به درستی تعبیر و تفسیر کنند. قرنها در پی هم می گذشت و صدای انبیاء خاموش شده بود. دستان ظالم بر روی قوم اسراییل سنگینی می کرد و بسیاری آماده بودند تا فریاد برآورده واعلام کنند که، « ایام طویل می شود و هر رویا باطل می گردد » (حزقيال ۱۲ آیه ۲۲).

اما هدف خداوند نیز درست همانند گردش ستارگان در مدار تعیین شده در پهنه وسیع آسمان، نه تعجیل می کند و نه تأخیر دارد. خداوند با به کار بردن نمادهایی نظری تاریکی عظیم و تنور پُر دود، اسارت قوم اسراییل در مصر را به ابراهیم نشان داده بود و زمان اسارت ایشان را در مصر چهار صد سال اعلام کرده بود. خداوند وعده دادکه « بعد از آن، ایشان با اموال بسیار بیرون خواهند آمد » (پیدایش ۱۵ آیه ۱۴). مبارزه امپراطوری متکبر فرعون با تمامی قدرتش در مقابل این وعده خداوند بی نتیجه ماند و در روزی که وعده الهی مقرر فرموده بود، « تمام طایفه‌های قوم خداوند از مصر بیرون رفتهند » (خروج ۱۲ آیه ۴۱).

زمان ظهور مسیح نیز به همین ترتیب در شورای آسمان مقرر شده بود و هنگامی که عقربه بزرگ زمان به ساعت موعد نزدیک شد، عیسی در بیت لحم متولدشد.

« و چون زمان مقرر به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد ». خداوند حرکات قومها و روند حوادث و تأثیرات آن را تا زمان آماده شدن جهان برای ظهور منجی، هدایت و تنظیم کرده بود. ملت ها تحت حاکمیت یک دولت باهم متحد شده بودند و به یک زبان تکلم می کردند و این زبان در همه جا به عنوان زبان گفتاری و نوشتاری شناخته می شد. یهودیانی که در سرزمین های مختلف پراکنده شده بودند، هر سال برای شرکت در جشن ها و اعیاد مذهبی در اورشلیم گرد می

آمدند. این افراد در بازگشت به محل سکونت خویش، مژده آمدن مسیح را در سرتاسر جهان منتشر می کردند.

در این ایام، سیستم های بت پرستی نفوذ خود را بر روی مردم از دست می داد. مردم از تظاهر و ریا به تنگ آمده و در اشتیاق دینی بودند که دلهای ایشان را خشنود و راضی کند. در همان هنگام که به نظری رسید نور حقیقت از میان انسانها جدا شده باشد، جانهای بسیاری بودند که سرشار از اندوه و سرگشتگی نور حقیقت را من جستند. آنان تشهه خدای زنده و در پی کسب تضمینی برای زندگی پس از مرگ بودند.

وقتی یهودیان از خداوند دور شدند، ایمان ایشان رنگ باخت و امید به آینده ای روشن تقریباً از بین رفته بود. سخنان انبیاء به درستی درک نشده بود. برای توده های مردم، مرگ رازی هولناک بود که در ورای آن تاریکی و بلا تکلیفی حاکم بود. و این تنها فریاد شیون و زاری مادران بیت لحم نبود که به گوش می رسید، بلکه ماتم عظیم دل آدمی بود که موجب شده بود تا پیامبران عهد عتیق در طی قرنها این چنین نبوت کنند، «که صدایی از رامه به گوش می رسد، صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم، راحیل برای فرزندانش می گرید و تسلی نمی یابد، زیرا که دیگر نیستند» (متی ۲ آیه ۱۸). مردم در وادی سایه موت در نا آرامی و بی قراری نشسته بودند. با چشمانی مشتاق آنان چشم براه آمدن منجی بودند تا تاریکی را به روشنایی تبدیل و اسرار آینده را به ایشان آشکار کنند.

در میان غیر یهودیان افرادی بودند که ظهور معلم الهی را پیشگویی کرده بودند. این افراد در جستجوی حقیقت بودند و به همین دلیل روح الهام به ایشان اعطا شده بود. چنین معلمینی یکی پس از دیگری همانند ستارگان درآسمان تاریک درخشیدند و کلام نبوت ایشان نور امید را در دلهای هزاران انسان غیر یهودی بر افروخت.

برای صدھا سال کلام مقدس به زبان یونانی ترجمه شده و به صورت گستردھ ای در سرتاسر امپراتوری روم تعلیم داده می شد. یهودیان در همه جا پراکنده بودند و انتظارات ایشان در ارتباط با ظهور مسیح، تا حدودی از سوی اقوام غیر یهودی نیز در میان گذاشته می شد. در میان این افراد که یهودیان آنان را مُشرک می خوانند، مردانی حضور داشتند که نبوتهاي کتب مقدسه در باره ظهور مسیح را بسیار بهتر از معلمین یهود درک می کردند. در میان این افراد، عده ای بودند که آمدن مسیح را به عنوان نجات دهنده از گناه انتظار می کشیدند. فیلسوفان غیر یهودی تلاش می کردند تا راز شعایر دینی قوم عبرانی را مطالعه و بررسی کنند. اما تعصب یهودیان از گسترش نور حقیقت جلوگیری می کرد. قصد یهودیان بر تداوم جدایی میان ایشان با سایر اقوام موجب می شد که ایشان حتی از دادن اطلاعاتی در مورد آینهای نمادین به سایرین خودداری کنند.

به همین دلیل، مفسر راستین حقیقت باید ظهور می کرد و تمامی مظاهر شریعت و اهمیت آن را تشریح می کرد.

خداآوند از طریق طبیعت، علایم و نشانه ها و مشایخ و انبیاء با جهان سخن گفته بود. تعالیم الهی باید به زبان بشری به بشر تعلیم داده می شد. پیام آور وعده باید سخن می گفت و صدای او می بایستی در معبد خود او شنیده می شد. مسیح باید حقیقت را به شکلی ساده و قابل فهم برای انسان مطرح می کرد. او به عنوان کاتب حقیقت باید راستی را از اظهارات ساختگی و بن اثر انسان جدا می کرد. اصول حاکمیت خداوند و نقشه نجات باید به روشنی تعریف می شد و تعالیم عهد عتیق باید به طور کامل در مقابل انسان قرار می گرفت.

با این حال، هنوز هم در میان یهودیان افراد ثابت قدمنی از تبار مردمان مقدس حضور داشتند که کلام خداوند از طریق ایشان حفظ شده بود. این افراد، همواره در انتظار تحقق وعده ای بودند که خداوند به پدران ایشان داده بود. آنان با اندیشیدن به وعده ای که از طریق موسی به ایشان داده شده بود، ایمان خویش را تقویت می کردند. موسی به ایشان گفته بود، « خداوند، خدای شما، از میان برادرانتان پیامبری همانند من مبعوث خواهد کرد و بر شماست تا هرآنچه به شما می گوید، به گوش جان بشنوید » (اعمال رسولان ۳ آیه ۲۲). آنان مجدداً در کتب مقدسه می خوانند که چگونه خداوند او را مسح خواهد کرد تا « فقیران را بشارت دهد، و رهایی را به اسیران و بینایی را به ناینایان اعلام کند و ستمدیدگان را رهایی بخشیده و سال لطف خداوند را اعلام نماید » (اشعیا ۶۱ آیات ۱ و ۲). آنان می خوانند که او چگونه « انصاف را بزمین » قرار خواهد داد و چگونه جزیره ها « منتظر شریعت او و « خواهند شد و چگونه « امت ها به سوی نور و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع او خواهند آمد » (اشعیا ۴۲ آیه ۴؛ ۶ آیه ۳).

سخنان یعقوب در آستانه مرگ که گفته بود، « عصا از یهودا دور نخواهد شد، و فرماننفرمایی از میان پایهای وی تا شیلوه بباید »، دلهای ایشان را از امید لبریز کرده بود، (پیدایش ۴۹ آیه ۱۰). قدرت رو به زوال اسراییل نشان می داد که ظهور مسیح قریب الوقوع می باشد. نبوت دانیال شکوه و جلال سلطنت او را که جایگزین تمامی حکومتهاي دنیوی می شد، ترمیم کرده بود. دانیال در باره او چنین نبوت کرده بود، « سلطنت او تا ابدالاًباد استوار خواهد ماند » (دانیال ۲ آیه ۴۴). درحالی که عده معدودی ماهیت رسالت مسیح را درک کرده بودند، اکثربت مردم در انتظار آمدن پادشاه قدرتمندی بودند که حاکمیت خویش را در اسراییل برقرار می کرد و قوم را از ظلم و ستم رومیان نجات می داد.

زمان تعین شده فرا رسیده بود. بشر که در طی اعصار بواسطه عصیان و گناه تنزل یافته بود، برای آمدن نجات دهنده فریاد بر آورد. شیطان تلاش کرده بود تا شکاف عمیق میان آسمان با زمین را عمیق تر و ارتباط انسان با خداوند را قطع کند. او با

دروغ و نیزه انسان را به ارتکاب گناه، ترغیب کرده بود. هدف او این بود که صبر و تحمل خداوند را تمام کرده و محبت او را نسبت به انسان از بین ببرد و بدین ترتیب حاکمیت شریرانه خود را بر جهان مسلط سازد.

شیطان در صدد بود تا انسان را از شناخت خداوند محروم کرده و با منحرف کردن توجه ایشان از معبد خداوند، پادشاهی خویش را برقرار سازد. مبارزه او برای کسب برتری تا اندازه‌ای موفقیت آمیز به نظرمی‌رسید. حقیقت این است که خداوند در هر نسلی رسولانی را برگزیده بود. حتی در میان بت پرستان نیز اشخاصی بودند که مسیح ایشان را برای نجات و تعالی روحانی مردم از گناه و فساد به کار می‌گرفت. اماً این افراد مورد تحریر و تنفر قرار می‌گرفتند. بسیاری از ایشان به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسیدند. سایه تاریک و هولناکی که شیطان بر این جهان گستردۀ بود، عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد.

شیطان برای قرنها از طریق شرک و بت پرستی انسان را از خداوند جدا کرده بود، با این حال بزرگ‌ترین پیروزی شیطان از طریق منحرف کردن ایمان اسراییل کسب شده بود. مشرکین با اندیشیدن و پرستیدن عقاید خود فرصت شناخت خدا را از دست داده و بیشتر و بیشتر فاسد شدند. در مورد اسراییل نیز وضع به همین منوال بود. این اصل که انسان می‌تواند با اعمال خویش خود را نجات دهد، پایه و اساس مذاهب شرک و بت پرستی را تشکیل می‌دهد. حال چنین تفکری اکنون در مذهب یهود نیز به عنوان یک اصل پذیرفته شده بود. شیطان چنین تفکری را اشاعه داده بود. هر جا که این اصل رعایت شود، انسان هیچ مانعی در مقابل گناه نخواهد داشت.

پیام نجات و رستگاری از طریق عوامل انسانی به افراد انتقال داده می‌شود. اماً یهودیان تلاش کرده بودند تا حقیقت را که حیات جاودانی است به انحصار خود درآورند. آنان «من» زنده را پنهان کرده بودند و آن فاسد شده بود. مذهبی که آنان سعی کرده بودند آنرا برای خود نگاه دارند تبدیل به قانون شکنی شده بود. ایشان جلال متعلق به خدا را به یغما برده و با انجیل جعلی جهان را فریب دادند. یهودیان برای نجات جهان خود را به خداوند تسليم نکرده بودند بنابراین برای نابودی آن به عاملان شیطان تبدیل شدند.

قومی را که خداوند فراخوانده بود تا پایه و ستون حقیقت باشند، نمایندگان شیطان شده بودند. آنان همان کاری را که شیطان از ایشان انتظار داشت انجام می‌دادند، یعنی با بد جلوه دادن خصلت خداوند موجب می‌شدند که جهان خداوند را به چشم حاکمی ستمگر نگاه کند. حتی کاهنانی که در معبد خدمت می‌کردند، اهمیت و اعتبار خدمتی را که انجام می‌دادند، نادیده می‌گرفتند. آنان ارزشهای مقدس را که به صورت نمادین نشان داده شده بود، مورد بی‌توجهی قرار داده بودند. در تقدیم هدایای قربانی همانند بازیگران صحنه نمایش عمل می‌کردند.

فرايضی که خود خداوند مقرر فرموده بود به وسیله اي برای فريب اذهان مردم و بي عاطفه کردن ايشان تبديل شده بود. خداوند، ديگر نمي توانست از طريق ايشان برای انسان کاري انجام دهد، تمامی سيستم بايد دگرگون مي شد.

فريب گناه به اوج خود رسیده بود. شيطان برای گمراه کردن انسان تمامی عوامل خويش را به کار گرفته بود. پسر خدا با نگريستن به جهان، رنج و بدختي آن را مشاهده کرد و با رنج و اندوه درياافت که چگونه انسان ها قرباني خشونت و بي رحمي شيطان شده اند. او با شفقت به آنانی که به وسیله شيطان فاسد و گمراه شده بودند، نگريست. آنان حاكمی را برگزيرde بودند که ايشان را به عنوان اسيير به بند کشide بود. اين افراد، سرگردان و فريب خورده در مسیر هلاكت ابدی به سوي مرگی که در آن اميدی به حيات، و به سوي شبی که در پی آن صبحی نبود، گام بر می داشتند. عوامل شيطاني با افراد متعدد شده بودند. بدنهاي انسانها که برای شakan شدن خداوند آفريده شده بود به محل سکونت ديوها و ارواح شيطاني تبديل شده بود. احساسات، عواطف، روح واعضاي بدن انسان ها به وسیله عوامل شيطاني برای ارضاء پست ترين شهوتات، مورد استفاده قرار گرفته بود. نشان ارواح شرير عيناً در سيمای افراد نقش بسته بود. چهره هاي افراد منعکس کننده صورت ارواح شيطاني بود که ايشان را در اختيار داشت. منظره اي که منجي جهان به آن نگريست، اين چنین بود. آن پاكی ازلی، به چه منظره اي تبديل شده است! گناه به علم تبديل و شарат به عنوان بخشی از مذهب مورد تقدیس قرار گرفته بود. عصيان به شکلی عميق در دل انسانها ريشه دوانide و دشمنی انسان بر عليه ملکوت به اوج رسیده بود. اين حقیقت که بشریت جدای از خداوند نمیتواند تعالی يابد، در حضور جهان به اثبات رسید. عامل تازه اي از حيات وقدرت من بايستی از سوي او که جهان را خلق کرده بود، اعطام مي شد.

جهان های سقوط نکرده با کنجکاوی شدید در انتظار بودند تا یهُوه برخاسته و تمامی ساکنان زمین را از بین ببرد. اگر خداوند چنین کاري را انجام می داد، شيطان آماده بود تا نقشه خود را برای جلب وفاداري موجودات آسماني به پيش ببرد. او اعلام کرده بود که اصول حاكمیت خداوند آمرزش گناهان را غيرممکن می سازد. اگر جهان به وسیله خداوند نابود می شد، آنگاه شيطان ادعا میکرد که اتهامات او بدرستی به اثبات رسیده است. شيطان آماده بود تا تقصیر را متوجه خداوند سازد و عصيان و گناه را در جايهاي آسماني گسترش دهد. اما خداوند به جاي نابودکردن جهان، پسر خود را فرستاد تا آنرا نجات دهد. در حساس ترين لحظه بحران وهنگامي که شيطان در آستانه پیروزی بود، پسر خدا با پیام فيض الهي ظاهر شد. محبت خداوند در طى قرون و اعصار به نسل گناهکار انسان نشان داده شده بود. عليرغم فساد و گمراهی انسان، علائم رحمت خداوند همواره ظاهر شده بود. وهنگامي که زمان معین فرا رسیده بود، خداوند با جاري کردن باران فيض

شفابخش خویش برجهان، جلال خویش را آشکارمی کرد. این فیض تا زمان تحقق یافتن کامل نقشه نجات، هرگز متوقف نخواهد شد.

شیطان از اینکه موفق شده بود تا به وجهه خداوند درنظر انسان آسیب برساند، بسیار خوشحال بود. به همین دلیل عیسی آمد تا در دیدگاه انسان تصویر خالق او را ترمیم و بازسازی کند. هیچ کسی به جز مسیح نمی توانست طبیعت انسان را که به خاطر گناه فاسد شده بود، از نو بسازد. او آمد تا ارواح شریر را که بر اراده انسان حاکم شده بودند، اخراج کند. مسیح آمد تا ما را از خاک برخیزاند، تا شخصیت فاسد شده را با الگوی شخصیت الهی خویش تغییر شکل دهد و آنرا با جلال متعلق به خویش زیبا سازد.

۴ - « برای شما نجات دهنده ای متولد می شود »

[این فصل بر اساس کتاب لوقا ۲: ۲۰-۱ تدوین گردیده است]

پادشاه جلال خود را حقیر ساخت تا لباس جسم بشر بر خود بپوشد. دنیای پیرامون او خشن و رعب انگیز بود. جلال او مستور ماند تا عظمت و شکوه هیئت ظاهری او جلب هدف قرار نگیرد. مسیح به طور کامل از نمایش ظاهری پرهیز نمود. ثروت، افتخارات دنیوی و عظمت انسانی، هرگز نمی توانند روح انسان را از مرگ نجات دهند. عیسیٰ قصد نداشت از طریق ارضاء تمایلات دنیوی افراد، توجه ایشان را به سوی خود جلب کند. زیائیهای مربوط به حقایق الهی تنها چیزی بود که می بایستی افراد را به سوی او جلب می کرد. شخصیت مسیح قرنها پیش از آن از طریق نبوت‌های انبیاء پیش‌گویی شده بود و او میل داشت که انسان او را براساس شواهد موجود در کلام خداوند بپذیرد.

فرشتگان از نقشه با شکوه نجات شگفت زده شده بودند. آنان با بی صبری در انتظار بودند تا ببینند که قوم خدا چگونه پسر او را در هیئت انسانی خواهند پذیرفت. فرشتگان به سرزمین قوم برگزیده آمدند. در آن زمان، سایر اقوام به پرستشن خدایان دروغین مشغول بودند. بنابراین فرشتگان در سرزمینی که جلال خدا در آن آن شکار شده و نور نبوت برآن تاییده شده بود، ظاهر شدند. آنان بدون اینکه دیده شوند، به اورشلیم آمدند، به تفسیر کننده وحی های مقدس و نزد خادمان خانه خدا. ظهور قریب الوقوع مسیح، پیش از آن به ذکریای کاهن هنگامی که در مذبح مشغول خدمت بود، اعلام شده بود. هم چنین، پیش از آن، ندا دهنده [یا طلایه دار] متولد شده و مأموریت او از طریق نبوتها و معجزات تایید شده بود. مژده تولد او و اهمیت خارق العاده رسالت وی در سرتاسر سرزمین یهود و خارج از آن منتشر شده بود. با این حال، اورشلیم برای استقبال و پذیرش نجات دهنده اش مهیا نبود.

پیام آوران آسمانی با شگفتی بسیار، بی علاقگی قومی را که خداوند برای انتقال نور مقدس حقیقت به جهان برگزیده بود، مشاهده کردند. خداوند، قوم یهود را حفظ کرده بود تا به ظهور مسیح که از تبار ابراهیم و نسل داود متولد می شد، شهادت دهنده. با این حال، آنان از آمدن قریب الوقوع او نا آگاه بودند. قربانی هایی که هر روز صبح و عصر در معبد تقدیم می شد به برخ خداوند اشاره می کرد، با این حال، برای استقبال از او آماده نبودند. کاهنان و علمای دین یهود نمی دانستند که بزرگترین واقعه روزگار در شُرف وقوع می باشد. آنان تعالیم بی هدف و دعاهای بی معنی را تکرار می کردند و آیین های پرستشی را با هدف تظاهر و

نمایش انجام می دادند، اما در تقالا برای کسب ثروت و افتخارات دنیوی برای ظهور مسیح آماده نبودند. همین بی علاقگی بر تمامی سرزمین اسراییل حاکم شده بود. دلهای خودخواه و غرق شده در لذات دنیوی، از شادمانی که تمامی آسمان را به شوق آورده بود، بی بهره ماندند. تنها عده محدودی در اشتیاق دیدار از مسیح لحظه شماری می کردند و سفیران آسمان به نزد همین افراد فرستاده شدند.

فرشتگان در طول سفر یوسف و مریم از ناصره به شهر داود با ایشان همراه بودند. فرمان امپراطوری روم برای سرشماری مردمی که در قلمرو پهناور تحت حاکمیت آن زندگی می کردند به ساکنان تپه های جلیل نیز رسیده بود. همانطوری که کورش در عهد عتیق فرا خوانده شد تا با تکیه بر تخت امپراطوری جهان، اسیران خداوند را آزاد کند، از این جهت اوگسطس قیصر [آگوستوس سزار روم] وسیله ای شد تا از طریق او، مادر عیسی به بیت لحم آورده شود و نقشه خداوند برای تولد عیسی در بیت لحم تحقق یابد. مریم از تبار داود است و فرزند داود باید در شهر داود متولد شود. مدتها پیش از آن نبی پیش گویی کرده بود که « توابی بیت لحم، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسراییل حکمرانی خواهد نمود، و طلوع او از قدیم واژ ایام ازل بوده است » (میکا ۵ آیه ۲). اما در شهری که سلسله سلطنتی به آنان ختم می شد، مریم و یوسف مورد توجه و احترام قرار نمی گیرند. آنان خسته و بی پناه تمامی طول جاده باریکی را که از دروازه ورودی شهر تا منتهی الیه قسمت شرقی آن امتداد داشت می پیمایند تا مکانی را برای استراحت پیدا کنند. اما تلاش ایشان به جایی نمی رسد. در مهمانخانه شلوغ شهر نیز اطاقی برای اقامات ایشان وجود ندارد. سرانجام در ساختمان مخربه ای که حیوانات در آن نگه داری می شدند، مکانی برای استراحت می یابند و منجی جهان در این مکان متولد می شود. بشر از این واقعه آگاه نیست اما خبر تولد منجی ملکوت را غرق شادی می کند. فرشتگان مقدس با مهربانی و علاقمندی از دنیا نور به سوی زمین فرود می آیند. تمامی جهان از حضور منجی تابناک تر می شود. عده بیشمار فرشتگان بر فراز تپه های بیت لحم گرد آمده اند و منتظر علامتی هستند تا خبر خوش را به جهان اعلام کنند. اگر رهبران اسراییل به ایمانشان وفادار مانده بودند، می توانستند در شادی پیام آوران مژده تولد عیسی سهیم باشند. اما اکنون از آن امتیاز بهره ای نبرندند.

خداوند می فرماید، « اینک بر زمین تشنه آب خواهم ریخت و نهرها بر زمین خشک جاری خواهم کرد » و « نور برای راستان در تاریکی طلوع می کند » (اشعیا ۴۴ آیه ۳؛ مزامیر ۱۱۲ آیه ۴). به آنانی که در طلب نور حقیقت هستند و آن را با شادی می پذیرند، انوار حقیقت از تخت سلطنت خداوند خواهد تایید.

در دشتهایی که داود نوجوان گله های خویش را به چرا می بُرد، هنوز هم شبها، شبانان از گله هایشان مراقبت می کردند. آنان در سکوت شب با یکدیگر از منجی موعود سخن می گفتند و برای آمدن او در مقام پادشاه برای جلوس بر تخت

سلطنت داود دعا می کردند. « و ناگاه فرشته خداوند برآنان ظاهر شد و نور جلال خداوند برگردشان تایید. شبانان سخت وحشت کردند، اما فرشته به آنان گفت، مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری سس شادی بخش که برای تمام قوم است : امروز در شهر داود، نجات دهنده ای برای شما به دنیا آمد. او مسیح خداوند است ».

کلام پر شکوه فرشتگان در اذهان شبانان جای می گیرد. برای اسراییل نجات دهنده ای آمده است ! با آمدن او، قدرت، جلال و پیروزی به هم می پیوندد. با این حال فرشته باید آنان را برای شناختن منجی که در فقر و حقارت بدنیا آمده بود، آماده می کرد. بنابراین به آنان گفت، « نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنداقی پیچیده و درآخوری خوابیده خواهید یافت ».

فرشته، ترس آنان را تسکین می بخشد و به آنان می گوید که چگونه عیسی را پیدا کنند. او با حساسیت و آگاهی از ضعف های انسانی، به ایشان فرصت می دهد تا به این پرتو الهی خو بگیرند. شادی و جلال ناشی از تولد مسیح نمی توانست بیشتر از این مخفی بماند. تمامی دشت از نور حضور لشکرهای خداوند روشن می شود. زمین غرق در سکوت ملکوتیان برای شنیدن سرود فرشتگان سرتعظیم فرود می آورد:

« جلال بر خدا در عرش بربین، و صلح و سلامتی بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند ».

ای کاش امروز نیز خانواده بشری می توانست آن سرود را بشنود. در آنصورت پیام اعلام شده و نغمه نواخته شده در سرتاسر جهان و تا انتهای زمان طنین انداز می شد. هنگامیکه غروب آفتاب با بالهای شفا بخش طلوع کند، این سرود با خروش جماعتی عظیم که به گردن آبهای فراوان می ماند در آسمان طنین انداز خواهد شد که می گوید، « هللویا ! زیرا که خداوند خدای ما، آن قادر مطلق، سلطنت آغاز کرده است » (مکاشفه ۱۹ آیه ۶).

با ناپدید شدن فرشتگان، نور و روشنایی نیز ناپدید می شود و بار دیگر تاریکی شب بر تپه های اطراف بیت لحم سایه می افکند. اما روشن ترین تصویری که چشم انسان تا آن زمان دیده بود در حافظه شبانان باقی می ماند. و « چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند: بباید به بیت لحم برویم و آنچه را روی داده و خداوند ما را از آن آگاه کرده است، ببینیم. پس به شتاب رفتند و مریم و یوسف و نوزاد خفته درآخور را یافتند ».

شبانان چون نوزاد را دیدند، سخنی را که در باره ای او به ایشان گفته شده بود، همه جا بخش کردند و « هرکه می شنید، از سخن شبانان در شگفت می شد. اما مریم، این همه را به خاطر می سپرد و در دل خود به آنها می اندیشید. پس شبانان

باز گشتند و درحالی که خدا را برای هرآنچه که دیده و شنیده بودند حمد و ثنا می گفتند، چرا که همه مطابق بود با آنچه بدیشان گفته شده بود.»

امروز نیز فاصله میان زمین و آسمان درست مانند همان زمانی است که شبانان به آواز فرشتگان گوش فرا دادند. امروز نیز بشریت برای آسمان همان اندازه که در گذشته و هنگامی که افراد در خلال کار روزانه با فرشتگان رو برو شده و در باغهای انگور و یا مزارع با ایشان سخن می گفتند، اهمیت دارد. در زندگی و رفتار روزانه، ملکوت می تواند به ما بسیار نزدیک شود. زیرا فرشتگان از بارگاه های آسمانی آنانی را که بر طبق احکام خداوند رفتار کنند، همراهی خواهند کرد.

حکایت بیت لحم موضوعی پایان ناپذیر و بی نظیر است، در آن « عمق دولتمندی حکمت و علم خداوند » نهفته است؛ (رومیان ۱۱ آیه ۱۲). از مشاهده ایثار منجی در تعویض بارگاه ملکوتی با یک آخر و جایگزینی فرشتگان ملازم ستایشگر با حیوانات یک اصطبل در حیرت می افتخیم. تکبر انسانی و اتكاء به خویشن در حضور او ملامت می شوند. با این همه، این آغاز فروتنی خارق العاده اوست. برای پسر خدا، گرفتن طبیعت انسانی، حتی در آن زمان که آدم معصوم و بی گناه در باغ عدن قرار داده شد، نشان دهنده فروتنی بیکران او بود. اما عیسی بشریت را در حالی که در طول چهار هزار سال زندگی گناه آلود ضعیف شده بود، پذیرفت. او نیز مانند تمامی فرزندان آدم نتایج حاصل از عملکرد قانون بزرگ وراثت را پذیرفت. این نتایج هرچه که بود، در داستان زندگی اجداد زمینی او نشان داده شده است. او با چنین وراثتی به میان ما آمد تا در رنجها و وسوسه های ما سهیم شده والگوی یک زندگی پاک و معصومانه را به ما معرفی کند.

شیطان به خاطر مقام مسیح در نزد خدا از او متنفر بود و تنفر او نسبت به مسیح، از زمان اخراج شدنش از آسمان بیشتر شده بود. او از مسیح به خاطر اینکه قصد داشت نسل گناهکار انسان را نجات دهد، متنفر شده بود. با این حال خداوند به پسر خود اجازه داده بود تا به شکل کودکی بی پناه به دنیا یابد و این قدم بگذارد که شیطان مدعی تسلط بر آن بود. خداوند به پسر خود اجازه داد تا با مخاطرات متداول هر جان بشری رو برو شود، تا مانند هر فرزند بشری که باید در نبرد به مبارزه بپردازد، در خطر شکست و از دست رفتن ابدی، جهد نماید.

دل هر پدر بشری برای پرسش شدیداً مشتاق، نگران و در التهاب است. او به سیمای فرزند کوچکش می نگرد و با اندیشیدن به خطرات زندگی بر خود می لرzd. چنین پدری از اعماق دل می خواهد تا فرزند عزیزش را از قدرت شیطان مصون و از وسوسه ها و نزاع دور نگه دارد. و خداوند فرزند یگانه خویش را ارزانی نمود تا در این مبارزه جدی و پر از خطر فرزندانمان را یاری کرده و مسیر حیات را برای ایشان ایمن سازد. « این است محبت خدا »، محبتی که آسمان و زمین را حیرت زده می کند.

۵ - «وقف»

[این فصل بر اساس کتاب لوقا ۲: ۳۸-۲۱ تدوین گردیده است]

چهل روز پس از تولد مسیح، یوسف و مریم او را برای گذراندن قربانی و تقدیم وی به خداوند، به اورشلیم بردند. این رسم براساس شریعت یهود انجام می‌شد و در مقام جایگزین بشر، مسیح باید از هر حیث با احکام هماهنگ باشد. او پیش از این آیین ختنه را برای او در اطاعت از شریعت بجا آورده بودند.

مطابق قوانین شریعت، مادر باید یک بُره یک ساله را برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا فاخته برای قربانی گناه تقدیم کند. برای والدینی که خیلی فقیر بودند، شریعت، به جای بُره، یک جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر، یکی برای قربانی سوختنی، دیگری برای قربانی گناه، مقرر کرده بود.

قربانی‌های تقدیم شده به خداوند باید بدون عیب و نقص می‌بود. این قربانی‌ها مظهر و معرف مسیح بود و به بی عیب بودن جسمی عیسی شهادت می‌داد. او «بره بی عیب و بی نقص بود» (اول پطرس ۱ آیه ۱۹). بر ساختار جسمی او هیچ کمبودی دیده نمی‌شد و از بدنی سالم و قوی بخوردار بود. و در سراسر زندگی اش او همنوا با قوانین طبیعت زیسته بود. از نظر جسمی و همچنین روحانی، او الگویی بود از آن چه که خدا طراحی کرده بود تا همه بشریت مطیع احکام او باشند.

وقف نخست زادگان ریشه در زمانهای بسیار کهن داشت. خداوند وعده داده بود که نخست زاده آسمان را برای نجات گناهکاران ارزانی دارد. این عطیه باید با تبرک نخست زادگان پسر در هرخانه‌ای به رسمیت شناخته می‌شد. نخست زادگان پسر باید در مقام نمایندگان مسیح در میان مردم، وقف خدمت کهانت می‌شدند.

در رهایی قوم اسرائیل از مصر، وقف نخست زاده مجددًا حکم گردید. در حالی که فرزندان اسرائیل در برگی مصریان بودند، خداوند به موسی امر کرد به نزد فرعون، پادشاه مصر برود و بگوید که خداوند میفرماید: «اسرائیل، پسر ارشد من است؛ بنابراین، به تو دستور میدهم بگذاری او از مصر خارج شود و مرا عبادت کند. اگر سریچی کنی، پسر ارشد تو را خواهم کشت» (خروج ۴ آیات ۲۲ و ۲۳).

موسی پیام را به فرعون ابلاغ کرد، اماً پاسخ پادشاه مغدور چنین بود، «خداوند کیست که قوم او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ خداوند را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد» (خروج باب ۵ آیه ۲). خداوند با عجایب و شگفتی‌ها برای قوم خویش عمل نمود و بلایای دهشتتاکی بر فرعون فرستاد. پس از مدتی

طولانی به فرشته هلاکت دستور داده شد که همه نخست زادگان مصر از انسان و بھایم را هلاک کند. بدین سبب خداوند به قوم اسراییل فرمود که بره ای یکساله، نر و بی عیب را قربانی کند و چارچوب درب خانه های خود را با خون آن نشان گذاری کنند. هر خانه ای باید با خون نشان گذاری می شد تا آنگاه که فرشته برای انجام مأموریتش می آمد از خانه اسراییلیان بگذرد.

بعد از فرستادن این بلا به مصر، خداوند به موسی گفت، « هر نخست زاده ای را که رحم را بگشاید، در میان بنی اسراییل، خواه از انسان خواه از بھایم، تقییس نما، او آزان من است »، « زیرا در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسراییل را خواه انسان و خواه از بھایم برای خود تقییس نمودم، پس از آن من می باشند. من خداوند هستم » (خروج ۱۳ آیه ۲؛ اعداد ۳ آیه ۱۳). بعد از اینکه خیمه فرایض [حرم مطهر] بنيان نهاده شد، خداوند قبیله لاوی را در مقام نخست زاده همه اسراییل برگزید تا در حرم مطهر خدمت کنند. با این حال، نخست زاده همچنان می بايستی از آن خداوند قلمداد شود و با یک کفاره باخرید شود.

بدین ترتیب، احکام مربوط به وقف کردن (تقديم) نخست زادگان از مفهوم ویژه ای برخوردار بود. و در همان حال که به یاد بود رهایی عظیم فرزندان اسراییل انجام می شد، به نقشه نجات عظیم تری که از سوی پسر یگانه خدا انجام می شد، اشاره می کرد. همانطور که خون پاشیده شده بر چارچوب درب، نخست زادگان اسراییل را نجات داد، به همان ترتیب خون مسیح این قدرت را دارد که جهان را نجات دهد. پس چه مفهومی در وقف مسیح نهفته بود! اما درک آن از پشت پرده اسرار برای کاهن ممکن نبود و به راز نهفته شده در آنسوی آن پی نبرد. تقديم کردن نوزادان رسمی متداول بود. روزی از پس روز دیگر هنگامی که نوزادان به خداوند تقديم می شدند، کاهن پولی را از بابت کفاره دریافت می کرد. روزی از پس روز دیگر، او به کار روزمره خود می پرداخت و به کودکان و والدینشان اعتنای کمی نشان می داد مگر اینکه نشانه ای از ثروت یا مقام در والدین می دید. یوسف و مریم فقیر بودند و هنگامی که با فرزندشان نزد کاهن آمدند. جامه ای جلیلی و بسیار فروتنانه برتن داشتند و در ظاهر ایشان هیچ چیزی وجود نداشت که جلب توجه کند. آنان همانند تهیdest ترین طبقات جامه، قربانی خود را تقديم کردند.

کاهن به انجام فرایضی که در حیطه مسئولیت خود داشت پرداخت و کودک را درآغوش گرفت و در مقابل مذبح بلند کرد. سپس بعد از اینکه طفل را به مادرش برگرداند، در طومار نخست زادگان نام او را عیسی نهاد. کاهن فکر نمی کرد آن کودکی را که درآغوش گرفته، عظمت و شکوه مملکوت و پادشاه جلال باشد. او فکر نمی کرد که این کودک، همان است که موسی در باره اش چنین نوشته بود، « خداوند، خدای شما، نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد

انگیخت. کلام او را در هرچه به شما تکلم کند بشنوید » (اعمال رسولان ۳ آیه ۲۲). او نمی دانست که این کودک همان است که موسی از وی تقاضا کرده بود تا جلالش را بر وی آشکارکند. اما کسی بزرگتر از موسی در آغوش کاهن قرارداشت، وهنگامی که نام کودک را در طومار ثبت کرد، نامی را ثبت می کرد که بنیان تمام پیشگوئی های یهود بود. ثبت آن اسم در آن طومار قرار بود تا حکم مرگ باشد؛ چرا که سیستم تشریفات قربانی ها و پیشکش ها در شُرف منسخ شدن بود؛ با آمدن اصل دیگر به نمونه نیازی نبود و با آمدن جسم، سایه ناپدید می شد.

سکینه [یا مکان آرامش] از حرم مطهر [یا قدس] جدا شده بود، پرده جلال الهی رخسار کودک بیت لحم را پوشانیده بود که فرشتگان در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده بودند. این نوزاد ضعیف، همان ذرتی بود که وعده او داده شده بود، همان کسی که مذبح نخست در دروازه باغ عدن به او اشاره شده بود. او شیلوه یا صلح و آرامی بخش بود. [شیلوه در زبان عبرانی یعنی کسی که به آن تعلق دارد و در زبان نبوت کتاب مقدسی نامی برای مسیح است]. او همان بود که خودش را به موسی به عنوان « من هستم » معرفی کرد. او همان کسی بود که در ستون ابر و آتش راهنمای اسراییل بود و کسی که انبیاء عهد عتیق آمدن او را پیشگویی کردند. او اشتیاق و آرزوی همه قومها، ریشه ونسی داود و ستاره درخشنان صبح بود. نام کودک کوچک و ناتوانی که در طومار نخست زادگان اسراییل ثبت شده بود، و او را برادر ما اعلام می کرد، امید انسان گناهکار بود. کودکی که به خاطر او فدیه نجات پرداخت شده بود، کسی بود که می بایستی فدیه گناهان تمام جهان باشد. او « کاهنی بزرگ بر خانه خدا بود » و رئیس « کهانت بی زوال » و در مقام شفاعت کننده « به دست راست کبریا در اعلیٰ علیین، نشسته بود » (عبرانیان آیه ۱۰؛ باب ۷ آیه ۲۴ و باب ۱ آیه ۳).

امور روحانی، بطور روحانی تشخیص داده می شوند. فرزند خدا در معبد وقف گردیده بود تا به اموری که برای آن آمده بود پردازد. کاهن به او همانگونه نگریسته بود که به سایر کودکان می نگریست. هر چند که کاهن در این کودک هیچ چیز استثنایی را نه دیده و نه متوجه شده بود، نقشه خداوند در فدا کردن پسرش برای جهان مورد تایید قرارگرفت، زیرا، « شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی منتظر تسلی اسراییل بود و روح القدس بر وی بود. و از روح القدس بد وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی، موت را نخواهی دید ».

هنگامی که شمعون به معبد وارد می شود، والدینی را می بیند که نخست زاده خود را در حضور کاهن وقف می کنند. ظاهر ایشان حاکی از فقر و تنگدستی بود، با این حال، شمعون به اشارات روح القدس واقف می شود و عمیقاً تحت تأثیر قرار می گیرد، زیرا کودکی که به خداوند تقدیم می شد، تسلی اسراییل بود، کسی که شمعون برای دیدنش مدت‌ها انتظار کشیده بود. شمعون، در مقابل دیدگان متعجب

کاهن به وجود می‌آید و طفل را که به مریم باز گردانده شده بود، درآغوش گرفته و با شادی بی نظیری هرگز احساس نکرده بود، او را به حضور خداوند تقدیم می‌کند. شمعون در حالی که طفل را که نجات دهنده جهان است به سوی آسمان بلند می‌کند، می‌گوید، «ای خداوند، حال بنا به وعده خود، خادمت را به سلامت مرخص فرما. زیرا چشمان من نجات تو را دیده است، نجاتی که در برابر دیدگان همه ملتها فراهم کرده ای، نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قومها و جلالی برای قوم تو اسرائیل».»

روح نبوت براین مرد خدا گرفته بود و درحالی که پدر و مادر عیسی از سخنانی که در باره او گفته شد، در شگفت شدند، او ایشان را برکت داد و به مریم، مادر او گفت، «مقدّر است که این کودک موجب افتادن و برخاستن بسیاری از قوم اسرائیل شود. او آیت و نشانی خواهد بود که در برابر خواهند ایستاد، و بدین سان، اندیشه دلهای بسیاری آشکار خواهد شد. شمشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت.».

هم چنین، حنّا، که نبیه بود، آمد و شهادت شمعون در باره مسیح را تایید کرد و هنگامی که شمعون سخن می‌گفت، چهره او از نور جلال خدا روشن شد. او نیز با قلبی شکرگزار، خدا را سپاس گفت زیرا اجازه یافته بود تا مسیح خدا را ببیند.

این عابدان خاشع، نبوتها را به عیث مطالعه نکرده بودند. اما کسانی که در مقام حاکمان و کاهنان قوم اسرائیل اشتغال داشتند، آنان نیز فکر می‌کردند که مظاهر ارزشمند نبوتها را در اختیار دارند. اما در طریق خداوند گام برنمی داشتند و بهمین علت، چشمان ایشان از دیدن نور حیات عاجز بود. امروزه نیز وضع بهمین منوال است. وقایعی که در معرض توجه تمام مخلوقات آسمان می‌باشد، ناشناخته می‌ماند و واقع شدن آن از سوی رهبران مذهبی و پیروانشان در خانه خداوند، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. انسان‌ها در طول تاریخ مسیح را تایید کرده‌اند، در حالی که از مسیح زنده رویگردانند. مسیح از طریق کلام خویش دعوت به ایشار و فدایکاری می‌کند، برای رهایی فقیران و رنجیدگان و از میان برداشتن موانعی که منجر به فقر و ظلم و بی‌عدالتی می‌شود، امروز با همان اشتیاقی که [هزار و هشتصد سال]* پیش پذیرفته می‌شد، پذیرفته نمی‌شود. *[تاریخ نگارش این کتاب نزدیک به دو قرن پیش بوده است].

مریم درباره نبوت شگفت انگیز و دارای اثر زیاد شمعون تعمق کرد. او به کودکی که درآغوشش بود نگریست و سخنانی را که به وسیله شبانان بیت لحم گفته شده بود به یاد آورد و دلش سرشار از شادی و امید شد. سخنان شمعون، کلام نبوتی اشعیاء نبی را به یاد او آورد، «و نهالی از تنہ یَسُّ بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و روح خداوند. و خوشی او در ترس

خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تبیه خواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود وجهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفعه لبهای خود خواهد کشت. وکمر بند کمرش عدالت خواهد بود وکمر بند میانش امانت»، «قومی که در تاریکی ما لک می بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد. تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیاد گردانید. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجود می نمایند».

زیرا که یوغ بار او را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مديان کردی. زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغای است و رخوت ایشان به خون آغشته است، اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود. زیرا که برای ما والدی زاییده شده و پسری به ما بخشیده شد وسلطنت بر دوش او خواهد بود واسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد «(اشعیا باب ۱۱ آیات ۱ تا ۵؛ و باب ۹ آیات ۲ تا ۶).

با این حال، مریم، مفهوم رسالت مسیح را درک نکرد. شمعون از او به عنوان کسی که نور حقیقت را برای [غیر یهودیان] یا سایر اقوام وجلال را برای اسراییل آشکار می کند، نبوت کرده بود. از این رو فرشتگان تولد منجی را بعنوان اخباری خوش به همه امتها اعلام نمودند. خداوند قصد داشت که دیدگاه محدود و تنگ نظرانه یهود درباره کار مسیح را تصحیح کند. او مشتاق بود تا انسان‌ها مسیح را نه فقط به عنوان نجات دهنده قوم اسراییل، بلکه بعنوان نجات دهنده جهان در نظر بگیرند. اما سالها وقت لازم بود تا حتی مادر عیسی رسالت او را درک کند.

مریم مشتاقانه منتظر پادشاهی مسیح بر تخت سلطنت داود بود. اما از مشکلات و مصائبی که مسیح باید برای رسیدن به چنین سلطنتی تحمل کند، آگاه نبود. بواسطه شمعون آشکار گردیده بود گذشتن مسیح از معبّر این جهان بی مانع خواهد بود. در کلامی که به مریم گفته شد مبنی بر اینکه «در قلب تو شمشیری فرو خواهد رفت»، خداوند با پیش آگهی و از روی ترحم و شفقت به مادر مریم اشارتی از غم و اندوه می دهد که هم اینک بخاطر او شروع به تحمل آن نموده است.

شمعون گفته بود، «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از خاندان اسراییل و برای آیتی که بر خلاف آن خواهند گفت». آنان باید بیفتند تا بار دیگر بر خیزند. ما هم باید بر روی صخره بیفتیم و شکسته بشویم، پیش از آنکه در مسیح بر افراشته شویم. خودخواهی و نفس باید منکوب شود، غرور باید به فروتنی تبدیل شود، اگر بخواهیم جلال ملکوت روحانی را بشناسیم. یهودیان شهرت و افتخاری را که از طریق فروتنی و تحریر کسب می شد، نمی پذیرفتند، در

نتیجه، منجی را نیز نپذیرفتند. که این « نشانهای است در ردکردن او و بدینسان افکار پنهانی عدّه کثیری آشکار خواهد شد ».

و در پرتو حیات منجی، دلهای بسیاری، از خالق گرفته تا سرور تاریکی آشکار خواهد شد. درآغاز شیطان، خداوند را خودخواه و ظالم معرفی کرد، خدایی که همه چیز را مطالبه می کند و هیچ چیز نمی دهد، خدایی که به عبادت مخلوقاتش برای جلال خویش نیازمند است و برای خیریت و نیکویی مخلوقاتش حاضر به انجام هیچگونه فدایکاری نیست. اماً ارزانی داشتن مسیح، آشکار کننده قلب پدر است وشهادت می دهد که افکار خداوند نسبت به ما، « فکرهای سلامتی می باشد، و نه بدی » (ارمیا ۲۹ آیه ۱۱). وآشکار می کند، هر چند که تنفر خداوند از گناه به اندازه موت می باشد، محبت او نسبت به گناهکاران از موت قوی تر می باشد و آفریدگار جهان که مسئولیت نجات ما را به عهده دارد، برای انجام عمل نجات، از هیچ چیزی، هر قدر که عزیز باشد، مضایقه نخواهد کرد. حقایقی که برای نجاتمان ضروری است، پنهان نخواهد ماند و در انجام معجزات رحمت آمیز کوتاهی نخواهد شد، وهیچ یک از عوامل الهی بلا استفاده نخواهد ماند. رحمت بر روی رحمت و نعمت بر روی نعمت انباشته خواهد شد. تمام گنجینه های آسمان به روی آنانی که در طلب نجات می باشند، گشوده است. خداوند تمام ثروت های آسمانی و منابع قدرت لایتناهی را به مسیح سپرده است و می فرماید، تمامی این ها متعلق به انسان است. ازین موهبت ها برای متقادع کردن انسان استفاده کن تا او بداند که محبتی عظیم تر از محبت من بر روی زمین و آسمان وجود ندارد و بزرگترین خوشبختی او در محبت کردن به من یافت خواهد شد.

بر روی صلیب جُلُجُتا، محبت و خود خواهی رو در روی هم قرار گرفتند و تفاوت عظیم میان ایشان آشکار شد. زندگی مسیح برای تسلی بخشیدن و برکت دادن به انسان سپری شده بود، وشیطان با کشتن او تنفر وکینه خود را نسبت به خدا آشکار کرد. او با این عمل ثابت کرد که هدفش از عصیان بر علیه خداوند، خلع کردن آفریدگار جهان از طریق نابودکردن کسی بود که محبت او را آشکار کرده بود.

با حیات و مرگ مسیح، اندیشه های انسان نیز آشکار شد. زندگی مسیح از آخر تا صلیب، دعوت به تسلیم نفس و تحمل مصائب بود. چنین دعوتی، مقاصد و اندیشه های انسان را آشکار کرد. عیسی با حقایق آسمانی به این جهان آمد و همه کسانی که ندای روح القدس را می شنیدند به سوی او کشیده شدند. شیفتگان نفس به پادشاهی شیطان تعلق داشتند و شیوه نگرش آنان به مسیح نشان می داد که از چه کسی طرفداری می کردند. وبدین ترتیب هر فردی بر خود داوری می کند. در روز داوری نهایی هر فرد گناهکار از طبیعت خویش در انکار کردن حقیقت آگاه خواهند شد و صلیب در معرض دید همگان قرار خواهد گرفت و مفهوم واقعی آن از سوی کسانی که گناه چشمانشان را کور کرده بود، درک خواهد شد. گناهکاران

در مقابل چشم انداز جُلْجُتا و قربانی عجیب آن محکوم خواهند شد. عذر وبهانه دروغین پذیرفته نخواهد شد. ارتداد انسان با تمام رشتی و شرارت آن آشکار خواهد شد. انسان طریقی را که می بایستی بر می گزید، خواهد فهمید. هرگونه شک و تردید در ارتباط با حقیقت روشن خواهد شد. در مجازات جهان، خداوند از هرگونه تقصیر و اتهامی به خاطر وجود گناه، مبرأ خواهد شد و ثابت خواهد شد که احکام و فرایض الهی شریک جرم گناه نیستند. در حاکمیت خداوند هیچ گونه فساد و انگیزه ای برای طغیان و نارضایتی وجود ندارد. هنگامی که اندیشه های قلبی همه آشکار می شود، هم وفادار و هم عصیان گر با هم یکی شده و خواهند گفت که، « عظیم و عجیب است اعمال توابی خداوند، خدای قادر مطلق. عدل و حُقُّ است راههای توابی پادشاه امت ها! کیست که از تو نترسد، خداوندا نیست که نام تورا تمجید ننماید؟... زیرا که احکام تو ظاهرگردیده است » (مکاشفه ۱۵ آیات ۳ و ۴).

۶ - « ستاره او را دیده ایم »

[این فصل بر اساس کتاب متى فصل ۲ تدوین گردیده است]

« عیسی در زمان زمامداری هیرودیس پادشاه، در بیتلحم یهودیه تولد یافت. پس از تولد او مردانی حکیم از مشرق زمین به اورشلیم آمده پرسیدند: کجاست آن نوزاد که پادشاه یهود است؟ ما طلوع ستاره او را دیده و برای پرستش او آمدہایم ».

حکیمانی که از مشرق زمین آمده بودند، فیلسوف بودند، ایشان منتبه به طبقه خردمند و با نفوذ جامعه خویش بوده و مردانی اصیل ونجیب زاده بودند که ثروت و آموخته های خود را از کشور خود داشتند. هرچند در میان ایشان افرادی وجود داشتند که از ساده لوحی مردم سوء استفاده می کردند، اما سایرین مردانی درستکار بودند که نشانه های مشیت الهی را در طبیعت مطالعه می کردند و به خاطر حکمت و درستکاری، از احترام مردم برخوردار بودند. حکیمانی که برای دیدن عیسی آمدند، از چنین شخصیتی برخوردار بودند.

نور خداوند همواره در میان تاریکی شرک و ارتداد می درخشد. هنگامی که این مجوسیان، ستارگان آسمان را مطالعه می کردند و در صدد بودند تا به اسرار نهفته شده در مسیر روشن ستارگان پی ببرند، جلال پروردگار را مشاهده کردند. و در جستجوی خود برای درک دانشی شفاف تر، به کتب مقدسه یهودیان مراجعه کردند. در سرزمین ایشان نیز نوشته های نبوی ارزشمندی وجود داشت که آمدن معلم الهی را پیشگویی کرده بود. بلعام نیز که زمانی نبی خدا بود به گروه مجوسیان تعلق داشت. او با هدایت روح القدس ترقی وسعادت قوم اسراییل و ظهور مسیح را پیش بینی کرده بود و نبوت های او در طی قرنها متمادی از نسلی به نسل بعد منتقل می شد. با این حال ظهور منجی به شکل واضح تری در عهد عتیق آشکار شده بود و مجوسیان با شادی از تزدیک شدن منجی مطلع شدند و اینکه همه جهان از معرفت جلال خداوند پر خواهد شد.

مردان حکیم در شبی که جلال خدا، تپه های بیت لحم را غرق در روشنایی کرده بود، نوری اسرارآمیز در آسمان دیده بودند. هنگامی که روشنایی ناپدید گشت، ستاره درخشانی درآسمان ظاهر شد که به آرامی حرکت می کرد و آن نه یک ستاره ثابت بود و نه یک سیاره، و این پدیده توجه شدید مجوسیان را به خود جلب کرد. این ستاره حرکت دسته جمعی گروهی از فرشتگان در فاصله ای دور بود که مجوسیان از آن بی اطلاع بودند. با این حال، این ستاره از نظر آنان بسیار اهمیت داشت آنان با کاهنان و فلاسفه یهود مشورت کرده و به بررسی طومارهای عهد عتیق پرداختند. در نبوت بلعام اعلام شده بود که، « ستاره ای از یعقوب طلوع

خواهد کرد وعصابی سلطنت از اسراییل برخواهد خواست» (اعداد ۲۴ آیه ۱۷). آیا این ستاره عجیب به عنوان منادی مسیح موعود فرستاده شده بود؟ مجوسیان از نور حقیقت الهی استقبال کرده بودند. اکنون این نور با درخشش بیشتری برایشان می تایید. به آنان از طریق رویا دستور داده شد تا در جستجوی پادشاه تازه تولد یافته رهسپار شوند.

همانطوری که ابراهیم چون خوانده شد، با ایمان اطاعت نمود و بیرون رفت، درحالی که «نمی دانست به کجا میرود» (عبرانیان ۱۱ آیه ۸). و همانطوری که قوم اسراییل با ایمان به دنبال ستون بر سوی سرزمین وعده به راه افتاد، همانطور نیز، مردان غیر یهود در پاسخ به ندای خداوند، برای یافتن منجی موعود به راه افتادند. مردم ممالک شرق در آن ایام ثروتمند بودند، و به همین دلیل، مجوسیان دست خالی سفر نمی کردند. تقديم هدایا به پادشاهان و مقامات عالی رتبه به نشانه احترام، جزو آداب و رسوم ملل شرق به شمار می رفت. مجوسیان، گرانبهاترین هدایایی را که بر روی زمین یافت می شد به همراه خود آورده بودند تا به کسی که تمام قبایل و طوایف جهان در او برکت می یافت، تقديم کنند. آنان برای تعقیب و بررسی ستاره، لازم بود که در شب سفر کنند، بنابراین بقیه ساعات را با تکرار احادیث و نبوتها مربوط به آمدن منجی سپری می کردند. در هر توقفی برای استراحت، نبوتها را تفتیش می کردند و ایمانشان به هدایت الهی بیشتر می شد و در تمام مدتی که ستاره را به عنوان آیتی ظاهری در مقابلشان داشتند، از نشانه های باطنی روح القدس نیز برخوردار بودند که ایشان را تحت تأثیر قرارمی داد و امید می بخشید.

آنان به سرزمین اسراییل وارد شده بودند واز فراز کوه زیتون که مشرف به اورشلیم بود، سرازیر می شدند که به ناگاه ستاره را که در طول مسیر دشوار سفر ایشان را هدایت کرده بود، می بینند که در بالای معبد اورشلیم ثابت و بی حرکت ایستاده است. ستاره پس از مدتی از نظر ایشان ناپدید می شود. آنان با قدمهایی مشتاق و با این توقع که تولد مسیح مایه شادی همگان خواهد بود، به راه می افتد. اماً توقع ایشان بیهوده بود. با ورود به شهر مقدس، به معبد عازم می شوند و با شگفتی بسیار پی می برند که هیچ کس از تولد پادشاه تازه تولد یافته، اطلاعی ندارد. سئوالات ایشان موجبات شادی کسی را فراهم نیاورد، بلکه تا اندازه ای باعث شگفتی و ترس آمیخته ناخشنودی شد.

کاهنان رسوم را ممارست می کردند. آنان از دین و دینداری خودشان تمجید می کردند در حالی که یونانیان و رومیان را از دیگران گناهکارتر قلمداد کرده و تقبیح می کردند. مردان حکیم مردمی بت پرست نبودند و در نظر خداوند و در مقایسه با کاهنان که خود را پرستندگان خدا قلمداد می کردند، از احترام بیشتری برخوردار بودند. با این حال، یهودیان آنان را به چشم مُشرک می نگریستند. سئوالات

مشتاقانه آنان، حتی در میان مدافعان برگزیده شریعت به گرمی پاسخ داده شد.

خبر ورود مجوسیان به اورشلیم سر و صدای فراوانی را در سرتاسر این شهر ایجاد کرد. مأموریت عجیب ایشان احساسات مردم را برانگیخت و سرانجام خبرآن به کاخ هیرودیس پادشاه راه یافت. ادومی حیله گر با اطلاع یافتن از رقیب احتمالی به جنب و جوش افتاده بود. او در راه رسیدن به سلطنت، عده بیشماری را قربانی کرده بود. هیرودیس مورد تنفر مردمی بودکه برایشان حکومت می کرد، زیرا خون بیگانه در رگهای او جاری بود. و تنها منبع اطمینان او، حمایت دولت روم بود. اماً پادشاه جدید ادعای عالی تری داشت زیرا پادشاه زاده شده بود. هیرودیس تصور می کرد که کاهنان با بیگانگان توطئه چینی کرده اند تا با دامن زدن به اغتشاشات عمومی او را از قدرت ساقط کنند. او بدگمانی خویش را از انتظار پنهان داشت، با وجود این، تصمیم گرفت که با توسل به نیرنگ، اقدامات رهبران اسرائیل را خنثی کند. بنابراین، کاهنان و روسای قوم یهود را فراخواند و محل تولد مسیح را در ارتباط با تعالیم کتب مقدسه از ایشان جویا شد. سؤوال هیرودیس و خواهش مجوسیان در ارتباط با تولد مسیح، غرور معلمین یهود را تحریک کرده بود. بی اعتمای ایشان در تحقیق و تفحص بر روی طومارهای نبوت، خشم هیرودیس را بر انگیخت. تصور می کرد که آنان قصد دارند تا موضوع را از وی پنهان کنند. اماً آنان جرأت نمی کردند به پادشاه بی احترامی کنند، بنابراین از کاهنان و علمای دین یهود پرسید تا کتب مقدسه را بررسی کرده و محل تولد مسیح را به او بگویند. و آنان پاسخ دادند: «در بیت لحم یهودیه»، زیرا نبی در این باره چنین نوشته است. «ای بیت لحم که در سرزمین یهودایی، تو درمیان فرامزاروایان یهودا به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروایی ظهور خواهد کرد که قوم من، اسرائیل را شبانی خواهد نمود».

هیرودیس، سپس مجوسیان را برای ملاقات خصوصی فراخواند. طوفان خشم و ترس در دل او بیداد می کرد، اماً با ظاهری آرام و خونسرد میهمانانش را به حضور پذیرفت واز ایشان زمان دقیق یا ظهور ستاره را پرسید و چنین وانمود کرد که از خبر تولد مسیح خوشحال شده است. آنگاه به آنان گفت که، «بروید و در باره آن کودک به دقت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا نیز آگاه سازید تا آمده، سجده اش کنم و سپس آنان را به بیت لحم روانه کرد.

کاهنان و روسای دین در اورشلیم، در ارتباط با تولد مسیح، آنطوری که ادعا می کردند، بی اطلاع نبودند. خبر ملاقات فرشتگان با شبانان به اورشلیم رسیده بود اماً علمای دین چنین خبری را بی ارزش تلقی کرده و نسبت به آن بی اعتمایی کردند. آنان خودشان می بایستی عیسی را می یافتدند و مجوسیان را به محل تولدش هدایت می کردند، اماً در عوض مجوسیان آمده و توجه آنان را به تولد مسیح جلب کرده بودند، «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا ستاره اورا در مشرق

دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم ».

اکنون غرور و حسادت در را به روی نور حقیقت بسته بود. اگر اخبار آورده شده از سوی شبانان و مجوسيان پذيرفته می شد، کاهنان و علمای دین يهود را در موقعیت بسيار نامطلوبی قرار می داد و ادعای کذب ايشان را در تفسیر حقائق الهی آشکار می کرد. اين معلمین تحصيل کرده و متبحر حاضر نبودند به وسیله کسانی هدایت شوند که ايشان را مُشرک می خوانند. آنان می گفتند، ممکن نیست که خداوند ايشان را نادیده بگیرد و با شبانان جاهل و بی سعاد و اقوام نامختون ارتباط برقرارکند. آنان تصمیم گرفتند تا اخبار مربوط به تولد مسیح را که باعث تحريك هيروديس پادشاه و همه اورشليم شده بود، حقير و کوچک شمارند. آنان حتی حاضر نبودند برای بررسی صحت و سقم اخبار مربوط به بیت لحم بروند. و باعث شدند که مردم با نگرشی متعصبانه به موضوع تولد عیسی بنگرند. انکار مسیح از سوی کاهنان و روسای دین يهود از همینجا آغاز شد. و از همینجا بود که غرور و سرسختی ايشان به از杰ار و تنفر شدید نسبت به منجی منجر شد. در تمام مدتی که خداوند دروازه نجات را به روی اقوام غیر يهودی می گشود، رهبران يهود در را به روی خودشان می بستند.

مردان حكيم تنها از اورشليم عزيمت کردند. هنگامی که از دروازه های شهر اورشليم خارج شدند تاریکی شب برهمه جا سایه می افکند، اما با شادی عظیمی بار دیگرستاره را دیدند و به سوی بیت لحم هدایت شدند. آنان از شرایط تولد فروتنانه عیسی، آنطوری که به شبانان آشکار شده بود، اطلاع نداشتند. ايشان پس از سفری طولاني، به خاطر بی توجهی رهبران يهود، دلسوز شده بودند و در مقایسه با زمان ورودشان به اورشليم، با دلگرمی کمتری آنجا را ترک کرده بودند. در بیت لحم نیز کسی از محافظین سلطنتی مأموریت محافظت از پادشاه تازه تولد یافته را به عهده نداشت. از اشخاص عالی مقام و سرشناس جهان کسی درکنار او حضور نداشت. او در آخری محقر متولد شده بود. و والدین او، روستائیانی بی سعاد، تنها مراقبین و ملازمین وی بودند. آیا این نوزاد همان کسی بود که در باره اش نوشته شده بود که « نه فقط عظمت قوم اسرائیل - آنها که زنده‌اند - را برمیگردانی، بلکه من تو را نور تمام ملت‌های جهان خواهم ساخت، تا اینکه تمام دنیا نجات یابد » (اشعیا ۴۹: ۶).

« چون به خانه درآمدند وکودک را با مادرش مریم دیدند، روی زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند ». و در زیر ظاهر فروتنانه عیسی، حضور الوهیت را تشخیص دادند. آنان با تمامی دل به او ایمان آوردن و سپس « هدیه هایی از طلا و گندر و مر » به وی پیشکش کردند. چه ایمانی در دلهای این مردان مجوسي یافت می شد. کلامی که مسیح، بعد ها در مورد ایمان نظامی رومی بر زبان می آورد در مورد این مردان نیز صدق می کرد که، « چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام »

(متى ۸ آیه ۱۰).

مردان حکیم از نقشه شوم هیرودیس بر علیه عیسی اطلاع نداشتند و هنگامی که به هدف خویش مایل شدند، تصمیم گرفتند به اورشلیم مراجعت نموده و موفقیت خویش را به اطلاع هیرودیس پادشاه برسانند. اماً چون در خواب وحی بدیشان رسید که نزد هیرودیس باز نگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند.

به همان طریق، یوسف نیز هشدار یافت که با مریم و کودک به مصر بگریزد. فرشته به او گفت، « درآجا بمان تا به تو خبردهم، زیرا هیرودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد ». پس یوسف بیدرنگ اطاعت نموده و شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد.

خداآوند به وسیله مردان مجوسی، توجه قوم یهود را به تولد پسرش جلب نمود. پرسش‌ها و تحقیقات مجوسیان در اورشلیم، برانگیخته شدن علائق عمومی و حتی حسادت هیرودیس که توجه کاهنان و علمای دین یهود را جلب کرده بود، افکار مردم را به سوی نبوتها مربوط به مسیح و حوالشی که درست در همان موقع اتفاق افتاده بود، جلب کرد. شیطان مصمم بود تا نور الهی را از جهان دور نگه دارد و نهایت سعی خود را کرد تا با حیله و نیرنگ منجی را نابود کند، اما خدایی که هرگز نه می‌آرامد و نه می‌خوابد، از پسر یگانه خویش مراقبت می‌کرد. او که « من » را از آسمان برای اسرائیل بارانیده بود، او که در زمان قحطی الیاس را خوراک داده بود، در سرزمین شرک، پناهگاهی برای مریم و عیسی فراهم کرد. و از طریق هدایایی که مجوسیان از سرزمین مُشرکین آورده بودند، وسایل سفر به مصر و اقامات در سرزمین‌های یگانه را برای ایشان فراهم کرد.

مجوسیان نخستین افرادی بودند که به منجی خوش آمد گفتند و هدایای ایشان، نخستین هدایایی بود که به او تقدیم شد. و به واسطه آن هدایا چه افتخار عظیمی در خدمت به خداوند نصیب ایشان شد. هدیه ای که با محبت قلبی تقدیم می‌شود، مورد تکریم خداوند قرار می‌گیرد و به طور موثری در راه خدمت به او به کار گرفته می‌شود. اگر دلهایمان را به عیسی سپرده ایم، ما نیز باید هدایایمان را به او تقدیم کنیم، طلا و نقره، گرانبها ترین اموال دنیوی و عالی ترین استعدادهای فکری و معنویمان را باید سخاوتمندانه وقف او کنیم، که ما را محبت کرد و جانش را به خاطر ما فدا کرد.

هیرودیس در اورشلیم بی صبرانه در انتظار بازگشت مجوسیان بود و با گذشت زمان، و عدم بازگشت آنان، سوءظن او برانگیخته شد. از نظر هیرودیس، بی میلی رهبران یهود در نشان دادن محل تولد مسیح، نشان می‌داد که آنان از نیت وی آگاه شده بودند و مجوسیان نیز عمداً از او دوری جسته بودند. او با این افکار دچار جنون شده بود. حیله او با شکست مواجه شده بود، اماً یک راه مانده بود و آن

استفاده از نیروی قهریه بود. او تصمیم گرفت که سرنوشت پادشاه مولود شده را برای همگان درس عبرت قراردهد، تا یهودیان گستاخ پاداش تلاش خویش را برای به قدرت رساندن یک پادشاه بر تخت سلطنت دریافت کنند.

سربازان بیدرنگ به بیت لحم اعزام شدند تا همه پسران دوساله وکمتر را به قتل برسانند. خانه های ساکت و آرام شهر داود، شاهد صحنه هایی از وحشت و هراس گردید که ششصد سال پیش در باره آن نبوت شده بود که، « صدایی از رامه به گوش می رسد، صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم، راحیل برای فرزندانش می گرید، و تسلی نمی یابد، زیرا که دیگر نیستند ».«

مسئل چنین مصیبی، خود یهودیان بودند، اگر آنان با صداقت و فروتنی در طریق خداوند گام بر می داشتند، او به طور قابل ملاحظه ای، خشم و غصب پادشاه را بی ضرر می ساخت. اما آنان به خاطر گناهانشان از خداوند جدا شده بودند و روح القدس را که تنها سپر محافظ ایشان بود، انکار کرده بودند. آنان کتب مقدسه را با اشتباق برای مطابقت با اراده خداوند مطالعه نکرده بودند و نبوتها را جستجو کرده بودند که می توانست به گونه ای تفسیر شود که به ایشان عظمت بخشد و نشان دهد که خداوند چگونه همه اقوام دیگر را خوار و حقیر شمرده است. باید مایه مباحثات و افتخار آنان می شد که مسیح به عنوان پادشاه ظهور کرده و دشمنانش را شکست می داد و مشرکین را با خشم و غصب خویش لگدمال می کرد. آنان بدین ترتیب خشم رهبرانشان را بر می انگیختند و شیطان به خاطر تفسیر نادرست ایشان از رسالت مسیح، تلاش کرده بود تا منجی را نابود کند، اما در عوض، خشم شیطان متوجه ایشان شده بود.

این رفتار ظالمانه هیرودیس یکی از آخرین وقایع تاریک سلطنت او بود. بلا فاصله بعد از کشtar کودکان معصوم، خودش نیز به سرنوشتی شوم دچار شد. او به طرز وحشتناکی مُرد.

یوسف که هنوز در مصر بود، اینک از سوی فرشتگان الهی دستور یافت که به سرزمین اسراییل باز گردد. یوسف به دلیل اینکه عیسی را وارث سلطنت داود می پنداشت او را به بیت لحم بازگرداند، اما چون شنید ارخلائوس به جای پدرش هیرودیس در یهودیه حکم می راند، ترسید به آنجا برود زیرا تصور می کرد که توطئه های پدر بر علیه مسیح، از سوی پسر اجراء شود. در میان تمامی پسران هیرودیس، ارخلائوس از نظر شخصیت بسیار شبیه پدرش بود. در آغاز سلطنت او در اورشلیم آشوب عظیمی بیا شد که طی آن هزاران یهودی به وسیله سربازان رومی قتل عام شدند.

یوسف بار دیگر به مکانی ایمن هدایت شد؛ او به ناصره، موطن سابق خویش، باز گشت. در همین شهر بود که عیسی نزدیک به سی سال اقامت نمود، و بدین

ترتیب، کلام انبیاء به حقیقت پیوست که گفته بودند، «ناصری» خوانده خواهد شد. جلیل تحت کنترل یکی از پسران هیرودیس قرار داشت و ترکیب جمعیتی ساکنین خارجی آن بسیار زیادتر از یهودیه بود. از این رو توجه کمتری را به موضوعاتی از این قبیل بخود جلب می کرد مخصوصاً به یهودیان، و ادعاهای مربوط به عیسی کمتر حسادت کسانی را که در راس قدرت بودند به خود جلب می کرد.

و اینچنین بود استقبال از منجی، هنگامی که به این جهان آمد. به نظر می رسید که جای امنی برای استراحت منجی نوزاد وجود ندارد. خداوند، حتی زمانی که کار نجات انسان را به پیش می برد، نمی توانست حفاظت از پسر محبوبش را به او محول کند. بنابراین فرشتگان را مأمور کرد که از عیسی مراقبت و محافظت کنند تا رسالتش را در این جهان به انجام رساند و بدست کسانی کشته شود که برای نجات ایشان آمده بود.

٧ - « کودکی عیسی »

[این فصل بر اساس کتاب لوقا ۲: ۳۹ و ۴۰ تدوین گردیده است]

کودکی و جوانی عیسی در دهکده ای کوچک و کوهستانی سپری شد. و حضور او در هر جایی در این جهان می توانست مایه افتخار و مباراکات باشد. کاخهای سلطنتی با پذیرایی از او به عنوان میهمان بایستی به خود افتخار می کردند. اما او از خانه های ثروتمندان، دربارهای سلطنتی باشکوه، وکانونهای علم و فرهنگ چشم پوشی کرده تا در ناصره حقیر و گمنام سکونت گزیند.

گزارش کوتاه سالهای کودکی او در این جهان، به مفهوم واقعی اش، بسیار عالی و شگفت انگیز است. « و عیسی در سیرت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می کرد » او در نور و روشنایی پدرش « در حکمت و قامت و رضامندی خدا و مردم ترقی می کرد » (لوقا باب ۲ آیه ۵۲). ذهن او فعال و نافذ بود و حالت تفکر آمیز و حکیمانه اش فراتر از سن وسالش بود. رفتار او زیبا و دوست داشتنی بود. قدرت فکری و جسمی او در مطابقت با قوانین دوران کودکی رشد می کرد.

عیسی در کودکی از یک خلق و خوی خاص و دوست داشتنی بخوردار بود. دستهای مشتاق ویاری دهنده اش همواره برای خدمت به دیگران آماده بود. شکیبایی آشکار شده از او را هیچ چیزی نمی توانست بهم بزند و او از امانتداری و صداقتی بی بدیلی بخوردار بود. در حفظ اصول اخلاقی مانند صخره ای محکم واستوار بود و رفتار او نشاندهنده فداکاری و از خود گذشتگی بود.

مادر عیسی با جدیت و دلگرمی، آشکار شدن قدرت او را می دید و علایم کمال را در شخصیت و رفتار او مشاهده می کرد. و با خشنودی در صدد تشویق و دلگرمی ذهن روشن و پذیرنده او برآمد. او از طریق روح القدس حکمت یافت تا برای پرورش و تربیت این کودک با عوامل الهی همکاری نماید. تنها کودکی که می توانست خدا را پدر خویش بخواند.

در قدیم الایام، مومنان قوم اسراییل به تعلیم و تربیت نوجوانان توجه زیادی را مبذول می داشتند. خداوند مقرر فرموده بود که در باره نیکوبی ها و عظمت او که به واسطه شریعت آشکار شده و در تاریخ اسراییل نشان داده شده بود، به کودکان تعلیم داده شود. سرودها و دعاها و دروس کتاب مقدس می بایستی با دقیقت به کودکان تعلیم داده شود. پدران و مادران باید به کودکان خود تعلیم می دادند که شریعت خدا نشانه شخصیت و ذات اوست و همچنانکه اساس و اصول شریعت را در دلهاشان می پذیرفتند، سیرت الهی در روح و جانشان نقش می بست. بیشتر تعلیم بصورت شفاهی بود اما نوجوانان همچنین روایات و نوشته های عبرانی را

آموخته وطومارهای عهد عتیق را مطالعه می کردند.

در ایام مسیح شهرها و دهکده هایی که امکانات تعلیم مذهبی را برای کودکان فراهم نمی کردند، تحت لعنت خدا تلقی می شدند. با این حال تعالیم کتب مقدسه فرم و شکل تشریفاتی به خود گرفته و احادیث و تشریفات مذهبی به میزان زیادی جایگزین تعالیم کتاب مقدس گردیده بود. تعلیم و تربیت راستین تعالیم حقیقی می باستی کودکان را به سوی هدایت می کردکه، «تا او را بجویند و او را بیابند» (اعمال رسولان باب ۱۷ آیه ۲۷). لیکن معلمین یهود به آینه های تشریفاتی توجه زیادی نشان می دادند. اذهان معلمین یهود انباشته از موضوعاتی بود که فraigیری آنها برای کودکان و نوجوانان بی فایده و عبیث بود. این گونه تعالیم مورد تایید مدارس برتر در بارگاه های ملکوتی نبود. تجربه ای که از طریق پذیرش شخصی کلام خدا کسب شود در سیستم های آموزشی جایی ندارد. غرق شدن در تشریفات ظاهری به آنان فرصت نمی داد تا ساعاتی را در عبادت و پرستش خدا سپری کنند. آنان صدای خدا را که با دلهایشان سخن می گفت نمی شنیدند و در حالی که در پی کسب دانش بودند، از منشاء حکمت دور می شدند. بدین خاطر مهم ترین مبانی خدمت و عبادت خداوند مورد بی اعتمای قرار گرفته بود.

مفاهیم اساسی شریعت برای ایشان مبهم و ناشناخته بود و روش تعلیمی که از نظر یهودیان بهترین روش تلقی می شد، به بزرگترین مانع در راه توسعه و پیشرفت حقیقت تبدیل شد. تحت آموزش و تعلیم معلمین یهود، نیروی جوانان برای فraigیری تعالیم، به شدت سرکوب شد. افکار ایشان به کوتاه نظری محدود شد. عیسی در کودکی در مدارس متعلق به کنیسه ها تعلیم نیافت. مادرش، اولین معلم بشری او بود. او از زبان مادرش وطومار انبیاء عهد عتیق، دانش الهی را آموخت. درست همان سخنانی را که خودش از طریق موسی به قوم اسراییل گفته بود اکنون بر روی زانوان مادر نشسته و می آموخت. پس از رسیدن به سن نوجوانی، به مدارس معلمین یهود نرفت زیرا برای فraigیری علم و دانش به چنین مراجعی نیاز نداشت، چونکه خداوند معلم او بود. سئوالات پرسیده شده در طی خدمت منجی که، «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟» (یوحنا ۵ آیه ۷). منظورش این نبود که عیسی قادر به خواندن نمی باشد، بلکه نشان دهنده این بود که او تعالیم معلمین یهود را دریافت نکرده بود - نظر به این که، عیسی دانش و معرفت الهی را به همان طریقی که ما آنرا کسب می کنیم، کسب نموده بود، آشنایی عمیق او با کتب مقدسه نشان می داد که او در دوران کودکی چگونه و با چه اشتیاقی وقت خود را صرف مطالعه کلام خدا نموده واینکه راز خلقت همچون کتابخانه ای عظیم در مقابل او گسترش داشته بود. او که همه چیز را آفریده بود، دروسی را مطالعه کرد که آثار دستهای خود او بر زمین و دریا و آسمان مکتوب کرده بود. او با اجتناب از طریقهای ناپاک این جهان، به جمع آوری اطلاعات علمی در ارتباط با طبیعت می پرداخت و زندگی انسان، گیاهان و حیوانات را مطالعه می کرد. از

اولین سالهای زندگی خویش تنها یک هدف داشت و آن برکت دادن به دیگران بود. بهمین دلیل منابع طبیعت را شناخت و هنگامی که زندگی گیاهان و حیوانات را مطالعه می کرد، ایده های جدید و اهداف اساسی خلقت به ذهن او خطور می کرد. او برای معرفی و نشان دادن حقایق زنده الهی همواره از مظاہر طبیعت مثال می آورد. مثلهایی که او در طول رسالت خویش برای تعلیم حقایق مورد استفاده قرارمی داد نشان می دهد که او تا چه اندازه تحت تأثیر مظاہر طبیعت بوده و اینکه چگونه برای تعلیم دروس الهی، اطلاعات مربوط به محیط پیرامونی خود را جمع آوری کرده است.

به این طریق، درحالی که سعی می کرد تا انگیزه و علت چیزها را درک کند، معنی و مفهوم کلام و اعمال خدا برای او آشکار می شد. فرشتگان آسمان در رکاب او بودند و از افکار پاک و مقدس و همدلی صمیمانه ایشان برخوردار بود. و از ابتدای آشکار شدن هوش و ذکاءت، به طور مداوم در فیض و معرفت حقیقت رشد و پرورش می یافت.

هرکوکدکی می تواند همانند مسیح به کسب معرفت و دانش نایل آید. مدامی که تلاش می کنیم تا با پدر آسمانی مان، از طریق کلامش آشنا شویم، فرشتگان به ما نزدیک خواهند شد و افکارمان تقویت خواهد شد و شخصیت و رفتارمان تهذیب و رفعت خواهد یافت و آنگاه بیشتر شیوه منجی خواهیم شد و هرچه که بیشتر به زیبایی و عظمت طبیعت پی ببریم، دلیستگی ما به خداوند بیشتر خواهد شد و در حالی که روح از مشاهده زیبایی های طبیعت بeft زده می شود، جان در ارتباط با خداوند و به واسطه اعمالش قوت تازه ای می یابد. ارتباط با خدا از طریق دعا و عبادت، استعداد و تواناییهای فکری و روحی را پرورش و توسعه می دهد و همچنانکه افکارمان را بر روی مسایل روحانی متمرکز می کنیم، تواناییهای اخلاقی در درون ما تقویت می شود.

زندگی عیسی هماهنگ با خداوند بود. او هنگامی که کودک بود به مانند یک کودک اندیشید و سخن گفت امّا در او هیچ نشانی از گناه که شباهت او را به خداوند زایل کند وجود نداشت. با این حال او از تجربه و وسوسه شدن مبرا نبود. ساکنان ناصره بخاطر ضعف و بی ایمانیشان زبانزد همگان بودند. اعتبار کمی که برای ناصره قائل بودند در سوال نتنائیل مشهود است؟ «مگر ممکن است از ناصره هم چیز خوبی بیرون آید؟» (یوحنا ۱: ۴۶). عیسی در محلی قرار گرفت تا شخصیت او مورد آزمایش قرار گیرد. برای او ضروری بود که جهت حفظ خلوص و پاکی، دائمًا مراقب باشد. او نیز به مانند ما در معرض کشمکش ها و وسوسه ها قرار گرفت تا برای کودکی، جوانی و میانسالی ما الگو و سرمشق باشد.

شیطان بطور خستگی ناپذیر تلاش کرد تا بر کودک ناصری غلبه یابد. عیسی از همان ابتدای کودکی از سوی فرشتگان آسمانی محافظت می شد با این حال

زندگی او صرف مبارزه طولانی بر علیه قوات تاریکی بود. برای شیطان مشاهده یک زندگی عاری از گناه و شرارت بسیار نگران کننده وعذاب آور بود. او برای اغفال کردن مسیح از هیچ اقدامی کوتاهی نکرد. هیچ کودکی تا به امروز نتوانسته است به اندازه منجی ما در میان آنچنان مبارزه بیرحمانه توأم با وسوسه، زندگی پاک و مقدسی داشته باشد. والدین عیسی فقیر بودند و با کار سخت و طاقت فرسای روزانه امرار معاش می کردند. او با فقر، گرسنگی و محرومیت آشنا بود. چنین تجربه ای برای او نوعی محافظت محسوب می شد. در زندگی کاری او لحظات بیهوده ای برای پذیرش وسوسه های شیطان وجود داشت و او اوقات خویش را صرف مشارکت های فاسد کننده بی هدف نمی کرد و تا حد ممکن راههای ورود وسوسه را سد می کرد. نه درآمد، نه تفریح وسرگرمی، نه تحسین ونه انتقاد، نمی توانست او را به موافقت با یک عمل اشتباه وادار کند. او در شناخت شرارت حکیم ودر مقاومت با آن قوی بود.

مسیح تنها فرد بیگناهی بود که تا کنون بر روی زمین زیست با این حال به مدت قریب به سی سال در میان ساکنان شرور ناصره زندگی کرد. این حقیقت می تواند هشدار و توبیخی باشد برای کسانی که آسایش و رفاه و مقام و ثروت را لازمه یک زندگی سالم و بی عیب تلقی می کنند. وسوسه، فقر، سختی و ناملایمات، پایه واساس مورد نیاز برای رشد و پرورش پاکی و پایداری است.

مسیح در یک خانه رستایی زیست و با شادی وصدقایت نقش خویش را در انجام مسئولیتهای خانوادگی ایفا نمود. او فرمانروای آسمان بود و فرشتگان در تحقق کلام او شادی می کردند، اما اکنون او خادمی مشتاق و فرزندی مطیع ودوسیت داشتنی بود. او حرفة ای را آموخت و با دستهای خویش در دکان نجاری با یوسف مشغول به کار شد. و در کسوت ساده یک کارگر معمولی در کوچه های شهر کوچک ناصره رفت وآمد کرد و برای کاستن از بار طاقت فرسای روزانه از قدرت و نیروی الهی خویش استفاده نمی کرد.

همانطور که عیسی در کودکی ونوجوانی کار می کرد، جسم وذهن او پرورش می یافت. او توانایی های جسمی خویش را با بی احتیاطی به کار نمی گرفت بلکه از آنها به شکلی سالم مراقبت می کرد تا بتواند وظایف خویش را در هر زمینه ای به نحو احسن انجام دهد. او حتی در به کار بدن ابزارکار با دقیقیت عمل می کرد و همان طور که شخصیت کاملی داشت، صنعتگری کامل نیز بود. او با الگو قراردادن خویش برای ما، به ما آموخت که سازنده باشیم و وظایفمان را با نظم و دقیقیت انجام دهیم و چنین کاری مایه افتخار واحترام خواهد بود.

اعمالی که درس مفید بودن را به دستهای جوانان می آموزد و آنان را برای برداش گرفتن مسئولیتهای زندگی تربیت می کند، باعث تقویت جسم وشکوفایی استعدادها می شود. همه افراد موظف هستند تا کاری را انجام دهند که برای

خودشان و دیگران سودمند باشد. خداوند کار کردن را به عنوان امری مبارک مقرر داشته و تنها، کارگران سخت کوش، شادی و عظمت حیات را خواهند یافت. رضایت واطمینان محبت آمیز خداوند بر روی اطفال و جوانانی قرار می‌گیرد که با شادی سهم خویش را در انجام وظایف مربوط به خانواده به عهده می‌گیرند و در مشکلات پدر و مادر سهیم می‌شوند. چنین فرزندانی با جدا شدن از محیط خانه به اعضای مفید جامعه تبدیل خواهند شد. مسیح در سرتاسر زندگی خود در این جهان، کارگری صادق واستوار بود. او انتظار فراوانی داشت، بنابراین تلاش بیشتری می‌کرد. بعد از اینکه رسالت خویش را آغاز کرد، فرمود، «تا وقتی روز است، باید کارهای فرستنده خود را به انجام برسانیم. وقتی شب می‌آید کسی نمیتواند کار کند» (یوحنای ۹:۴). عیسی، بر عکس بسیاری که مدعی پیروی از او هستند، هرگز زیر بار مسئولیت شانه خالی نکرد. آنان به خاطر فرارکردن از چنین نظم و ترتیب است که دچار ضعف و بی کفایتی می‌شوند. چنین افرادی شاید از خصوصیات ارزشمند دلپذیری برخوردار باشند. اما در برخورد با مشکلات و چیزهای شدن بر موانع ضعیف و تقریباً بی اثر می‌باشند. خصوصیت مثبت، پر تحرک و شخصیت استوار و قدرتمند آشکار شده در مسیح می‌باشی در ما رشد کرده و شکوفا شود و با همان نظم و ترتیبی که او در مقابل مشکلات ایستادگی کرد و پیروز شد، ما نیز می‌باشی همان گونه عمل کنیم.

منجی ما، تا وقتی که در میان مردم زندگی کرد، در سرنوشت فقیران و نیازمندان سهیم بود. او سختی‌ها و نگرانیهای آنان را تجربه کرده بود و می‌توانست همه زحمتکشان و کارگران متواتضع را تسلی بخشد و تشویق کند و آنانی که درک درستی از تعالیم و روش زندگی او دارند هرگز به فرق گذاشتن میان طبقات و این عقیده که ثروتمندان نسبت به فقیران می‌باشی از احترام بیشتری برخوردار شوند، معتقد نخواهند بود.

عیسی شادابی و درایت را به کار خویش وارد کرده بود. واردکردن تعالیم انجیل به محیط خانه و محل کار و تحمل فشارهای ناشی از وظایف شغلی و درعین حال چشم دوختن به جلال و شکوه خداوند، مستلزم تحمل و توجه فراوان به معنویات می‌باشد. واين جايی است که میتوان از مسیح طلب یاري کرد زيرا او هرگز آن اندازه نگران مسایل دنيوي نبود که برای تفکر کردن به موارد الهی وقت نداشته باشد. عیسی اغلب وجد و شادی قلبی خویش را با خواندن مزمایر و سرودهای پرستشی ابراز می‌کرد و اکثر اوقات ساکنان ناصره صدای او را که در حال پرستش و شکرگزاری از خداوند بود، می‌شنیدند. او با خواندن سرودهای پرستشی در خود فرومی‌رفت و هنگامی که همکارانش از خستگی شدید ناشی از کار شکایت می‌کردند، با نغمه دلنووازی که از لبانش جاري می‌شد، تسلی می‌یافتدند. پرستش و حمد او، فرشتگان شریر را رانده و همچون بخور فصار را با رايجه اي دلپذير آکنده می‌کرد. و بدین ترتیب، اذهان شنوندگانش از تبعید زمینی به خانه آسمانی برده می‌

شد. عیسی برای جهان چشم‌هشدا و رحمت بود. و سرتاسر همه سالهای اقامت در ناصره، زندگی او وقف محبت و همدردی با دیگران شد. سالخوردگان، دردمدان، گناهکاران، کودکان معصومی که با شادی، بازی می‌کردند، موجودات کوچک بیشه زار، حیوانات بارکش، همه و همه از حضور او شاد و خوشحال بودند. او با کلام پر قدرتش جهان را آفریده بود و از آن محافظت می‌کرد. حاضر بود تا درد یک پرنده زخمی را تسکین دهد. در نظر او هیچ چیزی بی ارزش نبود و هیچ چیزی نبود که او از خدمت به آن اکراه داشته باشد.

بدین ترتیب عیسی در قامت و حکمت و در محبوبیت نزد خدا و مردم، رشد می‌کرد. او به دلیل همدردی با مردم، حمایت قلبی همگان را به سوی خود جلب کرد و در هر مکانی که قدم می‌گذاشت با شجاعت و امیدواری سخن می‌گفت و مایه برکت و شادی دیگران می‌شد. غالب اوقات از او دعوت می‌شد تا در روز سبت در کنیسه، طومارهای نبوی عهد عتیق را قرائت کند و هنگامی که پیام مقدس انبیاء از سوی او قرائت می‌شد، دلهای شنوندگان از نور امید و شادی لبریز می‌شد.

با این وجود عیسی از نشان دادن قدرت خود اجتناب کرد و در طول همه سالهای اقامتش در ناصره، قدرت خارق العاده اش را به نمایش نگذارد. او در پی کسب جاه و مقام نبود و زندگی ساده و آرام و حتی سکوت کتب مقدسه در ارتباط با سالهای اولیه زندگی او، حاوی درس بسیار مهمی است.

زندگی یک کودک هرچه ساده‌تر و آرام‌تر باشد، به همان اندازه عاری از هیجانات مصنوعی خواهد بود. وهر چه بیشتر در مطابقت با قوانین طبیعت باشد، برای قدرت جسمی و روحی و تقویت معنوی کودک مفید‌تر خواهد بود.

عیسی سرمشق و الگوی ماست. هستند بسیاری که با علاقمندی بر روی دوره خدمت علی‌متمرکز می‌شوند، در حالی که از تعالیم اوایل زندگی او بی‌توجه عبور می‌کنند. در صورتی که زندگی خانوادگی اوست که می‌بایستی برای همه کودکان و نوجوانان الگو و سرمشق باشد. منجی به فقر افتخار می‌کرد تا به ما بیاموزد که چگونه در فقر و فروتنی می‌توانیم در طریق خدا گام ببرداریم. او در فعالیت‌های روزمره زندگی طوری رفتار کرد که باعث خشنودی، سرافرازی و جلال پدر شد. کار او با تقدیس حرفه محقرانه صنعتگری آغاز شد که برای نان روزانه رنج و مشقت می‌برند. او در میز نجاری بکار می‌پرداخت درست به همان اندازه که برای خدمت به خدا برای جمعیت به معجزه می‌پرداخت. و هر جوانی که صداقت و اطاعت از مسیح را سرلوحه خود قرار دهد، شایسته همان کلامی خواهد بود که از سوی پدر و از طریق روح القدس درباره مسیح گفته شده است، که «این است بندة من که به او قدرت می‌بخشم. کسی که من او را برگزیده‌ام و از او خشنود هستم» (اشعیا ۴۲: ۱).

۸ - « شرکت در مراسم عید پیتح »

[این فصل بر اساس کتاب لوقا ۲: ۴۱-۵۱ تدوین گردیده است]

در میان یهودیان سن دوازده سالگی مرز میان کودکی و نوجوانی بود. پس از عبارت از اتمام دوازده سالگی فرزند شریعت و هم چنین فرزند خدا خوانده می شدند و به آنان فرصت ویره ای برای کسب تعالیم مذهبی داده می شد و پس از آن می بايستی در اعیاد مقدس و مراسم مذهبی شرکت می کردند. عیسی نیز بر حسب همین آداب و رسوم در نوجوانی برای شرکت در مراسم عید پیتح به اورشلیم سفر نمود. یوسف و مریم نیز مانند سایر مومنین اسرائیلی هرسال در مراسم پیتح شرکت می کردند و هنگامی که عیسی به سن تکلیف رسید او را به همراهشان به اورشلیم بردند.

يهودیان سه عید بزرگ مذهبی داشتند که عبارت بود از، عید فصح [یا پیتح]، عید پنطیکاست و عید خیمه ها. و در هر یک از این اعیاد، مردم اسرائیل می بايستی در حضور خداوند در اورشلیم حاضر می شدند. در میان اعیاد، عید پیتح بیشترین تعداد شرکت کننده را دارا بود و یهودیانی که در تمامی ممالک مختلف پراکنده بودند در این عید شرکت می کردند. زائران از تمامی نواحی فلسطین گروه گروه به اورشلیم می آمدند. مسافرت از جلیل به اورشلیم چندین روز طول می کشد و زائران برای مصاحبت با یکدیگر و حفاظت از قافله، به صورت دسته جمعی حرکت می کردند. مردان سالخورده و زنان برای عبور از راههای صعب العبور و ناهموار بر پشت گاوها و الاغها سوار می شدند و مردان و جوانان قوی تر با پای پیاده سفر می کردند. زمان برگزاری عید پیتح مطابق با اواخر ماه مارس یا اوایل آوریل بود و تمامی زمین از گلهای زیبا پوشیده شده بود و آواز دلنשین پرندگان در همه جا به گوش می رسید. در تمامی طول مسیر، مناطق بیاد ماندنی از تاریخ اسرائیل دیده می شد و پدران و مادران اعمال و معجزات شگفت انگیزی را که خداوند در دوران گذشته برای قوم اسرائیل انجام داده بود، برای فرزندانشان نقل می کردند. آنان اوقات سفر را با خواندن سرود و نواختن موسیقی به شادی سپری می کردند و در پایان سفر، هنگامی که برجهای اورشلیم نمایان می شد، فریادهای پیروزی زائران به گوش می رسید که می خواندند -

« اکنون اینجا، در دروازه‌های اورشلیم ایستاده‌ایم.

اورشلیم شهری است بسیار محکم و به هم پیوسته.

اینجا جایی است که تمام طایفه‌ها می‌آیند، تمام طایفه‌های اسرائیل، تا مطابق اوامر خداوند او را ستایش کنند.

در اینجا پادشاهان اسرائیل برای داوری مردم مینشستند.

برای صلح و سلامتی اورشلیم دعا کنید تا تمام کسانی که تو را دوست دارند، سعادتمند گردند.

صلح و سلامتی در درون دیوارهای تو و امنیّت در قصرهای تو باد! « (مزامیر ۷-۲: ۱۲۲)

برگزاری عید پسح با پیدایش قوم یهود آغاز شده بود. در آخرین شب بردگی قوم در مصر و هنگامی که هیچ نشانه‌ای از آزادی به نظر نمی‌رسید، خداوند به ایشان دستور داد که برای رهایی و خروج فوری از مصر آماده شوند. خداوند، درباره عقوبت نهایی مصریان به فرعون هشدار داده بود، و به یهودیان امر فرموده بود که افراد خانواده را در منازل و محل سکونتشان جمع کنند و پس از پاشیدن خون بُرْه ذبح شده بر سر در خانه‌هایشان، گوشت بُرْه را کباب کرده و با نان فطیر و سبزیهای تلخ بخورند، « وآن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته نعلین بر پایهای شما، عصا در دست شما، وآن را به تعجیل بخورید، چونکه پسح خداوند نزدیک است » (خروج ۱۲ آیه ۱۱). و درآن شب تمامی نخست زادگان مصریان هلاک شدند. و آنگاه فرعون پادشاه پیامی برای اسرائیلیان فرستاد که، « برخیزید و از میان قوم من بیرون شوید و هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته خداوند را عبادت نمائید، چنانکه گفتید » (خروج ۱۲ آیه ۳۱). و یهودیان به عنوان قومی مستقل از سرزمین مصر خارج شدند. و خداوند فرمود که عید پسح را هرسال به یاد بود آن روز جشن بگیرند، « و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت چیست؟ گوئید این قربانی پسح خداوند است که از خانه‌های بنی اسرائیل عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه‌های ما را خلاصی داد » بدین ترتیب، از نسلی به نسل دیگر، حکایت رهایی خارق العاده قوم، می‌باشد تکرارشود.

متعاقب عید پسح، عید هفت روزه نان فطیر بود. در روز دوم عید فطیر، نوبر محصول سالیانه، که مُشتمل بریک باقه جو بود، به حضور خداوند تقدیم می‌شد. تمام آئین‌های عید، نمادی از کار مسیح بودند. رهایی قوم اسرائیل از مصر، درس مهم نجات و رستگاری بود که عید پسح قصد داشت آن را در خاطر نگه دارد. بره ذبح شده، نان فطیر و باقه نو بر محصول، معرف منجی بود.

برای بیشتر مردم در ایام مسیح، برگزاری آئین‌های عید پسح، به تشریفاتی ظاهری تبدیل شده بود، اماً اهمیت آن برای پسر خدا چه بود! عیسی که نوباوه ای بیش نبود برای نخستین بار معبد را مشاهده نمود. او کاهنی را دید که در جامه‌های سفید، مشغول انجام مراسم با شکوه پسح بودند و به قربانی خوینی بر سکوی

مذبح نگریست و در حالی که ابری از بخور معطر به حضور خداوند متصاعد می‌شد با زائران به دعا مشغول شد. او آئین‌های با عظمت مربوط به پسح را مشاهده نمود. او روز به روز مفهوم آئین‌های مربوط به عید پسح را واضح تر درک می‌کرد، چنانکه گویی این‌ها با زندگی خود او مرتبط بود. انگیزه‌های جدیدی در درون او بیدار می‌شد و گوئی که غرق در سکوت و آرامش، مسئله عظیمی را بررسی و مرور می‌کند. راز ماموریت او برای منجی در حال آشکار شدن بود.

عیسی که غرق چنین افکاری شده بود، درکنار والدین خود نماند. او در پی این بود تا تنها بماند. و در حالی که مراسم پسح به پایان رسیده بود، او همچنان در محوطه معبد پرسه می‌زد. بدین ترتیب، هنگامی که زائران از اورشلیم جدا شدند، او در معبد جا مانده بود.

در سفر به اورشلیم والدین عیسی می‌خواستند که او با معلمین بزرگ در اسرائیل ارتباط برقرار کند. هر چند که عیسی در هر امری مطیع کلام خدا بود، اماً با تشریفات کاهنان و نحوه کاربرد آنها توافق نداشت. یوسف و مریم امیدوار بودند که او را وادار کنند تا به معلمین فرهیخته یهود احترام بگذارد و با جدیت به خواسته‌های ایشان توجه کند. اماً عیسی در معبد به وسیله خداوند تعلیم دیده بود و آنچه را که از خدا دریافت کرده بود، بیدرنگ به دیگران منتقل می‌کرد.

در آن روزها ساختمانی به بنای معبد متصل بود که به شیوه مدارس زمان انبیاء، به مدرسه دینی اختصاص یافته بود. و در همین مکان، معلمین یهود با شاگردانشان جمع شده بودند که عیسی که نوجوانی بیش نبود وارد شد و در پیش پای این مردان جُددی و فاضل نشست و به تعالیم ایشان گوش فرا داد. او به عنوان کسی که در جستجوی حکمت بود، از این معلمین در باره نبوت‌ها و هم چنین وقایعی که منجر به ظهور مسیح می‌شد، سؤال کرد. او خود را تشنۀ معرفت و شناخت خدا، معرفی کرد و سؤالات او یادآور حقایق عمیقی بود که برای مدت‌های طولانی مبهم و ناشناخته باقی مانده بود. حقایقی که برای نجات بشر از اهمیت حیاتی برخوردار بود. عیسی با سؤالات خود، سطحی و محدود بودن حکمت معلمین یهود را به ایشان نشان می‌داد و تعليم آسمانی و حقایق آن را به شکل تازه‌ای برای ایشان مطرح کرد. معلمین یهود اعلام کرده بودند که ظهور مسیح موجب اعتلای خارق العاده قوم اسرائیل خواهد شد، اماً عیسی نبوت اشاعیا را مطرح کرد و معنی آیاتی را که به رنج و مرگ بره خدا اشاره می‌کرد، از ایشان سؤال کرد.

فضلای یهود از او سؤالاتی پرسیدند و با شنیدن پاسخ‌های او در حیرت افتادند. عیسی با فروتنی کودکانه، آیه‌های کتب مقدس را تکرار می‌کرد و مفهوم عمیق کلام را که به ذهن این مردان حکیم خطور نکرده بود، به ایشان ارائه می‌کرد. معلمان یهود اگر از حقایقی که از سوی عیسی به ایشان خاطر نشان شده بود، پیروی می‌کردند، در تعالیم مذهبی آن زمان، اصلاحاتی انجام می‌دادند. بیداری عمیق

روحانی می بايستی انجام می شد تا هنگامی که عیسی رسالت خویش را آغاز می کرد، بسیاری برای پذیرش او آماده می شدند. معلمین یهود می دانستند که عیسی در مدارس ایشان تعلیم نمیدیده است، با این حال، اطلاع او در باره نبوتها بسیار فراتر از ایشان بود. آنان آینده این جوان جلیل را بسیار درخشنان می دیدند و میل داشتند که او را به عنوان شاگرد انتخاب کنند تا در آینده بتواند معلم قوم اسرائیل شود. آنان می خواستند که مسئولیت تعلیم او را به عهده گیرند. با این تصور که ذهن خلاق او را با تعالیم خویش شکل دهند.

سخنان عیسی قلوب ایشان را چنان تحت تأثیر قرار داده بود که تا آن زمان هرگز هیچ کسی نتوانسته بود چنان تأثیری را ایجاد کند. خداوند قصد داشت که حقیقت را در دسترس رهبران اسرائیل قرار دهد و برای انجام آن از تنها وسیله ای که در دسترس آنان قرار داشت، استفاده می کرد اماً معلمین یهود آنچنان مغروس بودند که پذیرش تعلیم از سوی دیگران را مایه سر افکندگی خود می دانستند و اگر معلوم می شد که عیسی در صدد تعلیم ایشان است، از شنیدن سخنان وی اجتناب می کردند. اماً آنان به غلط تصور می کردند که او را تعلیم می دادند و یا حداقل، معلومات او را در باره کتب مقدسه آزمایش می کردند. فروتنی جوانانه و نراکت عیسی جلوی تعصبات ایشان را گرفت و به طور ناخودآگاه، اذهان ایشان آماده شنیدن کلام خدا شد و روح القدس با دلهای ایشان سخن گفت.

اماً آنان نمی توانستند درک کنند که توقعات ایشان در ارتباط با مسیح به وسیله نبوت مورد تایید قرار نگرفته است ونمی خواستند از فرضیه های جاه طلبانه صرفنظر کنند. آنان نمی خواستند اعتراف کنند که کتب مقدسه را که مدعی تعلیم آن بودند، بد فهمیده اند و هریک از دیگری می پرسید، که چگونه است این جوان بدون فرا گرفتن تعلیم، چنین معلوماتی دارد؟ نور در تاریکی می درخشید، اماً « تاریکی آن را در نیافته بود » (یوحنا ۱ آیه ۵).

در این مدت، یوسف و مریم بسیار نگران وآشفته شده بودند. آنان در مراجعت از اورشلیم، عیسی را از نظر دور داشته بودند و نمی دانستند که او در آنجا مانده است. در آن هنگام، کشور پر از جمعیت بود و کاروانهای زیادی از جلیل به اورشلیم آمده بودند و هنگامی که کاروانها شهر را ترک می کردند، بی نظمی بیشتری به چشم می خورد. خوشحالی ناشی از مسافت با دوستان و آشنايان توجه ایشان را به اندازه ای جلب کرده بود که تا فرا رسیدن شب، متوجه غیبت عیسی نشدند. اماً هنگامی که برای استراحت توقف کردند، کمبود دستهای یاری دهنده فرزندشان را احساس نمودند. آنان می پنداشتند که او در میان کاروان است بنابر این نگران نبودند. مریم و یوسف علیرغم سن وسال کم عیسی به او متکی بودند و توقع داشتند که در موقع ضرورت، همانند گذشته از یاری و مساعدت او بهره مند شوند. اماً اکنون ترس برایشان مستولی شده بود، زیرا برای یافتن او همه جا را جستجو

کرده بودند ولی جستجوی ایشان بی ثمر بود. یوسف و مریم با وحشت به یاد آوردن که چگونه هیرودیس در زمان کودکی عیسی، قصد نابودی او را داشت. ترس و وحشت قلب های ایشان را فرا گرفت. آنان خود را به تلخی سرزنش می کردند. پس از بازگشت به اورشلیم به جستجوی خود ادامه دادند. روز بعد، هنگامی که به صفوف زائران معبد پیوسته بودند، صدایی آشنا توجه ایشان را جلب کرد. آنان اشتباه نمی کردند، زیرا هیچ صدایی، همانند صدای او، جدی، صمیمانه و در عین حال گوش نواز و خوش آهنگ نبود. یوسف و مریم او را در میان معلمان یهود یافتند و علیرغم شادی و خوشحالی فراوان، نتوانستند نگرانی و اندوهشان را فراموش کنند. و چون عیسی به نزد والدینش بازگشت، مادرش با سخنانی که حاکی از سرزنش تلویحی بود، به عیسی گفت، « پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ پدرت و من با نگرانی بسیار در جستجوی تو بودیم » اما او در پاسخ گفت، « چرا مرا می جُستید؟ مگر نمی دانستید که باید من در امور پدر خود باشم؟ ». و چون دید آن سخنی را که بدیشان گفته، نفهمیدند، به بالا اشاره کرد. در سیمای او نوری بود که ایشان را شگفت زده کرد. الوهیت از سیمای انسانی می درخشید. آنان با یافتن او در معبد، آنچه را که میان او و معلمان یهود رد و بدل می شد شنیده بودند و از پرسش ها و پاسخ های او در شگفت شده بودند. سخنان او حاوی تعالیمی بود که هرگز فراموش نمی شد.

پرسش عیسی از والدینش حاوی تعالیمی بود، او از ایشان پرسید، « مگر نمی دانستید، که باید من در امور پدر خود باشم؟ ». عیسی مشغول انجام رسالتی بودکه به خاطر آن به این جهان آمده بود، اما مریم و یوسف در مورد وظایف خویش سهل انگاری کرده بودند. خداوند با سپردن پسر یگانه خود به آنان افتخار عظیمی را نصیب ایشان کرده بود. فرشتگان الهی برای حفاظت از زندگی عیسی، مسیر یوسف را هدایت کرده بودند. اما آنان یک روز تمام از عیسی غافل مانده بودند، درحالی که نمی بایستی برای لحظه ای از او غافل می شدند. و هنگامی که نگرانی ایشان رفع شده بود به جای سرزنش کردن خودشان تقصیر را به گردن عیسی انداخته بودند.

برای والدین عیسی، مواقبت و مراقبت از او به عنوان فرزندشان، امری طبیعی بود، عیسی هر روزه با ایشان به سر می برد و زندگی او در بسیاری از جهات شبیه زندگی سایر فرزندان بود. و به همین علت برای مریم و یوسف، درک این موضوع که او پسر خداد است، مشکل بود. آنان در معرض خطر عدم قدردانی از برکتی که به واسطه حضور منجی جهان به ایشان اعطا شده بود، قرار داشتند. مصیبت ناشی از جدا شدن از او سرزنش ملایمی که در سخنان عیسی نسبت به ایشان بیان شده بود. هدف وی این بود که قداست مسئولیت ایشان را خاطر نشان سازد.

عیسی، در پاسخ به پرسش مادرش، برای نخستین بار ارتباط خود را با خدا نشان

داد. پیش از تولد او، فرشته به مریم گفته بود، « او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوند، خدا تخت پادشاهی جدش داود را به او اعطای خواهد فرمود. او تا ابد بر خاندان یعقوب سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود » (لوقا ۱ آیات ۲۲ و ۲۳). مریم در دل خود به سخنان فرشته اندیشیده بود و با وجودی که یقین داشت، فرزندش مسیح اسرائیل خواهد بود، (اماً) رسالت او را درک نمی کرد. او الان حرف های او را درک نمی کرد ولی می دانست که عیسی خویشاوندی خود را با یوسف انکار کرده است و فرزندی خود نسبت به خدا را اعلام نموده است.

عیسی، رابطه با والدین دنیوی خویش را نادیده نگرفت و از اورشلیم به همراه والدینش به ناصره بازگشت و آنان را در مشکلات زندگی یاری کرد. او راز رسالتش را در دل خویش پنهان کرد و از روی اطاعت منظر زمان مقرر شد تا خدمت خویش را آغاز کند. او برای مدت هجده سال بعد از اینکه متوجه شده بود که پسر خداست، رشته ارتباط خود را با خانواده اش در ناصره حفظ کرد و به عنوان یک فرزند، برادر، دوست ویک شهروند، وظایف خویش را انجام داد.

با آشکار شدن رسالت عیسی در معبد، او خود را از جمعیت عقب کشیده و مایل بود به همراه کسانی که از راز زندگی او با خبر بودند، به آرامی از اورشلیم مراجعت کند. خداوند از طریق مراسم پسح قصد داشت تا قوم خویش را از توجه به مسایل دنیوی دور نگه دارد و اعمال شگفت انگیز رهایی از مصر را به ایشان یادآوری کند و با این کار می خواست که ایشان وعده رهایی از گناه را درک کنند. همانطوری که خون بُره ذبح شده، خانه های اسرائیل را محافظت کرد، به همان طریق خون مسیح می بایستی جانهای ایشان را نجات دهد، اماً آنان زمانی می توانستند از طریق خون مسیح نجات یابند که به او ایمان آورند و حیات او را دریافت کنند. آئین های نمادین زمانی می توانست برای زائران امتیاز محسوب شود که آنان را به سوی مسیح، به عنوان منجی ایشان هدایت کند.

خداوند می خواست مردم را به سمتی سوق دهد تا در ارتباط با رسالت مسیح به مطالعه و دعا و تفکر پردازند. اماً هنگامی که جمعیت از اورشلیم خارج شد، هیجانات سفر و مصاحبیت های دسته جمعی توجه ایشان را به خود جلب کرد و آئین هایی را که مشاهده کرده بودند، به دست فراموشی سپرده شد و بدین ترتیب، منجی مورد توجه ایشان قرار نگرفت.

در حالی که یوسف و مریم به همراه عیسی از اورشلیم باز می گشتند، او امیدوار بود که افکارشان را به نبوتهای پیش بینی شده در ارتباط با رنج و مرگ منجی جلب کند. عیسی بر روی صلیب جلبتا سعی کرده بود تا رنج و اندوه مادرش را تسکین دهد. او از هم اکنون به فکر مادرش بود و مریم می بایستی شاهد آخرین رنج و مصیبت فرزندش باشد و عیسی از او می خواست که از رسالت وی آگاه شود تا

در آن هنگام که شمشیر در قلب مریم فرو می کنند، قدرت تحمل داشته باشد. همانطوری که عیسی در اورشلیم به مدت سه روز از مریم جدا شده بود و او سه روز با اندوه به جستجوی او برآمده بود، همانطور هم هنگامی که عیسی برای گناهان جهان قربانی می شد، مجدداً سه روز دیگر از نظر مریم ناپدید می شد. وهمچنان که از گور بیرون می آمد، رنج و اندوه مریم به شادی تبدیل می شد. اما مریم چقدر بهتر می توانست اندوه ناشی از مرگ عیسی را تحمل کند، اگر نبوت‌های کتب مقدسه را که عیسی اکنون سعی داشت به او بفهماند، به درستی می فهمید.

اگر یوسف و مریم با تفکر و دعا افکارشان را بر روی خداوند معطوف می کردند، قداست مسئولیت خویش را درک می کردند و او را از نظر دور نمی داشتند. غفلت یک روزه ایشان باعث شد تا منجی را گم کنند و سه روز مصیبت بار را برای پیدا کردن وی سپری کنند. این موضوع درمورد ما نیز صدق می کند. بسیاری از اوقات با سخنان بیهوده، رشت و بنی اعتنایی به دعا و نیایش، در یک روز ممکن است حضور منجی را از دست بدھیم و روزهای زیادی را با اندوه و نگرانی در جستجوی یافتن او سپری کنیم تا آرامشی را که از دست داده ایم، بار دیگر بدست آوریم.

در معاشرت با یکدیگر باید مراقب باشیم که مبادا عیسی را فراموش کرده و آنقدر غافل شویم که او را از دست بدھیم. هنگامی که در مسایل دنیوی غرق می شویم و به او که امید ما برای رسیدن به حیات جاودانی است، فکر نمی کنیم که خود را از عیسی و فرشتگان الهی جدا می سازیم. این موجودات آسمانی در جایی که اشتیاق برای حضور منجی وجود نداشته باشد وغایبیت او بارز و آشکار نباشد، نمی توانند اقامت کنند. (یاس و دلسزی که غالب اوقات در میان به اصطلاح پیروان مسیح دیده می شود، به همین دلیل است).

بسیاری از مردم در آئین های مذهبی حاضر می شوند و با شنیدن کلام خدا، شادی و تسلی می یابند، اما به خاطر غفلت در تفکر، مراقبت و دعا، برکات را از دست می دهند و خود را بیش از پیش فاقد هرگونه موهبت و برکت می یابند. آنان تصور می کنند که خداوند با ایشان با خشونت برخورد کرده است اما درک نمی کنند که خطا و گناه از خود ایشان است. آنان با دور شدن از مسیح، از نور حضور او محروم می شوند.

بجاست که هر روزه ساعاتی را در تفکر و نعمق کردن به زندگی مسیح سپری کنیم و برای این کار، باید جزء به جزء آن را بررسی کرده و تمام صحنه های زندگی او به ویژه روزهای آخر را از مقابل دیدگان خود بگذرانیم و همانطور که به عظمت فدایکاری او که برای نجات ما انجام شد فکر می کنیم، ایمان و توکل ما به او استوارتر و علاقه ما نسبت به او بر انگیخته خواهد شد و بدین ترتیب با روح او

عمیق تر مرتبط خواهیم شد. و سرانجام اگر بخواهیم نجات او را دریافت کنیم، باید درس توبه و فروتنی را در پای صلیب او بیاموزیم.

هنگامی که با یکدیگر مصاحبت و مشارکت می کنیم، باید موجب برکت یکدیگر باشیم. اگر متعلق به مسیح هستیم، شیرین ترین و زیباترین افکارمان از آن او خواهد بود و سخن گفتن درباره او را دوست خواهیم داشت و همانگونه که با یکدیگر در باره محبت او سخن می گوئیم، دلهای ما تحت تأثیر روح القدس تسکین می یابد و چون به سیرت زیبای عیسی می نگریم « از جلال تا جلال به همان صورت متبدل خواهیم شد » (دوم قرنتیان باب ۳ آیه ۱۸).

۹ - « روزهای مجادله »

اطفال یهودی از ابتدای سالهای کودکی تحت الزامات معلمان یهود محصور می شدند و برای هرکاری تا جزئی ترین موارد زندگی، قوانین سختی مقرر می شد. جوانان تحت رهبری معلمان کنیسه، با مقررات بی شماری تعلیم داده می شدند و به عنوان اسرائیلیان اصولگرا از آنان انتظار می رفت تا آنرا رعایت کنند. اما عیسی به این مسائل علاقمند نبود. او از کودکی، مستقل از تعلیمات معلمان یهود، عمل می کرد. او پیوسته کتب مقدسه عهد قدیم را مطالعه می کرد و عبارت « خداوند چنین می فرماید » همواره بر لبان او جاری می شد.

هنگامی که وضعیت مردم در نظر او آشکار می شد، متوجه شد که میان الزامات جامعه با الزامات الهی تضاد کاملاً آشکاری وجود دارد. افراد از کلام خدا فاصله می گرفتند و از عقاید ساختگی خودشان پیروی می کردند. آنان آئین های سنتی را بجا می آوردند که در آن هیچ فضیلتی یافت نمی شد. فرایض آنان به دور باطلی از تشریفاتی بی روح تبدیل شده بود و حقایق مقدس از عبادت کنندگان مخفی نگاه داشته شده بود. عیسی پی برد که آنان در فرایض عاری از ایمان خویش، آرامش نمی یابند. آنان نمی دانستند که اگر خدا را در راستی عبادت کنند، به آزادی روح خواهند رسید. عیسی آمده بود تا معنی عبادت و پرستش خدا را تعلیم دهد و او نمی توانست در هم آمیختن مقررات انسانی را با احکام الهی، مورد تایید قرار دهد. او به قواعد یا ممارست های معلمان فاضل حمله نکرد، اما هنگامی که به خاطر عادتهای ساده و بی پیرایه خود مورد سرزنش قرار گرفت، برای توجیه رفتار خود، حقایق کلام خدا را به ایشان معرفی کرد.

عیسی به طریقی ملایم و فروتنانه در صدد بود تا کسانی را که برای ارتباط با ایشان آمده بود، مورد التفات خود قرار دهد. و چون بسیار محجوب و آرام بود، کاتبان و مشایخ گمان کرده بودند که او به راحتی تحت تأثیر تعالیم ایشان قرار خواهد گرفت. آنان او را ترغیب کردند تا سنت ها و اصول و قواعدهای را که از سوی معلمان کهن به آنان رسیده بود را بپذیرد، اما او صلاحیت ایشان را از نوشته های مقدس جویا شد. او هر کلامی را که از دهان خداوند جاری شده بود را می شنید اما نمی توانست از ابداعات بشری اطاعت کند. عیسی تمامی کتب مقدسه را از ابتدای انتها می دانست و اهمیت واقعی آنها را معرفی می کرد و معلمان یهود از اینکه به وسیله یک کودک تعلیم یابند، خجل بودند. آنان مدعی بودند که شرح و تفسیر کتب مقدسه از وظایف ایشان می باشد و عیسی باید تفاسیر آنان را بپذیرد و از اینکه عیسی در مقابل سخنان ایشان مقاومت می کرد، خشمگین بودند.

آن می دانستند که در کتب مقدسه هیچ مأخذی در باره احادیث ایشان یافت

نمی شود و درک و فهم عیسی از مسایل روحانی را بسیار برتر از خودشان می پنداشتند. با این وجود، از اینکه عیسی از دستورات تحمیلی ایشان اطاعت نمی کرد، خشمگین بودند و چون در مقاومت کردن او شکست خوردند، یوسف و مریم را احضار نموده و تطبیق ناپذیری او را با ایشان در میان گذاشتند. و بدین ترتیب عیسی مورد توبیخ و سرزنش قرار گرفت.

عیسی از همان ابتدای کودکی برای شکل گیری شخصیت خود تلاش کرد و حتی احترام و محبت والدین نیز نتوانست او را از اطاعت کلام خدا باز دارد. جمله « مکتوب است » استدلالی بود برای تمامی رفتارهای او که با آداب و رسوم خانواده متفاوت بود، اما نفوذ معلمان یهود، زندگی را به کام او تلخ کرده بود. حتی در سنین نوجوانی مجبور شده بود که درس سخت سکوت کردن و تحمل کردن در شکنیابی را بیاموزد.

برادران او، که پسران یوسف خوانده می شدند، از خاخامها [یا معلمین یهود] طرفداری می کردند. آنان پافشاری می کردند که آئین های سنتی و احادیث باید مورد توجه قرار گیرند، چنانکه گویی قوانین و مقررات الهی بودند. آنان حتی عقاید انسانی را مهم تر از کلام خدا تلقی می کردند و از ذکاوت عیسی در تشخیص میان حقیقت و باطل شدیداً رنجیده خاطر بودند. آنان اطاعت مطلق او از احکام خدا را، به عنوان لجبازی محکوم کردند. برادران او از دانش و حکمت او در پاسخ دادن به معلمان یهود شگفت زده بودند. آنان می دانستند که عیسی از مردان حکیم تعلیم دریافت نکرده است اما هنوز نمی توانستند درک کنند که او معلم ایشان میباشد. آنان تشخیص دادند که عیسی نسبت به ایشان از تعالیم عالی تری برخوردار است، اما نتوانستند تشخیص دهنده او را به درخت حیات دسترسی دارد، آن منشاء و سرچشمه معرفت ازلی که ازان غافل بودند.

مسیح در حصاری محدود قرار نداشت و در این خصوص با فاصله گرفتن از مقررات خشک موجبات توهین خاصی نسبت به فریسیان شده بود. او متوجه شد که قلمرو مذهب به وسیله دیوارهای بلند جدایی احاطه شده است و دیوارهای که گویی برای زندگی روزانه جلوه ای مقدس پیدا کرده است. و او این دیوارهای جدایی را فرو ریخت. او در برخورد با افراد سئوال نکرد که، به کدام کیش و مسلک تعلق داری؟ به چه کلیساها وابسته هستی؟ بلکه قدرت یاری دهنده خود را به نفع نیازمندان به کار گرفت و به جای منزوی کردن خود در کنج عزلت و نشان دادن سیرت آسمانی خود، صادقانه برای انسانیت زحمت و سختی کشید. او این اصل را که مذهب انجیل مبتنی بر ریاضت جسم نمی باشد، القا کرد. عیسی به انسان آموخت که مذهب پاک و مقدس صرفاً برای اوقات معین و مناسبت های ویژه ای نمی باشد. او در همه اوقات و موقعیت ها دلبستگی محبت آمیزی را به افراد نشان می داد و نور امید بخش تقوا را بر ایشان می تابانید. همه اینها برای فریسیان نوعی

سرزنش و ملامت محسوب می شد. محبت او نشان داد که مذهب، مبتنی بر خودخواهی نبوده و زهد بیمار گونه فریسیان نسبت به علاقه شخصی از تقوای واقعی بسیار دور می باشد. و این موضوع دشمنی ایشان را نسبت به عیسی بر می انگیخت تا آنجایی که سعی کردند او را به پیروی از مقرراتشان مجبور کنند. عیسی همواره تلاش کرد تا رنج و درد افراد را تسکین دهد. او پول کمی داشت که بدهد، اماً غالب اوقات خود را از غذا خوردن محروم می کرد تا کسانی را که نیازمند تر از خودش به نظر می رسیدند، تسکین دهد. برادران او احساس کردند که نفوذ او به قدری زیاد شده است که نفوذ ایشان را در میان مردم بی اثر کرده است. او از مهارتی برخوردار بود که برادرانش از آن محروم بودند و یا خواستار آن نبودند. هنگامی که آنان با نیازمندان و افراد محروم با خشونت سخن می گفتند، عیسی آنان را پیدا می کرد و سخنان دلگرم کننده ای را برای آنان بیان می کرد. او به کسانی که نیازمند بودند، پیاله ای آب سرد می داد و یا بی سر و صدا، غذای خودش را در جلوی ایشان می گذاشت و همانطوری که دردمدان را تسکین می داد، حقایقی را که تعلیم داده بود با اعمال محبت آمیز او پیوند می خورد و در حافظه مردم نقش می بست.

تمامی این اعمال، برادران وی را ناخشنود می کرد و چون از عیسی بزرگتر بودند، احساس می کردند که او باید تحت فرمان ایشان باشد. آنان او را به برتری طلبی متهم کردند و از اینکه خود را از معلمان و کاهنان و روسای یهود برتر دانسته بود، او را مورد سرزنش قرار دادند. آنان غالب اوقات او را تهدید کردند و تلاش نمودند تا او را مروع کنند، اماً او کتب مقدسه را الگوی خویش قرار داد و به پیش رفت.

عیسی برادرانش را دوست داشت و پیوسته با ایشان با محبت رفتار می کرد، اماً آنان نسبت به او حسادت می ورزیدند و بی اعتمادی بیشتری را نسبت به او ابراز می کردند. آنان رفتار او را درک نمی کردند و تضاد های بزرگ خودشان را به عیسی آشکار می کردند. او پسر ملکوتی خدا بود. با این حال، کودکی نیازمند به کمک بود. آفریدگار جهان، و مالک زمین بود، با این حال فقر و تنگدستی در تمام مراحل زندگی او آشکار بود. او از عظمت و خصایص فردی برخوردار بود که شهرت و افتخارات دنیوی کاملاً متفاوت بود و هرگز برای کسب شهرت و عظمت مبارزه نکرد و حتی در پست تربیت شرایط، راضی و خرسند بود. و این موارد، برادران او را خشمگین می کرد. آنان نمی توانستند متانت و بزرگواری همیشگی عیسی را در زیر مشکلات و ناکامی ها توجیه کنند. آنان نمی دانستند که « او به خاطر ما فقیر شده است تا که ما : از فقر او دولتمرد شویم » (دوم قرنتیان ۸ آیه ۹). و همانگونه که دوستان ایوب علت رنج و مصیبت او را درک نکرده بودند، به همان طریق برادران عیسی نیز، راز ماموریت و رسالت او را درک نمی کردند.

برادران عیسی او را بدرسی درک نمی کردند، زیرا که شبیه آنان نبود. معیارهای

عیسی با معیارهای آنان تفاوت داشت. آنان با نگاه کردن به انسانها، از خدا رویگردان شده بودند و قدرت او را در زندگی خود نداشتند. تشریفات مذهبی که ایشان بجا می آوردند، نمی توانست شخصیت را دگر گون کند. آنان، « عشر نعناع، شوید و زیره را می پرداختند، اماً احکام مهم تر شریعت را که همانا عدالت و رحمت و امانت است، را نادیده می گرفتند» (متی ۲۳ آیه ۲۳). رفتار عیسی دائمًا موجب آزدگی و عصبانیت ایشان می شد. عیسی در این جهان فقط از یک چیز نفرت داشت و آن چیز گناه بود. میان ظاهر پرستانی که قداست ظاهری ایشان علاقه به گناه را از انتظار پنهان می کرد، با شخصیتی که در آن غیرت برای جلال خدا در درجه اول اهمیت قرار داشت، تفاوت بسیار آشکاری وجود داشت و بدليل اینکه زندگی عیسی، شرارت را محکوم می کرد، او هم در خانه و هم بیرون از خانه با مخالفت روبرو می شد. فدایکاری و صداقت او با دیده حقارت نگریسته می شد و گذشت و مهربانی او، ترس و بُزدلی خوانده می شد.

مسیح، طعم تلخ ناکامی ها را که انسانیت با آن روبرو می شود، چشید. بسیاری به واسطه تولدش در صدد تحقیر او برآمدند، او حتی در کودکی نیز با نگاههای تمسخرآمیز و زمزمه های شریرانه ایشان مواجه شده بود. اگر او با نگاه و سخنانی عجولانه پاسخ داده بود و یا اگر در مقابل برادرانش مرتکب کوچکترین اشتباه می شد، نمی توانست الگوی کاملی باشد و در نتیجه، در انجام نقشه نجات با شکست مواجه می شد. اگر او حتی موجه بودن گناه را تایید می کرد، شیطان پیروز می شد و جهان از دست می رفت. به همین دلیل بود که شیطان تمام سعی خود را به کار برد تا او را وسوسه و وادار به گناه کند، اماً او برای تمامی وسوسه ها یک پاسخ داشت، « مکتوب است » او بندرت تخلف برادرانش را مورد سرزنش قرار می داد، اماً همواره برای آنان از کلام خدا سخن می گفت. غالب اوقات، به ترس و بودن متهم می شد، زیرا در انجام اعمال ناشایست به برادرانش ملحق نمی شد. و پاسخ او به ایشان این بود. « ترس خداوند حکمت است و از بدی اجتناب نمودن، فطانت می باشد » (ایوب ۲۸ آیه ۲۸).

بسیاری خواستار مصاحبیت با او بودند، زیرا در حضور وی آرامش می یافتدند، اماً بسیاری نیز از او دوری جستند، زیرا به واسطه زندگی بی عیب و نقص عیسی، مورد سرزنش قرار می گرفتند. دوستان جوان او اصرار داشتند که او نیز همان کاری را انجام دهد که ایشان انجام می دادند. عیسی سرزنش و با نشاط بود و آنان از محضر او محظوظ و بهره مند بوده و از توصیه های او استقبال می کردند؛ اماً در مقابل وسوس و دقیق بودن او ناشکیبا بودند و او را تنگ نظر و غیر قابل انعطاف می نامیدند. عیسی در پاسخ ایشان می گفت، « مکتوب است »، « مرد جوان چگونه می تواند زندگی خود را پاک نگاه دارد؟ به وسیله خواندن کلام و اطاعت از دستورات آن! »، « کلام تو را در دل خود حفظ می کنم و به خاطر می سپارم تا مبادا نسبت به تو گناه و رزم! » (مزامیر ۱۱۹ آیات ۹ و ۱۱).

اکثر اوقات از او سؤال می شد، چرا علاقمند هستی که تک باشی و از همه ما بسیار متفاوت؟ و او می گفت، « مکتوب است ». « خوشابحال آنان که در زندگی، پاک و کامل هستند و مطابق دستورات خداوند رفتار می کنند. خوشابحال کسانی که احکام خداوند را به جا می آورند، از صمیم قلب او را اطاعت می کنند و به راه های کج نمی روند، بلکه در راه هایی گام بر می دارند که خدا نشان داده است » (مزامیر باب ۱۱۹ آیات ۱ تا ۳).

هنگامی که از وی سؤال می شد که چرا در بزم و سرور جوانان ناصره شرکت نمی کند، پاسخ می داد، مکتوب است، « بیش از هر چیز دیگر، از پیروی احکام تو لذت می برم! در کلام تو تفکر خواهم کرد و دستورات را به خاطر خواهم سپرد و از قوانین تو لذت می برم و آنها را فراموش نخواهم کرد » (مزامیر ۱۱۹ آیات ۱۴ تا ۱۶).

عیسی برای کسب حقوق خویش رقابت نمی کرد و غالباً اوقات کارهایش بی خود و بی جهت سخت می شد زیرا مشتاق بود و گلایه ای نداشت. با این وجود، هرگز شکست نمی خورد و دلسرب نمی شد. بلکه با رضامندی و گام برداشتن در طریق خداوند بر تمامی این مشکلات پیروز شد. هنگامی که مورد خشونت قرار می گرفت در فکر انتقام نبود بلکه با صبر و شکیبایی اهانت دیگران را تحمل می کرد.

بارها و بارها از عیسی سؤال شد که، چرا در مقابل چنین سوء استفاده های شریانه ای، حتی از سوی برادران، گردن می نهی؟ او پاسخ داد، مکتوب است که، « پسرم، چیزهایی را که به تو آموخته ام هرگز فراموش نکن. اگر می خواهی زندگی خوب و طولانی داشته باشی، بدقت از دستورات من پیروی کن. محبت و راستی را هرگز فراموش نکن بلکه آنها را بر گردنت بیاویز و بر صفحه دلت بنویس. اگر چنین کنی هم خدا از تو راضی خواهد بود و هم انسان » (امثال ۳ آیات ۱ تا ۴).

از همان موقعی که والدین عیسی او را در معبد یافتند، رفتار او برای ایشان عجیب و اسرارآمیز بود. او با ایشان مجادله نمی کرد و رفتار او همواره برای دیگران الگو بود. او همانند فردی برگزیده به نظر می رسید. شادترین لحظات زندگی او زمانی بود که با طبیعت و خداوند خلوت می کرد. و هر موقع که فرصت می کرد و از کار سخت روزانه خلاصی می یافت، به صحراء می رفت و در میان دره های سر سبز به تفکر می پرداخت و در کوهپایه ها و یا در میان انبوه درختان جنگل به همدلی و مصاحبت با خداوند مشغول می شد. صباحگاهان، اغلب به گوشه ای دنج و خلوت پناه می برد و به تفکر و مطالعه کتب مقدسه و راز و نیاز مشغول می شد. سپس به خانه باز می گشت تا وظایف خویش را انجام دهد و سرمشق خوبی برای تحمل سختی ها باشد.

زندگی مسیح حاکی از احترام و محبت وی به مادرش بود. مریم در درون خود

باور داشت که کودک مقدسی که از او تولد یافت، همان مسیح موعود بود با این وجود، جرأت نمی کرد که ایمان خویش را ابراز کند. سرتاسر زندگی مسیح در این جهان، مادرش شریک رنجهای او بود و مشکلاتی را که در کودکی و جوانی عیسی بر وی واقع شده بود، با اندوه شاهد بود. با پشتیبانی از رفتار درست عیسی، خود مریم در وضعیت مشکلی قرار گرفته بود. او به افراد خانواده به دیده احترام می نگریست و محبت و مراقبت مادرانه را در شکل گیری شخصیت فرزندان امری حیاتی می دانست. پسران و دختران یوسف این را می دانستند و با خواسته های خود نسبت به دلوایپسی او، تلاش می کردند تا اعمال عیسی را مطابق با معیارهای خودشان، تصحیح کنند.

مریم اکثراً با عیسی در کشمکش بود و از او می خواست که خود را با اعمال و تعالیم معلمان یهود سازگار کند. اماً عیسی نمی توانست مقاعد شود که از عادات خود، یعنی تفکر در اعمال خدا وتلاش برای تسکین رنجهای انسان و یا حتی حیوانات زبان بسته، دست بردارد. هنگامی که کاهنان و معلمان برای کنترل عیسی خواستار کمک به مریم می شدند، او به شدت آشفته می شد، لیکن هنگامی که عیسی عبارات کتب مقدسه را جهت صحه گذاردن بر اعمالش، برای مریم بیان می کرد، آرامش به قلب او باز می گشت. بعضی اوقات، مریم میان عیسی و برادرانش که باور نداشتند او فرستاده خداست، دچارت دید و دودلی می شد. اماً شواهد بسیاری وجود داشت که ماهیت الهی عیسی را تایید و تصدیق می کرد. مریم فدایکاری و از خود گذشتگی عیسی را برای خوبی دیگران مشاهده می کرد. حضور او موجب پاکی و سلامتی فضای خانه می شد و زندگی او بر مبانی جامعه تأثیر حیات بخشی داشت. او در میان افراد بی قید، گستاخ، بی ادب و در میان باجگیران بی انصاف، اسراف کنندگان لا ابالي، سامریان ناصالح، سربازان مشرك، دهقانان خشن و جمعیت های مختلف، پاک و بی گناه، رفتار کرد.

او هنگامی که افراد را در زیر بار سنگین مشکلات می دید، با آنان از کلام تسلی و همدردی سخن می گفت و با مشکلات ایشان همدردی می کرد. عیسی، دروسی را که در باره محبت، مهربانی و نیکویی خدا آموخته بود، برای ایشان تکرار می کرد. او به همگان آموخت تا به بگونه ای به خود بنگرند چنانکه موهبت های خدادادی ارزشمندی از استعدادها به ایشان عطا گردیده که اگر بطور صحیح بکار گرفته شوند، گنج های ابدی را برای ایشان تضمین خواهد کرد. او تمامی علف های هرز بطالت را از زندگی وجین کرده و بیرون می کشید و با سر مشق قراردادن خود، تعلیم می داد که هر لحظه ای از زمان سرشار از ثمرات جاودانی است که می بایستی به عنوان یک گنجینه ارزشمند گرامی داشته شود و برای اهداف مقدس مورد استفاده قرار گیرد. عیسی هیچ انسانی را بی ارزش و بلا استفاده در نظر نگرفت بلکه تلاش کرد تا علاج نجات را برای همه افراد به کار گیرد. و هر گاه که خود را در مصاحبیت با دیگران می یافت، درسی مناسب با اوضاع و شرایط بیان

می کرد. او تلاش کرد تا در شرایط سخت و نا امید کننده، امید را در دل افراد زنده کند و به ایشان اطمینان دهد که آنان نیز می توانند به افرادی پاک و منزه مُبدل شده و به شخصیتی دست یابند که آنان را به عنوان فرزندان خدا آشکار کند. عیسی اکثر اوقات افرادی را می دید که تحت کنترل شیطان قرار گرفته بودند و قدرت رها شدن از دام او را نداشتند. او با چنین افرادی که نا امید، بیمار، وسوسه شده و سقوط کرده بودند، با کلامی توأم با ترحم و دلسوزی سخن می گفت، کلامی که مورد نیاز بود و می توانست فهمیده شود. او افراد دیگری را ملاقات کرد که دست در دست یکدیگر داشته و با دشمن جانها در ستیز بودند. عیسی چنین افرادی را تشویق به استقامت می کرد و آنان را آسوده خاطر می ساخت که کامیاب و مظفر خواهند شد، چرا که فرشتگان خدا از آنان جانبداری نموده و به ایشان پیروزی اعطا می کردند. آنانی را که او بدین گونه مدرسانی می نمود، متقاعد می شدند که کسی وجود دارد که می توانند بطور کامل به او اعتماد کنند و او که با همدردی به اسرار ایشان گوش فرا می داد با وفا داری را ایشان را در سینه دلسوز خود دفن و هرگز پرده دری نمی نمود.

عیسی نه تنها شفا دهنده جسم، بلکه شفا دهنده روح هم بود. رنج و درد افراد در هر شرایطی توجه وی را جلب می کرد و او با علاقمندی باعث تسکین رنجدیدگان می شد زیرا سخنان مهربانانه او همچون مرهمی آرام بخش بود. هیچکس نمی توانست بگویید که او معجزه ای را جز برای خوبی دیگران انجام داده باشد. قدرت شفا بخش محبت از او خارج می شد و به مریضان و رنجدیدگان می رسید. بدین ترتیب عیسی آرام و بی سر و صدا، درست از همان ابتدای کودکی، به مردم کمک می کرد و به همین دلیل بود که پس از اینکه خدمت همگانی او هویدا شد، بسیاری با خوشحالی به سخنانش گوش فرا می دادند.

با این وجود، عیسی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، به تنها ی گام بر می داشت. او با پاکی و صداقت، « به تنها ی انگورها را له می نمود هیچ کس از مردم به او کمک نمی کرد » [بر گرفته شده از اشعياء ۶۳ آيه ۲]. او بار سنگین و هولناک مسئولیت نجات انسان را بر دوش گرفت. عیسی می دانست که اگر در مبانی و اهداف بشری تغییری جدی و قاطع صورت نگیرد، همه از دست رفته و هلاک خواهند شد و بار سنگین چنین مسئولیتی بر دوش او گذاشته شده بود و هیچ کس نمی توانست سنگینی باری را که بر دوش او گذاشته شده بود را درک کند. او با تمرکز بر روی چنین هدفی و برای تبدیل شدن به نور جهان، زندگی خود را طراحی نمود.

۱۰ - «ندایی در بیابان»

[این فصل بر اساس لوقا ۱:۲۳-۵، ۲۳:۸۰-۵۷؛ ۱-۱۸:۳؛ متن ۳:۱-۱۲؛

مرقس ۱:۸-۱ تدوین گردیده است]

از میان اسرائیلیان مومن که مدتها برای آمدن مسیح موعود انتظار کشیده بودند، پیش در آمد، منادی و پیش قراول مسیح، از راه رسید. زکریا، کاهن سالخورده و همسرش الیصابات، «هر دو در حضور خدا صالح بودند» و در زندگی آرام و مقدس ایشان، نور حقیقت چون ستاره‌ای در آن روزهای تاریک شده از شرارت، می‌درخشید. و به این زوج پارسا، فرزندی وعده داده شده بود که باید، «پیش روی خداوند خرامیده و راه او را مهیا سازد».

زکریا در «کوهپایه‌های یهودیه» ساکن بود اما برای خدمت کهانت به مدت یک هفته به اورشلیم رفت. کاهنان از هر طایفه ملزم بودند تا این خدمت را سالی دوبار بطور قرعه انجام دهند. «و چون نوبت خدمت روزانه در معبد بزرگ به گروه زکریا رسید، او به عنوان کاهن مشغول انجام وظایف خود شد. طبق رسوم کاهنان قرعه به نام او درآمد که به داخل جایگاه مقدس در معبد بزرگ وارد شود و بُخور بسوزاند». زکریا در مقابل مذبح طلایی در مکان مقدس معبد ایستاده بود. دود بُخور به همراه دعاهای اسرائیلیان به حضور خداوند به بالا می‌رفت که ناگاه از حضور فرشته خداوند آگاه شد، «فرشته خداوند، در سمت راست مذبح بخور ایستاده بود». ایستادن فرشته در آنجا، نشانه لطف و مرحمت بود، اما زکریا متوجه این موضوع نشد. او سال‌ها برای آمدن منجی دعا کرده بود، اکنون خداوند فرشته ای را فرستاده بود تا اعلام کند که این دعاها در شُرف مستجاب شدن است، اما رحمت خداوند برای زکریا آنقدر عظیم به نظر می‌رسید که باور آن برای او مشکل بود. زکریا با دیدن فرشته بہت زده شد و ترس وجودش را فراگرفت.

اما با وعده ای مسرت بخش مواجه شد، فرشته به او گفت، «ای زکریا، مترس! دعای تو مستجاب شده است. همسرت الیزابت [الیصابات] برای تو پسری خواهد زائید که نامش را باید یحیی بگذاری. تو سرشار از شادی و خوش خواهی شد، و بسیاری نیز از میلاد او شادمان خواهند گردید، زیرا در نظر خداوند بزرگ خواهد بود. یحیی نباید هرگز به شراب یا دیگر مُسکرات لب زند. حتی از شکم مادر، پر از روح القدس خواهد بود، و بسیاری از قوم اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان باز خواهد گردانید. او به روح و قدرت الیاس، پیشاپیش خداوند خواهد آمد تا دل پدران را به سوی فرزندان، و عاصیان را به سوی حکمت پارسایان بگرداند، تا قومی آماده برای خداوند فراهم سازد. «زکریا از فرشته پرسید: این را از کجا بدانم؟ من مردی پیرم و همسرم نیز سالخورده است».

زکریا به خوبی می دانست که چگونه به ابراهیم در سن پیری، فرزندی عطا شده بود، چون که او به امین بودن و عده دهنده ایمان داشت ولی برای لحظه ای، کاهن پیر و سالخورده، افکارش را به ضعف های انسانی معطوف و فراموش می کند که آنچه را که خدا و عده می دهد، قادر به انجام آن نیز می باشد. چه تفاوت عظیمی میان بی ایمانی زکریا با ایمان کودکانه و دلپذیر مریم، باکره اهل ناصره که در پاسخ به پیام عالی فرشته گفته بود، « کنیز خداوندم. آنچه در باره من گفتی، بشود » وجود دارد، (لوقا ۱ آیه ۳۸).

تولد فرزندی برای زکریا، همانند تولد فرزند ابراهیم و فرزند مریم، هدفی بود تا حقیقت عالی و روحانی را تعلیم دهد. حقیقتی که به کندي یاد می گیریم و به سرعت فراموش می کنیم. ما با تلاش خودمان نمی توانیم کار نیکویی انجام دهیم، اما آن چیزی را که قادر به انجام آن نیستیم، با قدرت خدا و به وسیله افرادی مومن و مطیع انجام خواهد شد. به واسطه ایمان بود که فرزند و عده، عطا گردید. به واسطه ایمان است که زندگی روحانی پدید می آید و ما را قادر می سازد تا اعمال عدالت و پارسایی انجام دهیم.

فرشته در پاسخ به سؤال زکریا، گفت، « من جبرائیل که در حضور خدا می ایستم. اکنون فرستاده شده ام تا با تو سخن گوییم و این بشارت را به تو رسانم ». پانصد سال پیش از این، جبرائیل دوره پیامبران را که تا زمان ظهور مسیح ادامه می یافت، به دانیال آشکار کرده بود. اطلاع از این که، پایان این دوره نزدیک می شد، زکریا را ترغیب کرده بود تا برای ظهور مسیح دعا کند. اکنون، همان پیام آور که نبوت به وسیله او داده شده بود، آمده بود تا محقق گردیدن آن را اعلام کند.

فرشته در پاسخ به سؤال زکریا گفت: « من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شده ام تا با تو صحبت کنم و این مژده را به تو برسانم ». پانصد سال پیش تر، جبرائیل این دوره زمانی را که به آمدن مسیح تعمیم داده می شد را نشان داده بود. دانستن این موضوع که پایان این دوره نزدیک است قلب زکریا را به دعا بمنظور ظهور مسیح به تپیش در آورد. اینک از طریق همان پیام آوری نبوت داده شده بود، محقق شدن آن اعلام گردید. کلام فرشته که گفت، « من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم »، نشان می دهد که او جایگاهی متعالی در بارگاه های آسمانی دارد. او هنگامی که با پیامی به نزد دانیال آمد، گفت، « در این چیزها هیچکس با من نیست بغیر از سرور شما [مسیح] که مرا یاری می رساند » (دانیال ۱۰: ۲۱). منجی در کتاب مکافهه از جبرائیل سخن می گوید، آنجا که می فرماید، « مکافهه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و به وسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود و بر غلام خود یوحنای مکافهه (آیه ۱). فرشته به یوحنای گفت، « زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیاء یعنی برادرانت » (مکافهه ۲۲ آیه ۹). چه فکر عالی

وشگفت انگیزی! - فرشته ای که از نظر مقام و شهرت به پسر خدا نزدیک ترین است، همان کسی است که مأموریت یافت تا نقشه نجات خدا را برای انسان گناهکار اعلام کند.

زکریا در مقابل سخنان فرشته شک و تردید نشان داده بود و به همین خاطر تا زمانی که وعده به انجام می‌رسید، نمی‌بایستی سخن می‌گفت. بنابراین فرشته به او گفت، « اینک لال خواهی شد و تا روز وقوع این امر، یارای سخن گفتن نخواهی داشت، زیرا سخنان مرا که در زمان مقرر به حقیقت خواهد پیوست، باور نکردی ». وظیفه کاهن این بود که برای آمرزش گناهان قوم و آمدن مسیح دعا کند، اما هنگامی که زکریا سعی نمود این وظیفه را انجام دهد، نتوانست حتی کلمه ای بر زبان آورد.

هنگامی که زکریا از مکان قدس خارج شد تا قوم را برکت دهد، « به سوی ایشان اشاره کرد و ساكت ماند ». آنان مدت زیادی در انتظار او مانده بودند و ترسیدند از اینکه مبادا کیفر خداوند گربیان او را گرفته باشد. اما هنگامی که از مکان قدس خارج شد، نور جلال خداوند در سیمای او می‌درخشید، پس « فهمیدند که در قدس رویایی دیده است » و زکریا آنچه را که دیده وشنیده بود با ایماء واشاره به ایشان فهماند و « چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود بازگشت ».

کمی بعد از تولد کودکی که وعده او داده شده بود، زبان زکریا گشوده شد و « سخن گفته خداوند را مبارک خواند » و ترس بر تمامی همسایگان ایشان مستولی گشت و جمیع این وقایع در سراسر کوهستان یهودیه شهرت یافت و هر که شنید در خاطر خود تفکر نموده و گفت این چه نوع طفلى خواهد بود! تمامی این امور به جهت جلب توجه مردم به آمدن مسیح واقع شد، که یحیی می‌بایستی طریق او را مهیا می‌ساخت. روح القدس بر زکریا قرار گرفت و او با این سخنان زیبا، رسالت فرزند خویش را پیشگوئی نمود: « و تو، ای فرزند، نبی خدای متعال نامیده خواهی شد، زیرا جلوی قدمهای خداوند خواهی رفت تا راه او را آماده سازی و به قوم او خبر دهید که با آمرزش گناهانشان رستگار میشوند زیرا از رحمت و دلسوزی خدای ماست که خورشید صبحگاهی از آسمان بر ما طلوع خواهد کرد تا بر کسانی که در تاریکی و در سایه مرگ به سر میبرند بتابد و قدمهای ما را به راه صلح و سلامتی هدایت فرماید اما طفل بزرگ میشند و در روح قوی میگشت و تا روزی که علناً به قوم اسرائیل ظاهر شد در بیابان به سر میبرد »، در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پراز روح القدس خواهد بود. خداوند فرزند زکریا را برای انجام رسالتی بزرگ فرا خوانده بود و برای انجام این رسالت، او می‌بایستی از همراهی وکمک خدا برخوردار شود و اگر به تعالیم فرشته توجه می‌کرد، روح خدا با او همراهی می‌کرد.

یحیی می‌بایستی بعنوان پیامبر خدا، مردم را به سوی نور حقیقت خداوند

رهبری می کرد و افکار مردم را در مسیر تازه ای هدایت می کرد. او می بايستی آنان را با احکام مقدس خداوند تحت تأثیر قرار دهد و نیاز به عدالت کامل خدا را به ایشان خاطر نشان کند. چنین پیام آوری باید پاک و ظاهر باشد. او باید معبدی برای ساکن شدن روح القدس باشد و برای اتمام رسالت خویش، باید از جسم و ذهن و روحی سالم و قدرتمند بر خوردار باشد. بنابراین لازم بود که امیال وشهوات جسم را مهار کند. او هم چنین برای اینکه بتواند در میان مردم و در مقابله با مشکلات و شرایط سخت، چون صخره ها و کوهها ای صحراء مقاوم واستوار باشد، باید کلیه قوای خود را کنترل و مهار کند.

در زمان یحیی تعمید دهنده، حرص و طمع برای مال اندوزی و علاقه به تجملات و تظاهر در همه جا رایج بود. لذات شهوانی، جشن و میگساری باعث بروز بیماری های جسمی و انحطاط اخلاقی و فلج کردن ادراکات معنوی و کاهش حساسیت نسبت به گناه می شد. یحیی می بايستی بعنوان اصلاح گر قیام کند. او باید با پرهیزکاری و امساك و ساده پوشی خود، اسراف و افراط دوران خویش را مورد نکوهش قرار دهد و به همین دلیل، دستوراتی که از سوی فرشته خداوند به والدین یحیی داده شد، درس اعتدال و میانه روی بود.

شخصیت افراد، درکودکی و نوجوانی بیشتر از هر زمانی تأثیر پذیر می باشد، قدرت مهار نفس می بايستی در آن هنگام آموخته شود. رفتار خانواده و اطرافیان چنان تأثیری بر روی زندگی فرد می گذارد که در سرتاسر زندگی وی ادامه خواهد داشت. عاداتی که در سالهای اولیه کودکی کسب می شوند، بیشتر از هر نوع استعداد طبیعی، می توانند در پیروزی یا شکست فرد در نبرد زندگی تعیین کننده باشند. ایام جوانی مانند ایام پاشیدن بذر می باشد و بذری که در جوانی می کاریم، تعیین کننده محصولی است که در این زندگی یا زندگی آینده برداشت می کنیم.

یحیی در مقام نبی، می بايستی، «تا پدران و فرزندان را آشتنی دهد و سرکشان را به راه نیکان آورد و مردمانی مستعد برای خداوند آماده سازد». برای آماده ساختن راه، برای ظهور اولیه مسیح، یحیی نماینده کسانی بود که می بايستی قومی آماده برای ظهور دو باره خداوند فراهم کنند. دنیا تسلیم بی بند و باری و عنان گسیختگی است. انحرافات و دروغ همه جا را فرا گرفته است. دامهای شیطان برای هلاکت انسان چندین برابر شده است. کسانی که در ترس از خداوند، طالب قدوسیت می باشند، باید درس اعتدال و خویشتن داری را یاد بگیرند. امیال و شهوات باید تحت کنترل قوای عالی اندیشه درآورده شوند. این گونه خویشتن داری و انصباط شخصی برای تقویت روحی و بصیرت معنوی ضروری بوده و ما را قادر خواهد ساخت تا حقایق مقدس کلام خدا را درک کرده و به آن عمل نمائیم. به همین دلیل، اعتدال و خویشتن داری در کار مهیا سازی برای رجعت ثانی مسیح، نقش مهمی را به خود اختصاص می دهد.

پسر زکریا، طبیعتاً می بايستی برای کهانت تعلیم می دید، اما آموزش مربوط به مدارس الهیات یهودی، او را برای کاری که می بايستی انجام می داد شایسته نمی ساخت. خداوند او را به نزد معلمین الهیات نفرستاد تا چگونگی تفسیر کتب مقدسه را بیاموزد. او، یحیی را به بیابان فرا خواند تا که از طبیعت و خدای آفریننده طبیعت تعلیم گیرد.

محل سکونت یحیی، منطقه ای خالی از سکنه، در میان تپه های خشک و بی آب و علف، دره های تنگ و غارهای سنگی بود. اما این انتخاب خود یحیی بود که از تجملات و لذات دنیوی صرف نظر کند و در شرایط سخت بیابان زندگی کند. این محیط برای عادت کردن به سادگی و انکار نفس مناسب بود. او در این محیط و به دور از هیاهوی دنیا می توانست درسهایی را از طبیعت، کتب مقدسه و مشیت الهی بیاموزد. سخنان فرشته به زکریا یا غالب اوقات از سوی والدین خدا ترس یحیی برای وی تکرار شده بود. از همان ابتدای کودکی، رسالت یحیی در نظر وی بود و او این مأموریت مقدس را پذیرفته بود. برای او عزلت در بیابان، گریزی خوشایند از جامعه ای بود که در آن سوء ظن، بی اعتقادی و فساد تقریباً همه جا شایع شده بود. او برای مقابله با وسوسه های شیطان به قدرت خودش اعتماد نکرد و خود را از تماس مداوم با گناه عقب کشید که مبادا، حساسیت خود را در مقابل گناه از دست بدهد.

او به عنوان یک ناصری، از ابتدای کودکی، خود را وقف خدا کرد و تصمیم گرفت که پاک و مقدس زندگی کند. لباس او، مانند انبیای قدیم، جامه ای از پشم شتر و کمریندی از چرم بود. خوراک وی « از ملخ و عسل وحشی » بود که در بیابان یافت می شد و از آب پاکی که از تپه ها سرازیر می شد، می نوشید.

اما زندگی یحیی در رکود و بیهودگی، در ریاضت و انزوای خود پسندانه سپری نشد. هر ازگاهی به میان مردم می رفت و با ایشان معاشرت می کرد و با علاقمندی اتفاقاتی را که در این جهان به وقوع می پیوست، دنبال می کرد. او از خلوت آرام بیابان، آشکار شدن حوادث را تعقیب می کرد و با ذهنی که به وسیله روح القدس روشن شده بود، خصوصیات انسان را مطالعه می کرد تا درک کند که چگونه می تواند پیام الهی را به قلبهای ایشان برساند. بار سنگین این رسالت بر دوش وی قرار گرفته بود و در عزلت بیابان با تفکر و دعا، خود را برای انجام وظیفه ای که به وی محول شده بود، آماده می کرد.

یحیی اگر چه در بیابان زندگی می کرد، اما از وسوسه های شیطان در امان نبود. او تا حد ممکن، تمام راههای نفوذ شیطان را بست، با این حال مورد حمله وسوسه گر قرار گرفت. بینش روحانی او وسیع و شخصیت و قدرت تصمیم گیری او پرورش یافته بود. او با کمک روح القدس قادر بود که نزدیک شدن شیطان را تشخیص دهد و در مقابل قدرت او مقاومت کند.

مدرسه و ملجای یحیی در بیابان بود. مانند موسی در میان کوهستانهای مدیان، حضور خداوند او را احاطه کرده بود و نشانه‌های قدرت الهی در اطراف او دیده می‌شد. سرنوشت یحیی این نبود که همچون رهبر بزرگ اسرائیل در خلوت با شکوه کوهستان ساکن شود، بلکه در مقابل او ارتفاعات موآب، در آنسوی رود اردن قرار داشت که گویی از قدرت خداوند که با قدرت خود کوهها را بر پا داشته بود، با او سخن می‌گفتند. فضای غمبار و وحشتناک طبیعت در مسکن بیابانی او، وضعیت قوم اسرائیل را به روشنی ترسیم می‌کرد. تاکستان پر محصول خداوند تخریب و به حال خود رها شده بود. اما بر فراز بیابان، شکوه وزیابی آسمان دیده می‌شد و ابرهای متراکم، تیره و طوفانزا بوسیله رنگین کمان وعده دور می‌شدند. و به همین ترتیب بر فراز فساد و تباہی اسرائیل، وعده شکوهمند سلطنت مسیح، می‌درخشید و ابرهای خشم و غصب به وسیله رنگین کمان فیض و رحمت خدا، از بین می‌رفت.

یحیی، در سکوت شب و تنهای خود وعده خدا به ابراهیم را مطالعه می‌کرد که در آن خدا، ذریت ابراهیم را همانند ستارگان آسمان بی شمار می‌کرد. آفتاب سپیده دم که کوههای موآب را به رنگ طلایی در می‌آورد، به او در باره کسی می‌گفت که باید مانند «روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع می‌کند، یعنی صبح بی‌ابر» باشد؛ (دوم سموئیل ۲۳:۴). در تابش آفتاب نمیروز شکوه ظهور او را می‌دید، هنگامی که، «جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را، با هم خواهند دید» (اشعیا ۴۰:۵).

با آمیزه‌ای از ترس و احترام، اماً با مسرت، در طومار و نوشته‌های انبیاء، پیشگویی‌های.

مربوط به آمدن مسیح را تفحص می‌کرد – ذریت وعده داده شده که می‌بایستی سر مار را بکوبد، شیلوه، «سلامتی دهنده» که می‌بایستی در مقابل پادشاه ظاهر گشته و از پایان یافتن سلطنت داود ممانعت کند. اکنون وقت آن فرا رسیده بود. یک حاکم رومی بر فراز تپه‌های صهیون در قصر خود نشسته بود. و با کلام قاطع خداوند، هم اینک مسیح تولد یافته بود.

توصیف شگفت‌انگیز اشعیا در باره جلال و شکوه مسیح، از سوی یحیی شب و روز مورد مطالعه قرار می‌گرفت – شاخه‌ای از ریشه‌یسی، پادشاهی عادل که «مظلومان زمین را» به عدالت و انصاف داوری خواهد کرد. «حافظی در برابر توفان!... و سایه صخره عظیم در زمین بی آب و علف خواهد بود»، و اسرائیل، دیگر به نام «متروک» و زمین «خرابه» خوانده خواهد شد، بلکه خداوندان را «رغبت من» و «زمینش را بعوله خواهد خواند» (اشعیا ۱۱:۶؛ ۳۲:۲؛ ۴:۶). قلب آن عزلت گزیده با این رویایی پر شکوه از شادی لبریز می‌شد.

او به زیبایی پادشاه جلال می نگریست و خویشتن را به فراموشی سپرده بود. او با مشاهده عظمت قدوسیت او، احساس بی لیاقتی و ناشایستگی می کرد. یحیی آماده بود تا به عنوان پیام آور آسمان و بدون ترس از کسی رسالت خویش را به انجام برساند. زیرا به سیمای الوهیت نگریسته بود. او می توانست با دلیری و بدون ترس، در مقابل پادشاهان جهان بایستد، زیرا در مقابل شاه شاهان سر تعظیم فرود آورده بود.

یحیی ماهیت پادشاهی مسیح را کاملاً درک نکرده بود. او انتظار داشت که اسرائیل از سلطه دشمنان رهایی یابد. اما ظهور پادشاهی عادل و برقاری اسرائیل به عنوان قومی مقدس، بزرگترین آرزوی او بود. و بدین ترتیب ایمان داشت نبوتی که هنگام تولّدش اعلام شده بود، تحقق خواهد یافت —

«پیمان مقدس خود را بخاطر آورد

که ما را دست دشمنانمان رهایی بخشد،

تا او را با قدوسیت و عدالت در تمامی ایام عمرمان بدون ترس خدمت کنیم».

یحیی می دید که قوم او، فربی خورده، از خود راضی و در گناهان خویش به خواب غفلت فرو رفته اند. و آرزو می کرد که آنان را به زندگی پاک و مقدس دعوت کند. تا پیامی را که خداوند به او داده بود ابلاغ کند. برای این بود تا قوم را از خواب غفلت بیدار کند و به ایشان در مورد گناهانشان هشدار دهد. و پیش از اینکه بذر انجیل پاشیده شود، زمین دل باید شخم زده و آماده شود. و پیش از اینکه قوم شفای عیسی را دریافت کنند، باید نسبت به خطرات گناه و جراحات ناشی از آن آگاه شوند.

خداوند پیامبران را برای تملق گویی از گناهکاران نمی فرستد و با تسليم کردن پیام صلح و آشتی به فرد گناهکار، امنیت کاذب القاء نمی کند. او مسئولیت سنگینی را متوجه وجدان خطاکاران کرده و جان را با تیرهای محکومیت خواهد سفت. فرشتگان خدمتگزار برای تشدید نیاز گناهکار به خداوند، داوری هولناک خدا را پیش روی او قرار می دهند تا سؤال کند که، «چه باید بکنم تا نجات یابم». آنگاه، دستی فروتن و مهربان، به سوی فرد توبه کار دراز می شود و او را از گناهان می رهاند و صدایی که گناه را محکوم و تکبر و جاه طلبی را به شرم تبدیل کرده است، با مهربانی وشفقت سؤال می کند که، «اگر نجاتتان بدهم، شما چه خواهید کرد؟».

هنگامی که رسالت یحیی آغاز شد، اوضاع اسرائیل آشفته بود و مردم در آستانه شورش بودند. با عزل آرکلائوس، یهودیه مستقیماً تحت کنترل و نظارت دولت روم قرار گرفت. ظلم و بیداد حکام رومی و عزم قاطع آنان برای شناساندن آداب و رسوم بت پرستی، آتش طغیان را در سرزمین یهودیه بر افروخت و در جریان آن

هزاران نفر از شجاع ترین فرزندان اسرائیل کشته شدند و همه این وقایع نفرت عمومی بر علیه رومیان را تشدید کرد و اشتیاق قوم برای رهایی از سلطه دولت روم را افزایش داد.

در این گیر و دار، ندایی تکان دهنده، اماً سرشار از امید، از بیابان به گوش رسید، که اعلام می کرد، « توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است ». این ندای تازه با قدرت عجیب خود، مردم را به حرکت درآورد. انبیاء ظهور مسیح را در آینده ای دور پیش گویند که بودند، اماً اکنون اعلام می شد که او در آستانه ظهور است.

ظاهر عجیب یحیی از همان شنوندگانش را متوجه پیش گویان عهد عتیق کرده بود. زیرا طرز هیئت او شبیه الیاس نبی بود. او با شجاعت و قدرت الیاس، فساد عمومی و فraigیر بودن گناه را مورد سرزنش قرارمند داد. سخنان او، صریح، هدفمند و قانع کننده بود. بسیاری عقیده داشتند که او یکی از انبیاء عهد عتیق است که از مرگ قیام کرده است. تمامی قوم هیجان زده شده بود و انبوه جمعیت به سوی بیابان برآمدند.

یحیی آمدن مسیح را اعلام و قوم را به توبه دعوت می کرد. و به نشانه طهارت از گناهان، آنان را در رودخانه اردن تعمید می داد و بدین ترتیب با تعلیمی هدفمند و مهم به کسانی که ادعا می کردند قوم برگزیده خدا هستند، اعلام کرد که به واسطه گناه فاسد شده اند و تا زمانی که از قلبی پاک و زندگی مقدس برخوردار نشوند، در پادشاهی مسیح هیچ سهمی نخواهند داشت. حکام و معلمین یهود، سربازان، باجگیران و روستائیان برای شنیدن سخنان نبی می آمدند. هشدار جدی خداوند ایشان را به وحشت انداخت و بسیاری به گناهانشان اعتراف کرده و تعمید گرفتند. مردم از هر طبقه ای، برای سهم داشتن در پادشاهی مسیح به شرایط تعمید گردن می نهادند.

بسیاری از کاتبان و فریسیان به گناهان خویش اقرار کرده و تقاضای تعمید نمودند. آنان خود را برتر از دیگران می دانستند و مردم را به سویی هدایت کرده بودند که نسبت به دینداری ایشان هیچ شک و شبهه ای نداشته باشند، اکنون گناهان پنهان زندگی ایشان آشکار می شد. اماً یحیی با هدایت روح القدس دریافت که بسیاری از کاتبان و فریسیان به معنای واقعی توبه نکرده اند. آنان بدنبال فرصت طلبی بودند و به عنوان دوستان نبی انتظار داشتند که از سوی پادشاه موعود مورد لطف و مرحمت قرار گیرند و با دریافت تعمید از دستان این معلم جوان و محبوب، در فکر تقویت نفوذشان در میان مردم بودند.

یحیی خطاب به ایشان گفت، « ای افعی زادگان، چه کسی به شما هشدارداد تا از غضبی که در پیش است بگریزید؟ پس ثمرات شایسته توبه بیاورید و با خود مگوئید که : پدر ما ابراهیم است زیرا به شما می گوییم، خدا قادر است از این

سنگها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد».

یهودیان وعده لطف و مرحومت خدا به قوم اسرائیل را بد تعبیر کرده بودند: «آن خداوندی که در روز، روشنایی آفتاب و در شب نور ماه و ستارگان را ارزانی می دارد و امواج دریا را به خروش می آورد و نام او خداوند قادر متعال است، چنین می فرماید: تا زمانی که این قوانین طبیعی برقرار است، اسرائیل هم به عنوان یک قوم باقی خواهد ماند. اگر روزی بتوان آسمانها را اندازه گرفت و بنیاد زمین را پیدا نمود، آنگاه من نیز نبی اسرائیل را به سبب گناهانش ترک خواهم نمود» (ارمیا ۳۱-۳۷). یهودیان چون خود را به طور طبیعی از تبار ابراهیم می دانستند، مدعی بودند که وعده فقط به ایشان داده شده است. ولی شرایطی را که خداوند مقرر نموده بود از نظر دور می داشتند. خداوند قبل از دادن وعده، فرموده بود، «شریعت خودرا در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود وایشان قوم من خواهند بود چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر بیاد نخواهم آورد» (ارمیا ۲۱ آیات ۲۳ و ۲۴).

مردمی که بر دلهای ایشان کلام خدا نوشته شده باشد، مورد لطف و مرحومت او قرار می گیرند. آنان با او یکی خواهند شد. اماً یهودیان خود را از خداوند جدا کرده بودند و به واسطه گناهانشان متحمل عذاب وکیفر خداوند می شدند و به همین سبب در اسارت و بندگی اقوام بت پرست و مُشرک قرار داشتند. افکار ایشان به واسطه گناه زایل شده بود و چون در زمان های گذشته، خداوند به ایشان لطف و مرحومت نشان داده بود، گناهانشان را توجیه می کردند. آنان به خود می بالیدند که از سایر مردم بهتر بوده و خود را مستحق برکات خداوند می دانستند.

این چیزها، «برای تربیت ما به عنوان عبرت نوشته شد. زیرا ما در زمانهای آخر زندگی میکنیم» (اول قرنتیان ۱۰ آیه ۱۱). اکثر اوقات برکات خداوند را به غلط تعبیر می کنیم و خود را فریب می دهیم که به خاطر نیکویی های خودمان مورد لطف و مرحومت خدا قرار می گیریم. بدین ترتیب خداوند کاری را که دوست دارد برای ما انجام دهد، نمی تواند انجام دهد. زیرا عطایای او را برای افزایش احساسات خود پسندانه به کار می بریم و دلهای ما در گناه و بی ایمانی سخت می شود.

یحیی به معلمان اسرائیل اعلام کرده بود که غرور، خود خواهی و قساوت ایشان نشان می داد که به جای اینکه فرزندان منصف و فرمانبردار ابراهیم باشند، افعی زادگانی بودند که اسباب مصیبت قوم را فراهم می کردند. آنان با توجه به نوری که از خداوند دریافت کرده بودند، حتی بدتر از مُشرکینی شده بودند که خود را برتر از آنان می دانستند.

خداوند برای به کمال رسانیدن اهداف خویش به آنان متکی نبود. او همانطوری که ابراهیم را از میان قومی مُشرک فرا خوانده بود، باز هم می توانست دیگران را

برای خدمت فرا خواند. دلهای چنین افرادی شاید اکنون مانند سنگ های بیابان بی جان به نظر برسد، اما روح خدا قادر است به ایشان حیات بخشد تا اراده او را به انعام برسانند و تحقق وعده او را دریافت کنند.

« والحال » نبی گفت « تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بربیده و درآتش افکنده شود ». درخت را نه به نام، بلکه از میوه اش می شناسند، اگر محصول نیکو نباشد، نام نمی تواند درخت را از بربیده شدن و درآتش افکنده شدن نجات دهد.

یحیی به یهودیان گفت که جایگاه ایشان در پیشگاه خدا، با سیرت و شیوه زندگی ایشان تعیین می شود. اگر زندگی و شخصیت ایشان با شریعت خدا مطابقت نداشت، ایشان قوم خدا محسوب نمی شدند.

تحت تأثیر سخنان پر نفوذ یحیی، شنوندگانش متقاعد می شدند. آنان نزد او آمده و سؤوال می کردند « پس چه باید بکنیم؟ » و او می گفت، « هر که دو جامه دارد به آنکه ندارد بدهد و هر که خوراک دارد نیز چنین کند ». او به باجگیران برعلیه بی عدالتی و به سربازان برعلیه خشونت، هشدار می داد.

یحیی به همه کسانی که می خواستند پیرو پادشاهی مسیح باشند، گفت که باید توبه کرده و ایمان آورند. آنان باید به نیازمندان کمک کنند و هدایای خود را به حضور خدا تقدیم نمایند. چنین اشخاصی، باید پناه بی پناهان و الگوی فضیلت و مهربانی باشند. هم چنین، پیروان مسیح، به قدرت تبدیل کننده روح القدس شهادت خواهند داد و در زندگی روزانه ایشان، انصاف، رحمت و محبت خدا دیده خواهد شد. در غیر اینصورت مانند کاه درآتش افکنده خواهند شد.

یحیی به ایشان گفت، « من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم. لیکن او که بعد از من می آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد » (متی ۳ آیه ۱۱). اشعیای نبی اعلام کرده بود که خداوند قوم خود را « با روح داوری و به روح سوزاننده » از گناهانشان پاک خواهد کرد، (اشعیا ۴ آیه ۴). خداوند به قوم اسرائیل چنین فرمود، « همانطور که فلزی را تصفیه میکنند، من تو را پاک خواهم کرد و تمام ناخالصیهای تو را خواهم زدود » (اشعیا ۱ آیه ۲۵). هر جا که گناه یافت شود، « خدای ما آتشی سوزاننده است » (عبرانیان ۱۲ آیه ۲۹). خداوند گناه آنانی را که به قدرت روح القدس تسلیم می شوند، با آتش فرو برند و سوزاننده از بین خواهد برد. اما اگر انسان از گناه دل نکند با همان شناخته خواهد شد. آنگاه جلال خداوند که گناه را از بین می برد، ایشان را نیز هلاک خواهد کرد. یعقوب در شبی که با فرشته خداوند کُشتن می گرفت چنین گفت، « خداوند را روپروردیدم و جانم رستگار شد » (پیدایش ۳۲ آیه ۳۰).

یعقوب در رفتار با برادرش عیسو مرتکب گناه بزرگی شده بود، اما توبه کرد. بنابراین معصیت او بخسوده شد و گناهان وی پاک گردید و توانست مکاشفه حضور خدا را تحمل کند. اما هرجا که انسان با اشتیاق باطنی به گناه به حضور خداوند آمد، هلاک شد. در زمان ظهور دوباره مسیح، گناهکاران به « نفس دهان او خواهند سوخت و به تجلی ظهور او هلاک خواهند شد » (دوم تسالوئیکیان ۲ آیه ۸). نور جلال خداوند، عادلان را حیات بخشیده و شریران را خواهد کشت.

در زمان یحیی تعمید دهنده، مسیح بعنوان آشکار کننده ذات مقدس الهی در شُرف ظهور بود. و حضور او گناه مردم را آشکار می کرد. و تنها کسانی که خواستار پاک شدن گناهانشان بودند می توانستند از او پیروی کنند. تنها پاک دلان می توانستند در حضور او ساکن شوند.

بدین ترتیب، یحیی تعمید دهنده، پیام خدا را به اسرائیل اعلام کرد. بسیاری به تعالیم او توجه نشان دادند. بسیاری از همه چیز خود گذشتند تا از وی پیروی کنند. انبوه جمعیت از مکانی به مکان دیگر، بدبانی این معلم جدید براه افتادند. کم نبودند کسانی که این امید را در دل می پروراندند که شاید او خود مسیح باشد. اما هنگامی که یحیی متوجه حضور مردم می شد، از هر فرصتی استفاده می کرد تا ایمان ایشان را به سوی او که در آستانه ظهور بود، هدایت کند.

۱۱ - « تَحْمِيدٌ »

[این فصل بر اساس متى ۳:۱۷؛ مرقس ۱:۱۱-۹؛
لوقا ۳: ۲۱-۲۲ تدوین گردیده است]

اخبار مربوط به یحیی و پیام خارق العاده او در سرتاسر جلیل منتشر شد. مژده آمدن مسیح به گوش روسستانیان در دورترین دهکده های کوهستانی و به ماھیگیران کنار دریا رسید و قلب های ساده و مشتاق این افراد نسبت به این اخبار بهترین واکنش راستین را نشان دادند. این مژده در کارگاه نجاری یوسف در ناصره نیز گفته شد و عیسی دعوت را دریافت کرد. زمان او فرا رسیده بود. پس از اتمام کار سخت روزانه با مادرش وداع گفته و بدنبال مردمی که به سوی رود اردن رهسپار بودند، راهی شد.

عیسی و یحیی خویشاوند بودند و به دلیل شرایط تولدشان به یکدیگر ارتباطی نزدیک داشتند، اماً مستقیماً یکدیگر را نمی شناختند. زندگی عیسی در ناصره جلیل سپری شده بود و زندگی یحیی در بیابانهای یهودیه. آنان در محیط های کاملًا متفاوتی و جدای از یکدیگر زندگی کرده بودند و با یکدیگر هیچ ارتباطی نداشتند. مشیّت الهی چنین مقرر شده بود. هیچ فرصتی نباید به دست مخالفان داده می شد که آن دو را به توطئه و حمایت از ادعای یکدیگر متهم کنند.

یحیی از وقایعی که در زمان تولّد عیسی به وقوع پیوسته بود، آگاه بود. او در ایام کودکی دیداری از اورشلیم داشت و از آنچه که در مدرسه معلمین یهود می گذشت، [در باره مسیح موعود] شنیده بود. یحیی از زندگی پاک عیسی آگاه بود و باور داشت که او همان مسیح موعود است اماً در این موارد کاملًا مطمئن نبود. این حقیقت که عیسی سالهای زیادی در گمنامی زیسته بود و هیچ شواهد ویژه ای در باره رسالت خود ارائه نکرده بود، موجب شد تا عده ای در مورد مسیح بودن وی دچار تردید بشوند. با این وجود، یحیی تعمید دهنده با ایمان انتظار کشید و اعتقاد داشت که در زمانی که توسط خداوند مقرر شده، همه چیز آشکار خواهد شد. به یحیی نشان داده شده بود که عیسی از دستان او تقاضای تعمید خواهد کرد و در همان موقع نشانه ای از ذات الهی او داده خواهد شد. بدین ترتیب یحیی می توانست او را به مردم معرفی کند.

هنگامی که عیسی برای تعمید گرفتن آمد، یحیی در او چنان شخصیت پاکی را دید که تا آن زمان در هیچ انسانی ندیده بود. فضای حضور او پاک و هیبت انگیز بود. در میان جمعیتی که در رود اردن و در اطراف او گرد آمده بودند، یحیی حکایات غم انگیز گناهکاران را شنیده بود، جانها را که زیر بار سنگین گناهان بیشمار خم

شده بودند، اما هرگز تا آنزمان با انسانی که بتواند چنین تاثیر الهی از خود بر جای بگذارد، روبرو نشده بود. همه اینها با آن چیزی که در ارتباط با مسیح به یحیی نشان داده شده بود، مطابقت داشت. با این وجود از پذیرش در خواست عیسی اجتناب کرد. چگونه می توانست او، یک گناهکار، شخصی را که بی گناه بود، تعمید دهد؟ و چرا او که معصوم بود و نیازی به توبه نداشت، باید به آئینی گردن نهاد که اقرار کنندگان به گناه با [تعمید گرفتن] از گناه بایدشسته شوند؟

هنگامی که عیسی از یحیی خواست که او را تعمید دهد، یحیی خود را عقب کشید و به او گفت، «مَنَّمَ که باید از تو تعمید بگیرم، و حال تو نزد من می آیی؟». عیسی با اقتدار اما با مهربانی پاسخ داد، «الآن بگذار، زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال برسانیم» و یحیی، رضایت داد و عیسی را در رود اردن تعمید داد. و چون عیسی تعمید یافت، بی درنگ از آب برآمد. که در ساعت آسمان گشوده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده و بر وی قرار گرفت.«.

عیسی به جهت آمرزش گناهان خویش تعمید نیافت. او خود را با گناهکاران یکی دانست و قدمهای را که می بایستی برداریم، برداشت و کاری را انجام داد که ما باید انجام بدهیم. زندگی پر از درد و رنج و تحمل صبورانه او در برابر مشکلات، بعد از انجام تعمید، برای ما الگو می باشد.

عیسی به محض بیرون آمدن از آب، در کنار رودخانه به دعا و راز و نیاز مشغول شد. دوره جدید و با اهمیتی در مقابل او گشوده می شد. او اکنون برای ما بزرگترین مبارزه زندگی خود، در عرصه وسیع تری وارد می شد. با وجودیکه سرور سلامتی بود، آمدن او می بایستی مانند شمشیری باشد که از نیام کشیده می شود. سلطنتی که او آمده بود تا برقرارکند، مغایر آن چیزی بود که یهودیان انتظار داشتند. او که پایه و اساس آئین ها و شعایر دینی اسراییل بود، می بایستی از سوی قوم به چشم دشمن و نابود کننده آن نگاه کرده می شد. او که شریعت را بر فراز کوه سینا اعلام کرده بود، به تخلف از آن محاکوم می شد و کسی که آمده بود تا قدرت شیطان را درهم بکوبد، بعلزیبول اعلام می شد. هیچ کس بر روی زمین او را درک نکرده بود، و او در مدت خدمت خویش نیز مجبور بود به تنها یی به راه خود ادامه دهد. سرتاسر زندگی او، مادر و برادرانش رسالت او را درک نکرده بودند. حتی شاگردانش او را درک نکردند. او با پدر در نور ابدی ساکن بود، اما زندگی او بر روی زمین می بایستی در تنها یی سپری می شد.

کسی که با ما یکی شده بود، می بایستی بار سنگین گناهان و غم های ما را بر خود حمل می کرد و شخص بی گناه، باید شرم و ننگ گناه را حس می کرد. دوستدار صلح، حقیقت و پاکی می بایستی در کنار نزاع، دروغ و ناپاکی زندگی کند. هر نوع گناه، نفاق و امیال ناپاک روح او را شکنجه می داد.

او باید راهش را به تنهایی دنبال کند و بار گناهان را بردوش گیرد. نجات جهان به عهده کسی گذاشته شده بود که جلال آسمان را ترک کرده و ضعف های انسانی را پذیرفته بود. او همه چیز را دید و احساس کرد، اما در هدف خویش تغییر ناپذیر باقی ماند. نجات انسان گناهکار به او بستگی داشت و او برای بدست گرفتن محبت خدای قادر مطلق، دست خویش را دراز کرد.

سیمای او گویی که آسمان را می شکافت، هنگامی که با دل و جان غرق دعا می شد. او به خوبی می داند که چگونه گناه دلهای مردمان را سخت کرده است و برای ایشان چقدر مشکل خواهد بود تا رسالت او را تشخیص داده و هدیه رستگاری را پذیرند. او از پدر استدعا می کند که به او قدرت بخشد تا بر بی ایمانی مردم غلبه کند و موانعی را که شیطان به وسیله آن ایشان را مجبوب کرده است از میان بردارد و به خاطر ایشان بر شیطان پیروز شود. او از خداوند شاهدی را می طلبد مبنی بر اینکه [پسر خدا] را برای بشر پذیرفته است.

فرشتگان پیش از این، هرگز چنین دعایی را نشنیده بودند. آنان با اشتیاق آماده اند تا پیام اطمینان و تسلي را به فرمانده محبوبشان برسانند. اما، نه، خود پدر به استدعا پسر پاسخ می دهد. نور جلال خداوند مستقیماً از تخت پادشاهی او درخشیدن آغاز می کند، آسمانها گشوده می شود و پاک ترین و خالص ترین نور همچون کبوتری بر سر منجی نازل می شود، — [کبوتر] مظهر فروتنی و سادگی کاملی از او بود.

از جمعیت انبوهی که در کنار رود اردن اجتماع کرده بودند، به جز یحیی، عده قلیلی منظره آسمانی را مشاهده کردند، با این حال هیبت حضور الهی بر روی جمعیت قرار گرفته بود. مردم در سکوت به عیسی خیره شده بودند و قامت او سرشار از نوری بود که پیوسته تخت رحمت خدا را احاطه می کرد. در صورت او که به آسمان خیره بود چنان از نور جلال متجلی شده بود که پیش از این هرگز در صورت انسانی دیده نشده بود. سپس ندایی از آسمان به گوش رسید که می گفت، « این است پسر محبوب من که از او خشنودم ». این سخنان تایید آمیز برای دمیدن روح ایمان در افرادی که شاهد واقعه بودند و هم چنین برای تقویت منجی در انجام رسالتش گفته شد. علیرغم اینکه گناهان جهان گناهکار بر روی مسیح قرار گرفت و علیرغم اینکه طبیعت گناهکار ما را با تواضع و فروتنی برخود می گرفت، ندایی از آسمان او را پسر خدای ازلی اعلام کرد.

یحیی وقتی دید که عیسی زانو زده و ملتمسانه با اشک تایید پدر را طلب می کند، شدیداً تحت تأثیر قرار گرفت و هنگامی که جلال خدا عیسی را احاطه کرد و ندایی از آسمان شنیده شد، یحیی نشانه ای را که خداوند وعده داده بود، شناخت. او دانست که نجات دهنده جهان را تعمید داده است. روح القدس بر او قرار گرفت و با دست به عیسی اشاره کرد و گفت، « اینک برخ خدا که گناه جهان

را برمی دارد ».

هیچ کس در میان حاضرین و حتی خود یحیی مفهوم و اهمیت عبارت « برخ خدا » را درک نمی کرد. برفراز کوه موریا، ابراهیم این عبارت را از پرسش شنیده بودکه، « ای پدر من،... برخ برای قربانی سوختنی کجاست؟ » پدر پاسخ داد، « ای پسر من، خدا برخ قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت » (پیدایش ۲۲ آیات ۷ و ۸). و ابراهیم در قوچی که از سوی خداوند به عوض اسحاق مهیا شده بود، نمادی از مسیح را دید که باید برای گناهان انسان قربانی می شد. روح القدس از طریق اشعیای نبی، نبوت درباره نجات دهنده را چنین ترسیم می کند که، « او مثل برخ ای است که برای ذبح می برند » و « خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد » (اشعیا ۵۳ آیات ۶ و ۷). اماً قوم اسراییل این نبوتها را درک نکرده بود. بسیاری از ایشان قربانی های تقدیم شده به خداوند را درست مانند همان کاری که بت پرستان در مورد قربانی های خود انجام می دادند، هدایایی تلقی می کردند که برای آشتن کردن و بر سر مهر آوردن خداوند تقدیم می شد. اماً خداوند می خواست به ایشان بیاموزد که فقط فیض و عطیه ناشی از محبت الهی است که می تواند انسان را با خدا آشتن دهد.

کلام گفته شده به عیسی در رود اردن: « این است پسر محبوب من که از او خشنودم »، برای تمامی انسانهاست. خدا با مسیح در مقام نماینده ما سخن گفت. با تمام گناهان و ضعفهایمان به عنوان افرادی بی ارزش بدور افکنده نشدیم. به واسطه « فیضی که درآن محبوب به رایگان به ما بخشیده شده است » (افسیسیان ۱ آیه ۶).

شکوه و جلال مسیح، تضمین کننده محبت خدا نسبت به ما می باشد و قدرت دعا را به ما نشان می دهد و اینکه چگونه صدای انسان به گوش خداوند رسیده و دعاهای ما در بارگاههای ملکوتی مستجاب می گردد. ارتباط زمین به واسطه گناه با ملکوت آسمان قطع شد و از مصاحبیت با آن محروم گردید، اماً عیسی مجددآ آن را به قلمرو جلال خدا متصل کرد. محبت عیسی انسان را احاطه کرد و دامنه محبت او تا اوج ملکوت آسمان رسید. نوری که از دروازه های گشوده شده آسمان بر روی منجی ما قرار گرفت، بر روی ما نیز قرار خواهد گرفت و همان ندایی که در باره عیسی سخن گفت، به هر ایمانداری می گوید، این است فرزند محبوب من که از او خشنودم.

« ای دوستان عزیز، اکنون ما فرزندان خدا هستیم، اماً معلوم نیست که در آینده چه خواهیم شد. ولی همینقدر میدانیم که وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود، زیرا او را آن چنان که هست خواهیم دید » (اول یوحنا ۳:۲).

منجی ما راه را برای دسترسی گناهکارترین، نیازمندترین، مظلوم ترین و حقیرترین

افراد، به پدر آسمانی هموارکرد. همه می توانند در مکانی که عیسی برای آماده کردن آن رفته است، ساکن شوند. « آن قدوس و صادق که کلید داود را بدست دارد. دری را که او بگشاید نمی توان بست و هر دری را که او بیندد نمی توان گشود. من کارهای تو را می دانم و دری گشوده پیش روی تو قرار داده ام که هیچ کس نمی تواند آن را بیندد؛ زیرا با اینکه قدرت تو کم است، تعلیم مرا نگاه داشته ای و نام مرا انکار نکرده ای » (مکافه ۳: ۷ و ۸).

۱۲ - « وسوسه »

[این فصل بر اساس متی ۴: ۱۱-۱؛ مرقس ۱: ۱۲ و ۱۳؛
لوقا ۴: ۱-۱۳ تدوین گردیده است]

و عیسی پر از روح القدس بوده، از اُردن مراجعت کرد و روح، او را به بیابان بُرد. سخنان مرقس همچنان از اهمیت بالایی برخوردار است. او می گوید: پس بی درنگ روح وی را به بیابان برد و مدت چهل روز در بیابان بود و شیطان او را تجربه می کرد او با حیوانات وحشی بسر می بُرد و فرشتگان وی را خدمت می کردند و در آن مدت او هیچ نخورد.

هنگامیکه عیسی به بیابان بردۀ شد تا وسوسه شود، به وسیله روح خداوند هدایت می شد. او وسوسه ای نطلبید. عیسی به بیابان رفت تا تنها باشد و درباره رسالت و کار خویش تفکر نماید. او باید با دعا و روزه روحيه خود را برای عبور از مسیر خون آلود تقویت کند. اما شیطان می دانست که منجی به بیابان رفته است و فکر کرد که اکنون بهترین زمان برای نزدیک شدن به اوست.

در جدال میان سرور نور و روشنایی، با رئیس قوای ظلمت مشکلات عظیمی در مقابل جهان قرارداشت. شیطان بعد از فریب انسان به گناه، ادعا کرده بود که جهان متعلق به اوست و خود را حاکم جهان خوانده بود. او بعد از اینکه توانست طبیعت آدم و حوا را با طبیعت خویش هماهنگ کند، تصمیم گرفت تا امپراطوری خود را در این جهان بنیان نهد. او اعلام کرد که انسان او را به عنوان قدرت مطلق برگزیده است و با مسلط شدن بر انسان، حاکمیت خویش را بر جهان مستقر کرده است. مسیح آمد تا دروغ بودن ادعای شیطان را ثابت کند. بعنوان فرزند انسان، مسیح باید نسبت به خداوند وفادار بماند تا نشان داده شود که شیطان کنترل کامل نژاد انسانی را بدست نیاورده است و ادعای حاکمیت وی بر جهان دروغ و بی اساس است. تا همه آنانی که در آرزوی رهایی از قدرت شیطان بودند، آزاد گردند و حاکمیتی را که آدم به واسطه گناه از دست داده بود، دوباره احیا شود.

از زمانی که خداوند در باغ عدن به مار گفته بود که، « عداوت در میان تو و زن و در میان دُریّت تو و دُریّت زن می گذارم » (پیدایش ۳ آیه ۱۵). شیطان پی بردۀ بود که فرمانروایی مطلق جهان را به طور کامل در اختیار ندارد. در باطن انسان عملکرد نیرویی دیده شده بود که در برابر حاکمیت او ایستادگی می کرد. شیطان با علاقه شدید به قربانیهای تقدیم شده از سوی آدم و پسراش نگاه کرد. او در این مراسم نمادی از مشارکت میان زمین و آسمان را مشاهده کرد و تصمیم گرفت که از این مشارکت جلوگیری کند. او خدا را به غلط معرفی کرد و آئین هایی را که به منجی

اشاره می کردند، به غلط تفسیر کرد. شیطان به انسان وانمود کرد که باید از خدا به عنوان کسی که در صدد نابودی وی می باشد، هراس داشته باشد. قربانیهایی که باید به خاطر آشکار شدن محبت خداوند تقدیم می شد، برای فرو نشاندن خشم و غضب او تقدیم می شد. شیطان با تحریک کردن امیال شریرانه انسان، توجه او را به قوانین خود معطوف کرد. هنگامی که کلام مكتوب خداوند به انسان داده شد، شیطان نبوتها مربوط به ظهور منجی را مطالعه کرد و در طول نسلها تلاش کرد تا چشمان بصیرت و شناخت انسان را به روی این نبوتها بینند تا آنان، مسیح را در زمان ظهور وی انکارکنند.

با تولد عیسی، شیطان می دانست که او با فرمان الهی آمده است تا با حاکمیت او مبارزه کند. او با شنیدن پیام فرشته که اقتدار پادشاه تازه تولد یافته را تصدیق می کرد، آشفته شد. شیطان خوب می دانست که مسیح به عنوان پسرمحبوب خدا در آسمان از مقامی عالی برخوردار می باشد. ظهور پسر یگانه خدا به این جهان به شباهت انسان، او را شگفت زده و مشوش کرد. او نتوانست راز این فدایکاری عظیم را درک کند. روح خود پسند شیطان نمی توانست محبت عظیم خدا را نسبت به نژاد فریب خورده درک کند. شکوه و سلامتی آسمان و شادی و مشارکت با خداوند، از سوی انسانها نیز بدرستی درک نشد. اماً لوسيفر [یا همان شیطان]، آن که در جلد یک کروبی پنهان شده بود از آن ها به خوبی اطلاع داشت. [شیطان از همان وقت که از آسمان بیرون افکنده شد] و ملکوت را از دست داد، مصمم شده بود تا سبب شود تا دیگران نیز در سقوط او سهیم شوند تا بدین ترتیب، [از خداوند] انتقام بگیرد. او این کار را با [ترغیب به] کم ارزش شمردن امور آسمانی و دلبستگی به امور دنیوی، انجام می داد.

فرمانروای آسمان در مسیر صید جانها به ملکوت خویش [با موانع بسیاری روبرو بود]. او از هنگام طفویلت خود در بیت لحم، به طور مداوم از سوی شریر مورد تهاجم قرار می گرفت. شباهت خدا در مسیح آشکار بود و به همین دلیل در جلسات شیطان مقرر شده بود که مسیح می بایستی مغلوب شود. هیچ انسانی در این جهان نتوانسته بود از قدرت فریب دهنده شیطان بگریزد. ائتلافی از نیروهای شیطانی ایجاد شد تا با ردیابی در مسیر او، با دسیسه جنگی بر پا کنند و چنانچه مقدور باشد بر او چیره شوند.

در هنگام تعمید منجی، شیطان در میان شاهدان بود. او جلال پدر که پرسش را تحت الشعاع قرار داده بود، مشاهده کرد. او ندای خداوند را شنید که الوهیت عیسی را تصدیق می کرد. از وقتی که آدم مرتکب گناه شد، نژاد بشر از همدلی و مصاحبت مستقیم با خداوند محروم شده بود؛ مراوده و ارتباط میان آسمان و زمین به وسیله مسیح بود؛ اماً اکنون که عیسی «به شباهت انسان گناهکار در جسم» ظهور می کرد، (رومیان ۸:۳)، خود پدر سخن گفت. خداوند پیش از این، به

وساطت مسیح با انسان ارتباط برقرار کرده بود واکنون، از طریق مسیح با بشر گفت و گو می کرد. شیطان امیدوار بود که انجار و بیزاری خداوند از گناه باعث جدایی ابدی میان آسمان و زمین گردد. اماً اکنون آشکار گردید که رابطه میان خدا و انسان ترمیم و احیاء شده است.

شیطان متوجه شد که در این نبرد یا باید پیروز شود یا شکست بخورد. معضلات مناقشه بیش از حد بعرنج بود که شیطان نمی توانست انجام آن را به فرشتگان هم پیمانش محول کند. او می بایستی شخصاً این مبارزه را هدایت کند. همه نیروهای ارتداد بر علیه پسر خدا متحد شدند و تمامی سلاحهای جهنمی بر علیه مسیح نشانه گرفته شده بود. بسیاری از مردم به جدال میان مسیح و شیطان طوری نگاه می کنند که گویی به زندگی خود ایشان هیچ ارتباطی ندارد و در آن ذینفع نبوده و برای آنان اهمیت چندانی ندارد. اماً چنین جهد و جدالی در قلمرو دل هر انسانی تکرار می شود. هرگز کسی نمی تواند صفوں شریر را برای خدمت به خدا ترک کند بدون اینکه با هجمه و حملات شیطان مواجه نشود. وسوسه هایی که مسیح در مقابل آنها مقاومت کرد، همانهایی هستند که مقاومت در برابر آن ها را مشکل می یابیم. به همان اندازه که شخصیت او از ما متعالی تر بود، به همان اندازه فشار وسوسه ها بیشتر بود. مسیح درحالی که بار سنگین و هولوناک گناهان جهان را بر دوش گرفته بود، در مقابل امیال نفس، دلبستگی به ارزش های دنیوی و تظاهر، مقاومت کرد. اینها وسوسه هایی هستند که برآدم و حوا غلبه کردند و می توانند به راحتی بر ما نیز غلبه کنند.

شیطان به گناه آدم به عنوان دلیلی بر غیر عادلانه بودن احکام خدا اشاره کرده بود که اطاعت از آن مشکل بود. در تجسم بشری ما، مسیح آمده بود تا شکست و سقوط انسان را بازخرید و برطرف سازد. او از قوت کامل مردانه و قدرت جسمی و فکری عالی برخوردار بود و جلال و شکوه باغ عدن او را احاطه کرده بود و هر روزه با موجودات آسمانی مصاحبت می کرد. اماً موقعیت عیسی هنگامی که برای مقابله با شیطان به بیابان بردش شد، بسیار متفاوت بود. برای مدت چهار هزار سال، قدرت جسمی، فکری و ارزش های اخلاقی نژاد بشر در حال انحطاط بود و مسیح ضعف های بشریت رو به زوال را برخود گرفت. تنها به این طریق می توانست انسان را از اعمق فساد و تباہی نجات دهد.

بسیاری ادعا می کنند که برای مسیح غیر ممکن بود تا در برابر وسوسه شکست بخورد. پس او نمی توانست در جایگاه آدم قرار بگیرد؛ نمی توانست به پیروزی نائل شود که آدم از بدست آوردن آن شکست خورد. اگر به هر طریق، با مناقشه ای بمراتب سخت تر از آنچه که مسیح با آن در کشمکش بود رویرو می شدیم، آنگاه او قادر نمی بود تا ما را یاری کند. اماً منجی ما، طبیعت بشری را با تمام مسئولیت های آن تقبل کرد. او با احتمال تسلیم شدن در برابر وسوسه، طبیعت انسان را

برخود گرفت. لازم نیست چیزی را تحمل کنیم که او تحمل نکرده است.

برای مسیح، همانند زوج مقدس باغ عدن، اشتها یا میل غذایی زمینه اولین وسوسه بزرگ بود. درست از همان جایی که تباہی آغاز شده بود، کار نجات ما، می بایستی آغاز شود. همانطوری که آدم با ارضاء کردن اشتها مرتکب گناه شده بود، مسیح نیز می بایستی با انکار اشتها بر گناه پیروز شود. «چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. پس تجربه کننده نزد اوامده، گفت: اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نان شود. درجواب گفت، مکتوب است انسان نه محض نان زیست می کند، بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴ آیه ۴).

از زمان آدم تا به ایام مسیح، خوش گذرانی و لذت طلبی باعث افزایش امیال و شهوات گردیده بود تا حّدی که از کنترل خارج شده بود. بدین ترتیب، انسان چنان تباہ و بیمار شده بود که نمی توانست با قدرت خویش بر این اوضاع غلبه کند. مسیح به خاطر انسان سخت ترین آزمایش را تحمل کرد و پیروز شد. او به خاطر ما خویشن تن داری و پرهیزگاری را ممارست نمودکه از گرسنگی و مرگ قوی تر بود. در این پیروزی نخست مسایل دیگری دخیل بود که در همه مبارزات ما با قدرت های تاریکی وارد می شود. زمانی که مسیح وارد بیابان شد، جلال پدر او را احاطه کرده بود. مجذوب در انس و الْفت با خداوند، ضعف های بشری [برای او معنای نداشت]. اما جلال خداوند از آنجا دور شد و او برای مبارزه با وسوسه تنها گذاشته شد. هر لحظه فشار بر او بیشتر می شد. طبیعت بشری او از مبارزه ای که در انتظارش بود، تحلیل رفته بود. مسیح به مدت چهل روز روزه گرفت و دعا کرده بود. چنان از گرسنگی ضعیف و لاغر، از تقلای روحی نحیف و فرسوده گشته بود که «مردم از دیدن او وحشت میکردند، قیافه او چنان کریه بود که شباهتی به آدمیان نداشت» (اشعیا ۱۴: ۵۲). اکنون شیطان فرصت یافته بود و تصور می کرد که می تواند بر مسیح پیروز شود.

آنگاه، موجودی در هیئت فرشته به نزد منجی آمد، چنانکه گوین در اجابت به دعاهای او از آسمان آمده است. این فرشته مدعی شد که حامل پیامی از سوی خداوند می باشد و اعلام کرد که روزه گرفتن منجی به پایان خود نزدیک شده است. فرشته به او گفت، همانطوری که خداوند فرشته ای را فرستاده بود تا از قربانی شدن اسحاق به دست ابراهیم ممانعت کند، به همان ترتیب، خداوند از اشتیاق مسیح در وارد شدن به مسیر خونین خشنود شده و فرشته ای را فرستاد تا او را نجات دهد. این پیامی بود که این فرشته برای عیسی آورد. منجی به خاطر گرسنگی از پا افتاده بود. هنگامی که میل به غذا داشت، شیطان به نزد او آمد. او به سنگهایی که در بیابان پخش بود و به شکل قرص های نان به نظر می رسید اشاره کرد و به عیسی گفت، «اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نان شود».

شیطان گرچه به شکل فرشته نور ظاهر شد، اولین سئوال شرطی او از عیسی از شخصیت او پرده برداشت. « اگر پسر خدا هستی ». در این سخن، کنایه‌ای از سوء ظن و بی اعتمادی یافت می‌شود. اگر عیسی به توصیه شیطان عمل می‌کرد، شک و تردید او را تأیید می‌کرد. شیطان برای غلبه کردن بر مسیح از همان نقشه‌های استفاده می‌کرد که در آغاز آفرینش برای وسوسه انسان استفاده کرده و پیروز شده بود. او در باغ عدن با چه مهارتی به حوا نزدیک شده بود! « آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ » (پیدایش ۳ آیه ۱). تا اینجا، سخنان وسوسه کننده حقیقت داشت، اما در شیوه بیان او، تحقیر کلام خدا، نهفته بود. در سخنان او نوعی ضدیت پنهان و تردید برعلیه حقایق الهی دیده می‌شد. شیطان در صدد بود تا به حوا تلقین کند که خدا به آنچه که گفته بود، عمل نمی‌کند و محروم کردن انسان از میوه ای چنان نیکو و زیبا با محبت خدا نسبت به انسان در تناقض است. اکنون به همان طریق قصد داشت تا عقاید خود را به مسیح القا کند. « اگر پسر خدا هستی ». مسیح با یادآوری این سئوال احساس اندوه می‌کرد. در صدای شیطان نوعی حالت شبهه و تردید دیده می‌شد. آیا خداوند با پسر خود چنین رفتار می‌کند؟ آیا او پسر خود را در بیابان با حیوانات وحشی، بدون غذا، بدون همراه رها می‌کند؟ - او تلویحاً می‌گوید که خدا هرگز نخواسته است که پرسش در چنین شرایطی بسر برد. بنابراین به عیسی می‌گوید، اگر « پسر خدا هستی قدرت خود را نشان بده و خود را از این گرسنگی خلاص کن، و به این سنگها بگو نان شوند ». سخنان خداوند در باره عیسی « این است پسر حبیب من که از او خشنودم »، هنوز در گوش شیطان طینی انداز بود. اما او مصمم بود که مسیح را نسبت به این تاییدیه و شهادت بی اعتماد کند. سخن خداوند در باره مسیح، تضمین و [مهر تاییدی بر] رسالت الهی وی بود. او آمده بود تا به عنوان انسان در میان انسانها زندگی کند و این، کلام خدا بود که ارتباط او را با ملکوت اعلام می‌کرد. هدف شیطان این بود که باعث شود تا مسیح درباره کلام خدا تردید کند. او می‌دانست که اگر اعتماد مسیح به خدا متزلزل شود، در تمام مبارزات پیروزی از آن او خواهد بود. در آن صورت او می‌توانست مسیح را شکست دهد. او امیدوار بود که مسیح تحت تأثیر گرسنگی شدید و نا امیدی، ایمان خود را به پدر از دست بدهد و به خاطر خودش معجزه‌ای انجام دهد. اگر مسیح این کار را کرده بود، نقشه نجات با شکست مواجه می‌شد.

هنگامی که شیطان و پسر خدا در اولین جدال خود با یکدیگر مواجه شدند، مسیح فرماندهی سپاهیان آسمانی را به عهده داشت و شیطان به عنوان رهبر طغیان گر از آسمان بیرون افکنده شد. اکنون موقعیت ایشان ظاهراً برعکس به نظر می‌رسد و شیطان این موضوع را برای خود نوعی امتیاز تلقی کرده و مصمم است از آن به بهترین شکلی استفاده کند. او با خود می‌گوید، که یکی از قدرتمند ترین

فرشتگان از آسمان رانده شده است و ظاهر عیسی نشان میدهد که او آن فرشته رانده شده است، که از سوی خداوند رها شده و از سوی انسان رانده شده بود. شیطان تصور می کرد که یک موجود آسمانی باید بتواند ادعای خود را با انجام معجزه ای به اثبات برساند. و به همین دلیل به عیسی می گوید، «اگر پسر خدا هستی به این سنگها بگو نان شوند». شیطان تاکید می کند که نشان دادن چنین قدرت خلاقه ای، نشانه قطعی الوهیت خواهد بود و به مبارزه خاتمه خواهد داد.

عیسی نمی توانست ساكت و بدون هیچ واکنشی به سخنان شیطان گوش کند. اما پسر خدا نباید الوهیت خویش را برای شیطان اثبات می کرد و یا دلیل حقیر شدن خود را برای او توضیح می داد. پذیرفتن خواسته های عصیان گر، نه نفعی برای انسان داشت و نه باعث جلال خداوند می شد. اگر مسیح از خواسته های دشمن تبعیت کرده بود، شیطان دوباره از او می پرسید، آیتی به من بنمایان تا باور کنم که تو پسر خدا هستی. نشان دادن شواهد نمی توانست قدرت عصیان و گناه را در دل شیطان از بین ببرد. مسیح نباید از قدرت الوهیت به نفع خویش استفاده کند. او آمده بود تا مانند ما با مشکلات رویرو شود و الگوی ایمان و اطاعت باشد. عیسی در طول زندگی خود، هرگز به خاطر منافع خود معجزه نکرد. تمام معجزات خارق العاده او برای خیریت دیگران انجام می شد. او با وجودی که شیطان را از همان آغاز شناخته بود، برای مبارزه با او تحريك نشد. او با یادآوری صدای ملکوتی قوت یافت و با محبت پدر آرامش و تسلى یافت و باب گفتگو با شیطان را باز نکرد.

عیسی با کلام مقدس با شیطان به مقابله پرداخت و به او گفت، « مکتوب است ». در هر وسوسه ای، سلاح مبارزه او، کلام خدا بود. شیطان از مسیح خواسته بود تا برای اثبات الوهیتش، معجزه ای انجام دهد. اما مسیح با عبارت « یهوه چنین می گوید » به او پاسخ می داد. زیرا این عبارت از تمامی معجزات بزرگتر بود و شیطان نمی توانست آن را انکار کند و تا وقتی که مسیح این موقعیت را حفظ می کرد، شیطان نمی توانست او را وسوسه کند.

شیطان در لحظاتی که عیسی به شدت ضعیف شده بود، او را با شدیدترین وسوسه ها مورد حمله قرارداد و فکر کرد که میتواند بر او غلبه کند. او با همین روش توانسته بود برانسان غلبه کند. با تحلیل قدرت جسمی و تضعیف نیروی اراده و کاهش ایمان به خدا، بسیاری از افراد که سالهای طولانی برای پاسداری از حقیقت ایستادگی کرده بودند، در مقابل شیطان مغلوب شدند. موسی در لحظه ای که ایمان و ارتباط خود را با قدرت بیکران ازلی رها کرد، از چهل سال سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان خسته شد و درست در مرزهای سرزمین وعده مغلوب شد، ایلیای نبی نیز همین طور بود. او شجاعانه و بدون هراس در مقابل آخاب پادشاه که با چهار صد و پنجاه نبی کاذب و در رأس آنها بعل، در مقابل قوم اسرائیل قرارگرفته بود، ایستادگی کرده بود. اما بعد از آن روز هولناک که تمامی انبیای

کاذب برفراز کوه گرمل به هلاکت رسیدند و مردم وفاداری خویش را به خدا اعلام کردند، ایلیا در مقابل تهدیدات ایزابل بت پرست و برای نجات جان خویش از آنجا فرار کرد. و بدین گونه شیطان از ضعفهای انسانی استفاده می‌کند. او هنوز هم به همان طریق عمل می‌کند. هر موقع که فرد با غم و پریشانی احاطه می‌شود و یا به فقر و تنگدستی مبتلا می‌گردد شیطان برای وسوسه و نگران کردن او آماده است. او همیشه به نقاط ضعف شخصیت ما حمله می‌کند و سعی می‌کند اعتماد ما را به خداوند متزلزل سازد. شیطان ما را وسوسه می‌کند تا نسبت به خداوند بدگمان شویم و به محبت او تردید کنیم. وسوسه کننده به همان طریقی که به مسیح نزدیک شد، به ما نزدیک می‌شود و ضعف‌ها و ناتوانی‌های ما را در مقابل ما بنمایش می‌گذارد. او امیدوار است که ما را دلسرب و ارتباط ما را با خدا قطع کند. آنگاه از هلاکت قربانی خود مطمئن می‌شود. اگر ما با شیطان همانگونه که عیسی برخورد کرد، برخورد کنیم، در بسیاری از موارد شکست نخواهیم خورد. اما اگر با دشمن باب گفتگو را باز کنیم به او فرصت می‌دهیم تا ما را وسوسه کند.

هنگامی که مسیح به وسوسه کننده گفت « انسان نه به محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه که از دهان خدا صادر می‌گردد ». سخنانی را تکرار کرد که بیش از هزار و چهار صد سال پیش از آن به قوم اسرائیل گفته بود: « خداوند ترا این چهل سال در بیابان رهبری نمود... و او ترا ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خورانید که نه تو آن را می‌دانستی، نه پدرانت می‌دانستند تا ترا بیاموزند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر می‌گردد، انسان زنده است » (تثنیه ۸ آیات ۲ و ۳). هنگامی که در بیابان تمام راههای تهیه غذا با شکست مواجه شد، خدا برای قومش از آسمان من بارانید و هر روزه به اندازه کافی به ایشان غذا می‌داد. این موهبت به جهت تعلیم قوم بود که اگر به خداوند توکل نمایند و در طریق او رفتار کنند، خدا ایشان را ترک نخواهد کرد. منجی همان درسی را که به اسرائیل تعلیم داده بود، اکنون خود به آن عمل می‌کرد. خداوند از طریق کلامش لشکریان اسرائیل را یاری کرده بود و اکنون با همان کلام عیسی را یاری می‌کرد. او منتظر ماند تا خداوند در زمان مقرر او را یاری کند. عیسی در بیابان نیز مطیع و فرمابنده خداوند بود و برای بدست آوردن غذا از پیشنهادهای شیطان پیروی نکرد. او با این کار، در حضور تمام کائنات شهادت داد که حاضر است برای جدا نشدن از اراده خداوند، هرگونه مصیبته را تحمل کند.

« انسان نه به محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه که از دهان خدا صادر می‌گردد ». بیشتر وقتها کسی که از مسیح پیروی می‌کند به جایی می‌رسد که نه می‌تواند خدا را خدمت کند و نه مسئولیت‌های دنیوی خود را انجام دهد. شاید به نظر رسد که اطاعت از برخی احکام صریح خدا، درآمد و امکانات زندگی او را قطع کند. شیطان در چنین شرایطی به شخص وانمود می‌کند که باید اعتقادات وجودانی خود را فدا کند. لیکن تنها چیزی که در این جهان می‌توانیم به آن تکیه

واعتماد کنیم، کلام خداست. « لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد » (متی ۶ آیه ۳۳). جدا شدن از اراده پدر آسمانی حتی در این زندگی به خیریت ما نمی باشد. وقتی که از قدرت کلام خدا آگاه شویم، برای بدست آوردن غذا و یا نجات زندگی خود، از پیشنهادات شیطان پیروی نخواهیم کرد. تنها سئوالمان این خواهد بود، که، دستور خداوند چیست؟ و وعده او چیست؟ با دانستن اینها، از دستورات خدا اطاعت کرده و به وعده های او اعتقاد خواهیم کرد.

در آخرین مبارزه بزرگ از مجادله با شیطان، آنانیکه نسبت به خداوند وفادارند، مشاهده خواهند کرد که همه حمایت های دنیوی قطع می شود. زیرا آنان از شکستن احکام خدا بمنظور اطاعت از قدرتهای دنیوی امتناع می ورزند و خرید و فروش برای آنان قدغن خواهد شد و نهایتاً فرمان قتل ایشان صادر خواهد شد. [به مکاشفه ۱۳ آیات ۱۱ تا ۱۷ مراجعه کنید]. اماً به شخص مطیع وعده داده شده است که « در مکانهای بلند ساکن خواهد شد و ملجای او صخره ها خواهد بود و نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود » (اشعیا ۳۳ آیه ۱۶). فرزندان خدا با این وعده خواهند زیست. هنگامی که زمین به واسطه قحطی ویران می شود، آنان سیر خواهند شد. « آنان در زمان بلا سرافکنده نخواهند شد؛ و در زمان قحطی سیر خواهند گشت » (مزامیر ۳۷ آیه ۱۹). حقوق نبی با اشتیاق، آن روزهای پریشانی را انتظار کشید و سخنان او، ایمان گروه مومنین را بیان می کند. « هرچند درخت انجیر شکوفه نیاورد و انگور در تاک نزوید، محصول زیتون از بین برود و کشتزارها غلّه بار نیاورند، گلهای در چراگاه تلف شوند و طویلهای از رمه خالی بمانند، بازهم خوشحال و شادمان خواهم بود، زیرا خداوند نجاتدهنده من است » (حقوق ۳ آیات ۱۷ و ۱۸).

از همه درسهایی که می بایستی از اولین تجربه بزرگ منجی آموخته شود، هیچکدام مهمتر از درس کنترل بر نفس و ولع برای خوردن نمی باشد. در طول اعصار، وسوسه های جذاب طبیعت جسمانی، موثرترین عامل فساد و تباہی نوع بشر بودند. در نتیجه زیاده روی، شیطان قوای ذهنی و اخلاقی را که خداوند به عنوان یک موهبت ارزشمند به انسان اعطای کرده است، از بین می برد. و بدین ترتیب، توجه به ارزش های الهی برای انسان به امری غیر ممکن تبدیل می شود. به سبب ارضاء نفس، شیطان تلاش می کند تا هر نوع شباهت به خدا را در انسان از بین ببرد.

امیال مهار گسیخته و بیماری و انحطاط ناشی از آن که در زمان ظهور اولیه مسیح وجود داشت، پیش از ظهور دوباره او، با شرارت گسترده تری وجود خواهد داشت. مسیح اعلام می کند که وضعیت جهان در آن روزها، مانند روزهای قبل از طوفان نوح و همانند وضعیت شهرهای سدوم و غموره خواهد بود. تمامی افکار

دل انسان فاسد خواهد شد. اکنون، درست درآستانه همان روزهای وحشتناک به سرمی بریم و به همین دلیل می بایستی از روزه گرفتن منجی در بیابان، سرمشق بگیریم. تنها با رنج و اندوه وصف ناپذیری که مسیح تحمل کرد، می توانیم شرارت نفس مهار گسیخته را ارزیابی کنیم. سرمشق مسیح اعلام می کند که تنها امید ما برای رسیدن به حیات جاودانی این است که امیال و خواهش های نفس را تحت تابعیت اراده خدا درآوریم.

با قوت خودمان غیر ممکن است که بتوانیم امیال گناه آلد را انکار کنیم. شیطان نیز از همین مسیر ما را به ارتکاب گناه وسوسه خواهد کرد. مسیح می دانست که دشمن از ضعف های بشری سوء استفاده کرده و با اظهارات کاذب، آنانی را که به خداوند اعتماد ندارند به دام می اندازد. با عبور از مسیری که انسان می بایستی آن را بپیماید، سرور ما، طریق پیروزی را برای ما را مهیا کرد. خواست و اراده او این است که در مبارزه با شیطان در وضعیت ضعیفی قرار گیریم. مسیح نمی خواهد که ما به وسیله حملات شیطان مأیوس و هراسان شویم. او می گوید، « خاطر جمع دارید زیرا که من برجهان غالب شده ام » (یوحنا ۱۶ آیه ۳۳).

کسی که بر علیه قدرت ولع مبارزه می کند باید به منجی در بیابان وسوسه نگاه کند و او را در میان درد و رنج بر بالای صلیب ببیند، هنگامی که فریاد می زند، « تشنه ام ». او هرآنچه را که تحمل آن برای ما ممکن می باشد، تحمل کرد. پیروزی او، پیروزی ماست.

عیسی به حکمت و قدرت پدرآسمانی خود تکیه کرد. او می گوید، « چونکه خداوند مرا اعانت می کند، پس رسوا نخواهم شد... و می دانم خجل نخواهم گردید... و اینک خداوند مرا اعانت می کند ». او با اشاره به الگوی خویش به ما می گوید، « کیست در میان شما که خدا ترس است،... که در ظلمت گام بر می دارد و نوری به مراد ندارد؟ او به اسم خداوند توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند » (اشعیا ۵۰ آیات ۷ تا ۱۰).

عیسی گفت، « رئیس این جهان می آید و هیچ قدرتی بر من ندارد » (یوحنا ۱۴ آیه ۳۰). در او چیزی نبود که به مغلطه ها و [برهان تراشی های] شیطان پاسخ گوید. او به گناه راضی نشد و تسليم شدن در مقابل وسوسه های شیطان، حتی برای یک لحظه در ذهن او خطور نکرد. برای ما نیز می تواند چنین باشد. انسانیت مسیح با الوهیت وی عجین شده بود و با ساکن شدن روح القدس در درون او برای مبارزه آماده بود. او آمد تا ما را نیز در سیرت الهی سهیم گرداند و تا زمانی که به وسیله ایمان با او یکی هستیم، گناه هیچ گونه حاکمیتی برما نخواهد داشت. خداوند ایمان ما را به سمتی هدایت می کند که با وفاداری به الوهیت مسیح تکیه کنیم تا بتوانیم به شخصیت کامل دسترسی پیدا کنیم.

و مسیح چگونگی تحقق یافتن آن را به ما نشان داده است. او چگونه و با چه روشی در مبارزه با شیطان پیروز شد؟ به واسطه کلام خدا. او فقط به وسیله کلام خدا توانست در مقابل وسوسه ایستادگی کند. او به شیطان گفت، « مکتوب است » و این وعده برای ماست که، « به وساطت آنها وعده های بی نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوات در جهان است خلاصی یابید » (دوم پطرس ۱ آیه ۴). هر وعده ای در کلام خدا متعلق به ماست. باید « به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر می گردد » زیست کنیم. هنگامی که به وسیله وسوسه مورد حمله قرار می گیرید، به شرایط و یا به ضعفهای خودتان نگاه نکنید، بلکه به قوت و قدرت کلام خدا نگاه کنید. همه قوت و قدرت کلام از آن شماست. نویسنده مزمایر می گوید « کلام تو را در دل خود حفظ میکنم و بخاطر میسپارم تا مبادا نسبت به تو گناه ورژم »، « خود را از گناهکاران دور نگه داشته از راههای آنها پیروی نکردهام، بلکه از کلام تو اطاعت نمودهام ». (مزایر ۱۱۹: ۱۷: ۴)

۱۳ - «پیروزی»

[این فصل بر اساس متی ۴: ۱۱-۵؛ مرقس ۱: ۱۲ و ۱۳؛ لوقا ۴: ۱۳-۵]

سپس شیطان او را به شهر اورشلیم برد و بر روی بام خانه خدا قرار داد و به او گفت: خود را از اینجا بینداز و ثابت کن که فرزند خدا هستی؛ چون مکتوب است:

« خدا فرشتگان خود را خواهد فرستاد
تا تو را از خطر حفظ کنند مبادا که پایت به سنگ بخورد »

شیطان اکنون گمان می کند که از موضع عیسی با او برخورد کرده است. دشمن مکار، کلامی را که از دهان خدا صادر شده بود بر زبان می آورد. او هنوز هم به شباهت فرشته نور ظاهر می شود و وانمود می کند که با کلام آشنایی داشته و از اهمیت آنچه که مکتوب است آگاه می باشد. همانطوری که عیسی پیش از این کلام خداوند را برای تقویت ایمان خویش به کار گرفته بود، اکنون شیطان نیز با بکار بردن کلام خدا قصد داشت [تا با نقابی]، حیله گری خود را [قابل قبول و موجه] جلوه دهد. او ادعا می کند که صرفاً وفاداری عیسی را آزمایش کرده است، و اکنون می خواهد استقامت او را محک بزند. درحالی که منجی توکل و اعتماد خویش را به خداوند عیان نمود، شیطان همچنان اصرار داشت تا از ایمان خود شواهدی دیگر ارائه دهد.

اماً بار دیگر وسوسه بصورت کنایه آمیز که حاکی از سوء ظن می باشد، آغاز می شود، «اگر، پسر خدا هستی». مسیح وسوسه شد تا به کلمه «اگر» واکنش نشان دهد، اماً از پذیرش کوچکترین تردیدی، اجتناب کرد. او زندگی خود را بخاراط ارائه شواهد [اثباتی] به شیطان به مخاطره نمی انداخت. وسوسه کننده بر این خیال بود تا از بشر بودن مسیح سوء استفاده تا فرضیات خود را بر او تحمیل نماید. شیطان در حالیکه می تواند تحریک کند ولی قادر به تحمیل گناه نیست. او به عیسی گفت، «خود را به زیرانداز» درحالی که می دانست او خود را به زیر نمی اندازد، زیرا خداوند برای نجات او مداخله می کرد. شیطان نمی توانست عیسی را مجبور کند که خود را به زیر اندازد و تا زمانی که عیسی در مقابل وسوسه راضی نمی شد، شیطان نمی توانست پیروز شود. تمام قدرتهای زمینی و یا جهنمی نمی توانستند او را وادار کنند که ذره ای از اراده پدرش جدا شود.

وسوسه گر هرگز نمی تواند ما را مجبور به گناه و شرارت ورزی کند. او نمی تواند بر افکار ما حاکم شود مگر اینکه افکارمان را به او تسليم کنیم. پیش از آنکه شیطان بتواند حاکمیت خویش را بر ما اعمال کند، اراده تسليم او می شود و ایمان و توکل

به مسیح از بین می‌رود. اما با هر اشتیاق گناه آلودی که در دل می‌پرورانیم، موقعیت مطمئن تری را در اختیار شیطان قرار می‌دهیم. شکست ما در زمینه معیارهای الهی در را به روی شیطان می‌گشاید تا ما را وسوسه و نابود کند. هر نوع خطا و یا شکست از طرف ما، به شیطان فرصت می‌دهد تا مسیح را ملامت کند.

هنگامی که شیطان، وعده را بازگو کردکه «او به فرشتگان خود دستور می‌دهد تا از تو محافظت کنند». او ادامه جمله را حذف می‌کند که می‌گوید: «تا ترا در تمامی راههایت محافظت نمایند»، که به معنی تمامی راههای برگزیده خداوند است. عیسی از خارج شدن از مسیر اطاعت خودداری ورزید و در تمام مدتی که اعتماد کامل خویش را به خدا آشکار می‌کرد، خود را در موقعیتی قرار نمی‌داد که مداخله پدر آسمانی را برای نجات وی از مرگ ضروری سازد. او نمی‌خواست خدا را برای نجات خود مجبور کند و بدین ترتیب در معرفی الگوی اعتماد و اطاعت به انسان، با شکست مواجه شود.

عیسی به شیطان گفت، «مکتوب است که خداوند، خدای خود را تجربه مکن». این سخنان به وسیله موسی به قوم اسرائیل، هنگامی که در بیابان تشنه شده بودند و از موسی خواسته بودند که ایشان را آب بدهد، گفته شده بود. آنان به موسی گفتند، «آیا خداوند درمیان ما هست یا نه؟» (خروج ۱۷ آیه ۷)؛ و موسی به ایشان گفت، «مکتوب است خداوند، خدای خود را تجربه مکن». خداوند معجزات خارق العاده ای برای قوم انجام داده بود، با این حال، آنان در مشکلات به خداوند شک کردند و از او خواستند که آیتی نشان بدهد که در میان آنان حضور دارد. آنان با بی ایمانی خویش درصد بودند تا خدا را آزمایش کنند. اکنون شیطان نیز به مسیح اصرار می‌کرد که همان کار را انجام دهد. خداوند پیش از این تصدیق کرده بود که عیسی پسر اوست؛ و اگر عیسی از او می‌خواست که ثابت کند او پسر خداست، کلام خدا را مورد آزمایش قرار می‌داد و خدا را محک می‌زد. و به این مصدق خواهد بود که از خدا چیزی خواسته شود که وعده آنرا نداده است. این کار نشان دهنده بی اعتمادی خواهد بود و در واقع مانند طلب اثبات کردن و محک زدن او خواهد بود. ما نباید تقاضاهای خود را به این دلیل به حضور خدا تقدیم کنیم تا او برای ما ثابت کند که به وعده خویش عمل خواهد کرد. زیرا خدا به وعده خویش عمل خواهد کرد و یا از او بخواهیم تا ثابت کند که آیا ما را دوست دارد، چونکه خدا ما را دوست دارد. «اما خشنود ساختن خدا بدون ایمان و توهین به او محال است. هر که می‌خواهد بسوی خدا بیاید، باید ایمان داشته باشد که خدا هست و به آنانی که با دلی پاک در جستجوی او هستند، پاداش می‌دهد» (عبرانیان ۱۱: ۶).

ولی ایمان با فرضیه [یا حدس و گمان] هیچ نسبتی ندارد. فقط کسی که ایمان واقعی دارد از فرضیه مصون خواهد بود زیرا فرضیه، جعل و بدل ایمان است که

توسط شیطان ساخته شده است. ایمان و عده‌های خدا را مطالبه می‌کند و با اطاعت ثمره به بار می‌آورد. فرضیه نیز عده‌های خدا را مطالبه می‌کند. اما آنان را همانگونه به کار می‌برد که شیطان به کار بُرد، یعنی وسیله‌ای برای توجیه گناه. ایمان می‌خواست که والدین اولیّه ما را به سمتی هدایت کند که به محبت خدا اعتماد کنند و احکام او را اطاعت نمایند. اما فرضیه موجب شد که احکام خدا را زیر پا گذارد، زیرا تصور می‌کردند که محبت عظیم خدا ایشان را از نتایج گناه محافظت خواهد کرد. ایمانی که لطف ملکوت آسمان را بدون تبعیت از شرایطی که براساس آن، رحمت الهی اعطا می‌شود، مطالبه می‌کند، ایمان نیست. ایمان اصیل در وعده‌ها و پیش‌بینی‌های کلام بنیان گذاری گردیده است.

اغلب هنگامی که شیطان در تحریک بی اعتمادی شکست می‌خورد، در هدایت ما به سوی فرض و گمان موفق می‌شود. اگر او بتواند باعث شود که ما خودمان را بی‌جهت در مسیر وسوسه قرار دهیم، آنگاه خواهد دانست که پیروزی از آن اوست. خداوند آنانی را که در مسیر اطاعت گام بر می‌دارند، محافظت خواهد کرد، اما جدا شدن از مسیر اطاعت، ما را به قلمرو شیطان وارد می‌کند و در آنجا سقوط ما حتمی خواهد بود. منجی از ما خواسته است که، «بیدار باشید و دعا کنید تا درآزمایش نیفتید» (مرقس ۱۴ آیه ۳۸). بیداری و دعا مانع ورود نا خواسته ما به مسیر وسوسه و خطر می‌شود و ما را از خطرات بسیاری مصون می‌دارد.

با این حال، وقتی دچار وسوسه می‌شویم نباید روحیه خود را از دست بدھیم. غالب اوقات، وقتی که در موقعیت دشواری قرار می‌گیریم، تردید می‌کنیم که روح خداست که ما را هدایت کرده است. در حالی که این هدایت روح بود که عیسی را به بیابان برد تا توسط شیطان مورد وسوسه قرار گیرد. هنگامی که خداوند ما را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد، هدفی را دنبال می‌کند که تحقق آن برای خیریت ما خواهد بود. عیسی با فرض و گمان بخاطر عده‌های خدا، بطور ناخوانده و دعوت نشده برای آزمایش [به بیابان] نرفت و هنگامی که مورد وسوسه قرار گرفت، دچار یأس و دلسربی نگردید. ما نیز باید همانطور رفتار کنیم. «خدا امین است، او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید». خداوند می‌گوید، قربانی واقعی که باید تقدیم کنید این است که خدای خویش را شکر نمایید و نذرهایی را که کرده‌اید ادا کنید هنگامی که در مشکلات هستید مرا بخوانید؛ من شما را نجات خواهم داد و شما مرا ستایش خواهید کرد» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳؛ مزامیر ۵۰: ۱۴ و ۱۵).

عیسی در وسوسه دوم نیز پیروز شد، و اکنون شیطان شخصیت واقعی خود را آشکار می‌کند. اما به شکل هیولاًی زشت و عظیم الجثه با سُم‌های شکافته و

بالهای خفash ظاهر نمی شود. او اگر چه سقوط کرده، اما فرشته قدرتمندی است. او خود را رهبر قسم خورده طغیانگران و ارباب این جهان می داند.

شیطان با قرار دادن عیسی بر فراز کوهی بسیار بلند، همه حکومتهاي جهان را با تمام شکوه و جلالشان در منظره ای وسیع به او نشان داد. نور خورشید بر شهرهای بزرگ با معابد و باروها، کاخ های مرمرین، زمین های بارور و تاکستان هایی مملو از انگور می تایید. رد پا و نشانه های شریر پنهان بود.

چشمان عیسی که در آن روزهای وسوسه چیزی به جز تاریکی و پریشانی ندیده بود، اکنون به مناظری بی نظیر از زیبایی بی حد و حصر و کامیابی خیره شد. پس از آن، صدای وسوسه گر شنیده شد که می گفت « گر نزد من سجده کنی و مرا بپرستی، همه اینها را به تو خواهم داد ».

ماموریت و رسالت مسیح فقط با تحمل رنج و سختی تحقق می یافت. در مقابل او، یک زندگی پر از مصیبت، سختی، مبارزه و در نهایت مرگی خفت بار قرار داشت. او باید گناهان همه جهان را برخود گیرد و جدا شدن از محبت پدر را تحمل کند. اکنون شیطان همان قدرتی را که غصب کرده بود به مسیح پیشنهاد می کرد. مسیح می توانست با تأیید برتری شیطان، خود را از آینده ای هولناک نجات دهد. اما انجام دادن این کار یعنی از دست دادن پیروزی در مجادله بزرگ.

شیطان به خاطر برتری طلبی بر پسر خدا بود که درآسمان مرتكب گناه شده بود و اکنون اگر برمیسیح غلبه می کرد، پیروزی او، پیروزی گناه و عصیان محسوب می شد.

زمانی که شیطان به مسیح اعلان نمود که پادشاهی و جلال و شکوه جهان به من سپرده شده است و به هر که می خواهم می بخشم، صرفاً بخشی از جمله او حقیقت داشت و آن را برای منظور فریبکارانه خود بیان نمود. حاکمیت شیطان آن بودکه به زور از آدم ربوده بود، اما آدم در نمایندگی و معاونت خالق بود و حاکمیت مستقلی نداشت. جهان متعلق به خداست و او همه چیز را به پسرش سپرده است. آدم می بایستی تحت سلطه مسیح حکومت می کرد. هنگامی که آدم با خلف و عده حاکمیت خود را به شیطان سپرد، مسیح همچنان حاکم و پادشاه مشروع و قانونی باقی ماند. از این جهت بود که خداوند به نبود نصر پادشاه گفته بخواهد، حتی به پستترین مردم واگذار میکند و آن را به هر که غصبی خود را تنها زمانی می تواند اعمال کند که خدا اجازه دهد.

هنگامی که شیطان تمامی حشمت و جلال جهان را به مسیح پیشنهاد می کرد، در حقیقت از مسیح می خواست که سلطنت حقیقی جهان را به او تسليم کند و مطیع و تحت فرمانروایی او قرار گیرد. و این همان حاکمیتی بودکه قوم یهود آرزوی

برقراری آن را داشت. یهودیان در آرزوی پادشاهی این جهان بودند و اگر مسیح چنین حکومتی را به ایشان پیشنهاد کرده بود، آنان با شادی او را می‌پذیرفتند. در حالی که لعنت گناه با همه مصیبت آن بر این جهان قرار گرفته بود. مسیح به تجربه کننده گفت، « دور شو ای شیطان زیرا مکتوب است که خداوند، خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما ».

کسی که در آسمان شورش و طغیان بپا کرده بود پادشاهی این جهان را به مسیح پیشنهاد داد تا بیعت او را نسبت به اصول گناه و شرارت مبایعه نماید؛ اما مسیح قابل بیع نبود؛ او آمده بود تا پادشاهی عدالت برقرار نماید و هدف خود را رها نمی‌کرد. شیطان با همین وسوسه به انسان نزدیک می‌شود و علیرغم شکست در مقابل مسیح، در مقابل انسان پیروز می‌شود. شیطان پادشاهی این جهان را به شرطی به انسان پیشنهاد می‌کند که به برتری او اقرار کند. او از انسان می‌خواهد که با قربانی کردن کرامت و نادیده گرفتن وجودان، خودخواهی را گرامی بدارد. مسیح از انسان می‌خواهد که ابتدا ملکوت و عدالت خدا را بطلبد، اما شیطان به آنها نزدیک می‌شود و می‌گوید: در ارتباط با حیات جاودانی، حقیقت هر چه که می‌خواهد باشد، برای کسب موفقیت در این جهان باید مرا خدمت کنید. خوشبختی شما در دستهای من است. من می‌توانم به شما، ثروت، لذت، احترام و شادی بدهم. به توصیه های من گوش کنید و اجازه ندهید مفاهیم عجیب و غریب مانند صداقت و ایثار شما را تحت تأثیر قرار دهد و شما را به هیجان آورد. من راه را برای شما آماده خواهم کرد. و بدین ترتیب بسیاری فریب او را خورده و گمراه می‌شوند. آنان برای ارضاء حس خود خواهی خود زندگی می‌کنند و شیطان از این موضوع بسیار خشنود می‌شود. او در حالی که ایشان را با وعده اقتدار دنیوی فریب می‌کند که متعلق به او نیست تا بتواند بدهد، چیزی که به زودی از او گرفته خواهد شد. در عوض با وعده های کاذب، ایشان را از میراثی که فرزندان خداوند دریافت می‌کنند، محروم می‌کند.

شیطان در این موردکه آیا عیسی پسر خداست تردید ایجاد کرده بود. او علیرغم انکار عیسی، می‌دانست که او پسر خداست. الوهیت از طریق بشریتی که متحمل رنج و عذاب بود نور خود را ساطع کرده بود. عیسی بطور خلاصه و مجمل با شاهد و مصدق قرار دادن « مکتوب است »، جایی برای مخالفت و انکار شیطان باقی نگذاشت.

شیطان در برابر فرمان مسیح قدرت مقاومت نداشت و در حالی که از حقارت وکینه کلافه شده بود، مجبور شد که از حضور منتجی جهان عقب نشینی کند. پیروزی مسیح به همان اندازه شکست آدم، کامل و قطعی به نظر می‌رسید.

به همان ترتیب ما نیز می‌توانیم در مقابل وسوسه مقاومت کنیم و شیطان را

مجبور به عقب نشینی نمایم. عیسی به خاطر اطاعت و ایمان به خدا پیروز شد. مسیح از طریق رسولانش به ما می‌گوید، «پس خدا را اطاعت نماید و با ابليس مقاومت کنید تا از شما بگریزد و به خدا تقرب جوئید تا به شما نزدیکی کند» (یعقوب ۴ آیات ۷ و ۸). ما نمی‌توانیم خودمان را از قدرت وسوسه حفظ کنیم زیرا شیطان بر بشریت پیروز شده است، بنابراین وقتی که سعی می‌کنیم با قدرت خودمان در مقابل وسوسه مقاومت کنیم، مانند صیدی در دام شیطان گرفتار می‌شویم. اما «نام خداوند قلعه‌ای است مستحكم که شخص درستکار به آن پناه می‌برد و در امان می‌ماند» (امثال ۱۸ آیه ۱۰). شیطان از مقابل ضعیف ترین فردی که در پناه نام زورآور و متعال خداوند قرار می‌گیرد، بر خود لرزیده و می‌گریزد.

بعد از اینکه دشمن دور شد، عیسی خسته بر زمین افتاد. فرشتگان آسمان مبارزه میان مسیح و شیطان را دیده بودند. آنان شاهد بودند که چگونه فرمانده محبوشان رنج واندوه غیر قابل وصفی را تحمل می‌کرد تا راه رهایی انسان را مهیا سازد. او با چنان تجربه عظیمی رویرو شد که تحمل آن برای ما بسیار مشکل می‌باشد. اکنون فرشتگان پسر خدا را که مانند مرد بروی زمین خوابیده بود، یاری می‌کردند. او با غذا تقویت شد و با پیام محبت آمیز پدر و اطمینان یافتن از اینکه پیروزی او، پیروزی تمام آسمان را به همراه داشت، تسلی یافت. او پس از دریافت نیرویی تازه، قلب پُر محبت خود را به روی انسان می‌گشاید و برای اتمام کاری که آغاز کرده است به پیش می‌رود و تا زمانی که دشمن از بین نرفته و نسل گناهکار نجات نیافته، آرام نمی‌گیرد.

بهایی که برای نجات ما پرداخته شد هرگز نمی‌تواند فهمیده شود، مگر زمانی که نجات یافتگان به همراه نجات دهنده در مقابل تخت رحمت خداوند بایستند. در آن هنگام، همانطوری که زیبائیهای خانه ابدی در مقابل دیدگان مشتاق ما آشکار می‌شود، بیاد خواهیم آورد که همه اینها را عیسی برای ما باقی گذاشت و اینکه او نه تنها به خاطر ما بارگاه آسمانی را ترک کرد، بلکه خطر اشتباه و شکست جاودانی را پذیرفت. در آن هنگام تاجهای خود را به زیر پاهای او افکنده و با صدای بلند خواهیم گفت که، «آن بره ذبح شده، سزاوار قدرت و ثروت و جلال وستایش است» (مکاشفه ۵ آیه ۱۲).

۱۴ - « مسیح موعود را یافتیم

«

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۱: ۵۱-۱۹ تدوین گردیده است]

اکنون یحیی تعمید دهنده در بیت عبره که آنسوی رود اُردن بود، موعظه می‌کرد و مردم را تعمید می‌داد. نقطه‌ای که خداوند جریان آب رود اُردن را متوقف کرده بود تا قوم اسرائیل از آن عبور کنند، از بیت عبر فاصله زیادی نداشت. در فاصله کمی از این منطقه، قلعه مستحکم شهر اریحا به وسیله لشکریان آسمان سرنگون شده بود. خاطره این وقایع در اذهان مردم دوباره زنده می‌شد و به همین دلیل توجه بسیاری به پیام تعمید دهنده مبذول می‌شد. آیا کسی که در ایام گذشته، اعمال خارق العاده ای را انجام داده بود، مجدداً قدرت خویش را برای نجات اسرائیل آشکار می‌کرد؟ و چنین تصویری، دلهای مردمی را که هر روزه در سواحل رود اُردن اجتماع می‌کردند، به شوق می‌آورد.

موعظه یحیی چنان تأثیر عمیقی بر قوم گذاشته بود که توجه حاکمان مذهبی را جلب کرد. خطر شورش باعث می‌شد که هرگونه گرد همایی عمومی از سوی رومیان با سوء ظن نگریسته شود و هر چیزی که به قیام مردم اشاره می‌کرد، ترس حاکمان یهود را بر می‌انگیخت. یحیی اقتدار و اعتبار شورای عالی یهود را به رسمیت نشناخته بود چون از ایشان فتوایی برای تایید کار خود طلب نکرده بود. او حاکمان و مردم و فریسیان و صدوقيان را به یکسان مورد سرزنش قرار داده بود. با این حال مردم با اشتیاق از وی پیروی می‌کردند و به نظر می‌رسید که توجه و علاقه مردم به اعمال او دائماً رو به افزایش می‌باشد. یحیی با وجودیکه در مقابل شورای عالی یهود تمکین نکرده بود، آنان توجیه می‌کردند که او به عنوان معلم مردم می‌بايستی تحت حوزه قدرت ایشان باشند.

این شورا، متشکل از اعضایی بود که از میان کاهنان، حُکام بلند پایه و معلمین قوم برگزیده شده بودند. کاهن اعظم معمولاً ریاست شورا را به عهده داشت. تمامی اعضای شورا باید از میان مردانی که از آنان سن و سالی گذشته است، با این حال نه کهنسال؛ و افرادی تعلیم دیده انتخاب می‌شدند که نه تنها در مورد تاریخ و شریعت یهود، بلکه از دانش عمومی نیز می‌باشند. تا بدین ترتیب با می‌باشند از نظر جسمی بی عیب و متأهل و پدر خانواده باشند. تا بدین ترتیب با دیگران رفتاری انسان دوستانه و محترمانه داشته باشند. محل گرد همایی شورا، ساختمنی بود که به معبد اورشلیم متصل بود. در روزهایی که قوم اسرائیل مستقل بود، شورای عالی یهود، دادگاه عالی قوم محسوب می‌شد و از اختیارات دینی و

مذهبی برخوردار بود. اکنون، اگر چه تحت نظارت حاکمان روم بودند، اما هنوز هم در امور مذهبی و همچنین مدنی به شکل قدرتمندی اعمال نفوذ می کرد.

شورای عالی یهود نمی توانست تحقیق درمورد اعمال یحیی را به تأخیر اندازد. زیرا عده ای بودند که پیام فرشته به ذکریا در معبد اورشلیم و نبوت او را که در آن به یحیی به عنوان منادی مسیح اشاره کرده بود، به یاد می آورند. در طی سی سال نا آرامی ها و تغییرات، این مسایل به میزان زیادی نادیده گرفته شده بود، اما اکنون همه این مسایل به واسطه شور و هیجانی که در ارتباط با خدمت یحیی به وجود آمده بود، در اذهان مردم تداعی می شد.

قوم اسرائیل برای مدت‌های طولانی بود که نبی نبی نداشت و شاهد اصلاحاتی نبود. درخواست اعتراف به گناهان برای قوم امری تازه و تکان دهنده بود. بسیاری از رهبران اسرائیل حاضر نبودند برای شنیدن نکوهش ها و در خواستهای یحیی بروند، زیرا در آنصورت مجبور می شدند تا اسرار زندگیشان را بر ملا کنند. با این حال، موقعه یحیی به طور مستقیم ظهور مسیح را اعلام می کرد. کاملاً معلوم بود که هفتاد هفته نبوت دانیال در باره ظهور مسیح تقریباً به پایان خود نزدیک شده است و همه مردم بی صبرانه در انتظار بودند تا در دوران عظمت و شکوفایی ملی که از آن به بعد در انتظارشان بود، سهیم شوند. شور و اشتیاق عمومی به اندازه ای بود که شورای عالی یهود به زودی مجبور می شد که اعمال یحیی را یا تأیید و یا رد کند. نفوذ و قدرت برتر یهود بر روی مردم در حال کاهش یافتن بود و برای آنان چگونگی حفظ مقام و موقعیت، به موضوعی جدی تبدیل می شد. آنان به امید رسیدن به نتیجه ای مطلوب، نمایندگانی از کاهنان و لاویان را برای تبادل نظر با معلم جدید به رود اردن اعزام کردند.

زمانی که نمایندگان شورای عالی یهود به اردن رسیدند، جمعیت انبوی در اطراف یحیی جمع شده و به سخنان او گوش می دادند. با ایجاد فضایی برای تحت تاثیر قرار دادن اقتدار بر روی مردم و نشان دادن تفاوت خود با نبی، معلمین متکبر یهود با قیافه ای مقتدرانه سر رسیدند. جمعیت با احترام آمیخته با ترس راه را برای عبور ایشان باز کرده و اجازه دادند تا عبور کنند. مردان عالی مقام با ردا های گرانقیمت و با غرور ناشی از مقام و قدرت در مقابل نبی بیابان ایستادند.

آنان از او پرسیدند: « تو کیستی؟ ».

یحیی که از افکار ایشان آگاه بود، پاسخ داد: « من مسیح نیستم ».

پرسیدند: « پس کیستی؟ آیا الیاسی؟ ».

پاسخ داد: « نیستم ».

پرسیدند: « آیا آن پیامبری؟ ».

پاسخ داد: « نه ».«

آنگاه او را گفتند: « پس کیستی؟ بگو چه پاسخی برای آنانی که ما را فرستادند ببریم؟ درباره خود چه می گویی؟ یحیی طبق آنچه اشعیای نبی بیان کرده بود: من صدای آن ندا کننده در بیابانم که می گوید، راه خداوند را هموار سازید، همانگونه که اشعیای نبی گفت. »

آیاتی که یحیی به آنها اشاره کرده بود، نبوت زیبای اشعیای نبی بود « تسلی دهید، قوم مرا تسلی دهید. خدای شما می گوید سخنان دلاویز به اورشلیم گوئید و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده.... صدای ندا کننده ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار نمائید. هر دره ای بر افراشته و هر کوه و تلّی پست خواهد شد، وکجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید و جلال خداوند مکشوف گشته تمامی بشر آن را با هم خواهند دید » (اشعیا ۴۰ آیات ۱ تا ۵).

در ایام کهن هنگامی که یک پادشاه به نواحی تحت سلطه خود، که کمتر رفت و آمد می شد، سفرمی کرد، گروهی از افراد پیشاپیش ارابه سلطنتی حرکت می کردند تا پستی و بلندیهای راه را هموار و چاله ها را پر کنند تا که پادشاه بتواند با امنیت و بدون مانع سفر کند. این رسم به وسیله اشعیای نبی به کار گرفته شد تا کار مژده نجات را ترسیم کند. « هر دره ای را بر افراشته و هر کوه و تلّی پس خواهد شد ». زمانی که روح القدس با قدرت شگفت انگیز و بیدار کننده خود، انسان را لمس می کند، تکبر انسانی را خوار می کند. آنگاه، انسان به بی ارزش بودن لذت، مقام و قدرت دنیوی پی می برد. و « استدلالها و هر ادعای تکبّر آمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند »، ویران می کند و هر اندیشه ای را « به اطاعت از مسیح » وادر می سازد، (دوم قرنتیان ۱۰ آیه ۵). و آنگاه، تواضع و محبت ایشارگرانه که برای مردم خیلی ارزشمند نبود، ارزش و تجلی واقعی پیدا می کند. این همان کار مژده است که پیام یحیی بخشی از آن محسوب می شد.

ملمین یهود در ادامه پرسش‌های خود از یحیی سؤوال کردند، « اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می دهی؟ عبارت « آن نبی » به موسی اشاره می کرد. ذهن یهودیان به سمتی سوق داده شده بود تا باور کنند که موسی زنده شده و به آسمان برده شده است. آنان نمی دانستند که او پیش از این زنده شده بود. هنگامی که تعمید دهنده خدمت خود را آغاز کرد، بسیاری تصور کردند که او ممکن است موسی نبی باشد که از مرگ قیام کرده است. زیرا دانش او از نبوتها و تاریخ اسراییل کامل به نظر می رسید.

باور عمومی این بود که قبل از ظهور مسیح، خود الیاس شخصاً ظاهر خواهد شد. یحیی در پاسخ خود به نمایندگان شورای عالی یهود این تصور را نپذیرفته بود،

اما سخنان او از مفهوم عمیق تری برخوردار بود. بعدها، عیسی با اشاره به یحیی گفت، «اگر بخواهید پذیرید، یحیی همان الیاس است که من باایست بباید» (متی ۱۱ آیه ۱۴). یحیی با روح و قوت الیاس آمد تا همان کاری را انجام دهد که الیاس انجام داد. اگر یهودیان او را پذیرفته بودند، کارهای الیاس برای ایشان تحقق می یافتد. اما آنان پیام او را نپذیرفتند. برای آنان، او الیاس نبود. از نظر آنان یحیی نمی توانست ماموریتی را که برای آن آمده بود، محقق کند.

بسیاری از آنان که در رود اُردن جمع شدند، در مراسم تعمید عیسی حضور یافته بودند. اما آیتی که از سوی خداوند داده شد، فقط برای تعدادی از ایشان آشکار شده بود. در خلال ماههای خدمت یحیی، بسیاری از توجه به پیام توبه خودداری کرده بودند و بدین ترتیب دلهاخود را سخت و در فهم و بینش در ظلمت افتادند. هنگامی که خداوند در تعمید عیسی او را تایید نمود، آنها از درک موضوع غافل ماندند. چشم‌هایی که هرگز با نگاه ایمان به سوی او که نادیدنی است، روی نیاورده بود، آشکار شدن جلال خداوند را مشاهده نکرد و گوش‌هایی که هرگز به ندای او گوش نداده بود، شهادت او را در باره عیسی، نشنید. اکنون نیز وضع همین طور است. غالب اوقات حضور مسیح و فرشتگان خدمتگزار درگرددھمایی های مومنین آشکار می شود با این وجود عده بسیاری آن را نمی بینند. آنان هیچ چیز غیر عادی را تشخیص نمی دهند. اما حضور منجی برای عده ای آشکار می شود و شادی و سلامتی به دلها ایشان حیات می بخشد. آنان تسلی، تشویق و برکت می یابند.

نمایندگانی که از اورشلیم آمده بودند از یحیی سؤال کردند که «چرا تعمید می دهی؟» و در انتظار دریافت پاسخ او بودند. ناگهان در حالی که یحیی به جمعیت خیره شده بود، چشمانش برافروخته شد و صورتش درخشان و هیجان، تمام وجود وی را فرا گرفت. آنگاه با صدایی بلند اعلام کرد، «من به آب تعمید می دهم، اما در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی شناسید، همان که پس از من می آید و من لایق آن نیستم که بند نعلینش را بازکنم» (یوحنا ۱ آیات ۲۶ و ۲۷).

پیامی که من باایستی به شورای عالی یهود ارائه می شد، کاملاً واضح و خالی از ابهام بود زیرا سخنان یحیی نمی توانست مربوط به شخص دیگری غیر از منجی موعود باشد. مسیح در میان جمعیت بود! و کاهنان و حکام یهود با شگفتی به جمعیت می نگریستند و امیدوار بودند، آن کسی را که یحیی درباره او سخن گفته بود در میان جمعیت پیدا کنند. اما مسیح در میان جمعیت غیر قابل تشخیص بود.

در مراسم تعمید عیسی، هنگامی که یحیی او را بره خدا خواند، خدمت مسیح وارد مرحله ای جدید می شد. ذهن یحیی متوجه کلام اشعا شده بود که «او مانند بره ای است که برای ذبح می برند» (اشعیا ۵۳ آیه ۷). در خلال هفته های بعد، یحیی با علاقه بیشتری نبوتهاخی عهد عتیق و تعالیم مربوط به آئین های قربانی

را مطالعه نمود. او کار دو مرحله ای مسیح را که در آن از او به عنوان [قربانی رنجدیده] و [پادشاه پیروز] نام بده شده بود، به روشنی تشخیص نمی داد.

اماً فهمید که ظهور مسیح در مقایسه با آنچه که کاهنان و مردم درک کرده بودند، از مفهوم عمیق و برجسته تری برخوردار می باشد. یحیی پس از مراجعت از عیسی از آزمایش در بیابان، هنگامی که او را در میان جمعیت دید، انتظار داشت که او در باره شخصیت واقعی خود، آیتی را به مردم نشان دهد. او با بی صبری در انتظار ماند که منجی رسالت خویش را اعلام کند. اماً هیچ سخنی گفته نشد و هیچ آیتی داده نشد. عیسی در مقابل اعلام تعمید دهنده در باره مسیح هیچ واکنشی نشان نداد. او بدون اینکه توجه کسی را به خود جلب کند با شاگردان یحیی به مصاحبত و معاشرت پرداخت.

روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می آید، گفت: نگاه کنید این است آن بِرَّة خدا که گناه جهان را برمیدارد این است آن کسی که درباره اش گفتم که بعد از من مردی می آید که بر من تقدّم و برتری دارد، زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است من او را نمی شناختم، اماً آدمم تا با آب تعمید دهم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسنم یحیی شهادت خود را اینطور ادامه داد: « من روح خدا را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان آمد و بر او قرار گرفت من او را نمی شناختم اماً آن کسی که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم به من گفته بود، هرگاه ببینی که روح بر کسی نازل شود و بر او قرار گیرد، بدان که او همان کسی است که به روح القدس تعمید میدهد من این را دیده ام و شهادت میدهم که او پسر خداست » (یوحنا ۱: ۲۹-۳۴). آیا این شخص همان مسیح بود؟ مردم با چه شگفتی و حیرت به او که پسر خدا خوانده شده بود، نگاه می کردند. سخنان یحیی ایشان را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. او با ایشان در نام خداوند سخن گفته بود. مردم هر روزه به سخنان او که گناهانشان را مورد سرزنش قرار داده بود، گوش کرده بودند و اعتقاد ایشان به این موضوع که یحیی فرستاده خداوند است، هر روزه بیشتر شده بود. اماً این شخص که از یحیی تعمید دهنده بزرگتر بود، چه کسی بود؟ در ظاهر و رفتار او چیزی نبود که از مقام و منزلت وی خبر دهد.

او مانند سایر افراد لباس ساده و محقری پوشیده بود واز تظاهر و خودنمایی دوری می کرد. در میان جمعیت عده ای بودند که در مراسم تعمید مسیح جلال خداوند را دیده و صدای او را شنیده بودند. اماً از آن زمان تا کنون، ظاهر منجی بسیار تغییرکرده بود. مردم در مراسم تعمید، سیمای او را که با نور الهی دگرگون شده بود، دیده بودند، اماً اکنون صورت او رنگ پریده، خسته و لاغر شده بود و به همین دلیل، فقط به وسیله یحیی تعمید دهنده شناخته شده بود.

اماً هنگامی که مردم به او نگریستند، در سیمای او مهربانی الهی را که با قدرت دانایی درهم آمیخته بود، مشاهده کردند. در نگاه وحالت چهره اش تواضع و

محبت غیر قابل وصفی دیده می شد، گویی که فضایی روحانی او را احاطه کرده بود. در رفتار آرام و بی تکلف او قدرتی نهفته بود که مردم را تحت تأثیر قرار داد، قدرتی که نمی توانست کاملاً مخفی بماند. آیا این همان کسی بود که اسرائیل آنهمه مدت برای آمدن او انتظار کشیده بود؟

عیسی در فقر و فروتنی پای به این جهان نهاد، تا بتواند هم الگوی ما و هم نجات دهنده ما باشد. اگر او با شکوه و جلال شاهانه ظاهر می شد، چگونه می توانست درس فروتنی را به ما بیاموزد؟ و در آنصورت چگونه می توانست حقایقی چنین قاطع را که در موعظه خود بر فراز کوه زیتون بیان کرده بود، اعلام کند؟ اگر عیسی به عنوان پادشاه درمیان مردم ساکن می شد، در آنصورت فقیران و شکسته دلان در زندگی خود به چه کسی می توانستند امیدوار باشند؟

بهر حال برای جمعیتی که در آنجا جمع شده بودند، غیر ممکن به نظر میرسید که شخص معرفی شده از سوی یحیی بتواند در انتظارات شکوهمندانه ایشان دست داشته باشد. بدین ترتیب بسیاری از ایشان دلسرب و شدیداً آشفته شدند. سخنانی که کاهنان و معلمین یهود بسیار علاقمند به شنیدن آن بودند، یعنی اینکه عیسی چگونه می خواهد پادشاهی را به اسرائیل بازگرداند، گفته نشده بود. آنان برای چنین پادشاهی انتظار کشیده بودند و برای پذیرش چنین پادشاهی آماده بودند. اما کسی را که در صدد بود تا پادشاهی عدالت و سلامتی را در دلهای ایشان برقرار کند، نمی پذیرفتند.

فردای آن روز یحیی با دوتن از شاگردانش ایستاده بود و مجدداً عیسی را درمیان جمعیت دید. بار دیگر سیمای نبی با نور جلال خدا، نورانی شد و ندا در داد: « این است بره خدا! ». سخنان یحیی دلهای شاگردان را از شادی لبریز کرد اما مفهوم سخنان یحیی را به طور کامل درک نکردند. « بره خدا » نامی که یحیی به عیسی اطلاق کرده بود چه مفهومی داشت؟ خود یحیی آن مطلب را توضیح نداده بود.

چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، یحیی را ترک کرده و از پی عیسی روانه شدند. یکی از آن دو، آندریاس برادر شمعون، و دیگری یوحنا بود. این دو نفر نخستین شاگردان عیسی بودند. آنان در حالی که از خود سؤال می کردند که « آیا این فرد همان مسیح موعود است؟ »، به دنبال او به راه افتادند و مشتاق بودند تا با عیسی گفتگو کنند.

عیسی می دانست که شاگردان از پی او می آیند. آنان اولین ثمرات خدمت او بودند و قلب آموزگار الهی از اینکه این دو نفر به فیض او پاسخ داده بودند، شاد و مسرور بود. عیسی که دید دو نفر دنبال او می آیند، برگشت و از ایشان پرسید: "چه می خواهید؟" او با این سؤال آنان را آزاد گذاشت که یا بازگردند و یا آرزوی قلبی خود را بیان کنند.

آنان تنها یک هدف را دنبال می کردند و حضور عیسی تمامی افکار ایشان را پر کرده بود. بنابر این در پاسخ به سئوال عیسی گفتند، « ای استاد، کجا منزل داری؟ » آنان با یک مصاحبت کوتاه در کنار راه نمی توانستند به آن چیزی که اشتیاق داشتند دست یابند. آنان اشتیاق داشتند که با عیسی تنها بمانند، در کنار پاهای او بنشینند و به سخنان او گوش فرا دهند. « عیسی پاسخ بداد: بیائید و ببینید. پس رفتند و دیدند کجا منزل دارد و آن روز را با او به سر بردنند ».

اگر یوحنا و آندریاس همانند کاهنان و حکام یهود اسیر روح بی ایمانی شده بودند، نمی توانستند به عنوان شاگردان عیسی در کنار وی حضور داشته باشند. آنان می بایستی به عنوان افرادی عیب جو، به نزد او آمده و سخنان وی را مورد داوری قرار می دادند. بسیاری از افراد، بدین طریق، درب را به روی ارزشمندترین فرصتها می بندند. اماً این دو شاگرد عیسی چنین نکردند. آنان به ندای روح القدس در موعظه یحیی تعمید دهند، پاسخ داده بودند و اکنون صدای معلم الهی را می شناختند. برای آنان، سخنان عیسی سرشار از تازگی، حقیقت و زیبایی بود. نوری الهی بر تعالیم کتب مقدسه عهد عتیق تاییده بود و به واسطه این نور، اهداف پیچیده حقیقت آشکار می شد.

توبه، ایمان و محبت است که فرد را قادر می سازد تا حکمت الهی را دریافت کند. محبت ناشی از ایمان، کلید معرفت است و هر که محبت می کند « خدا را می شناسد » (اول یوحنا ۴ آیه ۷). یوحنا، شاگرد عیسی، فردی صادق، با محبت، با هوش و اندیشمند بود. او جلال مسیح را تشخیص داده بود. اماً آنچه را که در مسیح تشخیص داده بود، امید به قدرت و شکوه دنیوی نبود. بلکه « جلالی شایسته پسر یگانه پدر پر از فیض و راستی » بود، (یوحنا ۱ آیه ۱۴). او در باره این موضوع خارق العاده عمیقاً تفکر می کرد.

آندریاس سعی کرد که دیگران را در شادی خود سهیم سازد. او نخست برادر خود شمعون را یافت و به او گفت « مسیح را یافته ایم » و شمعون بی درنگ به نزد عیسی آمد. او موعظه یحیی تعمید دهنده را شنیده بود، بنابراین با شتاب به نزد منجی آمد. مسیح در حالی که به او می نگریست، شخصیت تاریخچه زندگی او را مرور می کرد. طبیعت احساساتی و عجول او، قلب با محبت و مهربان او، جاه طلبی و اعتماد به نفس او، حکایت سقوط او، توبه او، زحمات و مرگ شهادت گونه او؛ – منجی همه اینها را مرور می کند و می گوید، « تو شمعون پسر یونا هستی اماً « کیفا » خوانده خواهی شد که معنی آن یک صخره است ».

روز بعد، عیسی برآن شد که به جلیل برود. او فیلیپس را یافت و به او گفت، « از پی من بیا ». فیلیپس از دستور مسیح اطاعت کرد و بلا فاصله خدمت خویش را آغاز کرد.

فیلیپس نتائیل را صدا زد. وقتی که تعمیده دهنده به عیسی به عنوان بره خدا اشاره نمود نتائیل در میان جمعیت بود. و چون نتائیل به عیسی نگریست، نا امید شد. او از خود پرسید که، آیا این مرد که عالم رفع و فقر در چهره اش دیده می شود، میتواند مسیح موعود باشد؟ با این وجود، نتائیل نمی توانست تصمیم بگیرد که عیسی را انکار کند چرا که پیام یحیی تعمید دهنده قلب او را مقاعد نمود. درآن هنگام که فیلیپس، نتائیل را فرا خواند، او در خلوتگاهی در میان درختان نشسته بود و در باره پیام یحیی و نبوت‌های مربوط به مسیح تفکر می کرد. او دعا کرد که اگر شخص اعلام شده از سوی یحیی همان نجات دهنده است، خداوند این حقیقت را به او آشکار کند و روح القدس بر او قرار گرفت و به او اطمینان داد که خداوند [وضعیت] قوم خویش را دیده و نجات دهنده قدرتمندی برای ایشان فرستاده است. فیلیپس می دانست که دوستش در جستجوی نبوت‌هاست و در حالی که نتائیل در زیر درخت انجیر به دعا مشغول بود، فیلیپس خلوتگاه او را یافت. این دو، اغلب اوقات در همین نقطه دور افتاده که شاخ و برگ درختان آن را پوشانده بود با یکدیگر به دعا مشغول شده بودند.

پیام «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده و پیامبران نیز در باره اش نوشتند، یافته ایم»، پاسخ مستقیم به دعای نتائیل بود. اماً تبعیض و پیش داوری در قلب فیلیپس خطور کرد. او بانگ برآورد که آیا می شود که چیز خوبی از شهر ناصره بیرون بیاید؟ فیلیپس پاسخ داد «بیا و بین» و چون عیسی دید نتائیل به سویش می آید در باره اش گفت، «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست!» نتائیل با حیرت پاسخ داد، «مرا از کجا می شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «بیش از آنکه فیلیپس تو را بخواند، هنگامی که هنوز زیر آن درخت انجیر بودی، تورا دیدم».

پاسخ عیسی، کافی و قانع کننده بود. روح الهی که در خلوت دعا در زیر درخت انجیر به او شهادت داده بود، اکنون از طریق سخنان عیسی با او سخن می گفت. اگر چه نتائیل با شک و تردید و تا اندازه ای با تعصب و پیش داوری به نزد عیسی آمده بود، لیکن چون صادقانه و با اشتیاق در جستجوی حقیقت بود، آرزوی او برآورده شد. ایمان او از فیلیپس که او را به نزد عیسی آورده بود، بیشتر شد. بنابر این به عیسی گفت، «استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیلی!».

اگر نتائیل به راهنمایی های معلمین یهود اعتماد کرده بود، هرگز نمی توانست عیسی را پیدا کند. او از طریق تجربه و قضاوی که خودش انجام داد، توانست شاگرد مسیح شود. امروزه نیز بسیاری از مردم به واسطه پیش داوری و تعصب، خودشان را از نیکویی محروم می کنند. آنان اگر مانند نتائیل بیایند و بینند، تاییج بسیار متفاوت خواهد بود.

تا زمانی که آنان به رهبری و اقتدار انسانی اعتماد کنند. هرگز به معرفت نجات

بخش حقیقت دسترسی نخواهند یافت. ما نیز مانند نتائیل باید کلام خداوند را برای خودمان مطالعه کنیم و از روح القدس بخواهیم که حقایق را برای ما آشکار کنند. او که نتائیل را در زیر درخت انجیر دید، ما را نیز در خلوت دعاها یمان خواهد دید. فرشتگان الهی در کنار کسانی هستند که با تواضع و فروتنی در جستجوی را هنمایی الهی می‌باشند.

با دعوت از یوحنا، آندریاس، شمعون، فیلیپس و نتائیل کلیسا مسیحی پایه گذاری شد. یحیی دو تن از شاگردانش را به سوی مسیح هدایت کرد. سپس یکی از آن دو، یعنی، آندریاس برادرش را یافت و او را به سوی منجی هدایت کرد. سپس فیلیپس فرا خوانده شد و او بدنبال نتائیل رفت. این نمونه‌ها اهمیت تلاش فردی را به ما تعلیم می‌دهد تا با درخواست از دوستان، خویشاوندان و همسایگان خود آنان را به سوی مسیح هدایت کنیم. اشخاصی هستند که در تمام مدت عمر خویش مدعی دوستی با مسیح بودند، اما هرگز نتوانستند حتی یک نفر را با تلاش فردی خود به سوی مسیح هدایت کنند. آنان همه کار را به خادمین مسیح محول می‌کنند. خادم مسیح ممکن است برای انجام خدمت خویش از شایستگی لازم برخوردار باشد، اما نمی‌تواند وظایفی را که خداوند به اعضای کلیسا محول کرده است، انجام دهد.

عده بسیاری هستند که به خدمات محبت آمیز مسیحیان نیازمند می‌باشند. عده بیشماری نیز راه نابودی و هلاکت را پیمودند در حالی که می‌توانستند با تلاش و همت فردی همسایگان و دوستانشان نجات یابند. بسیاری نیز منتظر هستند تا شخصاً مورد خطاب قرار گیرند. در خانواده خودمان، در همسایگی و در شهری که در آن زندگی می‌کنیم، وظایفی بر عهده ما گذاشته شده است که باید به عنوان خادمان مسیح انجام دهیم. اگر مسیحی باشیم، انجام این وظایف مایه شادی ما خواهد شد. به محض اینکه شخصی به مسیح ایمان می‌آورد این اشتیاق در درون او به وجود می‌آید که به دیگران نیز اعلام کند که چه دوست ارزشمندی را در عیسی یافته است. حقیقت مقدس و نجات دهنده نمی‌تواند در دل چنین شخص محبوس گردد.

همه آناییکه وقف خداوند هستند، حاملان نور خواهند بود و خداوند ایشان را به عنوان نمایندگان خود به کار می‌گیرد تا غنای فیض او را به دیگران اطلاع دهند. وعده خداوند به ایشان این است، « و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت و باران را در موسمش خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود ». (حزقيال ۳۴ آیه ۲۶).

فیلیپس به نتائیل گفت، « بیا و بین ». او از وی نخواست که شهادت دیگران را پیذیرد، بلکه از او خواست که خودش بباید و مسیح را ببیند. اکنون که عیسی به آسمان صعود کرده است، شاگردانش نمایندگان وی در میان مردم هستند و یکی از

موثرترین راههای آوردن صید جانها برای مسیح، الگو قراردادن شخصیت او در زندگی روزانه است. تأثیر ما بر روی دیگران به سخنانی که می‌گوئیم خیلی بستگی ندارد، بلکه به رفتار و طرز زندگی ما بستگی دارد. افراد شاید بتوانند با منطق ما مبارزه کنند و با ما مخالفت کنند، آنان شاید در مقابل خواسته‌های ما مقاومت کنند، اما نمی‌توانند محبت بی‌غرضانه ما را نسبت به خودشان انکار کنند. یک زندگی با ثبات که از تواضع و فروتنی مسیح الگو گرفته باشد باعث تقویت و قدرتمند شدن ما خواهد شد.

تعلیم مسیح آمیخته‌ای از اعتقاد و تجربه بود، [یعنی عملی کردن علم] و آنانی که تعالیم او را فرا می‌گیرند، معلمین نظم الهی می‌شوند. کسی که از کلام خداوند سخن می‌گوید، و خود بواسطه آن تطهیر گردیده است، قدرت حیات بخشی دارد که سخنان وی برای مستمعین گیرا و دلپسند بوده و ایشان را نسبت به واقعیت زنده کلام متقادع خواهد کرد. زمانی که شخصی حقیقت را با محبت آن پیذیرد، آن را در رفتار [از روی ایمان] ولحن گفتارش آشکار خواهد نمود. چنین شخصی آنچه را که خود دیده و شنیده است را برای دیگران علنی خواهد کرد تا آنان نیز بواسطه شناخت مسیح بتوانند با وی دوستی و مشارکت داشته باشند. شهادت چنین شخصی در باره عیسی، از سوی کسانی که دوستدار پذیرش حقیقت می‌باشند، پذیرفته می‌شود و شخصیت ایشان را پاک و مقدس می‌سازد.

کسی که در پی ارزانی داشتن نور حقیقت به دیگران است، خود نیز برکت خواهد یافت. «باران برکت خواهد بود» و «هرکه سیراب کند خود نیز سیراب خواهد گشت» (امثال باب ۱۱ آیه ۲۵). خداوند، بدون کمک ما می‌توانست به هدف خویش برای نجات گناهکاران دسترسی پیدا کند، اما برای اینکه ما نیز بتوانیم شخصیت خود را همانند مسیح پرورش دهیم، می‌بایستی در کارهای او سهم داشته باشیم. برای اینکه در شادی خداوند شریک باشیم – شادی دیدن جانهای نجات یافته به واسطه فدایکاری. قربانی او – باید در زحماتی که او برای نجات افراد متحمل می‌شود شرکت کنیم.

نخستین ابراز ایمان نتائیل چنان از سر شوق و خالصانه بود که گویی عیسی نغمه‌ای دلنواز می‌شنود، او در پاسخ گفت، «آیا به خاطر همین که گفتم زیر آن درخت انجیر تو را دیدم، ایمان می‌آوردم؟ از این پس، چیزهای بزرگتر خواهی دید». منجی با شادی در انتظار بود تا خبر خوش را به فروتنان و شکسته دلان و خبر رهایی از اسارت شیطان را اعلام و رسالت خویش را آغاز کند. او به برکات ارزشمندی که برای انسان آورده بود، اندیشیده و در ادامه گفت، «آمین، آمین، به شما می‌گوییم که آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حال صعود و نزول بر پسر انسان خواهید دید».

در اینجا منظور مسیح در اصل این بود که، «در ساحل رود اردن آسمان گشوده

شد و روح خدا همچون کبوتری بمن فرود آمد » و این واقعه نشان داد که من پسر خدا هستم واگر به من اینگونه باور داشته باشید، ایمانتان تقویت خواهد شد و خواهید دید که آسمان گشوده می شود و هرگز بسته نخواهد شد. من آن را به روی شما گشودم. فرشتگان خدا در صعود خود به آسمان دعاهای نیازمندان و رنجدیدگان را به حضور پدر می بردند و در پائین آمدن از آسمان، برکت، امید، تسلی، کمک و حیات را برای فرزندان انسان می آورند.

فرشتگان خداوند همواره در میان زمین و آسمان در حال رفت و آمد هستند. معجزات مسیح برای دردمندان و رنجدیدگان با قدرت الهی و به وسیله خدمت فرشتگان انجام می شد. به واسطه مسیح و با کمک فرشتگان آسمانی اوست که برکات الهی را دریافت می کنیم. منجی با گرفتن جسم انسانی بر خود، علایق خویش را با مصالح آن پسران و دختران سقوط کرده آدم متعدد می سازد، در حالی که بواسطه الوهیت خویش، به تخت عرش و ملکوت خداوند توسل جسته و با استواری متمسک گردیده است. و بدین ترتیب واسطه ارتباط میان انسان ها با خدا و خدا با انسان ها می باشد.

۱۵ - «در جشن ازدواج»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۲: ۱-۱۱]

عیسی خدمت [و رسالت] خویش را با کاری بزرگ [یا خارق العاده] در مقابل شورای عالی یهود در اورشلیم آغاز نکرد. برای افزونی شادی یک جشن عروسی در یک جمع خانوادگی در دهکده کوچکی در جلیل قدرت او بکار برد و بدین ترتیب همدلی، عطوفت و اشتیاق خود را برای خوشبختی و سعادت آنان نشان داد. عیسی، در بیابان وسوسه [و آزمون] از پیاله غم و اندوه نوشیده بود و به همین دلیل آمده بود تا پیاله شادی و برکت را به انسان بدهد و با قدوسیت خویش، به روابط زندگی انسانی قداست بخشد.

عیسی از اُردن به جلیل باز گشته بود. در فاصله ای نه چندان دور از شهر ناصره، در دهکده کوچک قانا، مراسم عروسی برگزار می شد و شرکت کنندگان در این ضیافت، خوشاوندان یوسف و مریم بودند و عیسی با اطلاع از این گرد همایی خانوادگی به قانا رفت و به همراه شاگردانش که به جشن عروسی دعوت شده بودند در این مراسم شرکت کرد. عیسی، مادرش را که برای مدت‌ها از او دور بود، بار دیگر دید. مریم، خبر مربوط به آشکار شدن روح خداوند را در تعیید او، شنیده بود. اخبار این واقعه به ناصره رسیده بود و حقیقتی را که مریم برای سالها در دل خود پنهان کرده بود، به خاطر آورده بود. مریم نیز همراه با تمامی قوم اسرائیل به واسطه مأموریت یحیی تعیید دهنده عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته بود. مریم، نبوتی را که در هنگام تولد او داده شده بود به خوبی بیاد آورد و اکنون ارتباط یحیی با عیسی، دوباره آتش امید را در دل او بر افروخت. اماً اخبار عزیمت اسرار آمیز عیسی به بیابان را نیز شنیده بود و به همین دلیل دلنگران و مضطرب شده بود.

مریم از روزی که خبر فرشته را در خانه واقع در ناصره شنید، تمام شواهدی را که مسیح بودن عیسی را اثبات می کرد، چون گنجی ارزشمند در دل خود پنهان کرده بود. زندگی دلپذیر، متواضعانه و به دور از خودخواهی عیسی، مریم را متقاعد کرد که او از رسول و فرستاده خداست. با این حال، مریم بعضی اوقات دچار یأس و تردید می شد و مشتاقانه برای زمان آشکار شدن جلال خدا انتظار کشیده بود. یوسف وفات یافته بود، آن کسی که مریم راز تولد عیسی را با وی در میان گذاشته بود و اکنون دیگر کسی نبود که مریم بتواند آمید ها و نگرانی های خود را با وی در میان گذارد. دو ماه گذشته برای مریم در رنج و اندوه سپری شده بود. او از عیسی جدا مانده بود، کسی که با محبت خویش، او را تسلی می داد. مریم در این دو ماه، در باره سخنان شمعون که گفته بود، «شمیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت، تأمل می کرد، (لوقا ۲ آیه ۳۵)». او به یاد آورد که چگونه در هنگام مراجعت از

جشن‌های عید فصح یا [پسح] عیسی را گم کرده و با این تصور که او را برای همیشه از دست داده است، سه روز پر از رنج را با نگرانی برای بازگشت او انتظار کشیده بود.

مریم در جشن عروسی با عیسی روبرو می‌شود و او هنوز هم همان پسر مهربان و وظیفه شناس است. اما عیسی مثل سابق نیست. سیمای او تغییر کرده است. اثرات مبارزه با شیطان در بیابان، در سیمای او دیده می‌شود. در حالت چهره او متانت و قدرتی تازه دیده می‌شود که حاکی از رسالت الهی اوست. گروهی از مردان جوان با او همراه بودند که با دیده احترام به او نگریسته و او را استاد خطاب می‌کردند. این گروه آنچه را که در مراسم تعمید عیسی دیده و شنیده بودند، برای مریم شرح داده واعلام می‌کنند که، «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده و پیامبران نیز در باره اش نوشته اند، یافته ایم» (یوحنا ۱ آیه ۴۵).

هنگامی که میهمانان دور هم جمع می‌شوند، چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از آنان نسبت به موضوع قابل توجهی مஜذوب شده اند. نوعی هیجان پنهانی بر جماعت حاکم می‌شود و میهمانان در گروههای کوچک با اشتیاق، اما با لحنی آرام با یکدیگر گفتگو می‌کنند. و با کنجدکاوی و حیرت به پسر مریم خیره می‌شوند. مریم با شنیدن شهادت شاگردان در باره عیسی بسیار شادمان شده بود زیرا اطمینان یافته بود که انتظارات طولانی وی بیهوده نبوده است. با وجود این، در شادی مقدس او اثراتی از غرور دیده می‌شد که برای یک مادر مهربان امری طبیعی بود. مریم چون دید که همه نگاهها متوجه عیسی شده، آرزو کرد که عیسی برای جماعت ثابت کند که حقیقتاً مورد تکریم و احترام خداست. او آرزو کرد که فرصتی فراهم آید تا عیسی بتواند در حضور میهمانان معجزه‌ای انجام دهد.

در آن روزها مرسوم بود که جشن‌های عروسی برای چند روز ادامه می‌یافتد و به همین دلیل، قبل از اینکه عروسی خاتمه یابد، معلوم شد که ذخیره شراب به پایان رسیده است و این موضوع باعث نگرانی و تأسف میزبانان شد. صرفنظر و چشم پوشی از شراب در جشن‌ها غیر عادی بود و فقدان آن بی توجهی به اصول مهمان نوازی تلقی می‌شد. مریم به عنوان یکی از خویشاوندان عروس و داماد در تدارکات جشن عروسی کمک کرده بود، او اکنون خطاب به عیسی گفت، «دیگر شراب ندارند». این سخن القا و اشاره می‌کرد که او بتواند نیاز آنان را برطرف سازد. اما عیسی به او گفت، «زن، مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز فرا نرسیده».

این پاسخ بمنظور برای ما غیر عادی به نظر برسد، اما در آن هیچ نشانی از گستاخی و بی اعتنایی دیده نمی‌شود. منجی، مادرش را براساس رسوم آن زمان مورد خطاب قرار داد. این گونه گفتگو در جهت احترام به اشخاص به کار بردہ می‌شد. رفتار منجی در طول حیات دنیوی اش، همواره با دستورات اخلاقی که خود او داده بود، مطابقت داشت «پدر و مادر خود را احترام نما» (خروج ۲۰ آیه ۱۲). عیسی بر روی

صلیب، هنگامی که وظیفه مراقبت از مادرش را به محبوب ترین شاگرد خود محول می‌کرد، مجدداً با همین روش مادرش را مورد خطاب قرارداد. هم در جشن عروسی و هم بر روی صلیب، محبت ابراز شده در لحن صدا، نگاه و حرکات او، سخنان او را به روشنی تفسیر کرد.

مسیح در هنگام نجوانی و در دیدارش از معبد اورشلیم، زمانی که راز رسالتش در مقابل وی آشکار شد، به مریم گفته بود، «مگر نمی‌دانستید که می‌باید در امور پدر خود باشم» (لوقا ۲ آیه ۴۹). این سخنان کلید مفتاح و مطلب اصلی زندگی و خدمت او را تعیین می‌کرد. برای او تحقق بخشیدن به کار عظیم نجات، که به خاطر آن به این جهان آمده بود، از هرکار دیگری مهم‌تر بود. او اکنون یکبار دیگر این درس را برای مادرش تکرار می‌کرد. زیرا این خطر وجود داشت که مریم به خاطر خویشاوندی با عیسی خود را محق بداند که او را تا حدودی در مأموریتش هدایت کند. عیسی به مدت سی سال برای مریم فرزندی مطیع و مهربان بود و در محبت به او هرگز کوتاهی نکرده بود. اماً اکنون وقت آن رسیده بود که در امور پدر خود باشد. به عنوان پسر خدای متعال و منجی جهان، هیچگونه ارتباط دنیوی نباید او را از مأموریتش باز دارد و یا رفتارش را تحت تأثیر قرار دهد. او برای انجام اراده پدر می‌بايستی آزادانه عمل کند. این موضوع باید برای ما نیز سرمشق قرارگیرد. خواسته‌های خداوند، حتی از روابط خویشاوندی نیز مهمترهستند و علائق دنیوی نباید قدمهای ما را از مسیری که خداوند مقرر کرده است، منحرف کند.

مسیح یگانه امید نجات برای نسل گناهکار ماست؛ مریم نیز تنها می‌توانست به واسطه بُره خدا نجات یابد. او در خودش هیچ فضیلتی نداشت و خویشاوندی مریم با عیسی او را از تظر روحانی در موقعیت متفاوتی نسبت به دیگران قرارنمی‌داد و منجی در سخنان خود به این موضوع اشاره کرده است. او تفاوت میان «پسر انسان» با «پسر خدا» را در ارتباط خود با مریم به روشنی بیان می‌کند. ارتباط خویشاوندی میان آنان، به هیچ وجه مریم را در موقعیتی برابر با عیسی قرار نمی‌دهد.

کلام «ساعت من هنوز فرا نرسیده است» حاکی از این حقیقت بود که تمام اعمال مسیح در این جهان در راستای تحقق بخشیدن به نقشه‌ای بود که از ازل وجود داشته است. او قبل از این که به این جهان بیاید، نقشه نجات به طور کامل و با تمام جزئیاتش در حضور او طرح ریزی شد. با این وجود، هنگامی که عیسی به این جهان آمد، مرحله به مرحله به وسیله اراده پدر هدایت شد. او قبل از اینکه زمان رسالتش فرا برسد، تعجیل نکرد، بلکه با روحیه اطاعت در انتظار ماند تا ساعت موعود فرا برسد.

عیسی با بیان این عبارت که، «ساعت من هنوز فرا نرسیده» در واقع به افکار بر زبان نیاورده شده مریم و انتظاری که او به همراه قوم اسرائیل در دلهای خود پرورده

بودند، پاسخ می داد. او امیدوار بود که عیسی خود را به عنوان مسیح معرفی کند و پادشاهی را در اسرائیل برقرار سازد. اما ساعت او هنوز فرا نرسیده بود و عیسی نه به عنوان پادشاه، بلکه به عنوان « انسان دردمند و رنجیده » سرنوشت انسانی را پذیرفته بود. مریم به رغم اینکه رسالت مسیح را به درستی درک نکرده بود، اما به طور مطلق به او اعتماد داشت و عیسی نیز به چنین ایمانی پاسخ داد. به احترام ایمان مریم و تقویت ایمان شاگردان بود که عیسی اولین معجزه خود را انجام داد. شاگردان می باشند با وسوسه های متعددی مواجه می شدند، که ایشان را به بی اعتقادی تشویق می کرد. نبوت های عهد عتیق برای ایشان به روشنی آشکار کرده بود که عیسی همان مسیح موعود است. آنان انتظار داشتند که رهبران مذهبی اسرائیل با اطمینانی حتی بیشتر از ایشان، عیسی را پذیرند. آنان اعمال خارق العاده مسیح و اعتماد وایمانشان به رسالت او را در میان مردم اعلام می کردند. اما به خاطر بی ایمانی، تعصب ریشه دار و دشمنی کاهنان و معلمین یهودی نسبت به عیسی شگفت زده و شدیداً دلسربودند. معجزات اولیه منجی، شاگردان را تقویت کرد تا در مقابل این مخالفت ها ایستادگی کنند.

مریم بدون اینکه در مقابل سخنان عیسی نگران و دستپاچه شود، به خدمتکاران گفت، هرچه به شما می گوید انجام بدھید و بدین طریق تا جایی که می توانست راه را برای معجزه مسیح هموار کرد. درآستانه در شش خمره سنگی بود و عیسی خدمتکاران را گفت تا خمره ها را از آب پُر کنند و خدمتکاران خمره ها را لبریز کردند. پس ازان، هنگامی که شراب خواسته شد به ایشان گفت، « حالا کمی از آن را بردارید و نزد گرداننده مجلس ببرید »، آبی که در خمره ها پُر شده بود به شراب تبدیل شد. میهماندار و میهمانان از تمام شدن ذخیره شراب خبر دار نشدند. میهماندار با چشیدن شرابی که خدمتکاران آورده بودند، آن را از شراب هایی که تا آنزمان نوشیده بود عالی تر یافت. این شراب با شرابی که در ابتدای جشن عروسی داده شده بود بسیار متفاوت بود. میهماندار، داماد را فرا خواند و به او گفت، « همه نخست با شراب ناب پذیرایی می کنند و چون میهمانان مست شدند شراب ارزانتر را می آورند، اما تو شراب ناب را تا حال نگاه داشتی؟ ».

همانطوری که افراد بهترین شراب را اول و بدترین را بعداً می آورند، دنیا نیز هدایایش را به همین ترتیب عرضه می کند. چیزی که دنیا عرضه می کند، شاید در ابتدا خوشایند و راضی کننده باشد، اما خشنود کننده نبودن آن بعداً معلوم می شود. طعم شراب به تلخی و شادی به اندوه تبدیل می شود و چیزی که با سرود و شادمانی آغاز می شود با خستگی و نفرت پایان می یابد. اما هدایای عیسی همواره جدید و تازه هستند. جشنی که او برای روح آدمی تدارک می بیند هرگز در اعطای خشنودی و شادی شکست نمی خورد. هر بخشش تازه ای که عرضه می شود، استعداد و توانایی شخص دریافت کننده را برای قدردانی و لذت بردن از برکات خداوند، افزایش می دهد. او انسان را همواره مورد رحمت قرار می دهد

و ذخایر لطف الهی هرگز تمام نمی شود. اگر در او بمانید، هدیه با ارزشی را که امروز دریافت می کنید، دریافت هدیه ارزشمندتر فردا را تضمین می کند. سخنان عیسی به نتائیل طرز رفتار خداوند با فرزندان ایمان را بیان می کند. خداوند با هر مکاشفه تازه ای از محبت خود، به دل پذیرنده اعلام می کند. « ایمان آوردی؟ از این پس چیزی بزرگتر خواهی دید » (یوحنا ۱ آیه ۵۰).

هدیه مسیح در جشن عروسی یک نماد بود. آب مظهر تعیید در مرگ او و شراب مظهر خون او بود که برای گناهان جهان ریخته می شد. آب ریخته شده در خمره ها با دست انسان آورده شد، اما، تنها کلام مسیح می توانست فضیلت حیات بخش را به آن اعطا کند. آئین ها و تشریفات مذهبی اشاره کننده به مرگ مسیح نیز همین طور است و تنها با قدرت مسیح که از طریق ایمان عمل می کند، این آئین ها می توانند روح را تغذیه و پرورش دهند. سخنان عیسی شراب مورد نیاز جشن عروسی را به فراوانی تأمین کرد و هم چنین است غنای فیض او که می تواند گناهان انسان را محو سازد و روح را احیاء و تقویت کند.

در اولین جشن عروسی که عیسی به همراه شاگردانش شرکت جست، پیاله ای را به ایشان داد که مظهر کار او برای نجات ایشان بود. عیسی در شام آخر نیز برای بنیان گذاری آئین مقدسی که از طریق آن مرگ او تا « زمان آمدنش » اعلام می شد، (اول قرنتیان ۱۱: ۲۶) مجدداً پیاله را به شاگردان داد و با گفتن این سخنان که « به شما می گوییم که تا آمدن پادشاهی خدا دیگر از محصول مُ نخواهم نوشید »؛ اندوه شاگردان در جدا شدن از خداوندان را با وعده تجدید دیدار تسلی داد، (متى ۲۶ آیه ۲۹).

شرابی که مسیح برای جشن عروسی تهیه کرد و آنچه را که به عنوان مظهر خون خویش به شاگردان داد، آب انگور ناب و خالص بود. اشعیای نبی هنگامی که در باره شراب تازه « در خوشة » سخن می گوید، به این موضوع اشاره می کند و می گوید، « آن را فاسد مسازید زیرا که برکت درآن است » (اشعیاء ۶۵ آیه ۸). این مسیح بود که در عهد عتیق به اسرائیل هشدار داده بود که، « شراب استهزا می کند و مسکرات عربده می آورد و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست » (امثال ۲۰ آیه ۱). بنابراین او، خود چنین نوشیدنی را فراهم نمی کند. شیطان همیشه انسان را فریب می دهد تا با میدان دادن به امیال نفسانی، منطق و مفاهیم روحانی را زیر پا گذارد. اما مسیح به ما تعلیم می دهد که امیال نفسانی را تحت کنترل در آوریم. حیات مسیح الگوی خویشتن داری بود. او برای درهم شکستن قدرت ولع و شکمبارگی و به خاطر ما با دشوارترین آزمایشی که بشریت می توانست با آن مواجه شود، ایستادگی کرد. این مسیح بود که یحیی تعیید دهنده را از نوشیدن شراب و دیگر مسکرات منع کرده بود. این او بود که پرهیز مشابهی را برای همسر ما نوح تجویز کرده بود. او فردی را که به همسایه خود شراب دهد مورد لعن قرار داده بود.

مسیح مغایر تعالیم خویش عمل نکرد. شراب تخمیر نشده ای را که او برای میهمانان عروسی تهیه کرد نوشیدنی سالم و گوارا بود و پیامد آن این بود که ذائقه میهمانان را با استهای سالم هماهنگ کند.

هنگامی که میهمانان متوجه کیفیت شراب شدند از خدمتکاران راجع به آن سئوال کردند و پی بردن که معجزه ای انجام شده است. آنان برای مدتی آنقدر حیرت زده شدند که به کسی که این معجزه خارق العاده را انجام داده بود فکر نکردند. سرانجام به دنبال او گشتند، اماً معلوم شد که عیسی بدون اینکه حتی شاگردانش متوجه شوند، به آرامی آنجا را ترک کرده بود.

اکنون توجه میهمانان به سوی شاگردان عیسی جلب شده بود. آنان برای اولین بار فرصت یافته بودند تا ایمانشان را به عیسی اقرار کنند. بنابراین آنچه را که در رود اُردن دیده و شنیده بودند برای میهمانان شرح دادند و بدین ترتیب نور امید در دلهای بسیاری به وجود آمد زیرا خداوند نجات دهنده ای را برای رهایی قومش فرستاده بود. اخبار معجزه در سرتاسر آن ناحیه منتشر گردید و سرانجام به اورشلیم رسید. کاهنان و مشایخ یهود بار دیگر با علاقمندی در نبوتهای مربوط به آمدن مسیح تفحص کردند و برای پی بردن به رسالت این معلم جدید، که بدون تظاهر و با ظاهری متواضع در میان مردم ظاهر شده بود، اشتیاق زیادی وجود داشت.

خدمت مسیح با خدمت مشایخ یهود تفاوتی قابل قیاس داشت. تاکید و توجه آنان به احادیث و تشریفات ظاهری هر نوع آزادی واقعی اندیشه و عمل را از بین برده بود. کاهنان و مشایخ یهود، دائمًا در ترس و وحشت از نجس شدن زندگی می کردند. آنان با اجتناب کردن از تماس با «ناپاکان» نه تنها از اقوام غیر یهودی، بلکه از اکثریت قوم خود نیز فاصله گرفته بودند و بدین ترتیب نه به مردم سودی می رسانندند و نه از دوستی ایشان بهره مند می شدند و چون دائمًا به این موضوعات فکر می کردند، افکار شان تیره و زندگیشان محدود شده بود. رفتار کاهنان و مشایخ یهود، خودپسندی، عدم تحمل و تعصب را در میان طبقات مختلف مردم افزایش داده بود.

عیسی اصلاحات خود را با نزدیک شدن به مردم و احساس همدردی با ایشان آغاز کرد. او در حالی که بیشترین احترام را برای شریعت الهی قایل شد، پارسایی ریاکارانه فریسیان را مورد سرزنش قرار داد. عیسی تلاش کرد تا مردم را از قوانین بی معنی که آنان را اسیر کرده بود، آزاد سازد و موانعی را که طبقات مختلف جامعه را از یکدیگر جدا کرده بود، از میان بردارد، تا بتواند افراد را به عنوان فرزندان یک خانواده دور هم جمع کند. حضور او در جشن عروسی در قانا، اولین گام برای رسیدن به چنین هدفی محسوب می شد.

خداآوند به یحیی تعمید دهنده دستور داده بود در بیابان ساکن شود تا از تأثیر

کاهنان و معلمین یهودی مصون بماند و برای مأموریت ویژه آماده شود. اما ریاضت و گوشه گیری یحیی نباید سرمشق و الگوی مردم قرار من گرفت. خود یحیی نیز به شنوندگان خود دستور نداده بود که وظایف و مسئولیت های گذشته خود را فراموش کنند. او از ایشان خواسته بود تا در مکانی که خداوند ایشان را خوانده بود، با صداقت توبه کرده و ثمرات شایسته توبه بیاورند.

عیسی علیرغم اینکه ذاتاً فردی اجتماعی بود، اما نا پرهیزی و اسراف را در کلیه اشکال آن تقبیح می کرد. او میهمان نوازی کلیه طبقات جامعه را من پذیرفت و به خانه های ثروتمندان، فقیران، تحصیل کرده و بی سواد من رفت و سعی من کرد که افکار ایشان را از مشکلات پیش پا افتاده و فانی زندگی، به موضوعات روحانی واژلی ارتقاء بخشد. او عیاشی و بی بند و باری را صریحاً تقبیح می کرد و در زندگی او کوچکترین نشانی از رفتار سبکسرا نه دیده نمی شد. با این همه از شادی معصومانه و بی پیرایه لذت من برد و با حضور خود، محافل و گرد همایی های مردم را تقدیس می کرد. یک مراسم ازدواج یهودی واقعه ای گیرا بود و شادی ناشی از آن برای انسان نامطلوب نبود. عیسی با حضور در این مراسم، ازدواج را به عنوان بنیانی الهی مورد تکریم قرارداد.

هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، پیمان ازدواج معرف نوعی پیوند مقدس و محبت آمیز من باشد که میان مسیح و قوم او وجود دارد. در ذهن عیسی، شادمانی ناشی از جشن های ازدواج، یادآور شادمانی روزی است که او عروس خود یعنی کلیسا را به خانه پدرخواهد برد و نجات یافتگان به همراه منجی در ضیافت شام بره شرکت خواهد کرد. او من گوید، « چنانکه داماد از عروس مسروپ من شود، هم چنان خدایت از تو مسروپ خواهد بود. » و " تو دیگر به متروک مسمی نخواهی شد... بلکه تو را حفصیه و زمینت را بعله خواهند نامید زیرا خداوند از تو مسروپ خواهد شد «، « او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود » (اشعیا ۶۲ آیات ۵ و ۴؛ صفحه ۳ آیه ۱۷). هنگامی که رویای آسمانی با تمام جلال و شکوه آن به یوحنان آشکار شد، چنین نوشت: « آنگاه صدای شنیدم که به خروش جماعتی عظیم من مانست و به غرش آبهای فراوان، و به بانگ بلند رعد، که من گفت: هَلَّوْيَا! زیرا که خداوند، خدای ما، آن قادر مطلق، سلطنت آغاز کرده است. و به وجود آیم و شادی کنیم، واو را جلال دهیم، زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده، و عروس او خود را آماده ساخته است ». آنگاه فرشته به من گفت « بنویس، خوش بحال آنان که به ضیافت عروسی آن بره دعوت من شوند » (مکاشفه ۱۶ آیات ۶ و ۷ و ۹).

عیسی بدون اینکه در میان افراد تبعیضی قائل شود همه را به شرکت در پادشاهی الهی خویش دعوت کرد. او به عنوان کسی که خواستار نیکوی مردم بود به میان ایشان من رفت و از این طریق به قلب های مردم دسترسی پیدا من کرد. او در

خیابانهای شهر، در خانه‌ها، قایق‌ها، کنیسه‌ها و در کنار سواحل در یاچه و در ضیافت عروسی در جستجوی مردم بود. او با مردم در محل کارشناس ملاقات می‌کرد و به مسایل دنیوی ایشان علاقه و توجه خود را نشان می‌داد. او تعالیم خویش را به خانه‌های مردم منتقل می‌کرد و خانواده‌ها را در خانه‌های خودشان با حضور الهی خود تحت تأثیر قرار می‌داد و محبت و همدردی عمیق او با مردم به او کمک می‌کرد تا حمایت ایشان را جلب کند. عیسی غالب اوقات برای دعا و راز و نیاز به گوشه‌ای خلوت در کوهستان پناه می‌برد اماً این کار مقدمه‌ای برای انجام فعالیت او در میان مردم محسوب می‌شد. از این به بعد برای شفای مریضان، تعلیم ناآگاهان و شکستن زنگیرهای اسارت شیطان، قدم به پیش گذاشت. عیسی از طریق ارتباط و معاشرت فردی با شاگردان، ایشان را تعلیم می‌داد. او گاهی اوقات در دامنه کوهستان، یا در کنار دریا و یا هنگام قدم زدن، ایشان را تعلیم داده و اسرار ملکوت خدا را به ایشان آشکار می‌کرد. او مانند مردمان امروزی موعظه طولانی و خسته کننده نمی‌کرد. هر جا که دلهای مردم برای پذیرش پیام الهی مستعد و آماده بود، حقایق مربوط به طریق رستگاری را آشکار می‌کرد. او به شاگردانش دستور نمی‌داد که این و یا آن کار را انجام دهند، بلکه به ایشان گفت، «مرا متابعت کنید»؛ و هنگامی که به شهرها و روستاهای سفر می‌کرد آنان را به همراه خود می‌برد تا مشاهده کنند که او چگونه مردم را تعلیم می‌دهد. مسیح علایق ایشان را با علایق خود پیوند داد و آنان نیز در انجام کار به او پیوستند.

الگوی مسیح در پیوند دادن خود به علایق بشری باید از سوی همه کسانی که کلام او را موعظه می‌کنند و هم چنین از سوی کسانی که انجیل فیض او را دریافت می‌کنند، پیروی شود. ما نباید از مشارکت با مردم اجتناب کنیم و خودمان را از دیگران منزوی کنیم. بلکه برای دسترسی به همه طبقات مردم، باید آنان را در جایی که هستند ملاقات کنیم. آنان ندرتاً مطابق میل خود به دنبال ما خواهند آمد. حقایق الهی فقط از طریق موعظه، بر دلهای افراد اثر نمی‌گذارد. زمینه کاری دیگری نیز وجود دارد و با اینکه فروتنانه تر است اماً کاملاً نوید بخش است. چنین زمینه‌ای برای فعالیت، در خانه‌های فقیران، در منازل بزرگان، در میان افراد مهمان نواز و در فعالیتهای بی ضرر اجتماعی یافت می‌شود.

به عنوان شاگردان مسیح، نباید صرفاً به خاطر علاقه به خوش گذرانی در گرد همایی‌های افراد شرکت کنیم. چنین مصاحبتهایی صرفاً به زیان ما خاتمه خواهد یافت. هرگز نباید با اعمال و سخنانمان و یا با حضور و سکوتمن، گناه را تایید کنیم. هر جا که می‌رویم باید عیسی را به همراه خود ببریم و ارزشمندی منجی را به دیگران نشان دهیم. آنانی که سعی می‌کنند برای محفوظ نگاه داشتن ایمانشان، آن را در درون حصارهای سنگی پنهان کنند، فرصت‌های ارزشمندی را برای انجام اعمال نیکو، از دست می‌دهند. مسیحیت از طریق روابط اجتماعی است که میتواند با دنیا ارتباط برقرار کند. هرکسی که نور الهی را دریافت کرده

است موظف است تا مسیر آنان را که نور حیات را نمی شناسند، روشن کند.

همه ما باید شاهدان مسیح باشیم. قدرت اجتماعی که با فیض مسیح تأیید شده است باید در هدایت کردن افراد به سوی منجی، توسعه یابد. دنیا باید ببیند که ما از روی خود خواهی به دنبال منافع خودمان نیستیم، بلکه دوست داریم تا دیگران نیز در برکات و امتیازات ما سهمی داشته باشند. آنان باید ببینند که مذهب، ما را به افرادی بی عاطفه و سخت گیر تبدیل نکرده است. باشد تا همه آنانی که مدعی هستند که مسیح را یافته اند، مانند او برای خیرخواهی انسان خدمت کنند.

هرگز نباید کاری کنیم که دنیا به غلط تصور کند که مسیحیان مردمی غمگین و مأیوس هستند. اگر نگاه ما متوجه عیسی باشد، منجی مهربان را خواهیم داد و از چهره او نور و روشنایی دریافت خواهیم کرد. هر جا که روح او حاکم باشد، سلامتی در آنجا وجود خواهد داشت. و خوشی نیز خواهد بود چرا که اعتمادی مقدسانه و آرام خواهد بود.

مسیح از پیروان خود خشنود می شود، هنگامی که ایشان علیرغم سرشت انسانی خود، نشان می دهند که در سیرت الهی او سهیم هستند. آنان مجسمه نیستند، بلکه مردان و زنانی زنده هستند و دلهای ایشان که به واسطه شبنم فیض الهی تازه شده است به روی آفتاب عدالت گشوده می شود. نوری که بر ایشان می تابد از طریق اعمالی که با محبت مسیح درخیان شده است بر دیگران منعکس می شود.

۱۶ - «در مکبد او»

«سپس با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم رفت و روزهایی چند در آنجا ماندند. چون عید پسح یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت.».

در این سفر، عیسی به جمعیت زیادی که به سوی پایتخت روان بودند، ملحق شد. او هنوز رسالت خویش را بطور علنی اعلام نکرده بود و بدون اینکه توجه مردم را به خود جلب کند با ایشان معاشرت می نمود. در این ایام، اخبار آمدن مسیح که یحیی تعمید دهنده به آن بشارت داده بود، اکثراً موضوع گفتگو بود. آنان با شور و هیجان بسیاری در انتظار رسیدن به عظمت و شکوه ملی بودند. اما عیسی می دانست که چنین انتظاری با شکست مواجه خواهد شد، زیرا بر اساس تعبیری نادرست از کتب مقدسه بنا شده بود. بنابراین با جدیتی زیاد، نبوتهای عهد عتیق را برای ایشان شرح داد و سعی کرد تا مردم را به مطالعه دقیق کلام خداوند تشویق کند.

رهبران یهود مقرر کرده بودند که مردم باید در اورشلیم عبادت و پرستش خداوند را بیاموزند. در خلال عید پسح عده زیادی از تمام نواحی فلسطین و حتی از سرزمین های دور در اورشلیم اجتماع می کردند. جمعیت بطور نامنظم و بهم ریخته صحن های معبد را پر کرده بود. بسیاری از مردم نمی توانستند هدایای قربانی خود را که باید به عنوان مظہر قربانی بزرگ تقدیم شود، به همراه خود بیاورند. بنابراین برای سهولت امر، حیوانات به صحن بیرونی معبد آورده شده و در آنجا خرید و فروش می شدند. طبقات مختلف مردم با اجتماع در این مکان قربانیهای مورد نظر خود را خریداری می کردند و در همین مکان کلیه پولهای خارجی به سکه های قدس تبدیل می شد.

هر فرد یهودی موظف بود که سالیانه نیم مثقال نقره «برای جان خود فدیه بدهد» و پولی که از این طریق جمع آوری می شد برای تأمین نیازهای معبد مصرف می شد، (خروج ۳۰ آیات ۱۲ تا ۱۶). علاوه بر این مبالغ هنگفتی به صورت هدایای اختیاری تقدیم می شد تا در خزانه معبد ذخیره شود. هم چنین مقرر شده بود که تمام پولهای خارجی به سکه هایی که شکل معبد نام داشت تبدیل شود که برای امور و تشریفات قدس قابل پذیرش بود. مبادله پول خارجی برای کلاهبرداری و اخاذی فرصتی ایجاد کرده بود که به صورت تجارتی شرم آور درآمده بود و برای کاهنان نیز منبع درآمدی محسوب می شد.

معامله کنندگان برای حیوانات فروخته شده قیمت های گزارفی را مطالبه می کردند و سود حاصله را با کاهنان و حکام تقسیم می کردند. آنان از این طریق با

پولهای مردم ثروت زیادی کسب می‌کردند. به عابدان و زائران اینگونه القاء شده بود که چنانچه قربانی تقدیم نکنند، برکت خداوند شامل حال فرزندان و زمین‌های ایشان نخواهد شد و بدین ترتیب مردم مجبور می‌شوند بهای گزافی را در مقابل خرید حیوانات بپردازند زیرا میل نداشتند که بدون انجام فرائض و تشریفات مذهبی که به خاطر آن آمده بودند، به خانه‌های ایشان مراجعت کنند.

در ایام عید پسح قربانی‌های بی‌شماری تقدیم می‌شد و میزان فروش حیوانات در معبد بسیار قابل توجه بود. معبد مقدس خداوند به بازار خرید و فروش حیوانات تبدیل می‌شد. چانه زدن معامله کنندگان، صدای گاوها، بع‌بَع گوسفندان و بع‌بغو کردن کبوتران با صدای جرنگ جرنگ سکه‌ها و جر و بحث خشمگینانه مردم از گوشه وکنار معبد شنیده می‌شد. بی‌نظمی و شلوغی به قدری زیاد بودکه آرامش عبادت کنندگان را برهم می‌زد و دعاها و نیایش‌هایی که به حضور خدای متعال تقدیم می‌شد، تحت الشاعع هیاهوی سوداگران قرار می‌گرفت. یهودیان به دینداری خود بی‌اندازه مباراکات می‌کردند. آنان معبد را بسیار دوست می‌داشتند و هر گونه اظهار نظر بر علیه آن را کُفر تلقی می‌کردند. آنان در انجام تشریفات مربوط به معبد بسیار سخت گیر بودند، اماً دلبستگی به مال و ثروت بر وجود ایشان حاکم گردیده بود و نمی‌دانستند که چه اندازه از اهداف اصلی عبادت که از سوی خود خداوند بنیاد نهاده شده بود، منحرف شده بودند.

هنگامی که خداوند بر فراز کوه سینا نازل شد، آن مکان به واسطه حضور او، تقدیس شد. خداوند به موسی امر فرمود که در اطراف کوه حدودی را تعیین کرده و آن را تقدیس کند و سپس سخنان خداوند شنیده شد که هشدار می‌داد، «بر حذر باشید از اینکه به فراز کوه آید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هر آینه کشته شود. دست برآن گذارده نشود بلکه یا سنگسارشود یا به تیر کشته شود، خواه بهایم باشد، خواه انسان، زنده نماند» (خروج ۱۹ آیات ۱۲ و ۱۳). بنابراین به قوم، اینچنین تعلیم داده شد که، هر مکانی که خداوند حضور خویش را آشکار می‌کند، آن مکان مقدس است. محظوظه معبد خداوند می‌باشد مکانی مقدس قلمداد می‌شد. اماً در کشمکش برای کسب ثروت همه اینها نادیده گرفته می‌شد.

کاهنان و حکام یهود فرا خوانده شده بودند تا نمایندگان خداوند در میان مردم باشند. آنان باید مانع سوء استفاده اشخاص از صحن معبد می‌شدند. آنان باید سرمشق صداقت و مهربانی باشند و به جای فکر کردن به منافع خود، باید به نیازهای عبادت کنندگان رسیدگی و به کسانی که قادر به خرید هدایای قربانی نبودند، یاری می‌رسانندند. اماً این کار را نکردند زیرا مال اندوزی ایشان را دل سخت [و بی‌عاطفه] کرده بود.

در میان زائرانی که برای این عید آمده بودند، افرادی نیازمند و رنجدیده مانند

نایینیان، لنگان، ناشنوایان حضور داشتند. بعضی از آنان با بستر آورده می شدند. بسیاری آنقدر فقیر بودند که نمی توانستند ارزانترین قربانی را برای تقدیم به خداوند خریداری کنند. بعضی ها آنقدر فقیر بودند که حتی قدرت خرید غذا را نداشتند تا با آن شکم خود را سیرکنند. این افراد به واسطه احکام کاهنان شدیداً تحت فشار بوده و رنج می برdenد. کاهنان به تقوا و دینداری خود افتخار می کردند و ادعا می کردند که حافظان مردم می باشند، اماً فاقد شفقت و مهربانی بودند. تقاضای کمک فقیران، مریضان و افراد در حال مرگ از ایشان بی فایده بود. رنج و مصیبت این افراد، احساس همدردی کاهنان را برآورده انگیخت.

زمانی که عیسی وارد معبد شد، کل صحنه را مشاهده نمود. او معاملات نامنصفانه را دید. او رنج و اندوه فقیران را که فکر می کردند بدون ریختن خون قربانی، آمرزش گناهانشان میسر نخواهد شد، از نزدیک مشاهده کرد. او دید که صحن بیرونی معبد خداوند به مکانی برای انجام کاری نامقدس اختصاص یافته است. مکانی که برای انجام قربانی تقدیس شده بود، به مکانی برای کسب مال و ثروت تبدیل شده بود.

مسیح دریافت که برای جلوگیری از این اعمال، باید کاری انجام شود. کاهنان و حکام به زائران امر می کردند تا در آئین های بیشماری شرکت کنند، اماً اهمیت این مراسم را به ایشان تعلیم نمی دادند. زائران قربانی های خود را تقدیم می کردند اماً نمی دانستند که این قربانیها سمبول قربانی کامل یعنی مسیح می باشد.

کسی که در تمامی عبادات ایشان به صورتی نمادین نشان داده شده بود، ناشناخته در میان ایشان ایستاده بود، اماً آنان نمی دانستند. مسیح در ارتباط با قربانی ها دستوراتی داده بود. او ارزش سمبولیک (نمادین) این آئین ها را درک می کرد، اماً اکنون می دید که این آئین ها منحرف و دچار سوء تعبیر شده است. عبادت روحانی به سرعت در حال از بین رفتن بود. ارتباط کاهنان و حکام با خداوند قطع شده بود و رسالت مسیح این بود که آئین های کاملاً متفاوتی را بنیان نهاد.

زمانی که مسیح بر پله های معبد می ایستاد، با دقت به اطراف می نگرد و متوجه منظره پیش روی خود می شود. او با نگاهی نبوت گونه به آینده می نگرد و نه تنها سالها، بلکه قرنها و عصرها را می بیند. او می بیند که چگونه کاهنان و حکام نیازمندان را از حقوقشان محروم و از موعظه انجیل به فقیران ممانعت خواهند کرد. او می بیند که چگونه محبت خداوند از گناهکاران مخفی نگاه داشته می شود و بسیاری، فیض خداوند را همچون کالایی تجاری مورد استفاده قرار خواهند داد. عیسی، همچنانکه منظره معبد و وضعیت آن را مشاهده می کند، خشم، اقتدار و قدرت در سیمای او آشکار می شود. توجه مردم به سوی او جلب شده و نگاه کسانی که به داد و ستد نا مقدس خویش مشغول بودند، مسحور سیمای او می

گردد. آنان نمی توانند چشم از او بر دارند زیرا احساس می کنند که این شخص نهفته ترین افکار باطنی ایشان را می خواند و انگیزه های نهان ایشان را آشکار می کند. بعضی ها، سعی می کنند تا چهره خود را پنهان کنند، چنانکه گویی اعمال شریرانه در سیمای ایشان نوشته شده و با نگاه نافذ وجستجوگر عیسی سنجیده و وزن می شود.

هیاهو و سروصدای ناشی از داد و ستد و چانه زدن متوقف می شود. سکوت تؤام با ترس بر جمعیت مستولی می شود، چنانکه گویی برای پاسخ دادن به اعمال خویش در مقابل تخت داوری خداوند احضار شده اند. آنان با نگریستن به مسیح، درخشش نور الوهیت را در بدن انسانی مشاهده می کنند. پادشاه آسمان، مانند داور روز واپسین ایستاده است و اگر چه جلال و شکوهی که در آن روز او را احاطه خواهد کرد، اکنون او را احاطه نکرده است، اما با همان قدرت می تواند از عمق باطن جمعیت آگاه شود. نگاه او بر روی جمعیت حرکت می کند و تک تک افراد را زیر نظر می گیرد. عیسی با جدیت و متنانت، جلال خویش را به ایشان نشان می دهد. نوری الهی سیمای اورا روشن می کند. آنگاه لب به سخن می گشاید و صدای رسا و پر طینی او— همان صدایی که بر بالای کوه سینا شریعت را اعلام کرد، شریعتی که اکنون کاهنان و حکام در حال نقض آن بودند— در میان صحن معبد طینی انداز می شود. عیسی به ایشان می گوید، « اینها را از اینجا بیرون ببرید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید ».«

عیسی تازیانه ای ساخته شده از طناب را در دست گرفته و در حالی که به آهستگی از پله های معبد پائین می آید، به جمعیتی که در ورودی حیاط معبد درحال چانه زدن هستند، دستور می دهد که از صحن های معبد خارج شوند. او با غیرت و جدیتی بی سابقه تختهای صرافان را واژگون می کند. سکه ها بر روی زمین ریخته می شود و صدای جرنگ جرنگ آن بر روی سنگفرش مرمرین حیاط معبد شنیده می شود. هیچکس جرأت نمی کند که اقتدار او را در این مورد زیر سئوال ببرد و یا سکه های ریخته شده بر روی زمین را که از راه حرام کسب شده بود، جمع آوری کند. عیسی ایشان را با تازیانه ای که از طناب درست کرده بود، نمی زند، اما این تازیانه ساده در دستهای او هم چون شمشیری آتشین، وحشتناک به نظر می رسد. نگهبانان معبد، کاهنان سوداگر، دلالان و فروشندهان حیوانات با گاو و گوسفندانشان از ترس اینکه مبادا در حضور او محکوم شوند، با شتاب از محوطه معبد خارج می شوند.

جمعیت با مشاهده الوهیت عیسی مضطرب می شود. فریادهای وحشت از لبهای رنگ باخته هزاران نفر به گوش می رسد. حتی شاگردان عیسی از ترس بر خود می لرزند. آنان به خاطر سخنان و رفتار عیسی که با رفتار عادی او بسیار متفاوت است، وحشت زده می شوند. اما این سخنان را که درباره او مکتوب شده

است به یاد می آورند، « غیرت خانه تو مرا خورده است » (مزامیر ۶۹ آیه ۹). جمیعت آشفته و پرهیاهو به همراه کالاها یشان از معبد خداوند خارج و از آنجا دور می شوند. اکنون صحن های معبد از داد و ستد نامقدس پاک شده است و سکوتی ژرف و با ابهت بر صحنه هرج و مرج جایگزین می شود. حضور خداوند که در ایام گذشته کوه سینا را تقدیس کرده بود، اکنون با حضور خویش معبد را تقدیس و تکریم می کند.

در تطهیر معبد، عیسی رسالت خویش را به عنوان مسیح اعلام و خدمت خود را آغاز می کند. آن معبدی که برای ساکن شدن حضور خداوند بنا شده بود، در نظر داشت تا درس با اهمیتی را به قوم اسراییل و جهانیان تعلیم دهد. از زمانهای ازلی، نقشه خداوند این بود که همه موجودات آفرینش، از فرشتگان پاک و مقدس تا انسان، به معبدی برای سکونت خالق هستی تبدیل شوند. اما انسان به واسطه گناه نتوانست معبد خداوند باشد. زیرا قلب او به واسطه گناه، گمراه و فاسد شده بود و دیگر نمی توانست جلال خداوند را آشکار کند. اما به واسطه ظهور پسر خدا در لباس جسم، نقشه خداوند تحقق می یابد. خداوند در بشریت ساکن می شود و به واسطه فیض نجات بخش او، دل انسان مجدداً به معبد خداوند تبدیل می شود. نقشه خداوند این بود که معبد اورشلیم به عنوان شاهدی همیشگی به روی تمامی انسانها که آماده پذیرش فیض عالی آن هستند، گشوده بماند. اما یهودیان ارزش و اهمیت بنایی را که به آن بسیار افتخار می کردند، نفهمیده بودند. آنان خودشان را به عنوان معبد های مقدس، به روح خداوند تسلیم نکردند. پُر شدن محوطه معبد اورشلیم از هیاهوی بازار مَکَاره، فاسد شدن کامل دلهای انسانی را به واسطه حضور شهوات نفسانی و افکار نامقدس نشان می داد. عیسی در تطهیر معبد از خریداران و فروشندها، رسالت خویش را برای تطهیر قلب انسان از ناپاکی گناه؛ از تمایلات دنیوی، شهوات نفس و رفتارهای شریرانه ای که روح را فاسد می سازد، اعلام کرد. « خداوند قادر متعال می فرماید: قاصد خود را می فرستم تا راه را برای شما اعلان خواهد کرد. اما کیست که یاری ایستادن در مقابل او را داشته باشد؟ و کیست که بتواند آمدنش را تحمل کند؟ زیرا او همچون آتش سوزانی است که فلز را تصفیه می کند و مثل صابونی است که کثیف ترین لباس ها را پاک می کند. او مانند کسی که فلز را تصفیه می کند کاهنان را همچون طلا و نقره پاک خواهد کرد تا آنها با دل پاک هدایا را به خداوند تقدیم کنند » (ملاکی ۳ آیات ۱ تا ۳).

آیا تشخیص نمی دهید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر کسی معبد خدا را خراب کند، خدا نیز او را هلاک خواهد کرد، « زیرا معبد خدا مقدس است و شما آن معبد هستید » (اول قرنتیان ۳ آیات ۱۶ و ۱۷). هیچ انسانی نمی تواند روح شرارت که دل را در تملک خود درآورده است، بیرون کند.

تنها مسیح است که می تواند معبد روح را تطهیر کند اما او خود را به زور تحمیل نمی کند و آنطوری که در ایام گذشته وارد معبد شد، به قلب ما وارد نمی شود، بلکه می گوید: « اینک بر در ایستاده می کویم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من » (مکافهه ۳ آیه ۲۰). او خواهد آمد، اما نه فقط برای یک روز، چنانکه می گوید، « بین آنها سکونت خواهم گزید، و در میان ایشان راه خواهم رفت، و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود ». « او عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گناهان ایشان را به عمق های دریا خواهی انداخت » (دوم قرنیان ۶ آیه ۱۶؛ میکا ۷ آیه ۱۹). حضور او جان را تقدیس و تطهیر خواهد کرد تا که معبدی مقدس برای خداوند باشد و « خدا به واسطه روحش در آن ساکن شود » (افسیان ۲ آیات ۲۱ و ۲۲).

کاهنان و حکام، غرق در وحشت، از صحن معبد و از مقابل دیدگان نافذ مسیح که از باطن ایشان خبردار بود، گریخته بودند. آنان در ضمن فرار با تعدادی از مردم که به سوی معبد می آمدند برخورد کردند و آنچه را که دیده و شنیده بودند برای ایشان شرح داده و از ایشان خواسته بودند تا باز گردند. مسیح به مردمی که در حال فرار بودند نگریست و به خاطر ترس و جهل ایشان نسبت به پرستش حقیقی، شدیداً اندوهگین شد. عیسی در این منظره، که پراکنده تمامی قوم اسرائیل را به واسطه شرارت و توبه ناپذیری ایشان به شکلی نمادین نشان می داد، مشاهده کرد.

و چرا کاهنان از معبد می گریختند؟ آنان چرا بر سر جای خود باقی نمانندند؟ کسی که به ایشان فرمان داده بود که بروند، پسر یک نجار بود، یک جلیلی فقیر که از مقام و قدرت دنیوی بهره ای نداشت. آنان چرا از پولی که از راه حرام کسب شده بود، صرفنظر کردند و به دستور کسی که ظاهری آنچنان متواضع و فروتن داشت، از معبد گریختند؟

مسیح با اقتدار یک پادشاه سخن گفته بود. در سیمای او و در آهنگ صدایش، چیزی نهفته بود که آنان در مقابل آن یارای مقاومت نداشتند. کاهنان و حکام به محض دریافت فرمان عیسی، جایگاه واقعی خود را که تا آن زمان درک نکرده بودند، به عنوان افرادی دزد و ریاکار درک کردند. زمانی که الوهیت عیسی به ایشان آشکار شد، در سیمای او فقط عصبانیت و برآشتفتگی ندیدند، بلکه به اهمیت سخنان او پی بردن. آنان گویی خود را برای دریافت محاکومیت ازلی در حضور تخت داوری خداوند احساس می کردند. بدین ترتیب، برای مدقی، مقاععد شدند که عیسی یک نبی می باشد، اما بسیاری دیگر عقیده داشتند که او همان مسیح است. نبوت‌های انبیاء در ارتباط با مسیح، از طریق روح القدس از ذهن ایشان گذشته بود. آیا آنان به این موضوع اعتراف می کردند؟

آن خواستار توبه نبودند. کاهنان و حکام می دانستند که محبت و همدردی

مسيح نسبت به نيازمندان بر انگيخته شده است. آنان می دانستند که در داد و ستد با مردم مرتکب اخاذی شده بودند و چون مسيح به مقاصد ايشان پی برد بود، از او نفرت داشتند. سرزنش آشکار مسيح غرور ايشان را جريحة دار کرد و همچنین به نفوذ روز افزاون او در ميان مردم حسادت می کردند. بنابراين تصميم گرفتند که با او و با کسی که به او اين قدرت را داده بود تا ايشان را از معبد اخراج کند، مبارزه کنند.

آنان با قلبهای آکنده از نفرت، آهسته و مراقب به معبد بازگشتند. اما در غیبت ايشان چه تغييرات عظيمی صورت گرفته است!

هنگامی که آنان از معبد گريختند، فقيران و نيازمندان جا ماندند. و اکنون همين افراد به کسی که همدردی و محبت در سيمای او آشکار بود، می نگريستند. عيسى با چشماني اشك آلود به کسانی که در اطرافش ايشتاده و از ترس به خود می لرزیدند گفت، « هراسان مباشيد، شما را نجات خواهم داد و شما مرا جلال خواهيد داد، بدین سبب به اين جهان آمده ام ».«

مردم با حاجت های دردمدانه عاجل بسوی او هجوم آورده، می گفتند، "ای استاد، مرا متبارك گردان". عيسى مشكلات و نياز های ايشان را شنید. او با محبتی بيشتر از محبت يك مادر، به روی کودکان رنجديده و مريض خم شد و دردهای ايشان را شفا داد. او همه را مورد رحمت خويش قرار داد و موبيضان ايشان را شفا داد. لال ها شفا يافته و زبان به حمد و پرستش خداوند گشودند. کوران، چشمان خويش را باز کرده و به سيمای شفا دهنده خود نگريستند و بدین ترتيب دلهای رنجديگان شاد شد.

براي کاهنان و مقامات معبد، مشاهده کار عظيم عيسى و غرييو شادي مردم چه مکاشفه اي عظيمی می توانست باشد! مردم حکایت رنج ها، نوميدی ها، روزهای پر از درد و رنج، بي خوابيهای شباني را برای يكديگر بازگو می کردند و درست هنگامی که آخرين بارقه های اميد به ياس و نا اميدی تبديل می شد، مسيح ايشان را شفا داده بود. شخصی از ميان جمعیت اعلام می کرد. بار درد و رنج بسیار سنگین بود، اما ياور و مددکار را يافت. او مسيح خداوند است و من زندگی خود را وقف خدمت به او خواهم کرد. والدين به فرزندانشان گفتند، او زندگی شما را نجات داد، صدای خود را بلند کنید و او را حمد گويد. صدای حمد و تسبيح کودکان و جوانان، پدران و مادران، دوستان و نظاره کنندگان در پرستش و شكرگزاری از او در هم آميخته بود. اميد و شادي در دلهای مردم لبريز شد و سلامتی و آرامش به افکارشان بازگشت. آنان برای اعلام محبت بي نظير مسيح که جان و روح ايشان را شفا داده بود به خانه هايشان باز گشتند.

در هنگام مصلوب شدن عيسى کسانی که بدین ترتيب شفا يافته بودند، به

جمعیت ارادل و او باش که فریاد می‌زد، « مصلوبش کنید، مصلوبش کنید »، ملحق نشدند. آنان با مسیح همدردی کردند، زیرا محبت عظیم و قدرت خارق العاده او را احساس کرده بودند. آنان می‌دانستند که او منجی ایشان است، زیرا که او جان و روح ایشان را شفا داده بود. آنان بعدها به موعظه‌های رسولان مسیح گوش فرا دادند و ورود کلام خدا به قلب‌هایشان، به ایشان فهم و درایت عطا کرد. آنان نمایندگان رحمت خدا شدند و وسیله‌ای برای نجات و رستگاری.

جمعیتی که از صحن معبد گریخته بود بعد از مدتی به آرامی به معبد باز گشت. آنان از وحشتی که بر ایشان مستولی گردیده بود، تا اندازه‌ای خلاصی یافته بودند. با این وجود آثار تردید و دلهره در چهره ایشان نمایان بود. آنان با شگفتی و حیرت به اعمال عیسی نگریستند و مت怯عد شدند که نبوت‌های مربوط به مسیح در او تحقق یافته است. مسئولیت بی‌حرمتی به معبد و گناه ناشی از آن تا اندازه زیادی متوجه کاهنان بود.

زیرا با هماهنگی ایشان، معبد خداوند به مکان خرید و فروش تبدیل شده بود. مردم در مقایسه با ایشان بی‌قصیر بودند. آنان به واسطه اقتدار الهی عیسی تحت تأثیر قرار گرفتند، با این وجود نفوذ کاهنان و حکام بر ایشان بسیار زیاد بود. مردم رسالت مسیح را نوعی ابداع تلقی کرده و حق مداخله او را در کاری که از سوی مقامات معبد مجاز شمرده شده بود، زیر سئوال بردند. آنان از متوقف شدن داد و ستد در معبد ناراحت شدند و بدین ترتیب، سعی کردند تا قدرت روح القدس را در مت怯عد کردن و تحت تأثیر قرار دادن افراد، سرکوب کنند.

کاهنان و حکام، می‌باشند بیشتر از هر کسی، مسیح خداوند را در عیسی می‌دیدند، زیرا طومار مقدس عهد عتیق را که رسالت او را تشریح می‌کرد، در اختیار داشتند. آنان می‌دانستند که تطهیر معبد، تنها با قدرتی و رای قدرت انسانی می‌تواند تحقق یابد. آنان علیرغم اینکه از عیسی بسیار نفرت داشتند، نمی‌توانستند خود را از این فکر که او ممکن است یک نبی باشد که خدا برای تطهیر معبد فرستاده است، خلاص کنند، بنابراین با احترامی که زاییده ترس بود به نزد او رفته و سئوال کردند، « چه آیتی به ما می‌نمایانی تا بدانیم اجازه چنین کارها را داری؟ ». عیسی به ایشان آیتی را نشان داده بود و با تابانیدن نور حقیقت در دلهای ایشان

و انجام معجزاتی که فقط مسیح می‌توانست انجام دهد، شواهدی از شخصیت و ذات الهی خویش را به ایشان آشکار کرده بود. اکنون، زمانی که کاهنان از او سئوال کردند که آیتی به ایشان بنمایاند، عیسی با گفتن مثلی که نشان می‌داد افکار پلید ایشان را خوانده است، پاسخ داد، « این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز برپا خواهم داشت ». عیسی در این سخنان به دو منظور جداگانه اشاره کرد. او نه تنها به انهدام معبد

اورشلیم، بلکه به مرگ خویش و انهدام جسم خویش نیز اشاره کرد. مورد دوم یعنی مرگ او، چیزی بود که خود یهودیان نیز نقشه آن را طرح می کردند. زمانی که کاهنان و حکام به معبد باز گشتند، تصمیم گرفته بودند تا او را به قتل برسانند و از شر او خلاص شوند، با این حال هنگامی که عیسی نیت ایشان را آشکار کرد، منظور او را درک نکردند. آنان سخنان او را صرفاً به معبد اورشلیم مربوط دانستند و با عصیانیت گفتند، «بنای این معبد چهل و شش سال به طول انجامیده است، و حال تو می خواهی سه روزه آن را بر پا کنی؟». حال آنان حس کردند که عیسی بی ایمانی آنان را عیان نموده است و آنان با انکار او این موضوع را تایید کردند.

مسیح در آن زمان، انتظار نداشت که سخنان وی از سوی یهودیان بی ایمان و حتی از سوی شاگردانش درک گردد. او می دانست که این سخنان از سوی دشمنانش به غلط تعبیر و تفسیرخواهد شد و آنان را بر علیه وی تحریک خواهد کرد. او هم چنین می دانست که دشمنانش در جریان محاکمه اش از این سخنان برای متهم کردن وی استفاده خواهند کرد و بر روی صلیب جلجتا او را به خاطر همین سخنان استهzae خواهند کرد. اما توضیح این سخنان به شاگردان در آن زمان، آنان را از رنج و عذاب منجی درآینده آگاه می نمود و اندوه و مصیبتی به بار می آورد که شاگردان هنوز قدرت تحمل آن را نداشتند. اما توضیح این سخنان برای یهودیان باعث علنی کردن بی موقع و زود هنگام نتایج تعصب و بی ایمانی ایشان می شد. آنان پیش از این وارد مسیری شده بودند که با تعقیب مداوم آن، عیسی را به عنوان بُره به قربانگاه بکشانند.

این سخنان به خاطر کسانی که باید به مسیح ایمان می آوردن گفته شد. عیسی می دانست که این سخنان بعدها تکرار خواهد شد. سخنانی که در پسح گفته شد، باید به گوش هزاران نفر می رسید و از طریق آنان به اقصی نقاط جهان منتقل می شد. او می دانست که بعد از قیام از مرگ، معنی و مفهوم این سخنان برای همه آشکار خواهد شد و برای بسیاری از مردم، شواهد قطعی الوهیت وی تلقی خواهد گردید.

بخاطر تاریکی روحانی آنان، حتی حواریون عیسی اغلب از درک دروس و تعالیم او درمانده و عاجز می شدند. ولی بسیاری از این دروس با وقایعی که در متعاقب آن پیش می آمد واضح و آشکار می شد. وقتی که او دیگر با آنان قدم بر نمی داشت، کلام او قرار بود در قلب‌های ایشان ساکن شود.

عطف به کلام منجی در باره معبد اورشلیم، مبني بر اينکه «این معبد را ویران سازید و در طی سه روز آنرا بنا خواهم نمود»، معنی عمیق تری نسبت به آنچه که شنوندگان پنداشتند داشت. مسیح شالوده و حیات معبد بود. امور آن نوعی [یا نمونه ای] از قربانی فرزند خدا بود. کهانت شکل گرفته بود تا معرف صفت و سیره شفاعتی و کار مسیح باشد. کل برنامه عبادی میتمنی بر قربانی یک پیش گوئی از

مرگ منجی بود تا جهان را رستگار سازد. در این پیشکشها هیچ اثربخشی و کارآیی نمی بود تا آنگاه که آن واقعه عظیم که برای قرون و اعصار به آن اشاره می نمودند به انجام رشد.

از آنجا که تشریفات مذهبی مشیتی بطور نمادین به مسیح اشاره می کرد، جدای از او از هیچ ارزشی برخوردار نمی بود. وقتی که یهودیان با تحويل دادن او برای به هلاکت رسیدن، مُهر انکار را بر مسیح زدند، آنان همه چیزهایی را که به معبد و امور آن معنی و مفهوم می داد را مردود شمردند. قداست آن رخت بر بسته بود و محکوم به ویرانی بود. از آن روز به بعد پیشکش‌های قربانی و تشریفات و امور مرتبط با آن بی معنی بود. همچون پیشکش قائن، آنان ایمان خود را به نجات دهنده ابراز نداشتند. با به هلاکت رساندن مسیح، یهودیان عملأً معبد خویش را ویران نمودند. هنگامی که مسیح مصلوب گردید، پرده داخلی معبد از بالا تا پائین دو پاره شد، حاکی از اینکه قربانی عظیم نهایی به انجام رسید و سیستم پیشکش‌های قربانی برای همیشه تمام گردید.

« پس از سه روز آن را برپا خواهم نمود ». با مرگ منجی بنظر میرسید که قدرتهای تاریکی به چیرگی دست یافتند و در پیروزی خویش به شادی پرداختند. ولی از مقبره‌ای که متعلق به یوسف [اهل رامه] بود، عیسی با ظفرمندی پا به بیرون نهاد. « مسیح بر روی صلیب تمام قدرتهای آسمانی و فرمانروایان را خلع سلاح کرد و بر آنها پیروز شد و آنها را نزد همه رسوا ساخت » (کولسیان ۲: ۱۵). به موجب مرگ و قیام او او کاهن « خیمه حقیقی گردید که خداوند برپا داشته بود و نه انسان (عبرانیان ۸: ۲). بشر خیمه یهودی را برآراشتہ بود؛ بشر معبد یهودی را ساخته بود؛ لیکن قُدس اعلی را که نمونه ای از آن در زمین بود، توسط معمار بشری ساخته نشده بود. « سپس به او بگو که خداوند متعال چنین میفرماید: تو نمونه آن مردی هستی که [شاخه] نام دارد. و از جایگاه خود میروید و معبد بزرگ را بازسازی میکند. او همان کسی است که معبد بزرگ را میسازد و صاحب شکوه و جلال پادشاهی میشود، او در مقام کاهن بر تخت سلطنت مینشیند و بین این دو مقام با هماهنگی کامل حکمرانی میکند » (زکریا ۶: ۱۲ و ۱۳).

فرضه قربانی که به مسیح اشاره داشت درگذشته بود لیکن چشمان بشر به سوی قربانی حقیقی با خاطر گناهان جهان دوخته شد. کهانت زمینی متوقف شد اما ما به عیسی نظر می کنیم، کاهن عهد جدید « و نزد عیسی، واسطه پیمان تازه که خون ریخته او حاکی از پیامی بهتر از خون هایبیل است ». « روحالقدس به این وسیله به ما میآموزد که تا وقتی خیمه بیرونی هنوز برپاست، راه مقدّس‌ترین مکان به سوی ما باز نشده است. این امر به زمان حاضر اشاره میکند و نشان میدهد که هدایا و قربانیهایی که به پیشگاه خداوند تقدیم میشد، نمی توانست به عبادت کننده آسودگی خاطر ببخشد. اینها فقط.... تا زمانی که خدا همه چیز را اصلاح کند

دارای اعتبار هستند. اما وقتی مسیح به عنوان کاهن اعظم و آورنده برکات سماوی آینده ظهور کرد، به خیمهای بزرگتر و کاملتر که به دستهای انسان ساخته نشده و به این جهان مخلوق تعلق ندارد، وارد شد. وقتی عیسی یکبار و برای همیشه وارد مقدّس‌ترین مکان شد، خون بُزها و گوسالهها را با خود نبرد، بلکه با خون خود به آنجا رفت و نجات جاویدان را برای ما فراهم ساخت «(عبرانیان ۱۲: ۲۴؛ ۹: ۱۲-۸).

« به این سبب او قادر است همه کسانی را که به وسیله او به حضور خدا می‌آیند کاملاً و برای همیشه نجات بخشد، زیرا او تا به ابد زنده است و برای آنان شفاعت می‌کند » (عبرانیان ۷: ۲۵). گرچه کهانت قرار بود از زمین آن به آسمان آن نقل مکان کند؛ گرچه قدس و کاهن اعظم ما از دیدگاه بشری قابل رویت نبود، با این وجود برای حواریون نتیجه آن فرایض فرقی نمی‌کرد [یعنی تطهیر از گناه بواسطه قدس آسمانی همانگونه بود که در زمین چنین می‌شد]. آنان باید درک می‌کردند که در همدلی آنان گستاخی نخواهد بود و بخارط غیبت منجی کاهش قدرت نخواهد بود. در حالیکه عیسی در قدس اعلی کهانت می‌کند، او همچنان با روح القدس خویش در کلیسای زمین کهانت می‌کند. او از دیدگان بشری غایب است ولی وعده ای که در هنگام عروج به آسمان داد محقق گردید. « و تعلیم دهید که همه چیزهایی را که به شما گفته‌ام، انجام دهند و بدانید که من هر روزه تا آخر زمان با شما هستم » (متی ۲۰: ۲۸). در حالیکه قدرت خویش را به خادمان و مبشران رتبه پائین‌تر می‌سپارد، حضور قدرت بخش او همچنان با کلیسایش خواهد بود.

« پس چون ما کاهنی به این بزرگی و عظمت داریم که به عرش بربین رفته است، یعنی عیسی پسر خدا، اعتراف ایمان خود را محکم نگاه داریم. زیرا کاهن اعظم ما کسی نیست که از همدردی با ضعفهای ما بیخبر باشد، بلکه کسی است که درست مانند ما از هر لحظه وسوسه شد، ولی مرتكب گناه نگردید. پس بباید تا با دلیری به تخت فیض بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته و در وقت احتیاج از او فیض یابیم » (عبرانیان ۴: ۱۴-۱۶).

۱۷ - «نیقودیموس»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۳: ۱-۱۷ تدوین گردیده است]

نیقودیموس در میان قوم یهود از اعتبار بالای بخوردار بود. او فردی بسیار آموخته، با استعدادهای ویژه و عضو نیک نام شورای ملی یهود بود. او نیز همراه با دیگران تحت تأثیر تعالیم عیسی قرارگرفته بود و علیرغم اینکه فردی ثروتمند، فاضل و محترم بود، اماً به طرز عجیبی شیفته تعالیم ناصری فروتن شده بود. تعالیمی که از لبان منجی جاری شده بود، شدیداً او را تحت تأثیر قرارداده بود و نیقودیموس مشتاق بود تا هر چه بیشتر از این حقایق شگفت انگیز آگاه شود.

اعمال قدرت مسیح در تطهیر معبد، نفرت و [خشم] کاهنان را بر انگیخته بود. آنان از قدرت این مرد بیگانه هراسان شدند و چنین جسارتی از سوی جلیلی گمنام برای ایشان قابل تحمل نبود. لذا مصمم شدند که به کار و فعالیت وی خاتمه دهند. اماً همه آنان با چنین تصمیمی موافق نبودند. در میان ایشان افرادی بودند که از مخالفت با عیسی که چنین آشکارا به واسطه روح خدا هدایت می شد، می ترسیدند. آنان به خاطر داشتند که چگونه انبیاء عهد عتیق به خاطر مجازات گناهان رهبران در اسراییل کشته شده بودند و می دانستند که اسارت یهودیان به دست قومی مشرک نتایج سرسختی ایشان در عدم پذیرش نکوهش های خداوند می باشد. آنان می دانستند که کاهنان و حکام با توطئه چینی بر علیه عیسی، از طرق پدرانشان پیروی کرده و اعمال ایشان مصائب جدیدی را ببار خواهد آورد. نیقودیموس این احساسات را به مشارکت گذارد.

در یکی از جلسات شورای عالی یهود، هنگامی که موضوع روند پیگیری عیسی مطرح شد، نیقودیموس مصلاحت اندیشی احتیاط و اعتدال را توصیه نمود. او تاکید کرد که چنانچه بواقع اقتدار الهی از سوی خدا به عیسی واگذار گردیده باشد، آنگاه نادیده گرفتن هشدارهای او مهلک خواهد بود. لذا، کاهنان جرأت نکردند به توصیه او بی اعتمایی کنند و بدین ترتیب برای مدتی از اقدامات علنی بر علیه منجی خودداری ورزیدند.

نیقودیموس از همان موقعی که سخنان عیسی را شنید، با اشتیاق نبوتهای عهد عتیق در ارتباط با مسیح را مطالعه کرده بود و هر چه بیشتر تفحص می کرد، اعتقاد او نسبت به اینکه [عیسی همان مسیح موعود است] قوی تر می شد. او نیز مانند بسیاری از مردم اسراییل از بی احترامی نسبت به معبد ناراحت بود و زمانی که عیسی خریداران و فروشنده‌گان را از معبد بیرون می کرد، نیقودیموس شاهد ماجرا بود و آشکار شدن خارق العاده قدرت الهی را مشاهده کرده بود. او دید که منجی

چگونه فقیران را به حضور پذیرفته و مریضان را شفا می داد. نیقدیموس چهره شاد مردم را می دید که خدا را پرستش می کردند و نمی توانست در این مورد که عیسی ناصری فرستاده خداوند است، شک و تردید کند.

نیقدیموس بسیار مایل بود که با عیسی گفتگوئی داشته باشد، اما از روپرتو شدن با او در ملاء عام شانه خالی می کرد، زیرا برای یک رهبر یهودی اعلام حمایت و طرفداری از معلمی گمنام مایه حقارت و سرافکندگی بود و اگر خبر ملاقات او به اطلاع شورای عالی یهود می رسید، موجب تحقیر و سرزنش وی می شد. نیقدیموس با این بهانه که اگر بطور علنی با عیسی ملاقات کند، دیگران نیز از او سرمشق خواهند گرفت، تصمیم گرفت بطور پنهانی با عیسی دیدار کند. بنابراین با پرسش های خصوصی از محل اقامت منجی در کوه زیتون اطلاع یافت و منتظر ماند تا تمام شهر به خواب فرو رفته و سپس به جستجوی منجی پرداخت.

نیقدیموس در حضور منجی ترس غریبی را احساس کرد و در حالی که سعی نمود با خونسردی و متانت، ترس خود را پنهان کند، به عیسی گفت، « استاد! می دانیم تو معلمی هستی که از سوی خدا آمده ای، زیرا هیچ کس نمی تواند آیاتی را که تو به انجام می رسانی، به عمل آورد، مگر اینکه خدا با او باشد ». او با سخن گفتن از استعدادهای بی نظیر منجی به عنوان یک معلم و همچنین از قدرت خارق العاده او در انجام معجزات، امیدوار بود که راه را برای گفتگو با منجی هموار کند. سخنان نیقدیموس اگر چه دلگرم کننده بود، اما در حقیقت بیان کننده بی اعتقادی نیز بود. او عیسی رابه عنوان مسیح تصدیق ننمود، بلکه به عنوان معلمی که از سوی خدا فرستاده شده است.

در عوض اجابت به این ثناگوئی، عیسی به ناطق سخن چشم دوخت، گویی که در حال خواندن افکار اوست. او با حکمت بیکران خویش، فردی را می دید که در جستجوی حقیقت بود. عیسی از انگیزه این ملاقات آگاه بود. بنابراین برای تقویت اعتقاد نیقدیموس، بالحنی جدی اما مهربان، مستقیماً به نکته اصلی اشاره کرد و گفت، « آمین، آمین به تو می گوییم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی تواند به پادشاهی خدا راه یابد » (یوحنا ۳ آیه ۳).

نیقدیموس با این اندیشه که با عیسی به مباحثه پردازد، به حضور او آمده بود. اما عیسی اصول حقیقت را برای او آشکار نمود. او به نیقدیموس گفت، تو بیش از دانش نظری به تولد تازه نیازمندی و نیازی به ارضاء تمایلات کنگاوانه نداری، بلکه باید صاحب قلبی تازه شوی و پیش از اینکه بتوانی ارزش های الهی را درک کنی، باید حیاتی تازه از خداوند دریافت کنی و تا زمانی که این تغییرات به وقوع نپیوندد، بحث و گفتگو در باره من، اقتدار و رسالت من هیچ سودی عاید تو نخواهد کرد.

نیقودیموس موعظه یحیی تعمید دهنده در باب توبه و تعمید را شنیده بود که مردم را بسوی آن یگانه که با روح القدس تعمید می دهد هدایت کرده بود. او خود، فقدان معنویت را در میان یهودیان که تا میزان زیادی تحت کنترل تعصّب و جاه طلبی بودند، درک کرده و آرزو کرده بود که مسیح با ظهور خویش وضعیت روحانی قوم را بهبود بخشد. با وجود این، پیام پر قدرت یحیی نتوانسته بود او را نسبت به گناهکار بودن وی متّقا عد کند. او یک فریسی سختگیر و متّعصب بود و به اعمال نیک خود می بالید. نیقودیموس به خاطر نیکو کاری و سخاوتمندی در تداوم بخشیدن به آیین های معبد مورد احترام همگان بود و از لطف و مرحمت خداوند نسبت به خود خاطر جمع بود. ملکوت خدا آنقدر ناب و خالص بود که او نمی توانست با وضعیت [گناهکاری که داشت و دیدگان او را تار کرده بود] آنرا مشاهده کند.

اصطلاح تولّد تازه که از سوی عیسی به کار برده شده بود، برای نیقودیموس کاملاً ناشناخته نبود. در میان قوم اسرائیل، بت پرستانی که به دین یهودیت می گرویدند غالب اوقات به کودکان تازه تولد یافته شبیه می شدند. بنابراین نیقودیموس باید درک می کرد که کلام مسیح را به صورت لُغوی تعبیر نکند [بلکه باید مفهوم آنرا درک نماید]. اماً او به موجب اسرائیلی زاده بودن خویش، تصور می کرد که در ملکوت خداوند از جایگاه مطمئنی برخوردار خواهد شد و نیقودیموس نیاز به تغییر را احساس نمی کرد و تعجب او از سخنان منجی نیز به همین دلیل بود. او از مرتبط ساختن خود با چنین سخنانی آزرده بود، در درون نیقودیموس، تکبر و غرور فریسی با اشتیاق به دریافت حقیقت در تنازع و کشمکش بود. و از اینکه مسیح بدون در نظر گرفتن جایگاه او به عنوان یکی از حاکمان اسرائیل با وی سخن گفته بود، شگفت زده شده بود.

نیقودیموس در حالی که از اعتماد به نفس [پوچ] خود غافلگیر شده بود با سخنانی کنایه آمیز به مسیح پاسخ داد، « کسی که سالخورده است، چگونه می تواند از نو مولود شود؟ ». نیقودیموس نیز مانند بسیاری دیگر نشان داد که انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی پذیرد و در او هیچ چیزی وجود ندارد که بتواند در مقابل مسائل روحانی عکس العمل نشان دهد، زیرا حقایق روحانی تنها از طریق روحانی قابل تشخیص می باشند.

با این حال، عیسی استدلال را با استدلال پاسخ نداد. او با جدیت و متناسب دستان خویش را بلند کرده و حقیقت را با اطمینانی قوی توضیح داد، « آمین، آمین، به تو می گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی تواند به پادشاهی خدا راه یابد ». نیقودیموس می دانست که مسیح در این سخنان، به تعمید آب و تازه شدن دل به واسطه روح خداوند اشاره می کند. او اکنون متّقا عد شد که عیسی همان کسی است که یحیی در باره آمدن او پیشگویی کرده بود.

عیسی در ادامه سخنانش گفت، «آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است، اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. دل در طبیعت خود شریر است، کیست که چیز طاهر را از چیز نحس بیرون آورد؟» (ایوب ۱۴ آیه ۴). ابداعات بشری نمی تواند برای روح گناهکار انسان راه علاج واقعی را فراهم کند. «زیرا طرز فکر انسان نفسانی با خدا دشمنی می ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی برد و نمی تواند هم ببرد». «زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می گیرد» (رومیان ۸ آیه ۷؛ متی ۱۵ آیه ۱۹). پیش از آنکه نهرها پاک شود، چشمہ دل می بایستی پاک و طاهر گردد. کسی که سعی می کند با اعمال نیکوی خویش و با نگاه داشتن شریعت به ملکوت خداوند دسترسی یابد، به کاری غیر ممکن مبادرت می ورزد و برای کسی که صرفاً به یک مذهب شرعی و تشریفات مربوط به آن ایمان دارد، هیچ گونه امنیتی وجود نخواهد داشت. زندگی مسیح عبارت از اصلاح و توسعه طبیعت کهنه نیست، بلکه تغییر و دگرگونی کامل آن است و برای انجام این دگرگونی، شخص باید نسبت به امیال نفس و گناه بمیرد تا بتواند حیات تازه ای دریافت کند. چنین دگرگونی فقط میتواند با کار موثر روح القدس پدید آید.

نیقودیموس همچنان مات و متحیر بود، بنابراین عیسی برای تشریح مفهوم سخنانش از مثال باد استفاده کرده و گفت، «باد هرکجا که بخواهد می وزد، صدای آن را می شنوی، اما نمی دانی ازکجا می آید و به کجا می رود. چنین است هرکس نیز که از روح زاده شود».

صدای وزیدن باد در میان شاخه های درختان شنیده می شود و صدای خشن خش برگها و گلها را در می آورد، با این حال نامرئی است و هیچ انسانی نمی داند که از کجا می آید و به کجا می رود. کار روح القدس در دل آدمی نیز این چنین است و همانطوری که حرکت باد را نمی توان توضیح داد، کار روح القدس در دل آدمی نیز نمی تواند توضیح داده شود. یک شخص ممکن است زمان و مکان دقیق و یا سیر حوادثی را که در جریان تبدیل شدن وی به وقوع پیوسته است، نتواند توضیح دهد، اما این نمی تواند متحول نشدن وی را اثبات کند. مسیح با عوامل خویش که همانند باد نامرئی هستند، دائمًا در دل انسان کار می کند. اثرات روح القدس به تدریج در دل شخص دریافت کننده دیده می شود و او را به سوی مسیح هدایت می کند. این اثرات ممکن است به وسیله تفکر و تعمق به مسیح و یا مطالعه کتاب مقدس و یا شنیدن کلام خدا ارسوی یک واعظ دریافت شود. هنگامی که روح القدس با در خواست آشکار تری به دل شخص وارد می شود، شخص با شادمانی خود را به مسیح تسليم می کند. بسیاری این پدیده را تغییر ناگهانی می نامند، اما این کار حاصل تلاش صبورانه و دراز مدت روح القدس می باشد.

در حالی که باد نامری است، اثرات آن دیده و احساس می‌شود و به همین ترتیب، کار روح القدس بر روی شخص، خودش را در رفتار و زندگی او که قدرت نجات بخش آن را احساس کرده است آشکار خواهد کرد. هنگامی که روح خدا بر دل حاکم می‌شود، زندگی را تبدیل می‌کند. افکار گناه آلود و اعمال شریرانه کنار گذاشته می‌شوند و محبت، تواضع و آرامش جایگزین خشم، حسادت و نزاع می‌شود. شادی جای غم را می‌گیرد و سیمای شخص نور الهی را منعکس می‌کند. و هیچ کس دستی را که بارهای سنگین را بر می‌دارد نمی‌بیند و یا نوری را که از جایهای آسمانی فرود می‌آید مشاهده نمی‌کند. برکات خداوند زمانی نازل می‌شوند که شخص به واسطه ایمان خود را به خداوند تسليم می‌کند. آنگاه، قدرتی که چشم هیچ انسانی نمی‌تواند آن را ببیند، مخلوقی تازه به شباهت خداوند می‌افریند.

افکار محدود و فانی بشری، غیر ممکن است که بتواند کار نجات و رستگاری را درک کند. زیرا سر نجات فراتر از دانش و معرفت انسانی است. با این حال کسی که از مرگ به حیات منتقل می‌شود، آن را به عنوان یک واقعیت الهی درک می‌کند و منشاء نجات را تنها از طریق تجربه شخصی می‌توانیم درک کنیم. و نتایج آن در خلال اعصار تأثیر گذار خواهد بود.

هنگامی که عیسی سخن می‌گفت، انوار حقیقت در فکر حاکم یهودی نفوذ کرد و اثرات لطیف و مهار کننده روح القدس قلب او را تحت تأثیر قرار داد. با این حال، نیقودیموس، سخنان منجی را به طور کامل درک نکرد. ضرورت تولد تازه و طریق تحقق آن او را خیلی تحت تأثیر قرار نداد، بنابراین با حیرت از منجی پرسید، «چنین چیزی چگونه ممکن است؟».

عیسی پاسخ داد، « تو معلم اسراییل هستی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ ». یقیناً، کسی که مسئولیت تعلیم مذهبی قوم را به عهده داشت، نباید از چنین حقایق بسیار با اهمیت بی‌اطلاع می‌بود. مقصود از سخنان مسیح این بود که نیقودیموس به جای اینکه در مقابل کلام روشن حقیقت آزرده خاطر شود، می‌باشد نگرش متواضعانه تری را نسبت به ناآگاهی روحانی خویش داشته باشد. با این حال مسیح با نگاه و لحن محبت آمیز خویش چنان با وقار و متنانت سخن گفت که نیقودیموس با درک شرایط حقیرانه خویش آزرده خاطر نشد.

اما هنگامی که عیسی توضیح داد که رسالت او در این جهان تأسیس ملکوت روحانی به جای حکومت زمینی است، نیقودیموس مضطرب شد. عیسی اضافه کرد، « اگر هنگامی که در مورد امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟ ». اگر نیقودیموس نمی‌توانست تعلیم مسیح را که نشان دهنده عمل فیض بر قلب آدمی است بپذیرد، چگونه می‌توانست طبیعت ملکوت آسمانی پر شکوه او را درک کند؟ او به خاطر

تشخیص ندادن ماهیت کار مسیح بر روی زمین، نتوانست مأموریت [و رسالت] آسمانی او را درک کند.

یهودیانی که عیسی ایشان را از معبد اورشلیم بیرون رانده بود، ادعا می کردند که فرزندان ابراهیم هستند، اما از حضور منجی فرار می کردند زیرا نمی توانستند جلال خدا را که در او آشکار شده بود، تحمل کنند. بدین ترتیب اثبات کردند که به واسطه فیض خداوند، برای شرکت در خدمات و آئین های مقدس معبد شایسته نیستند. آنان برای کسب تقدس ظاهری اشتیاق داشتند اما در کسب تقدس باطنی و قلبی کوتاهی می کردند و در حالی که برای انجام شریعت وسوس به خرج می دادند. روح شریعت را نقض می کردند. بزرگترین نیاز یهودیان، درست همان تغییری بود که مسیح در مورد آن با نیقودیموس سخن گفته بود— تولدی تازه، تطهیر از گناه و باز نو شدن شناخت و قدوسیت.

برای جهالت قوم اسرائیل در ارتباط با تجدید حیات معنوی هیچ بهانه و توجیهی وجود نداشت. اشعیای نبی با الهام از روح القدس نوشته بود، « ما همه گناهکاریم، و حتی بهترین کارهای ما سرتاسر ناپاک است. به خاطر گناهانمان، ما مانند برگهای پژمردهای هستیم که باد آنها را پراکنده میکند ». داود نبی در مزمیر دعا کرده بود، « ای خدا، دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه ساز ». خداوند از طریق حرقیال نبی وعده داده بود که، « دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتنی به شما خواهم داد. و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید ». (اشعیا ۶۴ آیه ۶؛ مزمیر ۵۱ آیه ۱۰ و حرقیال ۳۶ آیات ۲۶ و ۲۷).

نیقودیموس این آیات را با دقت مطالعه کرده بود اماً اکنون مفهوم عمیق این آیات را درک می کرد. او می دید که حتی اطاعت بی چون و چرا از شریعت نیز نمی تواند انسان را برای ورود به ملکوت خداوند سزاوار نماید. زندگی نیقودیموس شاید از نظر مردم، پاک و قابل احترام بود اماً او در حضور مسیح احساس کرد که دلش ناپاک و زندگیش نامقدس است.

نیقودیموس به سوی مسیح کشیده می شد و هنگامی که منجی در باره تولد تازه با او سخن گفت، اشتیاق داشت که این تغییر در او به وجود آید. بنابراین از مسیح سؤوال کرد که چنین تغییری چگونه میتواند تحقق یابد؟ عیسی پاسخ داد، « هم چنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، هم چنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود تا هرکه به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد ».

در اینجا اساس [و پیش زمینه ای] وجود داشت که نیقودیموس با آن آشنا بود. نماد مار برافراشته شده، رسالت منجی را برای او کاملآشکار کرد. هنگامی که قوم

اسراییل از نیش مارهای سمی به هلاکت می رسیدند، خداوند به موسی دستور داد که ماری برنجی بسازد و آن را در میان جمعیت و بر مکانی بلند قرار دهد. پس از آن صدایی در سرتاسر اردوگاه شنیده می شد که اعلام می کرد، هر که به مار برنجی نگاه کند زنده خواهد ماند. مردم به خوبی میدانستند که این مار در عمل قادری ندارد که به ایشان کمک کند. بلکه آن سمبُلی از مسیح بود. همانگونه که مجسمه ساخته شده به شباهت مارهای هلاک کننده برای شفای قوم بر افراشته شده بود، به همان طریق کسی که « شبیه جسم گناه شده بود » می باستی به عنوان منجی ایشان بر افراشته شود، (رومیان ۸ آیه ۳). بسیاری از اسرائیلیان تصور می کردند که فرایض قربانی فضیلتی است که می تواند ایشان را از گناه آزاد سازد و خداوند قصد داشت به ایشان بیاموزد که ارزش این ها از ارزش مار برنجی بیشتر نمی باشد. مار برنجی می باستی افکار قوم را به سوی منجی هدایت می کرد. آنان خواه برای شفا یافتن از زخمها ایشان و خواه برای دریافت آمرزش گناهان نمی توانستند برای خودشان کاری انجام دهند، مگر اینکه ایمان خویش را به هدیه خداوند یعنی مسیح نشان دهند. آنان می باستی به مار نگاه کنند تا زنده بمانند.

آنانی که از سوی مارهای سمی گزیده شده بودند شاید در نگاه کردن به مار برنجی تأخیر می کردند. آنان شاید سؤال می کردند که در آن مجسمه برنجی چگونه می تواند چنین خاصیتی وجود داشته باشد. آنان شاید خواستار توضیحی علمی می شدند. اما هیچ توضیحی داده نشد. آنان باید کلام خدا را که توسط موسی به ایشان گفته شده بود، می پذیرفتند. امتناع از نگاه کردن موجب هلاکت ایشان می شد.

از طریق مجادله و بحث انسان به روش‌نگری نائل نمی شود. باید نگاه کنیم و زنده بمانیم. نیقدیموس درسی را که عیسی به او آموخته بود، پذیرفت و آن را در دل نهاد. او کتب مقدسه را به شکلی جدید و نه با هدف مباحثه درباره یک فرضیه بلکه با هدف رسیدن به حیاتی تازه مورد تدقیق قرارداد و با گردن نهادن به هدایت روح اقدس و پیروی از آن شروع به درک ملکوت آسمان کرد.

امروزه نیز هزاران نفر نیازمند فرا گرفتن همان حقیقتی هستند که توسط مار بر افراشته شده به نیقدیموس تعلیم داده شد. آنان به اطاعت خویش از شریعت خداوند متکی بوده و تصور می کنند که با اعمال نیک خویش می توانند فیض او را کسب کنند و هنگامی که از ایشان خواسته می شود تا به عیسی نگاه کنند و ایمان داشته باشند که او تنها به واسطه فیض خویش می توانند ایشان را نجات دهد، مانند نیقدیموس می پرسند، « چگونه چنین چیزی چگونه ممکن است؟ ».

برای دریافت حیات تازه، باید همانند نیقدیموس به گناهکار بودن خویش اعتراف کنیم و به جز مسیح، « زیرآسمان نامی به آدمیان داده نشد تا بدان نجات یابیم » (اعمال ۴ آیه ۱۲). ما به واسطه ایمان، فیض خداوند را دریافت می کیم،

اما ایمان به تنهایی نمی تواند ما را نجات دهد و با آن چیزی عاید ما نمی شود. اما ایمان موجب می شود که به عیسی بیرونیم و سیرت عالی او را که تنها راه نجات ماست به عنوان الگو پذیریم. ما حتی بدون کمک روح خداوند نمی توانیم توبه کنیم، کتاب مقدس درباره مسیح می گوید، « خداوند او را به دست راست خود بالا برده، سرور و نجات دهنده ساخت تا قوم اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بخشد » (اعمال ۵ آیه ۳۱). توبه و آمرزش گناهان صرفاً به واسطه مسیح امکان پذیر می باشد.

در این صورت چگونه می توانیم نجات یابیم؟ همانگونه که موسی مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید بر افراشته شود تا همه کسانی که به وسیله مار، گزیده و فریب خورده اند به او نگریسته و زنده بمانند. « این است بره خدا که گناه را از جهان بر می دارد » (یوحنا ۱ آیه ۲۹). نوری که از بالای صلیب می درخشد، محبت خدا را آشکار می کند و ما را به سوی خود جذب می کند و اگر در مقابل این کشش مقاومت نکنیم، محبت او ما را به پای صلیب هدایت می کند تا به خاطر گناهانی که باعث مصلوب شدن منجی شده است، توبه کنیم. پس از آن، روح خدا به واسطه ایمان، حیات تازه ای را در ما پدید می آورد. افکار و خواسته های ما مطیع اراده مسیح می شود و فکر و روح ما بار دیگر به شباهت او که برای مطیع ساختن همه چیز در درون ما عمل می کند، در می آید. پس از آن شریعت خداوند در فکر و قلب ما نوشته می شود و می توانیم همراه با مسیح بگوئیم، « در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می دارم و شریعت تو در اندرون دل من است » (مزامیر ۴۰ آیه ۸).

عیسی در گفتگو با نیقودیموس نقشه نجات و رسالت خویش را برای جهان آشکار کرد. او بعد از آن در هیچ یک از خطابه های خویش، کار لازم را که می بایستی در دلهای همه کسانی که وارث ملکوت آسمان می شدند این چنین کامل و مرحله به مرحله توضیح نداد. او درست در شروع رسالت خویش، حقیقت را به یکی از اعضای شورای عالی یهود که معلم برگزیده قوم و پذیرا ترین فرد برای دریافت حقیقت بود، آشکار کرد. اما رهبران اسرائیل از نور حقیقت استقبال نکردند. نیقودیموس حقایقی را که مسیح برای او توضیح داده بود در دل خویش پنهان کرد و در طول سه سال ثمره قابل ملاحظه ای در زندگی او آشکار نشد.

اما عیسی با زمینی که بذر را در آن پاشیده بود، آشنایی داشت. سخنانی که در آن شب و در سکوت کوهستان به نیقودیموس گفته شد، بی ثمر نماند. نیقودیموس برای مدتی، ایمان خویش را به عیسی علناً اقرار نکرد اماً مراقب زندگی عیسی بود و در تعالیم او تفکر می کرد. او بارها در شورای عالی یهود با نقشه کاهنان برای نابودی عیسی مخالفت کرد و سرانجام هنگامی که عیسی بر بالای صلیب افراشته شد، نیقودیموس سخنان عیسی را بر بالای کوه زیتون به یاد آورد، « همانگونه که

موسی آن مار را در بیابان بر افراشت، پسر انسان نیز باید بر افراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد ». نور ناشی از ملاقات و گفتگوی پنهانی، صلیب مسیح را بر فراز جلحتا روشن کرد و نیقدیموس در عیسی، منجی جهان را مشاهده نمود.

بعد از صعود عیسی به آسمان و هنگامی که شاگردان در نتیجه آزار و جفا پراکنده شدند، نیقدیموس با شجاعت قدم به پیش گذاشته و با استفاده از ثروت و نفوذ خویش از کلیساي نوپا که یهودیان تصور می کردند با مرگ مسیح نابود خواهد شد، محافظت کرد. او که در ایام سخت و پر مخاطره فردی محتاط و مردد بود، اکنون به صخره ای استوار تبدیل شده بود که ایمان شاگردان را تقویت و اسباب و نیازهای انتقال خبر خوش انجیل را فراهم می کرد و به همین دلیل از طرف افرادی که سابقاً به او احترام می گذاشتند، مورد توهین و آزار قرار گرفت. نیقدیموس از نظر دنیوی فقیر شد با این حال در ایمان خویش که به واسطه ملاقات او با عیسی به وجود آمده بود، هرگز متزلزل نشد.

نیقدیموس واقعه ملاقات خود با عیسی را برای یوحنا شرح داد و او این واقعه را برای تعلیم میلیونها نفر نوشت. حقایقی که از سوی عیسی، معلم فروتن جلیلی در آن خلوت شبانه کوهستان به حاکم یهودی که برای آموختن طریق حیات آمده بود، تعلیم داده شد، امروزه نیز به همان اندازه با اهمیت می باشند.

۱۸ - « او باید عظمت و جلال باید »

نفوذ یحیی تعمید دهنده در میان قوم اسرائیل برای مدتی از نفوذ کاهنان، حاکمان و روسای قوم بیشتر بود. اگر یحیی خود را به عنوان مسیح اعلام می‌کرد و برعلیه دولت روم قیام می‌کرد، کاهنان و مردم به او می‌پیوستند. شیطان از هر عاملی که برای ارضاء حس جاه طلبی حاکمان دنیوی جذاب و خوشایند می‌باشد، استفاده کرد تا یحیی تعمید دهنده را ترغیب و تحریک کند. اماً یحیی با آگاهی از قدرت خویش، رشوه با شکوه شیطان را قاطعانه رد کرد و تمام توجهی را که به سوی اوی معطوف شده بود را به سوی عیسی معطوف نمود.

اکنون یحیی می‌دید که توجه افکار عمومی به سوی منجی معطوف شده است. هر روزه از تعداد جمعیتی که در اطراف او جمع می‌شد، کاسته می‌شد. هنگامی که عیسی از اورشلیم به نواحی اطراف رود اردن آمد، مردم، گروه گروه برای شنیدن سخنانش در اطراف وی گرد آمدند و تعداد مریدانش هر روزه افزایش می‌یافت. بسیاری به جهت تعمید به نزد اوی می‌آمدند و از آنجا که عیسی، خود، مردم را تعمید نمی‌داد، انجام مراسم تعمید را به شاگردانش محول می‌کرد و بدین ترتیب مأموریت تعمید دهنده را مورد تأیید قرار می‌داد. اماً شاگردان یحیی از شهرت روز افزون عیسی احساس حسادت می‌کردند و منتظر فرصتی بودند تا اعمال عیسی را مورد انتقاد قرار دهنده و طولی نکشید که چنین فرصتی را بدست آوردند. آنان در باره این موضوع که آیا تعمید برای پاک کردن گناهان شخص سودمند می‌باشد یا نه، با یهودیان به جر و بحث پرداختند. شاگردان یحیی معتقد بودند که تعمید عیسی از اساس با تعمید یحیی متفاوت می‌باشد. آنان پس از مدتی کوتاه، در ابتدا در مورد شکل و فرم سخنانی که باید در هنگام مراسم تعمید گفته شود، و پس از آن درباره اینکه آیا عیسی این حق را دارد که مردم را تعمید دهد یا نه، با شاگردان عیسی به مباحثه پرداختند.

شاگردان یحیی به نزد اوی آمدند و زبان به شکایت گشوده، گفتند، « استاد، آن که با تو در آن سوی رود اردن بود، و تو بر او شهادت دادی، اکنون خود تعمید می‌دهد و همگان نزد اوی روند ». شیطان از طریق این سخنان، قصد داشت یحیی تعمید دهنده را در معرض وسوسه قراردهد. به رغم اینکه رسالت یحیی به پایان خود نزیک می‌شد، ولی هنوز این امکان وجود داشت که او مانع کار مسیح بشود. اگر یحیی صرفاً به منافع خویش فکر می‌کرد و به دلیل از دست دادن موقعیت خویش، ابراز تأسف و دلسربی می‌کرد، با این کار ممکن بود بذرهای نفاق در میان

شاگردانش پاشیده شود و با تشویق ایشان به حسادت و دشمنی، از انتشار مژده نجات به طور جدی ممانعت به عمل آورد.

یحیی نیز مانند هر انسانی دارای ضعف‌ها و خطاهایی بود، اماً تأثیر محبت الهی زندگی او را کاملاً دگرگون کرده بود. او در فضایی سالم و عاری از خود خواهی و جاه طلبی و کاملًا دور از جو مسموم حسادت زندگی کرده بود. یحیی از ناخشنودی شاگردانش هیچگونه حمایتی نکرد، بلکه به ایشان نشان داد که چه اندازه ارتباط خود را با مسیح درک کرده و با چه خوشحالی از کسی که راه را برای او مهیا کرده بود، استقبال کرده است.

یحیی به شاگردانش گفت، «هیچ کس نمی‌تواند چیزی به دست آورد، جز آنچه از آسمان به او اعطا شود. شما خود شاهدید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشایش او فرستاده شده‌ام. عروس از آن داماد است، اماً دوست و داماد که در کناری ایستاده به او گوش می‌دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می‌کند». یحیی خود را دوست داماد معرفی می‌کند، دوستی که قاصد عروس و داماد بوده و راه ازدواج را مهیا می‌کند. هنگامی که داماد، عروس خویش را پذیرفت، مأموریت دوست به پایان می‌رسد و او به خاطر سعادت عروس و داماد که به یکدیگر پیوسته‌اند، شادی می‌کند. به همین دلیل یحیی نیز فرا خوانده شده بود تا مردم را به سوی عیسی هدایت کند و مشاهده اعمال موفقیت آمیز عیسی مایه شادی او بود. به همین دلیل یحیی به شاگردانش گفت، «شادی من نیز به همین گونه به کمال رسیده است. او باید عظمت و جلال یابد و من باید کوچک شوم» (یوحنا ۳: ۳۰)

یحیی با ایمان به منجی نگریسته و به اوج از خود گذشتگی دست یافته بود. او سعی نکرد که افراد را به سوی خود جذب کند، بلکه تلاش کرد تا افکار را هرچه بیشتر و بیشتر به سوی بره خدا هدایت کند. او، خود، تنها یک صدا و یک فریاد، در بیابان بود و اکنون با شادی، سکوت و گمنامی را پذیرفته بود تا نگاه همکان متوجه نور حیات گردد.

آنانی که در مقام پیام آوران خداوند نسبت به رسالت خویش صادق و وفادار هستند، هرگز در طلب کسب افتخار برای خودشان نخواهند بود. عشق به خویشتن به خاطر محبت مسیح کنار گذاشته خواهد شد و رقابت انگیزه ارزشمند انجیل را ضایع نخواهد کرد. پیام آوران راستین خداوند، همانند یحیی تعمید دهنده تشخیص خواهند داد که وظیفه ایشان اعلام این حقیقت است که، «اینک بره خدا که گناهان جهان را بر می‌دارد» (یوحنا ۱ آیه ۲۹). آنان عیسی را جلال خواهند داد و به همراه عیسی، بشریت نیز به تعالی خواهد رسید. «من خدای قدوس و متعال هستم؛ خدایی که ابدی است. جایگاه من در مکانی مقدس و متعال است، در عین حال در میان مردمی زندگی می‌کنم که فروتن و توبهکار

میباشند تا اعتماد و امیدشان را به آنها بازگردانم» (اشعیا ۵۷ آیه ۱۵).

وجود یحیای نبی ازکبر و مَنْيَت تهی گردیده و با نور الهی پر شده بود و هنگامی که جلال منجی را مشاهده کرد، سخنان او مشابه سخنانی بود که خود مسیح در ملاقاتش با نیقودیموس گفته بود. یحیی به شاگردانش گفت، « او که از بالا می آید، برتر از همه است، اما آن که از زمین است، زمینی است واز چیزهای زمینی سخن می گوید. او که از آسمان می آید، برتر از همه است زیرا آن کس که خدا فرستاد، کلام خدا را بیان می کند، چرا که خدا روح را به میزان معین به او عطا نمی کند ». عیسی چنین گفت، « من در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام خواست فرستنده خود را خواهانم » (یوحنا ۵ آیه ۳۰). در باره او گفته شده است، « تو درستکاری را دوست داشته و از نادرستی بیزار بوده ای، پس خدا، خدای تو، تو را با روغن شادمانی مسح کرده است و این گونه تو را مقامی والاتر از همقطارانت بخشیده است » (عبرانیان ۱ آیه ۹). پدر « روح را به میزان به او عطا نکرده است ».

در مورد پیروان مسیح نیز همین طور است. ما زمانی می توانیم نور آسمان را دریافت کنیم که با میل و رغبت از غرور و خودخواهی خالی شویم. زیرا نمی توانیم ذات خداوند را شناخته و به واسطه ایمان مسیح را بپذیریم. مگر اینکه راضی شویم تا هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر سازیم. به همه کسانی که این کار را انجام می دهند، روح القدس بدون میزان عطا خواهد شد. در مسیح « الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی ساکن است و شما در او که همه ریاستها و قدرتها را سراست، از کمال برخوردار گشته اید » (کولسیان ۲ آیات ۹ و ۱۰).

شاگردان یحیی گفته بودند که همگان نزد مسیح می آمدند، اما یحیی با شناخت روشن تری به ایشان گفت، « هیچ کس شهادتش را نمی پذیرد »؛ یعنی عده قلیلی او را به عنوان منجی گناهکاران می پذیرفتند. اما « آن که شهادت او را می پذیرد، بر راستی خدا مُهر تأیید زده است » (یوحنا ۳ آیه ۳۳). آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد.

« نزاع در باره تعمید مسیح یا تعمید یحیی هیچ ضرورتی ندارد. زیرا این فیض مسیح است که به جان و روح حیات می بخشد. تعمید بدون مسیح، مانند هر مراسم دیگری نوعی تشریفات بی ارزش خواهد بود زیرا، آن کس که به پسر انسان ایمان ندارد، حیات را نخواهد دید ».

کار موفقیت آمیز مسیح که یحیی از آن با شادی بسیار استقبال کرده بود، به اطلاع مقامات اورشلیم نیز رسید. کاهنان و حکام در مقابل نفوذ یحیی احساس حسادت کرده بودند زیرا می دیدند که مردم کنیسه ها را ترک کرده و گروه گروه به سوی بیابان رهسپار می شوند، اما در اینجا کسی بود که با قدرت بیشتری مردم را

به سوی خود جلب می کرد. رهبران قوم در اورشلیم حاضر نبودند با یحیی هم‌صدا شده و بگویند، « او باید عظمت یابد و من باید کوچک شوم ». آنان تصمیم گرفتند از فعالیت عیسی که مردم را به سوی خود جلب می کرد، ممانعت بعمل آورند.

عیسی می دانست که آنان برای ایجاد تفرقه میان شاگردان یحیی از هیچ کوششی دریغ نخواهند کرد. او می دانست طوفانی در راه است که یکی از بزرگترین انبیایی را که تا کنون به جهان آمده بود از بین خواهد برد. عیسی برای اجتناب از هرگونه سوء تفاهم و نفاق، برای مدتی کارهایش را متوقف کرده و به سوی جلیل عزیمت نمود. ما نیز در حالی که به حقیقت وفادار می مانیم، باید سعی کنیم از همه چیز هایی که باعث نفاق و دشمنی می شوند، اجتناب کنیم. زیرا هرگاه که نفاق و سوء تفاهم پدید می آید، جانهای زیادی از دست می روند. بنابراین در هنگام مواجه شدن با چنین شرایطی باید از الگوی عیسی و یحیی متابعت کنیم.

یحیی برای رهبری حرکت اصلاح طلبانه فراخوانده شده بود و به همین سبب برای شاگردانش این خطر وجود داشت که تمام توجه خود را به او معطوف کرده و موفقیت حرکت اصلاح طلبانه را مدیون زحمات وی بدانند و این حقیقت را که یحیی تنها یک وسیله ای بود که خدا از طریق او عمل می کرد، نادیده بگیرند.

اما کار یحیی برای بنیان نهادن کلیسا مسیحی کافی نبود. هنگامی که او رسالتش را تحقق بخشیده بود، کار دیگری می بایستی انجام می شد، کاری که شهادت او نمی توانست آن را تحقق بخشد و شاگردان یحیی این موضوع را درک نمی کردند. آنان هنگامی که متوجه شدند مسیح برای بر عهده گرفتن مأموریت یحیی اقدام کرده است، ناخشنودی و حسادت خویش را آشکار کردند.

این خطر امروز هم وجود دارد. خداوند، شخص را برای انجام یک کار معین فرا می خواند و بعد از اینکه نهایت تلاش خویش را برای انجام وظیفه محوله انجام می دهد، خداوند فرد دیگری را برای ادامه کار بر می گزیند. اما بسیاری مانند شاگردان یحیی فکر می کنند که موفقیت کار به شخص اول و تلاش او متکی می باشد. توجه آنان به جای متمرکز شدن به خداوند، به انسان متمرکز می شود. حسادت آغاز می شود و کار خداوند ضایع می گردد. بدین ترتیب کسی که بیش از حد مورد احترام قرار می گیرد، اعتماد به خدا را از دست داده و به خود متکی می شود. چنین شخصی وابستگی خویش به خداوند را درک نمی کند. هنگامی که به افراد تعليم داده می شود تا برای هدایت شدن به رهبری انسان متکی شوند، آنان مرتکب اشتباه شده و از خداوند دور می شوند.

کار خداوند برای حمل تصویر و عنوان انسان نیست. هر از گاهی، خداوند افراد مختلفی را به همکاری فرا خواهد خواند تا از طریق ایشان اهداف خویش را به

بهترین شکلی تحقق بخشد و خوشابحال کسانی که می‌خواهند خود را فروتن ساخته و همراه با یحیی تعمید دهنده بگویند، «او باید عظمت و جلال یابد و من باید کوچک و حقیر شوم».

۱۹ - «در کنار چاه یعقوب»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۴: ۴۲-۱]

عیسی در مسیر خود به سوی جلیل از سامرہ عبور می کرد و ظهر بود که به دره زیبای شکیم رسید. چاه یعقوب در دهانه دره قرار داشت. عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست، زیرا شاگردانش برای تهیه خوراک به شهر رفته بودند.

يهودیان و سامریان با یکدیگر دشمن بودند و تا حد ممکن از ارتباط با یکدیگر اجتناب می کردند. داد و ستد یهودیان با سامریان فقط در صورت لزوم از سوی معلمین یهود مجاز شمرده می شد اما هر گونه معاشرت اجتماعی با ایشان مورد نکوهش قرار می گرفت. یک فرد یهودی حق نداشت از یک سامری پول قرض کند و یا احسان و نیکی او را بپذیرد. او حتی حق نداشت نان و یا جرعه ای آب از آنان دریافت کند. شاگردان عیسی نیز با خریدن غذا، مطابق آداب و رسوم قوم یهود عمل می کردند. اما از این فراتر نمی رفتند. درخواست کمک از سامریان و یا نیکی کردن به ایشان به یک طریقی، حتی به ذهن شاگردان مسیح خطور نکرده بود.

هنگامی که عیسی در کنار چاه نشست از فرط گرسنگی و تشنگی رمق نداشت. سفری که از صبح آغاز کرده بودند، بسیار طول کشیده بود و اکنون آفتاب نیمروز با تمام گرمایش بر او می تابید. تصور جرعه ای آب خنک و گوارا از چاهی که در نزدیکی او قرار داشت، تشنگی او را افزایش می داد. عیسی نه طناب داشت و نه کوزه آب و چاه نیز بسیار عمیق بود بنابراین منتظر ماند تا کسی برای آب کشیدن به آنجا بیاید.

در این هنگام زنی از مردمان سامرہ برای آب کشیدن آمد و بدون اینکه متوجه حضور عیسی شود، کوزه اش را از آب پرکرد و هنگامی که قصد عزیمت نمود، عیسی از او جرعه ای آب خواست. مردمان شرقی در مقابل چنین در خواستی هرگز از نیکی کردن مضایقه نمی کردند. در مشرق زمین، آب «هدیه خداوند» خوانده می شد و ارزانی داشتن آب به مسافران چنان وظیفه مقدسی شمرده می شد که اعراب بادیه نشین برای انجام آن حتی مسیر سفرشان را تغییر می دادند. دشمنی میان یهودیان با سامریان موجب شد تا زن سامری از دادن جرعه ای آب به عیسی مضایقه کند. اما منجی در صدد یافتن کلیدی بود که با آن درب قلب این زن را بگشاید. بنابراین با ظرافتی ناشی از محبت الهی از او چنین درخواستی کرده بود. اظهار مهربانی ممکن بود پذیرفته نشود اما اعتماد همواره باعث جلب اعتماد می شود. پادشاه آسمان به نزد این زن مطرود آمده و با طلب جرعه ای آب، خود را به او نزدیک کرده بود. او که اقیانوسها را آفرید و عنان مهار آب های عظیم را در دست

داشت، او که چشم‌ها و نهرهای زمین را آفرید، خسته و تشنگ درکنار چاه یعقوب نشسته و برای جرمه ای آب به احسان غریبه ای متکی بود.

زن فهمید که عیسی یک یهودی است و چنان شگفت‌زده شد که فراموش کرد به خواسته عیسی پاسخ دهد. لیکن سعی کرد از علت چنین تقاضای آگاه شود، بنابراین از عیسی پرسید، « چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری ام آب می خواهی؟ ». عیسی در پاسخ گفت، « اگر موهبت خدا را در می یافته و من دانستی چه کسی از تو آب می خواهد، تو خود از او می خواستی، و به تو آبی زنده عطا می کرد ». زمانی که از تو جرمه ای آب خواستم تعجب کردم، اگر تو از من خواسته بودی به تو از آب جاودانی حیات عطا می کردم.

زن سامری سخنان مسیح را درک نکرده بود اماً اهمیت و جدی بودن آن را احساس کرد. و اکنون رفتار سبک و طعنه آمیز زن شروع به تغییر کرد. او تصور کرد که عیسی در باره چاه یعقوب سخن می گوید بنابراین از او پرسید، سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می آوری؟ « آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خود و پسران و گله هایش از آن می آشامیدند؟ ». او در مقابل خود تنها مسافری تشنگ و خسته از راه را می دید. زن سامری در ذهن خود، عیسی را با یعقوب که بزرگ سالار و مورد تکریم و احترام قوم بود مقایسه کرد. از نظر او هیچ چاه دیگری نمی توانست با چاهی که از نیاکانش باقی مانده بود برابری کند و رشد چنین احساسی امری طبیعی بود. زن سامری با نگرشی به گذشته، نیاکان خود را می دید و با نگرشی به آینده در انتظار ظهور مسیح بود درحالی که امید نیاکانش یعنی خود مسیح در کنار او ایستاده بود، اماً زن او را نشناخت. امروز نیز چه بسیارند جانهای تشنگ ای که به چشم‌های حیات بخش نزدیک هستند اماً برای چشم‌های حیات به دور دست ها نگاه می کنند. « در دل خود مگو کیست که به آسمان صعود کند؟ » - یعنی تا مسیح را فرود آورد؛ یا « کیست که به جهان زیرین نزول کند؟ »؛ یعنی تا مسیح را از مردگان بازآورد... کلام نزدیک تو، در دهان تو، و در دل توست ... اگر به زبان خود اعتراف کنی که « عیسی خداوند است » و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت، (رومیان ۱۰ آیات ۶ تا ۹). عیسی به سوال زن در ارتباط با خودش بیدرنگ پاسخ نداد، اماً به شکلی جدی به او گفت، « هر که از این آب می نوشد، باز تشنگ می شود. اماً هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنگ نخواهد شد، زیرا آبی که من می دهم در او چشم‌های می شود که تا به ابد جوشان است ».

کسی که سعی می کند با نوشیدن از چشم‌های این جهان تشنگی خویش را رفع کند، دوباره تشنگ خواهد شد. مردم در همه جای این جهان احساس نارضایتی و ناخشنودی می کنند. آنان اشتیاق چیزی را دارند که بتوانند نیاز روحی ایشان را

تأمین کند و تنها یک نفر وجود دارد که می‌تواند به چنین نیازی پاسخ گوید. نیاز این جهان و «آرزوی همه ملل» مسیح است. فیض الهی که تنها او می‌تواند عطا کند، همان آب حیات است. آبی که تطهیر کننده و گوارا بوده و روح را حیات می‌بخشد.

عیسی از این ایده که صرفاً یک جرعه آب حیات برای دریافت کننده آن کافی است دفاع نکرد. کسی که طعم محبت مسیح را می‌چشد، دائمًا در انتظار دریافت بیشتر آن خواهد بود و هیچ چیز دیگری را خواهد خواست. ثروت، افخار و لذات دنیوی او را به خود جذب خواهد کرد. ارتباط و نزدیکی به مسیح، اشتیاق قلبی او خواهد بود. و مسیح که نیازهای روح آدمی را آشکار می‌کند، همواره در انتظار است تا تشنگی و گرسنگی روح را برآورده کند. منابع انسانی نمی‌تواند نیازهای روح را برآورده کند. تمامی منابع آب تهی خواهد شد، حوض‌ها خشک خواهند شد، اماً منجی ما چشم‌بیکران و پایان ناپذیر است. بارها وبارها می‌توانیم از آن بنوشیم و هر بار آب تازه و گوارا را پیدا کنیم. کسی که مسیح در او ساکن می‌شود، در درون خویش چشم‌برکت دارد؛ چشم‌ای که تا به حیات جاویدان جوشان است و از همین چشم‌هی می‌تواند قوت و فیض لازم را برای همه احتیاجات خویش دریافت کند.

هنگامی که عیسی درباره آب زنده سخن گفت، زن سامری با دقت وحیرت به او نگریست. عیسی توجه توجه او را برانگیخت واشتیاق و آرزوی دریافت موهبتی را که در باره آن سخن گفته بود در درون زن بیدار کرد. او فهمید که منظور عیسی از آب زنده، آب چاه یعقوب نیست زیرا او این آب را دائمًا مصرف کرده و می‌نوشید، اماً باز هم تشننه می‌شد. او به عیسی گفت، «سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشننه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم».

در این هنگام عیسی موضوع گفتگو را عوض کرد. قبل از اینکه این جان قادر به دریافت هدیه ای باشد که عیسی مشتاق بود به وی عطا کند، می‌باشی در ابتدا به گناهکار بودن خویش واقف شود و منجی را بشناسد. عیسی به او گفت، «برو شوهرت را بخوان و باز گرد». زن پاسخ داد، «شوهر ندارم» و با این پاسخ امیدوار بود که از سوالهای عیسی در ارتباط با این موضوع جلوگیری کند. اماً منجی به وی گفت، «راست می‌گویی که شوهر نداری، زیرا پنج شوهر داشته‌ای و آن که هم اکنون داری، شوهرت نیست. آنچه گفتی راست است».

زن با شنیدن این سخنان بر خود لرزید زیرا دستهای اسرارآمیزی صفحات سرگذشت زندگی او را ورق می‌زد و چیزی را که او سعی داشت برای همیشه پنهان نگه دارد، آشکار می‌کرد. او از خود می‌پرسید، این چه کسی است که می‌توانست اسرار زندگی او را بخواند؟ و در این هنگام، روز داوری نهایی به ذهن زن خطور کرد، روزی که در آن هر آنچه که مخفی است، آشکار خواهد شد. و بدین

ترتیب و جدان خفته زن سامری در سایه حقیقت الهی بیدار شد.

زن سامری نتوانست چیزی را انکار کند، اماً سعی کرد از طرح موضوعاتی که برای وی ناخوشایند بود، پرهیز کند. او با احترام فراوان به عیسی گفت، «سرورم، می بینم که نبی هستی» و سپس با امید مقاعد کردن عیسی، بحث را به موضوعات مذهبی مورد مناقشه سوق داد. او با خود گفت، اگر این شخص یک نبی باشد، مطمئناً خواهد توانست او را درباره این موضوعات مذهبی که مدتها مورد مناقشه بود، هدایت کرده و تعلیم دهد.

عیسی با شکیبا ای به او اجازه داد تا بحث را به جایی که مورد نظر وی بود، سوق دهد، و در این حین که منتظر فرصتی بود تا بار دیگر حقایق را به او یادآوری کند، زن به وی گفت پدران ما در این کوه پرستش می کردند، اماً شما می گویید جایی که در آن باید پرستش کرد، «اورشلیم است». کوه جزریم از دور دیده می شد. بر فراز کوه جزریم معبدی وجود داشت که ویران شده بود. اماً مذبح آن باقی مانده بود. محل پرستش همواره یکی از موضوعات مورد اختلاف میان یهودیان با سامریان بود. بعضی از نیاکان اولیه سامریان از قوم اسرائیل بودند و خداوند به خاطر گناهان ایشان، اقوام بت پرست را بر ایشان مسلط گردانید. آنان در طول نسلها با اقوام بت پرست در آمیختند و مذهب ایشان به تدریج به وسیله مذاهب مشرکین آلوده شد. درست است که بت ها را فقط به این دلیل می پرستیدند که خاطره خدای زنده و فرمانروای کائنات را به ایشان خاطر نشان می کرد، با این وجود، به سمتی سوق داده شدند که به تمثالهای تراشیده احترام می گذاشتند.

هنگامی که معبد اورشلیم در ایام عزرا بازسازی می شد، سامریان میل داشتند در باز سازی آن به یهودیان ملحق شوند اماً یهودیان این پیشنهاد را نپذیرفتند و به همین دلیل دشمنی میان یهودیان و سامریان آغاز شد. سامریان برای رقابت با یهودیان معبدی را بر فراز کوه جزریم بنا کردند و در همین معبد بر اساس قوانین موسی، مراسم پرستش و عبادت را به جا می آوردن هر چند که، از بجا آوردن آئین های بت پرستی به طور کامل صرفنظر نکرده بودند.

آنان به طور دائم به بلا و مصیبت دچار می شدند و پس از چندی از معبد ایشان به وسیله دشمنان ویران شد، چنان که گویی زیر لعنت قرار داشتند، با این همه، هنوز هم به سنت ها و آئین های پرستشی خودشان علاقه نشان می دادند. آنان، نه معبد اورشلیم را به عنوان خانه خداوند به رسمیت می شناختند و نه به برتری شریعت یهود بر مذهب خودشان اذعان می کردند.

عیسی در پاسخ به زن سامری گفت، «ای زن، باور کن، زمانی فرا خواهد رسید که پدر را نه در این کوه پرستش خواهید کرد؛ نه در اورشلیم. شما آنچه را نمی شناسید می پرستید، اماً ما آنچه را می شناسیم می پرستیم، زیرا نجات به واسطه

قوم یهود فراهم می آید ». عیسی نشان داده بود که او از تعصب یهودی بر علیه سامریان بَری می باشد و اکنون در تلاش بود تا تعصب این زن سامری را بر علیه یهودیان از میان بردارد. عیسی در حالی که به فاسد شدن مذهب سامریان به واسطه بت پرستی اشاره می کرد، در همان حال اعلام کرد که حقایق عظیم نجات به یهودیان داده شده است و اینکه مسیح از میان ایشان ظهور خواهد کرد. سیرت خداوند و اساس حکومت او در نوشته های کتب مقدس به آنان عرضه شده بود و عیسی خود را در زمرة ی یهودیان قرارداد، قومی که خداوند شناخت خویش را به ایشان سپرده بود.

عیسی میل داشت تا افکار زن سامری را از موضوعات مربوط به آئین های تشریفاتی و مباحثات مذهبی به موضوعات مهمتری ارتقاء دهد. او به زن گفت، « اماً زمانی می رسد، و هم اکنون فرا رسیده است، که پرستندگان راستین، پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد. زیرا پدر جویای چنین پرستندگانی است. خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی پرستند ».

در اینجا همان حقیقتی اعلام می شود که عیسی به نیقدیموس اعلام کرده بود، هنگامی که گفت، « تا کسی از نو زاده نشود، نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند » (یوحنا ۳ آیه ۲). انسان با جستجوی یک کوه مقدس یا یک معبد مقدس نمی تواند به ارتباط و همدلی با ملکوت آورده شود. مذهب نباید با تشریفات و آئین های ظاهری محدود شود. مذهبی که از سوی خداوند آمده باشد، ما را به سوی خدا هدایت خواهد کرد و برای اینکه بتوانیم او را به درستی عبادت و خدمت کنیم، باید به واسطه روح الهی از نو مولود شویم. چنین تولدی، دل را طاهر و فکر را تازه خواهد ساخت و در شناخت خدا و محبت به او و ظرفیت جدیدی را به ما خواهد داد. چنین تولدی به ما اشتیاق خواهد بخشید تا تمامی احکام و فرائض او را به جا آوریم. این است پرستش حقیقی که ثمره کار روح القدس می باشد.

دعاهایی که از روح القدس الهام گرفته باشد، در حضور خداوند پذیرفته خواهد شد و هر جا که شخص در جستجوی خداوند باشد، کار روح القدس در آنجا آشکار می شود و خداوند نیز خود را به شخص نشان خواهد داد. زیرا خداوند جویای چنین پرستندگانی است. او برای پذیرش ایشان انتظار می کشد تا ایشان را پسران و دخترانش بخواند.

هنگامی که زن سامری با عیسی سخن گفت، به واسطه سخنان وی تحت تأثیر قرار گرفت. او هرگز پیش از این چنین نظراتی را از کاهنان قوم خویش و کاهنان یهود نشنیده بود و همچنان که وقایع گذشته زندگی او در مقابلش گسترده می شد، نسبت به نیاز شدید خویش بیشتر حساس می شد. او تشنگی روح خویش را که آب چاه یعقوب در سیخار نمی توانست آن را برطرف سازد، درک کرد. تا آن زمان هیچ چیزی نتوانسته بود او را نسبت به نیاز عظیم وی آگاه کند. عیسی او را متقادع

کرده بود که اسرار زندگی وی را می داند، با این وجود، زن احساس می کرد که عیسی دوست اوست، دوستی مهربان و با محبت. در حالی که قدوسیت حضور عیسی، گناهان زن را محاکوم می کرد، خود عیسی کلامی از توبیخ و نکوهش بر زبان نیاورد، بلکه در باره فیض خویش که می توانست جان زن را تازه سازد با او سخن گفت. زن شناخت شخصیت مسیح را آغاز کرد و در ذهن او این سوال مطرح شد، که آیا این شخص همان مسیح موعود نیست؟ بنابر این رو به عیسی کرده و گفت، « می دانم که مسیح موعود خواهد آمد و چون او آید، همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد ». عیسی به او گفت، « من که با تو سخن می گویم، همانم ».«

هنگامی که زن این سخنان عالی و خارق العاده را از زبان معلم آسمانی شنید، در دل خود ایمان آورد. او از ذهنی آگاه برخوردار بود و مستعد دریافت عالی ترین نوع مکاشفه بود، زیرا به کتب مقدسه علاقمند بود و روح القدس نیز ذهن او را برای دریافت حقایق عالی تری آماده می کرد. او وعده های خداوند در عهد عتیق را مطالعه کرده بود، « خداوند، پیامبری را از میان تو، از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید » (تثنیه ۱۸ آیه ۱۵). زن سامری، برای درک این نبوت مدتها انتظار کشیده بود و اکنون نور الهی ذهن او را روشن می کرد و آب زنده و حیات روحانی که مسیح به جانهای تشنه ارزانی می کند، در دل او جاری شده بود. روح خدا با او عمل می کرد.

شرح بی پرده و روشنی که از سوی مسیح به این زن گفته شد، نمی توانست به یهودیانی که خود را برق و پرهیزکار می پنداشتند، ایراد گردد. هنگامی که عیسی با یهودیان سخن می گفت، بیشتر جانب احتیاط را رعایت می کرد. حقایقی که از یهودیان پنهان داشته شده بود و بعدها به شاگردان نیز گفته شده بود تا آن را مخفی نگاه دارند، به این زن سامری گفته شد. زیرا عیسی می دانست که او با استفاده از شناخت الهی، دیگران را نیز در فیض خداوند سهیم خواهد کرد.

هنگامی که شاگردان از مأموریتشان بازگشتنند، از اینکه استادشان با زنی سخن می گفت، تعجب کردند. او جرעה آب گوارایی را که از زن خواسته بود، نوشیده بود و برای خوردن خوراکی که شاگردان آورده بودند، تمایلی نشان نداد. هنگامی که زن از آنجا دور شد، شاگردان از عیسی خواهش کردند تا با ایشان غذا بخورد. اما او ساکت و غرق در تفکر بود. نور الهی در سیمای او می درخشید و شاگردان ترسیدند که مصاحبیت او را با سیمان قطع کنند. آنان می دانستند که استادشان خسته و ضعیف شده است، بنابراین وظیفه خود دانستند تا نیازهای جسمی او را به وی خاطر نشان سازند. عیسی با آگاهی از محبت و نگرانی ایشان نسبت به خود، به ایشان گفت، « من خوراکی برای خوردن دارم که شما ازان چیزی نمی دانید ».«

شاگردان به یکدیگر گفتند، مگر کسی برای او خوراک آورده است؟ عیسی به

ایشان گفت، « خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم » (یوحنا ۴ آیه ۳۴). هنگامی که سخنان او، و جدان خفته زن سامری را بیدار کرد، عیسی شاد و مسرور شد و چون زن را می دید که از حیات می نوشد، گرسنگی و تشنگی خودش رفع شد. تحقق بخشیدن به رسالتی که مسیح برای انجام آن آسمان را رها کرده بود، منجی را در سختی ها و زحمات تقویت می کرد و او را به سطحی فراتر از نیازهای بشری تعالی می بخشید. برای عیسی، خدمت کردن به یک فرد گرسنه و تشننه ای حقیقت، بسیار ارزشمند تر از خوردن و آشامیدن بود. چنین خدمتی به او آرامش و تسلي می بخشید زیرا نیکی کردن به انسانیت، بزرگترین هدف زندگی او بود.

منجی ما، مشتاق و تشننه است که بشر به شناخت و معرفت دست یابد. او مشتاق مهر ورزی و همدردی برای کسانی است که با خون خویش ایشان را نجات داده است. او با اشتیاقی وصف ناپذیر در انتظار است تا آنان به نزد او آمده و حیات جاویدان را دریافت کنند. همانطور که یک مادر برای لبخند ناشی از شناخت کودک خود که نشان دهنده آغاز رشد عقلی اوست در انتظار می ماند. مسیح نیز برای اظهار محبت ناشی از حق شناسی که نشان دهنده آغاز حیات روحانی در شخص می باشد، در انتظار می ماند.

زن با شنیدن سخنان مسیح، بسیار شادمان شده بود. مکافته عالی و خارق العاده خداوند مقهور کننده بود. او کوزه خویش را بر جای گذاشت و به شهر بازگشت تا پیام را به اطلاع دیگران برساند. عیسی از علت رفتن او آگاه بود. بدون شک، بر جای گذاشتن کوزه آب، تأثیر سخنان عیسی را بر روی زن سامری نشان می داد و اشتیاق قلبی و خالصانه زن برای دریافت آب زنده باعث شده بود که وظیفه خویش را در آب کشیدن از چاه و آب دادن به منجی فراموش کند. او با دلی سرشار از شادی و با شتاب به سوی شهر روانه شد تا حقیقت ارزشمندی را که دریافت کرده بود به دیگران اطلاع دهد.

او به مردم شهر گفت « بیایید مردی را ببینید که هرآنچه تا کنون کرده بودم، به من باز گفت ». آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟ سخنان او مردم را تحت تأثیر قرار داد. چهره و ظاهر زن به کلی دگرگون شده بود. مردم اشتیاق داشتند تا با عیسی ملاقات کنند، « بدین جهت از شهر بیرون آمده و نزد عیسی روان شدند ».

عیسی، در حالیکه که در کنار چاه نشسته بود، به مزارع غلات که در مقابل او قرار داشت، می نگریست. او این منظره را به شاگردانش نشان داد و آن را به عنوان سمبولی مورد استفاده قرارداد. « آیا این سخن را نشنیده اید که چهار ماه بیشتر به موسوم درو نمانده است؟ اما من به شما می گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم اکنون کشتزارها آماده ای درو هستند ». و همانطوری که سخن می گفت، به گروهی از مردم که به کنار چاه می آمدند نگریست. چهارماه به موسوم درو

باقي مانده بود، اما در اينجا کشتزاری بود که آماده درو بود.

عيسي به شاگردانش گفت، « هم اکنون، دروگر خود را می ستاند و محصولی برای حیات جاویدان گرد می آورد، تا کارنده و دروکننده باهم شادمان شوند.

در اينجا اين گفته صادر است که، « يكى می کارد و دیگرى می درود ». مسيح در اينجا به خدمت مقدسی اشاره می کرد که نجات یافتگان و پذيرندگان مردہ انجيل می بايستی برای خداوند انجام دهند. آنان باید رسولان فعال خداوند باشند و او از ايشان انتظار دارد که با ايمان به او خدمت کنند. ما چه بكاريم و چه بدرويم، برای خدا کار می کنيم. يك نفر دانه ها را می کارد و دیگرى محصول را درو می کند و کارنده و درو کننده هر دو مزد خود را می ستانند و به خاطر دريافت پاداش زحماتشان شادمانی می کنند.

عيسي به شاگردانش گفت، « من شما را فرستادم تا محصولی را دروکنيد که دسترنج خودتان نیست. دیگران سخت کار کردن و شما دسترنج آنان را برداشت می کنيد ». منجی در اينجا مشتاقانه منتظر گردهمای عظیم روز پنطیکاست بود. شاگردان نباید اين روز را حاصل تلاشهای خودشان تلقی می کردن. آنان دسترنج دیگران را برداشت می کردن. از همان ابتدای گناه آدم، مسيح بذر کلام را به خادمان برگزیده خويش به امامت سپرده بود تا به وسیله ايشان در دل بشر کاشته شود و عوامل نامرئی آسمان به همراه قادر مطلق، آرام اما به طور موثر برای تولید محصول کار کرده بودند. شبیم و باران و آفاتاب فيض خداوند بذر حقیقت را تغذیه و قوت بخشیده بود و اکنون مسيح در آستانه آبياري کردن دانه ها با خون خويش بود و شاگردان او اين امتياز را داشتند تا برای آماده کردن محصول با خداوند همکاري کنند. آنان با مسيح و مردان مقدس عهد عتيق همکار بودند. و با نزول روح القدس در روز پنطیکاست، هزاران نفر در يك روز به مسيح ايمان می آورند و اين حاصل دانه اي بود که مسيح کاشته بود و محصول کار او بود.

سخنان عيسي به زن سامری در کنار چاه یعقوب، مانند بذری نیکو در او کاشته شده بود و محصول آن به سرعت برداشت شد. سامریان به واسطه او به نزد عيسي آمدند و سخنان او را شنیدند و ايمان آورند. آنان با جمع شدن در کنار چاه یعقوب سوالات مختلفی را مطرح کردن و با استياق فراوان توضیحات عيسي را در باره چيزهايی که برای ايشان ناشناخته بود، شنیده و پذيرفتند و همانطور که به سخنان عيسي گوش می کردن، نگرانی ايشان برطرف می شد. آنان شبيه قومی بودند که در تاریکی عظیمى به انتظار تابش نوری غیر مترقبه به سر می بردند و اکنون او را یافته بودند. آنان به اين گفتگوی کوتاه قانع نبودند بلکه می خواستند خود و دوستانشان به سخنان اين معلم خارق العاده گوش فرا دهند. بنابر اين عيسي را به روستاي خويش دعوت کردن و از او خواهش کردن که نزد ايشان بماند، عيسي دو روز در آنجا ماند و بسياري دیگر به سبب شنیدن سخنانش ايمان آورند.

فریسیان سادگی عیسی را خوار و حقیر می شمردند. آنان معجزات او را نادیده گرفته و از او خواستند با نشان دادن آیتی ثابت کند که پسر خداست. اما سامریان از او آیتی نطلبیدند و عیسی نیز به جز آشکار کردن اسرار زندگی زن در کنار چاه معجزه دیگری انجام نداد. با این همه بسیاری به او ایمان آورdenد. آنان با شادمانی بسیار به زن گفتند، « دیگر تنها به خاطر سخن تو ایمان نمی آوریم، زیرا خود سخنان او را شنیده ایم و می دانیم که این مرد به راستی نجات دهنده عالم است ».«

سامریان عقیده داشتند که مسیح به عنوان منجی، نه فقط برای یهودیان بلکه برای همه جهان ظهور خواهد کرد. روح القدس به واسطه موسی ظهور او را به عنوان پیامبری فرستاده شده از سوی خدا پیش گویی کرده بود و به واسطه یعقوب اعلام شده بود که قوم خدا در اطراف او جمع خواهد شد و از طریق ابراهیم نیز اعلام شده بود که بوسیله او همه اقوام روی زمین برکت خواهند یافت. سامریان ایمان خویش را براساس همین نوشته ها استوار کرده بودند. تفسیر غلط یهودیان در باره پیامبران بعدی و نسبت دادن جلال ناشی از ظهور ثانوی مسیح به ظهور اول او باعث شده بود تا سامریان تمامی نوشته های کتب مقدسه به جز نوشته های داده شده از سوی موسی را کنار بگذارند. اما هنگامی که منجی این تفاسیر غلط را به کلی از میان برد، بسیاری از آنان، نبوت‌های بعد از آن و سخنان خود مسیح در ارتباط با پادشاهی خداوند را پذیرفتند.

عیسی ویران کردن دیوار جدایی میان یهود و غیر یهود و موعظه نجات و رستگاری به جهان را آغاز کرد. او اگر چه یک یهودی بود اما با هیچ شمردن سنتهای فریسی مآبانه قوم خویش به راحتی با سامریان رفت و آمد و مصاحبیت می کرد. او علیرغم تعصبات فریسیان مهمان نوازی این قوم مطربود و تحیر شده را می پذیرفت. او زیر سقف های ایشان می خوابید و به همراه ایشان بر سر سفره هایشان غذا می خورد و در خیابانهای ایشان تعلیم می داد و با ایشان بی اندازه با مهربانی و صمیمیت رفتار می کرد.

در معبد اورشلیم، دیواری کوتاه، صحن بیرونی معبد را از سایر بخش‌های آن جدا می کرد. بر روی این دیوار نوشته هایی به زبانهای مختلف دیده می شد که ممنوعیت عبور افراد غیر یهودی به صحن داخلی معبد را اعلام می کرد و اگر یک فرد غیر یهودی به صحن داخلی معبد وارد می شد عمل او به منزله بی حرمتی به قداست معبد تلقی می شد و شخص خاطی به مجازات مرگ محکوم می شد. اما عیسی به عنوان بنیان گذار معبد و آیین های آن، با محبت انسانی، اقوام غیر یهودی را به سوی خود جلب کرد، درحالی که با فیض الهی خویش نجاتی را که یهودیان رد کرده بودند، به ایشان عرضه کرد.

اقامت عیسی در سامری برای شاگردانش که هنوز هم تحت تأثیر تعصبات یهودی قرار داشتند برکتی عظیم محسوب می شد. آنان تصور می کردند که وفادار ماندن

به قومشان مستلزم پروراندن حس کینه و دشمنی نسبت به سامریان می باشد. شاگردان از رفتار عیسی شگفت زده شدند و نمی توانستند در پیروی از الگوی او امتناع کنند و در طول دو روز اقامت در سامر، پاییندی ایشان نسبت به عیسی، تعصبات را تحت کنترل ایشان درآورده بود. با این وجود، در باطن خود نسبت به سامریان احساس آشتش نمی کردند. آنان در درک این موضوع که تحقیر و دشمنی می باشند جای خود را به مهربانی و همدردی بددهد، سست بودند.

اماً بعد از صعود منجی به آسمان، تعالیم منجی با مفهومی تازه ای در خاطره ایشان زنده شد. آنان بعد از نزول روح القدس، توانستند دیدگاه منجی، سخنان او و رفتار محترمانه و صمیمی او نسبت به این قوم بیگانه و مطروح را بیاد آورند. بعدها، هنگامی که پطرس برای موقعه انجیل به شهر سامر رفت، با مردم درست همانند عیسی رفتار کرد و هنگامی که یوحنا برای خدمت به مردم شهرهای افسس و اسپیرنا [که از米尔 امروزی است] فراخوانده شد تجربه شکیم را بیاد آورد و مراتب حق شناسی خود را به منجی که مشکلات پیش روی ایشان را در آینده پیش بینی کرده و با الگو قراردادن خویش، ایشان را یاری کرده بود، ابراز کرد.

کاری که منجی با دادن آب زنده به زن سامری در کنار چاه یعقوب شروع کرد، امروز نیز ادامه دارد. آنانی که خود را پیروان عیسی می خوانند شاید افراد رانده شده و مطروح را تحقیر کرده و از ایشان دوری کنند اماً نه شرایط تولد و ملیت، و نه شرایط زندگی افراد، نمی تواند از محبت عیسی به فرزندان آدم جلوگیری کند. پیام او به همه افراد، هر قدر هم که گناهکار باشند، این است که، «اگر از من می خواستید، به شما آبی زنده عطا می کردم».

دعوت انجیل نباید مختص افراد محدودی باشد که گمان می کنیم با پذیرش آن باعث سر بلندی ما خواهد شد. پیام انجیل باید به همگان ابلاغ شود. هر جا که قلبها برای پذیرش حقیقت آماده باشد. مسیح برای تعلیم ایشان حاضر خواهد بود. او پدر آسمانی و عبادت قابل قبول را به ایشان نشان خواهد داد و برای چنین افرادی، از مَثَل ها استفاده نخواهد کرد. عیسی به ایشان همان چیزی را خواهد گفت که به زن سامری در کنار چاه یعقوب گفت، «من که با تو سخن می گویم، همانم».

هنگامی که عیسی در کنار چاه یعقوب نشست و به استراحت پرداخت، از یهودیه، جایی که خدمت او ثمره اندکی به بارآورده بود، مراجعت می کرد. او از سوی کاهنان و حکام یهود انکار شده بود و حتی افرادی که ادعای شاگردی او را می کردند، نتوانسته بودند سیرت الهی او را درک کنند. او خسته و بی رمق بود، با این همه از سخن گفتن با زنی بیگانه برای بنی اسراییل اجنبی بشمار آمده و آشکارا در گناه زندگی می کردند امتناع نکرد.

منجی برای سخن گفتن منتظر نمی ماند تا عده زیادی جمع شوند. او غالباً اوقات تعالیم خویش را تنها با عده ای محدود که در اطراف او جمع می شدند، شروع می کرد، اما بتدریج مردمی که از آنجا عبور می کردند برای شنیدن سخنان وی توقف می کردند و بدین ترتیب، جمعیتی انبوه، با شگفتی و احترام از طریق معلم الهی به سخنان خداوند گوش می دادند. خادم مسیح نیز باید اینگونه رفتار کند. او باید با همان جدیتی که برای جمعیت انبوه سخن می گوید، با تعداد کمی شنونده نیز سخن بگوید. در میان جمعیت شاید یک نفر پیام را بشنود ولی چه کسی می تواند بگوید [یا پیش بینی کند] که تاثیر آن چقدر گسترده خواهد بود؟ این مطلب موضوع کم اهمیتی بنظر می رسد، حتی برای حواریون او، که بخاطر آن منجی بخواهد وقت خویش را صرف زنی سامری کند. اما عیسی چنان با جدیت و شیوه ای برای زن سامری استدلال می کرد که با هیچ پادشاه، عضو شورا و یا کاهن اعظمی چنان سخن نگفته بود. درسی که عیسی به زن سامری آموخت، برای همه افراد در اقصی نقاط عالم تکرار شد.

زن سامری به محض یافتن منجی، سایرین را به نزد او آورد و نشان داد که در خدمت به خداوند از شاگردان خود مسیح کا رآمدتراست. شاگردان عیسی تصور نمی کردند که سامرہ برای فعالیت و خدمت او محل مناسبی باشد. آنان برای فعالیت عیسی درسامرہ هیچ زمینه دلگرم کنندهای ندیده بودند و تمامی فکر ایشان بر روی کار عظیمی که درآینده می باستی انجام می شد، متمرکز گردیده بود. آنان نمی دیدند که درست در اطراف ایشان محصولی بود که آماده درو بود. اما از طریق زنی که آنان به دیده تحقیر به او نگاه می کردند، تمامی جمعیت یک شهر به حضور منجی آورده شدند. او پیام حقیقت را بدون تأخیر به اطلاع همشهريان خود رسانید.

این زن، معرف کار عملی ایمان به مسیح بود. شاگردان راستین مسیح، در پادشاهی خداوند، به عنوان یک خادم مسئولیت مهمی را به عهده داردند. کسی که از آب زنده می نوشد، به چشمہ حیات تبدیل می شود. دریافت کننده به دهنده تبدیل می گردد. فیض مسیح در شخص مانند چشمہ ای است در کویر که برای حیات بخشیدن به دیگران فوران می کند و آنانی را که در آستانه‌ی هلاکت می باشند، اشتیاق می بخشد تا ازآب حیات بنوشنند.

۲۰ - «مَّا كَانَ مُحْمَّدٌ بِنَيْدَهُ وَلَا هُوَ مُبْنَىٰ عَلَيْهِ»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۴: ۵۴-۴۳ تدوین گردیده است]

جلیلیانی که از عید پسح باز می گشتند، اخبار معجزات خارق العاده عیسی را با خود آورده‌اند. حکمی که درباره اعمال او از سوی مقامات عالی‌تریه در اورشلیم صادر شده بود، راه را برای او به جلیل باز کرده بود. بسیاری از مردم به خاطر سوء استفاده از معبد، از سوی کاهنان طمع کار و متکبر متاسف شدند. آنان امیدوار بودند که این شخص، که حکام یهود را به فرار و اداسته بود، همان منجی مورد انتظار باشد. اکنون اخباری به گوش می‌رسید که انتظارات ایشان را به بهترین شکلی تایید می‌کرد. گزارش شده بود که نبی، خود را مسیح موعود اعلام کرده است.

اما اهالی ناصره به او ایمان نداشتند و به همین دلیل عیسی برسر راه خود به قانا از ناصره دیدن نکرده بود. منجی به شاگردانش گفته بود که نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش. افراد، شخصیت دیگران را براساس شناخت و تواناییهای محدود خودشان ارزیابی می‌کنند. و به همین ترتیب، افراد تنگ نظر و دنیا پرست، مسیح را براساس تولد محقرانه و جامه متواضعانه و کار پر زحمت روزانه وی داوری کردند. آنان نتوانستند، پاکی و قدوسیت او را که بی عیب و بی گناه بود، بشناسند.

اخبار مراجعت مسیح به قانا، به سرعت در سراسر جلیل منتشر شده و باعث امیدواری رنج‌دیدگان و فقیران شد. اخبار حضور عیسی در کفرناحوم توجه یکی از اشرافیان یهود را که افسر دربار پادشاه بود را به خود جلب کرد. پسر آن افسر از نوعی بیماری رفع می‌برد که ظاهراً علاج ناپذیر بود. طبیبان از نجات او قطع امید کرده بودند، اما هنگامی که این مرد خبر حضور عیسی را شنید، تصمیم گرفت تا از او طلب یاری کند. درحالی که فرزندش درآستانه مرگ بود و ممکن بود قبل از مراجعتش بمیرد، با این حال آن فرد اشرافی احساس کرد که می‌بايستی این مشکل را شخصاً برای عیسی شرح دهد. او امیدوار بود که خواهش پدرانه وی، حسن همدردی طبیب اعظم را بر انگیزد.

با رسیدن به قانا، جمعیتی را دید که اطراف مسیح را احاطه کرده بودند. او با قلی ماضطرب از میان جمعیت عبور کرد تا به حضور عیسی برسد. و هنگامی که او را در لباسی ساده، خاک آلوده و فرسوده دید، ایمانش متزلزل شد و شک کرد که این شخص یعنی عیسی بتواند آنچه را که او از وی می‌خواست انجام دهد. با اینحال، عزم نمود تا با عیسی گفتگو کند. او از منجی استدعا کرد که همراه وی به

خانه اش بیاید. اما منجی از مصیبت وی آگاه بود و حتی پیش از آنکه آن افسر خانه اش را ترک کند، منجی رنج و مصیبت وی را مشاهده کرده بود.

مسیح هم چنین می دانست که این پدر، در ذهن خودش، ایمان به او را مشروط کرده است و تا استدعای او اجابت نشود، او را به عنوان مسیح نخواهد پذیرفت. در حالیکه آن افسر با نگرانی و بلا تکلیفی منتظر پاسخ بود، عیسی به وی گفت، «تا آیات و عجایب نبینید، ایمان نمی آورید».

علیرغم تمامی شواهد که نشان می داد عیسی همان مسیح است، مرد درباری، مصمم بود که ایمان خود را براساس اجابت شدن استدعای خود مشروط سازد. منجی، بی ایمانی این فرد را با ایمان ساده و بی پیرایه زن سامری که بدون درخواست آیت و معجزه ای به او ایمان آورده بود، مقایسه کرد. سخنان مسیح با قدرت متقاعد کننده اش که به قلب ها رسیده بود، دلیل آشکار الوهیت وی بود. منجی از اینکه قومش، یعنی کسانی که وحی مقدس الهی به ایشان سپرده شده بود؛ از شنیدن صدای خدا که از طریق پرسش با ایشان سخن می گفت عاجز بودند، دل آزرده بود.

با این حال، آن مرد اشرافی تا اندازه ای ایمان داشت، زیرا آمده بود تا چیزی را درخواست کند که در نظرش ارزشمند ترین برکات محسوب می شد. اما منجی قادر بود که موهبت بزرگتری را اعطا کند. او مایل بود نه تنها فرزند وی را شفا دهد، بلکه آن افسر و تمامی اهل خانه اش را در موهبت نجات سهیم سازد و نوری را در کفرناحوم روشن کند که زمینه های فعالیت خود را در این شهر مهیا سازد. اما مرد درباری می بایستی قبل از دریافت فیض مسیح، نیاز اصلی خویش را درک کند. این درباری نماینده و معرف تفکر بسیاری از مردم قوم خود بود. آنان با انگیزه های خودخواهانه ای به عیسی علاقمند بودند و انتظار داشتند تا به واسطه قدرت او منافع ویژه ای را دریافت کنند و به همین دلیل ایمانشان را مشروط به برآورده شدن نیازهای موقتی خود قرار داده بودند. اما نسبت به بیماری روحانی خودشان بی خبر بوده و نیاز به فیض الهی را درک نمی کردند.

سخنان منجی همچون بارقه ای از امید شد تا مرد درباری سفره دل خود را بگشاید. او دریافت که انگیزه های وی در پیروی از عیسی خودخواهانه بوده و ایمان متزلزلش درنظر وی کاملاً عیان شد. او با اندوه و پریشانی عمیقی متوجه شد که تردیدش میتوانست به قیمت زندگی پرسش تمام شود. او دانست، در حضور کسی است که میتواند افکار او را بخواند، کسی که همه چیز برای او ممکن بود. بنابراین با اندوه و استغاثه فریاد برآورده و گفت «سرورم، پیش از آنکه فرزندم بمیرد، بیا». ایمان او به مسیح مورد پذیرش قرار گرفت، همانگونه که ایمان یعقوب در شبی که با فرشته خداوند کشتی گرفته و فریاد می زند، «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم» مورد قبول واقع شد، (پیدایش ۳۲: ۲۶).

او نیز مانند یعقوب پیروز شد. زیرا منجی، نمی توانست خود را از فردی که به او متکی شده و طلب یاری می کند، کنار بکشد. بنابراین به او گفت، « برو، پسرت زنده می ماند ». مرد درباری با آرامش و شادی بی سابقه ای از حضور منجی عزیمت نمود. او نه تنها باور کرد که پسرش شفا خواهد یافت، بلکه با ایمان راسخ به مسیح به عنوان منجی اعتماد کرد.

در همان ساعت، کسانی که پهلوی پسر درحال مرگ در کفرناحوم جمع شده بودند، به ناگهان تغییر اسرا رآمیزی را مشاهده کردند. سایه مرگ از صورت رنجیده کنار رفته بود و صورت بر افروخته از تب، جای خود را به بر افروختگی ناشی از سلامتی داده بود. چشمان تار وکم سو، اکنون می درخشید و قوت به جسم ضعیف و بی جان باز گشته بود. هیچ نشانی از بیماری در طفل باقی نمانده بود. جسم سوزان او، آرام و مرطوب شده و به خوابی عمیق فرو رفت. درست در اوج گرمای روز بود که تب او قطع شد. تمام اهل خانه شگفت زده و شادی ایشان عظیم و وصف ناپذیر بود.

قانا فاصله چندانی با کفرناحوم نداشت و آن افسر می توانست پس از گفتگو با عیسی در غروب همان روز به خانه اش برسد، اما در بازگشت به سوی خانه عجله نکرد و در صبح روز بعد به کفرناحوم رسید. مراجعت او به خانه متفاوت از زمانهای دیگر بود! هنگامی که برای یافتن عیسی رهسپار شده بود، حزن و اندوه بر قلب او سنگینی می کرد. آفتاب گوئی بر او بی رحمانه می تایید و نغمه های پرندگان همچون استهزا بیش نبود. اما اینک حسی متفاوت داشت! کل طبیعت صورتی تازه بخود گرفته بود. او همه چیز را با چشمانی تازه می دید و همچنانکه در خلوت صبحگاهان سفر می کرد، گویی تمام طبیعت به همراه او، خدا را حمد و پرستش می کرد. و هنوز در راه بود که خدمتکارانش به استقبال او آمدند تا خبر سلامتی فرزندش را برای او بازگو کرده و او را از نگرانی برهانند. اما او از دریافت خبر شگفت زده نمی شود، بلکه با علاقه ای وافر که خدمتکاران قادر به درک آن نبودند، از آنان می پرسد که در چه ساعتی رو به بهبود گذارد؟ آنان گفتند، « دیروز در هفتمین ساعت روز، تب او را رها کرد ». درست در همان لحظه ای که ایمان پدر، به وعده مسیح متمسک شده بود که گفته بود « پسرت زنده است »؛ محبت الهی، کودک درحال مرگ را لمس کرده و نجات داد.

پدر با شتاب به سوی فرزندش رفت تا از احوال وی جویا شود. او، فرزندش را که از مرگ شفا یافته بود درآغوش گرفت و خدا را برای انجام این معجزه شفا بخش حمد و ستایش گفت. مرد درباری مشتاق بود تا عیسی را بیشتر بشناسد. و بعدها با شنیدن تعالیم مسیح، وی و تمامی اهل خانه اش ایمان آوردند. مصیبت ایشان برای امر مقدس نجات و تحول اهل خانه اختصاص داده شده بود. اخبار این معجزه در کفرناحوم، جایی که بسیاری از کارهای عظیم عیسی در آن انجام شد، منتشر

گردید و راه برای خدمت اختصاصی مسیح آماده شد. او که مرد اشرافی را در کفرناحوم برکت بخشید، درست به همان اندازه مشتاق است تا به ما برکت بخشد. اما، غالب اوقات ما نیز مانند پدر رنجیده به خاطر درخواست بعضی از خیریت‌های دنیوی در پی عیسی برآمی افتیم و ایمان و اطمینان به محبت او را به برآورده شدن نیاز خود مشروط می‌کنیم. منجی اشتیاق دارد تا برکتی بزرگتر از آنچه که از وی تقاضا می‌کنیم به ما عطا کند. او پاسخ درخواست ما را به تأخیر می‌اندازد و شرارتی که در دلهای ما وجود دارد را به ما نشان می‌دهد تا بتوانیم نیاز عمیق به فیض او را احساس کنیم. او از ما انتظار دارد تا از تمایلات خود خواهانه ای که موجب می‌شود به دنبال او به راه افتیم، صرفنظر کنیم. اعتراف به ناتوانی و نیاز جّدی، ایجاب می‌کند که با تمامی دل به محبت او اعتقاد کنیم.

مرد درباری می‌خواست که قبل از ایمان آوردن به مسیح، استدعای او از سوی وی اجابت شود، اما او می‌بایستی سخنان عیسی را می‌پذیرفت که دعای او شنیده شده و برکت اعطای شده بود. این موضوع برای ما نیز می‌بایستی درس عبرت باشد. این که می‌بینیم یا احساس کنیم که خدا دعای ما را می‌شنود، باید دلیل ایمان ما باشد. ما باید وعده او را باور کنیم. هنگامی که به خدا ایمان بیاوریم، او از همه درخواستهای ما آگاه می‌شود. و هنگامی که از وی طلب برکت می‌کنیم، باید ایمان داشته باشیم که آن را دریافت کرده ایم و به خاطر دریافت آن خدا را شکر کنیم. سپس می‌بایستی به انجام وظایف خود پردازیم. و اطمینان داشته باشیم که خداوند در وقت نیاز، برکات خویش را به ما اعطای خواهد کرد. هنگامی که این کار را انجام دهیم، خواهیم دانست که دعای ما پاسخ داده شده است. و خداوند «برحسب غنای جلال خود و قدرت بنی نهایت عظیم خود، بنی نهایت فزونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، برای ما عمل خواهد کرد» (افسیان باب ۳ آیه ۲۰ و ۱۶؛ باب ۱ آیه ۱۹).

۲۱ - «بیت حسدا و شورای عالی یهود»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا باب ۵ تدوین گردیده است]

در اورشلیم، درکنار «دروازه گوسفند» حوضی وجود دارد که در زبان عبرانی آن را بیت حسدا می‌گویند و پنج ایوان دارد. در آنها گروهی از علیلان، همچون کوران، شلان و مفلوجان می‌خوابیدند، منتظر حرکت آب بودند.».

در فصول معینی آب این حوض به حرکت در می‌آمد و باور عمومی این بود که حرکت آب نتیجه قدرتی خارق العاده بوده و اینکه اولین کسی که پس از جنبش آب وارد حوض می‌شد، از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت. صدها انسان رنجیده به این محل می‌آمدند، اما در هنگام حرکت آب تعداد جمعیت به حدی بود که بسیاری از مردم با شتاب به سوی حوض هجوم برده و مردان و زنان و کودکان ضعیف‌تر از خودشان را زیر دست و پا له می‌کردند. عده‌ای نمی‌توانستند به حوض نزدیک شوند و تعدادی نیز که موفق می‌شدند تا به حوض نزدیک شوند، در لبه حوض جان می‌سپردند. در اطراف حوض، پناهگاه‌هایی ساخته شده بود که از مریضان در مقابل گرمای روز و سرمای شب محافظت کند. در میان مریضان عده‌ای بودند که شب را در این ایوانها به سر برده و با انتظاری یهوده، هر روز به سوی حوض می‌خزیدند.

عیسی، مجدداً به اورشلیم آمده بود و درحالی که در روح و دعا و تفکر بود به کنار حوض رسید. او افراد رنجیده و مفلوک را دید که مترصد فرصتی بودند تا در هنگام حرکت آب خود را در حوض انداخته و شفا یابند. عیسی اشتیاق داشت تا قدرت شفا بخش خود را به کار بگیرد و همه رنجیدگان را شفا دهد. اما آنروز، روز سبت بود و جمعیت مردم برای عبادت به معبد می‌رفتند.

او می‌دانست که چنین عمل شفا بخشی، تعصب یهودیان را برانگیخته و موجب می‌شد تا کار وی متوقف شود.

اما منجی در میان علیلان، کسی را دید که بیشتر از هر کسی رنج برده بود. واومردی بود که سی و هشت سال زمین گیر بود. بیماری او تا اندازه زیادی، حاصل گناه خودش بود و به عنوان مكافات الهی مكافات الهی تلقی می‌شد. او تنها و بی کس بود و فکر می‌کرد که درب رحمت خدا به روی وی بسته شده است. و بدین ترتیب سالهای زیادی را در پریشانی و آندوه سپری کرده بود. در زمانی که انتظار می‌رفت آب حوض حرکت خواهد کرد، آنانی که دلشان برای ناتوانی وی می‌سوخت،

او را به ایوان حمل می کردند. اما در لحظه ای که آب حوض حرکت می کرد، او کسی را نداشت که وی را در داخل حوض قراردهد. او بارها جنبش آب را دیده بود، اما هرگز توانسته بود بیشتر از لبه ای حوض پیش برود. کسانی که از او قوی تر بودند، جلوتر از او خود را به درون حوض پرتاپ می کردند. ا و نمی توانست به نحو مطلوبی با جمعیت خودخواه که به جان هم افتاده و برای داخل شدن به حوض خود را به آب و آتش می زندند، رقابت کند. کوشش های مداوم او برای رسیدن به هدف و نگرانی و ناکامی مکرر، رقمی برای او نگذاشته بود.

مرد بیمار، در حالیکه بر روی بستر خویش دراز کشیده و هر از گاهی سر خود را بلند کرده و به استخر خیره می شد، چهره ای مهربان و دلسوز به سوی او خم شده و گفت، « آیا می خواهی سلامت خود را بازیابی؟ » توجه او را به خود جلب کرده، امید به قلب او بازگشت و احساس کرد که به طریقی به او مدد خواهد شد. اما دلگرمی او سریعاً از بین رفت. او به یادآورد که چگونه غالب اوقات سعی کرده بود تا خود را به حوض برساند و اکنون امیدی به زنده ماندن نداشت تا درآینده و هنگام حرکت آب، وارد حوض شود. بنابراین با بی حوصلگی به عیسی گفت، « سرورم، کسی را ندارم که چون آب به حرکت می آید، مرا به درون حوض برد و تا خود را به آنجا می رسانم، دیگری پیش از من داخل شده است ».

عیسی از مرد علیل نمی خواهد که ایمان خویش را به او به کار گیرد. او به مرد می گوید، « برخیز، بستر خود را برداشته و روانه شو ». ایمان مرد، بطور محض به آن کلام متمسک گردید. تمامی رشته های اعصاب و ماهیچه های او حیاتی تازه یافته و سلامتی به دست و پای مفلوج او باز می گردد. او بدون هیچ سئوالی، از دستور و اراده مسیح پیروی می کند و تمامی ماهیچه هایش به خواست او پاسخ می دهدن. او بر پا جهید و سلامتی خود را باز یافت.

عیسی هیچ گونه تضمینی از مساعدت الهی به او نداده بود. مرد علیل ممکن بود، تردید کرده و آخرین فرصت شفاء یافتن را از دست بدهد. اما سخنان مسیح را باور کرده و با توکل به آن قدرت خویش را باز یافت. ما نیز به واسطه همین ایمان می توانیم شفای روحانی را دریافت کنیم. همه ما به واسطه گناه از حیات خداوند جدا شده ایم و جانهای ما فلجه شده است و درست مانند مرد مفلوج که قادر به راه رفتن نبود، ما نیز نمی توانیم با قوت و قدرت خودمان پاک و مقدس زندگی کنیم. بسیاری از افراد به ناتوانی خویش پی برد و درآرزوی برخورداری از زندگی روحانی هستند، که آنان را با خداوند هماهنگ خواهد کرد. آنان برای کسب کردن آن بیهوده تلاش می کنند و با پریشانی فریاد می زنند که، « آه که چه شخص نگون بختی هستم ! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟ » (رومیان ۷ آیه ۲۴). این گونه افراد مایوس و افسرده، می بایستی سر خود را بلند کنند. منجی به سوی کسی که با خون وی خریداری شده اند، خم شده و با مهربانی و دلسوزی توصیف

نایپذیری می گوید، « آیا می خواهی سلامت خود را باز یابی؟ ». او از شما دعوت می کند که در سلامتی و آرامش برخیزید. منتظر نمانید تا سلامتی کامل را احساس کنید، بلکه به سخنان او ایمان داشته باشید که تحقق خواهد یافت. اراده خود را در اختیار مسیح قرار دهید و بخواهید که او را خدمت کنید، با عمل کردن به کلام او قوت خواهید یافت. عادات بد و شریانه و تسليم شدن طولانی مدت در مقابل امیال نفسانی، روح و جان آدمی را فلچ کرده است، با این حال، مسیح قادر و آرزومند است که روح و جان آدمی را نجات دهد، ا و به جانهایی که « درگناه مرده اند » حیات می بخشد، (افسیان ۲ آیه ۱). او کسی که دچار ضعف و مصیبت بوده و در اسارت گناه قرار دارد را آزاد می کند.

علیل شفا یافته، خم شده و بستر خود را که تنها یک پتو و حصیر بود جمع کرد و هنگامی که مجدداً پشت خود را راست کرد با شادی به اطراف نگریست تا شفا دهنده خود را ببیند، اما عیسی در میان جمعیت نایپدید شد. مرد، نگران بود که اگر بار دیگر منجی را ببیند، او را نشناسد. و همچنانکه با قدمهایی استوار و با شکر گزاری و شادی به راه خود می رفت، عده ای از فریسیان را دید و بیدرنگ به ایشان گفت که شفا یافته است. اما هنگامی که ماجرای شفا یافتن خود را برای ایشان شرح داد! در مقابل بی اعتنایی ایشان شگفت زده شد.

فریسیان با عصبانیت سخنان مرد شفا یافته را قطع کرده و از او پرسیدند که چرا بستر خود را در روز سبت حمل می کند. آنان با لحنی آمرانه به او یادآوری کردند که حمل بار در روز خدا غیر شرعی و حرام می باشد. مرد شفا یافته در حین شادی، سبت را فراموش کرده بود. با این وجود به خاطر اطاعت از دستور کسی که از چنین قدرتی خدایی برخوردار بود، احساس محکومیت نمی کرد. او با شجاعت پاسخ داد، « آن که مرا شفا داد به من گفت، بستر را برگیر و راه برو ». آنان از او پرسیدند، آن که به تو گفت بستر را برگیری و راه بروی، که بود؟ اما مرد شفا یافته نمی دانست او کیست، زیرا عیسی در میان جمعیت نایپدید شده بود. فریسیان بخوبی می دانستند که فقط یک نفر است که می تواند چنین معجزه ای را انجام دهد، اما می خواستند به روشنی اثبات کنند که آن فرد عیسی است، تا او به اتهام شکستن سبت محکوم کنند. به عقیده آنان، او نه تنها در شفا دادن مرد علیل شریعت را زیر پا گذاشته بود، بلکه با دستور دادن به مرد درمورد حمل بسترش، به مقدسات توهین کرده بود.

يهودیان چنان قوانین شریعت را تحریف کرده بودند که به یوغ اسارت تبدیل شده بود. مقررات بی معنی آنان در میان سایر اقوام ضرب المثل شده بود و به ویژه روز سبت به هر طریقی با محدودیت های بی معنی، احاطه شده بود. این روز برای آنان، روز شادی، روز مقدس خداوند و شایسته احترام نبود. فریسیان و حکام یهود، مقررات روز سبت را به باری سنگین و تحمل نایپذیر تبدیل کردند. یک فرد

یهودی اجازه نداشت در روز سبت آتش روشن کرده و یا حتی شمع روشن کند. درنتیجه، مردم برای انجام کارهایشان که از سوی حاکمان یهود ممنوع اعلام شده بود، به غیر یهودیان متکی بودند. آنان فکر نمی کردند که اگر انجام کار در روز سبت گناه باشد، آنانی که برای انجام کارهایشان، دیگران را استخدام می کردند، به اندازه کسانی که برایشان کار انجام می دادند، گناهکار شمرده می شدند. آنان فکر می کردند که نجات منحصر به یهودیان بوده و وضعیت سایر اقوام که تا آن موقع اسفبار بود، از این بدتر نخواهد شد. اما خداوند فرامینی نداده است که امکان اجرای آن از سوی همگان وجود نداشته باشد. احکام خدا، محدودیت های غیر منطقی و خود خواهانه را مجاز نمی داند.

عیسی با مردی که شفا یافته بود در معبد روبرو شد. او آمده بود تا قربانی گناه و هم چنین قربانی شکرگزاری را تقدیم کند، زیرا رحمت عظیم خداوند را دریافت کرده بود. عیسی با دیدن او در میان عبادت کنندگان خود را به او نشان داد و طی سخنانی هشدار دهنده به وی گفت، «حال که سلامت خود را باز یافته ای، دیگر گناه مکن تا به حال بدتر دچار نشوی». مرد شفا یافته با دیدن منجی بسیار خوشحال شد. او بی اطلاع از دشمنی فریسیان نسبت به عیسی، به ایشان گفت: «آن که مرا شفا داد، عیسی است» و به همین سبب بود که یهودیان به عیسی جفا می رساندند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود. عیسی به حضور شورای یهود آورده شد تا به اتهام خود مبنی بر شکستن روز سبت پاسخ دهد. اگر یهودیان در این زمان قومی مستقل می بودند، چنین اتهامی، مشکل ایشان را برای کشتن مسیح، برآورده می کرد. اما چون تحت سلطه رومیان بودند، نمی توانستند، این کار را انجام دهند. یهودیان قدرت نداشتند که کسی را به مجازات مرگ محکوم کنند و اتهاماتی که بر علیه مسیح مطرح شده بود، در دادگاه رومیان هیچ گونه اعتباری نداشت. بنابراین یهودیان تصمیم گرفتند با ایراد اتهامات دیگری نقشه خویش را عملی سازند. تمامی تلاش‌های حکام یهود برای خنثی کردن اعمال مسیح، موجب پیشرفت مأموریت وی شده بود، و حتی در اورشلیم، نفوذ او بر روی مردم از نفوذ رهبران یهود بیشتر بود. تعداد کثیری از مردم که به نطق ها و رجز خوانی های کاتبان و معلمین یهود علاقمند نبودند، جذب تعالیم مسیح شده بودند. آنان می توانستند سخنان مسیح را درک کنند و سخنانش موجب دلگرمی و تسّلی ایشان می شد. او از خداوند نه به عنوان داوری انتقام جو، بلکه به عنوان پدری مهربان سخن می گفت و شباهت به خدا را که در خودش منعکس بود، آشکار می کرد. سخنان او برای دلهای مجروح همچون مرهم بود. او با سخنان و اعمال محبت آمیز خویش قدرت ظالمانه سنت های کهنه و قوانین بشری را در هم می شکست و محبت خدا را در تمامیت خستگی ناپذیرش به مردم آشکار و معرفی می کرد.

در یکی از قدیمی ترین نبوتهاي عهد عتیق، درباره مسیح مكتوب شده است که، «عصای سلطنت از یهودا دور نخواهد شد تا شیلو که همه قومها او را اطاعت

میکنند، بباید «(پیدایش ۴۹ آیه ۱۰). مردم در اطراف مسیح جمع می شدند و دلهای مشفق و همدرد توده مردم، درس محبت و نیکوکاری را به جای تشریفات خشک و انعطاف ناپذیر کاهنان، می پذیرفت. اگر کاهنان و معلمین یهود مداخله نمی کردند، تعالیم او آنچنان اصلاحاتی را موجب می شد که جهان هرگز به خود ندیده بود. اما این رهبران برای حفظ قدرتشان، تصمیم گرفتند تا نفوذ عیسی را در میان مردم در هم شکنند. احضار او به محکمه شورای عالی یهود و محکوم کردن آشکار تعالیم وی، برای اجرای این نقشه، کمک موثری بود، زیرا هنوز هم مردم احترام فراوانی برای رهبران مذهبی قایل بودند. اگر کسی، جرأت می کرد که مقررات مربوط به تعالیم معلمین یهودی را تقبیح و محکوم کند و یا بار سنگین مسئولیتی را که آنان بر دوش مردم گذاشته بودند، کاهاش دهد، نه تنها به کفرگویی بلکه به خیانت نیز متهم می شد. و معلمین یهود امیدوار بودند که بر این اساس، عیسی را در مظان اتهام قرار دهند. آنان، او را به عنوان فردی که در صدد سرنگون کردن مذهب رسمی بود، معرفی کردند و بدین ترتیب با ایجاد نفاق و دو دستگی میان مردم، راه را برای سلط کامل رومیان هموار کردند.

اما نقشه هایی را که معلمین یهود با شور و اشتیاق فراوان در صدد انجامش بودند، در شورایی به جز شورای عالی یهود طرح ریزی شده بود. بعد از اینکه شیطان در بیابان، نتوانست بر عیسی پیروز شود، تمامی نیروهای خود را متحد کرد تا با رسالت مسیح ضدیت ورزیده و در صورت امکان مانع از کار وی شود. آنچه را که شیطان نمی توانست مستقیماً و با تلاش فردی انجام دهد، قصد داشت با برنامه ریزی دراز مدت انجام دهد. او به محض اینکه از مجادله خود با مسیح در بیابان، عقب نشینی کرد، در نشست با فرشتگان همراهش نقشه های حساب شده ای را برای انحراف اذهان قوم یهود طرح کرد تا آنان نتوانند منجی خود را بشناسند. او قصد داشت که از طریق عوامل انسانی خود در جوامع مذهبی عمل کرده و دلهای مردم را با کینه و عداوت خویش نسبت به قهرمان حقیقت، لبریز سازد. او می خواست آنان را وادار کند که مسیح را انکارکرده و زندگی را تا حد ممکن به کام او تlux سازند و امیدوار بود که او را در مأموریتش دلسرب کند. و رهبران قوم اسرائیل در دشمنی با مسیح به ابزار شیطان تبدیل شدند.

عیسی آمده بود تا «شريعت را بزرگ شمرده و تکریم نماید». او نباید از اهمیت آن می کاست، بلکه آن را تمجید می کرد. کتاب مقدس می فرماید، «خداآوند قوانین عالی خود را به قوم خویش عطا فرمود تا ایشان آن را محترم بدارند و توسط آن عدالت او را به مردم جهان نشان دهند» (اشعیا ۴: ۲۱ و ۴: ۲۲).

او آمده بود تا سبیت را از الزامات طاقت فرسای آن آزاد کند و به همین دلیل سبیت را برای انجام معجزه شفا بخش در بیت حسدا، برگزید. او می توانست، مرد علیل را در یکی از روزهای هفته، غیر از روز سبیت شفا دهد و یا قادر بود که او را

به سادگی شفا دهد، بدون اینکه از وی بخواهد بسترش را جمع کرده و به راه افتد. اماً چنین کاری فرصت مورد انتظار را در اختیار مسیح قرار نمی داد. در هر یک از اعمال زندگی مسیح در این جهان، هدف خردمندانه ای نهفته بود و هر عملی که انجام داد حامل تعلیم با اهمیتی بود. مسیح از میان مریضان و علیلانی که در کنار حوض بیت حسدا بودند، بدترین مریض را انتخاب کرد تا قدرت شفا بخش خود را بر روی او به کار گیرد. او به مرد شفا یافته دستور داد تا بستر خود را جمع کرده و با حمل آن از میان شهر، کار عظیمی را که برای او انجام شده بود، به دیگران اعلام کند. چنین اقدامی می توانست، این سئوال را که انجام کار خیر در روز سبت شرعی و مجاز می باشد مطرح کند و راه را برای نکوهش کردن محدودیتهای یهودیان در ارتباط با روز خداوند، هموار کند و آداب و تشریفات ایشان را باطل کند.

عیسی به ایشان تبیین نمود که شفا دادن بیمار مطابق و در هماهنگی با قوانین سبت می باشد. شفای مریض، مطابق با کار فرشتگان خدا بود که پیوسته میان زمین و آسمان صعود و نزول می کند تا به شریعت رنجیده خدمت کنند. عیسی به ایشان گفت، «پدر من هنوز کار می کند، من نیز کار می کنم». همه روزها متعلق به خداست تا نقشه هایش را برای تزاد بشر انجام دهد. اگر تفسیر یهودیان از شریعت صحیح بود، درآنصورت خداوند، که از ابتدای بنیاد عالم همه موجودات را جان بخشیده و حمایت کرده بود، در اشتباہ بود. درآنصورت او که کار خلق را نیکو خوانده و سبت را بعنوان اتمام کار خلقت گرامی داشته بود، درکار خود مکث می کرد و روال کار عادی کهکشان بی انتهای را متوقف می کرد. آیا خداوند می بایستی مانع از طلوع خورشید در روز سبت می شد و از تابش گرم و مطبوع آن در گرم کردن زمین و تقویت گیاهان جلوگیری می کرد؟ درآنصورت آیا چرخه گیتی بواسطه آن روز مقدس باید از کار بایستد؟ آیا خداوند می بایستی به نهرهای آب فرمان می داد که آبیاری کردن کشتزارها و جنگل ها را متوقف کنند، و یا به امواج دریا فرمان می داد که جزر و مَدْ مُداومشان را متوقف کنند؟ آیا گندم و ذرت نمی روییدند، و خوشه های رسیده، شکوفه های ارغوانی را به تأخیر می انداختند؟ آیا درختان و گلهای نمی بایستی در روز سبت جوانه زده و شکوفه می زندند؟

در این صورت، انسان از میوه های زمین و موهبتی که زندگی را خوشایند می کرد، محروم می شد. طبیعت می بایستی سیر تغییر ناپذیر خود را ادامه دهد. خداوند نمی تواند برای یک لحظه از انجام کار امتناع ورزد و گرنه انسان محو و نابود خواهد شد. هم چنین انسان نیز وظایفی دارد که در این روز می بایستی انجام دهد. احتیاجات ضرورتهای زندگی می بایستی انجام شود، از مریضان می بایستی مراقبت شود و احتیاجات نیازمندان باید برآورده شود. کسی که از کمک رساندن به رنجید گان در روز سبت امتناع ورزد، بی گناه شمرده خواهد شد. روز استراحت خداوند برای انسان خلق شده است و اعمال رحیمانه با هدف آن مطابقت کامل دارد. خداوند میل ندارد که مخلوقاتش به واسطه روز سبت یا هر

روز دیگری، برای حتّی ساعتی رنج و درد را تحمل کنند.

حاجتها از خداوند در روز سبت بیشتر از روزهای دیگر است. از این رو قوم او کار خود را رها کرده و وقت خود را صرف عبادت و پرستش می کنند. آنان لطف و مرحمت خدا را در روز سبت بیشتر از هر روز دیگری طلب می کنند و در این روز حضور ویژه خدا و پسندیده ترین برکات‌ها را آرزو می کنند. خداوند برای برآورده کردن خواسته‌های قومش، منتظر نمی ماند تا روز سبت سپری شود. زیرا کار آسمان هرگز متوقف نمی شود و انسان نیز هرگز نباید از انجام اعمال نیکو دست بردارد. سبت نباید به فعالیت‌های بیهوده اختصاص داده شود. شریعت، فعالیت‌های دنیوی را در روز مقدس خداوند قدغن می کند. کار و تلاش برای امرار معاش می بایستی متوقف شود و هرگونه کار تفریحی یا سودآور در این روز غیر مجاز می باشد و همانطوری که خداوند کار آفرینش را متوقف کرده و در روز سبت آرامی گرفت، به همان گونه انسان می بایستی کارهای روزانه را رها کرده و ساعات مقدس سبت را صرف استراحت، عبادت و پرستش کند. کار مسیح در شفا دادن مریض، کاملاً موافق با شریعت بوده و با عث تکریم و تمجید روز سبت بود.

عیسی ادعای حقیقی برای کار مقدس برابر داشت و شخصیتی مشابه که پدر آسمانی مشغول به آن بود. ولی فریسیان همچنان خشمگین تر شدند. بر اساس فهم و درک خویش، او نه تنها احکام را نقض کرده بود بلکه یا خواندن خدا بعنوان «پدر خود»، اذعان کرده بود که خود را با خدا برابر می داند، (یوحنا ۵ آیه ۱۸).

تمامی قوم یهود، خدا را پدر خود می خواند، بنابراین چنانچه مسیح همان ارتباط را با خدا برای خود محرز و محق دانسته است، آنان نمی بایستی آنقدر خشمگین و عصبانی می شدند. اما آنان او را به کفرگویی متهم کردند و نشان دادند که او را در این مدعا در بالاترین حس شناخته اند.

این دشمنان مسیح هیچگونه دلیلی را برای قبول حقایقی که مسیح به ایشان اعلام کرده بود، نمی پذیرفتند. آنان صرفاً به آداب و رسوم خود استناد می کردند که در مقایسه با مباحثی که مسیح از کلام خداوند و سیر توقف ناپذیر طبیعت استخراج کرده بود، ضعیف و بی محتوا به نظر می رسید. اگر معلمین و حاکمان یهود اشتیاقی به دریافت حقیقت احساس می کردند، می بایستی از شنیدن حقایقی که مسیح بر زبان آورده بود، متقاعد می شدند. اما، حقایقی را که مسیح در ارتباط با روز سبت اعلام کرده بود، نادیده گرفتند و در صدد برآمدند تا مردم را برعلیه او تحریک کنند زیرا خود را با خدا برابر می دانست، خشم حاکمان حد و مرزی نمی شناخت. اگر کاهنان و فریسیان از مردم نمی ترسیدند، عیسی را در همان مکان به قتل می رساندند. اما حمایت عمومی از عیسی شدید بود. بسیاری از مردم عیسی را دوست داشتند زیرا مریضانشان را شفا و رنج‌دیدگان را

تسلی می داد. آنان شفا دادن مرد علیل در کنار حوض بیت حسدا را تایید و تصدیق کرده بودند. بنابراین رهبران مذهبی اسراییل مجبور بودند که خشمنان را کنترل کنند.

مسیح اتهام کفرگویی را نپذیرفت. او گفت، « اقتدار من برای انجام کاری که به واسطه آن مرا متهم می کنید، نشان می دهد که پسر خدا هستم و در سیرت، اراده و هدف، با او یکی هستم. در تمام اعمال خلقت و مشیّت او، با خدا همکاری کرده ام. « پسر از خود کاری نمی تواند کرد مگر کارهایی که می بیند پدرش انجام می دهد ».«

فریسیان و کاهنان پسر خدا را به خاطر کاری که برای انجام آن به این جهان فرستاده شده بود، سرزنش می کردند. آنان به واسطه گناهانشان، خودشان را از خدا جدا کرده بودند و با غرور و تگیر، مستقل از خداوند عمل می کردند. آنان خود را به اندازه کافی حکیم می دانستند و فکر می کردند که هیچ نیازی به حکمت خداوند برای هدایت اعمالشان، ندارند. اما پسر خدا تسليم اراده پدر و متکی به قدرت او بود. مسیح، آنچنان از خویشن تن گشته بود که برای خودش هیچ نقشه ای نداشت. او نقشه خدا را برای خود پذیرفته بود و پدر نیز هر روز نقشه هایش را برای وی آشکار می کرد.

هنگامی که موسی در شُرف ساختن خیمه ای برای سکونت خدا بود، به او دستور داده شده بود که همه چیز را موافق با نقشه ای که در کوه به او نشان داده شده بود، بسازد. موسی برای انجام کار خداوند غیور بود. و با استعدادترین و ماهرترین افراد در خدمت او بودند. با این حال موسی نباید یک زنگ، منگله، حاشیه، پرده و یا ظرفی از خیمه را می ساخت، مگر موافق نقشه ای که به او نشان داده شده بود. خداوند او را به داخل کوه فرا خوانده و چیزهای آسمانی را به او نشان داده بود. خداوند او را با جلال خود پوشانده بود تا بتواند نقشه را ببیند و موافق آن همه چیز را بسازد. خداوند به همان ترتیب به قوم اسراییل، قومی که مشتاق بود در میان ایشان ساکن شود، تصویری از ذات خویش را نشان داده بود. نقشه، در کوه سینا، زمانی که احکام به ایشان داده شد، نشان داده شده بود، هنگامی که خداوند از مقابل موسی عبور کرده، ندایی آمد که می گفت این است « خداوند، خدای رحیم و رئوف و دیر خشم و کثیرالاحسان و وفا، نگاهدارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنه خطأ و عصیان و گناه ». (خروج باب ۳۴ آیات ۶ و ۷).

قوم اسراییل به راه های خود رفته بود. آنان موافق الگوی خداوند بنا نکرده بودند، اما مسیح که معبد راستین برای مسکن خداوند بود، همه جزئیات زندگی خویش را در این دنیا بر اساس نقشه مطلوب خداوند، قالب ریزی کرده بود. او گفت، « در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می دارم و شریعت تو در اندرون دل من است ». (مزامیر ۴۰ آیه ۸). به همین ترتیب رفتار و شخصیت ما می بایستی بنا

شود « تا در روح مسکن خدا شویم » (افسیان ۲ آیه ۲۲). و ما نیز باید همه چیز را « براساس نمونه ای که به مانشان داده است بسازیم » زیرا که برای همین خوانده شده اید، « چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید » (عبرانیان ۸ آیه ۵؛ اول پطرس ۲ آیه ۲۱).

کلام مسیح به ما می آموزد که خود را از پدر آسمانی جدا ناپذیر بدانیم و در هر موقعیتی که باشیم، به خداوند توکل کنیم، خدایی که سرنوشت همه ما در دستهای اوست. او وظایفمان را مقرر نموده است و به ما برای انجام آن توانایی و استعداد اعطا کرده است. تا زمانیکه تسليم اراده او باشیم، و به قدرت و حکمت او توکل کنیم، در مسیری درست هدایت خواهیم شد تا وظیفه مقرر شده در نقشه عظیم خدا را به انجام برسانیم. اما اگر کسی به حکمت و قدرت خود تکیه و اعتماد کند، خود را از خدا جدا می کند. و به جای اینکه در اتحاد با مسیح عمل کند، نقشه دشمن خدا و انسان را به انجام می رساند. مسیح ادامه داد، « زیرا هرچه پدر می کند، پسر نیز می کند. زیرا پدر، پسر را دوست می دارد و هرآنچه می کند به او می نمایاند و کارهای بزرگتر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید. زیرا همان گونه که پدر، مردگان را برمی خیزاند و به آنها حیات می بخشد، پسر نیز به هرکه بخواهد، حیات می بخشد ». صدو قیان معتقد بودند که رستاخیز مردگان وجود ندارد، اما عیسی به ایشان می گوید که یکی از بزرگترین اعمال پدرش رستاخیز مردگان می باشد و اینکه خود او قدرت دارد که همان کار را بکند، « آمين، آمين، به شما می گویم، زمانی فرا می رسد، بلکه هم اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را می شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده خواهند شد ». فریسیان به رستاخیز مردگان اعتقاد داشتند و مسیح به ایشان گفت که حتی اکنون، قدرتی که به مردگان حیات می بخشد در میان ایشان است و آنها می بایستی ظهور آن را نظاره می کردند. و همین قدرت قیام است که جان را حیات می بخشد، جانی که « به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده است » (افسیان ۲ آیه ۱). روح حیات در مسیح عیسی، « و قدرت رستاخیز او » بشر را « از قانون گناه و مرگ آزاد کرد »، (فیلیپیان ۳ آیه ۱۰؛ رومیان ۸ آیه ۲). تسلط شریر درهم شکسته می شود و فرد به واسطه ایمان، از گناه دوری می ورزد. کسی که قلب خود را بر روی روح مسیح بگشاید، در همان قدرتی که جسم او را از گور بر می خیزاند، سهیم خواهد شد.

آن ناصری فروتن، بر اصالت و فرهمندی واقعی خویش تاکید می ورزد. او فراتر از بشریت قرار گرفته و پرده گناه و شرم را کنار زده و خود را به عنوان فخر فرشتگان، پسر خدا و برابر با خالق جهان معرفی می کند. شنوندگانش، مسحور کلام وی می شوند زیرا هیچ انسانی هرگز مانند او سخن نگفته، و این چنین با شکوه و جلالی شاهانه رفتار نکرده بود. سخنان صریح و روشن او، رسالت و وظایف وی را در این

جهان به طور کامل اعلام می کرد، « و پدر برکسی داوری نمی کند، بلکه تمام کار داوری را به پسر سپرده است. تا همه پسر را حُرمت گذارند، همان گونه که پدر را حُرمت می نهند. زیرا کسی که پسر را حُرمت نمی گذارد، به پدری که او را فرستاده است نیز حُرمت نهاده است.... زیرا همانگونه که پدر در خود حیات دارد، به پسر نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد، و به او این اقتدار را بخشیده که داوری نیز بکند. زیرا پسر انسان است ».

کاهنان و حکام یهود خودشان را به عنوان داور معرفی کرده بودند تا اعمال مسیح را محکوم کنند، اما او خود را به عنوان دادرس ایشان و داور تمام جهان معرفی کرد. جهان به مسیح سپرده شده است و تمامی برکاتی را که خداوند به انسان سقوط کرده در گناه اعطای کرد، به واسطه اوست. او قبل و بعد از حلول و تجسم منجی جهان بود. به مجرد پیدایش گناه، منجی نیز برای نجات تعیین شد. او به همگان نور حقیقت نورو حیات اعطای کرد. هر کس را موافق حقیقت اعطای شده، داوری خواهد کرد. کسی که حقیقت را دریافت کرده باشد و با دعا و مراقبت از گناه دوری نموده و به سوی قدوسیّت گام برداشته باشد، با منجی که دادرس و داور می باشد، یکی خواهد بود. از ابتدای مجادله بزرگ در آسمان، شیطان در صدد بود تا به وسیله خدعا و فریب به اهداف خود جامه عمل بپوشاند و مسیح تلاش می کرد تا با افشاء کردن اهداف او، قدرت شیطان را درهم بکوبد. و این اوست که با فریب شیطان در طول تمامی قرون و اعصار مجادله کرده است تا اسیران گناه را آزاد سازد. و اوست که همگان را داوری خواهد کرد.

و « خدا به او این اقتدار را بخشیده که داوری نیز بکند، زیرا پسر انسان است ». زیرا، او طعم رنج و وسوسه انسانی را تا آخرین ذره آن چشید و لغزشها و گناهان انسان را درک می کند و چونکه به خاطر ما با پیروزی در مقابل وسوسه های شیطان ایستادگی کرد، با عدالت و انصاف و مهربانی با کسانی که خون او به خاطر نجاتشان ریخته شد، برخورد خواهد کرد و به همین دلیل، پسر انسان برای اجرای داوری تعیین شده است.

با این وجود، رسالت مسیح برای داوری و محکوم کردن نبود، بلکه برای نجات و رستگاری بود. « زیرا خدا پسر خویش را به جهان نفرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه ای او نجات یابند » (یوحنا ۳ آیه ۱۷)؛ و عیسی در حضور شورای یهود اظهار داشت، « آمین، به شما می گویم، زمانی فرا می رسد، بلکه هم اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را می شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده خواهند شد » (یوحنا ۵ آیه ۲۴).

مسیح به شنوندگان خویش می فرماید که متحیر نشوند، چرا که چشمان ایشان را هر چه بیشتر و وسیع تر به روی اسرار آینده می گشاید. او گفت، « زمانی فرا می رسد » که « همه آنان که در قبر خواهید اند، صدای او را خواهند شنید و بیرون

خواهند آمد، آنان که نیکی کرده باشند، برای قیامتی که حیات می‌انجامد و آنان که بدی کرده باشند، برای قیامتی که مكافات در پی دارد» (یوحنا ۵ آیات ۲۸ و ۲۹).

ضمانت برای حیات آینده، چیزی بود که قوم اسراییل مدت‌ها در انتظار آن بود و آرزو داشت که آن را با ظهور مسیح دریافت کند. تنها نوری که می‌توانست تاریکی قبر را روشن کند، برآنان می‌تااید، اما انسان سرسخت و خودسر، کور می‌باشد. مسیح احادیث و رسوم معلمین یهود را نقض کرده بود و اقتدار ایشان را نادیده گرفته بود، و آنان نمی‌خواستند ایمان بیاورند.

زمان، مکان، موقعیت و شدت شور و اشتیاق حاکم بر جمعیت، با هم آمیخته و سخنان مسیح را در حضور شورای یهود تاثیر گذارتر کرده بود. عالیترین مقامات مذهبی قوم در صدد کشتن کسی بودند که خود را احیاء کنند قوم اسراییل اعلام کرده بود. مالک سبیت [برای پاسخگوئی] شورای یهود احضار شده بود تا به اتهام شکستن قوانین سبیت پاسخ گوید. و هنگامی که مسیح بدون ترس، رسالت خویش را اعلام کرد، اعضای شورا با خشم و نگرانی به او نگریستند، اما سخنان او قاطع و تردید ناپذیر بود. آنان نتوانستند او را محکوم کنند. او صلاحیت فریسیان و کاهنان، برای باز جویی و دخالت در اعمال خود، را رد کرد. زیرا چنین اقتداری به ایشان تفویض نشده بود و ادعاهای ایشان بر پایه غرور و خودپسندی قرار داشت. بنابراین مسیح اتهامات ایشان را نپذیرفت.

عیسی به جای اینکه از فریسیان به خاطر شکایت از عملی که انجام داده بود، عذرخواهی کند و یا هدف خود از انجام آن را برایشان توضیح دهد، آنان را مورد نکوهش قرارداده بود و بدین ترتیب، متهم به متهم کننده تبدیل شده بود. او، کاهنان و فریسیان را به خاطر سنگدلی و بی‌اطلاعی از کتب مقدسه مورد سرزنش قرارداد و تصریح کرد که کلام خدا را انکار کرده اند، درست به همان طریقی که فرستاده او را انکار کرده بودند. « شما کتب مقدس را به دقت بررسی می‌کنید، زیرا می‌پندراید به واسطه آن حیات جاویدان دارید، حال آنکه همین کتابها بمن شهادت می‌دهند » (یوحنا ۵ آیه ۳۹).

تمامی اوراق کتاب عهد عتیق، اعم از کتب تاریخی، یا قوائد اخلاقی، یا نبوتی، درخشان کننده جلال پسر یگانه خداست. از آنجا که به نهاد [و بنیان] الهی مربوط بود، کل سیستم یهودیت، فشرده ای از نبوت [و پیشگوئی] در باره انجیل بود. « و پیامبران جملگی، درباره او شهادت می‌دهند » (اعمال ۱۰ آیه ۴۳). از زمان داده شدن وعده به آدم، و در سرتاسر دوران مشایخ و انبیاء عهد عتیق، نور پر جلال آسمان رُد پای منجی را به روشی آشکارکرده بود. پیشگویان ظهور ستاره در بیت للحم و آمدن شیلوه را پیشگویی کرده بودند و در هر مراسم قربانی، مرگ مسیح نشان داده می‌شد. و در هر ابر پدیدار شده از هدایای سوختنی، عدالت او صعود می‌کرد. و با هرصدای شیپوری، نام او به صدا در می‌آید. و در شکوه اسرار آمیز

قدس الا قداس، جلال او ساکن بود.

یهودیان کتب مقدّسه را در اختیار خود داشتند و گمان می‌کردند که صرفاً با شناخت ظاهری از کلام حیات جاودان را دریافت کرده‌اند. امّا عیسی به آنان گفت، «کلام خدا در شما ساکن نیست»، زیرا آنان با انکار مسیح در کلام خدا، شخصاً خود خدا را انکار کرده بودند. او به ایشان گفت، «نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید».

رهبران یهود، تعالیم انبیاء را در ارتباط با پادشاهی مسیح مطالعه کرده بودند، امّا این کار را با اشتیاقی خالصانه برای شناخت حقیقت انجام نداده بودند. بلکه با هدف یافتن دلایلی برای صحه گذاشتن برآزووهای جاه طلبانه خویش این تعالیم را مطالعه کرده بودند. و هنگامی که مسیح به نوعی مغایر با توقعات ایشان ظهرور کرد، او را نپذیرفتند و برای توجیه رفتار خود، کوشیدند تا او را به عنوان فردی فریبکار به مردم معرفی کنند. وقتی که یک مرتبه در این مسیر قدم گذاشتند، برای شیطان فرصت مناسبی فراهم آمد تا ایشان را در مخالفت با مسیح تقویت کند. و سخنانی که می‌بايستی به عنوان دلایل الوهیت وی پذیرفته می‌شد، بر علیه وی تفسیر و تعبیر شد.

بدین ترتیب، حقیقت کلام خدا را به دروغ تبدیل کرده و هرچه منجی صریحتر با ایشان سخن می‌گفت، در مخالفت با نور حقیقت، مصمم تر می‌شدند.

عیسی گفت، «جلال را از مردم نمی‌پذیرم». تحت تاثیر قراردادن شورای یهود و کسب تایید از سوی ایشان، مورد نظر مسیح نبود. زیرا تایید ایشان هیچگونه افتخاری را نصیب وی نمی‌کرد چونکه از حرمت و اقتدار آسمانی برخوردار بود. اگر او خواستار چنین احترام و اقتداری می‌بود، فرشتگان آسمان آمده و او را تعظیم و تکریم می‌کردند و پدر نیز بار دیگر الوهیت وی را مورد تایید قرارمند داد. امّا عیسی به خاطر خود ایشان، و به خاطر قومی که ایشان رهبرانش بودند، از آنان می‌خواست که ذات الهی وی را تشخیص داده و برکاتی را که آمده بود به ایشان بدهد، دریافت کنند.

«من به نام پدر خود آمدم، ولی شما مرا نمی‌پذیرید، امّا اگر دیگری به نام خود آید، او را خواهید پذیرفت». عیسی با اقتدار پدرآمده بود، و صورت خدای نادیده بود، او آمده بود تا کلام خدا را به انجام رساند و در صدد جلال نام او بود، با این حال از سوی رهبران اسراییل پذیرفته نشد، امّا اگر دیگری به نام خود می‌آمد و در صدد جلال نام خود بود، آنان او را می‌پذیرفتند. چرا؟ برای اینکه، اگرکسی در پی جلال خود باشد، در صدد خواهد بود تا در پی جلال خود باشد و در مقابل دیگران خویشن را رفعت بخشد. یهودیان چنین خواسته‌ای را اجابت می‌کردند.

آنان معلمین کذاب را می‌پذیرفتند، زیرا چنین کسی با تملق گویی و تایید نظرات

و سنت های غلط ایشان، میتوانست مورد قبول و اجابت آنان واقع شود. اما تعلیم مسیح که از خودگذشتگی و فداکاری را امری مقدس و ضروری می دانست با عقاید آنان مطابقت نداشت و به همین دلیل، آن را نمی پذیرفتند. آنان با خداوند آشنا نبودند و صدای خدا که از طریق مسیح با ایشان سخن می گفت، صدایی نا آشنا بود.

آیا چنین چیزی، امروز و در روزگار ما تکرار نمی شود؟ آیا نیستند، عده بسیاری، حتی در میان رهبران مذهبی که قلب های خویش را به روی روح القدس خداوند مسدود نموده و تشخیص صدای خداوند را برای خودشان به امری غیرممکن تبدیل کرده اند؟ آیا آنان کلام خدا را انکار نمی کنند تا سنت های خود را حفظ کنند؟

عیسی گفت، «اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید، چرا که او در باره من نوشته است. اما اگر نوشته های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟». مسیح بود که از طریق موسی با اسرائیل سخن گفته بود. اگر آنان صدای خدا را که از طریق رهبر بزرگشان سخن گفته بود، شنیده بودند، می بایست آن را در تعالیم مسیح می شناختند. اگر آنان موسی را تصدیق می کردند، می بایستی مسیح را نیز تصدیق می کردند چرا که موسی در باره او نوشته بود.

عیسی می دانست که کاهنان و حکام یهود در صدد قتل وی می باشند با این حال در باره یکی بودن خود با خدا و ارتباطش با جهان با ایشان سخن گفت. آنان پی برند که مخالفتشان با مسیح بی دلیل است با این وجود آتش نفرت کشنده ایشان خاموش نمی شد. آنان با مشاهده قدرت عظیم و قاطع او در خدمت به دیگران، دچار ترس و وحشت شدند، اما در مقابل در خواست وی مقاومت کرده و خودشان را در تاریکی محبوس کردند.

آنان در براندازی اقتدار عیسی و یا روی گردنده مردم از احترام و توجه به وی به طور قابل ملاحظه ای با شکست مواجه شدند و بسیاری به واسطه سخنانش، متقادع شده و ایمان آورده اند. کاهنان و حکام یهود نیز با شنیدن سخنان مسیح، محکومیت شدیدی را احساس کرده بودند، اما چنین احساسی موجب شده بود تا کینه و خصومت ایشان نسبت به وی بیشتر گردد. آنان قاطعانه در صدد قتل وی برآمدند. بنابراین قاصدان بسیاری را به سرتاسر اقلیم اعزام کردند تا وجهه عیسی را در برابر مردم مخدوش کنند. جاسوسانی اعزام شدند تا او را تحت نظر گرفته و سخنان و اعمال او را گزارش دهند. و اکنون منجی عزیز، بیش از هر زمان دیگری در سایه صلیب مرگ ایستاده بود.

۲۲ - « زندانی شدن و مرگ یحیی تعمید دهنده »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۱:۱۱؛ مرقس ۶:۲۸-۲۹؛ لوقا ۷:۲۸-۲۹؛ تدوین گردیده است]

یحیی تعمید دهنده نخستین کسی بود که پادشاهی مسیح را اعلام کرده و نیز اولین کسی بود که بخاطر آن دچار مصیبت شده بود. او را از فضای آزاد بیابان و از میان جمعیتی که برای شنیدن سخنانش در اطراف او گرد می‌آمدند، جدا ساخته و در سیاهچالی در قلعه هیرودیس آنتیپاس زندانی کرده بودند. بیشتر مدت زمان رسالت یحیی در ناحیه شرقی رود اردن، مکانی که تحت حکومت هیرودیس اداره می‌شد، سپری شده بود. هیرودیس نیز موعظه یحیی را شنیده بود. پادشاه عیاش و فاسد در مقابل ندای یحیی که مردم را به توبه دعوت می‌کرد، برخود لرزیده بود. « هیرودیس از یحیی می‌ترسید، چرا که او را مردی پارسا و مقدس می‌دانست..... و هرگاه سخنان یحیی را می‌شنید، بسیار سرگشته و حیران می‌شد. با این حال، گوش فرا دادن به سخنان او را دوست می‌داشت ». یحیی با او صادقانه رفتار می‌کرد و ازدواج معصیت بار او با هیرودیا، همسر برادرش را تقبیح کرده بود. هیرودیس برای مدتی، سعی کرده بود تا زنجیرهای شهوت را درهم بشکند، اما هیرودیا برای انجام خواسته هایش او را تحت فشار قرار داد و برای انتقام گرفتن از یحیی، هیرودیس را مجبور کرد تا او را به زندان افکند.

زندگی یحیی در کار و فعالیت سپری شده بود و افسرده‌گی و عدم فعالیت حاصل از زندگی در زندان بر دوش او سنگینی می‌کرد. هفتنه ها سپری می‌شد و هیچ گونه تغییری به همراه نداشت. ترس و ناامیدی بر وجود او مستولی می‌شد. شاگردانش او را رها نکردند. به آنان اجازه داده می‌شد تا در زندان با وی ملاقات کنند و آنان اخبار مربوط به کارهای عیسی و اینکه چگونه انبوه جمعیت در پی او روانه می‌شدند را به اطلاع یحیی می‌رسانندند. ولی آنان سوال می‌کردند که اگر این معلم جدید همان مسیح است، چرا برای نجات یحیی از زندان کاری انجام نمی‌دهد. او چگونه می‌تواند اجازه دهد که منادی وفادارش از آزادی و چه بسا از حیات محروم شود؟

این سوالات بی تأثیر نبودند. زیرا تردیدهایی را که هرگز به صورتی دیگر در ذهن یحیی مطرح نمی‌شد، به او پیشنهاد کردند. شیطان از شنیدن سخنان شاگردان و آزرده شدن روح یحیی که رسول خداوند بود بسیار شادی کرد. اکثراً کسانی که خود را دوست یک انسان خوب می‌پنداشند و اشتیاق دارند که صداقت و وفاداری

خویش را به او نشان دهند، با اعمالشان ثابت می کنند که خطرناکترین دشمنان وی می باشند و چه بسا به جای تقویت ایمان او، موجب دلسربدی و تضعیف وی شوند.

یحیای تعمید دهنده، همانند شاگردان منجی، ماهیت پادشاهی مسیح را درک نکرده بود. او انتظار داشت که عیسی، برخت سلطنت داود بنشیند، و همانطور که زمان سپری می شد و منجی مدعی اقتدار شاهانه نشد، یحیی دچار تشویش و نگرانی شد. او به مردم اعلام کرده بود که برای اینکه راه خداوند مهیا شود، ابتدا باید نبوت اشعیای نبی به انجام رسد، یعنی کوهها و تل ها پست شده وکثری ها راست و ناهمواریها هموار گردند. او آرزو کرده بود که غرور و قدرت انسانی بدست او فرو افکنده شود. یحیی، مسیح را شخصی معرفی کرده بود که غربال خود را به دست می گرفت و خرمنش را نیکو پاک کرده و گندم خویش را در انبار ذخیره می نمود ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد، می سوزانید. او انتظار داشت همانگونه که الیاس نبی، با روح و قدرت الهی بر اسرائیل ظاهر شده بود، خداوند نیز خود را به عنوان خدایی که با آتش پاسخ می دهد، آشکار کند.

یحیای تعمید دهنده، گناه اغنياء و ضعیفان را شجاعانه سرزنش و محکوم کرده بود. او با دلیری در مقابل هیرودیس ایستاد و گناه او را با قاطعیت مورد سرزنش قرارداد. او جان خود را عزیز نشمرد تا که بتواند وظیفه مقرر شده را به انجام رساند و اکنون از درون سلوول سیاهچال در انتظار شیر سبط یهودا بود تا قدرت پادشاه ظالم را درهم بکوبد و فقیران و ستمدیدگان و از جمله خود او را از این مصیبت رهایی بخشد. اما به نظر می رسید که عیسی به جمع کردن شاگردان در اطراف خود و تعلیم و شفا دادن مردم بسنده می کرد. در حالی که یوغ اسارت رومیان بر قوم اسرائیل هر روزه سنگین و سنگین تر می شد، و در حالی که هیرودیس پادشاه و معشوقه پلیدش اراده خویش را بر مردم تحمیل کرده و ناله و فریاد رنجیدگان و دردمدان به آسمان برخاسته بود، عیسی بر سر سفره با جگیران نشسته و با ایشان غذا می خورد.

برای نبی بیابان، همه اینها، چون یک معماًی حل ناشدنی به نظر می رسید. بعضی اوقات زمزمه ارواح شیطانی برای ساعتها روح او را شکنجه می داد و سایه وحشتناک ترس بر او مستولی می شد. آیا ممکن بود که منجی موعود هنوز ظهور نکرده باشد؟ در آنصورت پیامی که خود او حامل آن بود، چه مفهومی می توانست داشته باشد؟ یحیی به شدت از نتیجه مأموریت خویش دلسربد و نومید شده بود. او انتظار داشت که پیام خداوند از همان قدرت و نفوذی برخوردار باشد که در هنگام قرائت کتاب شریعت در روزهای یوشع و عزرا داشت (به کتاب دوم تواریخ باب ۳۴؛ نحیما بابهای ۸ و ۹ مراجعه شود)، قدرتی که موجب توبه و بازگشت مردم به سوی خداوند شود. او برای تحقیق بخشیدن به چنین رسالتی همه عمر خود را وقف

خداوند نموده بود. آیا همه اینها بیهوده بود؟

یحیی از اینکه می دید شاگردانش به خاطر محبت به او احساس بی اعتقادی نسبت به مسیح را در دلهایشان می پرورانند. بسیا مضطرب و نگران بود. آیا زحمات او برای شاگردان بی ثمر بود؟ آیا او در انجام رسالت خویش عهد شکنی و خیانت کرده بود، که اکنون از ادامه آن محروم شده بود؟ اگر منجی موعود ظهور کرده بود و یحیی نیز دعوت خویش را درست تشخیص داده بود، آیا عیسی اکنون نباید قدرت ظالم را درهم کوبیده و مقدمات آزادی قاصد و منادی خود را فراهم سازد؟

با این حال، یحیی ایمان خود را به مسیح از دست نداد. خاطره ندای آسمانی، فرود آمدن کبوتر در هنگام تعمید، پاکی و بی عیب بودن عیسی، قوت روح القدس که در هنگام آمدن یحیی به حضور منجی بر وی قرار گرفته بود و شهادت نبوت‌های کتب مقدسه نشان می داد که عیسی ناصری همان مسیح موعود می باشد.

یحیی مایل نبود در باره نگرانیها و تردیدهایش با نزدیکان و شاگردانش بحث و گفتگو کند. بنابراین تصمیم گرفت پیامی برای عیسی فرستاده و از او سوال کند. این کار را به دو تن از شاگردان خویش سپرد به این امید که گفتگو با منجی بتواند تایید کننده ایمان آنها شده و سبب اطمینان خاطر برادران [ایمانی] آنان گردد. او هم چنین مشتاق بود تا چند کلامی از مسیح مستقیماً در باره خود بشنود.

شاگردان [یحیی] که حامل پیامی بودند نزد مسیح آمدند، « آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟ ».

از زمانی که یحیی به عیسی اشاره کرده و اعلام کرده بود که « اینک بُره خدا که گناه جهان را برمی دارد » و « همان که پس از من می آید و من لایق گشودن بند نعلین او نیستم » مدت زیادی نگذشته بود. اماً اکنون شاگردانش را فرستاده و از او می پرسید، « آیا تو همانی که می بایست بیاید؟ ». چه سوال دردنگ و تأسف آوری بود که از ذات بشری نشات گرفته بود. اگر یحیی، طلايه دار و منادی وفادار، نتواند رسالت مسیح را تشخیص دهد، از جمعیت خودخواه و سودجو چه انتظاری می توانست داشته باشد؟

منجی بی درنگ به سوالات شاگردان یحیی پاسخ نداد. آنان در حالی که از سکوت منجی شگفت زده شده و در حضور او ایستاده بودند، مریضان و دردمدان را می دیدند که به جهت شفا یافتن نزد وی می آمدند. نابینایان، کور مال کورمال از میان جمعیت به حضور منجی می آمدند. مریضان با انواع بیماری، بعضی ها با تلاش خودشان و بعضی ها به کمک دوستانشان به حضور وی می آمدند. صدای شفا دهنده منجی، گوش ناشنوایان را شفا می داد و خروج کلامی از دهان او و یا لمس دستهای منجی، کوران را شفا می داد و موجب می شد که ایشان روشنایی روز، چهره دوستان و چشم انداز طبیعت و سیمای نجات دهنده را بینند. عیسی

بر مریضی نهیب زده و تب را از مریضان دور می کرد. صدای او به گوش کسانی که در آستانه مرگ بودند می رسید و ایشان سالم و قادرمند از بستر بیماری بر می خاستند. دیو زده ها و اسیران روح های شیطانی از سخنان او اطاعت می کردند و جنون، ایشان را رها می کرد و او را پرستش می کردند. او در همان حال که ایشان را شفا می داد به تعلیم ایشان مشغول می شد، روستائیان و کارگران زحمتکش که از سوی معلمین یهود، نجس و مطرود قلمداد می شدند، در اطراف او گرد آمده و به کلام حیات بخش او گوش فرا می دادند.

بدین ترتیب روز به پایان رسید و شاگردان یحیی همه امور را دیده و شنیدند. سرانجام عیسی ایشان را به حضور خود فرا خواند و در پاسخ به سوال یحیی فرمود، بروید و آنچه دیده و شنیده اید به یحیی باز گویید، و اضافه نمود، « خوشابحال کسی که در باره من لغتش نخورد » (لوقا ۷ آیه ۲۳). گواه الوهیت او در برآورده کردن نیازهای انسان دردمند دیده می شد. جلال و برتری او [بطريقی] که او رفتار می کرد هویدا بود و گرچه او نیز در قامت انسانی بود نشان می داد که ما چقدر حقیر هستیم].

شاگردان، پیام عیسی را به یحیی رساندند و [چون قانع کننده بود] کفایت داشت. یحیی نبوتی را که در باره مسیح از طریق اشعیای نبی پیش گویی شده بود، بیاد آورد. « روح خداوند بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده است تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم، و تا از سال پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندا نمایم » (اشعياء ۶۱ آیات ۱ و ۲)؛ اعمال عیسی نه تنها مسیح بودن او را اعلام می کرد بلکه روش پادشاهی او را نشان می داد که چگونه باید تشکیل گردد. همان حقایقی که در بیابان برای الیاس آشکار شده بود، اکنون برای یحیی آشکار می شد، هنگامی که، « باد عظیم کوهها را مُنشق ساخت و صخره ها را به حضور خداوند خُرد کرد، اماً خداوند در باد نبود و بعد از باد، زلزله شد، اماً خداوند در زلزله نبود و بعد از زلزله، آتشی، اماً خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملايم واهسته و خداوند با نبی خود از طریق آوازی ملايم واهسته سخن می گفت » (اول پادشاهان ۱۹ آیات ۱۱ و ۱۲). به همین ترتیب، عیسی نیز باید کار خود را نه بازور اسلحه و ساقط کردن سلطنت ها و حکومت ها، بلکه از طریق سخن گفتن با دلهای انسانی و از طریق یک زندگی پر از رحمت و از خود گذشتگی به انجام رساند.

اصل ایثار و از خود گذشتگی که در زندگی خود یحیای تعمید دهنده دیده می شد، اساس پادشاهی مسیح محسوب می شد. یحیی به خوبی می دانست که این اصل تا چه اندازه با اصول و انتظارات رهبران در اسراییل مغایر و متفاوت می باشد. آنچه که برای او دلیل قانع کننده الوهیت مسیح محسوب می شد، از نظر

رهبران هیچگونه ارزشی نداشت. آنان در انتظار مسیحی بودند که وعده آمدنش داده نشده بود. یحیی متوجه شد که رسالت منجی تنها نفرت ایشان را به همراه خواهد داشت. او به عنوان منادی و طایله دار مسیح، از پیاله‌ای می‌نوشید که خود مسیح می‌بايستی تا آخرین قطره آن را بنوشد.

سخنان منجی که گفته بود « خوشحال کسی که در باره من لغزش نخورد » برای یحیی نوعی سرزنش مهربانانه تلقی می‌شد و بی‌ثمر نبود زیرا درک رسالت عیسی موجب می‌شد تا یحیی با زندگی و مرگ خویش، خود را کاملاً به خداوند تسليم کند.

چون فرستادگان یحیی رفتند، عیسی در باره او سخن آغاز کرد. قلب منجی به خاطر یحیی، شاهد امین و وفادارش که اکنون در سیاه‌چال هیرودیس زندانی بود، بشدت متأثر شد. او نمی‌خواست مردم تصور کنند که خداوند یحیی را رها کرده و یا اینکه ایمان یحیی در این ایام دشوار متزلزل شده است. او به مردم گفت، « برای دیدن چه چیز به بیابان رفته بودید؟ برای دیدن نی ای که از باد در جنبش است؟ ».«

نی‌های بلندی که در کناره رود اُردن روئیده بود و در مقابل هر بادی خم و [سر تعظیم فرود می‌آورند]، نمادی مناسب از کاهنان و حکام یهود بودند که رسالت یحیی را مورد داوری و انتقاد قرار می‌دادند. آنان تحت تأثیر افکار عمومی به هر سو خم می‌شدند و حاضر نبودند پیام یحیی را با تواضع و فروتنی بپذیرند. و در عین حال از ترس مردم جرأت نمی‌کردند به طور علنی با کارهای یحیی مخالفت نمایند. در حالی که نبی خداوند از چنین روحیه بزدلانه‌ای برخوردار نبود، جمعیتی که در اطراف مسیح گرد آمده بودند، کارهای یحیی را دیده و توبیخ جسوارانه گناه را از سوی او شنیده بودند. آنان دیده بودند که او چگونه با جسارت گناه قوم را مورد سرزنش قرار داده بود. یحیی با فریسیان و صدوقيان متکبر و هیرودیس پادشاه و درباریانش، با شاهزادگان، سربازان و با جگیران و روستائیان با صراحة یکسانی سخن گفته بود. او نی لرzan نبود که با بادهای ستایش و یا تعصبات انسانی به هر سو خم شود، وفاداری او به خداوند و غیرتش برای برقراری عدالت، در زندان نیز به همان اندازه بود که در بیابان، آنگاه که پیام خداوند را موعظه می‌کرد. او در ایمان به اصول الهی، همانند صخره‌ای محکم و استوار بود.

عیسی در ادامه سخنانش گفت، « برای دیدن چه رفته بودید؟ مردی که جامه ای لطیف در بر دارد؟ آنان که جامه‌های فاخر می‌پوشند و در تجمل زندگی می‌کنند، در قصرهای پادشاهانند ». یحیی از سوی خداوند فرا خوانده شده بود تا گناه و افراط گری‌های عصر خویش را توبیخ و سرزنش کند. جامه ساده و زندگی ایشارگرانه او با ماهیت رسالت وی هماهنگ و سازگار بود. جامه‌های فاخر و تجملات زندگی، نصیب خادمان خداوند نیست بلکه از آن کسانی است که در « قصرهای پادشاهان » و حاکمان این جهان زندگی می‌کنند و صاحب قدرت و ثروت می-

باشند. عیسیٰ قصد داشت توجه مردم را به تفاوت میان جامهٔ یحییٰ با جامهٔ هایی که از سوی کاهنان و علمای دین پوشیده می‌شد، جلب کند. کاهنان و فریسیان جامهٔ های فاخر که مزین به زیور آلات گرانبها بود بر تن می‌کردند. آنان شیفتهٔ تظاهر بوده و امیدوار بودند که تحسین مردم را بر انگیخته و بدین ترتیب اعتبار بیشتری را کسب کنند. این افراد به جای کسب پاکی باطن که رضایت خداوند را به همراه داشت، بیشتر نگران جلب رضایت مردم بودند و بدین ترتیب وفاداری خویش را نه به خداوند بلکه به سلطنت این جهان آشکار کردند.

عیسیٰ گفت، «پس برای دیدن چه رفته بودید؟ برای دیدن پیامبری؟ آری به شما می‌گوییم کسی که از پیامبر نیز برتر است. او همان است که در بارهٔ اش نوشته شده، اینکه رسول خود را پیشاپیش تو می‌فرستم، که راهت را پیش پایت هموار خواهد کرد. به شما می‌گوییم که کسی بزرگتر از یحییٰ از مادرزاده نشده است، اماً کوچکترین در پادشاهی خدا، از او بزرگتر است». فرشتهٔ خداوند قبل از تولد یحییٰ در گفتگو با زکریا اعلام کرده بود که او «در نظر خداوند بزرگ خواهد بود» (لوقا ۱ آیه ۱۵). در برآورد [و ارزیابی] الهی، بزرگی و کبریایی در چیست؟ مطمئناً چیزهایی از قبیل ثروت، مقام، تبار اصیل و یا استعدادهای فکری که از نظر دنیا اساس بزرگی محسوب می‌شوند، از نظر خداوند اساس بزرگی محسوب نمی‌شوند. زیرا اگر هوش و ذکاوت شایستهٔ احترام می‌بود، در آن صورت می‌باشد که شیطان بیشتر از هر کسی احترام بگذاریم زیرا هیچ انسانی از نظر استعداد همانند او نیست. هنگامی که استعداد برای ارضاء تمایلات خود خواهانه مورد استفاده قرار گیرد برای صاحب خود لعنت به بار خواهد آورد و هر چه استعداد [خودخواهانه] بیشتر باشد، لعنت بیشتری به همراه خواهد داشت. اماً در نظر خداوند، اساس شایستگی، ارزش‌های اخلاقی و معنوی است. محبت و پاکی در نظر خداوند بیشترین ارزش را دارند. یحییٰ در حضور خداوند بزرگ بود زیرا در مقابل فرستادگان شورای عالی یهود، مردم و شاگردانش از کسب عظمت و افتخار برای خویش صرفنظر کرد و عیسیٰ را به عنوان منجی موعود به مردم معرفی نمود. شادی ایثارگرانه او در خدمت به مسیح نشان دهنده عالی ترین نوع [علو درجات]، اصالت و خردمندی است که تا کنون در بشریت دیده شده است.

شهادت اعلام شده در بارهٔ یحییٰ بعد از مرگش از سوی آنانی که شهادت او را در بارهٔ عیسیٰ شنیده بودند، این بود که «هر چند یحییٰ هیچ معجزه نکرد، اماً هر آنچه در بارهٔ این شخص گفت، راست بود» (یوحنا ۱۰ آیه ۴۱)؛ یحییٰ از سوی خداوند خوانده نشده بود تا چون الیاس باعث شود که آتش از آسمان بباراند یا مرده را زنده کند و یا چون موسی در نام خداوند عصای قدرتمند را بدست بگیرد. او از سوی خداوند خوانده شده بود تا ظهور منجی را اعلام کند و مردم را برای آمدن او آماده کند. او با امانت و وفاداری مأموریت خویش را به اتمام رسانید، به گونه‌ای که مردم با یادآوری تعالیم او در بارهٔ عیسیٰ می‌توانستند بگویند که، «هر آنچه در بارهٔ

این شخص گفت، راست بود ». تمامی شاگردان مسیح برای اعلام چنین شهادتی فراخوانده شده اند.

یحیی به عنوان پیش خبر رسان ظهور مسیح، « از تمام انبیاء بزرگتر بود » زیرا انبیاء ظهور مسیح را از مدت‌ها پیش دیده بودند، اماً یحیی فرستاده شده بود تا شاهد آمدن او باشد و ندای خداوند را که از آسمان، مسیح بودن او را تأیید می‌کرد، بشنود و او را به عنوان فرستاده خدا به قوم اسراییل معرفی کند. با این وجود عیسی گفت: « در ملکوت خدا، هر که کوچکتر است، از یحیی بزرگتر باشد ».

یحیی‌نبو، حلقه اتصال میان دو حاکمیت دینی زمان بود. او به عنوان نماینده خداوند، ارتباط میان شریعت و نبوت‌ها را با حاکمیت مسیحی نشان داد. او نور کوچکی بود که نور بزرگتری را بدنبال داشت. ذهن یحیی به وسیله روح القدس روشن‌تر شده بود تا بتواند نور حقیقت را به مردم خود بتایاند، اماً نوری که به واسطه تعالیم و الگوی عیسی بر انسان گناهکار تاییده می‌شد، تا آن‌زمان تاییده نشده و نخواهد شد. مسیح و رسالت او به عنوان سمبولی از قربانیهایی که اهمیت خود را از دست داده بودند، به طور کامل درک نشده بود. حتی خود یحیی، آینده و زندگی جاودانی را که از سوی مسیح ارزانی می‌شد، به طور کامل درک نکرده بود.

صرف‌نظر از شادی که یحیی در انجام رسالت خویش یافته بود، زندگی وی در رنج و مصیبت سپری شده بود. صدای او جز در بیابان، به ندرت شنیده شده بود. تنها بخشی از سرنوشت او محسوب می‌شد، حتی به او اجازه داده نشد تا ثمره خدمات خویش را ببیند. او از موهبت همراهی با مسیح و مشاهده قدرت الهی او محروم ماند. او نباید شفای کوران، مريضان و قیام مردگان را از مرگ را می‌دید. یحیی نور پرشکوه و جلالی را که به واسطه سخنان مسیح بر وعده‌های خارق العاده و قدرتمند مسیح را دید و سخنان او را شنید، از این نظر نسبت به یحیی تعیید دهنده از امتیاز و افتخار بیشتری برخوردار بود. به همین دلیل گفته شد که، کوچکترین [فرد] در پادشاهی خداوند از او بزرگتر است.

آوازه یحیی از سوی مردمی که به موعده او گوش فرا داده بودند، در سرتاسر کشور پیچیده بود و زندانی شدن او توجه عمیق مردم را به خود جلب کرده بود. با این حال، زندگی پاک و مقدس او و علاقه شدید مردم به او موجب شده بود تا مردم تصور کنند که اقدام شدیدی برعلیه وی انجام نخواهد شد.

هیرودیس اعتقاد داشت که یحیی، نبو خداوند است و قاطعانه مصمم بود که او را آزاد کند. اماً به خاطر ترس از هیرودیا تصمیم خود را به تأخیر انداخت. هیرودیا می‌دانست که هرگز نخواهد توانست تا بطور مستقیم هیرودیس را برای کشتن یحیی متلاطف کند، بنابراین تصمیم گرفت با حیله و نیرنگ نقشه خود را

عملی سازد. در روز تولّد پادشاه مرسوم بود که برای درباریان و نجیب زادگان و افسران عالیرتبه در کاخ پادشاه جشنی ترتیب داده می‌شد. این مراسم با عیش و نوش و میگساری همراه بود و هیرودیا قصد داشت تا از مستی هیرودیس استفاده کرده و او را برای انجام خواسته خویش تحت تأثیر قرار دهد.

هنگامی که آن روز بزرگ فرا رسید، و پادشاه با درباریان خود در حال عیش و نوش بود، هیرودیا دخترش را به تالار ضیافت فرستاد تا با رقص خود مهمانان را سرگرم کند. میان مهمانان فرستاد تا با رقصیدن، ایشان را سرگرم کند. سالومه، دختر هیرودیا در عنفوان بلوغ و جوانی بود و زیبایی هوس انگیز [و مسحور کننده] او احساسات درباریان عیاش را به اسارت خود در آورد. زنان دربار معمولاً در چنین ضیافتی ظاهر نمی‌شدند و هنگامی که این دختر [که از وابستگان] کاهنان و حکام اسراییل بود برای سرگرم کردن مهمانان رقصید، تمامی حاضرین به تعریف و چاپلوسی از هیرودیس پرداختند.

پادشاه، تحت تأثیر شراب کاملاً مست و گیج شده بود. نفس بر او چیره و عقل زایل گشته بود. او در آن لحظه تنها چیزی را که می‌توانست ببیند، سالن پذیرایی، مهمانان عیاش، سفره ضیافت، شراب و دختری جوان بود که در حضور وی می‌رقصید. هیرودیس که در لحظه بی‌پروا شده بود به ناگهان تصمیم گرفت کاری بکند تا از سوی مقامات و درباریان حاضر در مهمانی مورد تمجید قرارگیرد. بنابراین سوگند خورده و گفت هرچه دختر هیرودیا در خواست کند به او داده خواهد شد، حتی اگر نیمی از مملکت باشد.

سالومه با شتاب نزد مادرش رفت تا در مورد درخواست خود با او مشورت کند. پاسخ هیرودیا از پیش آماده بود، — سر یحیی تعمید دهنده. سالومه از اشتیاق قلبی مادرش در انتقام از یحیی بی‌اطلاع بود و در ابتدا از مطرح کردن خواسته خود امتناع کرد اما عزم هیرودیا چیره شد. سالومه بی‌درنگ نزد پادشاه بازگشت و گفت، « از تومی خواهم هم اکنون سر یحیی تعمید دهنده را بر طبقی به من بدھی ». (مرقس ۶ آیه ۲۵).

هیرودیس از شنیدن این درخواست مات و مبهوت شد. سر و صدای شادمانی متوقف شد و سکوت سنگینی بر فضای مهمانی حاکم گردید. تصور کشتن یحیی تعمید دهنده پادشاه را دچار ترس و وحشت نمود. با این حال به وعده خویش عمل نمود زیرا مایل نبود در نظر مهمانان فردی ددمی مزاج و بی‌توجه جلوه کند. هیرودیس به افتخار مهمانانش سوگند خورده بود و اگر یکی از آنان علیه این اقدام کلمه ای بر زبان می‌آورد، پادشاه با خوشحالی از کشتن یحیی صرفنظر می‌کرد. او به ایشان فرصت داد تا به نفع یحیی سخن بگویند. مهمانان حاضر در کاخ، درگذشته، برای شنیدن موقعه یحیی مسافت زیادی را پیموده بودند. آنان می‌دانستند که او مردی بی‌گناه و خادم خداوند است و در حالی که از خواسته آن

دختر مبهوت شدند، اما آنقدر مست بودند که نتوانستند مداخله و اعتراض کنند. هیچ صدایی برای نجات زندگی نبی خداوند بلند نشد. این افراد از مسئولیت و جایگاه بالایی در قوم برخوردار بودند و مسئولیتهای خطیری بر دوش آنان بود؛ اما چنان خود را در عیش و مستی رها کرده بودند که احساسات سست و کرخ شده بود. آنان به اندازه‌ای از صحنه رقص و موسیقی سرمست شده بودند که شعور و وجودانشان به خواب رفته بود و با سکوت خویش و برای ارضاء حس انتقام زنی وحشی [و فاسد]، فرمان مرگ نبی خداوند را تایید کردند. هیرودیس برای خلاصی از سوگندش، مدتی را در بیهودگی انتظار کشید و پس از آن علیرغم میل باطنی اش، دستور قتل یحیی را صادر کرد. اندکی بعد، سریحیی را در طبقی گذاشت و به نزد پادشاه و میهمانان آوردند. بدین ترتیب، لبهایی که با قاطعیت و صداقت، در مورد گناه هیرودیس به وی هشدار داده بود، برای همیشه خاموش شد و صدایی که مردم را به توبه دعوت می‌کرد، دیگر هرگز شنیده نمی‌شد. یک شب عیاشی به قیمت زندگی یکی از بزرگترین انبیاء تمام شد.

افسوس و آه که چه بسیارند انسانهای بی گناهی که قربانی میگساری و عیاشی افرادی شده اند [در صورتی که] می‌باشند پاسداران عدالت باشند. کسی که به پیاله شراب لب می‌زند، مسئولیت تمامی ظلم‌ها و بی عدالتی‌هایی است که به واسطه قدرت مست کننده آن مرتکب می‌شود. چنین افرادی غیرممکن است که بتوانند با خونسردی تصمیم بگیرند، زیرا به واسطه شراب نیروی اراده و منطق خویش را فلچ می‌سازند. آنان نمی‌توانند درباره حق و باطل درک روشنی داشته باشند و بدین ترتیب راه را برای شیطان هموار می‌کنند. « شراب استهزا می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد و هرکه به آن فریفته شود حکیم نیست » (امثال ۲۰ آیه ۱). این چنین است که « انصاف به عقب رانده شده و عدالت از پا دور ایستاده است... هرکه از بدی اجتناب نماید خود را به یغما می‌سپارد » (اشعیا ۵۹ آیات ۱۴ و ۱۵). کسانی که در میان مردم از قدرت قانونی برای اجرای عدالت برخوردار می‌باشند، در صورت تسليم شدن به میگساری و افراط و تقریط می‌باشند مقصرا و محکوم شناخته شوند. تمامی مجریان قوانین، باید حافظ قوانین باشند. آنان باید بر جسم و روح و قدرتهای اخلاقی و معنوی خویش حاکم باشند تا بتوانند از قدرت عقلانی و حس عدالت خواهی نیرومندی برخوردار گردند.

سر یحیای تعیید دهنده به نزد هیرودیا برده شد و او آن را با شادی شریرانه ای پذیرفت. هیرودیا از اینکه توانسته بود از یحیی انتقام بگیرد بسیار شادمان بود. او از اینکه وجودان هیرودیس، دیگر آشفته و مضطرب نبود به خود می‌بالید، اما ارتکاب این گناه نه تنها موجب خوشبختی او نشد بلکه نام او مورد نفرت و انجشار همگان قرار گرفت. اکنون عذاب روحی هیرودیس در مقایسه با زمانی که مورد سرزنش یحیی قرار گرفته بود، بسیار بیشتر بود، نفوذ تعالیم یحیی سرکوب شد زیرا می

بایستی تا انتهای زمان از نسلی به نسلی دیگر منتقل شود.

گناه هیرودیس، همواره در مقابل وی بود. او دائماً در جستجوی راهی بود تا از عذاب و جدان رهایی یابد. اعتماد او به یحیی تزلزل ناپذیر بود. همانطور که زندگی ایثارگرانه او، تنها ی او، خواسته های صادقانه او، قضاؤت منصفانه او در نصیحت کردن، و پس از آن چگونگی مرگ او را به خاطر می آورد، آ رامش نمی یافتد. هیرودیس با مشغول کردن خود به کارهای کشوری و پذیرش احترامات از سوی مردم، سعی می کرد رفتاری متین و چهره ای خندان از خود نشان دهد. اما در دل خویش نگران بود زیرا فکر می کرد که با کشتن یحیی به نفرین الهی دچار شده است.

هیرودیس به وسیله سخنان یحیی که گفته بود هیچ چیزی از نظر خداوند پنهان نمی ماند، عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته بود. او متلاعده شده بود که خداوند در همه جا حضور دارد. بنابراین می دانست که خداوند شاهد عیاشی ایشان در تالار ضیافت بوده و فرمان او مبنی بر جدا کردن سر یحیی را شنیده و شادی هیرودیا و فحاشی کردن او به سر بریده یحیی را دیده و شنیده است. و بسیاری چیزهای دیگر که هیرودیس از لبهای نبی شنیده بود، اکنون مشخص تر از زمانی که موعظه او را در بیابان شنیده بود، وجودان او را مورد خطاب قرار می داد.

هنگامی که هیرودیس در باره اعمال مسیح شنید، بسیار مضطرب شد. وتصور کرد که خداوند یحیی را از مرگ برخیزانیده و اقتدار بیشتری برای محکوم کردن گناه فرستاده است. او همواره نگران بود که یحیی با محکوم کردن او و خانواده اش به خاطر مرگ خویش از وی انتقام بگیرد. هیرودیس چیزی را درو می کرد که خداوند آن را محصول لعنت گناه اعلام کرده بود، « در میان این امت ها استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا خداوند تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهد بود، شب و روز ترسناک شده، به جان خود اطمینان نخواهی داشت. بامدادان خواهی گفت : کاش که شام بود، و شامگاهان خواهی گفت : کاش که صبح می بود، به سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسید و به سبب رویت چشمت که خواهی دید » (تثنیه ۲۸ آیات ۶۵ تا ۶۷). افکار شخص گناهکار، او را محکوم می سازد و هیچ شکنجه ای بدتر از عذاب وجودان نیست که شب و روز، آرامش را از وی سلب می کند.

عده بسیاری، سرنوشت یحیای تعمید دهنده را اسرارآمیز می دانند و سوال می کنند، که چرا او باید در زندان رها شده و متحمل مرگ شود. بصیرت محدود انسانی قادر به درک راز سرنوشت دردناک او نمی باشد، با این حال چنین چیزی نمی تواند و نباید ایمان و اعتقاد ما را به خداوند متزلزل کند، بویژه هنگامی که پی می بریم که یحیی می بایستی در مصائب مسیح شریک باشد. همه آنانی که از مسیح پیروی می کنند، تاج ایثار و فداکاری را برسر خواهند گذاشت. آنان مطمئناً از سوی افراد

خودخواه درک نخواهند شد و هدف حملات شیطان قرار خواهند گرفت. سلطنت شیطان برای نابودی همین اصول فداکارانه مستقرشده است و هرجا که این اصول دیده شود، هدف حمله شیطان قرار خواهد گرفت.

کودکی، نوجوانی و جوانی یحیی معرف قاطعیت و قدرت اخلاقی او بود. هنگامی که ندای او در بیابان شنیده شده بود که می گفت، « راه خداوند را مهیا سازید و طریق او را راست نمائید » (متی ۳ آیه ۲۳)، شیطان به خاطر امنیت پادشاهی خویش نگران شد. آشکار شدن زشتی و تبهکاری گناه، افراد را مضطرب و نگران کرده بود. قدرت شیطان بر روی بسیاری از افراد که تحت سلطه او بودند، درهم شکسته شد. او با تلاشی خستگی ناپذیر سعی کرده بود تا یحیی تعمید دهنده را از تسليم شدن به خداوند دور کند، اما شکست خورده بود. او در غلبه کردن بر عیسی شکست خورده بود. شیطان در وسوسه بیابان شکست خورده بود و فوق العاده خشمگین بود. اکنون تصمیم گرفته بود با نابود کردن یحیی موجبات غم و اندوه مسیح را فراهم آورد و کسی را که نتوانسته بود به گناه تغییب کند، دچار مصیبت می کرد.

عیسی برای نجات خادم خویش مداخله نکرد. او می دانست که یحیی آزمایش را تحمل خواهد کرد. منجی مایل بود با شادمانی به نزد یحیی آمده و سلول تاریک زندان را با حضورش نورانی کند، اما او نباید خود را بدست دشمنان تسليم کرده و مأموریت خویش را به مخاطره می افکند. او از صمیم قلب مایل بود تا خادم امین و وفادارش را آزاد سازد. اما یحیی می بایستی به خاطر هزاران نفری که در سالهای بعد از آن به خاطر ایمانشان در زندان کشته می شدند، جام شهادت را سرمی کشید. پیروان عیسی در همان حال که در سلولهای زندان رنج کشیده و یا به وسیله شمشیر و شکنجه کشته می شوند، این فکر که خود یحیی، کسی که مسیح به وفاداری او شهادت داده است نیز از چنین تجربه ای عبور کرده است، در قلب چنین افرادی که ظاهراً از سوی خدا و انسان رها شده اند، چه تأثیر پر قدرتی را به جا خواهد گذاشت.

به شیطان اجازه داده شده بود تا رشته حیات دنیوی نبی خداوند را قطع کند اما او نتوانست حیاتی را که « با مسیح در خدا پنهان است » نابود کند. شیطان از اینکه موجب رنج مسیح شده بود به خود می بالید، اما در غلبه کردن بر یحیی تعمید دهنده شکست خورده بود. مرگ یحیی او را در مقابل قدرت وسوسه گر، حفظ کرده بود و در این مبارزه، شیطان شخصیت خویش را آشکار می کرد. او در حضور کائنات، دشمنی خویش را نسبت به خدا و انسان نشان می داد.

به رغم اینکه برای آزادی یحیی هیچ معجزه ای انجام نشد، اما او ترک نشده بود. او همواره از مصاحبত فرشتگان آسمان که نبوت‌های مربوط به مسیح و وعده های ارزشمند کتب مقدسه را برای وی آشکار می کردند، برخوردار بود. آنان قوم خداوند

را در طول قرنها پشتیبانی کرده بودند و اکنون از او حمایت می کردند. به یحیای تعمید دهنده نیز همانند همه کسانی که بعد از او می آمدند، این اطمینان داده شده که، « اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم » (متى ۲۸ آیه ۲۰).

خداآوند زمانی به فرزندانش راه را نشان می دهد که آنان از او بخواهند و اگر آنان انتهای خدمت را از همان ابتدا ببینند و هدف پر شکوهی را که به عنوان همکاران خداوند تحقق می بخشنند تشخیص دهند، آنگاه خداوند راه را به ایشان نشان خواهد داد. نه خنوح که به آسمان ربوده شد و نه الیاس که با ارابه آتش صعود کرد، از یحیی که در سیاهچال زندان و در تنهایی مُرد، بزرگتر و سریلند تر نبودند. « این افتخار نصیب شما شده که نه تنها به مسیح ایمان آورید. بلکه در راه رنج هم ببرید » (فیلیپیان ۱ آیه ۲۹). از میان تمامی موهبت هایی که خداوند به انسان اعطا می کند، مشارکت با مسیح در رنجهای او، عالیترین نشانه اعتماد و افتخار می باشد.

۲۳ - «ملکوت خداوند نزدیک است»

عیسی پس از گرفتار شدن یحیی به جلیل رفت. او بشارت خدا را اعلام می کرد و می گفت، « زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است، توبه کنید و به این بشارت ایمان آورید » (مرقس ۱ آیات ۱۴ و ۱۵).

ظهور مسیح، نخستین بار در یهودیه اعلام شده بود. در معبد اورشلیم، تولد یحیی، منادی مسیح به زکریا هنگامی که در مذبح خدمت می کرد، اعلام شده بود. فرشتگان بر فراز تپه های بیت لحم تولد عیسی را اعلام کرده بودند و محوسیان در جستجوی او به اورشلیم آمدند. شمعون وحنا در معبد اورشلیم الوهیت عیسی را تأیید کرده بودند. « اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه » موعظه یحیی تعمید دهنده را شنیده و فرستادگان شورای عالی یهود، همراه با جمعیت انبوه، شهادت او را درباره عیسی شنیده بودند. مسیح در یهودیه، نخستین شاگردانش را پذیرفت و بیشتر خدمت اولیه او در این شهر سپری شده بود. اقتدار الهی او در تطهیر معبد، معجزات شفا بخش و تعلیم حقایق الهی و معجزات شفا بخش که در مقابل شورای عالی یهود انجام شده بود، همه و همه، گواه این بود که فرزند سرمدی است.

اگر رهبران در اسراییل به مسیح ایمان آورده بودند. او نیز ایشان را در مقام رسولان خویش برای گسترش انجیل در سراسر جهان مفتخر می کرد. در ابتدا به ایشان فرصت داده شد تا مبشران ملکوت فیض خدا باشند. اماً اسراییل از زمان مبتلا شدن خویش به مصیبت آگاه نبود. حسادت و بی اعتمادی رهبران اسراییل به دشمنی آشکار تبدیل شد و دلهای ایشان از عیسی رویگردان شد.

شورای عالی یهود پیام مسیح را ردکرده و تصمیم به قتل او گرفته بود، بنابراین عیسی از اورشلیم و از کاهنان، از معبد، از رهبران دینی و مردمی که براساس شریعت تعلیم دیده بودند، دور شده و به افراد دیگری روی آورد. او پیامش را به این افراد اعلام کرد و در میان ایشان کسانی را برگزید تا [خبرخوش] انجیل را به همه اقوام منتقل کنند.

انکار کردن نور حقیقت و حیات انسان از سوی اولیای امور مذهبی در زمان مسیح، در نسلهای بعدی نیز ادامه یافت. داستان عزیمت مسیح از یهودیه بارها و بارها در طول تاریخ تکرار شده است. بعدها، هنگامی که اصلاح طلبان، کلام خداوند را موعظه کردند، هدفشاں این نبود که خود را از کلیسا‌ی روم جدا کنند. با این حال رهبران مذهبی نور حقیقت را تحمل نمی کردند، در نتیجه، حاملان

حقیقت وادار شدند که به جستجوی طبقه دیگری از مردم پردازند که برای دریافت حقیقت اشتیاق بیشتری داشتند. در زمان ما، عده قلیلی از به اصطلاح اصلاح طلبان از همان روحیه و اعتماد به نفس برخوردار می باشند و تعداد کمی از ایشان به ندای خداوند گوش فراداده و آماده اند تا حقیقت را تحت هر پوششی بپذیرند. غالب اوقات آنانی که از اقدامات اصلاح طلبان پیروی می کنند، تحت فشار قرار می گیرند تا برای اعلام صریح تعالیم خداوند کلیساها مورد علاقه خود را ترک کنند و بسیاری اوقات آنانی که در جستجوی حقیقت هستند، برای نشان دادن الگوی اطاعت به دیگران، مجبور به ترک کلیسا پدرانشان می شوند.

مردمان ناحیه جلیل از سوی علمای دین در اورشلیم به عنوان مردمی گستاخ، بی سواد مورد تحریر قرار می گرفتند، در حالی که آنان نسبت به اعمال و تعالیم منجی علاقه بیشتری نشان می دادند. آنان از جدیّت و صداقت بیشتری برخوردار بوده و تحت سلطه تعصّب نبودند و به همین دلیل اذهان ایشان برای شنیدن و دریافت حقیقت آماده تر بود. در عزیمت به جلیل، عیسیٰ قصد نداشت از مردم کناره گیری کند. استان جلیل در آنزمان محل سکونت اقوام مختلفی بود و عیسیٰ می توانست با گروههای مختلفی از مردم سخن بگوید.

هنگامی که عیسیٰ از میان جلیل می گذشت و به تعلیم و شفای بیماران می پرداخت جماعتی از مردم از شهرها و روستاهای بسوی او هجوم می آوردند. جمعیت بسیاری از شهرها و روستاهای اطراف جلیل در اطراف او گرد آمدند، حتی بسیاری از یهودیه و استانهای مجاور به ایشان ملحق شدند، طوری که عیسیٰ مجبور می شد غالب اوقات به خاطر رعایت احتیاط، خود را از مردم پنهان کند. اشتیاق جمعیت برای دیدن عیسیٰ به اندازه ای زیاد بود که موجب می شد تا مقامات رومی از ترس آشوب و قیام تدابیر لازم را اتخاذ کنند. تا آن زمان، جهان هرگز چنین دوره ای را تجربه نکرده بود. خداوند به میان انسانها آمده بود و جانهای گرسنه و تشنّه ای که مدت‌ها با اشتیاق برای نجات اسراییل انتظار کشیده بودند، اکنون به واسطه فیض و رحمت منجی شادی می کردند.

محور اصلی موعظه مسیح این بود که، « زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است، پس توبه کنید و به این بشارت ایمان آورید ». بدین ترتیب، پیام انجیل که از سوی خود مسیح اعلام شده بود، بر پایه و اساس نبوت‌ها استوار بود. واژه « زمان » که عیسیٰ به اتمام رسیدن آن را اعلام می کرد، همان زمانی بود که از سوی جبرئیل فرشته خداوند به دانیال نبی اطلاع داده شده بود. فرشته در باره واژه « هفتاد هفته » به دانیال گفته بود، « هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدسّت مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسید وکفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس القداس مسح شود » (دانیال نبی ۹ آیه ۲۴). در [زبان] نبوت،

یک روز حاکی از یکسال می باشد. (به اعداد باب ۱۴ آیه ۲۴ و حزقيال ۴ آیه ۶ رجوع شود) هفتاد هفته، یا چهار صد و نود روز نشان دهنده چهار صد و نود سال می باشد. نقطه آغاز این زمان در نبوت دانيال داده شده است. « پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود »، یعنی شصت و نه هفته یا چهار صد و هشتاد و سه سال، (دانيال ۹ آیه ۲۵). بازسازی معبد اورشلیم بر طبق فرمان اردشیر دراز دست در پاییز سال چهار صد و پنجاه و هفت قبل از میلاد به انجام رسید. (به کتاب عزرا باب ۶ آیه ۱۴ و باب ۷ آیات ۱ و ۹ مراجعه شود). از این زمان تا پاییز سال ۲۷ بعد از میلاد چهار صد و هشتاد و سه سال سپری شد و بر مبنای نبوت دانيال، مسیح موعود می بایستی در این زمان ظهور کند. در سال بیست و هفت بعد از میلاد عیسی تعمید گرفت و با روح القدس مسح شد و درست پس از آن، خدمت خویش را آغاز کرد و پس از آن این پیام اعلام شد که، « وقت به کمال رسید ».

آنگاه فرشته به دانيال گفت، « و او با اشخاص بسیار در یک هفته [هفت سال] عهد را استوار خواهد ساخت ». بعد از اینکه منجی خدمت خویش را آغاز کرد، مژده انجیل می بایستی برای هفت سال بویژه به قوم یهود موعظه شود، سه سال و نیم به وسیله خود مسیح و سه سال و نیم به وسیله شاگردانش. « و در نصف آن هفته قربانی وهدیه را مرقوم خواهد کرد » (دانيال ۹ آیه ۲۷). در بهار سال ۳۱ بعد از میلاد، قربانی واقعی، یعنی مسیح در جلجتا مصلوب می شود و پس از آن پرده قدس القداس از میان به دو نیم پاره شد و این واقعه نشان می داد که اهمیت و قداست آیین های قربانی سپری شده و دوره قربانی و نذر به پایان رسیده است.

یک هفته، یعنی هفت سال، در سال ۳۴ بعد از میلاد به پایان رسید. پس از آن یهودیان با سنگسار کردن استیفان نهایتاً انجیل را انکار کردند و شاگردانی که به خاطر جفا و شکنجه، پراکنده شده بودند به « هرجا که پا می نهادند، به کلام بشارت می دادند » (اعمال ۸ آیه ۴)، و پس از مدت کوتاهی، شائول که بر ایمانداران جفا می کرد به عیسی ایمان آورد و به پولس، رسول امتها تبدیل گردید.

زمان ظهور مسیح، زمان مسح شدن او از سوی روح القدس، مرگ او و زمان اعلام بشارت انجیل به اقوام غیر یهودی به طور بسیار صریحی در نبوتهای عهد عتیق پیشگویی شده بود. قوم یهود این فرصت را داشت تا نبوتها را درک کرده و به انجام رسیدن این نبوتها را در مأموریت عیسی تشخیص دهد. مسیح مطالعه نبوتها را به شاگردانش توصیه کرده بود. او با اشاره به نبوت داده شده به دانيال و ارتباط آن با وقایع زمان ایشان گفته بود، « خواننده خوب توجه کند تا معنی این را بداند » (متی ۲۴ آیه ۱۵). او پس از قیام از مرگ، آنچه را که « تمامی انبیاء » در ارتباط با او گفته بودند، برای شاگردانش شرح داد (لوقا ۲۴ آیه ۲۷). منجی از طریق « تمامی

انبیاء » در ارتباط با او گفته بودند، برای شاگردانش شرح داد. « روح مسیح در ایشان » از پیش بر رنجهای مسیح و جلال پس از آن شهادت می داد (اول پطرس ۱ آیه ۱۱).

آن فرشته ای که با پیام الهی به نزد دانیال آمده بود و پس از پسر خدا، بالاترین مقام را داشت، همان جبرئیل بود. جبرئیل همان فرشته ای است که مسیح فرستاد تا وقایع آینده و اموری را که می باید به زودی واقع شود به شاگرد محبوبش یعنی یوحنا آشکار کند تا برای آنانی که کلام نبوت را خوانده وشنیده وآن را نگاه می دارند، برکت عظیمی را اعلام نماید (مکافسه ۱ آیه ۳).

خداآند کاری نمی کند « جز اینکه سر خویش را به بندگان خود یعنی انبیاء مکشوف سازد » در حالی که، « چیزهای مخفی از آن خداوند خدای ماست. امّا چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ماست » (عاموس نبی ۲ آیه ۷؛ تثنیه ۲۹ آیه ۲۹). خداوند این چیزها را به ما داده است و برکات او شامل حال کسانی است که با دعا و نیایش به مطالعه نبوتها کتب مقدسه می پردازند.

همانطوری که پیام ظهور اولیه مسیح، از پادشاهی فیض او خبر می دهد، به همان ترتیب پیام ظهور ثانویه او از پادشاهی جلال او خبر خواهد داد. پیام ثانویه او نیز مانند پیام اولیه، بر پایه نبوتها استوار است. سخنان فرشته به دانیال در ارتباط با زمان های آخر می بایستی در زمانهای آخر فهمیده شود. در آن زمان، « بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید » و « شریران، شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شریران نخواهند فهمید، لیکن حکیمان خواهند فهمید » (دانیال ۱۲ آیات ۴ تا ۱۰).

منجی، آیات ظهور خویش را اعلام می کند، آنجا که می فرماید، « به همین سال، هرگاه ببینید این چیز ها رخ دهد، در می یابید که پادشاهی خدا نزدیک شده است » و « بهوش باشید، مبادا عیش و نوش و مستی و نگرانیهای زندگی دلتان را سنگین سازد و آن روز چون دامی به ناگاه غافلگیرتان کند ». « پس همیشه مراقب باشید و دعا کنید تا بتوانید از همه این چیزها که بزودی رخ خواهد داد، در امان بمانید و در حضور پسر انسان بایستید » (لوقا آیات ۲۱ و ۳۶ و ۲۴).

اکنون به زمان پیشگویی شده در این آیات نزدیک شده ایم. زمانهای آخر فرا رسیده است، مهر نبوتها انبیاء گشوده شده است. اشارات با شکوه و اخطارهای جدی انبیاء به ظهور پر جلال خداوندان که بسیار نزدیک است اشاره می کند.

یهودیان کلام خدا را به غلط تعبیر کرده و آن را به غلط بکار بردنده. آنان از زمان وقوع مصیبت اطلاع نداشتند. سالهای خدمت مسیح و حواریون وی، — آخرين سالهای ارزشمند فیض به قوم برگزیده، — به توطئه و طرح ریزی برای قتل پیام

آوران خداوند سپری شد. امیال دنیوی ایشان را جذب کرده بود و ارائه و پیشکش ملکوت روحانی برای ایشان عبث [و بی ثمر] بود. از این رو حکومت دنیوی این جهان، امروز نیز از همان مردم را به خود جلب می کند و موجب می شود تا مردم نسبت به تحقق سریع نبوتها و نزدیک شدن ملکوت خداوند، بی توجهی کنند.

« اما شما ای برادران، در تاریکی نیستید تا آن روز چون دزد غافلگیریتان کند. شما همه فرزندان نور و فرزندان روزید، ما به شب و تاریکی تعلق نداریم، پس همانند دیگران به خواب نرویم، بلکه بیدار و هشیار باشیم » (اول تسالونیکیان ۵ آیات ۴ تا ۶).

۲۴ - «آیا این فرد پسر نجّار نمی باشد؟»

[این فصل بر اساس انجیل لوقا باب ۴ آیات ۱۶-۳۰ تدوین گردیده است]

در امتداد روزهای درخشنان خدمت مسیح در جلیل، یک تاریکی سایه افکنده است. «مردم ناصره او را طرد کرده و بگفتند، آیا این پسر نجّار نمی باشد؟».

عیسی در خلال دوران کودکی و جوانی در میان برادرانش در کنیسه ناصره عبادت کرده بود. اماً بعد از آغاز خدمت خویش، از میان ایشان غایب شده بود. با این حال، ایشان از آنچه که بر او واقع شده بود بی اطلاع نبودند و هنگامی که مجدداً در میان ایشان ظاهر شد، علائق و انتظارات ایشان به اوچ خود رسید. عیسی در میان آنان چهره‌های آشنایی را دید که از دوران کودکی می‌شناخت. مادرش، برادران و خواهرانش در ناصره زندگی می‌کردند و هنگامی که در روز سبت وارد کنیسه شد و در میان عبادت کنندگان قرار گرفت، تمامی نگاهها به سوی او و دوخته شد.

در آن زمان، مرسوم بود که در روز سبت یکی از مشایخ، بخشایی از کتب انبیاء را قرائت می‌کرد و مردم را ترغیب نموده و توصیه می‌نمود تا به ظهور منجی که با فَرَّ و شکوه پادشاهی خواهد آمد و به ظلم و ستم خاتمه خواهد داد، امیدوار باشند. او با مرور شواهدی که آمدن منجی را در آینده ای نزدیک نوید می‌داد، سعی می‌کرد شنوندگانش را تشویق و دلگرم کرده و با برجسته کردن این اندیشه که مسیح به عنوان فرمانده سپاهیان برای نجات اسرائیل خواهد آمد، جلال و شکوه ظهور او را برای مردم تشریح و ترسیم کند.

هنگامی که عالم یهودی در کنیسه حاضر می‌شد، از او انتظار می‌رفت که برای مردم موعظه کند و در عین حال، هر فرد اسرائیلی می‌توانست قسمتی از کتاب انبیاء را قرائت کند. و عیسی در روز سبت طبق معمول به کنیسه در آمد و هنگامی که برای تلاوت بخشی از کتب انبیاء برخاست، طومار اشعیای نبی را به او دادند (لوقا باب ۴ آیات ۱۶-۱۷). آیاتی که تلاوت کرد به آمدن مسیح موعود اشاره می‌نمود:

«روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستادهتا رهایی را به اسیران و بینایی را به نایینایان اعلام کنم، و ستمدیدگان را رهایی بخشم، و سال لطف خداوند را اعلام نمایم» و «سپس طومار را فرو پیچید و به خادم کنیسه سپرد و بنشست. همه مردم در کنیسه به او چشم دوخته بودند...»

همه از او نیکو می گفتند و از کلام فیض آمیزش در شگفت بودند « (لوقا ۴ آیات ۲۰ تا ۲۲).

عیسی به عنوان نماد زنده نبوتها در حضور مردم ایستاده و با تشریح کلامی که تلاوت نموده بود، از مسیح به عنوان مبشر فقیران، رهایی دهنده اسیران، شفا دهنده رنجدیدگان و مريضان و نازينيان و آشكار کننده نور حقیقت به جهان سخن گفته بود. رفتار متین و گفتار تأثیر گذار و اهمیت خارق العاده سخنان او، شنوندگانش را به طرز بن سابقه ای تحت تأثیر قرارداد. تأثیر الهی او هر نوع مخالفتی را درهم شکست و آنان نیز همانند موسی، نادیدنی را دیدند و همانطور که دلهای ایشان به واسطه روح القدس تحت تأثیر قرارگرفت، با فریادهای « آمين » و حمد خداوند به سخنان او گوش فرا دادند.

اما هنگامی که عیسی بدیشان اعلام کرد، « امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرا دادید، جامه عمل پوشید » آنان، ناگهان به خاطرآوردن تا در مورد ادعاهای این شخص که ایشان را مورد خطاب قرارداده بود، فکر کنند. آنان، اسرائیلیان، فرزندان ابراهیم به عنوان قومی تحت اسارت معرفی شده بودند و به عنوان اسیران قدرت شریر و تاریکی و نیازمند به نور حقیقت مورد خطاب قرار گرفته بودند. غرور ایشان جریحه دار و نگرانی ایشان بر انگیخته شده بود. سخنان مسیح نشان می داد که مأموریت او، از آنچه که ایشان انتظار داشتند، کاملاً متفاوت بود. اعمال ایشان ممکن بود به طرز بسیار دقیقی مورد تفتیش قرار گیرد و آنان علیرغم رعایت تشریفات ظاهری، خود را از مقابل نگاه نافذ و جستجو گر مسیح عقب کشیدند.

آن از یکدیگر پرسیدند، « این عیسی کیست؟ ». او که جلال و شکوه مسیح را از آن خود دانسته بود، پسر یک نجار بود که به همراه پدرش یوسف در دکان نجاری کار کرده بود. آنان او را در حال انجام این حرفة پر زحمت دیده بودند، و برادران و خواهرانش را می شناختند و از کار و زندگی او آگاه بودند. ایشان دوران کودکی و نوجوانی او را دیده بودند، اگر چه زندگی او پاک و بنی عیب بود، با این حال باور نداشتند که او همان مسیح موعود می باشد.

تعالیم عیسی در ارتباط با ملکوت آسمان با تعالیمی که ایشان از بزرگان یهود شنیده بودند، بسیار مغایر و متفاوت بود! عیسی درباره آزاد کردن ایشان از اسارت رومیان سخنی بر زبان نیاورده بود. آنان در باره معجزات او شنیده بودند و توقع داشتند که قدرت او به نفع ایشان به کار گرفته شود، اما هیچ نشانه ای، مبنی بر اینکه عیسی چنین قصدی داشته باشد، ندیده بودند.

و هنگامی که درب های شک و تردید به روی خود گشودند، دلهایی که فقط برای لحظه ای نرم شده بود، بیش از پیش سخت تر شد. شیطان مصمم بود که از باز

شدن چشمان کور و آزاد شدن از قید اسارت در آن روز ممانعت بعمل آورد. او برای افزایش بی اعتمادی ایشان تمام نیروی خود را صرف کرد. آنان در حالی که متقاعد شده بودندکه این شخص همان منجی است که ایشان را مورد خطاب قرار می داد، با این حال به شواهدی که مسیح بودن او را اثبات می کرد، اهمیتی ندادند.

اکنون، عیسی با آشکار کردن نیات پنهانی ایشان، الوهیت خویش را به اثبات رساند. او به ایشان گفت، «بی گمان این مثل را بمن خواهید آورد که ای طبیب خود را شفا ده! آنچه شنیده ایم در کفرناحوم کرده ای، اینجا در زادگاه خویش نیز انجام بده». سپس فرمود، «آمین، به شما می گویم که هیچ پیامبری در دیار خویش پذیرفته نیست. یقین بدانید که در زمان الیاس، هنگامی که آسمان سه سال و نیم بسته شد و خشکسالی سخت سرتاسر آن سرزمین را فراگرفت، بیوه زنان در اسرائیل بودند. اما الیاس نزد هیچ یک فرستاده نشد مگر نزد بیوه زنی در شهر صرفه در سرزمین صیدون. در زمان الشیع نبی نیز جذامیان بسیار در اسرائیل بودند، ولی هیچ یک از جذام خود پاک نشدند مگر نعمان سُریانی» (لوقا باب ۴ آیات ۲۳ تا ۲۷).

عیسی با نقل وقایع زندگی پیامبران، به تردیدهای شنوندگانش پاسخ گفت. خادمانی که خداوند برای اهداف ویژه ای برگزیده بود، اجازه نداشتند به قوم سخت دل و بی ایمان خدمت کنند. اما آنانی که کلام خدا را درک کرده و به آن ایمان آورده بودند، از طریق پیامبران مورد لطف و مرحمت الهی قرار می گرفتند. در ایام الیاس نبی، مردم اسرائیل از خداوند دور شده بودند. آنان به گناهان خویش وابسته شده و هشدارهای روح القدس را که از طریق پیامبران خداوند به ایشان داده می شد، نادیده گرفتند و بدین ترتیب خودشان را از مسیری که برکت خداوند به ایشان نازل می شد، محروم کردند. خداوند از خانه های اسرائیلیان عبور کرده و در سرزمین مشرکین، در خانه زنی که به قوم برگزیده تعلق نداشت، برای خادم خویش پناهگاهی یافت. اما این زن مورد مرحمت قرار گرفت، زیرا از حقیقتی که دریافت کرده بود، پیروی می کرد و دل او برای پذیرش حقایق بزرگتری که خداوند به وسیله نبی خویش برای او فرستاده بود، آماده بود.

به همین دلیل بود که در زمان الشیع، جذامیان اسرائیل نادیده گرفته شدند، اما نعمان که یک درباری بی دین بود، به حقیقت وفادار مانده و نیاز عظیم قلبی خویش را احساس کرده بود. او در وضعیتی بود که می توانست موهبتها فیض خداوند را دریافت کند و نه تنها از جذام پاک شد، بلکه بخاطر شناخت خدای حقیقی، برکت یافت.

جایگاه یا [ارزش و اعتبار] ما در نظر خداوند به میزان حقیقتی که دریافت می کنیم بستگی ندارد، بلکه به استفاده و بکارگیری از حقیقتی که دریافت کرده ایم، بستگی دارد. از این جهت، حتی بی دین ها تا جایی که بتوانند حقیقت را تشخیص

دهند، در مقایسه با کسانی که حقیقت عظیم را در اختیار داشته و مدعی خدمت به خداوند می باشند، اماً حقیقت را نادیده گرفته و طریق زندگی روزانه ایشان با ادعاهایشان در تضاد است، از وضعیت بهتری برخوردار می باشند.

سخنان عیسی به شنوندگانش در کنیسه، ریشه های خود بینانه ایشان را نشانه گرفته و جدا شدن ایشان از خداوند و از دست دادن حق برگزیدگی به عنوان قوم او را، به ایشان خاطر نشان کرده بود. هنگامی که موقعیت حقیقی ایشان، پیش روی ایشان قرار داده می شد، هر سخن عیسی مانند چاقویی در قلب ایشان فرو می رفت. آنان، اکنون ایمانی را که عیسی در ابتدا به ایشان الهام کرده بود مورد تحیر قرار دادند و مایل نبودند بپذیرند که او، کسی که از میان مردم فقیر و عادی برخاسته بود، کسی بیش از یک انسان معمولی است.

ب ایمانی ایشان، بد خواهی و دشمنی را به بار آورد. شیطان بر ایشان مسلط شد و با خشم بر علیه منجی فریاد می زندند. آنان از او که رسالتش شفا دادن و نیکی کردن بود رویگردان شده و اکنون صفات شیطانی [ویرانگر] را از خود بروز می دادند.

هنگامی که عیسی به برکات سپرده شده به غیریهودیان اشاره نمود، غرور خشم آگین [قومی و نژادی] مستمعین بر انگیخته شد، به حّدی که سخنان [و صدای عیسی] در میان همه و هیاهوی ایشان شنیده نمی شد. این مردم به خاطر اطاعت از شریعت به خود می بالیندند، اماً اکنون که تبعیض ها [و جهالت] ایشان مورد عتاب قرار می گرفت، به اندازه ای خشمگین شدند که تصمیم به قتل عیسی گرفتند. نظم جمیعت به هم ریخت و دست بروی او بلند کرده، او را از کنیسه و از شهر بیرون راندند. به نظر می رسید که همگی در صدد قتل او بودند. بنابراین او را بر لبه کوهی که شهر بر فراز آن بنا شده بود، بردنده تا از آنجا به زیرش افکنند. فریادها و ناسزاگوئی ها فضا را پر کرده بود. بعضی ها به سوی او سنگ پرتاب می کردند که ناگهان اماً او از میان ناپدید گشت. فرشتگان الهی که در کنیسه، در کنار او ایستاده بودند، در میان جمیعت خشمگین نیز با او همراه بودند. آنان در مقابل دشمناش از او حفاظت کرده و او را به مکان امنی هدایت کردند.

فرشتگان در گذشته نیز به همین ترتیب از لوط محافظت کرده و او را از وسط سدوم به سلامت خارج کرده بودند. آنان از الیشع نیز به همین ترتیب در شهر کوچک کوهستانی محافظت کردند، هنگامی که اسب ها و ارباب های پادشاه آشور به همراه لشکری عظیم از مردان جنگاور تپه ها را محاصره کرده بودند، الیشع سپاهیان خداوند را در سرازیری های نزدیکترین تپه مشاهده کرد — اسب ها و ارباب های آتشین اطراف خادم خداوند را احاطه کرده بودند.

به همین ترتیب در طی قرون و اعصار، فرشتگان خداوند در کنار پیروان امین و

وفادار مسیح دیده شده اند. قدرت عظیم شرارت در مقابل همه کسانی که بخواهند برآن غالب شوند، صفات آرایی می‌کند. اماً مسیح از ما می‌خواهد تا به چیزهایی که دیده نشده اند نگاه کنیم و به لشکرهای آسمانی که در اطراف دوستداران خداوند خیمه زده تا ایشان را نجات دهند، بنگریم. به واسطه دخالت فرشتگان، از خطرات مشهود و نامشهود محافظت شده ایم که هرگز قادر به درک آن نخواهیم بود، مگر زمانی که در سایه نور ابدی به مشیت الهی پی ببریم. آنگاه خواهیم دانست که تمامی خانواده آسمانی به خانواده زمینی علاقمند بوده و فرشتگان تخت رحمت خداوند هر روزه و قدم به قدم مواطن و مراقب ما بوده اند.

هنگامی که عیسی در کنیسه نبوت [و پیشگوئی] را قرائت کرد، بند آخر در خصوص کار مسیح موعود را کوتاه نمود. در حینی که می‌خواند «تا سال دلپسند خدا اعلام گردد»، او عبارت « و روز انتقام خدای ما » را حذف نمود (اشعیا ۶۱ آیه ۲). این جمله از نبوت اشعیا، درست به اندازه جمله قبل از آن سرشار از حقیقت بود و عیسی با حذف آن قصد نداشت اهمیت آن را انکار کند. اماً عبارت آخر آن چیزی بود که مستمعین وی از اندیشیدن به آن محظوظ بوده و مشتاق تحقق یافتن آن بودند. آنان خواستار داوری و مجازات مشرکین بودند در حالی که گناهان خودشان که از گناه دیگران بسیار بزرگتر بود را تشخیص نمی‌دادند. نیاز عمقی آنان به لطف و رحمتی که از مشرکین دریغ و مضایقه کرده بودند، بسی بیشتر بود. آن روز در کنیسه و هنگامی که عیسی در میان ایشان ایستاده بود، بهترین فرصت را داشتند تا دعوت خداوند را بپذیرند. او که « رحمت را دوست می‌داشت » با کمال میل و رغبت می‌خواست تا ایشان را از هلاکتی که گناهان آنها مطالبه کرده بود نجات بخشد (میکا ۷ آیه ۱۸).

عیسی قبل از عزیمت از ناصره یکبار دیگر ایشان را به توبه دعوت نمود. در انتهای رسالتش در جلیل، بار دیگر از خانه ای که در آن بزرگ شده بود، دیدن کرد. از زمان طرد شدنش در آنجا، آوازه تعالیم و معجزاتش در سرتاسر کشور گسترش یافته بود. اکنون هیچ کس نمی‌توانست قدرت متفوق بشری او را انکار کند. مردم ناصره می‌دانستند که او به انجام اعمال نیکو مشغول می‌باشد و مریضانی را که تحت ظلم و ستم شیطان قرار داشتند شفا می‌دهد. در اطراف ایشان دهکده‌های بسیاری بود که در هیچ یک از خانه‌هایش ناله‌های مریضان شنیده نمی‌شد زیرا او از خانه‌های ایشان عبور کرده و مریضان آنها را شفا بخشده بود. رحمت و شفقتی که در هر یک از اعمال زندگی او آشکار شده بود، مسح الهی او را تصدیق می‌کرد.

هنگامی که اهالی ناصره برای بار دیگر به سخنان او گوش فرا دادند، از طریق روح القدس تحت تأثیر قرار گرفتند. اماً پس از آن نیز نمی‌خواستند بپذیرند که این شخص، کسی که در میان ایشان رشد یافته بود، از ایشان تفاوت داشته و بسیار

بزرگتر است. آنان از عیسی دلخور بودند زیرا او خود را مسیح موعود معرفی کرده و به ایشان اعلام کرده بود که حتی به اندازه مشرکین شایسته دریافت فیض خداوند نمی باشند. گرچه از این بابت آنان می پرسیدند که، « از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم میرساند »، ولی نمی خواستند او را به عنوان مسیح خداوند پذیرند و به واسطه بی ایمانی ایشان، منجی نتوانست در میان ایشان معجزات بسیاری انجام دهد. تنها عده معدودی برکات او را پذیرفتند و او با بی میلی از ناصره عزیمت کرده و هرگز به آنجا بازنگشت.

بی ایمانی را که مردم ناصره قبلًا در دل پرورانده بودند همچنان بر ایشان غالب بود و به همین ترتیب شورای عالی یهود و قوم را تحت کنترل قرار داد. کاهنان و مردم اسراییل با مخالفت نخست خویش از جلوه گری قدرت روح القدس خاتمه کار خویش را رقم زدند. آنان بخاطر اینکه اثبات کنند که مقاومت و سرسرختی اولیه آنان درست و بجا بوده، از آن به بعد، همواره به عیب جویی از سخنان مسیح پرداختند. مخالفت و انکار روح القدس از سوی ایشان به مصلوب کردن مسیح در جلجتا و به ویرانی اورشلیم و پراکنده شدن قوم اسراییل در سراسر جهان منتهی شد.

آه، که مسیح چقدر اشتباق داشت تا گنجینه های ارزشمند حقیقت را به روی قوم اسراییل بگشاید! اما آنان از نظر روحانی بحدی کور بودند که برای مسیح غیر ممکن بود که حقایق مربوط به ملکوت را به ایشان آشکار کند. آنان به جای پذیرش حقیقت ملکوت که در انتظار اجابت آنان بود به مسلک و تشریفات بیهوده خود چسبیده بودند و در حالی که نان حیات در دسترس ایشان قرار داشت، دارایی خود را برای کاه و سبوس مصرف کردند. یهودیان، چرا به کلام خداوند مراجعه نکرده و با جدیت درآن تفتيش نکردنند تا به اشتباه خویش پی ببرند؟ کتب عهد عتیق تمامی جزئیات مربوط به خدمت و رسالت مسیح را به روشنی بیان می کرد و مسیح بارها و بارها، نبوت‌های انبیاء را برای ایشان بازگو کرده بود. مسیح به ایشان اعلام کرد که، "امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرا می دادید، جامه عمل پوشید". آنان اگر با صداقت، کتب مقدسه را تفتيش کرده و فرضيه های خود را با کلام خداوند سنجیده بودند، دیگر نيازی نبود که مسیح به خاطر توبه ناپذيری ایشان اشک بريزد. در آنصورت لازم نبود تا عیسی به ایشان اعلام کند که، « معبد بزرگ شما متروک به شما واگذار خواهد شد » (لوقا ۱۳ آیه ۳۵). آنان می توانستند خود را با قرائی و شواهد مبني بر مسیح بودن وی آشنا ساخته و از ویرانی شهر خود که به آن مباهاط می کردند، جلوگیری کنند. اما افکار یهودیان به واسطه تعصبات نامعقول، محدود شده بود. تعالیم مسیح، نواقص و کمبودهای شخصیتی ایشان را آشکار کرد و ضرورت توبه را به ایشان گوشزد نمود. آنان اگر تعالیم مسیح را می پذیرفتند، اعمالشان می بایستی تغییر می کرد و از امیال دنیوی صرفنظر می کردند و برای اینکه مورد احترام خداوند قرار گیرند، می بایستی از افتخارات دنیوی چشم پوشی

می کردند. آنان اگر از سخنان این معلم جدید اطاعت می کردند، در آنصورت می بایستی بر خلاف ایده های معلمین و متفکرین عصر خویش عمل می کردند.

در زمان مسیح، حقایق مورد توجه مردم قرار نمیگرفت و در عصر حاضر نیز مورد توجه قرار نمی گیرد. از همان هنگام که شیطان برای اولین بار با دروغ و نیرنگ انسان را فریب داده و او را به سوی غرور و تکبر هدایت نمود، راستی و حقیقت از سوی انسان مورد بی توجهی قرار گرفت. آیا در زمان حاضر نیز با فرضیه ها و تعالیمی روپرتو نمی شویم که در مطابقت با کلام خداوند هیچگونه پایه و اساسی ندارند بسیاری از انسانها به همان سرسرختی و لجاجت یهودیان، به سنتهای خویش چسبیده اند.

رهبران یهود از غرور روحانی آکنده بودند. اشتیاق ایشان برای کسب احترام و خودستایی حتی در آیین های قدس دیده می شد. آنان عاشق صدرنشینی در کنیسه بودند. و هنگامی که مردم در کوچه و بازار ایشان را با عنایین و القاب مورد خطاب قرار می دادند، بسیار خوشحال می شدند. در حالیکه دین داری و فضیلت واقعی تنزل می یافت، در حفظ آداب و تشریفات غیرت بیشتری به خرج می دادند.

خودخواهی تبعیض آمیز به حدی افکارشان را تیره کرده بود که نمی توانستند قدرت مقاعده کننده سخنان مسیح را با رفتار و زندگی متواضعانه او تطبیق دهند. آنان این حقیقت را که بزرگی و عظمت واقعی هیچ ارتباطی با تجملات ظاهري ندارد، درک نکردند. از نظر آنان، فقر ظاهری عیسی با مسیح موعود بودن وی کاملاً مغایر بود. آنان از خود می پرسیدند، اگر او واقعاً همان کسی است که ادعا می کند، چرا این اندازه ساده و بی تکلف است؟ اگر او راضی بود که قوای نظامی نداشته باشد، چه بر سر قوم ایشان خواهد آمد؟ او چگونه می توانست شکوه و عظمتی را که قوم یهود سالها برای آن انتظار کشیده بود به ایشان باز گرداند و دیگر اقوام مطیع ایشان سازد؟ آیا کاهنان تعلیم نداده بودند که قوم اسراییل می بایستی بر تمام اقوام روی زمین حکومت کند؟ آیا امکان داشت که معلمان بزرگ شریعت مرتكب اشتباه شده باشند؟

انکار عیسی از سوی یهودیان فقط به دلیل زندگی ساده و بی تکلف او نبود. عیسی مظهر پاکی و صداقت بود، لیکن ایشان ناپاک و گناهکار بودند. او الگوی صداقت و پاکدامنی را به ایشان عرضه کرد و زندگی بی عیب و بی گناه او دلهای ایشان را روشن کرده و درستی او، ریا کاری ایشان را آشکار کرد. او طبیعت زشت گناه و شرارت را به ایشان نشان داد و چنین نوری مورد استقبال قرار نگرفت.

اگر مسیح به فریسیان توجه می کرد و به تعالیم ریاکارانه ایشان گوش فرا می داد، آنان با فریادهای شادی از او استقبال می کردند. اما هنگامی که او از پادشاهی

آسمان به عنوان یگانه منبع فیض و رحمت برای تمامی نوع بشر سخن گفت، منظری از شریعت را به ایشان معرفی می کرد که فریسیان و رهبران یهود حاضر به تحمل آن نبودند. تعالیم و الگوی ایشان هرگز نتوانسته بود اشتیاق عبادت و خدمت به خداوند را در دلهای مردم پدید آورد و هنگامی که دیدند عیسی به هرکسی که مورد نفرت ایشان بود، توجه می کند، دلهای پر از غرورشان، این بار با خشم و کینه لبریز شد. آنان از اینکه قوم اسراییل تحت رهبری و حاکمیت «شیر طایفه یهودا» بر تمامی اقوام جهان تعالی می یافت، افتخار می کردند اما برای ایشان شکست و نا کامی آرزوهای جاه طلبانه ایشان بهتر از این بود که به خاطر گناهانشان از سوی مسیح مورد سرزنش قرار گیرند.

۲۵ - « فرآخوانی در کنار دریا »

[این فصل بر اساس متى ۴: ۱۶-۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶-۲۲؛ لوقا ۵: ۱-۱۱]

خورشید بر روی دریاچه جلیل در حال طلوع بود و شاگردان، خسته از تلاش بی ثمر شبانه، آرام و بی صدا همچنان در قایق های ماهیگیری خود بر روی دریاچه بودند. عیسی برای زمان فراغت به کنار دریا آمد و او می خواست در آن صبح زود، برای لحظاتی دور از جمعیتی که هر روزه در پی او روان بودند، به استراحت پردازد. اما خیلی زود، مردم در اطراف وی گرد آمدند. هر لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می شد به حدی که جمعیت از هر سو او را احاطه کرده بود. در این اثنا، شاگردان نیز به ساحل رسیده بودند و عیسی برای خلاصی از فشار طاقت فرسای جمعیت به داخل قایق پرس قدم گذاشت و از او خواست قایق را اندکی از ساحل دور کند. عیسی از درون قایق بهتر می توانست به وسیله جمعیت دیده و شنیده شود. بنابر این بر قایق نشست و به تعلیم مردم پرداخت.

برای فرشتگان، چه منظره با شکوهی برای اندیشیدن بود! فرمانده پر جلال ایشان در قایق ماهیگیری نشسته بود که به وسیله امواج نا آرام دریا از این سو به آن سو حرکت می کرد و اخبار مسرت بخش نجات و رستگاری را به جمعیتی که در ساحل ایستاده بودند، اعلام می کرد. او که مایه افتخار آسمان بود، حقایق عظیم و خارق العاده ملکوت خویش را برای مردم عادی که در هوای آزاد ایستاده بودند، اعلام می کرد. با این وجود این مکان، جای بسیار مناسبی برای خدمت او محسوب می شد. دریاچه، کوهها، مزارع پهناور، نور خورشید که تمام زمین را پوشانده بود، همه برای روشن کردن تعالیم او و نقش کردن آن بر اذهان مردم تدارک دیده شده بود. هیچیک از تعالیم او بی ثمر نبود و هر پیامی که از اذهان او صادر می شد، چون کلام حیات بخش جاودانی مورد پذیرش اشخاص قرار می گرفت..

هر لحظه به تعداد جمعیتی که در کنار ساحل گرد آمده بودند، افزوده می شد. مردان سالخورده ای که به چوبستی های خود تکیه کرده بودند، روسنمایان سخت کوش که از دامنه کوهستانها آمده بودند، ماهیگیرانی که در دریاچه برای صید ماهی تلاش می کردند، بازرگانان، معلمان، ثروتمندان و فرهیختگان، پیر و جوان، مریضان و رنجیدگانشان را به حضور او می آوردند تا به سخنان معلم آسمانی گوش فرا دهند. انبیاء عهد عتیق برای دیدن چنین چشم اندازی انتظار کشیده و آن را چنین توصیف کردند، « دیار زبولون و نفتالی، در کنار دریا، فراسوی اردن، جلیل امت ها، مردمی که در تاریکی به سر می بردند، نوری عظیم دیدند و برآنان که در دیار

سایه مرگ می زیستند، روشنایی درخشید » (متی ۴ آیات ۱۵ و ۱۶).

عیسی در موقعه کنار دریاچه، به غیر از جمعیتی که در ساحل جنیسارت بودند، مخاطبان دیگری را نیز در ذهن خود در نظر گرفته بود. او با نگاهی اجمالی به اعصار آینده، یاران امین و وفادارش را می دید که در زندان، در سالن دادگاه، در تنها ی رنج و درد و وسوسه گرفتار شده اند. تمامی صحنه های شادی، مجادله، پریشانی در پیش روی او آشکار شده بود. در سخنان گفته شده به آنانی که در اطراف وی جمع شده بودند، او هم چنین با این دسته از افراد نیز همان سخنانی را می گفت که به عنوان امید در سختی ها، پیام تسلی بخش در رنجها و نور آسمانی در تاریکی به ایشان می رسید. صدایی که از قایق ماهیگیری دریاچه جلیل سخن می گفت، از طریق روح القدس شنیده خواهد شد که سخنان آرامش بخش را تا انتهای زمان به دلها انسانی باز گو می کند.

« پس از اینکه سخنان عیسی به پایان رسید، روی به پطرس کرده و گفت : قایق را به جایی عمیق ببر و تورها را برای صید ماهی درآب افکن، اماً پطرس دلسرب و مأیوس بود. او تمامی شب، چیزی صید نکرده بود و در خلال ساعت تنها ی، به سرنوشت یحیای تعمید دهنده که در سیاهچال زندان و در تنها ی زجر می کشید، اندیشیده بود. پطرس به آینده و به چشم اندازی که پیش روی عیسی و پیروانش قرارداشت و به دشواریهایی که عیسی برای انجام رسالت خویش در یهودا با آن روبرو شده بود و به دشمنی کاهنان و علمای دین یهود اندیشیده بود. او حتی در حرفة خویش که ماهیگیری بود، شکست خورده بود و همچنانکه به تورهای خالی از ماهی نگاه می کرد، آینده را بسیار تاریک و نا امید کننده می دید. بنابراین در پاسخ به عیسی گفت: استاد، همه شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم، اماً چون تو می گویی، تورها را درآب خواهیم افکند ».

شب، بهترین زمان مناسب برای افکندن تورها و صید ماهی درآب های زلال و آرام دریاچه بود. بعد از تلاش سخت شبانه که هیچ موفقیتی به همراه نداشت، افکندن تورها در روز مأیوس کننده و کار بیهوده ای بود، اماً چون عیسی فرمان داده بود، شاگردان اطاعت کردند، زیرا استادشان را دوست می داشتند. سرانجام شمعون و برادرش تورها را در آب افکندند و هنگامی که سعی کردند تورها را بالا بکشند. تعداد ماهی ها آنقدر زیاد بود که چیزی نمانده بود تورهایشان پاره شود. از این رو، از یعقوب و یوحنا که در قایق دیگر نشسته بودند، به اشاره خواستند تا به یاری ایشان بستابند. بعد از اتمام ماهیگیری، هر دو قایق آنقدر از ماهی پر شده بود که چیزی نمانده بود درآب فرو روند.

اکنون پطرس به قایق ها و محموله آن فکر نمی کرد. او قبلًا هرگز معجزه ای را ندیده بود و این معجزه برای او، قدرت الهی عیسی را آشکار کرد. او در عیسی، کسی را دید که تمامی طبیعت را تحت کنترل خود داشت. حضور الهی عیسی،

نایاکی او را آشکارکرد و محبت او به استادش، شرم ناشی از بی ایمانی خود او، قدردانی و حق شناسی ناشی از لطف و مرحمت مسیح و بالاتر از همه، احساس نایاکی در حضور ذات مقدس الهی، سراسر وجودش را فرا گرفت و در حالی که دوستانش تورها را بالا می کشیدند، پطرس در مقابل منجی زانو زده و گفت، « ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم ».

همین حضور قدوسیّت الهی بود که باعث شده بود تا دانیال نبی همانند یک مرد در مقابل فرشته خداوند بر زمین بیفت. دانیال در مورد این واقعه چنین نوشته بود، « قوّت در من باقی نماند و خُرمی من به پژمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم » (دانیال ۱۰ آیه ۸). بهمین ترتیب بود، هنگامی که اشعیای نبی جلال خداوند را مشاهده نمود و گفت، « دیگر برایم امیدی نیست. هر حرفی که از لبنان بیرون میآید به گناه آلوده است، و در میان قومی نایاک لب زندگی میکنم. با وجود این من پادشاه - خدای متعال - را با چشمان خود دیده‌ام » (اشعیا ۶ آیه ۵). بشریت با ضعف و گناهش در مقابل کمال الوهیت قرار می گرفت و کاملاً احساس نایاکی و ضعف میکرد. این موضوع در مورد همه کسانی که شکوه و عظمت خداوند را مشاهده کرده اند، صدق می کند.

پطرس به عیسی گفت، « زیرا مردی گناهکارم » با این حال به پاهای عیسی چسبیده بود و احساس می کرد که نمی تواند از او جدا شود. و منجی به او گفت، « مترس، از این پس، مردم را صید خواهی کرد » همانطور که اشعیاء با مشاهده قدوسیت خداوند به نایاکی خود پی برد و پس از آن پیام الهی به او سپرده شده بود، به همان ترتیب، پطرس نیز با انکار خویشتن و اتکا به قدرت الهی، برای انجام کار مسیح فرا خوانده شد.

تا این زمان هیچیک از شاگردان به طور کامل با عیسی همکاری نکرده بودند. آنان بسیاری از معجزات او را دیده و تعالیم او را شنیده بودند، اماً به طور کامل حرفه سابقشان را رها نکرده بودند.

زندانی شدن یحیای تعمید دهنده برای ایشان تجربه بسیار تلخی بود. اگر پیام رسالت یحیی این چنین بود، آنان نمی توانستند به آینده استادشان که تمامی رهبران مذهبی بر علیه او با یکدیگر متفق شده بودند، امیدوار باشند. درآن شرایط دشوار، بازگشت به حرفه ماهیگیری، حتی برای زمانی کوتاه، موجب آرامش ایشان می گردید. اماً اکنون عیسی از ایشان خواسته بود که زندگی گذشته را رها کرده و با اوی همکاری کنند. پطرس دعوت را پذیرفته بود و با نزدیک شدن به ساحل، عیسی سه شاگرد دیگر را گفت، « مرا پیروی کنید که شما را صیاد مردم گردانم » و آنان بیدرنگ همه چیز را رها کرده و از پی او روانه شدند.

عیسی پیش از اینکه از شاگردان درخواست کند که تورها و قایق های ماهیگیری

را رها کنند، به ایشان اطمینان داده بود که خداوند همه نیازهای ایشان را تأمین خواهد کرد. استفاده از قایق پطرس برای کار بشارت انجیل، از سوی خداوند به فراوانی جبران شد. زیرا که او « همه کسانی را که او را می خوانند، به فراوانی برکت می دهد » خداوند می فرماید، « بدھید تا به شما داده شود، پیمانه ای پُر، فشرده، تکان داده و لبریز در دامنه ریخته خواهد شد » (رومیان ۱۰ آیه ۱۲؛ لوقا ۶ آیه ۳۸). و خداوند خدمت شاگردان را با چنین پیمانه ای پاداش داد زیرا هر گونه فدایکاری که در خدمت به او نشان داده می شود، بر حساب « دولت بی نهایت فیض او » پاداش داده خواهد شد (افسیسیان ۳ آیه ۲۰؛ آیه ۷).

در خلال آن شب غم انگیز بر روی دریاچه، در آن هنگام که ایشان از مسیح جدا شده بودند، شاگردان به خاطر بی اعتقادی و خستگی ناشی از تلاشی بیهوده، بسیار غمگین و دلسوز بودند. اما حضور عیسی آتش ایمان را در دلهای ایشان بر افروخت و موجبات شادی و موفقیت ایشان را فراهم کرد. این موضوع در مورد ما نیز صدق می کند، هنگامی که از مسیح جدا می شویم، اعمال ما بی ثمر خواهد بود و شکوه و ناله و بی اعتمادی کار آسانی است. اما هنگامی که او در کنار ما حضور دارد و تحت هدایت او تلاش می کنیم، حضور پر قدرت او مایه شادی و سعادت ما خواهد بود. کارشیطان این است که افراد را دلسوز کند، اما کار مسیح الهام بخش امید و ایمان به دل آدمی است.

درس مهم تری که معجزه عیسی برای شاگردان به همراه داشت و برای ما نیز آموزنده می باشد این است که او، کسی که کلامش توانست ماهیان را از دریا جمع آوری کند، هم چنین می تواند دلهای آدمیان را تحت تأثیر قرار دهد و ایشان را با رشته های ناگرسختی محبت به سوی خود جلب کند تا بدین ترتیب، خادمان او به « صیادان جانها » تبدیل شوند.

ماهیگیران جلیلی، افرادی متواضع و بی سواد بودند، اما مسیح، نور عالم، قادر بود که ایشان را برای مقام و موقعیتی که برگزیده بود، لایق و شایسته سازد. منجی تعلیم و تربیت را حقیر نشمرد، زیرا زمانی که تعلیم و تربیت با محبت خداوند کنترل شود و برای خدمت به او اختصاص یابد، برکت محسوب می شود. اما مسیح از کنار مردان حکیم زمان خویش گذشت زیرا آنان آنقدر به خود متکی بودند که نمی توانستند با انسان رنجدیده همدردی کرده و با مسیح همکاری کنند. این افراد به خاطر تعصباتشان، پذیرش تعالیم عیسی را باعث سر افکنگی خود می پنداشتند. عیسی خداوند، در طلب همکاری کسانی است که بتوانند فیض او را به دیگران منتقل کنند. اولین و مهمترین درس برای کسانی هستند که خواهان همکاری با خداوند می باشند، این است که به جای توکل به خویش، باید به خداوند توکل کنند، در آنصورت، آماده خواهند بود تا شخصیت مسیح به ایشان اعطای شود. این درس از طریق تعلیم در عالی ترین مدارس علمی کسب نمی شود،

بلکه محصول حکمتی است که تنها از طریق معلم الهی نائل می‌گردد.

عیسی ماهیگیران بی سواد را انتخاب کرد، زیرا ایشان با آداب و سنت‌های غلط زمان خویش تعلیم ندیده بودند. ایشان مردانی با استعداد‌های طبیعی و افرادی فروتن و تعلیم پذیر بودند—افرادی که او می‌توانست برای انجام کار خویش تعلیم دهد. درمیان مردم عادی، افرادی وجود دارند که فشار سنگین و خسته کننده کارهای روزانه را با صبر و شکیبایی تحمل می‌کنند، این افراد از توانائیها و استعدادهای ذاتی خویش بن اطلاع هستند، استعدادهایی که اگر مورد توجه قرار گیرد، ایشان را هم ردیف شایسته ترین افراد عالم قرار خواهد داد. تنها، لمس دستی ماهر و توانا می‌تواند استعدادهای نهفته ایشان را بیدار کند. مردانی که عیسی برای همکاری دعوت کرده بود، جزو چنین افرادی بودند. او به ایشان این فرصت را داد تا با اوی همکاری کنند. مردان بزرگ عالم هرگز چنین معلمی به خود ندیده بودند. این شاگردان پس از اینکه از سوی عیسی تعلیم یافتند، دیگر افرادی بی سواد و بی فرهنگ نبودند، زیرا از نظر فکر و شخصیت به شباهت عیسی در آمده بودند و مردم دریافتند که ایشان با عیسی به سر برده‌اند.

بزرگترین وظیفه تعلیم و تربیت این نیست که صرفاً دانش را انتقال دهد، بلکه وظیفه اصلی آن انتقال انرژی حیات بخشی است که از طریق تبادل اندیشه و همدلی حاصل می‌شود. تنها، حیات است که می‌تواند حیات بخشد. بنابراین چه افتخار عظیمی نصیب شاگردان شده بود زیرا برای مدت سه سال با چشمۀ حیات بخش در ارتباط بودند، چشمۀ ای که تمامی هدف آن در برکت بخشیدن به جهان خلا صه شده بود. در میان شاگردان عیسی، یوحنا، شاگرد محبوب، بیشتر از هرکسی، خود را به قدرت حیات و خارق العاده عیسی تسليم کرده بود. او می‌گوید، «حیات ظاهر شد، ما آن را دیده ایم و برآن شهادت می‌دهیم. ما حیات جاویدان را به شما اعلام می‌کنیم که با پدر بود و بر ما ظاهر شد» و «از پُری او ما همه بهره مند شدیم، فیض از پی فیض» (اول یوحنا ۱ آیه ۲؛ انجیل یوحنا ۱ آیه ۱۶).

کس که نسبت به مسیح بیشترین علاقه و محبت را ابراز می‌کند، بیشتر از همه نیکویی خواهد کرد. کسی که نفس خود را انکار می‌کند و به روح القدس اجازه می‌دهد تا در دل او عمل کند و زندگی خود را به طور کامل وقف خدمت به خداوند می‌کند، در مفید بودن او هیچ حّد و مرزی وجود نخواهد داشت. اگر انسان نظم و انصباط مورد لزوم را بدون شکایت تحمل کند، خداوند هر روز و هر ساعت او را تعلیم خواهد داد زیرا او مشتاق است تا فیض خویش را به ما نشان دهد و اگر قوم او موانع را از میان بردارند، آنگاه خداوند از طریق کانالهای انسانی، آب رستگاری را به فراوانی به ایشان عطا خواهد کرد. اگر افراد فروتن برای انجام کار نیکو تشویق می‌شند و اگر دستهای باز دارند، از کار این مردان غیور ممانعت نمی‌کرد،

امروزه به جای یک خادم، می باشیست صدها نفر برای مسیح خدمت می کردند.

خداآوند، افراد را همان طوری که هستند انتخاب کرده و ایشان را برای کار خویش تعلیم می دهد. به شرطی که آنان خود را به او تسلیم کنند. روح خداوند که در درون شخص پذیرفته شده است، تمامی استعدادهای او را شکوفا خواهد کرد و تحت هدایت روح القدس، فکر و ذهن که به طور کامل به خداوند اختصاص یافته اند، با هماهنگی رشد و تقویت می شود تا خواسته های خداوند را درک کرده و آن را تحقق بخشد. شخصیت ضعیف و مردّ به شخصیت قوی و ثابت قدم تبدیل می شود. ایمان و وفاداری دائمی به خداوند، ارتباط صمیمانه ای را میان عیسی و شاگردانش بنیان می نهد، طوری که فرد مسیحی در فکر و شخصیت به شباهت او در می آید. چنین فردی به واسطه ارتباط با مسیح از دیدگاههایی روشن و وسیع برخوردار خواهد شد. قدرت درک او افزایش یافته و قدرت تشخیص او بهتر خواهد شد. کسی که آرزومند خدمت به مسیح می باشد، با قدرت حیات بخش آفتاد عدالت چنان قوی می شود که قادر خواهد بود برای جلال خدا ثمرات فراوانی به بار آورد.

فرهیختگان دانش و هنر در طول تاریخ از زندگی فروتنانه مسیحیان که از سوی جهان به عنوان افرادی بیسواند معرفی شده بودند، درس های ارزشمندی را آموخته اند. اما این شاگردان گمنام در مدرسه ای تعلیم یافته بودند که در میان مدارس جهان، عالی ترین بود. آنان از کسی تعلیم یافته بودند که هیچ کس مانند او « سخن نمی گفت ». .

۲۶ - « در کفرناحوم »

عیسی در خلال سفرهای خویش که به اینجا و آنجا می رفت، در کفرناحوم ساکن می شد و این مکان، به « شهر او » مشهور بود. این شهر در سواحل دریایی جلیل و در نزدیکی دشت های زیبای جنیسارت قرار داشت و جلگه ای که از کنار سواحل دریاچه جلیل می گذشت، به دلیل عمق زیاد دریاچه از آب و هوای معتدل ناحیه جنوب برخوردار بود. در ایام مسیح، در این ناحیه، درختان زیتون و نخل پرورش می یافت و در همین ناحیه، با غاهای میوه، تاکستانهای انگور، مزارع سرسبز و گلهای رنگارنگ و زیبا دیده می شد که همگی از طریق چشممه هایی که از شکاف صخره ها فوران می کرد، آبیاری می شد در سواحل دریاچه و تپه های اطراف آن، شهرها و دهکده های کوچکی وجود داشت. سطح دریاچه پوشیده از قایق های ماهیگیری بود و جنب و جوش و فعالیت در همه جا دیده می شد.

کفرناحوم مکان مناسبی برای فعالیت منجی به شمار می رفت. این شهر در کنار شاهراهی قرار داشت که از دمشق به اورشلیم و از مصر به دریای مدیترانه امتداد داشت. مردم از سرزمین های مختلف از این شهر عبور می کردند و در طول سفرشان بعضی اوقات در این شهر به استراحت می پرداختند. در این مکان، عیسی می توانست با تمامی اقوام و طبقات مردم، از ثروتمند و عالی مقام تا افراد فقیر و متواضع دیدار کند و تعالیم او به سایر سرزمین ها و اقوام منتقل می شد.

بدین ترتیب، تفتیش نبوتها در میان مردم آغاز می شد و توجه ایشان به سوی منجی معطوف می شد و رسالت او در مقابل جهانیان عرضه می شد.

علیرغم اقدام شورای عالی یهود بر علیه عیسی، مردم با اشتیاق در انتظار پیشرفت رسالت او بودند. تمامی ملکوت هیجان زده و علاقمند بود. فرشتگان با تحت تأثیر قرار دادن دلهای مردم و جلب کردن ایشان به سوی منجی، راه خدمت او را هموار می ساختند.

در کفرناحوم، پسر درباری که مسیح او را شفا داده بود، گواه قدرت او بود و پدر او و همه اهل خانه اش با شادمانی به او ایمان آورده بودند. هنگامی که معلوم شد معلم آسمانی در میان ایشان است، تمامی اهالی شهر هیجان زده شدند. مردم گروه گروه در اطراف او جمع شدند و در روز سبت، اجتماع مردم در کنیسه به حدی زیاد بود که بسیاری مجبور به بازگشت شدند، زیرا نمی توانستند به کنیسه وارد شوند.

همه کسانی که سخنان او را شنیدند، « از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا در کلامش قدرتمند بود » و « با اقتدار تعلیم می داد، نه مانند علمای دین ایشان »

(لوقا ۴ آیه ۲۹؛ متی ۷ آیه ۲۹). تعالیم علمای دین و مشایخ سرد و تشریفاتی و مانند درسی بود که طوطی وار آموخته می شد. برای آنان کلام خدا از قدرت حیات بخش برخوردار نبود. ایده ها و سنت های ایشان جایگزین این تعالیم شده بود. آنان مدعی بودند که در مراسم و عبادات روزانه، قوانین شریعت را برای مردم تشریح می کنند، اما هیچگونه الهامی از خداوند در قلب های ایشان و قلب های شنوندگانشان وجود نداشت.

عیسی در باره موضوعات اختلاف نظر میان یهودیان هیچگونه دخالتی نمی کرد. وظیفه او معرفی حقیقت بود. سخنان او تعالیم مشایخ و انبیاء عهد عتیق را غرق در نور می کرد و نوشه های کتب مقدسه را به عنوان یک مکافته تازه به افراد عرضه می کرد. شنوندگان او، هرگز تا آن موقع، مفهوم عمیق کلام خدا را اینچنین درک نکرده بودند.

عیسی به عنوان کسی که با دردها و غم های مردم آشنا بود، با ایشان براساس موقعیتها یشان رفتار می کرد. او حقیقت را به زیبایی و به ساده ترین و صریح ترین شکلی به مردم معرفی می کرد. زبان او پاک، خالص و مانند نهری رونده زلال بود. صدای او برای کسانی که سخنان خشن و کسل کننده علمای دین را شنیده بودند، مانند نغمه ای شیرین و دلنواز بود. با وجود این که تعالیم ساده بود، اما به مانند کسی که از اقتدار الهی برخوردار بود، سخن می گفت. چنین ویژگی، تعالیم او را از سایر تعالیم متمایز می ساخت. علمای دین یهود چنان با تردید و دودلی سخن می گفتند که گوین، کتب مقدسه برای تأیید یک چیز یا برای انکار آن میتواند مورد تفسیر قرار گیرد و به همین دلیل شنوندگانشان هر روزه با تردید های بیشتری رو برو می شدند. اما عیسی کتب مقدسه را با اقتدار غیر قابل تردیدی تعلیم می داد. او هر موضوعی را چنان با قدرت معرفی می کرد که گوین سخنانش نمی توانست مورد مخالفت و انکار قرار گیرد.

با این وجود او جّدی ولی تندخو نبود و مانند کسی که نقشه معینی برای تحقق بخشیدن داشت، سخن می گفت. او حقایق جاودانی را در نظر مردم آشکار می کرد و در هر موضوعی خدا را مکافته می کرد. عیسی در پی آن بود تا طلسه شیفتگی را بشکند که انسان را در ارزش های دنیوی غرق می کند. او ارزش های این جهان را در جای واقعی شان و پائین تر از ارزش ها و علائق الهی قرار می داد، اما اهمیت ایشان را نادیده نمی گرفت. او پیوند میان آسمان با زمین را به مردم خاطرنشان کرده و به ایشان تعلیم می داد که شناخت حقایق الهی انسان را برای انجام وظایف روزانه اش به بهترین شکل آماده می کند. عیسی مانند کسی سخن می گفت که با ملکوت آشنا بوده و از ارتباطش با خداوند آگاهی داشت و در عین حال، پیوند خداوند با هر عضوی از خانواده بشری را تأیید می کرد.

پیام پُر از فیض و رحمت، او برای تقویت ایمان شنوندگانش اعلام می شد. او می

دانست که «چگونه خستگان را به کلام تقویت دهد» (اشعیا ۵۰ آیه ۴). زیرا فیض از زبان او جاری می شد تا که گنجینه های ارزشمند حقیقت را به شکلی جذاب به انسان ابلاغ کند. او می دانست که چگونه باید به افرادی که با افکار تعصب آمیز به او نزدیک می شدند رفتار کند و با آوردن مثالها ایشان را شگفت زده و توجه ایشان را به سوی خود جلب کند. او از طریق قدرت تخیل بر قلب افراد دسترسی می یافت. مثال های او اگر چه از موضوعات روزمره گرفته شده و ساده بودند، اما مفهوم عمیق و خارق العاده ای را در خود حمل می کردند. پرندگان آسمان، سوسن های صحراء، بذر، شبان و گوسفند، واژه هایی بودند که مسیح به وسیله آنان، حقایق روحانی را شرح می داد و بعد از آن، همیشه هنگامی که شنوندگانش فرصت می یافتدند تا این چیزهای طبیعی را بیینند، سخنان او را به خاطر می آوردند. مثال هایی که مسیح از آنها استفاده می کرد، تعالیم او را به طور دائم تکرار می کردند.

مسیح هرگز از افراد تملق گوئی نمی کرد. او هرگز سخنی بر زبان نیاورد که توهمات و تخیلات ایشان را تشدید کند و یا از اندیشه های هوشمندانه ایشان ستایش کند، با این حال، متفکرین غیر متعصب و ژرف اندیش تعلیم او را پذیرفته و دانش و حکمت خویش را در سایه تعالیم او مورد ارزیابی قرار دادند. تعالیم صریح و روشن مسیح ایشان را شگفت زده می کرد. فرهیخته ترین افراد، شیفته سخنان او می شدند. افراد بیساد و عامی که مشتاق تعلیم او بودند، همواره از سخنان او بهره مند می شدند. او برای مردم بی سواد و ناآگاه پیامی داشت که می بایست به ایشان ابلاغ می شد. و حتی به مشرکین نیز فهماند که برای ایشان حامل پیامی است.

دلسوزی ملاطفت آمیز وی با لمسی از شفا، خسته دلان و رنج دیدگان را نوازش می کرد. حتی در میان خشم متخاصمان، فضایی از آرامش او را احاطه کرده بود. زیبایی سیمای او، جذابیت شخصیت او و با لاتر از همه، نگاه و لحن سرشار از محبت او، همه آنانی را که به خاطر بی ایمانی سنگدل نشده بودند، به سوی خود جذب می کرد. مهربانی و محبتی که در نگاه و گفتار او وجود داشت، موجب شد تا بتواند بسیاری از افراد مومن را در یک جا گرد هم آورد و مریضان و رنج دیدگانی که به حضور او می آمدند، خود را در حضور دوستی امین و مهربان که علائق خویش را به علائق ایشان پیوند زده بود، احساس کنند و مشتاق بودند تا از حقایقی که او تعلیم داده بود بیشتر آگاه شوند. آنان مشتاق بودند که در حضور او بمانند تا محبت تسّلی بخش او را همواره احساس کنند.

عیسی همانطوری که سخن می گفت، با جدیت بسیار، تغییری را که در سیمای مخاطبینش ایجاد شده بود، مشاهده کرد. چهره های حاکی از رضایت و علاقمندی مردم موجب شادی او می شد. هنگامی که تیرهای حقیقت بر روح

و جان ایشان نفوذ کرده و موانع و دیوارهای خود خواهی را فرو می‌ریخت و مردم را به سوی توبه و حق شناسی هدایت می‌کرد، قلب منجی شاد می‌شد. هنگامی که نگاه او از روی انبوه مخاطبین عبور کرده و در میان ایشان چهره‌هایی را می‌دید که قبلًا نیز دیده بود، سیمای او از شادی می‌درخشید. او در میان این چهره‌ها، افرادی را می‌دید که برای پیشبرد ملکوت او، مایه امید بودند. حقیقتی که به روشنی بیان شده بود، در بعضی‌ها، خوشایند نبود و عیسی تغییر سیمای ایشان را به روشنی مشاهده کرد، نگاه سرد و تهدیدآمیز ایشان نشان می‌داد که نور حقیقت مورد استقبال قرار نگرفته بود و انکار پیام صلح و آرامش از سوی افراد قلب او را عمیقاً جریحه دار کرد.

عیسی در کنیسه، درباره پادشاهی آسمان که برای برقرارکردن آن آمده بود، سخن گفت و مأموریت خویش را برای آزاد کردن اسیران از شیطان اعلام کرد. ناگهان مردی دیوانه از میان جمعیت با فریاد وحشتناکی سخنان او را قطع کرده و گفت، «ای عیسی ناصری، تو را با ما چه کار است؟ آیا آمده ای نابودمان کنی؟ می‌دانم کیستی! تو آن قدوس خدایی!».

اکنون تمامی جمعیت آشفته و نگران شدند. توجه مردم از مسیح منحرف شده بود و سخنان او شنیده نمی‌شد. نقشه شیطان این بود که قربانی خود را به کنیسه بفرستد تا از سخنان مسیح ممانعت کند.

اماً عیسی بر روح پلید نهیب داده و گفت، « خاموش باش واز او بیرون بیا! آنگاه دیو آن مرد را در حضور همگان بر زمین زد و بی آنکه آسیبی به او برساند، از او بیرون آمد ».«

ذهن این مرد رنجیده از سوی شیطان تاریک شده بود، اماً در حضور منجی، اشعه ای نورانی، تاریکی را شکافته بود. مرد اشتیاق داشت تا از کنترل شیطان آزاد شود، اماً دیو در مقابل قدرت مسیح مقاومت می‌کرد و هنگامی که مرد سعی کرد تا از عیسی طلب یاری کند، روح شریرسخنانی را در دهان او قرار داده بود و او با درد و رنج فریاد کشیده بود. مرد دیو زده به خوبی می‌دانست که در حضور کسی است که می‌تواند او را آزاد سازد، اماً هنگامی که سعی کرد خود را در دسترس دستان قدرتمند عیسی قرار دهد، اراده شیطان بر او تحمیل شد و سخنان شریر را برزبان آورد. مجادله میان قدرت شیطان و اشتیاق خود او برای آزادی، بسیار شدید و طاقت فرسا بود.

او که در بیابان وسوسه برشیطان پیروز شده بود، بار دیگر با دشمنش روبرو شده بود. روح شریر تمامی قدرت خود را به کار گرفته بود تا بر قربانی خود مسلط شود. عقب نشینی او می‌توانست به پیروزی عیسی منجر شود. به نظر می‌رسید که مرد شکنجه دیده می‌باشیستی عمر خود را در مبارزه با دشمنی که جوانی او را از بین برده

بود، از دست بدهد. اما منجی با اقتدار سخن گفته و مرد دیو زده را که اسیر شیطان بود، آزاد کرد. اکنون مرد دیوزده با آرامش و شادی در مقابل مردم شگفت زده ایستاده بود. حتی خود دیو، به قدرت الهی منجی شهادت داده بود.

مرد دیوزده، خدا را برای نجات و رهایی شکر و سپاس گفت. چشمانی که دقایقی پیش از آن با خشونت و جنون نگاه میکرد، اکنون با ذکاوت می نگریست و اشک شوق از آن جاری بود. مردم، همه چنان شگفت زده شده بودند که از یکدیگر می پرسیدند « این چیست؟ چه تعالیم تازهای است و با چه قدرتی به ارواح پلید فرمان میدهد و آنها اطاعت میکنند! » (مرقس ۱ آیه ۲۷).

راز پنهان درد و رنج مرد دیوزده که زندگی او را غیر قابل تحمل ساخته و او را مضحکه دوستانش کرده بود، در زندگی خود او نهفته بود. او به خاطر لذات گناه آلود، افسون شده بود و فکر می کرد که همه عمر خود را در لذت و عیاشی سپری خواهد کرد. او در خواب هم نمی دید که روزی باعث وحشت و سرافکندگی دوستان و خانواده اش باشد و تصور می کرد که می تواند همه زندگی خود را در تفریحات سالم و بی ضرر سپری کند. اما به ناگهان وضعیت او رو به وحامت گذاشته و دچار مصیبت شد. افراط و بی قیدی، ناب ترین خصایل ذاتی او را به انحراف کشیده بود و شیطان بطور مطلق بر او چیره گشته بود.

مرد دیوزده زمانی احساس ندامت کرد که دیگر دیر شده بود. او حاضر بود تمام دارایی خود را برای بدست آوردن سلامتی اش فدا کند. اما اکنون در دام شیطان گرفتار شده بود. او خود را در اختیار دشمن قرار داده و شیطان تمامی استعداد و توانائیهای او را از آن خود کرده بود. وسوسه گر او را با وعده های فرینده تطمیع کرده بود، اما به محض اینکه مرد بیچاره تحت کنترل قدرت او درآمد، خصم شرзе تمامی ظلم خود را آشکار کرده و شرارت خویش را با قساوت به مورد اجراء درآورد.

تمام کسانی که خود را به شریعت‌سازی می کنند، به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد و لذات فریب دهنده دنیوی و وعده های گمراه کننده شیطان، ایشان را به عمق تاریک نا امیدی و تخربی روحی هدایت خواهد کرد.

همان روح شرییری که مسیح را در بیابان وسوسه کرده بود، همان روحی که مرد دیوزده اهل کفرناحوم را به تملک خود درآورده بود، بر یهودیان بی ایمان نیز مسلط شد. اما روح شرییر با مسلط شدن بر یهودیان، موجب شد تا ایشان عیسی را انکار کنند. وضعیت این افراد از وضعیت مرد دیوزده بسیار نا امید کننده تر بود زیرا آنان نیاز به مسیح را احساس نکردند و در نتیجه به راحتی کنترل قدرت شیطان قرار گرفتند.

نیروهای وابسته به پادشاهی ظلمت در دوران خدمت مسیح، در میان مردم، بیشترین قعالیت را انجام دادند. شیطان و فرشتگان همراهش در طول اعصار

تلاش کرده بودند تا برجان و روح انسان مسلط شوند و او را به ارتکاب گناه و ادار کنند و پس از آن، خدا را مسئول تمامی بد بختی و مصیبت انسان معرفی کنند. اما عیسی، سیرت خدا را به انسان معرفی میکرد و با آزاد کردن اسیران شیطان، قدرت او را در هم می شکست. حیات تازه، محبت و قدرت الهی، دلهای انسانها را تحت تأثیر قرار می داد و به همین دلیل، سرور تاریکی برای تفوق پادشاهی خویش برای مبارزه با مسیح تهییج شده بود. او تمامی نیروهای خویش را فراخوانده بود تا از کار و خدمت مسیح جلوگیری کند.

نبرد عظیم نهایی از مبارزه میان عدالت و گناه نیز به همین ترتیب خواهد بود. در همان هنگام که حیات تازه، نور و قدرت از جایهای آسمانی بر شاگردان مسیح فرود می آید، بر روی زمین نیز یک حیاتی تازه پدید می آید و به عاملان شیطان قدرت می بخشد. شدت تمامی عناصر زمینی را تحت تملک خویش در می آورد و سرور تاریکی با زیرکی که در خلال عصرها کسب کرده است، در لفافه عمل می کند. او به شکل فرشته نور ظاهر می شود و بسیاری از « ایمان رویگردان شده، از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد ». (اول تیموتائوس ۴ آیه ۱).

در ایام مسیح، رهبران و علمای دین در اسراییل از مقاومت در مقابل قدرت شریر ناتوان بودند. آنان تنها راهی را که با کمک آن می توانستند در مقابل ارواح شریر ایستادگی کنند، نادیده می گرفتند. تنها به واسطه کلام خدا بود که مسیح توانست بر شریر پیروز شود. رهبران اسراییل خود را مفسرین کلام خدا معرفی می کردند، اما کلام خدا را فقط برای حفظ آداب و سنت های خویش و تحمیل فرائض ابداع شده از سوی انسان، مطالعه کرده بودند. آنان با تفسیرهای ایشان، عقایدی را اعلام می کردند که از سوی خدا داده نشده بود. تفسیرهای نادرست ایشان، حقایقی را که مسیح به شکل روشنی اعلام کرده بود، به طور مبهمی به مردم معرفی می کرد. آنان بر روی موضوعات بی اهمیت به بحث و کشمکش می پرداختند، در حالی که عملًا اساسی ترین حقایق را انکار می کردند. و بدین ترتیب بذر نفاق و بی ایمانی پاشیده شد و کلام خدا از قدرت تهی شده و ارواح شریر مقاصدشان را عملی می کردند.

تاریخ در حال تکرار است. امروز نیز بسیاری از رهبران مذهبی زمان ما، با انجیل های گشوده در مقابلشان و با ادعای احترام به تعالیم آن، ایمان به کلام خدا را از بین می برند. آنان خود را با تحلیل و بررسی کردن کلام خدا سرگرم کرده و نظرات خود را از روشن ترین اظهارات کلام خدا، برتر می پنداشند. کلام خدا در دستهای ایشان قدرت حیات بخش خود را از دست می دهد و بدین ترتیب بی اعتقادی ریشه دوایده و گناه رایج می شود.

شیطان بعد از متزلزل ساختن ایمان افراد به کتاب مقدس، ایشان را برای دریافت حقیقت به سوی منابع دیگری هدایت می کند و بدین ترتیب برای خود جا باز می

کند. آنانی که از تعالیم روشن کتب مقدسه و قدرت متقادع کننده روح القدس رویگردان می‌شوند، در حقیقت خود را تحت کنترل دیوها و ارواح شیطانی قرار می‌دهند. انتقاد و نظریه پردازی در باره کتب مقدسه راه را برای عرفان و روح گرایی که اشکال مدرن همان آئین‌های قدیمی شرک و بت پرستی می‌باشند هموار می‌سازد و جای پای خود را، حتی در کلیساها یی که خود را کلیسای خداوند ما عیسی معرفی می‌کنند، باز می‌کنند.

عاملان ارواح شریر و دروغین حتی در مکانهایی که انجیل موعظه می‌شود، در کنار یکدیگر فعالیت می‌کنند. بسیاری از افراد، فقط به خاطر ارضاء حس کنگماوی به این مسایل علاقمند می‌شوند، اماً با مشاهده عملکرد قدرتی مافوق قدرت بشری، بیشتر و بیشتر اغوا می‌شوند تا جایی که قدرت شیطانی ایشان را اسیر می‌کند و نخواهند توانست از قدرت اسرار آمیز آن آزاد شوند و بدین‌گونه قدرت دفاعی روحی درهم شکسته می‌شود و شخص نمی‌تواند خود را در برابر گناه محافظت کند. زمانی که محدودیت‌های کلام خدا و روح القدس برای یک بار مورد انکار قرار می‌گیرند، شخص نمی‌داند که تا چه اندازه ممکن است در عمق فساد و تباہی فرو رود. گناه پنهان و یا شهوات غالب، او را همانند فرد دیوزده اهل کفرناحوم اسیر خواهد کرد. با این حال وضعیت او نومید کننده نبود.

طریقی که به واسطه آن می‌توانیم بر شریر پیروز شویم، همان طریقی است که مسیح با کمک آن بر شیطان پیروز شد. این طریق، همان کلام خدا می‌باشد. خداوند افکار ما را بدون رضایت ما کنترل نمی‌کند. اماً اگر برای شناخت او و بجا آوردن اراده او اشتیاق داشته باشیم، وعده‌های او متعلق به ما خواهد بود. « حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد ». « اگر کسی براستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، در خواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست » (یوحنا ۸ آیه ۳۲ و ۷ آیه ۱۷). و به واسطه ایمان به این وعده‌ها، هر انسانی از دام خطأ و از کنترل گناه آزاد خواهد شد.

هر انسانی در انتخاب اینکه چه قدرتی بر او حاکمیت داشته باشد، آزاد است. با این وجود، انسان هر قدر که پلید و گناهکار باشد، می‌تواند به وسیله مسیح نجات یابد. مرد دیوزده به جای استدعا از مسیح، کلمات شریر را بر زبان آورده بود، اماً حاجت ناگفته قلبی او از سوی عیسی شنیده شد. فریاد روح نیازمند، حتی اگر به شکل کلام بیان نشود، از سوی عیسی شنیده خواهد شد. آنانی که اشتیاق دارند تا با خدای آسمان عهد خویشاوندی برقار کنند، هرگز در دام قدرت شیطان و یا ضعفهای باطنی خودشان رها نخواهند شد.

آنان از سوی منجی فرا خوانده شده اند « تا به قوت من متمسک شوند، شاید که با من صلح نماید و با من صلح خواهد نمود » (اشعیا ۲۷ آیه ۵). روح‌های تاریکی برای کنترل ایشان مبارزه خواهند کرد، اماً فرشتگان خداوند برای حفاظت از

ایشان با قدرتی عظیم نبرد خواهند کرد. خداوند می فرماید، « آیا میتوانید آنچه را که یک سرباز به یغما برده، از او پس بگیرید؟ آیا میتوانید زندانیها را از چنگ یک حاکم ستمکار خلاص کنید؟ خداوند در جواب میگوید: این است آنچه واقع خواهد شد. اسیران از دست سرباز آزاد میشوند، و آنچه حاکم ستمکار به یغما برده از او گرفته خواهد شد. من با کسانی که با شما میجنگند، خواهم جنگید، و فرزندان تو را رها خواهم کرد » (اشعیا ۴۹: ۲۴ و ۲۵).

در حالی که جمعیت حاضر در کنیسه، هنوز مبهوت و شگفت زده بودند، عیسی به خانه پطرس رفت تا کمی استراحت کند. اما در خانه پطرس نیز سایه ای افتاده بود. مادر زن پطرس تب داشت و در بستر بود. عیسی به بالین او رفت و بر مریضی نهیب زد. زن بیمار برخواست و به پذیرایی از استاد و شاگردانش مشغول شد.

اخبار معجزات مسیح به سرعت در سرتاسر کفرناحوم منتشر شد. مردم از ترس علمای دین جرأت نداشتند، در روز سبت مریضان خود را به نزد مسیح بیاورند، اما به محض اینکه خورشید غروب کرد، همه بیماران و دیو زدگان را نزد عیسی آوردند. مردمان شهر همگی در مقابل خانه پطرس اجتماع کردند. تعدادی از مریضان با بستر هایشان و بعضی ها نیز در حالی که به چوبدستی هایشان تکیه داده بودند و تعدادی نیز با کمک دوستانشان به نزد عیسی آورده شدند.

« با گذشت زمان، مردم به حضور او می آمدند و می رفتد زیرا هیچکس نمی دانست که آیا شفا دهنده فردا نیز در میان ایشان خواهد بود یا نه. کفرناحوم هرگز پیش از این چنین روزی را به خود ندیده بود. فریادهای شادی شفا یافتنگان به آسمان بلند شده بود. قلب منجی از دیدن شادی مردم شاد شده بود. هنگامی که درد و رنج کسانی را که به نزد او آمده بودند از نزدیک دید، قلب او به شدت متاثر شده بود و اکنون از اینکه توانسته بود با قدرت خویش ایشان را شفا دهد، بسیار خوشحال بود. عیسی تا شفای آخرین مریض به کار خود ادامه داد. ساعاتی از شب گذشته بود که مردم به سوی خانه هایشان رسپار شدند و سکوت بر خانه شمعون سایه گسترد. روز طولانی و هیجان انگیز به پایان رسیده عیسی به استراحت پرداخت. اماً بامدادان که هوا هنوز تاریک بود. برخاست و خانه را ترک کرد، و به خلوتگاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد ».

روزهای زندگی عیسی بر روی زمین این چنین سپری می شد. او اغلب به شاگردانش اجازه می داد تا به دیدار خانواده خود رفته و به استراحت پردازند. اماً تلاشهای ایشان را که می خواستند او را از زحمت باز دارند، با مهربانی رد میکرد. او تمامی روزها را برای تعلیم دادن به مردم عامی و شفای بیماران، باز گرداندن بیتایی به کوران، خوارک دادن به گرسنگان سپری می کرد. با این حال، صبحگاهان به خلوتگاهی در کوهستان می رفت تا با پدر آسمانی راز و نیاز و مصاحبت کند. اکثر اوقات تمامی شب را در دعا و تعمق می گذرانید و با طلوع آفتاب برای خدمت به

میان مردم باز می گشت.

صبح زود، پطرس و همراهانش به نزد عیسی آمده و گفتند که تمامی اهالی کفر ناحوم در جستجوی او هستند. شاگردان از اینکه اهالی ناصره در پذیرش عیسی بی میل نشان داده بودند بسیار نا امید و دلسوز شده بودند. مقامات اورشلیم در صدد قتل او بودند، حتی همشهريانش سعی کرده بودند که او را به قتل برسانند، اما در کفرناحوم، مردم با شور و استیاق از او استقبال کرده بودند و این موضوع آتش امید را در دلهای شاگردان بر افروخته بود. در میان جلیلیانی که دوستدار آزادی بودند، کسانی یافت می شدند که می توانستند از پادشاهی الهی عیسی حمایت کنند. اما، شاگردان با حیرت، سخنان مسیح را شنیدند که به ایشان گفت « من باید پادشاهی خدا را در شهرهای دیگر نیز بشارت دهم، چرا که به همین منظور فرستاده شده ام ».«

به خاطر هیجانی که بر کفرناحوم حاکم شده بود، این خطر وجود داشت که هدف اصلی رسالت عیسی نادیده گرفته شود. عیسی از اینکه توجه مردم را صرفاً به عنوان یک شخص معجزه گر و یا شفا دهنده بیماریهای جسمی به سوی خود جلب کند، قانع نبود. او در صدد آن بود که به عنوان منجی مردم، توجه ایشان را به سوی خود جلب کند. در تمام مدتی که مردم مشتاق بودند تا او را به عنوان پادشاهی که برای برقراری حکومت دنیوی آمده بود، پیذیرند، تمایل داشت تا افکار ایشان را از امور دنیوی به مسایل روحانی معطوف کند. توفيق های صرفاً دنیوی، در خدمت او اختلال ایجاد می کرد.

بی توجهی جمعیت شکفت زده روح او را آزار می داد. زیرا ابراز وجود و اتکاء به نفس در زندگی او جایی نداشت. احترامی که جهان برای موقعیت، مقام، ثروت و استعداد قابل می شود، در نظر پسر انسان بیگانه بود. عیسی هیچ یک از روشهایی را که افراد برای جلب احترام و همکاری به کارمنی گیرند، به کار نگرفت. قرنها پیش از تولد او، در باره اش چنین نبوت شده بود، « او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه ها نخواهد شنوازید. نی خُرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. او ضعیف نخواهد گردید و مأیوس نخواهد شد تا انصاف را بزمین قرار دهد ». (اشعیا ۴۲ آیات ۲ تا ۴).

فریسیان با تشریفات بی معنی و افراط گرایی سعی میکردند خود را از مردم برترنشان دهند. آنان دین را به موضوع منازعه و بحث و جدل تبدیل کرده بودند. کشمکش میان فرقه های مذهبی هر روزه گسترده تر و شدید تر می شد و شنیدن فریادهای خشمگینانه ناشی از بحث و جدل میان علمای دین در خیابانها به امری عادی تبدیل شده بود.

زندگی و رفتار عیسی با تمامی امور کاملاً در تضاد بود. در زندگی او، هرگز هیچ نشانی از جار و جنجال، جر و بحث های پر سر و صدا، تظاهر به عبادت برای جلب توجه دیگران دیده نشد. مسیح در خدا نهان بود و خدا در شخصیت و سیرت پسرش آشکار شده بود. عیسی میل داشت که افکار مردم به سوی چنین مکاشفه ای هدایت شود و احترام ایشان، نشان داده شود.

آفتاب عدالت با شکوه و جلالش به دنیای ما ظاهر نشد تا با نور خویش چشمان انسان را خیره کند. درباره مسیح مكتوب است که، « طلوع او مثل فجر یقین است « (هوشع ۶ آیه ۳).

خورشید بی صدا و آرام طلوع می کند و ظلمت و تاریکی را از بین می برد و برای تداوم حیات، جهان را بیدار می کند. و آفتاب عدالت نیز که « بر بالهای وی شفا بود » چنین طلوع کرد (ملاکی ۴: ۲).

۲۷ - «اگر بخواهی می توانی پاکم سازی»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۸: ۹؛ ۴-۲؛ ۳۲-۳۴؛ ۸-۱؛ انجیل مرقس ۱: ۴۰-۴۵؛ ۱-۱۲؛ انجیل لوقا ۵: ۲۸-۱۲ تدوین گردیده است]

در میان تمام بیماریهای شناخته شده در مشرق زمین، جذام از همه وحشتناک تر بود. ویژگی علاج ناپذیر، مُسری و اثر وحشتناک آن بر فرد مبتلا حتی دل شجاع ترین افراد را از ترس لبریز میکرد. یهودیان جذام را به عنوان عقوبت حاصل از گناه قلمداد می کردند و به همین دلیل آن را «بلا» و «عقوبت داده شده از سوی خدا» می خواندند. این بیماری، ریشه دار، محو ناشدنی، کشنده و به عنوان مظہر گناه نگریسته می شد. فرد جذامی بر اساس قوانین و شعایر یهود، ناپاک قلمداد می شد و به مانند فردی تقریباً مرده، از سکونت در میان انسانها محروم بود. هوا از تنفس او آلوده می شد و افراد مشکوک به جذام می بايستی خود را به کاهنان معرفی می کردند تا در باره ایشان تصمیم گیری می شد و در صورت قطعی شدن بیماری از خانواده اش و از تمامی قوم اسرائیل جدا می شد و فقط حق داشت با کسانی که مانند او مبتلا به جذام بودند، ارتباط داشته باشد. قوانین کاهنان در این مورد بسیار صریح و انعطاف ناپذیر بود. حتی پادشاهان و روسای قوم از این مورد مستثنی نبودند. یک پادشاه اگر به این بیماری وحشتناک مبتلا می شد، می باستی تخت سلطنت خویش را رها کرده و از جامعه می گریخت.

فرد مبتلا به جذام می بايستی دور از دوستان و خویشاوندانش، درد و مصیبت را تحمل میکرد. او موظف بود بیماری خود را به مردم اطلاع دهد، جامه هایی را که می پوشید، امحا کند، و با به صدا درآوردن زنگوله ای به دیگران هشدار می داد تا از حضور ناپاک او بگریزند. فریاد «ناپاک، ناپاک»، که با لحنی دردناک از سوی این افراد منزوی شنیده می شد، نشانه ای از زندگی وحشتناک و نفرت انگیز ایشان بود.

در ناحیه ای که مسیح خدمت می کرد، تعداد مبتلایان به جذام بسیار زیاد بود. اخبار معجزات مسیح به گوش ایشان رسیده و آتش امید را در دلهای ایشان شعله ورکرده بود. از زمان یسوع نبی، هرگز شنیده نشده بود که فردی مبتلا به جذام شفا یافته باشد. آنان به خود جرأت نمی دادند تا از عیسی انتظار داشته باشند که کاری را که تا کنون برای هیچکس انجام نداده بود، برایشان انجام دهد. با این حال، در میان این جذامیان فردی بود که در قلب خود ایمان داشت که عیسی او را شفا خواهد داد. اما این فرد نمی دانست که چگونه به عیسی دسترسی پیدا کند. او که

از تماس با دوستان و اقوامش محروم بود، چگونه می‌توانست خود را به شفا دهنده نشان دهد؟ او از خود سوال می‌کرد که آیا مسیح او را نجات خواهد داد یا نه؟ آیا او به درد و رنج کسی که براساس اعتقاد عموم مردم، می‌باشد تحت داوری خداوند رنج می‌کشد، توجه می‌کرد؟ آیا مسیح نیز همانند فریسیان و طبیبان، او را تحت لعنت گناه اعلام نمی‌کرد و به او هشدار نمی‌داد تا از حضور مردم و اطرافیانش بگریزد؟ او به همه آنچه که در باره عیسی به وی گفته شده بود، فکر کرد. حتی یک نفر نبود که از عیسی طلب یاری کرده باشد و عیسی از کمک به او خودداری کرده باشد. سرانجام، مرد دردمند تصمیم گرفت تا منجی را پیدا کند. علیرغم دور نگه داشته شدن از شهرها، این احتمال وجود داشت که او بتواند در جاده‌های فرعی کوهستان با عیسی برخورد کند و یا او را هنگامی که در خارج از دهکده‌ها درحال تعلیم بود، پیدا کند. مشکلات بسیاری بر سر راه بود، اماً دیدار از عیسی، تنها امید مرد جذامی بود. مرد جذامی به سوی منجی هدایت می‌شود. عیسی در کنار دریاچه جلیل مشغول تعلیم است و مردم در اطراف او جمع شده‌اند. او از فاصله دور به سخنان مسیح گوش فرا می‌دهد. او می‌بیند که مسیح ببروی مریضان دست می‌گذارد. مرد جذامی می‌بیند که افراد لنگ، کور، افليج و آنان که به خاطر بیماری‌های مختلف درآستانه‌ی مرگ قرار داشتند، شفا یافته و به خاطر نجات، خداوند را شکر می‌گویند. ایمان قلبی او تقویت می‌شود. او به جمعیت نزدیک و نزدیکتر می‌شود. و محدودیت‌های تحمیل شده، امنیت مردمی را که در آنجا جمع شده بودند و ترس و وحشت افراد از خود را فراموش می‌کند. او فقط به امید مبارک شفا می‌اندیشد.

بیماری جذام، قیafe او را به طرز وحشتناکی تغییر داده بود، به طوری که مردم از نگریستن به او دچار وحشت می‌شوند و هنگامی که وی به جمعیت نزدیک شد، آنان از ترس اینکه مبادا با او تماس پیدا کنند، پا به فرار گذاشتند. تعدادی از مردم تلاش کردند تا از نزدیک شدن او به عیسی جلوگیری کنند، اماً تلاش ایشان بی‌ثمر بود. مرد جذامی نه چیزی را می‌بیند و نه می‌شنود. او فقط پسر خدا را می‌بیند و صدای او را می‌شنود که با سخنان پر قدرتش مردگان را حیات می‌بخشد. او به نزد عیسی آمده و در مقابلش زانو می‌زند و می‌گوید «سرورم، اگر بخواهی میتوانی پاکم سازی». سپس عیسی دست خود را دراز کرده و او را لمس نمود و گفت، «می‌خواهم پاک شو» (متى ۸ آیه ۳).

به ناگهان، جذام او پاک شد و جسم او شفا یافته، اعصاب و ماهیچه‌های او قدرت یافت. صورت او که به واسطه جذام، خشن و پوسته پوسته شده بود، اکنون مانند صورت یک کودک سالم، سرخ و شاداب شده بود.

عیسی به او دستور داد که در باره این معجزه با کسی سخن نگوید، بلکه رفته و خود را به کاهن معرفی کند و هدیه ای بگذراند. چنین هدیه ای نمی‌توانست

پذیرفته شود. مگر اینکه کاهنان، او را معاینه کرده و شفای کامل او را از مریضی اعلام می کردند. علیرغم اینکه کاهنان میل نداشتند چنین خدمتی را انجام دهند، اما نمی توانستند از بررسی وضعیت مرد جذامی و تصمیم گیری درمورد او شانه خالی کنند.

کلام مقدس نشان می دهد که مسیح با چه تاکیدی به مرد جذامی سفارش می کند که سکوت کرده و خود را به فوریت به کاهنان معرفی کند. « عیسی بیدرنگ او را مرخص کرد و با تاکید بسیار به وی فرمود، آگاه باش که در این باره به کسی چیزی نگویی، بلکه برو و خود را به کاهن نشان بده و برای تطهیر خود، قربانیهای را که موسی امر کرده است، تقديم کن تا برای آنها گواهی باشد ». اگر کاهنان از حقایق مربوط به شفا یافتن مرد جذامی اطلاع می یافتد، حسادت ایشان نسبت به مسیح ممکن بود باعث شود که تصمیم نادرستی را اتخاذ کنند. عیسی میل داشت، قبل از اینکه اخبار مربوط به معجزه به گوش علمای دین و فریسیان برسد، مرد جذامی به معبد رفته و خود را به کاهنان نشان دهد. چنین کاری موجب می شد تا کاهنان در باره مرد جذامی شفا یافته تصمیم منصفانه ای بگیرند و او بتواند به خانواده و دوستانش ملحق شود.

دستور مسیح به مرد سکوت کردن، دلایل دیگری نیز داشت. منجی می دانست که دشمنانش همواره در صدد بودند تا کار او را محدود کرده و مردم را از او دور کنند. او می دانست که اگر شفای مرد جذامی در میان مردم شایع شود، سایر مبتلایان به این بیماری وحشتناک در اطراف او اجتماع خواهند کرد و آنگاه مخالفان او شایع خواهند کرد که مردم از تماس با جذامیان آلوه خواهند شد و در آنصورت، بسیاری از جذامیان از دریافت موهبت شفا محروم می شدند. هم چنین با جمع کردن جذامیان در اطرافش به مخالفان فرصت می داد تا او را به زیر پا گذاشتن محدودیت های مربوط به قوانین یهود متهم کنند و بدین ترتیب از کار او در موعظه انجیل ممانعت به عمل می آمد.

وقایع بعدی، اهمیت هشدار مسیح را تأیید می کرد. گروهی از مردم که شفا یافتن مرد جذامی را دیده بودند استیاق داشتند تا از تصمیم کاهنان درباره او اطلاع یابند و هنگامی که مرد به نزد دوستانش بازگشت، هیجان عظیمی برایشان حاکم بود. علیرغم هشدار عیسی، مرد جذامی واقعه شفا یافتن خویش را پنهان نکرد. در حقیقت پنهان کردن این واقعه غیرممکن بود. بهر حال، او این موضوع را به اطلاع مردم رساند. مرد جذامی تصور می کرد که فروتنی عیسی موجب شده است تا او چنین محدودیتی را برای وی قابل شود، بنابراین کار خارق العاده شفا دهنده را برای مردم اعلام می کرد. او درک نمی کرد که آشکار کردن این واقعه، کاهنان و روسای قوم را در توطئه از بین بردن عیسی مصمم تر خواهد کرد. او موهبت شفا را بسیار ارزشمند می دانست و از اینکه قدرت سابق خویش را بدست آورده و به

میان دوستان و خانواده اش باز گشته بود، شادمانی میکرد و قدردانی نکردن از طبیعت خارق العاده را که وی را شفا داده بود، امری غیرممکن می‌دانست. اماً با اعلام واقعه به مردم، کار منجی را به تعویق انداخته بود. کار او موجب شد که گروه زیادی از مردم در اطراف منجی هجوم بیاورند، به حدی که او مجبور شد برای مدتی خدمت خویش را متوقف کند.

هر عملی را که مسیح در خدمت به مردم انجام می‌داد، از هدف گستردۀ تری برخوردار بود. و مفهوم آن از آنچه که به نظر می‌رسید، عمیق‌تر بود. در واقعه شفا یافتن جذامی نیز وضع به همین منوال بود. عیسی در همان حال که به انبوه جمعیتی که در اطراف او گرد آمده بودند خدمت می‌کرد، اشتیاق داشت تا آنانی را نیز که در کنارش حضور نداشتند برکت دهد. او در همان حال که با جگیران، مشرکین و سامریان را به سوی خود می‌کشید، اشتیاق داشت تا به کاهنان و علمای دین که با تعصّب از آداب و رسوم خویش دفاع می‌کردند، دسترسی پیدا کند. او برای دسترسی به ایشان از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. در اعزام جذامی شفا یافته به حضور کاهنان، عیسی یکبار دیگر به ایشان فرصت داد تا از تعصبات خویش صرفنظر کنند.

فریسیان و علمای دین تاکید میکردند که تعالیم مسیح با شریعتی که خداوند از طریق موسی داده بود، مغایرت دارد، اماً دستور مسیح به جذامی شفا یافته برای تقدیم قربانی براساس شریعت موسی، کذب بودن اتهام فریسیان را به اثبات رساند. این دلیل برای همه کسانی که میل داشتند قانع شوند، متقاعد کننده بود.

رهبران قوم در اورشلیم، جهت یافتن دستاویزی برای کشتن مسیح، جاسوسانی را اعزام کرده بودند، اماً مسیح با اثبات محبت خویش به بشریت و احترام به شریعت و با نشان دادن قدرت خویش درآزاد کردن انسان از اسارت گناه و مرگ، به ایشان پاسخ داد و بدین ترتیب در مورد ایشان اینگونه شهادت داد، «به عوض نیکویی به من بدی کرده اند، و به عوض محبت، عداوت نمودند» (مزامیر ۱۰:۹ آیه ۵). اوکه بر فراز کوه امر فرموده بود، «دشمنان خود را محبت کنید»، خود، با رعایت این اصل، الگوی ما شد. «بدی را با بدی و دشمام را با دشمام پاسخ مگوئید، بلکه در مقابل، برکت بطلبید» (اول پطرس ۳ آیه ۹؛ متی ۵ آیه ۴۴).

همان کاهنانی که مرد جذامی را به تبعید و دور شدن از خانواده و دوستانش محکوم کرده بودند، شفا یافتن او را مورد تأیید قرار دادند. این حکم که در انتظار عموم اعلام شد و به ثبت رسید، برای مسیح شهادت معتبری محسوب گشت. هنگامی که مرد شفا یافته مجدداً به جمع عبادت کنندگان در اسراییل ملحق شد و براساس تضمین کاهنان، سالم و بی عیب اعلام شد، خود او برای شفا دهنده اش به شاهدی زنده تبدیل گردید. او با شادمانی قربانی خود را تقدیم کرده و نام عیسی را جلال داد. کاهنان در مورد قدرت الهی منجی متقاعد شدند. برای ایشان فرصتی

فراهم آمده بود تا حقیقت را بشناسد و از نور آن بهره مند شوند. زیرا اگر این نور مورد انکار قرار می‌گرفت، از میان ایشان گذشته و هرگز باز نمی‌گشت. نور حقیقت بارها از سوی بسیاری رد شده بود، با این وجود به عیث داده نشده بود، اگر چه ایشان برای مدتی هیچگونه علاقه‌ای از خود بروز ندادند. در طول حیات منجی چنین به نظر می‌رسید که رسالت او از سوی کاهنان و معلمان یهود مورد بی‌توجهی قرار گرفته و ثمرات اندکی به بار آورده باشد، اماً بعداز صعود او به آسمان، «جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند» (اعمال ۶ آیه ۷).

کار مسیح در تطهیر مرد جذامی از بیماری وحشتاکش، تصویری است از کار او در تطهیر جان از بیماری مهلک گناه. مردی که به نزد عیسی آمده بود، «جذام تمام بدنش» را فرا گرفته بود و زهر کشنده آن بر تمام جسم او نفوذ کرده بود به طوری که شاگردان سعی کرده بودند تا مانع شوند که استادشان او را لمس کند، چرا که اگر کسی فرد مبتلا به جذام را لمس میکرد، نجس می‌شد. اماً عیسی با دست گذاشتن روی فرد جذامی در معرض آلودگی قرار نگرفت. لمس دستان او قدرت حیات بخش را به مرد جذامی اعطای کرد و جذام او پاک شد. در مورد جذام گناه نیز که عمیق، ریشه دار و مهلک می‌باشد، وضع به همین منوال است. از بین بدن این نوع جذام با قدرت انسانی امری محال و غیرممکن است. زیرا، «تمامی سر بیمار است و تمامی دل مريض. از کف پا تا به سر درآن تندرستی نیست، بلکه جراحت وکوفتگی و زخم متعدد که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است» (اشعیا ۱ آیات ۵ و ۶). اماً عیسی بدون اینکه به گناه آلوده شود، آمد و در میان انسان‌ها ساکن شد. گناهکاران به واسطه حضور او شفا یافتند و هرکسی که در مقابل او زانو زده و بگوید «سرورم، اگر بخواهی میتوانی پاکم سازی» پاسخی چنین خواهد شنید که، «من خواهم، پاک شو» (متی ۸ آیات ۲ و ۳).

بعضی اوقات، عیسی قدرت شفا بخش خویش را سریعاً به کار نمی‌گرفت. اماً در مورد مرد جذامی، عیسی به محض شنیدن خواهش مرد جذامی، او را اجابت نمود. بعضی اوقات، هنگامی که برای دریافت برکات دنیوی دعا میکنیم، ممکن است پاسخ دعاها یمان به تأخیر بیفتد و یا ممکن است که خداوند چیز دیگری را که نخواسته بودیم به ما بدهد. اماً هنگامی که برای رهایی از گناه دعا می‌کنیم، خداوند سریعاً پاسخ می‌دهد. اراده خدا این است که ما را از گناه پاک کرده و فرزندان خویش سازد، تا زندگی پاک و مقدسی داشته باشیم. مسیح، «جان خود را در راه گناهان ما داد تا ما به اراده خدا و پدر ما، از عصر شریر حاضر رهایی بخشد» (غلاطیان ۱ آیه ۴). و «این است اطمینانی که در حضور او داریم که هرگاه چیزی بر طبق اراده او درخواست کنیم، ما را می‌شنود و اگر می‌دانیم که هرآنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته ایم، دریافت کرده ایم» (اول یوحنا ۵ آیات ۱۴ و ۱۵).

کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و ما را از هر ناراستی تطهیر می‌سازد» (اول یوحنا ۱: ۹).

در شفا دادن مرد مفلوج در کفرناحوم، مسیح بار دیگر همین حقیقت را تعلیم داد. معجزات او برای نشان دادن قدرت او در آمرزش گناهان انجام می‌شد. شفای مرد مفلوج هم چنین حقایق ارزشمند دیگری را نشان می‌دهد. این واقعه علاوه بر اینکه سرشار از امید و تسلی است، به خاطر ارتباطش با فریسیان عیب جو، حاوی نکات تعلیمی هشدار دهنده‌ای نیز هست.

فرد مفلوج، همانند شخص مبتلا به جذام، همه امید خویش را به شفا یافتن از دست داده بود. بیماری او ثمره یک زندگی گناه آلود بود و مصائب او با اظهار ندامت و افسوس، بیشتر و بیشتر می‌شد. مدت‌ها پیش از آن، برای رهایی از عذاب روحی و جسمی به حضور فریسیان و طبییان بردۀ شده بود اماً آنان بیماری او را علاج نا پذیر اعلام کرده و او را در سرنوشت مصیبت بارش رها کرده بودند. فریسیان بیماری و عذاب ناشی از آن را دلیل ناخشنودی خداوند تلقی می‌کردند. آنان از مریضان و نیازمندان فاصله می‌گرفتند و خود را از دیگران پاک تر و مقدس تر می‌پنداشتند، در حالی که گناه ایشان، از گناه افراد دردمند و مصیبت زده ای که از نظر ایشان مقصراً و محکوم شناخته می‌شدند، بسیار سنگین تر بود.

مرد مفلوج کاملاً درمانده شده بود. محروم ماندن از هر نوع کمک، او را غرق در نومیدی کرده بود. پس از آن اخبار معجزات خارق العاده عیسی را شنید. به او گفته شد که سایرین نیز که به اندازه‌ی او گناهکار و درمانده بودند، شفا یافته‌اند. حتی جذامیان پاک شده بودند. دوستانی که این اخبار را به او رساندند، او را تشویق کردند که اگر ایمان داشته باشد و به حضور عیسی بردۀ شود، او نیز شفا خواهد یافت. اماً هنگامی که علت مریض شدن خویش را به یادآورد، نا امید شد. او من ترسید که طبیب خارق العاده او را به حضور نپذیرد.

مرد مفلوج رها شدن از زیر بار سنگین گناه را بیشتر از شفای جسم آرزو می‌کرد. اگر او می‌توانست عیسی را ببیند و از آمرزش گناهان و مصالحه با آسمان مطمئن شود، آنگاه بر طبق اراده‌ی خدا، به مرگ یا زندگی خود راضی می‌شد. او که رو به موت بود. با خود می‌گفت، «ایکاش می‌توانستم به او نزدیک شوم!». زمان به سرعت سپری می‌شد و جسم مریض او در حال فرو ریختن بود. بنابراین از دوستانش استدعا کرد که او را با تخت به حضور عیسی حمل کنند و دوستانش با خوشحالی پذیرفتند. اماً ازدحام جمعیت بحدّی بود که دوستانش نتوانستند او را به نزد عیسی حمل کنند.

عیسی در خانه پطرس مردم را تعلیم می‌داد و شاگردان بر طبق عادت در اطراف او نشسته بودند. و «فریسیان و معلمان شریعت از همه شهرهای جلیل و یهودیه

و نیز از اورشلیم آمده و نشسته بودند ». این افراد برای جاسوسی آمده و در صدد آن بودند تا اتهامی بر علیه عیسی بیابند. علاوه بر این افراد، گروه ناهمگون کثیری از مردم نیز در آنجا جمع شده بودند که در میان ایشان افراد مشتاق، محترم، کنجکاو و بی ایمان دیده می شد.

مردم از ملیت ها و طبقات مختلف اجتماعی درآنجا حاضر بودند و « قدرت شفا بخش خداوند درآنجا بود ». روح حیات بخش خداوند جمعیت را فرا گرفت، اما فریسیان و معلمان شریعت حضور آن را تشخیص ندادند. آنان نیاز به کمک را احساس نکردند و شفا از آن ایشان نبود. بنابر این « گرسنگان را به چیز های نیکو سیر کرده، اما دولتمندان را تهی دست روانه ساخت » (لوقا ۱ آیه ۵۳).

دستان مرد مفلوج که او را با تخت حمل میکردند، بارها تلاش کردند تا راه خود را از میان جمعیت باز کنند، اما تلاش ایشان بی ثمر مانده بود. مرد بیمار با نگرانی غیر قابل وصفی به اطرافش نگاه میکرد. درحالی که انتظار طولانی برای شفا یافتن نزدیک شده بود، چگونه می توانست امیدش را از دست بدهد؟ براساس پیشنهاد او، دوستانش او را به بام خانه برند و سقف را شکافت، او را با تخت پایین فرستاده و وسط جمعیت، در برابر عیسی نهادند. تعلیم مسیح نیمه تمام ماند. منجی به سیمای دردمند او نگریست و عجز و ناتوانی را در چشمان او مشاهده کرد. عیسی، شرایط این روح پریشان و متعدد را که به سوی او آمده بود، درک می کرد. هنگامی که مرد مفلوج هنوز درخانه بود، منجی وجدان او را متقاعد کرده بود و زمانی که او از گناهانش توبه کرد و ایمان آورد که قدرت عیسی می تواند او را کاملاً شفا دهد، آنگاه عطایای حیات بخش منجی، ابتدا قلب مشتاق او را مبارک ساخت. عیسی نخستین بارقه ایمان را که در دل مرد مفلوج به امید مبدل شده بود مشاهده کرد و رشد ایمان او را در تلاش وی برای آمدن به حضور خویش دیده بود.

اکنون منجی با سخنانی که چون نغمه ای دل نشین در گوش مرد مفلوج شنیده می شد، به او گفت، « دل قوی دار فرزندم، گناهانت آمرزیده شد ».

بار سنگین یاس و عجز از جان مرد بیماری برداشته میشود و آرامش ناشی از آمرزش گناهان در دل او ساکن می شود. نور خوشبختی در سیمای او می درخشد و درد جسمی او برطرف گردیده و تمامی وجود او دگرگون می شود. مفلوج درمانده شفا می یابد و گناهکار مجرم، بخشیده می شود.

مرد مفلوج با ایمانی ساده، سخنان عیسی را به عنوان موهبتی از حیات تازه می پذیرد و تقاضای دیگری مطرح نمی کند، بلکه با سکوت و دقت به سخنان او گوش فرا می دهد. نور آسمان سیمای او را روشن می کند و مردم با حیرت به این واقعه می نگرند.

فریسیان و علمای دین با بی صبری انتظار کشیده بودند تا بینند که مسیح در این

مورد چه واکنش از خود نشان خواهد داد. آنان به خاطر آوردن که چگونه این مرد از ایشان تقاضای کمک کرده بود و آنان از همدردی با او و امید بخشیدن به وی امتناع کرده بودند. آنان به این نیز بسنده نکرده بودند، بلکه اعلام کرده بودند او به خاطر گناهانش زیر بار لعنت قرار گرفته و مستحق رنج و عذاب می باشد. آنان هنگامی که مرد مفلوج را در مقابلشان دیدند، تمامی این خاطرات در اذهانشان زنده شد. آنان می دیدند که چگونه تمامی مردم با علاقمندی به این صحنه می نگریستند و از اینکه نفوذشان را بر مردم از دست بدھند، شدیداً نگران بودند.

این مقامات با یکدیگر سخن نمی گفتند، اما با نگاه کردن به چهره های یکدیگر متوجه شدند که همگی دارای یک فکرهستند و آن اینکه برای جلوگیری از کار عیسی و از بین بردن علاقه مردم نسبت به او بایدکاری انجام دهند. عیسی اعلام کرده بود که گناهان مرد مفلوج آمرزیده شده است. فریسیان این سخنان را کفرآمیز تلقی کرده و سعی کردند که آن را به عنوان گناهی که مستحق مجازات مرگ می باشد، معرفی کنند. آنان در دل خود گفتند، « این کفر است، چه کسی جز خدامی تواند گناهان را بیامرزد؟ » (مرقس ۲ آیه ۷).

عیسی بر آنان چشم دوخت که خود را عقب کشیده و جمع و جور کرده بودند و گفت، « چرا در دل چنین می اندیشید؟ گفتن کدام یک به این مفلوج آسانتر است، اینکه گناهت آمرزیده شد، یا اینکه برخیز و تخت خود را بردار و راه برو؟ ». حال تا بدانید که پسر انسان بزمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد و سپس به مفلوج گفت، « به تو می گویم، برخیز و بستر خود برگیر و به خانه برو ». آنگاه، مرد مفلوج که با تخت به حضور عیسی آورده شده بود، مانند جوانی قدرتمند برمی خیزد و به راه می فتد. خون حیات بخش در رگهای او به جریان می افتد و هر عضو بدن او به ناگهان فعال می شود. صورت سرخ گونه و شاداب، جایگزین چهره رنگ باخته و درحال احتضار می شود. و « مرد برخاست و بی درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت، همه در شگفت شدند و خدا را تمجید کنان گفتند، هرگز چنین چیزی ندیده بودیم ».

محبت عالی مسیح نسبت به انسان تقصیرکار و بیمار چه اندازه عظیم است! قدرت الهی او دردهای ایشان را تسکین می دهد و بیماری ایشان را شفا می بخشد. چه شگفت انگیز است قدرتی که به فرزندان خداوند نشان داده می شود! چه کسانی می توانند نسبت به پیام نجات و رستگاری تردید کنند؟ فیض منجی مهربان و رحیم را چه کسی می تواند نادیده بگیرد؟

هیچ قدرتی به جز قدرت آفریننده مسیح نمی توانست جسم در حال احتضار مرد مفلوج را شفا بخشد. همان صدایی که روح حیات را در انسان آفریده شده از خاک زمین دمیده بود، به مرد مفلوج رو بموت، حیات بخشید. همان قدرتی که به جسم حیات بخشید، روح را تازه ساخته بود. او که در آفرینش « گفت و شد » و او

که «امر فرمود و برافراشته گردید» همان او، در جان مُرده در خطاهای وگناهان روح حیات دمید (مزامیر ۳۳ آیه ۹). شفای جسم گواه قدرتی بود که دل را تازه ساخته بود. مسیح به مرد مفلوج امر فرمود، «بخیز و برو» تا «بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد».

مرد مفلوج به واسطه مسیح، هم شفای جسمی یافت و هم روحی. شفای روحی متعاقب شفای جسمی حاصل گردید. این درس نباید نادیده گرفته شود. امروزه نیز هزاران نفر از بیماری جسمی رنج می‌برند، کسانی که مانند مرد مفلوج در اشتیاق شنیدن این پیام که: «گناهانت آمرزیده شد»، لحظه شماری می‌کنند. بارسینگین گناه با امیال و خواسته‌های سیری ناپذیر و تمام نشدنی، علت اصلی بیماریهای ایشان می‌باشد. آنان تا زمانی که به نزد شفا دهنده جان و روح نیابند، شفا نخواهد یافت. آرامشی که فقط مسیح می‌تواند بدهد، به ذهن قدرت و به جسم سلامتی خواهد بخشید.

پس از ظهور کرد تا «کارهای شیطان را باطل سازد». «در او [قدرت] حیات [بخش] بود» او می‌فرماید، «من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند» او «روح حیات بخش است» (اول یوحنا ۳ آیه ۸؛ ۱۰؛ اول قرنتیان ۱۵ آیه ۴۵). او هنوز هم مانند زمانی که بر روی زمین بود و مریضان را شفا می‌داد و گناهکاران را می‌بخشید، از همان قدرت حیات بخش برخوردار می‌باشد. او «تمام گناهان را می‌آمرزد» و «همه مرضهای تورا شفا می‌بخشد» (مزامیر ۱۰۳ آیه ۳).

شفای مرد مفلوج چنان مردم را تحت تأثیر قرارداد که گویی آسمان باز شده و شکوه و زیبایی دنیایی بهتر در نظر ایشان آشکار شده بود. مرد شفا یافته، مانند پرندۀ ای سبکبال و درحالی که خدا را حمد می‌گفت، راه خود را از میان جمعیت باز می‌کرد. مردم با عقب نشستن، راه را برای او باز کرده و با چهره‌هایی بهت زده و درحالی که ترس وجودشان را فراگرفته بود، در گوش یکدیگر زمزمه می‌کردند که، «امروز چیزهای شگفت انگیز دیده ایم».

زبان فریسیان از حیرت بند آمده بود و به خاطر شکست غرق در نا امیدی شده بودند. آنان متوجه شدند که نمی‌توانند به خاطر حسادتشان مردم را تحریک کنند. معجزه خارق العاده عیسی در شفای مرد مفلوج، کسی که آنان او را تحت خشم و غصب خدا رها کرده بودند، چنان مردم را تحت تأثیر قرار داد که علمای دین را برای مدتی فراموش کردند. آنان متوجه شدند که مسیح از چنان اقتداری برخوردار می‌باشد که آنان، چنین اقتداری را فقط به خدا نسبت داده بودند، با این حال رفتار متین و متواضعانه عیسی با رفتار متکبرانه ایشان کاملاً مغایر بود. آنان پریشان و خجلت زده شده بود و در حالی که حضور عیسی را به عنوان موجودی برتر تشخیص می‌دادند، اما حاضر نبودند به الوهیت او اقرار نکنند. هر قدر که نشانه

های اقتدار مسیح بر روی زمین برای آمرزش گناهان قوی تر می شد، مخالفت و بی ایمانی ایشان به طور قاطعانه تری افزایش می یافت. آنان سرانجام از خانه پطرس، مکانی که شفای مرد مفلوج در آن اتفاق افتاده بود، دور شدند تا برای نابود کردن پسر یگانه خدا توطئه دیگری را طرح ریزی کنند.

هرچند که بیماری جسمی، مزمن و کشنده بود، اما به وسیله قدرت مسیح شفا داده می شد. اما بیماری روح برآنانی که چشمان خویش را به روی نور حقیقت بسته بودند، تسلط بیشتری داشت. به همین دلیل جذام و فلج به اندازه تعصّب و بی ایمانی، وحشتناک نبودند.

مرد مفلوج که به وسیله عیسی شفا یافته بود. بستر خویش را که ساعاتی قبل با آن به نزد عیسی آورده شده بود، برداشته و به نزد خانواده اش بازگشت. در خانه او شادمانی عظیمی بر پا بود و اهل خانه در حالی که از شوق می گردیدند، در اطراف او حلقه زدند. شفای او برای ایشان باور نکردند بود. مرد مفلوج با تندرنستی کامل در مقابل ایشان ایستاده بود. دستهای او که قبل از آن بی رمق و ضعیف به نظری رسید، اکنون قوی و طبق خواست او حرکت می کرد. جسم خسته و بی رمق او اکنون زنده و قوی شده بود. او با قدمهای استوار و قاطع حرکت می کرد و امید و شادی در خطوط چهره او دیده می شد. پاکی و سلامتی جایگزین گناه و مریضی شده بود. فریادهای حمد و سپاس از خانه مرد بلند شده بود و خدا از طریق پرسش که نا امیدی را به امید و ضعف را به قوت تبدیل کرده بود، جلال می یافت. این مرد و اهالی خانه اش حاضر بودند تا جان خویش را برای عیسی فدا کنند. در ایمان و صداقت ایشان نسبت به عیسی که خانه تاریک ایشان را با نور ایمان روشن کرده بود، هرگز خللی وارد نشد.

۲۸ - « متی اهل لاوی »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۹: ۱۷-۹؛ انجیل مرقس ۲: ۲۲-۱۴؛ انجیل لوقا ۵: ۳۹-۲۷ تدوین گردیده است]

در میان مأموریت دولت روم هیچکس به اندازه باجگیران مورد نفرت نبود. مالیاتهایی که از طرف یک دولت خارجی اخذ می شد، همواره موجب خشم یهودیان میگردید و یادآور استقلال از دست رفته ایشان بود. گرد آورندگان مالیات نه تنها عوامل ظلم و ستم رومیان محسوب می شدند، بلکه به حساب خود از مردم اخاذی کرده و روز به روز ثروتمندتر می شدند. یک فرد یهودی که این مقام را از سوی دولت روم می پذیرفت به چشم خائن از دید قوم یهود نگریسته می شد و در زمرة فاسد ترین افراد اجتماع قرار داشت.

متی لاوی، کسی که بعد از فراخوانی چهار شاگرد در ناحیه جنیسارت، برای خدمت به مسیح فراخوانده شد، در زمرة این گروه قرار داشت. فریسیان متی را در ارتباط با حرفه اش محکوم کرده بودند، اما عیسی قلب او را برای دریافت حقیقت گشوده یافت. متی تعلیم مسیح را شنیده بود و هنگامی که روح خدا گناهکار بودن او را آشکار کرد، اشتیاق داشت تا از مسیح تقاضای کمک کند. اما چون با تکبر و خود بزرگ بینی علمای دین یهود خو گرفته بود، تصور نمی کرد که مسیح، این معلم بزرگ به او توجه کند.

یک روز که متی در غرفه باجگیران نشسته بود، عیسی را دید که نزدیک می شود. هنگامی که عیسی او را مورد خطاب و می گوید، « از پی من بیا » بسیار شگفت زده می شود. متی برخاسته، همه چیز را ترک گفت و از پی عیسی روان شد. او در انتخاب فقر و رنج به جای زندگی راحت و شغل پر درآمد، هیچ شکی به خود را نداد. برای متی، شنیدن سخنان عیسی و همراهی و کمک کردن به او در انجام رسالتش، کافی بود.

در مورد سایر شاگردانی که پیش از این از سوی عیسی فراخوانده شده بودند، وضع به همین منوال بود. هنگامی که عیسی از پطرس و همراهانش خواسته بود، تا از پی او روان شوند، آنان بیدرنگ قایق ها و تورهای ماهیگیری را رها کرده و از پی عیسی روان شده بودند. بعضی از این شاگردان، دوستانی داشتند که از نظر مالی به ایشان وابسته بودند، اما هنگامی که ایشان دعوت منجی را دریافت کردند، درنگ نکردند و از عیسی نپرسیدند که من چگونه امرار معاش کرده و از خانواده ام حمایت کنم؟ آنان دعوت او را پذیرفتند و بعدها هنگامی که عیسی از ایشان سوال کرد که، آیا زمانی که شما را بدون کیسه پول و توشه دان و کفش گسیل داشتم، به

چیزی محتاج شدید؟ آنان توانستند پاسخ دهند که، « نه، به هیچ چیز » (لوقا ۲۲ آیه ۳۵).

متنی با دارائی و اندریاس و پطرس با نداری، در معرض نوعی امتحان مشابه قرار گرفته و هرکدام از ایشان زندگی خود را به شکلی به خداوند تخصیص دادند. درست در لحظه موفقیت و هنگامی که تورها پر از ماهی بود و انگیزه‌های بازگشت به زندگی سابق از هر زمانی قوی‌تر بود، عیسی از شاگردانش خواسته بود که همه چیز را به خاطر کار بشارت انجیل رها کنند. به همین ترتیب هر فردی مورد امتحان قرار می‌گیرد تا معلوم شود که کدام خواسته در او قویترین می باشد، انتخاب ثروت دنیوی یا متابعت وهمکاری با مسیح.

وفادری و تطبیق یافتن با اصول سخت و دشوار است. تا زمانی که فرد با تمامی دل، خود را وقف خدمت نکند و برای کسب معرفت و فضایل مسیح همه چیز را فدا نکند، نخواهد توانست در خدمت به خداوند موفق شود. کسی که بدنبال کسب مال و ثروت باشد، نمی‌تواند شاگرد و همکار مسیح شود. هنگامی که افراد کار عظیم نجات را درک کنند، فدایکاری که در زندگی مسیح دیده شده است، در زندگی ایشان نیز دیده خواهد شد و مسیح هر جا که برود، ایشان با شادی از پی او روان خواهند شد.

فراخوانی متنی از سوی مسیح که جزو حواریون او بشود، خشم شدید مقامات یهود را برانگیخت. برای یک معلم مذهبی انتخاب یک باجگیر به عنوان شاگرد و همکار به منزله تحقیر آداب و رسوم مذهبی، اجتماعی و ملی تلقی می‌شد. فریسیان با سوء استفاده از تعصبات مردم، امیدوار بودند تا جریان افکار عمومی را بر علیه عیسی تحریک کنند.

در میان باجگیران، علاقه‌ای وافر ایجاد شده بود و دلهای این افراد به سوی معلم آسمانی مجدوب شد. متنی به خاطر شادی ناشی از پذیرفته شدن به عنوان شاگرد مسیح، مشتاق بود تا همکاران سابقش را به نزد منجی بیاورد. بدین منظور در خانه خود ضیافتی ترتیب داد و دوستان و خویشاوندانش را دعوت نمود. در این مهمانی باجگیران و افرادی بد نام که از سوی جامعه و اطرافیانشان طرد شده بودند، حضور داشتند.

این مهمانی به افتخار عیسی ترتیب داده شده بود و او نیز در پذیرش این مهمان نوازی و دیدار حُسن نیت به خود تردید راه نداد. مسیح به خوبی آگاه بود که شرکت در این ضیافت توهین به گروه فریسیان تلقی شده و هم چنین به اعتبار او در نظر مردم لطمہ خواهد زد. اما پیروی از خط مشی و مصلحت اندیشی نمی‌توانست در نهضت او تأثیر بگذارد. افتخارات ظاهری برای او هیچ ارزشی نداشت. برای او، جانهای تشنه آب حیات، از هر چیزی مهم‌تر بود.

عیسی به عنوان میهمان حائز احترام، بر سر سفره با جگیران نشست و با همدردی و رفتار محبت آمیزش نشان داد که منزلت انسانی را ارج من نهد و مردم نیز مشتاق شدند تا نشان دهنده شایسته اعتماد او من باشند. سخنان او با قدرتی حیات بخش و تقدیس کننده، دلهای تشنۀ ایشان را سیراب کرد و انگیزه هایی نو در ایشان بر انگیخته شد و امکان یک زندگی تازه در اختیار این قشر مطروح قرارداده شد.

عدد بسیاری از مردم، در چنین میهمانی هایی تحت تأثیر تعلیم منجی قرار گرفته بودند که تا زمان صعود او به آسمان، او را نشناختند و بعدها، در روز پنطیکاست و هنگامی که با نزول روح القدس سه هزار نفر در یک روز ایمان آوردن، در میان ایشان بسیاری بودند که برای اولین بار پیام حقیقت را بر سفره با جگیران شنیده بودند و عده ای از پیام آوران انجیل شدند. تعلیم عیسی در ضیافت بر پا شده در خانه متى، برای خود او درس بسیار با اهمیتی بود و موجب شد تا این با جگیر طرد شده از سوی مردم به یکی از صادق ترین مبشرین انجیل تبدیل شود و در طول خدمت خویش قدم به قدم از الگوی استاد خویش پیروی کند.

هنگامی که علمای دین یهود از حضور عیسی در ضیافت متى باخبر شدند، فرصت را برای متهم کردن او مغتنم شمردند. اما شاگردان عیسی را برای انجام مقاصد خویش برگزیدند. آنان با بر انگیختن تعصبات شاگردان، امیدوار بودند که ایشان را از استادشان جدا کنند. سیاست فریسیان این بود که مسیح را در مقابل شاگردان و شاگردان را در مقابل مسیح متهم کنند و با این کار تیرهای اتهام را به جایی نشانه می رفتد که بیشترین جراحت را ایجاد کنند. این همان روشی است که شیطان از همان ابتدای عصیان خود در آسمان برای انجام مقاصدش به کار گرفته بود، وهمه کسانی که تلاش می کنند تا موجب نفاق و جدایی شوند از همین روحیه شیطانی پیروی می کنند.

فریسیان به شاگردان وی گفتند: « چرا استاد شما با خراجگیران و گناهکاران غذا می خورد؟ » عیسی منتظر نماند تا شاگردان به این اتهام پاسخ گویند، بلکه خود در پاسخ ایشان گفت، « بیمارانند که به طبیب نیاز دارند، نه تندرسان. بروید و مفهوم این کلام را درک کنید که طالب رحمتم، نه قربانی. زیرا که من برای دعوت پارسایان نیامده ام، بلکه آمده ام تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم ». فریسیان ادعا می کردند که از نظر روحانی تندرسی هستند و بنا بر این نیازی به طبیب ندارند، در حالی که با جگیران و غیر یهودیان را به عنوان افرادی که به خاطر امراض روحانی در حالت هلاکت بودند، قلمداد می کردند. در این صورت آیا وظیفه عیسی این نبود که به عنوان طبیب به نزد این افراد که به کمک وی نیازمند بودند، برود؟

هر چند که فریسیان خود را تندرسی می پنداشتند، اما، وضعیت روحانی ایشان نسبت به کسانی که مورد تحکیر ایشان قرار می گرفتند، به مراتب وخیم تر

بود. تعصب و خود خواهی خراجگیران بسیار کمتر از فریسیان و علمای دین بود، و به همین دلیل بیشتر تحت تأثیر حقیقت قرار می‌گرفتند. عیسی به علمای دین گفت، «بروید و مفهوم این کلام را درک کنید که طالب رحمتم، نه قربانی» بدین ترتیب عیسی نشان داد که هر چند ایشان مدعی تفسیر کلام خدا می‌شدند، ولی از مفهوم آن کاملاً بی اطلاع بودند.

فریسیان برای مدتی ساكت شدند اما کینه و دشمنی ایشان نسبت به مسیح بیشتر شد. آنان، پس از این واقعه با شاگردان یحیای تعمید دهنده ملاقات کرده و تلاش کرده بودند تا ایشان را بر علیه مسیح تحریک کنند. این فریسیان، رسالت یحیی تعمید دهنده را نپذیرفته بودند. آنان زندگی محققرانه، عادات ساده و جامه متواضع او را مورد تمیخ قرار داده و او را فردی مُتحبّر خطاب کرده بودند. و چون یحیی ریاکاری ایشان را مورد سرزنش قرار داده بود، ایشان با سخنان او مخالفت کرده و سعی نموده بودند تا مردم را بر علیه او تحریک کنند.

روح خدا دلهای فریسیان را تحت تأثیر قرار داده و ایشان را نسبت به گناهکار بودنشان ملزم کرده بود، اما ایشان مشورت خداوند را انکار کرده و یحیی را شخصی دیوزده اعلام کرده بودند.

اکنون که عیسی با مردم معاشرت می‌کرد و بر سر سفره‌ی ایشان می‌خورد و می‌نوشید، او را به شکم پوستی و میگساری متهم می‌کردند. همان افرادی که این اتهامات را به عیسی نسبت می‌دادند، از همه گناهکارتر بودند. همانطوری که شیطان خداوند را بد معرفی کرده و صفات شریرانه خود را به او نسبت داده بود، به همین ترتیب، این افراد شریر، چهره رسولان خداوند را مخدوش می‌کردند.

دلیل غذا خوردن عیسی بر سر سفره خراجگیران و گناهکاران این بود که حقیقت آسمانی را به این افراد که در تاریکی جهل و گناه زندگی می‌کردند، معرفی کند. اما فریسیان به این موضوع توجه نمی‌کردند. آنان نمی‌خواستند درک کنند که هر سخنی که از زبان معلم الهی جاری می‌شد مانند دانه ای زنده بود که در دلهای گناهکاران کاشته می‌شد و برای جلال نام خداوند ثمر می‌داد. فریسیان مصمم شده بودند که حقیقت را نپذیرند و به رغم اینکه با مأموریت یحیای تعمید دهنده مخالفت کرده بودند، اکنون سعی داشتند حمایت شاگردان او را جلب کرده و آنان را برای مخالفت با مسیح ترغیب کنند. آنان وانمود کردند که عیسی آداب و رسوم گذشته را زیر پا گذاشته و زهد و دینداری یحیی را با رفتار عیسی در معاشرت و غذا خوردن با خراجگیران و گناهکاران مقایسه کردند.

شاگردان یحیی در آن ایام در ماتمی عظیم به سرمی بردن و این پیش از ملاقاتشان با عیسی و رساندن پیام یحیی به وی بود. معلم محبوبشان در زندان به سر می‌برد و آنان روزها را در سوگواری سپری میکردند. و عیسی نیز برای نجات یحیی هیچ

اقدامی نمی کرد و حتی به نظر می رسید که تعالیم او را مورد تردید قرار داده است. آنان از خود سوال می کردند که اگر یحیی از سوی خداوند فرستاده شده است، چرا عیسی و شاگردانش از روشی کاملاً متفاوت با روش یحیی پیروی می کنند؟

شاگردان یحیی رسالت مسیح را به روشنی درک نکرده بودند به همین دلیل تصور کردند که اتهامات فریسیان نسبت به عیسی ممکن است پایه و اساسی داشته باشد. آنان بسیاری از قوانین را که از سوی علمای دین مقرر شده بود، رعایت می کردند و حتی امیدوار بودند که با بجا آوردن اعمال شریعت، پارسا شمرده خواهند شد. یهودیان، روزه گرفتن را عملی شایسته تلقی می کردند و عده ای از ایشان دو روز در هفته را روزه می گرفتند. هنگامی که شاگردان یحیی به نزد عیسی آمد و اسما و سوال کردند که، « چرا ما و فریسیان روزه می گیریم، اما شاگردان تو روزه نمی گیرند »، در واقع به همراه فریسیان روزه گرفته بودند.

عیسی با ملایمت و مهربانی به ایشان پاسخ داد. او سعی نکرد تا تصور نادرست ایشان از روزه را تصحیح کند، بلکه سعی کرد تا حقایق مربوط به مأموریت خویش را برای ایشان توضیح دهد. و این کار را با استفاده از سخنانی که خود یحیی برای شهادت دادن درباره عیسی بر زبان آورده بود، انجام داد، یحیی گفته بود، « عروس از آن داماد است، اما دوست داماد که در کناری ایستاده و به او گوش می دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می کند.

« شادی من نیز به همین گونه به کمال رسیده است » (یوحنا ۳ آیه ۲۹). شاگردان یحیی همانطور که به عیسی گوش می دادند، این سخنان معلم خویش را به خاطر آوردند. آنگاه عیسی گفت « آیا میتوان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟ ».

سرورآسمان در میان قومش بود. بزرگترین هدیه خداوند به جهان ارزانی شده بود. شادی به فقیران، زیرا مسیح آمده بود تا ایشان را وارثین ملکوت خویش سازد. شادی به اغنية، زیرا مسیح می خواست به ایشان تعلیم دهد که چگونه ثروت و غنای جاودانی را بدست آورند. شادی برای جاهلان، زیرا مسیح ایشان را از طریق نجات حکمت می بخشید. شادی برای فرهیختگان زیرا مسیح اسرار عمیق تری را که تا کنون به ایشان آشکار نشده بود، برایشان آشکار می کرد. وحقایقی که از ابتدای عالم مخفی شده بود، از طریق رسالت منجی به انسان آشکار می شد.

یحیی تعمید دهنده از دیدن منجی شادی کرده بود و اکنون برای شاگرانش نیز فرصتی فراهم آمده بود تا از گفتگو کردن و راه رفتن با پادشاه آسمان شادی کنند. اکنون زمان روزه و سوگواری نبود. آنان می بایستی دلهایشان را به روی نور پر جلال حقیقت بگشایند تا بتوانند آن را بر آنانی که در تاریکی جهل و در سایه موت نشسته اند، بتابانند.

سخنان مسیح تصویر روشی از آینده را خاطرنشان می کرد و در ورای آن سایه تاریکی نهفته بود و فقط چشمان خود مسیح قادر بود آن را تشخیص دهد. او در این باره به شاگران یحیی گفت، « امّا زمانی خواهد رسید که داماد از ایشان گرفته شود. درآن ایام روزه خواهند گرفت ». هنگامیکه استاد و سورشان مورد خیانت قرار گرفته و مصلوب می شود، آنگاه شاگردان سوگواری کرده و روزه خواهند گرفت. عیسی درآخرین سخنانش به شاگردان در اطاق بالاخانه، به ایشان فرمود: « پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید. آمین، آمین، به شما می گویم، شما زاری و ماتم خواهید کرد، امّا جهان شادمان خواهد شد، شما غمگین خواهید بود، امّا غم شما به شادی بدل خواهد شد » (یوحنا ۱۶ آیات ۱۹ و ۲۰).

هنگامی که عیسی از گور بر می خیزد، غم ایشان به شادی بدل خواهد شد و بعد از صعودش به آسمان، شخصاً درمیان ایشان نخواهد بود امّا به واسطه روح القدس با ایشان خواهد بود و آنان نباید وقت خود را در ماتم و زاری سپری کنند. این همان چیزی است که شیطان می خواست. او میل داشت که شاگردان به جهان اعلام کنند که فریب خورده و نا امید شده اند. امّا آنان باید با دلی سرشار از ایمان به خیمه آسمانی، جایی که عیسی در مقام کاهن اعظم در حال خدمت به ایشان بود، نگاه می کردند و دلهایشان را به روی روح القدس که نماینده او بود می گشودند و در نور حضور او شادی می کردند. با این حال، روز های وسوسه و آزمایش فرا خواهد رسید، روزهایی که باید با ریاسات پادشاهی ظلمت و حکام این جهان به مبارزه بپردازند و درآن هنگام که مسیح شخصاً در میان ایشان حضور ندارد و از شناخت روح القدس عاجزمنی شوند، آنگاه برای روزه گرفتن زمان مناسبی خواهد بود.

فریسیان همواره در صدد بودند تا با بجا آوردن آینهای تشریفاتی و ظاهری، خود را بالاتر از دیگران معرفی کنند درحالی که دلهایشان سرشار از نفرت و حسادت بود. کتاب مقدس در باره ایشان می فرماید، « اینک به جهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید و به لطمه شرارت می زیند. امروز روزه نمی گیرید که آواز خود را در اعلی علیین بشنوانید. آیا روزه ای که من می پسندم مثل این است. روزی که آدمی جان خود را برنجاند و سرخود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگستراند؟ آیا این را روزه و روزه مقبول خداوند می خوانی؟ » (اشعیا ۵۸ آیات ۴ و ۵).

روزه واقعی و مقبول خداوند، فقط نوعی عبادت تشریفاتی نیست. کتاب مقدس روزهای را که مورد قبول خداوند می باشد، توضیح می دهد، « روزه ای که من می پسندم این بندهای شرارت را می گشایید و گره های یوغ را باز می کنید و مظلومان را آزاد می سازد و هر یوغ را می شکند » و « آرزوی جان خود را به

گرسنگان می بخشد و جان ذلیلان را سیر می کند، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود» (اشعیا ۵۸ آیات ۶ و ۱۰). هدف و ماهیت رسالت مسیح در این آیات کاملاً آشکار می شود. تمامی زندگی او در قربانی کردن خویش برای نجات این جهان سپری شد. چه آن هنگام که در بیابان وسوسه روزه می گرفت، و چه آن هنگام که در ضیافت خانه متى با باجگیران غذا می خورد، او جان خود را برای نجات این جهان گناهکار فدا میکرد. روحیه واقعی ایشار با سوگواری کردن بیهوده و یا با حقیر ساختن جسم و یا کثرت قربانیها نشان داده نمی شود، بلکه در تسليم کامل نفس در خدمت به خداوند و انسانها آشکار می شود.

عیسی در ادامه پاسخ خود به شاگردان یحیی، مثلى را بر زبان آورده و می گوید، «هیچ کس پارچه نو را به جامه‌ی کهنه وصله نمی زند، زیرا وصله از جامه کنده می شود و پارگی بدتر می گردد». پیام یحیای تعمید دهنده نباید با سنت‌ها و خرافات آمیخته می شد و تلاش برای مقایسه ریاکاری فریسیان با پارسایی یحیی، صرفاً اختلاف میان ایشان را بیشتر آشکار می کرد.

اصول تعالیم مسیح نیز نمی توانست با تشریفات و سنت‌های فریسیان سازگار و یکی شود. کار مسیح نزدیک کردن تعالیم یحیی به تعالیم فریسیان نبود. او آمده بود تا تفاوت میان تعالیم قدیم و جدید را هرچه بیشتر آشکار کند. عیسی، بعدها این حقیقت را به شکلی واضح ترسیم کرده و می گوید، «شراب نو را در مشکه‌ای کهنه نمی ریزند، زیرا مشکها پاره می شوند و شراب می ریزد و مشکها از بین می روند. شراب نو را در مشکه‌ای نو می ریزند تا هر دو محفوظ بماند». مشکه‌ای چرمی که برای نگهداری شراب مورد استفاده قرار می گرفتند، بعد از مدتی خشک و شکننده می شدند و مجدداً نمی توانستند برای همان منظور مورد استفاده قرار گیرند. در این مثال آشنا، عیسی وضعیت رهبران یهودی را مطرح می کند. کاهنان، علمای دین و کاتبان تمامی توجه خود را به آیین‌ها و تشریفات ظاهری معطوف کرده بودند.

دلهای ایشان مانند مشکه‌ای کهنه ای که عیسی به آن اشاره کرده بود، خشک و سخت شده بود. تا زمانی که ایشان به خاطر اجرای مراسم و تشریفات مذهبی خشنود بودند، نمی توانستند به امانت داران حقایق زنده آسمانی تبدیل شوند. فریسیان و علمای دین تصور می کردند که پارسایی ایشان کامل و کافی است و میل نداشتند که عامل تازه ای در مذهب ایشان مطرح شود و با هر نوع عامل تازه ای مخالفت میکردند. آنان اراده نیکوی خداوند برای انسان را به عنوان چیزی جدا از خودشان نمی پذیرفتند و آن را با شایستگی و اعمال نیکوی خودشان مربوط می دانستند. ایمانی که با محبت عمل کرده و جان و روح را تزرکیه می کند نمی تواند با مذهب فریسیان که از آیین‌ها و دستورات انسانی تشکیل شده بود، هماهنگ و سازگار باشد. تلاش برای یکی کردن تعالیم عیسی با مذهب رایج و حاکم بیهوده

بود. حقیقت زنده خداوند، مانند شراب تخمیر شده، مشک کهنه را که همان سنتهای فریسیان می باشد، پاره خواهد کرد.

فریسیان خود را بسیار دانا، پارسا و مورد احترام می پنداشتند که نیازی به تعلیم، به نجات و احترام احساس نمی کردند. به همین دلیل منجی از ایشان فاصله گرفت و به جستجوی افرادی پرداخت که پیام حقیقت را می پذیرفتند. او در میان ماهیگیران بی سواد، با جگیران کوچه و بازار، در زن سامری و در میان مردم عادی که با شادی به سخنان او گوش فرا می دادند، افرادی را یافت که مانند مشکهای تازه برای نگهداری شراب تازه مناسب بودند. دستیارانی که باید برای کار بشارت انجیل به کار گرفته شوند، افرادی هستند که با شادمانی، حقیقتی را که خداوند برای ایشان می فرستند، می پذیرند. این افراد کارگزاران خداوند هستند که حقایق الهی را به جهان ابلاغ می کنند. اگر به واسطه فیض مسیح، قوم او به مشکهای تازه تبدیل گردند، او ایشان را با شراب تازه پر خواهد کرد.

تعلیم مسیح، اگر چه به شراب تازه شبیه شده بود، تعلیم تازه ای نبود، بلکه مکافه ای از تعالیم الهی بود که از ابتدای آفرینش به انسان تعلیم داده شده بود. اما برای فریسیان، حقیقت الهی اهمیت و زیبایی اولیه خود را از دست داده بود. در نظر ایشان، تعالیم مسیح، از هر جهت تازه، ناشناس و تأیید نشده بود.

عیسی به قدرت تعلیم دروغین در تخریب شناخت و اشتیاق به حقیقت، اشاره کرده بود. او در این مورد می فرماید، «کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشید، بیدرنگ نو را طلب کند، زیرا می گوید کهنه بهتر است». تمامی حقایقی که از سوی انبیاء و مشایخ عهد عتیق به جهانین اعلام شده بود، با صراحة و زیبایی تازه ای در سخنان مسیح نمایان بود. اما فریسیان و علمای دین هیچگونه اشتیاقی برای شراب تازه و ارزشمند نداشتند. آنان تا زمانی که احادیث، آداب و رسوم و اعمال کهنه را کنار نمی گذاشتند، نمی توانستند تعالیم مسیح را درک کرده و بپذیرند. به همین دلیل به تشریفات کهنه چسبیده و از حقیقت زنده و پُر قدرت خداوند رویگردان شدند.

علت نابودی یهودیان همین بود و در زمان ما نیز علت نابودی بسیاری دیگر خواهد بود امروزه نیز هزاران نفر همان اشتباهی را مرتکب می شوند که فریسیان، یعنی همان کسانی که مسیح ایشان را در ضیافت خانه متی سرزنش کرد، مرتکب شدند. بسیاری به جای آنکه از تصورات غلط و ایده های باطل خویش صرفنظر کنند، حقایق الهی را انکار می کنند. آنان به خویشتن توکل کرده و به حکمت خویش متکی می باشند و از فقر روحانی خویش غافل می باشند. این افراد به خاطر انجام بعضی اعمال مهم، تصور می کنند که نجات خواهند یافت و هنگامی که متوجه می شوند با رفتارهای متکبرانه خویش به جایی نمی رسند، نجات فراهم آمده را انکار می کنند.

یک مذهب خشک و مقدراتی هرگز نمی تواند افراد را به سوی مسیح سوق دهد. زیرا قادر محبت مسیح گونه می باشد. کسی که همواره اعمال خود را موجّه جلوه می دهد و خود را از دیگران برتر می داند، روزه و دعاها یاش در نظر خداوند هیچ ارزشی نخواهد داشت.

گرد همایی های با شکوه برای عبادت و پرستش، مراسم و تشریفات مذهبی، فروتنی ریاکارانه، و تقدیم قربانی ها نشان می دهد که انجام دهنده این اعمال خود را پارسا شمرده و مستحق ورود به ملکوت آسمان می داند، در حالی که همه اینها جز فریبی بیش نیست. زیرا اعمال خود ما هرگز نمی توانند ما را نجات دهد.

امروزه نیز بسیاری از مردم مانند فریسیان از فقر و ناتوانی روحانی خویش غافل می باشند. مسیح به چنین افرادی می فرماید، « من گویی دولتمندم، مال اندوخته ام و به چیزی محتاج نیستم. و غافلی که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند وکور و عریانی. تو را پند می دهم که زر ناب خالص را از من بخری تا دولتمند شوی، و جامه های سفید، به تن کنی و عریانی شرم آورت را بپوشانی، و مرهم، تا بر چشمانت خود بگذاری و بینا شوی » (مکاشفه ۳ آیات ۱۷ و ۱۸). ایمان و محبت همان طلایی است که با شعله آتش خالص شده است. اما زر و سیم بسیاری از آنان تیره گشته و گنجینه گرانبها را از دست داده اند. پارسایی مسیح برای ایشان مانند ردایی است که پوشیده نشده و مانند چشمها ای است که آب آن دست نخورده است. و به آنان گفته شده است که، « اما این ایراد را بر تو دارم که محبت نخستین خود را فرو گذاشته ای. به یاد آر که از چه اوچی سقوط کرده ای. پس توبه کن. و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جامی آوردی. چه اگر توبه نکنی، خود خواهم آمد و چراگدانست را از آنجا که هست برمی گیرم » (مکاشفه ۲ آیات ۴ و ۵).

« قربانی های خدا روح شکسته است. خدا دل شکسته و کوییده را خوار نخواهد شمرد » (مزامیر ۵۱ آیه ۱۷). پیش از اینکه فرد به عیسی ایمان بیاورد باید به طور کامل از منیت و خودخواهی تهی شود. هنگامی که نفس انکار می شود، خداوند فرد را به مخلوقی تازه تبدیل می کند. مشک نو، میتواند شراب نو را در خود نگه دارد. محبت مسیح به شخص مومن حیاتی تازه می بخشد و کسی که به مولف و تمام کننده ایمان ما، نگاه کند، خصوصیات مسیح در او آشکار خواهد شد.

۲۹ - « سبّت »

روز سبّت در آغاز آفرینش، تقدیس شد. هنگامی که « ستارگان صبح با هم ترّنم می نمودند و جمیع پسaran خدا آواز شادمانی سر می دادند »، این روز برای انسان به عنوان روزی مقدس مقرر شد (ایوب ۳۸ آیه ۷). و سلامتی بر جهان حاکم شد زیرا زمین با آسمان هماهنگ بود. « خداوند هر چه را که آفریده بود، دید و همانا بسیار نیکو بود » و پس از آن با شادی به اعمال آفرینش نگریست و آرامی گرفت (پیدایش ۱ : ۳۱).

بدلیل اینکه خداوند در روز سبّت آرامی گرفته بود، « روز هفتم را مبارک خواند و تقدیس نمود » و آن را برای کاری مقدس در نظر گرفت. خداوند این روز را به عنوان روز استراحت به آدم اعطا فرمود. این روز برای آدم، یادآور اعمال آفرینش و نشانه قدرت و محبت خداوند بود. کتاب مقدس می فرماید، « خداوند یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست » (پیدایش ۲ آیه ۳؛ مزمیر ۱۱۱ آیه ۴؛ رومیان ۱ آیه ۲۰).

همه چیز به واسطه‌ی پسر خدا آفریده شد. « در آغاز کلام بود و کلام نزد خدا بود.... همه چیز به واسطه‌ی او پدید آمد، و از هرآنچه پدیدآمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت » (یوحنا ۱ آیات تا ۳). از آنجا که روز سبّت یادآور اعمال آفرینش می باشد، نشانه‌ای از محبت و قدرت مسیح نیز می باشد.

روز سبّت، افکار ما را متوجه طبیعت نموده و ما را به مصاحبত با آفریدگار جهان فرا می خواند. در آواز پرنده‌گان، در خش خش درختان و در موسیقی امواج دریا، هنوز هم می توانیم آواز خداوند را که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ عدن با آدم گفتگو می کرد، بشنویم. و هنگامی که قدرت او را در طبیعت مشاهده می کنیم، تسلی می یابیم. زیرا کلامی که همه چیز را آفرید، همان است که جان را حیات می بخشد. او « همان خدایی که گفت: نور از میان تاریکی بتاخد، نور خود را در دلهای ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد » (دوم قرنتیان ۴ آیه ۶).

داود نبی، این تفکر را در مزمور خویش این چنین بیان می کند:

« تو ای خداوند، مرابه کارهای خودت شادمان ساخته ای،
به سبب اعمال دستهای تو، ترّنم خواهم نمود. ای خداوند،

اعمال توجه عظیم است و فکرهای تو بی نهایت عمیق» (مزامیر ۹۲ آیات ۴ و ۵).

روح القدس از طریق اشعيای نبی اعلام می کند، «پس خداوند را به چه تشییه می کنید و کدام شبه را با او برابر می توانید کرد؟ آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده اید؟ اوست که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می باشند. اوست که آسمانها را مثل پرده می گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می کند.... پس مرا به که تشییه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می گوید: چشمان خود را به علیین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر این ها را به شماره بیرون آورده، جمیع آنها را به نام می خواند؟ ازکثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد. ای یعقوب چرا فکر می کنی و ای اسراییل چرا می گویی: راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.

«

«آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی، آفریننده اقصای زمین در مانده و خسته نمی شود؟.... او ضعیفان را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید». «مترس، زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم؛ تو را تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد». «ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمایید ونجات یابید، زیرا من خدا هستم و دیگری نیست». و این است همان پیامی که در طبیعت مکتوب است، که سبت را به یادگار نگه دارید. هنگامی که خداوند به اسراییل امرکرد تا سبت های او را تقدیس نموده و نگه دارند، به ایشان فرمود، «سبت های مرا تقدیس نمایید تا در میان من و شما علامتی باشد و بدایید که من خدای شما هستم» (اشعیا ۴۰ آیات ۱۸ تا ۲۹؛ باب ۴۱ آیه ۱۰؛ باب ۴۵ آیه ۲۲؛ حرقیال ۲۰ آیه ۲۰).

یکی از احکامی که در کوه سینا موسی داده شده بود، تقدیس و نگه داری روز سبت بود. اما این نخستین بار نبود که روز سبت به عنوان روز استراحت اعلام می شد. زیرا مردم اسراییل پیش از آمدن به دامنه کوه سینا، از سبت آگاهی داشتند و در خلال سفرشان به کوه سینا، سبت را نگه می داشتند. هنگامی که عده ای مبادرت به نقض آن نمودند، خداوند ایشان را سرزنش کرده و فرمود، «تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می نمایید؟» (خروج ۱۶ آیه ۲۸).

روز سبت، فقط برای اسراییل نبود، بلکه برای تمامی جهان بود. خداوند فرمان نگاه داشتن سبت را به آدم در باغ عدن اعلام کرده بود و رعایت آن همانند سایر فرامین دهگانه، امری ضروری و غیر قابل انکار بود. مسیح در باره اهمیت فرامین ده گانه خداوند که نگه داری روز سبت، چهارمین آن است می فرماید، «تا آسمان و زمین از میان نزود، نقطه یا همزه ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه

همه به انجام برسد ». و تا زمانی که آسمان و زمین از میان نرود، روز سبت به عنوان نشانه‌ای از قدرت خالق ادامه خواهد یافت. و هنگامی که باع عدن بار دیگر بر روی زمین ظاهر گردد، روز مقدس خداوند از سوی تمامی کسانی که از آفتاب بهره مند می‌شوند، به عنوان وزاستراحت، تقدیس و تکریم خواهد شد. « خداوند میگوید در تمام جشن‌های روز ماه نو و در تمام سبتها، مردم از هر قوم و ملتی برای پرستش من به اینجا در اورشلیم خواهند آمد » (متی ۵ آیه ۱۸؛ اشعیا ۶۶ آیه ۲۳).

در میان قوانینی که به قوم یهود داده شده بود، هیچ یک به اندازه سبت، ایشان را از اقوام دیگر متمایز نگردانیده بود. هدف خداوند این بود که ایشان با رعایت روز سبت خود را به عنوان پرستنده‌گان او معرفی کنند. روز سبت باید به نشانه دوری ایشان از بت پرستی و ارتباط با خدای حقیقی رعایت می‌شد. اما برای اینکه ایشان روز سبت را به عنوان یک روز مقدس نگه دارند، خود نیز باید مقدس باشند. آنان باید به واسطه ایمان، در پارسایی مسیح سهیم گردند. هنگامی که به اسراییل فرمان داده شد تا « سبت را به یادگار نگه داشته و آن را تقدیس نمایند » همچنین به ایشان گفته شده که « برای من مردان مقدسی باشید ». آنان فقط بدین طریق می‌توانستند به عنوان پرستنده‌گان خداوند از سایر اقوام متمایز گردند، (خروج ۲۰ آیه ۸؛ ۲۲ آیه ۳۱).

هنگامی که یهودیان از خداوند دور شدند و نتوانستند از طریق ایمان، پارسایی مسیح را دریافت کنند، روز سبت اهمیت خود را در نظر ایشان از دست داد. شیطان در تلاش بود تا با دور کردن افراد از مسیح، قدرت خود را افزایش دهد. او سعی کرد تا سبت را تحریف کند زیرا که آن نشانه قدرت مسیح بود. رهبران یهود با تحمیل مقررات طاقت فرسا در ارتباط با روز سبت، خواسته شیطان را تحقق بخشیدند. در ایام مسیح، سبت آنچنان تحریف شده بود که رعایت آن به جای اینکه شخصیت عالی و محبت آمیز پدرآسمانی را منعکس کند، بیشتر منعکس کننده شخصیت خودخواهانه و مستبدانه انسان بود. علمای دین، اطاعت از قوانین خداوند را غیرممکن معرفی می‌کردند. آنان باعث شدند که مردم خدا را به چشم فرمانروایی ستمگر نگریسته و فکر کنند که رعایت سبت همانگونه که خدا مقرر کرده بود، انسان را سنگدل و بی رحم می‌سازد. مسیح موظف بود چنین برداشت های غلطی را از میان بردارد. او علیرغم دشمنی و کینه علمای دین و فریسیان، هرگز در مقابل خواسته‌های ایشان تسلیم نشد، بلکه آئین‌های مربوط به سبت را براساس شریعت خداوند بجا آورد.

در یکی از روزهای سبت، هنگامی که منجی و شاگردانش از عبادتگاه مراجعت می‌کردند، از میان مزارع گندم گذشتند. عیسی تا دیر وقت به کار خویش ادامه داده بود و هنگامی که شاگردان از مزارع گندم عبور می‌کردند به علت گرسنگی شروع به چیدن خوش‌های گندم و خوردن آنها کردند. انجام این کار در هر روز دیگری به جز

روز سبت، اشکالی نداشت. زیرا کسی که از مزارع گندم، یا باغ میوه و یا تاکستان انگور عبور میکرد، در چیدن گندم، و خوردن میوه یا انگور آزاد بود. (برای اطلاع بیشتر به کتاب تثنیه باب ۲۳ آیات ۲۵-۲۴ مراجعه شود). اماً انجام این کار در روز سبت بی احترامی به قوانین شریعت تلقی می شد، چیدن گندم نوعی درو محسوب می شد. بلکه ساییدن آن در میان دستها نیز نوعی خرمن کوبی به حساب می آمد. چنین کاری از نظر علمای دین، دو نوع گناه و جرم تلقی می شد، جاسوسان با دیدن این صحنه به عیسی گفتند، «نگاه کن، شاگردانت کاری انجام می دهند که در روز سبت جایز نیست».

هنگامی که عیسی در بیت حسدا به نقض مقررات روز سبت متهم شد، برای دفاع از خود، به پسر خواندگی خویش اشاره کرده و اعلام نمود که در هماهنگی با پدر آسمانی عمل می کند. اکنون که شاگردانش مورد اتهام قرار گرفته اند، او با استناد به کتب عهد عتیق، اعمالی را که از سوی خادمین خداوند در روز سبت انجام شده بود، به متهم کنندگان یادآور شد و بدین ترتیب از شاگردانش دفاع نمود.

علمین یهود به خاطر آگاهی و دانش خویش نسبت به کتب مقدسه، به خودشان می بالیدند اما در پاسخ توبیخ آمیز منجی به جهالت و ناآگاهی خویش پی برندن. عیسی به ایشان گفت، «مگر نخوانده اید که داود چه کرد، آنگاه که خود و یارانش گرسنه بودند؟ به خانه خدا درآمد و خود و یارانش نان تقدیمی را خورند، هر چند خوردن آن برای او و یارانش جایز نبود، زیرا فقط کاهنان بدان مجاز بودند» آنگاه به ایشان گفت، «سبت برای انسان مقرر شده، نه انسان برای سبت». «مگر در تورات نخوانده اید که در روزهای سبت، کاهنان در معبد، حرمت سبت را نگاه نمی دارند، و با این همه بی گناهند؟ اماً به شما می گوییم کسی در اینجاست که بزرگتر از معبد است!». «پسر انسان صاحب سبت است» (لوقا ۶ آیات ۳ و ۴؛ مرقس ۲ آیات ۲۷ و ۲۸؛ متی ۱۲ آیات ۵ و ۶).

اگر داود این حق را داشت که برای رفع گرسنگی خویش از نان تقدیمی که برای امری مقدس اختصاص یافته بود، بخورد، در آنصورت شاگردان نیز این حق را داشتند که نیاز خود را با چیدن خوشة های گندم در ساعات مقدس روز سبت تأمین کنند. بعلاوه، کاهنان در معبد و در روز سبت نسبت به روزهای دیگر، کارهای بیشتری انجام می دادند و اگر همین کار برای امور دنیوی انجام می شد، گناه محسوب می گشت. در حالی که کار کاهنان برای خدمت به خداوند انجام می شد. آنان آئین هایی را به جا می آورندند که به قدرت نجات دهنده منجی اشاره میکرد بنابراین کار ایشان با اهداف روز سبت مطابقت داشت. اماً اکنون خود مسیح آمده بود و شاگردان به خاطر همکاری با او به خدمت خداوند مشغول بودند وآنچه که برای تحقق کار ایشان ضروری بود، انجام آن در روز سبت هیچ اشکالی نداشت.

مسیح قصد داشت به شاگردانش و به دشمنانش بیاموزد که خدمت به خداوند برهمه چیز مقدم می باشد. هدف از کار خداوند در این جهان، نجات انسان می باشد. بنابراین آنچه که لازم است برای تحقق این کار انجام شود، حتی اگر در روز سبت انجام شود، با مقررات این روز مطابقت خواهد داشت. مسیح در خاتمه بحث، خود را صاحب روز سبت اعلام می کند و به عنوان حاکم الهی، شاگردانی را که به نقض مقررات روز سبت متهم شده بودند، از هرگونه خطا و گناه تبرئه می کند.

عیسی صرفاً به توبیخ و سرزنش دشمنان خویش بسته نکرد. او بیان نمود که آنان در کوری خویش هدف سبت را ندیده‌اند. او گفت، «اگر مفهوم این کلام را درک می کردید که می گوید طالب رحمتم، نه قربانی دیگر بی گناهان را محکوم نمی کردید» (متی ۱۲ آیه ۷). مراسم و تشریفات سختگیرانه ایشان نمی توانست کمبود محبت و پارسایی واقعی را که معرف پرستندگان حقیقی خداوند می باشد، تأمین کند.

مسیح بار دیگر این حقیقت را که قربانی‌ها به تنها ای از هیچگونه ارزشی برخوردار نمی باشند، به ایشان خاطرنشان کرد. تقدیم قربانی‌ها به خداوند، تنها بخشی از عبادت بود و هدف نهایی محسوب نمی شد، زیرا هدف قربانیها هدایت انسان به سوی منجی و هماهنگ کردن ارتباط انسان با خداوند بود. خداوند عبادتی را که از روی محبت باشد، ارج می نهد، اماً فقدان محبت در عبادت، بی احترامی به خداوند تلقی می شود. در مورد سبت نیز همین طور بود. هدف سبت این بود که انسان را به مصاحبت با خداوند دعوت کند.

اماً زمانی که کاهنان و علمای دین با آیین‌های سنگین و طاقت فرسا اذهان مردم را از هدف واقعی منحرف کردند، روز مقدس سبت اهمیت خود را از دست داد و به آیین تشریفاتی تبدیل شد.

در سبتي دیگر، هنگامی که عیسی به کنیسه وارد شد، مردی را دید که یک دستش خشک شده بود. فریسیان او را زیر نظر داشتند تا اگر در روز سبت آن مرد را شفا بخشد، بهانه‌ای برای اتهام زدن به او بیابند. منجی به خوبی می دانست که اگر مرد علیل را شفا بخشد از نظر فریسیان و علمای دین، گناهکار محسوب خواهد شد، با این حال، برای خراب کردن دیوار مقررات کهنه و سنتی که سد راه سبت بود، تردیدی به خود راه نداد. عیسی به مردی که دستش خشک شده بود گفت: «در برابر همه بایست»، آنگاه از ایشان پرسید: «آیا در روز سبت نیکی کردن جایز است یا بدی کردن؟ جان کسی را نجات دادن یا کشتن؟». در میان یهودیان یک ضرب المثل وجود داشت که، اگر کسی فرصت نیکی کردن داشته باشد ولی نکند، مرتکب گناه می شود و غفلت کردن در نجات زندگی یک فرد، معادل با قتل نفس بود.

بنابراین عیسی با طرز فکر خودشان یعنی معلمین و علمای دین با ایشان برخورد کرد « اما آنان خاموش ماندند. عیسی، خشمگین به کسانی که پیرامونش بودند نگریست و بسیار غمگین از سنگدلی ایشان، به آن مرد گفت: دستت را دراز کن. او دست خود را دراز کرد و دستتش سالم شد » (مرقس ۳ آیات ۴ و ۵).

هنگامی که از عیسی پرسیدند، « آیا شفا دادن در روز سبت جایز است؟ » پاسخ داد، « اگر یکی از شما گوسفندی داشته باشد و آن گوسفند در روز سبت در چاهی بیفتند، آیا آن را نمی گیرد و از چاه بیرون نمی آورد؟ حال، انسان چقدر با ارزش تر از گوسفند است! پس نیکویی کردن در روز سبت جایز است » (متی ۱۲ آیات ۱۰ تا ۱۲).

جاسوسانی که پاسخ عیسی را شنیدند، جرأت نکردند در میان حاضران به او پاسخ دهند، زیرا می ترسیدند دچار مشکل شوند. آنان می دانستند که او حقیقت را بر زبان آورده است. این افراد، برای تسکین دادن درد یک حیوان تلاش می کردند، زیرا بی توجهی به این امر، باعث ضرر و زیان صاحب حیوان می شد، درحالی که برای زیر پا نگذاشتند سنت های خویش حاضر بودند یک انسان مریض را در اوج درد و رنج به حال خود رها کنند. بدین ترتیب، انسانی که به شباهت خداوند آفریده شده بود، کمتر از یک حیوان مورد توجه قرار می گرفت. این موضوع نحوه عمل تمامی مذاهب دروغین را روشن می کند. چنین مذاهابی از تمایل انسان برای برتر نشان دادن خود از خداوند سرچشمه می گیرند، اما برای انسان کمتر از حیوان ارزش قابل می شوند. هر مذهبی که بر علیه حاکمیت خداوند مبارزه می کند، انسان را از جلال و شکوهی که در ابتدای آفرینش به او تعلق داشت، محروم می کند. هر مذهب دروغین به پیروان خود تعلیم می دهد تا نسبت به نیازها، رنجها و حقوق انسان بی توجه باشند. کتاب مقدس برای بشریت که با خون مسیح خریداری شده است ارزش فراوانی قابل می شود و به پیروان خود تعلیم می دهد تا در مقابل نیازها و رنجهای انسانی با محبت رفتار کنند. خداوند می فرماید: « مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیاب تر خواهم گردانید» (اشعیا ۱۳ آیه ۱۲).

هنگامی که عیسی از فریسیان پرسید که آیا در روز سبت نیکی کردن جایز است یا بدی کردن؟ و جان کسی را نجات دادن یا کشتن؟ در حقیقت، مقاصد پلید ایشان را آشکار کرد.

در همان هنگام که عیسی زندگی افراد را نجات می داد و موجب شادی و سعادت ایشان می شد، فریسیان با دلهایی سرشار از کینه و نفرت در صدد قتل او بودند. آیا کشتن یک فرد در روز سبت، آنطوری که فریسیان در صدد انجام آن بودند، بهتر بود یا شفای یک انسان رنجدیده، آنطوری که مسیح انجام داده بود؟

عیسی با شفا دادن مردی که دستش خشک شده بود، عادات و سنت های یهودیان را مورد نکوهش قرا داده و فرمان چهارم، یعنی روز سبت را، آنگونه که خداوند امر فرموده بود، رعایت کرد. او « نیکویی کردن در روز سبت را جایز دانست » و با از میان برداشتن محدودیت های بی معنی یهودیان، روز سبت را ارج نهاد، درحالی که، آنانی که از او خشنود بودند، روز مقدس خداوند را مورد بی احترامی قرار می دادند.

آنان که تصور می کنند، مسیح قوانین شریعت را منسوخ کرده است، چنین تعلیم می دهند که او روز سبت را نقض کرده و به شاگردانش نیز حق داده است تا همان کار را انجام دهند. بدین ترتیب آنان نیز به همان وضعیتی دچار می شوند که یهودیان خرده گیر به آن دچار شده بودند. آنان در این مورد، شهادت خود مسیح را که اعلام کرد « من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم » انکار می کنند (یوحنا ۱۵ آیه ۱۰). نه منجی و نه شاگردانش هرگز قوانین روز سبت را نقض نکردند. مسیح، نمونه زنده قوانین الهی بود و زیر پا گذاشتن مفاهیم مقدس شریعت هرگز در زندگی او دیده نشد. به همین دلیل می توانست به قومی که در صدد فرصتی بود تا او را محکوم کند، شجاعانه بگوید که « کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ » (یوحنا ۸ آیه ۴۶).

منجی نیامده بود تا آنچه را که انبیاء و اولیاء از آن سخن گفته بودند منسوخ کند. زیرا سخنانی که این مردان به مردم اعلام کرده بودند، سخنان خود مسیح بود. تمامی حقایق کلام خداوند از طریق او به انسان ابلاغ شده بود. اماً این گنجینه های ارزشمند برای مقاصد غلطی به کارگرفته شده بودند و نور ارزشمند حقیقت در خدمت گمراهی قرار گرفته بود. خداوند می خواست که این حقایق در جایگاه واقعی خود قرارداده شود و برای مقاصد درست به کار گرفته شود. فقط دستی الهی می توانست این کار را به انجام رساند. حقیقت به خاطر اتصال با گمراهی در خدمت اهداف دشمنان خدا و انسان قرار گرفته بود. مسیح آمده بود تا حقیقت را درجایی قرار دهد که باعث جلال خداوند و نجات انسان گردد.

عیسی فرمود، « سبت برای انسان مقرر شده، نه انسان برای سبت. احکام خداوند برای خیریت و بهره مندی انسان مقرر شده است. اینها همه به خاطر شماست ». « خواه پولس، خواه آپولس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه مرگ، خواه حال و خواه زمان آینده، همه و همه از آن شماست و شما از آن مسیح هستید و مسیح از آن خداست » (دوم قرنتیان ۴ آیه ۱۵؛ اول قرنتیان ۳ آیات ۲۲ و ۲۳). خداوند، فرامین ده گانه را که روز سبت یک بخش آن را تشکیل می دهد، به عنوان برکتی به قوم خویش اعطای کرد.

موسی می گوید، « خداوند ما را مأمور داشت که تمام این فرایض را به جا آورده، از خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا

امروز شده است» (تثنیه ۶ آیه ۲۴). و پیام خداوند از طریق سراینده مزمیر به قوم اسراییل داده شد که، « خداوند را با شادی عبادت نمایید و به حضور او با ترنم بیایید. بدانید که او خداست، او ما را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفدان مرتع او. به دروازه های او با حمد بیایید و به صحن های او با تسبیح، او را حمد گویید و نام او را متبارک خوانید» (مزامیر ۱۰۰ آیات ۲ تا ۴). و خداوند به همه کسانی که سبت را نگاه داشته و آن را بی حرمت نسازند، می فرماید « ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت» (اشعیا ۵۶ آیات ۶ و ۷).

« بنابراین، پسر انسان حتی صاحب روز سبت است». این سخنان سرشار از تعلیم و تسلی است. و چون روز سبت برای انسان مقرر شده، روز خداوند خوانده می شود و به مسیح تعلق دارد. زیرا « همه چیز به واسطه‌ی او پدید آمد، و از هرآنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت» (یوحنا ۱ آیه ۳). از آنجا که او همه چیز را آفرید، سبت را نیز آفرید و آن را به یاد بود عمل خلقت مقرر کرد. سبت به او، هم عنوان خالق آفرینش و هم تقدیس کننده آن اشاره می کند و تصریح می کند که او، کسی که همه چیزها را در آسمان و زمین آفرید، سر کلیسا است و به واسطه قدرت اوست که با خداوند مصالحه داده می شویم.

زیرا درباره اسراییل چنین فرمود، « سبت های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشوند و بدانند که من خداوند هستم که ایشان را تقدیس مینمایم» (حزقيال ۲۰ آیه ۱۲). بنابراین، سبت آیتی از قدرت مسیح است که ما را پاک و مقدس می سازد. و به همه کسانی که مسیح ایشان را پاک و مقدس می سازد، داده می شود. سبت به عنوان آیتی از قدرت تقدیس کننده مسیح به همه کسانی که از طریق او به عضویت خانواده الهی در می آیند، داده می شود.

و خداوند می فرماید، « اگر پای خود را از سبت نگاه داری و خوش خود را در روز مقدس من بجا نیاوری و سبت را خوش و مقدس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار نمایی و خوشی خود را نجوبی و سخنان خود را نگویی، آنگاه در خداوند متلذذ خواهی شد» (اشعیا ۵۸ آیات ۱۲ و ۱۴). روز سبت برای تمامی کسانی که آنرا به عنوان نشانه قدرت خلائق و نجات دهنده مسیح می پذیرند، مایه خوشی خواهد بود. آنان حضور مسیح را در قلب‌ایشان احساس کرده و از عبادت کردن در این روز لذت خواهند برد. روز سبت، با اشاره به کارهای آفرینش، قدرت عظیم خداوند را برای نجات جهان را به ایشان آشکار می کند و در همان حال که سلامتی و آرامش گمشده در باغ عدن را به یاد می آورد، هم چنین از آرامش و سلامتی که به واسطه منجی بازگردانده شده است، سخن می گوید. و در این روز، تمامی موجودات آفرینش، دعوت مسیح را تکرار می کنند که،

« بباید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید «
(متى ۱۱ آیه ۲۸).

۳۰ - « انتخاب دوازده شاگرد »

[این فصل بر اساس انجیل مرقس ۳:۱۹-۲۳؛ انجیل لوقا: ۶-۱۶ تدوین گردیده است]

عیسی به کوهی برآمد و آنانی را که خواست، به حضور خویش فرا خواند و آنها نزدش آمدند. او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول خواند، تا همراه وی باشند و آنها را برای موعظه بفرستد.

در دامنه کوهستان، در زیر سایه درختان و در ناحیه‌ای که در نزدیکی دریاچه جلیل قرارداشت، عیسی دوازده شاگرد را به عنوان رسولان خویش فراخواند تا کلام خدا را موعظه کنند. مزارع و جنگلها از مکانهای مورد علاقه عیسی به شمار می‌رفتند و بسیاری از تعالیم او به جای معبد یا کنیسه در فضای آزاد داده می‌شد. هیچ کنیسه‌ای نمی‌توانست انبوه جمعیتی را که در پی او روان بودند، در خود جای دهد. با این حال فقط به این دلیل نبود که او دشتها و بیشه زارها را به عنوان مکان تعلیم بر می‌گزید، بلکه عیسی مناظر طبیعت را دوست داشت. برای او هر مکان آرام، معبدی مقدس به شمار می‌رفت.

نخستین ساکنان زمین، معبدشان را در زیر درختان باغ عدن برگزیده بودند و مسیح در آنجا با پدر آدمیان مصاحبت کرده بود. والدین اولیه ما، پس از رانده شدن از باغ عدن، هنوز هم در دشتها و بیشه زارها عبادت می‌کردند و در همانجا بود که مسیح با انجیل فیض خویش با ایشان ملاقات کرده بود. این، مسیح بود که با ابراهیم در بلوطستان معربی، با اسحاق هنگامی که در غروب آفتاب برای راز و نیاز به کوهستان رفته بود، با یعقوب در ماهور بیت ئیل، با موسی در میان کوههای مویان و با داود جوان هنگامی که گله هایش را شبانی میکرد، گفتگو کرده بود. به فرمان مسیح بود که قوم عبرانی به مدت پانزده قرن، هرسال یک هفته خانه هایشان را ترک کرده و در میان خیمه‌هایی که از « درختان نیکو، شاخه‌های خرما و شاخه‌های درختان پر برگ و بیدهای نهر » ساخته شده بود، ساکن می‌شدند، (لاویان آیه ۴۰).

عیسی برای تعلیم شاگردانش از شلوغی و غوغای شهر دوری جسته و آنان را به دشتها و ماهورهای آرام می‌برد، زیرا این مکانها با درسهای ایثار و فداکاری که او در نظر داشت به ایشان تعلیم دهد، هماهنگی داشت. او در خلال خدمتش همواره علاقمند بود که مردم را زیر آسمان نیلگون، تپه‌های سرسبز و یا در ساحل دریاچه در اطراف خود جمع کند.

و در چنین مکانهایی که به وسیله اعمال آفرینش خود او احاطه شده بود، می

توانست اذهان مخاطبانش را از امور تصنیعی به چیزهای طبیعی معطوف کند. اصول ملکوت او در رشد و توسعه طبیعت نشان داده می‌شد. هنگامی که مردم چشمانتشان را به سوی تپه‌های سرسیز بلند کرده و اعمال خارق العاده و دستهای او را مشاهده می‌کردند، می‌توانستند درسها ارزشمند مربوط به حقایق الهی را یاد بگیرند. تعالیم مسیح می‌بايستی در چیزهای طبیعت برای ایشان تکرار شود. برای همه کسانی که حضور عیسی را در قلب خویش احساس کرده و برای دعا و راز و نیاز به دشت و صحراء می‌روند، وضع به همین منوال می‌باشد. آنان خود را در احاطه تأثیر پاک و مقدس آن احساس خواهند کرد. مناظر طبیعت مثلهای خداوند را مطرح کرده و تعالیم او را تکرار می‌کنند و به واسطه مصاحبت با خداوند در طبیعت، ذهن تعالی یافته و دل تسلى می‌یابد.

اکنون نخستین گام برای سازماندهی کلیسا باید برداشته می‌شد، کلیسایی که بعد از جدا شدن مسیح و رفتن او به آسمان، باید نماینده او بر روی زمین باشد. معبد باشکوهی در اختیار شاگردان نبود، اماً منجی شاگردانش را به مکان خلوتی که دوست می‌داشت هدایت می‌کرد و در اذهان ایشان، تجارب مقدس آن روز برای همیشه بازیابی کوه و دریا پیوند می‌خورد.

عیسی شاگردانش را فراخوانده بود تا به عنوان شاهدان او، آنچه را که دیده و شنیده بودند به جهان اعلام کنند. مأموریت ایشان، مهمترین مأموریتی بود که تا آن زمان انسان برای انجام آن فراخوانده شده بود. چنین مأموریتی از نظر اهمیت بعداز مأموریت خود عیسی قرارداشت. آنان برای نجات جهان باید با خداوند همکاری می‌کردند. همانطوری که در عهد عتیق دوازده تن از مشایخ، نماینده‌گان اسراییل محسوب می‌شدند، به همان ترتیب، دوازده شاگرد عیسی باید برای بشارت انجیل، نماینده‌گان کلیسا محسوب گردند.

منجی، شخصیت شاگردانی را که برگزیده بود به خوبی می‌شناخت و از تمامی ضعفها و خطاهای ایشان اطلاع داشت.

او از مسیر پر مخاطره‌ای که ایشان باید از آن عبور می‌کردند و از سنگینی مسئولیتی که بر دوش ایشان قرار گرفته بود، کاملاً آگاه بود. او در تمامی طول شب و درحالی که شاگردان به خواب رفته بودند، برای ایشان دعا کرد. با طلوع خورشید از ایشان خواست تا در اطراف وی جمع شوند، زیرا در نظر داشت تا موضوع بسیار با اهمیتی را با ایشان در میان بگذارد.

این شاگردان مدتها با عیسی همکاری کرده بودند. یوحنا، یعقوب، آندریاس، پطرس، فیلیپس، نتنیاگا و متی بیش از سایرین به عیسی نزدیک بوده و بیشتر معجزات او را دیده بودند. در میان ایشان پطرس، یعقوب و یوحنا با عیسی ارتباط نزدیکتری داشتند. آنان به طور مداوم با او همراه بوده و معجزات او را دیده و

سخنانش را شنیده بودند. اما در میان شاگردان عیسی، یوحنا بیشتر از سایرین به او نزدیک بود و شاگرد محبوب او محسوب می‌شد. منجی همه ایشان را دوست داشت، اما پذیرنده ترین ذهن، متعلق به یوحنا بود. او از سایرین جوان‌تر بود و با اعتمادی کودکانه قلب خویش را برای پذیرش تعالیم منجی می‌گشود. در نتیجه، بیشتر از سایرین با مسیح مصاحبت می‌کرد و عمیق ترین تعالیم روحانی از سوی او در اختیار قوم خداوند گذاشته شد.

شاگردان به چند گروه تقسیم شده و نام فیلیپس در رأس یکی از گروهها قرار داشت. او اولین شاگردی بود که عیسی خطاب به او گفته بود، «مرا متعابعت کن». فیلیپس اهل بیت حسدا و همشهری آندریاس و پطرس بود. او به تعلیم یحیای تعمید دهنده گوش فرا داده و ندای او را که عیسی را بره خداوند اعلام کرده بود، شنیده بود. فیلیپس صادقانه در جستجوی حقیقت بود اما در پذیرش آن به کندی عمل می‌کرد. هر چند که خود او به مسیح پیوسته بود، با این حال خبر او به نتائیل در ارتباط با مسیح نشان می‌دهد که وی در مورد الوهیت مسیح کاملاً مقاعد نشده بود و به رغم اینکه مسیح به واسطه ندایی که از آسمان شنیده بود، فرزند خدا نامیده شده بود، برای فیلیپس، او، «عیسی ناصری» پسر یوسف قلمداد می‌شد (یوحنا ۱ آیه ۴۵). هم چنین هنگامی که پنج هزار نفر به وسیله عیسی خوراک داده شدند، کم ایمانی فیلیپس بار دیگر آشکار شد. به جهت آزمایش ایمان او بود که عیسی سوال کرد، «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟». پاسخ فیلیپس کم ایمانی او را آشکار کرد. «دویست دینار نان نیز کافashion نمی‌کند، حتی اگر هریک فقط اندکی بخورند» (یوحنا آیات ۶ آیات ۵ و ۷). عیسی از شنیدن پاسخ فیلیپس اندوهگین شد. اگر چه فیلیپس کارهای او را دیده و قدرت او را احساس کرده بود، اما ایمان نداشت و هنگامی که یونانیان درباره عیسی از فیلیپس سوال کردند، او این فرصت را برای معرفی ایشان به منجی مغتنم نشمرد، بلکه رفته و به آندریاس گفت. هم چنین در آخرین ساعت قبل از مصلوب شدن مسیح، سخنان فیلیپس باعث تضعیف روحیه و ایمان شاگردان شد. هنگامی که توما به عیسی گفت، «ای استاد، ما حتی نمی‌دانیم به کجا میروی، پس چگونه میتوانیم راه را بدانیم؟». منجی به او گفت، «من راه و راستی وحیات هستم... اگر مرا می‌شناختید، پدر مرانیز می‌شناختید». و پاسخ فیلیپس به عیسی نشان دهنده کم ایمانی او بود، «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است» (یوحنا ۱۴ آیات ۵ تا ۸). برای فیلیپس که مدت سه سال با عیسی به سر برده بود، چنین سخنانی نشان دهنده کم ایمانی و بی اعتقادی بود.

ایمان خالص و کودکانه نتائیل با کم ایمانی فیلیپس کاملاً مغایرت داشت. نتائیل فردی حقیقت جو و کاملاً وفادار بود. ایمان او برقایق نادیدنی متکی بود. با این حال فیلیپس شاگرد مکتب مسیح بود و معلم آسمانی با کم ایمانی وکند ذهنی او کاملاً صبورانه رفتار می‌کرد. در روز پنطیکاست، هنگامی که شاگردان از

روح القدس پر شدند، فیلیپس به معلمی تبدیل شد که احکام و فرائض الهی را به مردم تعلیم می داد. اکنون او از آنچه که تعلیم می داد، آگاه بود و چنان با قدرت سخن می گفت که دلهای مخاطبین را تحت تأثیر قرارمی داد.

هنگامی که عیسی شاگردان را برای تدهین ایشان آماده می کرد، یک نفر از ایشان که خوانده نشده بود، حضور خویش را در میان شاگردان تحمیل کرد. او همان یهودای اسخربوطی بود که به پیروی از مسیح تظاهر میکرد. او جلوآمده و در میان شاگردان جای گرفت. سپس با علاقه بسیار و صمیمیتی ظاهری به عیسی گفت، «ای استاد، هر جا برومی، تو را پیروی خواهم کرد». عیسی نه در خواست او را رد کرد و نه از او استقبال نمود، بلکه با حزن و اندوه پاسخ داد: «روباها را لانه هاست و مرغان هوا را آشیانه ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست» (متی ۸ آیات ۱۹ و ۲۰). یهودا می دانست که عیسی همان مسیح است و با ملحق شدن به جمع شاگردان انتظار داشت تا در پادشاهی جدید، مقام و منزلت والای را کسب کند. عیسی با بیان فقر و تهدیدستی خویش قصد داشت چنین توقعی را از میان بردارد.

شاگردان عیسی بسیار دوست داشتند که یهودا به جمع ایشان ملحق شود. او از ظاهری آمرانه برخوردار و فردی زیرک بود که از قدرت تشخیص و اجرایی بالایی برخوردار بود. آنان یهودا را به عیسی معرفی کردند تا او را در کارهایش یاری کند و هنگامی که عیسی در پذیرش یهودا با سردی برخورد کرد، ایشان بسیار شگفت زده شدند.

شاگردان عیسی به دلیل اینکه وی سعی نکرده بود تا همکاری رهبران اسرائیل را کسب کند بسیار نومید شده بودند. آنان احساس کردند که عیسی با امتناع از جلب حمایت رهبران اسرائیل برای پیشبرد اهدافش مرتکب اشتباہ شده است. اگر عیسی از پذیرش یهودا خودداری می کرد، شاگردان به طور قطع، حکمت و درایت استادشان را مورد تردید قرار می دادند، اما سرگذشت یهودا و خیانت او نسبت به عیسی، به ایشان نشان می داد که در نظر گرفتن شایستگی های ظاهری و دنیوی برای کار خداوند چه خطراتی را در پی خواهد داشت. همکاری افرادی مانند یهودا که شاگردان برای کسب آن اشتیاق داشتند، بعدها کار خدمت را از دست ایشان گرفته و به دستان خطرناک ترین دشمنان ایشان می سپرد.

با این حال، زمانی که یهودا به شاگردان ملحق شد، نسبت به زیبایی شخصیت مسیح بی تفاوت نبود. او تأثیر قدرت الهی را که افراد را به سوی منجی می کشید، احساس می کرد. کسی که نی شکسته را خُرد نکرده و فتیله نیمه سوخته را خاموش نمی سازد، هرگز از پذیرش فردی که آرزوی دسترسی به حقیقت را داشته باشد، خود داری نخواهد کرد. منجی از نیت قلبی یهودا کاملاً آگاه بود و می دانست که او بدون دریافت فیض خداوند در چه ورطه هلاکتی فرو خواهد رفت. منجی برای

اینکه یهودا را به ارتباط با خویش نزدیک کند، او را در جایی قرارداد تا بتواند هر روزه با محبت ایثار گرانه اش آشنا شود. اگر یهودا قلب خویش را به روی منجی می‌گشود، فیض الهی، دیو خودخواهی را از دل بیرون می‌کرد و یهودا می‌توانست به عامل پادشاهی خداوند تبدیل شود.

خداوند، افراد را همانطوری که هستند می‌پذیرد و از ضعفهای شخصیتی ایشان آگاه می‌باشد. او ایشان را برای کار خدمت تعلیم می‌دهد به شرطی که ایشان منضبط و خواستار تعلیم باشند. آنان به دلیل کامل بودن انتخاب نمی‌شوند، بلکه علیرغم کامل نبودن، می‌توانند به واسطه شناخت حقیقت و عمل کردن به آن و از طریق فیض مسیح به شباهت خداوند تبدیل شوند.

یهودا از همان فرصتها بی‌برخوردار بود که سایر شاگردان عیسی از آن برخوردار بودند. او نیز همان تعالیم ارزشمندی را شنیده بود که سایر شاگردان شنیده بودند. اماً عمل کردن به حقیقت که مورد نظر مسیح بود، با امیال و اهداف یهودا مغایرت داشت. او برای دریافت معرفت الهی حاضر نبود از امیال خویش صرفنظر کند.

منجی با یهودا، کسی که بعدها او را به دشمن تسليم کرد، با مهربانی بسیار رفتار نمود. او در تعالیم خویش بر اصول نیکوکاری انگشت گذاشته و ریشه‌های طمع را مورد نکوهش قرارداد. مسیح بارها در حضور یهودا از رشتی طمع سخن گفته و بسیاری اوقات یهودا را متوجه می‌شد که مسیح به شخصیت او و گناه وی اشاره می‌کند. با این حال، یهودا حاضر نبود به گناه خویش اعتراف کرده و از این عادت زشت و ناپسند دست بردارد. مسیح به عنوان یک الگوی زنده در مقابل یهودا حضور داشت و او می‌توانست با تفکر به تعالیم الهی و خدمت کردن به دیگران، به شباهت مسیح تعدیل شود. اماً یهودا تعالیم ارزشمند مسیح را مورد توجه قرار نداد.

عیسی به خاطر طمع و ریاکاری یهودا، او را مورد سرزنش شدید قرار نداد و حتی در آن هنگام که به یهودا نشان می‌داد که از نیات قلب او کاملاً آگاه می‌باشد، با او با شکیبایی الهی رفتار نمود. منجی عالی ترین انگیزه‌ها برای انجام کار نیکو را به او ارائه نمود تا یهودا در انکار حقیقت الهی هیچ عذری نداشته باشد.

یهودا به جای گام برداشتن در نور حقیقت، ماندن در تاریکی را انتخاب کرده امیال پلید، حس انتقام جویی، افکارتاریک و ملال انگیز در دل او پرورانده شد تا جایی که شیطان کاملاً بر او مسلط گردید و یهودا به یکی از دشمنان مسیح تبدیل شد.

هنگامی که یهودا برای همراه شدن با عیسی به جمع شاگردان پیوست، تا حدودی از خصلت‌های ارزشمند برخوردار بود و می‌توانست با عث برکت کلیسا شود. اگر او یوغ مسیح را با اشتیاق برمی‌گرفت، می‌توانست در میان شاگردان از

همه بالاتر باشد، اما هنگامی که ضعفهای وی نشان داده شد، از پذیرش حقیقت امتناع کرد و با تکبر و عصیان به جاه طلبی های خود خواهانه خویش ادامه داد و بدین ترتیب بی کفایتی خویش را برای انجام کاری که خداوند به او سپرده بود، به اثبات رساند.

زمانی که شاگردان برای خدمت فراخوانده شدند، همگی از خطاهای بارزی برخوردار بودند. حتی یوحنای در میان شاگردان او همه بیشتر به مسیح نزدیک بود، فردی فروتن و مطیع نبود. او و برادرانش «پسران رعد» نامیده می شدند. آنان هنگامی که با عیسی همراه بودند، هرگونه بی احترامی نسبت به او خشم و عصباًیت ایشان را برمی انگیخت. خوی شرارت، انتقام جویی و روحیه انتقاد در این شاگرد محبوب دیده می شد. او به اندازه ای مغافر و جاه طلب بود که می خواست در ملکوت آسمان بالاترین مقام را داشته باشد. با این حال، هر روزه، در مقایسه با روحیه خشن خویش، مهربانی و شکیبایی عیسی را مشاهده کرد و تعالیم فروتنی و صبر را از زبان عیسی شنید. او قلب خویش را برای تاثیرات الهی گشود و نه تنها شنونده کلام، بلکه به عمل کننده آن تبدیل شد. خودخواهی او از بین رفت و آموخت که یوگ مسیح را برداشته و بار او را حمل کند.

عیسی، گاهی اوقات شاگردانش را سرزنش می کرد و به ایشان هشدار می داد، با این حال یوحنای سایرین او را رها نمی کردند. آنان علیرغم سرزنش های عیسی، او را برگزیدند و منجی نیز به خاطر ضعفها و خطاهای شاگردان از ایشان دوری نمی کرد. آنان تا به آخر در سختی های او سهیم شده و از زندگی او سرمشق گرفتند و با نگریستن به مسیح، شخصیت ایشان به کلی دگرگون شد.

حواریون در عادات و اخلاقیات با یکدیگر کاملاً متفاوت بودند. در میان ایشان، متی با جگیر، شمعون غیرتمند و افراطی که دشمن انعطاف ناپذیر رومیان به شمار می رفت، پطرس سخاوتمند و عجول، یهودای بد طینت، تومای پاکدل اماً محجوب و ترسو، فلیپس دیرباور و شکاک و پسران جاه طلب و رک گوی زبده به همراه برادرانش حضور داشتند. این افراد با تمامی ضعفها و تمایلات شریرانه در یک جا جمع شده بودند تا به واسطه مسیح به عضویت خانواده الهی درآمده و در ایمان، تعلیم و در روح با یکدیگر یکی شوند. آنان ممکن بود که دارای مشکلات، گرفتاریها و اختلافات فکری باشند، اما هنگامی که مسیح در دلهای ایشان ساکن می شد، اختلاف عقیده و نفاق نمی توانست در میان ایشان حاکم شود. محبت مسیح نسبت به ایشان موجب می شد که یکدیگر را محبت کنند و تعالیم استاد موجب رفع اختلافات می شد و شاگردان را با یکدیگر متحد می کرد تا در اظهار نظر و عقیده همفکر شوند. مسیح مرکز و محور ایشان بود و نزدیکی ایشان به یکدیگر به میزان نزدیکی ایشان به محور بستگی داشت.

زمانی که عیسی تعلیم خویش را به پایان رساند، گروه کوچک شاگردان را دور

خود جمع کرد و درحالی که در وسط ایشان زانو زد، دست بر سر ایشان گذاشت و دعا کرد. بدین ترتیب شاگردان خداوند برای خدمت انجیل مقرر شدند.

مسیح فرشتگان بی گناه را به عنوان نماینده‌گان خویش در میان انسانها انتخاب نمی‌کند، بلکه این وظیفه را به افرادی محول می‌کند که چون همنوعانشان از احساسات و امیال یکسان برخوردار بوده و در طلب نجات ایشان هستند. مسیح طبیعت بشری را برخودگرفت تا بتواند به انسانیت نزدیک شود. الوهیت به بشریت نیازمند بود زیرا لازم بود که الوهیت و انسان با کمک یکدیگر برای نجات جهان اقدام کنند. الوهیت به انسانیت نیازمند بود، چرا که انسانیت می‌توانست کanal ارتباطی میان خدا با انسان بشود. در مورد خادمان و رسولان مسیح نیز همین طور است. انسان نیازمند قدرتی بیرونی و فراتر از خویش است تا بتواند او را به شباهت خداوند درآورده و به او برای انجام کار خداوند توانای بخشد. اماً چنین چیزی اهمیت عامل انسانی را انکار نمی‌کند. انسانیت به قدرت الهی تکیه می‌کند و مسیح به واسطه ایمان در دل ساکن می‌شود و از طریق همکاری با خداوند، قدرت انسان برای انجام اعمال نیکو، موثر و نتیجه بخش خواهد بود.

او که ماهیگیران جلیلی را برای خدمت فراخواند، هنوز هم افراد را برای خدمت فرا می‌خواند و همان قدرتی را که از طریق نخستین شاگردانش آشکارکرد به وسیله ما نیزآشکار خواهد کرد. هر اندازه که ضعیف و خطاکار باشیم، خداوند از ما می‌خواهد با او همکاری کنیم. او ما را برای فراگرفتن تعالیم الهی دعوت میکند تا از طریق اتحاد و همدلی با مسیح، کار خداوند را به انجام رسانیم.

« اماً این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق العاده از خداست نه از ما » (دوم قرنتیان ۴ آیه ۷). و به همین دلیل بود که مسئولیت موعظه بشارت انجیل به جای فرشتگان به انسان خطاکار محول شد. بنابراین کاملاً آشکارا نیرویی که از طریق ضعفهای انسانی عمل می‌کند، همان قدرت خداست و این حقیقت ما را تشویق می‌کند تا باور داشته باشیم، همان نیرویی که می‌تواند افراد ضعیف را کمک کند، ما را نیز یاری خواهد کرد. آنانی که خودشان « دارای ضعف هستند » باید بتوانند « با آنان که ناآگاهانه به راه خطای میروند، به نرمی رفتار کنند » (عبرانیان ۵ آیه ۲). این افراد، چون خطر را دیده اند، با خطرات و مشکلات مسیر آشنایی دارند و به همین دلیل فراخوانده شده اند تا آنانی را که در معرض خطر و گمراهی قرار دارند، یاری کنند. بسیارند، افرادی که آشفته و مُردد بوده و زیر بار سنگین خطاهای قرار دارند، افرادی کم ایمان که نمی‌توانند به خالق نادیدنی دسترسی یابند، اماً یک دوست می‌تواند به جای عیسی نزد ایشان رفته و ایمان متزلزل ایشان را با اتصال به عیسی محکم سازد.

وظیفه ما این است که با فرشتگان آسمان همکاری کرده و عیسی را به جهان معرفی کنیم. فرشتگان با اشتیاق وصف ناپذیری در انتظار همکاری با ما می‌باشند

زیرا انسان مسیر ارتباط سایر انسانها را با خداوند فراهم می کند. هنگامی که با تمامی دل و جان به مسیح خدمت می کنیم فرشتگان شادی می کنند زیرا از طریق خدمت ما می توانند محبت خداوند را به انسانیت آشکار کنند.

۳ - « موعظه بر فراز کوه »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۵، ۶ و ۷ تدوین گردیده است]

مسیح به ندرت شاگردانش را دور هم جمع می کرد تا به تنهایی سخنان او را دریافت کنند. او مخاطبان خود را تنها از میان کسانی که طریق حیات را می شناختند، انتخاب نمی کرد. کار او این بود که به جمیعت ناآگاه و خطاکار دسترسی یابد. او حقیقت را به ایشان تعلیم می داد تا نسبت به افکار گناه آلود خویش آگاه شوند. او خود، راستی و حقیقت بود که همواره با آغوش باز و با سخنانی هشدار دهنده و دلگرم کننده آماده بود تا همه آنانی را که به حضور او می آمدند، برکت داده و تعالی بخشد.

موقعه بالای کوه اگر چه خطاب به شاگردان ایراد شده بود، اما عده زیادی از مردم به آن گوش فراداده بودند. عیسی بعد از انتخاب شاگردان با ایشان به کنار دریا رفت. اجتماع مردم در این مکان از صبح زود آغاز شده بود. در میان جمیعت، علاوه بر مردمی که از شهرهای ناحیه جلیل آمده بودند، عده ای نیز از یهودیه و حتی از اورشلیم، از پیریه، وکاپولیس، ادومیه تا نواحی دور دست جنوب یهودا و از صور و صیدون و از شهرهای فنیقیه واقع در سواحل مدیترانه حضور داشتند. و « چون خبر همه کارهای او را شنیدند »، « نزد وی آمدند تا سخنان او را بشنوند و از بیماریهای خود شفا یابند... مردم همه می کوشیدند او را لمس کنند، زیرا نیرویی از وی صادر می شد که همگان را شفا می بخشید » (مرقس ۳ آیه ۸؛ لوقا ۶: ۱۷-۱۹).

ازدحام جمیعت به حدی بود که ساحل باریک دریا گنجایش آنهمه مردم را نداشت و بسیاری نمی توانستند سخنان او را بشنوند. بنابر این عیسی آنان را به سوی دامنه کوهستان هدایت نمود و چون به فضای مسطحی رسیدند که برای اجتماع انبوه جمیعت مناسب بود، عیسی بر روی سبزه ها نشست و شاگردان و جمیعت هم مانند او بر زمین نشستند.

جای شاگردان همیشه در کنار عیسی بود. مردم مرتباً به سوی او هجوم می آوردند. اما شاگردان متوجه شدند که نباید از حضور او دور شوند. بنابر این در کنار او نشستند تا یک کلمه از تعالیم او را از دست ندهند. آنان با کمال دقیقت به سخنان عیسی گوش فرا می دادند و برای فهم حقیقت اشتیاق داشتند. زیرا این حقایق را باید در تمامی سرزمین ها و در همه اعصار به اطلاع مردم می رسانندند. شاگردان احساس می کردند که واقعه ای غیر عادی در شُرف وقوع می باشد و با همین احساس، دور تا دور استادشان را احاطه کردند. آنان عقیده داشتند که

پادشاهی الهی بزودی برقرار خواهد شد و با توجه به وقایعی که در صبح آن روز اتفاق افتاده بود، اطمینان داشتند که عیسی اخباری را در باره پادشاهی آسمان به اطلاع مردم خواهد رساند. چنین توقعی در میان مردم نیز احساس می شد. چهرهای مشتاق مردم با علاقمندی در انتظار شنیدن سخنان عیسی بود. هنگامی که مردم در دامنه تپه های سرسبز به انتظار شنیدن سخنان معلم الهی نشستند، دلهای ایشان با افکار پر شکوه آینده لبریز شد. در میان ایشان کاتبان و فریسیانی حضور داشتند که مشتاقانه در انتظار روزی بودند تا بر رومیان منفور تسلط یافته و ثروت و شکوه و جلال بزرگترین امپراطوری جهان را تصاحب کنند. روستائیان و ماهیگیران تهیدست نیز امیدوار بودند که با آمدن مسیح کلبه های محقر ایشان به خانه های اعیانی و کار طاقت فرسا و فقر و گرسنگی ایشان به وفور نعمت و ایام راحتی تبدیل گردد. آنان از مسیح توقع داشتند که به جای جامه های کهنه و مندرسی که روزها به عنوان پوشش و شبها به عنوان پتو از آن استفاده می کردند، جامه های فاخر و گرانبهای فاتحین را بر تن ایشان بپوشانند. این امید پر شکوه که قوم اسراییل به عنوان قوم برگزیده خداوند در مقابل تمامی اقوام تعالی یافته و اورشلیم به عنوان پادشاهی جهانی جدید رفعت خواهد یافت، دلهای مردم را از شور و هیجان لبریز کرده بود.

مسیح امید دستیابی به عظمت دنیوی را به یاس تبدیل نمود. در موعظه بالای کوه، مسیح در پی آن بود تا اثرات فکری ناشی از تعالیم غلط را خنثی کرده و مفهوم درستی از ملکوت و سیرت الهی خویش را به مخاطبانش تفهیم کند. با این حال، خطاهای و اشتباهات مردم را به طور مستقیم مورد حمله قرار نداد. او بدینختی و مصیبت مردم را که نتیجه گناه بود، مشاهده کرد اما تصویر روشن ضعفها و گناهانشان را به ایشان عرضه نکرد. او به ایشان چیزی را تعلیم داد که از آنچه که تا آنزمان آموخته بودند، بسیار بهتر بود. مسیح بدون اینکه عقاید ایشان در باره پادشاهی آسمان را مورد حمله قرار دهد، شرایط ورود به آن را برای ایشان توضیح داد و تصمیم گیری نهایی را به خود ایشان واگذار کرد. حقایقی که مسیح در آن روز به جمعیت و به شاگردانش تعلیم داد، برای ما نیز از همان اهمیت برخوردار می باشد. زیرا ما نیز همانند ایشان نیازمندیم تا اصول اساسی پادشاهی آسمان را یاد بگیریم.

اولین سخنان مسیح به مردمی که در دامنه کوه ایستاده بودند، کلام برکت بود. او خطاب به مردم گفت، « خوشا به حال مسکینان در روح، زیرا نیاز به نجات و رستگاری را احساس می کنند. انجیل باید برای مسکینان در روح موعظه شود، نه برای کسانی که از نظر روحانی مغروف بوده و ادعا می کنند که ثروتمند و بی نیاز هستند. پیام انجیل برای کسانی است که با فروتنی از گناهان خویش توبه می کنند.

قلب مغدور و متکبر برای کسب نجات تلاش می‌کند، اماً ادعای ما برای ورود به پادشاهی آسمان و شایستگی ما برای آن تنها به واسطه عدالت مسیح میسر میشود. تا زمانی که انسان نسبت به ضعفها و گناهانش ملزم نگردد و جامه خودخواهی و اتکا به خویشتن را از تن به در نیاورد و خود را به اراده خداوند تسليم نکند، خداوند نمی‌تواند برای نجات و بازگرداندن او به آسمان کاری انجام دهد. تنها در این صورت است که شخص می‌تواند موهبت مورد نظر خداوند را دریافت کند. فردی که نیاز خویش را احساس می‌کند، هیچ چیزی از او دریغ نخواهد شد. چنین فردی به خدایی که تمامی پُری در او ساکن است، دسترسی نامحدود خواهد داشت، « زیرا او که عالی و بلندمرتبه است و در ابدیت ساکن می‌باشد و اسم او قدوس است، چنین می‌گوید: من در مکانی عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد، تا روح متواضعان را احیاء نمایم و دل افسرده‌گان را زنده سازم » (اشعیا باب ۵۷ آیه ۱۵).

« خوشحال ماتمیان، زیرا که ایشان تسلی خواهند یافت ». مسیح با بیان این سخنان تعلیم نمی‌دهد که خود ماتم قدرت از بین بدن گناه را دارد. او ظاهر به فروتنی را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. ماتمی که مسیح از آن سخن می‌گوید، مبتنی بر افسرده‌گی و تأسف نمی‌باشد. هنگامی که به خاطر گناه ماتم می‌گیریم باید به خاطر این امتیاز ارزشمند که فرزندان خداوند می‌شویم، شادی کنیم.

غالب اوقات به خاطر انجام اعمال گناه آلد که نتایج تأثیر باری را در زندگی به بار می‌آورند، ماتم می‌گیریم. اماً این کار توبه تلقی نمی‌شود. ماتم واقعی برای گناه، نتیجه عمل روح القدس می‌باشد. روح القدس ناسپاسی قلبی را که باعث بی احترامی و اندوه منجی می‌شود، آشکار می‌کند و ما را در پای صلیب مسیح به توبه وا می‌دارد. با هر گناه ما، قلب منجی مجروح می‌شود و هنگامی که به او که گناهان ما او را مجروح کرده نگاه می‌کنیم، به خاطر گناهانمان که موجب رنج و اندوه او شده است، ماتم می‌گیریم و چنین ماتمی است که موجب کنار گذاشتن گناه می‌شود.

مادی گرایان، چنین ماتمی را نشانه ضعف می‌دانند اماً چنین چیزی نشانه قدرت می‌باشد زیرا فرد نادم را با نیرویی ناگستینی به خدای قادر مطلق پیوند می‌دهد. و این نشان می‌دهد که فرشتگان خداوند زیبایی‌هایی را که به واسطه عصیان و گناه از دست رفته بود، مجدداً به شخص نادم باز می‌گردانند. اشکهای فرد نادم همانند قطرات بارانی است که پیش از آفتاب تقدس سرازیر می‌شود. چنین ماتمی نوید دهنده شادی است که در جان شخص به مانند چشمته ای زنده خواهد جوشید. « فقط به گناهانت اعتراف نما که بر خداوند خدای خویش عاصی شدی » (ارمیا ۳ آیات ۱۲ و ۱۳). تا « به سوگواران صهیون به جای غم، شادی و خوشی و به جای غصه، سرود تمجید بدهم. آنها مانند درختانی هستند که خداوند خودش

کاشته است. آنها هر آنچه را راست و درست است، به جا می‌آورند، و خداوند به خاطر آنچه کرده است، ستایش می‌شود.

هم چنین برای آنانی که در سختی‌ها ومصیبت‌ها ماتم می‌گیرند، تسلی خواهد بود. تلخی مصیبت و خواری از تسليم شدن در مقابل گناه بسیار بهتر است. خداوند از طریق مصیبت، نکات ضعیف و خطرناک شخصیت ما را آشکار می‌کند تا به واسطه فیض او بتوانیم بر ضعف‌های خود غلبه کنیم. در چنین مواقعي، فصلهای ناشناخته مربوط به ما در نظرمان آشکار می‌شود و آنگاه یا سرزنش را خواهیم پذیرفت و یا اندرزها و نصایح خداوند را. هنگامی که در معرض سختی‌ها قرار می‌گیریم نباید عصبانی شده و لب به شکایت بگشاییم و یا عصیان کرده و فکر کنیم که مسیح ما را تنها گذاشته است. در چنین شرایطی باید روح و جان خود را در مقابل خداوند فروتن سازیم. کسی که می‌خواهد حوادث را خوشایند میل خویش ببیند، طریق خداوند برایش مبهم و ناشناخته می‌ماند درحالی که طریق خداوند، طریق رحمت می‌باشد که انتهای آن به نجات و رستگاری ختم می‌شود. الیاس نبی زمانی که در بیابان اظهار می‌داشت که از زندگی خسته شده و دعا می‌کرد تا هرچه زودتر بمیرد، نمی‌دانست چه می‌کند. اماً خداوند به خاطر رحمت خویش دعای او را مستجاب نکرد. زیرا الیاس مأموریت داشت تا کار بزرگی را به انجام رساند و پس از اتمام کار نباید در انزوا و ناامیدی در بیابان هلاک می‌شد. او نباید در بیابان می‌مُرد و در زیر خاک دفن می‌شد، بلکه می‌باشد در مشایعت ارباب‌های آسمانی و با جلال و شکوه فراوان به حضور تخت رحمت الهی صعود می‌کرد.

کلام خداوند برای ماتم زدگان این است: « طریق‌های او را دیدم و او را شفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با اوی ماتم می‌گیرند تسلی بسیار خواهم داد » و « ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از دردی که کشیده اند تسلی داده، شادمان خواهم گردانید » (اشعیا ۵۷ آیه ۱۸؛ ارمیا ۳۱ آیه ۱۳).

« خوشا بحال فروتنان ». مشکلاتی را که باید با آنها مواجه شویم به واسطه فروتنی که در مسیح نهفته است، تقلیل می‌یابد. اگر از فروتنی مسیح برخوردار شویم، خواهیم توانست بر مشکلاتی نظیر تحقیر، بی‌اعتنایی و اذیت‌هایی که روزانه در معرض آن قرار می‌گیریم، غلبه کنیم و در نتیجه، چنین مشکلاتی نخواهند توانست روح ما را افسرده و غمگین سازند. عالی ترین نشانه نجابت و اصالت در زندگی مسیح، خویشن داری و کنترل نفس می‌باشد. کسی که تحت ظلم و خشونت نمی‌تواند خونسردی خود را حفظ کرده و به خداوند اعتماد کند، در حقیقت به خداوند اجازه نمی‌دهد تا شخصیت عالی خویش را در او آشکار کند. فروتنی قلبی، نیرویی است که به پیروان مسیح پیروزی می‌بخشد و نشانه ارتباط

ایشان با جایهای آسمانی است.

« زیرا خداوندکه متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می کند » (مزامیر ۱۳۸ آیه ۶). آنانی که روح فروتنی و تواضع مسیح را از خود بروز می دهند، مورد احترام خداوند قرار می گیرند. آنان شاید از سوی مردم دنیا با دیده حقارت نگریسته شوند، اما در نظر خداوند از مقام و ارزش والایی برخوردار می باشند. نه تنها خردمندان، بزرگان، نیکوکاران، جواز ورود به جایگاههای ملکوتی را خواهند یافت و نه تنها کارگران سخت کوش که در تمامی طول روز غیورانه و بن وقفه تلاش می کنند، اجازه ورود به مکانهای آسمانی را خواهند داشت، بلکه مسکینان در روح که مشتاق حضور مسیح در دلهای خود هستند و فروتنان در روح که همه آرزویشان بجا آوردن اراده الهی است، ایشان نیز اجازه ورود به ملکوت را خواهند یافت. آنان نیز جزو کسانی خواهند بود که جامه هایشان را با خون بره شسته وسفید گردانیده اند. « اینان در پیشگاه تخت خدایند و شبانه روز او را در معبدش خدمت می کنند، و آن تخت نشین، خیمه خود را برآنان می گستراند » (مکافه ۷ آیه ۱۵).

« خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنان سیر خواهند شد ». احساس ناشایستگی موجب می شود که دل آدمی را تشنه و گرسنه عدالت نماید و چنین اشتیاقی بی پاسخ نخواهد ماند. آنانی که در دلهای خویش برای مسیح جا باز می کنند، محبت او را درک خواهند کرد. همه کسانی که اشتیاق دارند تا سیرت الهی را برخود حمل کنند، خرسند خواهند شد. روح القدس شخصی را که به عیسی می نگرد هرگز بدون کمک رها نخواهد کرد و تا زمانی که نگاه فرد به مسیح دوخته شده باشد، کار روح القدس در تبدیل فرد به شباهت مسیح متوقف نخواهد شد. محبت پاک و بی آلایش فکر و ذهن را بسیط می گرداند و ظرفیت فکری شخص را برای درک و پذیرش حقایق الهی افزایش خواهد داد تا از درک کمال و معرفت الهی قادر نشود. « خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا ایشان سیر خواهند شد ».

« خوشابحال رحیمان، زیرا برآنان رحم خواهد شد و خوشابحال پاکدلان زیرا که آنان خدا را خواهند دید ». هر نوع فکر ناپاک، روح را فاسد می سازد و توانایی های اخلاقی را تضعیف کرده و اثرات روح القدس را از بین می برد. فکر ناپاک بصیرت روحانی را از بین می برد و در نتیجه فرد نمی تواند خداوند را بشناسد. هر چند که خداوند فرد گناهکار را می بخشد، اما کسی که بخشیده شده است هنوز هم از آلودگی فکری پاک نشده است. کسی که می خواهد درک روشنی از حقیقت داشته باشد باید از تمام آلودگی های فکری و گفتاری اجتناب کند.

با این حال، سخنان مسیح به موضوعاتی مهمتر از آلودگی جسمی و یا آزاد شدن از فساد ظاهری که یهودیان به شدت از آن اجتناب میکردند اشاره می کرد. خودخواهی، ما را از شناخت خداوند محروم می کند. شخصی که دارای روح

خودخواهی است خداوند را براساس معیارهای خودخواهانه خود خواه شناخت. بنابراین تا زمانی که روح خودخواهی را کنار نگذاریم، نخواهیم توانست خداوند را که محبت است بشناسیم. فقط قلب ایثار گر و روح متواضع و ساده دل می تواند خداوند را که « خدای رحیم و رئوف و دیرخشم کثیرالاحسان و امین است » بشناسد (خروج ۳۴ آیه ۶).

« خوشابحال صلح کنندگان ». صلح و سلامتی از حقیقت سرچشمه می گیرد. دنیا با شریعت خداوند دشمنی می ورزد و گناهکاران با آفریننده خویش و در نتیجه با یکدیگر نیز خصومت می ورزند. در حالی که سراینده مزمیر می گوید، « آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد » (مزامیر ۱۱۹ آیه ۱۶۵). انسان نمی تواند صلح و سلامتی را ایجادکند و به همین دلیل است که تمامی طرحهای انسانی برای تزکیه و تعالی افراد و جامعه برای ایجاد صلح و سلامتی با شکست مواجه میشوند زیرا چنین طرحهایی نمی توانند به قلب افراد دسترسی یابند. تنها نیرویی که قادر است صلح و سلامتی واقعی را در دل افراد ایجاد کرده و استمرار بخشد، فیض مسیح است. هنگامی که سلامتی مسیح در قلب آدمی ساکن می شود تمامی امیال پلید که موجب کشمکش و نفاق می شوند بدور افکنده می شوند و آنگاه، « به جای خلنگ درختان صنوبر میروید و به جای خار صنوبر. و کویر بی آب و علف زندگی مثل گل سرخ خواهد شگفت و شادمانی خواهد شد » (اشعیا ۵۵ آیه ۱۳؛ باب ۲۵ آیه ۱).

جمعیتی که به سخنان مسیح گوش فرا می دادند، از تعالیم او که با تعالیم و دستورات فریسیان کاملاً متفاوت بود، شگفت زده شدند. مردم به جایی رسیده بودند که فکر می کردند برخورداری از مال و ثروت دنیوی موجب خوشبختی ایشان میشود و به همین دلیل به شهرت و ثروت افراد با دیده حسادت و طمع می نگریستند. در آن ایام، داشتن عنوان « معلم » بسیار خوشایند بود و مردان خردمند و دیندار فضایل اخلاقی خویش را به رخ مردم می کشیدند. برخورداری از مقام و ثروت دنیوی اوج خوشبختی تلقی می شد، اما عیسی در حضور جمعیت اعلام کرد که چنین پیشرفت و افتخاری تمامی پاداشی است که چنین افرادی در این جهان و برای همیشه دریافت خواهند کرد. او با اقتدار سخن می گفت و سخنان او و قدرت متقاعد کننده ای همراه بود. مردم ساكت و بی صدا به سخنان او گوش فرا داده و احساس ترس آمیخته با احترام برایشان حکمفرما شده بود. آنان با تردید به یکدیگر می نگریستند و از خود می پرسیدند که اگر تعالیم این شخص حقیقت داشته باشد، چه کسی در میان ایشان نجات خواهد یافت؟ بسیاری از ایشان متقاعد شده بودند که این معلم استثنایی به وسیله روح خداوند بر انگیخته شده و عقایدی را که بیان می کرد، عقاید الهی است.

عیسی بعد از تشریح بنیان و اساس خوشبختی واقعی و چگونگی نائل شدن به

آن، وظایف شاگردانش را به ایشان خاطر نشان کرد تا در مقام معلمین برگزیده شده از سوی خداوند، مردم را به مسیر پارسایی و حیات ابدی هدایت کنند. عیسی از پیش می دانست که شاگردان به خاطر رو برو شدن با ناکامی و دلسردی، رنج خواهند برد و با مخالفتهای قاطع دشمنان رو برو خواهند شد و مورد تحقیر قرار گرفته و شهادت ایشان درباره او مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. او به خوبی می دانست که شاگردانش، این مردان متواضع که با دقت به سخنان وی گوش می دادند برای انجام رسالت خویش با تهمت، شکنجه، زندان و مرگ رو برو خواهند شد. بنابراین در ادامه سخنانش فرمود، « خوشا بحال زحمتکشان برای عدالت، زیرا ملکوت آن ایشان است. خوشا بحال شما، آنگاه که مردم به خاطر من شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به دروغ علیه تان بگویند. خوش باشید و شادی کنید زیرا پاداشتان درآسمان عظیم است، چرا که همین گونه پیامبرانی را که پیش از شما بودند، آزار رسانیدند ».

دنيا گناه را دوست دارد و از عدالت متنفر است. دشمنی آن با عیسی نیز درست به همین دلیل بود. همه آنانی که محبت بیکران او را رد می کنند، مسیحیت را عامل دردسر خواهند یافت. نور مسیح تاریکی را که گناهان ایشان را می پوشاند از بین می برد و نیاز به اصلاح شدن را در زندگی ایشان آشکار می کند. هر چند افرادی خود را به روح القدس تسليم کرده و بر علیه گناه مبارزه می کنند، عده ای دیگر نیز به گناه چسبیده و بر علیه حقیقت و نمایندگان آن به نبرد می پردازند.

بدين ترتیب، کشمکش آغاز می شود و پیروان مسیح به عنوان افرادی مزاحم مورد اتهام قرار می گیرند. پیروی ایشان از خداوند موجب می شود تا با دشمنی جهان مواجه شوند. آنان به خاطر مسیح متحمل سرزنش می شوند زیرا در مسیری گام بر می دارند که به وسیله شریف ترین و فداکارترین فرد این جهان پیموده شده است. ایشان نه با اندوه بلکه با شادی و خوشی با جفا رو برو می شوند. هر آزمون سختی، عاملی است که موجب تصفیه و ترکیه ایشان می شود و آنان را برای همکاری با خداوند آماده می سازد. در مجادله بزرگ برای کسب عدالت، هر مبارزه ای از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. که در پیروزی نهایی به شادی فرد خواهد افزود. پیروان مسیح اگر از چنین تفکری پیروی کنند، در مقابل مشکلاتی که ایمان و تحمل ایشان را موردآزمایش قرار می دهد، نخواهند ترسید، بلکه آن را با شادی خواهند پذیرفت، خادمان مسیح برای انجام وظایف خویش دراین جهان باید تمامی تمایلات خویش را جهت کسب رضایت خداوند متمرکز کرده و بدون ترس و برخورداری از حمایت انسانی، مسئولیت خویش را به انجام رسانند.

عیسی فرمود، « شما نمک جهانید » بنابراین خلاصی از جفا و آزار، خود را از جهان کنار نکشید. باید در میان مردم ساکن شوید تا طعم محبت الهی هم چون نمک، جهان را از فساد و تباہی حفظ کند.

دلهایی که به ندای روحی القدس پاسخ می‌گویند همانند نهرهایی هستند که برکات خداوند از آنها جاری می‌شود. آنانی که به خداوند خدمت می‌کنند اگر از روی زمین برداشته شوند و روح القدس خداوند نیز از میان مردم خارج شود، در آن صورت این جهان برای ویرانی و تباہی به حال خود رها خواهد شد. و نتیجه آن حاکیمت شیطان خواهد بود. هر چند افراد گناهکار از آن آگاه نیستند، اماً تمام برکاتی را که در این جهان دریافت می‌کنند به خاطر حضور قوم خداوند است، همان قومی که از سوی ایشان مورد ظلم و تحکیم قرار می‌گیرد. مسیحیان اگر فقط نام مسیحی را برخود حمل کنند، مانند نمکی خواهند بود که خاصیت خود را از دست داده است. وجود چنین افرادی برای نیکویی این جهان هیچ اثری نخواهد داشت. آنان به خاطر بد معرفی کردن خداوند به جهان، از بی ایمانان بدتر می‌باشند.

«شما نور جهانید». یهودیان تصور می‌کردند که نجات منحصر به قوم یهود می‌باشد، اماً مسیح به ایشان نشان داد که نجات مانند نور آفتاب می‌باشد و به همه جهان تعلق دارد. مذهب کتاب مقدس نباید در میان جلدی‌های یک کتاب و یا در محدوده‌ی دیوارهای یک کلیسا محصور شود. هم چنین نباید به خاطر منافع شخصی ما عرضه شده و پس از آن مجدداً کنار گذاشته شود. مذهب کتاب مقدس باید به زندگی روزانه ما قداست بخشیده و در تمام فعالیت‌های شغلی و ارتباطات اجتماعی آشکار شود.

شخصیت واقعی از بیرون شکل نمی‌گیرد بلکه در باطن شخص شکل گرفته و تجلی می‌یابد. اگر خواهان هدایت افراد به مسیر عدالت و پارسایی هستیم، اصول پارسایی باید نخست در دلهای ما حفظ نگاه داشته شود و مورد تکریم قرار گیرد. اقرار ما به ایمان ممکن است عقیده مذهبی مارا آشکار کند، اماً تقوای عملی ماست که می‌تواند کلام حقیقت را به دیگران عرضه کند. زندگی نامتناقض و پایدار، گفتگوی مقدسانه، راستی و امین بودن تزلزل ناپذیر، پویایی، روح خیرخواهی، الگوی خdapرستانه، — اینها خصایلی هستند که بواسطه آن نور حقیقت به جهان تابیده می‌شود.

عیسی نیامد تا جزئیات و شاخه‌های شریعت را بازگوئی کند، اماً در عین حال این تصور را در مخاطبین خویش به وجود نیاورد که استنباط کنند که او برای لغو مقررات شریعت آمده است. او می‌دانست که جاسوسان آماده اند تا سخنان او را مستمسک قرار داده و از آن در جهت مقاصد پلیدشان استفاده کنند. او می‌دانست که تبعیض [و تعصب] در اذهان بسیاری از مستمعین او وجود دارد و به همین دلیل چیزی نگفت مبادا که ایمان ایشان نسبت به دین و اصول آن که از سوی موسی به ایشان سپرده شده بود، متزلزل شود. خود مسیح احکام اخلاقی و احکام فرایض و تشریفاتی را به موسی داده بود. احترام فوق العاده او نسبت به

شريعت و انبياء موجب شده بود تا برای شکستن دیوار مقررات سنتی که یهودیان را در محیط بسته و محدود کننده ای قرار داده بود، تلاش کند. در حالی که تفسیرهای غلط ایشان را در باره احکام مردود شمرد، اما با هوشیاری فراوان، شاگردان خود را از نادیده گرفتن حقایق عظیم الهی که به قوم یهود به امانت سپرده شده بود، برحذر می داشت.

فریسیان به خاطر اطاعت از احکام به خود می بالیند، اما در مورد اصول و کاربرد آن در اعمال روزانه به قدری بی اطلاع بودند که سخنان منجی از نظر ایشان مانند کفر و الحاد بود. در حالی که عیسی گرد و غباری که حقیقت در زیر آن مدفون شده بود را می زدود، آنان تصور می کردند که او درحال زدودن حقیقت می باشد. فریسیان درگوش یکدیگر نجوا می کردند که عیسی حقیقت را خوار می شمارد. او پی به افکار ایشان برد و خطاب به ایشان گفت، «گمان مبرید که آمده ام تا تورات و نوشه های پیامبران را باطل نمایم، نیامده ام تا آنها را باطل کنم، بلکه آمده ام تا آنرا کامل نمایم». در اینجا، عیسی اتهام فریسیان را رد می کند. رسالت او در این جهان اثبات حقانیت مقررات و احکامی بود که فریسیان او را به نقض آن متهم می کردند. اگر شريعت خداوند قابل تغییر و لغو شدنی بود، دیگر لزومی نداشت که مسیح به جهت گناهان ما متحمل رنج و عذاب گردد. او آمد تا ارتباط میان شريعت با انسان را توضیح داده و با رفتار مطیع خویش، مفاهیم آن را روشن سازد.

خداوند احکام مقدس خویش را به ما داده است زیرا او انسان را دوست دارد. او برای حفاظت ما در مقابل عواقب گناه، اصول پارسایی را برای ما آشکار می کند. شريعت ابراز اندیشه خداوند است و زمانی که به واسطه ایمان به مسیح پذیرفته می شود، به افکار ما تبدیل می شود. شريعت به ما قوت می بخشد تا بر امیال نفس و تمایلات دنیوی و وسوسه هایی که ما را به سوی گناه می کشانند، پیروز شویم. خداوند خواهان خوشبختی ماست و به همین دلیل پندهای احکام را به ما داده است تا با اطاعت از آن ها سعادتمند شویم. هنگامی که فرشتگان در زمان تولد عیسی سرود «خدا را در اعلی علیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد» (لوقا ۲: ۱۴) را خوانندند، در حقیقت، اصول شريعت را که عیسی برای تکریم و ستایش آن آمده بود، اعلام می کردند.

زمانی که شريعت بر فراز کوه سینا اعلام شد، خداوند ذات مقدس خویش را به انسان آشکار کرد تا در مقایسه خود با آن از طبیعت گناه آلود خویش آگاه شود. احکام به این دلیل به انسان داده شد تا نسبت به گناه خویش ملزم شده و نیاز به یک نجات دهنده را احساس کند. هنگامی که اصول شريعت به واسطه روح القدس در دل آدمی قرار می گیرد در واقع چنین کاری صورت می پذیرد. شريعت هنوز هم این کار را انجام می دهد. اصول احکام در زندگی و رفتار مسیح کاملاً

مشهود است و هنگامی که روح القدس خداوند قلب آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هنگامی که نور مسیح، نیاز به خون پاک کننده او را به افراد آشکار می‌کند، شریعت هنوز هم عاملی است که می‌تواند ما را به سوی مسیح هدایت می‌کند تا با ایمان به او عادل شمرده شویم. «شریعت خداوند کامل است و روح را دگرگون می‌کند» (مزامیر ۱۹ آیه ۷).

عیسی فرمود، «تا آسمان و زمین از میان نرود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه همه به انجام رسد». خورشیدی که درآسمان می‌درخشید و زمینی که شما برآن ساکن هستید، به تغییر ناپذیری بودن شریعت خداوند شهادت می‌دهند. اگر آنها از بین بروند، احکام خداوند باقی خواهند ماند. «آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، ازانکه یک نقطه از تورات زایل گردد» (لوقا ۱۶ آیه ۱۷). سیستم آیین‌های تشریفاتی بعنوان الگو و پیش درآمدی باید تلقی می‌شدند که به عیسی به عنوان بره خدا اشاره کرده و سپس با مرگ او [بعنوان بره قربانی برای کفاره گناهان]، منسوخ می‌شدند، اماً احکام ده گانه همانند سلطنت خداوند پایدار و تغییر ناپذیر باقی می‌مانند.

از آنجا که «شریعت خداوند کامل است»، پس هر گونه تغییر آن شرارت است. آنانی که از احکام خداوند سرپیچی کرده و به سایرین نیز سرپیچی کردن از آن را تعلیم می‌دهند، از سوی مسیح محکوم خواهند شد. منجی با اطاعت از احکام شریعت، حقایق آن را مورد تاکید قرارداده و نشان داد که شریعت می‌تواند به وسیله انسان نگه داشته شود. او نشان داد که چگونه شخصیت انسان می‌تواند با اطاعت از شریعت رشد و تعالی یابد. همه آنانی که مانند او مطیع شریعت هستند، در حقیقت اعلام می‌کنند که شریعت «مقدس و عادل و نیکوست» (رومیان ۷ آیه ۱۲). و بالعکس همه آنانی که احکام خدا را زیر پا می‌گذارند بر ادعای شیطان پافشاری می‌کنند که شریعت را ظالمانه و غیر قابل اطاعت معرفی می‌کند. چنین افرادی از فریب‌های دشمن بزرگ یعنی شیطان جانبداری کرده و نسبت به خداوند بی‌حرمتی می‌کنند. آنان فرزندان شریر محسوب می‌شوند که نخستین کسی بود که بر علیه شریعت خداوند عصیان کرد. پذیرش چنین افرادی درآسمان مجددًا مقدمات نا اطاعتی و عصیان را فراهم آورده و سلامت کائنات را با خطر مواجه خواهد ساخت. کسی که عمداً یکی از اصول شریعت را نادیده بگیرد، هرگز به ملکوت آسمان وارد نخواهد شد.

عالمان دینی یهود، زهد خویش را برای ورود به ملکوت کافی می‌دانستند، اماً عیسی آن را بی ارزش و نا کافی اعلام کرد. تشریفات ظاهری و دانش نظری درباره حقیقت، پارساپیان فریسیان را تشکیل می‌داد. عالمان یهودی ادعا می‌کردند که به واسطه تلاشهای فردی خودشان برای نگه داشتن احکام می‌توانند مقدس باشند. در حالی که به خاطر اعمال ایشان، پارساپیان از مذهب رخت بر بسته بود.

در حالیکه که در انجام مراسم و تشریفات مذهبی وسوس زیاد به به خرج می دادند، زندگی ایشان فاسد و تباہ گردیده بود. پارسايی کذايی ایشان هرگز نمی توانست ایشان را به مملکوت آسمان وارد کند.

بزرگترین فرييی که در ايام مسيح ذهن مردم را به خود مشغول کرد اين بود که پذيرش ظاهري حقiqت موجب عادل شدن و برائت از گناه می شود. در حالی که تجارب بشری نشان داده بود که دانش نظری در باره حقiqت برای رستگاري يك فرد کافی نمی باشد. زيرا چنین دانشی نمی تواند ثمرات عدالت را به بار آورد. يك نگرش دقiq نشان ميدهد که عبارت حقiqت از منظر الهيات شناسی، اغلب از حقiqت اصيل و بنیادين نفترت دارد که اين موضوع از [طريقه] عملکرد [انسانها] هويداست. تاريكترين صفحات تاريخ بشری پُر است از شرح جنایاتی که از سوی مذهبیون متعصب انجام شده است. فريسيان ادعا می کردند که فرزندان ابراهيم بوده و به خاطر در اختیار داشتن احکام و فرائض مقدس الهی به خود می باليدند، اماً برخورداری از چنین امتیازاتی، ایشان را از خود خواهی، شرارت، حرص کسب مال و ثروت و رياکاري بي شرمانه، محافظت نکرد. آنان خودشان را متدين ترين افراد عالم می پنداشتند، اماً دينداری کاذب ایشان باعث شد تا خداوند جلال را مصلوب کنند.

همين خطر هنوز هم وجود دارد. بسياري باور کرده اند که مسيحي هستند فقط بخاطر اينکه بر برخی مفاهيم الهياتی صحه گذاشته اند. اماً در زندگی خود به حقائق الهی عمل نمی کنند. زيرا به اين حقائق ايمان نداشته و نسبت به آن علاقمند نیستند. و به همین دليل، قدرت و فيضی را که از طریق ايمان به حقiqت حاصل میشود، دریافت نمی کنند. چه بسا، افراد ايمان به حقiqت را اقرار کنند، اماً اگر ثمرات ايمان که شامل صداقت، مهرباني، صبر، شکيبائي و تفکرالهي می باشد در زندگی ایشان دیده نشود، چنین ايمانی برای صاحبانش لعنت تلقی شده و از طریق اعمال ایشان برای جهان نیز لعنت به بار خواهد آورد.

پارسايی که مسيح تعليم داد هماهنگ شدن قلب و زندگی با اراده آشكار خداوند است. افراد گناهکار زمانی پارسا شمرده می شوند که به خداوند ايمان داشته باشند و ارتباط زنده با او را حفظ کنند. درآن صورت، ايمان حقيقي اذهان ایشان را تعالى بخشیده و به زندگی ایشان نجابت و اصالت می بخشد. پس از آن تشریفات ظاهري با خلوص باطنی مسيحي هماهنگ شده و تشریفات مقرر شده برای عبادت خداوند، همانند تشریفاتی که فريسيان ريا کار انجام می دادند، بي معنی نخواهد بود.

عيسي هريک از احکام ده گانه را به طور مجزا مطرح کرده و مفهوم عميق وگستره آن را توضیح می دهد. او نشان می دهد که اصول اخلاقی این احکام تا چه اندازه گستره بوده و اشتباه مهلکی را که یهوديان در اطاعت ظاهري از احکام

شريعت مرتکب شده بودند به ايشان آشكار می کند. عيسى اعلام می کند که شريعت خداوند با فکر پلید و نگاه شهوانی زير پا گذاشته می شود. کسی که مرتکب کوچکترین بی عدالتی شود شريعت را تقض کرده و طبيعت خويش را فاسد می سازد. قتل و جنایت ابتدا در فکر آدمی شکل می گيرد وکسی که قلب خويش را به روی کينه و نفترت می گشайд در مسیر قتل و جنایت گام بر می دارد و قربانیهای او در نظر خداوند مشمئز کننده می باشند.

يهوديان روحیه انتقام جوين را در وجود خويش پپورانده بودند. آنان با تنفر از روميان و بر زبان آوردن سخنان رشت و تقييح کننده که صفات اهريمني بود، شرير را خشنود ساخته بودند. بدین ترتيب خودشان را آماده کردند تا تحت هدایت شرير اعمال وحشتناکی را مرتکب شوند. در زندگی مذهبی فريسيان هیچ گونه تقوا و خداترسی قابل قبولی برای ارائه به اقوام غير يهودی دیده نمی شد. مسيح به ايشان فرمود که با فکر قيام بر عليه حاكمان ستمگر و پپوراندن آرزوی انتقام، خود را فريب ندهند.

درحقیقت نوعی خشم وجود دارد که حتی برای پپروان مسيح نيز توجيه پذير می باشد. به طور مثال، هنگامی که خداوند مورد بي حرمتي قرار می گيرد و يا عبادت و خدمت او بدنام می شود و يا بي گناهی مورد ظلم قرار می گيرد، نوعی خشم ناشی از عدالت جوئی سرتاسر وجود اين افراد را فرا می گيرد، چنین خشمنی که ناشی از حساسیت روحانی و اخلاقی می باشد، گناه محسوب نمی شود.

اما آنانی که تحت تأثير هر گونه حرکت به اصطلاح تحريک آمیز، عنان اختيار خود را از دست داده و خشمگین می شوند، در حقیقت قلب خويش را به روی شيطان می گشایند. اگر خواهان هماهنگی با خداوند هستيم، باید کينه و دشمنی را از افکار خود دور کنيم.

منجي از اين نيز فراتر رفته و می فرماید، «اگر هنگام تقديم هديه ات بر مذبح، به يادآوردي که برادرت از تو شکایتي دارد، هديه ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتنی کن و سپس بيا و هديه ات را تقديم نما». بسياري در بجا آوردن مراسم مذهبی غيرت نشان می دهند درحالی که ميان ايشان و برادرانشان اختلافات نا خوشابيندي وجود دارد که باید خاتمه داده شود. خداوند از ايشان می خواهد که برای برقراری صلح آشتنی تمام قدرت خويش را به کار گيرند. تا زمانی که اين کار را انجام ندهند، خداوند عبادت ايشان را نمی پذيرد. وظيفه يك مسيحي دراين مورد به صراحة نشان داده شده است.

خداوند برکات خويش را برهمنگان جاري می سازد. « او آفتاب خود را بر بدان و نيكان می تاباند و باران برعادلان و ظالمان می باراند » او « با ناسپاسان و بد کاران مهربان است » (لوقا ۶ آيه ۳۵). او از ما می خواهد مثل او باشيم. عيسى فرمود،

« برای هر نفر که نفرینتان کند برکت بطلبید » و « به آنان که از شما نفرت دارند، نیکی کنید،... تا پدر خود را که در آسمان است پسран شوید ». اینها اصول احکام خداوند و چشمه‌های حیات می‌باشند.

کمال مطلوب خداوند برای فرزندانش عالی تر از آن است که فکر انسانی بتواند آن را درک کند. « پس شما کامل باشید، چنانچه پدر شما که در آسمان است، کامل است ». این حکم یک وعده است. نقشه نجات در نظر داردکه ما را به طور کامل از قدرت شیطان آزاد کند. مسیح همواره فرد نادم را از گناه جدا می‌سازد. او برای از بین بدن اعمال شریر به این جهان آمد تا شرایط را فراهم آورد که به واسطه آن روح القدس به همه افراد نادم اعطا شود و آنان را از ارتکاب گناه باز دارد.

عامل عصبانیت نباید بهانه ای برای رفتار غلط تلقی شود. شیطان از شنیدن اینکه مدعیان پیروی از مسیح برای رفتار غلط خویش بهانه تراشی می‌کند خوشحال می‌شود. همین بهانه هاست که موجب گناه می‌شود. برای گناه هیچ بهانه ای وجود ندارد. رفتار پاک، زندگی مسیح گونه، برای اشخاص نادم و فرزندان مومن خداوند قابل دسترس می‌باشد.

کمال مطلوب شخصیت مسیحی، همچون مسیح بودن است. همانطور که پسر انسان در زندگی خود کامل و بی عیب بود، پیروان او نیز باید در زندگی خود کامل و بی عیب باشند. عیسی از هر حیث شبیه به برادرش آفریده شد. او نیز چون ما انسان بود و گرسنه، تشنه و خسته می‌شد. او نیز با غذا خوردن به حیات خویش ادامه می‌داد و با خوابیدن نیرویی تازه می‌یافت. او هر چند پسر بی عیب خدا بود اماً در سرنوشت انسان نیز سهیم بود.

عیسی، خدا بود که در لباس جسم ظاهر شد و شخصیت او باید به ما تعلق گیرد. خداوند در باره آنانی که به او ایمان دارند می‌فرماید، « بین آنها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود » (دوم قرنتیان ۶ آیه ۱۶).

مسیح همان نزدیکی است که یعقوب در خواب دید، نزدیکی که پایه اش بر زمین قرار داشت و سرش به دروازه آسمان و به آستانه جلال می‌رسد. اگر این نزدیکی به زمین نمی‌رسید، گم شدن و تباہی ما حتمی بود. با این حال هر جا که باشیم، مسیح به ما دسترسی پیدا می‌کند. او طبیعت ما را برخود گرفت و پیروز شد تا ما به واسطه گرفتن طبیعت او پیروز شویم. مسیح به شباهت « انسان گناهکار فرستاده شد » اماً پاک و بی گناه زیست (رومیان ۸ آیه ۳). اکنون او با الوهیت خویش بر تخت الهی تکیه می‌زند و با انسانیت خویش به ما دسترسی پیدا می‌کند. او از ما می‌خواهد که به واسطه ایمان به او شکوه و زیبایی شخصیت خداوند را کسب کنیم. بنابراین بایدکامل باشیم همانطورکه « پدر ما که درآسمان است،

کامل است ».»

عیسی نشان داده بود که عدالت شامل چه چیزی می شود و خدا را به عنوان سرچشمه آن معرفی کرده بود. اکنون او به وظایف عملی روی آورده و گفت در صدقه، دعا و روزه سعی نکنید تا توجه مردم را به سوی خود جلب کنید. با صمیمیت به فقیران و رنجیدگان صدقه بدھید. در دعا، با خداوند مصاحب و راز و نیاز کنید و هنگامی که روزه می گیرید مانند ریاکاران تُرشرو مباشید. قلب یک فریسی مانند زمینی خشک و بی حاصل است که در آن بذر حیات بخش الهی پرورش نمی یابد. اما کسی که خود را بدون قید و شرط به خداوند تسليم می کند، مقبول ترین عبادت و خدمت را به حضور خداوند تقديم خواهد کرد. زیرا از طریق مصاحب با خداوند است که افراد سیرت الهی را کسب کرده و به همکاران او تبدیل می شوند.

به خدمتی که با خلوص نیت انجام می شود، اجر داده می شود. « از صدقه دادن تو کسی با خبر نشود و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد ».»

شخصیت ما به واسطه زندگی کردن در فیض مسیح، شکل می گیرد و زیبایی اولیّه به جان و روح باز می گردد. ویژگی های شخصیتی مسیح به ما منتقل می شود و شباهت الهی شروع به نمایان شدن می کند. سیمای مردان و زنانی که در طریق خداوند گام برداشته و با او همکاری می کنند، آرامش و سلامتی آسمان را نشان می دهد. آنان با فضای الهی احاطه شده اند. پادشاهی آسمان برای چنین افرادی آغاز شده است. آنان از شادی مسیح برخوردار بوده و به خاطر برکت بخشیدن به دیگران شاد هستند. ایشان این افتخار را دارند که برای خدمت به سرور پذیرفته شده و در نام او خدمت کنند.

« هیچ کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد ». ما نمی توانیم خدا را با قلبی تقسیم شده خدمت کنیم. مذهب کتاب مقدس یک [مذهب] در میان سایر [مذاهب] نیست، بلکه مقدم برهمه [مذاهب] بوده و بر همه چیز حاکمیت دارد. هم چنین نباید مانند یک تکه پارچه باشد که فقط چند جای آن رنگ خورده است بلکه باید تمام آن رنگ آمیزی شود و زندگی هم همینگونه است که باید مانند پارچه تمامی آن در خُم رنگرزی فرو رفته تا اینکه هر رشته از پارچه که رنگ نخواهد باخت کاملاً رنگ شود.

« بنابر این، اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد. تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت ». پاکی و ثبات قدم در هدف شرایط دریافت نور خداوند می باشند. کسی که آرزومند شناخت حقیقت می باشد باید تمامی مظاہر آن را بپذیرد. چنین شخصی نمی تواند با گناه

مصالحه کند. تزلزل و تردید نسبت به حقیقت موجب می شود که فرد در مقابل گناه و وسوسه های شیطان تسليم شود.

خط مشی دنیوی و اصول انحراف ناپذیر عدالت با یکدیگر هیچگونه تناسبی ندارند و همانند رنگهای مربوط به رنگین کمان به تدریج به یکدیگر در هم آمیخته نمی شوند. خداوند میان اصول دنیوی و اصول مربوط به پارسایی مرز گستردہ و روشنی را ترسیم کرده است. همان اندازه که روشنایی نیمروز با تاریکی نیمه شب متفاوت است، شباهت به مسیح نیز با شباهت به شیطان تفاوت دارد. و فقط آنانی که مانند مسیح زندگی می کنند، همکاران او محسوب می شوند. اگر تنها یک گناه در دل پرورانده شود و یا یک عمل خطا در زندگی حفظ شود، تمام وجود آلوده می شود و شخص به عامل ظلم و شرارت تبدیل می شود.

همه آنانی که برای خدمت خداوند انتخاب شده اند، تحت مراقبت او قرار می گیرند. مسیح به پرندگانی که در هوا پرواز می کنند، و به گلهایی که در صحرامی رویند اشاره کرده و از مخاطبینش خواست که این مخلوقات آفرینش را مورد توجه قرار دهند. او به ایشان فرمود، «پرندگان آسمان را بنگرید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبار ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما به آنها روزی می دهد. آیا شما از آنها به مراتب با ارزش تر نیستید؟» (متی ۶ آیه ۲۸) و معیار توجه خداوند نسبت به مخلوقات آفرینش مناسب با میزان ارزش و اهمیت آنهاست. گنجشگ کوچک قهوه ای مورد مراقبت خداوند قرار می گیرد. گلهای صحراء، و چمن هایی که زمین را می پوشاند از توجه و مراقبت پدر آسمانی برخوردار می شوند. استاد بزرگ هنر سوسن های صحراء را چنان با مهارت و زیبا آفرید که زیبایی آنها از شکوه و جلال سلیمان بیشتر جلوه می کنند. او تا چه اندازه بیشتر به انسان توجه می کند که به شباهت و زیبایی خداوند آفریده شده است. خداوند میل دارد که فرزندانش سیرت و شخصیت او را ظاهر سازند و همانطور که تابش آفتاب نور خود را بر رگه های ظریف و رنگارنگ گلها می تاباند، خداوند نیز زیبایی سیرت خود را بر روح و جان آدمی اعطا می کند.

همه آنانی که ملکوت محبت، پارسایی و سلامتی مسیح را انتخاب می کنند و توجه به آن را در صدر الویت قرار می دهند به جایهای آسمانی متصل می شوند و تمام برکات مورد نیاز در این جهان به ایشان متعلق خواهد بود. در کتاب تقدیرالله، در دفتر حیات برای هر کدام از ما صفحه ای اختصاص داده شده است. تمامی خصوصیات ما در این صفحه درج شده است. حتی تعداد موهای سر ما در آن به ثبت رسیده است. فرزندان خداوند هرگز از ذهن او غایب نمی شوند.

«پس در اندیشه فردا مباشدید» (متی ۶ آیه ۳۴). باید هر روز از مسیح پیروی کنیم. خداوند کار امروز را به فردا واگذار نمی کند. او تمامی راهنمایی های مورد

نیاز فرزندانش را در یک زمان به ایشان نمی دهد، مبادا که آشفته شوند. او آن اندازه به ایشان می گوید که به خاطر سپرده و انجام دهنده. قوت و حکمت عطا شده برای ضرورتهاي مربوط به زمان حال داده شده است. « اگر از شما کسی بى بهره از حکمت است » — برای امروز — « درخواست کند از خدای که سخاوتمندانه و بدون ملایمت به همه عطا می کند، و به وی عطا خواهد شد ». (یعقوب باب ۱ آیه ۵).

« داوری نکنید تا بر شما داوری نشود ». خود را برتر از دیگران میندارید و بر علیه آنها داوری نکنید. از آنجا که نمی توانید انگیزه دیگران را تشخیص دهید، قادر به داوری نیستید. با انتقاد و عیب جویی از دیگران، در حقیقت خود را محکوم می کنید، زیرا با این کار نشان می دهید که با شیطان، متهم کننده برادران خود همکاری می کنید. خداوند می فرماید، « خود را بیازماید تا ببینید آیا در ایمان هستید يا نه. خود را محک بزنید ». این وظیفه ماست. « اگر برخود حکم می کردیم، بر ما حکم نمی شد » (دوم قرنتیان ۱۲ آیه ۵؛ اول قرنتیان ۱۱ آیه ۳۱).

« درخت نیکو، میوه نیکو می دهد ». اگر میوه بد طعم و به درد نخور باشد، درخت بد است و به همین ترتیب، میوه نیکو در زندگی، شرایط باطنی و تعالی شخصیت را نشان می دهد. اعمال نیکو هرگز نمی توانند نجات را کسب کنند، اما نشان دهنده ایمان هستند که با محبت عمل کرده و شخص را تزکیه و تطهیر می کنند. هر چند پاداش ابدی به خاطر شایستگی ما داده نمی شود، با این وجود در تناسب باکاری خواهد بود که از طریق فیض مسیح انجام شده است.

بدین طریق مسیح اصول پادشاهی خویش را اعلام کرد و این اصول را به عنوان قوانین عالی زندگی تعلیم داد. او برای تفهیم تعالیم خویش از مثلها استفاده کرده و می گوید، « تنها شنیدن سخنان من کافی نیست بلکه با عمل کردن به آن می توانید پایه های شخصیت خود را بنا کنید. خود خواهی مانند شن روان است. اگر شخصیت خود را براساس فرضیه ها و ابداعات بشری بنا کنید، مانند خانه ای خواهد بود که بر روی شن بنا شده است و در مقابل بادهای وسوسه و طوفانهای آزمایش فرو ریخته و ویران خواهد شد. اما اصولی که من تعلیم داده ام تا ابد باقی خواهد ماند. بنابراین کلام مرا بپذیرید و شخصیت خود را بر روی آن بنا کنید ».

« پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، هم چون مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. چون باران بارید و سیلها روان شد و بادها وزید و برآن خانه زور آورد، خراب نشد زیرا بنیادش بر سنگ بود » (متی ۷ آیات ۲۴ و ۲۵).

۳۲ - «افسر رومی»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۸:۱۳-۵؛

انجیل لوقا ۷:۱۷ تدوین گردیده است]

مسیح به مرد درباری که پرسش را شفا داد، گفته بود، «تا آیات و عجایب نبینید، ایمان نمی آورید» (یوحنا ۴ آیه ۴۸). او از اینکه قوم خودش درباره مسیح بودن وی درخواست آیات و معجزات می کردند، محزون می شد و بارها از بنی ایمانی ایشان شگفت زده شده بود. اماً به خاطر ایمان یک نظامی رومی که نزد او آمده بود، در شگفت شد و نظامی رومی قدرت منجی را مورد تردید قرار نداد. او حتی از منجی تقاضا نکرد که برای انجام معجزه شخصاً به خانه او بیاید، بلکه گفت، « فقط سخنی بگو که خدمتکارم شفا خواهد یافت.»

خدمتکار افسر رومی زمین گیر شده و در آستانه مرگ بود. در میان رومیان، خدمتکاران بردۀ هایی بودند که در کوچه و بازار خرید و فروش می شدند و مورد آزار و خشونت قرار می گرفتند. اماً نظامی رومی، غلام خویش را بسیار دوست می داشت و شدیداً خواهان بهبودی او بود. او ایمان داشت که عیسی می تواند غلام او را شفا دهد. او منجی را ندیده بود اماً اخباری که شنیده بود، ایمان را در او به وجود آورده بود. علیرغم ظاهر پرستی و تشریفات گرایی یهودیان، این فرد رومی متقادع شده بود که مذهب یهودیان بر مذهب خود او برتری دارد. او پیش از این، بر موانع و حصارهای تعصب قومی و دشمنی که فاتحان و قوم مغلوب را از هم جدا کرده بود، غلبه کرده بود. او برای عبادت خداوند احترام قایل شده بود و نسبت به یهودیان به عنوان پرستندگان خداوند با مهریانی رفتار کرده بود. او در تعالیم مسیح، همانگونه که برای وی شرح داده شده بود، چیزی را یافت که نیاز روحی اش را تأمین می کرد. تمام چیزهای روحانی که در درون او بود به سخنان منجی واکنش نشان داد. ولی او خود را لایق نمی دانست که نزد عیسی آید، به همین دلیل بزرگان یهود را نزد عیسی فرستاد تا از او بخواهند بیاید و غلامش را شفا دهد. آنان با معلم اعظم آشنا بودند و می خواست و تصور کرد که می داند که چگونه به نزد او بروند تا اینکه بتواند لطف و مرحمت او را کسب کند.

زمانی که عیسی وارد کفرناحوم شد با هیئتی از بزرگان یهود روبرو شد که استدعای آن نظامی رومی را به اطلاع او رسانندند. آنان با التماس بسیار به او گفتند، «این مرد سزاوار است این لطف را در حقش بکنی، زیرا قوم ما را دوست دارد و کنیسه را نیز بر ایمان ساخته است.»

عیسی بیدرنگ به سوی خانه افسر رومی رهسپار شد، اماً به واسطه ازدحام

جمعیت به آهستگی پیش می رفت. اخبار عزیمت او از پیش به گوش افسر رومی رسید و او چون خود را لایق نمی دانست، پیامی برای عیسی فرستاد که « سرورم، خود را زحمت مده، زیرا شایسته نیستم زیر سقف من آیی »، اماً منجی به راه خود ادامه داد و سرانجام نظامی رومی به خود جرأت داده و با تزدیک شده به او پیام خود را تکمیل کرده و گفت، « از همین رو، حتی خود را لایق ندانستم نزد تو آیم »، « فقط سخنی بگو که خدمتکارم شفا خواهد یافت. زیرا من خود فردی هستم زیر فرمان. سربازانی نیز زیر فرمان خود دارم. به یکی می گوییم، برو، می رود، به دیگری می گوییم بیا، می آید. به غلام خود می گوییم این را به جای آر، به جای می آورد ». همانطور که من نماینده قدرت روم هستم و سربازان من قدرت مرا به عنوان مافوق تأیید می کنند، به همان ترتیب، تو نماینده ذات لایتناهی هستی و همه مخلوقات آفرینش فرمان تو را اطاعت می کنند. تو می توانی به مریضی فرمان دهی که دور شود و از تو اطاعت خواهد کرد. تو می توانی فرشتگان آسمانی را احضار کنی و آنان فضیلت شفا را عطا خواهند کرد. فقط سخنی بگو که خدمتکارم شفا خواهد یافت.

عیسی چون این را شنید، از او در شگفت شد و به جمعیتی که از پی اش می آمدند روی کرد و گفت: « به شما می گوییم، چنین ایمانی حتی در اسراییل هم ندیده ام ». سپس به آن نظامی گفت: « برو مطابق ایمانت به تو داده شود، در همان دم خدمتکار او شفا یافت ».

بزرگان یهود که نظامی را به مسیح معرفی کردند، نشان داده بودند که چه اندازه از برخورداری از روح انجیل فاصله دارند. آنان تشخیص نمی دادند که بزرگترین و اصلی ترین نیاز انسان، طلب رحمت الهی است. آنان با خود خواهی و رفتاری حق به جانب از نظامی رومی تعریف و تمجید کرده و گفتند چون « قوم ما » ما را مورد لطف و مرحمت قرار داده است. اماً نظامی درباره خود گفت، « من لایق نیستم ». فیض مسیح قلب او را تحت تأثیر قرار داده بود. او به نالایق بودن خویش پی برده بود با این حال برای درخواست کمک از مسیح نترسید. زیرا به اعمال نیکوی خود اعتماد نکرد و بزرگترین نیاز او آشنایی با مسیح و درخواست کمک از او بود. بنابراین ایمان خود را به مسیح اعلام کرد و ایمان او به عیسی صرفاً به خاطر انجام معجزات نبود بلکه او، عیسی را دوست و منجی بشر می دانست.

هر انسان گناهکار باید به این نحو به نزد مسیح بیاید. « ما را نه به سبب کارهای نیکویی که کرده بودیم، بلکه از رحمت خویش نجات بخشید ». (تیطس ۳ آیه ۵). زمانی که شیطان به شما می گوید که شما گناهکار هستید و نمی توانید برکات خداوند را دریافت کنید، به او بگویید که مسیح به این جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشید. ما چیزی نداریم که ما را در حضور خداوند شایسته و مقبول سازد، اماً هنگامی که به شرایط فلاکت بار خویش اعتراف می کنیم از قدرت نجات بخش

خداآوند بهره مند می شویم. آنگاه، می توانیم از تمام چیزهایی که ما را به خود وابسته کرده است آزاد شویم و به صلیب جلجتا نگریسته، بگوئیم: در دستهای خود، هیچ بهایی برای پرداخت کردن ندارم، تنها به صلیب تو متکی هستم.

یهودیان از ایام کودکی در ارتباط با کار مسیح تعلیم دیده بودند. اظهارات الهام بخش مشایخ و انبیاء و تعالیم نمادین مربوط به آیین های قربانی به ایشان تعلیم داده شده بود. اماً ایشان نور حقیقت را نادیده گرفته بودند و اکنون در مسیح چیزی نمی دیدند که اشتیاق آن را داشته باشند. اماً افسر رومی، کسی که در سرزمین مشرکین تولد یافته، در امپراطوری بت پرست روم تحصیل کرده و همانند یک سرباز تربیت شده و ظاهراً به واسطه تعصب یهودیان و به خاطر تحریر قوم اسرائیل از سوی هموطنانش از زندگی روحانی محروم و دور نگاه داشته شده بود. این مرد، حقیقت را دریافت که یهودیان، فرزندان ابراهیم از درک آن غافل بودند. او منتظر نماند تا ببیند که آیا خود یهودیان کسی را که ادعا می کرد مسیح ایشان است بپذیرند یا نه. هنگامی که «آن نور حقیقی که بر هر انسانی روشنایی می افکند به راستی به جهان می آمد نور خود را بر او تابانیده بود، علیرغم اینکه از سرزمینی دور آمده بود، جلال پسر خدا را تشخیص داد» (یوحنا ۱ آیه ۹).

برای عیسی، این علامتی بود از اینکه کار بشارت انجیل باید در میان اقوام غیر یهودی انجام شود. او با شادی و اشتیاق فراوان در انتظار روزی بود تا مردم از همه اقوام به پادشاهی او ملحق شوند. عیسی با اندوهی عمیق نتایج انکار فیض الهی را برای قوم یهود ترسیم کرده و گفت، «به شما می گوییم که بسیاری از شرق و غرب خواهند آمد و در پادشاهی آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر سر یک سفره خواهند نشست، اماً فرزندان این پادشاهی به تاریکی بیرون افکنده خواهند شد، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود». افسوس که هنوز هم عده زیادی خود را برای این پایان غم انگیز آماده می کنند. در حالی که عده بسیاری در سرزمین های شرک و تاریک، فیض او را می پذیرند. عده بسیاری در سرزمین های مسیحی، جایی که نور حقیقت برآن می تابد، از دریافت فیض او خودداری می کنند.

در فاصله سی کیلومتری از شهر کفرناحوم و در فلاتی وسیع و پهناور، در دشت زیبای «یزرئیل» دهکده نایین قرار داشت و عیسی به سوی این دهکده براه افتاد. بسیاری از شاگردان و سایرین در کنار او حضور داشتند. مردم در تمام طول راه با اشتیاق شنیدن سخنان محبت آمیز و پر فیض او و با آوردن مريمستان خویش برای دریافت شفا و با این امید که عیسی به واسطه در اختیار داشتن چنین قدرت شگفت انگیزی، خود را به عنوان پادشاه اسرائیل اعلام خواهد کرد، از هر طرف به سوی او رهسپار شدند. جمعیت زیادی در کنار او جمع شدند. آنان خوشحال و امیدوار، او را در مسیر سنگلاخ به سوی دروازه ورودی دهکده کوهستانی همراهی

کردند.

هنگامی که به دروازه شهر نزدیک شدند، گروهی را دیدند که در حال تشیع جنازه بودند. آنان با گامهای آهسته و چهره هایی محزون به سوی گورستان در حرکت بودند. در درون تابوت سر گشوده جسد مرده ای قرار داشت که در جلوی جمعیت حمل می شد و در اطراف آن فریاد شیون و زاری سوگواران به آسمان بلند شده بود. به نظر می رسید که تمام مردم دهکده برای ادائی احترام به مرده و اظهار همدردی با خانواده عزادار گردهم آمده بودند.

منظره بسیار دردناک و ترحم انگیزی بود. متوفی یگانه پسر بیوه زنی بود و مادر تنها و داغدیده یگانه فرزند خود را که پشتیبان و مایه تسلی وی بود به سوی گورستان مشایعت می کرد. و « خداوند چون او را دید، دلش بر او سوخت »، و هم چنانکه مادر داغدیده، گریه کنان و بدون توجه به حضور او به پیش می رفت، عیسی به او نزدیک شده و با صدای آرام و مهربان گفت، « گریان مباش ». عیسی در آستانه تبدیل اندوه او به شادی بود، با این حال نتوانست از اظهار همدردی امتناع کند.

« سپس نزدیک رفت و تابوت را لمس کرد ». لمس مردگان نمی توانست او را نجس سازد. کسانی که تابوت را حمل می کردند ایستادند و شیون و زاری عزاداران متوقف شد. کسانی که در دو طرف تابوت ایستاده بودند، در عین نا امیدی امیدوار بودند. در کنار تابوت کسی حضور داشت که مریضی را شفا داده و دیوها را اخراج کرده بود. آیا مرگ نیز مطیع قدرت او بود ؟

مسیح با سخنانی مقتدرانه و رسا فرمان داد، « ای جوان، تو را می گوییم، بر خیز ». این صدا درگوش مُرده نفوذ کرده و مرد جوان چشمانش را می گشاید. عیسی دست او را گرفته و او را بلند می کند. در این لحظه نگاه خیره مرد جوان متوجه مادرش می شود که گریان و نالان در کنار تابوت او ایستاده بود. مادر و فرزند با شادی برای مدتی یکدیگر را در آغوش می گیرند. جمعیت در سکوت به این صحنه می نگرند و ترس و هیبت بر همه آنان مستولی می شود. آنان برای مدتی کوتاه، با سکوت و احترام بر جای خود می ایستند، چنانکه گویی در حضور خداوند ایستاده اند. سپس « در حالی که خدا را استایش می کردند، گفتند: پیامبری بزرگ در میان ما ظهور کرده است. خدا به یاری قوم خود آمده است. گروه تشیع کنندگان این بار با شادی به دهکده نایین باز گشتد. و خبر این کار عیسی در تمام یهودیه و نواحی اطراف منتشر شد ».

او که در دروازه دهکده نایین در کنار مادر غمیدیده ایستاده بود، امروز نیز تمامی کسانی را که در کنار تابوت عزاداری می کنند، می بیند. اندوه ما او را تحت تأثیر قرار می دهد. قلب مهربان و دلسوز او سرشار از محبت تغییر ناپذیراست. کلام او

که مرد را حیات بخشید امروز نیز به همان اندازه موثر و کارآمد است. او می فرماید، « تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است » (متی ۲۸ آیه ۱۸). این قدرت نه با گذشت زمان کاهش یافته و نه به واسطه فعالیت بی وقفه فیض او به پایان رسیده است. عیسی با زنده کردن پسر بیوه زن اندوه او را به شادی تبدیل کرد. با این همه مرد جوان زنده شد تا با مصیبتها، سختی ها و خطرات این جهان مواجه شده و مجدداً در مقابل قدرت، قدرت مرگ تسليم شود. در حالی که عیسی، اندوه ما به خاطر مرگ را با پیام امید جاودان تسلی می دهد. او می فرماید، « و من آن که زنده اوست. مرد بودم، اما بین که زنده جاویدم و کلیدهای مرگ وجهان مردگان در دست من است ». « از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شده تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد. و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده اند، آزاد سازد » (مکاشفه ۱ آیه ۱۸؛ عبرانیان ۲ آیات ۱۴ و ۱۵).

هنگامی که پسر خدا به مردگان امر می کند که زنده شوند، شیطان نمی تواند آنان را در چنگال مرگ اسیر کند. او نمی تواند فردی را که قدرت کلام مسیح را با ایمان دریافت کرده است در مرگ روحانی نگه دارد. خداوند به همه آنانی که در گناه مرد اند می فرماید، « ای که در خوابی، بیدار شو، از مردگان برخیز » (افسیان ۵ آیه ۱۴). این کلام، حیات ابدی است. همانطور که کلام خداوند به اولین آدم حیات بخشید، هنوز هم به ما حیات می بخشد. همانطور که این کلام مسیح، یعنی « ای جوان، تورا می گوییم، برخیز » به جوان اهل نایین حیات بخشید، به همان ترتیب کلام « از مردگان برخیز » به کسی که آن را می پذیرد، حیات می بخشد. خداوند « ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است » (کولسیان ۱ آیه ۱۳). همه آن درکلام او به ما پیشنهاد شده است و اگر کلام او را پذیریم، نجات خواهیم یافت.

و « اگر روح [خداوند] که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، حتی به بدنها فانی شما نیز حیات خواهد بخشید. او این را به واسطه روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است »، « در همان موقع که فریاد فرمان الهی و صدای رئیس فرشتگان و بانگ شیپور خداوند شنیده میشود، خود خداوند از آسمان به زیر خواهد آمد و اول کسانیکه در ایمان به مسیح مردهاند، خواهند برخاست. و سپس آن کسانی که از میان ما زنده میمانند همراه با آنها در ابرها بالا برده خواهند شد تا در آسمان با خداوند ملاقات نمایند و به این ترتیب ما همیشه با خداوند خواهیم بود » (رومیان ۸ آیه ۱۱؛ اول تسالوونیکیان ۴ آیات ۱۶ و ۱۷). عیسی به ما می گوید که با این کلام یکدیگر را تسلی دهیم.

۳۳ - « چه کسانی برادران من هستند؟ »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۲: ۵۰-۵۲؛

انجیل مرقس ۳: ۲۰-۳۵ تدوین گردیده است]

پسران یوسف از عیسی در کارهایش حمایت نمی کردند و هنگامی که اخبار مربوط به زندگی و خدمات او به گوش ایشان رسید، نگران و شگفت زده شدند. آنان شنیدند که او تمامی شبها را به دعا کردن اختصاص داده و در طول روز جمعیت زیادی در اطراف وی اجتماع می کنند تا جایی که به او فرصت نمی دهند تا غذا بخورد. دوستان او احساس می کردند که او با کار مداوم خود را خسته و فرسوده می کند. آنان نمی توانستند علت رفتار او را در برخورد با فریسیان درک کنند و در میان ایشان عده ای نگران بودند که او عقلش را از دست داده است.

برادران او از این موضوع و هم چنین از اتهام فریسیان که به او گفته بودند دیوها را با قدرت شیطان اخراج می کند آگاه شدند. آنان از سرزنشی که به واسطه خویشاوندی با عیسی متوجه ایشان شده بود شدیداً متأثر شدند. برادران عیسی متوجه شدند که سخنان و اعمال او چه آشوبی بر پا کرده است و نه تنها از سخنان متهورانه او وحشت زده شدند، بلکه از عیسی به خاطر نکوهش کردن علمای دین و فریسیان خشمگین شده و تصمیم گرفتند تا او را مقاعد کنند که از انجام چنین اقداماتی صرفنظر کند. آنان برای انجام این کار مریم را ترغیب کردند تا به ایشان بپیوندد، زیرا تصور می کردند که به خاطر علاقه عیسی به او می توانند از او تقاضا کنند تا قدری محتاطانه ترعمل کند.

درست قبل از این، عیسی مردی دیوزده و لال را شفا داده بود و فریسیان او را متهم کرده بودند که « دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می راند » (متی ۹ آیه ۳۴). مسیح با صراحة اعلام کرد که ایشان با نسبت دادن کار روح القدس به شیطان خود را از سرچشمه برکت محروم می کنند. آنانی که به خاطر بی توجهی به سیرت الهی مسیح بر علیه او سخن گفته بودند، شاید بخشیده می شدند، چرا که به واسطه روح القدس ممکن بود به اشتباه خود پی برده و توبه کنند. گناه، هرچه که باشد، اگر شخص توبه کند و ایمان آورد، گناه او با خون مسیح شسته می شود، اما کسی که کار روح القدس را انکار کند، خود را در موقعیتی قرار می دهد که جایی برای توبه و ایمان وجود نخواهد داشت. خداوند از طریق روح القدس در قلب آدمی عمل می کند و هنگامی که افراد به طور عمده روح القدس را انکار کرده و کار آن را به شیطان نسبت می دهند، مسیری را که خداوند از طریق آن با ایشان ارتباط

برقرار می کند، قطع می کنند. زمانی که روح القدس به طور کامل انکار شد، دیگر خداوند نمی تواند برای شخص کاری انجام دهد.

فریسیان که عیسی این سخنان هشدار آمیز را به ایشان گفته بود، خودشان اتهاماتی را که به مسیح نسبت داده بودند، باور نداشتند. در میان این مقامات حتی یک نفر وجود نداشت که نسبت به منجی احساس نزدیکی نکرده باشد. آنان ندای روح القدس را در دلهاشان شنیده بودند که عیسی را مسیح اسرائیل اعلام کرده و از ایشان می خواست تا به شاگردی او اقرار کنند. آنان در نور حضور او به ناپاکی خویش پی بردند و برای پارساپی که خود نمی توانستند ایجاد کنند، انتظار کشیده بودند. اماً بعد از انکار عیسی، پذیرش او را به عنوان مسیح مایه سرافکندگی خود می دانستند. آنان با قدم گذاشتن در مسیر بی اعتقادی، به حدی مغفول شدند که به خطاهایشان اعتراف نمی کردند و برای امتناع از بیان حقیقت سعی کردند تا با خشونت، تعالیم منجی را مورد تردید قرار دهند. نشانه های قدرت و رحمت او، ایشان را به ستوه آورده بود. آنان نمی توانستند از انجام معجزات او جلوگیری کنند، آنان نمی توانستند تعالیم او را متوقف کنند، اماً تمامی قدرت خویش را به کار گرفتند تا او را بد معرفی کرده و سخنان اورا تحریف کنند. با این وجود، روح ملزم کننده خداوند ایشان را تعقیب کرد تا جایی که برای مقابله با قدرت آن، مجبور شدند موانعی را ایجاد کنند، قدرتمند ترین عاملی که می توانست بر قلب آدمی تأثیر بگذارد برای مقاعده کردن ایشان به کار گرفته شد، اماً ایشان خودرا در مقابل آن تسليم نمی کردند.

این خدوند نیست که چشمان دل انسانها را کور و دلهاشان را سخت می کند. او نور حقیقت را می فرستد تا خطاهایشان را تصحیح کرده و ایشان را در مسیر سلامتی هدایت کند. و به خاطر انکار چنین حقیقتی است که چشمها روحانی افراد کور و دلهاشان سخت می گردد. غالب اوقات این فرایند تدریجی و تقریباً نامحسوس است. نور از طریق کلام خداوند، از طریق خادمان او، و یا به وسیله عمل مستقیم روح القدس به افراد عرضه می شود، اماً زمانی که پرتوی از نور حقیقت نادیده گرفته می شود، بصیرت روحانی به طور نسبی فلج شده و آشکار شدن مجدد حقیقت به آهستگی تشخیص داده می شود. بدین ترتیب تاریکی افزایش یافته تا جایی که شخص درظلمت کامل قرار می گیرد.

در مورد رهبران یهود چنین چیزی اتفاق افتاده بود. آنان در مورد قدرت الهی مسیح مقاعده شده بودند اماً برای مقابله با حقیقت کار روح القدس را به شیطان نسبت دادند و برای انجام این کار عمداً به دروغ متوصل شدند و خود را به شیطان تسليم کردند و از آن به بعد تحت کنترل قدرت او قرار گرفتند.

مسیح در ارتباط نزدیک با گناه بر علیه روح القدس، در مورد سخنان شریرانه و یهوده نیز هشدار داد. سخنان هر فرد نشان دهنده نیّات قلبی اوست. « زیرا زبان

از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید «، بلکه سخنان چیزی از نشانه شخصیت می‌باشند. [ضرب المثل فارسی می‌گوید: از کوزه همان برون طراود که در اوست]. در سخنان هر فرد قدرتی است که بر شخصیت اثر می‌گذارد. افراد تحت تأثیر کلام خویش قرار می‌گیرند. بعضی اوقات افراد تحت تأثیر یک انگیزه لحظه‌ای که شیطان باعث آن می‌شود دچار سوء ظن و حسادت شده و سخنانی را بر زبان می‌آورند که در حقیقت خودشان هم آن را باور نمی‌کنند، اماً چنین واکنشی بر افکارشان تأثیر می‌گذارد. آنان فریب سخنان خودشان را خورده و چیزی را که با تحریک شیطان گفته شد به عنوان حقیقت باور می‌کنند. چنین اشخاصی آنقدر دچار غرور می‌شوند که مایل نیستند از حرف خود دست بردارند. بر زبان آوردن سخنان تردید آمیز و انتقاد از نور الهی بسیار خطرناک می‌باشد و چنین سخنانی بر روی شخصیت اثر می‌گذارد و موجب میدان دادن به گستاخی و بی‌ایمانی می‌شود. بسا که فرد با تسليم شدن به این عادت، نادانسته به سوی خطر گام برداشته تا جایی که کار روح القدس را مورد انتقاد و انکار قرار می‌دهد. عیسی فرمود، « به شما می‌گوییم که مردم برای هر سخن پوچ که برزبان رانند، در روز داوری حساب خواهند داد، زیرا با سخنان خود تبرئه خواهید شد و با سخنان خود محکوم خواهید گردید ».

سپس عیسی به کسانی که تحت تأثیر سخنانش قرار گرفته بودند، کسانی که با شادی به او گوش داده بودند، اماً قلب خود را به روح القدس تسليم نکرده بودند، هشدار داد. نه تنها به واسطه مقاومت، بلکه به خاطر بی‌اعتنایی به روح القدس، شخص هلاک می‌گردد. عیسی فرمود، « هنگامی که روح پلید از کسی بیرون می‌آید به مکانهای خشک و بایر می‌رود تا جایی برای استراحت بیابد، اماً نمی‌یابد. پس می‌گوید، به خانه‌ای که از آن آمدم، باز می‌گردم. اماً چون به آنجا می‌رسد و خانه را خالی و رُفته و آراسته می‌یابد، می‌رود و هفت روح بدتر از خود را نیز می‌آورَد و همگی داخل می‌شوند و در آنجا سکونت می‌گزینند ».

در ایام مسیح نیز همانند امروز، بسیاری بودند که کنترل شیطان بر ایشان برای مدتی به نظر می‌رسید که در هم شکسته شده باشد. آنان به واسطه فیض خدا از ارواح شریر که بر ایشان تسلط داشتند، رهایی یافتند.

آنان به خاطر محبت خداوند شادی کردند، اماً مانند شنوندگان مثل زمین سنگلاخ در محبت او باقی نماندند. این اشخاص هر روز، خود را به خداوند تسليم نکردند تا مسیح در دل ایشان ساکن شود، بنابر این هنگامی که روح پلید با « هفت روح بدتر از خود » بازگشت، ایشان کاملاً تحت کنترل قدرت شریر قرار گرفتند.

زمانی که فرد خود را به مسیح تسليم می‌کند، قدرت تازه‌ای، دل فرد را به تملک خود در می‌آورَد. تغییری که هرگز نمی‌تواند به وسیله خود شخص تحقق یابد. این کار خارق العاده، به وسیله نیروی خارق العاده در قلب انسان صورت می‌گیرد.

قلی که به مسیح تسليم شده باشد، به قلعه او تبدیل می شود که او در این دنیای عصیانگر حفظ می کند و میل دارد که هیچ قدرتی به جز او برآن حاکمیت نداشته باشد. بدین ترتیب قلی که به تسخیر عوامل الهی قرار داشته باشد در مقابل هجوم شیطان تسخیر ناپذیر خواهد بود. اما تا خودمان را به قدرت مسیح تسليم نکنیم، تحت سلط قدرت کنترل شیطان قرار خواهیم گرفت. ما الزاماً باید تحت کنترل یکی از این دو قدرت بزرگ که برای بدست گرفتن حاکمیت جهان مبارزه می کنند، قرار گیریم. برای اینکه تحت کنترل شیطان قرار بگیریم، حتماً باید خدمت به پادشاهی ظلمت را انتخاب کنیم. بی اعتنایی ما برای پذیرش هم پیمانی با ملکوت نور، می تواند ما را برای همیشه تحت کنترل شیطان در آورد. اگر با عوامل آسمانی همکاری نکنیم شیطان بر قلب ما سلط می یابد و آن را به محل اقامت خود تبدیل خواهد کرد. تنها راه مقابله با قدرت شریر ساکن شدن مسیح در دل از طریق ایمان به پارسایی است. تا زمانی که عمیقاً به خداوند متصل نشویم، هرگز نخواهیم توانست با اثرات نا مقدس حاصل از خود پسندی، بی بند و باری و وسوسه های شیطان مبارزه کنیم. شاید از بسیاری از عادات بد دست بکشیم و برای مدتی از همکاری با شیطان اجتناب کنیم، اما فقط از طریق ارتباط عمیق و جدی با خداوند و از طریق تسليم شدن به اوست که می توانیم بر وسوسه ها و گناهان پیروز شویم. بدون آشنایی اختصاصی با مسیح و ارتباط مداوم با او، اسیر دشمن خواهیم شد و سرانجام به خواسته ای او عمل خواهیم کرد.

عیسی در ادامه سخنانش فرمود، « سرانجام آن شخص بدتر از حالت نخست او می شود و عاقبت این نسل شرور نیز چنین خواهد بود ». سنگدل ترین افراد، کسانی هستند که دعوت رحمت را بی اهمیت شمرده و به روح فیض بی احترامی می کنند. بارزترین نشانه گناه بر علیه روح القدس نادیده گرفتن دعوت خداوند به توبه می باشد. هر اقدامی در انکار مسیح گامی به سوی انکار نجات و گناه بر علیه روح القدس تلقی می شود.

با انکار مسیح قوم یهود مرتکب گناهی نابخشودنی شدند و اگر ما نیز دعوت فیض و رحمت را انکار کنیم، همان گناه را مرتکب خواهیم شد. هنگامی که از گوش دادن به سخنان رسولان مسیح امتناع کرده و در عوض به عوامل شیطان که روح و جان را از مسیح دور می کنند، گوش می دهیم، به سرور حیات توهین کرده و او را در مقابل شیطان و تمامی کائنات سر افکنده می کنیم. تا زمانی که یک فرد این کار را انجام می دهد. نمی تواند به آمرزش گناهان امیدوار باشد و نهایتاً تمامی اشتیاق مصالحه با خداوند را از دست خواهد داد.

در حالی که عیسی هنوز به تعلیم دادن مردم مشغول بود، شاگردانش به او خبر دادند که مادر و برادرانش بیرون ایستاده و می خواهند با او دیدار و گفتگو کنند. او از قصد ایشان آگاه بود، بنابراین به کسی که این خبر را آورده بود گفت، « مادر

من کیست؟ و برادرانم چه کسانی هستند؟ سپس با دست خود به سوی شاگردانش اشاره کرد و گفت: اینانند مادر و برادران من! زیرا هر که خواست پدر مرا که در آسمان است به جای آورَد، برادر و خواهر و مادر من است».

همه آنانی که مسیح را با ایمان می‌پذیرفتند با پیوندی نزدیکتر از پیوندهای خویشاوندی با او متّحد می‌شدند و همانطوری که او با پدر یکی بود، آنان نیز با او یکی می‌شدند. مادر عیسی تنها از طریق ایمان و عمل کردن به کلام او می‌توانست با وی ارتباطی نزدیک و صمیمی داشته باشد. برادران عیسی به خاطر ارتباطشان با او از هیچ گونه مزیتی برخوردار نمی‌شدند، مگر اینکه او را به عنوان منجی می‌پذیرفتند.

مسیح از چه حمایتی می‌توانست برخوردار شود اگر خویشاوندان زمینی وی، او را به عنوان فرستاده آسمان می‌پذیرفتند و در انجام رسالت الهی با وی همکاری می‌کردند!

اماً بی ایمانی ایشان بر زندگی زمینی او گرد غم و اندوه پاشید و این بخشی از آن جام تلخ مصیبت بود که او باید به خاطر ما سر می‌کشید.

دشمنی بر انگیخته شده در دل انسان بر علیه انجیل، عمیقاً از سوی پسر خدا احساس می‌شد و وجود چنین عداوتی در میان خانواده وی برای او از همه چیز دردناکتر بود زیرا قلب او از محبت و مهربانی سرشار بود و او به روابط خویشاوندی بسیار اهمیت می‌داد. برادران عیسی توقع داشتند که او عقایدشان را بپذیرد در حالی که پذیرفتن چنین چیزی با رسالت الهی وی کاملاً مغایر بود. آنان او را به چشم کسی می‌نگریستند که به مشورت ایشان نیازمند بود. آنان او را از نقطه نظر عقاید انسانی خویش مورد قضاوت قرارمی‌دادند و تصور می‌کردند که اگر او تنها از چیزهایی سخن بگوید که مورد پسند علمای دین و فریسیان قرار بگیرد در آنصورت از مجادله ناخوشایندی که سخنان او بر انگیخته بود، اجتناب خواهد کرد.

آنان تصور می‌کردند که او با اعلام اقتدار الهی و قرار دادن خود در مقابل معلمان یهودی و تقبیح گناهان ایشان، عنان اختیار خویش را از دست داده است. برادران عیسی می‌دانستند که فریسیان مترصد فرصتی هستند تا او را متهم و محکوم کنند و احساس می‌کردند که او فرصت کافی را به ایشان داده است.

آنان با معیارهای کوته بینانه خویش، رسالتی را که او برای تحقق بخشیدن به آن آمده بود درک نمی‌کردند و بنابراین در رنجها و مشکلات عیسی با وی همدردی نکردند. رفتار ناپakte و سخنان قدر ناشناسانه ایشان نشان داد که درک درستی از شخصیت واقعی او نداشتند و تشخیص نمی‌دادند که الوهیت با طبیعت انسانی در هم آمیخته است. برادران عیسی غالباً اوقات او را غرق در غم و اندوه می‌دیدند اماً به جای تسلی بخشیدن به او، با رفتار و سخنانشان قلب وی را جریحه

دار می کردند که بدین سبب باطن حساس او شکنجه می شد و انگیزه ها و اعمال وی به درستی درک نمی شد.

برادران عیسی غالب اوقات نظریات کهنه و پیش پا افتاده فریسیان را به رخ او می کشیدند و تصور می کردند که می توانند او را که از تمامی حقایق و اسرار الهی آگاه بود، تعلیم دهند. آنان آنچه را که درک نمی کردند به راحتی محاکوم می کردند. سرزنش های ایشان قلب وی را جریحه دار می کرد. آنان ایمان به خدا را اقرار کرده و تصور می کردند که از خداوند پشتیبانی می کنند، هنگامی که خداوند در لباس جسم با ایشان بود، او را نشناختند.

این چیزها مسیر رسالت او را ناهموار کرد. مسیح از اینکه در میان خویشاوندانش بدرستی درک نشده بود، احساس اندوه می کرد و برای تسلی یافتن به جایی می رفت که در آن چنین سوء تفاهمی دیده نمی شد. خانه ای بود که او بسیار دوست داشت تا از آن دیدن کند. این خانه، خانه ایلعازر، مریم و مرتا بود و مسیح در فضای سرشار از ایمان و محبت آن، تسلی می یافت. با این وجود، هیچ کسی نمی توانست رسالت الهی و بار سنگینی را که او به خاطر گناه بشریت بر خود حمل می کرد، درک کند و به همین دلیل، غالب اوقات در تنها یی و در مصاحبت با پدر آسمانی، را تسلی می یافت.

آنالی که فرا خوانده شده اند تا به خاطر مسیح متحمل مصائب شوند، کسانی که حتی در میان خویشاوندانشان بدرستی درک نمی شوند. با این تفکر که عیسی نیز با چنین مشکلاتی مواجه شده است، تسلی می یابند. عیسی با چنین اشخاصی همدردی خواهد کرد. او از ایشان انتظار دارد که در مصاحبت با او و پدر آسمانی، تسلی یابند.

آنالی که مسیح را به عنوان سرور و منجی خویش می پذیرند، برای تحمل آزمایشات و مشکلات زندگی، همچون یتیمان رها نخواهند شد. او ایشان را به عنوان اعضای خانواده الهی می پذیرد. آنان فرزندان عزیز و دوست داشتنی خداوند هستند که با رشته های ناگسستنی محبت با او پیوند دارند. خداوند ایشان را بیشتر از پدر و مادر دنیوی ایشان دوست دارد و در اوقات سختی و تنها یی به کمک ایشان خواهد شتافت.

در احکام داده شده به قوم اسرائیل تصویر بسیار زیبایی از ارتباط مسیح با قومش دیده می شود. هنگامی که یک فرد یهودی به خاطر فقر مجبور می شد از خانه و خویشاونش جدا شود و خود را به عنوان یک بردۀ بفروشد، وظیفه آزاد کردن او و وارثینش به عهده کسی بود که نزدیکترین خویشاوند وی به حساب می آمد. (برای مطالعه این موضوع به کتاب لاویان ۲۵ آیه ۴۷؛ ۲۵ آیه ۴۹ و کتاب روت باب ۲ آیه ۲۰ مراجعه فرمائید). به همین ترتیب وظیفه آزاد کردن ما و نسل ما که به واسطه

گناه مرده ایم، به عهده کسی است که از نظر خویشاوندی از همه به ما نزدیکتر است. او همان عیسی مسیح، منجی و سرور ماست که از پدر، مادر، برادر و دوست به ما نزدیکتر است.

او می فرماید : « مترس، زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی، چون از آبها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها عبور نمایی تو را فرو نخواهند گرفت و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله اش تو را نخواهد سوزانید. زیرا من یهُوه خدای تو و قدوس اسرائیل، نجات دهنده تو هستم. چونکه در نظر من گرانبها و مگرم بودی و من تو را دوست می داشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود » (اشعیا ۴۳ آیات ۱ تا ۴).

مسیح فرشتگان آسمانی را که تخت سلطنت او را احاطه کرده اند دوست دارد، اماً محبت عظیم او نسبت به ما به چه دلیل بود؟ ما نمی توانیم محبت او را درک کنیم، اماً می توانیم حقیقت محبت او را در تجربیات زندگی خودمان بشناسیم. اگر بخواهیم ارتباط خویشاوندیمان را با او حفظ کنیم باید به همه کسانی که در عیسی مسیح برادران و خواهران ما هستند، احترام بگذاریم و به عنوان عضوی پذیرفته شده در خانواده الهی، برای جلال و تکریم نام پدر آسمانی و منجی مان عیسی مسیح، تلاش کنیم.

۳۴ - « دعوت و فراخوانی »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۱: ۲۸-۳۰ تدوین گردیده است]

« بباید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید ». این سخنان تسلیخش به جمعیتی که در پی عیسی روان بودند گفته شد. منجی اعلام کرده بود که انسان فقط به وسیله او میتواند معرفت الهی را کسب کند. او از شاگردانش به عنوان افرادی که معرفت الهی به ایشان اعطا شده است، سخن گفته بود. اما محبت و توجه خویش را از هیچکس دریغ نداشت. تمامی زحمتکشان و گرانباران میتوانند به نزد وی آیند.

کاتبان و فریسیان علیرغم توجه فوقالعاده به انجام تشریفات مذهبی، تصور میکردند که توبه و بازگشت از گناهان نمیتواند رضایت خاطر خداوند را فراهم نماید. با جگیران و گناهکاران شاید از ارضای احساسات جسمی و دنیوی خود راضی و خشنود باشند ولی از نظر باطنی پریشان و ترسان بودند. عیسی با نگریستن به رنجدیدگان و گرانباران از ایشان دعوت نمود تا نزد وی آیند و آرامش یابند، زیرا این عده امید خود را از دست داده و برای تسکین آلام درونی خود به شادی و لذات دنیوی متولّ شده بودند.

او با شفقت و مهربانی از ستمدیدگان خواست که « یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حليم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت ».

مسیح در این کلام با تمامی بشریت سخن میگوید. زیرا تمامی بشریت خواه او را بشناسند یا نه، گرانبار میباشند. و تنها مسیح قادر است که بار سنگین آنان را بر دارد. سنگینترین باری که بر دوش میکشیم، بار گناه است و اگر برای حمل آن به حال خود رها میشدیم، زیر بار سنگین آن له میشدیم. اما عیسی، که هیچ گناهی مرتکب نشده بود به جای ما این رحمت را متحمل گردید. « خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد » (اشعیا باب ۵۲ آیه ۶). عیسی بار سنگین گناه ما را از دوشمان بر میدارد و به ما آرامش عطا میکند. او به جای ما متحمل این بار شد. او بار نگرانی و غصههای ما را نیز بر دوش میکشد و از ما میخواهد تمامی نگرانیهای خود را به او بدهیم، زیرا ما را محبت میکند.

برادر بزرگ نسل آدم در کنار تخت جاودانی رحمت ایستاده است و به تمامی جانهایی که او را منجی خود دانسته و به او متولّ میشوند، مینگرد. او به تجربه میداند که ضعفهای بشریت چیست، او از نیازهای ما آگاه است و نقاط ضعف ما را در مقابل وسوسهها و آزمایشات میداند، زیرا، او نیز مانند ما در تمامی موارد

آزموده شد، لیکن هیچ گناه نکرد. او مراقب شماست، آیا گرفتار تجربه و آزمایش هستی؟ او تو را نجات خواهد داد. آیا ضعیف هستی؟ او تو را تقویت خواهد نمود. آیا در جهل و تاریکی هستی؟ او به تو نور حقیقت را نشان خواهد داد. آیا مجروح هستی؟ او جراحت تو را شفا خواهد داد. خداوندی که « عدد ستارگان را میشمارد و جمیع آنها را به نام میخواند، شکسته‌للان را شفا میدهد و جراحتهای ایشان را میبیند » (مزامیر ۱۴۷ آیات ۳ و ۴). « بیایید نزد من »، دعوت و فراخوانی خداوند است. نگرانیها و مشکلات خود را به حضور خداوند ببرید تا روح شما در مقابله با مشکلات تقویت شود و راه رهایی از مشکلات و پریشانی به روی شما گشوده شود. هر چه بیشتر خود را ضعیف و ناتوان بدانید، به واسطه قدرت و قوت خداوند، بیشتر تقویت خواهید شد و هر چه بار مشکلاتتان سنگینتر باشد با سپردن آن به خداوند، تسلی و آرامش بیشتری خواهید یافت. آرامشی که مسیح عرضه میکند مستلزم شرایطی است که به وضوح معین شده است و همه افراد قادر به انجام آن میباشند. او به ما میگوید که چگونه آرامش و تسلی او را دریافت کنیم.

عیسی میفرماید: « یوغ مرا بر خود گیرید ». یوغ ابزاری برای انجام کار و خدمت است. یوغ را بر گردن حیوانات قرار میدهند تا بتوانند به شکل مفید و مؤثری کار انجام دهند. مسیح با این مثل به ما میآموزد که تا مدامی که زنده هستیم برای خدمت و عبادت فراخوانده شده‌ایم و می‌بایستی یوغ او را بر دوش گیریم تا بتوانیم همکاران او باشیم.

یوغی که با خدمت و عبادت پیوند میخورد، همان احکام و شریعت خداوند میباشد، قانون عظیم محبت که در باغ عدن ظاهر و در کوه سینا اعلام شد و به واسطه عهد جدید در دلهای ما نقش بست، انسان خدمتگزار را به اراده خداوند پیوند میدهد. اگر در پیروی از امیال خود آزاد باشیم و طبق اراده خویش عمل کنیم، به صفوں شیطان پیوسته، خصایل و صفات او را کسب خواهیم نمود. از این رو خداوند، ما را با اراده عالی، خردمندانه و تعالیبخش خویش محدود و محافظت میکند. خداوند از ما میخواهد که صبورانه و خردمندانه به وظائف و مسئولیت‌هایمان عمل کنیم. مسیح، خود به صورت انسان آمد و یوغ عبادت و خدمت را بر دوش گذاشت. او فرمود: « در بهجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت میدارم و شریعت تو در اندرون دل من است » (مزمور ۴۰ آیه ۸).

« زیرا از آسمان فرود نیامدهام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمدھام تا خواست فرستنده خویش را به اتمام رسانم » (یوحنا باب ۶ آیه ۲۸). محبت به پدر آسمانی، غیرت برای جلال دادن نام او و عشق به انسان گناهکار، عیسی را به دنیای ما آورد تا به خاطر گناهان ما متحمل رنج و مرگ گردد و این موضوعات زندگی او را با قدرت، تحت کنترل داشتند. او از ما نیز میخواهد که از این اصول

پیروی کنیم.

عده زیادی از مردم از بار سنگین نگرانی رنج میبرند زیرا آنان در جستجوی دستیابی به معیارهای دنیوی هستند. آنان خدمت به دنیا را برگزیده و اضطراب و نگرانیهای آن را پذیرفته و به رسوم دنیوی خو گرفتهاند. در نتیجه، شخصیت و رفتارشان فاسد و زندگی ایشان ملاکور شده است. آنان برای ارضای تمایلات و امیال دنیوی، وجدان خویش را جریحهدار؛ و بار ندامت و پشمیمانی را بر دوش خود سنگینتر میکنند. نگرانی مداوم، تواناییهای انسان را از بین میبرد. خداوند میخواهد که آنان یوغ بندگی و اسارت را کنار گذاشته و یوغ او را پذیرند. عیسی میفرماید: «یوغ من خفیف است و بار من سبک»، و از ایشان میخواهد که ابتدا ملکوت خدا و عدالت او را بطلبند زیرا خداوند وعده داده است که کلیه احتیاجات ایشان را به فراوانی عطا نماید. نگرانی و دلوایپسی، شخص را از نظر روحانی نایینا میکند و از تشخیص وقایع آینده ناتوان میسازد، لیکن عیسی انتهای هر چیز را از ابتدا میبیند و برای هر مشکلی راه نجات و تسلی را مهیا میکند. پدر آسمانی ما، هزاران طریق برای ما مهیا کرده است که از آن بیخبریم. آناییکه برای تکریم و حاکمیت خداوند، اصول خدمت به او را میپذیرند، دشواریهای زندگی ایشان محو و نابود میشود و مسیر روش و همواری پیش پای ایشان آشکار خواهد شد.

عیسی میفرماید: «از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت». ما نیز می بایستی به مکتب مسیح بپیوندیم و حلیم و افتاده دل بودن را از وی بیاموزیم. نجات و رستگاری مرحلهای است که در آن شخص برای ورود به ملکوت تربیت میشود. مفهوم این نوع تعلیم و تربیت شناختن مسیح است و هدف از آن آزاد شدن شخص از عادات، افکار، عقاید و اعمالی است که در مکتب سرور تاریکی و ظلمت کسب کرده است و شخص میباشد از تمامی چیزهایی که مخالف وفاداری به خداوند است، رها و آزاد شود.

دل مسیح در هماهنگی و سازگاری کامل با اراده خدا بود، از اینرو آرامشی عالی و کامل در آن حکمفرما بود. تحسین و تشویق او را تهییج نمیکرد و از انتقاد و دلسزدی نیز افسرده و مأیوس نمیشد، در بحبوحه شدیدترین مخالفتها و بیرحمانهترین برخوردها، با شهامت و دلیری ایستادگی میکرد. اما بسیاری از افرادی که مدعی پیروی از او میباشند، در خلال سختیها و مشکلات، نگران و مضطرب میشوند زیرا از توکل به خداوند هراسانند. آنان از تسلیم کامل خود به خداوند اجتناب میکنند زیرا از پذیرش پیامدهایی که اینگونه تسلیم شدن بهبار میآورد، اکراه دارند. آنان زمانی آرامش خواهند یافت که بهطور کامل به خداوند توکل نمایند و تسلیم اراده او شوند.

در خودپرستی است که آشفتگی حادث می شود. هنگامیکه تولد تازه میبایم، همان افکاریکه در عیسی بود، در ما نیز به وجود میآید، افکاریکه منجر به فروتنی او

شد، تا ما بتوانیم نجات یابیم. در آن صورت در جستجوی کسب مقام و منزلت عالی خواهیم بود، بلکه مشتاق خواهیم شد تا در زیر پاهای عیسی نشسته و از تعالیم وی بهرهمند شویم. آن وقت خواهیم فهمید که برای انجام اعمال ارزشمند، نیازی به ظاهرسازی، همه‌مه و غوغای در این جهان نیست و میزان ارزشمندی اعمال به فعالیت و غیرتمندی ما نیز بستگی ندارد، بلکه ارزش اعمال ما متناسب با میزان دریافت روحالقدس میباشد. ایمان و توکل به خداوند خصوصیات فکری را پاک و مقدس میسازد و در نتیجه آن با شکیبایی میتوانیم بر اندیشه و افکار خود حاکم باشیم.

یوگ را بر دوش گاو نر قرار میدادند تا به حیوان در کشیدن و سبك ساختن بار کمک کنند. یوگ مسیح نیز همین نقش را دارد. هنگامی که اراده ما در اراده خداوند حل میشود و از عطایای او برای برکت بخشیدن به دیگران استفاده میکنیم، بارهای زندگی سبك خواهد شد. کسی که در طریق احکام و شریعت خداوند گام برمیدارد، همراه با مسیح گام برداشته، در محبت او آرامی خواهد یافت. هنگامیکه موسی به درگاه خداوند دعا کرد و از او خواست که، «اکنون طریق خود را بهمن بیاموز ترا ترا بشناسم» و خداوند پاسخ داد: روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید» و پیام خداوند به واسطه انبیاء داده شد که، «بر طریقها بایستید و ملاحظه نمائید و درباره طریقهای قدیم سئوال نمائید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید» (خروج باب ۳۲ آیات ۱۳ و ۱۴ و ارمیا ۶ آیه ۱۶). خداوند میفرماید: «کاش که به اوامر من گوش میدادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا میبود» (اشعیا ۴۸ آیه ۱۸).

آناییکه بهسخنان مسیح گوش فرا میدهند، خود را بدو میسپارند و زندگی خود را در فرمانبرداری از اوامر و احکام او سپری میکنند، آرامش و آسودگی خواهند یافت و هیچ چیز این جهان نمیتواند ایشان را دچار غم و افسردگی کند، زیرا عیسی با حضور خویش ایشان را شادمان میکند. در تسليم کامل بهمسیح آرامش و سلامتی کامل وجود دارد. خداوند میفرماید: «دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد» (اشعیا ۲۶ آیه ۳). شرایط زندگی ما شاید در حال حاضر آشفته و بغرنج باشد اما هنگامیکه خود را بهخالقی دانا میسپاریم، او الگوی زندگی و رفتاری ما را چنان شکل خواهد داد که برای جلال و عظمت او بهکار گرفته شود. صاحبان سیرتی که جلال پروردگار را آشکار کند در ملکوت خداوند ساکن خواهند شد و در غالب نسلی نوین، با ردای پاک و سفید در طریق او گام برخواهند داشت، زیرا لایق و شایسته‌اند.

هنگامیکه به واسطه مسیح، آرامش میبایم، به ملکوت او وارد میشویم و وقتی به دعوت او که میفرماید: «بیائید و از من تعلیم یابید»، پاسخ میدهیم، حیات جاودانی را دریافت میکنیم. ملکوت عبارت است از، تقرب و نزدیکی جستن مداوم

به خداوند از طریق مسیح. هرچه بیشتر در ملکوت برکت و سعادت بمانیم، دروازه‌های پرجلال و پرشکوه عظمت خداوند بیشتر و بیشتر بهرویمان گشوده خواهد شد و هر چه بیشتر خدا را بشناسیم، خوش ما افزون خواهد شد. وقتی در این جهان با عیسی همگام میشویم، دلهای ما از محبت او لبریز میشود و از حضور او خرسند خواهیم بود و از تمامی آنچه که طبیعت انسانی گنجایش دریافت آن را دارد، برخوردار میشویم. اما خوشیهای این جهان با جهان آینده قابل مقایسه نیست، جائیکه «در پیشگاه تخت خدایند و شبانه روز او را در معبدش خدمت میکنند، و آن تختنشین، خیمه خود را بر آنان میگستراند. و دیگر هرگز گرسنه نخواهند شد، و هرگز تشنه نخواهند گردید، و دیگر تابش خورشید بهرویshan نخواهد بارید، و نه تابش هیچ گرمای سوزان دیگر. زیرا بره خدا که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود، و آنان را بهچشمهاهی آب حیات رهنمون خواهد شد. و خدا هر قطره اشکی را از چشم آنان خواهد سترد» (کتاب مکاففه باب ۷ آیات ۱۵ تا ۱۷).

۳۵ - «ساکت شو و خاموش باش»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۸: ۲۳-۲۴؛ انجیل مرقس ۴: ۳۵-۴۱؛

۵: ۲۲-۳۹؛ انجیل لوقا ۸: ۲۰-۱] تدوین گردیده است]

عیسی روز پرماجرایی را پشت سر گذاشته بود. او در کنار دریای جلیل، اولین حکایت خود درباره اساس ملکوت و پادشاهی خداوند و چگونگی استقرار آن را با آوردن مثالهای آشنا و قابل فهم برای جماعت انبوه توضیح داده بود. عیسی، کار و خدمت خود را به بزرگ و توسعه پادشاهی آسمان را به رشد و نمو دانه خردل و تأثیر خمیرمایه در وَر آمدن خمیر تشبيه کرد. او در مثالهای گندم، کركاسها و تور ماهیگیری، تفکیک و جداسازی عادلان از بدکاران و شریران را با تصاویر زیائی ترسیم نمود و ارزشمند بودن فوقالعاده حقایق الهی را در مثل گنج پنهان و مروارید گرانبها تعلیم داد. درحالیکه حکایت قنطره را به شاگردان خود که من بایستی به عنوان رسولان او خدمت میکردند، تعلیم داد.

عیسی تمامی روز را مشغول تعلیم دادن مردم و شفای بیماران بود و با فرارسیدن غروب نیز ازدحام جماعت ادامه داشت. همه روزه به خدمت مردم مشغول بود و به سختی فرصتی برای غذا خوردن و استراحت مییافت. انتقادهای معرضانه، تحریف حقایق از سوی فریسیان و تعقیب مداوم وی، کار را طاقتفرسا و عذاباور مینمود و اکنون در پایان روز، عیسی آنچنان خسته بود که تصمیم گرفت در گوشهای خلوت در اطراف دریاچه به استراحت بپردازد.

ساحل شرقی جنیسارت غیرمسکونی نبود زیرا دهکدههایی در اینسوی و آنسوی دریاچه وجود داشت، با این حال در مقایسه با ساحل غربی، منطقه دور افتاده و متروکی بود و اغلب ساکنان آن را مردم بتپرست تشکیل میدادند و تعداد یهودیان، اندک بود، آنها معمولاً با ساکنان جلیل، هیچگونه ارتباطی نداشتند. بدین لحاظ عیسی این ناحیه را برای استراحت برگزید و از شاگردانش خواست که همراه وی بدانجا رهسپار شوند.

بعد از آنکه جماعت را مرخص فرمود، شاگردانش او را سوار قایق نموده، به سرعت از آنجا دور شدند، اما این قایق تنها قایقی نبود که بهان سوی رودخانه عزیمت کرد، سایر قایقهای ماهیگیری که در نزدیکی ساحل لنگر انداخته بودند جماعتی را که هنوز مشتاق دیدن عیسی و شنیدن سخنانش بودند، به آنسوی رودخانه میبرد.

بالاخره، منجی از فشار جمعیت رهایی یافت و از فرط خستگی و گرسنگی در انتهای کشتنی به خواب عمیقی فرو رفت. غروب آن روز دریا آرام و مطبوع بوده، سکوت و آرامش بر آن حکمفرما بود. اما به ناگاه، آسمان تاریک شد و از دامنهای کوهستانی در امتداد ساحل شرقی، باد به سرعت وزیدن گرفت و طوفانی سهمگین در سراسر دریاچه پدیدار گشت.

آفتاب غروب کرده و تاریکی شب بر دریای طوفانی و خروشان حکمفرما بود. امواج دریا، همراه با زوزه باد به شدت به قایق برخورد میکرد و شاگردان را به این سو و آنسو میکوبید، بهحدی که قایق در معرض خطر غرق شدن بود. ماهیگیران سخت کوشی که زندگی خویش را روی دریا سپری کرده و در میان طوفانهای بسیاری قایق خویش را بهسلامتی هدایت کرده بودند، اکنون قدرت و مهارتshan بیفایده بهنظر میرسید، آنها در چنگ طوفان درمانده و ناتوان شده و با مشاهده آبی که قایقشان را پر میکرد، تمامی امیدشان را از دست داده بودند.

آنان، به قدری غرق در تلاش برای نجات خود بودند که حضور عیسی را در قایق فراموش کرده بودند. اکنون که به بیهودگی تلاشهای خویش پی برد، مرگ را در پیش روی خود میدیدند، به خاطر آوردن که به دستور چه کسی رهسپار دریا شده‌اند. تنها امید ایشان عیسی بود و با درمانگی و پریشانی فریاد برآوردن: « استاد! استاد! » اما دریا به قدری تاریک بود که عیسی را نمی‌توانستند بینند. فریاد شاگردان در غرش طوفان گم شده بود، بنابراین پاسخی نشنیدند، شک و تردید و هراس بر ایشان حملهور شده بود. آیا عیسی شاگردان را ترک کرده بود؟ آیا کسی که بر مرض، دیوها و حتی بر مرگ غالب شده بود، از یاری کردن شاگردان خود ناتوان بود؟ آیا او نسبت به پریشانی آنان بیاعتنا بود؟

شاگردان مجدداً فریاد برآوردن اما بهجز غرش طوفان و باد سهمگین صدائی نشنیدند. قایق ایشان نیز در شرف غرق شدن بود. شاید لحظهای دیگر در میان آبهای خروشان بلعیده میشدند.

ناگهان نوری از رعد و برق تاریکی را شکافت و شاگردان متوجه شدند که عیسی آرام و بیدغدغه در خواب عمیقی فرو رفته است. شاگردان با حیرت و نا امیدی اظهار داشتند: « ای استاد، مگر در فکر ما نیستی؟ نزدیک است غرق شویم! » چگونه امکان دارد که عیسی در آرامش به استراحت پردازد، درحالیکه شاگردان با خطر مرگ دست و پنجه نرم میکردن؟ فریاد ایشان عیسی را از خواب بیدار کرد و هنگامیکه درخشش صاعقه صورت او را آشکار کرد، شاگردان آرامش آسمانی او را در چهره‌اش دیدند و متوجه نگاه محبت‌آمیز وی شدند و از او کمک خواستند و فریاد زند: « سرور ما! چیزی نمانده غرق شویم، نجاتمان ده! ».«

چنین فریادی هرگز مورد بیتوجهی قرار نگرفته است. درحالیکه شاگردان پاروهای

خود را محکم گرفته بودند و آخرین تلاش‌های خود را به عمل می‌آوردن، طوفان با شدت ادامه داشت و امواج در بالای سرشار بود، عیسی برخاست و در میان شاگردان خویش ایستاد، درحالیکه نور حاصل از صاعقه چهره او را روشن میکرد، او دستهایش را که غالب اوقات برای اعمال شفقت‌آمیز بهکار میبرد، بلند کرد و به باد و امواج سهمگین دریا نهیب زد که، « ساکن شو و خاموش باش! ».«

طوفان متوقف میشود و دریا آرام میگیرد. ابرها از بین میروند و ستارگان در آسمان درخشش میگیرند. قایق در سکوت دریا به راه خود ادامه میدهد و سپس عیسی رو به شاگردان نموده، با اندوه از ایشان سؤوال میکند: « ای کم ایمانان! چرا اینچنین ترسانید؟ » (مرقس باب ۴ آیه ۴۰).

سکوت سنگینی بر شاگردان حکم‌فرما شده بود. حتی پطرس هم جرات نکرد هراس قلبی خویش را بیان کند. قایقهایی که به همراه عیسی حرکت کرده بودند با همان خطری که شاگردان روبرو شده بودند، مواجه شدند. وحشت و نومیدی بر سرنشینان قایقها مستولی شده بود، اما فرمان عیسی در آرام کردن طوفان، هیاهوی ایشان را به آرامش تبدیل نمود. شدت طوفان، قایقها را در مجاورت یکدیگر قرار داده بود و به همین دلیل تمامی مسافران، معجزه عیسی را در آرام کردن طوفان دیده بودند. در آرامش حکم‌فرما شده، ترس از یاد رفته بود و مردم شگفتزده از یکدیگر میپرسیدند: « این چگونه شخصی است؟ حتی باد و امواج نیز از او فرمان میبرند؟ ».«

هنگامی که عیسی را برای آرام کردن طوفان بیدار کردند، کاملاً آرام و ساكت بود و هیچ نشانه‌ای از ترس در نگاه و سخنان او دیده نمیشد. زیرا هیچ ترسی به خود راه نمیداد. آرامش او به دلیل برخورداری از قدرت مطلق نبود، استراحت کردن او در بحبوحه طوفان دلیل این نبود که وی « سرور زمین، دریا و آسمان » بود. عیسی از تمامی این قدرتها صرف‌نظر کرده بود، او میفرماید: « من از خود کاری نمیتوانم کرد » (یوحنا ۵ آیه ۳۰). او به قدرت پدر تکیه داشت. این ایمان بود — ایمان به محبت خدا — و مراقبت او بود که عیسی در بحبوحه طوفان، آرام و ساكت به استراحت پرداخته بود و قدرتی که طوفان را آرام کرده بود، قدرت خداوند بود.

همانطور که عیسی با ایمان به مراقبت پدر آسمانی آرامی گرفت، به همین ترتیب ما نیز می‌باشیم با ایمان به مراقبت و مواظبت منجیمان آرامش می‌یابیم. اگر شاگردان به عیسی توکل میکردند، از آرامش برخوردار میشدند. ترسیدن ایشان در هنگامه خطر، بیایمانی آنان را آشکار کرد. در بحبوحه تلاش برای نجات خود، عیسی را از یاد برده بودند و فقط زمانیکه از اتکاء به قدرت خویش مأیوس گردیدند، به عیسی متوجه شدند تا ایشان را باری کند.

چند وقت یکبار با همان تجربی که شاگردان عیسی روبرو شدند، مواجه

میشویم؟ هنگامیکه طوفانهای وسوسه شروع میشود و صاعقه‌های آتشین با شدت در آسمان زندگیمان پرتوافکنی میکند و امواج سهمگین از فراز سر ما عبور کرده، بهتنهایی با طوفان دست و پنجه نرم میکنیم و حضور عیسی را که میتواند به ما کمک کند، از یاد میریم و به قدری به قدرت خویش متکی میشویم تا جائیکه امیدمان را از دست میدهیم و در آستانه نابودی قرار میگیریم. آنگاه عیسی را به یاد میآوریم، با اینحال اگر از او درخواست کنیم که ما را نجات دهد، فریاد ما بیهوده نخواهد بود. او اگرچه بیایمانی ما را با اندوه مورد سرزنش قرار میدهد، اما هرگز دست نیاز ما را رد نخواهد کرد و تمامی احتیاجات ما را تأمین خواهد نمود. اگر عیسی در دل ما، ساکن شود چه در خشکی باشیم چه در دریا، لزومی به بیم و هراس نمیباشد. ایمان واقعی به منجی، دریای پرتلاطم زندگی را آرام میکند و ما را از تمامی خطراتی که در خلال زندگی وجود دارد به بهترین شکلی که خود او بهتر از همه بدانها آگاهی دارد، نجات میدهد.

در معجزه آرام کردن طوفان، درس روحانی دیگری نیز وجود دارد، مبنی براینکه تجارب انسانی همیشه حقانیت کلام خداوند را اثبات میکنند، « شریران مثل دریای متلاطم که نمیتواند آرام گیرد.... خدای من میگوید که شریران را سلامتی نیست » (اشعیا ۵۷ آیات ۲۰ و ۲۱). گناه، آرامش و سلامتی ما را نابود کرده است و تا زمانیکه نفس انسان تسليم اراده خداوند نشود، آرامش نخواهد یافت. قدرت انسانی قادر نیست امیال خودسرانه دل را تحت کنترل درآورد. در این زمینه به همان اندازه ضعیف و عاجز هستیم که شاگردان در آرام کردن طوفان. اما کسیکه امواج متلاطم دریای جلیل را آرام کرد، تمامی بشریت را برای دریافت آرامش فرامیخواند. طوفانهای زندگی هر اندازه هم که شدید باشند، کسانیکه به عیسی توسل جویند و از او بخواهند، « ای سور مَا! ما را نجات ده ». مطمئناً نجات خواهند یافت. فیض او جان را با خداوند آشتبانی داده، امیال انسانی را آرام میکند و در محبت اوست که دل آرامی میباید. « طوفان را بهارامی ساخت ساخت که موجهایش ساکن گردید، پس مسرو رشدند زیراکه آسایش یافتند و ایشان را به پناهگاه امن ایشان رسانید » (مزمر ۱۰۷ آیات ۲۹ و ۳۰). « پس چون از راه ایمان عادل شمرده شدهایم، میان ما و خدا به واسطه خداوندمان عیسی مسیح صلح برقرار شده است » و « عدالت، سلامتی و نتیجه عدالت، آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابدالاًباد » (رومیان ۵ آیه ۱ و اشعیا ۳۲ آیه ۱۷).

منجی و همراهانش صبح زود به ساحل نزدیک شدند. طلوع خورشید و تابش آفتاب، برکات آرامش و سلامتی را بر زمین و دریا احسان مینمود. اما به محض رسیدن به ساحل با منظرهای روبرو شدند که هراسناکتر از طوفان شدید بود. از وسط گورستان، دو مرد دیووزده از مخفیگاه خود با عجله به سوی آنان میامدند و آن دو به قدری وحشی بودند که میخواستند به همراهان عیسی حملهور شوند. قطعات زنجیری که به دست و پای ایشان آویزان بود، نشان میداد که از زندان

گریخته‌اند. بدن ایشان پاره و در حال خونریزی بود، زیرا با سنگ‌های تیز، خود را زخمی کرده بودند. چشمها ایشان از میان موهای بلند و ژولیده میدرخشد و ظاهراً دیوهایی که این دو نفر را تحت اختیار خود داشتند، حتی ظاهر انسانی ایشان را نیز محو کرده بودند. آنان بیشتر شبیه حیوانات وحشی و درنده بودند تا انسان.

شاگردان عیسی و همراهان ایشان از ترس پا به فرار گذاشتند، اما خیلی زود متوجه شدند که عیسی همراه ایشان نیست، بنابراین برای یافتن عیسی برگشتند. عیسی در جای خود ایستاده بود. کسی که طوفان را آرام کرده، در مقابله با شیطان پیروز شده بود از مقابل دیوها فرار نمیکرد. دو مرد دیوزده در حالیکه دندانه‌ایشان را بههم میفشدند و کف از دهانشان خارج میشد، به او نزدیک شدند و در این هنگام، عیسی همان دستی را که با آن، طوفان شدید دریا را آرام کرده بود، بلند کرد و آن دو مرد دیوزده، خشمگین اما ناتوان در مقابل او ایستادند.

عیسی با اقتدار به ارواح پلید دستور داد تا از ایشان خارج شوند. سخنان او در افکار زایل شده آن دو مرد بد اقبال رسوخ کرد. آنان به روشنی دریافتند که عیسی میتواند ایشان را از عذاب و شکنجه دیوها نجات دهد. بنابراین، برای پرستش منجی در مقابل او زانو زدند، لیکن به محض اینکه شروع به صحبت کردند و از عیسی طلب رحمت نمودند، دیوها به جای ایشان با جوش و خروش شروع به صحبت کرده، فریاد میزدند: « ای عیسی! پسر خدای متعال، ما را با تو چهکار است؟ از تو استدعا میکنیم، ما را عذاب ندهی ».

عیسی از او پرسید، « نام تو چیست؟ » پاسخ داد: « نام من لجهون [یا قشون] است. زیرا که بسیاریم ». دیوها مردان رنجیده را وسیله ارتباط قرار داده، به عیسی التماس میکردند که ایشان را از آن سرزمهین اخراج نکند. کمی دورتر از آنها گلهای بزرگ از خوکها مشغول چرا بود و دیوها التماسکنان به عیسی گفتند، « اگر بیرونمان میرانی، به درون گله خوکها بفرست » و عیسی هم پذیرفت، ناگهان وحشت عظیمی تمامی گله را فراگرفت و دیوانهوار از سرازیری تپه به درون دریا هجوم برداشت و در آب هلاک شدند.

در این اثناء تغییر خارقالعاده‌ای در آن دو مرد دیوزده آشکار شده، نور حقیقت بر افکارشان تاییده بود و پرتو شادی حاصل از درک حقیقت در چشمان ایشان دیده میشد. چهره‌هائی که مدت‌های زیادی منعکس کننده تصویر شیطان بود، اکنون آرامی یافته بود و دستهای خونآلود بیحرکت بودند، دو مرد دیوزده با صدایی شاد و مسرور، خداوند را به خاطر نجات و رستگاریشان حمد میگفتند و پرستش میکردند.

خوکبانان، که از بالای تخته‌سنگ‌ها همه این وقایع را دیده بودند، با شتاب به شهر گریختند تا خبر آن را به صاحبان خوکها و سایر مردم بازگو کنند. سپس تمام مردم

شهر با ترس و حیرت برای دیدن عیسی بیرون آمدند. دو مرد دیو زده، مدت‌ها موجب ترس و وحشت مردم شده بودند، آن دو به قدری وحشی بودند که هیچکس نمی‌توانست از کنار محل اقامت‌شان عبور کند زیرا با خشم و عصیانیت شیاطین، وی را مورد حمله قرار میدادند. اکنون این دو مرد دیوانه، لباس بر تن کرده، با عقل سالم، در کنار مسیح نشسته و به سخنان او گوش فراداده بودند و نام خداوندی را که ایشان را شفا داده بود، تمجید و پرستش می‌کردند. لیکن جمعیتی که شاهد این صحنه عالی و شگفتانگیز بود، شادی نمی‌کرد، زیرا برای ایشان از دست دادن تعداد زیادی خوک از نجات ایندو مرد دیو زده و اسیر شیطان با اهمیت‌تر بود.

به لطف صاحبان خوکها بود که چنین ضرر و خسارتنی بر آنان تحمیل شود. آنان آنچنان در امور دنیوی غرق شده بودند که برای زندگی معنوی و روحانی هیچ اهمیتی قائل نبودند. عیسی می‌خواست جادوی خود فریفتگی را در ایشان از بین ببرد تا بتوانند فیض او را بپذیرند.

لیکن غصب و تأسف حاصل از تلفات و ضرر مادی چشمان ایشان را نسبت به فیض و رحمت منجی کور کرده بود. مشاهده قدرت خارقالعاده عیسی، حسن خرافه‌پرستی و ترس را در میان مردم برانگیخت زیرا تصور می‌کردند که حضور این غریب‌هی در میان ایشان، باعث بروز فلاکتهاي بیشتری خواهد شد. آنان نگران ورشکستگی اقتصادی بودند و به همین دلیل تصمیم گرفتند که از دست او راحت شوند. کسانی‌که همراه عیسی از آن سوی دریاچه آمده بودند تمام وقایع شب گذشته را در مورد طوفان شدید و اینکه چگونه عیسی طوفان را آرام کرده بود برای مردم بازگو کردند. اما سخنان آنان اثری نداشت. مردم با ترس و وحشت در اطراف عیسی اجتماع کرده و التماس می‌کردند که آن ناحیه را ترک گوید و عیسی هم موافقت نمود. او به فوریت سوار بر قایق شد و به آنسوی رودخانه روانه گردید.

اهالی جرجس، گواه زنده‌ای از قدرت و رحمت مسیح را پیش روی خود داشتند. آنان دو مرد دیو زده را دیده بودند که شفا پیدا کردن و شعور از دست رفته را باز یافتند اما از به خطر انداختن منافع دنیوی می‌ترسیدند به همین دلیل، با مسیح، کسی‌که در مقابل دیدگانشان رئیس ظلمت را مغلوب کرده بود، چون مزاحمی رفتار نمودند. آنان با چنین رفتاری، خود را از دریافت موهبت الهی محروم کردند. ما همانند اهالی جرجس این موقعیت و فرصت را نداریم که از شخص مسیح رویگردان شویم، اما هنوز عده زیادی هستند که از پذیرش و اطاعت سخنان مسیح اجتناب می‌کنند، زیرا اطاعت نمودن، مستلزم صرفنظر کردن از بعضی منافع دنیوی است و آنان از بیم آنکه حضور مسیح موجب خسارات مادی ایشان گردد فیض او را انکار می‌کنند و روح او را از خود میرانند.

اما احساسات دو مرد دیو زده که شفا یافته بودند، بسیار متفاوت بود. آنها می‌خواستند همراه نجات‌دهنده خویش باشند زیرا در حضور عیسی از آزار و شکنجه

دیوها در امان بودند. هنگامیکه عیسی خواست سوار بر قایق شود، آنان به او نزدیک شدند و در زیر پایهایش زانو زدند و استدعا نمودند که ایشان را نیز همراه خود ببرد تا همواره بتوانند به سخنان او گوش فرا دهند. اما عیسی به ایشان فرمود که به خانه‌ایشان مراجعت کنند و کار عظیمی را که خداوند برای ایشان انجام داده است بازگو کنند.

در اینجا وظیفه‌ای به ایشان محول شده بود تا به سرزمین مشرکین مراجعت کنند و برکاتی را که از عیسی دریافت کرده بودند برای مردم بازگو کنند. برای آنان جدا شدن از منجی نیز بسیار مشکل بود و در معاشرت با هموطنان مشرک خود مشکلات زیادی را پیش رو داشتند. همچنین بهنظر میرسید که انزوای طولانی آنان و معاشرت نکردن با مردم جامعه، برای انجام کار تعیین شده از سوی عیسی، از ایشان سلب صلاحیت کرده باشد. اما به محض اینکه عیسی وظایفشان را خاطر نشان ساخت، سریعاً اطاعت نمودند. آنان نه تنها معجزات عیسی را برای اهل خانه و همسایه بازگو کردند بلکه در سراسر سرزمین دکاپولیس به راه افتادند و در هر جا که میرسیدند قدرت نجات دهنده عیسی را اعلام میکردند و چگونگی رهایی خودشان را از تسلط دیوها توضیح میدادند. آنان با انجام این کار برکات عظیمی را دریافت کردند که اگر برای منافع شخصی در حضور عیسی میمانندند از آن محروم میشندند. زیرا تنها اشاعه خبر خوش نجات است که ما را به منجی نزدیک میکند.

دو مرد دیوزدهای که شفا یافته بودند، اولین مبشرینی بودند که از طرف عیسی برای موعظه انجیل به ناحیه دکاپولیس اعزام شده بودند. این دو فقط چند لحظه‌ای توانسته بودند به تعالیم مسیح گوش فرا دهند. آنان هیچ موعظه‌ای را از دهان عیسی نشنیده بودند و نمی توانستند مانند شاگردان مسیح که هر روزه با او بودند، موعظه کنند و تعلیم دهند. لیکن، شفا یافتن ایشان بهترین شهادتی بود که مسیح بودن عیسی را اثبات مینمود. آنان میتوانستند آنچه را که در مورد عیسی دیده و شنیده بودند و همچنین قدرت معجزات او را برای مردم بازگو کنند. تمامی کسانی که فیض خداوند دلهای ایشان را لمس کرده است، میتوانند چنین کاری را انجام دهند. یوحنا شاگرد محبوب عیسی، درباره او چنین نوشته است: « آنچه از آغاز بود و ما آن را شنیده و با چشمان خود دیدهایم، آنچه بدان نگریستیم، و با دستهای خود لمس کردیم، یعنی کلام حیات... ظاهر شد، و ما آن را دیدهایم و بر آن شهادت میدهیم » (اول یوحنا باب ۱ آیات ۱ تا ۳). ما نیز به عنوان شاهدان مسیح باید آنچه را که دیده، شنیده و احساس کردهایم برای دیگران بازگو کنیم. اگر قدم به قدم عیسی را تعقیب نمودهایم باید چیزی برای ارائه به دیگران داشته باشیم و میتوانیم درباره چگونگی شنیدن و عده عیسی و راستی و حقیقت آن با دیگران مشارکت داشته باشیم. میتوانیم درباره فیض مسیح برای دیگران شهادت دهیم. خداوند ما را فراخوانده است تا چنین شهاداتی را اعلام کنیم، شهادتی که برای دنیا در شُرف هلاکت، امری ضروری و حیاتی است.

با وجودیکه اهالی جرجس عیسی را نپذیرفتند اما وی آنان را در تاریکی و ظلمتی که برگزیده بودند، رها نکرد. آنان هنگامیکه از عیسی خواستند تا آن ناحیه را ترک گوید، سخنان او را نشنیده بودند و از آنچه که انکار میکردند، غافل بودند. بنابراین عیسی مجدداً حقیقت را به واسطه افرادیکه مورد انکار قرار نمیگرفتند نزد ایشان روانه کرد.

در هلاکت گله خوکها، هدف شیطان این بود که اذهان مردم را از توجه به عیسی منحرف کند و از موعظه مژده نجات در آن ناحیه ممانعت به عمل آورد. اما همین واقعه سبب شد که توجه مردم در سراسر سرزمین به سوی عیسی معطوف گردد، در صورتیکه اینکار با هیچ وسیله دیگری قابل انجام نبود. با وجودیکه عیسی آن ناحیه را ترک نمود، اما مردانی را که شفا داده بود به عنوان شاهدان قدرتش در آن ناحیه، باقی گذاشت. مردانیکه وسیله اجرای مقاصد شیطان بودند، اکنون به عنوان سفیران مسیح، حاملان حقیقت شده بودند. هنگامیکه مردم اخبار شگفتانگیز را از ایشان میشنیدند متاخر میشدند و بدین ترتیب راه اشاعه خبر خوش نجات در سراسر ناحیه هموار شده بود و نتیجه‌اش این شد که هنگامیکه عیسی مجدداً به دکاپولیس بازگشت، مردم دسته دسته به سوی او آمدند و در مدت سه روز نه فقط ساکنان یک شهر بلکه هزاران نفر از نواحی اطراف پیام رستگاری و نجات را شنیدند. حتی قدرت شیاطین هم تحت اراده و کنترل منجی ماست و اعمال شریر به خیریت ما منجر می‌شود؛ [گر خدا بخواهد عدو سبب خیر شود].

روبو رو شدن با دو مرد دیو زده در ناحیه جرجس برای شاگردان عیسی درس بزرگی محسوب میشد. این واقعه عمق تباہی و انحطاطی را که شیطان قصد داشت تمامی نسل آدمی را بدان دچار سازد و همچنین مأموریت مسیح در نجات انسان از تسلط قدرت شیطان را نشان میداد. آن دو موجود مفلوکی که در گورستان ساکن، تحت اختیار شیاطین در آمده و اسیر امیال سرکش و شهوات نفرت‌انگیز بودند، نشان دادند که اگر اختیار و کنترل نسل آدمی به شیطان سپرده میشد چه سرنوشت فلاكتباری در انتظار انسان میتوانست باشد. شیطان دائماً تلاش میکند که افکار و احساسات انسان را منحرف کند، ذهن آدمی را به سوی اعمال شریرانه سوق دهد و او را برای ارتکاب خشونت و جنایت تحریک کند. او جسم را ضعیف، عقل را زایل و روح را فاسد و تباہ میسازد. هنگامیکه افراد دعوت منجی را رد میکنند، خود را تسليم شیطان مینمایند. امروز نیز بسیاری از مردم، در خانه، در محل کار و حتی در کلیسا مرتکب چنین عملی میشوند و به همین دلیل است که خشونت و جنایت سراسر جهان را فراگرفته و فساد اخلاقی همچون سایه مرگ، ساکنان زمین را پوشانده است. شیطان پیوسته با ظاهری فریبینده انسان را وسوسه میکند و او را بهسوسی امیال زشت و پلیدی هدایت میکند که ثمرات آن فساد و تباہی است. تنها راه در امان ماندن از قدرت شیطان، رفتن به حضور عیسی است. دشمنی و عداوت شیطان نسبت به انسان از ابتدا به انسان و فرشتگان آشکار شده بود،

درحالیکه عیسی همواره دوست و نجاتدهنده انسان معرفی شده است. روح مسیح به شخصیت و سیرت انسان شرافت و تعالی میبخشد. او به شخصیت انسان اعتبار میبخشد تا با تمامی جسم و روح و جان برای جلال خداوند زندگی کند، « زیرا روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح ترس بلکه روح قوت و محبت و انظباط است ». او ما را فراخوانده است تا « در جلال خداوند ما عیسی مسیح سهیم شویم » و از ما دعوت نموده است که « به شکل و شباخت پسر او درآیم ». (دوم تیموتائوس ۱ آیه ۷؛ دوم تسالونیکیان ۲ آیه ۱۴ و رومیان ۸ آیه ۲۹).

و جانهاییکه به واسطه قدرت شیطان فاسد و تباہ شده بودند، هنوز هم با قدرت مسیح شفا یافته و از سوی فرزند خداوند بهعنوان پیامآوران عدالت و پارسائی مأموریت میبایند تا اعلام کنند که « خداوند چه کارهای عظیمی را برای آنان انجام داده است زیرا بر آنان رحمت و شفقت نموده است ». .

۳۶ - « تماس ایمان »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۹:۱۸-۲۶؛ انجیل مرقس ۵:۲۱-۴۳؛ انجیل لوقا ۸:۴۰-۵۶] تدوین گردیده است]

عیسی از سرزمین جرجیان به طرف ساحل غربی بازگشت. او ناگاه جمعیتی را دید که به استقبالش می‌آیند. آنان با شادی به او خوشامد می‌گفتند. مسیح مدتی در کنار دریاچه توقف نمود و به تعلیم و شفا دادن مردم مشغول شد و سپس برای دیدار از متای با جگیر به خانه او رفت. در همین مکان مردی به نام یاپروس که رئیس کنیسه بود با عیسی ملاقات کرد. یاپروس یکی از مشایخ قوم یهود، با اندوه و پریشانی بسیار نزد عیسی آمد، در برابرش زانو زد و گفت: « دخترم هماکنون مرد. با اینحال بیا و دست خود را بر او بگذار که زنده خواهد شد ».

عیسی برخاست و بلا فاصله به اتفاق رئیس کنیسه بهسوی منزل وی بهراه افتاد. شاگردان عیسی با وجودیکه بسیاری از اعمال شفقت‌آمیز وی را دیده بودند از اینکه عیسی درخواست رئیس کنیسه را اجابت کرده بود، متحریر و شگفتزده شده بودند. با اینحال بهمراه عیسی بهراه افتادند و در همین حین، جمعیتی مشتاق و چشمانتظار، عیسی و شاگردان را متابعت می‌کردند.

خانه رئیس کنیسه خیلی دور نبود اما عیسی و همراهانش به آهستگی پیش میرفتند زیرا از دحام جمعیت از هر سو مانع از حرکت آنان می‌شد. پدر پریشان و مضطرب به جهت تأخیر، بیصری مینمود اما عیسی به مردم ترحم می‌کرد و هر از گاهی متوقف می‌شد و چند بیمار را شفا میداد و یا دل آشفته و غم دیدهای را تسلی می‌بخشید.

در حالیکه عیسی و همراهان به سوی خانه یاپروس روان بودند، پیکی از راه رسید و از میان جمعیت عبور کرد و به نزد یاپروس آمد و به اطلاع او رسانید که دخترش مرده است و دیگر فایده‌ای ندارد که به استاد این همه زحمت دهیم.

عیسی چون سخن آنها را شنید به رئیس کنیسه گفت: « مترس، فقط ایمان داشته باش ». یاپروس به عیسی نزدیکتر گشت و با یکدیگر به سوی منزل رئیس کنیسه حرکت کردند. چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، عیسی دید که غوغائی به پاست و عدهای با صدای بلند می‌گیرند و شیون می‌کنند. حضور جمعیت و گریه و شیون آنها روح عیسی را آزرده کرده بود. پس داخل شد و به آنها گفت: « این غوغای و شیون برای چیست؟ دختر نمرده، بلکه در خواب است ». آنان از سخنان این غریبه خشمگین شدند زیرا طفل را در آغوش مرگ دیده بودند و به همین دلیل با شنیدن این سخن به او خندیدند. لیکن عیسی همه را بیرون کرده، پدر و مادر و سه

تن از شاگردانش یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا را برگرفت و به جایی که دختر خواهید بود، داخل شد.

عیسی به کنار بستر دختر آمده، دست او را گرفت و با صدای آرام گفت: «
تالیتا قوم!» یعنی: « دخترک، به تو میگوییم برخیز! ».

ناگهان جسم بیحرکت دختر تکانی خورد و نبض حیات، تپیدن آغاز کرد و تبسم بر لبان دختر آشکار شد. دختر کوچک چشمهاخود را گشود، چنان که گویی از خواب بیدار شده است و با اعجاب و شگفتی به گروهی که در کنار وی ایستاده بودند خیره شد. آنگاه برخاست و پدر و مادرش وی را در آغوش گرفتند و از گریه شادی سردادند.

عیسی در راه خانه رئیس کنیسه، در میان جمعیت انبوه، زنی را دید که مدت دوازده سال دچار خونریزی بود و رنج فراوان کشیده بود. او تحت درمان طبیبان بسیار، زحمت فراوانی دیده، همه دارایی خود را خرج کرده بود، اما به جای آن که بهبود یابد، بدتر شده بود. اما هنگامی که درباره معجزات و شفاهای امراضی که توسط عیسی انجام میشد، شنید، امید به بهبودی سراسر وجود او را فرا گرفت. او اطمینان داشت که اگر فقط بتواند به نزد عیسی برود، شفا خواهد یافت. زن مریض با همان حالت ضعف و رنجوری به کنار دریاچه، جایی که عیسی به تعلیم مردم مشغول بود، آمد و تلاش نمود که از میان جمعیت عبور کند و خود را به عیسی برساند، اما تلاش او بیفایده بود. مجدداً هنگامی که عیسی از خانه متای لاوی حرکت کرد، زن او را تعقیب نمود اما نتوانست خود را به عیسی برساند و به تدریج مأیوس و دلسوز میشد. در همین زمان، عیسی ناگهان از میان جمعیت عبور کرد و به زن نزدیک شد.

فرصتی عالی و فوقالعاده فرا رسیده بود و اینک زن مریض در حضور طبیب بزرگ و توانا ایستاده بود. اما در میان وضعیت شلوغ و آشفته نتوانست با عیسی سخن بگوید و فقط توانست نظری سریع به چهره او بیندازد. زن، از ترس این که مبادا فرصت شفا یافتن را از دست بدهد، با فشار به سوی عیسی حرکت کرد و با خود گفت: « اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت ». هم چنان که عیسی به راه خویش ادامه میداد، زن به او نزدیک و موفق شد که گوشه ردای او را لمس کند. در همان لحظه دانست که شفا یافته است. ایمان زن در لمس ردای عیسی تجلی یافته و اینک درد و ناتوانی جای خود را به سلامتی کامل داده بود.

زن، با قلبی سرشار از حمد و سپاس سعی کرد از میان جمعیت خارج شود، ولی ناگهان عیسی ایستاد و حرکت جمعیت نیز همزمان متوقف شد. سپس در میان جمعیت روی گرداند و با صدایی بلند پرسید: « چه کسی جامه مرا لمس کرد؟ ». مردم از شنیدن این سؤال متعجب شدند و نمیدانستند چه بگویند زیرا ازدحام

جمعیت به حدی بود که از هر سو به او تنه میزدند و در آن شرایط پرسیدن چنین سئوالی، قدری عجیب به نظر میرسید.

پطرس که همواره آماده سخن گفتن بود، پاسخ داد: « ای استاد، میبینی که مردم بر تو ازدحام میکنند، آن گاه میپرسی، چه کسی مرا لمس کرد؟ » عیسی پاسخ داد: « البته! کسی مرا لمس کرده است، زیرا دریافتمن که نیرویی از من صادر شده است ». اما منجی میتوانست تفاوت میان لمس ایمان را از تماس اتفاقی جمعیت بیتوجه تشخیص بدهد. چنین توکل و ایمانی نمیباشد نادیده گرفته شود. عیسی علاقمند بود که با این زن فروتن و با ایمان سخن گوید و با کلام تسليخش خود مایه شادی او گردد. کلامی که تا انتهای زمان، مایه برکت و تسلی پیروان وی میگشت.

عیسی هم چنان که به زن مینگریست اصرار داشت تا ببیند چه کسی او را لمس کرده است و زن نیز که میدانست بر او چه گذشته است، اختفای حقیقت را بیهوده یافت. بنابراین لرزان و هراسان آمد، به پای عیسی افتاد و با اشک شوق و سپاس، ماجراهی درد و رنج و چگونگی شفا یافتن خویش را به عیسی گفت. عیسی با مهربانی و ملایمت فرمود: « دخترم! ایمان تو را شفا داده است. به سلامت برو و از این بلا آزاد باش! ». عیسی فرصتی برای خرافه پرستی باقی نگذاشت تا اعلام کند که عمل شفا یافتن زن صرفاً به این خاطر بوده است که ردای عیسی را لمس کرده است، شفای زن فقط به واسطه تماس ظاهری با عیسی نبود بلکه ایمان به قدرت الهی مسیح باعث شفای وی شده بود.

جمعیت انبوه و شگفتزدهای که در اطراف مسیح ازدحام میکردند، دسترسی به قدرت حیاتبخش مسیح را درک نمیکردند. اما هنگامی که زن دردمند دستهای خویش را برای لمس مسیح دراز کرد و ایمان داشت که شفا میابد، قدرت شفابخش مسیح را احساس کرد. در امور روحانی و معنوی نیز وضع به همین گونه است. سخن گفتن بدون هدف درباره مذهب، عبادت کردن بدون احساس اشتیاق و ایمان، هیچگونه ارزشی ندارد. ایمان ظاهری و صوری به مسیح، ایمانی که او را صرفاً به عنوان نجات دهنده جهان میپذیرد، هرگز نمیتواند روح انسان را شفا بخشد. ایمانی که منجر به نجات و رستگاری میشود، صرفاً موافقت و پذیرش روشنفکرانه و عقلانی نسبت به حقیقت نیست. کسی که به کار بردن ایمان را منوط به دریافت کامل معرفت میداند، نمیتواند برکات خداوند را دریافت کند. ایمان داشتن درباره مسیح کافی نیست بلکه می بایستی به مسیح ایمان داشته باشیم. ایمان زمانی سودمند خواهد بود که به واسطه آن عیسی را به عنوان منجی خود در آغوش بگیریم و بپذیریم. آنگاه شایستگیها و فضائل او را به خود اختصاص میدهیم. بسیاری، ایمان را نوعی تفکر و اظهار نظر تلقی میکنند لیکن ایمان نجاتبخش، فعالیتی است که در آن افراد با پذیرش مسیح، با خدا پیمان میبندند و ارتباط نزدیکی با او برقرار میکنند. ایمان واقعی، حیاتبخش است و ایمان زنده یعنی

از دیاد قدرت و توکل پاکدلانه و زودباورانه، که به واسطه آن روح، به قدرتی پیروز و غالب شونده تبدیل میشود.

عیسی بعد از شفا دادن زن مريض، از وی خواست که برکاتی را که دریافت کرده بود، اعلام کند. بخشش و عطايايی را که انجيل به ما عرضه میکند، نباید مخفیانه کسب کنیم یا در خلوت از آن بهرهمند شویم. بنابراین خداوند از ما دعوت میکند تا بهنیکوییهای او اعتراف نمائیم. « خداوند میگوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم » (اشعیا باب ۴۳ آیه ۱۲).

اعتراف ما درباره وفاداری و صداقت خداوند، عاملی است که ملکوت برای مکاشفه و آشکار کردن مسیح به جهان برمیگزیند. بنابراین وظیفه داریم که فیض او را چنانکه به وسیله مردان مقدس عهد عتیق به ما عرضه شده است اعلام و اعتراف نمائیم. اما مؤثرترین اعتراف، زمانی است که تجربیات شخصی خود را درباره فیض خداوند به دیگران شهادت میدهیم. هنگامیکه کار عظیم خداوند را در زندگی خود آشکار میکنیم، شاهدان خداوند خواهیم شد. زندگی هر فردی با زندگی سایرین متفاوت است و به همان دلیل تجربیات و حوادثی که برای وی اتفاق میافتد، اساساً از دیگران متفاوت خواهد بود. خداوند اشتیاق دارد که حمد و پرستش ما با خصوصیات و علایق فردی ما بهپیشگاه او تقديم گردد. اعترافات ارزشمندی که درباره فیض پرجلال خداوند اعلام میکنیم، اگر با زندگی مسیحگونه توأم گردد، قدرت فوقالعادهای را برای نجات و رستگاری بشریت مهیا خواهد نمود.

هنگامیکه ده نفر جذامی برای دریافت شفا به حضور عیسی آمدند، عیسی به ایشان گفت: « بروید و خود را به کاهن نشان دهید ». آنها به راه افتادند و در میانه راه از جذام پاک شدند ولی فقط یکی از آنها در حالیکه با صدای بلند خدا را ستایش میکرد، بازگشت و نه نفر دیگر راه خود را پیش گرفته و عیسی را که شفا دهنده ایشان بود فراموش کردند. امروزه نیز بسیاری، همان کار را انجام میدهند. خداوند دائماً برای خیر و سعادت بشر تلاش میکند و با سخاوت عطایای خود را به انسان ارزانی میدارد. او مريضان را از بستر بیماری نجات میدهد و مردم را از خطرات نامرئی رهانیده، فرشتگان آسمان را مأمور میسازد که انسان را از منجلاب هلاکت و تباہی بیرون آورند و از « وبائی که در تاریکی میخراشد » و از « طاعونی که وقت ظهر فساد میکند » محافظت نمایند، (مزمر ۹۱ آیه ۶). با این حال دلهای ایشان تحت تأثیر قرار نمیگیرد و عمق محبت خداوند را درک نمیکنند. خداوند تمامی گنجینهای آسمان را برای نجات انسان به کار گرفته است، ولی با این حال از محبت عظیم الهی غافلند و با کفران نعمت و ناسپاسی، قلب خویش را بر روی فیض خداوند میبنندن. آنان مانند بوتهزار صحراء از فرا رسیدن ایام نیکو اطلاعی ندارند و جانهای ایشان در زمین خشک و سوزان بیابان ساکن است.

این به نفع ماست که همواره بخششهاي الهی را به یاد داشته باشیم و بدین نحو

ایمانمان تقویت میشود و برای موهبت بیشتری آماده میگردد. کمترین برکتی که از خداوند دریافت میکنیم، بسیار بیشتر از تمام حکایات خوانده و شنیده شده درباره ایمان و تجربیات دیگران، مایه تشویق و تسلى ما خواهد شد. روحی که به فیض خداوند پاسخ میدهد، مانند بااغی آبیاری شده است که در سلامتی میوه خواهد داد و چون نور در تاریکی خواهد درخشید و جلال و شکوه خداوند در او دیده خواهد شد. بیائید لطف و احسان خداوند، رحمتها و مهربانیهای بیشمار او را به یاد آوریم. همانند قوم اسرائیل، سنگهای شهادت (سنگهایی که قوم اسرائیل در حین عبور، به عنوان یادگاری از کار خداوند از کف دریای سرخ برداشتند تا برای نسلهای آینده، شهادت دهنده که خداوند چگونه طریق نجات را برای آنها مهیا نموده است) را برداریم و حکایات ارزشمند و کارهای عظیم خداوند را بر روی آن حک نمائیم و همچنان که رفتار و اعمال او را در مسیر سفر و زیارت بهیاد میآوریم، با دلهایی پر از حقشناسی و سپاسگزاری بگوییم که: « خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که بهمن نموده است؟ پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند. نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، بهحضور تمامی قوم او » (مزمور ۱۱۶ آیات ۱۲ تا ۱۲).

۳۷ - «نخستین مبشرین مسیح»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۰: انجیل مرقس ۶: ۱۰-۷:
انجیل لوقا ۹: ۱-۶ تدوین گردیده است]

شاگردان، اعضای خانواده عیسی محسوب میشدند و در اثنای مسافرت او در ناحیه جلیل همراه او بودند. آنان در زحمات و سختیهای او سهیم بودند و به تعالیم او گوش فرا داده و با پسر یگانه خداوند راه میرفتند و سخن میگفتند. آنان همچنین از تعالیم روزانه عیسی آموخته بودند که چگونه برای تعالی بشر انجام وظیفه نمایند. هنگامیکه عیسی به جمعیت انبوهی که در اطرافش جمع میشدند خدمت میکرد و تعلیم میداد، شاگردان نیز حضور مییافتند و با اشتیاق و علاقه در انتظار اجرای دستورات او بودند و بخشی از بار سنگین مشکلات را بر دوش خود حمل میکردند. آنان در مرتب ساختن صفواف مردم و آوردن بیماران و رنجدیدگان به حضور عیسی و تسلی بخشیدن دردمدان نقش عمدهای را ایفاء میکردند. شاگردان همواره مراقب شنوندگان علاقمند بودند و کلام کتب مقدسه را برای ایشان توضیح میدادند. آنها به طرق مختلف در جهت تعالی معنوی مردم تلاش میکردند. آنان هرآنچه را که از عیسی آموخته بودند به دیگران تعلیم میدادند و هر روز تجارب ارزشمندی را کسب میکردند اما، لازم بود که خودشان نیز شخصاً تجربیاتی کسب کنند. آنان به تعالیم بیشتر، صبر و محبت فوقالعادهای نیازمند بودند. در تمام مدتی که منجی شخصاً با ایشان بود، خطاهایشان را خاطر نشان میساخت و با اندرز و نصیحت آنان را اصلاح مینمود. اکنون وقتی رسیده بود که آنان را به عنوان نمایندگان خود به نقاط مختلف اعزام کند.

شاگردان زمانی که با عیسی بودند، بعضی اوقات به واسطه تعالیم فریسیان و کاهنان دچار سر درگمی میشدند، اما مشکلات خود را به حضور عیسی میآوردند و عیسی نیز حقایق کتب مقدسه را با احادیث و سنتهای مقایسه میکرد و برای ایشان توضیح میداد و بدینوسیله ایمان و اعتقادشان را به کلام خداوند تقویت مینمود. او آنها را از بندگی و اسارت رسوم و سنتهای گذشته به میزان بسیار زیادی آزاد میکرد و ترس از معلمین یهود را نیز در ایشان از بین میرد.

در تعلیم و تربیت شاگردان، الگوی زندگی مسیح بسیار مؤثرتر از تعالیم آموزشی صرف بود. هنگامی که آنان از عیسی جدا شدند، تمامی نگاهها، کلمات و حتی آهنگ صدای او دوباره به خاطرشان آمد و غالباً در مبارزه و جدال با دشمنان انجیل، کلام او را تکرار میکردند و زمانی که اثرات آن را بر روی مردم مشاهده

میکردند، شاد و مسرور میشدند.

عیسی دوازده شاگردش را نزد خود فرا خواند و آنها را دو به سوی شهرها و روستاهای اطراف اعزام کرد. هیچ یک از ایشان تنها نبود، بلکه برادر با برادر و دوست با دوست مصاحب و مشارکت میکردند. بدین طریق میتوانستند یکدیگر را تشویق نمایند و با هم مشورت و دعا کنند تا قدرت و قوت یکی، ضعف و ناتوانی دیگری را جبران نمایند. عیسی بعدها هفتاد نفر دیگر را نیز به همین ترتیب برای مأموریت اعزام نمود. هدف منجی این بود که پیامآوران انجیل به این طریق با یکدیگر مشارکت داشته باشند. مبشرینی که امروزه برای بشارت انجیل اعزام میشوند اگر از این الگو پیروی کنند نتایج کارشان بسیار موفقیتآمیز خواهد بود.

پیام شاگردان مسیح همان پیامی بود که یحیای تعمید دهنده درباره عیسی اعلام کرده بود، که «پادشاهی آسمان نزدیک شده است». وظیفه شاگردان این نبود که با مردم به مشاجره بپردازند و ثابت کنند که عیسی ناصری همان مسیح است، بلکه می بایستی در نام او همان اعمال شفقتآمیزی را که او انجام داده بود، انجام میدادند. عیسی بدیشان دستور داده بود که «بیماران را شفا دهید. مردگان را زنده کنید، جذامیها را پاک سازید، دیوها را بیرون کنید. به رایگان یافتهاید، به رایگان هم بدهید».

عیسی در خلال خدمت خود بیشتر وقت خود را به جای موعظه کردن به شفا دادن مريضان اختصاص داد. معجزات عیسی درستی کلام او را که برای نجات جهان و نه برای نابودی آن آمده بود، به اثبات رسانید. عدالت و پارسایی، پیش روی او میخرامید، جلال و شکوه خدا ساقه او بود و هر جا که میرفت مژده رحمت او قبلًا در آن جا مستقر شده بود و از هر جایی که عبور میکرد از شفای بیماران و قدرت بازیافته مردم شاد مسرور میشد. انبوه جمعیت در اطراف او جمع میشدند تا کارهای عظیم خداوند را از دهان او بشنوند و صدای او، تنها صدایی بود که پیوسته در آن مدت شنیده بودند و نام او تنها نامی بود که بر زبان میآوردند، چهره او تنها چهرهای بود که به آن نظر میکردند، پس چرا نباید او را محبت نمایند و زبان به حمد و ستایش او نگشایند؟ عیسی از هر شهر و دهکدهای که عبور میکرد مانند آبن جاری و حیاتبخش، شادی و زندگی را به دیگران ارزانی میداشت.

پیروان مسیح نیز می بایستی مانند او عمل کنند. گرسنگان را غذا، بر亨گان را پوشاك و رنجیدگان و پریشانحالان را تسلی دهند. ما باید به دلسرب شدگان خدمت نماییم و برای نومیدان الهامبخش امید باشیم. آنگاه وعده خداوند درباره ما به انجام خواهد رسید که، «عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود» (اشعیا ۵۸ آیه ۸). محبت مسیح که در خدمت متواضعانه آشکار شود برای اصلاح بدکار موثر تر از شمشیر یا حکمه عدالت خواهد بود. اینها برای تنبیه و ترسانیدن یک فرد متمرد ضروری است، لیکن یک مبشر محبت

بیش از آن میتواند انجام دهد. غالباً اوقات دل انسان تحت تأثیر سرزنش، سختتر میگردد. در صورتی که محبت مسیح دل انسان را نرم میسازد. یک مبشر و مبلغ مذهبی نه تنها قادر است امراض جسمانی را شفا دهد بلکه میتواند گناهکار را به حضور طبیب بزرگ یعنی عیسی هدایت کند، طبیی که روح ما را از جذام گناه پاک میکند. خداوند در نظر دارد که مریضان، بد اقبالان و دیووزدگان ندای او را به وسیله خادمین وی بشنوند. خداوند اشتیاق دارد که به واسطه خادمین خود نسل بشر را تسلی و آرامش دهد، آرامش که دنیا نمیتواند به انسان عرضه کند.

حواریون در اولین سفر بشارتی خود باید تنها به دنبال « گوسفندان گمشده اسراییل » میرفتدند و اگر در آن زمان، بشارت انجیل را ابتدا برای مردم سامرہ و قومهای غیریهودی موعظه میکردند نفوذ خود را در میان قوم یهود از دست میدادند و با تحریک حس تعصب فریسیان، خود را در چنان مخصوصهای گرفتار میکردند که بدون شک در ابتدای فعالیتشان موجب یأس و دلسربی ایشان میشد. حتی رسولان مسیح نیز، ضرورت بشارت انجیل را برای تمامی اقوام و ملل درک نمیکردند و تا زمانی که این حقیقت را درک نکردند، نتوانستند برای خدمت به اقوام غیریهودی مهیا و آماده شوند. اگر یهودیان بشارت انجیل را میپذیرفتند، خداوند در نظر داشت که به وسیله آنان بشارت انجیل را به گوش امتها برساند، بنابراین در مرحله اول آنان میبايستی مژده نجات را بشنوند.

در تمامی سرزمنهایی که مسیح مشغول کار و خدمت بود، عده بیشماری از مردم به نیازهای معنوی خویش پی بردند و با اشتیاق شدیدی در انتظار دریافت حقیقت الهی، لحظه شماری میکردند. اکنون زمان آن رسیده بود که مژده محبت او به دلهای مشتاق و آرزومند مردم اعلام شود، و شاگردان به عنوان نمایندگان مسیح میبايستی چنین وظیفهای را انجام دهند. ایمانداران نیز میبايست آنان را معلمین برگزیده از سوی خداوند قلمداد کنند تا هنگامی که منجی از میان ایشان به آسمان صعود میکند، بدون معلم و رهبر باقی نمانند.

شاگردان در اولین مأموریت بشارتی خود، میبايستی به مکانهایی میرفتد که عیسی قبلًا رفته بود و در آنجا دوستانی داشت و همچنین لازم بود که به نحو سادهای تدارک سفر را ببینند و هیچ چیزی نمیبايست افکارشان را از کار عظیمی که بر عهده داشتند منحرف نماید و یا احساس مخالفت را در ایشان برانگیزد و درهای خدمت را به روی ایشان بینند. آنان نمیبايست مانند معلمین مذهبی یهود جامههای فاخر بپوشند و یا جامههایی را انتخاب کنند که ایشان را از روستاییان و دهقانان زحمتکش متمایز کند و اجازه نداشتند وارد کنیسههای شوند و از مردم بخواهند که در آئینهای دسته جمعی شرکت کنند، بلکه موظف بودند به تکتک خانهها مراجعه کرده و پیام انجیل را موعظه کنند. آنان باید از تعارفات بیاساس و غیرضروری و یا پذیراییهای خانگی اجتناب کرده، از بطالت و وقتگذرانی دوری

جویند. اما به هر ناحیه‌ای که میرفتند، می‌بایستی مهماننوازی اشخاص مؤمن و شایسته‌ای را که ایشان را به عنوان شاگردان مسیح استقبال میکردند، بپذیرند. و به هر خانه‌ای که وارد میشدند ابتدا باید جمله «سلام بر این خانه باد!» را بر زبان میآوردند و آن خانه با دعاها، سرودها، پرستشها و تعلیم کتب مقدسه در محفل خانوادگی، برکت مییافت.

شاگردان عیسیٰ قاصدان حقیقت بودند که میبایست راه را برای آمدن استاد و سورشان مهیا کنند. پیامی را که ایشان باید حمل میکردند، پیام حیات جاودانی بود و سرنوشت انسان بستگی به پذیرش یا انکار آن داشت. عیسیٰ برای بیان اهمیت پیامی که شاگردان می‌بایستی بهگوش جهان برسانند، بهایشان فرموده بود: «هر که بهشما گوش فرادهد، به من گوش فرا داده است و هر که شما را رد کند، مرا رد کرده است، اگر وارد شهری شدید و شما را نپذیرفتند، به کوچه‌های آن شهر بروید و بگوئید، ما حتی خال شهر شما را که بر پای ما نشسته است، بر شما میتکانیم، اما یقین بدانید که در روز داوری، تحمل مجازات برای سدوم و غموره آسانتر خواهد بود تا برای آن شهر».

اکنون نگاه مسیح به‌آینده دوخته شده بود و شاگردان خویش را نظاره میکرد که بعد از مرگش در سرزمینهای وسیعی شاهدان او شده‌اند و حقیقت الهی را برای مردم موعظه میکنند. نگاه پیشینانه او متوجه وقایع و رخدادهایی بود که خادمین او در طول قرون و اعصار و تا ظهور ثانوی او می‌بایستی با آنها رو برو شوند. او مبارزات و کشمکشهای آینده را بهپیروان خود نشان میدهد و خصوصیات و نقشه مبارزه را بر ایشان مکشوف میکند. عیسیٰ خطراتی را که پیروان او می‌بایستی با آن رو برو شوند و همچنین لزوم فداکاری و ایثار را در مقابل چشمان ایشان آشکار میکند و از ایشان میخواهد که برای غافلگیر نشدن در مقابل دشمن، عواقب خدمت و پیروی را تحمل کنند. عیسیٰ بهشاگردان خود خاطرنشان میشود که جنگ و مبارزه ایشان علیه جسم و خون نیست بلکه «علیه قدرتها، ریاستها و جهانداران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی است» (رساله افسسیان باب ۶ آیه ۱۲). آنانکه می‌بایستی با نیروهای خارقالعاده به مبارزه بپردازنند، در این نبرد از قدرت خارقالعاده خداوند نیز برخوردار خواهند بود، زیرا تمامی قدرت‌های هوشمند آسمان در سپاه خداوند خواهند بود. و روح القدس خداوند، به عنوان نماینده فرمانده لشکر آسمان نزول کرده، نبرد را رهبری خواهد کرد. شاید ضعفهای بسیاری داشته باشیم و یا گناهان و خطاهای ما حزنگیز و تأسیفبار باشد، لیکن فیض خداوند برای تمامی کسانی است که با اظهار توبه و ندامت در طلب آن میباشند. قدرت خدای قادر مطلق برای کسانی است که به او اعتماد و توکل دارند.

عیسیٰ فرمود: «من شما را همانند گوسفندان به میان گرگان میفرستم. پس

همچون مار هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده». خود عیسی نیز حتی یک کلمه از حقیقت را پنهان نکرد بلکه همواره کلام حقیقت را با عشق و علاقه بیان نمود و در معاشرت با مردم تدبیر و لطف و توجه فوقالعادهای را نشان داد. او هرگز بیادیانه رفتار نمیکرد و کلامی غیرضروری بر زبان نمیآورد و کسانی را که زود رنج و احساساتی بودند، نمیآزد و ضعفهای انسانی را مورد سرزنش قرار نمیداد. اما با دلیری ریا، بیایمانی و گناه را مورد نکوهش قرار میداد و در حالیکه سرزنشهای گزنده بیان میکرد، حزن و اندوه در صدای او موج میزد. او هنگامیکه به اورشلیم، شهری که بسیار دوست میداشت نزدیک شد، برای آن گریست، شهری که از پذیرش او به عنوان راه و راستی و حیات امتناع کرد. اهالی اورشلیم او را که منجی جهان بود انکار و قلب او را جریحه دار کردند لیکن عیسی با دیده محبت و شفقت به آنها مینگریست. در نگاه عیسی تمامی جانها ارزشمند بودند. او در حالیکه از مقام الوهیت برخوردار بود، لطیفترین و مهربانترین توجهات و احترامات را برای اعضای خانواده الهی قایل میشد. او در وجود تمامی انسانها، جانهای گمشده و گناهکاری را جست که می بایستی به واسطه او نجات میافتد.

خادمین مسیح باید هر چه امیال دل نفسانی به آنها می گوید عمل کنند، بلکه میبایست با خداوند ارتباط داشته باشند. در غیر اینصورت تحت تأثیر هیجان و خودپرستی قرار خواهند گرفت و سخنان نامناسب و ناشایست بر زبان خواهند آورد. در اینصورت آنها دیگر مانند شبنم و بارانی که بر گیاهان خشک و پژمرده میباشد؛ نخواهند بود. این همان چیزی است که شیطان از آنان انتظار دارد. زیرا روشهای شیطان چنین است و او همان اژدهای خشمگینی است که در قالب خشم و تهمت آشکار میشود. اما خادمین عیسی نمایندگان خداوند هستند و او از خادمین خود انتظار دارد که با مردم بر اساس حقایق و ارزشهای الهی رفتار کنند. حقایقی که تجسم ذات الهی است. قدرتی که می بایستی با آن بر شریر پیروز شوند، قدرت مسیح است. جلال مسیح قوت آنان است و باید نگاه خویش را به زیبایی و جذابیت او متمرکز کنند. آنگاه خواهند توانست مژده خوش انجیل را با تدبیر الهی و مهربانی به دیگران عرضه کنند. زیرا روحیکه بتواند در مقابل تحریکات، آرامش خود را حفظ کند، در مقایسه با بحثهای قانعکننده و محکم، بسیار مؤثرer و مفیدتر میتواند از حقیقت دفاع کند.

کسانیکه در صفوف مبارزه علیه دشمنان حقیقت نبرد میکنند، نه تنها می بایستی در مقابل انسانها قرار گیرند، بلکه در مقابل شیطان و عاملین او نیز قرار خواهند گرفت. آنان میبایست کلام منجی را به یاد آورند که فرمود: «من شما را چون برها به میان گرگها میفرستم» (لوقا باب ۱۰ آیه ۳). آنان باید در محبت خداوند بمانند و روح خداوند ایشان را حتی در مقابل دشنام و ناسازی اشخاص تسلى و آرامی دهد. خداوند جامه فاخر الهی را بر تن ایشان خواهد کرد و روحالقدس چنان در روح و فکر ایشان نفوذ خواهد نمود که صدای ایشان هیچگونه هماهنگی و

همنوازی با زوجه گرگان نخواهد داشت.

عیسی در ادامه تعالیم و دستورات خویش به شاگردان فرمود: « از مردم بر حذر باشید ». آنان باید نسبت به کسانیکه خداوند را نمیشنناختند اعتماد کامل و بیچون و چرا داشته باشند و با ایشان مشورت کنند زیرا انجام چنین کاری به منزله امتیاز دادن به عاملین شیطان محسوب میشد. ابداعات بشری غالب اوقات در ضدیت با نقشهای الهی است. آنایکه میخواهند هیکل خداوند را بنا کنند، می بایستی آن را بر اساس الگوی داده شده در کوه سینا یعنی بر اساس نقشه الهی بنا کنند. هنگامیکه خادمین خداوند به مشورتهای انسانی متکی شده، به هدایت روح القدس به توجهی میکنند، خداوند را مورد بیاحتراامی قرار میدهند و بهانجیل خیانت میورزند. حکمت انسانی در نظر خداوند جهالت است و کسانیکه به حکمت انسانی متکی هستند مرتکب اشتباه و خطأ میشوند.

« آنان شما را به محاکم خواهند سپرده... و در کنیسهای خود تازیانه خواهند زد. به خاطر من شما را نزد والیان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و در میان قومهای جهان شهادت دهید » (متی باب ۱۰ آیات ۱۷ و ۱۸). اما جفا و آزار موجب گسترش حقیقت خواهد شد. خادمان مسیح را به حضور مردان بزرگ جهان خواهند آورد تا آنان بدین وسیله بشارت انجیل را بشنوند زیرا حقیقت به ایشان وارونه و به شکل غلطی معرفی شده بود و اتهامات نادرستی درباره ایمان شاگردان مسیح بهگوش ایشان رسیده بود و برای آنان تنها راه دریافت حقیقت، گوش فرادادن به شهادت کسانی بود که به واسطه ایمانشان مورد محاکمه قرار میگرفتند. خادمان مسیح در این بازجوییها ملزم به پاسخگویی بودند و بدینوسیله محاکمه کنندگان، شهادات ایشان میشنیدند. فیض خداوند در چنین شرایط فوق العادهای در اختیار خادمین قرار میگیرد تا شاهدان او باشند. عیسی میفرماید: « اما چون شما را تسليم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگوئید. در آن زمان آنچه باید بگوئید به شما عطا خواهد شد. زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که به زبان شما سخن خواهد گفت ». هنگامیکه روح خداوند افکار خادمین خود را روشن میسازد، حقیقت با تمامی قوت الهی و ارزشمندی آن بیان میشود و کسانیکه حقیقت را انکار میکنند، شاگردان مسیح را مورد اتهام، ظلم و تعدی قرار خواهند داد. اما فرزندان خداوند تحت آزار و شکنجه و تا به سرحد مرگ نیز می بایستی فروتنی سرمشق الهی خود یعنی عیسی را آشکار کنند و تفاوت میان عاملین شیطان با نمایندگان مسیح در همین نقطه مشاهده خواهد شد و منجی در حضور حاکمان و مردم جهان تعالی و جلال خواهد یافت.

شاگردان از موهبت دلیری و برباری شهیدان برخوردار نشدند مگر زمانیکه فیض مورد نیاز از سوی خداوند به ایشان عطا گردید و آنگاه وعده منجی تحقق یافت. هنگامیکه پطرس و یوحنا در حضور شورای عالی یهود (سنهرین) شهادت دادند،

مردم آن دو را دیدند، شهادتشان را شنیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند پس « درشگفت شدند » و دریافتند که آن دو از یاران عیسی هستند، (اعمال رسولان باب ۴ آیه ۱۲). درباره استیفان مکتوب است که « همه حاضرانی که در شورای عالی یهود نشسته بودند، بهاستیفان چشم دوختند و چهره او را همچون چهره فرشتگان دیدند ». مردم « در برابر حکمت و روحی که استیفان با آن سخن میگفت، یارای مقاومت نداشتند » (اعمال رسولان باب ۶ آیه ۱۵). پولس رسول درباره محاکمه خود در دادگاه قیصر مینویسد، « در نخستین دفاع من، هیچکس به پشتیبانی از من برنخاست، بلکه همه مرا ترک کردند.... لیکن خداوند در کنار من ایستاد و مرا نیرو بخشید تا کلام به واسطه من بهکمال، موعظه شود و همه غیر یهودیان آن را بشنوند. پس از دهان شیر رستم، (رساله دوم تیموთاؤس باب ۴ آیات ۱۶ و ۱۷).

خادمین خداوند در هنگام محاکمه نمی باشند از پیش دفاعیات خود را آماده میکرند، بلکه آماده‌سازی ایشان باید با ارج نهادن روزانه بهگنجینه ارزشمند کلام خداوند انجام میشود. آنان در ضمن باید با دعا ایمانشان را تقویت میکرند و در زمان محاکمه، روحالقدس حقایق مورد نیاز را به یاد ایشان میآورند.

تلash صادقانه و روزانه برای شناختن خدا و عیسی مسیح فرستاده او، جان انسان را قوى و مستعد میسازد. حکمت و معرفتی که به واسطه تفتیش مداوم کتب مقدسه کسب میشود در موقعیتهای مناسب به مغز و ذهن انسان خطور خواهد کرد. اما اگر کسی از آشنایی با کلام خداوند غفلت ورزد و در سختیها و آزمایشات قدرت فیض مسیح را تجربه نکرده باشد، چگونه میتواند انتظار داشته باشد که روحالقدس، کلام خداوند را در زمان مناسب به ایشان خاطرنشان سازد. آنان باید هر روز خداوند را با تمامی دل عبادت کرده و به او توکل کنند.

عداوت و دشمنی علیه انجیل به قدری تلخ و ناخوشایند است که حتی دوست داشتنیترین رابطه‌های زمینی نیز مورد بیتوجهی قرار میگیرند. شاگردان مسیح به وسیله اعضای خانواده خود به دردرس میافتدند و کشته میشوند. « همه به خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت ». عیسی در ادامه سخنان خود اضافه میکند، « اما هرکه تا پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت » (مرقس باب ۱۳ آیه ۱۳). با اینحال عیسی به شاگردان خود دستور میدهد که خود را بجهت در معرض آزار و جفا قرار ندهند. خود او نیز اغلب اوقات برای ادامه خدمت و موعظه از محلی به محل دیگر میرفت زیرا از دست کسانیکه در پی هلاکت او بودند میگریخت. عیسی در ناصره مورد بیاعتنایی قرار گرفت و همشهريهايش درصد قتل او بودند و به همین دليل بهکفرناحوم رفت و مردم آنجا از تعاليم او در شگفت شدند، زیرا، « در کلامش اقتدار بود » (لوقا باب ۴ آیه ۳۲). بنابراین خادمین عیسی باید در مواجه شدن با آزار و شکنجه مأیوس و دلسزد شوند، بلکه دائمًا باید در جستجوی یافتن

محل جدیدی برآیند و برای رستگاری و نجات افراد تلاش کنند.

شاگرد از استاد خود برتر نیست و نه غلام از ارباب خود والاتر. سور آسمان، بعلزبول خوانده شد پس با شاگردان او نیز به همان شکل رفتار خواهد شد. اما با وجود تمامی خطرات، پیروان مسیح می‌باشد اصول ملکوت او را اعلام کنند و پنهانکاری را مورد سرزنش قرار دهند. آنان می‌باشند برای تضمین آرامش و سلامتی مردم، از طریق بیان حقیقت، خود را مسئول بدانند. زیرا آنان نگهبانانی هستند که به مردم درباره خطر هلاکت و نابودی هشدار میدهند. حقیقتی را که از مسیح دریافت کرده‌اند باید سخاوتمندانه و آشکارا در اختیار همه مردم قرار دهند. عیسی فرمود: «آنچه در تاریکی بهشما گفتم، در روشنایی بیان کنید و آنچه در گوشتان گفته شد از فراز بامها اعلام نمایید».

عیسی خود نیز هرگز آرامش را به وسیله مصالحه و سازش کسب نکرد. با وجود اینکه محبت تمام نسل آدم قلب او را مالامال ساخته بود، اما هرگز نسبت به گناهان ایشان بیتفاوت نبود. عیسی به حدی گناهکاران را دوست داشت که در مقابل هلاکت و نابودی ایشان نمی‌توانست سکوت کند، زیرا می‌خواست آنان را به قیمت خون خود خریداری کند. تمامی تلاش او این بود که انسان نسبت به خویشتن صادق باشد و برای تعالی و جاودانگی خود تلاش کند. خادمین مسیح نیز برای انجام چنین کاری فراخوانده شده‌اند. لیکن می‌باشد هشیار باشند که برای جلوگیری از اختلاف و نفاق، از بیان حقیقت چشمپوشی نکنند. آنان باید، «آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می‌شود، دنبال کنند» اما صلح و صفاتی واقعی هرگز با زیر پا گذاشتن اصول و حقایق الهی بیان نمی‌شود و هر انسانی که به اصول و حقایق الهی پاییند باشد مطمئناً با مخالفت روبرو خواهد شد. مسیحیت به عنوان یک موضوع روحانی و معنوی همواره از سوی فرزندان متمرد و یاغی مورد مخالفت قرار خواهد گرفت، لیکن عیسی بهشاغردان خود می‌فرماید، «از کسانیکه جسم را می‌کشند، اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید، از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند».

آنایکه نسبت به خداوند و احکام او صادق و صمیمی هستند، از دشمنی و عداوت انسان و یا شیطان نباید بترسند. زیرا زندگی جاودانی آنان در مسیح تأمین شده است. لیکن تنها دلیل ترس آنان باید صرفنظر کردن از حقیقت و از دست دادن توکل به خداوند باشد، توکلی که به واسطه آن در حضور خداوند محترم شمرده می‌شوند.

شیطان پیوسته تلاش می‌کند قلب انسان را از شک و تردید پر کند. او خداوند را در نظر انسان داوری سختگیر معرفی می‌کند و ایشان را بهارتکاب گناه تشویق می‌کند. آنگاه، انسان گناهکار خود را به قدری پست و حقیر می‌پنداشد که نزدیکی به پدر آسمانی و دریافت مرحومت و شفقت او را امری غیرممکن تلقی می‌کند.

خداؤند از تمامی نیرنگها و فریهای شیطان آگاه است، به همین دلیل عیسی، شاگردان خود را مطمئن ساخت که در هنگام نیازمندی و ناتوانی، این فرصت هست که از همدردی و مرحمت پروردگار بهرهمند شوند. آه و ناله، احساس رنج و درد، حزن و اندوهی که در جان آدمی نفوذ میکند، همه و همه، قلب مهربان پدر را به لرزه در میآورد.

کتاب مقدس، خداوند را خدائی، غیرفعال، خاموش و بیصدا و در عزلت معرفی نمیکند، بلکه او را در مقام رفیع و مقدس نشان میدهد که به وسیله کروورها کرور و هزاران هزار موجودات مقدس آسمانی احاطه شده و تمامی این فرشتگان در انتظار انجام اراده او میباشند. خدا به طرق گوناگونی که قادر به تشخیص آنها نیستیم با تمامی قلمرو تحت حاکمیت خویش ارتباطی فعال و زنده دارد. اما توجه و علاقه او و تمامی کائنات به این دنیای کوچک موجب شد که او یگانه پسر محبوب خویش را برای نجات جانها فدیه کند. خدا از فراز تخت رحمتش فریاد مظلومان و ستمدیدگان را میشنود و در پاسخ دعاهای صادقانه و خالصانه میفرماید: « من اینجا هستم ». او دست افتادگان و پریشانحالان را میگیرد زیرا رنجها و پریشانهای ما، او را متأثر میسازد. در تمامی وسوسهها و مشکلات، فرشتگان درگاه او برای نجات ما در کنارمان حضور دارند.

حتی یک گنجشک نیز بدون خواست پدر آسمانی به زمین نمیافتد. دشمنی شیطان علیه خدا موجب میشود که شیطان از تمامی توجه و مراقبت مسیح نسبت به مردم نفرت داشته باشد، او سعی میکند اعمال دست خداوند را آلوده سازد و حتی از هلاکت و نابودی حیوانات زیانبسته نیز خرسند میشود و تنها به واسطه علاقه و محبت خداوند است که پرندگان کوچک محافظت میشوند تا ما را با آوازهای دلنشیز خود شاد و مسرور سازند. خداوند گنجشکان کوچک را نیز فراموش نمیکند، بنابراین « مترسید، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است ».

عیسی ادامه میدهد، « اگر مرا پیش مردم اقرار کنید، من در حضور پدر و فرشتگان شما را اقرار خواهم کرد ». شما در این جهان شاهدان من هستید، و فیض من به واسطه شما برای شفای جهان جاری میگردد و من نیز نماینده شما در آسمان خواهم بود. پدر آسمانی سرشت خطاکار شما را در نظر نخواهد گرفت، بلکه شما را در لباس کاملیت من خواهد دید. من واسطه تمامی برکاتی هستم که از آسمان دریافت میکنید و هر کسی که فداکاری مرا برای نجات گمشدگان و گناهکاران به دیگران اعلام و نام مرا اقرار کند، در جلال و خوش نجاتیافتگان سهیم خواهد بود.

کسی که مسیح را اقرار میکند، می بایستی مسیح در دل او ساکن باشد زیرا اگر به مسیح ایمان نداشته باشیم، نمیتوانیم درباره او با دیگران صحبت کنیم. شاگردان

مسیح شاید اصول تعالیم او را به فصاحت بیان کنند، شاید کلام مسیح را تکرار کنند، اما اگر از فروتنی و محبت مسیح برخوردار نباشند، نمیتوانند او را اقرار کنند. روحی که برخلاف روح مسیح باشد، او را انکار خواهد نمود. مردم ممکن است با سخنان شریرانه، گفتگوهای احمقانه، با کلامی که عاری از حقیقت یا بی مهری است مسیح را انکار کنند. آنان ممکن است با اجتناب از پذیرفتن مسئولیتهای زندگی، اشتغال به لذات غیراخلاقی، همشکل شدن با دنیا، رفتار زشت و ناپسند، اهمیت دادن به افکار و نظرات خود، پارسا قلمداد نمودن خویش، پرورش شک و تردید، مشکل آفرینی و اقامت در ظلمت و تاریکی مسیح را انکار کنند. آنان با ارتکاب چنین اعمالی، وجود مسیح را در زندگی خویش انکار میکنند و مسیح درباره آنان میفرماید: « هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود ».

مسیح بهشاگردان خود میگوید که به خاتمه یافتن دشمنی دنیا علیه بشارت انجیل خوشبین و امیدوار نباشند و میفرماید: « گمان مبرید که آمدham تا صلح به زمین بیاورم، نیامدهam تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم! ». ایجاد اختلاف و دشمنی از تأثیرات انجیل نیست، بلکه نتیجه دشمنی با آن است. سختترین آزار و شکنجهای که پیروان مسیح باید متحمل شوند ناشی از اختلافات خانوادگی و دوری و جدایی از عزیزترین دوستان است. لیکن عیسی میفرماید: « هر که پدر و مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد. هر که صلیب خود را بر نگیرد و از پی من نیاید، شایسته من نباشد ».

مأموریت شاگردان مسیح برای ایشان افتخاری بزرگ و اعتماد و دیدعه ای مقدس شمرده می شود. عیسی در این باره به شاگردان میفرماید: « هر که شما را پذیرید، مرا پذیرفته و کسیکه مرا پذیرفت، فرستنده مرا پذیرفته است ». هرگونه مهربانی و احسان نسبت به شاگردان مسیح، بدون پاداش نخواهد ماند. او در این رابطه، کوچکترین و فروتنترین اعضای خانواده الهی را نیز در نظر گرفته است، « هر که به این کوچکان، از آن رو که شاگردان منند، حتی جامی آب سرد بدهد، آمین، به شما میگویم، بیپاداش نخواهد ماند ».

بدینگونه منجی تعالیم خویش را به پایان رسانید و دوازده شاگرد برگزیده در نام مسیح، همانند او، مأموریت خویش را آغاز کردند تا « فقیران را بشارت دهند و... شکسته دلان را شفا بخشنند و اسیران را به رهایی و بینائی را به نایینایان موعظه کنند و تا ستمدیدگان را رهایی بخشیده و سال لطف خداوند را اعلام نمایند ». (لوقا ۴ آیات ۱۸ و ۱۹).

۳۸ - «بیایید و اندکی بیارامید

«

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۴: ۱۲ و ۱۳ و ۱۴؛
انجیل مرقس ۶: ۳۰-۳۲؛ انجیل لوقا ۹: ۱۰-۷ تدوین گردیده است]

در مراجعت از مأموریتشان، «رسولان نزد عیسی گرد آمدند و آنچه کرده و تعلیم داده بودند، به او بازگفتند. عیسی بهایشان گفت: با من بهخلوتگاهی دور افتاده بیایید و اندکی بیارامید، زیرا آمد و رفت مردم چنان بود که مجال نان خوردن هم نداشتند».

شاگردان به نزد عیسی آمدند و همه چیز را به او بازگفتند. ارتباط صمیمي و باطنی شاگردان با عیسی آنان را ترغیب میکرد که تمامی تجربیات خوب و بد، شادی خویش را از دیدن نتایج فعالیتشان و اندوه و غم خویش را در نتیجه عدم موفقیتها و نهایتاً ضعفها و اشتباهاتشان را در حضور او مطرح کنند. رسولان عیسی در اولین مأموریت بشارتی خود، اشتباهاتی را مرتکب شده بودند و هنگامیکه صادقانه تجربیات خویش را برای عیسی بازگفتند، او دریافت که ایشان به تعالیم بیشتری نیازمندند و عیسی همچنین دریافته بود که شاگردان در مأموریت خویش خسته شده‌اند و نیاز به استراحت دارند.

ولی آنان در چه وضعیتی بودند که نمی‌توانستند خلوتگاهی پیدا کنند، «زیرا آمد و رفت مردم چنان بود که فرصت نان خوردن هم نداشتند». مردم در اطراف مسیح اجتماع کرده، مشتاق شنیدن سخنان او و در آرزوی شفا یافتن بودند. بسیاری به سوی او کشیده میشدند زیرا عیسی در نظر ایشان منبع و منشاء تمامی برکات الهی بود و ایشان در میان انبوه جمعیتی که برای دریافت موهبت ارزشمند سلامتی و شفا در اطراف او جمع شده بودند، عیسی را به عنوان منجی خویش پذیرفتند و ایمان آورند. بسیاری دیگر که به واسطه ترس از فریسیان او را اقرار ننموده بودند، با نزول روحالقدس، ایمان آورند و در مقابل کاهنین و حاکمان خشمگین، او را پسر خدا خوانند.

اکنون عیسی راغب و آرزومند خلوتگاهی بود تا بتواند با شاگردان تنها بماند زیرا می‌بايستی حرفاهاي بسیاری را به ایشان میگفت. رسولان در طی مأموریت بشارتیشان مشکلات بسیاری را پشت سر گذاشته و با انواع و اقسام مخالفتها مواجه شده بودند. آنان تا آن زمان در مورد هر مسئله‌ای با مسیح مشورت میکردند، اما در مأموریت خویش برای مدت کوتاهی تنها بودند و بعضی اوقات نمیدانستند که چگونه با مشکلات رو برو شوند. آنان مأموریتشان را با دلگرمی و میل و رغبت

انجام داده بودند، چراکه مسیح روح خویش را نیز همراه ایشان فرستاده بود و آنان به واسطه ایمان به مسیح معجزات بسیاری را انجام داده بودند. اما اکنون می باشیستی به واسطه نان حیات یعنی عیسی تقویت شوند. بنابراین لازم بود که بهگوشه خلوتی بروند، جاییکه میتوانستند با عیسی مصاحبت کنند و برای انجام مأموریتهای آینده بهتعالیم او گوش فرا دهند.

عیسی بدیشان گفت: « با من بهخلوتگاهی دور افتاده بیائید و اندکی بیارامید ». تمامی کسانیکه در خدمت مسیح میباشند، از مهر و محبت او برخوردار خواهند بود. او به شاگردان خود نشان میدهد که خداوند به قربانی ایشان نیازی ندارد بلکه خواستار رحمت است. آنان تمامی سعی و تلاش خویش را برای خدمت به مردم بهکار گرفته و از نظر جسمی و فکری خسته و فرسوده شده بودند و به همین دلیل نیاز به استراحت داشتند.

با اینکه شاگردان در مأموریت خود موفق شده بودند، اما این خطر وجود داشت که موفقیت کسب شده را ناشی از اعتبار خویش بدانند و با پروراندن روح غرور و تکبر در دام وسوسه‌های شیطان گرفتار شوند. آنان کار عظیمی را پیش رو داشتند و قبل از هر چیز میبایست این موضوع را در خاطرshan نگاه میداشتند که قوت و قدرتی که باعث موفقیت ایشان گشته است، از خودشان نبوده، بلکه از خداوند است. درست همانند موسی در بیابان سینا، مانند داود در تپه‌های یهودا، یا ایلیایی نبی در کنار نهر کریت، شاگردان نیز می باشیست از فعایتهای مداوم خویش جدا و در مصاحبت با مسیح و در آغوش طبیعت به راز و نیاز با خداوند مشغول شوند.

زمانیکه شاگردان به مأموریت اعزام شدند و در کنار عیسی نبودند، عیسی در شهرها و دهکدهها به تعلیم مردم پرداخت و آمدن ملکوت خداوند را موعظه نمود. در این هنگام بود که خبر قتل یحیای تعمید دهنده را به گوش او رسانیدند. این واقعه به وضوح از آشکار شدن امری خبر میداد که او به سوی آن گام برمیداشت. تاریکی و ظلمت عظیمی بر سر راه او قرار گرفته بود. کاهنین و حاکمان یهود در انتظار فرصتی بودند تا او را به قتل برسانند و جاسوسانی را بر سر راهش گمارده بودند و توطئه‌های بسیاری برای هلاکت و نابودی او در شرف تکوین بود. اخبار و گزارش‌های مربوط به موعظه رسولان در سراسر جلیل بهگوش هیرودیس رسیده بود، و توجه او را به سوی عیسی و اعمال او جلب کرده بود. در این رابطه هیرودیس به ملازمان خود گفته بود که « این یحیای تعمید دهنده است که از مردگان برخاسته » و خواستار ملاقات با عیسی شده بود. هیرودیس دائمًا از آن میترسید که مبادا، شورشی در حال وقوع باشد که به واسطه آن وی را از تخت سلطنت به زیر بکشند و قوم یهود را از بیوغ اسارت رومیان آزاد سازند.

روح نارضایتی و قیام علیه رومیان در میان مردم شایع شده بود و کاملاً مشهود بود که فعالیتهای عیسی در ناحیه جلیل نمی توانست برای مدتی طولانی ادامه

داشته باشد. چشمانداز رنج و زحمت وی نزدیک میشد و به همین دلیل عیسی مشتاق بود که برای مدتی از هیاهو و غوغای جمعیت دوری گزیند.

شاگردان یحیی با قلبی سوگوار جسد مثله شده او را برای خاکسپاری بهمراه خود بردنده و سپس «رفتند و بهعیسی خبر دادند». این شاگردان وقتی دیدند که عیسی مردم را از یحیی دور ساخته است و آنها را به سوی خود جلب میکند، به عیسی حسادت ورزیدند. آنان هنگامیکه عیسی با باجگیران در ضیافت متی حضور یافت از فریسیانی که عیسی را محکوم کرده بودند، جانبداری کردند. آنان حتی رسالت الهی عیسی را مورد شک و تردید قرار دادند زیرا برای آزاد ساختن یحیی از زندان اقدامی نکرده بود. اما اکنون که معلم ایشان به قتل رسیده بود، در این ماتم بزرگ به تسلی و دلداری نیازمند بودند و برای فعالیتهای بعدی به راهنمائی و هدایت عیسی احتیاج داشتند. بههمین علت به نزد عیسی آمدند و با وی یکدل شدند. آنان همچنین نیازمند بودند که لحظاتی را در مصاحبত با مسیح در گوشهای خلوت سپری کنند.

نزدیک بیتصیدا، در انتهای شمالی دریاچه، ناحیه دور افتادهای وجود داشت که در آن موقع از سال سبز و خرم و بسیار زیبا بود و به همین دلیل محل بسیار مناسبی برای عیسی و شاگردان او محسوب میشد. بنابراین سوار بر قایق و به آن منطقه رهسپار شدند. در این مکان از خیابانهای شلوغ و پر رفت و آمد و از هیاهوی شهر به دور بودند. چشمانداز طبیعت موجب آرامش ایشان شده و تغییر دلانگیزی در احساس آنان ایجاد کرده بود. آنان در این مکان میتوانستند بدون مزاحمت‌های خشمگینانه و پاسخهای تند و اتهامات کاتبان و فریسیان بهسخنان مسیح، گوش فرادهند. در این مکان میتوانستند برای مدتی کوتاه از مصاحبত با استاد و سرور خود لذت ببرند و از دوستی پر ارزش وی بهره‌مند گرددند.

استراحت مسیح و شاگردان او به منظور تپروری و لذتطلبی نبود. آنان وقت خود را در خلوتگاهی دور افتاده، صرف خوشگذرانی نکردند. صحبت‌های ایشان درباره خدمت به خداوند و امکان نشان دادن شایستگی بیشتر در مأموریتهای بعدی بود. شاگردان از مدت‌ها قبل با عیسی همراه بودند و کلام او را بهخوبی درک میکردند و به همین دلیل لزومی نداشت که عیسی به مثلاً با ایشان سخن بگوید. او اشتباهات ایشان را تصحیح نمینمود و روش درست صید مردم را به روشنی برایشان بیان میکرد و ذخایر ارزشمند الهی را بهطور کامل برایشان مکشف میساخت. آنان به واسطه قدرت الهی، حیات تازه‌ای یافته بودند و کلام الهامبخش مسیح به ایشان امید و تسلی میبخشید.

عیسی با وجودیکه میتوانست معجزاتی به انجام برساند به شاگردان هم قدرت انجام معجزات را عطا کرده بود. لیکن اکنون به خادمین خسته‌اش فرمود که از شهر جدا شده، اندکی بیارامند. هنگامیکه به شاگردان خود درباره فراوانی محصول و

کارگر اندک سخن میگفت منظورش این نبود که ایشان می بایستی بدون وقفه
زحمت بکشند بلکه به ایشان فرمود: « از مالک محصول بخواهید کارگران برای درو
محصول خود بفرستد » (متى ۲۸:۱۹). خداوند مطابق شایستگی و توانائی هر
شخص، کاری برایش معین و مقرر نموده است؛ (افسیان ۴ آیات ۱۱ تا ۱۳).
آفریدگار جهان مایل نیست که عده قلیلی بار سنگین مسئولیتها را به دوش کشند و
سایرین از هر نوع کوشش و رنجی آسوده خاطر باشند.

سخنان دلسوزانهای که مسیح به شاگردان خود فرمود، مطمئناً امروز نیز درباره
خدمین او صدق میکند که، « بیائید و اندکی بیارامید ». این است پیام مسیح
به کسانیکه از انجام خدمت خسته و فرسوده شده‌اند. عاقلانه نیست که حتی
برای نیازهای روحانی مردم دائماً تحت فشار کار و هیجانات ناشی از آن باشیم،
زیرا به این طریق، روح تقوا و پارسائی فردی، مورد بیاعتنائی و قوای فکری، روحی و
جسمی تحت فشار سنگین قرار میگیرد. از شاگردان مسیح انتظار میرود که از
خدشان ایثار و فداکاری بروز دهند لیکن می بایستی مراقب خویش نیز باشند، در
غیر اینصورت شیطان با سوء استفاده از شور و شوق بیحد ایشان و ضعفهای
انسانی خدمتشان را بیاثر و کار خداوند را آلوه میسازد.

کاهنین و فریسیان تصویر میکردند که فرد، زمانی میتواند پاییند شریعت باشد که
دائماً در حال فعالیت مذهبی باشد. آنان متکی به انجام تشریفات ظاهری بودند تا
خود را پارساتر از دیگران نشان دهند. با این کار، خود را از خداوند جدا میساختند
و روح اتکاء به خود و بینیازی از دیگران را در وجودشان پرورش میدادند. این خطر
هنوز هم وجود دارد. هنگامیکه فعالیتها افزایش میابد و شخص در انجام کار
خداوند موفق میشود، این خطر به وجود میآید که طرحها و روشهای انسانی مورد
اعتماد قرار بگیرد. آنگاه استیاق به دعا کردن کاهش میابد و ایمان ضعیف میشود.
بنابراین ما نیز همانند شاگردان در خطر از دست دادن اعتماد و توکل به خداوند
قرار داریم. به همین دلیل می بایستی دائماً به عیسی نگاه و درک کنیم که قدرت و
قوت اوست که کار خدا را به انجام میرساند. همچنانکه صادقانه برای نجات
گمشدگان زحمت میکشیم، باید اوقاتی را به تفکر، دعا و مطالعه کلام خداوند
اختصاص دهیم. کار و خدمتی که همراه با دعا و نیایش انجام شده باشد و به
واسطه فضیلت و نیکوئی مسیح تقدیس شده باشد، لیاقت و توانائی انجام دهنده
کار را در پایان به اثبات خواهد رسانید.

زندگی هیچ فردی به اندازه زندگی عیسی سرشار از فعالیت و مسئولیت نبوده
است. با اینحال پیوسته دعا میکرد و همواره با خداوند راز و نیاز مینمود. در شرح
سرگذشت زندگی عیسی بارها و بارها با این جملات روبرو میشویم، « بامدادان که
هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در
آنجا به دعا مشغول شد. با این همه، خبر کارهای او هر چه بیشتر پخش میشد،

چندان که جماعتهای بسیار گرد می‌آمدند تا سخن‌انش را بشنوند و از بیماریهای خود شفا یابند ». « اما عیسی اغلب به جاهای دور افتاده میرفت و در تنهایی دعا میکرد ». « یکی از آن روزها، عیسی برای دعا به کوهی رفت و شب را در عبادت خدا به صبح رساند » (مرقس ۱ آیه ۲۵ و آیات ۱۵ و ۱۶؛ باب ۶ آیه ۱۲).

منجی جهان با این که تمام زندگی خود را وقف نیکویی و خدمت به دیگران کرده بود، بیشتر اوقات از خیابانهای شلوغ و جمعیت انبوهی که هر روزه او را متابعت میکردند، دور و به دعا و راز و نیاز مشغول میشد. زیرا میباشد از فعالیتهای بیوقفه زندگی و ارتباط با نیازهای انسانی فاصله گرفته و در جستجوی خلوتگاهی برای مصاحبت و همبستگی ناگستثنی با پدر آسمانی باشد. او با این که یکی از ما و شریک نیازها و ضعفهای ما بود با این حال کاملاً به خدا متکی بود و در گوشه خلوت دعا و نیایش، قوت و قدرت الهی را طلب میکرد تا بتواند در حین انجام وظیفه و رو برو شدن با زحمات و مشکلات پیروز گردد. عیسی، در این جهان پر از گناه و معصیت، متحمل مبارزه و شکنجه روحی بود و تنها در مصاحبت با خداوند میتوانست از رنج و درد فراوان و طاقتفرسای دنیا، سخن بگوید و آرامش و شادی یابد.

فریاد بشریت دردمند به واسطه عیسی مسیح به گوش پروردگار رحیم و مهربان رسید و مسیح در هیأت انسانی، در حضور تخت رحمت خداوند آن قدر تضرع نمود تا انسان را با الوهیت، مرتبط ساخته و آشتی داد. او به واسطه مصاحبت مداوم با خدا، حیات را دریافت نمود تا بتواند به جهان حیات بخشد. تجربیات او می باشند سرمشق ما باشد.

او به ما میفرماید: « با من به خلوتگاهی دور افتاده بیایید و اندکی بیارامید ». اگر به کلام او گوش فرا دهیم، قویتر و مفیدتر خواهیم بود. شاگردان در پی عیسی روان شدند و همه چیز را به او باز گفتند و عیسی نیز ایشان را تعلیم داد و تسلی بخشید. امروز نیز اگر به حضور عیسی برویم و نیازهای خویش را برای او بازگو کنیم، مأیوس نخواهیم شد. او در طرف راست ما ایستاده است تا ما را یاری دهد. پس لازم است که با سادگی تمام، به منجی خود اعتماد و توکل کنیم. او که « خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی » خوانده شده است و او که درباره اش چنین مکتوب است که « سلطنت بر دوش او خواهد بود ». مشاور عالی و فوقالعادهای است. ما برای طلب حکمت فرا خوانده شدهایم و عیسی « هر کس را به سخاوت عطا میکند و ملامت نمینماید » (اشعیا ۹ آیه ۶ و یعقوب ۱ آیه ۵).

آنانی که تحت تعلیم خداوند قرار میگیرند، همشکل این جهان، رسوم، فرهنگ و اعمال آن نخواهند شد و تمامی افراد برای کسب معرفت و درک اراده خداوند به داشتن ارتباط شخصی با او نیازمندند. ما باید ندای خداوند را در روح و جان خود

بشنویم. هنگامی که تمامی صدای خاموش میشوند و در سکوت بهحضور او نزدیک میشویم، روح ما صدای خداوند را تشخیص میدهد. او به ما میفرماید: « باز آیستید و بدانید که من خدا هستم » (مزامیر ۴۶ آیه ۱۰). در آنجاست که میتوان آرامش واقعی را کسب نمود و همه کسانی که اشتیاق خدمت به خداوند را دارند بدین وسیله به شکل مؤثری مهیا خواهند شد و در میان انبوه جمعیت و فشارهای ناشی از فعالیتهای زندگی، روحشان احیا میشود و با نور و آرامش احاطه میگردد و بوی خوش زندگیشان، قدرت الهی را آشکار میکند تا دلهای بسیاری را نجات دهند.

۳۹ - « ایشان را خوراک دهید »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۴: ۲۱-۱۳؛ انجیل مرقس ۶: ۴۴-۳۲؛ انجیل لوقا ۹: ۱۷-۱۰؛ انجیل یوحنا ۶: ۱۲-۱]

مسیح و شاگردانش در خلوتگاهی به استراحت می‌پرداختند، اما زمان استراحت و آرامش به زودی سپری شد. شاگردان تصور میکردند که در آن گوشه خلوت و دور افتاده کسی مزاحم آرامش و استراحت ایشان نخواهد شد، اما به محض این که جمعیت انبوه، فقدان عیسی، معلم آسمانی را احساس کرد، همه از یکدیگر میپرسیدند، « او کجاست؟ ». در میان ایشان عده‌های متوجه شده بودند که عیسی و شاگردان به کدام سمت رفته‌اند. بسیاری از مردم با پای پیاده و عده‌های نیز سوار بر قایق برای دیدار عیسی رسپار شدند. عید پسح نزدیک بود و زائرینی که از نواحی دور و نزدیک به سوی اورشلیم در حرکت بودند، سر راه خود برای ملاقات با عیسی اجتماع می‌کردند و هر لحظه بر تعداد جمعیت افزوده میشد تا حدی که شمار جمعیت غیر از زنان و کودکان به پنج هزار بالغ میشد. قبل از رسیدن مسیح به ساحل، جمعیت انبوهی در انتظار او بودند اما او بدون آن که توجه ایشان را جلب کند از قایق پیاده شد و مدت کوتاهی با شاگردان به سر برد.

مسیح از دامنه تپه حرکت جمعیت را نگریست و بر حال ایشان ترحم کرد. با وجودی که بین او و شاگردانش جدایی افکنده و مزاحم او شده بودند اما او هرگز شکیبایی خود را از دست نداد و هنگامی که انبوه جمعیت را دید که چگونه دسته دسته به سوی او می‌آیند نیاز فوکالعاده مردم را احساس کرد و « دلش بر حال آنان به رحم آمد، زیرا همچون گوسفندانی بیشبان بودند ». او با خارج شدن از خلوتگاه استراحت، مکان مناسبی را برای خدمت به مردم یافته بود.

جمعیتی که در اطراف او اجتماع کرده بودند از حاکمان و کاهنین یهود هیچگونه کمل و مساعدتی دریافت نکرده بودند، اما هنگامی که مسیح طریق نجات و رستگاری را به جمعیت تعلیم میداد، نهرهای شفابخش حیات از وجودش جاری میشد.

مردم، کلام رحمت خدا را که سخاوتمندانه از دهان پسر یگانه خدا جاری میشد، میشنیدند. آنان کلام پر از لطف و محبت خداوند را چنان ساده و آشکار میشنیدند که همانند مرح جلعاد روح و جانشان را تسکین میداد. دستهای شفابخش او برای مردمی که در حال مرگ و نابودی بودند شادی و حیات و برای رنجدیدگان و مریضان، شفا و راحتی را به ارمغان آورده بود. مردم در آن روز تصور میکردند که آسمان و ملکوت بر زمین فرود آمده است و به قدری از گذشت زمان بیاطلاع بودند

که نمیدانستند چه زمانی غذا خورده‌اند.

سرانجام، روز به انتهای رسیده بود و آفتاب در سمت مغرب غروب میکرد با این حال جمعیت در اطراف او پرسه میزدند. عیسی تمامی روز را بدون غذا و استراحت به ایشان خدمت نموده بود. چهره او از گرسنگی و خستگی رنگپریده شده بود و شاگردان از او استدعا کردند که کار و تلاش را متوقف کند و به استراحت بپردازد. اما او نمی‌توانست خود را از میان جمعیتی که از هر سو بر او فشار می‌آورد، بیرون کشد.

نزدیک غروب، شاگردان به نزدش آمده اصرار نموده و گفتند که بخاطر خودشان مردم باید دور شوند. بسیاری، از راههای دور دست آمده و از صبح هیچ غذایی نخورده بودند. آنان میتوانستند در شهرها و دهکدههای اطراف برای خود خوراک بخزند. اما عیسی به شاگردان گفت: « به ایشان خوراک دهید ». و سپس به فیلیپس نگریست و پرسید: « از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟ » عیسی برای آزمایش ایمان شاگردان خویش چنین سئوالی را پرسید. فیلیپس به جمعیت انبوه نگریست و با خود اندیشید که تهیه غذا برای سیر کردن آنان کاری غیرممکن است و آنگاه به عیسی گفت: « دویست دینار نان نیز کفافشان نمیکند، حتی اگر هر یک فقط اندکی بخورند ». عیسی به شاگردان فرمود: « بروید و ببینید چقدر خوراک در میان حاضرین وجود دارد ». اندریاس پاسخ داد: « پسکی اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد، اما این کجا این گروه را کفایت میکند؟ ». عیسی فرمود که پنج نان و دو ماهی را به نزدش بیاورند و سپس به شاگردان فرمود که مردم را در دستهای صد و پنجاه نفری بر روی سبزه بنشانند تا هم نظم و ترتیب رعایت شود و هم بتوانند شاهد معجزه‌ی باشند. هنگامی که مردم بر زمین نشستند، عیسی پنج نان و دو ماهی را برگرفت و به آسمان نگریست و شکر به جای آورد و سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند. « همه خوردند و سیر شدند و از خردهای نان و ماهی دوازده سبد پر گرد آورند ».

عیسی، کسی که طریق آرامش، سلامتی و سعادت را به مردم تعلیم میداد، همان اندازه که در فکر نیازهای روحانی مردم بود، به همان اندازه نیز به نیازهای ضروری و موقتی ایشان توجه میکرد. مردم خسته و گرسنه بودند و در میان جمعیت، مادرانی بودند که نوزادان خود را در آغوش گرفته و اطفال نیز دامن مادران خود را چسبیده بودند و بسیاری از ایشان برای ساعت‌ها سر پا ایستاده و آن قدر مجنوب سخنان مسیح شده بودند که حتی یکبار فکر نشستن از ذهنیان خطور نکرد و به واسطه ازدحام فوکالعاده جمعیت این خطر وجود داشت که مردم یکدیگر را زیر پاله کنند. به همین خاطر، عیسی از ایشان خواست لحظهای بنشینند و استراحت کنند. محل اجتماع مردم سبزهزار بود و همگی میتوانستند در آرامش به استراحت بپردازنند.

مسیح به جز برای تأمین احتیاجات واقعی و ضروری مردم هرگز معجزه‌های انجام نداد و معجزات انجام شده دارای چنان خاصیتی بود که مردم را به سوی درخت حیات هدایت میکرد، درختی که اهمیت برگ‌هایش در شفایخش و سلامتی دادن به ملتها بود. خوراک ساده و محقری که به وسیله شاگردان دست به دست گشت، حاوی درسهای کاملاً ارزشمندی بود. خوراکی که آماده شده بود، بسیار ساده و محقر بود، ماهی و نان جو غذای روزانه ماهیگیران دریاچه جلیل را تشکیل میداد. مسیح میتوانست سفره مفصل و گرانقیمتی را در مقابل جمعیت بگستراند، اما خوراک آماده شده اگر صرفاً برای ارضاء اشتها و پاسخ گفتن به امیال جسمی مردم بود، نمی‌توانست بهجهت نیکویی و خیریت آنان حاوی درسی مفید و ارزنده باشد. مسیح در این درس عبرتاًموز به مردم تعلیم داد که برکات طبیعی و مادی خداوند که برای انسان خلق شده‌اند چگونه توسط خود انسان، مورد تحریف قرار گرفته است. مردم تا کنون در هیچ جشن و ضیافتی که برای ارضاء تمایلات جسمی ترتیب داده شده بود، به اندازه این جمعیت، از آرامش و خوراک ساده‌های که به دست مسیح در آن مکان دور افتاده تهیه شده بود، لذت نبرده بودند.

امروزه نیز اگر مردم همانند آدم و حوا در ابتدای آفرینش از عاداتی ساده و بی‌آلایش برخوردار و با قوانین طبیعت هماهنگ و سازگار بودند، احتیاجات خانواده بشری به فراوانی تأمین می‌شد و در آن صورت از نیازمندیهای موهوم و غیرواقعی کاسته می‌شد و فرصت‌های بیشتری برای انجام طریق الهی به وجود می‌آمد. اما خودخواهی و تسلیم شدن در مقابل امیال غیرطبیعی، گناه و مصیبت به دنیا می‌آورد و از یک سو زیاده‌خواهی و از سوی دیگر افراط در امور را موجب گردید.

عیسی برای جذب کردن مردم در صدد ارضاء میل خوشگذرانی و عیاشی ایشان نبود. برای انبوه جمعیت، که یک روز طولانی و پرهیجان را پشتسر گذاشته و خسته و گرسنه بودند، خوراک ساده؛ نه تنها تضمین کننده قدرت مسیح بود بلکه توجه دلسوزانه مسیح نسبت به نیازهای معمولی زندگی ایشان را نشان میداد. منجی به پیروان خویش خوشگذرانی و لذات دنیوی را وعده نداده است، خوراک ایشان شاید ساده و حتی ناچیز باشد، شاید زندگی ایشان را فقر و محرومیت فراگرفته باشد، لیکن مسیح در سخنان خود وعده داده است که تمامی احتیاجات ایشان تأمین خواهد شد. چیزی که او وعده کرده است، بسیار بهتر و نیکوتر از لذات دنیوی است. بهترین وعده عیسی به پیروانش حضور تسلیبیخش وی در میان ایشان است.

عیسی در خوراک دادن به جمعیت پنجهزار نفری پرده از راز جهان طبیعت برمیدارد و قدرتی را که پیوسته برای نیکویی و خیریت ما در جهان در حال عمل کردن است، آشکار میکند. خداوند در تهیه محصولات طبیعی مورد نیاز بشر، هر روز در حال انجام معجزات است. همان کاری که به واسطه عوامل طبیعت برای

خوراک دادن به جماعت پنجهزار نفری انجام شد، امروز نیز انجام میشود. مردم زمین را آماده میسازند و دانه را میکارند، اما حیات را خداوند عطا میکند و سبب میشود که دانه سبز شود و رشد و نمو کند. باران و هوا و آفتاب خداوند باعث میشوند که دانه، میوه دهد. « زیرا زمین به خودی خود بار میدهد: نخست ساقه، سپس خوش سبز و آنگاه خوش پر از دانه » (مرقس باب ۴ آیه ۲۸). خداوند هر روز میلیونها نفر را به وسیله محصولاتی که از مزارع زمین به دست میآید، خوراک میدهد. مردم فراخوانده شده‌اند تا در توجه به طبیعت و تهییه غذا با خداوند همکاری کنند ولی ایشان عوامل الهی را از نظر دور میدارند و جلالی را که شایسته نام مقدس خداوند است، در تصور خود نمی‌آورند و عمل قدرت وی را به علل طبیعی و یا دستیاری بشر منتبه مینمایند. بنابراین انسان به جای خداوند مورد تکریم و تجلیل قرار میگیرد و بخشش‌های پر از محبت و فیض خداوند به واسطه خودخواهی انسان مورد تحریف واقع میشود و به جای برکت، وسیله لعنت قرار میگیرد. خداوند در طلب تغییر کلیه این امور است. او اشتیاق دارد که افکار تیره ما برای شناخت فیض و رحمت او برانگیخته شود و اعمال عظیم و قدرت فوقالعاده او را تجلیل و تکریم نماید. او مایل است که به واسطه این موهبتها وی را بشناسیم و برکات ناشی از آن را دریافت کنیم. معجزات مسیح نیز برای همین منظور انجام میشود.

بعد از اینکه جماعت غذا خوردند و سیر شدند مقدار فراوانی از غذا باقی ماند. اما عیسی که تمامی منابع بیکران قدرت الهی را در اختیار داشت فرمود: « پاره نانهای باقیمانده را جمع کنید تا چیزی هدر نرود ». مفهوم این سخنان چیزی بیش از ریختن پاره‌های نان در سبدها بوده است. این درس دو معنی داشت و یکی هم ضایع ننمودن نان بود. بنابراین نباید چیزهایی را که حتی به شکل موقتی سودمند هستند از نظر دور بداریم و از آنچه که برای انسان مفید میباشد غفلت بورزیم. ما باید هر چیزی را که برای رفع احتیاجات انسانهای گرسنه سودمند است، جمع‌آوری کنیم. در مورد مسایل روحانی نیز می‌بایستی به همین روش عمل کنیم. هنگامیکه پاره نانهای باقیمانده در سبدها جمع‌آوری شد، مردمی که سیر شده بودند، دوستان خویش را که در آن جمع حضور نداشتند بهیاد آوردند. آنان میخواستند نانی را که مسیح برکت داده بود، با دوستانشان قسمت کنند. محتويات سبدها در میان جماعت آرزومند تقسیم گردید تا به مردم در تمامی مناطق و نواحی اطراف داده شود. بنابراین کسانی که در ضیافت حضور داشتند می‌بایستی نانی را که از آسمان دریافت کرده بودند، برای رفع گرسنگی جانهای مردم، بهکار میبردند. آنان می‌بایستی آنچه را که از کار عالی و فوقالعاده خداوند آموخته بودند، برای دیگران تکرار میکردند و هیچ چیزی نباید از دست میرفت و حتی یک کلمه از سخنانی که موجب نجات و رستگاری ایشان شده بود، نمی‌بایستی از نظر دور داشته باشد.

معجزه عیسیٰ قرصهای نان درس توکل و اعتماد به خداوند را به ما می‌آموزد. هنگامی که مسیح پنجهزار نفر را خوراک داد، طعامی در دسترس نبود و ظاهراً هیچ وسیله‌ای در اختیار نداشت. در آن بیابان خلوت پنجهزار نفر مرد و تعداد نامعلومی زن و کودک در اطراف او جمع شده بودند. او از آن جمعیت انبوه دعوت نکرده بود که به دنبال او بهراه افتاد، آنان بدون این که از ایشان دعوت شود به دنبال مسیح به راه افتاده بودند اما مسیح میدانست که مردم پس از ساعتها گوش دادن به تعالیم و فرامین او گرسنه خواهند شد، زیرا او خود نیز مثل سایرین احتیاج به غذا را احساس می‌کرد. آنان از منازل خود دور افتاده بودند و شب نیز فرارسیده بود. در میان جمعیت عده بسیاری، پولی برای خریدن غذا نداشتند و عیسیٰ، کسی که به خاطر ایشان به مدت چهل روز در بیابان روزه گرفته بود، راضی نبود که مردم با دهان روزه به منازلشان مراجعت کنند. مشیت الهی عیسیٰ را در مقامی قرار داده بود که می‌باشد و به همین دلیل او برای رفع احتیاجات مردم به پدر آسمانی توکل نمود.

هنگامی که با مشکلات و سختیها روبرو می‌شویم باید به خداوند توکل و اعتماد نماییم و در کلیه مراحل زندگی با حکمت و دانایی عمل کنیم تا با انجام اعمال بی‌لاحظه و بدون فکر دچار مشکل نگردیم. ما باید با بیاعتنایی به امکاناتی که خداوند برای ما مهیا کرده است و استفاده نادرست از استعدادهای خدادادی، خود را دچار مشکلات کنیم. خادمین مسیح باید تعالیم او را بدون قید و شرط اطاعت کنند. کار، متعلق به خداوند است و اگر بخواهیم دیگران را برکت دهیم، باید از نقشهای خداوند پیروی کنیم. فرد نمیتواند محور و مورد تکریم و تجلیل باشد. اگر بر طبق ایده‌ها و نظرات خویش رفتار کنیم، خداوند نیز ما را در اشتباهاتمان به حال خود رها خواهد کرد. اما اگر در پیروی از تعالیم و دستورات خداوند با مشکلاتی مواجه شویم خداوند ما را از مشکلاتمان خلاصی خواهد داد بنابراین باید دلسرب و مأیوس شویم بلکه می‌بایستی در زمان ضرورت از خدایی که منابع بیکران قدرت را در اختیار دارد طلب یاری کنیم. غالب اوقات به وسیله شرایط سخت و دشواری مورد محاصره قرار می‌گیریم و در همان وقت باید با اعتماد کامل به خداوند توکل داشته باشیم. خداوند تمامی کسانی را که به دلیل نگاه داشتن طریق الهی دچار آشفتگی و پریشانی می‌شوند، محافظت خواهد نمود.

مسیح از طریق انبیاء به ما فرموده است که «نان خود را با گرسنگان تقسیم نما» و «جان ذلیلان را سیر کن و چون برhenه را ببینی او را بپوشان و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاور» (اشعياء نبی باب ۵۸ آیات ۷ و ۱۰). مسیح می‌فرماید: «به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش انجیل را به همه خلائق موعظه کنید» (مرقس باب ۱۶ آیه ۱۵). اما هنگامی که از نیاز عظیم مردم آگاه شده، به امکانات اندک خویش می‌اندیشیم، دچار آشفتگی می‌شویم و ایمانمان سست می‌گردد. ما نیز مانند اندرياس با دیدن پنج نان و دو ماهی آشفته شده، فریاد می‌زنیم: «اما این غذا،

چگونه این گروه را کفایت میکند؟ « غالباً اوقات برای تقدیم آنچه که در اختیار داریم، مردد و بیمیل هستیم، چون که میترسیم چیزی که ما تقدیم میکنیم به نفع دیگران صرف شود. اما عیسی به ما فرمود: « ایشان را خوراک دهید ». فرمان عیسی وعدهای است که در ورای آن قدرت و قوت وجود دارد. قوتی که در ساحل دریا جمعیت انبوهی را تعذیه نمود.

عمل مسیح در تأمین احتیاجات موقتی جمعیت گرسنه، برای تمامی خادمین خداوند، حاوی عمیقترين دروس معنوی است. مسیح آن چه را که از پدر آسمانی دریافت کرده بود، به شاگردان عطا فرمود، ایشان نیز آن چه را که از مسیح دریافت کرده بودند، به جمعیت دادند و آنان نیز در دسترس یکدیگر قرار دادند. بنابراین تمامی کسانی که به مسیح میپیوندند، نان حیات را از او دریافت خواهند کرد، خوراکی آسمان که می بايستی به دیگران نیز داده شود.

عیسی با توکل و اعتماد کامل به خداوند قرصهای کوچک نان را گرفت و با وجودی که فقط مقدار ناچیزی از آن کفاف رسولان را مینمود، ایشان را دعوت به خوردن نکرد بلکه نان را میان ایشان تقسیم کرد و فرمود جمعیت را خدمت کنند. طعام در دستهای مسیح افزایش مییافتد و دستهای شاگردان که برای دریافت نان حیات به سوی مسیح دراز میشد، هرگز خالی نمیماند. ذخیره اندک برای تمامی جمعیت کافی بود. بعد از اینکه احتیاجات جمعیت تأمین شد، پاره نانهای باقیمانده را جمع کردند و مسیح و شاگردان از خوراک ارزشمندی که از آسمان تدارک دیده شده بود، خوردند.

شاگردان تنها وسیله ارتباط میان مسیح و مردم بودند و امروزه نیز همین امر برای شاگردان مسیح مایه تسلی و امیدواری است. مسیح مرکز و منبع تمامی قوت و قدرت است و شاگردان وی می بايستی احتیاجات خود را از او دریافت کنند. باهوشترين و متفکرترین افراد روحاني تنها چیزی را که دریافت میکنند میتوانند به دیگران ارزانی دارند زیرا برای تأمین احتیاجات دیگران، از خود چیزی برای عرضه کردن ندارند. ما فقط آنچه را که از مسیح دریافت میکنیم، میتوانیم به دیگران بدھیم و فقط زمانی میتوانیم دریافت کنیم که به دیگران ببخشیم. همانطور که بیوقفه میبخشیم، بیوقفه دریافت خواهیم کرد و هر چه بیشتر میدھیم، بیشتر دریافت خواهیم کرد. بدین نحو ایمان و توکل ما به خداوند دائماً افزایش میابد و برکات او را بیوقفه دریافت خواهیم کرد و به دیگران نیز خواهیم داد.

کار بنیان ملکوت و پادشاهی مسیح به پیش خواهد رفت، هر چند که از نظر بسیاری آهسته حرکت میکند و ظاهراً موانعی نیز وجود دارد که پیشرفت سریع آن را ناممکن میسازد. لیکن، این کار به خداوند تعلق دارد و او راههای انجام آن را با اعزام خادمین و شاگردان صادق، امین و واقعی مهیا میسازد، خادمینی که با دستهای پر از خوراک، نیازهای مادی و روحانی انسانهای گرسنه را تأمین خواهند

کرد. خداوند نسبت به خادمین خود که با قلبی پر از محبت، کلام حیاتبخش او را به انسان در شرف هلاکت ارزانی میدارند و دستان خود را برای دریافت غذا جهت جانهای گرسنه به سوی او دراز میکنند، بیتفاوت و بیتوجه نخواهد بود.

در خدمت به خداوند همواره این خطر وجود دارد که به شکل گسترهای به استعدادها و تواناییهای خویش متکی شویم، و با این کار، عیسی را که خادم بزرگ است، از نظر دور بداریم. خادمین مسیح بسیاری اوقات در شناخت وظایف و مسئولیتهای فردی خویش با شکست مواجه میشوند و به جای اینکه بار سنگین مسئولیت را با توکل و اعتماد به مسیح که منبع تمامی قوت است، بدھند به تشکیلات دنیوی متکی میشوند. در کار خداوند توکل به حکمت و خرد انسانی و یا تعداد نیروی انسانی، خطأ و اشتباه محسوب میشود. موفقیت در کار مسیح، بستگی فراوانی به تعداد نفرات یا قابلیتهای انسانی ندارد بلکه به خلوص نیت، سادگی حقیقی، پاکی و ایمان وابسته میباشد. اگرچه وظایف، مسئولیتها و تلاشهای فردی می باشند برای کسانی که مسیح را نمیشناسند بر عهده گرفته و انجام شود، اما به جای اینکه مسئولیتهای خود را به کسانی که فکر میکنیم از ما قویتر و شایسته‌ترند واگذار کنیم، بهتر است بر طبق تواناییها و شایستگیهای خود، کار خداوند را انجام دهیم.

هنگامیکه در ذهن خود با این سئوال که، « از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟ » روبرو میشوید، مانند کمایمانان پاسخ ندهید، زمانی که شاگردان دستورات منجی، مبنی بر اینکه، « به ایشان خوراک دهید! » را شنیدند، تمامی مشکلات به ذهن ایشان خطور کرد و پرسیدند که آیا برای خرید خوراک به سوی دهکدهها برویم؟ امروزه نیز وضع به همین منوال است و در حالی که جمعیت انبوهی فاقد نان حیاتبخش هستند، فرزندان خداوند میپرسند که آیا لازم است آنان را در پی شخصی روانه سازیم که از دورستها آمده است تا آنان را تغذیه نماید. اما مسیح چه فرموده است؟ او فرمود: « مردم را بنشانید ». و آنگاه به ایشان خوراک داد. به همین دلیل وقتی که جانهای گرسنه در اطرافتان جمع میشوند، بدانید که مسیح نیز در کنار شما است. با او مصاحب کنید و نانهای اندک خود را به حضور عیسی بیاورید.

امکانات و ابزار مورد نیازی که برای خدمت در اختیار داریم شاید ظاهراً ناکافی به نظر برسند، اما اگر با ایمان بهپیش رویم و به خدایی که منبع و منشاء تمامی قدرت است ایمان داشته باشیم، منابع فراوان و بیکران خداوند به روی ما گشوده خواهد شد. اگر کار متعلق به خداوند است، او خود وسایل انجام آن را مهیا خواهد کرد و آنانی را که با سادگی و صداقت به او توکل میکنند پاداش خواهد داد. چنانچه همان مقدار اندک را خردمندانه و با صرفهجویی در خدمت به خدای آسمان بهکار بریم، در جریان عمل بخشش، برکت یافته، افزوده خواهد شد. غذای

ناچیزی که در میان دستهای مسیح بود، تا زمانیکه تمامی جمعیت گرسنه، سیر نشندند کم و کاسته نگردید. پس اگر ما نیز با دستهای گشوده و با ایمان برای دریافت به حضور منبع عظیم تمامی قوت و قدرت برویم، در کارمان موفق خواهیم شد و حتی تحت هراسناکترین و بدترین شرایط قادر خواهیم شد که نان حیات را در دسترس دیگران قرار دهیم.

خداآوند میفرماید: « بدھید، تا به شما داده شود! »، « هر که اندک بکارد، اندک هم خواهد دروید، و هر که فراوان بکارد، فراوان هم برخواهد داشت... و خدا قادر است هر نعمت را برای شما بس فزونی بخشد تا در همه چیز همواره همه نیازهایتان برآورده شود و برای انجام هر کار نیکو، به فراوانی داشته باشید ». چنانکه نوشته شده است:

« او که سخاوتمندانه بخشیده و به فقر داده است، عدالت وی تا به ابد برقرار خواهد ماند

« و او که بذر را برای کشاورز و نان را برای خوردن فراهم میسازد، بذرتان را مهیا ساخته، فزونی خواهد بخشید و محصول پارسایی شما را فراوان خواهد ساخت. آنگاه از هر حیث دولتمرد خواهید شد تا بتوانید در هر فرصتی سخاوتمند باشید، و این سخاوت شما به واسطه ما به سپاس خدا خواهد انجامید » (لوقا ۶ آیه ۳۸؛ دوم قرنتیان ۹ آیات ۶ تا ۱۱).

۴۰ - « شبی بر روی دریاچه »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۴: ۲۲-۳۳؛ انجیل مرقس ۶: ۴۵-۵۲؛ انجیل یوحنا ۶: ۱۴-۲۱]

در غروب آن روز بهاری، جمعیت انبوی که روی سبزهها نشسته بودند از خوراکی که مسیح تدارک دیده بود، خوردند و کلامی را که در آن روز شنیدند همانند ندای خدا مورد توجه ایشان قرار گرفته بود. اعمال شفابخشی را که مشاهده کرده بودند، تنها با قوت و قدرت الهی میتوانست انجام شود. اما معجزه پنج نان و دو ماهی برای همه کسانی که در آنجا حضور داشتند، مایه شادی و خوشحالی بود زیرا همه مردم از آن بهرهمند شده بودند. خداوند در ایام موسی نیز قوم اسراییل را در بیابان با من^۱، نان آسمانی، خوراک داده بود. آن کسی که مردم را در آن غروب بهاری خوراک داده بود، چه کسی میتوانست باشد. آیا این همان شخص نبود که موسی درباره‌اش پیشگویی کرده بود؟ هیچکس با قدرت انسانی نمی‌توانست با پنج نان و دو ماهی کوچک، خوراک کافی را برای تغذیه جمعیت چند هزار نفری تدارک ببیند و به همین دلیل مردم به یکدیگر گفتند: « به راستی که او همان پیامبر است که میباید به جهان بیاید ».

ایمان مردم در تمامی طول روز تقویت شده بود و کار درخشنان عیسی، به مردم اطمینان میداد که منجی موعود در میان ایشان ساکن است. امید مردم هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شود. زیرا مسیح همان کسی بود که سرزمین یهودیه را به بهشت تبدیل می‌کرد. سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است. او میتواند هر آرزوی را برآورده سازد و قدرت رومیان منفور را در هم شکند. او میتواند یهودا و اورشلیم را آزاد سازد و سربازانی را که در میدان جنگ زخمی شده‌اند شفا بخشد. او میتواند آذوقه تمامی لشکریان را تأمین کند و بر اقوام مختلف غالب شود و حاکمیتی را که قوم اسراییل مدت‌ها در آرزوی آن بود، به ایشان عطا کند.

شور و هیجان مردم به حدی بود که هر لحظه آماده بودند تا او را به عنوان پادشاه بر سلطنت بنشانند. آنان میدیدند که عیسی برای جلب توجهشان به سوی خویش و کسب افتخار فردی هیچگونه سعی و تلاشی انجام نمیدهد و در این خصوص اساساً با کاهنین و حکام یهود فرق دارد. به همین دلیل میترسیدند که او برای تصاحب تحت سلطنت داود هیچ ادعایی نکند و تلاشی انجام ندهد. سرانجام در مشورت با یکدیگر توافق نمودند که او را به عنوان پادشاه قوم اسراییل اعلام کنند. شاگردان نیز در این مورد به مردم ملحق شده، سلطنت داود را حق مسلم استاد و معلم خود تلقی می‌کردند. آنان عقیده داشتند که عدم پذیرش چنین افتخاری از سوی مسیح به واسطه تواضع و فروتنی وی میباشد. بگذار که مردم، نجات‌دهنده

خویش را ستایش و تجلیل کنند. بگذار که کاهنین و حکام متکبر، او را که با حاکمیت خداوند آراسته شده است، اجباراً تعظیم و تجلیل نمایند.

مردم مشتاقانه برای انجام تصمیم خویش برنامه‌ریزی میکنند، اما عیسی برخلاف ایشان از تمامی مسایل اطلاع دارد و نتایج چنین حرکتی را به خوبی درک میکند. با وجود تمام اینها کاهنین و حکام یهود هم در صدد قتل او بودند و او را متهم میکردند که مردم را از اطراف ایشان پراکنده میسازد. تلاش مردم برای قرار دادن عیسی بر تخت سلطنت، موجب بروز خشونت و آشوب میشد و بدین ترتیب از ایجاد ملکوت روحانی جلوگیری میشد. پس بدون تأخیر باید از این جنبش جلوگیری میشد. عیسی شاگردان را فرا میخواند و از ایشان میخواهد در همان حال که او مردم را مخصوص میکند، آنها سوار قایق شوند و به کفرناحوم مراجعت کنند.

برای شاگردان مسیح انجام هیچ یک از دستورات او تا این اندازه غیرممکن نبود. شاگردان از مدت‌ها قبل در انتظار یک جنبش عمومی بودند تا عیسی را به سلطنت برسانند، آنان نمی‌توانستند تصور کنند که این همه شور و اشتیاق هیچ انگاشته شود. جمعیت انبوهی که برای برگزار نمودن عید پسح اجتماع نموده بودند، مشتاق و بیقرار، در انتظار دیدار از نبی جدید بودند. برای شاگردان عیسی این بهترین فرصت بود که از احساسات عمومی استفاده و استاد محبوشان را به سلطنت اسراییل منصوب کنند و در تب و تاب این جاهطلبی نوین، مشکل بود که خودشان دور شوند و عیسی را در آن ساحل دورافتاده تها بگذارند. به همین دلیل در مقابل این تصمیم اعتراض کردند اما عیسی در این هنگام چنان با قدرت سخن گفت که قبل هرگز تصور نمیشد با ایشان چنین سخن گوید. شاگردان دریافتند که مخالفت بیشتر ثمری نخواهد داشت بنابراین در سکوت و آرامش راه دریا را در پیش گرفتند.

اکنون عیسی به مردم فرمان میدهد که متفرق شوند و لحن کلام او به قدری قاطع است که جمعیت جرأت سرپیچی ندارد. در این زمان، کلمات تحسینآمیز و تمجیدها از لبان مردم محو میگردد و در همان حال که برای دست یافتن به او به پیش میروند، پاهای ایشان از حرکت باز میایستد، شادی و نگاههای مشتاقانه از چهره‌های ایشان محو میگردد. در میان آن جمعیت، مردانی با عزمی قوی و ثابتقدم حضور داشتند، اما صبر و برباری شاهانه عیسی و کلمات مختصر، آرام و لی تحکمآمیز وی از احتمال هرگونه آشوب جلوگیری و مقاصد ایشان را ختنی میکند.

جمعیت در عیسی قدرت و قوتی را مشاهده میکند که فوق تمامی قدرتها زمینی است و بدین ترتیب بدون هیچ تردیدی از فرمان عیسی اطاعت میکنند.

عیسی پس از مخصوص کردن مردم، خود به کوه رفت تا به تنها بی دعا کند و ساعتها بیوقفه از خداوند استدعا نمود. دعاها و استدعاهای او برای خویشن نبود بلکه برای مردم. او دعا میکرد تا خداوند به مردم این قدرت و توانایی را بدهد که

خصوصیت الهی مأموریت او را درک کنند، تا شیطان نتواند حکمت و معرفت ایشان را منحرف سازد. منجی میدانست که روزهای خدمت او در این جهان در حال اتمام است و عده قلیلی او را به عنوان نجات دهنده خواهند پذیرفت. پس با اندوه فراوان و مجادله درونی، برای شاگردانش دعا کرد. زیرا آنان به نحو غمانگیزی خسته شده بودند. شاگردان برای مدتی طولانی این امید را در دل پرورانده بودند که او به عنوان پادشاه اسراییل سلطنت خواهد کرد، اما اکنون امید ایشان که بر اساس یک توهمند عمومی بنا شده بود به شکل دردنگ و تحریرآمیزی می‌باشد. ایشان به جای دیدن عیسی بر تخت سلطنت داود، می‌باشد و یأس تبدیل شود. ایشان به شاهد بر صلیب کشیده شدن او باشند. در واقع، صلیب می‌باشد تاجگذاری حقیقی مسیح محسوب گردد. اما شاگردان این موضوع را درک نکرند و در نتیجه آن، باید با وسوسه‌ها و آزمایشات دشواری مواجه می‌شوند که شناخت این وسوسه‌ها برای ایشان مشکل بود. بدون کمک روح‌القدس که ذهن و فکر را روشن می‌سازد و فهم را وسعت می‌بخشد، ایمان شاگردان با شکست مواجه می‌شود. برای عیسی بسیار دردنگ بود که فهم و دریافت شاگردان از ملکوت او، تا اندازه زیادی به افتخار و عظمت دنیوی محدود شده بود. بار سنگین مسئولیت شاگردان، قلب مسیح را به حدی جریحه‌دار کرده بود که با رنج و اندوه در حضور خداوند برای ایشان دعا می‌کرد.

شاگردان بعد از شنیدن فرمان عیسی، بلا فاصله سوار بر قایق نشندند، آنان مدتی صبر کرند تا شاید عیسی نیز به ایشان ملحق شود. اما وقتی دیدند که تاریکی شب فرا میرسد، سوار قایق شده، به آن سوی دریا، به جانب کفرناحوم روانه شدند. آنان با قبلباً راغب نبودند ولی با این حال، عیسی را ترک گفتند و بیش از هر زمان دیگری بی قرار و ناشکیباً بودند و به خاطر اینکه به ایشان اجازه داده نشده بود که عیسی را به عنوان پادشاه اعلام کنند، معارض بودند. آنان به دلیل اینکه سریعاً تسليم اوامر عیسی شده بودند، خود را مقصراً میدانستند و فکر می‌کردند که اگر مقاومت بیشتری نشان میدادند، میتوانستند اهداف خود را به انجام برسانند.

تردید و بیاعتقادی، افکار و قلوب ایشان را تسخیر نموده و علاقه به کسب افتخار، چشمان روحانی ایشان را کور کرده بود. آنان میدانستند که عیسی مورد نفرت فریسیان می‌باشد و به همین دلیل علاقمند بودند که او را در مقامی رفیع ببینند، مقامی که شایستگی کسب آن را داشت. اتحاد و پیوستگی با معلمی که میتوانست معجزات قدرتمندی انجام دهد و در همان حال با اتهام فریبکاری مورد دشنام و ناسزا قرار می‌گرفت، برای شاگردان آزمایشی بود که تحمل آن بسیار مشکل به نظر میرسید. آیا آنان می‌باشند برای همیشه جزو پیروان یک نبی دروغین بهحساب آیند؟ آیا مسیح اقتدار خویش را به عنوان پادشاه نشان خواهد داد؟ چرا او که چنین قدرتی را در اختیار داشت، شخصیت واقعی خویش را آشکار نمی‌کرد و درد و رنج ایشان را تسکین نمیداد؟ چرا او یحیای تعیید دهنده را از مرگ فجیع و

بیرحمانه رهایی نبخشید؟ شاگردان با طرح چنین سؤوالاتی آنچنان دچار شک و تردید شدند که ظلمت روحانی عظیمی بر ایشان مستولی شد. آنان از خود میپرسیدند که آیا عیسی میتواند شیادی باشد که فریسیان ادعا کرده بودند؟

شاگردانی که در آن روز اعمال خارقالعاده مسیح را مشاهده کرده بودند، به نظرشان میرسید که آسمان به زمین رسیده است. خاطره آن روز باشکوه و ارزشمند میباشد دلهای ایشان را با ایمان و محبت سرشار مینمود و اگر دلهای ایشان درباره این امور تفکر میکرد، هرگز دچار وسوسه نمیشدند. لیکن یأس و دلسربی افکار ایشان را مژذوب کرده بود. سخنان مسیح که فرموده بود: « پارههای باقیمانده نان را جمع کنید.... تا ضایع نشود »، مورد بیتوجهی قرار گرفته بود. در آن روز شاگردان ساعات پر برکتی را پشتسر گذاشته بودند، لیکن همه آن لحظات را فراموش کرده و در میان آبهای متلاطم گرفتار شده بودند، طوفان تصورات و خیالات باطل، افکارشان را آشفته کرده و در این شرایط، خداوند مشکل دیگری را بر سر راهشان قرار داده بود تا روحشان پریشانتر و فکرشان مشغولتر گردد. خداوند غالباً این کار را زمانی که مردم برای خود گرفتاری و مشکل ایجاد میکنند، انجام میدهد. هر چند که نیاز چندانی بهایجاد نگرانی بیشتر نبود زیرا خطر با سرعت بهشاگردان نزدیک و نزدیکتر میشد.

طوفان شدیدی در حال نزدیک شدن بهآنان بود در حالیکه آنها برای ایستادگی در مقابل آن آماده نبودند. این حادثه ناگهانی، ایشان را غافلگیر کرده بود زیرا روز کاملاً آرامی را پشت سر گذاشته بودند و هنگامیکه امواج بر قایق ایشان میکویید، ترس و وحشت وجودشان را فرا گرفت و در این شرایط، نارضایتی، بیایمانی و ناشکیابی را فراموش کرده بودند. همه تلاش میکردند که از غرق شدن قایق جلوگیری کنند. فاصله میان بیت صیدا تا محل ملاقات ایشان با عیسی از طریق دریا فاصله کوتاهی بود و در هوای مساعد چند ساعت طول میکشید، اما اکنون در میان طوفان، از نقطه مورد نظر دورتر و دورتر میشدند. پاس چهارم از شب گذشته بود و آنان در این مدت با پارو زدن سعی کرده بودند از غرق شدن قایق جلوگیری کنند. سرانجام خسته شدند و خود را به عاقبت ناییدا سپردند. دریای تاریک و طوفانی، درس عجز و درماندگی را به ایشان آموخت و اکنون در اشتیاق دیدار معلم و سرورشان لحظه شماری میکردند.

عیسی ایشان را فراموش نکرده بود و از کنار ساحل مردان وحشت زدهای را میدید که با طوفان مبارزه میکردند و عیسی حتی برای یک لحظه شاگردان را از نظر دور نداشت و با نگرانی شدیدی به قایق شاگردان نظر دوخته بود، قایقی که سرنشینان آن مردان ارزشمندی بودند که بعدها می باشند نور عالم باشند. همچنانکه یک مادر، با محبت فراوان از فرزندش مراقبت میکند، استاد دلسوز و مهربان نیز مراقب شاگردان بود. هنگامیکه قلب ایشان شکسته و جاهطلبی

نامقدس ایشان سرکوب شد، با فروتنی، تقاضای کمک کردند و دعای ایشان مستجاب گردید.

شاگردان در آن لحظاتی که خود را از دسترفته تصور میکردند، پرتو نوری را مشاهده میکنند که به شکلی اسرارآمیز به ایشان نزدیک میشود. اما نمیدانند که او عیسی است و او را که برای کمک به ایشان آمده بود، دشمن میپندازند و وحشت بر ایشان مستولی میشود، دستهایی که با عضلاتی همچون آهن پاروها را محکم گرفته بودند، سست میشوند. قایق تحت تأثیر امواج به این طرف و آن طرف پرتاب میشد ولی همه نگاهها به شبیحی که به شکل انسان بر روی امواج کفآلود دریا در حال قدم زدن بود، خیره شده بود.

شاگردان آن را شبیح پنداشتند که نشان از هلاکت ایشان بود، و با وحشت تقاضای کمک مینمایند. عیسی به راه خود ادامه میدهد، چنان که گویی میخواهد از کنارشان بگذرد، اما آنان او را شناخته، طلب یاری میکنند. استاد محبوب ایشان برمیگردد و صدای او شاگردان وحشتزده را آرام میکند و میفرماید: « دل قوی دارید، من هستم. مترسید! ».

به حض اینکه توانستند از موثق بودن حقیقت خارقالعاده آگاه شوند، تقریباً پطرس با شادی به کنار عیسی رسید. چنان که گویی باور این موضوع هنوز هم برایش دشوار بود. بنابراین میگوید: « سرور من! اگر تویی، مرا بگو تا روی آب نزد تو بیایم ». عیسی پاسخ داد: « بیا! ». پطرس تا زمانیکه به عیسی نگاه میکند با اطمینان روی آب راه میرود. اما هنگامی که با احساس رضایت از خود، به عقب برمیگردد و به همراهان خود در قایق مینگرد، از منجی روی برمیگرداند. باد تندي در حال وزیدن است و امواج مرتفع و خروشان دریا میان او و عیسی حایل شده و این موضوع موجب وحشت پطرس شده است. مسیح برای لحظاتی از نظر او پنهان میشود و ایمان وی ضعیف میگردد. پطرس در حالی که در آب فرو میرفت و امواج متلاطم دریا، کلام مرگ را در گوش او نجوا میکرد، چشمان خود را از امواج خروشان بلند میکند و به سوی عیسی مینگرد و فریاد میزند: « سرور من! نجات ده ». عیسی بیدرنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: « ای کمایمان، چرا شک کردي؟ ».

پطرس پهلو به پهلوی عیسی گام برداشته و دست او در دست معلم خود با هم به قایق قدم گذاشتند. لیکن اکنون پطرس مطیع و ساكت بود.. در مقابل همراهانش هیچ دلیلی برای بالیدن به خود نداشت چونکه به واسطه بیایمانی و خودستایی چیزی نمانده بود که زندگی خود را از دست بدهد. هنگامیکه از عیسی روی برمیگرداند، تعادل خود را از دست میدهد و در میان امواج خروشان فرو میرود.

هنگامیکه با سختیها و مشکلات روبرو میشویم، ما نیز مانند پطرس رفتار میکنیم و به جای اینکه به عیسی نگاه کنیم، به امواج متلاطم مینگریم، در قدمهایمان دچار لغش میشویم و امواج غور ما را احاطه میکند. عیسی از پطرس نخواسته بود که به سوی او بیاید و هلاک گردد، به همین ترتیب وقتیکه ما را به سوی خویش فرامیخواند، ما را رها نمیکند، بلکه میگوید: « مترس! »، « زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی. چون از آبها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها عبور نمائی تو را فرو نخواهد گرفت و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعلهاش تو را نخواهد سوزانید زیرا من خداوند، خدای تو و قدوس اسرائیل، نجات دهنده تو هستم » (اشعیا ۴۳ آیه ۱ تا ۳).

عیسی از شخصیت شاگردان خویش آگاه بود و میدانست که ایمان ایشان میبايستی بهطور جدی مورد آزمایش قرار گیرد و در جریان راه رفتن پطرس روی آب، عیسی میخواست ضعف پطرس را به وی آشکار کند و به او نشان بدهد که امنیت و سلامتی او به توکل و اعتماد مداوم به قدرت الهی بستگی دارد. پطرس در صورتی میتوانست در میان طوفان آزمایش و تجربه گام بردارد که توکل و اعتماد به خویشن را کنار بگذارد و به نجاتدهنده توکل نماید. پطرس درست در نقطهای که فکر میکرد قدرت دارد، ضعف خویش را مشاهده کرد و تا زمانی که ناتوانی خویش را تشخیص نداد، توکل و اعتماد به مسیح را درک نکرد. اگر درسی را که مسیح در واقعه راه رفتن روی آب سعی داشت به او بیاموزد فرا میگرفت در مواجه شدن با آزمایشهای بعدی متحمل شکست نمیشد.

خداوند هر روزه فرزندان خود را تعلیم میدهد و به وسیله اوضاع و شرایطی که هر روزه برای ایشان اتفاق میافتد آنان را برای انجام وظایف و مسئولیتهای مهمتری که برای خیریت ایشان مقرر شده است، آماده میسازد. نتیجه آزمایشهای و تجربیات روزمره است که پیروزی یا شکست ایشان را در بحرانهای شدید زندگی تعیین میکند.

کسانی که پیوسته از درک و شناخت چگونگی توکل به خداوند عاجزند، در جریان آزمایشهای و وسوسهها شکست خواهند خورد. شاید اکنون تصور کنیم که جای پای ما محکم و استوار است و هرگز دچار لغش نمیشویم، شاید با اطمینان بگوییم که من میدانم به چه کسی ایمان و اعتقاد دارم و هیچچیزی نمیتواند ایمان مرا نسبت به خداوند و به کلام او متزلزل کند. اما شیطان همواره در نظر دارد که از ویژگیهای موروثی و تربیتی ما در مواجه شدن با سختیها و آزمایشات سوء استفاده و چشمان ما را نسبت به نقصان و احتیاجاتمان کور کند. تنها با درک ضعفها و ناتوانیهای خود و نگاه مداوم به عیسی است که میتوانیم با اطمینان گام برداریم.

به محض اینکه عیسی سوار بر قایق شد، باد فرو نشست، « قایق همان دم به جایی که عازمش بودند، رسید ». و طلوع سپیده جایگزین شب هراس و وحشت

شده بود. شاگردان و سایرین که در قایق بودند، با قلبی سپاسگزار در برابر عیسی روی بر زمین نهاده، گفتند: « بهراستی که تو پسر خدای! ».

۱۴ - « بحران در جلیل »

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۶: ۷۱-۷۲ تدوین گردیده است]

هنگامیکه عیسی به مردم اجازه نداد تا او را به عنوان پادشاه اسراییل اعلام کنند، میدانست که به نقطه عطفی در تاریخ زندگیاش رسیده است و جمعیتی که امروز آرزو داشتند او را به مقام سلطنت منصوب کنند، فردا از وی رویگردان خواهند شد. ناکامی مردم در زمینه آرزوهای جاهطلبانه و تمایلاتشان، محبت ایشان را به نفرت و تمجید ایشان را به لعنت و ناسزا مبدل میکرد. عیسی با وجود اینکه از این موضوع آگاه بود، برای بطرف کردن بحران، هیچگونه اقدامی به عمل نیاورد. زیرا از آغاز به پیروان خویش امید دریافت پاداش دنیوی را وعده نداده بود. او به کسانی که اشتیاق شاگردی وی را دارند فرموده است: « روباهان را لانههایست و مرغان هوا را آشیانهایها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست » (متی ۸ آیه ۲۰). اگر انسان میتوانست با پیوستن به مسیح، دنیا را نیز داشته باشد، جمعیتی که در اطراف مسیح بودند با وی بیعت میکردند. اما عیسی چنین خدمتی را نمیپذیرد. از میان عده کثیری که به او پیوسته بودند، بسیاری به این امید که او سلطنت دنیوی را خواهد پذیرفت به سوی او جذب شده بودند و ایشان می باشند از گمراهی و جهالت رها می شدند. مفهوم عمیق تعالیم عیسی در معجزه پنج نان و دو ماهی از سوی مردم درک نشده بود و می باشند روشن و آشکار میشود و این مکاشفه جدید باید از نزدیک مورد بررسی قرار می گرفت.

معجزه پنج نان و دو ماهی به گوش اهالی منطقه و مردم در اماکن دور و نزدیک رسید و فردای همان روز، صبح زود مردم گروه گروه برای دیدن عیسی به سوی بیتصیدا هجوم آورند. عده بیشماری از مردم از راه دریا و خشکی به سوی آن محل روانه شده بودند و آنانی که شب قبل او را ترک گفته بودند، مجدداً مراجعت کردند و انتظار داشتند که هنوز هم او را در همان مکان ملاقات کنند زیرا قایقی که بتواند عیسی را بدان طرف ساحل برساند، وجود نداشت. اما جستجوی ایشان بیشمر بود و عده زیادی در طلب وی به شهر کفرناحوم مراجعت نموده همچنان بدنبال او می گشتند.

در این اثنا، عیسی پس از غیبت یک روزه به جنیسارت مراجعت نموده بود و مردم به مجرد اینکه دانستند که عیسی در آن سرزمین فرود آمده است، « دوان دوان به سرتاسر آن منطقه رفتند و بیماران را بر تختها گذاشته، به هر جا که شنیدند او آنجاست، بردند » (مرقس باب ۶ آیه ۵۵).

عیسی بعد از مدتی به کنیسه رفت و کسانی که از بیتصیدا آمده بودند، او را در

آنجا یافتند. آنان به وسیله رسولان اطلاع یافتند که او چگونه از دریا عبور کرده است. شاگردان خشم طوفان و ساعتهايی که بینتیجه در مقابل بادهای مخالف پارو زده بودند، سپس ظاهر شدن مسیح و راه رفتن او بر روی آب و ترسی که از دیدن او در دل شاگردان به وجود آمده بود و کلمات اطمینانبخش منجی و ماجراهی پطرس و نتایج آن و آرام گرفتن طوفان و بالاخره رسیدن قایق به ساحل را یک به یک و با صداقت کامل برای جمعیت شگفتزده شرح دادند. عده دیگری که با شنیدن این ماجرا قانع نشده بودند، در اطراف عیسی جمع شده، از وی سؤال میکردند: « ای استاد، کی به اینجا آمدی؟ ». آنان انتظار داشتند که از دهان وی شرح بیشتری درباره آن معجزه بشنوند.

عیسی حس کنجکاوی ایشان را ارضاء نکرد بلکه با اندوه زیاد فرمود: « آمین آمین، به شما میگویم، مرا میجویید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید ». آنان با انگیزهای شایسته و ارزشمندی در جستجوی عیسی نبودند بلکه چون از قرصهای نان خورده و سیر شده بودند، هنوز هم با پیوستن به او در انتظار دریافت منافع دنیوی بودند. منجی به ایشان فرمود: « کار کنید، اما نه برای خوارک فانی، بلکه برای خوارکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوارکی که پسر انسان به شما خواهد داد ». یعنی صرفاً در طلب منافع مادی نباشید و تلاش اصلی شما برای فراهم کردن و ساختن این زندگی فانی نباشد بلکه در طلب خوارک روحانی باشید، در طلب حکمتی که منجر به حیات جاودانی میشود و تنها پسر یگانه خداوند است که میتواند آن را عطا کند زیرا، « بر اوست که خدای پدر مهر تأیید زده است ».

سخنان عیسی توجه شنوندگان را برای لحظاتی برانگیخت. آنگاه از او پرسیدند: « چه آیتی به ما مینمایی تا با دیدن آن بهتو ایمان آوریم؟ ». آنان برای اینکه به خداوند نزدیکی جویند، خیلی از کارهای سنگین و طاقتفرسا را انجام میدادند و برای کسب شایستگی بیشتر حاضر بودند هرگونه مقررات و آیین جدیدی را بشنوند و انجام دهند. مفهوم سؤال ایشان این بود که، چه کنیم تا شایسته و سزاوار ملکوت خداوند باشیم؟ برای کسب حیات جاودانی، چه بهای را باید بپردازیم؟

و عیسی در پاسخ گفت: « کار پسندیده خدا آن است که بهفرستاده او ایمان آورید ». ایمان به عیسی بهای است که باید برای ملکوت خداوند پرداخت شود و تنها راه رسیدن بهملکوت آسمان بهواسطه ایمان به « بره خداست که گناه جهان را برمیدارد » (یوحنا ۱ آیه ۲۹).

اما مردم، حقیقت ملکوتی را که در این جملات نهفته بود، انتخاب نکردند. عیسی تمامی اعمالی را که انبیاء درباره مسیح پیشگویی کرده بودند، انجام داده بود. اما آنان آنچه را که توقعات خودخواهانه ایشان از اعمال عیسی در ذهنشان تصویر کرده بود، نمیدیدند. عیسی در حقیقت یکبار جمعیت را، با قرصهای نان

خوراک داده بود، اما در ایام موسی قوم اسراییل به مدت چهل سال با [من آسمانی] تغذیه شده بودند و چقدر بیشتر از مسیح توقع داشتند که ایشان را از برکات آسمانی بهرهمند سازد. دلهای ناراضی مردم مردد بود که اگر عیسی توanst اینهمه اعمال و معجزات خارقالعاده انجام دهد، آیا نمی‌توانست سلامتی و شفاء، قدرت و ثروت را به تمام افراد قوم خود عطا کند و آنان را از دست ظالمان و ستمگران برهاند و قدرت و افتخار نصیب ایشان سازد؟ این حقیقت که عیسی خود را فرستاده خداوند اعلام کرده بود ولی همچنان از پذیرفته شدن به عنوان پادشاه قوم اسراییل امتناع میورزید، رازی بود که مردم از درک آن عاجز بودند، امتناع او موجب سوء تعبیر شده بود. بسیاری نتیجه‌گیری کرده بودند که او به دلیل تردید از ماهیت مأموریت الهی خود جرات دفاع کردن از ادعاهای خویش را ندارد. بدین طریق دلهای خود را به روی بیایمانی گشودند و بذری را که شیطان در دلهای ایشان کاشته بود، ثمره سوء تفاهم و ارتداد را به همراه داشت.

اکنون یکی از کاهنان با لحنی تمسخر آمیز از عیسی سئوال نمود: « چه آیتی به ما مینمایی تا با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه میکنی؟ پدران ما در بیابان منا خوردند، چنانکه نوشته شده است. او از آسمان به آنها نان داد تا بخورند ».

یهودیان برای موسی احترام قایل بودند چون او را بخشنده منا تصور میکردند. آنان در حقیقت با ستایش موسی به عنوان عامل و وسیله دریافت منا، مسیح را به عنوان کسی که کار را انجام داده بود از نظر دور میداشتند. پدران ایشان نیز علیه موسی شکایت میکردند و مأموریت الهی او را مورد شک و تردید قرار میدادند. اکنون فرزندان ایشان نیز با همان روحیه، مسیح را که حامل پیام خداوند بود، انکار میکردند. عیسی بدیشان گفت: « آمین، آمین، بهشما میگویم، موسی نبود که آن را از آسمان بهشما داد ». کسی که نان را به ایشان عطا کرده بود، در میان ایشان ایستاده بود، این خود مسیح بود که عبرانیان را در بیابان رهبری کرده، آنان را هر روزه از نان آسمانی خوراک میداد. آن خوراک، نمونه واقعی نان آسمانی بود. روح حیاتبخشی که از منبع الهی جاری میگردد، همان منای حقیقی است. عیسی فرمود: « نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات میبخشد ». (یوحنا ۶ آیه ۳۲).

برخی از آنان هنوز فکر میکردند که منظور عیسی، همان خوراک دنیوی است و به همین علت گفتند: « این نان را همواره بهما بده ». آنگاه عیسی به روشنی اعلام کرد که، « من نان حیات هستم ».

یهودیان با تصویری که مسیح ترسیم کرده بود، آشنایی داشتند، موسی با الهام از روح القدس گفته بود که، « انسان نه به نان زیست میکند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر شود ». همچنین از زبان ارمیای نبی مکتوب است که، « سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید »

(تشنیه باب ۸ آیه ۳ و ارمیا باب ۱۵ آیه ۱۶).

معلمین و کاهنین یهود در میان خود مثلی داشتند که خوردن نان آسمانی در مفهوم روحانی آن به منزله مطالعه شریعت و انجام اعمال نیکوست و غالب اوقات گفته میشد که با آمدن مسیح، قوم اسراییل اطعام خواهد شد. تعلیم انبیاء عهد عتیق، معجزه قرصهای نان آسمانی را با عنوان درسی عمیق و روحانی آشکار کرده بود و این همان درسی بود که عیسی سعی داشت برای شنوندگان حاضر در کنیسه مکشوف سازد. اگر یهودیان، کتب مقدسه را درک میکردند، فهم سخنان عیسی که «من نان حیات هستم». برای ایشان میسر میگردید. درست یک روز قبل، جمعیت گرسنه و خسته از نانی که به دست مسیح تهیه شد، تغذیه شده بودند. همانطور که به وسیله نان قوت و تازگی و نشاط جسمی را دریافت کردند، از کلام مسیح نیز میتوانستند قوت روحانی و حیات جاودانی را دریافت کنند. عیسی بدیشان فرمود: «هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آورد، هرگز تشنه نگردد؟». آنگاه به ایشان میگوید: «هر چند مرا دیدهاید، اما ایمان نمیآورید».

آنان با شهادت روحالقدس و مکافته الهی، مسیح را دیده بودند و علائم و شواهد زنده قدرت او در نظر ایشان آشکار میشد، ولی باز هم آیتی دیگر میخواستند و اگر چنین آیتی بدیشان داده میشد، باز هم چون گذشته در بیایمانی و بیاعتقادی باقی میمانندند. اگر آنان با چیزهایی که دیده و شنیده بودند، ایمان نمیآورندند، نشان دادن اعمال خارقالعاده دیگر، چه فایده‌های میتوانست داشته باشد. بیایمانی، همواره میتواند برای ایجاد شک و تردید، از حقیقت، بهانه‌ترانشی کند و صحیحترین اصول را با عقل و منطق انسانی مورد شک و تردید قرار دهد.

مسیح مجدداً با اشاره به جمعیت لجوج و نافرمان، فرمود: «آنکه نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند». او میگفت: «همه کسانیکه با ایمان او را دریافت کنند، حیات جاودانی خواهند یافت». پس هیچکس از بین نخواهد رفت و دیگر لازم نخواهد بود که فریسیان و صدوقيان درباره حیات آینده، با هم به مشاجره بپردازند. دیگر لزومی نداشت که مردم با اندوه و ناامیدی برای مردگان خویش گریه و زاری کنند. زیرا عیسی بدیشان گفته بود: «خواست فرستنده من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز واپسین او را برخواهم خیزانید».

اما رهبران قوم عصبانی و ناراحت شدند و گفتند: «مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را میشناسیم؟ پس چگونه میگوید، از آسمان نازل شده‌ام؟». آنان سعی کردند با رجوعی تحقیرآمیز به اصل و نسب متواتضع عیسی، تعصب مردم را برانگیزانند. آنان با لحنی تحقیرآمیز به زندگی کارگری او در شهر جلیل اشاره میکردند و خانواده او را حقیر و بیچاره میشمردند و میگفتند که

ادعای این نجار بیسوا در ارزشی ندارد که بدان توجهی بشود. آنان به واسطه تولد اسرارآمیز وی اصل و نسب او را مشکوک قلمداد میکردند و بدین وسیله با معرفی و بیان شرایط انسانی تولد وی، پیشینه و شرح حال زندگی او را خدشهدار میکردند.

عیسی ماجرا تولد اسرارآمیز خود را برای ایشان توضیح نداد و همچنانکه در مورد عبور از دریا به هیچ سئوالی پاسخ نگفت، درباره آمدن خود از ملکوت نیز به سئوالات ایشان جوابی نداد. او با معجزاتی که انجام میداد، سعی در جلب توجه مردم نداشت. عیسی داوطلبانه، خود را از جلال و مقام آسمانی، خالی کرد و صورت غلام را پذیرفت اما سخنان و اعمال او خصوصیات و شخصیتش را آشکار کرد. تمامی کسانی که قلبها ایشان بهروی انوار الهی گشوده بود، او را که « پسر یگانه پدر و پر از فیض و راستی بود »، میشناختند (یوحنا باب ۱ آیه ۱۴).

تعصب فریسیان، بسیار عمیقتر از آن چیزی بود که سئوالات ایشان نشان میداد و ریشه در دلهای فاسد و خودمحور ایشان داشت. تمامی اعمال و سخنان عیسی، خصومت و مخالفت ایشان را بههمراه داشت زیرا در عیسی برای امیدی که در دل پرورانده بودند، پاسخی یافت نمیشد.

« هیچکس نمیتواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد، او را جذب کند و من در روز بازپسین، او را برخواهم خیزانید ». در کتب پیامبران، آمده است که، « همه از خدا تعلیم خواهند یافت، پس هرکه از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد من میآید ». هیچکس نزد مسیح نمیآید مگر کسانی که محبت جذبکننده پدر آسمانی را دریافت کنند و به آن پاسخ گویند. اما خداوند همه دلها را به سوی مسیح جذب میکند و تنها کسانیکه در مقابل خداوند مقاومت میورزند، از آمدن به نزد مسیح امتناع خواهند نمود.

در جمله « همه از خداوند تعلیم خواهند یافت ». عیسی به نبوت اشعیای نبی اشاره میکند که، « جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود » (اشعیا باب ۵۴ آیه ۱۳).

يهودیان، این نوشه را به خودشان اختصاص داده بودند و از اینکه خداوند معلم ایشان بود، به خود میبالیدند. اما عیسی نشان داد که این ادعای ایشان کاملاً بیهوده و عاری از حقیقت است. زیرا فرمود: « هرکه از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد من میآید ». آنان تنها به واسطه مسیح میتوانستند به معرفت الهی نائل شوند. بشریت نمیتواند مشاهده جلال او را تحمل نماید. آنانی که از خداوند تعلیم یافته، صدای فرزند او، عیسی ناصری را میشنیدند، وی را که از طریق طبیعت و مکاشفه، پدر را معرفی مینمود، میشناختند.

« آمین، آمین، بهشما میگویم، هرکه ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است ». روح القدس به وسیله یوحنا رسول، کسی که این کلام را شنید،

به کلیساها اعلام کرده است که، « آن شهادت این است که خدا به ما حیات جاویدان بخشدید و این حیات در پسر اوست، آنکه پسر را دارد، حیات دارد و آن که پسر خدا را ندارد از حیات برخوردار نیست » (اول یوحنا ۵ آیات ۱۱ و ۱۲)، و عیسی فرمود: « در روز بازپسین او را برخواهم خیزانید ». مسیح در جسم با ما یکی شد تا ما بتوانیم در روح با او یکی شویم و به واسطه این اتحاد و یگانگی است که از گور برمیخیزیم، نه فقط برای آشکار شدن قدرت مسیح، بلکه به جهت ایمان به اوست که از حیات جاودانی برخوردار میشویم. کسانیکه سیرت حقیقی مسیح را میشناسند و در دل خود به او ایمان میآورند از حیات جاویدان برخوردار میشوند. به واسطه روح القدس است که مسیح در ما ساکن میشود و پذیرفته شدن روح القدس خداوند در دل، ابتدای حیات جاودانی است.

مردم مسیح را به منا که پدرانشان در بیابان خورده بودند، رجوع می دادند، چنانکه گوین تهیه خوراک، بزرگتر و مهمتر از معجزاتی است که عیسی انجام داد. اما او نشان میدهد که آن بخشش تا چه اندازه در مقایسه با برکاتی که او برای عطای آن پای بدین جهان نهاده بود، ناچیز و بیمقدار است. منا میتوانست وجود زمینی و فانی را حفظ کند ولی نمی توانست از تزدیک شدن مرگ جلوگیری و یا حیات جاودانی را تصمیم کند. اما عیسی به عنوان نان آسمانی، جان را برای وصول به حیات جاودانی تغذیه میکند. منجی فرموده است: « من نان حیات هستم، پدران شما، منا را در بیابان خورده و با این حال مردند. اما نانی که از آسمان نازل میشود، چنان است که هر که از آن بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند ». مسیح اکنون جمله دیگری را نیز به این سخنان اضافه میکند. عیسی با مرگ خود میتوانست به انسان حیات بخشد و در جملات بعدی، او به مرگ خود به عنوان تنها راه نجات و رستگاری اشاره میکند و میگوید: « نانی که من برای حیات جهان میبخشم، بدن من است ». .

يهودیان در شُرُف برگزاری عید پسح در اورشلیم بودند، جشنی که به یادبود شب نجات قوم اسرائیل از مصر بود، هنگامیکه فرشته مرگ به منازل مصریان هجوم برد و نخستزادگان ایشان را هلاک کرد، خداوند میخواست که آنان توسط بره مربوط به عید پسح، بره خداوند را در نظر آورند و آن را به عنوان سمبولی از مسیح که جان خود را برای حیات جهان فدا میکند، بپذیرند. اما یهودیان بدون توجه به مفهوم سمبول، شکل ظاهری آن را بسیار مهم تلقی کردند. آنان بدن خداوند را تشخیص ندادند. همان حقیقتی که مراسم پسح نماد و مظهر آن بود، در سخنان مسیح نیز تعلیم داده شده بود. با اینحال یهودیان از درک و شناخت آن عاجز بودند.

اکنون، کاهنین با خشم و عصبانیت اظهار مینمودند که، « این مرد چگونه میتواند بدن خود را بهما بدهد تا بخوریم؟ ». آنان سخنان مسیح را با معنای ظاهری آن درک مینمودند. درست مانند نیقودیموس که برای درک موضوع تولد تازه

از مسیح پرسید: «کسی که سالخورده است، چگونه میتواند زاده شود؟» (یوحنای ۳ آیه ۴). آنان تا حدی مفهوم سخنان عیسی را درک کرده بودند اما مایل نبودند بهآن اعتراف کنند و با بد تعبیر کردن سخنان او، امیدوار بودند که تعصّب مردم را علیه وی برانگیزند.

مسیح، آینهای نمادین مربوط به خود را حقیر نشمرد بلکه حقیقت را با لحن قویتر بازگو نمود: «آمین، آمین بهشما میگوییم که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد و من در روز بازیسین او را برخواهم خیزانید. زیرا بدن من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است. کسیکه بدن مرا میخورد و خون مرا مینوشد، در من ساکن میشود و من در او». خوردن بدن و نوشیدن خون مسیح، یعنی پذیرش وی به عنوان منجی شخصی و ایمان به اینکه او گناهان ما را میبخشد و ما در او کامل میشویم. با نگریستن به محبت مسیح و ماندن در محبت او و جذب شدن به سوی او، در طبیعت و سرشت وی سهیم و شریک میشویم. همان قدر که غذا برای جسم اهمیت دارد، مسیح نیز برای روح و جان، حیاتی است. غذا نمیتواند سودمند باشد مگر آنکه خورده و جزئی از وجود ما شود. به همان طریق اگر مسیح را به عنوان منجی شخصی خود نشناشیم، هیچ سود و فایدهای برای ما نخواهد داشت. دانش و حکمت نظری برای ما سودی ندارد بلکه می بایستی از مسیح تغذیه شویم و او را با تمامی دل خود پذیریم، آنگاه حیات او از آن ما میشود. محبت او، فیض او باید جذب و پذیرفته شود.

حتی این حقایق نیز در نشان دادن مزیت و برتری ارتباط ما با مسیح، ناکافی است. عیسی گفت: «چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من بهپدر زنده‌هام، آنکه مرا میخورد نیز به من زنده خواهد بود». همانگونه که پسر خدا با ایمان به پدر، زیست، ما نیز باید با ایمان به مسیح زیست کنیم. عیسی آنقدر تسلیم اراده خدا بود که پدر آسمانی در زندگی وی آشکار و ظاهر میشد. او با وجودیکه در همه چیز مانند ما آزموده شد، در مقابل دنیا از هرگونه ناپاکی و آلایشی که او را احاطه کرده بود، سالم و بیعیب ماند. بنابراین ما نیز می بایستی همانند مسیح بر ناپاکیها غلبه نماییم.

آیا پیرو مسیح هستید؟ پس هر چیزی که در ارتباط با زندگی روحانی نوشته شده است، برای شما نوشته شده و میتوانید با اتحاد و یگانگی با عیسی آن را کسب نمایید. آیا شور و حرارت شما در حال تحلیل رفتن است؟ آیا محبت اولیه شما به سردی گراییده است؟ پس هم اکنون میتوانید محبت پیشنهادی مسیح را مجدداً دریافت کنید. بدن او را بخورید و خون او را بنوشید و بدینطریق با پدر آسمانی و پسر او یکی خواهید شد.

یهودیان بیایمان به جز معنای ظاهری سخنان مسیح چیز دیگری را نخواستند بینند. بر اساس قوانین شریعت، چشیدن خون، ممنوع و حرام بود. بنابراین

سخنان مسیح را نوعی توهین به مقدسات مذهبی خویش قلمداد میکردند و بر سر آن با یکدیگر به بحث و مشاجره میپرداختند. حتی بسیاری از شاگردان مسیح نیز با شنیدن این سخنان گفتند: « این تعلیم، سخت است، چه کسی میتواند آنرا پیذیرد؟ ». منجی بدیشان پاسخ داد: « آیا این سبب لغزش شما میشود؟ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود میکند، چه خواهدی کرد؟ روح است که زنده میکند، جسم را فایده‌های نیست، سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است ».

حیات مسیح، همان کلام اوست که بهجهان حیات میبخشد. عیسی با کلام خود مریضان را شفا میبخشید و دیوها را اخراج مینمود. او با کلام خود طوفان دریا را آرام میکرد و مردگان را برمیخیزانید و مردم، شهادت میدادند که در کلام وی قدرت هست. او کلام خدا را همانگونه که به واسطه انبیاء و معلمین عهده‌تعیق گفته شده بود، بیان میکرد. تمامی کتاب‌مقدس تجلی و مظهر مسیح میباشد و مسیح نیز میخواست که ایمان پیروان خود را بر روی کلام، متمرکز سازد. زیرا بعد از صعود او به آسمان، کلام خدا می‌باشد منبع قدرت ایشان میشود. تا بتوانند مانند معلم و استاد خود، « به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر میگردد »، زیست کنند، (متى ۴ آیه ۴).

همان طوریکه زندگی جسمانی ما به وسیله خوراک حفظ میشود، زندگی روحانی ما نیز با کلام خدا محفوظ میماند و هرکس موظف است که شخصاً حیات خود را از کلام خدا دریافت کند. همچنانکه عمل خوردن را برای حفظ موجودیت خودمان انجام میدهیم، باید کلام خدا را هم برای خویشن دریافت نمائیم. ما نباید صرفاً کلام خداوند را از طریق افکار و اندیشه دیگران کسب کنیم بلکه می‌باشیم کتاب‌مقدس را با دقت مطالعه کرده، از خداوند مساعدت روحالقدس را بطلبیم تا بتوانیم کلام خدا را درک کنیم. باید یک آیه را انتخاب نمائیم و با تفکر و تحقیق بر روی آن از اندیشه و نیت خداوند آگاه شویم و آنقدر بر روی آن تفکر کنیم تا آن آیه جزئی از ما شود و بفهمیم که « خداوند چه میگوید ».

باید بگوییم که وعده‌ها و هشدارهای عیسی متوجه من است. زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا من با ایمان آوردن به او هلاک نگردم، بلکه حیات جاویدان یابم. تجربیات و واقعیات مربوط به کلام خداوند، می‌باشی تجربیات من گردد. دعا، وعده، دستورات و هشدارهای موجود در کتاب‌مقدس برای من است. « با مسیح مصلوب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی میکنم، بلکه مسیح است که در من زندگی میکند، و این زندگی که اکنون در جسم میکنم، با ایمان بر پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد » (غلاطیان ۲ آیه ۲۲). ایمانیکه بدین طریق دریافت میشود و اصول حقیقت را می‌پذیرد، به جزئی از هستی و انگیزه قدرتمند حیات تبدیل میشود. کلام خدا در

جان آدمی پذیرفته شده، اندیشه و تفکر را تشکیل میدهد و در توسعه شخصیت عمل میکند.

اگر پیوسته و با چشم ایمان به عیسی نظر کنیم، تقویت خواهیم شد. خدا برای مردمی که گرسنه و تشنه کلام او باشند، ارزشمندترین مکافات را آشکار خواهد کرد و آنان مسیح را به عنوان منجی شخصی خود خواهند یافت. چون از کلام او تغذیه میشوند، روح و حیات را در آن خواهند یافت. کلام خدا امیال دنیوی را از بین برده، زندگی نوینی را در عیسی مسیح عطا خواهد کرد و روحالقدس چون تسليیخش در جان آدمی وارد میشود. عوامل تغییر دهنده فیض پورده‌گار، شbahat خداوند را در پیروان او ایجاد خواهد کرد و آنان را به صورت مخلوق جدیدی در میآورد. محبت، جای کینه و نفرت را میگیرد و دل شbahat الهی را دریافت میکند. مفهوم زیستن «به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر میگردد» و «خوردن نانی که از آسمان نازل میشود»، همین است.

مسیح درباره ارتباط میان خود و پیروانش حقیقت جاودانی و مقدسی را بیان کرد. او از شخصیت و سیرت کسانیکه مدعی شاگردی او بودند، آگاه بود و سخنان وی ایمان ایشان را مورد آزمایش قرار میداد. عیسی به آنان اعلام کرده بود که باید به تعالیم او ایمان آورند و بر طبق آن رفتار کنند. زیرا تمامی کسانیکه به او ایمان میآورند در سرشت و شخصیت او سهیم میشند. این امر مستلزم آن بود که از تمامی امیال دنیوی صرفنظر کنند و لازم بود که خودشان را کاملاً تسليم عیسی کنند. آنان به جهت ایثار، تواضع و فروتنی، خوانده شده بودند. اگر آنها خواستار سهیم شدن در موهبت حیات و جلال آسمان بودند، می‌بایستی در مسیر باریک و سختی که به صلیب جلبتا ختم میشود با عیسی همسفر میشند.

آن آزمایش، فوقالعاده سخت و عظیم بود. اشتیاق و علاقه آنانیکه در پی فرصتی میگشتند تا او را به زور به پادشاهی برسانند، به سردی گرایید. آنان اعلام کردند که خطابه و گفتگوی در کنیسه، چشمان ایشان را گشوده است و دیگر فریبخورد نمیستند و سخنان مسیح در افکار ایشان مانند اقرار صریح و روشنی بود که باعث میشد او را به عنوان مسیح موعود نشناشند، زیرا فهمیده بودند که با پیوستن به او از پاداش دنیوی برخوردار نخواهند بود. آنان از معجزات قدرتمند مسیح استقبال میکردند و اشتیاق داشتند که از رنج و مرض، شفا و رهایی یابند. اما با حیات ایثارگرانه او به هیچ وجه همدری نمیکردند. آنان به سلطنت روحانی و اسرارآمیز او هیچگونه توجهی نداشتند. نهایتاً اینگونه افراد ریاکار و خودخواهی که به دنبال او بودند، علاقه خود را نسبت به وی از دست دادند. اگر او قدرت و نفوذ خود را برای کسب آزادی و رهایی ایشان از تسلط رومیان بهکار نمیگرفت دیگر لزومی نداشت که با او همراهی کنند.

عیسی به صراحة به ایشان گفت: «برخی از شما هستند که ایمان نمیآورند».

و سپس افزود: « از همینرو به شما گفتم که هیچکس نمیتواند نزد من آید، مگر آنکه از جانب پدر بها و عطا شده باشد ». او میخواست آنان درک کنند که اگر به سوی او جذب نشده‌اند، بدین علت است که دلهای خود را بهروی روحالقدس نگشوده‌اند. « انسان نفسانی، امور مربوط بهروح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست درباره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است » (اول قرنتیان ۲ آیه ۱۴). تنها به واسطه ایمان است که جان آدمی جلال عیسی را مشاهده میکند. این جلال تا وقتیکه شعله ایمان به وسیله روحالقدس در روح آدمی مشتعل گردد، مخفی می‌ماند.

این شاگردان چون در ملأ عام به وسیله مردم توبیخ و سرزنش می‌شدند، بیشتر از مسیح فاصله می‌گرفتند. آنان بسیار ناخشنود بودند و میخواستند برای رفع بداندیشی و خودخواهی فریسیان، احساسات منجی را جریحه‌دار کنند. به همین دلیل از او رویگردان شدند و با تحقیر، او را ترک کردند. آنان راهشان را انتخاب کرده بودند و شکل ظاهری را بدون روح و پوست را بدون مغز پذیرفتند و بعدها هرگز تصمیم خود را تغییر ندادند زیرا دیگر با مسیح همراه نبودند.

« اوغربال خود را در دست دارد و خرمگاه خود را پاک خواهد کرد و گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، اما کاه را با آتشی خاموشی ناپذیر خواهد سوزانید » (متی ۳ آیه ۱۲). اکنون زمان تصفیه و پاکسازی بود و به واسطه کلام حقیقت، کاه از گندم جدا می‌شد. آنان آنقدر متکبر و از خودراضی بودند که پند پذیر نبودند و به علت دنیاپرستی، حاضر به قبول فروتنی و تواضع نبودند و به همین دلیل بسیاری از ایشان از عیسی رویگردان شدند. امروز نیز بسیاری اینگونه عمل می‌کنند. امروز نیز افراد، مانند شاگردان در کنیسه کفرناحوم مورد آزمایش قرار می‌گیرند و آنگاه که حقیقت به خانه دلشان نفوذ می‌کند آن وقت می‌فهمند که زندگی ایشان برطبق اراده خداوند نمی‌باشد. آنان نیاز به تغییر کلی را در وجودشان احساس می‌کنند اما مایل به انجام فدایکاری و ایثار نیستند. بنابراین با آشکار شدن گناهانشان عصبانی و ناراحت شده، با خشم و نفرت دور می‌شوند و همانگونه که شاگردان عیسی با شکایت و با گفتن جمله « این تعلیم سخت است، چه کسی میتواند آنرا بپذیرد »، او را ترک کردند، ایشان نیز عیسی را ترک می‌کنند.

آنها به تملق و تمجد علاقه داشتند اما از حقیقت استقبال نمی‌کردند و مایل به شنیدن آن نبودند. هنگامیکه جمعیت در پی عیسی روان می‌شد، زمانیکه به جمعیت خوراک داده می‌شد و فریاد پیروزی شنیده می‌شد، شاگردان با صدای بلند به تمجد و ستایش او میپرداختند اما هنگامیکه روح جستجوگر خداوند گناهان ایشان را آشکار مینمود و از آنان میخواست که آن را ترک کنند، از حقیقت رویگردان شده، از همراهی با عیسی امتناع می‌کردند. هنگامیکه شاگردان یاغی و ناراضی، از مسیح رویگردان شدند، روح دیگری بر آنان مسلط شد و دیگر در وجود

کسیکه زمانی برایشان بسیار مورد توجه بود، چیز قابل توجهی نمیدیدند. آنان در جستجوی دشمنان او بودند زیرا با اعمال و دلهای ایشان هماهنگ بودند. شاگردان، سخنان عیسی را سوء تعبیر و اظهارات او را تحریف کردند و انگیزهای او را مورد تردید قرار دادند. آنان با جمع‌آوری هر موضوعی که بتواند بر علیه او بهکار گرفته شود، مسیر مخالفت را دنبال میکردند و به واسطه گزارشات غلط و بیاساس، چنان خشم و انجار عمومی را دامن زدند که حیات منجی را به مخاطره انداختند.

اخباری به سرعت منتشر گردیده مبنی براینکه عیسی ناصری، خود اقرار کرده که مسیح نبوده است. و مانند حادثهای که سال قبل در یهودا اتفاق افتاده بود، احساسات عمومی در ناحیه جلیل نیز علیه وی تحریک شده بود. افسوس بر اسراییل! آنان منجی را انکار کرده بودند زیرا در انتظار فاتحی بودند که قدرت دنیوی را به ایشان عطا کند. ایشان خوراکی را که فانی بود میخواستند و از دریافت خوراکی که به حیات جاودانی منجر میشد امتناع نمودند. عیسی با قلبی اندوهگین به شاگردان خود که از وی جدا میشدند، مینگریست زیرا آنان او را که حیات و نور انسان بود، ترک میکردند. آگاهی به اینکه شفقت او ارج نهاده نشده و محبت او ناکام مانده، مرحمت او مورد تحقیر و نجات و رستگاری او مورد بیاعتنایی قرار گرفته است، قلب او را ملاماً از درد و اندوهی غیرقابل بیان گردانید. بروز چنین عواملی بود که او را به انسانی اندوهگین و دردمند تبدیل نمود.

عیسی بدون اینکه بخواهد از رفتن ایشان ممانعت بعمل آورد، بهدوازده شاگرد خود، روی نموده، گفت: « آیا شما نیز میخواهید بروید؟ » شمعون پطرس پاسخ داد: « ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تو مسیح، پسر خدا هستی ».

« نزد که برویم؟ ». معلمین اسراییل اسیر ظاهرپرستی و فریسیان و صدوقيان نیز همواره در حال مشاجره و بحث و جدل بودند. جدا شدن از عیسی یعنی؛ گرفتار شدن در میان کسانیکه به آینهای رسم بسیار اهمیت میدادند و به جزئیترين تخلف از تشریفات ایراد میگرفتند؛ مردان جاهطلبی که در جستجوی جلال و شکوه بودند. شاگردان از روزی که به عیسی ایمان آورده بودند، آنچنان شادی و آرامشی یافته بودند که هرگز در تمام زندگیشان تجربه نکرده بودند. آنان چگونه میتوانستند به کسانی بپیوندند که دوست گناهکاران را مورد تحقیر و آزار و جفا قرار داده بودند؟ آنان مدت‌ها در انتظار آمدن مسیح بودند، اکنون او آمده بود و آنان نمی توانستند از حضور وی رویگردان شده، نزد کسانی بروند که در صدد قتل او بودند و به شاگردان او آزار و جفا میرسانیدند.

« نزد که برویم؟ ». آنان نمی توانستند از تعالیم مسیح، از دروس محبت و رحمت او جدا شده، بهظلمت، بیایمانی و شرارت دنیا بپیوندند. در زمانیکه بسیاری با وجود مشاهده اعمال خارقالعاده منجی، او را ترک کرده بودند، پطرس

نسبت به ایمان شاگردان اظهار نموده، گفت: « تو آن مسیح هستی ». فکر از دست دادن مسیح که تکیهگاه شاگردان بود، جان ایشان را سرشار از رنج و اندوه میکرد. محروم شدن از منجی، ایشان را به دریای طوفانی و ظلمت میکشانید.

بسیاری از سخنان و اعمال مسیح، با فکر محدود ما اسرارآمیز به نظر میرسد اما هر سخن و عمل او در کار نجات و رستگاری ما، از مقصود و منظور معینی برخوردار است و هر یک از اعمال و سخنان او نتیجه خاص خود را به بار میآورد. اگر میتوانستیم که اهداف او را درک کنیم، تمام آنها در نظر ما با اهمیت، کامل و هماهنگ با مأموریت او به نظر میرسید. حالکه قادر نیستیم اعمال و طریق خداوند را درک نماییم، میتوانیم محبت عظیم او را که پایه و اساس ارتباط وی با انسان است، تشخیص دهیم. کسیکه در کنار عیسی زندگی کند، اسرار تقوا و پرهیزگاری را خواهد شناخت و لطف و رحمت خداوند را که ملامت او عادلانه بوده و شخصیت را آزمایش نموده و نیتها قلبی را روشن ساخته است، خواهد شناخت.

هنگامیکه عیسی با بیان حقیقت، ایمان شاگردان را مورد آزمایش قرار داد، بسیاری از شاگردان از او رویگردان شدند. عیسی نیز از نتایج سخنان خود، آگاه بود اما مقصود رحمت او میباشتی به انجام میرسید. او از قبل پیشینی میکرد که در زمان وسوسه هر یک از شاگردان محبوبش مورد آزمایشهای سخت و جدی قرار خواهد گرفت. رنج و اندوه او در باغ جتسیمانی، مورد خیانت قرار گرفتن و مصلوب شدن او برای شاگردان، سختترین آزمایشات را به همراه داشت.

در میان شاگردان، عده بسیاری بودند که میباشتی تحت آزمایش قرار میگرفتند زیرا به واسطه انگیزهای خودخواهانه به ایشان پیوسته بودند و این عده زمانیکه عیسی در محکمه، محکوم شد، همان جمعیتی بودند که با فریادهای زندهباد پادشاه، از او استقبال کردند و اکنون به او دشنام میدادند و با لحنی تمسخرآمیز جمله « مصلوبش کن! » را فریاد میزدند و هنگامیکه امیال و آرزوهای دنیوی و خودخواهانه ایشان نقش بر آب میشد، این گروه خودپرست با انکار هرگونه وفاداری نسبت به عیسی، غمی را بر حُزن شاگردانی که تنها امیدشان را از دست میدادند، میافزود. در آن ساعات تاریک و ظلمتبار، کسانی که از عیسی جدا شده بودند، میتوانستند سرمشق سایرین قرار گرفته، گروهی را به دنبال خود بکشانند. اما عیسی، زمانی این بحران را پدید آورد که در میان شاگردان حضور داشت و توانست ایمان پیروان واقعی خود را تقویت کند.

منجی دلسوز و با محبت، که از سرنوشت خویش کاملاً آگاه بود، با مهربانی و ملایمت، راه را در مقابل شاگردانش هموار ساخت و ایشان را برای آزمایش بزرگ و نهایی آماده و تقویت نمود.

۱۴۲ - «رسم و سنت»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۵: ۲۰-۱؛

انجیل مرقس ۷: ۲۳-۱ تدوین گردیده است]

کاتبان و فریسیان قصد داشتند که عیسی را در عید پسح ملاقات کنند تا او را بیازمایند. اما عیسی که از منظور ایشان اطلاع داشت، در آن محل حاضر نشد. «سپس گروهی از فریسیان و علمای دین نزد او آمدند». چون عیسی به نزد ایشان نرفت، آنان به نزد او آمدند. برای مدتی چنین به نظر میآمد که اهالی جلیل، عیسی را به عنوان مسیح پذیرفته‌اند و بدین وسیله قدرت روحانیان در آن منطقه متزلزل خواهد شد. مأموریت دوازده شاگرد، نشانگر بسط و گسترش کار مسیح بود و شاگردان را مستقیماً با معلمین و کاهنین یهود درگیر میکرد و مجدداً حسادت رهبران مذهبی اورشلیم را برمیانگیخت. آنان جاسوسانی را در ابتدای مأموریت عیسی برای متهم نمودن او بهزیر پا گذاشتند قوانین روز سبت فرستاده و با سردرگمی و شکست روبرو شده بودند، اما معلمین یهود در پیگیری و انجام اهداف خود مصمم بودند. بنابراین نمایندگان دیگری را برای زیر نظر گرفتن اعمال عیسی و یافتن اتهاماتی چند علیه او، بهآن ناحیه اعزام کردند.

فریسیان، درست مانند گذشته، عیسی را به زیر پا گذاشتند رسوم و سنت‌هایی که مانع از اجرای شریعت خداوند بود، متهم میکردند. این سنتها برای حفظ و رعایت شریعت در نظر گرفته شده بود اما فریسیان، این سنتها را از خود احکام شریعت، مقدستر میشمردند و هنگامیکه میان احادیث و سنتها با فرامین داده شده در کوه سینا اختلاف و مغایرت پیش می‌آمد، اولویت و برتری بهدستورات کاهنین داده میشود.

در میان دستورات و فرایض مذهبی، قوانین مربوط به طهارت بیشترین اهمیت را دارا بود و به شدت رعایت میشود. غفلت در انجام آن، قبل از خوردن غذا، گناهی زشت محسوب میشود و ارتکاب آن موجب کیفر دنیوی و اخروی بود. همچنین اگر فردی مرتکب چنین گناهی میشود، کشتن او نوعی فضیلت و ثواب تلقی میشود.

قوانین مربوط به طهارت بیشمار بود و برای فراگیری آن همه قوانین، یک عمر دقت لازم بود. زندگی افرادی که سعی داشتند قوانین و مقررات کاهنین را رعایت کنند، یک مبارزه طولانی علیه ناپاکی و شامل یک سری قوانین بیشمار در مورد شستشو و طهارت بود. مردم به دلیل اینکه همه وقت خود را صرف رعایت مسایل پیش پا افتاده و انجام فرایضی کرده بودند که از سوی خداوند مقرر نشده بود، از توجه به اصول اساسی شریعت غافل شده بودند.

مسیح و شاگردانش آئین مربوط به طهارت را رعایت نمیکردند و جاسوسان، بیاعتنایی ایشان را زمینهای برای وارد آوردن اتهام تلقی میکردند. آنان مسیح را مستقیماً مورد حمله قرار نمیدادند بلکه نزد وی میآمدند و از شاگردان انتقاد مینمودند. پس در حضور جمعیت گفتند: « چرا شاگردان تو سنت مشایخ را زیر پا میگذارند؟ آنها دستهای خود را پیش از خوردن نمیشویند! ». هر وقت که پیام حقیقت با قدرتی خاص و ویژه در دل اشخاص نفوذ میکند، شیطان عوامل خود را تحریک میکند تا با طرح سئوالات پیش پا افتاده، حقیقت را مورد تردید قرار داده، توجه مردم را از موضوع اساسی منحرف کنند. هر وقت که کار نیکویی آغاز میشود، عیبجویان و خردگیران با ایجاد منازعه و کشمکش بر سر مسایل ظاهری و بیاهمیت، اذهان مردم را از واقعیتها حیاتی و با اهمیت منحرف میکنند. بنابراین هر زمان که خداوند برای قوم خویش کار ویژهای را آغاز میکند، قوم او نباید با فریب عوامل شیطانی به مجادلهای وارد شوند که موجب هلاکت جانها میگردد. سئوالاتی که میباشد ذهن ما را به خود مشغول کند این است که از خود بپرسیم، آیا من به نجاتی که تنها از طریق پسر یگانه خدا حاصل میشود، ایمان دارم؟ آیا رفتار و عمل من با احکام و شریعت خداوند مطابقت دارد؟ « آنکه به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد، اما آنکه از پسر اطاعت نمیکند، حیات را نخواهد دید »، « و از اینجا میدانیم او را میشناسیم که از احکامش اطاعت نمیکنیم » (یوحنا ۳:۳۶؛ اول یوحنا باب ۲ آیه ۳).

عیسی برای دفاع از خود و شاگردانش اقدامی نکرد و به اتهاماتی که فریسیان، علیه او وارد کرده بودند، هیچ اشارهای ننمود. اما روحی را که اشخاص عیجو و خردگیر را تحریک میکرد تا از مراسم و آیینهای انسانی دفاع کنند برای مردم آشکار و آنچه که فریسیان مکرراً به عمل میآوردند و حتی قبل از اینکه در طلب وی آیند، کرده بودند با مثلی به ایشان گوشزد کرد. سپس عیسی بدیشان گفت: « شما زیرکانه حکم خدا را کنار میگذارید تا سنت خود را نگاه دارید، زیرا موسی گفت: پدر و مادر خود را گرامی دار و نیز هرکه پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، باید کشته شود. اما شما میگوید شخص میتواند به پدر و مادرش بگوید، هر کمکی که ممکن بود از من دریافت کنید، قربان یعنی وقف خدا است. و بدینگونه نمیگذارید هیچکس کاری برای پدر و مادرش بکند. شما اینچنین با سنتهای خود، که آنها را بهدیگران نیز منتقل میسازید، کلام خدا را باطل میشمارید و از اینگونه کارها بسیار انجام میدهید ». آنان حکم پنجم از فرامین دهگانه خدا را نادیده میگرفتند و اهمیتی برای آن قایل نبودند، اما در انجام سنتهای مشایخ، بسیار دقیق و سختگیر بودند. مردم با تعلیمی که از کاتبان و معلمین یهود دریافت کرده بودند، وقف کردن اموال و داراییهای خود به هیکل را مقدستر و با اهمیتیتر از حمایت و نگهداری والدین خود میشمردند و نیاز به حمایت از پدر و مادر هر قدر هم که ضروری به نظر میرسید، دادن بخشی از آنچه که وقف هیکل شده بود، توهین به مقدسات مذهبی

تلقی میشد. فرزند وظیفه ناشناس کافی بود که اسم «قربان» را بر روی مایملک خود مینهاد و تا آخر عمر از مزایای آن بدون هیچ زحمتی بهرهمند میشد و پس از مرگش تمام دارایی وی به هیکل اختصاص مییافت و به این طریق آزاد بود که چه در زمان حیات و چه در زمان موت، به behane وقف اموال برای خداوند، والدین خود را بیحرمت و محروم سازد.

عیسی نه تنها هرگز با اعمال و سخنان خود مردم را ترغیب نمیکرد که هدایا و قربانیهای خود را به خداوند تقدیم نکنند بلکه این خود مسیح بود که تمامی دستورات شریعت را مبنی بر پیشکش کردن قربانیها و عشرها صادر کرده بود و او بود که از پیرزن فقیری که تمامی دارایی خود را به خزانه هیکل بخشیده بود، قدردانی نمود. اما تعصب کاهنین و فریسیان برای خداوند، نوعی تظاهر و ریاکاری بود و برای رسیدن به امیال جاهطلبانه انجام میگرفت. مردم به وسیله ایشان فریب میخوردند و بارهای سنگینی را بر دوش خود حمل میکردند که از سوی خداوند تحمیل نشده بود. حتی شاگردان مسیح نیز از زیر یوغ سنگین تعصبات موروشی و حاکمیت کاهنین کاملاً رها و آزاد نشده بودند. اکنون، با آشکار شدن شخصیت واقعی کاهنین و معلمین یهود، عیسی در پی آن بود که همه کسانی را که استیاق خدمت به خداوند را داشتند از اسارت و بندگی سنتهای پیش پا افتاده رها سازد.

عیسی با اشاره به جاسوسان، پاسخ داد: «ای ریاکاران، اشعیا درباره شما چه خوب پیشگویی کرد! چنانکه نوشته شده است، این قوم به لبهای خود مرا حرمت میدارند، اما دلشان از من دور است، آنان بیهوده مرا عبادت میکنند، و تعلیمیشان چیزی جز فرایض بشری نیست». سخنان مسیح تمامی اصول و سنتهای فریسیان را مورد اتهام قرار میداد. او اعلام کرد که کاتبان و معلمین یهود با قرار دادن قوانین و مقررات خود، فوق فرایض الهی، خویشتن را برتر از خداوند قلمداد میکنند.

نمایندگانی که از اورشلیم آمده بودند بسیار خشمگین و عصبانی بودند. آنان نتوانستند مسیح را به عنوان کسی که از شریعت داده شده در کوه سینا تخلف ورزیده باشد، محکوم کنند. زیرا مسیح در دفاع از همان شریعت و علیه رسوم فریسیان سخن میگفت. فرایض و احکام معرفی شده توسط او در مقایسه با قوانین پیش پا افتاده انسانی از مغایرت قابل ملاحظهای برخوردار بود.

عیسی برای جمعیت و بعدها برای شاگردانش بهطور کامل توضیح داد که نجاست و ناپاکی نه از بیرون انسان، بلکه از درون او ناشی میشود. پاکی و ناپاکی، مربوط به روح است و اعمال، سخنان، افکار شریرانه و گناه علیه شریعت است که انسان را نجس میسازد، نه غفلت از انجام تشریفات انسانی و بیتوجهی به مسائل ظاهري.

هنگامیکه تعالیم گمراهکننده جاسوسان برملا شد، شاگردان عیسی متوجه خشم

و عصباًیت ایشان شدند و نگاههای خشمگین و پچ پچهای را که حاکی از نارضایتی و انتقام بود، دیدند و شنیدند. با اینکه عیسی بارها و بارها به شاگردان ثابت نموده بود که مکنونات قلبی افراد را به راحتی تشخیص میدهد، با اینحال شاگردان نزد او آمدند و تأثیر کلام او بر جاسوسان را بازگو نمودند و امیدوار بودند که عیسی با رؤسای فریسیان آشتی کند و خشم ایشان را فرونشاند. بنابراین نزد عیسی آمدند و گفتند: « آیا میدانی که این سخن تو فریسیان را ناپسند آمده است؟ » عیسی پاسخ داد: « هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، ریشهکن خواهد شد ». احادیث و سنتهایی که از سوی فریسیان با ارزش تلقی میشد، کاملاً دنیوی بود و احادیث آسمانی نبود و هرچند که سلطه آنها بر مردم فوقالعاده بود اما در مقابل آزمایش خداوند قدرت تحمل نداشتند. تمامی ادعاهای بشری که جایگزین فرامین و دستورات خداوند گردیده‌اند، در روزی که « خدا هر عمل یا هر کار مخفی را خواه نیکو، خواه بد باشد، به محکمه می‌آورد ». ارزش و اعتبار خود را از دست خواهند داد، (جامعه باب ۱۲ آیه ۱۴).

جایگزین کردن احکام و دستورات انسانی به جای احکام خداوند هنوز هم متوقف نشده است. حتی در میان مسیحیان نیز رسوم و عاداتی متداول است که پایه و اساس آن بهتر از رسوم و عادات پیشینیان نمی‌باشد. چنین عاداتی که صرفاً متکی به قدرت و حاکمیت انسانی است، جایگزین مقررات الهی شده است. مردم معمولاً به عادات و رسوم خود پاییند بوده، آنها را محترم می‌شمارند و هر کسی که بخواهد اشتباه ایشان را تصحیح نماید، مورد کینه و نفرت قرار می‌گیرد. در این روزها نیز هنگامیکه از ما خواسته می‌شود که احکام خداوند و ایمان به عیسی را مورد توجه قرار دهیم، همان دشمنی را که در ایام مسیح ظاهر می‌گردید، مشاهده می‌کنیم. درباره قوم باقیمانده خدا چنین مکتوب است که، « آنگاه اژدها بهزن خشم برد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد، یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه میدارند » (مکافه ۱۲ آیه ۱۷).

اما « هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، ریشهکن خواهد شد ». خداوند می‌فرماید که به جای اطاعت از پدران کذایی کلیساها، کلام پدر حقیقی و جاودانی، خدای آسمان و زمین را بپذیریم. تنها کلامی که حقیقت مطلق و عاری از خطاست، کلام خداست. داود نبی می‌گوید: « از جمیع معلمان خود فهیمتر شدم زیرا که شهادات تو تفکر من است. از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم » (مزمر ۱۱۹ آیات ۹۹ و ۱۰۰). بگذار تمامی کسانیکه حاکمیت و اقتدار انسانی را پذیرفته‌اند، رسوم و عادات کلیسا و یا سنتهای پدران خود را نگاه میدارند، به این هشدار که در کلام عیسی نهفته است توجه کنند که، « عبادت مرا عبیث می‌کنند زیرا که احکام مردم را به منزله فرایض تعلیم میدهند ».

۴۳ - «سدها شکسته میشود

«

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۵: ۲۸-۲۱؛
انجیل مرقس ۷: ۲۴-۳۰ تدوین گردیده است]

عیسی بعد از روپرو شدن با فریسیان، کفرناحوم را ترک گفت و با گذشتن از جلیل به سرزمین کوهستانی نزدیک سرحدات فینیقیه روی آورد. با نگریستن به طرف غرب، دشت پهناوری را میدید که شهرهای باستانی صور و صیدون با معابد و بتکدها، قصرهای مجلل و باشکوه، بازارهای تجارت و اسکله کشتهایا در آن قرار داشتند. ورای آن گستره آبیرنگ، دریای مدیترانه دیده میشد، جایی که مبشران انجیل می بايستی از آن عبور کرده و خبر خوش را به مراکز بزرگترین امپراتوری جهان میرسانیدند. اما هنوز زمان آن فرا نرسیده بود و عیسی می بايستی شاگردان را برای انجام این مأموریت آماده میساخت. عیسی امیدوار بود که با آمدن به این ناحیه بتواند گوشه خلوتی را که نتوانسته بود در بیتصیدا پیدا کند، بیابد. با اینحال هدف او از مسافت به این ناحیه تنها این مورد نبود.

هنگامیکه عیسی به آن ناحیه رسید، «زنی کنعانی از اهالی آنجا، نزدش آمد و فریادکنان گفت: سرور من، ای پسر داود، بر من رحم کن! دخترم دیو زده شده و سخت رنج میکشد» (متی ۱۵ آیه ۲۲). مردم این ناحیه، از نسل کنوانیان قدیم بودند و به علت بتپرستی، مورد نفرت و تحکیر قوم یهود قرار داشتند. زنی که نزد عیسی آمده بود، از همان طبقه بود و به سبب بتپرستی از کلیه امتیازاتی که قوم یهود از آن برخوردار بودند، محروم بود.

عده زیادی از یهودیان در میان فینیقیان زندگی میکردند و به همین دلیل اخبار معجزات مسیح در آن ناحیه بهگوش مردم رسیده بود. بعضی از مردم آن ناحیه سخنان مسیح را شنیده و اعمال فوقالعاده او را مشاهده کرده بودند و این زن کنعانی نیز شنیده بود که پیامبری آمده است که هر نوع بیماری را شفا میبخشد. هنگامیکه از قدرت او باخبر شد، نور امید در دل او افروخته شد و با الهام از محبت مادرانه، تصمیم گرفت که موضوع بیماری دخترش را با عیسی مطرح کند و تصمیم قاطع او سبب شد که مصیبت و رنج خود را به حضور عیسی آورد. عیسی میباشد دختر او را شفا دهد. او از خدایان مشرکین طلب یاری کرده اما هیچ کمکی دریافت نکرده بود. بعضی اوقات وسوسه شده، با خود میاندیشید که این معلم یهود چه کاری میتواند برای من انجام دهد؟ اما این پاسخ بهگوش او میرسید که او تمامی امراض گوناگون را شفا میبخشد و برایش فرقی ندارد که مریض، فقیر

باشد یا غنی، بنابراین تصمیم میگیرد که تنها امید خود را به عیسی از دست ندهد.

مسیح از موقعیت این زن آگاه بود و میدانست که او در انتظار دیدن وی میباشد، بنابراین خود را در مسیر این زن قرار داد. عیسی با برطرف کردن رنج و اندوه این زن میتوانست نمونه زندهای از تعالیم در نظر گرفته شده را به او تعلیم دهد و به همین منظور شاگردانش را با خود به این ناحیه آورد بود. او میخواست که آنان از جهل و نادانی موجود در شهرها و روستاهای اطراف اورشلیم باخبر شوند. مردمی که برای درک حقیقت، هر نوع امکان و فرصتی را داشتند از نیاز کسانی که در اطراflashan زندگی میکردند، هیچگونه اطلاعی نداشتند و برای کمک به نجات جانها از ظلمت و جهل هیچگونه تلاشی به عمل نمیآوردند. دیوار جدایی حاصل از غرور یهودیان موجب شده بود که حتی شاگردان مسیح نیز نتوانند با اقوام مشک همدردی و مصاحبت کنند. اما این دیوارها می باشند فرو ریخته شود.

مسیح به تقاضای زن کنعانی سریعاً پاسخ نگفت، او این زن را به عنوان نماینده یک نسل تحقیر شده و درست همچون یک یهودی پذیرفت و با این کار میخواست که شاگردانش را با بیرحمی و قساوت یهودیان در چنین مواردی آشنا کند و تحت تأثیر قرار دهد و سپس با پذیرش زن و ابراز همدردی با او به ایشان نشان دهد که در چنین موقعي می باشند با دیگران همدردی کنند و درس محبت و شفقت بیاموزند.

با وجودیکه عیسی از پاسخ دادن به زن امتناع ورزید، ولی این زن کنunanی ایمان خویش را از دست نداد و عیسی چنان از کنار او عبور کرد، گویی که به حرفاوی او گوش نمیدهد، با این حال، زن او را تعقیب و استدعای خود را تکرار میکرد. شاگردان از سماجت و پافشاری زن عصبانی شدند و از عیسی خواستند که او را مرخص کند. آنان بیتوجهی استادشان را نسبت به این زن مشاهده و تصور میکردند که رفتار تعصباً میز یهودیان نسبت به کنunanیان موجب خشنودی عیسی میگردد. لیکن زن کنunanی از کسی طلب یاری میکرد که منجی دلسوز و مهربانی بود. بنابراین عیسی در پاسخ به تقاضای شاگردان چنین فرمود: « من تنها برای گوسفندان گم گشته بنیاسراییل فرستاده شده‌ام ». اگر چه این پاسخ در ظاهر با تعصب یهودیان مطابقت داشت ولی ضمناً توبیخ و سرزنش شاگردان را نیز در بر میگرفت و آنان بعدها آنچه را که عیسی بارها به ایشان گوشزد نموده بود، به یاد آوردند و توانستند از حقیقت نهفته شده در سخنان عیسی آگاه شوند که، او بدین جهان آمد تا همه انسانها را نجات بخشد.

زن در حالیکه با اشتیاق و سماجت فراوان مشکل خود را برای عیسی توضیح میداد، در مقابل او زانو زد و گفت: « سرور من، مرا یاری کن! ». عیسی اینبار نیز ظاهراً با بیاعتنایی و مطابق با تعصب یهودیان به زن گفت: « نان فرزندان را گرفتن

و پیش سگان انداختن روا نیست ». مفهوم عملی این پاسخ این بود که نعمتهاي را که به قوم برگزیده خدا تعلق دارد، نمی بايستي بيهوده برای اجانب و بیگانگانی که هیچگونه ارتباطی با قوم اسرایيل ندارند، صرف نمود. این پاسخ برای هرکسی میتوانست مأیوس کننده باشد. اما زن فهمیده بود که باید از فرصت استفاده کند. در زیر پوشش بیاعتنایی ظاهری مسیح، ترجم و شفقت غیرقابل اختفایی را میدید. بنابراین به عیسی گفت: « بله، سروم، اما سگان نیز در پای سفره از خردهای نان فرزندان میخورند. هنگامیکه اهالی خانه در پای سفره پدر غذا میخورند، حتی سگان نیز بدون غذا نمیمانند ». آنان این حق را دارند که از باقیمانده غذاهایی که در پای سفره ریخته میشود، استفاده کنند. بنابراین با وجودیکه نعمتهاي فراوانی به قوم اسرایيل عطا گردیده بود، آیا این زن نمی بايستي از این برکات بهرهمند شود؟ او را به چشم یک سگ نگاه میکردند، بنابراین آیا حق نداشت که متلاصضی خردهای نانی که در اطراف سفره ریخته میشد، باشد؟

عیسی چندی پیش، از محل خدمت خود جدا شده بود زیرا کاتبان و فریسیان قصد هلاکت وی را داشتند. آنان مرتباً در حال اعتراض و شکایت کردن بودند و بیاعتقادی و کینه خویش را نسبت به عیسی آشکار کرده و از پذیرش نجاتی که به ارزانی به ایشان عطا شده بود امتناع ورزیده بودند. در اینجا مسیح با زنی ملاقات میکند که از بداقبالترین و تحقیرشدهترین قوم آن زمان بهشمار میرفت، قومی که در رابطه با حقیقت کلام خداوند مورد توجه قرار نگرفته بود، با این حال این زن بیدرنگ تسلیم قدرت الهی مسیح شد و با ایمانی کامل و بیقید و شرط از عیسی طلب رحمت و شفقت مینمود. او استدعا میکرد که از خردهای نانی که از سفره خداوند ریخته میشود، بهرهمند گردد. اگر او از امتیاز و ویژگی یک سگ برخوردار بود، میخواست مانند یک سگ مورد توجه قرار گیرد. او از هرگونه تعصب و غرور ملی و مذهبی بهدور بود، بنابراین بیدرنگ بهمنجی بودن عیسی اعتراف کرد و به توانایی او در انجام خواستهای خویش ایمان آورد.

منجی بسیار خشنود و خرسند شده بود زیرا ایمان زن را نسبت به خویش امتحان کرده بود. بنابراین با رفتار خود به زن نشان داد که او نه تنها از سوی قوم اسرایيل مترود نیست، بلکه یکی از فرزندان خانواده به شمار میرود و به عنوان یک فرزند این امتیاز را دارد که از سفره پدر آسمانی بهرهمند گردد. اکنون مسیح، خواهش زن را اجابت نموده، بدین وسیله درسی را که میخواست به شاگردان بیاموزد، به اتمام میرساند و با نگاهی پر از دلسوزی و محبت روی بهزن نموده، گفت: « ای زن! ایمان تو عظیم است. خواهش تو برآورده شود! »؛ در همان دم دختر وی شفا یافت و دیگر از سوی ارواح خبیث مورد آزار قرار نمیگرفت و زن کنعانی نیز با خوشحالی از اینکه دعاهای او مستجاب شده بود و در حالیکه به منجی بودن عیسی اقرار میکرد از آن محل رهسپار شد.

این تنها معجزه‌های بود که عیسی در این سفر انجام داد و او برای انجام این مقصود به نواحی صور و صیدون عزیمت کرده بود. زیرا میخواست علاوه بر تسلی بخشیدن به زن کنعانی، درس رحمت و شفقت را نسبت به مردمی که مورد تحکیر و بیاحترامی قرار گرفته بودند به شاگردان خود بیاموزد، این درس برای شاگردان بسیار مفید بود زیرا عیسی نمی‌توانست برای همیشه در میان ایشان باشد. مسیح قصد داشت که شاگردان را از انحصار طلبی یهودیان دور گرداند تا بتوانند علاوه بر خدمت به یهودیان بهاقوام دیگر نیز خدمت کنند.

عیسی قصد داشت که اسرار نهان حقیقت را که قرنها مخفی مانده بود، آشکار کند تا اقوام غیر یهودی نیز همراه با یهودیان، «در مسیح و به واسطه انجیل، در میراث و در بدن وی و در برخورداری از وعده او سهیم گردند» (افسیسیان ۳ آیه ۶). شاگردان از درک این حقیقت غافل بودند و به همین علت معلم آسمانی می‌باشند ایشان را پیوسته تعلیم میداد. عیسی با پاداش دادن به ایمان افسر رومی در کفرناحوم و موعظه انجیل در میان ساکنان ناحیه سیخار، اثبات نمود که در تعصب یهودیان هیچ نقشی ندارد. در آن زمان سامریان تا اندازه‌های از حکمت و معرفت الهی آگاهی داشتند و افسر رومی نیز همواره یهودیان را مورد لطف و مرحمت قرار میداد اما اکنون عیسی میخواست که شاگردان با قوم مشرك نیز ارتباط برقرار و درک کنند که آنان نیز مستحق دریافت لطف و رحمت او هستند. عیسی میخواست الگوی برخورد با چنین افرادی را به شاگردان بیاموزد. زیرا شاگردان تصور میکردند که او موهبت فیض خود را بیش از اندازه به دیگران عطا میکند. در حالیکه عیسی میخواست به ایشان بیاموزد که محبت او به قوم یا نژاد خاصی محدود نمیباشد.

عیسی با گفتن این جمله که «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسراییل»، این حقیقت را مورد تأکید قرار داده بود و با انجام معجزه برای زن کنunanی، همان مأموریت را به انجام رسانید. این زن یکی از گوسفندان گمشده بود که قوم اسراییل می‌باشند نجات میداد. کاری را که مسیح انجام میداد، وظیفه‌ای بود که برای قوم اسراییل مقرر شده بود اما ایشان از انجام آن امتناع نموده بودند.

این عمل، اذهان شاگردان را برای کاری که می‌باشند در میان اقوام غیر یهودی انجام میدادند، روشن گردانید. آنان در خارج از سرحدات یهودیه زمینه وسیع و پهناوری را پیش روی خود داشتند که میتوانستند در آنجاها بسیار سودمند باشند زیرا در این سرزمینها، افرادی زندگی میکردند که بار رنج و اندوه را بهدوش میکشیدند. اندوهی که از نظر قوم محبوب پنهان بود. در میان آنانيکه مدام مورد تحکیر و اهانت یهودیان قرار داشتند، افرادی یافت میشدند که در اشتیاق و انتظار مساعدت شفادهنده قادر و تشنه نور حقیقت بودند، حقیقتی که به فراوانی در

اختیار قوم یهود قرار گرفته بود.

بعدها، هنگامیکه یهودیان دلیل اینکه حواریون اعلام کرده بودند که عیسی منجی جهان است از آنان کاملاً رویگردان شدند و همچنین هنگامیکه دیوار جدایی میان یهودیان و اقوام غیریهودی به واسطه مرگ مسیح در هم شکسته شد، این درس و دروس مشابه که کار بشارت انجیل را به آداب و رسوم و ملیت محدود نمیکرد، تأثیر فوقالعادهای در افکار نمایندگان مسیح داشت و بازدید عیسی از ناحیه فینیقیه و معجزهای که در آنجا انجام شده بود، هدف گستردۀ و سیعتری را دنبال میکرد. این معجزه فقط برای زن رنجدیده و یا حتی برای شاگردان و یا کسانیکه وظایف و مسئولیتهايی را به عهده داشتند انجام نشده بود، بلکه معجزه عیسی به این دلیل انجام شد که، « ایمان آورند که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا ایمان آورده با این ایمان، در نام او حیات داشته باشند » (یوحنا ۲۰ آیه ۳۱). همان عواملی که هیجده قرن پیش، از پیوستن و نزدیک شدن مردم به مسیح، ممانعت به عمل میآورندند، امروز نیز به همان شکل، عمل میکنند و همان روحی که دیوار جدایی میان یهود و غیریهود را ایجاد کرده بود، امروز نیز در حال فعالیت است. غرور و تعصب دیوار تفرقه و جدایی را میان طبقات مختلف مردم به وجود آورده است. بسیاری از مردم به دلیل درک نکردن مسیح و رسالت او، تصور میکنند که درهای خدمت و بشارت انجیل به روی ایشان بسته است. اما آنان باید بدانند که مسیح هرگز از ایشان رویگردان نمیشود. هیچ سد و مانع وجود ندارد که به دست انسان و یا شیطان بر پا شده باشد و نتوانیم با قدرت ایمان در آن نفوذ کنیم.

زن فنیقی با ایمان قلبی، خود را به آن سوی دیواری که میان یهودیان و اقوام غیریهودی ایجاد شده بود، افکند و بدون توجه به قضاوتهايی که میتوانست او را به سوی شک و تردید سوق دهد، علیه یأس و نا امیدی ایستادگی کرده، به محبت منجی اعتماد و توکل نمود. مسیح از ما نیز میخواهد که چنین توکل و ایمانی داشته باشیم. برکت و موهبت نجات متعلق بهتمامی بشریت است. هیچ چیزی جز خواست و اراده خود انسان نمیتواند او را از سهیم شدن در وعدهایی که به واسطه انجیل بیان شده است، محروم کند.

نظام طبقاتی، مورد نفرت خداوند میباشد و او چنین خصلتی را همواره محکوم میکند. در نظر خدا تمامی انسانها از ارزش یکسانی برخوردار هستند و او « همه اقوام بشری را از یک انسان پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند، زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود محل سکونتشان را مقرر فرمود تا مردمان، او را بجویند و چه بسا که در پیاش گشته، او را بیابند، هرچند که از هیچیک از ما دور نیست » و بدون توجه به سن و سال و مقام و ملیت یا امتیازات مذهبی، از همه دعوت شده است که بهندز وی آمده و زندگی کنند و « هر که ایمان آورد خجل نگردد. زیرا در میان ایشان تفاوتی نیست » و « دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی،

نه غلام، نه آزاد، نه زن، نه مرد، زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید » و « دولتمند و فقیر با هم ملاقات میکنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است. چرا که همان خداوند، خداوند همه است و همه کسانی را که او را میخوانند، به فراوانی برکت میدهد. زیرا هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت » (اعمال رسولان باب ۱۷ آیات ۲۶ و ۲۷؛ غلطیان ۳ آیه ۲۸؛ امثال ۲۲ آیه ۲؛ رومیان ۱۰ آیات ۱۱ تا ۱۳).

۱۴ - «آیت حقیقی»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۵: ۲۹-۳۰؛ ۱۶: ۱-۲؛ ۳۹-۴۰]

[انجیل مرقس ۷: ۲۱-۲۲؛ ۳۱-۳۲؛ ۸: ۱ تدوین گردیده است]

« عیسی از سرزمین صور بازگشت و از راه صیدون بهسوی دریا رفته، از میان قلمروی دکاپولیس عبور کرد » (مرقس ۷ آیه ۳۱). در همین ناحیه دکاپولیس بود که دیوزدگان شفا یافته بودند و در این ناحیه بود که از هلاکت گله بزرگ خوکها وحشتزده شده و او را مجبور کرده بودند که آن ناحیه را ترک کند. اما آنان به سخنان رسولان مسیح که در آنجا مانده بودند، گوش فراداده، اکنون اشتیاق داشتند که با عیسی ملاقات کنند. هنگامیکه عیسی مجدداً به آن ناحیه آمد، جمعیت در اطراف او اجتماع کردند و مردمی را نزد او آوردند که هم کر بود و هم لکنت زبان داشت. اما عیسی بر طبق عادت، با گفتن سخنی مرد را شفا نداد بلکه او را از میان جماعت بیرون آورده، بهکناری برد و انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و سپس زبان او را لمس کرد، آنگاه به سوی آسمان نظر کرد و از اینکه گوشهای مرد نمی‌توانست کلام حقیقت را بشنود و زبان وی قادر نبود که عیسی را به عنوان نجات‌دهنده اقرار کند، با تفکر، آه عمیقی کشید و گفت: « باز شو! » و در دم گوشهای آن مرد باز شد و گرفتگی زبانش بر طرف گردید. اما عیسی وی را قدغن کرد که این موضوع را به کسی نگوید اما مردم در همه جا از این واقعه سخن می‌گفتند.

عیسی سپس رهسپار کوه شد و در آنجا جمعیتی انبوه نزد او آمدند و با خود، مریضان و لنگان را آورده، پیش پای عیسی گذاشتند و او همه ایشان را شفا بخشید. مردم با وجودیکه بتپرست بودند، در شگفت شده، خدای اسراییل را ستایش کردند. مردم به مدت سه روز در اطراف منجی ازدحام کردند، شبها در فضای باز کوهستان خوابیدند و روزها با اشتیاق فراوان به سخنان مسیح گوش دادند و اعمال او را مشاهده کردند. بعد از گذشت سه شب‌هروز خوراکشان به اتمام رسید. عیسی نمی‌خواست ایشان را گرسنه روانه کند بنابراین شاگردان خود را فراخواند تا ایشان را خوراک دهند، اما شاگردان مجدداً بیایمانی خود را آشکار کردند. آنان در بیتصیدا دیده بودند که چگونه با برکت مسیح، ذخیره اندکشان برای خوراک دادن چنان جمعیتی کافی شده بود با اینحال همه آنچه را که داشتند، نیاوردند و به قدرت او که می‌توانست ذخیره آنان را برای سیر کدن جمعیت گرسنه برکت دهد، اعتماد نکردند. علاوه براین، کسانی را که او در بیتصیدا خوراک داده بود، یهودی بودند اما جمعیت حاضر از اقوام بتپرست و غیریهودی بهشمار میرفتند. تعصب یهودی هنوز در قلب شاگردان بهشت دیده می‌شد، بنابراین بهعیسی گفتند: « در این بیابان از کجا می‌توانیم نان کافی برای سیر کدن چنین

جمعیتی فراهم آوریم؟ ». اما برای اینکه از کلام او اطاعت کنند، آنچه را که شامل هفت نان و دو ماهی بود به نزد او آوردند. همه خوردن، غیر از زنان و کودکان، چهار هزار تن بودند و عیسی آنان را با دلی شاد و سپاسگزار مرخص کرد.

سپس عیسی با شاگردانش سوار قایق شد و با عبور از دریاچه به ناحیه مجده که در انتهای جنوبی دشت جنیسارت واقع شده بود، عزیمت نمود. در ناحیه صور و صیدون، روح عیسی از ایمان و اعتماد خارقالعاده زن فینیقی به وجود آمده بود. مردم بتپرست در دکاپولیس با شادی او را پذیرفته بودند. اما اکنون که بار دیگر به سرزمین جلیل قدم مینهاد، جایی که قدرت او به طرز قابل توجهی آشکار شده، بیشترین اعمال شفقتآمیز را انجام داده و بیشترین تعالیمش را بیان کرده بود، ولی با بیایمانی و بیاعتقادی تحقیرآمیزی روبرو میشد.

گروهی از فریسیان و صدوقيان به نمایندگی از سوی طبقه ثروتمند و دسته کاهنان و شکاکیون و اشرافزادگان قوم نزد عیسی آمدند. در میان دو گروه فریسیان و صدوقيان دشمنی فوقالعاده‌ای وجود داشت. صدوقيان برای حفظ موقعیت و قدرت خود در پی جلب حمایت حاکمان قدرت بودند و از سوی دیگر فریسیان با میدان دادن به کینه و نفرت عمومی علیه رومیان در انتظار فرصتی بودند تا از زیر یوغ بردگی هیئت حاکمه نجات یابند. اما اکنون فریسیان و صدوقيان علیه مسیح با یکدیگر متحد شده بودند. دو طبقه مشابه همواره در جستجوی یکدیگرند و شریر هر جا که باشد، برای نابودی نیکویی با شریر همکاری میکند.

حال فریسیان و صدوقيان نزد عیسی آمده و از او خواستند تا آیتی آسمانی بهآنان بنمایاند. در ایام یوشع، هنگامیکه اسراییلیان در بیتحورون با کنعانیان بهنبرد پرداختند، آفتاب تا زمان کسب پیروزی قوم بهفرمان رهبران توقف نمود و در طول تاریخ اسراییل آیات و معجزات مشابهی بهوقوع پیوسته بود. از عیسی نیز چنین آیتی طلب میشد اما یهودیان نیازمند چنین آیاتی نبودند زیرا شواهد ظاهری نمی توانست بهنفع ایشان باشد، آنچه که مورد نیاز ایشان بود، آگاهی عقلانی نبود بلکه بازسازی روحانی بود.

و عیسی بدیشان گفت: «ی ریاکاران! شما نیک میدانید چگونه سیمای آسمان را تعبیر کنید، اما از تعبیر نشانهای زمانهای ناتوانید! ». سخنان عیسی که با قدرت روح القدس بیان میشد و آنان را نسبت بهگناه ملزم مینمود، همان آیتی بود که خداوند برای نجات و رستگاری ایشان نمایانده بود و آیاتی که از سوی خداوند نمایان میشد فقط برای اثبات رسالت مسیح بود. سرودهایی که فرشتگان برای چوپانان میخوانندند و ستارهای که مجوسیان را برای یافتن محل تولد عیسی رهبری کرده بود و کبوتر و ندایی که در روز تعمید عیسی از آسمان فرود آمد، همه اینها آیاتی بودند که مسیح بودن او را تأیید مینمودند.

عیسی آهی از دل برآورد و گفت: « چرا این نسل خواستار آیت است؟ اما آیتی بهانها داده خواهد شد جز آیت یونس نبی ». زیرا همانگونه که یونس سهشبانه‌روز در شکم ماهی بزرگی بود، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد بود و همانگونه که موعظه یونس برای مردم نینوا آیتی بود، موعظه مسیح نیز برای نسل او آیتی محسوب میگشت. اما در پذیرش کلام خداوند چه تضادی به چشم میخورد! مردمان بزرگترین شهر بتپستان از شنیدن اخطار الهی به لرزه افتاده بودند، پادشاهان و شاهزادگان، خویشتن را متواضع و فروتن نموده بودند، بلندپایگان و ضعیفان، فریاد استغاثه خود را به آسمان بلند کردند و رحمت خداوند به ایشان داده شد و دعاها ایشان مستجاب گردید. « مردم نینوا در روز داوری با این نسل برخواهند خاست و محاکومشان خواهند کرد، زیرا آنها در اثر موعظه یونس توبه کردند و حال آنکه کسی بزرگتر از یونس اینجاست » (متی ۱۲ آیه ۴۰ و ۴۱).

تمامی معجزات مسیح آیتی آسمانی محسوب میشدند. او همان کاری را که در مورد مسیح موعود پیشینی شده بود، انجام میداد. اما بخشش و رحمت خداوند برای فریسیان نوعی توهین به مقدسات به شمار میرفت. رهبران یهود با بیاعتنایی بیرحمانه‌ای بهرنج و اندوه بشر نظاره میکردند. در بسیاری از موارد، خودخواهی و ظلم ایشان باعث بروز مصیبت میگردید، مصیبته که عیسی می‌باشی آن را از بین میرد و به همین دلیل معجزات عیسی از نظر فریسیان نوعی سرزنش و توبیخ محسوب میگردید.

چیزی که موجب میشد تا یهودیان اعمال منجی را انکار کنند، عالیترین گواه سیرت الهی او بود. بزرگترین خصوصیتی که در معجزات مسیح دیده شده، این است که تمامی معجزات او برای برکت دادن بهبشریت انجام میشد و عالیترین گواه آمدن او از سوی خداوند این است که زندگی وی سیرت و ذات الهی را آشکار میکرد. او کلام خداوند را بیان نمود و کار خداوند را به انجام رسانید و چنین حیاتی بزرگتر از تمامی معجزات است.

امروز نیز هنگامی که پیام حقیقت بیان میشود، بسیاری چون یهودیان در طلب آیاتی آسمانی هستند و میگویند برای ما معجزه‌های انجام انجام بده. اما مسیح همانگونه که در بیابان و در پاسخ شیطان هیچ معجزه‌های انجام نداد، در مقابل خواهش فریسیان نیز معجزه‌های به انجام نرسانید. قدرتی که مسیح به ما میدهد، برای تبرئه کردن خودمان یا ارضاء خواسته‌های ناشی از غرور و بیاعتقادی ما نیست. اما انجیل، سرشار از آیات و علاماتی است که ریشه الهی دارد. آیا آزاد شدن ما از یوغ اسارت شیطان یک معجزه نیست؟ دشمنی و عداوت علیه شیطان چیزی نیست که در دل انسان به طور طبیعی وجود داشته باشد بلکه به وسیله فیض خداوند در دل آدمی جای داده میشود. هنگامیکه شخص، لجاجت و خودسری را رها میکند و خود را با تمامی دل به عوامل آسمانی خداوند تسليم

مینماید، معجزه‌های به وقوع می‌بینند. هر زمان که فردی تبدیل می‌شود و یاد می‌گیرد که خداوند را محبت نماید و احکام او را نگاه دارد، وعده خداوند بهانجام میرسد، «و دل تازه‌های بهشما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد» (حزقيال باب ۳۶ آیه ۲۶). تغییر دلهای انسانی، تبدیل شدن شخصیت بشر، معجزه‌های است که منجی همیشه زنده را آشکار می‌کند، همان نجات دهندهای که برای نجات جانها عمل مینماید. زندگی کردن مداوم با مسیح بزرگترین معجزه به شمار میرود و در موقعه کلام خداوند، آیتی که اکنون و برای همیشه می‌بایست نمایاند شود، حضور روح القدس است. روحی که کلام خداوند را برای شنوندگان آن بهقدرتی حیاتبخش تبدیل می‌کند و این است آیتی که خداوند در مورد رسالت الهی فرزندش عیسی مسیح به جهانیان مینمایند.

آنایکه از عیسی خواستند تا آیتی آسمانی بهانان بنمایاند، آنچنان بیایمان بودند که شباهت خداوند را در سیرت و شخصیت او تشخیص نمیدادند. آنان نمی‌خواستند مأموریت او را که انجام نوشته‌های موجود در کتب مقدس بود، درک کنند. عیسی در مثل مربوط به ثروتمند و ایلعاذر به فریسیان گفت: «اگر به موسی و انبیاء گوش نسپارند، حتی اگر کسی از مردگان زنده شود، مجاب نخواهد شد». و هر آیتی که از آسمان و زمین به ایشان نمایانده شود، سودی نخواهد داشت.

عیسی آهی از دل برآورد و سپس جمعیت عیجو و خردگیر را ترک گفته، مجدداً با شاگردانش سوار قایق شد. آنان با سکوتی اندوهبار از دریاچه عبور کردند و به سوی بیتصیدا، جایی که پنج هزار نفر را خوراک داده بودند، روانه شدند. چون بهان سوی دریا رسیدند، عیسی بدیشان گفت: «آگاه باشید و از خمیرمایه فریسیان و صدوقيان دوری کنید». یهودیان از ایام موسی عادت داشتند که در عید پسح، خمیرمایه را از خانه‌هایشان دور کنند زیرا چنان تعلیم دیده بودند که آن را به عنوان سمبولی از گناه تلقی کنند. با اینهمه، شاگردان معنی سخنان عیسی را درک نکردند، زیرا هنگامیکه با عجله مجده را ترک گفتند، فراموش کردند که جز یک قرص نان با خود بردارند و در خلال این احوال چنین فهمیدند که عیسی با اشاره به این مطلب، آنها را از خریدن نان فریسیان و صدوقيان منع نموده است. بیایمانی و فقدان بصیرت روحانی موجب می‌شد که غالب اوقات سخنان مسیح را به درستی درک نکنند. اکنون عیسی زبان به ملامت ایشان گشود زیرا فکر می‌کردند کسی که با چند نان و دو ماهی، هزاران نفر را خوراک داده بود در آن موقعیت خطیر فقط به خوراک دنیوی اشاره می‌کند. این خطر وجود داشت که دلایل زیرکانه فریسیان و صدوقيان، بر بیایمانی شاگردان تأثیر بگذارد و موجب شود که اعمال مسیح را حقیر و کوچک تلقی کنند.

شاگردان این آمادگی را داشتند که فکر کنند استاد ایشان می‌بایست به تقاضای فریسیان و صدوقيان در نمایاندن آیتی آسمانی پاسخ دهد و آنان ایمان داشتند که

او قادر به انجام اینکار میباشد و نشان دادن چنان آیتی میتوانست مخالفت دشمنان او را آرام کند. اما آنان ریاکاری فریسیان و صدوقيان را تشخيص نداده بودند.

ماها بعد، « هنگامیکه هزاران تن گرد آمدند، چندان که بر یکدیگر پا مینهادند، عیسی همان سخنان را تکرار نمود که، از خمیرمايه فریسیان که همانا ریاکاری است، دوری کنید » (لوقا ۱۲ آيه ۱).

خمیرمايهای که در نان قرار داده میشود بهتدریج عمل میکند و تمامی آن را به طبیعت خود تغییر میدهد. بنابراین اگر ریا و تزویر در دل نفوذ کند، سیرت و شخصیت را نیز فرا میگیرد. نمونه چشمگیر و قابل ملاحظه ریاکاری فریسیان را مسیح در محکوم کردن آشکار عمل « قربانی کردن » مورد سرزنش قرار داده بود. [آنان فرمان پنجم را مورد غفلت قرار می دادند و در عوض اینکه وظیفه احترام و نیکی به پدر و مادر را بخوبی انجام دهند، بهانه می آورند که پول خود را صرف قربانی کرده اند. آنان انجام سنتها و رسوم را مافوق فرامین خداوند قرار داده بودند]. عملی که به وسیله آن تظاهر می کرند که برای معبد سخاوتمندی بخرج می دهند. کاتبان و فریسیان، سعی در وارد کردن اصول گمراهکننده بهآیین مذهبی بودند. آنان اهداف و جهتگیری تعالیم خود را از انتظار پنهان میکرند و در هر فرصتی این تعالیم را با مهارت خاصی در اذهان مردم تلقین میکرند و هنگامیکه یکی از اصول این تعالیم غلط و دروغین پذیرفته میشد، مانند مایه خمیر در نان عمل میکرد و به تدریج تمامی سیرت و شخصیت مردم را تغییر میداد. این تعالیم غلط بود که باعث شد تا کلام مسیح به سختی به مردم برسد.

امروز نیز تاثیرات مشابهی از طریق کسانی القاء می شود که سعی میکنند که شریعت خداوند را مطابق با [رسوم و خواسته های خودخواهانه] خود تفسیر و تشریح نمایند. این طبقه، شریعت را به طور مستقیم مورد حمله قرار نمیدهد بلکه با مطرح کردن فرضیههای خیالی سعی میکنند که اصول شریعت را از بنیاد متزلزل سازند.

ریاکاری فریسیان محصول منفعهطلبی و خودخواهی بود زیرا اشتیاق برای تمجید و تحسین قرار گرفتن هدف نهایی زندگی آنان بود و همین موضوع بود که موجب شد تا کتب مقدسه را مورد تحریف و سوء استفاده قرار دهند و از درک اهداف رسالت مسیح عاجز شوند. شاگردان مسیح نیز از خطر چنین شرارت مخفیانهای مصون نبودند. آنایکه خود را در صف پیروان عیسی دیده، اما حاضر نبودند که همه چیز را به خاطر او رها کنند، به میزان فو قالعادهای تحت تأثیر مباحث فریسیان قرار میگرفتند. آنان غالباً اوقات میان ایمان و بیایمانی مردد بودند و گنجینه عظیم حکمت و معرفت را که در مسیح پنهان بود، تشخیص نمیدادند. حتی شاگردان که ظاهراً فکر میکردند همه چیز را به خاطر عیسی رها کرده اند، با تمامی دل نمی

توانستند امیال قلبی خود را کنترل کنند و آنان نیز در جستجوی چیزی برای خود بودند و همین روحیه بود که باعث شد برای کسب مقام عالیتر با یکدیگر مجادله کنند و همین روحیه بود که میان ایشان و مسیح حائل و باعث شد که با مأموریت ایشارگرانه و فداکارانه او، کمتر احساس همدردی کنند و از درک نمودن سرنجات و رستگاری ناتوان شوند. همانطوریکه خمیرماهی اگر به حال خود رها شود، موجب فساد میگردد، به همان طریق روح خودخواهی و منفعتطلبی اگر در دل پرورده شود، جان آدمی را فاسد و هلاک میگرداند.

امروز نیز مانند گذشته، این گناه گمراهکننده و پنهان، چقدر در میان پیروان عیسی گستردہ و شایع است! غالب اوقات، خدمت ما برای مسیح و مصاحبته ما با یکدیگر با اشتیاق پنهان به جاه و مقام، آلوده و ضایع میگردد. چقدر افکار ما آماده پذیرش قدردانی و تحسین و تأیید دیگران میباشد. عشق به خودپرستی، و میل به انتخاب راهی سهلتر از آنچه که خداوند مقرر فرموده است، باعث میشود که فرضیههای انسانی و عادات و رسوم دنیوی جایگزین اصول و مفاهیم الهی گردد. عیسی در سخنانی هشدار دهنده به شاگردان خود گفت: « آگاه باشید و از خمیرماهی فریسیان دوری کنید ».

مذهب مسیح چیزی جز صداقت و بیریایی نیست. شور و حرارت برای جلال خداوند انگیزهای است که روحالقدس در قلب آدمی به وجود میآورد و تنها عمل واقعی روحالقدس میتواند چنین انگیزهای را ایجاد کند و تنها قدرت خداوند قادر است که خودپرستی و ریا را از دل آدمی دور کند. چنین تغییری آیت و نشانه کار خداوند است. هرگاه ایمانی که میپذیریم، خودخواهی و منفعتطلبی و تظاهر را از میان بردارد و ما را در طلب جلال خداوند و نه جلال خود هدایت کند، آنگاه در راه درستی قدم گذاشتهایم. عبارت « پدر، نام خود را جلال ده! » (یوحنا ۱۲ آیه ۲۸). همواره نکته اصلی زندگی عیسی بود و اگر ما پیروان او هستیم، این عبادت میبایست همواره نکته اصلی زندگی ما باشد. او به ما دستور میدهد: « به همین طریقی که او سلوک مینمود، سلوک نمایید ». و « از اینجا میدانیم او را میشناسیم که از احکامش اطاعت میکنیم » (اول یوحنا باب ۲ آیات ۶ و ۷).

۱۵ - «پیش بینی صلیب»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۶: ۲۸-۱۳؛ انجیل مرقس ۸: ۳۸-۲۷؛ انجیل لوکا ۹: ۲۷-۱۸ تدوین گردیده است]

کار و مأموریت مسیح در این جهان به سرعت به پایان خود نزدیک میشد. در برابر او وقایعی که می بایستی به سوی آن گام برمیداشت، به نحو واضحی نمایان میشد. او حتی قبل از آنکه طبیعت بشری را بر خود گیرد از تمامی طول مسیری که برای نجات گمشدگان بایست میپیمود، آگاه بود. هر اندوهی که دل او را میشکافت، هر توهینی که میشنید و هر محرومیتی که متحمل میگردید، پیش از آنکه تاج و ردای پادشاهی را ترک گوید و از تخت سلطنت پایین آید و در قالب انسانی ظاهر شود، در نظر وی روشن و آشکار بود و مسیری که از آخر شروع شد و به صلیب جلجتا ختم میگشت، در مقابل دیدگان وی قرار داشت. او از رنج و مصیبت پیش روی خود آگاه بود. او از همه امور با خبر بود با اینحال فرمود: «اینک میآیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است. در به جا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت میدارم و شریعت تو در اندرون دل من است» (مزmor ۴۰ آیات ۷ و ۸).

عیسی از آغاز، نتیجه مأموریت خویش را میدید. زندگی او در این جهان سرشار از زحمت و ایثار بود ولی او امیدوار و دلخوش بود که زحمات و مصیبتهای وی در جستجوی گمشدگان، یهوده نخواهد بود. او با فدا کردن زندگی خود برای نجات جهان میخواست که انسان، وفاداری خود به خداوند را دوباره بازیابد و برای این منظور اگرچه لازم بود ابتدا تعیید خون دریافت شود، اگرچه میباشد گناهان جهان بر جان بیگناه او سنگینی کند و سایه وحشتناک و وصفناپذیر غم و اندوه بر او قرار گیرد، با اینحال شادی و موفقیتی که پیش روی وی قرار داشت، سبب شد که متحمل صلیب شود و شرم و تحکیر را برگزیند.

صحنه ها و حوادثی که در برابر عیسی چیده شده بود، هنوز از دیدگان همراهان برگزیده مأموریت وی پنهان بود، اما زمان به سرعت فرامیرسید و ایشان میباشد شاهدان درد و مصیبت او میشنند. لازم بود که آنان کسی را که آنهمه دوست داشتند و به او اتکا میکردند، ببینند که به دست دشمنان گرفتار آمده است و بر صلیب جلجتا آویخته میشود. عیسی به زودی ایشان را ترک میکرد و آنها مجبور بودند بدون تسلی یافتن از حضور آشکار او با دنیا و نیرنگهای آن رویرو گردند. او میدانست که شاگردان چگونه در نتیجه تنفر و بیایمانی دیگران دچار جفا و شکنجه خواهند شد و بههمین دلیل میخواست آنان را برای رویرو شدن با زحمات و آزمایشات آماده سازد.

عیسی و شاگردانش اکنون بهیکی از روستاهای اطراف قیصریه فیلیپیه می‌آمدند. آنان در آن سوی مرزهای جلیل بودند، ناحیه‌ای که در آن، بتپرستی رواج داشت. در اینجا شاگردان از ناحیه جلیل که تحت نفوذ یهودیت بود، خارج شدند و برای برقرار کردن ارتباط نزدیک با بتپرستان آمده بودند و در اطراف آنان انواع مختلف خرافه‌پرستی وجود داشت. عیسی قصد داشت که شاگردان با مشاهده اینگونه خرافات به مسئولیتهای خویش در مقابل شرک و بتپرستی آگاه شوند. مسیح در مدت توقف خود در این ناحیه، سعی خود را برای تعلیم مردم بهکار نبرد بلکه بیشتر وقت خود را با شاگردان سپری کرد.

عیسی می‌خواست اندک اندک شاگردان خود را از رنجی که در انتظار اوی بود، اطلاع دهد. اما نخست از ایشان جدا شده، دعا کرد تا دلهای ایشان برای دریافت سخنانش آماده گردد و بعد از ملحق شدن بهایشان بلافاصله آنچه را که می‌خواست بدیشان بگوید، نگفت: بلکه قبل از انجام اینکار بهآنان فرصت داد تا ایمانشان را به او اقرار کنند تا بتوانند برای روبرو شدن با زحمات و سختیها تقویت شوند. بنابراین از شاگردان پرسید: « بهگفته مردم من که هستم؟ ». شاگردان با اندوه و تأسف مجبور بودند که عجز و درماندگی قوم اسراییل را در شناختن مسیح، اقرار و تصدیق کنند. عدهای از مردم با دیدن معجزات او، اعلام کرده بودند که اوی فرزند داود است. جمعیتی که در بیتصیدا از سوی او اطعام شده بودند، می‌خواستند او را پادشاه اسراییل اعلام کنند. بسیاری او را نبی می‌خوانندند، اما به مسیح موعود بودن اوی ایمان نداشتند.

اکنون عیسی با اشاره بهشاگردان خود از ایشان می‌پرسد: « شما چه می‌گویید؟ به نظر شما من که هستم؟ » و پطرس پاسخ داد: « تو مسیح، پسر خدای زنده هستی ». «

پطرس از ابتدا ایمان داشت که عیسی همان مسیح است ولی بسیاری دیگر که به واسطه موعظه یحیای تعمید دهنده ایمان آورده و مسیح را پذیرفته بودند، با زندانی و کشته شدن یحیای تعمید دهنده نسبت به مأموریت یحیای تعمید دهنده دچار شک و تردید شده بودند و اکنون همان گروه نسبت به مسیح موعود بودن عیسی نیز دچار تردید بودند، مسیحی که مدت‌ها در انتظار آمدن او بودند. بسیاری از شاگردان با شور و شوق فراوان از عیسی انتظار داشتند که بر تخت سلطنت داود جلوس کند، اما هنگامیکه دریافتند عیسی چنین قصدى ندارد، او را رها کردند. اما پطرس و همراهان اوی به عیسی وفادار ماندند. رفتار متزلزل و تردیدآمیز کسانیکه دیروز از عیسی تمجید کرده بودند و امروز او را محکوم میکردند، نمی‌توانست ایمان حقیقی پیروان منجی را نابود کند. پطرس در مقابل سئوال عیسی پاسخ داد: « تویی مسیح، پسر خدای زنده ». او برای تکریم و پذیرش عیسی، در انتظار پادشاهی دنیوی او نبود، بلکه او را در تواضع و فروتنیاش پذیرفت.

پطرس ایمان دوازده شاگرد را بیان کرده بود. با اینحال هنوز شاگردان از درک مأموریت عیسی کاملاً آگاه نبودند. مخالفت و تحریف کاهنین و حاکمان یهود اگرچه نمی توانست ایشان را از مسیح رویگردان کند با اینحال موجب سردرگمی ایشان شده بود. آنان راه خود را بهروشنی تشخیص نمیدادند و تأثیر تربیت دنیوی، تعالیم معلمین یهود و قدرت آداب و رسوم سنتی، مانع از درک حقیقت میشد. با وجودیکه پیوسته انوار ارزشمند حقیقت از سوی عیسی بر ایشان تابیده شده بود، غالب اوقات، مانند افرادی بودند که در تاریکی در پی چیزی میگردند. اما در این زمان، قبل از اینکه با آزمایش بزرگ ایمان روبرو شوند، روحالقدس با قدرت و قوت بر ایشان قرار گرفت و برای اندک زمانی چشمان ایشان « از چیزهای دیدنی بهچیزهای نادیدنی نظر کرده بود » (دوم قرنتیان ۴ آیه ۱۸). و در زیر لباس جسم، جلال پسر خدا را تشخیص دادند.

آنگاه عیسی به پطرس گفت: « خوشابهحال تو، ای شمعون پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است ».

حقیقتی که پطرس به آن اعتراف نمود، پایه و اساس ایمان مومنین محسوب میشود. عیسی اعتراف به این حقیقت را به عنوان حیات جاودانی اعلام کرده است. اما در اختیار داشتن چنین دانش و شناختی نباید دلیلی برای خودستایی باشد. حکمت و یا نیکویی خود پطرس، حقیقت را بر وی آشکار نکرد، زیرا بشریت هرگز با قدرت و اعمال خویش قادر به کسب معرفت الهی نیست. زیرا، « مثل بلندیهای آسمان است، چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است، چه توانی دانست؟ » (ایوب ۱۱: ۸). تنها با کمک روحالقدس است که میتوانیم عمقهای خدا را تفحص کنیم، « چیزهایی را که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به خاطر انسانی خطور نکرده است زیرا خدا آنرا توسط روح خود بر ما آشکار ساخته چرا که روح، همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص میکند » (اول قرنتیان ۲ آیات ۹ و ۱۰). و « سر خداوند با ترسندگان اوست ». و حقیقتی که موجب شد تا پطرس جلال مسیح را تشخیص دهد، گواه این بود که، « خداوند او را تعلیم داده بود » (مزمور ۲۵ آیه ۱۴ و یوحننا ۶ آیه ۴۵). و به راستیکه، « خوشابه حال تو، ای شمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است ».

آنگاه عیسی ادامه میدهد: « و من نیز تو را میگویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیساخود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت ». کلمه پطرس به معنای (صخره سنگ غلطان) است. پطرس صخرهای نبود که کلیسا بر روی آن بنا شود و زمانیکه پطرس با ناسزا و بد و بیراه، خداوند را انکار نمود، ابواب جهنم بر او استیلا یافته بود. به همین دلیل کلیسا بر روی کسی بنا شد که ابواب جهنم نتواند بر آن استیلا یابد.

قرنها قبل از آمدن منجی، موسی به صخره نجات اسرائیل اشاره کرده بود و سراینده مزمیر درباره « صخره قوت من » سراپیده بود و اشعياء نبی نوشه بود که: « بنابراین خداوند چنین میگوید: اينک در صهيون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویهای گرانبهای و اساس محکم » (تنیه ۳۲ آیه ۴، مزمور ۶۲ آیه ۷، اشعياء ۲۸ آیه ۱۶). خود پطرس با الهام از روحالقدس اين نبوت را مربوط به عيسى دانسته، میگويد: « حال چشیدهاید که خداوند مهربان است. با نزدیک شدن به او، یعنی بهآن سنگ زنده که آدمیان رد کردهاند اما نزد خدا برگزیده و گرانبهاست. شما نیز چون سنگهای زنده به صورت عمارتی روحانی بنا میشود تا کاهنانی مقدس باشید و به واسطه عیسی مسیح، قربانیهای روحانی مقبول خدا را بگذرانید ». (اول پطرس ۲ آیات ۳ تا ۵).

« زیرا هیچکس نمیتواند جز آنکه بنیان نهاده شده است، بنیان دیگری بگذارد و آن بنیاد همانا خود عیسی مسیح است » (اول قرنتیان ۳ آیه ۱۱)، و عیسی گفت: « بر روی این صخره، من کلیسای خود را بنا خواهم کرد ».

مسیح در حضور خدا و موجودات ملکوتی و پیشاپیش سپاه نامربی جهنم، کلیسای خود را بر صخره جاودانی بنا نهاد. صخره، خود اوست بدن اوست که به خاطر ما شکسته و زخمی گردید. کلیسایی که بر این صخره بنا گردد، دروازههای جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.

هنگامیکه مسیح این سخنان را بیان میکرد، کلیسا چقدر ضعیف به نظر میرسید! تعداد ایماندارن بسیار اندک بود و تمامی قوای اهريمنی و ارواح شریر در مقابل ایشان صفارایی کرده بود، با این وجود ایماندارن به مسیح نمیبايست دچار وحشت شوند. قوت آنان بر صخرهای شکست ناپذیر استوار بود.

پطرس حقیقتی را بیان کرده بود که بنیان و اساس اعتقاد کلیسا بود و اکنون عیسی افتخار نماینده‌گی تمام مومنین کلیسا را به او میبخشد. عیسی فرمود: « کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو میدهم. آنچه بر زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد و آنچه بر زمین بگشایی، در آسمان گشوده خواهد شد ».

« کلیدهای پادشاهی آسمان »، کلام مسیح میباشد. تمامی کتب مقدسه، متعلق به مسیح و راجع به او بود. قدرت و قوت کلام، درهای آسمان را گشوده و می بندد. کلام، شرایطی را که به موجب آن، انسانها مورد پذیرش یا عدم پذیرش قرار میگیرند را اعلام میکند. بنابراین، کار موعظه کنندگان کلام برای کسانی که در راه هلاکت هستند، زهر کشندهای است که مرگ را به دنبال دارد و برای آنهای که در راه نجات سالکند، مرهمی حیاتبخش میباشد.

منجی، مأموریت بشارت انجیل را تنها به پولس محول نکرد. او چندی بعد، همان سخنانی را که به پطرس گفته بود، در مورد کلیسا به کار برد. اساساً عیسی قبل از

این نیز این سخنان را به دوازده شاگرد برگزیده خود به عنوان نماینده مومنین اعلام کرده بود. اگر عیسی با محول کردن اختیارات ویژه بهیکی از شاگردان، وی را مافوق سایرین قرار میداد، دیگر لزومی نداشت که اغلب اوقات آنان را برای کسب بالاترین مقام در حال رقابت و مشاجره بینیم و آنان می‌باشند تسلیم اراده استاد می‌شدند و هر آنکس را که وی برگزید، مورد تکریم و احترام قرار میدادند.

مسیح بهجای آنکه یکی از ایشان را به ریاست بر سایرین تعیین کند، فرمود: «اما شما استاد خوانده مشوید، زیرا تنها یک استاد دارید و همه شما برادرید. هیچکس را نیز بر روی زمین پدر نخوانید زیرا تنها یک پدر دارید که در آسمان است و نیز معلم خوانده مشوید، زیرا فقط یک معلم دارید که مسیح است» (متی باب ۲۳ آیات ۸ تا ۱۰).

«سر هر مرد مسیح است». و «خدا، همه چیز را زیر قدمهای او نهاد». و «مقرر فرمود که او در کلیسا [سر] همه چیز باشد، کلیسا یعنی که بدن اوست، یعنی پُری او که همه چیز را از هر لحاظ پُر می‌سازد» (اول قرنیان ۱۱ آیه ۳؛ افسسیان ۱ آیات ۲۲ و ۲۳). کلیسا بر مسیح که پایه و اساس اوست بنا شده است و وظیفه کلیسا است که از عیسی به عنوان سر همه چیز اطاعت کند. کلیسا باید به انسان متکی باشد و تحت اراده انسانی کنترل شود. بسیاری مدعیاند که با دارا بودن یک موقعیت قابل اعتماد در کلیسا این حق را دارند که برای مردم تعیین تکلیف کنند. خداوند چنین ادعایی را تأیید و تصویب نمی‌کند. مسیح می‌فرماید: «همه شما برادرید». و در معرض وسوسه قرار می‌گیرید و مرتکب خطا می‌شوید. پس نمی‌باشند به هدایت و ارشاد بشر فانی متکی شوید. صخره ایمان حضور جاودانه مسیح، در کلیسا است و ضعیفان بر این صخره تکیه خواهند زد و آنایکه خود را قویترین میپندازند، ضعیف خواهند شد مگر اینکه لیاقت و شایستگی را در مسیح جستجو کنند. خداوند می‌فرماید: «ملعون باد کسیکه بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف شود»، «خداوند صخره است و اعمال او کامل است»، «خوشابحال همه آنایکه بر او توکل دارند» (ارمیا ۱۷ آیه ۵؛ تثنیه ۳۲ آیه ۴؛ مزمور ۲ آیه ۱۲).

بعد از اعتراف پطرس، عیسی شاگردان را منع کرد که درباره مسیح بودن او به کسی چیزی بگویند و این دستور به واسطه مخالفت قاطعانه کاتبان و فریسان داده شده بود. مهمتر از این، مردم و حتی شاگردان، آنچنان تصور غلطی از مسیح داشتند که علنی کردن این موضوع، تصور اشتباهی را درباره اعمال و خصوصیات مسیح در اذهان مردم ایجاد می‌کرد. با اینحال، عیسی هر روز منجی بودن خویش را به ایشان آشکار کرده، میخواست که آنان تصور درستی از مسیح بودن وی داشته باشند.

شاگردان هنوز هم توقع داشتند که مسیح به عنوان پادشاه دنیوی سلطنت کند.

اگر چه عیسی برای مدتی این نقشه را از انتظار پنهان داشته بود، شاگردان اعتقاد داشتند که او برای همیشه در فقر و گمنامی نخواهد ماند و زمانی فراخواهد رسید که او سلطنت خود را برقرار کند. شاگردان هرگز تصور نمیکردند که خشم و نفرت کاتبان و فریسیان بر مسیح فائق آید و او از سوی قوم خود مورد انکار و بیاعتیابی قرار گیرد، بهعنوان یک فریبکار، محکوم و مانند یک تبهکار مصلوب شود. شاگردان هرگز نمی‌توانستند چنین تفکری را بپذیرند. اما زمان آشکار شدن قدرت شریعه فرارسیده بود و عیسی ناچار بود شاگردان را از مبارزه‌های که پیش رو داشتند، آگاه کند، انتظار چنین واقعی او را مغموم و متأثر می‌ساخت.

مسیح تا آن زمان درباره مصائب و موت خود با ایشان سخن نگفته بود. عیسی در گفتگوی خود با نیقودیموس گفته بود: « همانگونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت پسر انسان نیز باید برافراشته شود. تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد » (یوحنا ۳ آیات ۱۴ و ۱۵). اما شاگردان از چنین چیزی اطلاع نداشتند و اگر هم چنین سخنانی را میشنیدند، آن را درک نمیکردند. آنها فعلًا با عیسی بهسر میبردند، سخنان او را میشنیدند و شاهد اعمال او بودند و می‌بايستی با وجود مخالفت کاهنین و مردم با عیسی، بهپطرس ملحق میشند و میگفتند که، « تویی مسیح، پسر خدای زنده! » و اکنون زمان آن رسیده بود که پرده حایل کnar زده شود و اسرار آینده آشکار گردد. « از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد ».«

شاگردان عیسی با حزن و اندوه و در سکوت، سخنان وی را میشنیدند. مسیح، اعتراف پطرس مبنی بر اینکه او فرزند خداوند است را پذیرفته بود از اینرو اکنون دیگر سخنان او درباره مصائب و مرگش برای شاگردان غیرقابل درک بود. پطرس نمی‌توانست سکوت اختیار کند بنابراین مسیح را بهکناری بد و گفت: « دور از تو سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود ».«

پطرس، معلم و استاد خود را دوست داشت، اما هنگامیکه آرزو و تمایل خویش را برای جلوگیری از مصیبت عیسی اعلام و آشکار کرد، عیسی از وی تعریف و تمجید ننمود. سخنان پطرس نمی‌توانست در آزمایش و مصیبت عظیمی که پیش روی عیسی قرار داشت، او را یاری نماید و تسلى دهد. سخنان پطرس با هدف سرشار از فیض خداوند برای جهان گناهکار هماهنگ و مطابق نبود. این سخنان همچنین با درس ایثار و از خودگذشتگی که عیسی برای تعلیم آن بدین جهان آمده و خود الگوی آن بود، مطابقت و هماهنگی نداشت. پطرس مایل نبود که صلیب را در کار مسیح مشاهده کند. اثرباری که سخنان پطرس در افکار پیروان مسیح ایجاد میکرد، بهطور واضح و آشکار با آنچه که مسیح در نظر داشت، کاملاً در تضاد بود.

بههمین دلیل منجی در پاسخ بهسخنان پطرس، او را شدیداً مورد سرزنش قرار میدهد و میگوید: « دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی ».

شیطان سعی کرد که عیسی را دلسرب و مأیوس کرده، وی را از انجام مأموریت خویش باز دارد و پطرس نیز با محبت کورکورانه، وسوسه شیطان را بر زبان آورد. شیطان، سرور تاریکی، مظهر چنین افکاری بود و در پس چنین انگیزهای تحریک شیطان کاملاً آشکار بود. شیطان در خلال تجربه و آزمایش عیسی در بیابان به وی پیشنهاد نموده بود که اگر مسیر تواضع و ایثار را ترک گوید، همه حکومتهاي جهان را با تمام شکوه و جلال دنیوي، به وی خواهد بخشید. اکنون همان وسوسهها و شرایط را به شاگردان عیسی پیشنهاد میکرد. شیطان سعی داشت با معطوف ساختن نگاه پطرس به شکوه و جلال دنیوي، توجه او را از نگریستن به صلیب عیسی منحرف کند. اما عیسی مایل بود که پطرس فقط به صلیب وی نگاه کند و اکنون شیطان از طریق پطرس، میخواست عیسی را مورد وسوسه و آزمایش قرار دهد. اما عیسی تنها بهشاگردان خود فکر میکرد و به سخنان شیطان توجه نداشت. در ضمن شیطان میان پطرس و استادش قرار گرفته بود تا بدین وسیله دل شاگردان از دیدن تواضع و ایثار مسیح تحت تأثیر قرار نگیرد. سخنان عیسی خطاب به پطرس نبود بلکه متوجه کسی بود که سعی داشت باعث دوری و جدایی او از منجی شود؛ جمله « دور شو از من ای شیطان! » و دیگر میان من و خادم خطاكارم فاصله نینداز و بگذار با پطرس روبرو شده، راز محبت خود را به او آشکار سازم، بهشیطان گفته شده بود.

این واقعه برای پطرس درس بسیار تلخ و ناخوشایندی بود. اما به تدریج آموخت که طریق مسیح در این جهان، از میان درد و رنج و حقارت میگذرد. پطرس به عنوان یکی از شاگردان عیسی، خود را از سهیم شدن در درد و رنج منجی کنار کشیده بود. اما او در میان گرمای سوزان کورههای آزمایشات می باستی برکات ناشی از همدردی با مسیح را دریافت میکرد. سالها بعد، هنگامیکه قامت فعال و پر جنب و جوش او در نتیجه سالها کوشش و فعالیت خمیده شد، چنین نوشت: « ای عزیزان! از این آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست، در شگفت مباشد، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنجهای مسیح سهیم میشوید، تا به هنگام ظهور جلال او به غایت شادمان گردید » (اول پطرس ۴ آیات ۱۲ و ۱۳).

اکنون عیسی به شاگردان خود توضیح می داد که زندگی فداکارانه و ایثارگرانه او میباشد برای شاگردان سرمشق و نمونه باشد. مسیح به شاگردان و جمعیتی که در اطراف وی اجتماع کرده بودند، نگریسته و گفت: « اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش را برگیرد و از پی من بیاید ». صلیب،

در قدرت امپراطوری روم نقش ویژه‌ای را ایفاء میکرد و وحشیانه‌ترین و خفتبارترین شکل مرگ، مرگ بر صلیب بود. پست ترین تبهکاران را مجبور میکردند که صلیب خود را تا محل مصلوب شدن خود حمل کنند و غالب اوقات صلیب را بر دوش شخص تبهکار قرار میدادند و هنگامیکه فرد از حمل کردن صلیب مستأصل میشد و مقاومت میکرد، این وسیله شکنجه را به او میبستند. اما عیسی به پیروانش فرمود که صلیب خود را برداشته، از او متابعت کنند. با وجودیکه شاگردان، سخنان عیسی را در این باره به درستی درک نکردند، اما منظور عیسی این بود که شاگردان می‌بایستی در برابر بیشترین تحقیر و اهانت روح برباری را از دست ندهند و به خاطر مسیح در مقابل مرگ نیز تسليم شوند. سخنان منجی، تصویر بسیار کامل و زیبایی را در مورد تسليم و اطاعت ترسیم کرده بود. اما عیسی همه این درد و رنج را به خاطر آنان پذیرفته بود. هنگامیکه همه ما گمگشته و در گناه بودیم، عیسی ملکوت را مکان مورد آرزو به حساب نیاورد. او جایهای آسمانی را ترک گفت، تحت ستم قرار گرفت و تحقیر شد و با مرگی ننگین روبرو گشت. او که با گنجینه پُربهای ملکوت دولتمند بود، فقیر شد تا ما به واسطه فقر او، دولتمند شویم. بنابراین می‌بایستی طریقی را که او پیمود، ما نیز پیماییم.

محبت کردن به جانهایی که عیسی به خاطر ایشان مُرد، یعنی مصلوب نمودن خویشتن. کسی که خود را فرزند خدا به حساب می‌آورد، می‌بایستی خود را به عنوان یک حلقه از زنجیری بداند که برای نجات جهان از آسمان به سوی زمین کشیده شده است و چنین شخصی در نقشه فیض مسیح برای نجات جهان گناهکار با وی همکاری میکند و متحد میشود. یک فرد مسیحی می‌بایستی درک کند که زندگی وی به خداوند اختصاص دارد و با رفتار خود، مسیح را به جهانیان معرفی و آشکار کند. ایثار، شفقت و محبتی که در زندگی مسیح آشکار شده است، می‌بایستی در زندگی خادمان خداوند نیز نمایان شود.

« هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را بازخواهد یافت ». خودخواهی و خودپرستی یعنی مرگ. اعضای بدن انسان بدون کمک بهیکدیگر قادر به ادامه حیات نیستند. قلب اگر نتواند خون حیاتبخش را به دست و سر برساند، قدرت خود را سریعاً از دست خواهد داد. محبت مسیح نیز چون خون حیاتبخش، سراسر وجود معنوی ما را فرا گرفته است. ما نیز در بدن مسیح یعنی کلیسا، اعضای یکدیگر هستیم و اگر عضوی نتواند وظیفه‌اش را به خوبی انجام دهد، هلاک خواهد شد. در این مورد عیسی فرمود: « انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه میتواند بدهد؟ ».

عیسی به شاگردان خود میگوید که با وجود فقر و تحقیر زمان حاضر، ایامی خواهد رسید که او در جلال و شکوه بازخواهد گشت، جلال و شکوه خداوند،

همراه با فرشتگان سماوی و نه با جلال و شکوه دنیوی، سپس اضافه میکند که، «آمین، بهشما میگوییم، برخی اینجا ایستادهاند که تا پسر انسان را نبینند که در پادشاهی خود میاید، ذائقه موت را نخواهند چشید». اما شاگردان، سخنان او را درک نکردند. از دیدگاه ایشان جلال و شکوه، دور از دسترس بود و نگاه ایشان به چشمانداز نزدیک معطوف شده بود. آنان بهزندگی پر از فقر، حقارت، رنج و درد دنیوی مینگریستند. آیا آنان می بایستی از انتظار پر تب و تاب درباره پادشاهی مسیح موعود صرفنظر کنند؟ آیا آنان نمیبایست تعالی استادشان را بر تخت سلطنت داود بینند؟ آیا امکان داشت که مسیح همچون شخصی حقیر، بیخانمان و مطروح زندگی کند و کشته شود؟ تفکر درمورد این مسائل، قلب ایشان را جریحه دار کرده بود زیرا معلم خویش را دوست میداشتند. همچنین شک و تردید، افکار ایشان را آشفته میساخت زیرا اهانت و تحیر ظالمنه پسر یگانه خداوند برای ایشان غیرقابل درک بود. آنان از خود سؤوال میکردند که چرا مسیح می بایستی داوطلبانه بهسوی اورشلیم عزیمت نموده، با اعمال وحشیانه فریسیان و کاتبان روبرو شود؟ چگونه امکان داشت که وی خود را تسليم چنین سرنوشتی کرده، آنان را در تاریکی عظیمی رها سازد؟

شاگردان چنین استدلال میکردند که اگر عیسی در ناحیه قیصریه فیلیپیه اقامت میگزید، از گزند و آسیب هیرودیس و قیافا در امان میماند. عیسی از کینه و نفرت یهودیان و قدرت دولت روم هیچ ترسی بهخود راه نمیدارد. چرا عیسی در آن ناحیه که دور از دسترس فریسیان بود بهکارش ادامه نمیدهد؟ چرا او خود را تسليم مرگ میکند؟ اگر او می بایستی بمیرد، چگونه امکان دارد که ملکوت و پادشاهی او با چنان قدرت و استحکامی برقرار گردد که حتی ابواب جهنم بر آن استیلا نیابند؟ این موضوع برای شاگردان چون رازی اسرار آمیز، غیرقابل درک بود.

در این هنگام در طول سواحل دریای جلیل بهسوی شهری مسافت میکردند که تمامی آرزوها و امیدهای ایشان پایمال میشد. آنان جرات نداشتند که به مسیح اعتراض کنند. اما با صدای آرام و غمگین درباره حوادث دردنگ آینده با یکدیگر گفتگو میکردند. حتی در خلال گفتگوهایشان با یکدیگر این فکر به ذهنیان خطور مینمود که شاید یک سلسله حوادث و اتفاقات نامرئی سرنوشتی را که ظاهراً در انتظار استادشان است را تغییر دهد و بدین طریق برای شش روز طولانی، در شک و تردید، امید و ترس به سر بردنند.

۴۶ - « دگرگونی سیمای عیسی

«

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۷:۸-۹؛ انجیل مرقس ۹:۸-۹؛ انجیل لوکا ۹:۲۸-۳۶] تدوین گردیده است]

هنگام غروب آفتاب و فرا رسیدن شب، عیسی سه تن از شاگردانش یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا را صدا کرده و پس از عبور از مزارع و دشت ناهموار، آنان را با خود بر فراز کوهی بلند، به خلوت برد. منجی و شاگردان تمام روز را در مسافرت و موعظه گذرانیده بودند و صعود بر فراز کوه بر خستگی ایشان افزوده بود. مسیح در طول سفر، بار رنج و درد جسمی و روحی بسیاری از مریضان و خسته‌لان را برداشته و شور و شعف حیات را به کالبد خسته و ناتوان ایشان دمیده بود. اما خود عیسی به علت برخورداری از جسم بشری، همانند شاگردانش با صعود از کوه، خسته و ضعیف شده بود.

نور پیش از غروب آفتاب همچنان بر فراز کوه گستردہ بود و هاله کمنگ آن مسیر سفر عیسی و شاگردان را روشن میکرد. اما بهزودی نور آفتاب از فراز کوه و دره ناپدید شد، خورشید غروب کرد و تاریکی شب، مسافران تنها را احاطه کرد. ظلمت پیرامون ایشان با زندگی تأسفبار و غمانگیزان هماهنگی داشت.

شاگردان جرأت ندارند که از عیسی سئوال کنند که به کجا میروند و یا چه هدفی دارد. زیرا عیسی اغلب شبها به کوهستان رفته، دعا میکرد. مسیح، کسی که به دست خویش کوهها و درهها را ساخته بود، در طبیعت احساس راحتی میکرد و از سکوت و آرامش آن لذت میبرد. شاگردان علیرغم اینکه به دنبال عیسی رفته، از او پیروی میکردند، اما از خود میپرسیدند که چرا استادشان با وجود خستگی شدید، ایشان را به صعود از کوه وادار کرده است.

عنقریب مسیح به ایشان میگوید که بیش از این به پیش نزوند. خود نیز به کناری میروند و آن مرد ماتم با اشک و زاری تمیزات قلبی خویش را به زبان میآورد. او از خدا میخواهد که وی را در مقابل زحمات و رنجهایی که می بایستی برای آمرزش گناهان بشر متحمل شود، تقویت نماید. زیرا برای مقابله با وقایع پیش روی خود، به حمایت کامل خدای قادر مطلق نیازمند بود. او همچنین اشتیاق قلبی خویش را برای شاگردان بر زبان آورد تا در لحظات تاریک و سخت آینده ایمانشان را از دست ندهند. قطرات عرق از پیشانی او سرازیر و سایه تاریک شب اطراف او را فراگرفته بود، اما عیسی به آن هیچ توجهی نداشت و بدین ترتیب زمان به آرامی سپری میشد. در ابتدا شاگردان عیسی برای دعا کردن بها و پیوستند و دعاهای صادقانه خویش را

به حضور خداوند تقدیم کردند اما پس از مدتی خستگی بر ایشان غلبه کرد و به خواب رفتند. منجی درباره مصائب آینده برای ایشان سخن گفته و آنان را همراه خود آورده بود تا در دعا به وی بپیوندند و حتی اکنون که شاگردان به خواب رفته بودند عیسی برای ایشان دعا میکرد. منجی، اندوه شاگردان را مشاهده میکرد و آرزو داشت که با اطمینان به بیهوده نبودن ایمانشان از بار اندوه آنان بکاهد. همه شاگردان نمی توانستند مکافیه مورد نظر عیسی را بپذیرند. فقط سه تن از شاگردان که لازم بود در باغ جتسیمانی شاهد درد و رنج وی باشند، برگزیده شدند و با وی به کوهستان آمدند. اکنون جوهره دعاها عیسی این است که آنان جلال و شکوهی را که مسیح قبل از آفرینش جهان در حضور پدر از آن برخوردار بوده است، مشاهده کنند و با نگاه انسانی خود ملکوت و پادشاهی او را ببینند و بدینوسیله با مشاهده آن تقویت گردند. عیسی از خدا میخواهد که شاگردان، شاهد تجلی الوهیت وی باشند تا در لحظات مصیبت و رنج، با آگاهی و اطمینان به اینکه وی پسر خداست تسلی یابند و مرگ خفتبار او را جزئی از نقشه نجات خدا تلقی کنند.

دعاها عیسی شنیده میشود و همچنانکه با تواضع بر روی زمین سنگلاخ خم شده و به دعا و راز و نیاز مشغول است، ناگهان آسمان گشوده میشود و دروازه‌های طلایی شهر خداوند کاملاً باز میشود و تابش پاک و مقدس آن، کوهستان را روشن میکند و آنگاه سیمای منجی منور میگردد. الوهیت از درون جسم بشری نمودار گشته، با جلال سماوی در هم آمیخته میشود. مسیح از حالت خضوع برمیخیزد و با شکوه و عظمت خداآگونه بر پا میایستد. اندوه و رنج از بین میرود و چهره‌اش «چون خورشید میدرخشد» و جامه‌اش همچون «نور سفید میگردد».

شاگردان از خواب برمیخیزند و نور جلال خداوند را که تمامی کوه را منور ساخته بود، مشاهده میکنند. آنگاه با ترس و حیرت به سیمای نورانی دگرگون شده استاد خود مینگرنند. هنگامیکه چشمان ایشان به مشاهده نور خارقالعاده و شگفتانگیز عادت میکند، عیسی را تنها نمیبیند. در کنار وی دو موجود آسمانی ایستاده و با عیسی گفتگو میکرند. یکی از آن دو نفر موسی است که مسیح قبلًا بر فراز کوه سینا با وی سخن گفته بود و دیگری، الیاس بود که به وی امتیازی متعالی عطا گردیده بود — یکی از فرزندان آدم بود — که هرگز تحت قدرت موت قرار نگرفت.

پانزده قرن پیش از آن، موسی بر فراز کوه فسجه ایستاده و به سرزمین موعود نگریسته بود. لیکن به واسطه گناهی که از مریبیه مرتکب شده بود، اجازه نیافت که به سرزمین موعود وارد شود. موسی نمی توانست در رهبری لشکریان اسراییل به سوی سرزمین آبا و اجدادی ایشان سهیم شود. به همین دلیل نزد خدا استغاثه کرده، گفت: «ای خداوند، تمبا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که آنطرف رود اردن

است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم » (ثنیه ۲ آیه ۲۵). لیکن استدعای او مورد قبول خداوند قرار نگرفت. امید و انتظاری که به مدت چهل سال، بیابان تیره و تار سرگردانی را روشن کرده بود، می‌بایستی مورد انکار قرار میگرفت و پذیرفته نمیشد. نتیجه آن همه سال زحمت و تلاش در یک گور بیابانی خلاصه میشد. لیکن خدایی که « میتواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بینهایت فزوونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند ». بدین نحو به دعای خادم خود موسی پاسخ داده بود. موسی تحت سلطه موت قرار گرفت اما نباید در قبر میماند. خود مسیح او را به حیات بازخواند. شیطان به واسطه گناه موسی، مدعی جسد وی شده بود، « لیکن مسیح او را از گور آزاد ساخت » (یهودا ۱ آیه ۹).

موسی با دیدن سیمای دگرگون شده مسیح بر فراز کوه، شاهد پیروزی او بر گناه و قدرت مرگ شده بود. عیسی معرف کسانی بود که باید برای داوری از قبر قیام نمایند. الیاس، کسی که بدون دیدن موت، به آسمان ریوده شده بود، معرف کسانی است که در زمان رجعت ثانوی مسیح در این دنیا زندگی میکنند. کسانیکه با نواخته شدن شیپور آخر، در لحظهای و در یک چشم به هم زدن، متبدل خواهند شد، « زیرا این بدن فسادناپذیر باید فسادناپذیری را بپوشد و این بدن فانی باید بهبقا آراسته شود » (اول قرنیان ۱۵ آیات ۵۱ و ۵۳). عیسی بر فراز کوه، به نور ملکوت ملبس شده بود و بار دیگر « به جهت نجات » با همان هیئت ظاهر خواهد گردید. زیرا « پسر انسان نیز در جلال پدر خود همراه فرشتگان مقدس خواهد آمد » (عبرانیان ۹ آیه ۲۸ و مرقس ۸ آیه ۲۸). اکنون وعده منجی به شاگردان محقق شده بود و صحنه کوچکی از تحقق آن وعده، بر فراز کوه ملکوت و پادشاهی پر جلال آینده نشان داده شده بود، ملکوتی که در آن، مسیح به عنوان پادشاه و موسی به عنوان نماینده مقدسین قیام کرده از مرگ و الیاس به نمایندگی از سوی متبدل شدگان، حضور داشتند.

شاگردان از این صحنه چیزی درک نمیکنند اما خوشحالند زیرا معلم صبور، متواضع و افتاده ایشان، کسی که همچون غریبهای تنها و بیباور، به اینسو و آن سو سفر میکرد، از سوی موسی و الیاس مورد تکریم و احترام قرار گرفته بود. آنان تصور میکنند که الیاس برای اعلام پادشاهی مسیح آمده است و سلطنت مسیح بر روی زمین در حال تأسیس شدن میباشد و به همین دلیل خاطره ترس و ناکامی را برای همیشه از ذهن خود دور و آرزو میکنند در همین مکانی که جلال پروردگار مکشوف شده است، سکونت اختیار کنند. بنابراین پطرس فریاد میزند که، « استاد، بودن ما در اینجا نیکوست، پس بگذار سه سرپناه بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس ». شاگردان مطمئن شده‌اند که خدا، موسی و الیاس را فرستاده تا از عیسی حفاظت کرده، وی را به پادشاهی قوم منصوب کنند.

لیکن مسیح، قبل از رسیدن به پادشاهی می‌بایستی متحمل صلیب میشد.

موضوع گفتگوی موسی و الیاس با عیسی درباره سلطنت او نبود بلکه درباره مرگ وی که میباشد در اورشلیم واقع میشود. عیسی برای تحمل کردن ضعفهای انسانی و به دوش گرفتن بار سنگین اندوه و گناه به این جهان آمده بود و هنگامیکه آزمایشات و مصیبتهای آینده، او را تحت فشار قرار داد، احساس تنهایی و غربت کرد. زیرا در دنیایی زندگی کرد که کسی او را نمیشناخت. حتی شاگردان محبوب او که غرق در تردید، اندوه و آرزوهای جاهطلبانه خویش بودند راز رسالت وی را درک نکرده بودند. او در میان دوستی و محبت آسمان ساکن اما در جهانی که خود آفریده بود، تنها منزوی شده بود. اکنون خداوند پیامآوران خویش را به نزد عیسی فرستاده بود، این پیامآوران فرشتگان نبودند بلکه مردانی بودند که در گذشته متحمل رنج و اندوه شده و بنابراین توانسته بودند در زحمات پیش روی عیسی با وی همدردی کنند. موسی و الیاس همکاران مسیح و در اشتیاق او برای نجات و رستگاری بشر سهیم بودند. موسی بارها برای قوم اسراییل از حضور خداوند استدعا کرده بود که «الآن هرگاه گناه ایشان را میآمرزی و اگر نه مرا از دفترت محو ساز» (خروج ۳۲ آیه ۳۲). الیاس با روح تنهایی کامل‌آشنا بود زیرا در خلال سه سال و نیم قحطی، بار تنفر و بدیختی قوم اسراییل را به دوش کشیده، بهتنهایی بر فراز کوه کرمل در حضور خداوند ایستاده بود. اکنون این مردان یعنی موسی و الیاس که از تمامی فرشتگان برگزیده خداوند بالاتر بودند، برای مصاحبی و همدردی با عیسی بهحضور او آمدند تا وی را در ارتباط با آزمایشات و مصیبتهای آینده تسلی بخشنده و همدردی تمامی موجودات آسمانی را با وی اعلام کنند. امید و آرزوی جهان، نجات و رستگاری تمامی بشریت محور و موضوع گفتگوی ایشان بود.

با غلبه کردن خواب بر شاگردان، آنان نتوانستند همه آنچه را که بین مسیح با الیاس و موسی واقع شده بود، بشنوند و به علت آنکه نتوانستند بیدار بمانند و دعا کنند لذا آنچه را که خداوند میخواست بدیشان عطا نماید، دریافت نکردند. یعنی از شناخت مصائب آینده مسیح و جلال و شکوه حاصل از آن غافل ماندند و بدین ترتیب برکتی را که میتوانستند با مشارکت در ایشار و فدایکاری مسیح به دست آورند، از دست دادند. کم ایمانی شاگردان موجب شد تا نتوانند ارزش گنجینهای را که خدا میخواست به واسطه آن، ایشان را غنی سازد، درک کنند.

با اینحال، شاگردان حقیقت عظیم و مهمی را دریافت کرده و متقدعاً شده بودند که ملکوت از گناهی که قوم یهود با انکار مسیح مرتکب شده است، اطلاع دارد و بدینوسیله درباره رسالت نجاتدهنده شناخت روشن و واضحتری بدیشان عطا گردید. آنان اموری را با چشمهایشان دیده و با گوشهایشان شنیده بودند که ورای درک بشری بود. آنان «کبریایی مسیح را بهچشم دیده بودند» (دوم پطرس باب ۱ آیه ۱۶) و فهمیده بودند که عیسی در واقع همان مسیح است که با انبیاء و اولیاء عهد عتیق درباره وی شهادت داده بودند و تمامی کائنات و موجودات آسمانی، او

را میشناختند.

شاگردان در حالیکه به چشم انداز بالای کوه مینگریستند، « ابری درخشان بر ایشان سایه افکند و ندایی از ابر در رسید که: این است پسر محبوبم که از او خشنودم، به او گوش فرا دهید ». شاگردان با مشاهده ابر جلال خدا که بسیار درخشندهتر از ابری بود که در بیابان، پیش‌پیش قبایل اسراییل میرفت و با شنیدن صدای خدا که کوهها را به لرزه درمی‌آورد، سخت ترسیدند و بهروی، بر خاک افتادند. آنان مدتی به همان وضع باقیماندند و روی خود را مخفی نگه داشتند، اما عیسی نزدیک شد و دست بر آنان گذاشت و گفت: « برخیزید و مترسید! » آنگاه چشمان خود را گشودند و جز عیسی کسی را ندیدند و بر فراز کوه با عیسی تنها ماندند.

۴۷ - «کار بشارت»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۷: ۲۱-۹؛ انجیل مرقس ۹: ۲۹-۹؛ انجیل لوقا ۹: ۴۵-۳۷ تدوین گردیده است]

عیسی و شاگردان تمامی شب را بر فراز کوه گذرانیدند و با طلوع آفتاب از کوه به سمت دشت پائین آمدند. شاگردان، غرق در تفکر، ساكت و بهترزه بودند. حتی پطرس نیز سخنی برای گفتن نداشت. آنان با شادمانی و مسرت میل داشتند در مکان مقدسی که نور ملکوت بر آن تابیده و جلال پسر خدا آشکار شده بود، بمانند. اما آنان در مقابل مردمی که از دور و نزدیک در جستجوی عیسی بودند، وظایفی داشتند که میبایست به انجام میرسانیدند.

جمعیت زیادی برای دیدن عیسی در کوهپایه اجتماع کرده بودند زیرا شاگردانی که بهمراه عیسی نرفته بودند اما جای وی را میدانستند، جمعیت را بهان مکان هدایت کرده بودند. هنگامیکه عیسی از کوه فرود میآمد، به سه شاگرد همراه خود فرمود تا آنچه را که دیده و شنیده بودند، برای کسی بازگو نکنند «تا زمانیکه پسر انسان از مردگان برخیزد». مکافه شاگردان بر فراز کوه نمی بایستی به وسیله آنان علنی میشد بلکه می بایستی مورد تأمل و تفکر قرار میگرفت. نقل کردن چنین واقعهای برای جمعیت جز آنکه موجب استهzaء و شگفتی بیدلیل و بیفایده شود، ثمره دیگری به بار نمیآورد. حتی نه رسول دیگر نیز نمی بایستی قبل از قیام مسیح از مرگ درباره صحنه بالای کوه اطلاع پیدا میکردند. سه شاگرد مورد توجه عیسی نیز از درک آن عاجز بودند زیرا با وجودیکه واقعه بالای کوه را دیده بودند و مسیح نیز از مصائب آینده را برایشان توضیح داده بود، با اینحال از یکدیگر میپرسیدند که قیام مسیح از مردگان چه معنی و مفهومی دارد. زیرا سخنان عیسی درباره آینده، دلهای ایشان را غرق در اندوه و ناامیدی کرده بود و به همین دلیل در پی مکافه دیگری نبودند.

جمعیتی که در پای کوه اجتماع کرده بودند با دیدن عیسی به ملاقات وی شتافتند و با شادی و احترام به او خوشامد گفتند. اما چشم تیزبین عیسی پریشانی جمعیت را تشخیص داد. شاگردان با آشتفتگی به حضور او آمدند زیرا واقعهای رخ داده که موجب تحریر و دلسربی ایشان شده بود. هنگامیکه شاگردان در پای کوه منتظر عیسی بودند، پدری فرزند خود را نزد ایشان آورده و تقاضا نمود که روحی گنگ را که مدت‌ها پسرش را شکنجه و آزار میداد از جسم او بیرون کند. زمانیکه عیسی به دوازده شاگرد خود مأموریت داد تا در سراسر سرزمین جلیل به موقعه پردازند، قدرت اخراج ارواح پلید را نیز بدیشان عطا فرمود و تا زمانیکه شاگردان با ایمانی استوار به پیش میرفتند، ارواح پلید و آزاردهنده فرمان داده بودند

تا قربانی خود را رها کند، لیکن دیو با نمایش قدرت، ایشان را مورد تمسخر قرار داده بود. شاگردان که از توجیه شکست خود عاجز بودند، تصور میکردند که با این کار موجب تحقیر خود و عیسی شده‌اند. همچنین در میان جمعیت عده‌ای از کاتبان و فریسیان نیز دیده میشدند که از این واقعه نهایت استفاده را نموده و شاگردان را مورد تحقیر قرار میدادند. آنان با پرسه زدن در اطراف شاگردان و با مطرح کردن سئوالات مختلف سعی داشتند ثابت کنند که آنان و استادشان در پی فریب مردم میباشند. کاهنان و کاتبان، پیروزمندانه از روح سخن میگفتند که شاگردان و حتی خود مسیح نیز قادر به غلبه کردن بر آن نبودند. جمعیت از کاتبان حمایت کردند و یک نوع حس انزجار و سرافکندگی در میان جمعیت حاکم شده بود.

اما ناگهان اتهامات خاتمه یافت. عیسی به همراه سه تن از شاگردانش به سوی جمعیت نزدیک شدند و مردم با مشاهده آنان تغییر عقیده دادند و به استقبال ایشان شتابفتند. اثرات مصاحبت شبانه با پیامآوران آسمانی هنوز در چهره عیسی و همراهان او مشاهده میشد. در چهره آنان نوری دیده میشد که در دل جمعیت ترسی همراه با احترام بر میانگیخت. کاتبان با مشاهده استقبال جمعیت از عیسی با ترس و دلهز عقبنشینی کردند.

منجی که گویا شاهد تمام ماجرا بوده است وارد صحنه مبارزه گردید و روی بهکاتبان نمود و پرسید: « درباره چه چیز با آنها بحث میکنید؟ » لیکن اظهار نظرهای گستاخانه و توهیننامیز کاتبان خاتمه یافته بود. سکوت سراسر جمعیت را فرا گرفته بود و اکنون پدر رنج دیده راه خود را در میان جمعیت باز کرد و به پای عیسی افتاد و حکایت غم و اندوه خود را برای عیسی شرح داد و گفت: « استاد! پسرم را نزدت آورده‌ام. او گرفتار روحی است که قدرت سخن گفتن را از وی بازگرفته است. چون او را میگیرد، بهزمینش میافکند، بهگونهای که دهانش کف میکند و دندانهایش بههم فشرده شده، بدنش خشک میشود. از شاگردانت خواستم آن روح را بیرون کنند، اما نتوانستند ». سپس عیسی سر خود را بلند کرد و به جمعیت حیرت‌زده و کاتبان عیجو و شاگردان پریشان نظر افکند. وی بیایمان را در نهاد همه درک نمود و با صدایی غمگینانه فرمود: « ای نسل بیایمان! تا بهکی با شما باشم و تحملتان کنم؟ » و آنگاه به پدر پریشان فرمود: « پسرت را نزد من بیاور ». پسر را آوردند و به محض اینکه چشمانش منجی بدو افتاد، روح پلید در دم پسر را به تشنج میافکند بهگونهای که بر زمین افتاد و در همان حال که کف بر دهان آورده بود، بر خاک غلتان شده، فریاد وحشتناک او به هوا بلند شد و بار دیگر عیسی به عنوان سرور حیات و شیطان به عنوان رئیس قوای تاریکی در میدان مبارزه، با یکدیگر رویرو شده بودند. مأموریت مسیح این بود که « اسیران را رها ساخته.... و ستمدیدگان را آزاد سازد » (لوقا ۴ آیه ۱۸). اما شیطان در پی آن بود که قربانی خود را تحت کنترل خویش درآورد. فرشتگان نور و سپاه فرشتگان شریer به

شكلی نامرئی به صحنه نبرد نزدیک شدند و شاهد آن بودند. برای لحظاتی، عیسی به روح پلید اجازه داد تا قدرت خود را نشان دهد تا جمعیت حاضر، معنی نجاتی را که بعداً و به واسطه او به وقوع میپیوندد، درک کنند.

جمعیت حاضر در حالیکه نفسها را در سینه حبس نموده بودند، با ترس و امید به پدر طفل مینگریستند. سپس عیسی از پدر پرسید: « چند وقت است که بهاین وضع دچار است؟ ». پدر، حکایت سالها درد و رنج پسر را بازگو کرد و سپس گویی دیگر قدرت تحمل از وی سلب گشته باشد، چنین پاسخ داد: « از کودکی، این روح بارها او را در آب یا آتش افکنده تا هلاکش کند. اگر میتوانی بر ما شفقت فرما و یاریمان ده ». عبارت « اگر میتوانی »، نشان میداد که پدر طفل حتی در این لحظه نیز نسبت به قدرت مسیح دچار شک و تردید است. عیسی پاسخ داد: « اگر میتوانی ایمان آوری، برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است ». مسیح قدرت این را داشت که پسر دیوزده را شفا دهد، لیکن شفای پسر دیوزده به ایمان پدر وی بستگی داشت. بنابراین پدر طفل با آگاهی به ضعف و ناتوانی خویش با چشمانی اشکبار، خود را بر پای مسیح افکند و طلب رحمت نمود و گفت: « ایمان دارم. یاریام ده تا بر بیایمانی خود غالب آیم! ». سپس عیسی روی به سوی طفل رنجور نموده، میگوید: « ای روح کر و لال! بهتو دستور میدهم از او بیرون آیی و دیگر هرگز بهاو داخل نشوی! ». در این لحظه، روح، نعرهای برکشید و پسر را سخت تکان داد و در حالیکه از طفل خارج میشد به نظر میرسید که قصد کشتن او را دارد. پسر همچون پیکری بیجان شد، بهگونهای که بسیاری گفتند: « مرده است! ». اما عیسی دست پسر را گرفت، او را برخیزانید و در کمال صحت فکری و جسمی به پدرش سپرد. پدر و پسر، نام خداوند و نجاتدهنده خود را تمجید کردند. جمعیت همگی از بزرگی خدا در حیرت افتادند و کاتبان، شکست خورده، با سرافکندگی راه خود را پیش گرفتند و از آن مکان دور شدند.

عبارت « اگر میتوانی بر ما ترحم کرده، ما را امداد فرما! » بارها و بارها در دعاهای افراد گناهکار تکرار شده است و پاسخ شفقتآمیز منجی برای تمامی جانهای گناهکار این است که، « اگر میتوانی ایمان آوری، برای مؤمن همه چیز ممکن است ». تنها، ایمان است که ما را به خدا متصل میکند و ما را در مبارزه با نیروهای شیطانی و قوای تاریکی تقویت میکند. خداوند به واسطه مسیح تمامی راههای مبارزه با گناه را مهیا ساخته، به ما کمک میکند تا در مقابل هر نوع وسوسهای مقاومت و ایستادگی کنیم. لیکن بسیاری از مردم ضعف ایمان خود را احساس میکنند و بدین جهت از نزدیک شدن به منجی اجتناب میکنند. این اشخاص که خود را ناسزاوار و ناتوان احساس میکنند می باشند خود را به منجی مهربان و دلسوز بسپارند. به خود نگاه نکنید، بلکه به مسیح بنگرید. کسی که در طول زندگی زمینی خود مریضان را شفا داد و ارواح پلید را از کالبد اشخاص اخراج میکرد، امروز نیز همان منجی زورآور و پر قدرت است. ایمان از طریق کلام خدا

حاصل میشود. بنابراین با ایمان بهکلام خداوند به وعدهای او توکل و اعتماد کنید. « هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود » (یوحنا ۶ آیه ۳۷). بنابراین خویشتن را به پای عیسی افکنید و بگویید: « ایمان دارم، یاریام ده تا بر بیایمانی خود غالب آیم ». با انجام چنین عملی هرگز هلاک نخواهید شد- هرگز.

برای اندک زمانی شاگردان محبوب، شاهد اوح جلال و حضیض بودند. آنان از یکسو تبدیل سیمای بشری به شباهت پروردگار و از سوی دیگر تباہ شدن آن به وسیله شیطان را مشاهده کرده بودند. آنان در بالای کوه دیده بودند که عیسی با پیامآوران آسمانی گفتگو کرد و به وسیله ندایی که از میان ابر جلال بهگوش میرسید، پسر محبوب خدا خوانده شده بود، سپس عیسی را دیده بودند که از کوه سرازیر شد تا با غمانگیزترین و نفرت‌انگیزترین صحنه روبرو شود. صحنهای که در آن پسری دیوانه با چهرهای غیرطبیعی، از شدت درد دندان به هم می‌ساید که هیچ توان بشری یارای تسلی و رهایی بخشی آن نبود. و عیسی، منجی قدرتمند، کسی که چند ساعت قبل با جلال و شکوه در مقابل چشمان حیرت‌زده شاگردان خود ایستاده بود، اکنون خم شده و دست قربانی شیطان را که بر روی زمین می‌غلطید، گرفته و او را بر می‌خیزاند و وی را که از نظر جسمی و فکری شفا یافته بود به پدر و خانواده‌اش می‌سپارد.

مسیح از حضور پرجلال پدر بازمیگردد و گم شده را نجات میدهد و الگوی عملی کمال مطلوب رهایی را به ما می‌آموزد. در ضمن کار مسیح، مأموریت شاگردان را نیز به ایشان یادآور می‌شود. زیرا زندگی خادمین مسیح نباید صرفاً بر فراز کوه و با عیسی سپری شود بلکه ایشان وظیفه دارند که با کلام ایمان و دعا؛ جانها را که در دام شیطان گرفتار آمده و در انتظار نجات، لحظه‌شماری می‌کنند، نجات دهند.

نُه شاگرد مسیح هنوز درباره این حقیقت تلح که نتوانسته بودند پسر دیو زده را نجات دهند، تفکر می‌کردند و به همین دلیل هنگامیکه بار دیگر با عیسی پاسخ ماندند، از وی پرسیدند: « چرا ما نتوانستیم آن دیو را بیرون کنیم؟ » عیسی پاسخ داد: « از آنرو که ایمانتان کم است، آمین به شما می‌گوییم، اگر ایمانی بهکوچکی دانه خردل داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید: از اینجا به آنجا منتقل شو! و منتقل خواهد شد و هیچ امری برای شما ناممکن نخواهد بود. اما این جنس جز به روزه و دعا بیرون نمی‌رود. بیایمانی شاگردان ایشان را از همدردی با مسیح دور نگه داشت و بیتوجهی در انجام وظیفه مقدسی که به آنان محول شده بود، موجب گردید تا در مبارزه با قوای ظلمت با شکست و ناکامی روبرو شدند.

سخنان مسیح درباره مرگ خود موجب شک و اندوه شاگردان شده بود و انتخاب سه تن از شاگردان برای همراهی عیسی بهکوهستان، حسن حسادت بقیه شاگردان را برانگیخته بود. آنان به جای اینکه با دعا و تفکر در کلام خداوند ایمان خود را تقویت کنند، به نا امیدی و بدیختی خود فکر می‌کردند و با چنین وضعیت تاریکی

مسئولیت مبارزه با شیطان را به عهده گرفته بودند.

آنان برای پیروزی در چنین مبارزه‌های می باشند با روحیه متفاوتی عمل میکردند و ایمان خویش را با دعاها مشتاقانه و روزه و تواضع قلبی تقویت نمایند. آنان می باشند از روح خودخواهی تهی میشند و از روح و قدرت خدا پر میشند. استدعا خالصانه، مصرانه و با ایمان به درگاه خدا، یعنی ایمانی که کاملاً متکی به خدا و بدون قید و شرط در خدمت او باشد، چنین ایمانی بهتهای میتواند روح القدس را در دسترس انسان قرار دهد و او را در مبارزه علیه قدرتها، ریاستها و خداوندگاران این دنیا تاریک و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی یاری و مساعدت نماید.

عیسی فرمود: « اگر ایمانی بهکوچکی دانه خردل داشته باشید، میتوانید بهاین کوه بگویید: از اینجا بهآنجا منتقل شو! ». اگر چه دانه خردل بسیار ریز میباشد ولی همان اصل اسرارآمیز حیات را در بر دارد. زیرا از همان دانه ریز، درختی مرتفع میروید. هنگامیکه دانه خردل بر زمین پاشیده میشود، دانه کوچک، تمامی عناصری را که خداوند برای تغذیه آن فراهم آورده است، جذب میکند و به سرعت رشد و نمو میکند. اگر شما نیز ایمان داشته باشید، از کلام خدا تغذیه و از تمامی عناصری که خدا مهیا نموده است، استفاده خواهید کرد و بدین ترتیب ایمانتان تقویت میشود و تمامی قدرتهای آسمان بهکمک شما خواهند شتافت. آنگاه موانعی را که شیطان در سرتان ایجاد میکند، اگرچه به ظاهر چون کوههای صعبالعبور به نظر رسند، به واسطه قدرت ایمان از پیش راه برخواهید داشت و « هیچ امری بر شما محال نخواهد بود ».«

۴۸ - «چه کسی بزرگترین است؟»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۷: ۲۷-۲۲؛ ۱۸: ۱-۲۰؛ انجیل مرقس ۹: ۳۰-۵۰؛ انجیل لوقا ۹: ۴۸-۴۶ تدوین گردیده است]

عیسی در مراجعت به کفرناحوم به مکانهای شناخته شدهای که پیش از آن در آنجا مردم را تعلیم میداد، روی نیاورد. بلکه با شاگردان خود در جستجوی خانهای بود که موقتاً در آن ساکن شود. عیسی قصد داشت باقیمانده زمان اقامتش در جلیل را به جای خدمت به مردم، صرف تعلیم شاگردان نماید.

هنگامیکه مسیح با شاگردان خود از میان جلیل میگذشتند، وی سعی کرد افکار شاگردان را برای روپرتو شدن با واقعی و مصیبتهای آینده آماده سازد. وی بدیشان میگفت که، می بایستی به اورشلیم برود و در آنجا کشته خواهد شد و پس از سه روز قیام خواهد کرد. او همچنین این خبر عجیب و شگفتآور را که مورد خیانت قرار میگیرد و به دست دشمنان تسليم خواهد شد را به شاگردان اعلام نمود. اما شاگردان در این زمان نیز از درک کلام او عاجز ماندند. گرچه سایه اندوهی عظیم بر ایشان سایه افکنده بود، لیکن روح برتری طلبی در قلوب آنان رخنه کرده بود. آنان در طول راه در اینباره مباحثه میکردند که کدامیک از آنها در ملکوت خدا بزرگتر است. آنان سعی کردند که این بحث و مجادله را از دید عیسی مخفی نگاه دارند اما نتوانستند، زیرا مطابق معمول در اطراف وی حلقه نزدند و در عقب او روانه گشتند و در حالیکه عیسی در جلو و آنان در پشت سر وی حرکت میکردند، وارد کفرناحوم شدند. عیسی از افکار ایشان آگاه شد و مشتاق آن بود که ایشان را تعلیم دهد و نصیحت کند. اما برای این منظور چند ساعتی منتظر شد تا دلهای ایشان برای دریافت و پذیرش سخنان وی آماده شود.

بلافاصله بعد از ورود ایشان به کفرناحوم، مأموران اخذ مالیات هیکل نزد پطرس آمدند و گفتند: «آیا استاد شما مالیات معبد را که دو درهم است، نمیپردازد؟» و این دو درهم مالیات دولت نبود بلکه یک نوع اعانه و بخشش مذهبی بود که هر فرد یهودی وظیفه داشت سالیانه به جهت حمایت از معبد پردازد و نپرداختن این دو درهم نوعی خیانت و عهد شکنی به معبد محسوب شده و در نظر علمای قوم یهود، گناهی سنگین بشمار می رفت. نگرش و طرز برخورد منجی نسبت به قوانین و مقررات معلمین یهود و ملاقاتهای علنى و آشکار وی نسبت به مدافعان رسوم و سنن، بهانهای بهدست دشمنان میداد تا وی را به برانداختن عبادت معبد متهم نمایند. اکنون دشمنان وی فرصت یافته بودند که او را بیاعتبار کنند. بنابراین

به واسطه مامور اخذ مالیات سعی کردند این نقشه را عملی سازند.

پطرس متوجه شده بود که وفاداری عیسی نسبت به معبد از سوی مامور وصول مالیات با نیش و کنایه مورد سؤال قرار گرفته است و بنابراین برای حفظ حرمت استاد، مشتاقانه و با عجله و بدون مشورت با عیسی، پاسخ داد که عیسی دو درهم مالیات معبد را میپردازد. طبقه ای وجود داشتند که از پرداخت مالیات دو درهم معاف بودند. در ایام موسی، زمانیکه لاویان برای خدمت و انجام تشریفات قدس برگزیده شدند، در میان قوم از هرگونه میراث و بهرهای بینصیب بودند، زیرا خدا فرموده بود: « لاوی را در میان برادرانش نصیب و میراثی نیست، زیرا خداوند میراث وی است » (تثنیه ۱۰ آیه ۹). در زمان مسیح نیز کاهنین و لاویان را جزو خادمین هیکل تلقی مینمودند و از پرداخت مالیات سالیانه به جهت حمایت از معبد معاف میکردند. انبیاء عهد عتیق نیز از پرداخت چنین مالیاتی معاف بودند. علمای یهود با درخواست مالیات دو درهم از عیسی، ادعای نبی و معلم بودن وی را نادیده گرفتند و با وی همچون مردم عادی رفتار کردند. خودداری از پرداخت مالیات از سوی عیسی، ناسپاسی از هیکل تلقی میشد و از طرف دیگر پرداخت آن موجب میشد که اعمال و رفتار علمای دین و حکام یهود در نادیده گرفتن مسیح به عنوان نبی و معلم، موجه جلوه داده شود.

پطرس، لحظاتی قبل اعتراف کرده بود که عیسی پسر خداست، اما اکنون فرصت اعلام سیرت و شخصیت استادش را از دست داده بود. پاسخ پطرس به مامور وصول مالیات معبد مبنی بر اینکه عیسی، مالیات دو درهم را خواهد پرداخت، در واقع تصور غلط و نادرستی را که کاهنین و حکام یهود سعی داشتند درباره عیسی رواج دهنده، تأیید و تصدیق مینمود.

هنگامیکه پطرس وارد معبد شد، پیش از آنکه چیزی بگوید، عیسی به او گفت: « ای شمعون، پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج میگیرند؟ از فرزندان خود یا از بیگانگان؟ چه میگویی؟ » پطرس جواب داد: « از بیگانگان ». عیسی به او گفت: « پس فرزندان معافند! ». هنگامیکه مردم یک کشور برای حمایت از پادشاه خویش مالیات میپردازند، فرزندان پادشاه از پرداخت مالیات معاف هستند. بنابراین قوم اسرائیل که قوم برگزیده خدا بودند برای تداوم بخشیدن و حمایت از عبادت و خدمت الهی می باشند مالیات بپردازند لیکن عیسی، پسر خدا، ملزم به انجام چنین وظیفهای نبود. اگر کاهنین و لاویان به خاطر ارتباطشان با معبد از پرداخت مالیات دو درهم معاف بودند، مسیح می باشند بیشتر از آنان مورد معافیت قرار گیرد زیرا که معبد، خانه پدر اوست.

اگر عیسی بدون اعتراض، مالیات دو درهم را میپرداخت، عملًا درستی ادعاهای کاهنین و حکام یهود را مورد تأیید قرار داده و بدین ترتیب الوهیت خویش را انکار مینمود. بنابراین، ضمن اینکه از تقاضای ایشان سرپیچی ننمود، اما ادعای ایشان را

نیز بیپایه و اساس تلقی کرد. عیسی در تهیه و پرداخت دو درهم، بار دیگر سیرت و ماهیت الهی خویش را آشکار کرد. او نشان داد که با خدا یکی است و به همین دلیل مانند سایر افراد عادی ملزم به پرداخت مالیات هیکل نمیباشد.

عیسی به پطرس فرمود: « بهکناره دریا برو و قلبی بیندار، نخستین ماهی را که گرفتی، دهانش را بگشا. سکهای چهار درهمی خواهی یافت. با آن سهم من و خودت را بهایشان بپرداز ». عیسی اگر چه الوهیت خویش را با جامه بشری پوشانیده بود، لیکن در این معجزه، جلال خویش را آشکار ساخت. در اینجا کاملاً مشخص بود که عیسی همان کسی است که توسط داود نبی اعلام کرده بود: « جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایمی که بر هزاران کوه میباشند. همه پرندگان کوهها را میشناسم و وحش صحراء نزد من حاضرند. اگر گرسنه میبودم، تو را خبر نمیدادم، زیرا ربع مسکون و پری آن از آن من است » (مزمر ۵۰ آیات ۱۰ تا ۱۲).

با وجودیکه عیسی ملزم نبودن خویش را به پرداخت مالیات دو درهم، صریحاً آشکار کرده بود، با اینحال درباره این موضوع با یهودیان به مباحثه و مجادله نپرداخت، زیرا احتمال داشت که سخنان او را سوء تعبیر نمایند و علیه وی بهکار گیرند. بنابراین برای اینکه مبادا در نتیجه خودداری از پرداخت مالیات، ایشان را رنجیده خاطر سازد، آنچه را که به حق به وی مرتبط نمیشد، انجام داد. این نوع رفتار برای شاگردان وی درس بسیار مهم و با ارزشی تلقی میشد و به زودی تغییرات چشمگیری در روابط ایشان با عبادت و مراسم معبد به وقوع میپیوست. مسیح به ایشان تعلیم داده بود که بدون دلیل و مورد، با نظم موجود مخالفت نکنند و برای اینکه ایمانشان از سوی فریسیان و کاهنین مورد سوء تعبیر قرار نگیرد، تا حد ممکن می بایستی از دادن هرگونه فرصتی به ایشان اجتناب کنند. مسیحیان در ضمن اینکه نباید حتی یکی از اصول حقیقت را زیر پا گذاشته و آن را فدا کنند، در عین حال تا حد امکان میباشد از هر نوع مجادله ای بپرهیزنند.

هنگامیکه پطرس بهکناره دریا رفته بود و عیسی با سایر شاگردان در خانه تنها مانده بود، ایشان را فراخواند و پرسید: « بین راه درباره چه چیز بحث میکردید؟ » حضور عیسی و سئوال وی موضوعی را که شاگردان در بین راه بر سر آن مجادله میکردند، بهکلی عوض کرده بود. شاگردان با احساس شرم‌ساری و محکومیت، کاملاً سکوت کرده بودند. عیسی بهآنان گفته بودکه بهخاطر ایشان خواهد مرد لیکن اشتیاق خودخواهانه ایشان با محبت فداکارانه مسیح مغایرت داشت.

هنگامیکه عیسی درباره مرگ و قیام خویش با شاگردان سخن میگفت، سعی داشت آنان را در ارتباط با این موضوع مهم تشویق به گفت و شنود کند و ایمانشان را بیازماید. شاگردان اگر حقیقتی را که عیسی سعی داشت به ایشان مکشفوف کند، میپذیرفتند، از تمامی رنج ها و مصیبتهای آینده رها میشندند و با یادآوری سخنان وی در لحظات مصیبت و ناامیدی، تسلی میافتدند. با وجودیکه عیسی با

صراحت درباره آنچه که در انتظار وی بود با ایشان سخن گفت، لیکن ذکر این موضوع که وی به زودی به اورشلیم خواهد رفت و بار دیگر بارقه امید تأسیس پادشاهی مسیح را در دلهای ایشان مشتعل ساخته بود و همین امر سبب شد که در میان خود بر سر این موضوع که چه کسی عالیترین مقام را اشغال خواهد کرد، به بحث و مجادله پردازند. هنگامیکه پطرس از دریا مراجعت نمود، شاگردان سئوال منجی را با پطرس در میان گذاشتند و سرانجام از عیسی سئوال کردند که، «چه کسی در پادشاهی آسمان، بزرگتر است؟».

منجی، شاگردان را در اطراف خود جمع کرد و به ایشان گفت: «در میان شما آنکس بزرگتر است که از همه کوچکتر باشد». در این سخنان چنان شکوه و عظمتی نهفته بود که شاگردان از درک آن عاجز بودند. آنان آنچه را که مسیح تشخیص داده بود، نمیدیدند. زیرا ماهیت پادشاهی مسیح را درک نمیکردند و همین ناآگاهی و جهالت باعث نزاع و کشمکش میان ایشان میگردید. اما علت واقعی، عمیقتر از آن بود. مسیح میتوانست با بیان ماهیت ملکوت و پادشاهی خود، آتش منازعه میان ایشان را برای مدتی فرونشاند لیکن علت و انگیزه اساسی و زیربنایی برای کسب قدرت، دست نخورده باقی میماند. زیرا امکان مطرح کردن موضوع برتری میان شاگردان حتی بعد از اینکه آنان معرفت کامل را دریافت کرده بودند، بازهم وجود داشت و موجب بروز مشکلات میشد. بدینترتیب پس از عزیمت مسیح، مصیبت و بدختی وارد کلیسا میشد. منازعه برای کسب عالیترین موقعیت، حاصل همان روحی بود که سرچشمه و منشاء اختلاف و مجادله بزرگ در جهان های متعالی بود و همین روح، موجب شد که مسیح از آسمان به این جهان بباید و برای نجات آن کشته شود. نخستین بار در آسمان بود که لوسيفر «پسر صبح»، با جلالی که فوق همه فرشتگانی بود که اطراف بارگاه را احاطه کرده بودند، و تزدیکترین هم پیمانی را پسر خدا داشتند. لوسيفر گفته بود «مانند قادر متعال خواهم شد» (اشعیا ۱۴: ۱۲ و ۱۴) و اشتیاق خود برتر بینی نزاع را به بارگاههای آسمانی آورد و باعث تبعید جماعتی از سپاهیان خدا گردید. اگر لوسيفر واقعاً میل داشت که شبیه حضرت اعلی شود، هیچوقت مقام مقرر شدهاش در آسمان را رها نمیکرد زیرا روح حضرت اعلی در خدمت متواضعانه متجلی و آشکار میشود. لوسيفر میل داشت که قدرت پروردگار را به دست آورد، نه خصلت وی را. او در پی کسب عالیترین مقام بود و هر موجودی که تحت تأثیر او قرار گیرد، مانند وی عمل خواهد کرد و آنگاه، جدایی، نفاق و نزاع اجتناب ناپذیر خواهد بود و بدین ترتیب هر که قویترین باشد، تسلط و حاکمیت را به دست خواهد آورد. حکومت شیطان بر پایه زور و خشونت استوار است و در حکومت وی هر فردی، دیگری را مانع پیشرفت خود میداند و سعی میکند که برای صعود به مقامات عالیه دیگران را چون نرdban ترقی و پیشرفت مورد سوء استفاده قرار دهد.

در حالیکه لوسيفر اشتیاق داشت از نظر مقام و منزلت با خدا یکسان شمرده

شود، « مسیح که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نجست، بلکه خود را خالی کرده، صورت غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد و چون در سیمای بشری یافت شد، خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید » (فیلیپیان ۲ آیات ۷ و ۸). اکنون که صلیب پیش روی وی قرار داشت، حتی شاگردانش چنان غرق در خودخواهی بودند – نوعی خودخواهی که اساس سلطنت شیطان به شمار میآمد – که نتوانستند با استاد و خداوندانش همدردی نمایند و دشمنان وی را در ارتباط با مصائب آینده درک کنند.

عیسی با مهر و محبت و در عین حال با تأکیدی جدی تلاش کرد تا رفتار رشت و فاسد ایشان را اصلاح کند. بنابراین اساس ملکوت آسمان را برای ایشان توضیح داد و معیارهای بزرگی در پادشاهی آسمان را بازگو نمود. آنایکه تحت تحریک غرور و عشق به مقام و منزلت قرار گرفته بودند و به پاداش و امتیازات خویش میاندیشیدند، در واقع همه عطاها و موهبت‌های الهی را که از خدا دریافت کرده بودند، به وی بر میگردانیدند و به همین دلیل چنین کسانی در ملکوت خدا جایی نخواهند داشت زیرا به صفوف شیطان پیوستهاند.

قبل از شهرت و جاه، فروتنی است. خدا برای اعلام آمدن مسیح و نجات انسان، خادم فروتنی چون یحیای تعمید دهنده را برگزید، خادمی که در مقابل خداوند بسیار فروتن و متواضع بود. شاگردی که مانند کودکان خالص و بی‌آلایش باشد، برای کار خداوند از بیشترین لیاقت و شایستگی برخوردار خواهد بود. عوامل الهی همواره با کسانی همکاری میکنند که در پی نجات جانها هستند و نه جاه و مقام. کسی که نیاز به مساعدت الهی را عمیقاً احساس کند، برای دریافت آن دعا خواهد کرد و آنگاه روح‌القدس، انوار حقیقت عیسی را بر وی میتاباند و شخص را تقویت و تعالی خواهد بخشید. مصاحبیت با مسیح، چنین شخصی را برای خدمت به افراد گناهکاری که در حال هلاکت و نابودی میباشند، مصمم خواهد نمود. چنین فردی برای انجام مأموریت و رسالت خویش مسح خواهد شد و در جاییکه بسیاری از مردان تحصیلکرده و متفکر با شکست مواجه شدهاند، او پیروز خواهد شد.

اما هنگامیکه افراد به تمجید و رفعت خویش میپردازند و خود را برای موفقیت نقشه عظیم خدا لازم و ضروری میدانند، آنگاه خداوند، ایشان را کنار میگذارد و همچنین برای ایشان آشکار میشود که خداوند به خدمت ایشان متکی نمیباشد و با حذف ایشان کار خداوند نیز متوقف نمیشود بلکه با قدرت و قوت بیشتری به پیش میرود.

برای شاگردان مسیح، تنها آگاه شدن و تعلیم دیدن درباره ماهیت ملکوت کافی نبود، آنان نیازمند تغییر باطنی و قلبی بودند تا از طریق آن با ملکوت خدا هماهنگ شوند و به همین دلیل عیسی، کودکی را فرا خواند و او را در میان شاگردان قرار داد

و سپس در حالیکه با مهربانی طفل کوچک را در میان بازوan خود گرفته بود، بدیشان فرمود: « تا دگرگون نشوید و همچون کودکان نگردید، هرگز بهپادشاهی آسمان راه نخواهید یافت ». سادگی، فروتنی و محبت قابل اعتماد يك کودک، صفاتی است که از سوی خداوند مورد احترام و قدردانی قرار میگیرد. زیرا اینگونه صفات و ویژگیها، معیار بزرگی بهشمار میروند.

عیسی مجدداً برای شاگردان توضیح داد که ملکوت وی با ارزش‌های دنیوی کاملاً مغایر میباشد. در پای عیسی تمامی امتیازات به فراموشی سپرده میشود و ثروتمند و فقیر، باسواند و بیسواند، بدون در نظر گرفتن نظام طبقاتی و امتیازات دنیوی به یکدیگر میبیونندند. زیرا همه با خون گرانبهای عیسی خریده شده‌اند و تکیهگاه ایشان کسی است که با خون خویش ایشان را نجات و با خدا آشتبانی داده است.

روح صادق و نادم، در حضور خداوند ارزشمند است. خداوند مهر خویش را بر انسان قرار میدهد و معیار خداوند در این مورد، مقام، ثروت و یا عظمت فکری انسان نیست بلکه اتحاد و یگانگی وی با مسیح مد نظر قرار میگیرد. خداوند، اشخاص فروتن و ساده‌دل را دوست میدارد. داود نبی در مزمور میگوید: « سپر نجات خود را به من داده‌ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است » (مزמור ۱۸ آیه ۲۵).

عیسی فرمود: « هر که یکی از این کودکان را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است، و هر که مرا بپذیرد، نه مرا، بلکه فرستنده مرا پذیرفته است ». خداوند چنین میگوید: « آسمانها کرسی من و زمین پایان‌داز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا میکنید، کجاست؟ و مکان آرام من کجا؟ دست من همه این چیزها را ساخت....اما من به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرzan باشد، نظر خواهم کرد » (اشعياء ۶۶ آيات ۱ و ۲).

سخنان منجی، موجب شد که شاگردان نسبت به خود احساس بیاعتمادی کنند. هیچیک از آنان سخنی نمیگفت، لیکن یوحنا وادر شده بود که در يك مورد از عیسی سؤوال کند. او با روحی کودکانه موضوعی را در مقابل عیسی مطرح ساخت و گفت: « استاد! شخصی را دیدیم که به نام تو دیو اخراج میکرد اما چون از ما نبود، او را بازداشتیم ».

یعقوب و یوحنا تصویر کرده بودند که با بازداشتن آن شخص موجب افتخار و عزت استادشان شده‌اند، اما اکنون احساس میکردند که اینکار را به واسطه حسابات انجام داده بودند. بنابراین به اشتباه خویش اعتراف کردند و سرزنش عیسی را پذیرفتند که « او را منع مکنید، زیرا کسی نمیتواند به نام من معجزه کند و لحظه‌ای بعد، در حق من بد بگوید ».

هر فردی که خود را به طریقی دوست مسیح معرفی میکرد، نمی بایستی طرد و انکار میشد. بسیاری بودند که عمیقاً تحت تأثیر رفتار و اعمال مسیح قرار میگرفتند و دلهاشان را با ایمان بهسوی وی میگشودند و چون شاگردان از عواطف و احساسات مردم آگاه نبودند، می بایستی دقت میکردند تا موجب دلسربی ایشان نگردند و تا هنگامیکه عیسی از میان ایشان بهآسمان صعود میکرد و خدمت به مردم به ایشان سپرده میشد، نه با تنگ نظری و تکبر بلکه با روح همدردی و نزدیکی، به مردم خدمت کنند و مانند عیسی خادم مردم باشند.

هماهنگ نبودن یک فرد با تمامی عقاید ما نمیتواند دلیل موجهی برای بازداشتمن وی از خدمت به خداوند باشد. مسیح، بزرگترین معلم است. بنابراین وظیفه ما داوری و محکوم کردن دیگران نیست بلکه می بایستی با تواضع و فروتنی در پیش پای عیسی بنشینیم و از وی تعلیم یابیم. تنها، اراده خداوند است که میتواند افراد را برای نشان دادن محبت آمرزنده مسیح به کار گیرد. بنابراین لازم است که بسیار مراقب و هوشیار باشیم تا مبادا یکی از مشعشعداران نور حقیقت الهی را مأیوس و نوری که به واسطه وی می بایستی به جهانیان آشکار شود، خاموش سازیم!

خشونت و بیاعتنایی یک شاگرد نسبت به کسی که مسیح در فکر نزدیکی به اوست، مانند رفتاری که یوحنای نسبت به شخصی که در نام مسیح معجزات انجام میداد، ممکن است که شخص را به سوی دشمن هدایت کند و موجب لغزش و هلاکت وی گردد. عیسی درباره کسی که چنین رفتار مینماید، فرموده است: « هر که سبب شود یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند، لغزش خورد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بزرگ به گردنش بیاویزند و بهدریا افکنند! » و سپس افزود: « اگر دستت تو را میلغزاند، آن را قطع کن، زیرا تو را بهتر آن است که علیل به حیات راه یابی تا آنکه با دو دست به دوزخ روی، بهآتشی که هرگز خاموش نمیشود. و اگر پایت تو را میلغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که لنگ به حیات راه یابی، تا آنکه با دو پا به دوزخ افکنده شوی » (مرقس ۹ آیات ۴۲ تا ۴۵).

چرا عیسی با چنین لحن قدرتمندی با شاگردان سخن میگوید؟ « زیرا پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد ». آیا شاگردان عیسی، پادشاه آسمان، این حق را داشتند که در ارتباط با جانهای گم شده، بیتوجهی کنند؟ خداوند برای نجات یک فرد بهای فوق العادهای را پرداخته است، بنابراین هنگامیکه یک فرد را از توجه به عیسی منحرف میکنیم، مرتكب گناهی عظیم شدهایم و تمامی رنج و اندوه و حقارتی را که مسیح برای نجات آن شخص متحمل شده است، بیهوده میپندازیم.

« وای بر این جهان به سبب لغزشها! زیرا هرچند لغزشها اجتناب ناپذیرند، اما وای بر آنکه آنها را سبب گردد » (متی ۱۸ آیه ۷). دنیایی که از شیطان الهام گرفته است، همواره با پیروان مسیح مخالفت و دشمنی میورزد و در پی آن است که ایمان آنان را از بین بیرد. اما وای بر کسیکه نام مسیح بر اوست و در این مورد با

شیطان همکاری کند. کسانیکه با ادعای خدمت به مسیح، سیرت و شخصیت وی را بد معرفی میکنند و موجب فریب مردم میشوند و آنان را به مسیر غلط هدایت میکنند، موجب شرمساری خداوند عیسی میشوند. بنابراین هر نوع عادت و عملی که باعث لغزش افراد، ارتکاب گناه و بدنامی مسیح میشود، می بايستی به هر قیمتی کنار گذاشته شود. آنچه که خدا را بیحرمت سازد، نمیتواند برای بشر مفید باشد و آنانی که اصول جاودانی حقیقت را نادیده میگیرند، برکات آسمانی را دریافت نخواهند کرد. زیرا پروردن تنها یک گناه کافی است که سیرت و شخصیت فرد نابود شود و به گمراهی دیگران منتج گردد، اگر برای نجات جسم از مرگ، بهتر است که دست یا پا بریده و یا چشم از حدقه بیرون آورده شود، بنابراین چقدر بیشتر میبايست علاقمند و مشتاق باشیم که برای نجات روح، گناه را از خویشتن دور کنیم.

در مراسم عبادتی و تشریفاتی، گوشت قربانی را با نمک، نمک سود میکرند. این مراسم مانند قربانی بخور، نشان میداد که تنها عدالت مسیح قادر است که عبادت را مورد پذیرش و قبول خداوند سازد. عیسی با توجه به این مراسم فرمود: « هر قربانی بهنمک، نمکین خواهد شد، شما نیز در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر در صلح و صفا بهسر برید. همه کسانیکه بدنای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا به او تقدیم میکنند، می بايستی نمک نجات را که همان عدالت مسیح است، دریافت کنند » (رومیان ۱۲ آیه ۱). آنگاه نور و نمک جهان خواهند شد و همچنانکه نمک از فساد و خرابی جلوگیری میکند. آنان نیز مردم را از اعمال فاسد و شرارتیار محافظت خواهند کرد (متی ۵ آیه ۱۲). اما اگر نمک خاصیت خود را از دست دهد و اگر تنها ادعای دینداری کنیم ولی از محبت مسیح بیبهره باشیم، قوت و قدرت انجام اعمال نیکو را نخواهیم داشت و زندگی ما برای نجات جهان هیچ تأثیری نخواهد داشت. عیسی میفرماید که قدرت و قابلیت شما برای برقراری ملکوت من به پذیرش روحالقدس بستگی دارد و اگر بخواهید مردم را به سوی حیات هدایت کنید، می بايستی شریک فیض من باشید. آنگاه رقابت و خودخواهی و میل بهکسب مقام از بین خواهد رفت و از عشقی سرشار خواهید گشت که در پی منافع خود نیست بلکه برای منافع دیگران خواهید کوشید.

بگذارید که گناهکاران نادم به « بره خدا که گناه جهان را برمیدارد » (اول یوحنا ۱: ۲۹)، نگاه کنند و با مشاهده وی زندگی ایشان تغییر کند و ترس ایشان به شادی و شک و تردید ایشان به امید مبدل شود. نگاه گناهکار به مسیح، حس حقشناسی را در وجود وی پدید میآورد، دل سنگی او را میشکند و موج محبت مسیح تا اعماق جان وی نفوذ خواهد کرد و مسیح در درون چنین شخصی چشمهاهای آبی را که به حیات جاودانی منجر میشود، جاری میسازد. هنگامیکه عیسی، یعنی انسان دردمند و زنجدیده را میبینیم که برای نجات گمشده عمل میکند و مورد توهین،

تحقیر و تمسخر قرار میگیرد و برای انجام مأموریتش از شهری به شهر دیگر رانده میشود، هنگامیکه او را در باغ جتسیمانی مشاهده میکنیم که قطرات خون از پیشانی او بر زمین میچکد و مرگ پر از رفع و درد او را بر روی صلیب مشاهده مینماییم، آنگاه خودپرستی را رها میکنیم و با نگاه به عیسی از خودخواهی، رخوت و بیاعتنایی خود شرمگین خواهیم شد و اشتیاق خدمت صادقانه به عیسی را خواهیم داشت و برای خاطر عزیز و گرامی او صلیب وی را بر میداریم و آزمایشات، شکنجهها و هر نوع اهانتی را با شادی خواهیم پذیرفت.

آنگاه، « ما که قوی هستیم، باید ناتوانیهای ضعیفان را متحمل شویم و در پی خشنودی خویش نباشیم » (رومیان ۱۵ آیه ۱) هر فردی که به مسیح ایمان دارد، اگر چه ایمانش ضعیف باشد و گامهایش چون گامهای طفلی کوچک متزلزل باشد، نمی بایستی مورد بیاحترامی قرار گیرد. تمامی امتیازات ما نسبت به دیگران اعم از دانش و فرهیختگی، شرافت اخلاقی، تربیت مسیحی و تجربیات مذهبی، ما را مدیون کسانی میسازد که به خدمت ما نیازمندند، بنابراین با همه قدرت و قوت می بایستی به ایشان خدمت کنیم. اگر قوی هستیم، می بایستی دست ضعفا را بگیریم. فرشتگان جلال که دائماً چهره پدر را در آسمان مشاهده میکنند، با شادی و سرور، فرزندان خدا را خدمت میکنند. مسئولیت ویژه این فرشتگان خدمت به افرادی است که دارای خصوصیات شخصیتی و اخلاقی غیرقابل قبول و ناپسند میباشند. فرشتگان افرادی را که در مبارزه با نفس درگیر هستند و به واسطه محیط پیرامون خویش دچار دلسوزی و نا امیدی هستند، مساعدت مینمایند و در موقع ضروری در کنار ایشان حضور بهم میرسانند و پیروان واقعی مسیح نیز در این مأموریت با این فرشتگان همکاری میکنند.

اگر یکی از این ضعیفان مغلوب شیطان گردد و بر علیه شما مرتکب گناهی شود، وظیفه شماست که وی را به سوی حقیقت رهبری کنید. منتظر نباشید که او قدم نخست را بردارد بلکه شما برای مصالحة و آشتی پیشقدم شوید. عیسی میفرماید: « چه گمان میبرید؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه گوسفند را در کوهسار نمیگذارد و به جستجوی آن گمشده نمیرود؟ آمین به شما میگوییم، که اگر آن را بیابد، برای آن گوسفند بیشتر شاد میشود تا برای نود و نه گوسفندی که گم نشده‌اند. به همین سان، خواست پدر شما که در آسمان است، این نیست که حتی یکی از کوچکان از دست برود ».

« ای برادران اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید، او را با ملایمت بهراه راست بازگردانید. در عین حال، به هوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی » (غلطیان ۶ آیه ۱). بنابراین گناه او را در معرض دید دیگران قرار ندهید و با افشاء کردن گناه یا خطای کسی که نام عیسی را بر خود دارد، به مسیح بیاحترامی نکنید. اغلب اوقات، گناه و خطای شخص می بایستی به او گوشزد

شود تا وی با دیدن خطای خود، اصلاح و تربیت شود. اما وظیفه ما این نیست که با دیدن خطای و گناه دیگران، ایشان را مورد داوری قرار دهیم و محکوم کنیم. سعی نکنید خود را منزه و مبرا از گناه نشان دهید، بلکه تمامی تلاش خود را برای بهبودی و سلامتی روحانی وی بهکار گیرید. در مداوا کردن زخمها روحی افراد باید با دقیقت و ظرافت فوکالعاده عمل کنیم. فقط محبت آنکسی که در بالای صلیب جلجتاً متحمل درد و رنج گردید، میتواند برای مداوای جراحتهای روحی مفید و مؤثر باشد. بنابراین برادر ایماندار باید با محبت و مهربانی دلسوزانه با برادرش رفتار نماید و با انجام این عمل، «جان او را از مرگ نجات بخشد و گناهان بیشماری را پپوشاند» (یعقوب ۵: ۲۰).

اما حتی اگر این کوشش نیز سودی نداشته باشد، باز هم عیسی میفرماید که، «یک یا دو نفر دیگر با خود بدرار». زیرا احتمال دارد که قدرت و یکدلی ایشان بر برادر گناهکار اثر کند و منجر به موفقیت شود و چون عده مزبور در این مشکل جانب کسی را نگاه نخواهد داشت، لذا به احتمال زیاد بیطرفا نه عمل خواهند نمود و به همین دلیل پند و اندرز آنان بر فرد خاطر اثر بسیار مثبتی به جای خواهد گذاشت.

اگر فرد خطاکار به اندرز آنان توجه نکند، آنگاه لازم است که مشکل فرد خطاکار را در حضور تمامی مؤمنین کلیسا مطرح کنیم، تا تمامی اعضای کلیسا به عنوان نمایندگان مسیح در دعا متحده شوند و از خدا استدعا نمایند تا شخص متخلص را به راه حقیقت رهنمون کند و روحالقدس نیز به وسیله خادمان خود تکلم میکند و برای بازگشت شخص خطاکار با مؤمنین هم‌صدرا خواهد شد. پولس رسول با الهام از روح خداوند میگوید: «پس سفیران مسیح هستیم، بهگونهای که خدا از زبان ما، شما را به آشتنی میخواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا میکنیم که با خدا آشتنی کنید» (دوم قرنتیان ۵: آیه ۲۰) و کسی که نسبت به چنین مسئولیت مشترکی بیاعتنایی کند، رشته پیوند خویش را با مسیح قطع کرده است و خود را از دوستی و معاشرت با کلیسا جدا میسازد و عیسی درباره چنین فردی به کلیسا میگوید: «او را اجنبی یا خراجگیر تلقی کن!»، اما او را نمی‌باشی از رحمت خداوند، محروم، تلقی نماییم. به همین دلیل برادران سابق وی، نباید او را مورد تحقیر و بیاعتنایی قرار دهند بلکه می‌باشی وی را به عنوان یکی از گوسفندان گم شده مسیح، مورد مهر و محبت قرار دهند تا شاید به میان گله بازگردانیده شود.

تعلیم و دستور مسیح درباره طرز رفتار با خطاکاران در تعلیم موسی به قوم اسرائیل به شکل بارزتری تکرار میشود: «از کسی کینه به دل نگیرید، بلکه اختلاف خود را با او حل کنید مبادا بخاطر او مرتکب گناه شوید» (لاویان ۱۹: آیه ۱۷). یعنی اگر کسی در انجام وظیفهای که مسیح مقرر داشته است، تعلل ورزد و در بازگرداندن اشخاص خاطر و گناهکار سعی و تلاش ننماید، خود را در گناه وی

سهیم و شریک میسازد. اگر خطای را تشخیص بدھیم ولی در اصلاح آن کاری نکنیم، آنگاه ما هم به اندازه شخص خطاکار مقصريم.

لیکن فقط باید به فرد خطاکار خطای او را بازگو کنیم. وظیفه ما این نیست که خطای افراد را در جمع خود مورد تفسیر و انتقاد قرار دهیم، حتی بعد از مطرح کردن گناه فرد خاطی در حضور کلیسا نباید خطای وی را برای دیگران بازگو کنیم. آشکار کردن خطای مسیحیان فقط موجب خطا و لغتش جهان بیایمانان خواهد شد و انگشت گذاشتن روی این موضوعات به ما صدمه خواهد زد، زیرا مشاهده خطاهای دیگران و فکر کردن به آن باعث میشود که طرز رفتار ما نیز تغییر یابد. هنگامیکه تلاش میکنیم تا خطای برادری را اصلاح کنیم، روح مسیح ما را هدایت میکند تا برای وی در مقابل تیرهای انتقاد دیگران چون سپری عمل نماییم. آنگاه چنین شخصی در مقابل دنیای بیاعتقاد نیز در امان خواهد بود. خود ما نیز مرتكب خطا میشویم و به رحمت و آمرزش مسیح نیازمندیم و همان رفتاری را که از مسیح انتظار داریم، باید نسبت به دیگران نیز ابراز نماییم.

« مطمئن باشید که هر چه در زمین بیندید، در آسمان بسته می شود، و هر چه در زمین باز کنید در آسمان هم باز می شود ». شما همچون سفیران آسمان عمل میکنید و موضوع کار شما برای ابدیت است.

اما نبایستی این وظیفه عظیم و خطیر را به تنها بی عهده دار شویم. هر جا که خالصانه و با تمامی دل از سخنان مسیح اطاعت کنیم، مسیح نیز در آنجا حضور خواهد داشت. او نه تنها در جمع کلیسا حاضر میشود بلکه هر جاییکه شاگردان و یا تعداد اندکی از ایماندارن با یکدیگر جمع شوند، او نیز در آنجا حضور خواهد داشت. او میفرماید: « هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند، یکدل شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمانست، برای ایشان کرده خواهد شد ».

عیسی با بیان عبارت « پدر من که در آسمان است »، به شاگردان خود میفرماید که در جامه بشری در تمامی آزمایشات و سختیها با ایشان همراه بوده است و در مصیبتها با ایشان همدردی میکند و در جامه الوهیت خویش نیز با ذات بیکران الهی مرتبط میباشد. مایه اطمینان خاطر است که عوامل آسمانی با همدردی و تلاش خارقالعادهای با انسان متحده میشوند تا گمشدگان را نجات دهند و به همین دلیل تمامی قدرت آسمان با قابلیتها و تواناییهای انسانی در هم آمیخته میشود تا جانهای گمشده را به سوی مسیح هدایت کند.

۴۹ - «در عید خیمه‌ها»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۷: ۱۵-۳۹؛ ۳۷ تدوین گردیده است]

يهودیان برای انجام فرائض مذهبی، سالی سه بار در اورشلیم گرد هم میآمدند. رهبر نامرئی قوم اسراییل در حالیکه ستونی از ابر او را احاطه کرده بود، دستورات مربوط به این گرد همایی را به قوم داد. یهودیان در سالهای اسارت نتوانسته بودند که این فرایض را به جا آورند، اما هنگامیکه قوم به سرزمین موعود مراجعت نمودند، اجرای این فرایض یکبار دیگر از سر گرفته شد. خداوند در نظر داشت که به وسیله اعیاد و مراسم سالیانه، فرامین خویش را در اذهان مردم زنده نگاه دارد. اما به جز در چند مورد، کاهنین و رؤسای قوم، این مقصود را نادیده میگرفتند و خداوند، کسی که چنین گردهماییهای قومی و مذهبی را مقرر داشته و از اهمیت آن آگاه بود، شاهد تحریف این اصول میشد.

عید خیمهها آخرین گردهمایی سالیانه بود و خداوند در نظر داشت که در این زمان مردم در مورد نیکوییها و رحمت وی تفکر نمایند. زیرا تمامی سرزمین، تحت حمایت وی قرار داشت و برکات او را دریافت مینمود و مراقبت وی از قوم اسراییل، شبانه روز ادامه داشت. آفتاب و باران، زمین را برای ثمر آوری مهیا میساخت و قوم اسراییل محصول را از درهای و دشت‌های فلسطین جمع‌آوری میکردند، دانهای زیتون را میچیدند و روغن گرانبها و پرارزش آن را در بطریها ذخیره مینمودند. محصول خرما چیده و ذخیره و خوشبهای ارغوانی رنگ درخت انگور در چرخشت فشرده میشد.

عید خیمهها به مدت هفت روز ادامه داشت و برای برگزاری آن ساکنان فلسطین و اهالی سرزمینهای دیگر، خانهایشان ترک میکردند و به اورشلیم میآمدند. مردم نواحی دور و نزدیک با شادی و سرور به مکان برگزاری جشنها میآمدند. پیر و جوان، ثروتمند و فقیر، هدایای خویش را به نشانه سپاسگزاری و حقشناصی به خداوند خدایی تقدیم میکردند که در سراسر سال نیکی و احسان خویش را همراه با برکات و نعمات به قوم نشان داده بود. هر چیز زیبایی که میتوانست جلب نظر کند و شادی و مسرت همگانی را بیان کند از بیشهها آورده میشد و شهر چون جنگل زیبایی آراسته میشد.

عید خیمهها فقط به منظور شکرگزاری برای جمع‌آوری محصول نبود بلکه به یادبود محافظت خداوند از قوم اسراییل در طول سالهای سرگردانی قوم در بیابان برگزار میشد و به همین دلیل در خلال عید، قوم اسراییل به یادبود زندگی چادر نشینی و بیابانگردی در میان چادر یا خیمهایی که از شاخهای سبز درختان درست شده

بود، به سر میبردند. این چادرها در خیابانها، در صحن هیکل و پشت، بام خانهها بر پا میشد. تپهها و درههای اطراف اورشلیم از چادرهای ساخته شده از برگ درختان، پوشیده شده و مملو از جمعیت بود.

پرستندها با سرودهای روحانی و شکرگزاری این جشن را برگزار میکردند. اندکی قبل از عید خیمهها، روز کفاره بود که در آن روز مردم با اعتراف به گناهانشان، آشتی و مصالحه خود را با آسمان اعلام میکردند و بدین طریق راه را برای جشن و شادمانی عید هموار میکردند. سرود «خداآوند را حمد گوید زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابدالabad» (مزامیر ۱۰۶ آیه ۱)، پیروزمندانه بهآسمان بلند میشد و در حالیکه انواع مختلف موسیقی نواخته میشد، مردم با فریاد هوشیاعنا [یعنی متبارک باد خداوند ما]، متفقاً سرود میخواندند.

هیکل، مرکز شادی و جشن عمومی محسوب میشد و در این مکان آیینهای قربانی، با شکوه و عظمت خاصی انجام میشد و گروه پرستش لاویان در دو طرف پلکان مرمرین ساختمان معبد، برنامه سرودخوانی را رهبری میکردند. جمعیت پرستشکننده در حالیکه شاخهای درخت نخل و سدر را در دست داشتند و آنها را حرکت میدادند با آواز بلند، سرود میخواندند و صدای دسته سرایندگان را منعکس میکردند و جمعیتی که در فواصل دور و نزدیک حضور داشتند با نغمههای خود بهاین سرودها پاسخ میدادند و بدین ترتیب تپههای اطراف هیکل از آواز حمد و پرستش جمعیت سرشار میشد.

معبد و صحن بیرونی آن شب هنگام با نور چراغها درخشان شده بود. آهنگ موسیقی و حرکت شاخهای درخت نخل، نغمه حمد و نیایش و اجتماع مردم در زیر نور چراغهای آویخته به ستونها، صف کاهنین و شکوه و عظمت مراسم، در هم میامیختند و منظرهای را به وجود میآوردند که بیننده را تحت تأثیر قرار میداد. اما با عظمترين مراسم عيد که موجبات شادی عظيم مردم را فراهم میآورد، رسمي بود که بهيادبود وقایع سفر قوم در بیابان انجام میشد.

در اولین لحظات سپیده دم و با روشن شدن هوا، کاهنین کرناهای نقرهای خود را با صدای بلند و طویل مینواختند و پاسخ کرناهای دیگر با فریاد شادی مردم که از درون خیمههایشان بهآسمان بلند میشد، بر فراز تپهها و درههای اطراف طین میافکند و روز عید را خوشآمد میگفت.

سپس کاهن، کوزهای را که از آبهای رود قدرон پر شده بود، بالا میگرفت و در حالیکه کرناها نواخته میشد، از پلههای عریض هیکل بالا میرفت و آهسته و هماهنگ با موسیقی نواخته شده، گام بر میداشت و زیر لب این سرود را میخواند که، «پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازههای تو، ای اورشلیم!» (مزمور ۱۲۲ آیه ۲). سپس کاهن، کوزه آب را به سوی مذبح که در وسط صحن کاهنین قرار

داشت، میبرد و در آنجا دو طشت نقره‌ای دیده میشد که در کنار هر یک کاهنی ایستاده بود. کاهن، کوزه آب را در یک طشت و کوزه شراب را در طشت دیگر میریخت و محتویات هر دو طشت به وسیله لولهای که به رود قدرون متصل بود، به داخل آن ریخته و از آنجا به بحرالمیت سرازیر میشد. نمایش آب مقدس و وقف شده، نشان دهنده چشمها بود که به فرمان خداوند از صخره فوران کرده و تشنگی فرزندان اسرائیل را در خلال سفر ایشان رفع کرده بود. بعد از مراسم ریخته شدن آب به درون رودخانه قدرون، فریاد شادی و پیروزی جمعیت در همه جا بهگوش میرسید که، «اینک خدا، نجات من است. بر او توکل نموده، نخواهم ترسید، زیرا یهوه قوت و تسیح من است و نجات من گردیده است. بنابراین با شادمانی از چشمها نجات آب خواهید کشید» (اشعیا ۱۲ آیات ۲ و ۳).

در حالیکه پسران یوسف خود را برای شرکت در مراسم عید خیمه‌ها آماده میکردند، مشاهده نمودند که مسیح هیچ تمایلی برای شرکت در این مراسم از خود نشان نمیدهد. آنان با اضطراب و نگرانی مراقب وی بودند. عیسی از زمانیکه در بیت صیدا مریضی را شفا داده بود، از آن زمان تا کنون در گردهماهی ملی و قومی شرکت نکرده بود و برای دوری جستن از هرگونه مبارزه بیشمر با رهبران اورشلیم، خدمات خویش را به ناحیه جلیل محدود کرده بود. بیاعتنایی آشکار او نسبت به گردهماهیهای بزرگ مذهبی و دشمنی آشکار کاهنین و معلمین یهود نسبت به وی موجب حیرت و پریشانحالی اطرافیان، حتی شاگردان و خویشاوندان وی شده بود. عیسی در تعالیم خویش پیوسته از برکات حاصل از اطاعت از احکام خداوند سخن گفته بود و اکنون به نظر میرسید که خود وی انجام وظایف الهی را مورد بیاعتنایی قرار میدهد. رابطه و گرم گرفتن وی با باجگیران و افراد بدnam، بیاعتنایی کردن وی نسبت به آیینها معلمین یهود و نادیده گرفتن شرایط و مراسم سنتی مربوط به روز سبت او را در مقام ضدیت و رویارویی با حکام مذهبی قرار داده، سؤال برانگیز شده بود و موجب تردید مردم گردید. برادران عیسی، بیاعتنایی وی نسبت به بزرگان و دانشمندان قوم را اشتباه تلقی نموده، احساس میکردند که حق با ایشان است و عیسی در مخالفت با ایشان مرتکب خطا شده است. اما همین برادران شاهد زندگی بدون عیب و گناه وی بودند و با وجودیکه خود را در ردیف شاگردان عیسی قرار نمیدادند، ولی عمیقاً تحت تأثیر اعمال وی قرار میگرفتند. محبوبیت عیسی در ناحیه جلیل حس جاهطلبی ایشان را ارضاء میکرد و هنوز امیدوار بودند که وی قدرتش را به نحوی آشکار سازد که فریسیان، آنچه را که عیسی مدعی آن بود، به روشنی درک کنند. چه عالی خواهد بود که او که همان مسیح موعود است، پادشاه اسرائیل بشود! آنان این تصورات را در اوج رضامندی در سر می‌پروراندند.

برادران مسیح به قدری از این فکر به هیجان آمده و نگران بودند که وی را برای عزیمت به اورشلیم تشویق مینمودند. بنابراین به وی میگفتند: «اینجا را ترک کن و

بهیهودیه برو تا پیروانت کارهایی را که میکنی ببینند، زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمیکند، پس اگر این کارها میکنی، خود را به جهان بنما! ». کلمه « اگر » نشان میداد که حتی برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند و به همین دلیل او را به ترسیدن و ضعیف بودن متهم میکردند. آنان از خود میپرسیدند که اگر او همان مسیح موعود است، دیگر چرا روش کتمان حقیقت و عدم فعالیت را در پیش گرفته است؟ اگر او واقعاً دارای چنان قدرتی است، چرا با جسارت و دلیری به اورشلیم نمیرود و بر ادعای خویش اصرار نمیورزد؟ چرا او اعمال و معجزات خارقالعادهای را که در ناحیه جلیل انجام داده بود، در اورشلیم انجام نمیداد؟ و برادران عیسی به وی توصیه میکردند که خود را در ایالات دور افتاده مخفی نسازد بلکه اعمال فوقالعاده و پرقدرت خویش را به نفع دهقانان و ماهیگیران بیسواند و بیاطلاع بهکار اندازد. همچنین به وی میگفتند که به اورشلیم، پایتخت عزیمت کند و حمایت و پشتیبانی کاهنین و رؤسای قوم یهود را به دست آورد و قوم را برای برقراری پادشاهی جدید متفق و متحد سازد.

برادران عیسی با انگیزهای خودپرستانه که غالباً در قلوب اشخاص جاهطلب یافت میشود، تکلم میکردند. روحیه ایشان همان روحیه حاکم بر این جهان بود. آنان از رفتار عیسی رنجیده خاطر بودند زیرا وی به جای آنکه در طلب پادشاهی دنیوی و فانی باشد، اعلام کرده بود که نان حیات است. آنان از اینکه میدیدند عده زیادی از شاگردان، وی را ترک میگویند، بسیار مأیوس و نا امید شده بودند و خود ایشان نیز به خاطر فرار از رنج و محنت از وی دوری گزینند و اعمال او را که نشان میداد وی فرستاده خداوند است، نادیده گرفتند.

« پس عیسی بهایشان گفت: هنوز وقت من فرا نرسیده است، اما برای شما هر وقتی مناسب است. جهان نمیتواند از شما متنفر باشد اما از من نفرت دارد، زیرا من شهادت میدهم که کارهایش بد است. شما خود برای عید بروید، من فعلای بھاین عید نمیآیم، زیرا وقت من هنوز فرا نرسیده است ». این را گفت و در جلیل ماند. برادران عیسی با لحنی مقتدر با وی سخن میگفتند و توصیههایی را که می بایستی بدانها عمل نماید، به وی گوشزد کرده بودند. اما عیسی سرزنش ایشان را به خودشان بازگردانید و آنان را در زمرة شاگردان از خود گذشتهاش قرار نداد بلکه در زمرة دنیا و گفت: « جهان نمیتواند از شما متنفر باشد، اما از من نفرت دارد زیرا من شهادت میدهم که کارهایش بد است ». آنایکه روح این دنیا را دارند، مورد نفرت جهان نیستند بلکه همواره از محبت این جهان برخوردار خواهند بود.

در نظر مسیح، جهان محل راحتی و قدرتطلبی نبود و به همین دلیل منتظر فرصت نبود تا قدرت و شکوه آن را تصاحب کند. زیرا قدرت و جلال دنیوی نیز برای او ارزشی نداشت. این جهان مکانی بود که پدر آسمانی وی را به آن فرستاده بود. او آمده بود تا برای اجرای طرح عظیم رستگاری و نجات جهان، حیات خویش

را فدا کند. او وظیفه داشت که نسل گناهکار را نجات بخشد و به همین دلیل نباید پا از حد خود فراتر مینهاد، خود را به خطر میانداخت و موجب بحران میشد. در مأموریت عیسی برای نجات جهان هر واقعه‌ای وقت معینی داشت و او میباشد صبورانه در انتظار آن میماند. مسیح میدانست که مورد نفرت جهان قرار خواهد گرفت و نیز میدانست که به خاطر اعمالش کشته خواهد شد لیکن در اراده پدر آسمانی نبود که قبل از زمان تعیین شده، جانش را به خطر بیندازد.

خبر معجزات مسیح از اورشلیم به تمامی نقاطی که یهودیان در آن پراکنده بودند، گسترش یافته بود و به رغم اینکه ماهها در اعیاد و جشن‌های مذهبی شرکت نمینمود، لیکن توجه و علاقه مردم نسبت به وی کاهش نیافته بود. بسیاری از مردم از اقصی نقاط به امید دیدن مسیح در عید خیمه‌ها شرکت کرده بودند. در آغاز جشن خیمه‌ها تمامی اذهان متوجه او بود. فریسیان و رؤسای قوم در انتظار آمدن او بودند تا فرصتی بهدست آورند و او را محکوم سازند. آنان با نگرانی سوال میکردند که « او کجاست؟ » اما هیچکس از مکان او اطلاعی نداشت. افکار مربوط به او بیشترین جا را در اذهان مردم به خود اختصاص داده بود. مردم از ترس کاهنین و رؤسای قوم جرات نداشتند که او را مسیح بخوانند اما مردم در همه جا به طور خصوصی و مشتاقانه درباره او سخن میگفتند. بسیاری از او دفاع میکردند و او را فرستاده خدا میدانستند، در مقابل، عده‌ای نیز او را فریبدهنده مردم قلمداد میکردند.

در این اثناء عیسی مخفیانه به اورشلیم عزیمت کرد. عیسی برای عزیمت به اورشلیم مسیر کم رفت و آمد را برگزید تا به وسیله مردمی که از اطراف و اکناف بدان شهر عزیمت میکردند، دیده نشود. اگر وی به یکی از کاروانهایی که عازم عید خیمه‌ها بود، ملحق میگردید، توجه همگان را به سوی خود جلب مینمود و موجب میشد تا در هنگام ورود وی به شهر اورشلیم، مردم به نفع وی تظاهرات نمایند و این موضوع باعث برانگیخته شدن خشم مقامات میشد و برای ممانعت از چنین واقعه‌ای مجبور شد بهتنهایی سفر کند.

در خلال عید و هنگامیکه هیجان عمومی درباره او بهاوج خود رسیده بود، در حضور جمعیت بهصحن معبد آمد. مردم به علت غیبت وی از عید خیمه‌ها تصور میکردند که او جرات روبهرو شدن با قدرت کاهنین و رؤسای قوم را ندارد. اما همه مردم از حضور وی در صحن معبد شگفتزده شده بودند. همه سکوت اختیار کردند. تمامی مردم از عظمت و جسارت وی متعجب شده بودند. به میان دشمنان پرقدرتی که تشهه نابودی وی بودند، قدم نهاده است. عیسی در حالیکه در میان جمعیت انبوه ایستاده بود، چنان سخن میگفت که هیچ انسانی تا آن لحظه قادر به انجام آن نبوده است. سخنان عیسی نشان میداد که دانش وی نسبت به احکام و مقررات قوم اسراییل درباره آینهای مربوط به قربانی و تعالیم انبیاء، بسیار بیشتر

میباشد. او موانعی چون ظاهر پرستی سنتگرایی را درهم شکسته بود. چشمانداز وقایع آینده در پیش چشمان وی گشوده شده بود و او در مقام کسی که خدای نادیده را میبیند، با قدرتی فوقالعاده درباره امور دنیوی و آسمانی، انسانی و الهی سخن میگفت. سخنان او آنچنان واضح و متقاعد کننده بود که جمعیت از تعالیم او در شگفت شدند، « زیرا در کلامش اقتدار بود » (لوقا ۴۴ آیه ۳۲). مسیح با انواع تمثیل ها و طرق گوناگون به جمعیت حاضر هشدار میداد که چنانچه برکات مورد نظر از سوی او را مورد انکار قرار دهنده، با بلا و مصیبت روبرو خواهند شد. او همه دلایل و مدارکی را که نشان میداد که فرستاده خداوند است، به جمعیت ارائه نمود و سعی کرد که هر نحوی که ممکن است آنان را دعوت به توبه نماید و اگر موفق میشد، آنها را از تقصیر و گناه چنین عملی برهاند، هیچ وقت توسط آنان انکار نمیشد و به دست قوم خود به قتل نمیرسید.

تمام جمعیت از دانش او نسبت به احکام و نبوت‌ها در شگفت شدند و از یکدیگر میپرسیدند که، « این مرد که علوم دینی نیاموخته است، چگونه میتواند از چنین دانشی برخوردار باشد؟ » از نظر یهودیان هیچ شخصی شایستگی عنوان معلم مذهبی را نداشت مگر اینکه در مکاتب خاخامها و کاهنین تحصیل کرده باشد و عیسی و یحیای تعمید دهنده از سوی رؤسای قوم یهود بیسواند معرفی شده بودند، زیرا در مدارس معلمین یهود تعلیم ندیده بودند. ولی آناینکه سخنان عیسی و یحیای تعمید دهنده را میشنیدند، از دانش ایشان نسبت به کتب مقدسه در شگفت شده، میپرسیدند: « این مرد که علم دین نیاموخته، چگونه میتواند از چنین دانشی برخوردار باشد؟ » در حقیقت، عیسی و یحیی از انسان تعلیم نیافته بودند بلکه خداوند خدای آسمان، معلم ایشان بود و آنان از وی عالیترین نوع حکمت را فرا میگرفتند.

هنگامی که عیسی در صحن معبد سخن میگفت، جمعیت مسحور کلام وی شده بودند. حتی سرسخترین مخالفان عیسی نیز در آسیب رساندن به وی احساس ناتوانی میکردند و برای مدتی سایر منافع را از یاد برند. عیسی تا روز آخر که « روز بزرگ عید » بود هر روزه مردم را تعلیم میداد. در صبح روز آخر عید، عیسی متوجه شد که مردم از طولانی بودن عید خسته شده‌هاند بنابراین ایستاد و به بانگ بلند ندا در داد: « هر که تشهنه است، نزد من آید و بنوشد. هر که به من ایمان آورد، همانگونه که کتاب میگوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد ». شرایط مردم و خستگی ایشان موجب شده بود که عیسی چنین درخواستی را مطرح نماید. آنان روزهای متوالی مشغول جشن و شادمانی بودند و چشمهاش ایشان با دیدن الوان و انوار مختلف خیره و گوشهای ایشان از نواها و اصوات مختلف پر شده بود، اما در طول مراسم و تشریفات مربوط به عید، نیازهای روحانی و معنوی مردم برآورده نشده بود و جانهای تشنہشان در حال هلاک شدن بود و به همین دلیل، عیسی از مردم دعوت نمود که از چشمه جاویدان حیات بنوشنند، تا از

بطنهای ایشان نهرهای آب زنده روان شود، و به حیات جاودانی منجر گردد.

در آخرین روز عید، کاهن به یادگاری از صخرهای که در بیابان شکافته شده و آب از آن جاری شده بود، مراسمی را به جا آورد. صخره، نمادی از مسیح بود که با مرگ خویش سبب میشد تا نهرهای زنده نجات برای تمامی تشنگان جاری شود. سخنان مسیح آب حیات بود. در میان جمعیت، کسی ایستاده بود که خود را برای کوبیده شدن آماده کرده بود تا آب حیات را به سوی جهان جاری سازد. شیطان با کوبیدن مسیح، تصور میکرد که میتواند سور حیات را نابود کند اما از صخره کوبیده شده، آب حیات جاری شد. هنگامیکه عیسی با مردم سخن میگفت، شادی و ترس آمیخته با احترام، دلهای ایشان را لبریز کرده بود، به حدی که تعداد بسیاری حاضر بودند که همراه با زن سامری فریاد برآورند که، «سور! از این آب بهمن بده تا دیگر تشنه نشوم» (یوحنا ۴ آیه ۱۵).

عیسی از نیازهای مردم آگاه بود، حشمت و دولت و افتخار نمیتواند نیازهای دل آدمی را برآورده کند. « هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد ». ثروتمند، فقیر، بلندپایه و عامی به یکسان مقبول درگاه وی میشوند. عیسی وعده میدهد که ستمدیدگان را نجات دهد و رنجدیدگان را تسلی بخشد و افسردها را امید دهد. بسیاری از مستمعین عیسی بر آرزوهای تحقق نیافته تأسف میخورند و بسیاری دیگر حزن و اندوه درد دل خود میپرورانند و عدهای دیگر برای ارضاء آرزوهای بیقرار خویش در اندیشه امور دنیوی و تمجید و ستایش انسانها بودند. اما هنگامیکه به همه آرزوهای خود دست مییافتند، میفهمیدند که تمامی زحمت ایشان فقط برای حصول شکسته ظرفی بوده است که تشنگی ایشان را رفع نمیکند. آنان در میان زرق و برق ناشی از خوشی، با حالتی غمگین و ناراضی ایستاده بودند. ندای ناگهانی مسیح که اعلام میکرد: « هر که تشنه است، بیاید ». رشته افکار پریشان و مصیبتبارشان را از هم گستیت، اما هنگامیکه به ادامه سخنان مسیح گوش فرا دادند، امید تازهای در اذهانشان برانگیخته شد و روح القدس نماد تازهای از موهبت گرانبهای نجات و رستگاری را پیش روی ایشان قرار داد.

ندای مسیح به جانهای تشنه، امروز نیز با قدرت و قوتی بیشتر از آنچه که در صحن معبد و در روز آخر عید خیمهها بهگوش میرسید، ادامه دارد. چشمه آب حیات در دسترس همگان است و جرuheای جاودانی حیات بهتشنگان و خستگان تقدیم میشود. عیسی هنوز ندا میدهد: « هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد ». « هر که تشنه است، هر که طالب است، از آب حیات بهرایگان بگیرد ». « هر که از آن آب که من به او میدهم، بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آبی که من میدهم در او چشمها میشود که تا به حیات جاویدان جوشان است » (مکاشفه ۲۲ آیه ۱۷؛ یوحنا ۴ آیه ۱۴).

۵۰ - «در میان دامها»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۷: ۳۶-۴۰ و ۵۳-۱۶]

[۸: ۱۱-۱ تدوین گردیده است]

در تمام مدت عید که عیسی در اورشلیم به سر میبرد، جاسوسان چون سایهای او را تعقیب میکردند. هر روزه توطئهای جدیدی برای ساکت کردن او طرحیزی میشد. کاهنین و رؤسای قوم مترصد فرصتی بودند تا وی را گرفتار سازند و در صدد بودند تا با خشونت و توسل به زور از اعمال وی جلوگیری کنند. اما به این نیز بسنده نمیکردند، آنان سعی داشتند تا این معلم جلیلی را در نظر مردم خوار و حقیر سازند.

در روز نخست حضور وی در عید خیمهها، رؤسای قوم به نزد او آمدند و سؤال کردند که به چه حقیقی تعلیم میدهد، و با این سؤال میخواستند توجه مردم را از او منحرف و با مطرح کردن حق تعلیم، اهمیت و قدرت خویش را به مردم گوشزد کنند. عیسی در جواب ایشان گفت: «تعالیم من از خودم نیست، بلکه از اوست که مرا فرستاده است. اگر کسی به راستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درخواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود میگوییم» (یوحنا ۷ آیات ۱۶ و ۱۷). عیسی در مقابله با پرسش عیجویانه ایشان، نه تنها پاسخی عیجویانه نداد بلکه با بیان حقیقت، اهمیت آن را برای رستگاری انسان یادآور شد. عیسی گفت که پذیرش و شناخت حقیقت مبتنی بر فکر و ذهن نیست بلکه به دل آدمی بستگی دارد. حقیقت می‌باشد که تمام دل پذیرفته شود و مورد تکریم اراده قرار گیرد. اگر دریافت حقیقت فقط به قدرت استدلال و اندیشه محدود شود، پذیرش آن موجب غرور و تکبر میگردد. بنابراین دریافت حقیقت از طریق عمل فیض خدا در دل آدمی صورت میپذیرد و دریافت آن ممکن است از گناهان و توبهای است که توسط روح القدس آشکار میشود. امتیاز و برتری انسان در زمینه دریافت شناخت حقیقت، هر قدر هم که عظیم بتواند باشد، سودی در پی نخواهد داشت مگر اینکه دل آدمی برای دریافت حقیقت آماده و پذیرا گردد، یعنی اینکه از تمامی عادات و اعمالی که مخالف اصول حقیقت است، آگاهانه منصرف شود. کسانی که خود را تسليم خدا نمایند و برای شناخت وی و انجام اراده‌هاش استیاق خالصانه داشته باشند، حقیقت به عنوان قدرت خدا برای نجات و رستگاری ایشان ظاهر خواهد شد. همین موضوع میتواند تمایز میان کسی را که برای خداوند سخن میگوید با کسی که صرفاً برای خویشن سخن میگوید، آشکار سازد. فریسیان امیال خواستهای خویش را در حمایت از اراده خدا بهکار نمیگرفتند، آنان در پی کسب حقیقت نبودند بلکه برای فرار از حقیقت عذر و بهانه میآوردند و مسیح نشان داد

که آنان به همین دلیل از درک تعالیم وی عاجز هستند.

عیسی اکنون آزمایش را مطرح میکرد که به وسیله آن معلم حقیقی از معلم گمراهکننده تشخیص داده میشد، «آن که از خود میگوید، در پی جلال خویشتن است، اما آن که خواهان جلال فرستنده خویش است، راستگوست و در او هیچ ناراستی نیست» (یوحنا ۷ آیه ۱۸). کسی که در پی جلال خویشتن است، از خود سخن میگوید. روح خودپرستی منشاء و مبداء خویش را آشکار میکند. اما عیسی در پی جلال خدا بود و کلام خدا را بیان میکرد و همین موضوع ثابت مینمود که وی این حق را دارد تا به عنوان معلم حقیقت به تعلیم مردم بپردازد.

عیسی با نشان دادن امیال باطنی و قلبی فریسیان، الوهیت خویش را به اثبات رسانده بود. آنان از وقتی که عیسی در بیت صیدا به معالجه مریضان مشغول شده بود، در صدد قتل وی بودند و بدین ترتیب شریعتی را که مدعی دفاع از آن بودند، زیر پا میگذاشتند و عیسی در این مورد بهایشان گفت: «آیا موسی شریعت را به شما نداد؟ اما هیچیک از شما بدان عمل نمیکند. از چه رو کمر به قتل من بستهاید؟». سخنان مسیح دوزخ هلاکتی را که فریسیان در شرف داخل شدن به آن بودند را نور تندی، به ایشان آشکار کرد و برای لحظاتی ترس سراسر وجود ایشان را فراگرفت و دیدند که با قدرت لایتناهی در حال مبارزه هستند. اما آنان نسبت به این هشدارها بیتفاوت بودند و برای اینکه نفوذ ایشان در میان مردم حفظ شود، نقشهای جنایتکارانه ایشان می بایستی از نظر مردم مخفی بماند. بنابراین با نادیده گرفتن سوالات عیسی با صدای بلند فریاد میزدند: «تو دیوزدهای! کیست که در پی کشتن تو باشد؟» و اعمال خارقالعاده عیسی را تلویحاً به ارواح پلید نسبت میدادند.

عیسی به نیش و کنایه ایشان توجهی نکرد و در ادامه سخنان خویش گفت که اعمال شفابخش وی در بیتصیدا با قوانین روز سبت مطابقت داشته است و با تفسیری که خود یهودیان در مورد شریعت مطرح کرده بودند، موجه و قابل توجیه میباشد. عیسی گفت: «موسی حکم ختنه را بهشما داد و... بر این پایه، در روز سبت نیز پسران ختنه میکنید». بر اساس شریعت، اطفال را در هشتمین روز تولد، ختنه میکردند و اگر این روز با روز سبت مصادف میشد، از انجام تشریفات اجتناب نمیکردند و به همین ترتیب «شفای کامل افراد در روز سبت» با روح قوانین شریعت هماهنگی داشت و با توجه به این موضوع، عیسی از ایشان خواست که «بر اساس ظاهر داوری نکنند بلکه بهحق داوری کنند». رؤسای قوم با شنیدن سخنان عیسی سکوت کرده بودند ولی برخی از مردم گفتند که، «آیا این همان نیست که قصد کشتنش را دارند؟ ببینید چگونه آشکارا سخن میگوید و بد و هیچ نمیگویند! آیا ممکن است بزرگان قوم بهراستی دریافته باشند که او همان مسیح است؟».

بسیاری از شنوندگان سخنان مسیح که ساکن اورشلیم بودند، از توطئه‌های رؤسای قوم، علیه او اطلاع داشتند و اکنون احساس میکردند که با قدرت مقاومت‌ناپذیری به سوی او کشیده میشوند و این عقیده به ذهن‌شان خطور کرده بود که وی پسر خداست. اما شیطان همواره آماده بود تا ایشان را دچار شک و تردید سازد و ایده‌های نادرست مردم درباره مسیح و آمدن وی، راه را برای انجام مقاصد شیطان هموار مینمود. باور عمومی بر این بود که مسیح می‌باشد در بیتلحم متولد شود اما پس از مدتی باید ناپدید شود و در ظهور ثانی وی کسی نخواهد دانست که از کجا می‌آید. عده نسبتاً زیادی عقیده داشتند که مسیح موعود با بشریت رابطه‌ای نخواهد داشت و به دلیل اینکه عیسی ناصری از جلال و شکوه مورد تصور مردم درباره مسیح، برخوردار نبود، مردم بهچنین نظراتی توجه میکردند و میگفتند: «ما میدانیم این مرد از کجا آمده است، حال آنکه چون مسیح ظهور کند، کسی نخواهد دانست که مسیح از کجا آمده است».

هنگامیکه مردم ما بین شک و ایمان در متزلزل بودند، عیسی از افکار ایشان آگاه گردید و پاسخ داد: «مرا میشناسید و میدانید از کجا ام، اما من از جانب خود نیامده‌ام. او که مرا فرستاده، حق است و شما او را نمیشناسید». آنان مدعی بودند که از منشاء و اصل مسیح اطلاع دارند، در صورتیکه نسبت بهآن کاملاً بیاطلاع و نادان بودند. اگر آنان بر طبق اراده خداوند زندگی میکردند، هنگامی که پسر خدا بر ایشان آشکار میگردید وی را میشناختند.

شنوندگان مسیح به جز درک سخنان وی راه و چاره‌ای نداشتند. زیرا مسیح همان ادعایی را که ماهها قبل در حضور سنه‌درین(شورای عالی یهود) اعلام نموده و خود را پسر خدا معرفی کرده بود، مجدداً تکرار میکرد و همانطوری که در آنوقت رؤسای یهود سعی داشتند وی را به قتل برسانند، اکنون نیز میخواستند وی را گرفتار کنند اما نیرویی نامری از کار ایشان ممانعت نمود و خشم آنان را محدود کرد و گفت تا این حد پیش خواهید رفت و نه بیش از آن.

در میان مردم بسیاری به او ایمان داشتند و میگفتند: «آیا چون مسیح بیاید، بیش از این مرد معجزه خواهد کرد؟ سران کاهنان و فریسیان که با نگرانی مراقب جریان حوادث بودند، همدردی جمعیت را با مسیح مشاهده کردند. آنان با شتاب بهسوی کاهن اعظم روانه شدند و نقشه گرفتار کردن مسیح را مطرح ساختند.

آن ترتیبی داده بودند تا وی را هنگامیکه تنهاست، گرفتار کنند زیرا در حضور جمعیت جسارت دستگیری وی را نداشتند. اینبار نیز مسیح به آنان نشان داد که از منظور ایشان مطلع است و فرمود: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، و سپس نزد فرستنده خود میروم، مرا خواهید یافت و آنجا که من هستم، شما نمیتوانید آمد». به زودی او به جای امنی که دور از دسترس تحقیر و تنفر فریسیان بود، عزیمت میکرد و با معراج به سوی پدر آسمانی، مورد پرستش

فرشتگان قرار میگرفت و قاتلان وی هرگز به چنان مکانی دسترسی نداشتند.

کاهنان با تمسخر و استهzaء بهیکدیگر میگفتند: « این مرد کجا میخواهد برود که ما نمیتوانیم او را بیابیم؟ آیا میخواهد نزد یهودیان پراکنده در میان یونانیان برود و یونانیان را تعلیم دهد؟ » در مخیله این عیبجویان هرگز نمی گنجید که کلمات استهزاً آمیزشان، رسالت مسیح را در آینده به تصویر میکشند. مسیح همه روزه دستهای خویش را به سوی مردمی نافرمان و گردنش دراز کرده بود، اما آنان که او را جستجو نکردند، یافتند و او خویشن را بر کسانی که او را نطلبیدند، آشکار ساخت، (رومیان ۱۰ آیات ۲۰ و ۲۱).

بسیاری از مردم که مقاعد شده بودند عیسی پسر خداست به واسطه دلایل غلط و نادرست کاهنان و فریسیان گمراه شده بودند. این معلمان مفاهیم عظیم نبوتهای انبیاء درباره مسیح را برای مردم بازگو میکردند. آنان میگفتند که او « در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد کرد »، « او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان » (اشعیا ۲۴ آیه ۲۳؛ مزمیر ۷۲ آیه ۸) معلمان یهود سپس به نحو اهانتباری جلال و شکوه بیان شده در آیات فوق را با تظاهر متواضع و محقر عیسی مقایسه میکردند. آنان با تحریف کلام نبوت، ارتکاب گناه را تأیید میکردند. اگر مردم کلام خدا را صادقانه مطالعه میکردند، هرگز دچار گمراهی نمیشدند. باب شصت و یک کتاب اشعیای نبی از اعمالی که مسیح می بایستی انجام دهد، سخن میگوید و عیسی تمامی این اعمال را انجام داده بود. باب پنجاه و سه کتاب اشعیا از عدم پذیرش و مصائب مسیح سخن میگوید و باب پنجاه و نه آن به شخصیت و رفتار فریسیان و معلمین یهود اشاره میکند.

خداآند انسان را مجبور نمیکند که از بیایمانی خویش دست بردارد. نور و ظلمت، حقیقت و گناه، پیش روی وی قرار دارد و پذیرش هر یک از آنها به عهده خود انسان است. اندیشه انسان از قدرتی برخوردار است که میتواند اختلاف میان حق و باطل را تشخیص دهد. نقشه خدا این است که انسان از روی غریزه و احساس تصمیم نگیرد بلکه بر اساس اهمیت و اعتبار شواهد موجود در کتب مقدسه تصمیمگیری کند. اگر یهودیان تعصب را کنار میگذارند و نبوتهای پیشگویی شده را با خصوصیات زندگی عیسی مقایسه میکردند، آنگاه میتوانستند مطابقت زیبایی را میان نبوتها و انجام آنها در زندگی و خدمت عیسی ناصری، این جلیلی فروتن مشاهده کنند.

امروز نیز بسیاری از مردم مانند یهودیان به همان طریق، گمراه میشوند. معلمین مذهبی، کتاب مقدس را مطابق فهم و سنت های خویش مطالعه میکنند و مردم، خودشان کتب مقدسه را تفتیش نمیکنند و حقایق آن را مورد داوری قرار نمیدهند. آنان روح خود را بهرهبران مذهبی تسلیم میکنند. موعظه و تعلیم کلام خدا

وسیله‌ای است که وی برای پراکنده ساختن نور حقیقت مقرر داشته است، بنابراین وظیفه ما این است که تعالیم انسانی را با کتب مقدسه، مورد مقایسه و ارزیابی قرار دهیم. هر کسی که با دعا و نیایش کتاب مقدس را مطالعه کند و برای اطاعت از کلام خدا در پی کسب حقیقت باشد، قطعاً از نور حقیقت الهی برخوردار خواهد شد. چنین شخصی نوشتگات کتاب مقدس را درک خواهد نمود، «اگر کسی به راستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درباره تعلیم خواهد دانست» (یوحنا ۷ آیه ۱۷).

در آخرین روز عید خیمه‌ها، نگهبانانی که برای دستگیری عیسی فرستاده شده بودند، بدون وی بازگشتند. فریسیان با عصبانیت از ایشان سؤال کردند که، «تا کنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است». دلهاي سخت ایشان با شنیدن کلام عیسی نرم شده بود. هنگامیکه عیسی در صحن معبد سخن میگفت، آنان به وی نزدیک شدند و مقصود اصلی را که به خاطر آن فرستاده شده بودند، فراموش کردند و مانند سایرین مسحور کلام وی شدند. مسیح خود را به ایشان مکشوف ساخت و آنان حقایقی را مییافتند که فریسیان و کاهنان از درک آن عاجز بودند. زیرا بشریت با جلال و شکوه الوهیت در هم آمیخته بود و هنگامیکه این نگهبانان به نزد فریسیان بازگشتند، افکارشان به قدری تحت تأثیر سخنان عیسی قرار گرفته بود که در مقابل سؤال فریسیان که پرسیده بودند: «چرا او را نیاوردید؟» پاسخ دادند: «تا کنون کسی چون این مرد سخن نگفته است».

فریسیان و کاهنان نیز در نخستین دیدار با عیسی همان عقیده را نسبت به وی احساس میکردند و دلهاي ایشان شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته بود. عبارت «تا کنون کسی چون این مرد سخن نگفته است»، از ذهن ایشان نیز خطر کرده بود. لیکن آنان فکر پذیرش و اعتقاد به روح القدس را در ذهن خود سرکوب کرده بودند. فریسیان با شنیدن پاسخ نگهبانان بسیار خشمگین شدند زیرا ایشان با وجود عنوان مأموران اجرای شریعت، تحت تأثیر عیسی قرار گرفته بودند. بنابراین بهنگهبانان گفتند: «مگر شما نیز فریب خوردهاید؟ آیا از بزرگان قوم یا فریسیان کسی هست که بهاو ایمان آورده باشد؟ البته که نه! اما این مردم عامی که چیزی از شریعت نمیدانند، ملعونند».

آنانی که پیام حقیقت به ایشان گفته میشود، به ندرت سؤال میکنند که، «آیا حقیقت دارد؟ و یا چه کسی از آن طرفداری و حمایت میکند؟» مردم حقیقت کلام را از تعداد جمعیتی که آن را میپذیرفتند، ارزیابی میکردند و امروزه نیز این سؤال را از مردم میشنویم که، «آیا از دانشمندان یا رهبران مذهبی کسی هست که ایمان آورده باشد؟» امروز نیز مانند زمان مسیح، مردم نسبت به دینداری واقعی بیعلقه هستند. آنان با اشتیاق فراوان در پی لذات دنیوی هستند و حقایق جاودان الهی را مورد بیتوجهی قرار میدهند.

اگر عده بیشماری از مردم حاضر به قبول حقیقت نیستند و اگر مردان بزرگ جهان نیز از پذیرش حقیقت امتناع مینمایند، تمام این موارد دلیلی بر باطل بودن حقیقت نمیتواند باشد.

کاهنان و رؤسای قوم مجددًا نقشه دستگیری عیسی را طرح نمودند، زیرا میترسیدند که اگر وی را در تعلیم مردم آزاد بگذارند، آنان را از رهبران تعیین شده مذهبی جدا خواهد ساخت. بنابراین تنها روش مطمئن این بود که او را بیدرنگ ساکت کنند. اما همچنانکه سرگرم صحبت و تصمیمگیری بودند با مانع روبرو شدند. نیقدیموس از ایشان پرسید: « آیا احکام ما کسی را محکوم میکند بدون اینکه نخست سخن او را بشنود دریابد چه کرده است؟ ». سکوت بر جمعیت فریسیان حکمفرما شد و سخنان نیقدیموس تا اعماق وجود ایشان نفوذ کرد زیرا آنان نمی توانستند کسی را محکوم کنند، بدون اینکه نخست سخن او را بشنوند. اما این موضوع تنها دلیل سکوت رهبران متکبر یهود نبود، بلکه آنان از جسارت نیقدیموس در دفاع از عدالت متعجب شده و به او خیره شده بودند و از اینکه یکی از همکاران ایشان تحت تأثیر رفتار و شخصیت عیسی، به دفاع از وی پرداخته بود، آزده و در شگفت بودند و چون از حیرت و شگفتی خلاصی یافتند با طعنه از نیقدیموس سوال کردند: « مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل برنخاسته است ».

با این حال، اعتراض نیقدیموس به توقف کار شورا منتهی گردید زیرا رؤسای یهود قادر نبودند بدون استماع سخنان عیسی اهدافشان را اجرا و وی را محکوم سازند. بنابراین رؤسای قوم در انجام طرح خود شکست خوردن و سپس هر یک به خانه خویش رفته‌اند. اما عیسی به کوه زیتون رفت. عیسی با دور شدن از هیاوه و غوغای شهر و با فاصله گرفتن از جمعیتی مشتاق و علمای یهود خطرناک و خیانتپیشه، به سوی بیشهزار آرام درختان زیتون روانه شد تا در تنها یی با خدا به راز و نیاز بپردازد. سحرگاهان، عیسی باز بهصحن معبد آمد. در آنجا همه مردم گرد وی جمع شدند، و او نشسته، بهتعلیم ایشان پرداخت. اما چندی نگذشته بود که سخنانش را قطع کردند. در این هنگام، علمای دین و فریسیان، زنی وحشتزده را که در حین زنا گرفته شده بود، آوردند. آنان در حالیکه فریاد میزدند، زن را متهم میکردند که حکم هفتم از ده فرمان را نقض نموده است. پس از آنکه زن متهم را به حضور عیسی آورده‌اند، با ظاهری محترمانه ولی در واقع ریاکارانه از عیسی سوال کردند، « استاد! این زن در حین زنا گرفته شده است. موسی در شریعت به ما حکم کرده است که اینگونه زنان سنگسار شوند، حال تو چه میگویی؟ ». در زیر پوشن احترام دروغین ایشان طرح نابودی عیسی بهطور محترمانهای نهفته بود. آنان با طرح این سوال منتظر فرصتی بودند تا وی را محکوم سازند زیرا تصویر میکردند که هر نوع قضاؤت و داوری عیسی درباره زن زناکار، این فرصت را بهایشان خواهد داد تا وی را گرفتار و محکوم سازند. اگر عیسی زن را تبرئه میکرد، ممکن بود که به حقیر

شمردن شریعت موسی محاکوم شود و اگر زن را مستحق مجازات مرگ میدانست در آن صورت به وسیله رومیان محاکوم شناخته میشد، زیرا اقتدار رومیان را زیر سئوال میبرد.

عیسی برای لحظاتی به این منظره خیره شد از یک سو زنی گرفتار که از شرم‌ساری به خود میلرزید و از سوی دیگر رجال و مقامات نامهربان و بیاحساس را میدید که فاقد هر نوع شفقت انسانی بودند. روح پاک و بیعیب او از دیدن این منظره اندوهگین و منزجر شد. عیسی به خوبی آگاه بود که فریسیان با چه هدفی این زن را به حضور وی آورده‌اند. او از نیت قلبی ایشان آگاه بود و از شخصیت و پیشینه زندگی تمامی کسانی که در حضور وی بودند به خوبی آگاه بود. این به اصطلاح نگهبانان عدالت، خود آن زن را به سوی انجام گناه هدایت کرده بودند تا شاید عیسی را بیازمایند و موردی برای متهم کردن او بیابند. مسیح سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر زمین مینوشت.

مدعيان که از تأخیر و بیاعتنتایی مسیح بیحوصله شده بودند، به او نزدیک شدند و همچنان از او سئوال میکردند. اما به محض اینکه نگاه ایشان در تعقیب نگاههای عیسی بهزمین زیر پای او دوخته شد، رنگ چهره ایشان تغییر یافت. زیرا گناهان پنهان زندگی ایشان در پیش چشمانشان آشکار شده بود. مردمی که شاهد صحنه بودند، با دیدن چهره برافروخته فریسیان و علمای دین با کنجکاوی جلوتر آمدند تا ببینند که چرا ایشان با خجالت و حیرت بدان نقطه خیره شده‌اند. با متهم ساختن این زن، فریسیان و علمای دین یهود، علیرغم تمامی ادعای خویش مبنی بر محترم شمردن شریعت، خود، شرایط و مقررات شریعت را زیر پا میگذاشتند. وظیفه شوهر بود که علیه آن زن اقدام کند و زن و مرد زناکار می‌باشند بهیک اندازه مورد تنبیه قرار میگرفتند و اقدام متهمندگان کاملاً بیجا و بیمورد بود. اما عیسی بر اساس دلایل خودشان با آنان رفتار نمود. شریعت تصريح کرده بود که در سنگسار کردن اشخاص، در وهله نخست، شهود می‌باشند نخستین سنگ را به سوی متهم پرتاب کنند. بنابراین عیسی سر بلند کرد و بدیشان گفت: « از میان شما هر آن کس که بیگناه است، نخستین سنگ را به او بزند ». و باز سر به زیر افکنده، بر زمین مینوشت.

عیسی نه احکامی را که به وسیله موسی به قوم اسراییل داده شده بود، ابطال کرد و نه حاکمیت و قدرت رومیان را نادیده گرفت. بنابراین فریسیان و علمای دین شکست خورده و اکنون جامه ریاکاری قدوسیت ایشان دریده شده بود و گناهکار و محاکوم در حضور منبع بیکران قدوسیت ایستاده بودند. آنان از اینکه گناهان پنهان زندگیشان در حضور جمعیت آشکار شود، به خود میلرزیدند و در حالیکه سر به زیر افکنده و چشم به زمین دوخته بودند، یکایک، آنجا را ترک گفتند و زن متهم را با منجی مهربان و دلسوز تنها گذاشتند. آنگاه، عیسی سر بلند کرد و بهزن گفت: «

ای زن! مدعیان تو کجايند؟ هيچکس تو را محکوم نکرد؟ « زن پاسخ داد: « هيچکس، اى سروم ». عيسى به او گفت: « من هم تو را محکوم نميکنم. برو و دیگر گناه مکن ».

زن متهم در حالیکه از شدت ترس به خود ميلرزيد، در حضور عيسى ايستاده بود. سخنان عيسى مبني بر اينکه، « از ميان شما، هر آنکس که بیگناه است، نخستین سنگ را بهاو بزند ». چون حکم قتل در نظر او جلوه ميکرد. او جرات نداشت که به چهره منجی نگاه کند و در سکوت به انتظار محکوم شدن خويش نشسته بود. وي با حيرت و تعجب ميديد که مدعیان وي ساكت و مبهوت، آن مكان را ترك ميگويند و سپس کلام پر از اميد عيسى را شنيد که، « من هم تو را محکوم نميکنم. برو و دیگر گناه مکن ». در اين هنگام زن بسيار متأثر شد و خود را زير پايهاي عيسى افکند و در حالیکه از ته دل گريه ميکرد بهگناهان خويش اعتراف نمود. اين لحظات برای او، آغاز يك زندگي تازه، پاك و سالم بود، يك زندگي که ميبايشت برای خدمت و عبادت به حضور خداوند وقف گردد. عيسى در بخشیدن زن زناكار، معجزهای بسيار بزرگتر از شفا دادن سخترين امراض جسمی انجام داد. زيرا در اين معجزه، بيماري معنوی را که به موت جاوداني منجر ميشد، شفا داده بود. اين زن پشيمان، بعدها بهيکي از ثابتقدمترين پيروان عيسى تبديل گريدي. زيرا با محبت ايثارگرانه و خدمت خويش رحمت بخشايinde عيسى را تلافی کرد.

در بخشیدن زن زناكار و تشويق و تسلي او برای آغاز يك زندگي بهتر، سيرت عيسى و عدالت كامل وي بهشكلى بسيار زبيا نمایان ميشود. او با وجود تخفيف ندادن گناه و کوچك جلوه ندادن جرم، در صدد محکوم کردن زن نبود بلکه وي را نجات داد. دنيا در پي آن بود که اين زن خطاكار را محکوم و حقير شمارد، ليکن عيسى، برای او از کلام اميد و تسلي سخن گفت. خداوند، بر گناهکاري ضعيف ترحم نمود و دست ياري به سوي اين زن گناهکار دراز کرد و در حالیکه فريسيان رياکار وي را مورد نکوهش و تحقيير قرار دادند، بهزن گفت: « برو و دیگر گناه نکن! » پيروان مسيح نيز نباید با مشاهده اشخاص خطاكار، نگاه خويش را برگردانند و بدون آنكه ممانعتي به عمل آورند، آنها را در تعقيب راه گناهآلودشان رها کنند. آنانيکه در متهم ساختن دیگران پيشقدم ميشوند و برای اجرای عدالت عليه دیگران تعصب ميورزند، غالباً در طول زندگي خود بيش از همان دیگران مرتکب گناه ميشوند. مردم از گناهکاران متنفرند ولی علاقمند بهگناه هستند، در حالیکه مسيح به همان اندازه که از گناه متنفر است، گناهکاران را دوست دارد. تمامي پيروان مسيح نيز مي بايستي از چنین روحى برخوردار باشند. محبت مسيحي در سرزنش و محکوم کردن دیگران تعجิل به خرج نميدهد، ولی در شناخت و تشخيص لزوم توبه، بخشش، تسلي و تشويق دیگران، سريع عمل ميکند و بدینوسيله کسانی را که از مسیر قدوسیت منحرف شدهاند، به مسیر درست هدایت ميکند.

۵۱ - «نور زندگی»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۸: ۵۹-۶۲ و باب ۹ تدوین گردیده است]

«سپس عیسی دیگر با مردم سخن گفته، فرمود: من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود». عیسی این سخنان را در صحن معبد جاییکه صرفاً برای انجام مراسم عید خیمهها اختصاص یافته بود، بیان میکرد. در وسط صحن معبد دو ستون مرتفع برای محافظت و نگهداری از چراغهای بزرگ معبد نصب شده بود. هنگام غروب و بعد از انجام مراسم قربانی تمامی چراغهای معبد روشن میشد و نور آن تمامی اورشلیم را روشن میکرد. این مراسم بهیادبود ستون نوری که اسراییلیان را در بیابان هدایت میکرد، برگزار میشد. در ضمن این مراسم بهامدن مسیح نیز اشاره میکرد. شبها هنگامیکه چراغهای معبد روشن میشد، صحن آن به چشماندازی زیبا مبدل میشد. مردان سالخورده، کاهنان و رؤسای قوم یهود همراه با سرودهای لاویان بهجشن و پایکوبی میپرداختند.

قوم اسراییل در نور و روشنایی اورشلیم، امید خویش را برای آمدن مسیح بیان میکردند تا با آمدن خویش نور حقیقت را بر اسراییل بتاباند. اما چشمانداز اورشلیم برای عیسی از مفهوم و اهمیت گستردگتری برخوردار بود. هنگامیکه چراغهای نورانی معبد، تمامی فضای اطراف را روشن کرده بود، مسیح، منشاء بیکران نور و حقیقت، ظلمت و تاریکی جهان را روشن میکرد. اما این سمبول، هنوز ناتمام بود. زیرا نوری که او با دستهای خویش در آسمان نهاده بود، رسالت پرشکوه او را به شکل بهتر و درستتری معرفی میکرد.

صبح فرا رسیده و خورشید از فراز کوه زیتون طلوع کرده بود و شعاع خیرهکننده آن بر کاخهای مرمرین، تابیده و دیوارهای طلایی معبد را درخشان کرده بود و در این هنگام عیسی با اشاره بهآن فرمود: «من نور جهانم». این عبارت باشکوه، بعدها در گوش افرادی که این سخنان را شنیده بودند، به شکلی دیگر طنینانداز میشد، «در او حیات بود و آن حیات، نور آدمیان بود. این نور در تاریکی میدرخشد و تاریکی آن را در نیافته است. آن نور حقیقی که بر هر انسانی روشنایی میافکند، بهراسنی بهجهان آمد» (یوحنا باب ۱ آیات ۴ و ۵ و ۹) و مدت‌ها بعد از صعود عیسی بهآسمان، پطرس با الهام از روحالقدس، نمادی را که عیسی بهکار برد بود، مجدداً بازگو نمود، «بعلاوه، کلام بس مطمئن انبیاء را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چرا که همچون چراغی در مکان تیره و تار میدرخشد تا آنگاه که سپیده بردند و ستاره صبح در دلهایتان طلوع کند» (دوم پطرس ۱ آیه ۱۹).

در مکاشفاتی که خدا برای انسان به عمل آورده است، نور همواره نمادی از حضور خداوند است. در آغاز و در کلام آفرینش، نور از میان تاریکی میتابید و همچنین در خلال سفر قوم اسراییل در بیابان، نور در ستونی از ابر در روز و در ستونی از آتش در شب، سپاه عظیم اسراییل را هدایت کرده بود و هنگامیکه خداوند بر فراز کوه سینا با موسی سخن میگفت، نور عظیم و باشکوهی اطراف وی را پوشانده بود. نور همچنین بر فراز تخت رحمت که بر بالای تابوت عهد نصب شده بود، قرار گرفته بود و هنگامیکه سلیمان، هیکل را ساخت و آن را وقف خداوند کرد، تمامی فضای آن از نور پر شده بود. همچنین هنگامیکه فرشتگان، بشارت نجات و تولد عیسی را برای شبانانی که بر فراز تپه‌های بیتلحم از گلهای خود پاسداری میکردند، آوردند، نور جلال خدا خداوند، نور است و مسیح با بیان عبارت «من نور جهانم»، یگانگی و یکی بودن خود را با خداوند و ارتباط خویش را با انسان اعلام میکند. مسیح بود که در آغاز آفرینش موجب شده بود تا «نور از میان تاریکی بتاخد» (دوم قرنتیان ۴ آیه ۶). او نور ماه و خورشید و ستارگان است. او نور معنویتی بود که از طریق نماد و علایم و نبوت‌ها بر قوم اسراییل تابیده بود. اما این نور فقط مختص قوم یهود نبود. همانطوری که پرتو آفتاب بر دور افتاده‌ترین زوایای زمین نفوذ میکند، آفتاب عدالت نیز بر تمامی جانها میتابد و «آن نور حقیقی که بر هر انسانی روشنایی میافکند، بهراستی به جهان آمد». جهان از معلمین، متفکرین و محققین بسیار بزرگ برخوردار بود، مردانی که سخنان و اظهاراتش موجب شکوفایی و رونق اندیشه میشدند و چشماندازهای دانش و معرفت را در معرض دید همگان قرار میداد. این مردان همواره به عنوان سرمشق و الگوی نیکوکاری از سوی مردم مورد تکریم و تجلیل قرار میگرفتند. اما کسی هست که از جایگاه والاتری برخوردار میباشد و «به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند». و «هیچکس هرگز خدا را ندیده است، پسر یگانهای که در آغوش پدر است، همان او را شناسانید» (یوحنا ۱ آیات ۱۲ و ۱۸). ما میتوانیم منشاء و اصل و نسب تمامی معلمین بزرگ جهان را با مساعدت اسناد و مدارک بشری پیگیری کنیم، اما نور و حقیقت، پیش از آنان وجود داشت و همانطوری که ماه و ستارگان و منظومه شمسی با انعکاس نور آفتاب روشن میشوند، متفکرین بزرگ جهان نیز، انوار خورشید عدالت را منعکس میکنند. هرگونه شاهکار فکری و استعدادهای عالی از نور جهان منشاء و سرچشمه میگیرد. این روزها چیزهای زیادی را درباره «تحصیلات عالی» میشنویم، لیکن «تحصیلات عالی» واقعی و حقیقی به وسیله کسی عطا میشود که «در او همه گنجهای حکمت و معرفت نهفته است». و «در او حیات بود و آن حیات نور آدمیان بود» (کولسیان ۲ آیه ۳؛ یوحنا ۱ آیه ۴) عیسی فرمود: «هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود». عیسی در عبارت «من نور جهانم»، خود را به عنوان مسیح معرفی نمود.

شمعون سالخورده، در همین معبد، جایی که اکنون مسیح در حال تعلیم دادن بود، از او به عنوان « نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قومها و جلالی برای قوم اسراییل » سخن گفته بود، (لوقا ۲ آیه ۳۲) شمعون در این سخنان از نبوتی سخن میگفت که برای تمامی اسراییلیان کاملاً شناخته شده بود. روحالقدس به واسطه اشعیای نبی اعلام کرده بود که « این چیز قلیل است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را بر پا کنی و ناجیان اسراییل را بازآوری. بلکه تو را نور امتها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات خواهی داد » (اشعیاء ۴۹ آیه ۶). این نبوت از آن رو که به مسیح اشاره داشت، برای قوم اسراییل قابل درک بود و هنگامیکه عیسی فرمود: « من نور جهانم »، مردم نمی توانستند ادعای مسیح موعود بودن او را نپذیرند.

فریسیان و رؤسا، ادعای عیسی را گستاخی متکبرانه تلقی کردند و از نظر ایشان چنین ادعایی غیرقابل تحمل بود و در حالیکه ظاهراً سخنان وی را نادیده میگرفتند، از وی سؤوال کردند: « تو کیستی؟ » آنان مصمم بودند تا او را وادار کنند که خود را مسیح بخواند. ظاهر و اعمال عیسی به حدی با توقعات و انتظارات مردم در تضاد بود که دشمنان حیله‌گر وی عقیده داشتند که اگر وی شخصاً خود را مسیح اعلام کند، از جانب مردم بهعنوان شیاد مورد انکار، واقع خواهد شد. عیسی در پاسخ به سؤوال فریسیان و رؤسا که « تو که هستی؟ »، فرمود: « همان که از آغاز بهشما گفتم » (یوحنا ۸ آیه ۲۵)، آنچه را که کلامش ظاهر میساخت، در سیرت وی نیز دیده میشد. او تجسم حقایقی بود که خود تعلیم میداد. عیسی در ادامه سخنرانش فرمود: « من خود کاری نمیکنم، بلکه فقط آن را میگویم که پدر به من آموخته است، و او که مرا فرستاد، با من است. او مرا تنها نگذاشت، زیرا من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام میدهم ». او سعی نکرد که مسیح بودن خویش را اثبات کند بلکه یگانگی و وحدت خویش را با خدا نشان میداد. اگر افکار ایشان برای دریافت محبت خدا آماده میبود، عیسی را میپذیرفتند.

در میان مستمعین، بسیاری با ایمان به او جذب شدند و او به ایشان گفت: « اگر در کلام من بمانید، بهراستی شاگرد من خواهید بود و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد ». این سخنان موجب خشم و عصباًیت فریسیان شد. آنان با نادیده گرفتن اسارت طولانی مدت قوم یهود در حالیدکه با عصباًیت فریاد میزدند، بهعیسی گفتند: « ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبودهایم، پس چگونه است که میگویی آزاد خواهیم شد؟ ». عیسی در حالیکه به این اشخاص بد اندیش و بردگی گناه که در فکر انتقام بودند، مینگریست، با صدایی محزون پاسخ داد: « آمین، آمین به شما میگوییم، کسی که گناه میکند، غلام گناه است ». آنان در بدترین حالت اسارت و بردگی بودند زیرا روح شرارت بر ایشان غلبه کرده بود.

هر جانی که از تسليیم خویش به خداوند امتناع ورزد، تحت سلطه و حاکمیت

نیرویی دیگر قرار خواهد گرفت و چنین شخصی متعلق به خود نخواهد بود و ممکن است که از آزادی سخن بگوید، اما در باطن در دام بردگی و اسارت گرفتار است. برای وی فهم زیبایی حقیقت ممکن نخواهد بود زیرا فکر او تحت سلطه شیطان قرار دارد و در حالیکه از ندای عقل خویش پیروی میکند و به خود میبالد که مطیع اراده رئیس ظلمت است. مسیح برای شکستن زنجیرهای بردگی گناه بهاین جهان آمد. «پس اگر پسر، شما را آزاد کند، بهراستی آزاد خواهید بود»، «زیرا قانون روح حیات در مسیح عیسی ما را از «قانون گناه و مرگ آزاد کرد» (رومیان ۸ آیه ۲).

در کار نجات و رستگاری هیچ اجباری وجود ندارد و فشار و اعمال قدرت بهکار گرفته نمیشود. انسان تحت تأثیر روح خدا آزاد است تا هر نوع عبادت و خدمت مورد نظر خویش را انتخاب کند. هنگامیکه انسان خود را به مسیح تسليیم میکند و تحول میباید، عالیترین چشمانداز آزادی و رهایی را کسب میکند. طرد و اخراج گناه، عمل روح است. درست است که با قدرت خود نمیتوانیم از اسارت و سلطه شیطان آزاد شویم، اما هنگامیکه برای رهایی از گناه اشتیاق به خرج میدهیم و دست نیاز به سوی قدرتی فراتر از قدرت خود دراز میکنیم، آنگاه قدرت روح انسانی، با قوت ملکوتی روحالقدس در هم آمیخته و از اوامر اراده در بجا آوردن اراده خدا تبعیت می کنند.

تنها شرطی که بر اساس آن، رهایی و رستگاری انسان میسر میگردد، اتحاد و یگانگی با مسیح است. «حقیقت شما را آزاد خواهد کرد»، حقیقت یعنی مسیح. گناه فقط زمانی میتواند پیروز شود که فکر و اندیشه را تضعیف کند و آزادی روحی را از بین ببرد. اما تسليیم شدن به خداوند و تبعیت از وی باعث تجدید حیات انسان میشود و به وی عظمت و شرافت میبخشد. شریعت الهی که تحت اطاعت و تبعیت آن قرار میگیریم همان «شریعت آزادی» است (یعقوب ۲ آیه ۱۲).

فریسیان خودشان را فرزندان ابراهیم میدانستند. از آنرو عیسی به ایشان گفت که این ادعا در صورتی میتواند به اثبات برسد که ایشان اعمال ابراهیم را به جا آورند. فرزندان راستین ابراهیم مانند وی زندگی میکنند و مطیع اراده خدا خواهند بود. آنان در صدد قتل کسی که حقایق داده شده از سوی خدا را بر زبان میآورد نخواهند بود. در توطئه علیه عیسی، فریسیان و رؤسای قوم در پی انجام اعمال ابراهیم نبودند. فرزند ابراهیم بودن، صرفاً کافی نبود و ارزشی نداشت. بدون داشتن ارتباط روحانی و معنوی با ابراهیم که مستلزم آشکار کردن همان روح و انجام همان اعمال بود، ایشان فرزندان ابراهیم محسوب نمیشدند.

این اصل اساسی، مسئلهای را مطرح میسازد که برای مدت‌ها دنیای مسیحیت را آشفته و پریشان ساخته است – یعنی مسئله جانشینی رسالتی. تبار ابراهیم با القاب، نامها و شجره‌نامه خانوادگی به اثبات نمیرسد بلکه مستلزم رفتاری

ابراهیم‌گونه می‌باشد. از اینرو، موضوع جانشینی رسالتی نیز بر اساس سلسله مراتب مقام کلیساپی نیست بلکه مستلزم ارتباط روحانی است. یک نوع زندگی که با روح حواریون به حرکت در آمده است، اعتقاد و اصول حقیقت که آنان تعلیم دادند، این شاهدی موثق از جانشینی رسالتی است. این آن چیزی است که انسانها را جانشینان اولین معلمان انجیل می‌سازد.

عیسی سخنان یهودیان را که فرزندان ابراهیم هستند، نپذیرفت و پاسخ داد: « شما اعمال پدر خود را انجام میدهید ». آنان با تمسخر پاسخ دادند: « ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست ». پاسخ فریسیان به چگونگی تولد مسیح اشاره میکرد و گویندگان آن قصد داشتند در حضور کسانیکه به او ایمان می‌آورند، وی را با نیش و کنایه مورد آزار قرار دهند. اما عیسی به زخم زبان ایشان توجه نکرد و فرمود: « اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست میداشتید، زیرا من از جانب خدا آمدهام و اکنون در اینجا هستم ». اعمال فریسیان نشان میداد از کسی پیروی میکنند که دروغگو و قاتل بود، بنابراین عیسی بدیشان گفت: « شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواستههای او هستید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هرگاه دروغ میگوید، از ذات خود میگوید، چرا که دروغگو و پدر همه دروغگوهاست. اما شما سخن مرا باور نمیکنید، از آنرو که حقیقت را بهشما میگویم » (یوحنا ۸ آیات ۴۴ و ۴۵) اطمینان و صراحة لهجه عیسی در اظهار حقیقت باعث گردید که رهبران یهود وی را انکار کنند. حقیقت موجب خشم و عصباتیت رهبران خودپسند میگردید و خطای ایشان را آشکار و تعالیم ایشان را محکوم مینمود و به همین دلیل پذیرش حقیقت برایشان خوشایند نبود. آنان به جای اینکه با فروتنی به خطاهای خویش اعتراف نمایند، ترجیح میدادند که چشمان خویش را به روی حقیقت بینند. زیرا حقیقت را دوست نداشتند و با وجودیکه حقیقت را میدانستند هیچ تمایلی برای پذیرش آن نداشتند.

« کدامیک از شما میتواند مرا به گناهی محکوم کند؟ پس اگر حقیقت را به شما میگویم، چرا سخنم را باور نمیکنید؟ » هر روز و برای مدت سه سال دشمنان مسیح سعی کرده بودند که خدشهای در سیرت و شخصیت او بیابند و شیطان و تمامی همدستان شریر او تلاش کرده بودند که بر مسیح فائق آیند اما در وی گناهی نیافتند تا با توسل به آن بر وی غلبه کنند. حتی دیوها نیز در مقابل شخصیت و ذات او مجبور به اعتراف میشدند، « تو آن قدوس خدایی » (مرقس ۱ آیه ۲۴) عیسی در نظر آسمان و جهان های انحطاط نیافته و بشر خطاکار، مطابق شریعت رفتار نمود. او در حضور فرشتگان، انسان و دیوهای چنان با قطعیت سخن گفته بود که اگر این سخنان، یعنی « من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام میدهم ». از دهان شخص دیگری جاری میشد، کفر و توهین به مقدسات تلقی میشد.

واقعیت این بود که با اینکه یهودیان نتوانستند هیچ گناهی در مسیح بیابند ولی همچنان او را نپذیرفتند و این موضوع اثبات می کرد که آنان خود ارتباطی با خدا ندارند. آنان ندای خدا را که در رسالت پسر یگانهاش آشکار شده بود، تشخیص ندادند. فریسیان و رهبران یهود تصور میکردند که با محکمه عیسی عدالت را جاری میسازند، لیکن با انکار مسیح، محکومیت خویش را اعلام میکردند. عیسی بدیشان فرمود: « کسی که از خداست، کلام خدا را میپذیرد، اما شما نمیپذیرید، از آنرو که از خدا نیستید ».

همین نکته در تمام زمانها صدق میکند. بسیاری از اوقات، فرد، با ایراد گرفتن و انتقاد از کلام خدا سعی میکند سخنان خدا را مورد تردید قرار میدهد و گمان میکند که با اینکار استقلال فکری و ذکاوت خویش را به اثبات میرساند. چنین فردی با این تصور که میتواند در مورد کتاب مقدس داوری کند، در حقیقت بر خود داوری نماید و نشان میدهد که از شناخت حقایق الهی که از آسمان سرچشمه گرفته، ناتوان است و روح وی در حضور کوه عظیم عدالت الهی سر تعظیم فرود نمیآورد. چنین شخصی خود را به جستجو در پی چیزهای بیارزش مشغول میکند و همین موضوع طبیعت کوتاهبینانه و دنیوی وی را آشکار مینماید و روح او را که قابلیت سپاسگزاری و ارج نهادن بهخداوند را از دست میدهد، رسوایی میسازد. کسی که دل وی به ارتباط الهی پاسخ گوید، همواره در صدد چیزی خواهد بود که شناخت و معرفت وی را نسبت به خداوند افزایش دهد و موجب تعالی و تزکیه سیرت وی گردد. همچنانکه گل بهافتاد متسل میشود تا پرتو نورانی آن رگهای زیباییش را لمس کند، روح انسان نیز با توسل بهافتاد عدالت، نور آسمان را دریافت میکند، نوری که سیرت او را با زیباییهای سیرت مسیح آراسته میکند.

عیسی در ادامه سخنانش، مقام و موقعیت ابراهیم با یهودیان را مورد مقایسه قرار داد و گفت: « پدر شما ابراهیم، شادی میکرد که روز مرا ببیند، و آن را دید و شادمان شد ». ابراهیم برای دیدن منجی موعود اشتیاق فراوانی داشت و در خالصانهترین دعاهاش از حضور خدا طلب میکرد که تا قبل از مرگ، مسیح را ببیند. ابراهیم با دریافت حقیقت خارقالعاده، به ماهیت الهی مسیح اعتراف کرد و روز او را دید و شادمان شد. به او بینش و بصیرت الهی قربانی برای گناه عطا شده بود. و او در تجربه شخصی خود دور نمایی از قربانی کامل و بیعیب را مشاهده کرده بود. خداوند به او فرموده بود: « اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان میدهم، برای قربانی سوختنی بگذران ». (پیدایش ۲۲ آیه ۲).

ابراهیم، اسحاق را که فرزند وعده و تمامی امید وی بود، بر روی مذبح قرار داد تا قربانی کند. سپس هنگامیکه دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش اسحاق را به فرمان خدا قربانی کند، در حال، فرشته خداوند، از آسمان وی را ندا

در داد و گفت: « ای ابراهیم! دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ ضرر مرسان، زیرا که الان دانستم که تو از خدا میترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی » (پیدایش ۲۲ آیه ۱۲). این آزمایش سخت و وحشتناک به ابراهیم تحمیل شده بود تا روز مسیح را ببیند و از محبت عظیم خدا نسبت به جهان آگاه گردد. محبتی که موجب شد تا خدا پسر یگانه خویش را برای نجات و رستگاری جهان گناهکار قربانی کند.

ابراهیم بزرگترین درسی را که تا کنون به انسان فانی آموخته شده بود، از خدا فرا گرفت و دعای وی مستجاب گردید و قبل از موت، مسیح را دید. او مسیح را دید و آنچه را که بشر فانی میتواند ببیند و حیات یابد، مشاهده نمود. ابراهیم با تسليم کامل خویش به خدا، توانست روز مسیح را که به وی عطا شده بود، ببیند. هنگامیکه ابراهیم، یگانه فرزند خود اسحاق را برای نجات گناهکاران از هلاکت ابدی قربانی میکرد، خدا به او نشان داد که برای نجات گناهکاران، قربانی بزرگتر و عالیتری را خواهد گذرانید. یک قربانی که هیچ انسانی نمی توانست بگذراند.

تجربه ابراهیم به این سؤال پاسخ داد که، « با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانیهای سوختنی و با گوسالهای یکساله به حضور وی بیایم؟ آیا خداوند از هزارها قوچ و از دههزارها نهر روغن راضی خواهد شد؟ آیا نخستزاده خود را به عوض معصیتم و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم؟ » (میکا ۶ آیات ۶ و ۷) در سخنان ابراهیم که گفته بود: « ای پسر من! خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت » (پیدایش ۲۲ آیه ۸) و در فراهم ساختن قربانی دیگری به جای اسحاق، خداوند به ما اعلام کرد که هیچ انسانی نمیتواند کفاره گناهان خویش را بپردازد. آینهای قربانی بتپرستان و کفار در نظر خدا کاملاً غیرقابل پذیرش بود. هیچ پدری حق نداشت که پسر یا دختر خویش را به جهت گناه، قربانی کند. تنها، پسر خداست که قادر است گناه جهان را بردارد. ابراهیم با قربانی کردن اسحاق نمی توانست که رسالت منجی را در قربانی شدن برای گناهان جهان درک و مشاهده کند. اما قوم اسراییل آنچه را که خوشآیند دل مغوروشان نبود، درک نمیکردند و به همین دلیل مفهوم عمیق سخنان عیسی را درک نکردند. فریسیان در سخنان عیسی زمینه تازهای برای عیجویی کردن یافته بودند و چنان با تمیز و عصیانیت به عیسی پاسخ دادند که گویی میخواستند وی را شخص دیوانه معرفی کنند. « هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیدهای؟ » عیسی با متناسب بھایشان گفت: « آمین، آمین، بهشما میگوییم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من [آن وجود ازلی] هستم! ».

سکوت سنگینی بر جمعیت انبوه حکمفرما شده بود. نامی را که خدا برای نشان دادن حضور ابدی خویش اعلام کرده بود، عیسی این معلم جلیلی، متعلق به خویش میدانست. او خود را ذات متعال و مسیح موعود اسراییل معرفی میکرد،

کسی که، «بر قوم اسراییل حکمرانی نموده و طلوuheای او از ایام ازل بوده است» (میکاه ۵ آیه ۲).

کاهنان و معلمین یهود مجدداً با خشم و عصباپیت، عیسی را بهکفرگویی متهم ساختند. پیش از این نیز ادعای عیسی مبنی بر یکی بودن با خدا، موجب خشم و عصباپیت ایشان گردیده بود به حدیکه قصد کشتن وی را داشتند و اکنون پس از گذشت چند ماه، اعلام کردند که «به سبب کار نیک، سنگسارت نمیکنیم، بلکه از آنرو که کفر میگویی، زیرا انسانی و خود را خدا میخوانی» (یوحنا ۱۰ آیه ۳۳) و چون پسر خدا بود و به آن اعتراف میکرد، قصد هلاکت وی را داشتند. اکنون بسیاری از مردم نیز بهطرداری از فریسیان و معلمان یهود، سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند. «اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطه معبد بیرون رفت». نور در تاریکی میدرخشید اما «تاریکی آن را درنیافته بود» (یوحنا ۱ آیه ۵). «در راه که میرفت، کوری مادرزاد دید. شاگردانش از او پرسیدند: استاد! گناه از کیست که این مرد، کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟» عیسی پاسخ داد: «نه از خودش و نه از والدینش، بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شو د... این را گفت و آب دهان بر زمین افکند، گل ساخت و آن را بر چشمان آن مرد مالید و او را گفت: برو و در حوض سیلوحا که در زبان عبری به معنی [فرستاده] است شستشوی کن پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بینا بازگشت».

عموم یهودیان عقیده داشتند که گناه در این جهان بهکیفر میرسد. آنان هر رنج و مصیبتی را که بر شخص حادث میشد، نتیجه خطای میپنداشتند که خود شخص یا والدینش مرتكب میشدند. درست است که تمامی رنجها و مصائب در نتیجه نقض شریعت الهی پدید میآید، لیکن این حقیقت از سوی یهودیان مورد تحریف قرار گرفته بود. شیطان که مسبب گناه و نتایج ناشی از آن میباشد، انسان را متقاعد کرده بود که بیماری و مرگ مجازات گناه است و این مجازات از سوی خدا اعمال میشود. بنابراین اگر شخصی با رنج و مصیبت بزرگ مواجه میشد، مسئولیت سنگین گناه را بر دوش کشیده و از سوی دیگران، گناهکاری بزرگ قلمداد میشد.

با این تفکر، راه برای انکار عیسی از سوی یهودیان آماده گردید، او که، «غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما بر خویش حمل نمود». در نظر یهودیان، «خوار و صاحب غمهای و رنجدیده»، قلمداد شده، «رویها را از او پوشانیدند» (اشعیا ۵۳ آیات ۲ و ۴).

خداآوند برای جلوگیری از چنین تفکری، درس روشنی را تعلیم داده بود. شرح حال زندگی ایوب، نشان میداد که رنج و مصیبت از سوی شیطان تحمیل شده است و خداوند با رحمت خویش چنین مصیبتی را لغو کرده است و قبول نمیکند. اما یهودیان چنین درسی را درک نکرده بودند و همان خطای را که دوستان ایوب به علت ارتکاب آن مورد سرزنش خداوند قرار گرفته بودند، با انکار مسیح، تکرار

میکردند.

اعتقاد یهودیان درباره ارتباط گناه و مصیبت از سوی شاگردان مسیح نیز مورد تأیید بود و عیسی با وجودیکه خطای ایشان را تصحیح میکرد، علل مصیبت انسان را برای ایشان توضیح نداد بلکه نتایج مصیبت انسان را برای ایشان شرح داد. عیسی بدیشان گفت که اعمال خداوند در مصیبتهای انسان آشکار میشود. او فرمود: « تا زمانی که در جهان هستم، نور جهانم ». و سپس چشمان مرد نایینا را مسح کرده، وی را فرستاد تا در حوض سیلوحا چشمانش را شستشو کند و مرد کور رفت و شستشو کرده، از آنجا بینا بازگشت. بدین ترتیب، عیسی، سئوال شاگردانش را که معمولاً از روی کنجدکاوی مطرح میشد، به شکلی عملی پاسخ گفت. رسالت شاگردان، بحث و گفتگو درباره گناهکار بودن یا نبودن اشخاص نبود. آنان موظف بودند که قدرت و رحمت خداوند را در شفا دادن مرد کور به درستی درک کنند. این موضوع کاملاً آشکار بود که در گل یا حوض شستشو، هیچ قدرتی وجود ندارد بلکه قدرت و فیض شفا، در مسیح نهفته بود.

فریسیان نمی توانستند از دیدن چنین معجزهای نگران و عصبانی شوند، با اینحال بیشتر از هر زمانی از خشم و نفرت لبریز شده و بودند زیرا این معجزه در روز سبت انجام شده بود. همسایگان مرد نایینا و کسانی که پیشتر، او را در حال گدایی دیده بودند، پرسیدند: « مگر این همان نیست که مینشست و گدایی میکرد؟ » و با شک و تردید بر او مینگریستند، زیرا از وقتی که چشمان او بینا شده بود، چهره‌اش تغییر کرده و روشن شده بود و از نظر ظاهری به انسان دیگری تبدیل شده بود.

مردم از یکدیگر سئوال میکردند، بعضی گفتند: « همان است ». دیگران گفتند: « شبیه اوست ». مرد نایینا که برکت عظیم را دریافت نموده بود با تأکید میگفت: « من همانم! » و سپس با آنان درباره عیسی سخن گفت و چگونگی شفا یافتن خویش را برای ایشان توضیح داد. آنان از وی پرسیدند: « آن شخص کجاست؟ » او پاسخ داد: « نمیدانم ».

« پس آن مرد را نزد فریسیان آوردند. آنان مجدداً از مرد پرسیدند که چگونه بینایی یافته است؟ پاسخ داد: بر چشمانم گل مالید و شستم و اکنون بینا شده‌ام. پس بعضی فریسیان گفتند، آن مرد از جانب خدا نیست، زیرا سبت را نگاه نمیدارد ». فریسیان امیدوار بودند که عیسی را گناهکار معرفی و بدین ترتیب مسیح بودن وی را انکار کنند. آنان نمیدانستند که خود عیسی آفریننده روز سبت بوده است و تمامی مقررات مربوط به آن را میداند و به همین دلیل مرد نایینا را شفا داده بوده است. فریسیان به ظاهر، خود را در نگهداشتن روز سبت فو قالعاده غیرتمدن نشان میدادند ولی در چنین روز نقشه قتل عیسی را طرح کردند. در این زمان عده بیشماری از شنیدن معجزه عیسی، به هیجان آمده بودند و نسبت به قدرت

خارقالعاده وی در شفا دادن مرد نایبنا متقاعد گردیدند. آنان در پاسخ به اتهامی که عیسی را به علت نقض قوانین سبت گناهکار جلوه میداد، اعلام کردند: « چگونه شخصی گناهکار میتواند چنین آیاتی پدیدار سازد؟ ».

علمای یهود مجدداً از مرد نایبنا سئوال کردند: « تو خود درباره او چه میگویی؟ زیرا او چشمان تو را گشود ». پاسخ داد: « پیامبری است ». اما سران یهود هنوز باور نداشتند که او کور بوده و بینا شده است، تا اینکه والدینش را فراخواندند و از آنها پرسیدند: « آیا این پسر شمام است، همانکه میگویید نایبنا زاده شده است؟ ».

خود آن مرد نایبنا در آنجا حضور داشت و اعلام میکرد که کور بوده و بینا شده است، اما فریسیان به جای اینکه به اشتباه خویش اعتراف کنند، ترجیح میدادند که مشاهدات عینی خود را انکار کنند. تعصب فریسیان بسیار شدید و پارسایی ریاکارانه ایشان تحریف شده بود.

فریسیان هنوز یک امید دیگر داشتند و آن هم ارعاب والدین مرد نایبنا بود. آنان با ظاهری صمیمی از والدین وی پرسیدند: « پس چگونه اکنون میتواند ببیند؟ » والدین شخص میترسیدند که از سوی فریسیان، بدنام و رسوا شوند، زیرا فریسیان اعلام کرده بودند که اگر کسی اعتراف کند که عیسی همان مسیح است، او را از کنیسه اخراج کنند و زمان اخراج نیز به مدت سی روز به طول میانجامید و در خلال این مدت، هیچکس اجازه نداشت فرزند شخص متخلص را ختنه کند و یا برای مردگان وی سوگواری نماید. این نوع محکومیت، مصیبت بزرگی قلمداد میشد و اگر شخص متخلص در خلال آن توبه نمیکرد، مجازات سنگینتری بر او تحمیل میکردند. معجزه بزرگی که برای پسر انجام گرفته بود، از نظر فریسیان موجب محکومیت والدین میگردید، با اینحال پاسخ دادند: « میدانیم که پسر ماست، و نیز میدانیم که نایبنا بهدنیا آمده است. اما این را که چگونه بینا شده و یا چه کسی چشمان او را گشوده است، ما نمیدانیم. از خودش بپرسید. او بالغ است و خود درباره خویشن سخن خواهد گفت ». بنابراین والدین مرد نایبنا از زیر بار تمامی مسئولیت، شانه خالی کرده، چون جرات نداشتند به مسیح بودن عیسی اقرار کنند، پس همه مسئولیت را به پسر خویش محو نمودند.

فریسیان، آنچنان در تنگنا قرار گرفته بودند که سئوالات تعصباًمیز و بیایمانی ایشان در مورد حقایق مربوط به شفای مرد نایبنا موجب شده بود که بسیاری از جمعیت، به ویژه مردم عادی، برای دریافت حقیقت آماده شوند. عیسی، به ندرت در مکانهای شلوغ معجزه میکرد زیرا کارهای او با هدف تسکین دادن درد و رنج مریضان انجام میگرفت و برای خودنمایی نبود. بسیاری از خود سئوال میکردند که چگونه امکان دارد خداوند چنین اعمال خارقالعادهای را از طریق شخصی به نام عیسی که فریسیان او را شیاد میخوانند، انجام دهد؟ مجادله و مبارزه فریسیان با عیسی با جدیت تمام ادامه داشت.

فریسیان دریافتند که مخالفت ایشان با عیسی موجب شهرت وی گردیده است. آنان نمی توانستند معجزه وی را انکار کنند. مرد کور با دریافت شفا، از شادی و حق شناسی سرشار گردیده بود زیرا میتوانست تمامی چیزهای خارقالعاده طبیعت را در زمین و آسمان مشاهده کند و لذت ببرد. بنابراین احساس خویش را بهراحتی توضیح میداد اما فریسیان بار دیگر سعی کردند که او را خاموش کنند. پس او را فراخوانده، بهوی گفتند: « خدا را تجلیل کن، ما میدانیم که او مردی گناهکار است ». یعنی اینکه، نگو این مرد یعنی عیسی تو را شفا داده است بلکه خداوند است که این کار را انجام داده است.

مرد کور پاسخ داد: « گناهکار بودنش را نمیدانم، تنها یک چیز میدانم، و آن اینکه کور بودم، و اکنون بینا گشتهام. فریسیان دیگر بار پرسیدند: با تو چه کرد؟ چگونه چشمانت را گشود؟ ». آنان با طرح چنین سئوالاتی سعی داشتند که ذهن او را مغشوش کنند به طوریکه خود را گمراه و اغفال شده قلمداد کند. شیطان و ارواح پلید با جانبداری از فریسیان، تمامی قوت و هوشمندی خود را با دلایل انسانی متحد کرده بودند تا از نفوذ قدرت مسیح جلوگیری کنند. آنان اعتقادی را که در ذهن بسیاری از مردم ریشه میدوانید، کم اثر میکردند، لیکن فرشتگان خداوند نیز در کنار مرد کوری که بینای خود را بازیافته بود، حضور داشتند و او را تقویت میکردند.

فریسیان درک نمی کردند که می بایست مشکل خویش را با شخص دیگری به غیر از این مرد عامی که کور به دنیا آمده بود حل و فصل کنند، وکسی را که با وی مبارزه می کردند نمی شناختند. نور حقیقت الهی بر جان مرد کور تابیده بود. و هنگامی که فریسیان ریاکار سعی می کردند وی را گمراه کنند، خداوند او را مساعدت نمود تا با پاسخهای پرقدرت و معنی دار خویش نشان دهد که در دام ایشان گرفتار نشده است. بنابراین درپاسخ به سئوال فریسیان گفت، « من که به شما گفتم، اما گوش نمی دهید، چرا می خواهید دوباره بشنوید؟ مگر شما نیز می خواهید شاگرد او شوید؟ ایشان دشنامش داده گفتند: تو خودت شاگرد اویی ! ما شاگرد موسی هستیم. ما می دانیم خدا با موسی سخن گفته است، اما این شخص، نمی دانیم از کجاست ».

عیسی خداوند ازآزمون دشواری که مرد نایينا ازان عبور می کرد آگاه بود و به همین دلیل به وی متناسب و قدرت بیان عطا فرمود تا شاهد مسیح شود. او باسخانی تند و سرزنش آمیز به سئوالات فریسیان پاسخ داد. آنان ادعا می کردند که مفسران کتب مقدسه و رهبران مذهبی قوم می باشند با این حال هنگامی که با معجزات عیسی روپروردند در شناخت منبع قدرت الهی وی و سیرت وادعا های او جهالت خویش را آشکار کردند. مرد کور به فریسیان گفت، « شگفتا ! با اینکه چشمان مرا گشوده، نمی دانید از کجاست ولی ما می دانیم که خدا دعای

گناهکاران را نمی شنود، اماً اگر کسی خداترس باشد و خواست او را به جا آورد، خدا دعای او را می شنود. از آغاز جهان تا کنون شنیده نشده که کسی چشمان کوری مادر زاد را گشوده باشد، اگر این مرد از جانب خدا نبود، کاری از وی بر نمی آمد.».

مرد نایينا، با مفتیشان خود براساس تفکر خود ایشان بخورد نمود، به طوری که دلایل وی قاطع و تردیدناپذیر بود. فریسیان با شنیدن سخنان کنایه آمیز و قاطعانه وی درحالی که شگفت زده شده بودند سعی نمودند آرامش خویش را حفظ کنند. برای لحظاتی سکوت حکمفرما شده بود. سپس کاهنان و فریسیان جامه های خویش را به دور خود پیچیدند زیرا می ترسیدند جامه های ایشان در تماس با مرد نایينا آلوده شود و در حالی که خاک پایهای خود را تکانده و مرد کور را ناسزا و دشنام می دادند به وی گفتند، « تو سراپا در گناه زاده شده ای. حال، به ما هم درس می دهی؟ » و او را تکفیر و طرد نمودند.

چون عیسی شنید که آن مرد را طرد کرده اند، او را یافت و از وی پرسید: « آیا به پسر انسان ایمان داری؟ ».

برای اولین بار مرد نایينا به صورت ترمیم کننده خویش نگاه کرد. پیش از این که با شورای یهود مواجه شود او والدین خود را که به دردرس افتاده و پریشانحال بودند را دیده بود؛ او صورتهای غضبناک عالمان یهود را مشاهده کرده بود؛ حال او بر سیمای دوست داشتنی و آرام عیسی چشم دوخته بود. هم اکنون با هزینه سنگینی که برای او در پی داشت، عیسی را بعنوان نماینده قدرت الهی تصدیق کرده بود؛ حال مکافله والتری به وی عطا گردیده بود.

مرد نایينا به سوال منجی که پرسیده بود: « آیا به پسر انسان ایمان داری؟ », با سوال دیگری پاسخ داده و گفت: « سروم، بگو کیست تا به او ایمان آورم ». عیسی به وی گفت: « تو او را دیده ای ! همان است که اکنون با تو سخن می گوید. گفت: آن مرد برای سجده به پای منجی افتاد. با ایمان به عیسی، نه تنها بینای جسمی خود را باز یافته بود، بلکه چشمان روحانی وی نیز گشوده شده بود. مسیح در جان او آشکار شده بود و او نیز وی را به عنوان فرستاده خداوند پذیرفته بود ».

گروهی از فریسیان نزدیک عیسی اجتماع کرده بودند و عیسی با مشاهده آنان مخالفت شدید و بی سابقه ای را که با شنیدن سخنان و مشاهده اعمال وی نشان داده بودند، به خاطر می آورد. عیسی به ایشان گفت، « من برای داوری به این جهان آمده ام، تا کوران بینا و بینایان کور شوند ». مسیح آمده بود تا چشمان کوران بینا شده و نور حقیقت را دریافت کنند، او اعلام کرد که نور جهان است و معجزه انجام شده برای مرد کور، در راستای رسالت مسیح بود. قومی که شاهد ظهور

منجی بود، حضور ملکوتی وی را ییش از هر زمان دیگری مشاهده کرده و مورد توجه و عنایت وی قرا ر می گرفت. زیرا معرفت الهی به طور کامل تری آشکار گردیده بود. اما در خلال همین مکاشفه مردم مورد داوری قرار می گرفتند. سیرت ایشان مورد آزمایش قرار گرفته و سرنوشت ایشان معین می گردید.

تحلی قدرت الهی که چشمان جسمی و روحی مرد کور را بینا کرده بود، فریسیان را در تاریکی و ظلمت عمیقی رها کرده بود. بعضی از کسانی که به سخنان مسیح گوش می دادند، با این تصوّر این که سخنان وی متوجه ایشان است، از مسیح پرسیدند، «آیا ما نیز کوریم؟» عیسی به ایشان گفت، «اگر کور بودید گناهی نمی داشتید، اما حال که ادعا می کنید بینا هستید، گناهکار باقی می مانید». اگر خداوند دیدن حقیقت را برای شما غیر ممکن می گردانید، جهالت شما گناه محسوب نمی شد. «ولیکن الان می گویید بینا هستیم». خودتان عقیده دارید که بینا هستید ولی ابزار بینایی را که به وسیله آن میتوان نور حقیقت را کسب نمود، انکار می کنید. تمامی آنانی که کمبود های خویش را درک می کردند از مساعدت بیکران مسیح برخوردار می شدند. اما فریسیان به نیاز خود اقرار نمی کردند و از آمدن به حضور عیسی امتناع می ورزیدند بنابراین در نابینایی روحانی باقی ماندند. نابینایی که خود مسبب آن بودند و به همین دلیل عیسی بدیشان فرمود، «گناهکار باقی می مانید».

۵۲ - «شبان الهی»

«من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد». «من شبان نیکو هستم، من گوسفندان خود را می شناسم و گوسفندان من مرا می شناسند، همان گونه که پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می نهم».

عیسی، بار دیگر با بکار گرفتن روشی متداول و شناخته شده بر اذهان مستمعین خویش تاثیر گذارد. او اثرات روح را به آب خنک و گوارا شبیه کرده بود. عیسی هم چنین، خود را نور جهان که منشاء حیات و شادی برای طبیعت و انسان است معرفی کرده بود. و اکنون در تصویر مرغزاری زیبا، ارتباط خویش را با کسانیکه به او ایمان آورده اند بیان می کند. برای جمعیتی که در اطراف وی گردآمده بودند، هیچ تصویری نمی توانست آشناتر از این باشد، و کلام مسیح آن مطلب را برای همیشه به خود مرتبط ساخت. شاگردان مسیحهمواره و هرگاه که به شبانانی که مراقب رمه های خود بودند می نگریستند، درس منجی را بخاطر می آورند. آنان مسیح را در هر شبان باوفایی مشاهده می کردند. و خویشتن را می دیدند که در هرگله سرگردان و محتاجی شبانی می کند.

اشعیای نبی این سخنان تسلی بخش را برای رسالت مسیح بکار برد: «برفراز کوهی بلند برو، و این خبر خوش را به اورشلیم اعلام کن. با صدای بلند فریاد بزن و این خبر خوش را به صهیون اعلام کن! فریاد بزن و ترسان نباش، به شهرهای یهودا بگو که خدای آنها می‌آید! خداوند قادر متعال می‌آید تا با قدرت حکومت کند، او با خودش قومی را که نجات داده است، خواهد آورد. او مثل یک شبان از گله خود محافظت خواهد کرد. او برّهای را با هم جمع می‌کند و آنها را در آغوش خود به آغل می‌برد. و می‌شها را هم با ملایمت، هدایت می‌کند» (اشعیا ۴۰: ۹-۱۱).

داد نبی در مزمایر خویش سروده است، «خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود» (مزاییر ۲۳ آیه ۱). و روح القدس از زبان حزقيال نبی تکلم می کند: «و یک شبان برایشان خواهم گماشت که ایشان را بچراند». «گم شده گان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد» و «عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست» و «دیگر در میان امت ها به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحراء ایشان را نخواهند خورد. بلکه به امنیت، بدون ترساننده ای ساکن خواهند شد» (حزقيال ۲۳: ۲۴ و ۲۵ و ۱۶ و ۲۸).

مسیح این نبوت ها را مربوط به خویش دانسته و اختلاف میان سیرت خوش را با شخصیت و سیرت رهبران اسرائیل مورد مقایسه قرار داد. فریسیان درست در

آخرین لحظه، شخص نایبنا را که شفا یافته بود از آغل جدا کرده بودند، زیرا وی جسارت یافته بود تا به قدرت مسیح شهادت دهد. آنان شخصی را که مسیح به عنوان شیان حقيقی به سوی خویش کشیده بود، از وی جدا کرده بودند. و با انجام این عمل، جهالت خویش را نسبت به وظایفی که به ایشان محول شده بود نشان دادند. و به همین دلیل نمی توانستند شبانان شایسته و لائقی برای گله ها باشند. اکنون، عیسی، تفاوت میان ایشان با شبان نیکو را پیش روی ایشان قرارداده و خود را به عنوان محافظ حقيقی گله خداوند قلمداد کرده بود. عیسی قبل از انجام این گفتگو، در سخنانی، اعلام کرده بود، «آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر فرا رود، دzd و راهزن است. اما آن که از در به درون آید. شبان گوسفندان است». فریسیان تشخیص نمی دادند که این سخنان در باره ایشان گفته شده است. و هنگامی که درباره مفهوم سخنان مسیح فکر می کردند، عیسی با صراحة ب ایشان فرمود، «من در هستم، هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد بافت. دzd نمی آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن، من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند».

مسیح درب آغل خداوند است. و تمامی فرزندان خداوند در طول قرون و اعصار، از همین درب وارد شده اند. آنان از طریق آیات و نشانه ها، مکاشفه نبوت‌های انبیاء عهد عتیق و از طریق الگوهای اعلام شده به شاگردان و در معجزاتی که برای فرزندان انسان انجام شده بود، عیسی را مشاهده کردند. او را که، «بره خداست و گناه جهان را بر می دارد» (بیوچنا ۱ آیه ۲۹) و تنها از طریق اوست که آنان به آغوش فیض و رحمت خداوند وارد شدند. بسیاری از مذاهب موجود در جهان با طرح ریزی آینه ها و مسلک های مختلف امیدوار بوده اند تا انسان از خداوند، برائت از گناه و آشتی بیاید تا بدین ترتیب آنان را به آغل خداوند وارد کنند. اما مسیح تنها درب ورود می باشد و تمامی کسانی که با مطرح نمودن مسائلی سعی کردند جای مسیح را گرفته و مسئولیت او را به عهده بگیرند و به عبارتی دیگر سعی نمودند از راهی دیگر وارد آغل شوند که همانا دزدان و راهزنان هستند.

فریسیان از درب وارد نشده بودند. آنان از راهی دیگر به جز مسیح وارد آغل شده بودند و به همین دلیل مانند شیان حقيقی عمل نمی کردند. کاهنان و رهبران، کاتبان و فریسیان، مراعع سرسبز و زنده را نابود کرده و سرچشمه آب حیات را آلوده کردند. کلام الهام بخش خداوند، اعمال شبانان دروغین را چنین توضیح و تفسیر کرده است، «از ضعیفان مراقبت نکردید، بیماران را درمان نکردید، زخم زخمیشدگان را نبستید، آوارگان را باز نگرداندید، به دنبال گمشدگان نرفتید، بلکه با زور و خشونت با آنها رفتار کردید» (حرقيال ۳۴: ۴).

فلسفه و معلمین در تمامی اعصار فرضیه های مختلفی را برای تامین نیازهای

روحی و معنوی بشر عرضه نمودند. هر قوم مشرکی، از معلمین بزرگ و سیستم مذهبی ویژه‌ای برخوردار بود. مذهبی که راه رسیدن به نجات و رستگاری را از طریقی به جز طریق مسیح پیشنهاد می‌کرد. مذهبی که چشمان بشر را از نگرانی‌تمن به چهره پدر آسمانی بر می‌گرداند و دلهای ایشان را از ترس خداوند پر می‌ساخت، خدایی که منشاء برکت و رحمت بود. هدف و تمایل آنان این بود که نجات و رستگاری و آفرینش را که متعلق به خداست، از وی بربایند. این معلمان دروغین، انسان را نیز از دسترسی به نجات محروم می‌کنند. میلیونها انسان تحت فشار و ستم مذاهب دروغین، و در اسارت ترسی کورکورانه، مانند حیوانات بارکش مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار داشته و از وجود و شادی محروم بوده و در زیر سایه سنگین ترس از آخرت زندگی می‌کنند. تنها از طریق انجیل فیض خداست که روح انسان رفعت می‌یابد. اندیشیدن و تأمل در باره محبت خدا که در فرزند او متجلی گردیده است قلب را به جنبش در آورد و قدرت‌های روح و جان را چنان بر می‌خیزاند که از توان هیچ چیز دیگری بر نمی‌آید. مسیح آمد تا تصویر خداوند در انسان بازسازی و احیاء کند و هر کسی که از دسترسی انسان به مسیح ممانعت کند، انسان را از دسترسی به رشد و پرورش حقیقی محروم کرده و امید انسان را برای یک زندگی هدفمند و پر جلال از چنگ وی در می‌آورد و چنین کسی دزد و راهزن است.

«آن که از درب به درون آید، شبان گوسفندان است». مسیح هم درب و هم شبان است و او خودش نیز به درون وارد می‌شود. و به واسطه ایثار و فداکاری شبانی «گوسفندان را نگهبانی می‌کند. دربان، درب را بر او می‌گشاید و گوسفندان به صدای او گوش فرا می‌دهند، او گوسفندان خویش را به نام می‌خواند و آنها را بیرون می‌برد. چون همه گوسفندان خود را بیرون برد، پیشاپیش آنها گام می‌دارد و گوسفندان از پی او می‌روند، زیرا صدایش رامی‌شناسند».

گوسفندان در میان تمامی موجودات از همه کم جرات تر و درمانده تر است. و در مشرق زمین، شبانان از گله‌های خویش به طور بی‌وقفه و خستگی ناپذیر مراقبت می‌کنند. در زمانهای قدیم نیز همچون امروز، بیرون از شهرهای حصار دار امنیت کم بود. راهزنان ولگرد و ساکن قبایل مرزی، و حیوانات درنده‌ای که در شکاف صخره‌ها پنهان شده بودند، برای غارت و از بین درکمین می‌نشستند. شبانان با آگاهی و قبول خطر مرگ مسئولیت مراقبت از گله‌های خویش را به عهده می‌گرفتند. یعقوب که مسئولیت مراقبت و شبانی از گله‌های لابان را در مراتع سرسبز سرزمین حرّان به عهده داشت در مورد کار پر زحمت خویش گفت، «چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می‌کرد، و خواب از چشمانم می‌گریخت (پیدایش ۳۱ آیه ۴۰)! و داود نیز درخلال پاسبانی از گوسفندان پدر خویش، یک تنہ با شیر و خرس مواجه شده و بر بُرده شده را از دهان آنان نجات داد.

در حینی که که شبان، گله خویش را بر فراز صخره ها و از میان جنگلها و دره ها به سوی علفزارهای خلوت کنار رودخانه هدایت می کند و در حالی که در شباهی تنهایی و بر فراز کوهستان از آنان مراقبت کرده و از آنان در مقابل سارقان حفاظت می کند. و همانطوری که از گوسفندان مریض و ناتوان با مهربانی مراقبت می کند، زندگی وی با گوسفندان پیوند خورده و یکی می شود. و دلبستگی شیرین و مستحکمی میان شبان با گوسفندان بوجود می آید. و هر یک از گوسفندان دارای نام بوده و هنگامی که شبان او را به نام می خواند، جواب می دهد.

همانطوری که شبان زمینی گوسفندان خود را می شناسد، شبان الهی نیز گوسفندان خویش را که در سراسر جهان پراکنده اند می شناسد. « و خداوند می فرماید شما، ای گله من، و ای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما می باشم ». عیسی می فرماید، « و تو را به اسمت خواندم، پس تو از آن من هستی. و اینک تو را برکف دستهای خویش نقش نمودم » (حزقيال ۲۴ آیه ۳۱؛ اشعیا ۴۳ آیه ۱؛ باب ۴۹ آیه ۱۶).

عیسی بطور فردی ما را می شناسدو با تمامی وجود از ضعف و ناتوانی ما متاثر می شود. او ما را به نام می شناسد. او حتی خانه ای را که در آن زندگی می کنیم را می شناسد و نام ساکنان آن را می داند. او قادر است که در زمان مقرر خادمین خود را به خیابان معینی، در یک شهر معینی و خانه معینی بفرستد تا یکی از گوسفندان او را پیدا کنند.

عیسی هر جانی را کاملاً می شناسد و گویی که او تنهای فردی است که منجی برای او خود را فدا کرده است. پریشانی بشر، قلب عیسی را متاثر می کند و درخواست انسان به جهت کمک، به گوش او می رسد. او آمد تا تمامی بشر را به سوی خود جلب کند. او از انسان دعوت می کند که، « مرا متابعت کن » و روح او بر دلهای ایشان اثر گذاشته و آنان را به سوی عیسی هدایت می کند. بسیاری از رفتن به سوی عیسی امتناع می ورزند و عیسی آنان را می شناسد. او هم چنین کسانی را که با شادی به صدای او گوش فرا داده و آماده اند تا تحت مراقبت شبانی وی قرار گیرند را می شناسد. عیسی می فرماید، « گوسفندان من به صدای من گوش فرا می دهنند، من آنها را می شناسم و آنها از پی من می آیند ».

« او گوسفندان خویش را به نام می خواند و آنها را بپرون می برد... و گوسفندان از پی او می روند، زیرا صدایش را می شناسند ». شبان شرقی گوسفندان خویش را نمی راند. او برای راهنمایی گله، از زور و فشار استفاده نمی کند، بلکه پیشاپیش آنها گام بر می دارد و آنان را صدا می زند و گوسفندان صدای او را شناخته و از پی او می روند. و مسیح نیز که منجی و شبان گوسفندان است، اینگونه رفتار می کند. کلام خداوند می فرماید، « قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون ». عیسی مسیح از طریق نبی اعلام می کند، « با محبت ازلی تو را

دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم » او هیچ کس را به پیروی از خویش مجبور نمی کند، بلکه من فرماید: « ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم » (مزامیر ۷۷ آیه ۲۰؛ ارمیا ۳۱ آیه ۳؛ هوش ۱۱ آیه ۴).

ترس از مجازات و یا انتظار پاداش جاودانی نیست که شاگردان مسیح را به پیروی از وی هدایت می کند. مشاهده محبت بی مانند منجی به شاگردان که در سرتاسر اقامت وی در روی زمین از آغل محققری در بیت لحم تا صلیب جلحتا ادامه داشت و هم چنین تعالیم وی دلهای ایشان را نرم و مطیع ساخته بود. محبت مسیح دلهای شاگردان و دوستداران وی را بیدار می کند. آنان صدای او را می شنوند و در پی او می روند.

همانطوری که شبان پیشاپیش گوسفندان گام بر می دارد و با خطرات مختلف مواجه می شود، عیسی نیز با قوم خویش به همین طریق عمل می کند. « چون همه گوسفندان خود را بیرون برد، پیشاپیش آنها گام بر می دارد ». طریق آسمان به واسطه رد پای منجی متبرک شده است. مسیر راه شاید ناهموار و پُر فراز و نشیب باشد اما عیسی این راه را پیموده است و پاهای او خارهای سخت و خشن را از سر راه برداشته است تا به راحتی از آن عبور کنیم. او خود تمامی بار سنگینی را که می بایستی بر دوش خود حمل کنیم، حمل کرده است.

عیسی به رغم اینکه به حضور خداوند صعود نموده و در پادشاهی و سلطنت بر کائنات سهیم شده است با این وجود هیچ یک از صفات شفقت آمیز خویش را از دست نداده است. امروز نیز قلب مهربان و دلسوز عیسی به روی تمامی بشریت مصیبت زده گشوده است. امروز نیز دست های سفته شده او برای برکت بخشیدن به قوم خداوند به سوی آنان دراز شده است. و « به یقین هرگز هلاک نخواهد شد و کسی آنها را از دست من نخواهد ربود ».

جانی که خود را به مسیح تسليم می کند، در نظر او از تمامی دنیا با ارزش تر است. منجی تمامیرنج و دردها را بر روی صلیب جلحتا تحمل کرد تا شاید یک نفر برای ورود به ملکوت و پادشاهی او نجات یابد. او هرگز کسانی را که به خاطر ایشان جان خویش را فدا کرده اند رها نمی کند. مادامی که پیروان او، وی را ترک نکنند، او ایشان را رها نخواهد کرد.

در تمامی مشقاتمان از مساعدت پایان ناپذیر وی برخوردار هستیم. او ما را در مبارزه با آزمایشات و تجربه ها و در جنگ با شریر تنها نمی گذارد تا در زیر بار سنگین رنج و اندوه له شویم، اگرچه او از دید انسانی ما پنهان است، اما با گوش ایمان می توانیم صدای او را بشنویم که می گوید، نترسید، من با شما هستم. « من زنده بودم و مُردم و اکنون تا به ابد زنده هستم و کلیدهای مرگ و جهان مردگان را

در دست دارم » (مکاشفه ۱۸: ۱). او به ما می‌گوید، من رنجهای شما را متحمل شدم، و زحمات شما را تجربه کردم و با همان آزمایشهایی که رو برو شدید، رو برو شدم. از گریه هایتان آگاهم و من نیز گریسته ام. عیسی به ما می‌گوید که از تمامی مصیبت ها و رنجهای شما آگاهم و هرگز شما را ترک نگفته و رها نخواهم کرد و هنگامی که رنجهای شما دل هیچ انسانی را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد، فقط به من بنگرید. « هرآینه کوهها زایل خواهد شد و تلّها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل خواهد شد و عهد سلامتی من متحرک خواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید » (اشعیا ۵۴ آیه ۱۰).

هر قدر که شبان گوسفندان خود را دوست می‌دارد، امّا مسیح پسران و دختران خود را بیشتر دوست می‌دارد. عیسی فقط شبان ما نیست، بلکه او « پدر سرمدی » است. او می‌فرماید: « من شبان نیکو هستم، من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من مرا می‌شناسند. همان گونه که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌نمهمم » (یوحنا ۱۰ آیات ۱۴ و ۱۵).

چه عبارت با شکوهی! — پسر یگانه خدا، او که درآغوش پدر بود، او که خداوند وی را « مردی که همدوش من است » (زکریا ۱۳: ۷) خوانده بود — مصاحبیت با خدای سرمدی را رها کرده بود تا با فرزندان او مصاحبیت و هم نشینی کند.

بدلیل اینکه هدیه پدر آسمانی و ثمره عمل او هستیم، عیسی ما را دوست دارد. او ما را مانند فرزندان خود دوست می‌دارد. خواننده محترم، عیسی شما را دوست دارد و خداوند بهترین و عالی ترین چیز ها را به شما عطا می‌کند، بنابراین به او اعتماد کنید.

عیسی به تمامی افراد روی زمین که به وسیله شبانان دروغین گمراه شده بودند، فکر می‌کرد. او آرزو داشت همه کسانی را که در میان گرگها پراکنده شده بودند، به عنوان گوسفندان مرتع خویش جمع آوری کند. عیسی فرمود، « گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان » (یوحنا ۱۰ آیه ۱۶).

« پدر، مرا از این رو دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نمهمم تا آن را باز ستانم » یعنی پدر من شما را خیلی دوست دارد بلکه مرا بیشتر دوست می‌دارد چرا که زندگی خود را برای رستگاری شما می‌دهم؛ تا جایگزین و ضمانتی برای شما باشم، با تسليم زندگی ام، با عهده دار شدن مسئولیت های شما، و برای عصیان و سرپیچی شما. من برای پدرم عزیز و گرامی ام.

« من جان خود را می‌نمهمم تا آن را باز ستانم. هیچ کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم، اختیار دارم آن را بدhem و اختیار دارم آن را باز ستانم ». او در همان زمان که به عنوان عضوی از خانواده بشری فانی بود، به عنوان

خداآوند منشاء حیات جهان نیز بود. او قادر بود در مقابل مرگ ایستادگی کرده و از پذیرش و تسليم شدن به حاکمیت موت خودداری کند. اما داوطلبانه جان خود را فدا کرد تا حیات و جاودانگی خویش را معلوم کند. او گناه جهان را بر خود گرفت، و متحمل دشنام و لعنت ناشی از آن شد، و جان خود را به عنوان قربانی فدا کرد تا انسان به مرگ جاودانی محکوم نگردد.

« لکن او غم های ما را برخودگرفت و دردهای ما را برخویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بروی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد » (اشعیا ۵۳ آیات ۴ تا ۶).

۵۳ - « آخرین سفر از جلیل »

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۹: ۵۱-۵۶؛ ۱۰: ۲۴-۲۵]

در حالی که ماموریت مسیح به پایان خود نزدیک می‌شد، شیوه کار مسیح نیز تغییر کرده بود. او پیش از این کوشیده بود تا از برانگیختن مردم و ایجاد سر و صدا اجتناب کند. عیسی از پذیرفتن تکریم و احترام مردم خود داری می‌کرد و هنگامی که شور و هیجان عمومی در حمایت از او برانگیخته می‌شد، بی‌درنگ از محلی به محل دیگر نقل مکان می‌کرد. بارها به مردم دستور داده بود که از اعلام کردن او به عنوان مسیح خودداری کنند. سفر عیسی به اورشلیم در ایام عید خیمه‌ها به طور مخفیانه و سریع انجام شده بود، و هنگامی که برادرانش از وی درخواست نمودند تا خود را به عنوان مسیح اعلام کند به ایشان گفت « هنوز وقت من فرا نرسیده است » (یوحنا ۷ آیه ۶) و بدون جلب توجه به سوی اورشلیم عزیمت نموده و بدون تشریفات و به صورتی غیرمنتظره وارد شهر شد. اما آخرین سفر او به اورشلیم می‌باشد متفاوت باشد. او برای مدت زمانی به واسطه دشمنی و غرض ورزی کاهنان و حاکمان یهود، اورشلیم را ترک گفته بود. اما اکنون تصمیم داشت به شکلی علنی و آشکار و با اطلاع عموم به اورشلیم عزیمت کند. زیرا این بار عیسی به سوی صحنه ای که قربانی عظیم در آن انجام می‌شد، گام بر می‌داشت، و لازم بود که نگاه مردم به سوی آن مکان جلب شود.

« همان گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود » (یوحنا ۳ آیه ۱۴). همانطوری که اسرائیلیان مار بر افراشته شده را که به عنوان نشانه شفای ایشان اختصاص یافته بود، نگاه کردند، به همان ترتیب نگاه تمام مردم باید به سوی مسیح، قربانی عظیمی که موجب نجات و رستگاری جهان گناهکار گردیده بود، متوجه شود.

تصور نادرست از کار مسیح و فقدان ایمان نسبت به شخصیت عیسی باعث شد که برادران او وی اصرار ورزند تا در عید خیمه‌ها خود را به عموم مردم بنمایاند. و اکنون به شکلی مشابه، شاگردان عیسی سعی داشتند او را از مسافت به اورشلیم منصرف کنند. آنان سخنان عیسی را در ارتباط با حوادثی که در اورشلیم برای وی رخ خواهد داد، به یادآورده و با آگاهی به دشمنی شدید رهبران مذهبی یهود، مشتاقانه از استاد خویش می‌خواستند که از رفتن به اورشلیم منصرف شود. عزیمت عیسی به اورشلیم با وجود ترس و نگرانی و کم ایمانی شاگردان محبوبش کاری طاقت فرسا بود. برای عیسی بسیار سخت بود که آنان را به سوی اورشلیم، مکانی که پریشانی و غم و اندوه در انتظارشان بود، هدایت کند. و شیطان نیز با تمام قدرت آماده بود تا فرزند انسان را مورد وسوسه قراردهد. چرا او می‌باشد که

اورشلیم رفته و به مرگ محکوم گردد؟ تمامی اطرافیان او اشتیاق شدیدی به نان حیات داشتند. و مردم مریضان خویش را آورده و در انتظار کلام شفا بخش او بودند. کار بشارت انجیل فیض، تازه آغاز شده بود و او سرشار از قدرت و در اوج جوانی بود. چرا نباید به سوی سرزمین های پهناور جهان به پیش رفته و کلام فیض و شفا بخش خویش را به گوش عالمیان برساند؟ و چرا نباید در شادی ناشی از اعطای حقیقت و سعادت به میلیونها انسان تیره روز و غمیده سهیم گردد؟ و چرا مسئولیت جمع آوری حصاد را به شاگردان کم ایمان وکنده ذهن و کم تحرک خویش محول کند؟

و چرا می بایستی اکنون با مرگ روبرو شده و کار را درآغاز راه ترک گوید؟ شیطان، دشمنی که او را در بیابان مورد وسوسه قرارداده بود، اکنون نیز به شکلی بی رحمانه و زیرکانه مورد حمله قرار می داد. اگر عیسی برای لحظه ای در مقابل وسوسه شیطان تسليم شده و در این لحظات حساس برای نجات خویش اقدام می کرد، عوامل شیطان پیروز می شدند و نجات جهان گناهکار با شکست مواجه می شد.

اماً عیسی، « قاطعانه تصمیم داشت به اورشلیم برود ». زیرا انجام اراده پدر، تنها هدف زندگی وی بود. در زمان طفویلت و هنگام دیدار از معبد، به مادرش مریم گفته بود، « مگر نمی دانستید که می باید درخانه پدرم باشم؟ » (لوقا ۲ آیه ۴۹). در قانای جلیل، هنگامی که مریم از وی خواست تا قدرت معجزه آسای خویش را آشکار کند پاسخ داده بود، « وقت من هنوز فرا نرسیده است » (یوحنا ۲ آیه ۴). عیسی در پاسخ به برادران خویش که از وی خواسته بودند تا در عید خیمه ها قدرت خویش را آشکار کند، همین پاسخ را داده بود. اماً در نقشه عظیم خداوند برای نجات جهان، زمان مقرر فرا رسیده بود و عیسی می بایستی جان خویش را به جهت گناهان بشر فدا سازد. و برای انجام این کار نباید تردید نموده و ناکام شود. گام های او به سوی اورشلیم، مکانی که دشمنانش مدت‌ها برای از بین بردن وی توطئه چیده بودند، تغییر مسیر داده بود. اکنون او خود را به ایشان تسليم نموده و جان خویش را فدا می کرد. عیسی استوار و ثابت قدم به سوی شکنجه، طرد و انکار، محکومیت و مرگ گام برمی داشت.

و او « رسولان، پیش از خود فرستاده ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد شدند تا برای او تدارک بینند ». اماً مردم آنجا، عیسی را پذیرفتند، زیرا او قصد عزیمت به اورشلیم را داشت. سامریان از یهودیان نفرت داشتند و عزیمت عیسی به اورشلیم موجب شده بود که آنان تصور کنند عیسی یهودیان را بر ایشان ترجیح داده است. اگر عیسی معبد سامریان را که بر فراز کوه جزirim واقع شده بود، بازسازی کرده و در آن عبادت می نمود، آنان با شادمانی او را می پذیرفتند. اماً چون عیسی به اورشلیم می رفت و آنان از نشان دادن مهمان نوازی اجتناب کردند. آنان

نمی دانستند که با عد م پذیرش عیسی، بهترین موهبت آسمانی را از در خانه هایشان برگردانده اند. عیسی از آنان دعوت کرده بود تا بتواند با نزدیک شدن به ایشان عالی ترین برکات را به آنان ارزانی دارد. او هرگونه محبت افراد را با فیض گرانبهای الهی پاداش می داد. اما سامریان به واسطه تعصب و پیش داوری از تمامی برکات محروم شدند.

یعقوب و یوحنا، یعنی رسولان مسیح پس از مراجعت از بلا د سامریان، از بی احترامی آنان نسبت به عیسی بسیار آزرده و عصبانی بودند. آنان آکنده از خشم و نفرت بودند زیرا سامریان در مقابل مسیح که حضورش موجب افتخار ایشان می شد، بسیار گستاخانه رفتار نمودند. شاگردان در این اواخر با عیسی بر فراز کوه اقامت نموده و شاهد متبدل شدن سیمای او شده بودند. آنان دیده بودند که چگونه جلال خداوند بر وی ظاهر شده و از سوی الیاس و موسی مورد تکریم و احترام قرار گرفته است. شاگردان انتظار داشتند که بی احترامی آشکار سامریان به عیسی نباید بدون کیفر و مجازات باقی بماند.

یعقوب و یوحنا به حضور عیسی آمدند و سخنان مردم سامریه را برای وی بازگو نمودند. آنان به عیسی گفتند که مردم سامریه حتی نخواستند برای یک شب از وی پذیرایی کنند. شاگردان تصور می کردند که سامریان در مقابل عیسی اشتباه بسیار سهمگینی را مرتکب شده اند. آنان به کوه کرمل محلی که الیاس نبی پیامبران دروغین را به هلاکت رسانده بود نگریسته و گفتند، «ای سرور ما، آیا می خواهی بگوییم از آسمان آتش بیار و همه آنها را نابود کند، چنانکه الیاس کرد؟» آنان از اینکه سخنانشان باعث آزدگی خاطر عیسی شده بود شگفت زده شدند، اما با شنیدن سرزنش مسیح شگفتی ایشان به اوج خود رسید. مسیح به ایشان گفت، «نمیدانید که از کدام روح هستید، زیرا که پسر انسان نیامده است تا مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد» و سپس به دهکده ای دیگر رفت.

در رسالت مسیح هیچ تحمیلی برای پذیرش وی وجود ندارد. تنها، شیطان و افرادی که تحت تاثیر شیطان بر انگیخته می شوند خود را به وجود و ضمیر آدمی تحمیل می کنند. انسان تحت پوشش تظاهر به پارسایی، با فرشتگان شریر هم پیمان شده و برای منحرف ساختن مردم به عقاید و مذهب خویش، موجب رنج و اندوه همنوعان خود می شود. اما مسیح با رحمت و محبت بیکران خویش در پی نجات بشریت است. او اجازه نمی دهد که رقیب دیگری در روح و جان آدمی دخالت کند و خدمت و عبادت محدود و ناقص را نمی پذیرد بلکه خواستار خدمت و عبادت داوطلبانه بوده و انتظار دارد که مشتاقانه دلهای خویش را تسلیم محبت او نماییم. نشانه قاطع برخورداری از روحیه شیطانی این است که دیگران را تنها به این علت که ارزش اعمال ما را درک نمی کنند و یا بر ضد عقاید ما عمل می کنند مورد آسیب قرار داده و از بین ببریم.

هر موجود انسانی در جسم، جان و روح به خدوند تعلق دارد. عیسی برای نجات تمامی بشر جان خویش را فدا کرد. هیچ چیزی برای خداوند اهانت آمیز تر از این نیست که عده ای به واسطه تعصبات مذهبی موجب رنج و مصیبت کسانی گردند که با خون گرانبهای عیسی خریداری شده اند.

« و عیسی آن مکان را ترک کرد و به نواحی یهودیه و آن سوی رود اردن رفت. دیگر بار جماعت‌ها نزد او گردآمدند، و او بنا به روال همیشه خود، به آنها تعلیم می‌داد » (مرقس ۱۰ آیه ۱).

بخش قابل ملاحظه‌ای از ماههای آخر خدمت مسیح در ناحیه پیریه یکی از ایالات « آنسوی رود اردن » سپری شد. و در این ناحیه جماعت مردم نزد او گردآمدند و عیسی همانند ابتدای خدمت خویش در جلیل، تعالیم اولیه خویش را تکرار می‌کرد.

عیسی همانطوری که قبلًا دوازده شاگرد را به نواحی اطراف گسیل داشت، « هفتاد تن دیگر را نیز تعیین فرمود و آنها را دو به دو پیشاپیش خود به هر شهر و دیاری فرستاد که قصد رفتن بدانجا داشت » (لوقا ۱۰ آیه ۱). این شاگردان برای مدتی با عیسی بسر برده و به جهت کارشان از وی تعلیم یافتند. هنگامی که دوازده تن از شاگردان به ماموریت اعزام می‌شدند، سایر شاگردان عیسی، وی را در خلال سفر به جلیل همراهی کردند. و بنابراین شاگردان در طی این مسافت، این امتیاز را داشتند که با عیسی ارتباط صمیمانه ای برقرار کرده و از تعالیم مستقیم وی بهره مند شوند. اکنون این هفتاد شاگرد به طور مستقل عازم ماموریت می‌شدند.

دستورات داده شده به هفتاد شاگرد مشابه همان دستوراتی بود که به دوازده شاگرد داده شده بود. اما به این هفتاد شاگرد گفته نشده بود که به شهرهای اقوام غیر یهودی و سامریان وارد نشوند. اگر چه مسیح از سوی سامریان مورد بی اعتنایی قرار گرفته و پذیرفته نشده بود، اما محبت وی نسبت به ایشان تغییر نکرده بود. و به همین دلیل، هنگامی که هفتاد شاگرد به ماموریت اعزام شدند، ابتدا از شهرهای سامریان بازدید کردند. مسافت خود منجی به سامر، و متعاقب آن، تمجید و تعریف سامری نیکو، و ستایش توام با شادی جذامی سامری، یکی از آن ده تن جذامی که شفا یافته و برای ستایش از مسیح، بازگشته بود، همه و همه برای شاگردان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود. این موضوع برای شاگردان سرمشق خوبی بشمار می‌رفت.

عیسی قبل از صعود به آسمان در اولین ماموریت محله به شاگردان نام سامر را نیز در کنار اورشلیم و یهودیه ذکر کرده و به شاگردان فرمود که در وهله نخست بشارت انجیل را در آنجا موعظه کنند. تعلیم مسیح آنان را برای انجام چنین ماموریتی

آماده کرده بود. و هنگامی که در نام خداوند و استادشان به سامرہ رفتند، مردم برای پذیرش ایشان آماده بودند. سامریان سخنان مسیح را درباره سامری نیکو شنیده و از اعمال ترحم آمیز وی نسبت به قوم سامرہ آگاهی داشتند. آنان می دیدند با وجودیکه در مقابل عیسی گستاخانه رفتار نموده بودند. اما عیسی به فکر محبت کردن به ایشان بود و این موضوع حمایت قلبی ایشان را به همراه داشت. بعد از صعود منجی به آسمان، اهالی سامرہ از رسولان مسیح به گرمی استقبال کردند بطوریکه شاگردان حصاد ارزشمندی را در میان مردم سامرہ که زمانی از دشمنان سرسخت ایشان بودند، جمع آوری نمودند.

« نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گردداند »، « و نام او مایه امید برای همه قومها بود » (اشعیا ۴۲ آیه ۲ و متى ۱۲ آیه ۲۱).

عیسی هنگامی که هفتاد تن از شاگردان را به ماموریت اعزام کرد، همانگونه که قبلاً دوازده شاگرد خود را امر کرده بود به ایشان فرمود که اگر در شهری وارد شده و پذیرفته نشدن در آنجا اقامت نکنند. « اما چون به شهری درآمدید و شما را نپذیرفتد، به کوچه های آن شهر بروید و بگویید: ما حتی خاک شهر شما را که بر پاهای ما نشسته است، بر شما می تکانیم، اما بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است ». شاگردان این کار را نباید با انگیزه نفرت و یا جریحه دارشدن مقام انجام دهند، بلکه باید به مردمی که ایشان را نپذیرفته بودند، نشان دهند که بی اعتنایی و انکار رسولان خداوند چه اندازه مصیبت بار و تالم آوراست. انکار خادمان خداوند به منزله انکار خود مسیح است.

عیسی در ادامه سخنان خود فرمود، « یقین بدانید که در روز داوری، تحمل مجازات برای سُدوم آسانتر خواهد بود تا برای آن شهر » سپس فکرش متوجه شهرهای ناحیه جلیل شد، جایی که بیشتر خدمت خویش را در آن مکان سپری کرده بود وبا لحنی آکنده از حزن و اندوه فرمود، « وا برتو، ای خورزین! وا برتو، ای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون روی می داد، مردم آنجا مدت‌ها پیش در پلاس و خاکستر می نشستند و توبه می کردند، اما در روز داوری، تحمل مجازات برای صور و صیدون آسانتر خواهد بود تا برای شما. و تو ای کفرناحوم، آیا تا به آسمان صعود خواهی کرد؟ هرگز، بلکه تا به اعماق دوزخ سرنگون خواهی شد ».

خداوند ارزشمند ترین برکات آسمانی را به آن شهرهای شلوغ و پر جنب و جوش ارزانی کرده بود و مسیح، سور حیات و سلامتی هر روز در میان ایشان رفت و آمد کرده بود. و جلال خدایی را که انبیا و پادشاهان داراززوی دیدنش بودند هر روزه بر جماعتی که در اطراف وی گرد می آمدند درخشیده بود، با این حال مردم آن شهرها، این موهبت آسمانی را نپذیرفتد.

[فریسیان وکاتبان) با تظاهر به دور اندیشی به مردم هشدار داده بودند که از پذیرش تعالیم جدیدی که از سوی عیسی، این معلم تازه وارد مطرح شده بود، امتناع کنند، زیرا عقاید و اعمال عیسی با تعالیم پدران ایشان مغایرت داشت. و مردم به جای اینکه در صدد فهم کلام خداوند برآیند. تعالیم کاهنان و فریسیان را باور می کردند. آنان به جای ارج نهادن به خداوند، به فریسیان و روسای قوم احترام می گذاشتند و بدین وسیله برای حفظ رسوم و سنتهای خویش، حقیقت را انکار نمودند. بسیاری از مردم با شنیدن سخنان مسیح تحت تاثیر قرارگرفته و تقریباً متلاحد شده بودند، اماً چون مطابق ایمان و اعتقادات خویش رفتار نمی کردند، از طرفداران مسیح محسوب نمی شدند. زیرا شیطان با ارائه وسوسه های خویش ایشان را چنان تحت تاثیر قرارداد تا نور حقیقت در نظرشان به ظلمت تبدیل گردید. بنابراین بسیاری، حقیقت را انکار نمودند، حقیقتی که منجر به نجات و رستگاری ایشان می گردید.

عیسی، شاهد راستین، می فرماید، « اینک، بر در ایستاده می کویم » (مکافهه ۳ آیه ۲۰). هرگونه هشدار، سرزنش، و درخواستی که از طریق کلام خداوند و یا رسولان وی مطرح می شود، ضربه ای است که بر دریچه دل کوییده می شود. و صدای عیسی است که اجازه ورود می طلبد. هر بارکه صدای کوییدن درب مورد بی توجهی قرارگیرد، تمایل به گشوده شدن ضعیف می گردد. اگر امروز به تاثیرات روح القدس بی اعتمایی کنیم، این تاثیرات فردا قوی تر نخواهد بود. و بدین ترتیب قلب نیز قابلیت تحت تاثیر قرارگرفتن را از دست داده و به وادی خطرناک جهل و بی خبری این دنیای فانی سقوط کرده و از حیات جاودانی محروم خواهد شد.

محکومیت ما در روز داوری در نتیجه خطاهای ما نخواهد بود بلکه ناشی از بی اعتمایی ما به فرصت هایی است که خداوند برای درک و فراگیری حقیقت در اختیار ما قرارداده است.

هفتاد شاگرد عیسی، مواهب واستعدادهای خارق العاده ای را دریافت کرده بودند که به عنوان مُهر تایید رسالت ایشان محسوب می شد و هنگامی که ماموریت ایشان به اتمام رسید با شادی به حضور عیسی باز گشتند و گفتند، « سرور ما، حتی دیوها هم به نام تو از ما اطاعت می کنند ». عیسی به ایشان فرمود، « شیطان را دیدم که همچون برق از آسمان فرو می افتد ».

چشم انداز وقایع گذشته و آینده از ذهن عیسی خطور می کرد. او لوسيفر را می دید که چگونه همچون بار اول، از جایهای آسمانی طرد می شود. و سپس چشم انداز درد و رنج خود را مجسم می نمود، که در مقابل تمامی جهان سیرت و خصوصیات شیطان آشکار می شد. او فریاد « تمام شد » را شنید، (یوحنا ۱۹ آیه ۳۰) را می شنید که قاطعانه نجات و رستگای انسان گمشده در گناه را برای همیشه اعلام کرده و امنیت، آسمان را برای همیشه در مقابل اتهامات، فریکاری ها

و ادعاهای شیطان، تامین می نمود.

عیسی در ورای صلیب جلجتا و با یادآوری تمامی رنج و خواری آن، روز عظیم داوری را به نظر می آورد، روزی که در آن شیطان، رئیس قدرت هوا در این جهان که مدت‌ها به واسطه عصیان و گناه وی آلوده شده بود، با هلاکت رو برو می شد. عیسی می دید که کار شیطان برای همیشه خاتمه یافته و آسمان و زمین از سلامتی خداوند آکنده شده است.

و از آن به بعد پیروان مسیح می بایستی شیطان را دشمن شکست خورده قلمداد کنند. عیسی بر بالای صلیب جلجتا پیروزی را نصیب ایشان نمود و آرزو داشت که ایشان این پیروزی را از آن خویش بدانند. او فرمود، « اینک شما را اقتدار می بخشم که ماران و عقرها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید ».»

قدرت مطلق روح القدس همواره پشتیبان کسانی است که از روح توبه برخوردار می باشند. مسیح، هرگز کسی را که با ایمان و اظهار ندامت، حمایت وی را درخواست کند، در تسلط قدرت دشمن رها نمی کند منجی همواره از کسانی که تحت وسوسه و تجربه قرار دارند حمایت می کند. و در همراهی با او چیزهایی از قبیل شکست، زیان و غیرممکن بودن وجود ندارد و قدرت انجام هرکار را داریم؛ در او که ما را قوت می بخشد. هنگامی که مورد آزمون ها و مشقات بیاید، منتظر نمانید تا همه مشکلات رفع و تعديل گردد، بلکه به یاورتان عیسی بنگرید.

بسیاری از مسیحیان، همواره درباره قدرت شیطان سخن گفته و می اندیشند. آنان دائماً درباره دشمن خویش فکر کرده و سخن می گویند، و برای دوری از او دعا می کنند. تا زمانیکه شیطان در خیال ایشان به صورت ترسناکی بزرگتر می گردد. درست است که شیطان موجود پر قدرتی می باشد، اماً خداوند را سپاس گویید زیرا که منجی ما عیسی با قدرت بیکران خویش شیطان را از آسمان به زیر افکند. هنگامی که قدرت شیطان را بزرگتر از آنچه که هست نشان می دهیم، او را خشنود می سازیم. بنابراین چرا از عیسی سخن نگوییم؟ چرا قدرت و محبت او را نستائیم؟

رنگین کمان عهد خداوند که سریر پادشاهی وی را در آسمان احاطه نموده است، جاودانه شهادت می دهد که « خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان یابد » و به تمامی کائنات گواهی می دهد که خداوند هرگز قوم خود را در مبارزه با شریر رها نمی کند. و مادام که عرش ملکوت پا بر جاست، تضمین این مطلب است که از ما محافظت بعمل آمده و تقویت خواهیم شد.

عیسی افزود، « اماً از این شادمان مباشد که ارواح از شما اطاعت می کنند، بلکه شادی شما از این باشد که نامتان در آسمان نوشته شده است ». از این

شادمان مبایشد که صاحب قدرت هستید زیرا در آنصورت توکل به خداوند را از نظر دور خواهید داشت. هشیار باشید، و گرنه حس بی نیازی در شما ظاهر خواهد شد و به جای اینکه با روح و قوت خداوند عمل کنید با قوت خویش عمل خواهید کرد. سرشت و ذات انسان همواره آماده است که پیروزی در هرکاری را به حساب خود گذاشته و کسب اعتبار کند. و بدین وسیله با عظمت بخشیدن به خویش فراموش می کند که خداوند منشا تمامی قوت و قدرت است.

پولس رسول می گوید، « در ضعفها، دشنامها، سختیها، آزار و مشکلات، به خاطر مسیح شادمانم، زیرا وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم » (دوم قرنتیان ۱۲ آیه ۱۰). هنگامی که به ضعفها و ناتوانایی های خویش واقف می شویم، آنگاه یاد می گیریم که به قدرتی غیر از قدرت ذاتی خویش متکی شویم و هیچ چیزی نمی تواند به اندازه احساس مسئولیت ما در مقابل خداوند، دلهای ما را تقویت کند. و هیچ چیزی نمی تواند به اندازه محبت بخشارینده مسیح به عمیق ترین انگیزه های درونی ما دسترسی یافته و آنان را هدایت کند. بنابراین نخست باید با خداوند ارتباط داشته باشیم و سپس از روح القدس پُر شده، آنگاه قادر خواهیم بود تا با همنوعان خود ارتباط درستی داشته باشیم. پس شاد باشید زیرا که به واسطه مسیح به خداوند پیوند خورده و در زمرة اعضای خانواده الهی درآمده اید. هنگامی که به خداوند نگاه می کنید ضعفهای جامعه بشری را خواهید شناخت. هر قدر کمتر خویشتن را گرامی بدارید، به طور کامل تر و آشکارتری فضایل منجی را درک خواهید کرد و هرچه خود را به منبع نور و قدرت نزدیک کنید، نور بیشتری بر شما خواهد تایید و قدرت بیشتری را برای کار خداوند کسب خواهید نمود. پس، شاد باشید از اینکه با خداوند و با مسیح و تمامی اعضای خانواده ملکوتی یکی شده اید.

در حالیکه هفتاد شاگرد مسیح به سخنان وی گوش فرا می دادند، روح القدس با حقایق جاودانی افکارشان را تحت تاثیر قرارداده و واقعیت را برلوح جانشان می نگاشت. و با وجودی که جمعیت اطرافشان را احاطه کرده بود، گویا در احاطه خداوند قرار داشتند.

عیسی چون دانست که شاگردان در همان ساعت الهام روح القدس را دریافت داشتند « در همان ساعت »، عیسی در روح به وجود آمد و گفت: « ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را می ستایم که این حقایق را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و بر کودکان آشکار کرده ای. بله، ای پدر، زیرا خشنودی تو در این بود. پدرم همه چیز را به من سپرده است، هیچ کس نمی داند پسر کیست جز پدر، و هیچ کس نمی داند پدر کیست جز پسر، و آنان که پسر بخواهد او را برایشان آشکار سازد ». .

مردان نیک نام عالم، و افراد به اصطلاح بزرگ و حکیم با تمامی خودستایی

حکیمانه نتوانستند ماهیت و شخصیت مسیح را درک کنند. آنان بر اساس ظاهر فروتن و حقیرانه وی که در نتیجه انسان بودنش بر وی حادث شده بود او را مورد قضاوت و داوری قراردادند. اماً ماهیگیران و باجگیران، حکمت یافتند تا ذات الهی را بشناسند. حتی شاگردان نیز در درک و شناخت همه آنچه که مسیح می خواست به ایشان آشکار کند عاجز بودند، اماً چون گهگاهی خود را تسليم روح القدس می نمودند، افکار ایشان روشن می شد. و می فهمیدند که خدای قادر مطلق ملبیس به جامه انسانی در میان ایشان ساکن شده است. عیسی به وجود آمده بود زیرا این حقایق از دانایان و خردمندان پنهان داشته شده بود ولی به مردان فروتن و حقیر آشکار گردیده بود. اغلب اوقات، هنگامی که عیسی کتب عهد عتیق و نبوت‌های پیش بینی شده در باره امر قربانی شدن خویش را برای شاگردان مطرح می کرد. آنان به واسطه روح القدس بر انگیخته شده و در یک فضای ملکوتی قرار می گرفتند.

حوالیون با شنیدن سخنان مسیح، حقایق روحانی بیان شده از سوی انبیاء عهد عتیق را روشن تر و کاملتر از نویسندهای اولیه این حقایق، درک می کردند. از این پس آنان کتب عهد عتیق را نه به مثابه تعالیم کاتبان و فریسیان و نه به عنوان اظهارات اشخاص خردمندی که مرده بودند، بلکه به مثابه مکاشفه خداوند مورد مطالعه و بررسی قرارمی دادند. آنان روح راستی را دیده بودند، کسی که، «جهان نمی تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می بیند و نه می شناسد، اماً شما او را می شناسیید، چرا که نزد شما مسکن می گزیند و در شما خواهد بود» (یوحنا ۱۴ آیه ۱۷).

تنها طریق کسب حقیقت، تسليم روح و جان به مسیح و اطاعت از وی می باشد. برای این کار روح باید از غرور و نخوت تطهیر شود و از تملک همه چیز رها شده و مسیح در آن سلطنت کند. دانش و حکمت انسانی در درک و شناخت مفهوم قربانی و کفاره گناهان عاجز است. نقشه نجات و ستگاری به قدری گسترد و وسیع است که فلسفه قادر به تشریح آن نیست.

چنین نقشه ای برای همیشه جزو اسرار باقی خواهد ماند و ژرف ترین استدلال ها نیز قادر به درک آن نمی باشد. علم رستگاری نمیتواند تشریح شود؛ بلکه با تجربه شناخته می شود. تنها، کسی که به گناهکار بودن خویش واقف شود می تواند ارزش منجی را تشخیص دهد.

مسیح در خلال مسافرت خود به اورشلیم دروس بسیار مفیدی را به شاگردان تعلیم داد. و مردم مشتاقانه به سخنان وی گوش فرا می دادند. در پیریه نیز همانند جلیل مردم کمتر تحت تعصبات یهودیان قرار داشتند و بدین جهت تعالیم وی در دلهای مردم تاثیر گذار بود.

در خلال ماههای آخر خدمت مسیح، بسیاری از مثل های وی گفته شده بود. کاهنان و معلمین یهود با تنفر فوق العاده ای وی را تعقیب می نمودند و مسیح نیز در قالب مثلها و آیات و علامات به ایشان هشدار می داد. آنان منظور عیسی را می فهمیدند با این حال نمی توانستند در سخنان او چیزی یافته و بذینوسیله وی را متهم و محکوم سازند. عیسی در مثل فریسی و باجگیر، دعای حاکی از بی نیازی و استغنای فریسی را که « خدایا ترا شکر می کنم که مثل سایر مردم نیستم »؛ با خواهش و استدعای حاکی از ندامت باجگیر که « بر من گناهکار ترحم فرما »، مقایسه کرده و بذینوسیله ریاکاری یهودیان را مورد سرزنش قرار می دهد. و سپس با بیان مثل درخت انجیر و ضیافت بزرگ، محکومیت و نابودی قوم توبه ستیز را پیش بینی می کند. آنانی که با استهزا و تمسخر دعوت ضیافت انجیل را رد کرده بودند، هشدار او را شنیدند که می فرمود، « به شما می گویم که هیچ یک از دعوت شدگان، شام مرا نخواهید چشید » (لوقا ۱۴ آیه ۲۴).

تعالیم داده شده به شاگردان بسیار ارزشمند بود. تمثیل بیوه سمج و دوستی که در نیمه شب تکه نانی می طلبید، قدرت تازه ای به کلامش می بخشید، « بخواهید که به شما داده خواهد شد، بجویید که خواهید یافت، بکویید که در به رویتان گشوده خواهد شد » (لوقا ۱۱ آیه ۹). و غالب اوقات، ایمان متزلزل ایشان با یادآوری کلام مسیح که فرموده بود، « آیا خدا به داد برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فریاد بر می آورند، نخواهد رسید؟ آیا این کار را همچنان به تاخیر خواهد افکند؟ به شما می گویم که بزودی به داد ایشان خواهد رسید. امّا هنگامی که پسر انسان آید، آیا ایمان برزمین خواهد یافت؟ » (لوقا ۱۸ آیات ۷ و ۸)، تقویت می گردید.

مسیح تمثیل زیبای گوسفند گمشده را مجدداً تکرار نموده و با شرح تمثیل های سکه گمشده و پسر اسرافکار، مفهوم عمیق تعالیم خویش را در نظر شاگردان آشکار کرد. شاگردان در آن زمان از درک مفاهیم عمیق تعالیم عیسی عاجز بودند، امّا بعد از نزول روح القدس بر ایشان، و هنگامی که جمع آوری امتها و خشم و حسادت یهودیان را مشاهده کردند، مفاهیم نهفته شده در تمثیل پسر اسرافکار را به روشنی فهمیده و از شیرینی و حلوات سخنان مسیح شادی می کردند، « امّا اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد، گم شده بود، یافت شد! » (لوقا ۱۵ آیات ۳۲ و ۲۴). و چون در نام خداوندانشان به پیش می رفتند، در مواجهه با سرزنش، فقر و شکنجه و آزار، سخنان مسیح را در آخرین سفر وی به یاد آورده و دلهای ایشان آرام می گرفت، عیسی بدیشان فرموده بود، « ای گله کوچک، ترسان مباشد، زیرا خشنودی پدر شما این است که پادشاهی را به شما عطا کند. آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید، برای خود کیسه هایی فراهم کنید که پوسيده نشود، و گنجی پایان ناپذیر در آسمان بیندوزید، جایی که نه درد آید و نه بید زیان رساند، زیرا هرجا گنج شماست، دلتان نیز آنجا

خواهد بود» (لوقا ۱۲ آیات ۳۲ تا ۳۴).

۵۴ - « سامری نیکوکار »

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷ تدوین گردیده است]

مسیح در حکایت سامری نیکو، ماهیت مذهب راستین را به تصویر می‌کشد. او نشان می‌دهد که مذهب صرفاً شامل نظام تشکیلاتی و عقاید و یا آئین‌ها نبود، بلکه ایفای کردارهای محبت آمیز است تا بهترین خیریات برای دیگران با نیکویی اصیل آورده شود.

هنگامی که مسیح مردم را تعلیم می‌داد، « روزی یکی از معلمین شریعت آمد و از راه امتحان از او پرسید: ای استاد، چه باید بکنم تا وارث حیات جاودان شوم؟ ».«

جمعیت عظیم با شدت اشتیاق در انتظار جواب بودند. کاهنان معلمین یهود تصور کرده بودند که با طرح این سوال از سوی فقیه، مسیح را به دام می‌اندازند. اما منجی با ایشان وارد بحث و مجادله نشد و در پاسخ به سؤال فقیه از وی سؤال کرد، « در تورات چه نوشته است؟ از آن چه می‌فهمی؟ ». یهودیان، هنوز هم عیسی را به بی توجهی نسبت به قوانین داده شده در کوه سینا متهم می‌کردند، اما وی طریق نجات و رستگاری را مربوط به حفظ و رعایت احکام خداوند می‌دانست.

فقیه پاسخ داد، کلام گفته است: « خداوند، خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت و با تمامی فکر خود محبت نما، و همسایه ات را همچون خویشتن محبت کن ». عیسی گفت، « پاسخ درست دادی. این را به جای آور که حیات خواهی داشت ».«

فقیه از موقعیت و اعمال فریسیان راضی نبود. او کتب مقدسه را مطالعه کرده و میل داشت که مفهوم واقعی کلام را بیاموزد و در این مورد بسیار علاقمند بود. بنابراین خالصانه از عیسی سؤال نمود، « چه کنم؟ » او در پاسخ خود نسبت به الزامات شریعت از تمامی دستورات مربوط به مناسک و مراسم کلیشه‌ای و تشریفاتی چشم پوشی نموده بود. او برای این مناسک و مراسم تشریفاتی و ظاهری هیچ ارزشی قائل نشد، بلکه دو اصل مهم و اساسی را که تمامی احکام و انبیاء برآن تاکید نموده بودند، عرضه نمود. پاسخ فقیه که از سوی مسیح مورد تایید قرارگرفته بود، منجی را در مقابل فریسیان در موقعیت برتری قرارداد. آنان نمی‌توانستند او را به دلیل تایید چیزی که از سوی مفسر شریعت اظهار شده بود متهم و محکوم کنند.

عیسی پاسخ داد، « این را به جای آر که حیات خواهی داشت ». او شریعت را به عنوان قوانین یکپارچه و یکدست الهی معرفی نمود و به این طریق بدیشان

آموخت که ممکن نیست شخص با نگه داشتن یک حُکم، فرمان های دیگر را زیر پا گذارد. زیرا کلیه فرایض الهی از یک اصل، پیروی می کنند. سرنوشت انسان از طریق اطاعت کامل شریعت تعیین می شود. محبت فوق العاده به خداوند و محبت بی دریغ به همنوع اصولی است که می بایستی در زندگی رعایت شود.

فقیه پی بده بود که قوانین شریعت را زیر پا گذاشته است و با سخنان موشکافانه مسیح ملزم شده بود. او ادعا می کرد که عدالت شریعت را درک می کند، اماً بدان عمل نمی نمود. و به همنوعان خویش محبت نمی کرد. از او خواسته شده بود که توبه کند. اماً او به جای توبه، سعی کرده بود تا خود را پاک و منزه نشان دهد. و به جای اعتراف به حقیقت، در صدد بود که انجام احکام و فرایض را بسیار سخت جلوه دهد. بنابراین مایل بود که هم از ملزم شدن به حقیقت طفره رفته و هم در نظر مردم خود را از گناه تبرئه کند. سخنان منجی نشان داد که سؤال وی بی مورد و غیر ضروری بوده همچنانکه خود وی نیز می توانست بدان پاسخ گوید. با این حال برای تبرئه خود از عیسی پرسید: « همسایه من کیست؟ ».

این سوال در میان یهودیان باعث مباحثه ای بی وقفه گردیده بود. آنان در مورد اجنبی و دشمن بودن مشرکین و سامریان هیچ تردیدی نداشتند. اماً تمایز میان افراد قوم و طبقات مختلف جامعه خودشان را چگونه و بر اساس چه شرایطی تعیین می کردند؟ کاهنان، کاتبان و مشایخ یهود می بایستی چه کسانی را همسایه خود قلمداد کنند؟ آنان تمام زندگی خود را صرف انجام آیین های تشریفاتی کرده بودند تا خود را پاک و منزه جلوه دهند. در نظر ایشان ارتباط با مردم جاهم و غافل موجب ناپاکی می شد که تطهیر آن مستلزم تلاش فرساینده و خسته کننده ای بود. آیا فریسیان و کاتبان می بایستی افراد « ناپاک و نجس » را همسایگان خویش به شمار آورند؟

عیسی، مجدداً از مجادله با ایشان امتناع ورزید. و تعصّب [و تبعیض] کسانی را که منتظر فرصتی بودند تا او را متهم و محکوم سازند، مورد سرزنش قرار نداد. اماً با بیان حکایتی ساده برای جمعیت حاضر، تصویر بسیار زیبایی از محبت آسمانی را ترسیم نمود. این حکایت دلهای بسیاری از حاضران را تحت تاثیر قرارداده و موجب شد تا فقیه به حقیقت اعتراف کند.

تنها راه از میان بردن ظلمت، پذیرفتن نور است. و بهترین طریق برخورد با خطا، معرفی حقیقت است. تنها مکاشفه محبت خداوند است که می تواند زشتی گناه را که در دل آدمی ساکن است نشان دهد.

عیسی فرمود، « مردی از اورشلیم به اریحا می رفت. در راه به دست راهزنان افتاد. آنها او را عذیان نموده، کتک زدند، و نیمه جان رهایش کرده و رفتدند. از قضا کاهنی از همان راه می گذشت، اماً چون چشمش به آن مرد افتاد، راه خود را کج

کرد و از سمت دیگر جاده برفت. هم چنین یک لاوی نیز از آنجا می‌گذشت. او نیز چون به آنجا رسید و آن مرد را دید، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت «(لوقا ۱۰ آیات ۳۰ تا ۳۲)». این یک صحنه خیالی و غیر واقعی نبود، بلکه رویدادی واقعی بود و به همان طریقی که اتفاق افتاده بود مطرح می‌شد. کاهن و لاوی که راه خود را کج کرده و از سمت دیگر جاده رفته بودند، در میان جمعیتی که سخنان مسیح را می‌شنیدند، حضور داشتند.

در مسافرت از اورشلیم به اريحا، مسافر می‌باشی از میان بخش از بیابان یهودا عبور کند. جاده به دره تنگ بایر و سنگلاخی منتهی می‌شد که مورد هجوم دزدان قرار می‌گرفت و غالب اوقات صحنه خشونت بود. در همین ناحیه بود که مسافران مورد حمله قرار گرفته و تمامی اموالشان به یغما می‌رفت و بر اثر خشونت مجروح و مضروب شده و نیمه جان در کنار جاده رها می‌شدند. و به همین ترتیب مردی که از اورشلیم به اريحا می‌رفت، مجروح و نیمه جان در کنار جاده رها شده بود و کاهن نیز از همان راه می‌گذشت اماً چون چشمش به آن مرد افتاد، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت. سپس لاوی به آن مکان رسید و از روی کنگکاوی و برای آنکه از چگونگی واقعه مطلع گردد لحظه‌ای ایستاده و به مرد رنجیده نگریست. او از وظیفه خویش آگاه بود اماً انجام چنین وظیفه ای موافق میل او نبود. و آرزو کرد که ایکاش از آن راه عبور نکرده و آن مرد زخمی و مجروح را ندیده بود. و سرانجام خود را متقادع کرد که این امر به وی مربوط نمی‌باشد.

کاهن و لاوی، وظیفه مقدسی را بر عهده داشتند. و مدعی تفسیر کتب مقدسه بودند. آنان به طبقه ویژه‌ای تعلق داشتند که می‌باشی نمایندگان خداوند در میان مردم باشند. و باید، « با آنان که نا آگاهانه به راه خطامی روند، به نرمی رفتار کنند » (عبرانیان ۵ آیه ۲) تا بتوانند.

افراد را در شناخت و درک محبت عظیم خداوند به انسان هدایت و رهبری کنند. کاری را که برای انجام آن فراخوانده شده بودند، همان بود که عیسی به عنوان کار خویش تشریح کرده بود، « روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده، تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نایینایان اعلام کنم. و ستمدیگان را رهایی بخشم » (لوقا ۴ آیه ۱۸).

فرشتگان آسمان بر پریشانی خانواده الهی بر روی زمین نظر کرده و برای رهایی بشریت از ظلم و جور و اندوه حاضر به همکاری با انسان می‌باشند. مشیّت الهی، کاهن و لاوی را به مسیری که مرد مجروح و نیمه جان رها شده بود هدایت کرد تا نیاز به رحمت و مساعدت مرد را درک کنند. تمامی آسمان در انتظار بود تا شاید دل‌های این مردان از دیدن رنج و مصیبت انسانی تحت تاثیر قرار گیرد. منجی، همان کسی بود که قوم عبرانی را در بیابان تعلیم داده بود. تعالیمی که مسیح از میان ستون ابر و آتش به ایشان آموخته بود، با تعلیمی که مردم از کاهنان و معلمان

يهود دریافت می کردند بسیار متفاوت بود. قوانین شریعت حتی پست ترین حیوانات را که در بیان دردها و نیاز های خویش عاجز هستند مورد لطف و مرحمت قرار می داد. و خداوند نیز در این مورد دستوراتی را از طریق موسی به قوم اسراییل داده بود، «اگر گاو یا گوسفند دشمن خود را دیدید که گُمشده است، آن را به او بازگردانید. اگر دیدید که الاغ دشمنتان زیر بار خواهد بود، هرچند که از آن شخص روگردان هستید، ولی کمک کنید تا الاغ بلند شود» (خروج باب ۲۳ آیات ۴ و ۵). اما در حکایت مردی که به وسیله دزدان مجروح شده بود، عیسی موضوع رنج و درد یک انسان را مطرح می کرد و اگر آنان می باشند حیوانات بارکش را دوست داشته باشند، چقدر بیشتر می باشند دلهای ایشان با دیدن مرد مجروح متاثر می شد. این پیام از طریق موسی به ایشان اعلام شده بود که او خدای ایشان، «خدای خدایان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشак به ایشان می دهد». و بدین جهت به آنان فرمان داده بود که، «غریبی که در میان شما ساکن می شود، مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل خود محبت نما» (تشنیه ۱۰ آیات ۱۷ تا ۱۹؛ لاویان ۱۹ آیه ۳۴).

ایوب گفته بود «غريب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر می گشودم. و هنگامی که دو فرشته خداوند در هیئت انسانی به شهر سدهم وارد شدند. لوط به استقبال ایشان برخاسته، رو بر زمین نهاد و گفت: «اینک اکنون ای آقایان من، به خانه بنده خود بیایید، و شب را بسر برید» (ایوب ۳۱ آیه ۳۲؛ پیدایش ۱۹ آیه ۲). کاهن و لاوی از تمامی این تعالیم آگاه بودند لیکن بدان عمل نمی کردند. آنان با دریافت تعالیم متعصبانه قومی به افرادی خودخواه تنگ نظر و انحصار طلب تبدیل شده بودند و هنگامی که با مرد مجروح مواجه شدند، نمی توانستند بگویند که او از قوم ایشان هست یا نه. آنان تصور کردند که مرد مجروح سامری است و به همین دلیل را خود را کج کرده و از سمت دیگر جاده رفتند.

فقیه دینی در رفتار کاهن و لاوی، همانگونه که مسیح شرح داده بود، هیچ مغایرتی با آنچه که درباره الزامات شریعت آموخته بود، مشاهده نکرد. لیکن، اکنون، صحنه دیگری به نمایش در می آید: مسافری سامری چون بدانجا رسید و آن مرد را دید، دلش برحال او سوخت. برای او یهودی بودن و یا غیر یهودی بودن مرد هیچ اهمیتی نداشت. سامری به خوبی می دانست که اگر وی به جای مرد مجروح بود، یک یهودی با دیدن او، به صورت وی تف اندادته و با تحقیر از کنار وی می گذشت. اما او در این مورد هیچ تردیدی به خود راه نداد. و فکر نکرد که با ماندن در آن مکان، ممکن است با خطر خشونت مواجه شود. کمک کردن به یک انسان دردمد که مجروح و نیمه جان در بیابان رها شده بود، برای وی از هر چیزی مهم تر بود. پس نزد او رفت جامه خود را درآورد تا او را بپوشاند. روغن و شرابی را که برای

سفر خود به همراه داشت جهت مداوای زخمها یش به کار برد و سپس او را بر الاغ خود گذاشت و به کاروانسرا یی برد و سراسر شب را با مهربانی از او پرستاری کرد. روز بعد، درحالی که زخمها مرد مجروح بھبود یافته بود، سامری تصمیم گرفت به سفر خود ادامه دهد. اما قبل از حرکت، او را به صاحب کاروانسرا سپرد و برای پرستاری از مرد زخمی دو دینار پرداخت، اما به این نیز بسنده نکرد، بنابراین به صاحب کاروانسرا گفت، « از این مرد پرستاری کن و اگر بیش از این خرج کردی، چون برگردم به تو خواهم داد ».

بعد از اینکه عیسی حکایت سامری را به پایان رسانید، به فقیه چشم دوخته و گفت، « حال به نظر تو کدام یک از این سه تن، همسایه مردی بود که به دست راهزنان افتاد؟ » (لوقا ۱۰ آیه ۳۶).

فقیه حتی اکنون نیز نمی توانست نام سامری را بر زبان آورد. بنابراین پاسخ داد، « آن که به او ترحم کرد ». عیسی به او گفت : « برو و تو نیز چنین کن ».

و بنابراین برای همیشه به این سؤال که، « همسایه من کیست » پاسخ داده شد. مسیح نشان داد که همسایه ما صرفاً یکی از افراد کلیسا یا مذهبی که به آن تعلق داریم نمی باشد. و ارتباطی به نژاد، رنگ، و طبقه اجتماعی ندارد. همسایه ما کسی است که به کمک و یاری ما نیازمند است. همسایه ما کسی است که به وسیله دشمن یعنی شیطان مجروح و مضروب گشته است. و تمامی کسانی که به خداوند تعلق دارند همسایه ما هستند.

عیسی در حکایت سامری نیکو، تصویری از خود و رسالت خویش را به نمایش گذاشته بود. انسان به وسیله شیطان فریب خورده، مجروح گشته، مورد دستبرد قرار گرفته و بی هوش شده بود و به جهت هلاکت رها گشته بود. اما منجی در شرایطی که درمانده و بی یاور بودیم بر ما ترحم کرد. او برای نجات ما، جلال و شکوه آسمان را ترک گفت. و هنگامی که در شُرُف مرگ بودیم، مسئولیت ما را به عهده گرفت و زخمها را شفا داد و جامه عدالت خویش را بر تن ما نمود و پناهگاه امنی را به روی ما گشوده و با مسئولیت خویش تمامی نیازهای ما را تامین کرد. او برای نجات و رستگاری ما جان خویش را فدا کرد. و با سر مشق قرار دادن خویش به پیروانش دستور داد، « حکم من به شما این است که یکدیگر را محبت کنید » و « همانگونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید » (یوحنا ۱۵ آیه ۱۷ و باب ۱۳ آیه ۳۴).

فقیه از عیسی سوال کرده بود، « ای استاد چه کنم؟ » و عیسی نیز محبت به خدا و مردم را اساس عدالت و پارسایی شناخته و مورد تایید قرار داده بود. او در پاسخ به سؤال فقیه فرمود، « این را به جای آور که حیات خواهی یافت » و سامری ندای مهربانی و محبت را شنیده و با اطاعت از آن، شریعت را به جا آورد و

مسیح نیز به فقیه دستور داد، « برو و تو نیز چنین کن ». فرزندان خداوند نباید صرفاً به گفتن قناعت کنند بلکه می باشیستی به آنچه که می گویند، عمل نمایند. « آن که می گوید در او می ماند، باید همان گونه رفتار کند که عیسی رفتار می کرد » (اول یوحنا ۲ آیه ۶).

سخنانی که عیسی در حکایت سامری نیکو بر زبان آورد، امروز نیز به همان اندازه مورد نیاز جهان است خودخواهی و تشریفات خشک و بی روح کمابیش آتش محبت را خاموش کرده و فیضی را که سیرت و شخصیت آدمی را شیرین و دلپذیر می سازد، از بین برده است. بسیاری از افراد که مدعی نام مسیح هستند، این حقیقت را که مسیحیان می باشیستی نماینده مسیح باشند نادیده گرفته اند. مدامی که در کلیسا، در محدوده خانواده، در همسایگی و هر جایی که هستیم، برای خیریت دیگران ایثار و از خود گذشتگی نکنیم، هر چقدر که ادعا کنیم، مسیحی خواهیم بود.

عیسی علائق خویش را با بشریت پیوند داده و از ما نیز می خواهد که برای نجات انسان با او متحّد شویم. عیسی می فرماید، « به رایگان یافته اید، به رایگان هم بدهید » (متی ۱۰ آیه ۸). گناه سرچشمه تمامی شرارت ها است. و وظیفه ماست که با مهربانی به گناهکاران کمک کنیم. بسیاری با ارتکاب خطأ، احساس خجالت و نادانی می کنند. آنان تشنه شنیدن کلام تسلی و آرامش هستند. و با نگریستن به خطایا و گناهانشان مایوس و دلسوز می شوند. این افراد نباید از سوی ما مورد بی اعتنایی قرارگیرند. اگر مسیحی هستیم، نباید از آنان رویگردان شده و از کسانی که به کمک و یاری ما نیازمند هستند دوری کنیم. هنگامی که با رنج و اندوه افراد مواجه می شویم هرگز نباید بگوییم ربطی به ما ندارد. « شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست بازگردانید » (غلاطیان ۶ آیه ۱). با ایمان و دعا کردن دشمن را وادر به عقب نشینی کنید. کلام ایمان و تسلی را بر زبان آورید، آنگاه کلام شما چون روغن مرهم بلسان، جراحت و کوفتگی مجروح را شفا خواهد داد. بسیاری از افراد در مبارزه بزرگ زندگی نا امید و دلسوز شدند، در حالی که یک کلمه محبت آمیز و دلگرم کننده می توانست آنان را برای غالب آمدن بر مشکلات تقویت کند، هرگز نباید رنج و مصیبت افراد را نادیده بگیریم، بلکه می باشیستی تلاش کنیم تا تسلی و آرامشی را که از خداوند دریافت کرده ایم به ایشان تقدیم کنیم.

و انجام این وظایف چیزی جز انجام اصول شریعت نیست؛ اصولی که در حکایت سامری نیکو شرح داده شد و در زندگی مسیح نیز آشکار شد. سیرت و شخصیت مسیح اهمیت حقیقی شریعت را نشان داده و مفهوم عبارت همسایه ات را همچون خویشتن دوست بدار را آشکاری کند. فرزندان خداوند با نشان دادن محبت، مهربانی و رحمت به افراد، احکام و مقررات الهی را مود تایید قرار

می دهند. آنان به این حقیقت که « شریعت خداوند کامل است و جان را برمی گرداند » شهادت می دهند. و کسی که در محبت کردن به دیگران غفلت ورزد در حقیقت احکام خداوند را زیر پا می گذارد. زیرا رفتار ما با افراد نشان دهنده رفتار ما با خداوند می باشد، کسی که محبت خداوند را در دل داشته باشد می تواند همسایه خود را محبت کند. « اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می نماید اماً از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغگوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می بیند، محبت نکند، نمی تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید. هیچ کس هرگز خدا را ندیده است، اماً اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است » (اول یوحنا ۴ آیات ۲۰ و ۱۲).

۵۵ - « تظاهر مکنید »

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۱۷: ۲۰-۲۲ تدوین گردیده است]

عده ای از فریسیان نزد عیسی آمده وسوال کردند، « پادشاهی خدا کی خواهد آمد؟ ». از زمانیکه یحیی تعمید دهنده پیام آمدن مسیح را در تمامی سرزمین یهودیه موعظه کرده بود سه سال و اندی می گذشت. او اعلام کرده بود. « توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است! » (متی ۳ آیه ۲). لیکن فریسیان در این مدت هیچ علامتی از برقراری پادشاهی آسمان دریافت نکرده بودند. بسیاری از آنان که یحیی را نپذیرفته بودند، در هر موردی با عیسی مخالفت کرده وتلویحاً ماموریت مسیح را شکست خورده اعلام می کردند.

عیسی پاسخ داد، « آمدن پادشاهی خدا را نمی توان به مشاهده دریافت. و کسی نخواهد گفت اینجا یا آنجاست، زیرا پادشاهی خدا در میان شماست ». پادشاهی خدا در قلب انسان شروع می شود. عالیم نزدیک شدن پادشاهی خداوند از طریق قدرت و شکوه دنیوی آشکار نمی شود.

سپس به شاگردان گفت، « زمانی می آید که آرزو خواهید کرد یکی از روزهای پسر انسان را ببینید، اما نخواهید دید », زیرا پادشاهی آسمان با جلال و شکوه دنیوی همراه نیست و به همین دلیل این خطر وجود دارد که نتوانید شکوه و جلال رسالت مرا تشخیص دهید. و درک نمی کنید که در حال حاضر از چه امتیاز عظیمی برخوردار هستید زیرا کسی در میان شماست که حیات و نور آدمیان است. زمانی می آید که با نگاه به گذشته در آرزوی فرصتی باشید تا بتوانید مانند امروز از سخن گفتن و راه رفتن با پسرخدا لذت ببرید.

حتی شاگردان عیسی نیز نتوانستند به خاطر خود خواهی و تفکر دنیوی، شکوه و جلالی را که عیسی در صدد بود به ایشان آشکارکند، درک کنند. اما با صعود عیسی به حضور پدر، و نزول روح القدس بر ایمانداران، شاگردان کاملاً از شخصیت، سیرت و رسالت منجی آگاه شدند. و بعد از تعمید روح القدس دریافتند که درست در حضور خدای جلال بوده اند. و در حالی که گفته های مسیح را به یاد می آورند، افکار ایشان با درک نبوتها و معجزات انجام شده از سوی او گشوده می شد. معجزات زندگی عیسی از مقابل دیدگان ایشان عبور می کرد و مانند افرادی بودند که از خواب بیدار شده بود. آنان فهمیدند که « کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید و ما بر جلال او نگریستیم، جلالی در خور آن پسر یگانه که از جانب پدرآمد، پُر از فیض و راستی » (یوحنا ۱ آیه ۱۴). مسیح به راستی از سوی خداوند به این دنیای گناهکارآمده بود تا پسران و دختران

گناهکار آدم را نجات بخشد. اکنون به نظر می‌رسد که شاگردان برای خود کمتر از گذشته اهمیت قایل هستند. آنان هرگز از تعالیم و اعمال مسیح خسته و کسل نمی‌شند. تعالیمی را که در گذشته بطور مبهم می‌فهمیدند، اکنون به مشکلی واضح و آشکار درک می‌کرند. کتب مقدسه در نظر ایشان به کتاب تازه‌ای تبدیل شده بود.

درحالی که شاگردان نبوتها مربوط به مسیح را در کتب مقدسه تفتیش می‌کرند، به مصاحبیت با خداوند فراخوانده شده و درباره کسی که برای اتمام رسالت خویش به آسمان صعود کرده بود، تعلیم می‌گرفتند. آنان جلال و معرفت خداوند را که در عیسی ساکن بود به عنوان یک حقیقت درک کرند، حقیقتی که هیچ انسانی بدون کمک عوامل الهی قادر به فهم آن نمی‌باشد. آنان به کمک و مساعدت کسی که پادشاهان، انبیاء و مردان پارسا و عادل درباره اش نبوت کرده بودند، نیاز داشتند و با شگفتی نبوتها مربوط به اعمال و شخصیت مسیح را مورد مطالعه قرار می‌دادند. شگفترا که آنان چقدر نبوت‌های کتب مقدسه را به طور مبهمی درک کرده بودند و چرا در فهم حقایقی که در باره مسیح شهادت می‌داد، تردید نشان داده بودند! و هنگامی که عیسی با فروتنی و تواضع در هیئت انسانی ظاهر شد و در میان آدمیان گام بر می‌داشت، شاگردان را از تجسم خدا در جسم انسان و ویژگی ماهیت‌دوگانه عیسی را درک نکرده بودند. چشمان آنان برای تشخیص و شناخت کامل ذات الوهیت در طبیعت انسانی، کور بود. اما هنگامی که با قدرت روح القدس اذهان ایشان روشن شد، آرزو داشتند که بار دیگر عیسی را دیده و خود را پیش پای او اندازند. آنان آرزو داشتند که به نزد وی آمده و از او بخواهند تا تفسیر کتب مقدسه را که قبلًا نفهمیده بودند، مجددًا برایشان تفسیر کنند. تا با توجه کامل به سخنان وی گوش فرا دهند. آنان می‌خواستند مفهوم سخنان عیسی را هنگامی که به ایشان فرموده بود، «بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید» (یوحنا ۱۶:۱۲). آنان چقدر مشتاق یودند تا همه آین چیزها را درک کنند! آنان در اندوه بودند که ایمان آنان چنان ضعیف بود، و اندیشه هایشان را چنان فرا گرفته بود که از درک واقعیت بر نمی‌آمدند.

خداوند، یحیی را به عنوان منادی فرستاده بود تا آمدن مسیح را اعلام کرده و توجه قوم یهود و سایر اقوام جهان را به ماموریت او جلب کند تا که انسان برای پذیرش او آماده شود. شخصیت عالی و بی نظیری که یحیی مژده آمدن او را اعلام می‌کرد، برای مدت بیش از سی سال در میان قوم یهود زندگی کرده بود، لیکن آنان، او را که فرستاده خدا بود، به طور کامل شناختند. ندامت و پشیمانی بر شاگردان مسلط شده بود زیرا بی ایمانی رایج آنچنان بر افکارشان تاثیر گذاشته بود که نتوانستند او را بشناسند. نور حقیقت به این دنیای تاریک آمده و در میان آنان می‌درخشید، لیکن از درک منبع و منشاء نور عاجز بودند. آنان از خود سؤال می‌کردند

که چرا با طرز رفتارشان موجب می شدند تا مسیح ایشان را مورد سرزنش قراردهد. و غالب اوقات با یادآوری گفتگوهای عیسی از خود می پرسیدند، که چرا به نگرانیهای دنیوی و مخالفت کاهنان و کاتیان فرصت دادیم تا افکار ما را آشفته کنند به طوری که حضور او را که برتر و عظیم تر از موسی و حکیم تر از سلیمان بود نتوانیم درک کنیم. و چقدر گوشاهای ما سنگین و قوه فهم و درک ما ضعیف بود!

توما یکی از شاگردان عیسی گفته بود، تا خود نشان میخها را در دستهایش نبینم و انگشت خود را برجای میخها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش نفهم، ایمان نخواهم آورد. و پطرس نیز، هنگامی که عیسی از سوی یهودیان خوار و مطرود شده بود، او را انکار کرده بود. آنان این خاطرات تلخ و دردنگ را به طور محسوسی به یاد می آورند. شاگردان، مدت‌ها با عیسی به سر برده امّا او را به درستی نشناخته بودند و از وی تقدیر نکرده بودند. امّا اکنون با یادآوری گذشته به کم ایمانی خویش پی برده و متأثر می شدند.

هنگامی که کاهنان و معلمین یهود بر علیه شاگردان مسیح متحد شده و آنان را به حضور شورای یهود آورده و سپس به زندان افکنندند، آنان شادی می کردند، زیرا که « شایسته شمرده شده بودند که به خاطر نام مسیح اهانت بیینند » (اعمال رسولان ۵ آیه ۴۱). آنان با شادی به انسان و فرشتگان نشان می دادند که شکوه و جلال مسیح را شناخته و برای پیروی از او حاضرند همه چیز را فدا کنند.

امروز نیز مانند ایام رسولان، این موضوع حقیقت دارد که انسان نمی تواند بدون روشنگری و هدایت، روح خدا و جلال و شکوه مسیح را تشخیص دهد. مسیحیتی که دنیا پرست و سازشکار باشد نمی تواند از اعمال و حقایق الهی قدردانی و حمایت کند. پیروان مسیح در پی کسب آسایش، افتخارات دنیوی و هم شکل شدن با جهان نیستند. آنان در مسیر رنج و تحکیر و سرزنش و در جبهه مبارزه « علیه قدرتها » علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیاگردانی تاریک پیشاپیش حرکت می کنند، (افسسیان ۶ آیه ۱۲). و در زمان حاضر نیز، مانند ایام مسیح، به وسیله فریسیان و کاهنان عصر خود مورد تحکیر، ظلم و سوء تعبیر قرار می گیرند.

با تظاهر و ریاکاری ملکوت خداوند نمی آید. انجیل فیض خدا با روح از خود گذشتگی و ایثارش هرگز نمی تواند با روح این دنیا هماهنگ و سازگار شود. و این دو متضاد و در تعارض با یکدیگرند. « انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی پذیرد زیرا درنظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست درباره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است » (اول قرنتیان باب ۲ آیه ۱۴).

امّا امروز نیز در جوامع مذهبی افرادی وجود دارند که بر اساس اعتقاد خود، تلاش می کنند تا پادشاهی مسیح را به عنوان سلطنت دنیوی و زمینی برقرار کنند.

آنان آرزو دارند که خداوند ما را، به عنوان فرمانروای سلطنت های این جهان و حاکم دیوان و لشکریان و سالن های قانون گذاری و کاخ ها و مراکز تجاري منصوب کنند. آنان از او انتظار دارند که از طریق قوانین حقوقی که از سوی مراجع انسانی به موقع اجرا گذاشته می شود، حکمرانی کند. و چون مسیح شخصاً بر روی زمین حضور ندارد، آنان به جای او مسئولیت وی را به عهده گرفته و قوانین مربوط به پادشاهی او را اجرا خواهند کرد. برقراری چنین حکومتی همان چیزی بود که یهودیان در ایام مسیح قصد برقراری آن را داشتند. اگر عیسی خواستار بنیان نهادن پادشاهی دنیوی می شد و آنچه را که آنان قوانین و شریعت خداوند تلقی می کردند اجرا می کرد و آنان را به عنوان بیان کنندگان اراده خود و ابراز حاکمیت خویش به کارمی گرفت، مطمئناً یهودیان به عیسی ایمان می آوردند. اما او فرمود، «پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا ۱۸ آیه ۳۶). او پادشاهی دنیوی رانمی پذیرفت.

حکومتی که در زمان عیسی در اورشلیم حکمفرمایی می کرد، حکومتی فاسد و ظالم بود و فریاد حاصل از تجاوز، دشنام، اخاذی، وعدم تحمل اقوام دیگر از هر سو به گوش می رسید، با این وجود منجی در صدد اصلاحات اجتماعی نبود. و در امور مربوط به مقامات حکومتی مداخله نکرد. و متباوزین و دشمنان قوم را مورد حمله قرار نداد و ایشان را محکوم نکرد. او که الگوی ما بود، از حکومتهاي دنیوی دوری می جست نه به این دلیل که در مقابل مصیبت و رنج انسانی بی تقاوتش بود، بلکه به این دلیل که راه علاج صرفاً از طریق اقدامات ظاهری برآورده نمی شد. موثرترین روش این بود که علاج در دسترس همه قرار گرفته و قلب را تغییر و تبدیل کند. پادشاهی مسیح با تصمیمات شورای درباریان، و مجالس قانونگذاری و با حمایت مردان بزرگ و با نفوذ این جهان تاسیس نمی شود، بلکه با ترویج و اشاعه سیرت مسیح در انسان به واسطه عمل روح القدس بنیان نهاده می شود. «عیسی به همه کسانی که او را پذیرفتند، این اقتدار را بخشید که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد، آنان که نه از خون و نه از خواهش تن و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا زاده شدند» (یوحنا باب ۱ آیات ۱۲ و ۱۳). تنها قدرتی که می تواند بشر را تعالی بخشد، قدرت خداست. و افراد می توانند با تعلیم و موعظه کلام خدا در انجام این کار مساعدت کنند.

و هنگامی که پولس رسول در شهر ثروتمند و پُر جمعیت قرنتس، شهری که از سوی شرک به فساد و تباہی کشانده شده بود، خدمت خویش را آغاز کرد، و گفت، «زیرا بر آن بودم در مدتی که بین شما هستم، چیزی جز عیسی مسیح ندانم، آن هم عیسی مصلوب» (اول قرنیان ۲ آیه ۲). پولس، بعدها به همانها یی که با رشت ترین گناهان فاسد شده بودند، توانست بنویسد که، «بعضی از شما درگذشته چنین بودید، اما در نام عیسی مسیح خداوند و توسط روح خدای ما شسته شده، تقدیس گشته و پارسا شمرده شده اید» و «من همواره خدای خود

را به خاطر شما و آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما بخشیده شده است، سپاس می‌گوییم «(اول قرنتیان ۶ آیه ۱۱؛ باب ۱ آیه ۴).

امروز نیز مانند ایام مسیح، ملکوت و پادشاهی خدا توسط کسانی که با هیاهو و جنجال در پی کسب حمایت رهبران دنیا و قوانین دنیوی هستند، مستقر نمی‌شود، بلکه توسط کسانی که در نام مسیح حقایق الهی را به مردم اعلام می‌کنند، استقرار می‌یابد. این حقایق در مومنین به همان تجربه‌ای منجر می‌شود که پولس درباره آن چنین گفته است: «من با مسیح مصلوب شده‌ام به طوری که دیگر آنکه زندگی می‌کند من نیستم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰). آنگاه آنان همچون پولس برای منفعت بشر زحمت خواهند کشید. او می‌گوید: «پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید» (دوم قرنتیان ۵ آیه ۲۰).

۵۶ - «برکت دادن به کودکان»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۹:۱۵-۱۳؛ انجیل مرقس ۱۰:۱۳-۱۶؛ انجیل لوقا ۱۸:۱۷-۱۵ تدوین گردیده است]

عیسی همواره عاشق کودکان بود و از محبت صمیمانه و همدردی کودکانه ایشان استقبال می کرد و هنگامی که روح او در برخورد با حیله و تزویر افراد پریشان می شد، ستایش دل انگیزی که از لبهای کودکان جاری می شد، دل او را شاد می کرد. منجی هرجا که قدم می گذاشت سیماهی مهربان و رفتار محبت آمیز و با وقارش دوستی و اعتماد کودکان را جلب می کرد.

در میان یهودیان مرسوم بود که کودکان را نزد بعضی از معلمین یهود می آوردن تا برآنان دست نهاده و ایشان را برکت دهند. اما شاگردان منجی تصور می کردند که اگر کودکان را به حضور وی بیاورند، مزاحم کار وی خواهند شد. و هنگامی که مادران با بچه های خویش به حضور مسیح می آمدند، مورد بی مهری شاگردان قرار می گرفتند. آنان دیدار این کودکان کم سن و سال از عیسی را سودمند نمی دانستند و به این نتیجه رسیده بودند که حضور کودکان موجب ناخشنودی عیسی خواهد شد. درحالی که عیسی از این رفتار شاگردان ناخشنود بود. منجی نگرانی و مسئولیت مادران را که در صدد تربیت کودکان خود مطابق با کلام خدا بودند، به خوبی درک می کرد. و دعاهای ایشان را شنیده بود و خودش از آنان دعوت می کرد تا به حضور وی بیایند.

مادری به اتفاق فرزندش برای دیدار از عیسی از خانه خود رهسپار شده بود و در سر راه در باره مقصود خود به یکی از همسایگان گفت و همسایه نیز گفت که می خواهد که عیسی فرزندان او را برکت دهد. بنابراین تعدادی از مادران با کودکان خود گرد هم آمدند. تعدادی از این کودکان سالهای کودکی را پشت سر گذاشته و نوجوان بودند. هنگامی که مادران استدعای خود را به اطلاع عیسی رسانندند، با مهربانی و شفقت وی مواجه شدند. اما عیسی در انتظار بود که چگونگی رفتار شاگردان را نسبت به این مادران ببیند. و هنگامی که مادران، کودکان را نزد عیسی آوردن تا برآنها دست بگذارد آنگاه شاگردان، آنان را برای این کار ملامت کردند. عیسی چون این را دید، اشتباه شاگردان را مورد سرزنش قرار داد و گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند، آنان را باز مدارید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسان استوانگاه کودکان را درآغوش کشیده، برآنان دست نهاد و ایشان را برکت داد.».

مادران درحالی که از شنیدن سخنان مسیح تقویت شده و برکت یافته بودند، با آرامش و تسلی خاطر به خانه هایشان بازگشتند. آنان برای انجام مسئولیت سنگین

خویش ترغیب و دلگرم شده و با اشتیاق و امید تازه‌ای، کار تربیت کودکان را آغاز نمودند. امروز نیز مادران با همان ایمان می‌باشند سخنان مسیح را دریافت کنند.

مسیح امروز نیز همانند آن روزها، منجی صمیمی انسان است. او همانگونه که آنروز در سرزمین یهودا، کودکان را درآغوش کشید، امروز نیز برای مساعدت مادران همان کار را انجام می‌دهد. و مادران زمان حاضر نیز مانند کودکان آن زمان، با خون‌گرانبهای او خریداری شده‌اند.

عیسی از سنگینی مسئولیت تمامی مادران آگاه است. زیرا مادر او نیز با فقر و تنگدستی و نیاز در کشمکش و مبارزه بوده و در نگرانی تمامی مادران همدردی می‌کند. او که برای تسکین دادن نگرانی قلبی یک زن کنعانی سفر دور و درازی را طی کرد، آماده است تا امروز نیز مادران را بیش ازآن یاری کند. او که یگانه پسر بیوه زن نائین را به او باز گرداند، و اوکه در خلال رنج و اندوه خود بر روی صلیب مادر خود را به یادآورد، امروز نیز در مقابل رنج و اندوه مادران متاثر می‌شود. و در خلال هر مصیبت و تنگدستی، تسلی بخش و کمک آنان خواهد بود.

اگر مادران با تمامی نگرانی‌هایشان به حضور عیسی بیایند، فیض کافی خواهد یافت تا به کمک آن از فرزندان خود مراقبت و سرپرستی بعمل آورند. دروازه‌های آسمان به روی مادرانی که بار سنگین مشکلات خویش را بر دوش منجی می‌گذارند، گشوده خواهد شد. او که گفت، «بگذارید کودکان نزد من آیند، آنان را باز مدارید»، هنوز نیز از مادران می‌خواهد که فرزندان خود را برای دریافت برکت به حضور وی آورند. حتی کودکی که در آغوش مادرش قرار دارد، می‌تواند به واسطه ایمان و دعاها مادرانه، زیر سایه پروردگار قادر مطلق زیست کند. یحیی تعمید دهنده از زمان تولد، به واسطه روح القدس پُر شده بود. و اگر ما نیز در مصاحبیت با خداوند زندگی کنیم، روح القدس شخصیت فرزندان ما را از دوران کودکی شکل خواهد داد.

عیسی در میان کودکانی که به حضور وی آورده شده بودند، مردان و زنان را مشاهده کرد که می‌باشند وارثان فیض وتابع ملکوت وپادشاهی او باشند وحتی مقداری از آنان به خاطر نام او می‌باشند به شهادت برسند.

عیسی می‌دانست که این کودکان برای شنیدن سخنان وی و پذیرفتن او به عنوان منجی، نسبت به بزرگسالان که بسیاری از آنان که دنیا دیده و بی‌عاطفه بودند، آماده‌تر می‌باشند. او در تعلیم کودکان خود را هم سطح آنان قرار می‌داد. مسیح، آن شکوه و جلال و آسمان، از پاسخ دادن به سوالات کودکانه آنان عار نداشت و تعالیم با اهمیت خویش را به شکلی ساده و راحت در اختیار ایشان قرار می‌داد. و بدین ترتیب، بذر حقیقت را در اذهان ایشان می‌کاشت، بذری که سالها بعد روییده و ثمره آن منجر به حیات جاودانی خواهد شد.

امروز نیز کودکان در پذیرش تعالیم انجیل بیشترین استعداد را داشته و دلهای ایشان برای دریافت حقایق الهی و به خاطر سپردن آن مستعد و قوی می باشد. این کودکان می باشند تحریه لازم برای یک زندگی مسیحی را در طول سالهای کودکی خود کسب کنند. آنان نیازمند به تعلیم مسایل الهی می باشند و والدین می باشند امتیازات لازم را به ایشان بدهند تا که بتوانند شخصیت خویش را به شباهت شخصیت خداوند درآورند.

پدران و مادران می باشند کودکان خود را به عنوان اعضای کم سن و سال خانواده الهی تلقی کرده و زندگی خود را برای تربیت الهی ایشان اختصاص دهند. همان تعلیمی را که از مسیح فرا می گیریم باید مطابق و متناسب با ذهن جوان فرزندانمان به ایشان تعلیم داده و به تدریج توجه ایشان را نسبت به حقایق زیبای الهی جلب کنیم. بدین ترتیب خانه های مسیحیان به مدرسه ای تبدیل می شود که در آن والدین معلم و خود مسیح نیز رهبر معلمان خواهد بود. در تعلیم و تربیت فرزندانمان نباید از خشونت به عنوان ابزاری ضروری جهت مقاعده کردن ایشان نسبت به گناه استفاده کنیم. و دانستن اینکه آنان دقیقاً در چه زمانی تغییر می کنند نیز ضروری نیست. باید به کودکان خود یاد بدھیم که گناهان خویش را به حضور عیسی آورده و طلب بخشش کنند و ایمان داشته باشند که او گناهان ایشان را عفو کرده و همانطوری که در دوران زندگی خود بر روی زمین، کودکان را می پذیرفت، ایشان را نیز خواهد پذیرفت.

همانطوری که یک مادر به فرزندان خود می آموزد تا از وی به خاطر محبتش اطاعت کنند، در همان حال اولین درس زندگی مسیحی را به ایشان می آموزد. محبت مادر به فرزند، محبت مسیح را به وی آشکار می کند. و کودکانی که به مادر خود اعتماد کرده و او را اطاعت می کنند، یاد می گیرند که به منجی اعتماد کرده و از وی اطاعت کنند.

عیسی برای کودکان و هم چنین برای پدران الگو و سرمشق بود. او با حاکمیت و اقتدار سخن می گفت و کلام او بسیار پُر قدرت بود، لیکن در برخورد و معاشرت با افراد خشن و گستاخ هرگز از عبارات بد و بی ادبانه استفاده نکرد. مهربانی و فیض مسیح به انسان وقار و متنانت و شایستگی می بخشیده و رفتار بد و نا آموخته ایشان را تحت کنترل خود در می آورد. فیض مسیح، پدران و مادران را هدایت می کند تا با فرزندانشان به عنوان مخلوقاتی هوشمند رفتار کنند، همان رفتاری را که خود از دیگران انتظار دارند.

پدران و مادران، در تربیت فرزندانشان، می باشند سرمشق هایی را که خداوند در طبیعت به ایشان نشان می دهد مطالعه کنند. اگر بخواهید یک گل رُز یا میخک را پرورش دهید، چگونه عمل می کنید؟ از باغبان سئوال کنید که با چه شیوه ای تغذیه هر شاخه و برگ را ممکن می سازد تا گل در کمال زیبایی و تناسب رشد و

پرورش یابد. با غبان به شما خواهد گفت که در کار پرورش گل هیچ‌گونه تلاش خشونت باری انجام نداده است، زیرا خشونت تنها موجب شکستن ساقه های ترد و شکننده می‌شود. با غبان با دقت و مراقبت مداوم و پیوسته کار پرورش گل را به انجام می‌رساند. او خاک را مرطوب کرده و نهال در حال رشد را در مقابل باد و طوفان و آفتاب سوزان محافظت کرد و خداوند نیز موجب رشد و شکوفایی و زیبایی آن شد. در برخورد با کودکان خود از روش با غبان پیروی کنید و با رفتار ملایم و نظارت محبت آمیز سعی کنید شخصیت آنان را مطابق سیرت و شخصیت مسیح رشد و پرورش دهید. کودکان خود را در محبت کردن به خداوند و نسبت به یکدیگر تشویق کنید. وجود تعداد بسیاری از مردان و زنان سنگدل و بی رحم در جهان تنها به این دلیل است که محبت واقعی از سوی والدین این افراد ضعف تلقی و سرکوب شده است. شخصیت خوب این افراد در دوران کودکی سرکوب شده و تا زمانی که نور محبت الهی خودخواهی ایشان را از بین نبرد از سعادت و خوشبختی جاودانی محروم خواهند شد. اگر مایل هستیم که فرزندانمان از روح مهربان مسیح برخوردار شده و حمایت و همدلی فرشتگان آسمان برای ما آشکار شود، می‌باشیم از سخاوتمندی و انگیزه‌های محبت آمیز ایشان در دوران طفولیت حمایت کنیم.

به کودکان خود بیاموزید تا مسیح را در مظاهر طبیعت جستجو کنند. آنان را با خود به فضای باز زیر درختان باشکوه و داخل باغ ببرید و به آنان تعلیم دهید تا در اعمال شگفت انگیز آفرینش، جلوه‌های محبت مسیح را مشاهده کنند. به آنان تعلیم دهید که مسیح پدید آورنده تمامی قوانین حاکم بر موجودات می‌باشد. او قوانین را برای شادی و خوشبختی ما وضع کرده است.

کودکان خود را با دعاهای طولانی و نصیحت‌های کمالت آور خسته نکنید بلکه از طریق مظاهر طبیعت و اطاعت و پیروی از احکام و شریعت خداوند را به ایشان تعلیم دهید.

هنگامی که اعتماد ایشان را به عنوان پیرو مسیح جلب می‌کنید، آنگاه تعلیم محبت عظیم و فوق العاده مسیح به آنان بسیار آسان خواهد بود و در حالی که سعی می‌کنید حقایق نجات را روشن کرده و مسیح را به عنوان منجی اختصاصی به کودکان خود معرفی کنید، فرشتگان از شما طرفداری خواهند کرد. خداوند به پدران و مادران فیض خواهد بخشید تا توجه کودکان خود را به حکایت ارزشمند عیسی، کودک بیت لحمی جلب کنند، کودکی که به درستی امید عالمیان است.

هنگامی که عیسی به شاگردان خود گفت، بگذارید کودکان نزد من آیند و آنان را باز مدارید، در حقیقت به همه پیروان خود در تمامی دوران‌ها، به تمامی مقامات کلیسا، خادمین، و همه مسیحیان سخن می‌گفت. عیسی از کودکان می‌خواهد نزد او بیایند و از ما می‌خواهد مانع آنان نشویم. درست یعنی اینکه می‌گوید اگر

مانع ایشان نشوید، خواهند آمد.

نگذارید رفتار غیر مسیحی شما عیسی را در نظر کودکان بد معرفی کند. و کودکان را با بی اعتنایی و سختگیری خود از عیسی دور نکنید. هرگز باعث نشوید تا کودکان تصور کنند که آسمان جای خوشایند و مطلوبی نیست، درباره مذهب طوری سخن نگوئید که کودکان آن را درک نکنند و یا رفتاری نکنید که ایشان گمان کنند نمی توانند عیسی را در زمان کودکی خود بپذیرند. به فرزندان خود بیاموزید که مذهب مسیح، مذهب اندوه و دلتگی نیست تا تصور نکنند که با ایمان به مسیح می بایستی از تمامی شادی های زندگی چشم پوشی کنند.

هنگامی که روح القدس در دل فرزنداتان عمل می کند، با او همکاری کنید. به آنان تعلیم دهید که منجی ایشان را دعوت می کند تا خود را در عنفوان جوانی و اوج شکوفایی و طراوت به مسیح تقدیم کنند و موجبات شادی وی را فراهم آورند. منجی با محبت بیکران خود، جانهای را که با خون گرانبهای خود خریداری کرده است مورد لطف و مرحمت قرار می دهد. آنان در خور محبت مسیح می باشند. او با اشتیاق غیر قابل وصفی در جستجوی ایشان است. و قلب او نه تنها به روی مودب ترین کودکان بلکه به روی کسانی که از زشت ترین خصایص اخلاقی برخوردار می باشند، گشوده است. بسیاری از والدین از میزان مسئولیت خویش در شکل گیری خصوصیات اخلاقی فرزندانشان آگاه نیستند. آنان برای تصحیح اشتباهات فرزندان خود از محبت و حکمت کافی برخوردار نیستند. امّا عیسی بادیده ترحم و دلسوزی به این کودکان می نگرد و علت و معلول تمامی اشتباهات آگاه است.

خادم مسیحی می تواند به عنوان عامل مسیح، این کودکان را به نزد وی هدایت کند. او میتواند با حکمت و مهربانی خود، محبت کودکان را جلب نموده و آنان را تشویق و امیدوار کند. چنین خادمی می تواند به واسطه فیض مسیح دگرگونی و تغییر شخصیت کودکان را مشاهده کند. به طوری که عبارت زیر در مورد آنان گفته شود که «پادشاهی خدا از آن چنین کسان است».

۵۷ - « تو را یک چیز کم است »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱۹:۲۲-۱۶؛ انجیل مرقس ۱۰:۲۲-۱۷؛ انجیل لوکا ۱۸:۲۳-۱۸ تدوین گردیده است.]

« چون عیسی به راه افتاد، مردی دوان دوان آمده، در برابر ش زانو زد و پرسید، استاد نیکو، چه کنم تا وارث حبات جاویدان شوم؟ ».

مرد جوانی که این سؤال را پرسید یک حاکم بود، او ثروت بسیار داشت و مقام پُر مسئولیتی را عهده دار بود. او محبت آشکار مسیح را نسبت به کودکانی که به نزد وی آمده بودند، مشاهده کرد او دیده بود که چگونه عیسی با محبت خویش آنان را پذیرفته و درآگوش کشیده است، و محبت مسیح قلب او را به هیجان آورده بود. او میل داشت که شاگرد مسیح شود و آنچنان تحت تاثیر قرار گرفته بود که همانطوری که مسیح به راه افتاده بود، دوان دوان آمده و در برابر ش زانو زد و با جدیّت و خلوص نیت سؤال بسیار با اهمیتی را پرسید، « استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟ ».

مسیح پاسخ داد، « چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز خدا. عیسی میل داشت که صداقت مرد جوان را مورد امتحان قرار دهد. و علت نیکو خواندن خود را از سوی وی و از زبان او بشنود. آیا این مرد جوان می دانست که با پسر یگانه خداوند سخن می گوید؟ میل باطنی او چه بود؟ این حاکم خود را مردی پارسا و عادل می پندشت و در بی عیب بودن خویش هیچ تردیدی نداشت، اما رویه‌مرفته راضی و خوشنود نبود و نیاز به چیزی را که از آن محروم بود، احساس می کرد. آیا عیسی نمی توانست، همانطوری که کودکان را برکت داده بود، او را برکت داده و نیاز قلبي او را برآورده کند؟

عیسی در پاسخ به سؤال مرد جوان، اطاعت از احکام خداوند را برای رسیدن به زندگی جاویدانی ضروری دانسته و با ذکر کردن چندین حکم از احکام، وظیفه او را نسبت به همنوعانش به وی یادآوری کرد. پاسخ حاکم به سؤال عیسی مثبت بود، « استاد همه اینها را از کودکی به جا آورده ام، دیگر چه کم دارم؟ ».

عیسی به چهره مرد جوان نگریست، چنان که گویی شرح حال زندگی او را دانسته و شخصیت وی را مورد بررسی قرار می دهد. عیسی او را دوست داشت و محبت کرده و مشتاق بود که با اعطای کردن سلامتی، فیض و شادی، به طور بنیادی شخصیت وی را تبدیل کند. بنابراین به وی گفت، « تو را یک چیز کم است، برو

آنچه داری بفروش و بهایش را به تنگستان بده که در آسمان گنج خواهی داشت، آنگاه بیا و از من پیروی کن».

مسیح به سوی این مرد جوان کشیده شده بود و می‌دانست که در دفاع از خود صادق است، « همه اینها را از کودکی به جا آورده ام ». منجی می‌خواست که قوه تشخیص را در او به وجود آورد، قدرتی که او را قادر می‌ساخت مفهوم عمیق عدالت و محبت و ایثار مسیحی را درک کند. مسیح آرزو داشت که او با فروتنی و روح توبه نسبت به گناهان خود آگاه شده و بیشترین محبت را به خداوند تقدیم کرده و کمبودهای خود را با ایمان به مسیح از میان بر دارد. عیسی می‌دانست که اگر این مرد جوان در کار نجات با وی همکاری کند، میتواند کمک‌های مورد نیاز را تامین کند. و اگر او خود را تحت رهبری و هدایت مسیح قرارمی‌داد می‌توانست برای دیگران مفید باشد. مرد ثروتمند می‌توانست به میزان چشمگیری معرف مسیح باشد، زیرا از شرایط لازم برخوردار بود و متعدد شدن با منجی به او قدرت می‌داد تا در میان مردم به نیروی الهی تبدیل شود. مسیح با پی بردن به شخصیت او، وی را محبت کرد، محبت مسیح دل مرد جوان را برمی‌انگیخت، زیرا محبت، موجب محبت می‌شود. عیسی می‌خواست که او باوی همکاری کند و دوست داشت که او را به شباهت خود در آورد، آینه‌ای که در آن، صورت خداوند منعکس شود. او می‌خواست که فضایل اخلاقی و شخصیتی مرد جوان را پرورش داده و آن را برای کار خداوند قدیس کند. بنابراین اگر حاکم جوان، خود را به مسیح تقدیم می‌کرد می‌توانست در فضای حضور او رشد و پرورش یابد و اگر او چنین انتخاب را انجام می‌داد، آینده او تا چه اندازه متفاوت می‌شد؟

« عیسی فرمود: تو را یک چیز کم است، برو آنچه داری بفروش و بهایش را به تنگستان بده که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن ». مسیح از دل حاکم آگاه بود. او فقط یک چیز را کم داشت، اما آن یک چیز، از اهمیتی حیاتی برخوردار بود. او به محبت خداوند نیازمند بود. برآورده نشدن چنین نیازی بسیار خطناک بوده به اندازه‌ای که می‌توانست حس خود خواهی و بی اعتنایی را در او تقویت کرده و تمامی طبیعت و شخصیت او را فاسد کند. اگر او محبت خداوند را می‌پذیرفت، خود خواهی و خود پرستی از میان می‌رفت.

عیسی آزمونی را در پیش پای این مرد گذاشت. بدین منظور از وی خواست که میان گنج آسمانی و افتخارات دنیوی یکی را انتخاب کند. اگر او از مسیح پیروی می‌کرد، گنج آسمان به او داده می‌شد. اما ابتدا لازم بود که او بدون هیچگونه مقاومتی اداره خویش را تحت کنترل مسیح قرار دهد. قدوسیت خداوند به این حاکم جوان عرضه شده بود. و این امتیاز به او داده شده بود که فرزند خدا شده و در گنج آسمان با مسیح هم ارث شود. اما او می‌باشد صلیب را بردارد و در مسیر ایثار از منجی پیروی کند.

مسیح با سخنان خود از حاکم جوان دعوت کرده بود که: « امروز برای خود اختیار کنید چه کسی را عبادت خواهید نمود » (یوشع ۲۴ آیه ۱۵). انتخاب به عهده او گذاشته شده بود. عیسی در آرزوی تبدیل کردن او بود. عیسی نقطه تاریک شخصیت او را به وی نشان داده بود و در حالی که مرد جوان سخنان او را مورد ارزیابی قرار می داد، با علاقه شدیدی مراقب عاقبت کار بود. اگر او مصمم به پیروی از مسیح بود، می بایستی در هر موردی سخنان او را اطاعت کرده و اهداف جاه طلبانه خود را رها کند. منجی، صمیمانه و با اشتیاق فراوان به مرد جوان نگریسته و انتظار داشت که او خود را به فراخوانی روح خدا تسليم کند.

مسیح تنها از عبارت هایی استفاده نمود که می توانست حاکم را موقعیتی قرار دهد تا شخصیت مسیحی را کامل سازد. کلام او کلام حکمت بود و تنها راه نجات و رستگاری جوان ثروتمند، پذیرش و اطاعت از سخنان عیسی بود. مقام عالی و ثروت موجب شده بود تا شخصیت او به طور نامحسوسی تحت تاثیر شریر قرار گیرد، و پروردن چنین تاثیری می توانست جایگزین محبت خدا شود. فاصله گرفتن کم یا زیاد از خداوند در به خاطر سپردن چیزی بود که توانایی اخلاقی و کارآیی او را کاهش می داد، زیرا پروردن علایق دنیوی هر قدر که غیر قابل اعتماد یا بی ارزش باشد، موجب فریب انسان و دور کردن وی از خداوند خواهد شد.

حاکم با درک سریع سخنان مسیح، اندوهگین شد. اگر او ارزش موهبتی را که به او اعطا شده بود درک می کرد، می بایستی برای عضویت در صفوف پیروان مسیح داوطلب می شد. او یکی از اعضای نیک نام شورای عالی یهود بود و شیطان او را با چشم انداز خوشایند و دلنشیں آینده، مورد وسوسه قرارمنی داد. او در طلب گنج آسمان بود، اما به امتیازات حاصل از ثروت و مقام نیز علاقمند بود و به همین دلیل از شرایط پیشنهاد شده به وسیله مسیح، اندوهگین شد زیرا برای دسترسی به گنج آسمانی راضی به ایثار و فداکاری نبود. بهای لازم برای دسترسی به حیات جاودانی بسیار سنگین بود و بنابراین با شنیدن سخنان مسیح نومید و اندوهگین شده و از آنجا رفت، « زیرا ثروت بسیار داشت ».«

ادعای جوان ثروتمند مبنی بر رعایت احکام خداوند، فریبی بیش نبود. او نشان داد که مال و ثروت، بُت اوست. او نمی توانست احکام خداوند را نگه دارد زیرا که محبت و دلستگی به دنیا بر قلب او حاکم بود. او موهبت های خداوند را بیشتر از عطا کننده آن دوست می داشت. مسیح از مرد جوان خواسته بود که از وی پیروی کند، و به او گفته بود، « از من پیروی کن ». اماً منجی در میان مردم مانند او صاحب ثروت و شهرت نبود. برای مرد ثروتمند دست کشیدن از گنج دنیوی که دیده می شد، به خاطر گنج آسمانی که نادیدنی بود، خطر بسیار بزرگی محسوب می شد. او از پذیرش حیات جاودانی امتناع کرد و از آن پس به پرستش امیال دنیوی مشغول شد.

امروز نیز عده بسیاری از مردم از چنین آزمون دشواری عبورکرده و با ارزیابی و سبک و سنگین کردن مسیح در مقابل دنیا، دنیا را انتخاب می‌کنند و مانند حاکم جوان از منجی رویگردان شده و در دل خود می‌گویند، چنین کسی را به عنوان رهبر انتخاب نخواهم کرد.

طرز برخورد مسیح با حاکم جوان به عنوان درسی مهم و اساسی پیش روی انسان قرار می‌گیرد. خداوند برای پیروان خود وظایفی معین کرده است که می‌باشد از آن پیروی کنند. یکی از این وظایف، اطاعت از احکام و شریعت است، و نه فقط اطاعت شرعی، بلکه اطاعتی است که وارد زندگی انسان می‌شود و سیرت او را تبدیل می‌کند. خداوند سیرت و شخصیت خویش را به عنوان معیار و الگو در اختیار کسانی که پیرو پادشاهی او هستند قرار می‌دهد. تنها آنانیکه همکاران مسیح شده و خود و تمامی مایملک خود را به خداوند تقدیم می‌کنند، پسران و دختران خدا خوانده خواهند شد. همه می‌باشند معنای خواستن ملکوت را مورد توجه قراردهند و در عین حال نتایج رد کردن شرایط ورود به آن را درک کنند.

تصور کنید که « نه » گفتن به مسیح چه معنایی دارد. حاکم جوان به مسیح گفت، نه، من تمامی دارایی خود را نخواهم داد. آیا ما نیز چنین می‌گوییم؟ منجی به ما پیشنهاد می‌کند تا در وظایفی که خداوند به عهده ما گذاشته با ما مشارکت داشته باشد. او به ما پیشنهاد می‌کند تا برای پیشبرد اهداف خداوند در این جهان. طریق الهی را مورد استفاده قرار دهیم. تنها به این طریق است که او می‌تواند ما را نجات دهد.

امروز نیز خداوند به انسان استعداد و توانایی می‌بخشد تا درکمک به فقیران و رنجدیدگان مباشر و همکار او باشد. کسی که موهبت‌های خدادادی را طبق اراده و خواست وی به کار گیرد، همکار مسیح خواهد شد و جانهای بسیاری را برای مسیح صید خواهد کرد، زیرا که معرف سیرت او خواهد بود.

برای کسانی که مانند حاکم جوان از مقام و ثروت بسیاری برخوردار می‌باشند، از دست دادن همه چیز برای پیروی از مسیح، ایثار عظیمی محسوب می‌شود. اماً این دستور العمل در مورد تمامی کسانی که می‌خواهند شاگرد مسیح شوند صدق می‌کند. و هیچ گونه نافرمانی پذیرفته نمی‌شود. تسليم نفس و واگذاری خود، اساس تعالیم مسیح می‌باشد و این تعالیم غالب اوقات به شیوه‌ای آمرانه بیان می‌شود زیرا برای نجات انسان راه دیگری به جز قطع کردن چیزهایی که اگر پرورانده شود تمامی وجود را فاسد می‌گرداند، وجود ندارد.

هنگامی که پیروان مسیح آنچه را که متعلق به خداوند است به وی باز می‌گردانند، گنجی را ذخیره می‌کنند که در هنگام شنیدن این کلام به ایشان داده خواهد شد، « آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را

بر چیزهای بسیار خواهم گماشت، بیا و در شادی ارباب خود شریک شو! ». « کسی که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است » (متی ۲۵ آیه ۲؛ عبرانیان ۱۲ آیه ۲).

شادی دیدن جانهای نجات یافته، جانهایی که نجات ابدی را یافته اند، پاداش تمامی کسانی است که گامهای خود را در جای پای مسیح می گذارند، او که گفت: « مرا پیروی کن ».

۵۸ - «ایلعازر، بیرون بیا»

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۱۰: ۴۲-۳۸؛

انجیل یوحنا ۱۱: ۴۴-۱ تدوین گردیده است]

ایلعازر یکی از وفادارترین و ثابت قدم ترین شاگردان مسیح و اهل بین عّنیا بود. از نخستین دیدارشان با یکدیگر، ایمان او به مسیح بسیار محکم و علاقه او به وی بسیار شدید بود. و او نیز در نظر عیسی بسیار محبوب و عزیز بود. و بزرگترین معجزه مسیح نیز برای ایلعازر به وقوع پیوست. منجی همه کسانی را که خواستار کمک او بودند برکت داد، او به تمامی بشر علا قمند بود، اماً پیوند او با بعضی از افراد به طور

خارق العاده ای شیرین و منحصر به فرد می باشد. و قلب او با رشته محکم محبت به خانواده ایلعازر پیوند خورده بود و به همین دلیل عالی ترین معجزه مسیح در باره یکی از افراد این خانواده انجام شد.

عیسی غالباً اوقات در خانه ایلعازر به استراحت می پرداخت. زیرا از خود خانه ای نداشت و متگی به میهمان نوازی دوستان و شاگردانش بود و بیشتر اوقات، در هنگام خستگی و یا زمانی که مشتاق مصاحبت با شاگردان بود، و برای فاصله گرفتن از سوء ظن و حسادت فریسیان خشمگین، با خوشحالی به خانه های دوستان و شاگردان خود پناه می برد. و در این مکانها با استقبال شدید و دوستی پاک و مقدس مواجه می شد. و در همین مکانها به راحتی و آزادی کامل سخن می گفت زیرا می دانست که سخنانش را فهمیده ارج می نهند.

منجی از خانه آرام و شنوندگان علاقمند قدردانی می کرد. او مشتاق محبت، احترام و عطوفت انسانی بود. او همواره آماده بود تا به کسانی که تعلیم آسمانی را دریافت می کردند، برکت فراوان اعطای کند. و هنگامی که جمعیت انبوه در فضای دشت بدنبال او به راه می افتادند، زیبائیهای طبیعت را به ایشان آشکار می کرد. اوسعی می کرد چشمان آنان را باز کند تا متوجه شوند که چگونه دست خداوند از جهان حمایت و نگهبانی می کند. مسیح برای قدردانی از احسان و نیکویی های خداوند، توجه مستمعین خود را به بارش ملایم قطرات شبیم و بارش باران و آفتاب درخشان که به طور یکسان بر نیکان و بدن می تاباند، جلب می کرد. عیسی می خواست تا افراد تمامی ابزاری را که خداوند برای خدمت به انسان آفریده بود، به طور کامل درک کنند. اماً انبوه جمعیت از درک سخنان وی عاجز بودند و مسیح برای دور شدن از مجادله و کشمکش های خسته کننده به خانه ایلعازر در بیت عّنیا می رفت، زیرا در آنجا به فراغت می پرداخت. مسیح برای مخاطبان خود در

این خانه، از احسان و نیکویی خداوند سخن می‌گفت. و در این مصاحبت‌های اختصاصی چیزهایی را که برای عامه مردم توضیح نمی‌داد، برای مخاطبان خود آشکار می‌کرد. او برای سخن گفتن با دوستانش نیازی به استفاده از مَثَل ها نداشت.

در حالیکه مسیح تعالیم شگفت انگیز خود را بیان می‌کرد، مریم با رفتاری احترام آمیز و صمیمی کنار پاهای او نشسته بود. اماً مرتا خواهر مریم که سخت مشغول تدارک پذیرایی بود، نزد عیسی آمد و گفت: «سرورم، آیا تو را باکی نیست که خواهرم را در کار پذیرایی تنها گذاشته است؟ به او بفرما که مرا یاری دهد». این اولین دیدار مسیح از بیت عنیا بود. منجی و شاگردانش درست همان موقع از سفر اریحا بازگشته بودند و مرتا نگران فراهم آوردن اسباب آسایش ایشان بود. و در نتیجه اضطراب و نگرانی، احترام به میهمانان را از یاد برده بود. و عیسی با ملایمت و شکیبایی به او پاسخ داد: «مرتا؛ مرتا؛ تو را چیزهای بسیار نگران و مضطرب می‌کند، حال آنکه تنها یک چیز لازم است، و مریم آن نصیب بهتر را برگزیده که از او باز گرفته نخواهد شد». مریم ذهن خود را از سخنان ارزشمندی که از دهان مسیح جاری می‌شد، می‌انباشت، سخنانی که در نظر او از گرانبهاترین جواهرات جهان، ارزشمند‌تر بود.

«تنها چیزی» که مرتا به آن نیازمند بود، خونسردی، روح ایثار و نیایش، آگاهی در باره آینده، زندگی جاودانی و شعور لازم برای ارتقا و پیشرفت معنوی بود. مرتا می‌بايستی در مورد چیزهای فانی کمتر نگران شده، و بیشتر نگران چیزهای جاودانی باشد. عیسی به فرزندان خود تعلیم می‌دهد تا هر نوع فرصتی را برای بدست آوردن معرفت نجات و رستگاری مغتنم شمارند. آرمان مسیح، به خادمین فعال و دقیق نیازمند می‌باشد. برای افرادی مانند مرتا، که اشتیاق خدمت دارند، زمینه گسترده‌ای برای فعالیت مذهبی وجود دارد. اماً آنان در ابتدا می‌بايستی مانند مریم کنار پاهای عیسی بنشینند. تا تلاش و پایمردی، آمادگی و انرژی آنان با فیض مسیح تقدیس شود، آنگاه زندگی ایشان به قدرتی شکست ناپذیر برای نیکویی به دیگران تبدیل خواهد شد.

اندوه و مصیبت به این خانه آرام، جایی که عیسی درآن به استراحت می‌پرداخت، وارد شده ایلعازر مبتلا به بیماری شده بود و خواهارانش برای منجی پیغام فرستاده، گفتند، «سرورم، دوست عزیزت بیمار است». آنان متوجه بیماری شدید برادرانشان شده بودند، با این حال می‌دانستند که مسیح قادر است بیماری او را شفا دهد. مریم و مرتا اطمینان داشتند که مسیح در این شرایط سخت با ایشان همدردی خواهد کرد، بنابراین از عیسی نخواستند که بیدرنگ درآنجا حاضر شود، بلکه با اطمینان به او پیغام فرستاده و گفتند: «دوست عزیزت بیمار است». آنان تصور کردند که عیسی سریعاً به پیغام ایشان پاسخ گفته و به زودی به بیت

عنیا خواهد آمد.

آنان با نگرانی در انتظار پاسخ عیسی بودند. و تا وقتی که ذره‌ای از آثار حیات را در برادرشان مشاهده کرده بودند، با دعا در انتظار آمدن مسیح بودند. اما کسی که پیغام را به عیسی رسانده بود، بدون او بازگشت ولی پیغام او را با خود آورد، «این بیماری با مرگ پایان نمی‌پذیرد». بنابراین به زنده ماندن ایلعازر امیدوار شدند. آنان با مهربانی تلاش کردند تا کلام امید و تسلی را درگوش ایلعازر که کاملاً بیهوش بود زمزمه کنند. و هنگامی که ایلعازر مُرد به شدت ناامید شده بودند، با این وجود فیض الهی مسیح را احساس کرده و چنین احساسی موجب شد تا به خاطر مرگ ایلعازر از سرزنش کردن منجی اجتناب کنند.

هنگامی که مسیح پیغام مرتا و مریم را شنید، شاگردان تصور کردند که او با بی اعتنایی این پیام را دریافت کرده است. او تاسف و اندوهی را که شاگردان از وی انتظار داشتند از خود بروز نداد. مسیح به شاگردان نگریسته و گفت: «این بیماری با مرگ پایان نمی‌پذیرد، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطه آن جلال یابد» و دو روز دیگر در جایی که بود، ماند. این تاخیر برای شاگردان اسرارآمیز بود. آنان می‌اندیشیدند که حضور او چگونه می‌تواند مایه تسلی و آرامش خانواده ایلعازر باشد. شاگردان از علاقه شدید منجی به این خانواده اهل بیت عنیا آگاهی داشتند و از اینکه او به این پیغام اندوهبار که «دوست عزیزت بیمار است» پاسخ نداده بود، شگفت زده بودند.

چنین به نظر می‌رسید که مسیح در خلال دو روز، پیغام مریم و مرتا را از ذهن خود بیرون کرده باشد زیرا در باره ایلعازر سخنی بر زبان نیاورد. شاگردان، یحیی تعمید دهنده، طلایه دار عیسی را به خاطر آوردند. آنان در شگفت بودند که چرا عیسی با قدرت انجام معجزات خارق العاده، اجازه داده بود تا یحیی در زندان رنج برد و به طرز وحشتناکی کشته شود. با در اختیار داشتن چنین قدرتی، چرا مسیح زندگی یحیی تعمید دهنده را نجات نداد؟ این سؤال غالب اوقات از وی فریسیان پرسیده می‌شد، و آنان با مطرح کردن چنین سؤالی ادعای مسیح مبنی بر پسر خدا بودن را مورد تردید قرار می‌دادند. منجی در مورد زحمات، آزمایشات، شکستها و شکنجه و آزار به شاگردان خود هشدار داده بود، آیا او ایشان را در سختی‌ها و مشکلات رها می‌کرد؟ بعضی از شاگردان ماموریت او را مورد تردید قراردادند. و تمامی شاگردان به شدت ناراحت و غمگین بودند.

پس از دو روز انتظار، عیسی به شاگردان خود گفت، «بیایید باز به یهودیه برویم». شاگردان پرسیدند اگر او قصد رفتن به یهودیه را داشت چرا دو روز صبر کرد. نگرانی در مورد مسیح برای ایشان حائز کمال اهمیت بود. آنان خطرناک بودن مسیری در تعقیب آن بود درک می‌کردند، بنابراین گفتند، «استاد، دیری نمی‌گذرد که یهودیان می‌خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می‌خواهی بدانجا بروی؟

عیسی پاسخ داد: « مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ من تحت هدایت پدرم هستم و تا وقتی که اراده او را بجا آورم، در امان خواهم بود. دوازده ساعت روز به پایان نرسیده است، بقیه ساعات روز را می بایستی به کار مشغول شوم و تا زمانیکه روز به پایان نرسیده است، در امان خواهم بود ».

سپس ادامه داد، « آن که در روز راه می رود، نمی لغزد. زیرا نور این جهان را می بیند ». آن که اراده خدا را بجا می آورد، و آن که در مسیری که خداوند مقرر کرده است گام بر می دارد، هرگز خواهد لغزید. نور روح هدایت گر خداوند به او بصیرت خواهد بخشید تا وظایف خویش را به روشنی درک کند، و او را به سلامت تا پایان کار هدایت خواهد کرد. اما « آن که در شب راه رود، خواهد لغزید. زیرا نوری ندارد » و آن که در مسیر خود گام بر می دارد و از مسیر خداوند منحرف می شود، خواهد لغزید. برای او، روز و شب تبدیل خواهد شد و هرجا که باشد در امان نخواهد بود.

« پس از این سخنان بدانها گفت: دوست ما ایلعاذر خفته است، اما می روم تا بیدارش کنم ». « دوست ما ایلعاذر خفته است » چه سخنان تاثرآوری! چه سخنان دلسوزانه ای! شاگردان می دیدند که استادشان با به جان خریدن خطرات به سوی اورشلیم حرکت می کند، لیکن آنان خانواده عزادار ایلعاذر در بیت عنیا را تقریباً فراموش کرده بودند. اما مسیح آنان را فراموش نکرده بود. شاگردان خود را مورد سرزنش قرارمی دادند. آنان از اینکه مسیح به پیغام مریم و مرتا به سرعت پاسخ نداده بود، دلسرب و مایوس شده بودند. آنان مورد وسوسه قرار گرفته و تصور می کردند که مسیح به ایلعاذر و خواهران او هیچ علاقه ای ندارد، و با خود می گفتند که اگر مسیح به آنان علاقمند بود، پس از دریافت پیغام بیدرنگ به سوی آنان حرکت می کرد. اما سخنان مسیح مبنی براینکه، « دوست ما ایلعاذر خفته است »، افکار ایشان را روشن کرده بود.

« پس شاگردان به او گفتند: سرور ما، اگر خفته است، بهبود خواهد یافت. اما عیسی از مرگ او سخن می گفت، حال آنکه شاگردان گمان می کردند به خواب او اشاره می کند ». مسیح مرگ را به مثابه نوعی خواب به فرزندان مومن خود معرفی می کند. و زندگی ایشان با مسیح در خداوند پنهان شده و تا نواخته شدن آخرین شیپور، آنانی که مرده اند در او خواهند خفت.

آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: « ایلعاذر مرده است. و به خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. اما اکنون نزد او برویم. توما تصور می کرد که اگر مسیح به یهودیه برود کشته خواهد شد، بنابراین به شاگردان دیگر گفت، بیایید ما نیز برویم تا با او بمیریم ». او از کینه یهودیان نسبت به مسیح آگاه بود. آنان قصد داشتند او را به قتل برسانند اما زمان مقرر فرا نرسیده بود و عیسی درخلال این ایام از محافظت فرشتگان آسمان برخوردار بود، و حتی در نواحی یهودیه، جایی که

فریسیان و معلمین یهود با تمامی قدرت در صدد قتل او بودند، هیچگونه آسیبی به او وارد نمی شد.

شاگردان از شنیدن سخنان مسیح که گفته بود، « ایلعازر مرده است. و من شادمانم... که آنجا نبودم »، درشگفت شدند. آیا منجی عمدًا از رفتن به خانه دوست رنجیده اش خودداری کرده بود؟ مریم و مرتا و ایلعازر در حال احتضار، ظاهراً به حال خود رها شده بودند. اما آنان تنها نبودند، مسیح تمامی اوضاع را زیر نظر داشت و بعد از مرگ ایلعازر، خواهر مصیبت زده مورد حمایت و پشتیبانی وی قرار گرفته بود. و هنگامی که برادرشان ایلعازر با دشمن یعنی مرگ دست و پنجه نرم می کرد، مسیح شریک رنج و اندوه ایشان بود. و زمانی که به شاگردان خود گفت، « ایلعازر مرده است » شاید متاثر شده بود. اما مسیح فقط نمی بایستی به فکر دوست عزیزش در بیت عنیا باشد، بلکه تعلیم و تربیت شاگردان نیز امری مهم و ضروری بود، زیرا شاگردان می بایستی نمایندگان او در این جهان باشند تا برکات پدرآسمانی در دسترس همگان قرار گیرد. مسیح به خاطر شاگردان اجازه مرگ ایلعازر را داده بود. اگر مسیح مریضی او را شفا می داد معجزه ای که واضح ترین و قاطع ترین گواه سیرت الهی او بود به انجام نمی رسید.

اگر مسیح در اتاق بیمار بود، ایلعازر نمی مُرد، زیرا شیطان قدرت چیره شدن بر او را نداشت. و مرگ نمی توانست در حضور خدای حیات بخش، تیر خود را به سوی ایلعازر نشانه گیرد و بخاطر مسیح از او دوری می جست. او به دشمن فرصت داده بود تا تمامی قدرت خود را به کار گیرد، تا بتواند او را عقب رانده و شکست دهد. او اجازه داد تا ایلعازر تحت سلطه موت قرار گیرد و خواهان مصیبت زده برادرانشان را دیدند که در گور خفته است. مسیح می دانست، هنگامی که خواهان به جسد برادرشان بنگزند ایمان ایشان نسبت به منجی به طور جدی مورد آزمایش قرارخواهد گرفت و هم چنین می دانست که ایمان ایشان با پشت سر گذاشتن مشکلاتی که اکنون ازان عبور می کردند بیش از پیش قوی خواهد شد. او درد و رنج ایشان را با تمامی وجود احساس می کرد. تاخیر عیسی در پاسخ به پیغام آنان دلیل دوست نداشتن ایشان نبود، عیسی آنان را بسیار دوست می داشت، اما او می دانست که در این ماجرا برای ایلعازر، برای خواهان او، برای خود او و شاگردانش یک پیروزی می بایستی حاصل شود.

« به خاطر شما »، « در آنجا نبودم، تا ایمان آورید ». برای تمامی کسانی که در جستجوی دست هدایت گر خداوند می باشند، دلسوزد کننده ترین لحظات، زمانی است که مساعدت الهی خیلی نزدیک است آنان با شکر گذاری به تاریکترین بخش مسیر پشت سر خود خواهند نگریست. « خداوند می داند چگونه عادلان را ازآزمایشها برهاند » (دوم پطرس ۲ آیه ۹). خداوند آنان را از هرگونه وسوسه و آزمایشی رهانده و ایمان ایشان استوار و تجارب ایشان ارزشمند خواهد بود.

در تاخیر برای آمدن به نزد ایلعاذر، مسیح قصد داشت فیض و رحمت خود را نسبت به کسانی که او را نپذیرفته بودند، نشان دهد. او درنگ کرد تا با زنده کردن ایلعاذر به مخالفان سرسخت و مردم بی ایمان اثبات کند که به راستی « قیامت و حیات است ». مسیح دوست نداشت که مردم، فقیران و نیازمندان و گوسفندان گم شده اسراییل تمامی امید خود را از دست بدھند. عدم پشیمانی و روح توبه ستیزی قوم، دل او را می شکست. اما او با فیض و رحمت خویش یکبار دیگر به ایشان نشان داد که تنها کسی است که قادر است جان ایشان را از هلاکت برھاند و آنان را از نور زندگان، منور سازد. این تنها چیزی بود که فریسیان و کاتبان قادر به سوء تعبیر و تحریف آن نبودند. و همین موضوع تنها دلیل تاخیر مسیح در رفتن به بیت عnia بود. این معجزه با شکوه، یعنی زنده کردن ایلعاذر، برای این بود تا خداوند بر اعمال و ادعای الوهیت مسیح، مُهر تایید بزند.

عیسی بر سر راه خود به بیت عnia، مطابق معمول به مساعدت مریضان و نیازمندان پرداخت، و هنگامی که به بیت عnia رسید، قاصدی فرستاد تا خواهران ایلعاذر را از آمدن وی با خبر سازد. مسیح بلافاصله وارد خانه ایشان نشد، بلکه برای مدتی در کنار راه و در مکانی آرام توقف نمود. زیرا نمایش تظاهرآمیز یهودیان در برگزاری مراسم سوگواری برای مرگ دوستان و اقوام با روحیه مسیح سازگار و هماهنگ نبود.

عیسی صدای شیون و زاری مردم سوگوار را می شنید و میل نداشت که خواهران ایلعاذر را در چنین موقعیت آشفته ای ملاقات کند. در میان دوستان و خویشاوندان عزادار ایلعاذر افرادی حضور داشتند که در اورشلیم از مقام و مسئولیت های مهمی برخوردار بودند و تعدادی از آنان از سرسخت ترین دشمنان عیسی به شمار می رفتند و مسیح از مقاصد ایشان آگاه بود، بنابراین خود را بلافاصله به ایشان آشکار نکرد.

خبرآمدن عیسی در خفا به مرتا اطلاع داده شد به طوری که سایر افراد حاضر درخانه متوجه نشده بودند. مریم که غرق در اندوه و مصیبت بود، خبرآمدن عیسی را نشنید. مرتا بلافاصله برخاست و برای دیدار از استاد رهسپار شد، اما مریم به تصور اینکه مرتا برسر قبر ایلعاذر رفته است، متأثر و اندوهگین در خانه باقی ماند.

مرتا با عجله برای ملاقات با عیسی رهسپار شد در حالیکه قلب او به واسطه احساسات متناقض آشفته و پریشان بود. او در سیمای عیسی همان محبت و مهربانی همیشگی را مشاهده می کرد و اطمینان و اعتماد او به مسیح خدشه دار نشده بود، اما مرتا برادر محبوب و عزیزش را به خاطر می آورد، کسی که دوست عزیز مسیح نیز به شمار می آمد. مرتا با دلی سرشار از درد و اندوه به خاطر نیامدن به موقع مسیح، و با این امید که او هنوز هم می تواند با انجام کاری، ایشان را تسّلی دهد به وی گفت، « سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی مُرد ». خواهران

ایلعاذر این سخن را بارها و بارها در خلال سوگواری آورده بودند.

عیسی با شفقت و دلسوزی الهی و انسانی به سیمای دردمند او نگریست. مرتا هیچ تمایلی برای بازگو کردن آنچه که گذشته بود نداشت، همه سخنان او در این جمله دردناک بیان شده بود، « سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی مرد ». امّا هنگامی که به سیمای محبت نظر افکند، اضافه کرد، « امّا می دانم که هم اکنون نیز هرچه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد ».

عیسی ایمان او را تقویت کرده و، فرمود: « برادرت برخواهد خاست ». پاسخ عیسی به مرتا برای القا کردن یک امید و انتظار آنی برنامه ریزی نشده بود. عیسی افکار مرتا را به چیزی فراتر از تجدید حیات برادرش سوق داده و توجه او را به رستاخیز عادلان معطوف کرده بود. مرتاعیسی من خواست که مرتا، رستاخیز ایلعاذر از مرگ را به عنوان سمبولی از رستاخیز عادلان تلقی کرده و اطمینان یابد که کار رستاخیز عادلان تنها از طریق قدرت منجی به انجام خواهد رسید. مرتا پاسخ داد، « می دانم که در روز قیامت برخواهد خاست ».

عیسی هنوز سعی داشت که ایمان او را به مسیر درستی هدایت کند، بنابراین به مرتا فرمود، « قیامت وحیات منم » در مسیح حیات است، حیاتی تازه، حقیقی و پاک، « آن که پسر را دارد، حیات دارد » (اول یوحنا آیه ۱۲). الوهیت مسیح مایه اطمینان ایماندار برای رسیدن به حیات جاودانی است. عیسی فرمود: « آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، باز زنده خواهد شد، و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟ ». در اینجا مسیح به ظهور ثانوی خویش اشاره می کند، زمانی که مردگان عادل در فساد ناپذیری بر خواهند خاست و عادلانی که زنده هستند متبدل گردیده و بدون دیدن موت به آسمان برده خواهند شد. معجزه ای که مسیح برای زنده کردن ایلعاذر از مرگ در شُرف انجام آن بود، نشان دهنده قیام عادلان از مرگ خواهد بود. مسیح با سخنان و اعمالش نشان داد که بانی و مظهر قیام می باشد. او که خود می باشیستی به زودی بر روی صلیب بمیرد، با کلید های مرگ پیا خاست و با پیروزی بر مرگ قدرت و شایستگی خود را به عنوان عطا کننده حیات جاودانی به اثبات رسانید.

منجی از مرتا سؤال کرد، « آیا این را باور می کنی؟ » و او پاسخ داد: « آری، سرورم من ایمان آورده ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می آمد ». او مفهوم همه سخنان مسیح را به طور کامل درک نکرده بود، با این وجود ایمان خویش را به الوهیت مسیح بر زبان آورده و اطمینان داشت که مسیح قادر است آنچه را که موجب خشنودی وی باشد انجام دهد.

« این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فرا خوانده، در خلوت به او گفت: استاد اینجاست و تو را می خواند ». مرتا سعی کرد به طور محترمانه این پیام را به

مریم برساند زیرا کاهنان و حاکمان قصد داشتند در فرصت مناسب عیسی را دستگیر کنند. صدای ناله و شیون مردم موجب شد تا دیگران نتوانند سخنان مرتا را بشنوند.

مریم چون این را شنید بی درنگ برخاست و نزد عیسی شتافت. یهودیانی که با مریم درخانه بودند و او را تسلى می دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. آنان گمان می کردند بر سر قبر می رود تا درآنجا سوگواری کند. چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای او افتاد و گفت: « سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی مُرد ». برای مریم، شنیدن زاری عزاداران دردنگ بود، زیرا او مشتاق بود تا درآرامش و سکوت به سخنان عیسی گوش فرا دهد. اما او از دشمنی و حسادت تعدادی از افراد حاضر در سوگواری نسبت به مسیح آگاه بود و به همین دلیل از بازگو کردن کامل درد و اندوه خود خودداری ورزید.

« چون عیسی زاری مریم و یهودیان همراه او را دید، در روح برآشفت و سخت منقلب گشت ». او از دلهای ایشان آگاه بود و می دانست که برخی از آنان به ظاهر به سوگواری مشغول هستند. او می دانست، گروهی از آنان که هم اکنون ریاکارانه در حال عزاداری بودند، به زودی نه تنها نقشه قتل مسیح، بلکه نقشه قتل ایلعازر که از مرگ قیام می کرد را، مطرح خواهند کرد. مسیح می توانست ردای تظاهر به غم و اندوه را از تن ایشان درآورد، لیکن خشم برق و عادلانه خود را کنترل کرد. او به خاطر دوست عزیزش مریم که با اندوه در پیش پای او زانو زده و از صمیم قلب به او ایمان داشت، از بیان حقیقتی که می بایستی بر زبان آورد، خودداری کرد.

عیسی پرسید، « او را کجا گذاشته اید؟، گفتند: سرورما، بیا و بین «؛ و سپس با یکدیگر به سوی قبر ایلعازر رهسپار شدند. منظره بسیار غم انگیزی بود. خواهران ایلعازر و دوستان او با دلی شکسته و محزون برای او عزاداری کرده و اشک می ریختند، زیرا او بسیار محبوب و دوست داشتنی بود. عیسی با نگریستن به پریشانی و مصیبت انسانی و عزاداری دوستان ایلعازر بر سر مزار او، متاثر شده و اشک از چشمان او سرازیر شد. اگرچه او پسر خدا بود، با این حال طبیعت انسانی را بر خود گرفته بود و با مشاهده رنج و مصیبت انسانی، روح او آشفته و منقلب می گشت. قلب مهربان و ترحم آمیز او همواره با درد و رنج انسانی همدردی کرده و با کسانی که گریانند، می گرید، و با کسانی که شادمانند، شادی می کند.

عیسی نه تنها به خاطر همدردی انسانی با مریم و مرتا گریه نکرده بود، بلکه در اشک های او، رنجی نهفته بود که بسیار عظیم تر از رنج و مصیبت انسانی بود. چرا که آسمانها بسیار عظیم تر از زمین است. او برای ایلعازر اشک نریخته بود، چرا که در شُرف فراخوانی او از گور بود. مسیح گریست، چون بسیاری از آنان که هم

اکنون برای ایلعازر سوگواری می کردند، به زودی او را که قیامت و حیات بود، به قتل می رساندند. اما دریغا که یهودیان بی ایمان از درک درست اشکهای او عاجز بودند! و برخی از آنان که فقط به ظواهر امر توجه داشتند، با مشاهده اشک های او گفتند: « بنگرید چقدر او را دوست می داشت! ». اما بعضی دیگر برای پاشیدن بذر تردید و بی ایمانی در دلهای بقیه حاضرین، با لحن تمسخر آمیزی گفتند، « آیا کسی که چشمان آن مرد کور را گشود، نمی توانست مانع از مرگ ایلعازر شود؟ » اگر مسیح این قدرت را داشت که ایلعازر را زنده کند. پس چرا او را در چنگال مرگ رها کرد؟

مسیح با چشمان نبوت [که آینده را می دید] خصوصیت فریسیان و صدوقيان را دید. او می دانست که آنان برای کشتن او از قبل برنامه ریزی کرده اند. او می دانست، برخی از آنان که هم اینک و به ظاهر با وی همدردی می کردند، به زودی در درهای امید و دروازه های شهر خدا را به روی خویش خواهند بست. صحنه ای در آستانه وقوع بود، خواری و مصلوب شدن او، که به نابودی اورشلیم منتج می گردید. و در آن زمان هیچکس نمی توانست برای مردگان سوگواری کند. مجازات و عقوبتو که بر اورشلیم واقع می شد به روشنی پیش روی او آشکار شده بود. او سپاه رومیان را می دید که شهر اورشلیم را محاصره کرده و بسیاری از آنان که اکنون برای ایلعازر گریه و زاری می کردند، با محاصره شهر کشته خواهند شد و امیدی برای زنده ماندن آنان نبود.

گریه عیسی فقط به واسطه چشم انداز پیش روی او نبود. بلکه بار سنگین مصیبت عصرها بر دوش او بود. او پیامدهای هولناک ناشی از نااطاعتی نسبت به احکام خداوند را می دید. او جنگ میان نیکی و شرارت را که از ابتدای تاریخ جهان و با مرگ هاییل آغاز شده و بی وقفه ادامه داشت، می دید. و با نگریستن به سالهایی که پیش رو بود، رنج و مصیبت، شیون و مرگ را که می بايستی بخشی از سرنوشت انسان باشد، مشاهده می کرد و قلب او به واسطه رنج و اندوه خانواده بشری در تمامی قرون و اعصار، به درد می آمد. مصیبت نسل گناهکار بر جان او سنگینی می کرد و در حالی که مشتاق بود تا درد و اندوه ایشان را تسکین دهد، اشک از چشمان او سرازیر شد.

« سپس عیسی، باز در حالی که بر آشفته بود، بر سر قبرآمد. قبر ایلعازر غاری بود که بر دهانه اش سنگی نهاده بودند. عیسی فرمود: سنگ را بردارید ». مرتا تصور کرد که عیسی فقط می خواهد به مُرده نگاه کند، بنابراین لب به اعتراض گشوده و گفت، سرورم، اکنون چهار روز از دفن او گذشته است و جسد در حال متلاشی شدن است. این گفته که قبل از قیام ایلعازر بیان شده بود، هیچ بهانه ای بدست دشمنان عیسی نداد تا بگویند که فریبی در کار بوده است. زیرا در گذشته، فریسیان اظهارات دروغینی را در ارتباط با آشکار شدن قدرت خارق العاده خداوند

انتشار داده بودند. و هنگامی که مسیح دختر یاپروس رئیس کنیسه را زنده کرده بود، گفته بود، « دختر نمرده، بلکه در خواب است » (مرقس ۵ آیه ۳۹). و چون دختر یاپروس برای مدت کوتاهی مريض شده بود و سریعاً از مرگ قیام کرده بود، فریسيان اعلام کردند که دختر نمرده بود زیرا خود مسیح گفته بود که او در خواب است. آنان سعی کرده بودند تا تفکرات خود را به مردم تلقین کنند، که مسیح نمی تواند مريضان را شفا دهد. اما در اين مورد، هیچ يك از آنان نمی توانستند مرگ ايلعاذر را انکار کنند.

هنگامی که خداوند درشُرف انجام کاري می باشد، شيطان فردی را وسوسه می کند تا با کار خداوند مخالفت نماید. مسیح فرموده بود، « سنگ را ببرداريد » و تا حد ممکن راه را برای کارمن هموار کنید. اما طبیعت جاه طلبانه و قاطع مرتا نمود پیدا کرد. او مایل نبود که جسد فاسد شده برادرش در معرض دید قرار گیرد. دل انسان در فهم کلام مسیح تردید نشان می دهد و مرتا نیز به همین دلیل مفهوم واقعی و عده مسیح را درک نکرده بود.

مسیح مرتا را با مهربانی و ملایمت بسیار مورد سرزنش قرار داده و گفت، « مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟ ». چرا به قدرت من شک می کنم؟ چرا در مقابل خواسته های من مقاومت و مخالفت می کنم؟ کلام مرا شنیدی، اگر ایمان داشته باشی، جلال خدا را خواهی دید. اموری که از نظر طبیعی غیر ممکن به نظر میرسند، نمی توانند از اعمال خدای قادر مطلق ممانعت کنند. تردید و ناباوری، تواضع تلقی نمی شوند. ایمان بی قید و شرط به کلام مسیح تواضع و تسليم نفس محسوب می شود.

« سنگ را ببرداريد ». مسیح می توانست به سنگ فرمان دهد تا بغلطد و سنگ نیز از فرمان او اطاعت می کرد. او می توانست به فرشتگانی که در کنارش بودند دستور انجام این کار را بدهد و دستهای نامرئی فرشتگان از فرمان او اطاعت کرده و سنگ را بر می داشتند. اما این سنگ می بايستی به وسیله دستهای انسانی برداشته شود، زیرا مسیح می خواست نشان دهد که انسان می بايستی با خداوند همکاری کند. قدرت انسانی در غیاب قدرت الهی هیچ کاري نمی تواند انجام دهد. اما خداوند از مساعدت انسانی صرف نظر نمی کند، بلکه انسان را تقویت کرده و با به کار گرفتن قابلیت ها و شایستگی های انسانی با او همکاری می کند.

فرمان مسیح اجرا می شود، سنگ غلطیده می شود و همه چیز به طور علنی و سنجیده انجام می شود و به همه این فرصت داده می شود تا ببینند که در زنده کردن ايلعاذر هیچ فریبي در کار نبوده است. در آنجا جسد ايلعاذر را درگوری سنگی خوابيده بود، سرد و در سکوت مرگ. صدای گریه و شیون ساکت شده و جمعیت انبوه، در کنار مزار ايلعاذر شگفت زده و در انتظار ایستاده اند.

مسیح به آرامی در کنار مزار می‌ایستد. ترس و نگرانی سنگینی بر حاضرین حکمفرما می‌شود و مسیح به قبر نزدیک می‌شود و با نگریستن به آسمان می‌فرماید، «پدر، تو را شکرمی گویم که مرا شنیدی». کمی پیش از این، دشمنان مسیح او را به این دلیل که خود را پسر خدا خوانده بود، متهم به کفرگویی کرده و می‌خواستند او را سنگسار کنند. آنان او را متهم می‌کردند که معجزات خود را با قدرت شیطان انجام می‌دهد. اما در اینجا مسیح، خداوند را پدر خود می‌خواند و با اعتماد و اطمینان کامل اعلام می‌کند که پسر خداست.

مسیح در تمامی اعمالی که انجام داده بود، با پدر خویش همکاری می‌کرد. او بیوسته مراقب بود تا دیگران تصور نکنند که اعمال او به طور مستقل و بدون اراده پدر انجام می‌شود. و تمامی معجزات او به واسطه دعا و ایمان به انجام می‌رسید. مسیح می‌خواست که همه افراد از رابطه او با پدر آسمانی آگاه شوند. و به همین دلیل فرمود، «پدر، تو را شکر می‌گوییم که مرا شنیدی، و من می‌دانستم که همیشه مرا می‌شنوی. اما این را به خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای». در اینجا، رابطه موجود میان مسیح با خداوند به شکلی قاطع‌تر به مردم و شاگردان نشان داده شده بود. دروغ نبودن ادعای مسیح می‌باشد که آنان نشان داده می‌شد.

«این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا داد: ایلعاذر، بیرون بیا». ندای رسا و با نفوذ مسیح در گوش مرده رخنه می‌کند و در حالی که سخن می‌گوید، نور الوهیت در جامه انسانی می‌درخشید. مردم، با نگریستن به سیمای او که با نور جلال خداوند می‌درخشید، از قدرت او مطمئن می‌شوند. تمامی نگاهها به ورودی قبر دوخته شده بود. تمامی گوشها منتظر شنیدن جزئی ترین صدایی از قبر بود. تمامی حاضرین با شور و اشتیاق شدیدی در انتظار آزمایش الوهیت مسیح بودند، آزمایشی که می‌توانست این ادعا را که او پسر خداست ثابت کند و یا نور امید را برای همیشه در دلهای مردم خاموش کند.

در قبر آرام ایلعاذر جنبشی مشاهده می‌شود و او که مرده بود، دست و پا درکفن بسته و دستمالی گرد صورت پیچیده، از قبر بیرون آمد. و سپس عیسی به حاضرین گفت، «او را باز کنید و بگذارید برود». و در اینجا نیز به ایشان نشان داده شد که می‌باشد با خداوند همکاری کند. بشریت می‌باشد که بشریت خدمت کند. ایلعاذر از چنگال موت رهایی یافته و نه به عنوان فردی مریض و ضعیف بلکه سرشار از زندگی و مانند مردی توانمند در مقابل جمعیت می‌ایستد. او با هوشمندی و محبت به منجی خویش می‌نگرد و در ستایش از مسیح، خود را به پای او می‌افکند.

شاهدین در ابتدا خاموش و شگفت زده شده بودند، ولی پس از زنده شدن ایلعاذر با شادی غیر قابل وصفی به ستایش و شکرگزاری از خداوند پرداختند.

خواهران ایلعازر، برادرشان را به عنوان هدیه ای از سوی خداوند پذیرفته و با اشک شوق، از منجی قدردانی کردند. لیکن هنگامی که خواهران و دوستان ایلعازر به خاطر زنده شدن او مشغول شادمانی بودند، عیسی از صحنه دور می‌شد و در حالی که به دنبال منجی می‌گردند او را نمی‌یابند.

۵۹ - « توطئه کاهنان »

بیت عنیا به قدری به اورشلیم نزدیک بود که اخبار زنده شدن ایلعازر سریعاً در آنجا منتشر شد. حاکمان یهود از طریق جاسوسانی که شاهد معجزه عیسی بودند، سریعاً از واقعه آگاهی یافتند. تمامی اعضای سورای عالی یهود برای تصمیم گیری در باره واقعه، فرا خوانده شده بودند. زیرا، اکنون مسیح به طور کامل کنترل خود را به مرگ و قبر آشکار کرده بود. معجزه قدرتمند عیسی، بزرگترین دلیل ارائه شده از سوی خداوند به انسان بود تا ایمان آورد که او یگانه پسر خویش را برای نجات و رستگاری انسان به این جهان فرستاده است. خداوند به واسطه این معجزه، قدرت خویش را برای مقاعده کردن همه آنانی که تحت سلطه جهل و نادانی قرار داشتند، به کار گرفت. عده بسیاری از مردم با مشاهده زنده شدن ایلعازر، به عیسی ایمان آورده‌اند. اما کینه و نفرت کاهنین شدت یافته بود، آنان تمامی معجزات او را که گواه الوهیت وی بود انکار کرده بودند، اماً معجزه اخیر عیسی ایشان را خشمگین کرده بود. زیرا شخصی که مرده بود، در روشنایی روز و در حضور انبوه شاهدان، زنده شده بود، و هیچ کسی نمی‌توانست چنین معجزه‌ای را کوچک جلوه دهد. و درست به همین دلیل دشمنی کاهنان بر علیه عیسی به شکل مهلكی افزایش یافته بود. آنان بیش از هر زمان دیگری مصمم به خاتمه دادن کار مسیح بودند.

صدوقیان، با وجودیکه نسبت به مسیح نظر مساعدی نداشتند، اما شرارت آنان نسبت به او مانند فریسیان نبوده و کینه آنان نسبت به مسیح خیلی شدید نبود. لیکن اکنون هراسان شده بودند. آنان به رستاخیز بعد از مرگ اعتقاد نداشتند. و با ارائه کردن دلایل به اصطلاح علمی، چنین استدلال می‌کردند که زنده شدن مجدد جسد مرده غیر ممکن است. اماً فرضیه ایشان به واسطه کلام معجزه آمیز مسیح که منجر به قیام ایلعازر شده بود، به کلی مردود شناخته شده و به ایشان نشان داده شد که از کتب مقدسه و قدرت خداوند اطلاعی ندارند. صدوقيان و فریسیان نمی‌توانستند اثراتی را که معجزه مسیح در میان مردم به بار آورده بود از میان بردارند. مردم چگونه می‌توانستند از او که با قدرت کامل ایلعازر را از گور او برخیزانیده بود رویگردان شوند؟ اخبار و گزارشات دروغینی در ارتباط با معجزه انتشار یافته بود اماً هیچ کس نمی‌توانست معجزه مسیح را انکار کرده و اثرات آن را از بین ببرد. صدوقيان تا آن‌زمان از نقشه فریسیان برای کشتن مسیح حمایت نکرده بودند. اماً بعد از قیام ایلعازر از مرگ، تصمیم گرفتند که با کشتن مسیح از اتهامات شجاعانه او که بر علیه ایشان اظهار می‌شد، جلوگیری کنند.

فریسیان به رستاخیز بعد از مرگ اعتقاد داشتند، با این وجود نمی‌توانستند درک کنند که این معجزه علامتی است مبنی بر اینکه مسیح در میان ایشان است و

به همین دلیل با کارهای مسیح مخالفت می کردند. آنان از همان ابتدا از مسیح نفرت داشتند، زیرا او رفتار ریاکارانه ایشان را در معرض دید قرار داده و فساد اخلاقی ایشان را که تحت پوشش آئین‌ها و تشریفات خشک و بی روح پنهان شده بود، آشکار می کرد. آنان به واسطه سرزنش‌های معنی دار مسیح، تشنۀ انتقام جویی محکوم می کرد. آنان بارها تلاش کرده بودند او را وادار کنند تا سخنی گفته و یا کاری انجام دهد تا در فرصت مناسب او را محکوم کنند. چندین بار کوشیدند تا او را سنگسار کنند. اما مسیح خود را به آرامی کنار کشیده و از نظر ایشان دور شد.

تمامی معجزاتی را که مسیح در روز سبت انجام داده بود برای تسکین دردمدان بود، اما فریسیان در صدد بودند تا او را به جرم زیر پا گذاشتند مقررات روز سبت محکوم کنند. آنان سعی کرده بودند تا عوامل هیروودیس را بر علیه او تحریک کنند. فریسیان وانمود می کردند که او در صدد بنیان نهادن یک پادشاهی رقیب بوده و به همین دلیل برای از بین بردن او با عوامل هیروودیس مشورت می کردند. آنان برای تحریک رومیان، وانمود کرده بودند که او در صدد براندازی حاکمیت ایشان است. و برای خنثی کردن اثرات مسیح بر روی مردم به هر دستاویزی متولّ می شدند، لیکن تمامی تلاشهای ایشان بی نتیجه مانده بود. جمعیتی که شاهد اعمال فیض او بوده و تعالیم پاک و مقدس او را شنیده بودند، به خوبی می دانستند که این اعمال و سخنان نمی تواند از سوی کسی که متهم به شکستن سبت و کفرگویی شده بود، انجام شود. حتی جاسوسان اعزام شده از سوی فریسیان نیز چنان تحت تاثیر سخنان او قرار گرفته بودند که توانستند دست خود را به سوی او بلند کنند. سرانجام یهودیان از فرط استیصال و درماندگی، فتوا صادر کردند که اگر کسی به عیسی ایمان آورد برای همیشه از کنیسه اخراج خواهد شد. بنابراین، در حالی که کاهنان، حاکمان، و مشایخ یهود برای مشورت گرد آمدند، تصمیم قطعی ایشان ساكت کردن کسی بود که با اعمال شگفت انگیز خود موجب حیرت تمامی قوم شده بود. فریسیان و صدوقيان بیش از هر زمانی با یکدیگر متحد شده بودند. آنان با وجودیکه در گذشته با یکدیگر اختلاف داشتند، اینک در مخالفت با مسیح، یکی شده بودند. یوسف و نیقودیموس در شوراهای قبلی از محکومیت عیسی ممانعت کرده بودند و به همین دلیل برای شرکت در شورای اخیر احضار نشده بودند. و در شورای اخیر نیز افراد با نفوذی حضور داشتند که به عیسی ایمان آورد بودند اما نفوذ آنان در مقابل دشمنی شرارت بار فریسیان خنثی شده بود. با این حال، تمامی اعضای شورا، هم عقیده نبودند. شورای عالی یهود (سنهردین) در این زمان از نظر حکومت روم، جمعیتی قانونی نبود ولی رومیان در مورد موجودیت آن با مدارا برخورد می کردند. عده ای از اعضای آن، توطئه قتل مسیح را عملی عاقلانه تلقی نمی کردند. آنان می ترسیدند که چنین عملی موجب بروز آشوب در میان مردم شده و باعث شود تا رومیان از حمایت کاهنان خودداری کرده و قدرتی را که هنوز

در اختیار داشتند از ایشان بگیرند. صدوقيان اگر چه در دشمنی با مسیح به فريسيان پيوسته بودند، با اين حال مایل بودند تا محظاطانه عمل کنند زира می ترسیدند که روميان ايشان را از مقام و موقعیت محروم کنند. در اين شورا که برای تهيه طرح قتل مسیح گرد هم آمده بودند، شاهدی حضور داشت که سخنان خودستايانيه نوکدنه نصراً را شنیده بود، کسی که شاهد ضيافت بت پرستانه بلطفه صرّ بود و هنگامی که عيسى در ناصره خود را به عنوان مسیح خداوند اعلام می کرد، حضور داشت. اين شاهد، اکنون، کاري که حاكمان يهود در صدد انجام آن بودند، به ايشان خاطر نشان می کرد. وقایع زندگی مسیح به طرز بارزی پيش روی ايشان ظاهر شده و ايشان را مضطرب می کرد. آنان به ياد آوردند که چگونه عيسى در سن دوازده سالگی در معبد حضور یافته و با مطرح کردن سئوالاتی باعث حيرت مردان عالم و معلمین شريعت شده بود. و معجزه اخير عيسى در زنده کردن ايلعاذر نشان می داد که او کسی جز پسر خدا نیست. مفاهيم عميق و واقعی کتب عهد عتيق در ارتباط با مسیح، از ذهن آنان می گذشت. حاكمان و فريسيان با اضطراب و نگرانی به مشورت نشسته، « گفتند، چه کنیم؟ » و بدین ترتیب، در میان شورا، تفرقه افتاده بود. حاكمان و كاهنان چنان تحت روح القدس قرارگرفته بودند که نمی توانستند اين ایده را که درحال مبارزه با خداوند بودند، از ذهن خود دور کنند.

در حالیکه نگرانی اعضای شورا به اوج خود رسیده بود، قیافا، کاهن اعظم از جای برخاست. قیافا فردی متکبر، بی رحم، سلطه جو و متعصب بود. و در میان خویشاوندان او، افرادی از فرقه صدوقيان وجود داشتند که افرادی متکبر، گستاخ، بی ملاحظه، و آکنده از بی رحمی و جاه طلبی بوده و خود را در زیر جامه دروغين پارسايی مخفی کرده بودند. قیافا نبوتها آگاه نبود، با اطمینان واقتدار كامل سخن می گفت، « شما هیچ نمی دانید و نمی اندیشید که صلاحتان در اين است که يك تن برای قوم بمیرد، تا آنکه همه قوم نابود شوند ». اگرچه مسیح معصوم و بی گناه بود، ولی کاهن اعظم برای کشتن او اصرار و پا فشاری می کرد. زира مسیح با جلب کردن مردم به سوی خود، اقتدار روسای يهود را کاهش داده و بدین ترتیب مزاحم ايشان بود. و چون او يك نفر بود بهتران بود که بمیرد تا اقتدار روسای يهود تضعیف نشود. اگر مردم نسبت به روسای يهود بی اعتماد می شدند، قدرت ملى از بین می رفت. قیافا، تاكيد می کرد که پس از معجزه اخير مسیح در زنده کردن ايلعاذر، پیروان او دست به طغيان خواهند زد. و آنگاه، روميان آمده، اين مكان و اين قوم را از دست ما خواهند سtantند. قیافا می گفت: زندگی اين مرد جليل در مقایسه با حيات قوم، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ و اگر او مانع بر سر راه سعادت و بهروزی اسرائيل محسوب می شود، آیا از بین بردن او به منزله خدمت به خداوند نیست؟ بنابراین صلاحتان در اين است که يك تن برای قوم بمیرد. تا آنکه همه قوم نابود شوند.

اظهارات قیافا مبنی بر اینکه یک تن می بایستی برای قوم بمیرد، نشان می داد که او تا حدودی از نبوت‌های عهد عتیق آگاهی و شناخت دارد، لیکن شناخت او محدود بود. اماً یوحا، این نبوت را به روایت خویش نقل کرده و مفهوم عمیق و گسترده آن را نشان می دهد. او می گوید، عیسی، نه تنها برای قوم، بلکه برای گردآوردن و متحد ساختن فرزندان خدا که پراکنده اند خواهد مُرد. قیافای متکبر و مغور، تا چه اندازه با تعصب، به رسالت منجی اقرارکرده بود!

سخنان قیافا، ارزشمند ترین کلام حقیقت را به دروغ مبدل کرده بود. سیاستی که او از آن پیروی می کرد بر اساس اصلی اقتباس شده از فرهنگ شرک و بت پرستی بنا شده بود. در میان مشرکین جاهم و نادان این تصور که یک نفر می بایستی برای نژاد بشر بمیرد، موجب شده بود تا قربانی کردن انسان در میان ایشان مرسوم گردد. به همین دلیل قیافا قصد داشت با قربانی کردن عیسی، قوم را نه از گناه، بلکه برای گناه آزاد کند تا بتوانند به گناهان خود ادامه دهند. او با دلایل خویش قصد داشت هر گونه اعتراضی را در میان اعضای شورا که ممکن بود جرات کرده و عیسی را مستحق مرگ ندانند، سرکوب کند.

دراین شورا، دشمنان مسیح خود را به شدت مقصراً قلمداد می کردند، زیرا روح القدس افکار ایشان را به شدت تحت تاثیر قرارداده بود. اماً شیطان کوشیده بود تا آنان را تحت کنترل خویش درآورد. او قصد داشت تا توجه ایشان را به مصیبت‌ها و رنجهایی که به خاطر مسیح متّحمل شده بودند جلب کند. زیرا مسیح، برای زهد و پارسايی ایشان احترام کمی قائل بود. زیرا پارسايی مطرح شده از سوی مسیح که فرزندان خداوند می بایستی از آن برخوردار باشند، با پارسايی مورد نظر فریسیان و روسای یهود بسیار متفاوت بود. مسیح با بی اعتمایی کردن به آئین‌ها و تشریفات ظاهري ایشان، گناهکاران را ترغیب نموده بود تا مستقیماً به حضور پدر رحیم و مهربان رفته و نیاز هایشان را آشکار کنند. بنابراین، از نظر ایشان، مسیح اقتدار کاهنان را نادیده گرفته بود و از تایید خداشناسی مدارس الهیاتی معلمین یهود، امتناع کرده بود. او اعمال شریرانه کاهنان را در معرض دید مردم قرارداده و به نفوذ ایشان در میان مردم به طور جبران ناپذیری آسیب رسانده بود. مسیح شعایر و آئین‌های تشریفاتی ایشان را به شدت مورد انتقاد قرار داده بود زیرا آنان با سختگیری در انجام این مراسم، شریعت خداوند را بی اعتبار می کردند. اکنون شیطان تمامی اعمال مسیح را به یاد ایشان می آورد.

شیطان به ایشان گفته بود که بمنظور کسب قدرت می بایستی عیسی را به قتل برسانند و آنان نیز از این مشورت شیطان پیروی کردند. آنان تصور از دست دادن نفوذ و قدرت در میان مردم را، دلیل کافی برای تصمیم گیری می دانستند. به جز تعدادی از اعضای شورا که جرات نکردند افکار خود را بیان کنند، بقیه اعضای شورا سخنان قیافا را به عنوان سخنان خداوند پذیرفتند. با اتخاذ این تصمیم،

اختلاف میان اعضای شورا متوقف شده و آرامش در میان ایشان حکمفرما شد. آنان تصمیم گرفتند تا عیسی را در اولین فرصت مناسب به قتل برسانند و بدین ترتیب، فریسیان و روسای قوم یهود با انکار کردن نشانه های الوهیت عیسی، خود را در ظلمت غیر قابل نفوذی زندانی کردند. آنان به طور کامل تحت تسلط شیطان قرار گرفتند تا به وسیله او در آستانه هلاکت جاودانی قرار گیرند. با این حال آنچنان فریب خورده بودند که از خودشان راضی و خشنود بودند. آنان خود را میهن پرستانی تلقی می کردند که در پی نجات قوم می باشد.

شورای عالی یهود می ترسید که تصمیم اتخاذ شده بر علیه عیسی را سریعاً به موقع اجرا گذارد. زیرا ممکن بود مردم خشمگین شده و خشونتی که می بايست متوجه عیسی شود، بر سر ایشان نازل شود. به این دلیل، شورا، اجرای حکم صادره را به تعویق انداخت. منجی از توطئه کاهنان آگاه شده بود. او می دانست که آنان در صدد قتل وی می باشند، و نقشه ایشان به زودی به انجام خواهد رسید. ولی در موقعیتی نبود که این بحران را تسريع کند، بنابراین به همراه شاگردانش از آنجا دور شد. و بدین ترتیب، تعلیمی را که به شاگردان آموخته بود، خود نیز بدان عمل می نمود که، « چون در هر شهری به شما آزار رسانند، به شهرهای دیگر بگریزید » (متی ۱۰ آیه ۲۳). زیرا برای نجات و رستگاری افراد، همواره فضای گسترده ای برای کار و فعالیت وجود دارد و به همین دلیل، خادمین خداوند نمی باشند زندگی خود را به مخاطره اندازند، مگر در مواقعي که وفاداری به خداوند آن را ایجاب کند.

اکنون سه سال از خدمت علی عیسی به مردم گذشته بود. او در نظر مردم الگوی ایشار و از خود گذشتگی بود. زندگی پاک و فداکارانه و سرشار از رنج او برای همه شناخته شده بود. اما جهان نتوانسته بود، حتی برای مدت کوتاه سه سال، حضور منجی را تحمل کند. زندگی او سرشار از جفا و آزار بود. او از سوی پادشاهی حسود از بیت لحم رانده شده و از سوی مردم زادگاه خویش ناصره، طرد گشته بود و بدون هیچ دلیلی در شورای اورشلیم محکوم به مرگ شده بود و اکنون با عده ای از پیروان مومن و وفادار خویش در شهری غریب، پناهگاهی موقتی یافته بود. او که همواره به خاطر اندوه و مصیبت انسان متاثر می شد، او که مریضان را شفا داده و بینایی را به نابینایان، و شنوایی را به ناشنوایان و سخن گفتن را به گنگان اعطای کرده بود، او که گرسنگان را سیر و دردمدان را تسلی می بخشید، اکنون از سوی همان مردمی که برای نجات ایشان رنج کشیده بود، مورد انکار قرار می گرفت. او که بر روی امواج متلاطم دریا گام برداشته، و با گفتن کلامی غرض طوفان را آرام می کرد، او که دیوها در هنگام خارج شدن از درون افراد، وی را پسر خدا می خواندند، که او بر قدرت مرگ غالب شده بود، نتوانست به دلهای فریسیان و روسای قوم یهود که به واسطه تعصب و نفرت کور شده بود دسترسی پیدا کند. زیرا آنان با لجاجت، نور حقیقت را انکار کرده بودند.

۶ - « قانون پادشاهی جدید »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۰: ۲۸-۲۰؛ انجیل مرقس ۱۰: ۴۵-۴۲؛ انجیل لوقا ۱۸: ۳۴-۳۱ تدوین گردیده است]

ایام عید پسح یهود نزدیک می شد و عیسی مجدداً به سوی اورشلیم عزیمت می کرد. قلب منجی به واسطه وحدت کامل با اراده پدر، سرشار از آرامش بود و به همین دلیل با اشتیاق به سوی قربانگاه خویش گام بر می داشت. اما، هاله ای از ابهام، ترس و تردید بر شاگردان حکمفرما شده بود. « منجی پیشاپیش ایشان راه می پیمود و شاگردان در شگفت بودند و کسانی که از پی آنها می رفتند، هراسان ».

مسیح دیگر بار آن دوازده تن را به کناری برد و واضح تر از هر زمانی دیگر، آنچه را که می بایست بر او بگذرد، برایشان بیان کرده و فرمود: « اینک به اورشلیم می رویم. در آنجا هر آنچه انبیاء در باره پسر انسان نوشته اند، به انجام خواهد رسید. زیرا او را به غیر یهودیان خواهند سپرد. آنها او را استهزا و توهین خواهند کرد و آب دهان بر او انداخته، تازیانه اش خواهند زد و خواهند کشت. اما در روز سوم بر خواهد خاست. شاگردان هیچ یک از اینها را درک نکردند. معنی سخن او از آنان پنهان بود و در نیافتد درباره چه سخن می گوید ». آیا آنان درست پیش از این، در همه جا اعلام نکرده بودند که « پادشاهی آسمان نزدیک شده است؟ ». مگر خود مسیح نگفته بود که بسیاری در پادشاهی آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر سر یک سفره خواهند نشست؟ « مگر خود مسیح نگفته بود، هر که به خاطر نام من همه چیز خود را ترک کرده باشد، صد برابر خواهد یافت و حیات جاویدان را به دست خواهد آورد؟ ». مگر مسیح به دوازده شاگرد خود وعده نداده بود که، در پادشاهی آسمان، هنگامی که او بر تخت شکوهمند خود بنشیند، آنان نیز، بر دوازده تخت خواهند نشست و بر دوازده قبیله اسرائیل داوری خواهند کرد؟ حتی اکنون نیز به ایشان می گفت که، هر آنچه انبیا درباره او نوشته بودند، می بایستی به انجام برسد. مگر انبیا، جلال و شکوه پادشاهی مسیح را پیش بینی نکرده بودند؟ به لحاظ چنین افکاری، سخنان مسیح برای شاگردان، مبهم و نامشخص بود. هر مشکلی هم که پیش می آمد، شاگردان باور داشتند که پادشاهی آسمانی نزدیک است.

یوحنا، پسر زبدی، یکی از دو شاگردی بود که در همان ابتدای خدمت عیسی، به او ایمان آورده بود. او و برادرانش یعقوب جزو نخستین گروهی بودند که همه چیز خود را برای خدمت به عیسی، رها کرده بودند. آنان با شادمانی، خانواده و دوستان خود را ترک کرده بودند تا بتوانند در کنار عیسی بمانند، آنان با عیسی راه رفته و سخن گفته بودند و با او در خلوت خانه و در میان جمعیت حضور پیدا کرده بودند.

مسيح بارها، ترس و نگرانی ايشان را مرتفع کرده بود، او بارها ايشان را از خطر رهانيده وايشان را در خلال مصائب و مشکلات آرامش و تسلى بخشیده و با مهرباني و شکيارين ايشان را تعليم داده بود. ميان ايشان با منجي پيوند دوستي و محبت برقرار بود. آنان با اشتياق فراوان مي خواستند که در پادشاهي آسمان از عالي ترين جايگاه برخوردار شوند. يوحنا در هر فرصت، کنار منجي قرار مي گرفت و يعقوب نيز مشتاق بود تا با منجي ارتباطي صميمى و نزديك داشته باشد.

مادر يعقوب و يوحنا از پيروان مسيح به شمار مي رفت و با داراين خود به عيسى و شاگردان او خدمت کرده بود. او با محبتی مادرانه به حضور عيسى آمد و در پادشاهي آسمان و برای دو پرسش خواستار عالي ترين مقام شد. او هم چنين پسراش را، برای درخواست چنين تقاضايی از مسيح، ترغيب مي نمود. بنابراين با دو پرسش نزد عيسى آمد و در برابر او زانو زد و از وي درخواست کرد که آرزویش را برآورد سازد. عيسى پرسيد، « آرزوی تو چيست » مادر يعقوب و يوحنا پاسخ داد، « عطا فرما که اين دو پسر من در پادشاهي تو، يکي بر جانب راست و ديگري بر جانب چپ تو بنشيند ».

عيسى با متنانت و مهرباني با ايشان رفتار کرده و خود خواهی ايشان را به واسطه برتری جويی بر ساير شاگردان، سرزنش نکرد. زيرا از دل ايشان با خبر و از عمق علاقه ايشان آگاه بود. او مي دانست که محبت ايشان صرفاً نوعی محبت انساني نمي باشد که به وسیله اميال دنيوي آلوده شده باشد، بلکه محبتی است که از چشميه بيکران محبت او جاري مي شود. بنابراين، عيسى چنين محبتی را سرزنش نمي کند، بلکه آنرا خالص کرده و افزايش مي دهد. « آيا مي توانيد از جامي که من مي نوشم، بنوشيد و تعميدی را که من مي گيرم، بگيريد؟ » آنان سخنان اسرارآميز او را که به تحمل درد و رنج اشاره مي کرد، بياド آورده، با اين وجود با اطمینان پاسخ دادند، « آري، مي توانيم ». آنان برای اثبات وفاداري خود به عيسى، حاضر بودند هرگونه رنج و مصيبة را با کمال افتخار تحمل کنند.

عيسى به ايشان فرمود، « شکري نیست که از جامي که من مي نوشم، خواهيد نوشيد و تعميدی را که من مي گيرم، خواهيد گرفت ». هنگامی که عيسى اين سخنان را بر زبان مي راند، بجای تخت پادشاهي، خود را بر بالاي صليب مي ديد که دو جانی و قاتل يکي در سمت راست و ديگري در سمت چپ او دیده مي شد. يوحنا و يعقوب مي بايستي در آينده در درد و رنج منجي شريك گردنده، يکي مي بايستي با شمشير کشته شود و برادر ديگر نيز در ميان تمامي رنجيدگان، بيشترین آزار و جفا را متحمل شود.

عيسى در ادامه سخنان خود مي فرماید، « اما بدانيد که نشستن بر جانب راست و چپ من در اختيار من نیست تا آن را به کسی ببخشم. اين جايگاه از آن کسانی است که برایشان فراهم شده است ». در پادشاهي خداوند، مقام و

منزلت از طریق تبعیض کسب نمی شود. و یا به طور دلخواهی اعطای و یا دریافت نمی شود. کسب مقام و منزلت ثمره رفتار و شخصیت خدا پسندانه است. در پادشاهی آسمان، تاج و تخت، تحت شرایط ویژه ای کسب می شود و تنها با از خود گذشتگی و پیروی از خداوند عیسی مسیح حاصل می شود.

سالها بعد، هنگامی که شاگردان با طرفداری از مسیح در مصائب و رنجهای او شریک شدند؛ خداوند، شرایط نزدیک شدن به خود را در پادشاهی آسمان به یوحنا مکافف نمود، مسیح فرمود، « هر که غالب آید، او را حق نشستن با من بر تخت خودم خواهم بخشید، همان گونه که من غالب آدم و با پدرم بر تخت او بنیشتم »، « هر که غالب آید، او را ستونی در معبد خدایم خواهم ساخت، و دیگر آنجا را هرگز ترک نخواهد کرد. بر او نام خدایم را و نام شهر خدایم، اورشلیم جدید را که از جانب خدا از آسمان نازل می شود، و نام جدید خود را خواهم نوشت » (مکاففه ۳ آیات ۲۱-۲۲) پولس رسول در این باره نوشته است، « زیرا من، هم اکنون، همچون هدیه ای ریختنی، در حال ریخته شدنم و زمان رحلتم فرا رسیده است. جنگ نیکو را جنگیده ام، مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته ام. اکنون تاج پارسایی برایم آماده است، تاجی که خداوند، آن داور عادل، در آن روز به من عطا خواهد کرد؛ نه تنها به من، بلکه به همه آنان که مشتاق ظهور او بوده اند » (دوم تیموتائوس ۴ آیات ۶-۸).

کسی که در پادشاهی آسمان در کنار مسیح می ایستد، کسی خواهد بود که سرشار از روح محبت ایثارگرانه او باشد؛ محبتی که « بربار و مهریان است، حسد نمی برد، فخر نمی فروشد و کبر و غرور ندارد. رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی جوید، به آسانی خشمگین نمی شود و کینه به دل نمی گیرد » (اول قرنتیان ۱۳ آیات ۵ و ۴). محبتی که شاگردان را تحت تاثیر قرارمی دهد، همانگونه که مسیح را تحت تاثیر قرار داد، محبتی که برای نجات بشریت تلاش و فداکاری کرده و حاضر است همه چیز را فدا کند. در زندگی پولس رسول نیز چنین روح ایثار و فداکاری دیده می شد. او در رساله فیلیپیان می گوید، « زیرا مرا زیستن مسیح است، و مردن، سود. چنانکه مشتاقانه انتظار می کشم و امید دارم که در هیچ چیز سرافکنده نخواهم شد، بلکه با کمال دلیری، اکنون نیز چون همیشه، چه در مرگ و چه در زندگی، مسیح در بدنم جلال خواهد یافت » (فیلیپیان ۱ آیات ۲۰ و ۲۱).

چون ده شاگرد دیگر از تقاضای یعقوب و یوحنا آگاه شدند، بسیار ناخشنود شدند. عالی ترین جایگاه در پادشاهی خداوند، چیزی بود که همه آنان در پی کسب آن بودند. و آنان از اینکه دو تن از شاگردان به طور ظاهری برایشان پیش گرفته بودند، بسیار خشمگین بودند. چنین به نظر می رسید که در میان ایشان مجادله و کشمکش تازه ای به وقوع بپیوندد. بنابراین عیسی ایشان را فرا خواند و گفت: « شما می دانید آنان که حاکمان دیگر قومها شمرده می شوند برایشان

سروری می کنند و بزرگانشان برایشان فرمان می رانند. اما در میان شما چنین نباشد، هرکه می خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود.».

در پادشاهی دنیوی، مقام و منزلت نشانه قدرت طلبی بود. و مردم مجبور بودند برای ادامه حیات از طبقات حاکم حمایت کنند. رهبران جامعه برای مسلط شدن بر توده های مردم، از ثروت، نفوذ و تحصیلات خود استفاده می کردند. طبقات حاکم می بايستی فکر کرده، تصمیم گیری نموده و حکومت کنند، اما مردم محروم می بايستی اطاعت و خدمت نمایند. مذهب نیز مانند تمامی چیزهای دیگر وسیله حاکمیت و اقتدار بود. از مردم انتظار می رفت به چیزی ایمان داشته و به آن عمل نمایند که مورد نظر حاکمان استحقوق فردی به جهت تفکر و عمل نمودن به آن کاملاً زیر پا گذاشته شده بود.

مسیح در حال بنیان نهادن یک پادشاهی با اصول متفاوت بود. او افراد را نه برای کسب قدرت، بلکه برای خدمت فرا خوانده بود، تا ضعیفان را تقویت کنند. قدرت، مقام، استعداد و تحصیلات، صاحب آن را زیر بار مسئولیت سنگینی قرار می دهد تا به همنوع خود خدمت کند. حتی به ضعیف ترین شاگردان مسیح نیز گفته شده است که، «اینها همه به خاطر شمامست» (دوم قرنتیان ۴ آیه ۱۵).

«چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی به عوض بسیاری بدهد». مسیح از هر نظر غمخوار شاگردان بوده و در فقر ایشان سهیم بود، او به خاطر ایشان با فداکاری عمل نموده و برای هموار نمودن مشکلات، پیوسته پیشایپیش ایشان حرکت می کرد. و به زودی برای انجام رسالت زمینی خود، جان خویش را فدا می نمود. اصلی که مسیح بر طبق آن عمل می کرد، اصلی است که اعضای کلیسا را که بدن او می باشند، به کار وا می دارد. موضوع و هدف رستگاری، محبت است. در پادشاهی مسیح کسانی بزرگترین هستند که از او سرمشق گرفته و به عنوان شبانان گله او عمل نمایند.

سخنان پولس، عظمت و افتخار زندگی مسیحی را نشان می دهد، آنجا که می گوید، «زیرا با اینکه از همه آزادم، خود را غلام همه ساختم»، «زیرا در پی نفع خود نیستم، بلکه نفع بسیاری را می جویم، تا نجات یابند» (اول قرنتیان باب ۹ آیه ۱۹؛ باب ۱۰ آیه ۳۳).

افراد می بايستی برای رجوع کردن به وجودان خویش، آزاد گذاشته شوند. هیچ کس نباید بر ذهن دیگری تسلط یابد و یا دیگران را داوری کرده و برایشان تعیین تکلیف کند. خداوند به هر فردی آزادی می دهد تا فکر کرده و از اعتقادات خود پیروی کند. زیرا «هر یک از ما به خدا حساب پس خواهد داد». هیچ کسی حق ندارد که علاقه شخصی خود را به دیگران تحمیل کند. در همه موارد، جایی که اصول مورد نظر مطرح می باشد، «هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاود باشد»

(رومیان باب ۱۴ آیات ۱۲ و ۵). در پادشاهی مسیح، ظلم ارباب مabanه وجود ندارد و فرشتگان آسمان، نه برای حکمرانی و کسب احترام، بلکه به عنوان پیام آوران رحمت و برای همکاری با افراد جهت تعالی بشریت به روی زمین می آیند.

اصول و سخنان مربوط به تعالیم منجی با همه زیبایی آسمانی، در حافظه شاگردان محبوب او نقش بسته بود. در آخرین روزهای زندگی یوحنا رسول، جوهر شهادت او به کلیساها این بود که، « همین است پیامی که از آغاز شنیدید، که باید یکدیگر را محبت کنیم ». و « محبت را از آنجا شناخته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد، و ما نیز باید جان خود را در راه برادران بنهیم » (اول یوحنا ۳ آیات ۱۱ و ۱۶).

این چنین روحیه ای بر کلیساها اولیه حاکم بود. و بعد از نزول روح القدس، « همه ایمانداران را یک دل و یک جان بود و هیچ کس چیزی از اموالش را از آن خود نمی دانست بلکه در همه چیز با هم شریک بودند » و « هیچ کس در میان آنها محتاج نبود » و « رسولان با نیروی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی شهادت می دادند و فیض عظیمی بر همگی ایشان بود » (اعمال رسولان ۴ آیات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴).

۶ - « زکی »

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۱۹: ۱۰-۱۹ تدوین گردیده است]

عیسی، بر سر راه خود به اورشلیم، « وارد اریحا شده، از آنجا میگذشت ». به فاصله چند کیلومتر از رود اردن و حاشیه غربی درهای که اینک به دشتی از زیبایی و علفزارهای گرمسیری ختم میشود، اریحا در میان دشت خوابیده است. اریحا با نخلها و باغهای پر میوه‌ای که از چشم‌های خشک ناشدنی سیراب میشند، مثل قطعه‌ای که از چشم‌های خشکناشدنی سیراب میشند، مثل قطعه‌ای از زمرد در میان آن دشت میدرخشد، دشتی که زنجیرهای از تپه‌های آهکی و درهای مترونک، آنرا به اورشلیم وصل میکرد.

بسیاری از کاروانهایی که عازم شرکت در جشن پسح بودند، از میان اریحا میگذشتند، کاروانهایی که رسیدن آنها همیشه مصادف با ایام شادمانی بود؛ اما این دفعه انگیزه عمیقتری مردم را به جوشش آورده بود. همه میدانستند که آن مردی جلیلی، او که همین تازگیها ایلعازر را زنده گردانیده بود، در میان جمعیت است، جمعیتی که علیرغم آن همه زمزمه در مورد دسیسه‌های کاهنان، مشتاق آن بودند که به او عرض ادب کنند.

اریحا یکی از شهرهایی بود که از قدیم به کاهنان تخصیص داده شده بود و اینک گروه عظیمی از کاهنان در آن مسکن داشتند. البته آن شهر، جمعیتی را نیز در خود جا داده بود که خصوصیاتی کاملاً متفاوت داشتند. اریحا یک کانون بزرگ مبادلاتی بود و مقامات و سربازان رومی و بیگانگان از هر گوشه و کنار در آن یافت میشندند در عین حال که از اخذ مالیاتها و گمرکات گوناگون، آن شهر را مأوای بسیاری از اخذکنندگان مالیاتها ساخته بود.

در میان اخذکنندگان مالیات زکی سرپرست آنان، یک یهودی بود و همشهريانش از او نفرت داشتند. رتبه و ثروت او، حاصل شغلی بود که مردم را از او بینانک و منزجر میکرد و علامت دیگری از بیعدالتی و اخاذی بود. با تمام اینها، آن مستوفی ثروتمند، رویهمرفته آن دنیوی سنگدلی که بهنظر میآمد نبود. زیر آن ظاهر دنیوی و مغروراه، قلبی میتپید که آماده پذیرش انوار آسمانی بود. زکی از قضیه عیسی چیزهایی شنیده بود. ماجراهای مردی که با مهربانی و تواضعی که نسبت به طبقات محروم روا میداشت، میوه خویش را عرضه میکرد، شدیداً به همه جا رسیده بود. آن ماجراهای، آرزوی یک زندگی بهتر را در آن باجگیر صاحب مقام بیدار کرده بود. فقط چند کیلومتر دورتر از اریحا، یحیای تعمید دهنده در ساحل رود اردن به بشارت پرداخته و زکی از دعوت به توبه مطلع شده بود. تعلیمی که

باجگیران را مخاطب قرار داده بود که « زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید » (لوقا ۳:۱۲)، هرچند که ظاهراً نادیده گرفته میشد، ذهن او را به خود مشغول کرده بود. او از متون مقدس با اطلاع بود لذا خود میدانست که عملکرد او غلط و محکوم است. اینک که او سخنانی را میشنید که از قول آن معلم بزرگ نقل میشوند، احساس میکرد که از نظر خدا، گناهکاری بیش نیست. با تمام اینها، آنچه که از عیسی برای او نقل کرده بودند، نور امیدی را هم در دل وی روشن کرده بود. طبق آن نقل قولها، توبه و سر و سامان دادن به زندگی روحانی، حتی برای او نیز میسر بود؛ مگر یکی از مورد اعتمادترین شاگردان این معلم تازه، از میان باجگیرها انتخاب نشده بود؟ زکی ناگهان برای اینکه گریبان خود را از چنگ محکومیتی که در خود میدید برهاند، جبران خساراتی را که به مردم وارد کرده بود، آغاز کرد.

بدین ترتیب زکی در اوائل بازگشت از راه نادرست خود بود که اخباری گویای ورود عیسی به اریحا، در آن شهر طنین انداخت. زکی تصمیم گرفت که او را بیند. او در ابتدای مسیری بود که تلخی دستاوردهای گناه را به او میفهمانید، مسیری که سختیهای خود را به افرادی همچون او نشان میدهد، او که سعی میکرد از راه خطایی که رفته بود بازگردد. تلاشی که برای او تصحیح خطاها یش میکرد، چه بسا که با سوء تفاهم، سوء ظن و عدم اعتماد روبرو میشد و تحمل این وضع، چقدر دشوار بود. رئیس باجگیران، در حسرت آن بود که به صورت عیسی نظری بیندازد، عیسائی که سخنانش در امید را بهروی قلب او باز کرده بود.

گذرگاهها پر از جمعیت بودند و زکی که کوتاه قد بود، به جز سر مردم که جلوی او بودند، چیز دیگری را نمی توانست بیند. هیچکس بهروی او راه باز نمیکرد؛ بنابراین، باجگیر ثروتمند، دوان دوان خود را از خلائق جلو انداخت تا به درخت انجیر تناوری که شاخ و بال خود را روی گذرگاه پهن کرده بود، رسید و از آن بالا رفت و برای خود جایی در آن بالا دست و پا کرد، جاییکه دیگر میشد جریان امور را از آنجا پایید. جمعیت نزدیک میشود و در حال گذر است و زکی چشمان مشتاق خود را به جستجوی وا میدارد تا آن چهره را برای خود مشخص کند، چهرهای را که آرزوی دیدن آن را دارد. با وجود غریبو کاهنان و علمای یهود و فریادهای خوشامدگویی خلائق، آرزوی بر لب نیامده رئیس باجگیرها صدای خود را بهگوش قلب عیسی رسانید. گروهی از جمعیت، ناگهان درست در زیر آن درخت انجیر متوقف میشود، همراهانی که جلوتر یا عقبتر هستند پا سست میکنند و سپس میایستند و در این میان آن یگانه که گوئی نگاهش عمق ضمیر انسان را میخواند، به بالای درخت به آن مرد نگریسته که می گوید مردی که بالای درخت است در حالیکه به حواس خود شک کرده، میشنود که، « ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانه تو بمانم ».«

جمعیت برای زکی راه باز میکنند و او که انگار در خواب راه میرود، جلو میافتد تا

راه خانه خود را نشان دهد. اما شارعین یهود که با اخم نگاه میکردند، قرق کنان نارضایتی خود را ابراز داشته، به سرزنش ایستادند که، « در خانه شخصی گناهکار به مهمانی رفته است ».

زکی که در برابر محبت و فروتنی مسیح دستپاچه، شگفت زده شده بود، خود را لایق نمی دانست و زبان در کامش گیر کرده بود. اما حالا محبتی که در او زبانه میکشد و نیاز به اعلام وفاداری، زبان او را باز میکند. او اعتراف ایمان خود را به توبه خویش ضمیمه کرده، علناً بر زبان میآورد.

در حضور جماعت، « زکی برخاست و به خداوند گفت: الحال ای خداوند! نصف مایملک خود را به فقرا میدهم و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او رد میکنم ».

عیسی بدو گفت: « امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است ».

پیشتر از اینها وقتیکه آن حکمران جوان متمول از عیسی رو برگردانید، شاگردان از گفته استاد خود حیرت کردند، « چه دشوار است دخول آناییکه به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا! ». آنها یکدیگر را مخاطب ساخته، میگفتند: « پس که میتواند نجات یابد؟ ». حالا آنها به چشم میدیدند که آن سخن مسیح بهحقیقت میپیوندد، « آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است » (مرقس ۱۰ آیه ۲۴ و ۲۶؛ لوقا ۱۸ آیه ۲۷). آنها دیدند که چگونه یک مرد ثروتمند، توانست از طریق فیض خدا، به ملکوت وارد شود.

زکی پیش از آنکه به چهره مسیح نظر بیندازد، کاری را شروع کرده بود که او را به عنوان یک توبه کار راستین به همه معرفی کرد. او پیش از اینکه توسط انسانها متهم شود، به گناه خویش اعتراف کرد. او حکم محاکومیتی را که از روح القدس دریافت کرده بود، از صمیم جان پذیرفته و کاری را آغاز کرده بود و آن اجرای تعلیماتی بود که در قالب کلمات کلام خدا برای اسراییل قدیم، کما اینکه برای خود ما نیز نوشته شده است. زمان درازی قبل از ماجراهی زکی، خداوند گفته بود: « و اگر برادرت فقیر شده، نزد تو تهی دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا با تو زندگی نماید. از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت با تو تو زندگی نماید. نقد خود را بهربا مده و خوراک خود را به او به سود مده. و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس » (لاویان ۲۵ آیه ۳۷-۳۵ و ۱۷). این کلمات توسط خود مسیح هنگامیکه در قالب ستون ابر سخن میگفت ادا شد، و فوریترين پاسخ زکی به محبت مسیح ابراز شفقت به فقیر و رنجبر بود.

در میان باجگیران، تبانی و اتحادی وجود داشت که با استفاده از آن میتوانستند که مردم را تحت فشار گذاشته، در امور تقلیب‌آمیز خود، از یکدیگر حمایت کنند.

درست است که آنها از مردم اخاذی میکردند اما حقیقت این است که این عمل ایشان چیزی نبود مگر اجرای آنچه که تقریباً به یک عرف تبدیل شده بود. کاهنان و شارعین یهود هم که آنها را خوار میشمردند، خود گناهکار بودند زیرا در لفافه حرفه مقدس خود، با اعمال ریاکارانه، مردم را به تارج برده و ثروت اندوزی میکردند. اما ذکی خود را به تأثیر روحالقدس تسليم نکرد مگر اینکه بلافاصله هر عملی را که با روح تمامیت ناسازگار بود، کنار گذاشت.

هیچ توبهای اصالت ندارد مگر اینکه انسان را به سوی تحول ببرد. عدالت مسیح ردائی نیست گناهان اعتراف نشده و ترك نشده خود را زیر آن پنهان کنیم، بلکه یک اصل حیاتی است که شخصیت را دگرگون میکند و تسلط بر رفتار را ممکن میسازد. تقدس چیزی نیست مگر زندگی کردن به گونهای تمام و کمال برای خدا؛ تقدس یعنی اینکه تمامی قلب و حیات خود را تسليم حضور اصول آسمانی کنیم.

یک مسیحی، زندگی شغلی خود را به نحوی اداره میکند که انگار نه او بلکه خداوند است که دارد شیوه فعالیتهای شغلی را به جهان عرضه میکند. یک مسیحی با هر داد و ستدی که میکند، می بایستی اعلام کند که خدا معلم اوست. جمله « تقدس به خاطر خداوند »، می بایستی سرلوحه همه سرسیدها، اوراق دفتر کل، صورتحسابها، فاکتورها و برگهای معاملاتی ما باشد. آنانی که ادعای پیروی از مسیح را دارند و در عین حال با روشهای غیرعادلانه کار میکنند، بر ضد شخصیت مقدس، راست و پر از لطف خدا، شهادت میدهند. هر روح تحولیافت، همانند ذکی با کنار گذاشتن اعمال ناروایی که زندگی او را خدشهدار کرده است، ورود مسیح به قلب خویش را فریاد میزند. روح تبدیل یافته، همانند آن با جگیر صاحب مقام با جبران ناروایهای گذشته خود، صداقت خویش را امتحان میدهد و اثبات میکند. خداوند میگوید: « و اگر آن مرد شریر رهن را پس دهد و آنچه دزدیده بود، رد نماید، و به فرایض حیات سلوك نموده، مرتكب بیانصافی نشود، تمامی گناهی که ورزیده بود، بر او به یاد آورده نخواهد شد، البته زنده خواهد ماند ». (حزقيال ۳۲ آيات ۱۵ و ۱۶).

اگر با هر معامله غیرتجاری منصفانهای بهدیگران لطمه زدهایم، اگر از طریق داد و ستد، به طور ناشایستهای ثروتمند شدهایم یا حتی اگر در پوشش کارهای قانونی هم که شده، مرتكب کلاهبرداری شدهایم، باید به خطای خود اعتراف کرده، تا آنجا که از دستمان برمیآید، به جبران خسارت بپردازیم. درست این است که ما نه فقط آنچه را که برداشت کردهایم، به صاحب آن بازگردانیم، بلکه حساب کنیم که اگر ضرری که وارد کردهایم، نمیبود، شخص زیاندیده، تا به حال چقدر رشد میکرد و به جاست که اگر میتوانیم، کل زیان او را جبران کنیم.

منجی بهزکی گفت: « امروز نجات در این خانه پیدا شد ». خود ذکی نه تنها برکت یافت بلکه تمام اهل خانه او. مسیح به خانه او رفت، تا درسهایی از راستی به

او بیاموزد و به اهل خانه او درباره ملکوت خدا تعلیم دهد. آنها به علت رفتار تحقیرآمیز معلمان و پرستندگان، از کنیسه اخراج شده بودند؛ ولی اکنون این محبوبترین خانواده اریحا، در خانه خودشان، دور معلم آسمانی گرد آمده بودند و کلمات حیات را میشنیدند.

مطلوب همین است که نجات، هنگامی نصیب روح میشود که فرد، مسیح را به عنوان منجی شخصی خود بپذیرد. زکی، عیسی را نه فقط به عنوان یک مهمان گذرای خانگی بلکه به عنوان کسی که برای سکونت به معبد روح آمده است، پذیرا شد. کاتبان و فریسیان، زکی را به عنوان یک گناهکار در صندلی متهم نشانیدند، آنها به خاطر اینکه مسیح، مهمان او شد، علیه آن میهمان به غرولند پرداختند، ولی خداوند او را به عنوان پسر ابراهیم شناخت، زیرا « اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند » (غلاطیان ۳ آیه ۷).

۶۲ - « جشن در خانه شمعون

«

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۶:۱۳-۶؛ انجیل مرقس ۱۴:۱۱-۳؛ انجیل لوقا ۷:۳۶؛ انجیل یوحنا ۱۱:۵۵-۵۷؛ ۱۲:۱۱ تدوین گردیده است]

شمعون بیت عنیایی از شاگردان عیسی به شمار می‌رفت. او یکی از معدد فریسیانی بود که علناً به پیروان مسیح پیوسته بود. او عیسی را به عنوان یک معلم به رسمیت شناخته و امیدوار بود که او مسیح موعود باشد اما وی را به عنوان یک منجی نپذیرفته بود. شخصیت شمعون تبدیل نشده بود؛ اصول او تغییری نیافته بودند.

شمعون از برص شفا یافته، همین امر باعث جذب شدن او به سوی مسیح شده بود. او مایل بود که سپاسگزاری خود را نشان دهد و در آخرین دیدار مسیح از بیتعنیا، برای منجی و شاگردان او جشنی ترتیب داد. این جشن، بسیاری از یهودیان را دور هم جمع کرد. در آن ایام، در اورشلیم هیجان بسیاری وجود داشت. مسیح و مأموریت او چنان جلب توجه میکردند که تا آن زمان هرگز سابقه نداشت. آنانیکه به آن جشن آمده بودند، و حتی برخی از ایشان با نگاههای غیردوستانه، حرکات او را کاملاً زیر نظر داشتند.

نجاتدهنده که به بیت عنیا رسید، فقط شش روز به عید فصح باقی بود و مطابق رسمی که داشت میخواست در خانه ایلعازر بماند. جماعتی که به عنوان مسافر از آنجا میگذشتند، این خبر را پخش میکردند که او رهسپار اورشلیم است و شب سبت را در بیت عنیا استراحت خواهد کرد. شور و شوق عجیبی در میان مردم پا شده بود. جمعیت بسیاری در بیت عنیا گرد آمده بودند، برخی از روی علاقه و همدی با عیسی و برخی از روی کنجدکاوی تا آن که از مردگان برخاسته، یعنی ایلعازر را ببینند.

خیلیها انتظار داشتند که ایلعازر، گزارش عجیب و غریبی از صحنهای پس از مرگ خود برای آنها نقل کند. اما وقتی دیدند که او به ایشان چیزی نگفت شگفت زده شدند. او از آنگونه چیزها، چیزی برای گفتن نداشت. زبان وحی میگوید: « مردگان هیچ نمیدانند.... هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است » (جامعه ۹ آیات ۵ و ۶)، البته ایلعازر در مورد کار مسیح، شهادت حیرتانگیزی داشت که باید آن را بر زبان میآورد. اصلاً او به همین هدف از مردگان برخیزانیده شده بود. او با اطمینان و قوت اظهار کرد که عیسی پسر خداست.

گزارشهایی که از مسافران بیتعنیا به اورشلیم رسید، به هیجانات دامن زد. مردم، مشتاق دیدن عیسی و شنیدن سخنان او بودند. این سئوال همه بود که آیا ایلعازر، عیسی را تا اورشلیم همراهی خواهد کرد؟ و آیا آن پیامبر را در عید پسح، پادشاه اعلام کرده، تاج بر سر او میگذارند؟ کاهنان و رؤسا میدیدند که تسلط آنها بر مردم، همچنان در حال کاهش است و لذا کینهای که از عیسی به دل داشتند شدیدتر شد. آنها دیگر برای اینکه در یک فرصت مناسب، او را برای همیشه از سر راه خود بردارند، عنان اختیار را از دست داده بودند. هر چه زمان میگذشت آنها با خود فکر میکردند که عیسی همان است که بارها نقشه کشیدیم تا او را بکشیم و او آن نقشهها را عقیم گذاشت، شاید این دفعه هم دست ما را خوانده و خود را از دسترس ما دور نگه دارد. آنها نمی توانستند نگرانی خود را پنهان کنند. لذا از یکدیگر میپرسیدند: «میگویید این فکر به ذهنیش میرسد که اصلاً به مراسم پسح اورشلیم نیاید؟».

شورایی متشكل از کاهنان و فریسیان برای رایزنی فراخوانده شدند. از زمان برخیزانیدن ایلعازر، مسیح چنان در میان مردم هواخواه پیدا کرده بود که بازداشت او در ملاء عام خطرناک بود. بنابراین مقامات تصمیم گرفتند که او را مخفیانه بازداشت و تا آنجا که ممکن است بی سروصدای محاکمه کنند. آنها امیدوار بودند تا موقعی که حکم محکومیت او علنی میشود، ورق افکار آن مردم دمدمی، به نفع آنها برگردد.

این چنین شد که آنها تصمیم قطعی گرفتند که عیسی را از میان بردارند. اما کاهنان و شارعین یهود میدانستند که تا موقعی که ایلعازر زنده باشد، آنها این نخواهند بود. وجود آدمی که چهار شبانه روز مدفون بوده و به مدد کلامی از عیسی زنده شود و راست راست در میان مردم بخراشد، دیر یا زود باعث فعل و انفعالاتی میشد. مردم از رهبران خود انتقام میگرفتند، رهبرانی که جان کسی را ستانده باشند که چنان معجزاتی میتوانست کرد و چنین شد که شورای سنهدرین تصمیم به نابودی ایلعازر نیز گرفت. آری، حسد و تبعیض، وقتی کسی را در دام خود ببیند، او را تا این حد نیز فروخواهد بلعید. کینه و بیایمانی رهبران یهود نسبت به عیسی چنان بالا گرفت که مصمم شدند جان کسی را بگیرند که قدرت نامحدود مسیح، او را از قبر رهایی داده بود.

هنگامیکه این دسیسهها در اورشلیم در حال شکلگیری بود، عیسی و دوستانش به جشنی که شمعون بر پا کرده بود، دعوت شدند. به هنگام پذیرایی، در یک سوی منجی، شمعون نشسته بود، شمعونی که از یک بیماری نفرتبار نجات یافته بود و در سوی دیگر منجی، ایلعازر جا خوش کرده بود، ایلعازری که از مردگان برخیزانیده شده بود. مرتا، کمر خدمت بسته، پذیرایی میکرد و مریم، به هر کلمهای که از دهان عیسی خارج شد گوش دل سپرد.

عیسی از روی رحمت، گناهان او را عفو کرد، او بود که برادر محبوب مریم را از قبر بهبیرون فراخواند و قلب مریم، سرشار از سپاسگزاری و حمد بود. مریم شنیده بود که عیسی از مرگ خود و آنهم مرگی نزدیک حرف میزند و مریم با محبتی عمیق و دلی غمبار، به انتظار مانده بود تا درجه احترامی را که برای او قائل است، به او نشان دهد. او با سخاوت تمام، « رطلى از سنبل خالص گرانبها » از جیب خود خریده بود تا با آن، جسد او را عطرآگین کند. اما حالا بسیاری از مردم میگفتند که به زودی در مراسم تاجگذاری او شرکت خواهیم کرد. اندوه مریم به شادی تبدیل شده و مشتاق بود که اولین کسی باشد که سرور خود را تکریم میکند. او ظرف حاوی عطر را شکسته، محتویات آن را بر سر و پای عیسی ریخت؛ سپس زانو زنان و اشکریزان، از یک طرف پاهای او را با سیل اشک تر میکرد و از طرف دیگر با خرمن موهای بلند خود خشک میساخت.

مریم نمیخواست که با قضیه تدهین عیسی، توجه دیگران را به خود معطوف کند و اگر رایحه آن عطر همه جا را پر و همه حضار را خبر نمیکرد، چه بسا که کار او چندان به چشم نمیآمد. یهودا [اسخريوطى] با ناخشنودی تمام، کار مریم را نظاره کرد. یهودا به جای اینکه صبر کند و بیند که مسیح در این باره چه میگوید، خطاب بهآنایکه نزدیک او بودند، شروع بهزمزمه، شکوه و شکایت کرد و مسیح را بهخاطر تحمل چنان اسرافی به باد سرزنش گرفت. او با حیله‌گری پیشنهاداتی داد که هدف از آنها، ایجاد دلسوزی و نارضایتی بود.

یهودا خزانه‌دار [یا به قول معروف مادرخرج] شاگردان بود و برای مصارف شخصی خود، پنهانی از آن ذخیره کوچک برداشت میکرد و با این کار، ناچیزی آن مختصر را ناچیرتر میساخت. او بسیار مایل بود تا آنجا که ممکن است ورودیهای کیسه خزانه را بیشتر کند تا بتواند برداشتهای شخصی خود را بیشتر کند. کیسه خزانه غالباً برای بهبود وضعیت فقرا بهکار میرفت؛ و هر وقت که چیزی خریده میشد که از نظر یهودا خرید آن لزومی نداشت، یهودا میگفت: چرا اسراف میکنید؟ چرا این پول را به من ندادید تا در کیسه بیندازم و برای فقرا خرج کنم؟ اینک آن اقدام مریم چنان با خودخواهی او در تضاد بود که بایستی او را شرمنده میکرد. اما او طبق عادت همیشگیاًش و برای اینکه عذر موجه‌ی برای انکار هدیه مریم بتراشد، رو به شاگردان کرد و پرسید: « برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا میداشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او، و از آنچه در آن انداخته میشد، برمیداشت ». یهودا اصلاً دلش برای فقرا نمی‌پید. اگر عطر مریم فروخته میشد و وجه آن به چنگ او میافتاد، سودی به فقرا نمیرسید.

یهودا به قدرت اجرایی خود اعتقاد راسخی داشت. او به عنوان مأمور امور مالی بود، خیال میکرد که از سایر شاگردان، مقام بسیار والاتری دارد و ایشان را وادار

کرده بود که به همین چشم به او نگاه کنند.

او اعتماد ایشان را به خود جلب کرده بود و نفوذ سنگینی بر روی ایشان داشت. ایشان، فریب جانبداری زبانی او از فقرا را خورده بودند لذا همین که او در مورد کار مریم شروع به خودشیرینی و ایرادگیری کرد، ایثارگری مریم در چشم شاگردان بیاعتبار شد. در اطراف میز شام، نجوای دهان به دهان رد و بدل میشد که، «هدف از این اسراف چه بود؟ میشد این عطر را به قیمت گزافی فروخت. صرف فقرا کرد».»

این نجواهای انتقادآمیز بهگوش مریم رسید و درون او را آشفت. او میترسید که نکند خواهش او را به اسرافکاری متهم سازد و استاد نیز تصور کند که او موجودی فاقد حس آیندهنگری است. مریم از بیم و شرم داشت دست و پای خود را جمع میکرد که بیعذر و بهانه میدان را خالی کند که صدای خداوند بهگوش رسید که، «او را واگذارید، از برای چه او را زحمت میدهید؟»، او دید که مریم، آشفته و پریشان شده است. عیسی میدانست که مریم، قصد خدمت داشته و میخواسته با این کار خود، سپاس خود را بیان کند، سپاس به خاطر اینکه گناهان او بخشوده شده بود، لذا عیسی خیال مردم را راحت کرد. او صدای خود را بالا برد تا غرولندهای انتقاد آمیز را خاموش کند، «کار نیکو به من کرده است. زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید و این زن که این عطر را به بدنش مالید، به جهت دفن من کرده است».

هدیه معطیری که مریم خیال داشت آن را صرف جسد بیجان منجی کند، به دست خودش صرف جسم نجات بخشی شد که نه تنها زنده بود بلکه هدیه آورنده را ستود. اگر آن عطر صرف جسد میشد، شمیم آن فقط میتوانست فضای قبر را پر سازد اما حالا قلب منجی را مالامال از شادی کرد، شادی به خاطر اطمینان یافتن از ایمان و محبت مریم. یوسف رامهای و نیقودیموس، هدیه محبتآمیز خود را در حیات عیسی به او تقدیم نکردن بلکه عطیریات گرانبهای خود را با چشمان اشکبار برای جسد سرد و بیجان او آوردن. زنی که آن مواد خوشبو را داخل قبر برد، سفارش یوسف رامهای و نیقودیموس را بیحاصل دید چرا که او برخاسته بود. اما مریم هنگامی محبت خود را نثار منجی کرد که منجی، ایثار او را به چشم میدید. مریم در واقع داشت او را برای دفن شدن تدهین میکرد و هنگامیکه منجی به قعر ظلمت آزمون عظیم خود رفت، خاطره ایثار مریم را با خود برد، ایثاری توأم با محبتی صادقانه که از سوی نجاتیافتگان او و برای همیشه از آن او، خواهد بود.

بسیاری هستند که هدایای ارزشمند خود را برای مردگان میبرند. ایشان همانگونه که کنار آن قالبهای سرد و خاموش میایستند، الفاظ محبتآمیز خود را به روانی از دهان جاری میکنند. الفاظ تشکرآمیز و اخلاصی که در چنین مواقعي نثار میشود، همه به سوی کسانی جاریست که نه میبینند و نه میشنوند. ای کاش آن الفاظ

شیرین در دوران زندگی آن اشخاص و بخصوص وقتی که روحًا از پا افتاده بودند، ادا میشد. یعنی وقتیکه گوش ایشان میشنید و قلب ایشان حس میکرد و وجودشان شدیداً نیازمند تسلی میبود، در آنصورت عطایات آن الفاظ چه ارزشمند میتوانستند بود!

اگر بگوییم مریم از اهمیت عمل محبتآمیز خود را کاملاً آگاه بود، زیاده روی کردهایم. این از آنجا پیداست که او در پاسخ معتبرضین، چیزی برای گفتن نداشت. او نتوانست توضیح دهد که چرا آن موقعیت را برای تدهین عیسی انتخاب کرده است. در واقع این روحالقدس بود که آن نقشهها را کشید. مریم از تلقینات او اطاعت کرد. الهام که آمد دل شخص، آنقدر نرم میشود که دیگر بهدبال دلیل نمیگردد. الهام، جلوهای از یک حضور نامؤن است، حضوری که با ذهن و جان انسان حرف میزند و دل او را به سوی اقدام متمایل میسازد. الهام، خود دلیلی بر حقانیت محتوای آن است.

مسیح، معنای کار مریم را برای او باز کرد و با این کار خود، چیزی را به مریم داد که بیش از ایثار مریم بود. مسیح گفت: « این زن که این عطر را بر بدنم مالید، به جهت دفن من کرده است ». اگر ظرف عطر شکسته شد و کل خانه را با رایحه خود پر کرد، مسیح هم قرار بود بمیرد، سینهاش شکافته و خونش ریخته شود؛ و البته از قبر برخیزد و رایحه حیات او زمین را پر کند. « مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذراند » (افسیان ۵ آیه ۲).

مسیح گفت: « هر آینه بهشما میگوییم هر جاییکه در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز به جهت یادگاری او مذکور خواهد شد ». منجی که بهآینده نگاه میکرد، در مورد انجیل خویش با اطمینان سخن میگفت. از اول قرار بود که به این انجیل، در سراسر عالم موعظه شود و تا هر جا که پیام این انجیل برسد، هدیه مریم رایحه خود را خواهد رسانید و از راه اقدام محاسبه نشده او، دلها برکت خواهند یافت. بساط سلطنتها چیده و برچیده خواهد شد؛ نام امپراطوران و فاتحان از یادها خواهد رفت؛ اما این اقدام آن زن، جاودانه در اوراق تاریخ مقدس باقی خواهد ماند. شاید چیزی نگذرد که داستان آن شیشه شکسته عطر، دیگر چیزی نباشد جز داستان محبت بیحد و حصر خدا نسبت به مردمی که به آن گوش نسپردند و سقوط کردند و گذشت.

آن ایثار مریم، با آنچه که یهودا بهزودی میکرد، در تضاد شدیدی بود. مسیح قرار بود چه درس سنگینی به او بدهد، به اوکه بذر ایرادگیری و بداندیش را در ذهن شاگردان، کاشته بود! آنکه بیدلیل، دیگری را متهم میکرد، حالا چه مدلل متهم میشد. آنکه دیگری را بیجا متهم میکرد، بهزودی چه به جا متهم میشد! خداوندی که از عمق قلب همه خبر دارد و کوچکترین حرکت هر کس را میبیند، میتوانست در

آزمونی که از یهودا به عمل میآورد، ورقهای سیاهی و تلخی را به شرکتکنندگان در عید فصح نشان دهد. زبان پر از تظاهر آن خائن پوچی و بطلان خود را چه زود ثابت کرد؛ خائنی که به جای درک درد فقر، پولی را که برای رسیدگی به آنها گذاشته میشد، میدزدید. در واقع، او ستمکاری بود که به بیوهزن، کودک و نادار، ظلم میکرد و این حکایت، قلب انسان را جریحه‌دار میکند و اما مسیح، نقاب از چهره یهودا برداشت و این کار او حتماً میتواند یکی از علل خیانت یهودا به مسیح باشد. یهودا با اینکه دزد بود و لذا نتوانسته بود که اطمینان دیگران را به خود جلب کند اما حتی در میان شاگردان هم محبوبیت داشت. منجی میتوانست او را سرزنش نکند و بهانهای برای خیانت به دست او ندهد.

البته نگاهی که عیسی بهیهودا انداخت، به او فهمانید که منجی، از ریاکاری او کاملاً آگاه است و شخصیت فرومایه و حقیر او را میشناسد و مسیح در تعریف از اقدام مریم، اقدامی که آنچنان شدید محکوم شده بود، یهودا را سرزنش کرد. قبل از این ماجرا، منجی هرگز یهودا را مستقیماً سرزنش نکرده بود. آن سرزنش نه چندان سنگین، آتش کینه را در سینه یهودا روشن کرد و او تصمیم بهانتقام گرفت. او از سر میز شام مستقیماً بهکاخ کاهن اعظم رفت و دید که جلسه شورا در آنجا برقرار است و لذا در همانجا پیشنهاد کرد که عیسی را تسليم آنها کند.

کاهنان به شدت خوشحال شدند. به این رهبران اسراییل تا بهانجا امتیاز داده شده بود که میتوانستند بدون پرداخت هیچ پولی، مسیح را به عنوان منجی خویش پیذیرند اما آنها هدیه به این گرانبهایی را نپذیرفتند، هدیهای که به صمیمانه‌ترین شکل ممکن و از روی محبتی عظیم داده شد. آنها از قبول کردن نجات، خودداری کردند، نجاتی که از الماس ارزشمندتر است. آنها خداوند خود را به سی پاره نقره خریدند.

یهودا آنقدر به طمع خود میدان داد که طمع، همه خصوصیات خوب او را به تسلط خود در آورد. هدیهای که نثار عیسی شد، یعنی آن عطر، چشم او را کور کرده، دلش در درون سینه از حسد آتش گرفته بود که چرا منجی باید هدیهای را دریافت کند که لائق امپاطوران جهان است. او خداوند خود را فروخت، پولی که بابت اینکار گرفت بسیار کمتر از قیمت آن عطر بود.

شاگردان، مانند یهودا نبودند بلکه منجی را دوست میداشتند اما قدر آن شخصیت والا را به درستی نمیشناختند. اگر آنها به درستی میدانستند که او برای ایشان چه کرده است، آنوقت میفهمیدند که هر آنچه نثار وی شود، هر چند هم ارزشمند، هدر نشده است. آن مردان خردمندی که در تولد عیسی از شرق آمدند، با اینکه در مورد او اطلاعات اندکی داشتند، منزلت او را بهتر از شاگردان، احترام کردند. در آن زمان، عیسی چیزی جز نوزادی که یک آخرور را گهواره او کرده بودند، نبود. اما آن خردمندان برای آن منجی هدایایی گرانقیمت آورند و به علامت

احترام، به او تعظیم کردند. مسیح، برای کارهای احتراماً میزی که از قلب انسان سرچشمه گرفته باشند، ارزش قائل است. وقتی که کسی به او لطف نشان میداد، او با نزاكتی آسمانی، وی را برکت میداد. اگر بجهای گل کوچک خودروی بیمقداری را که کنده بود، از روی محبت به او تقدیم میکرد، آن را میپذیرفت. او هدایای بچهها را قبول میکرد و در حالیکه اسمامی ایشان را در دفتر حیات مینوشت، ایشان را برکت میداد. در کلام خدا، عمل مریم مبنی بر تدهین عیسی، به عنوان شاخص درج شده است، شاخصی که او را از باقی مریمها ممتاز میکند، اقداماتی که از سر محبت و احترام به عیسی انجام شوند، شواهدی از ایمان به او و به عنوان پسر خدا هستند و روحالقدس، شواهد وفاداری یک زن به مسیح را اینطور ذکر میکند: «پایهای مقدسین را شسته و زحمتکشان را اعانت نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشند» (اول تیموتائوس ۵ آیه ۱۰).

مریم اراده خداوند خود را به جا آورد و مسیح، آن گوهر گرانبها یعنی عاطفه بیغل و غش مریم را تحسین کرد، عاطفهای که شاگردانش آن را درک نکردند و اغلب نمیکنند. آرزوی مریم، یعنی ارائه آن خدمت به خداوند خود، برای مسیح ارزشمندتر از تمام عطایات جهان بود چرا که بیانگر قدرشناسی او از کسی بود که جهان را نجات داد. این محبت مسیح بود که مریم را پر و تسخیر کرده بود. شخصیت والا و بی نظیر مسیح، روح او را در خود گرفته بود. آن عطر، نشانهای از مکنونات قلبی صاحب آن عطر بود. آن عطرافشانی، تجلی محبتی بود که آنقدر از نهرهای آسمانی آب خورد تا به آن شکل سرریز کرد.

کار مریم، همان درسی را به شاگردان داد که احتیاج داشتند و آن اینکه اگر محبت خود را به مسیح ابراز کنند، او خشنود میشود، او لذت میبرد. مسیح برای ایشان همه آنچه را که لازم بود، کرد و آنها نفهمیدند که به زودی از حضور او محروم میشوند و نخواهند توانست ذرهای از تشکر خود را به او تقدیم کنند، تشکر به خاطر محبت عظیمی که به ایشان کرد. تنهایی مسیح، مسیح جدامانده از قصرهای آسمانی، مسیحی که زندگی انسانی را زیست میکرد، هرگز آنچنانکه باید توسط شاگردان درک نشد، از سوی شاگردان، قدرشناسی نشد. او غالباً غمزده بود چرا که شاگردانش آنچه را که می بایستی به او میدادند، نمیدادند. او میدانست که اگر ایشان تحت تأثیر آن فرشتگان آسمانی، یعنی فرشتگانی که همراه او بودند، قرار داشتند، آنها هم به این نتیجه میرسیدند که هیچ هدیهای پیدا نمیشود که ارزش آن بتواند احساسات روحانی را کاملاً بیان کند.

شناخت ما بعد آنان باعث شد تا متوجه شدند که وقتی در جوار عیسی بودند، برای بیان محبت و تشکرات قلبی خود، چه کارها میتوانستند کرد. هنگامیکه عیسی دیگر با آنها نبود، و آنها عملاً معنای معنای گوسفند بیشبان را فهمیدند، تازه متوجه شدند که میتوانستهاند با نشان دادن علاقه خویش به او، چقدر دل او را

شاد سازند. آنوقت بود که با خود میگفتند، آه چه میشد اگر آن ایرادگیریها را میشد پس گرفت، ایرادگیریهایی که طی آنها از فقرا دم زده شد اما هدیه دادن به مسیح، غیرلازم تشخیص داده شد! همین آه و اسفها با سوز و گداز بیشتری، هنگامی از جگر آنها برآمد و بر زبانشان جاری شد که ایشان، جسد کوفته و مجروح خداوندانشان را از صلیب تحویل گرفتند.

همین نقص و نارسانی، امروز هم در دنیای ما بهچشم میخورد چرا که فقط عده محدودی، مسیح را بهتناسب شأن او، بهتناسب کاری که برایشان کرده است، ارج میگذارند. چه میشد اگر همه ما محبت عظیم مریم را نسبت به مسیح داشتیم و با نثار سخاوتمندانه عطراهایمان، آن محبت را ابراز میکردیم. عطرهای گرانبها را اینگونه نثار کردن، اصلاً اسراف و اتلاف نیست! نباید بیندیشیم که فلان چیز فوقالعاده گران است و برای مسیح نباید داده شود. از خود گذشتگیها و فدایکاریها، هر چه هم بزرگ، اگر بهخاطر او باشند، چیزی نیستند.

آن کلماتی که از روی خشم ادا شدند، « چرا این اسراف شده است؟ »، بزرگترین فدایکاری تمام تاریخ را پیش چشم مسیح آورد،— فدا شدن خود او برای شفاعت جهان گمشده. خداوند، خانواده انسانی خویش را چنان با سخاوت محبت کرد است و میکند که نمیتوان گفت بیش از این هم ممکن بوده است. خدا با هدیه دادن عیسی، همه آسمان را داد. از زاویه دید انسانها، چنان فدیهای یک اسراف غیرلازم بود. با شیوه استدلال آدمیان، تمام نقشه نجات، اتلاف مراحم و منابع است. از همه سو ما را صدا میکنند که به از خودگذشتگی و ایثار صمیمانه محتاجیم. اگر لشکر آسمان بهچشم حیرت بهانسانها نگاه کنند، حق دارند زیرا میبینند که بسیاری، صعود و برخورداری از محبت بیحد و مرزی را که در مسیح خلاصه شده است، نمیپذیرند. اگر آن لشکر فریاد بردارد که چرا این اتلاف؟ چرا این دست رد بهسینه این محبت عظیم، حق دارد.

و اما کفاره دادن برای دنیای گمشده، قرار بود که بهتمامی، وافر و کامل باشد. مسیح به عنوان آن کفاره و آن تقدیمی، به نهایت کافی بود تا همه جانهایی را که خدا آفریده است، کفایت کند. مسیح نمی توانست آنقدر ناکافی باشد که از تعداد پذیرندگان آن هدیه بزرگ، یعنی نجات، تجاوز نکند. همه انسانها نجات نمیبایند؛ از طرفی، بلند نظری خدا اجازه نداده است که در نقشه نجات، برای همه تدارک ندیده باشد؛ این دو حقیقت دلیل نمیشود که کسی بگوید در طرح آن نقشه اسراف شده است. واقعیت این است که در طرح نقشهها باید کافی و وافی بود، یعنی هم مصرف را در نظر داشت و هم حد ذخیره را.

شمعون که میزبان بود، تحت تأثیر انتقاد یهودا از مریم، مریمی که آن هدیه را داده بود، قرار گرفت، لذا از رفتار عیسی تعجب کرد. غرور فریسیانه او جریحه دار شده بود. او میدانست که بسیاری از میهمانان او، دارند با بیاعتمادی و ناخشنودی

به مسیح مینگرد. شمعون در دل خود گفت: «اگر این مرد یک نبی بود، میدانست که این زنی که او را لمس کرد، از قماش گناهکاران است.».

مسیح با شفا دادن برص شمعون، او را از یک زندگی مرگبار رهانیده بود. اما اینک شمعون، منجی را زیر سئوال میبرد که آیا اصلاً او یک نبی است یا نه. به خاطر اینکه مسیح اجازه داده بود تا آن زن به او دست بزند، به خاطر اینکه مسیح آن زن را رد نکرده بود و غصب نکرد که گناهان تو بزرگتر از آن است که بخشوده شوی، به خاطر اینکه مسیح از سقوط آن زن چیزی به روی وی نیاورد، شمعون وسوسه شده بود که نکند عیسی نبی نباشد. شمعون اندیشید که عیسی چیزی از این زن نمیداند و گرنه او را اجازه نمیداد که آزادانه به چنین نمایشی بپردازد یا لااقل نمیگذاشت به او دست بزند.

البته این بیخبری شمعون از خدا و از مسیح بود که گذاشته بود تا او این فکرها را بکند. او متوجه نبود که پسر خدا بایستی در مسیر خدا یعنی در مسیر شفقت، مهربانی و رحمت گام بردارد. مسیر شمعون در جهتی بود که هیچ توجهی به خدمت مریم، خدمتی که از توبه سرچشمه میگرفت، نداشت. اقدام مریم در جهت بوسیدن پاهای مسیح و معطر کردن آنها، سنگدلی شمعون را تشدید کرده بود. او پیش خود فکر کرد که اگر عیسی یکی از انبیا میبود، گناهکاران را تشخیص میداد و به توبیخ آنها میپرداخت.

هنوز شمعون این افکار را به زبان نیاورده بود که منجی به وی پاسخ داد: «ای شمعون چیزی دارم که به تو بگویم.... طلبکاری را دو بدھکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشت. چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدامیک از آن دو، او را زیادتر محبت خواهد نمود؟ شمعون در جواب گفت: گمان میکنم آنکه او را زیادتر بخشید. بهوی گفت: نیکو گفتی.».

همانطوریکه ناتان با داود رفتار کرد، مسیح نیز تیر منظور خود را در قالب تمثیل به هدف ذهن شمعون نشانید. شمعون با گناهکار شمردن مریم، علیه خود فتوا داد و مسیح به قول امروزیها، توب به ناحق شلیک شده میزبان خود، شمعون را به حق، به زمین خود او انداخت. شمعون که در آن حالت قصد تحقیر مریم را داشت، دستاویز لازم را در گناهکار شمردن او یافت و در واقع با این کار، شدیداً به او ظلم کرد. مسیح، در تمثیل آن دو بدھکاران در واقع شمعون و آن زن را مجسم کرد. قصد او از آن تمثیل این نبود که دو انسان آنچنان بدھکار، به دو میزان متفاوت، خود را ملزم بدانند یعنی ناراحتی وجدان آدم بدھکارتر، بیش از آن دیگری باشد. قصد مسیح این بود که آن دو بدکار، هر کدام وامی به گردن دارند که دیگر مقداری نیست که کم و زیاد داشته باشد بلکه اولاً از جنس قدردانی است ثانیاً هرگز قابل بازپرداخت نیست. اما شمعون، خویش را عادلتر از مریم میپنداشت و عیسی، دلش میخواست شمعون بداند که این جرم او حقیقتاً چقدر سنگین است. مسیح

میخواست به او نشان دهد که گناهش بزرگتر از گناه مریم است، آن هم چقدر، به قدری که یک وام پانصد دیناری، از یک وام پنجاه دیناری فاصله دارد.

حالا دیگر شمعون، نگاه کردن به خویش را از دید و زاویه تازه ای آغاز کرد. او دید کسی که چیزی بیش از یک نبی است، به قول معروف، چه حسابی روی مریم باز میکند. او دید که مسیح، با نگاه نافذ پیامبرانه، قلب پر محبت و نیت فدایکارانه مریم را تشخیص داد. شمعون شرمگین شد و فهمید که در حضور یک مافوق نشسته است.

« به خانه تو آمدم، آب به جهت پایهای من نیاوردی ». مسیح ادامه داد: « ولی این زن، با اشکهای توبه، توبهای که از محبت سرچشمه گرفته، پایهای مرا شست و با موهای خود خشک کرد. مرا نبوسیدی، لیکن این زن، که تو به چشم حقارت به او نگاه میکنی، از وقتی وارد شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد ». مسیح، فرصتها بیان خود را برشمرد که شمعون طی آنها باید محبت خود را به خداوند خویش، و قدردانی خود را از آنچه که برایش انجام شده، نشان میداد. به زبان ساده، منجی، هر چند با ظرافت و ادبیانه، اما با قاطعیت به شاگردان خود گوشزد کرد که وقتی فرزندان او سستی کرده، با دست و زبان، محبت و سپاس خود را به او عرضه نمیکنند، دل او را میشکند.

او که خود کشفکننده دلها بود، نیت پاک مریم را در دست زدن بهآن اقدام شناخت، کما اینکه آن روح بد را نیز دید، روحی که شمعون را وادار کرد که آن حرفها را در دل خود بزند. مسیح بهشمعون گفت: « این زن را نمیبینی؟ یعنی میدانم که او گناهکار است. از این جهت به تو میگویم، گناهان او که بسیار است، آمرزیده شد. زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر مینماید ».

سردی و بیتوجهی شمعون به منجی، نشان میداد که او آنچنانکه باید، قدر لطفی را که به او شده است، نمیداند. شمعون فکر کرده بود که با دعوت کردن عیسی به خانه خود، به او افتخار داده است، اما حالا دیگر چشمانش باز شده، خود واقعی خویش را میدید. حالا میفهمید وقتی که خیال میکرده دارد دست میهمانش را میخواند، میهمان او مشغول کشف خیالات او بوده است. او متوجه شد که مسیح، چه خوب او را شناخته است. او دریافت که مذهب و مرامی که دارد، چیزی نیست مگر جامه ریاکاری. او فهمید که تا پیش از این، در واقع شفقت عیسی را خوار میشمرده و او را تجسم خدا نمیدانسته است. او فهمید که اگر مریم یک گناهکار بخشوده شده است، خود وی یک گناهکار بخشوده نشده است. او متوجه شد که آن عدالت شریعت خشکی که به خیال او بایستی مریم را محکوم میشناخت، خود او را محکوم کرده است.

این مهربانی عیسی که جلوی جمع میهمانها علناً شمعون را توبیخ نکرد، در دل شمعون تأثیر گذاشت. او قبلًا دوست داشت که مریم علناً توبیخ شود و حالا خوشحال بود که خودش علناً توبیخ نشده است. او دید که عیسی دوست ندارد، خطای وی را پیش دیگران منعکس کند اما برای متقاعد کردن ذهن خود شمعون، با بیان واقعیت و با لحنی مهربان و دلسوزانه، سعی میکند دل او را هم بهدست بیاورد. اگر عیسی شدید برخورد میکرد، آبروی شمعون میرفت، به علاوه، دلش سختer شده، توجه نمیکرد اما نکوهش صبورانهای که عیسی از او کرد، او را قانع ساخت که خطا کرده است. شمعون، سنگینی وامی را که خداوندش به او داد، حس کرد. غرور او به تواضع تبدیل شد، توبه کرد، و آن فریسی مغفول، به یک شاگرد فروتن ایثارگر مبدل گشت.

همه مریم را به عنوان یک گناهکار بزرگ میشناختند اما مسیح شرایطی را که زندگی مریم را به آن شکل درآورده بودند، میشناخت. مسیح میتوانست هر جرقه امیدی را در دل او خاموش کند اما نکرد. مسیح بود که او را از نا امیدی و ویرانی نجات داد. مریم هفت بار شنید که مسیح، دیوها را نهیب زد، دیوهایی که قلب و ذهن مریم را کنترل میکردند. مریم فریادها و نالههای بلند مسیح، خطاب به پدر را شنید، مسیح داشت به نمایندگی از مریم عمل میکرد. مریم میدانست که گناه، در مقایسه با پاکی بیلکه مسیح، چقدر توهینآمیز است و مسیح آنقدر قوت به خرج داد تا مریم پیروز شد.

وقتی که چشمهای با نا امیدی به موضوع مریم نگاه میکردند، مسیح استعدادهای نیکویی را در او کشف کرد. او آن نقاط قوت شخصیت مریم را شناخت. نقشه نجات جامعه انسانی را به امکانات عظیمی مجهز کرده است و در مورد مریم، کافی بود که بخشی از این امکانات، که به مریم مربوط میشدند، شناخته شود. مریم از طریق فیض مسیح، یکی از شرکای ماهیت الهی شد. کسی که سقوط کرده و ذهنیش جولانگاه دیوها شده بود، به میدان مشارکت و خدمت، آنهم در جوار منجی، آورده شد. آری این مریم بود که نزد پایهای او نشست و از او تعلیم گرفت. این مریم بود که آن عطر گرانبهای را بر سر او ریخت و پاهای او را با اشکها شست. مریم بود که پای صلیب ماند و او را تا قبر تشییع و در واقع پیگیری و پیروی کرد. مریم نخستین کسی بود که پس از برخاستن او به قبر او رفت. آری مریم اولین کسی بود که اعلام کرد منجی برخاسته است.

عیسی شرایط روحی هر کس را درک میکند. ممکن است کسی بگوید: من گناهکارم، بسیار گناهکارم. آن شخص ممکن است خیلی گناهکار باشد اما هر چه بیشتر گناهکار باشد، بیشتر به عیسی نیاز دارد. او هیچ توبهکار گریانی را رد نمیکند. او با آنکه همه چیز را میتواند کشف کند، اما به کسی چیزی نمیگوید بلکه هر روحیه لرزانی را امر به شجاعت میکند. هر کس که به طلب بخاشایش و

مصالحه به نزد او بباید، به رایگان بخشوده میشود.

مسیح میتواند به فرشتگان آسمان مأموریت بدهد تا جام غضب او را روی دنیا^۱ ما خالی کنند، تا آنانی را که پر از دشمنی با خدا هستند، نابود کنند. او میتواند این لکه سیاه را از کائنات خود پاک کند، اما این کار را نمیکند. او امروز در جوار مذبح بخور ایستاده، دعاهای آنانی را که از او کمک میطلبند، به خدا عرضه میکند.

جان هایی که به عیسی روی میآورند تا پناه بگیرند، به جایی ارتقاء میابند که فراتر از اتهام و مجادله زبانهاست. هیچ انسان یا فرشته اهریمنی نمیتواند بهآن جان ها ایرادی بگیرد. مسیح آن جان ها را با ماهیت آسمانی انسانی خویش متحد میکند. آنها در پرتوی که از سریر خدا میتابد، درکنار آن کفاره دهنده عظیم میایستند. «کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی باشد؟ آیا خدا که عادلکننده است؟ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت میکند؟» (رومیان ۸ آیه ۳۴ و ۳۵).

۳۶ - «ملکوت تو بیاید»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۱:۱۱-۱؛ انجیل مرقس ۱۱:۱۰-۱؛ انجیل لوقا ۱۹:۴۴-۲۹؛ انجیل یوحنا ۱۲:۱۹-۱۲ تدوین گردیده است]

«ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌اید. او عادل و صاحب نجات و حليم می‌باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است». زکریا در آیه‌های فوق پیشگویی کرد. آن نبوت حالا قرار است تحقق پیدا کند. او که این همه مدت احترامات شاهانه را رد کرد، حالا به عنوان وارث موعود تخت داود، به سوی اورشلیم می‌آید.

وقتی که مسیح پیروزمندانه به اورشلیم وارد شد، روز اول هفته بود. خلایقی که برای دیدن او در بیت عنیا جمع شده بودند، حالا مشتاق تماشای پذیرش او، او را همراهی می‌کردند. بسیاری از مردم برای برگزاری فصح، عازم آن شهر بودند که آنها نیز به جمعیت همراه عیسی ملحق شدند. به نظر می‌آمد که زمین و زمان هم شادی میکنند. درختان، برگهای سبز و تازه داشتند و عطر شکوفه‌ها فضا را پر کرده بود. حیات و شوق تازه‌های به مردم جان بخشیده بود. امید به یک پادشاهی و کشور تازه، دوباره از همه می‌جوشید. عیسی به قصد ورود سواره به اورشلیم، دو نفر از شاگردان خود را برای آوردن یک الاغ و کره آن، اعزام کرد. نجاتدهنده، به هنگام تولد، به میهمان‌نوازی بیگانگان متکی بود. آخری که او را در آن خوابانیده بودند، محلی بود که برای استراحت، به امانت گرفته شده بود. حالا با اینکه آن رمه روی آن هزارپیه، از آن اوست، چون به هنگام ورود به اورشلیم به عنوان پادشاه آن، باید سواره باشد، به مهربانی یک بیگانه متکی است، بیگانه‌ای که حیوان مورد نیاز را میدهد. البته حتی در آدرس دقیقی که برای امانت گرفتن آن حیوان به شاگردان میدهد، الوهیت او آشکار است. همانطوریکه او پیشگویی کرده بود، جمله «خداآوند بدین احتیاج دارد»، کافی بود تا خواسته آنها فوراً برآورده شود. عیسی، کره الاغ را که تا آن لحظه هیچکس سوارش نشده بود، برای سوار شدن خود انتخاب کرد. شاگردان با شوری شادمانه، رداهای خود را روی حیوان انداختند و استاد خود را بر آن نشانیدند. تا اینجا، عیسی همیشه پیاده سفر میکرد و شاگردان ابتدا که عیسی سخن از سواری گفت، تعجب کردند که چرا او در اینجا سواری را برگزیده است. البته وقتی که این افکار شادیبخش به سراغ آنها آمد که او حالا در آستانه ورود به پایتخت خود است تا خود را پادشاه اعلام و قدرت شاهانه خویش را اعمال کند، برق امیدی در دلهایشان درخشید. آنها وقتی برای آوردن آن حیوان میرفتند، این خیالات دور و دراز خود را در مسیر خویش با دوستداران عیسی در میان گذاشتند و علاوه بر اینکه شور و هیجان خود را به آن اطراف هم سرایت

دادند، حد انتظارات مردم را به عرش رسانیدند.

مسیح برای یک ورود پیروزمندانه، مشغول پیروی از یک سنت یهودی بود. الاغ، حیوانی بود که پادشاهان اسراییل هم سوارش میشدند، مطابق نبوت، مسیح موعود هم می‌باشست سوار بر همان حیوان، وارد پادشاهی خود می‌شد. او هنوز روی کره الاغ نشسته بود، که غریبو پیروزمندانه مردم، فضا را پر کرد. خلائق او را به عنوان مسیح موعود، یعنی به خیال آنها، پادشاه، درود میفرستادند. عیسیٰ حالا کرنشهای مردم را تحويل میگرفت در حالیکه پیش از این هرگز به کسی اجازه تعظیم نمیداد و شاگردان، این تغییر روش را مدرکی دال بر تعبیر خواهای شیرین خود شمرده، او را مستقر بر تخت سلطنت، مجسم میکردند. مردم داشتند معتقد میشدند که لحظه آزاد شدن آنها فرا رسیده است. آنها در خیال خود تجسم میکردند که ارتش روم از اورشلیم رانده شده و اسراییل یکبار دیگر به ملتی مستقل تبدیل شده است. همه خوشحال و هیجانزده بودند؛ مردم در تعظیم کردن به او با یکدیگر رقابت میکردند. آنها نمی‌توانستند با شکوه و جلالی که در خور یک پادشاه است، از او استقبال کنند اما ستایش دلهای خود را نثار او کردند. آنها نمی‌توانستند هدایای گرانبهایی به او پیشکش کنند اما مسیر او را با رداهای خود برایش فرش کردند و همچنین برخی از شاخهای برگدار زیتون و نخل را بریده، راه را ترئین نمودند. آنها میتوانستند بیانکه موازین یک استقبال شاهانه را رعایت کنند، جشن پیروزی بگیرند اما شاخهای پر برگ نخل، یعنی علامت پیروزی طبیعت را بریده و با هلله و فریادهای هوشیاعنا، آن شاخهها را بالا و پایین میبرندند.

همانطور که جریان استقبال ادامه میافتد، جمعیت هم بیشتر میشد زیرا عدهای که تازه میشنیدند که عیسی دارد میآید، به شتاب، خود را به مسیر او میرسانیدند. رهگذران، تند و تند به سراغ جمعیت میرفتند و میپرسیدند، این شخص، کیست؟ اینهمه غوغای برای چیست؟ البته همه در مورد عیسی چیزهایی شنیده بودند و انتظار داشتند که او به اورشلیم برود اما در عین حال میدانستند که تا آن زمان، همه تلاشهای دیگران را برای به تخت نشانیدن او، عقیم گذاشته است و حالا از اینکه میشنیدند عیسی همین شخص است، بسیار متعجب میشدند. آنها اظهار تعجب میکردند که چه چیزی باعث شده که این مردی که گفته بود پادشاهی او از جنس پادشاهیهای این دنیا نیست، اینچنین تغییر کرده است.

گفتار و جستار آنها، در خروش پیروزی مردم، خفه میشد. آن جوش و خروشها نه تنها از خلائق اطراف عیسی بلکه در فواصل دور و نزدیک و تپهها و درههای اطراف مسیر اورشلیم نیز شنیده و دیده میشد و طینین فریادها و هللهای همهجا را برداشته بود. و حالا سیل جمعیت به دروازه اورشلیم رسیده و خلائق آنجا نیز به آن پیوسته است. از خلائقی که جمع شدهاند تا عید پسح را برگزار کنند، هزاران نفر بهسوی عیسی میروند تا به او خوشامد بگویند. آنها با تکان دادن شاخهای نخل و

سر دادن سرودهای مقدس، از او استقبال میکنند. کاهنان در هیکل، کرنای عبادت عصر را به صدا در آورده‌اند اما فقط عده انگشت‌شماری در جلسه حاضر شده‌اند. مقامات شهر به یکدیگر هشدار میدهند که، «انگار همه مردم دنیا به استقبال او رفته‌اند».

عیسی در طول حیات زمینی خود هرگز اجازه چنین تظاهراتی را نداده بود. او نتیجه چنین تظاهراتی را از قبل پیش‌بینی کرده بود و میدانست که چنین کاری به صلیب ختم می‌شود. البته این هدف او بود که بدین ترتیب و در ملاء عام، خود را به عنوان نجات‌دهنده ارائه کند. او دلش میخواست توجه همه را به ایثاری جلب کند که مأموریت او، مأموریتی را که برای جهان سقوط کرده داشت، مسجل می‌کرد. مقصود این بود که در حالیکه مردم در اورشلیم گردهم آمده‌اند تا فصل را جشن بگیرند، او، یعنی مصدق بره قربانی، داوطلبانه خود را به عنوان پیشکش برگزیند. کلیساًی او در طول تمام قرن‌های آینده محتاج آن خواهد بود که مرگ وی به خاطر گناهان جهان را تحت تفکر و مطالعه عمیق قرار دهد. هر حقیقتی که به نحوی با مرگ او در ارتباط باشد، لازم است که بدون تردید، تحت رسیدگی واقع شود. با توجه به همین لزوم و احتیاج بود که چشمان همه مردم در آن لحظات می‌باشند متوجه عیسی می‌بود زیرا حوادثی که از قبل از فدایکاری عظیم او اتفاق افتاد، باید چنان باشند که همه نگاهها را متوجه ذات آن فدایکاری کند. طبیعی است که وقتی چنان تظاهراتی برای ورود او به اورشلیم انجام شود، دیدگان همه به سوی جریان سریع رفتن او به سوی صحنه نهایی، جلب خواهد شد.

حوادثی که با این سواری پیروزمندانه مرتبط بودند، نقل هر محفل و موضوع هر گفتگویی می‌شدند و عیسی را در هر ذهنی جا میدادند. پس از تصلیب او، بسیاری از اشخاص، آن حوادث و ارتباط آنها را با محاکمه و مرگ او به خاطر می‌آورند. آنها به سوی جستجو کشیده خواهند شد، جستجو در پیشگویی‌های انبیاء و قانع خواهند شد که عیسی همان مسیح موعود است، و آنگاه در همه سرزمینها، ایمان‌آورندگان و تبدیلیافتگان تکثیر خواهند شد.

منجی، در همین صحنه ورود پیروزمندانهای که در زندگی زمینی خود داشت، میتوانست با خیل فرشتگان آسمانی به میدان بیاید و همزمان، حکم خدا از آسمان شنیده شود، حکمی که ورود او را اعلام کند؛ اما چنین صحنه‌ای، با هدفی که برای مأموریت او در نظر گرفته شده بود، مغایرت داشت و مخالف قاعده‌های بود که بر حیات او فرمان میراند. او قرعه فروتنی را پذیرفته بود و به آن وفادار ماند. بار انسانیت بر دوش او بود و او باشتنی آن را میبرد تا حیات او به ازای جهان داده شود.

اگر در این روز، روزی که به نظر شاگردان روز کامیابی آنها بود، ابرهای غلیظ و سیاهی سراسر آسمان را میپوشانیدند، شاید ایشان میفهمیدند که آن نمایش

شادمانه، چیزی نیست مگر مقدمه زجر و مرگ استاد آنها. با اینکه مسیح مکرراً به آنها گفته بود که قطعاً خود را فدا خواهد کرد، باز هم آنها در اوج احساس شادی و پیروزی، آن جملات حزنآور او را فراموش کرده، آینده او را کامرانی بر تخت سلطنت داود میدیدند.

توده‌های تازه‌ای، یکی پس از دیگری به آن خیل عظیم اضافه میشدند و به جز عده معدودی، همگی تحت تأثیر آن فضا قرار گرفته، به اوج گرفتن آن هیاهویی که از این تپه به آن دره طنین میافکند، کمک میکردن. غریو شعارهای خلق، لحظه به لحظه اوج تازه‌های میگرفت، « هوشیاعنا، مبارکباد کسی که به نام خداوند می‌اید. مبارکباد ملکوت پدر ما داود که می‌اید به اسم خداوند. هوشیاعنا در اعلیعلیین ».

دنيا تا آن لحظه هرگز چنان استقبال پیروزمندانهای حتی در مورد فاتحان مشهور سرزمینها، به خود ندیده بود. بدیهی است که منظره صفحه‌ای از اسیران گریان و قطارهایی از غنائم جنگی که نمایشده‌ند بیباکی آن فاتحان بود، نمیتواند با لحظه‌ای از منظره آن استقبال شکوهمند، رقابت کند. البته در حول و حوش او، اسیرانی بودند که وی آنها را از اسارت شیطان رهایی داده بود، اسیرانی که خدا را به خاطر رهایی خویش درود میفرستادند. نابینایی بود که به دست او شفا یافته و حالا پیشاپیش همه راه افتاده بود. لالی بود که به برکت او گویا شده، اکنون رساتر از بقیه خروش هوشیاعنا میکشید. مفلوج بود که به معجزه او راه افتاده، اینک غرق شادی، فعالتر از دیگران، شاخه نخل به دست، منجی را استقبال میکرد. بیوه ای بود که با کودکانش به خاطر مرحمتهای عیسی نام او را فریاد میزند. جذامی بود که به لطف او ظاهر گشته، حالا ردای پاک خود را در مسیر او پهن میکرد و او را خداوند جلال میخواند. مرده ای بود که به ندای روحیخشن او از خواب مرگ برخاسته و اینک به آن سیل خروشان میپیوست. ایلعازر بود که جسدش در قبر طعم فساد را چشیده اما به دم مسیحایی او زنده گشته، اکنون شادان از قوت و فتوت شکوهمند او، افسار مرکب منجی را میکشید.

بسیاری از فریسیان، شاهد صحنه استقبال بودند و سوخته از حسادت و بداندیشی، منتظر بودند که ورق افکار عمومی به ضرر عیسی برگردد. آنها با تمام قدرت سعی کردند مردم را خفه کنند اما تلاشها و ترفندهای ایشان فقط هیجان خلائق را دامن زد. آنها میترسیدند که توده مردم از قدرت خود استفاده کرده، او را پادشاه کنند. آنها به عنوان آخرین تلاش، جمعیت را شکافت، خود را به منجی رسانیدند و با سرزنش و تهدید، او را مخاطب ساختند که، « ای استاد! شاگردان خود را نهیب نما! ». آنها میگفتند که این تظاهرات پرغوغاء، غیرقانونی است و توسط مقامات، مجاز نیست. اما پاسخ عیسی، ایشان را خاموش کرد، « به شما میگویم اگر اینها ساکت شوند، هر آینه سنگها به صدا می‌ایند ». آن صحنه پیروزی را خود خدا مقرر کرده بود و توسط نبی پیشگویی شده بود علاوه بر اینکه انسان

ضعیفتر از آن است که در مقابل هدف خدا بایستاد، به فرض که انسانها در اجرای نقشه او ناکام میمانندند، آنوقت بود که او با ندایی به سنگها فرمان میداد تا با هلله و درود، پسر او را بستایند. همین که فریسیان خاموش شده عقینشینی کردند، سخن زکریا از صدھا گلو فریاد شد که، « ای دختر صهیون! بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم! آواز شادمانی بدھ. اینک پادشاه تو نزد تو میآید. او عادل و صاحب نجات و حلیم میباشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است ».«

هنگامیکه سیل جمعیت به بلندای تپه رسید و میخواست به سوی شهر سرازیر شود، عیسی توقف کرد و جمعیت هم به پیروی از او ایستاد. اورشلیم در مقابل آنها و در نور آفتاب رو به غروب، شکوه ویژهای داشت. ساختمان هیکل همه چشمها را به خود جلب میکرد. هیکل، با آن وقار شکوهمند خود، از همه ساختمانهای دیگر بلندتر بود و انگار با بلندای خود به آسمان اشاره کرده، مردم را به سوی خدای حقیقی، خدای زنده، فرا میخواند. هیکل، مدتھای درازی مایه مباراک و عظمت قوم یهود بود. حتی رومیان هم به شکوه هیکل افتخار میکردھاند. یکی از پادشاهانی که توسط رومیان منصوب شده بوده، برای بازسازی و ترئین هیکل، با یهودیان همکاری کرده و امپراتور روم با هدایای گرانقامتی که میفرستد، ثروت هیکل را تأمین میکند. استحکام، ثروت و ابهت هیکل، آن را به یکی از عجایب جهان مبدل کرده بوده است.

در حالیکه خورشید با غروب خود، گونه های آسمان را طلازی و سرخ فام میکرد، اشعه زرین آفتاب، دیوارهای مرمری سفید یکدست معبد را رنگ طلا میزد و سرستونهای طلازی را برق میانداخت. از ارتفاع تپهای که عیسی و پیروانش روی آن ایستاده بودند، هیکل مثل بنای عظیمی بود که از برف ساخته شده و با کنگرهای زرین ترئین شده است. ورودی هیکل مزین به تاکی بود از جنس طلا و نقره که سازندگان چیرهدست آن، انبوھی از برگهای سبز و خوشبهای انگور برای آن ساخته بودند. منظور از ساخت آن تاک این بود که اسراییل را درخت برکت یافتهای معرفی کنند. طلا، نقره و برگهای مصنوعی خوشرنگی که تازگی طبیعت را به یاد میآورد، به طرز استادانه و بینظیری در هم ادغام شده، تاکی را مجسم میکردند که لطف آن ستونهای براق را پذیرفته، دور آنها پیچیده و به سوی بالا رفته بود. پیچکهای ظریف طلازی آن درخت، به ترئینات ستونها چنگ اندادته بودند و حالا در پرتو آفتاب غرب، آن تاک چنان شکوهی گرفته بود که انگار انواری از بهشت بر آن تاییده است.

عیسی به آن منظره خیره شده و جمعیت، که ناگهان به آن چشمانداز زیبا مشرف شده بود، فریادها را فروخورد. همه چشمها به منجی دوخته شد و همه انتظار داشتند همان احترامی را که برای منظره اورشلیم قائل هستند، در سیمای او ببینند. اما انتظار آنها بینیامد و در عوض، شاهد ابر غمباری شدند که آسمان

عیسی را پوشانید. مردم متعجب و مأیوس از مشاهده اشکهای عیسی و بدن او که مثل درختی در تنبداد، تکان میخورد، شنیدند که ناله آمیخته به دردی چنان از لبهای لرزان او بیرون آمد انگار که از عمق یک قلب شکسته خبر میدهد. این منظره، برای فرشتگانی که فرمانده محبوب خود را دستخوش اشک و غم میدیدند، چه منظرهای بوده است! این منظره، برای خلائق سرمستی که با غریو پیروزی و رقصانیدن شاخهای نخل او را به سوی شهر مشایعت میکردند چه منظرهای بوده است، شهر شکوهمندی که به خیال آن مشتاقان، او میرفت که در آن بر تخت بنشیند! عیسی بر سر قبر ایلعازر نیز گریه کرده بود اما آن گریه، گریهای خدایی بود، گریهای برای لعنت مرگ، مرگی که انسان به آن دچار شد. اما این حزن ناگهانی، به نوای سوگوارانهای میمانست که در وسط یک مارش بزرگ پیروزی نواخته شود. در میانه میدان یک شادمانی بزرگ، درست همان موقع که همه دارند به پادشاه اسراییل کرنش میکنند، او دارد اشک میریزد آنهم نه اشک شوق توأم با خودداری بلکه اشک توأم با نالهایی که از اندوه برمیخیزند. اندوهی که بر آن چیره نمیتواند شد. غم سنگینی بر خلائق چیره شد. آوای شادی، دیگر از دور دستها هم قطع شده بود. بسیاری به گریه افتادند، گریهای که علت درست آن را درک نمی کردند.

اشکهای عیسی، به خاطر آن نبود که او در آستانه محنت قرار داشت. جتسیمانی، یعنی همان جایی که واهمه یک ظلمت غلیظ به زودی در آنجا بر او سایه میافکند، در تیررس نگاه او بود. او میتوانست دروازه گوسفند را هم ببیند، یعنی همان دروازهای که قرنها بود حیوانات را از آن عبور میدادند و همچنین حیواناتی را که قرار بود قربانی و تقدیم شوند. آن دروازه به زودی برای او باز میشد، برای او که اصلیترین قربانی است، برای او که قربانی گناهان جهان شد و در عین حال همه آن قربانیها و تقدیمیها برای اوست. جلجتا، صحنهای که به زودی در آن عذاب میکشید نیز چندان از آنجا دور نبود. با تمام اینها، یادآوری آن مرگ بیرحمانه نبود که منجی را به گریه انداخت و روح او را چنان آزد که ناله سرداد. او کسی نبود که به خاطر خود غصه بخورد. آن روح ممتاز از خود گذشته، روحی نبود که تا به یاد عذاب کشیدن خود بیفتد، واهمه کند. این منظره اورشلیم بود که دل عیسی را میسوزانید، اورشلیمی که پسر خدا را رد کرد، محبت او را حقیر شمرد، از سر فرود آوردن در مقابل معجزات پرقدرت او خودداری کرد و نهایتاً جان او را گرفت. او میدید که اورشلیم در گناه است، گناه رد کردن منجی خود، در حالیکه تنها کاری که می بایستی بکند این بود که او را قبول کند، اوئی که تنها کسی بود که میتوانست زخمهای اورشلیم را شفا دهد. او آمده بود که اورشلیم را نجات دهد؛ چگونه میتوانست آن شهر را رها کند؟

اسراییل یک قوم محبوب بود، خدا معبد اورشلیم را مسکن خود کرده بود؛ اورشلیم، « جمیل در بلندیاش و شادی تمام جهان » (مزמור ۴۸ آیه ۲)، خوانده شده است. بیش از یک هزار سال است که مسیح، مانند پدری که از تنها فرزندش

مراقبت میکند، با دلسوزی تمام، اورشلیم را زیر چتر حمایت خود گرفته است. در همان معبد اورشلیم است که انبیاء، اخطارهای اکید خود را بر زبان راندهاند. در همانحاست که شعلهای مذبحهای بخور، در حالی میرقصیدهاند که بخور برخاسته از آنها، همراه دعاهای عبادتکنندگان به بالا، به سوی خدا، روان بوده است. در آنجا خون حیوانات که به رمز، خاصیت خون مسیح را بیان میکرده بر زمین جاری بوده است. در آنجا یهوه بر سریر رحمت، جلال خود را اعلام کرده است. در آنجا کاهنان منصب داشتهاند و شکوه تمثیلی و مراسم مذهبی، قرنها وجود داشته است اما تمام اینها باید پایانی داشته باشند.

عیسی دست خود را بر افراشت، دستی که آنهمه بیمار و رنجبر را برکت داده بود، عیسی همان دست را به سوی آن شهر محکوم تکان داد و با صدائی که از شدت غم بریده بريده از دهان او خارج میشد، بانگ زد که، «اگر تو نیز میدانستی هم در این زمان خود، آنچه باعث سلامتی تو میشد!...» در اینجا منجی مکث کرد و مطلب را ناگفته گذاشت، شاید او میخواست بگوید در صورتیکه اورشلیم کمک خدا را قبول میکرد، چه موقعیتی مییافت، کمکی که خدا میخواست به آن بکند این بود که پسر محبوب خود را به آن هدیه کند. اگر اورشلیم از امتیازاتی که برای درک مطلب داشت، استفاده میکرد و مطلب را میفهمید، به نوری که از آسمان برایش فرستاده بود، اعتنا میکرد و آن وقت، در نیکبختی سرآمد همه، چنان جلال پیدا میکرد که ملکه ممالک میگشت و با قدرتی که خدا به آن میداد، در آزادی میزیست. در آنصورت، با استحکامی که مییافت، لازم نبود هیچ سرباز مسلحی در دروازهای آن بایستد، در باروهای آن، باد پرچمهای رومی را به اهتزاز در نمیآورد. آن سرنوشت افتخارآمیز درصورتی نصیب اورشلیم میشد که نجاتدهنده خود را میپذیرفت، نجاتدهندهای که پسر خدا بود و آن برکتها در او ریشه داشتند و او حالا در آستانه ورود به اورشلیم، همین حقایق را در پیش چشم داشت. او میدید که اورشلیم، میتواند از طریق او، از شر دملهای چرکین خود راحت، از اسارت آزاد و پایخت توانمند زمین گردد. در آنصورت، کبوتر صلح از فراز باروهای آن به مقصد همه ملل و اقوام پرواز خواهد کرد. در آنصورت، اورشلیم تاج جلال جهان میشود.

اما منظره زیبای آنچه که اورشلیم میتوانست به دست آورد، از پیش چشم منجی محو شد زیرا او میدانست که اورشلیم، حالا زیر یوغ روم است. خدا با غضب به آن مینگرد و به خاطر مكافات اعمال خود محکوم به فناست. «لیکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است. زیرا ایامی بر تو میآید که دشمنانت بر گرد تو سنگرهای سازند و تو را احاطه کرده، از هر جانب محاصره خواهند نمود و تو را و فرزندان را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی».«

مسیح آمد که اورشلیم و فرزندان آن را نجات دهد؛ اما غرور فریسیانه، ریاکاری،

حسادت و بدخواهی از رسیدن او به منظور، جلوگیری کرد. عیسی از بار مجازاتی را که اورشلیم محکوم به فنا می باستی میکشد، اطلاع داشت. او اورشلیم را میدید که در اطرافش حلقه زده و مردم محاصره شده آن در چنگال قحطی و مرگ اسیر هستند، والدین و بچههایی که هنوز زنده‌اند از گوشت فرزند مرده خانواده تغذیه میکنند و آخرين تکههای لشه او را از چنگ یکدیگر در میآورند چرا که دیو درنده گرسنگی، عواطف طبیعی را از آنان قاپیده است. او میدید که یکدندگی یهودیان یعنی همان لجاجتنی که خود را نشان داد و نگذاشت نجات او را قبول کنند، نمیگذارد که آنها با ارتشهای مهاجم به توافق برسند. او به تپه جلجتا می نگریست، تپهای که قرار بود خود او در آنجا بالا برده شود، او آن تپه را میدید که آنقدر صلیب روی آن نصب شده است که انگار جنگلی از صلیب است. او اهالی اورشلیم را میدید که روی آن صلیبها یا به زمین چهارمیخ شده‌اند و تحت عذاب عظیمی هستند. او میدید که مناطق زیبای اورشلیم، ویران شده، معبد به ویرانه تبدیل گشته و از دیوارهای قطور آن حتی یک سنگ هم روی سنگ دیگر نیست. او میدید که آن شهر، مثل مزرعه سخم خورده، زیر و رو شده است. منجی حق داشت که با دیدن این مناظر وحشتناک، از درد گریه کند.

اورشلیم مانند فرزندی بود که عیسی به دست خود او را بزرگ کرده باشد و لذا حالا عیسی مانند پدر دلسوزی که به حال فرزند ناخلف خود زاری میکند، به حال شهر محبوب گریه محبوب خود گریه میکند و با آن حرف میزند. چطور میتوانم تو را به حال خود رها کنم؟ چطور میتوانم تو را رها کنم تا خود را نابود کنم؟ آیا باید آنقدر از تو نا امید شوم که بگذارم تا کاسه بیعدالتی و مكافات خود را پر کنم؟ برای چون اوئی، حتی جان یک تن هم آنقدر اهمیت دارد که دنیا در مقابل آن هیچ است، چه رسد به اینکه ببیند یک ملت، به سوی نابودی میرود. حالا دیگر خورشید در آستانه غروب بود و داشت به سرعت به سوی آن میرفت که از چشمها ناپدید شود و همزمان، روز فیضیابی اورشلیم هم رو به پایان بود. هنگامیکه جماعت همراهان و استقبال کنندگان به دامنه کوه زیتون رسید دیگر فرصت توبه کردن اورشلیم به کلی از دست رفته بود. فرشته رحمت دیگر بالهایش را جمع کرده بود تا از تخت طلایی به زیر بیاید و جای خود را به عدالت داوری تیزپا بسپارد. البته دل دریائی و پرمحبت مسیح، هنوز هم شور اورشلیم را میزد، اورشلیمی که الطاف او را خوار شمرده بود، اخطارهای او را به هیچ گرفته و از آنها اظهار تنفر کرده بود، اورشلیمی که میرفت تا دستهای آلوده خود را به خیال خویش در خون او بشوید. شاید اگر اورشلیم تصمیم به توبه میگرفت، هنوز هم خیلی دیر نبود. آیا وقتی که آخرین اشعهای خورشید، خورشیدی که دیگر در حال غروب بود، دامن خود را از روی هیکل و برجها و کنگرهای آن جمع میکرد، فرشته مهریانی پیدا نمیشد که اورشلیم را به سوی محبت منجی بخواند و سرنوشت شوم او را برایش به وضوح بیان کند؟ آن شهر زیبا ولی نامقدس، که انبیاء را سنگباران کرده بود، که پسر خدا را

رد کرده بود، که با قید و بند توبه‌ناپذیری خود، دست و پای خود را می‌بیست، داشت روز رحمت بر خویش را از دست میداد! با همه این احوال، روح خدا باز هم با اورشلیم سخن می‌گوید. پیش از اینکه روز به پایان برسد، شهادت دیگری به حقانیت مسیح داده می‌شود. صدای رسای شاهدان، در پاسخ به دعوتی است که از گذشته‌های دور در نبوتهای انبیاء بیان شده است. اگر اورشلیم آن دعوت را به گوش جان بشنود، اگر آن نجات‌دهنده‌های را که حالا بر در دروازه است، بپذیرد، هنوز هم امکان نجات را از دست نداده باشد.

حاکمان اورشلیم گزارشایی دریافت کرده‌اند که حاکی از آن است که عیسی، با توده عظیمی از مردم در حال ورود به شهر است. حاکمان هیچ خوشامدی ندارند که به پسر خدا بگویند. آنها به این امید که شاید بتوانند جمعیت را متفرق کنند، با ترس به ملاقات او می‌شتابند. جمعیت دارد از کوه زیتون سرازیر می‌شود که دار و دسته حاکمان جلوی آنها سبز می‌شود. حاکمان از علت آن شادمانی و جار و جنجال سئوال می‌کنند و همین که می‌پرسند، این شخص کیست؟ شاگردان پر شده از روح الهام، به پاسخ می‌ایستند. آنها با فصاحت تمام، پیشگوئیهای انجام شده در مورد مسیح را، یکی پس از دیگری تکرار می‌کنند:

آدم به شما می‌گوید که این ذریت زن است که قرار است سر مار را بکوبد.

از ابراهیم بپرسید، به شما می‌گوید که این «ملکیصدق پادشاه سالیم» است، پادشاه صلح و سلامتی (پیدایش ۱۴ آیه ۱۸).

یعقوب به شما می‌گوید که او شیلوه از سبط یهودا است. اشعیا به شما می‌گوید که او «عمانوئیل»، «عجبیب، مشیر، خدای قدیر، پدر سرمدی، خدای سلامتی» است، (اشعیا ۷ آیه ۱۴؛ ۹: ۶)؛ ارمیا به شما می‌گوید که او شاخه داود، «یهوه، عدالت ما» است، (ارمیا ۲۳ آیه ۶). دانیال به شما می‌گوید که او همان مسیح موعود است. هوشع به شما می‌گوید: او «خداؤند، خدای لشکرها؛ یادگاری او خداوند است» (هوشع ۱۲ آیه ۵).

یحیای تعمید دهنده به شما می‌گوید: «او بره خداست که گناهان جهان را برمیدارد» (یوحنا ۱ آیه ۲۹).

خداؤند بزرگ از سریر خویش اعلام نموده است که «این است پسر حبیب من» (متی ۳ آیه ۱۷).

ما که شاگردان او هستیم، اقرار می‌کنیم که عیسی، مسیح موعود، سرور حیات و منجی دنیاست. و رئیس قدرتهای تاریکی، او را تصدیق نموده، به او می‌گوید: «تو را می‌شناسم که کیستی ای قدوس خدا!» (مرقس ۱ آیه ۲۴).

۶۴ - « مردم رو به فنا »

[این فصل بر اساس انجیل مرقس ۱۱: ۱۱-۱۴ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۱؛

انجیل متی ۲۱: ۱۷-۱۹ تدوین گردیده است]

سواری ظفرمندانه مسیح به اورشلیم، سایه‌ای از آمدن ثانویه اوست، آمدن با ابرهای آسمان و با قدرت و جلال، آمدن با آوای پیروزی فرشتگان و با شادمانی مقدسین. آن وقت است که سخنان مسیح خطاب به کاهنان و فریسیان، تحقق خواهد یافت: « زیرا به شما میگوییم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویید مبارک است او که به نام خداوند میآید» (متی ۲۳: ۳۹). در رؤیای نبوی زکریا، آن روز پیروزی نهایی و همچنین محاکومیت و سرنوشت شوم آنانیکه در آمدن اولیه مسیح او را رد کردند، به او نشان داده شد: « بر من که نیزه زده‌اند، خواهند نگریست و برای من مثل نوحه‌گری برای پسر یگانه خود، نوحه‌گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخستزاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت » (زکریا ۱۲: ۱۰). مسیح وقتی که چشمانش به اورشلیم افتاد و به حال آن گریست، همان صحنه را که هنوز اتفاق نیفتاده بود، دید. او در ویرانی فیزیکی اورشلیم، نابودی نهایی آن قوم را دید، قومی که به خاطر ریختن خون پسر خدا مجرم بودند.

شاگردان، شاهد تنفر یهودیان از مسیح بودند ولی هنوز ندیده بودند که تنفر آنها به کجا ختم می‌شود. آنها در هنوز نه از وضعیت حقیقی اسرائیل و نه از مکافاتی که باید میکشید، خبر داشتند. این مطالب را مسیح با درس تمثیلی مهمی که به ایشان داد، برای آنها باز کرد.

آخرین درخواستی که از اورشلیم شد نیز بی فایده بود. کاهنان و حاکمان صدای نبی گذشته را که بواسطه جمعیت طنین انداخته بود شنیده بودند، « این کیست؟ » ولی آن را بعنوان ندای وحی نپذیرفتند. آنان در خشم و بهت تلاش کردند تا مردم را ساکت کنند. در میان جماعت، افسران رومی حضور داشتند و از دیدگاه آنان دشمنانش او را به طغیان گری متهم نموده بودند. آنها چنین عنوان کردند که او میخواهد بعنوان پادشاه در اورشلیم معبد را تصاحب و فرمانروائی کند.

البته صدای متین عیسی، برای چند لحظه خروش جماعت را ساکت کرد. او دوباره تکرار کرد برای حکومت دنیوی نیامده است؛ به زودی باید به سوی پدر خویش صعود کند، و کسانی که او را متهم میکنند، دیگر او را نخواهند دید مگر آن هنگام که در جلال باز میگردد. او گفت که در آن هنگام، متهمکنندگان، او را خواهند شناخت اما دیگر برای نجات آنها خیلی دیر خواهد بود. عیسی این سخنان

را با حزن و اندوه و با قدرتی منحصر بفرد ادا نمود. مقامات رومی ساکت و آرام بودند. هر چند که دل آنان با پرتوهای الهی چندان آشنا نبود اما به طرز بیسابقهای به شوق آمده بود. آنها در چهره آرام و موقر عیسی، نقش محبت، خیرخواهی و نجابت را میخواندند. در آنها علاقهای به عیسی پدید آمده بود که علت آن را درک نمیکردند. آنها به جای اینکه عیسی را دستگیر کنند، بیشتر از دیگران به او کرنش نشان می دادند. آنها به کاهنان و حاکمان اعتراض کردند که چرا ایجاد مزاحمت کردهاید. کاهنان و حاکمان رنجیده و شکستخورده، در حالیکه با یکدیگر مجادله میکردند، به سوی مردم رفتند و به گلایه پرداختند. در این حین، عیسی بیانکه خیلیها متوجه شوند، به سراغ هیکل رفت. در هیکل، جمعیت بسیاری به چشم نمیخورد زیرا آنچه در کوه زیتون گذشت تقریباً همه مردم را به سوی آن کوه برده بود. عیسی مدت کوتاهی در معبد ماند و با غصه آنجا را نگاه کرد و پس از آن بیرون آمده، به شاگردانش پیوست و به بیت عنیا برگشت. مردمی که میخواستند او را به تخت بنشانند، موقعی به جستجوی او پرداختند که او رفته بود.

آن شب را عیسی در دعا گذرانید و صبح فردا، دوباره به معبد آمد. در راه که میآمد، به انجیرستانی رسید. او گرسنه بود. « ناگاه درخت انجیری که برگ داشت دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود ».

آن موقع از سال، به جز در مناطق بخصوصی، فصل انجیر هنوز نرسیده بود و در اطراف بلندیهای اورشلیم، مطلب همین است که « موسم انجیر هنوز نرسیده بود ». اما در انجیرستانی که عیسی از آن میگذشت، یکی از درختها به ظاهر زودرس تر از بقیه به نظر میرسید چرا که کاملاً برگ آورده بود. این از ویژگیهای درخت انجیر است که قبل از اینکه برگ باز کند، میوه رو به رشد خود را نشان میدهد. بنابراین، آن درختی که پوشیده از برگ بود، امید میداد که میوه رسیده دارد که البته معلوم شد فقط ظاهر فریبندهای دارد. حتی با جستجوی همه شاخهای آن از قطع و نازک و پائین و بالا، عیسی « جز برگ بر آن هیچ نیافت ». آن درخت، فقط انبوهی از شاخ و برگ، انبوهی از ادعا بود و دیگر هیچ.

مسیح خطاب به آن نموده و آن درخت را لعنت کرد تا خشک شود. او گفت: « از این پس تا به ابد، هیچکس از تو میوه نخواهد خورد ». صبح فردا که منجی و شاگردانش دوباره به سوی شهر میرفتند، شاخهای خشکیده و برگهای پژمرده آن درخت، توجه آنها را به خود جلب کرد. پطرس گفت: « ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی، خشک شده! ».

اقدام مسیح مبنی بر نفرین کردن آن درخت انجیر، شاگردان را حیرتزده کرد زیرا به نظر آنها، این اقدام هیچ اشتباہی به شیوهها و اعمال او نداشت. آنها غالباً از او میشنیدند که میگفت برای محکوم کردن جهان نیامده بلکه آمده است تا جهان

بتواند از طریق او نجات یابد. آنها به یاد داشتند که او گفته است: «پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد» (لوقا ۹ آیه ۵۶). کارهای عجیب او، هرگز برای نابودی نبود بلکه برای بازسازی بود. شاگردان فقط او را در قالب کسی دیده بودند که بازسازی میکند و شفا میدهد لذا این اقدام اخیر او، چیز منحصر بفرد و بیسابقه‌ای بود. هدف از این اقدام چه بود؟ چارهای جز پرسیدن نداشتند.

خدا، «رحمت را دوست میدارد»، «خداوند میفرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریر خوش نیستم» (میکاه ۷ آیه ۱۸؛ حزقيال ۲۳ آیه ۱۱). برای مسیح، نابودسازی و درخواست مجازات، یک «عمل عجیب» است (اشعیا ۲۸ آیه ۲۱). البته او باید از روی رحمت و محبت، از آینده پرده بردارد و به انسانها نشان دهد که یک مسیر پرگناه چیست.

نفرین فرستادن به درخت انجیر، در واقع یک تمثیل عملی بود. آن درخت بی‌ثمر که در مقابل مسیح شاخ و برگ خود را با پرمداعائی به رخ میکشید، نشاندهنده قوم یهود بود. منجی میخواست به شاگردان خود بفهماند که علت اینکه اسراییل به فنا محکوم شده است، چیست و ضمناً آن حکم محکومیت تا چه اندازه قطعی است. او برای تفهیم شاگردان، برای درخت یک مفهوم معنوی قائل شد و آن را آئینه حقایق الهیاتی فرض کرد. یهودیان، خود را متخد خدا اعلام میکردند و بدین ترتیب، وجه تمایز شدیدی با سایر ملل داشتند. یهودیان به طرز ویژه‌ای محبوب و مورد لطف خدا بودند و بیش از هر ملت دیگری ادعا میکردند که عادل هستند اما حرص و آز و دنیا دوستی، آنها را فاسد کرده بود. آنها لاف دانش میزندند اما واجبات خدا را نمیدانستند و تا گلو در ریا بودند. آنها هم مثل آن درخت بیشمر، با لاف و گزار شاخ و بال خود را تا آسمان برافراشته بودند و خودنمایی میکردند و جلوه زیبایی داشتند اما در اصل، «جز برگ بر آن هیچ» یافت نمیشد. مذهب یهودی، با آن معبد پرشكوه، معبدی که آن مذبحهای مقدس را داشت، با آن کاهنان کذایی که خرقه خدائی پوشیده و با آن مراسم مذهبی گیرائی که داشت، در واقع، نما و جلوه چشمگیری برای خود دست و پا کرده بود اما از فروتنی، محبت و خیرخواهی، بیخبر بود.

همه درختهای آن انجیرستان، از میوه تهی بودند؛ اما آناییکه برگ هم نداشتند، لااقل ایجاد توقع هم نمیکردند و در نتیجه، باعث نا امیدی کسی هم نمیشدند. آن درختان بیبرگ، به غیریهودیان میمانستند. غیریهودیان، همانقدر دست خالی بودند که یهودیانی که ادعای خدا دوستی داشتند. اما خوبی غیریهودیان این بود که لااقل ادعا نمیکردند که دارند به خدا خدمت میکنند. غیریهودیان لاف نمیزندند که ما خوبیم. غیریهودیان، نایینایانی بودند که کارها و شیوه‌های خدا را نمیدیدند. در مورد غیریهودیان، میشد گفت که موسم میوه آنها هنوز نرسیده است. غیریهودیان

منتظر بودند که روز نور و امید برای آنها هم طلوع کند. یهودیان، که برکات بزرگتری از خدا گرفته بودند، به خاطر سوء استفاده از آن برکات، پیش خدا مسئول بودند. امتیازاتی که باعث فخرفروشی آنها بود، فقط جرم آنها را سنگینتر کرده بود.

عیسی گرسنه و در جستجوی خوارک به سوی آن درخت انجیر آمده بود. همان عیسی، با گرسنگی در طلب یافتن میوه‌های عدالت در یهودیان، به سراغ آنها هم رفته بود. او هدایای خود را به آنها به وفور داده بود تا بتوانند برای برکت دادن به دنیا، میوه بیاورند. فرصلها و امتیازات لازم به آنها عطا شده بود و در عوض، او در عمل پرفیض خویش، از آنها انتظار علاقه نشان دادن و همکاری داشت. او آرزو داشت که در آنها از خودگذشتگی و رحمت، غیرت برای کار خدا و روح طلب ببیند، طلب شدید نجات برای غیریهودیان. اگر آنها احکام خدا را نگاه میداشتند، همان از خودگذشتگی مسیح را به خرج میدادند. خودمحوری، مانع تابش آفتاب عشق بهخدا و انسان شده بود. آنها با خودداری از خدمت به دیگران، برای خویش تباہی به بار آوردند. آنها گوهر حقیقت را به جهانیان ندادند، همان گوهری که خدا به آنها عطا کرده بود. در آن درخت بیبر، هم میشد گناه را دید و هم مكافاتش را. آن درخت، تحت نفرین منجی، پژمرد، تباہ شد، از ریشه خشک شد و نشان داد که اگر فیض خدا از قوم یهود برداشته شود، آن قوم چه خواهد دید. حالا که آنها از به مشارکت گذاشتن برکاتشان خودداری میکنند، دیگر روی آنها را نخواهد دید. خداوند میگوید: «ای اسراییل هلاک شدی!» (هوشع ۱۳ آیه ۹).

آن اخطار، مربوط به همه دوران‌ها است. نفرین مسیح به آن درخت، به درختی که قدرت مسیح آن را خلق کرده بود، باید اخطاری تلقی شود خطاب به همه کلیساها و همه مسیحیان. هیچکس نمیتواند احکام خدا را زنده نگاه دارد مگر به دیگران خدمت کند. اما بسیاری هستند که حیات پرفیض و توأم با از خودگذشتگی مسیح را با زندگی خویش به دیگران نشان نمیدهند. برخی که تصور میکنند مسیحیانی به تمام معنا هستند، درک نمیکنند که خدمت کردن به خدا مستلزم چیست. آنها نقشه میکشند و بررسی میکنند اما برای منفعت خودشان. آنها اقدام میکنند اما به طوریکه به نفع خودشان بشود. وقت، برای آنها ارزشمند است اما فقط از این لحاظ که فرصت میدهد بیشتر به نفع خود جمع کنند. آنها در همه امور زندگی همین موضوع نفعطلبی را دنبال میکنند. آنها خدمت میکنند اما برای خودشان خدمت میکنند. خدا آنها را خلقت کرده است تا در دنیایی زندگی کنند که باید در آن خدمت کرد، خدمتی نه از روی خودخواهی بلکه بیگانه با آن. خدا طرح آنها را ریخته است تا به هر طریق ممکن، به همنوعان خویش کمک کنند. اما خود خویشتن آنقدر بزرگ است که آنها نمیتوانند چیز دیگری را ببینند. آنها با انسانیت تماسی ندارند. آنها که این چنین به خاطر خودشان زندگی میکنند، مثل آن درخت انجیر هستند، درختی که دست به هر ظاهری میزد اما بیشمر بود. آنها بیانکه توبه کنند یا ایمان داشته باشند، چهارچوبهای پرستش را رعایت میکنند. آنها

به زبان، احکام خدا را احترام میکنند اما نه با اطاعت. آنها میگویند ولی نمیکنند. مسیح، در جملهای که درباره آن درخت انجیر گفت، نشان داد که از دید او، تظاهر، چقدر نفرت‌انگیز و پوچ است. مسیح میگوید که آنکه علناً گناهکار است، نسبت به آنکه دم از خدمت به خدا میزند ولی هیچ میوه‌ای برای جلال او نمیآورد، کمتر مجرم است.

تمثیل درخت انجیر، یعنی تمثیلی که مسیح قبل از ورود به اورشلیم آنرا بیان کرد، رابطه مستقیمی با درس او داشت، درسی که با نفرین کردن آن درخت بیشمر داد. با غبان در مورد آن درخت بیمهوهای که در تمثیل عیسی ذکر شد، درخواست کرد که، امسال هم کاری به کار آن نداشته باشید تا من اطراف آن را زیر و رو کنم و به آن رسیدگی کنم. اگر میوه داد که هیچ؛ و گرنه از بیخ آنرا ببرید. می بایستی به آن درخت بیبر، رسیدگیهای بیشتر میشد. قرار بود آن درخت، از هر امتیازی برخوردار شود و اگر باز هم بیشمر ماند، آنوقت دیگر هیچ چیزی نتواند از هلاکت نجاتش دهد. در آن تمثیل، نتیجه کار با غبان، پیشگوئی نشده بود. نتیجه کار، به خود آن کسانی بستگی داشت که طرف خطاب مسیح بودند. غرض از آن درخت بیبر، همان افراد بودند، و بر عهده خود بودکه سرنوشت خویش را رقم بزنند. هر امکان و امتیازی که میشد، آسمان بر آنها نثار کرده بود، اما آنها از امتیازات اضافی خویش بهره‌ای نگرفتند. مسیح با نفرین فرستادن به آن درخت بیبر، نتیجه عاقبت ماجرا را نشان داد. آنها خودشان تصمیم به نابودی خودشان گرفتند.

برای مدت بیش از هزار سال، قوم یهود از رحمت خدا سوء استفاده کرده و داوری های او را به جان خریده بود. آنها برای اخطارهای او ارزش قائل نشده و پیامبران او را به قتل رسانده بودند. به خاطر همین گناهان، مردم ایام مسیح، با پیمودن همان میسر پیشین، مسئول تقصیرات شدند.

با رد رحمت های حاضر و هشدارها، تقصیر بر گردن آن نسل افتاد. مردم زمان مسیح، طنابی را به دست و پای خود بستند که قوم یهود، قرنها به بافت و استحکام آن کوشیده بود. در هر عصری، ایام نور و نعمت انسانها فرا میرسد، ایامی به منظور امتحان تا دیده شود که آیا ایشان با خدا مصالحه میکنند یا نه. اما برای آن فیض، حدی تعیین شده است. آن رحمت، ممکن است خوار شمرده شود و مورد قبول قرار نگیرد اما سالها طول میکشد تا آخرین تقاضای خود را بکند و برداشته شود. معمولاً آن وقت قلبها به قدری سخت شده‌اند که از پاسخگویی به روح خدا باز می‌ایستند. آنوقت آن صدای شیرین و دلپذیر دیگر به گناهکار التماس نمیکند و سرزنشها و اخطارها قطع میشوند.

برای اورشلیم، آن روز فرا رسیده بود. عیسی با اندوه فراوان به حال آن شهر محکوم به فنا گریست اما نمی توانست آن را برهاند. آن شهر، همه منابع برکت خود را تا به آخر بر باد داده بود. اسراییل با رد کردن اخطارهای روح خدا، تنها وسیله

کمک به خویش را رد کرده بود. دیگر هیچ قدرتی در میان نبود که آنها با توصل به آن نجات یابند.

قوم یهود، نمونهای از ملت‌هایی است که در هر عصری، به تقاضاهای آن محبت لایزال، بیاعتنائی میکنند. وقتیکه مسیح در آستانه ورود به اورشلیم گریه کرد، اشکهای او برای گناهان تمام قرون بود. آنایکه نکوهشها و اخطرهای خدای روحالقدس را به هیچ میگیرند، میتوانند حکم محکومیت خویش را در داوریهایی که بر اسراییل شد، قرائت کنند.

يهودیان بیایمانی کردند. اینها تجلیات قدرت خدا را شاهد بوده‌اند؛ روحالقدس با قلبشان حرف زده است؛ اما اینها به بیایمانی و سرسختی خود چسبیده بودند. خدا هشدارها و توبیخهای خود را برای اینها میفرستد اینها تصمیم ندارند به خطاهای خود اقرار کنند و پیام و پیامآور او را انکار میکنند. دقیقاً همان وسیلهای سنگ لغزش اینها میشود که خدا آن را برای درمان ایشان در نظر گرفته است.

بدین سبب اسراییل مرتد از پیامآوران خدا متفرق بود که آن پیامآور، گناهان ایشان را به رخ آنها می‌کشد، گناهانی که از نظر آنان گناه شناخته نمیشند. اخاب، ایلیا را دشمن خود حساب میکرد برای اینکه آن پیامآور، وفاداری به خرج میداد و شرارت‌های ناشناخته پادشاه را سرزنش میکرد. امروز هم خادم مسیح، نکوهشکننده گناه، با تحقیر و بیاعتنایی روبرو میشود. حقانیت کتاب مقدس و مسلک مسیح، علیه جریان پرقدرتی که سرشار از آلودگیهای اخلاقی هستند، تکاپو میکنند. پیشداوریها و تبعیش‌هایی که در دل مردم امروز است، به نسبت مردم زمان مسیح، حتی قویتر هم هست. مسیح توقعات مردم را برآورده نکرد؛ حیات او سرزنشی علیه گناهان ایشان بود و ایشان او را انکار کردند. امروز هم همینطور است، حقانیت کلام خدا، با کردار انسانها و تمایلات طبیعی آنها جور در نمی‌آید و هزاران هزار، نور آن را نفی میکنند. انسانهایی که شیطان محرك ایشان است، در مورد کلام خدا ایجاد تردید و رفتار مستقلانهای را انتخاب میکنند که خود، داور آن هستند. آنها به جای نور، ظلمت را انتخاب میکنند اما این حرکت، به قیمت جان ایشان تمام میشود. آنایی که به سخنان مسیح خرده میگرفتند، دائمًا اسباب خردگیری بیشتری در اختیارشان قرار میگرفت تا در نهایت، از حقیقت و از حیات، رویگردان شدند. حالا هم همینطور است. خدا در نظر ندارد که تا قلب گوشتش کسی ایرادی علیه حقانیت او گرفت، آن ایراد را از آن قلب بردارد. برای آنایی که انوار گرانبهای خورشید را انکار میکنند که تاریکی را روشن میکند، اسرار خدا همچنان سر باقی خواهد ماند. آن حقیقت از ایشان پوشیده شده است. آنها کورکورانه راه میروند و اگر بگوییم که تباہی و ویرانی را که روپروری آنهاست، میبینند، چنین نیست.

مسیح از فراز کوه زیتون، جهان و همه اعصار را از نظر گذرانید؛ و کلام او برای هر

جانی که برای درخواستهای رحمت الهی ارزش قائل است کاربرد داشته و مناسب است. باید گفت ای کسانیکه برای محبت او ارزش قائل نمی شوید؛ او امروز هم با شما حرف میزند و میگوید با شما هستم، آری با شما؛ شمایی که چیزهایی را باید بدانید که به آرامش و تسکین خاطر شما میشود. مسیح دارد برای شما به تلخی اشک میریزد، شمایی که به قول خود اشکی ندارید که برای خودتان بریزید. شما هم به همان بلایی دچار هستید که فریسیان دچار بودند، بلای سنگدلی کشندهای که فریسیان را بر باد داد و هر دلیلی بر فیض خدا، هر بارقه ای از نور الهی، یا روح را نرم و رام میکند یا در توبهناپذیری مأیوسانه، آن را تثبیت میکند.

مسیح تصویر اورشلیم را از پیش دید؛ دید که اورشلیم، سرسخت و توبهناپذیر باقی میماند؛ دید که به همان دلیل، همه بار گناه اورشلیم و همه عواقب انکار رحمت، بر دروازههای اورشلیم میایستد و گریبان آنرا میگیرد. هر کس که همان راه را بپیماید به همان نتیجه میرسد. خداوند میفرماید: «ای اسرائیل هلاک شدی!»، «ای زمین بشنو! اینک من بلایی بر این قوم میآورم که ثمره خیالات ایشان خواهد بود. زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترك نمودند» (هوشع ۱۳ آیه ۹؛ ارمیا ۶ آیه ۱۹).

۶۵ - « معبد بار دیگر تطهیر شد »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۱:۱۶-۲۳، ۱۲-۲۴؛ انجیل مرقس ۱۱:۱۹-۲۷، ۱۵-۱۹؛ انجیل لوقا ۱۹:۴۸-۳۳؛ انجیل یوحنا ۱۹:۲۰-۱۹ تدوین گردیده است]

مسیح در آغاز خدمت خویش آنانی را که با داد و ستد های نامقدس، هیکل را آلوده میکردند، از آنجا رانده و رفتار قاطع و خدایی او، در دلهای کسبه حقه باز، وحشت ایجاد کرده بود. او در اواخر مأموریت خود دوباره به معبد آمد و دید که معبد نه تنها همچنان مورد بیاحترامی قرار میگیرد بلکه اوضاع بدتر هم شده است. محوطه بیرونی معبد درست مثل یک دامداری شده بود. صدای حیوانات که از هر طرف به گوش میرسید، با صدای سکه هایی که در دست کسبه پایین و بالا میشد در هم میآمیخت و اغلب در های و هوی و چانه زنی فروشنده گان با مشتریها، گم میشد؛ فروشنده گانی که در میان ایشان، صاحبان مشاغل مقدس نیز دیده میشدند. رجال معبد، خودشان در کار خرید و فروش و صرافی دست داشتند. طمع، چنان بر آنها چیره شده بود که از چشم خدا، دیگر تفاوتی با دزد ها نداشتند. کاهنان و حاکمان وظیفه های را که بر عهده داشتند چندان جدی نمیگرفتند. هر وقت که موسم جشن خیمه ها یا پسح فرا میرسید، هزاران حیوان ذبح میشد و خون آنها توسط کاهنان، به مذبح پاشیده میشد. یهودیان به تقدیم کردن خون خو گرفته و اکثراً فراموش کرده بودند که ریختن خون حیوانات، به خاطر گناه انجام میشده است. آنها تشخیص نمیدادند که آن خون، تصویر قبلی یا پیش از موعدی است از خون پسر حبیب خدا، خونی که برای حیات دنیا قرار بود ریخته شود و تشخیص نمیدادند که قرار بوده است که انسانها، با تقدیم قربانیها، به طرف منجی مصلوب هدایت شوند.

عیسی به حیوانات بیگناهی که قرار بود قربانی شوند، نگاه کرد و دید که یهودیان، چگونه آن دعوت عظیم را مبدل به صحنه خونریزی و سفا کی کرده اند. آنها به جای اینکه از گناهانشان توبه کنند، قربانی کردن حیوانات را شدت بخشیده اند، انگار که میتوان خدا را با حرکات خالی از صمیمیت، جلال داد و احترام کرد. کاهنان و حاکمان، با خودخواهی و حرص و طمع، دلهای خود را سخت کرده بودند. آنها دقیقاً همان نشانه های را که باید بره خدا را به یاد می آورد، به ابزاری برای منفعت طلبی خود تبدیل کرده بودند. به همین جهت بود که تقدس عمل قربانی گذرانیدن، نزد مردم ارزش خود را شدیداً از دست داده بود. آتش غضب در عیسی زبانه

کشید؛ او میدانست خون او، که قرار بود به زودی به خاطر گناهان جهان بریزد، برای کاهنان و مشایخ به همان اندازه کم ارزش است که خون آن حیوانات، یعنی همان خوبیزی که آنها پیوسته به راه میانداختند.

مسیح، در مخالفت با مراسم آنچنانی، از انبیا نقل قول کرده بود. سموئیل گفته بود: « آیا خداوند بیشتر از دادن قربانیها و نذرها خشنود و راضی میشود یا از اطاعت از او؟ اطاعت بهتر از قربانی کردن است. فرمانبرداری بمراتب بهتر از چربی قوچ است ». و اشعیا با دیدن ارتداد یهودیان در رویای پیامبرانه، آنها را همچون حاکمان سدوم و غموره طرف خطاب قرار داد: « ای حاکمان سدوم، کلام خداوند را بشنوید و ای قوم غموره، شریعت خدای ما را گوش بگیرید. خداوند میگوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده است؟ از قربانیهای سوختنی قوچها و پیه پرواریها سیر شدهام و به خون گاوان و برهها و بزها رغبت ندارم. وقتیکه میآید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟ » و « خویشن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوهزنان را حمایت نمایید » (اول سموئیل ۱۵ آیه ۲۲؛ اشعیا ۱ آیه ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۷).

همان کسیکه این نبوت‌ها را به دهان انبیا گذاشته بود، حالا برای آخرین بار آن اخطارها را تکرار میکرد. مردم، در راستای تحقق نبوت‌ها، عیسی را پادشاه اسراییل اعلام کردند. او خصوع آنان را پذیرفته و منصب پادشاهی را قبول کرده بود. او باید در این قالب، دست به عمل میزد. او میدانست که تلاشهای او برای یک کهانت فاسد، بیهوده خواهد بود؛ با این وجود، او بایستی کار خود را انجام می‌داد؛ او می‌باشد سند مأموریت آسمانی خود را به دست یک مردم بیامان میدارد.

یکبار دیگر نگاه سوزان عیسی آن محوطه هتك حرمت شده را از دید خود گذرانید. همه چشمها به او دوخته شده بود. کاهنان، حاکمان، فریسان و غیریهودیان، با تعجب و ترس به او مینگریستند، به او که با ابهت پادشاه آسمان، در مقابل آنها ایستاده بود. الوهیت چنان در انسانیت تجلی کرد که مسیح به قدر ومنزلت و جلالی آراسته شد که پیش از آن هرگز از او هویدا نشده بود. آنها یکه به فاصله کمتری از او ایستاده بودند، تا آنجا که جمعیت اجازه میداد از او فاصله گرفتند. به استثنای چند نفر از شاگردان، کس دیگری در نزدیکی منجی باقی نماند. هر صدایی خاموش شد. سکوت عمیقی که همه جا را گرفته بود، تحملناپذیر به نظر می‌آمد. مسیح چنان با قدرت شروع به سخن گفتن کرد که هیبت او همه را تسخیر کرد: « مکتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساختهاید ». صدای او مثل رعد در هیکل پیچید. چهره او به قدری ناراحت بود که مثل آتش می‌سوخت. او با اقتداری که از صدایش لمس میشد، فرمان داد:

« اینها را از اینجا بیرون ببرید! » (یوحنا ۲ آیه ۱۶).

سه سال پیش از این، متولیان معبد به خاطر گریز از فرمان عیسی، خجل شده بودند. خود آنها هم در آن موقع از واهمهای که به آنها دست داده بود، متعجب شدند و حیران ماندند که چطور بیهیچ پرسشی، از یک فرد خاکی، اطاعت کردند. آنها احساس میکردند که آن تسلیم، به قدری مفتضحانه بوده که امکان ندارد تکرار شود. با این وصف، حالا آنها بیشتر از دفعه قبل، ترسیده بودند و شتاب بیشتری برای اطاعت از فرمان او داشتند. هیچکس نبود که جرأت کند و از عیسی بپرسد که سبب آن رفتار آمرانه چیست. کاهنان از نزد او گریختند و فروشنده‌گان چهارپایان، حیوانات خود را جلو انداختند و ترسان، دور شدند.

آنانی که از صحن معبد گریختند، در مسیر خود به جمعی برخورد کردند که با بیمار خود در جستجوی آن شفادهنده عظیم بودند. برخی از آن جمع، از دهان فراریان چیزهایی شنیدند که باعث بازگشت آنها شد. آنها از ملاقات با چنان آدم قدرتمندی وحشت داشتند، آدمی که فقط نگاهش، کاهنان و حاکمان را تارانیده است. البته از آنجا که او تنها امید آن مریض به حساب می‌آمد، اکثریت آن جمع، به امید دسترسی به او، از میان خلائقی که با عجله از رو برو می‌آمدند، راهی برای خود باز کردند. وقتی که آن جماعت از صحن معبد می‌گریختند، عده بسیاری هم در معبد ماندند. حالا این تازه رسیدگان هم به آن عده پیوستند. یکبار دیگر حیاط معبد از مریض و رو به موت پر شد و یکبار دیگر عیسی به خدمت بیماران ایستاد.

مدتی که گذشت، کاهنان و حاکمان جسارت برگشتن به معبد را پیدا کردند. حالا که واهمه بیپایه آنها فروکش کرده بود، نگرانی بر آنها چنگ میانداخت که حرکت بعدی عیسی چیست. آنها انتظار داشتند که او بر تخت داود جلوس کند. آنها بیسروصدا به معبد بازگشتند و صدای مردان و زنان و اطفالی را شنیدند که خدا را ستایش میکردند. آنها به محض ورود، در مقابل آن صحنه حیرتانگیز میخکوب شدند. آنها کوران را بینا، بیماران را شفا یافته، کرهای شنوا و فلجهایی را دیدند که از شادی جست و خیز میکردند. بچهها از شدت شوق، بیش از دیگران هیاهو میکردند. عیسی بیماریهای آنها را شفا داده بود؛ او آنها را در آغوش گرفته بود، گذاشته بود تا آن شفا یافتهها سپاس و محبت خود را با بوسیدن او به او اعلام کنند و سپس که به تعلیم مردم پرداخت، در همان حال گذاشت تا برخی از آنها لحظاتی سر بر سینه او بگذراند و چشمها خود را بینندند. حالا بچهها با شادی صدای ستایش خود را از او بلند کرده‌اند. آنها هوشیاعانهای دیروز را تکرار میکنند و شاخهای نخل را فاتحانه در مقابل منجی میرقصانند. فضای هیکل آکنده از طنین صدای آنهاست، « متبارکباد او که به نام خداوند می‌آید »، « اینک پادشاه نزد تو می‌آید، او عادل و صاحب نجات » میباشد، (زمور ۱۱۸ آیه ۲۶؛ زکریا ۹ آیه ۹).

طنین آن هلهلهها و شعارهای شادمانه و بیلگام، توهینی به رؤسای هیکل محسوب میشد. آنها نقشه کشیدند که به آن تظاهرات، به نحوی پایان دهند لذا به مردم اعلام کردند که آن فریادها و جوش و خروشها و همچنین رفت و آمد بچهها خانه خدا را بی حرمت میکند. این حرفها تأثیری بر مردم نداشت و حاکمان که وضع را چنین دیدند، به مسیح متولّ شدند: « نمیشنوی آنچه اینها میگویند؟ عیسی بدبیشان گفت: بلی مگر نخواندهای این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟ ». نبی پیشگویی کرده بوده که مسیح باید پادشاه خوانده شود و این پیشگویی می باستی به تحقق در میآمد. کاهنان و رؤسای اسراییل از اینکه ندای جلال او را در دهنده، خودداری کردند و خدا بچه ها را به تحرک و ادراست تا شاهدان او باشند. اگر بچهها آن ندا را درنمیدادند، همان ستونهای هیکل برای جلال دادن منجی دهان باز میکردند.

فریسیان، به شدت گیج و دستپاچه شده بودند چرا که کسی رهبری را به دست گرفته بود که ایشان نتوانسته بودند او را بترسانند. عیسی، به عنوان نگاهبان معبد، مقام خود را به دست آورده بود. او قبل از این، هرگز چنین اقتدار شاهانهای را قبول نکرده بود. سخنان و کارهای او، قبل هرگز چنین قدرت عظیمی را به او تفویض نکرده بودند. او در پنهان اورشلیم کارهای شگفتانگیزی انجام داده بود اما آن کارها هرگز تا به این اندازه قاطع و بهت برانگیز نبودند. کاهنان و رؤسا، در حضور مردمی که شاهد کارهای عجیب او بودند، جرأت نمیکردند علناً دشمنی خود را با او بروز بدنهند. آنها هرچند که از پاسخ اخیر او به شدت خشمگین و آشفته شده بودند، اما آن روز، کار دیگری نمی توانستند بکنند.

صبح روز بعد، سورای عالی یهود بررسی کرد تا ببیند با عیسی چه باید کرد. سه سال پیش از آن، آنها از او خواسته بودند نشانهای از مسیح موعود بودن خود را به آنها بنمایاند. از آن وقت تا حالا، او کارهای مقتدرانهای در آن سرزمین انجام داده بود. او بیماران را شفا داده بود، به طرزی معجزه‌آسا هزاران نفر را خوراک داده بود، روی آب راه رفته بود و دریای طوفانی را آرام کرده بود. او بارها چنان از درون قالب انسانها خبر داده بود که انگار کتاب گشودهای را میخواند؛ او دیوها را اخراج کرده بود و مرده را زنده گردانیده بود. آن رؤسا اسناد مسیح موعود بودن او را پیش چشم خود داشتند. حالا آنها تصمیم گرفتند که اصلاً در مورد نشان اقتدار او چیزی از او نخواهند، در عوض، حرفی از دهان او بکشند که بشود با آن حرف، وی را محکوم کرد. هنگامیکه او در هیکل مشغول تعلیم دادن بود، آنها به سراغ او رفته، پرسیدند: « به چه قدرت این اعمال را مینمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟ ». آنها انتظار داشتند که او بگوید قدرت من از خداست. البته آنها خیال داشتند که چنین جوابی را نپذیرند. اما عیسی چیز دیگری از ایشان پرسید که ظاهراً ارتباطی به موضوع آنها نداشت و پاسخ خود را مشروط به این کرد که آنها به سوال او پاسخ دهند. « تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ».

کاهنان دیدند که در مسئله غامضی گیر افتادهاند که هیچ سفسطهای نمیتواند نجاتشان دهد. اگر آنها میگفتند که تعمید یحیی از آسمان بوده، آنگاه تناقض آنان آشکار می شد. سپس عیسی از آنان می پرسید که چرا به او ایمان نیاورده اند؟ یحیی به مسیح شهادت داده بود، « نگاه کنید این است آن بُرّه خدا که گناه جهان را برミدارد » (یوحنا ۱ آیه ۲۹). اگر کاهنان شهادت یحیی را می پذیرفتند آنگاه چگونه می توانستند مسیح موعود بودن او را انکار کنند؟ اگر اعتقاد واقعی خود را تصریح می کردند، که کهانت یحیی انسانی بود، آنگاه طوفان خشم را بر خود فرود می آورند؛ چرا که مردم ایمان داشتند که یحیی نبی است.

جماعت با علاقه ای شدید منتظر تصمیم بود. آنان می دانستند که کاهنان اقرار کرده بودند که کهانت یحیی را پذیرفته اند و مردم از کاهنان انتظار داشتند تا بی چون و چرا تایید نمایند که او از سوی خدا فرستاده شده است. ولی کاهنان پس از رایزنی در خفا تصمیم گرفتند تا متعهد به انجام چنین کاری نشوند. آنان با تزویر اقرار نمودند و گفتند « نمی توانیم بگوئیم ». عیسی به آنان گفت « من نیز نمی توانم به شما بگویم که با چه قدرتی چنین اعمالی را انجام می دهم ».

کاتبان، کاهنان و حاکمان همگی خاموش مانده بودند. نومید و مبهوت و اخم در ابروان کشیده، جرات نداشتند تا با سوالات بیشتری بر مسیح هجوم ببرند. با تعلل و دودلی در ارائه پاسخ، این افراد که به اندازه زیادی احترام مردمی را که حال در کنارشان ایستاده بودند از دست دادند، مردمی که دیدند این افراد مغدور و حق بجانب مغلوب شدند.

همه این گفتار ها و کردارهای مسیح مهم بودند و تاثیر در حال افزایش آن ها تا حد زیادی پس از مصلوب شدن و عروج او ملموس بود. بسیاری از آنانی که مشتاقانه منتظر نتیجه تفتیش از عیسی بودند قرار بود که سرانجام در زمرة شاگردان او در آیند. آنایکه در ابتدا در آن روز واقعه مجذوب کلام او شدند. صحنه در صحن معبد هرگز از ذهن آنان رنگ نباخت. مقایسه بین عیسی و کاهن اعظم، هنگامی که با هم به سخن پرداختند برجسته بود. سرپرست و متولی معبد به جامه های گران قیمت ملبس بود. بر روی سرش تاجی پر زرق و برق بود. طریقه راه رفتن و ایستادن او ملوکانه بود و موها و ریش های بلند او بخارتر سن او نقره فام بود. ظاهر او مشهد کنندگان را متحیر می ساخت. در مقابل این شخصیت همایونی شکوه آسمان ایستاده بود، بدون اینکه زینت و تظاهر نمایی داشته باشد. جامه های او بخارتر مسافت لکه دار شده بود؛ سیمای او رنگ پریده بود و اندوه یک بیمار را به نمایش می گذاشت؛ با این وجود از منزلت و احسانی منقوش بود که بطور عجیب با کاهن مغدور، خود رای و متخاصم در تضاد بود. بسیاری از افرادی که شاهد کلام و کردار عیسی در معبد بودند او را بعنوان نبی خدا در قلب خود تقدیس نمودند. به محض اینکه احساسات عمومی به هواداری از او برانگیخته شد،

آنگاه نفرت کاهنان نسبت به عیسی افزایش یافت. حکمتی که بموجب آن، او توانست از دامی که برای او پهن کرده بودند بگریزد، گواه و دلیل تازه‌ای مبنی بر الوهیت او شد و بادی بود که بر خرمن آتش خشم آنان وزید.

هدف مسیح در کشاکشی که با شارعین یهود داشت، این نبود که حریفان را خجل کند. یعنی او از اینکه آنها را در مخصوصه بیند، شاد نمیشد بلکه در واقع میخواست درس مهمی به آنها بدهد. او اجازه میدهد تا دشمنانش در آن دامی بیفتند که خود ایشان برای او پهن کردند، به این امید که سختی حاصل از آن، باعث تزکیه و اصلاح آنها شود. وقتی که آنها بهزبان خود اقرار کردند که در مورد هویت و شخصیت یحیای تعمید دهنده چیزی نمیدانند، فرصتی به دست آمد که با استفاده از آن میشد به آنها فهماند و در عین حال، اخطاری به آن همه اخطارهای پیشین افزود.

او گفت: « لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: ای فرزند! امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو. در جواب گفت: نخواهم رفت. اما بعد پشیمان گشته برفت. و به دومین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: ای آقا! من میروم. ولی نرفت. کدامیک از این دو، خواهش پدر را بهجا آورند؟ ». »

این سؤوال ناگهانی باعث شد تا حصاری را که مخاطبین خود را در آن محفوظ داشته بودند از هم شکسته شود. آنها که بدقت تمثیل را دنبال کرده بودند بی درنگ پاسخ دادند: « اولین ». عیسی نگاه خود را به آنها دوخته، با لحنی تن و قاطع جواب داد: « هر آینه به شما میگوییم که باجگیران و فاحشهایا قبل از شما داخل ملکوت خدا میگردند، از آنرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشهایا بدو ایمان آورند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشیدید تا بدو ایمان آورید ».

کاهنان و حاکمان چارهای نداشتند جز اینکه پاسخ درستی به سؤال مسیح بدهند و بدین ترتیب او نظر آنها را به آن پسر نخستین جلب کرد. این پسر، نمایانگر باجگیرها بود، یعنی کسانی که فریسیان از ایشان نفرت داشتند. باجگیرها اشخاصی به شدت فاقد اخلاق بودند. آنها در اصل متاجوزین از شریعت خدا بودند و زندگی آنها نشان میداد که در مقابل واجبات خدا شدیداً مقاومت میکنند. آنها حقناشناس و نامقدس بودند؛ یعنی وقتی که گفته میشد بروید در تاکستان خداوند کار کنید، جواب منفی آنها معجونی از اهانت و غرور بود. البته وقتیکه یحیی آمد و به توبه و تعمید موعظه کرد، باجگیرها پیام او را پذیرفتند و تعمید گرفتند.

« پسر دومی نمایانگر رهبران قوم یهود بود. برخی از فریسیان، توبه کردند و از

یحیی تعمید گرفتند؛ اما همینها که در اصل راهبری قوم یهود را بر عهده داشتند، آمدن یحیی از سوی خدا را به رسمیت نمیشناختند. اخطارها و تهدیدهای او، به اصلاح آنها منجر نگردید. لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند «(لوقا ۷: ۳۰). آنان پیام او را خوار شمرده بودند. مانند پسر دوم، وقتی پدرش او را به کار دعوت کرد، در جواب گفت: «ای آقا! من میروم، اما نرفت»، آن کاهنان و حاکمان نیز به زبان اظهار اطاعت اما در عمل نافرمانی کردند. آنها چه سخنها که از دینداری خود نمیگفتند؛ آنها ادعا میکردند که احکام خدا را بهجا میآورند اما فقط به غلط فرمان میبردند. باجگیرها به عنوان اشخاص بیدین از سوی فریسیان سرزنش و لعنت میشدند اما با ایمان و عمل خود نشان دادند که پیش از آن اشخاص بیدین از سوی فریسیان سرزنش و لعنت میشدند اما با ایمان و عمل خود نشان دادند که پیش از آن اشخاص به ملکوت آسمان میروند. اشخاصی که هم خود را عادل میدانستند و هم نور عظیمی به ایشان داده شده بود اما رفتارشان با ادعای مؤمن بودنشان مطابقت نداشت.

کاهنان و حاکمان تصمیم نداشتند که زیر بار این حقایق روشنگرانه بروند؛ آنها به این امید که عیسی چیزی بگوید که بشود علیه خود او به کار برد، ساكت مانند؛ اما هنوز چیزهایی مانده بود که باید بار آنها را تحمل میکردند.

مسیح گفت: «مثلى دیگر بشنوید: صاحبانهای بود که تاکستانی غرس نموده، خطیرهای گردش کشید و چرخشتنی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوههای او را بردارند. اما دهقانان، غلامان او را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتد و بعضی را سنگسار نمودند. باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوك نمودند. بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت. اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است. بیائید او را بکشیم و میراثش را ببریم. آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند. پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟».

همه حاضران، مخاطب عیسی بودند اما کاهنان و رؤسا جواب او را دادند. آنها گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوههایش را در موسم بدو دهند». کسانی که این حرف را زدند، ابتدا متوجه نبودند که نکته ای که آن تمثیل بود، شامل حال خودشان میشد اما به محض جواب دادن، فهمیدند که با بیان آن نکته، خودشان را محکوم کردهاند. در تمثیل مزبور، صاحبانه، نمایانگر خداست. تاکستان نمایانگر قوم یهود است، و حصار دور باغ، نمایانگر احکام است، احکام آسمانی برای حفاظت است. آن برج نشانهای از هیکل بود. ارباب تاکستان، هر چه را که سعادت آن تاکستان را تضمین

میکرد، فراهم آورده بود. او میگوید: « برای تاکستان من، دیگر چه توان کرد که من نکرم؟ » (اشعیا ۵ آیه ۴). با آن تمثیل، مراقبت تام خدا از اسراییل بیان شد. و همانطوریکه آن باغبانان موظف بودند سهم عادلانهای از میوه تاکستان را به خداوند آن بازگردانند، قوم خدا نیز موظف بودند در جواب آن امتیازات مقدس، با زندگی خود او را تکریم کنند و جلال دهند. اما همانگونه که آن باغبانان، غلامانی را کشتند که ارباب، آنها را برای میوه فرستاده بود، یهودیان هم انبیایی را به مرگ محکوم کردند که خدا آنها را برای دعوت به توبه فرستاده بود. پیامبر بود که پس از پیامبری به قتل می رسید و چنین بود که نکته آن تمثیل به قدری روشن و قطعی فهمیده میشد که برای یهودیان صادق بود. کاهنان و حاکمان، در آن پسر محبوبی که صاحب تاکستان، آخر از همه، او را به سوی خادمان نافرمان خود فرستاد، تصویر واضح عیسی و سرنوشت حتمی او را دیدند، پسر محبوبی که آنها او را گرفتند و بیرون بردن و کشتند. کاهنان و حاکمان، همانطور که آنجا ایستاده بودند، نقشه قتل او را در سر داشتند، او را که پدر به عنوان آخرین دادرس، به سوی آنها فرستاده بود. تصویر آن مكافاتی که باغبانان ناسپاس پس دادند، تصویر فرجام شوم آنانی بود که مسیح را به مرگ محکوم میکردند.

نجات دهندهای که با دلسوزی به ایشان نگاه میکرد، ادامه داد: « مگر در کتب، هرگز نخواندهاید این سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. از این جهت شما را میگوییم که مملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتنی که میوهاش را بیاورند، عطا خواهد شد. و هر که بر آن سنگ افتاد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتاد، نرمش سازد ».

این نبوت، همان نبوتی بود که یهودیان غالباً آن را در کنیسهای خود تکرار میکردند و به مسیح موعود ربط میدادند. مسیح، سنگ زاویه یا سنگ بنای نقشهای بود که یهودیان را برای آینده نگاه میداشت و در عین حال سنگ بنای نقشه کلی نجات بود. اما همین سنگ بنا را، سازندگان یهودی، یعنی همان کاهنان و رؤسای اسراییل، داشتند رد میکردند و کنار میگذاشتند. منجی توجه آنها را به نبوتها بی جلب میکرد که خطر پیش رو را به آنها یادآور میشد. او با هر وسیلهایی که داشت، سعی کرد عاقبت اقدامی را که در شُرُف انجام آن بودند به آنها تفهیم کند.

و سخنان او هدف دیگری را هم دنبال میکرد. مسیح با مطرح کردن این سئوال که « پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟ » « قصد داشت پاسخ را از دهان خود فریسیان بیرون بیاورد. او قصد داشت کاری کند که آنها، خود را محکوم کنند. اخطارهای او نمی توانستند آنها را به توبه بکشانند، مُهری بود که به پای سند نابودی ایشان میخورد و او آرزو میکرد آنها متوجه شوند که دارند برای خود، نابودی تدارک میبینند. او قصد داشت به آنها نشان دهد که خدا با پس

گرفتن امتیازات قومی آنها، کار عادلانهای میکند و این کار را شروع کرده است و به پایان خواهد برد و پایان آن فقط به ویرانی معبد آنها و شهر آنها ختم خواهد شد بلکه قوم را نیز پراکنده و پریشان میکند. شنوندگان، اخطار لازم را گرفتند اما پای حرفی که از دهان خودشان خارج شد نایستادند. کاهنان و حاکمان آماده بودند که با گفتن «این وارت است. بیائید او را بکشیم»، مصدق کامل آن تمثیل بشوند. «و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند»، زیرا احساسات عمومی به نفع مسیح بود.

مسیح با نقل آن نبوت در مورد سنگ رد شده، به چیزی اشاره کرد که در تاریخ اسراییل عملًا اتفاق افتاده بود، اتفاقی که علاوه بر اینکه به هنگام آمدن مسیح کاربرد خاصی داشت و با شدت بخصوصی یهودیان را متهم و مجرم میساخت، درسی هم برای ما دارد. وقتی که معبد سلیمان در حال بنا بود، همه سنگهایی که برای شالوده و دیوارها لازم بود، در معدن تهیه و آماده شدند. کسی حق نداشت پس از آوردن آنها از معدن، روی آنها کار کند و ابزار به کار گیرد، بنایان هم فقط حق داشتند آنها را سر جای خود، کار بگذارند و بس. در آن میان، قطعه سنگی را هم به منظور استفاده در شالوده ساختمان، آورده بودند که اندازه غیرعادی و شکل عجیب و غریبی داشت اما کارگران، جائی برای استفاده از آن پیدا نکردند و آن را قبول نکردند. سنگ مزبور باعث مزاحمت بود و بیمصرف بر سر راه رفت و آمد آنها افتاده بود. مدتها گذشت و آن سنگ، یک سنگ قبول نشده باقی ماند اما وقتیکه بنایان به جائی رسیدند که میخواستند سنگ بنا یا همان سنگ زاویه ساختمان را کار بگذارند، در جستجوی سنگ مناسب آن برآمدند. آنها زمانی را صرف پیدا کردن سنگی کردند که هم اندازه، هم شکل و هم مقاومت لازم را داشته باشد و به اصطلاح، هم قواره آنها برای آن نقطه، نادانی به خرج میدادند و انتخاب فشار را داشته باشد. اگر آنها برای آن نقطه، نادانی به خطر میانداختند. سنگ آن نقطه میکردند، امنیت کل ساختمان را به خطر میانداختند. سنگ آن نقطه میباشت تحمل گرمای آفتاب، سرمای یخband و فشارهای حاصل از باد و طوفان را داشته باشد. سنگهای مختلفی به دفعات برای آنجا انتخاب شدند اما زیر فشار فراوان، تاب نیاوردند و تکه تکه شدند. بعضی سنگهای دیگر، تحت تغییرات شدید دما، نشان دادند که تحمل آن را ندارند. اما بالاخره توجه اشخاص به آن سنگ نامقوبلی که مدتها آنجا افتاده بود، جلب شد. آن سنگ در معرض آفتاب، سرما، گرما و طوفان قرار داشت و کوچکترین ترکی برنداشته بود. معماران، آن سنگ را آزمایش کردند و آن سنگ از همه آزمایشها سربلند بیرون آمد. فقط یک آزمایش باقی ماند. اگر آن سنگ میتوانست فشار بسیار شدید لازم را تحمل کند، آنوقت آنها میتوانستند آن را به عنوان سنگ زاویه انتخاب کنند. آزمایش مزبور انجام شد. آن سنگ، قبول و در محل، نصب شد و آنها دریافتند که به طرز عجیبی مناسب آن مکان است. در رؤیایی نبوی به اشعا نشان داده شد که آن سنگ، نمادی از

مسيح است. اشعيا ميگويد:

« خداوند را تقديس نمایيد و او ترس و خوف شما باشد. و او (براي شما) مكان مقدس خواهد بود اما برای هر دو خاندان اسراييل سنگ مصادم و صخره لغزشده و برای ساکنان اورشليم، دام و تله. و بسياري از ايشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بدام افتاده، گرفتار خواهند گردید » (اشعيا ۸ آيه ۱۳ تا ۱۵). اشعيا نبي در آن رؤيا آمدن اوليه مسيح را ديد و فهميد رفتاري که با سنگ بنای اصلی معبد سليمان شد، نشانه رفتاري است که با مسيح ميشود و مسيح می بايستی همان آزمایشات را از سر بگذراند. « بنابراین خداوند يهوه چنین ميگويد: اينك در صهيون سنگ بنیادی نهادم يعني سنگ آزموده و سنگ زاويهای گرانبها و اساس محکم. پس هر که ايمان آورد، تعجیل نخواهد نمود » (اشعيا ۲۸ آيه ۱۶).

خدا با حکمت بيپايان خود، آن سنگ بنا را برگزید و در محل نصب کرد. او آن سنگ را « شالوده محکم » خواند. جهان میتواند بارها و غمهای خود را بر آن بگذارد؛ او میتواند همه آنها را تاب بیاورد. جهان میتواند با امنیت کامل بر آن اساس، بنیاد نهاده شود. مسيح سنگ است « سنگ آزموده ». آنانيکه به او اعتماد و توکل ميکنند، هرگز نوميد نخواهند شد. او هر آزمونی را از سر گذرانيده است. او متحمل بار گناه آدم و گناه اعقاب او بوده و نشان داده که قدرت او بيش از قدرتی است که برای غلبه بر قدرتهای شرير لازم است. او بارهای را که بر او افکنده شده، بردۀ است، بارهای که هر گناهکار توبهکار بر او افکنده است. هر قلب گناهآلودی، در مسيح آرامش و آسایش يافته است. او اساس و شالوده استواری است. همه آنهايکه او را تکيهگاه خود ميکنند، در ايمني تمام و تمام ساكن هستند.

در نبوت اشعيا، مسيح هم اساس محکم و هم سنگ لغزش خوانده شده است. پطرس رسول که با الهام از روح القدس مينوشت، به روشنی نشان داد که مسيح برای چه کسانی اساس محکم و برای چه کسانی سنگ مصادم است:

« زيرا شما در تجربة خود مهر و محبت خدا را ديدهاید. پس به سوي او، يعني آن سنگ زنده که مردم رد کردند، اما درنظر خدا برگزیده و گرانبهاست بيایيد. پس به سوي او، يعني آن سنگ زنده که مردم رد کردند، اما درنظر خدا برگزیده و گرانبهاست بيایيد. و شما نيز مانند سنگهاي زندهای هستيد که خانهای روحانی از شما بنا ميشود و در آن خانه، شما به عنوان کاهنان مقدس، قربانیهای روحانی را که درنظر خدا پسندیده است، به وسیله عيسی مسيح بگذرانيد. زيرا كتاب مقدس ميفرماید: در صهيون سنگ زاوية ممتاز و گرانبهاي قرار ميدهمو هرکه به آن ايمان آورد هرگز شرمدار نخواهد شد. برای شما ايمانداران، اين سنگ ارزش بسیار دارد. اما برای بيایمانان، آن سنگی که بيایان رد کردهاند، اکنون مهمترین سنگ بنا شده

است. و همچنین سنگ است که آنها را میلغزاندو صخرهای است که روی آن خواهند افتاد. آری، آنها بر روی کلام خدا میافتدند، زیرا به آن ایمان نمیآوردند. پس سرنوشت آنها همین بود «(اول پطرس ۲ آیه ۳ تا ۸).

برای آنایکه ایمان داشته باشند، مسیح سنگ محکم شالوده بناست. آنایکه ایمان داشته باشند یعنی روی آن سنگ افتاده و شکسته‌اند. اینجاست که تسليم شدن به مسیح و ایمان به او مطرح است. افتادن روی آن سنگ و شکسته شدن یعنی دست برداشتن از خود را عادل دانستن یعنی با فروتنی یک طفل به سوی مسیح رفتن، توبه کردن از تخطیات و تجاوزات، یعنی باور کردن محبت بخشایشگر او و همچنین با ایمان و اطاعت است که ما مسیح را اساس و شالوده بنای خود میکنیم.

يهودی و غيريهودی ندارد، همه بر اساس آن سنگ زنده میتوانند بنا شوند. این اساس تنها اساسی است که میتوانیم با اینمی و خیال راحت بر آن بنا شویم. این شالوده عریض است، برای همه جا دارد و برای اینکه وزن و بار همه جهان را تحمل کند، به اندازه کافی محکم است و با مرتبط بودن با مسیح، یعنی آن سنگ زنده، همه آنانی که بر آن اساس بنا میکنند به سنگهای زنده تبدیل میشوند. بعضی اشخاص به وسیله کوششهای خودشان، تراش میخورند، صیقل میشوند و نقش و نگار میگیرند؛ اما چون با مسیح مرتبط نشده‌اند، نمیتوانند به «سنگهای زنده تبدیل شوند. بدون آن ارتباط، هیچ انسانی نمیتواند نجات یابد. بدون اینکه حیات مسیح در ما باشد، نمیتوانیم در برابر تندباد و سوسه تاب بیاوریم. امنیت ابدی ما وابسته به این است که بر اساس و شالوده محکم بنا شده باشیم. جماعت، امروز دارند بر شالودهای میسازند که محک نخورده است. هنگامیکه باران میبارد، تندباد میوزد و سیل جاری میشود، خانه آنها فرو میریزد زیرا بر آن صخره ابدی، سنگ اصلی زاویه، مسیح عیسی پیریزی نشده است.

برای آنایکه «اطاعت کلام نکرده، لغش میخورند، مسیح صخره مصادم است. اما آن سنگی که معماران رد کردند، همان سر زاویه گردیده است. مسیح مثل آن سنگ نامقبول، در مأموریت زمینی خویش با بیتوجهی و سوء بدخورد روبرو شد. او خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنجیده.... و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم » بود (اشعیا ۵۳ آیه ۳). البته زمان جلال یافتن او چندان دور نبود. او با برخاستن از مردگان، «پسر خدا از مردگان به قوت»، خوانده شد، (رومیان ۱ آیه ۴). او هنگام آمدن دوباره خویش، به عنوان خداوند آسمان و زمین پدیدار خواهد شد. آنایکه حالا در آستانه مصلوب کردن او هستند، عظمت او را به رسمیت خواهند شناخت. جلوی چشم کائنات، آن سنگ رد شده، به سر زاویه تبدیل میشود.

« و اگر آن بر کسی افتاد، نرمش سازد ». مردمی که مسیح را رد کردند قرار بود به

زودی نابودی شهر و ملت خود را ببینند. جلال آنها نابود میشد و مثل غبار در مقابل باد پراکنده میشدند و چه چیزی باعث نابودی یهودیان شد؟ اگر آنها بر آن صخره بنا میکردند، امنیت ایشان میشد. این نیکویی خدا بود که خوار شمرده شد، عدالت بود که دست رد بر سینه خود دید، رحمت بود که به هیچ انگاشته شد. مردمان خود را در مخالفت با خدا قرار دادند و همه آنچه که می‌باشد نجات ایشان میشد، به نابودی ایشان تبدیل شد. همه آنچه را که خدا برای حیات مقرر کرد، آنها دیدند که به مرگ انجامید. در تصلیب مسیح به دست یهودیان، ویرانی اورشلیم مسجل بود. در آن خون ریخته شده بر فراز جلبتا، و زنی بود که این دنیا و دنیای آتی ایشان را به عمق نابودی برد. این چنین است که در آن روز عظیم نهایی، داوری به سراغ آنانی میآید که فیض خدا را نپذیرفتند. مسیح، یعنی سنگ مصادم آنها، در آن هنگام همانند کوهی که خواهان انتقام است، بر آنها پدیدار میشود. جلال روی او که برای عادلان، حیات است، برای شریران آتش فروبرنده خواهد بود. گناهکار آن محبت انکار شده، آن فیض تحریر شده، نابود خواهد شد.

عیسی با بسیاری تشبیهات و تکرار اخطارها، به یهودیان نشان داد که نتیجه نفی کردن پسر خدا چیست. او با آن سخنان، مردم همه اعصار را مخاطب خود قرار داد، مردمی که از پذیرش او به عنوان رهاننده خویش، سر باز میزنند. هر اخطاری که او داد، خطاب به این مردم است. هیکل بیحرمت، پسر نافرمان، دهقانان خطاکار، معماران و بنایان خودبین، همه و همه چیزهایی هستند که همه در مسیر پیموده یک گناهکار، منعکس هستند. تا وقتی که او توبه نکرده است، سرنوشت شومی که آن همه بر خلاف آن حرف میزنند، متعلق به اوست.

۶۴ - « مجادله »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۲:۴۶-۱۵؛ انجیل مرقس ۱۳:۴۰-۱۳؛ انجیل لوقا ۲۰:۴۷-۲۰ تدوین گردیده است]

کاهنان و حاکمان در سکوت به سرزنشهای تند مسیح، گوش دادند. آنها نمی‌توانستند اتهامات او را تکذیب کنند بلکه فقط بیشتر مصمم می‌شدند که او را به دام بیندازند و از همین رو، جاسوسانی را به سوی او فرستادند. آن جاسوسان، « خود را صالح مینمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند ». آنها فریسیان مسن را که عیسی غالباً با آنها ملاقات می‌کرد، نفرستادند بلکه جوانان تند مزاج و متعصب را فرستادند و خیال می‌کردند که مسیح آنها را نمی‌شناسد. عده‌ای از جاسوسان هیرودیس هم همراه آن جماعت بودند تا سخنان مسیح را بشنوند و در محکمه علیه او شهادت دهند. فریسیان و طرفداران هیرودیس دشمنی شدیدی با یکدیگر داشتند اما حالا در عداوت با مسیح، متحد شده بودند.

فریسیان همیشه در مقابل باج و خراج تحمیلی رومیان، به چانهزنی می‌پرداختند. آنها پرداخت مالیات را خلاف احکام خدا میدانستند. حالا ایشان فرصتی میدیدند که می‌شد عیسی را در چنبره انداخت. آن جاسوسان نزد او آمدند و با صمیمیتی ساختگی که انگار میخواهند تکلیف خود را بدانند، گفتند، « ای استاد! میدانیم که تو به راستی سخن میرانی و تعلیم میدهی و از کسی روداری نمیکنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی. آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدھیم یا نه؟ »

این کلمات که « میدانیم که تو به راستی سخن میرانی و تعلیم میدهی »، در صورتیکه از عمق دل آنها ادا می‌شد، به طرز فوق العادهای پذیرنده‌گی آنها را اعلام می‌کرد. هر چند که آن شهادت ایشان درست بود اما در واقع به قصد فریب حرف میزدند. فریسیان میدانستند که مسیح، به درستی سخن می‌گوید و تعلیم میدهد و همین گواهی ایشان، مبنای داوری بر ایشان خواهد بود.

آنها یکی که آن سؤوال را برای عیسی مطرح کردند، خیال می‌کردند که هدف اصلی خود را به خوبی پشت آن سؤوال مخفی کرده‌اند اما قلب آنها را مثل نوشتاهای که پیش چشمش باشد، خواند و ریاکاری آنها را بر ملا ساخت. او گفت: « مرا برای چه امتحان می‌کنید؟ » و بدین ترتیب با نشان دادن اینکه اهداف پشت پرده آنها را می‌خواند، علامتی به آنها داد که آنها درخواست آن را نداشتند. وقتی که او گفت: « دیناری به من نشان دهید »، آنها گیجتر شدند. آنها سکه‌ای بیرون آوردند و او پرسید: « صورت و رقمش از کیست؟ » ایشان در جواب گفتند: « از قیصر است ». و به نقش روی سکه اشاره کردند. عیسی گفت: « پس مال قیصر را به قیصر رد

کنید و مال خدا را به خدا ».

آن جاسوسان از عیسی انتظار داشتند که مستقیماً به سؤوال آنها جواب بدهد و بله یا نه بگوید. اگر او میگفت خراج دادن به قیصر نامشروع است، گزارش او را به مقامات رومی میدادند و برای تحریک شورش دستگیر میشد. اما اگر خراج دادن را مشروع میشمرد، آنها در مقابل مردم، او را متهم میکردند که مخالف شریعت خدادست. حال آنها دست از پا درازتر و با نقشه نقش بر آب شده، دیدند که روش استسفاری یک کلمه‌ای و مطالبه‌آری یا نه، چیز دیگری برای گفتن نگذاشته است.

پاسخ مسیح برای طفره رفتن نبود بلکه پاسخ سنجیدهای بود که به آن پرسش داده شد. او در حالیکه سکهای را در دست داشت که منقش به نام و تصویر قیصر بود، اظهار داشت که تا وقتی که آنها تحت حمایت قدرت روم زندگی میکنند، باید آنگونه که آن قدرت، خواهان است، از آن حمایت کنند مگر اینکه چنین کاری با وظیفه والاتر آنها مغایرت داشته باشد. البته آنها می‌باشند در عین حال که مقید به قوانین منطقه‌ای باشند، در همه اوقات، در درجه اول تابع خدا باشند.

این سخن منجی که « مال خدا را به خدا بدهید »، در واقع توبیخ شدید، علیه یهودیانی بود که به تحریک میپرداختند. اگر آنها تکالیف خود نسبت به خدا را انجام میدادند، ملت شکست خوردهای نمیشندند که ملت غریبهای بر آنها خدایی کند. در آنصورت هیچ پرچم رومی بر فراز اورشلیم در اهتزاز نبود، اصلاً دروازه‌های رومی بر دروازه‌های آن شهر نمیایستاد، به هیچ وجه حاکم رومی داخل آن باروها فرمان نمیراند. قوم یهود در آن زمان، داشت جرمیه روگردانی از خدا را پس میداد.

هنگامیکه فریسیان پاسخ مسیح را شنیدند، « متعجب شدند و او را واگذارده برفتند ». او دو رنگ و پیشداوری آنها را سرزنش و در انجام این کار اصل مهمی را هم بیان کرده بود، اصلی که بهوضوح، حدود مسئولیت انسان نسبت به حکومت مدنی و تکلیف او نسبت به خدا را، تعریف میکند. اینجا به سؤوال آزاردهندهای که ذهن سیاری را به خود مشغول کرده بود، جواب داده شد. گذشته از هر چیز، باید اعتراف کرد که آن سؤال، به اصل مهم و درستی اشاره میکرد و با اینکه دریافت کنندگان پاسخ عیسی عمدهاً دل چرکین از آنجا رفتند، اما متوجه شدند که آن اصل مهم و درست، چه خوب تشریح شد و علاوه بر این، مسیح تا کجا کار را تشخیص میدهد.

هنوز مدتهاز سکوت فریسیان نگذشته بود که صدوقيان با سؤوالات حیله‌گرانه خود، پیش آمدند. آن دو حزب یعنی فریسیان و صدوقيان، شدیداً مخالف یکدیگر بودند. فریسیان به سختی به سنت چسبیده بودند. آنها مراسم ظاهری را با دقیقت اجرا میکردند، با وسواس، عمل تطهیر را انجام میدادند، روزه میگرفتند، دعاهای طویل میخواندند و با خودنمایی صدقه میدادند. البته مسیح، عیان کرد که آنها با

گنجانیدن فرامین انسان در اصول تعلیماتی خویش، احکام و شریعت خدا را از درون تھی کرده‌اند. طبقه فریسی، طبقهای متعصب و ریاکار بود اما در میان ایشان زاهد حقیقی هم پیدا می‌شد، زاهدانی که تعلیمات مسیح را پذیرفتند و شاگرد او شدند. صدوقيان، سنتهای فریسيان را محاکوم میدانستند. آنها ظاهراً بیشتر متون مقدس را قبول داشتند و می‌گفتند که آن متون بايستی دستورالعمل زندگی باشد؛ اما در عمل، مردمی شکاک، فلسفی و مادی گرا بودند.

صدوقيان، وجود فرشتگان، برخاستن از مردگان و اصل حیات آتی و پاداشها و مكافاتهای آن حیات را انکار می‌کردند. آنها در مورد تمام این نکات، با فریسيان اختلاف نظر داشتند اما بحث عمدۀ آن دو حزب، بر سر برخاستن پس از مرگ بود. فریسيان قاطعانه اعتقاد داشتند که قیامت وجود دارد اما در مباحثه بر سر حالت و وضعیت انسانها در قیامت، بین خودشان هم مشکل داشتند. مرگ برای آنها به یک معماً لاینحل تبدیل شده بود و چون از پس استدلالات صدوقيان در این زمینه برنمی‌آمدند، دائمًا به عصبیت آنها دامن زده می‌شد. مباحثات آن دو حزب معمولاً به مجادلات خشمگینهای منجر می‌شد که فاصله آن دو را از یکدیگر بیشتر می‌کرد.

از لحاظ تعداد، صدوقيان خیلی کمتر از حریف بودند و نفوذ چندانی در میان مردم عادی نداشتند اما بسیاری از آنان ثروتمند بودند و از این لحاظ، نفوذ خاص خود را داشتند. در میان صدوقيان، کاهن بسیار بود و کاهن اعظم هم معمولاً از بین آنها انتخاب می‌شد. در هر حال، این موضوع و دقیقاً همین موضوع، باعث می‌شد که آنها عقاید شکاکانه خود را در صدر اعتقادات خود قرار ندهند. صدوقيان با توجه به کثرت و محبوبیت فریسيان، و تصدی مشاغل کاهنانه بهتر میدیدند که بر حسب ظاهر، اصول اساسی فریسيان را مسلم بگیرند اما این حقیقت مهم که کاهنان معمولاً از صدوقيان بودند، باعث می‌شد که عقاید غلط آنها راه نفوذ پیدا کند.

صدوقيان، تعلیمات عیسی را نفی می‌کردند؛ آخر او به وسیله روحی جان گرفته بود که ایشان تجلی آن را به آن شکل قبول نداشتند؛ از طرف دیگر تعلیمی که او در مورد خدا و حیات آتی میداد، با فرضیات آنها مطابقت نداشت. آنها خدا را به عنوان تنها موجود برتر از انسان، قبول داشتند؛ اما بحث آنها این بود که یک پوردگار عاقبتاندیشی که زندگی انسان را از بالا کنترل کند و دید آینده‌نگرانه الهی، انسان را نمی‌گذارد که اخلاقاً آزاد باشد و اگر آن دید و آن کنترل برقرار باشد، انسان به مرتبه یک بردۀ سقوط می‌کند. عقیده آنها این بود که خدا که انسان را آفرید، او را به حال خود رها کرد و از بالا بر او تأثیر نمی‌گذارد. آنها اصرار داشتند که انسان آزاد است که زندگی خود را بکند و حوادث دنیا را هر طور که بخواهد شکل دهد؛ یعنی سرنوشت انسان، در دست خود اوتست. آنها قبول نداشتند که روح خدا از طریق تلاشهای انسان یا وسائل طبیعی، کار کند. با تمام اینها، ایشان باور داشتند که

انسان از طریق به کار گرفتن صحیح نیروهای طبیعی خود، میتواند ارتقاء پیدا کند و نورانی شود؛ باور داشتند که زندگی انسان میتواند با ریاضتها و سختگیریهای شدید، تطهیر شود.

عقایدی که آنها در مورد خدا داشتند، شخصیت آنها را به شکل خاصی درآورده بود. از آنجا که آنها فکر میکردند خدا علاوه‌های به انسان ندارد، توجه چندانی به همنوع خود و حتی به یکدیگر نداشتند لذا اتحاد آنها محکم نبود. از آنجا که تأثیر روحالقدس بر رفتار انسان را باور نداشتند، قدرت او را در زندگی خودشان از دست داده بودند. آنها هم مثل باقی یهودیان، لاف میزدند که از شکم مادر، فرزند ابراهیم هستیم و دو دستی به واجبات شریعت چسبیده‌ایم؛ البته ایشان از روح حقیقی احکام و ایمان و خیرخواهی ابراهیم، به کلی بیخبر بودند. آنها عواطف و علاقه‌طبیعی خود را در باریکه‌ای محبوس کرده بودند. آنها عقیده داشتند که همه انسانها میتوانند رفاه و برکت را برای زندگی خود تأمین کنند؛ قلوب ایشان از احتیاجات و رنجهای دیگران بویی نبرده بود. ایشان فقط برای خود زندگی میکردند.

مسیح با سخنان و اعمال خویش، شهادت داد که قدرتی آسمانی وجود دارد که تأثیراتی فوق طبیعی ایجاد میکند، که ماورای حیات حال، حیاتی آتی هست، که خدا به عنوان پدر فرزندان آدم، همواره نگران منافع حقیقی آنهاست. او کار کردن قدرت الهی را در زمینه خیرخواهی و دلسوزی، آشکار کرد و چنین چیزی، انحصار طلبی خودخواهانه صدوقيان را توده‌نی زد. او تعلیم داد که هم برای خیریت مقطعي و هم برای خیریت ابدی انسان، خدا به وسیله روحالقدس، در قلبها تأثیر میگذارد. او نشان داد خطاست که برای تغییر شخصیت، یعنی کاری که فقط باید به وسیله روح خدا انجام شود، به قدرت انسان تکیه کرد.

صدوقیان معزم شده بودند تا این تعالیم را بی اعتبار کنند. آنها که به دنبال مباحثه با عیسی میگشتند، اطمینان داشتند که حتی اگر نتوانند مدرکی از او بگیرند که بشود او را محکوم کرد، لااقل احترام او را از بین میبرند. آنها تصمیم گرفتند که در مورد قیامت از او سؤوال کنند. اگر او موافق ایشان حرف میزد، خود به خود خدشه بیشتری به فریسیان وارد می‌آورد. اگر او مخالف ایشان سخن میگفت، آنوقت جواب سئوالی که طرح کرده بودند، طوری در می‌آمد که باعث تمسخر تعلیم خودش میشد.

صدوقیان طوری حساب کرده بودند که لابد بدن انسان در حالت جاودانگی از همان عناصری تشکیل میشود که در حالت میرنده آن تشکیل میشده است لذا وقتی که انسان از مردگان برخیزد، گوشت و خون خواهد داشت و در جهان جاودانه، همان حیاتی را از سر خواهد گرفت که در روی زمین قطع شده بوده است. با این استدلال، آنها به این نتیجه رسیده بودند که در عالم ابدی، پیوندهای زمینی نیز از سر گرفته خواهد شد و زن و شوهر دوباره به هم خواهند رسید،

ازدواج دوباره ادامه خواهد یافت و همه چیز همانگونه که قبل از مرگ بوده، جریان پیدا خواهد کرد، یعنی ضعفها و احساسات همین حیات، در زندگی بعدی به صورت ابدی وجود خواهد داشت.

عیسی در پاسخ پرسش ایشان، پرده از روی حیات آتی برداشت. او گفت: « در قیامت، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشنوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند ». او نشان داد که صدوقيان در آن عقیده خود، بر حق نیستند و مقدماتی که برای خود چیده‌اند، غلط است. او اضافه کرد که، « آیا گمراه نیستید از آن‌و که کتب و قوت خدا را نمیدانید؟ » او فریسیان را به ریاکاری متهم کرده بود اما اینها را به بطلان عقیده متهم کرد.

صدوقيان به خود میبایدند که بیش از همه مردم به متون مقدس متمسك هستند اما عیسی نشان داد که آنها حتی معنای درست آن متون را هم نفهمیده‌اند. دانش آن متون، در صورتی به قلب مینشیند که روحالقدس راه را برایش روشن کرده باشد. او اظهار داشت که بیاطلاعی آنها از کلام و از قدرت خدا، می باشند سبب به هم ریختگی ایمان و تاریکی ذهن ایشان بوده باشد. آنها میکوشیدند که اسرار خدا را به دایره تنگ استدلال محدود خود بکشانند. مسیح از ایشان دعوت کرد که اذهان خود را به روی آن حقایق مقدسی که فهم را وسیع و تقویت میکند، بگشایند. هزاران نفر از ایمان افتادند چرا که اذهان محدود ایشان نمیتواند رازهای خدا را بفهمد. آنها نمیتوانند نمایش عالی قدرت الهی در راستای آینده‌نگری او را هضم کنند لذا شواهد آن قدرت را رد میکنند و آن شواهد را به عوامل طبیعی نسبت میدهند، بماند که از آن عوامل هم سر درنمیآورد. تنها کلید سر درآوردن از اسراری که ما را احاطه کرده، این است که تمام حضور و قدرت خدا را در آنها به رسمیت بشناسیم. انسانها محتاج این هستند که خدا را به عنوان خالق کائنات به رسمیت بشناسند، یعنی همانی را که همه چیز را فرمان میدهد و اداره میکند. انسانها به دید وسیعتری نیازمندند، دیدی که شخصیت او و راز عوامل او را بتوانند دید.

مسیح برای شنوندگان خود فاش کرد که اگر پای برخاستن از مردگان در میان نبود، همان متون مقدسی که آنها از اعتقاد به آن دم میزدند، به هیچ دردی نمیخورندند. او گفت: « اما درباره قیامت مردگان، آیا نخواندهاید کلامی را که خدا به شما گفته است، من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است ». خدا از کسانی نام برد که انگار نه انگار مرده‌اند. او از اول، عاقبت را میبیند و چنان به نتیجه کار خود مینگرد که انگار حالا به پایان رسیده است. مرده ارزشمند، از آدم به بعد تا آخرین مقدسی که میمیرد، صدای پسر خدا را میشنود و از قبر برمیخیزد و به حیات نامیرا وارد میشود. خدا، خدای آنها خواهد بود و آنها قوم او خواهند بود. بین خدا و آن

مقدسین برخاسته، پیوند نزدیک و گرمی برقرار خواهد بود. او این وضعیت را چنان میبیند که انگار همین حالا برقرار است، وضعیتی را که در نقشه و هدف او پیشینی شده است. مرده از او حیات می یابد.

با کلمات مسیح، صدوقيان به سکوت کشیده شدند. آنها نمی توانستند جوابی به او بدھند. کلمهای از دهان مسیح بیرون نیامد که آنها بتوانند کوچکترین سوء استفاده‌های از آن بکنند و برای محکومیت وی آن را به کار گیرند. حریفان، هیچ چیز حاصل نکردند مگر اینکه مردم آنها را حقیر دیدند.

در هر حال، فریسیان هنوز امیدوار بودند چیزی از دهان او بکشند تا علیه او به کار ببرند. آنها به یکی از کتابان دانشمند متول شده او را راضی کردند که از عیسی بپرسد از احکام دھگانه، کدامیک اهمیت بیشتری دارد.

فریسیان چهار حکم اول را والاًتر از شش حکم بعدی میدانستند، چهار حکمی که به وظایف انسان در قبال خالق اشاره میکنند را بسیار عظیم تر از شش حکم بعدی میدانستند که تکالیف انسان را نسبت به همنوعان خود تعریف میکنند. نتیجه این کار آنها این بود که شدیداً از خط عملی خداطلبی دور افتادند. عیسی به مردم نشان داده بود که عمیقاً قاصر هستند و همچنین تعلیم داده بود که عمل خوب چقدر واجب است و گفته بود که هر درختی را از میوه‌اش باید شناخت. به همین دلیل، به او تهمت زده بودند که شش فرمان آخر را بر چهار فرمان اول ترجیح میدهد.

فقیهی با سوالی بی پرده به عیسی نزدیک شد، « کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ » پاسخ مسیح هم بی پرده و قاطع بود: « اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اول و اعظم. مسیح گفت حکم دوم هم مثل اولی است زیرا از آن سرچشمه میگیرد، همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو حکمی نیست ». « بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیا متعلق است ».

چهار حکم اول ده فرمان، همه در یک مفهوم خلاصه میشوند، « خداوند خدای خود را به همه دل خود محبت نما ». شش حکم آخر ده فرمان، در آن آیه دیگر جمع میشوند، « همسایه خود را چون نفس خود محبت نما ». این دو حکم یا فرمان، بیانگر اصل محبت هستند. فرمان اولی را نمیتوان اجرا کرد و دومی را پشت گوش انداخت، دومی را هم نمیشود رعایت کرد اگر اولی را به فراموشی سپرده باشیم. وقتی که خدا بر جای درست خود بر تخت قلب ما بنشیند، همسایه ما هم جای درست خود را پیدا خواهد کرد. ما باید او را مثل خودمان دوست داشته باشیم و فقط هنگامیکه ما خدا را به بالاترین وجه ممکن دوست داشته باشیم، محبت کردن به همسایه با تمامی دل، امکانپذیر میشود.

و از آنجا که همه احکام در محبت به خدا و انسان خلاصه می‌شوند، نتیجه میگیریم که بدون زیر پا گذاشتن این اصل محبت، هیچیک از آن مفاهیم یا فرامین، نقض نمی‌شوند. به همین جهت است که مسیح به شنوندگان خود تعلیم داد که شریعت خدا آنگونه به مفاهیم جدا از هم تقسیم نمی‌شود که برخی اهمیت بیشتری داشته باشند و بعضی کمتر و آن کم اهمیت‌ترها را با استفاده از معافیت، نادیده گرفت. خداوند ما چهار حکم اول و شش حکم بعدی را به عنوان یک مجموعه الهی معرفی می‌کند، او چنین تعلیم میدهد که محبت به خدا با اطاعت از همه فرامین او نشان داده خواهد شد.

کاتبی که آن سؤال را از عیسی پرسیده بود، به خوبی شریعت را مطالعه کرده بود و از جوابی که شنید، حیرت کرد. او انتظار نداشت که عیسی چنین دانش عمیق و جامعی از متون مقدس داشته باشد. او با جواب عیسی، دید وسیعتری نسبت به آن اصول پیدا کرد، اصولی که پشت آن مفاهیم یا فرامین مقدس، قرار گرفته بودند. آن کاتب، در مقابل جمع کاهنان و حاکمان، با صداقت اقرار کرد که مسیح تفسیر درستی از احکام به عمل آورده است، او گفت:

«آفرین ای استاد! نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگر نیست، او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانیهای سوختنی و هدایا افضل است.»

حکمتی که در پاسخ عیسی بود، آن کاتب را مجاب کرد. او میدانست که دین یهودی به جای اینکه از زهد درونی تشکیل شود، از مراسم ظاهری تشکیل شده است. آن کاتب به نحوی احساس کرده بود که تقدیمیهای تشریفاتی مخصوص و ذبح حیوانات با بیایمانی و فقط برای جبران گناه، فاقد ارزش است. محبت و اطاعت نسبت به خدا، و توجه ایثارگرانه به انسانها، در نظر او با ارزشتر از همه آن آداب شد. آمادگی آن کاتب برای پذیرش درستی استدلال مسیح و جواب قاطع و مهیج او در حضور مردم، نشان داد که روح او کاملاً با روح آن کاهنان و رؤسا متفاوت است. دل عیسی به حال آن کاتب سوخت، کاتب صادقی که جرأت کرده بود به قیمت رویاروئی با غیظ و غصب کاهنان و تهدید رؤسا تأییدات قلبی خود را ابراز کند. «چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: از ملکوت خدا دور نیستی.».

آن کاتب از این لحظه ملکوت خدا نزدیک بود که قبول کرد اعمال عادلانه بیش از هدایای سوختنی و قربانیها مورد قبول خدا هستند. البته او نیاز داشت که شخصیت الهی مسیح را به رسمیت بشناسد و از طریق ایمان به او، قدرت انجام کارهای عادلانه را دریافت کند. مراسم آئینی هیچ ارزشی ندارد مگر اینکه به وسیله ایمان زنده، با مسیح مرتبط شود. حتی احکام اخلاقی هم تا در پیوندی که با منجی

دارند، درک نشوند، به هدف خود نمیرسند. مسیح به دفاعات نشان داده بود که شریعت پدر او، حاوی چیزی عمیقتر از فرامین مقدرانه محض بود. همان اصلی که در انجیل پدیدار شده، در بطن شریعت هم خواهید بوده است. شریعت، وظیفه انسان را آشکار میکند و خطای او را به او نشان میدهد اما انسان باید به مسیح نگاه کند تا هم بخشایش را بباید و هم قدرت را، قدرت برای انجام سفارشات احکام.

همانطور که عیسی داشت جواب سئوال آن کاتب را میداد، فریسیان به دور او جمع شدند. عیسی رو به آنها کرد و پرسید: « درباره مسیح چه گمان میبرید؟ او پسر کیست؟ ». این سئوال به آن منظور بود که عقیده آنها راجع به مسیح موعود سنجیده و نشان داده شود که آیا آنها او را یک انسان عادی به حساب میآورند یا پسر خدا. همه یکصدا جواب دادند: « پسر داود! ». این همان عنوانی بود که در نبوت‌ها برای مسیح موعود آمده بود. هنگامیکه عیسی با معجزات قدرتمندانه خود، الوهیت خود را فاش کرد، هنگامیکه او بیماران را شفا داد و مرده را برخیزانید، مردم در میان خود به پرسش پرداختند که، « آیا او همان پسر داود نیست؟ ». آن زن کنعانی، بارتیمائوس نابینا و بسیاری دیگر، نالان از او کمک خواستند که: « خداوندا، ای پسر داود! بر من رحم کن! » (متی ۱۵ آیه ۲۲). هنگامیکه او سواره وارد اورشلیم میشد، با غریو شادی به او خوشامد گفته شد، « هوشیاعنا، ای پسر داود! مبارکباد کسی که به اسم خداوند می‌اید! » (متی ۲۱ آیه ۹). و آن بچه کوچک، آن روز در معبد صدای شاد خود را طنینانداز کرد و همان نسبت را به او داد. اما بسیاری از آنانی که عیسی را پسر داود خواندند، الوهیت او را به رسمیت نشناختند. آنها هنوز نفهمیدند که آن پسر داود، پسر خدا نیز بود.

عیسی در جواب آنها که گفتند مسیح پسر داود است، گفت: « پس چطور داود در روح، او را خداوند میخواند؟ چنانکه میگوید: خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ پس هرگاه داود او را خداوند میخواند، چگونه پرسش می‌پرسد؟ و هیچکس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سئوال کردن از او نمود ».

۶۷ - « وای بر فریسیان »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۳؛ انجیل مرقس ۱۲: ۴۱-۴۴؛ انجیل لوقا ۲۰: ۴۵-۴۷؛ انجیل یوحنا ۴-۱: ۲۱]

آخرین روز تعلیم مسیح در معبد بود. توجه همه جمعیتی که در اورشلیم گرد آمده بودند، معطوف به او بود؛ مردم در صحنهای معبد جمع شده و شاهد مباحثهای بودند که در جریان بود و مشتاقانه به کلام او گوش جان سپرده بودند. قبل‌اً هرگز چنین صحنهای دیده نشده بود. آنجا جلیلی جوانی، بیانکه زر و زیور دنیوی یا نشان شاهانهای به خود بسته باشد، ایستاده بود. او در محاصره کاهنانی با رداهای گرانقیمت، مشایخی عبا و قبا پوشیده و زیب و زیور بزرگان حمایل کرده، و کاتبان طومار در دست داشتند، کاتبانی که هر از گاهی، به آن طومارها مراجعه میکردند. عیسی آرام و باوقاری شاهانه، در میان آنها ایستاده بود. او مثل کسی که تاج اقتداری آسمانی بر سر داشته باشد، با ممتاز و بینیازی به مخالفین خود نگاه میکرد، مخالفینی که تعلیمات او را نپذیرفته و تحکیر کرده بودند، مخالفینی که تشنہ خون او بودند. آنها گروه گروه به او تاخته بودند اما دسیسه‌های آنها برای به دام انداختن و محکوم کردن او بینتیجه مانده بود. او در حالیکه حقیقت خالص و تابان را در مقابل ظلمت و اغلاط کاهنان و فریسیان به آنها هدیه کرده بود، تهاجمهای پیدرپی آنها را دفع کرده بود. او موقعیت حقیقی آن رهبران را برای ایشان تشریح کرده و به ایشان تفهیم کرده بود که چنانچه بر رفتار شریرانه خود اصرار داشته باشند، مكافات، حتمی است. او صمیمانه اخطار کرده بود. با این همه، هنوز هم یک کار مسیح باقی مانده بود. همچنان هدفی دیگر مانده بود که باید آن را به کمال می‌رساند.

علاقة مردم به مسیح و کار او، به سرعت افزایش یافته بود. آنها محو تعلیم او شده اما در عین حال، متحیر هم مانده بودند. آنها یک عمر بود که به خاطر ذکاوت و زهد ظاهری کاهنان و معلمین یهودی، به آنها احترام گذاشته بودند. مردم در همه مسائل مذهبی، همیشه به اقتدار بیچون و چرا آنها گردن نهاده بودند. با این وصف حالاً مردم میدیدند که آن مردان، تقلا میکنند که عیسی را بیاعتبار سازند، عیسی که به عنوان یک معلم، چنان لیاقت و معلوماتی از خود بروز داده که پس از هر حمله آنها، چشمها را بیشتر خیره کرده است. حالاً مردم به چهره‌های افسرده کاهنان و مشایخ نگاه میکرند و خط شکست و بطلان و در هم ریختگی را در آنها میخوانندند. مردم که میدیدند تعلیمات عیسی چقدر ساده و روشن است، تعجب میکرندند که چرا حاکمان او را باور نمیکنند. خود مردم هم نمیدانستند که باید چه راهی را انتخاب کنند. آنها با اضطرابی آمیخته به اشتیاق، حرکات کسانی را زیر نظر

گرفته بودند که یک عمر نقش مشاور و رهنما را بازی کرده بودند.

مسیح با تمثیلهای خود هم میخواست به حاکمان اخطار داده باشد و هم مردمی را تعلیم دهد که میخواستند تعلیم بگیرند. اما هنوز هم لازم بود که روشنتر از اینها صحبت کرد چرا که مردم، از طریق احترام به سنن و ایمان کورکورانه به کهانت فاسد، به دام اسارت افتاده بودند. مسیح می‌بایستی زنجیرهای ایشان را میگست. چهره کاهنان، رؤسا و فریسیان می‌بایستی بیش از اینها و به طور کامل شناسانیده میشد.

او گفت: « کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بهجا آرید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا میگویند و نمیکنند ». کاتبان و فریسیان ادعا میکردند که همان اقتدار آسمانی موسی به ایشان تفویض شده است. آنها در تفسیر احکام و داوری بر مردم، خود را به جای او فرض میکردند. بدین ترتیب آنها خود را به شدیدترین وجه ممکن بالاتر از مردم میدانستند و از آنها توقع اطاعت داشتند. عیسی به شنوندگان خود فرمود که تعلیمات معلمین یهود را تا آنجا که مطابق احکام است، اجرا کنند اما آنها را الگوی خود قرار ندهند. خود آنها به تعلیمات خودشان عمل نمیکردند.

و آنها چه بسیار تعلیماتی که مخالف با کلام میدادند. عیسی گفت: « زیرا بارهای گران و دشوار را مینندند و بر دوش مردم مینهند و خود نمیخوانند آنها را به یک انگشت، حرکت دهند ». فریسیان، انبوهی دستورالعمل وضع کرده بودند که ریشه آنها سنت بود و آزادی شخصی مردم را بیجهت محدود میکرد و آنها بخشهايی از احکام را چنان معنا میکردند که آدابی را به مردم تحمیل میکرد، آدابی که خود فریسیان، در پس پرده، آنها را نادیده میگرفتند و هر وقت هم که لازم میشد، میگفتند ما از اجرای آن آداب معاف هستیم.

یکی از اهداف همیشگی آنها این بود که نمایش زهد بدنه و هیچ چیز هم برای آنها آنقدر مقدس نبود که جزء آن نمایشات قرار نگیرد. خدا در مورد فرامین خود به موسی گفته بود: « و آنها را بر دست خود برای علامت بینند، و در میان چشمانت عصابه باشد » (تثنیه ۶ آیه ۸). این کلمات معنای عمیقی دارند. اگر به کلام خدا تمرکز شود و آن مفهوم عملی گردد، انسان سراپا اوج میگیرد. در کردار عادلانه و عطوفنامیز، دستهای انسان مثل یک خطاط، اصول شریعت خدا را مینویسد و مینمایاند. آن دستهای تمیز نگاهداشته خواهد شد و به رشو و هر چه که فاسد و فریبینده باشد، آلوه نمیشود. آن دستهای در کارهای محبتآمیز و دلسوزانه، فعال خواهد بود. چشمانی که به یک هدف عالی دوخته شده باشند، پاک و واقعین باقی خواهند ماند. کسی که کلام خدا را دوست دارد و احترام میکند، چهره و چشمانش شخصیت بیملامت او را گواهی میکنند. اما از چهره و چشمان یهودیان دوران مسیح، هیچیک از آن چیزها خوانده نمیشد. آن فرمانی که به موسی داده

شد، چنان تعبیر میشد که انگار قرار است مفاهیم متون مقدس، بر تن و بدن اشخاص، لباس شود. با توجه به آن تعبیر، آن مفاهیم بر نواری از پوست حیوانات نوشته و آن نوار، به طرز چشمگیری به دستها و یا به سر بسته میشد. البته این باعث نمیشد که احکام خدا محکمتر به قلب و ذهن بچسبد. آن پارچه هایی که بر خود می آویختند، فقط به عنوان علامت و نشان برای جلب توجه بسته میشدند. آنها را به این خیال به خود میبستند که هوای ایثار به سرشان بزند که باعث شود مردم به آنها احترام بگذارند. عیسی این تظاهر پوچ را به باد سرزنش گرفت:

« و همه کارهای خود را میکنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنهای قبای خود را پهن میسازند، و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست میدارند، و تعظیم در کوچهها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند. لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. و هیچکس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است. و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح ». منجی با چنین کلماتی سادهای، خودخواهی آنها را آشکار ساخت، آنها را که با قلبي مالامال از طمع و حسادت و در عین فروتنی ظاهری و توخالی، مدام در تقلای مقام و قدرت بودند. هنگامیکه اشخاص به میهمانی و جشن دعوت میشدند، بر حسب مقام و مرتبه خود صاحب جا میشدند و آنایکه محترمانهترین جاها را اشغال میکردند، مورد توجه و پذیرایی بیشتری واقع میشدند. فریسیان همواره مترصد بودند که در آنگونه جاها بنشینند و احترام ببینند و همین عادت بود که عیسی به نکوهش آن پرداخت.

او همچنین آن حرص و طمع را ملامت کرد، حرص و طمع پوچی که برای تصاحب عنوان شارع یا استاد بود. او گفت که چنان عنوانهایی، نه به انسانها بلکه به مسیح متعلق هستند. کاهنان، کاتبان و حاکمان، مفسران و مجریان شریعت، همه برادر و همه فرزند یک پدر خوانده شدند. عیسی به مردم تأکید کرد که نباید به هیچکس عنوان محترمانهای بدھید که نشاندهنده تسلط او بر وجودان و ایمان آنها باشد.

اگر مسیح امروز بر روی زمین بود، و به وسیله آنانی احاطه میشد که عنوان « حضرت » یا « حضرت عالی مقام » را یدک میکشند، آیا گفته خود را تکرار نمیکرد که، « لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح ». متون مقدس از قول خدا میگویند، « نام او قدوس و مهیب است » (مزمور ۱۱۱ آیه ۹). کدام انسان است که این عناوین شایسته او باشد؟ مگر کسی میتواند آنقدر پاک و بزرگ باشد که راحت بتوان این الفاظ را به او اطلاق کرد؟ به فرض هم که کسی این عناوین را مناسب خود بداند، عمیقاً در اشتباه است زیرا دارد نام و شخصیت خدا را به نحو ناپسندیدهای ارائه میکند! افسوس! افسوس که تمایلات

دنیوی، استبداد و اساسیترين گناهان، غالباً زیر رداهای پر نقش و نگار مقامات بزرگ و مقدس، پنهان شده‌اند! منجی ادامه داد:

« و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد، سرافراز گردد ». مسیح برای چندمین بار تعلیم داد که بزرگی حقیقی به وسیله ارزش اخلاقی اندازه‌گیری می‌شود. در ارزیابی آسمانی، والایی شخصیت ما متشکل است از زیستن ما برای رفاه همنوعان، کار کردن ما در مسیر محبت و رحمت. مسیح یعنی آن پادشاه جلال، خادم انسان سقوط کرده بود.

عیسی گفت: « وای بر شما ای کاتبان! و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بینید، زیرا خود داخل آن نمی‌شود و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شود ». .

« وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا خانه‌های بیوهزنان را می‌بیلعید و از روی ریا، نماز را طویل می‌کنید؛ از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت ». فریسیان نفوذ زیادی در میان مردم داشتند و از همین نفوذ به نفع خود سوء استفاده می‌کردند. آنها اعتماد بیوهزنان مؤمن را به خود جلب و سپس به آنها تکلیف می‌کردند که دارائی خود را وقف اهداف مذهبی کنند. همین که دارائی آن بیوهزنانی به چنگ آنها می‌افتداد، این حیله‌گران موذی و سیاسی، آن را به نفع خود به کار می‌بردند اینها برای اینکه نابکاری خود را مخفی کنند، در انتظار مردم به دعاها طولانی می‌پرداختند و نمایشهای بزرگی از زهد اجرا می‌کردند. مسیح فاش کرد که این ریاکاری، لعنت بیشتری برای آنها می‌آورد. همین سرزنشهای برازنده آنانی است که امروزه مدام از زهد دم می‌زندند. زندگی اینها آلوده خودخواهی و حرص است. با این وجود، لباسی از پاکی ظاهری روی آن می‌پوشند تا چند صباحی همنوعان خویش را فریب دهند. البته خدا را نمی‌شود فریب داد. او همه نیتهاي قلبی ما را میداند و هر انسانی را بر حسب رفتار او داوری می‌کند.

مسیح هر گونه سوء استفاده‌های از هدایا را محکوم دانست و استثناء هم قائل نشد، البته در عین حال خیلی مواطن بود که روحیه هدیه دادن را هم تضعیف نکرده باشد. او خودخواهی اشخاص را که بیوهزنان را سرکیسه می‌کنند و هدایای آنها را در مسیر ناشایسته خرج می‌کنند، سرزنش کرد. او همگام با آن سرزنش، به تحسین بیوهزنی پرداخت که پیشکش خود را به خزانه خدا انداخت. سوء استفاده انسانها از هدیه اشخاص، نمیتواند برکت خدا را از هدیه دهنده پس بگیرد.

عیسی در صحن معبد یعنی جایی که صندوقهای خزانه قرار داشتند، حضور داشت و آنانی را نگاه می‌کرد که می‌آمدند و هدایای خود را می‌سپردند. بسیاری از ثروتمندان، مبالغ کلانی آورده و با جلوه‌گری و خودنمایی خاصی، پرداخت

میکردند. عیسی غمگینانه آنها را نگاه میکرد و هیچ تعریفی از این پرداختهای داوطلبانه آنها نکرد. در همین اثناء، برقی در صورت او درخشید زیرا بیوه زن فقیری را دید که چنان با تردید به آن صندوقها نزدیک میشد، انگار میترسید کسی او را ببیند. هر چه که آن ثروتمندان مغور به هنگام هدیه دادن با قاطعیت جلو میرفتند، این زن در راه رفتن، پا پس میکشید، انگار که جرأت جلو رفتن ندارد. با این حال، او میخواست در مسیر عشق و علاوهای که دارد، کاری بکند، هر چند که آن کار، کار ناچیزی باشد. او به هدیهای که در دست داشت، نگاهی انداخت. در مقایسه با اطرافیان، هدیه او خیلی اندک بود اما هر چه که بود، همه دارایی او بود. در هر حال، فرصت که به او رسید، دو سکهای که در دست داشت به سرعت به صندوق انداخت و با شتاب راه برگشت را پیش گرفت. عیسی با نگاههای صمیمانهاش، همه حرکات او را زیر نظر داشت.

منجی، شاگردانش را فرا خواند و فرمود که به بینوایی و مسکینی آن بیوهزن نگاه کنند. آنوقت بود که کلمات تحسینآمیز او به گوش آن زن هم رسید: « به شما میگوییم، این بیوهزن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد ». آن بیوهزن، همین که دید عمل او دیده شده و مورد تحسین قرار گرفته است، اشک از دیده جاری کرد. ممکن بود خیلیها به او توصیه کنند که نقد ناچیزش را برای خودش نگاه دارد و آن را به چنگ کاهنان خوشخوارک نیندازد، اصلاً آن اندک، در میان آنهمه که دیگران میدهند، کجا به چشم میآید؟ البته عیسی انگیزه او را فهمید. انگیزه او از ایمانش سرچشمه میگرفت که به او میگفت مراسم معبد را خدا قرار داده و باید دلنگران آن بود و بالاترین کوشش را کرد که مراسم معبد برقرار بماند. او آنچه را که توانست، کرد و قرار بود که این کرده او، عمارتی شود که تا ابد یاد او زنده نگاه دارد. کردهای که در ابدیت هم شادی اوست. او قلب خود را ضمیمه آن هدیه کرده بود؛ ارزش آن برآورد شد، البته نه با ارزش سکهها، بلکه با ارزش محبت به خدا و با ارزش علاقه به کار خدا، علاوهای که او را برانگیخت تا هدیه را بدهد.

عیسی درباره آن بیوهزن فقیر گفت: او « از همه آناییکه در خزانه انداختند، بیشتر داد ». ثروتمندان از وفور نعمت خود خود نثار کردند و بسیاری از ایشان برای اینکه به چشم بیایند و مورد احترام قرار گیرند به دیگران بخشیدند نذورات هنگفت ایشان نه از آسایش و نه از تجملشان چیزی کم میکرد؛ کار آنها از خودگذشتگی لازم را نداشت و قابل مقایسه با ارزش سکه بیوهزن نبود.

انگیزه است که چهره کارهای ما را میسازد، انگیزه است که مُهر رسوائی یا مُهر ارزش اخلاقی والا را به پای کار ما میزند. هر کار بزرگی که به چشمها میآید، و زبانها از آن تعریف میکنند، از نظر خدا با ارزشترین نیست. وظیفه کوچکی که با خوشبویی انجام شود. هدیه کوچولوئی که برای نمایش نباشد و شاید به چشم دیگران ارزشی نداشته باشد، از چشم او غالباً بالاترین ارزش را دارد. قلبی از ایمان

و محبت، برای خدا عزیزتر از قیمتیترین هدایا است. آن بیوه زن ندار، معاش خود را داد تا آن کار کوچکی را بکند که کرد. او خود را از غذا محروم کرد تا آن دو سکه را برای مطلبی که به آن عشق میورزید، بدهد و او با این باور که پدر آسمانیاش نیاز شدید او را نادیده نمیگیرد، با ایمان آن کار را کرد. آن روح از خودگذشته و آن ایمان کودکوار بودکه حس تحسین منجی را تحریک کرد.

در میان مسکینان، بسیاری آرزومندند که سپاس خود را برای فیض و حقانیت خدا، به او نشان دهند. آنها بسیار مایل هستند که مراسم عبادتی را در مشارکت با برادران کامیابتر خود برگزار کنند. این روحها نبایستی با سردی رو برو شوند. بگذارید سکه های کم ارزش خود را در بانک آسمان سپرده گذاری کنند. آن مقادیر به ظاهر ناچیز، وقتی که با قلبی مملو از محبت خدا داده میشوند، به هدایای اختصاصی، به ارمغانهایی تبدیل میشوند که قیمت نمیشد روی آنها گذشت، هدایا و ارمغانهایی که خدا را متبسم میکنند و خدا برکتشان میدهد.

عیسی هنگامیکه از آن بیوهزن سخن گفت، او « از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد ». گفته او عین حقیقت بود و حقیقت آن، نه فقط از باب انگیزه آن زن، بلکه از باب نتایج هدیه او نیز بود. آن « دو فلسی که یک ربع سکه » میشد، مبلغ هنگفتی را به خزانه خدا واریز کرد، مبلغی که بسی کلانتر از همه همراهیهای آن یهودیان دولتمند بود. تأثیر آن هدیه کوچک را میشود به نهری تشییه کرد که در سرچشمه خود کوچک بوده اما در طول این همه قرن، مسیر خود را پهنتر و عمیقتر کرده و به هزاران طریق، به بهبود وضعیت مستمندان و انتشار انجیل، کمک کرده است. هزاران نفر در هر سرزمین و هر دوره، از ایثار آن بیوهزن الگو گرفتند و خدا میداند که خود چقدر الگو شدند. آن هدیه، هم فقیر را برانگیخت و هم غنی را و هدایای اینان، ارزندگی هدیه او را مضاعف کردند. با برکتنی که خدا به پول خرد آن بیوهزن داد، آن را به منبع عظیمی تبدیل کرد که نتایج عظیمتری به بار آورد. هر هدیهای که نثار شود و هر اقدامی که به عمل آید، به شرطی که شوق صادقانهای برای جلال دادن خدا پشتوانه آن باشد، مثل آن دو سکه، برکت میابد چرا که با اهداف کسی گره میخورد که بر هر چیز تواناست. نتایج نیکوی چنان نثار و چنان اقدامی را، هیچ انسانی نمیتواند محاسبه کند.

منجی به اخطارهای تهدیدآمیز خود خطاب به کاهنان و فریسیان ادامه داد: « وای بر شما ای راهنمایان کور که میگوئید هر که به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد، باید وفا کند. ای نادانان و نایینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکل که طلا را مقدس میسازد؟ و هر که به مذبح قسم خورد، باکی نیست لیکن هر که به هدیهای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند. ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس مینماید؟ ». کاهنان، واجبات خدا را بر حسب موازین غلط و تنگنظرانه خود تفسیر

کرده بودند. آنها به طور نسبی گناهان را با یکدیگر سنجیده و به خیال خودشان حدود دقیقی برای جرمیه هر یک از آن گناهان تعیین کرده بودند، یعنی از بعضی گناهان به راحتی چشمپوشی میشد و برخی دیگر که گاهی عاقب سبکتری داشتند، گناه نابخشودنی محسوب میشدند. آنها به خاطر پول، اشخاص را از قید تعهداتی که داشتند، رها میکردند و گاهی با گرفتن مبالغ زیاد، از جنایات سنگین چشم میپوشیدند در حالیکه در موارد دیگر، مجازات سنگینی برای یک لغزش جزئی تعیین میشد.

« وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شوید و زیره را عشر میدهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کردهاید! میباشد آنها را بهجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید ». مسیح با این کلمات، سوء تعبیر واجبات مقدس را دوباره محاکوم میکند. البته او خود آن واجبات را هم کنار نمیگذارد. دادن دهیک از سوی خدا مقرر شده بود و از زمانهای قدیم رعایت میشد. ابراهیم، پدر ایمانداران، از همه آنچه که به دست آورده، ده یک داد. رؤسای یهود، ده یک را به رسمیت میشناختند منتها نمیگذاشتند که مردم خودشان را ملزم به اجرای آن بینند. در زمینه ده یک، مقررات من درآورده فراوان بود. آن مقررات به قدری پیچیده شده بودند که اجرای آنها واقعاً غیرممکن بود. هیچکس نمی‌توانست نفس راحتی بکشد و بگوید من از عهده برآمدم. آنچنان که خدا قرار داده بود، ده یک برنامه درست و معقولی بود اما کاهنان و معلمین یهود آن را به یک بار طاقتفرسا مبدل کرده بودند.

همه فرامینی که خدا داده است، مهم هستند. مسیح، پرداخت ده یک را یک تکلیف شناخت اما نشان داد که این امر، جواز بیاعتنای به تکالیف دیگر نیست. فریسیان در دادن ده یک محصولات سبزیکاری مثل نعناع و بادیان و اسفند، خیلی وسوس است به خرج میدادند. دادن این ده یک خرج چندانی نداشت در عین حال که دقت و تقدس به کار رفته، به کارشان میآمد و احترام میآورد. از آن طرف، محدودیتهای بیفایده آنها را تحت فشار گذاشته و احترام برنامه مقدس را که خدا وضع کرده بود، از بین برده بود. آنها ذهن مردم را با قید و بندهای خوار و خفیف و توجه آنها را از حقایق اصولی، منحرف کرده بودند. مطالب وزینتر شریعت، مانند عدالت، رحمت و حقیقتجویی از یاد رفته بودند. مسیح گفت: « میباشد آنها را به جا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید ».

معلمین یهود، سایر احکام را نیز به همین شیوه تحریف کرده بودند. در راهنماییهایی که از طریق موسی انجام شد، خوردن چیزهای ناپاک ممنوع بود. استفاده از گوشت خوک و برخی حیوانات دیگر، شاید از آنجا که خون را آلوده و عمر را کوتاه میکند، منع شده بود. اما فریسیان این ممنوعیتها را آنگونه که خدا وضع کرده بود، باقی نگذاشته بلکه مقررات بیپشتوانهای ورای آنها به وجود آورده

بودند. از میان بسیاری از این نوع، مردم ملزم بودند هر آبی را که میخواهند مصرف کنند، از صافی بگذرانند مبادا از ریزترین حشرات، چیزی در آن آب باشد که از گروه حیوانات ناپاک به حساب باید. عیسی در حالیکه این خردبینیها را در مقابل توده آلدگیهای عملی ایشان قرار میداد، به فریسیان گفت: « ای راهنمایان کور که پشه را صافی میکنید و شتر را فرومیبرید! ».

« وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده میباشد که از بیرون، نیکو مینماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است! » همانطوریکه سنگ قبر سفید و مزین و زیبا بر تعفن درون قبر سرپوش میگذارد، تقدس ظاهری آن کاهنان و رؤسا نیز بر شرارت ایشان سرپوش میگذاشت. عیسی ادامه داد:

« وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا میکنید و مدفنهای صادقان را زینت میدهید، و میگویید اگر در ایام پدران خود میبودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمیشیدیم! پس بر خود شهادت میدهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید. یهودیان برای اینکه احترام خود را نسبت به انبیای درگذشته به نمایش بگذارند، در زیبا کردن قبور آنها تعصب به خرج میدادند اما از تعلیمات آنها بهره نمیگرفتند و به نصیحتهای آنها اعتنا نمیکردند.

در دوران مسیح، علاقه خرافه‌آمیزی به آرامگاه مردگان پرورش پیدا کرده بود و مبالغ هنگفتی پول صرف تزئین قبور میشد. از نظر خدا، این کار بتپرستی بود. مردم با آن علاقه بدلیل خود به مردگان، نشان میدادند که کمال محبت خود را نثار خدا نمیکنند و نه تنها همسایه خود را به اندازه نفس خود دوست نمیدارند، بلکه همسایه، در درجه دوم اهمیت هم نیست. همان بتپرستی، امروز هم در مقیاس عظیمی رایج است. خیلیها که به خاطر بیتوجهی به بیوه و یتیم و بیمار و فقیر، مجرم محسوب میشوند، تازه بودجه لازم برای چنان توجهی را برای ساختن مقبرهای سنگین و رنگین تلف میکنند. آنها وقت، پول و نیروی کار را بیمحابا خرج میکنند در صورتیکه تکالیف خود را نسبت به زندگان به بوته فراموشی سپرده‌اند، تکالیفی که مسیح به آن شفافیت آنها را روشن کرده است.

فریسیان برای پیامبران، مقبره‌های مزین میساختند و به یکدیگر میگفتند که اگر ما به جای پدرانمان بودیم، در ریختن خون خادمان خدا، با مردم همدست نمیشیدیم. اما همین فریسیان در همان حینی که این حرف را میزند، برای ریختن خون فرزند خدا، طرح میریختند. ما هم باید از این قضیه درس بگیریم. این قضیه باید چشم ما را باز کند تا ببینیم که قدرت شیطان تا کجاست و چطور میتواند از رسیدن به نور حقیقت به ذهن ما جلوگیری کند. خیلیها پا جای پای فریسیان میگذارند. آنها به کسانی که برای ایمانشان مرده‌اند، احترام میگذارند. آنها تعجب میکنند که مگر فریسیان کور بودند که مسیح را نپذیرفتند. آنها میگویند اگر ما به

جای آنها بودیم، با خوشحالی تعلیمات او را قبول میکردیم؛ ما هرگز با آن مجرمانی که منجی را انکار کردند، شریک نمیشدیم. اما دقیقاً همین اشخاص، وقتیکه پای اطاعت از خدا به میان میآمد و باید از خودگذشتگی و فروتنی خرج کنند، اطاعت نمیکنند و اگر هم ملزم شوند، آن الزام را عقیم می‌سازند. و اینچنان است که اینها همان روح و روحیه‌ای را از خود نشان میدهند که فریسیان نشان دادند، همان فریسیانی که مسیح محکومشان کرد.

یهودیان نسبت به مسئولیت دهشتتاک خود در انکار مسیح کم توجهی کردند. از آن زمانی که خون اولین بیگناه ریخته شد، یعنی هایل عادل به دست قائن از پا درآمد، همان تاریخ تکرار شده است، با این تفاوت که جرم قائنها سنگینتر هم گردیده است. در هر زمانهای، پیامبران صدای خود را علیه گناهان پادشاهان، حاکمان و مردم بلند کرده و با بیان گفته‌های خدا، به قیمت به خطر انداختن جان خود، از او اطاعت کردهاند. از نسل تا نسل بعد، مكافات وحشتتاک انکارکنندگان نور و راستی، مدام سنگینتر شده بود و حالا آن دشمنان مسیح، همه آن را بر سر خود میریختند. گناه آن کاهنان و حاکمان، بزرگتر از گناه هر یک از نسلهای قبل بود. آنها با نپذیرفتن محبت منجی، مسئولیت خون همه انسانهای عادل، از هایل تا مسیح را به گردن گرفتند. آنها میرفتد که جام بیدادگری خود را تا لب پر کنند. و به زودی، دادگری تلافیجویانه، گریبان آنها را میگرفت. عیسی در آن زمینه به ایشان اعلام خطر کرد:

« همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد، بر شما وارد آید، از خون هایل صدیق تا خون زکریا پسر برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتيid. هر آینه به شما میگوییم که این همه بر این طایفه خواهد آمد! ».

کاتبان و فریسیانی که به عیسی گوش میدادند، میدانستند که این حرفهای او درست است. آنها میدانستند که زکریای نبی چگونه کشته شده است. زکریا هنگامی به مرگ محکوم شد که داشت از جانب خدا به پادشاه مرتد اخطار میداد. پادشاه دچار خشمی آنی شد و آن فرمان را صادر کرد و خون آن پیامآور، سنگهای صحن هیکل را فرش کرد، خونی که هر چه میکردند، نمیرفت. نمیرفت تا بماند و علیه اسرائیل مرتد، شهادت دهد. تا وقتیکه هیکل باقی است، لکه خون آن عادل، نزد خدا فریاد انتقام میکشد. همانطور که عیسی از آن گناهان وحشتتاک حرف میزد، رعشهای از وحشت، جماعت را فراگرفت.

عیسی که نگاه خود را به دور دستها دوخته بود، به آن جماعت گفت که یهودیان در آینده هم مثل گذشته، توبه‌ناپذیر باقی خواهند ماند و خادمان خدا را تحمل نخواهند کرد:

« لذا الحال انبیا و حکما و کاتبان را نزد شما میفرستم و بعضی را خواهید کشت

و به دار خواهید کشید و بعضی را در گنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند ». رسولان و حکیمانی پر از ایمان و روحالقدس، مثل استیفان، یعقوب و بسیاری دیگر، محاکوم و کشته خواهند شد. مسیح در حالیکه به سوی آسمان دست دراز کرده و نوری الهی از او ساطع بود، مثل یک داور با اشخاصی که در مقابل داشت، سخن میگفت. صدای او که همواره در کمال نزاکت بود و رنگ خواهش داشت، حالا لحن سرزنش گرفته بود و محاکوم میکرد و مخاطبین تکان میخوردند. ای کاش تأثیر سخنان و نگاههای او، هرگز از بین نمیرفت.

خشم مسیح بر ضد ریاکاری و تزویر معطوف بود، گناه زشتی که به موجب آن انسان‌ها جانهای خود را تباہ کرده و با فریب کاری مردم و خدا را بی حرمت می‌ساختند. قیافه حق به جانب و فریبندهای که کاهنان و رؤسا به خود میگرفتند، نمی‌توانست او را بفریبد. او کارکرد عوامل شیطانی را در آنها میدید. هر چند که اخطارهای تهدیدآمیز مسیح، خطاب به گناهکاران، تند و نافذ بود اما او سخنی از انتقام نگفت. او علیه رئیس ظلمت، خشم و آنهم خشمی مقدس گرفته بود اما هیچ حالت عصبانیتی از او دیده نشد. مسیحیانی که در همنوایی با خدا زیست میکنند هم همینطور هستند، یعنی در حالیکه صفات دلپذیر محبت آمیز و رحیمانه دارند اما در مقابل گناه احساس ناراحتی عادلانهای میکنند، اما اسیر احساسات نمیشوند به طوریکه اگر دشنام بشنوند، دشنام نمیدهند. مسیحیان در برخورد با آنانیکه از عالم درون فرمان میگیرند تا بر نادرستی اصرار ورزند، در مسیح میمانند یعنی آرامش و تسلط بر خود را حفظ میکنند.

پسر خدا، نگاهی ممتد به هیکل انداخت و سپس چشم به جماعت دوخت، در این لحظه، غمی آسمانی و حاکی از دلسوزی عمیق، بر چهره‌اش نشست. با صدایی که از فرط آن اندوه قلبی، گرفته شده بود، و با اشکهای تلخ، زبان گشود که، « ای اورشلیم! ای اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجههای خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستی! » این سخنان، گویای کشمکشی بود که در آن لحظه جدایی، در درون او جریان داشت. این نوحه‌سرایی مسیح، بیانگر مکنونات قلبی خود خدا بود. این وداع اسرارآمیز، از محبت ذات الوهیت حرف میزد، محبتی که قرنها بود که پاسخهای رنج‌آور میشنید.

فریسیان هم مثل صدوقيان، مُهر خاموشی بر لب زده بودند. عیسی شاگردانش را احضار کرد و مهیاً رفتن شد اما نه به عنوان شکست خوردهای که از مقابل حریفان عقبنشینی میکند بلکه در قالب کسی که وظیفه خود را به پایان رسانیده است. او با رفتن خود، یک قهرمان را از جنگ در میدان مبارزه معاف کرد.

آن گوهرهایی که در این روز پرتلاطم از معدن کلام عیسی بیرون آمده بود، زینتیخش خیلی از دلها گردید. اندیشه‌های تازه‌ای به عرصه زندگی این صاحبدلان

راه یافت، آرمانهای تازهای در ذهن ایشان جا گرفت، و دوران تازهای از تاریخ آغاز شد. پس از تصلیب و قیام مسیح، این دلشدگان پا به میدان گذاشتند و با حکمت و غیرتی در خور آن کار عظیم، مأموریت الهی خود را انجام دادند. اینها پیامی با خود داشتند که دل انسانها را میبرد، که خرافات قرنها را از ریشه میکند، خرافاتی که زندگی هزاران هزار را آنهمه عقب میبرد و نگاه میداشت. تا پیش از اینکه اینان زبان به شهادت باز کنند، تئوریها و فلسفهای انسان، به قصههایی پوچ تبدیل شده بودند. سخنانی که خطاب به آن خلائق متغیر و وحشتکرده هیکل اورشلیم، از دهان منجی بیرون آمد، دستاوردهای سرشاری داشتند که از حد تصور بیرون هستند.

البته اسراییل به عنوان یک قوم، با خدا مtarکه کرد. شاخهای طبیعی آن درخت زیتون، قطع شده بودند. عیسی با آخرین نگاه خود به درون هیکل، با لحنی مرثیهوار و گیرا گفت: «اینک خانه شما برای شما ویران گذارد میشود. زیرا به شما میگوییم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویید مبارک است او که به نام خداوند میآید». تا آن لحظه، او معبد را خانه پدر خود میخواند؛ اما او حالا به عنوان پسر خدا، باید از آن چهاردیواری بگذرد، حضور خدا برای همیشه باید از آن معبدی که برای جلال او ساخته شده بود، برداشته میشد. از آن به بعد، مراسم آن بیمعنا و فرائض آن، زحمت بیهوده بود.

۶۸ - « در صحن بیرونی »

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۱۲: ۲۰-۳۴ تدوین گردیده است]

« و از آن کسانی که در عید به جهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند. ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود، آمدند و سوال کرده، گفتند: ای آقا! میخواهیم عیسی را ببینیم. فیلیپس آمد و به اندrias گفت و اندrias و فیلیپس به عیسی گفتند.».

در این زمان، کار مسیح، شکستهای فاحشی بر رقیبان وارد کرده بود. او در مجادله با کاهنان و فریسیان، پیروز شده بود اما بدیهی بود که آنها هرگز او را به عنوان مسیح موعود نخواهند پذیرفت. بالاخره لحظه جدایی فرا رسیده بود. به نظر شاگردان، امیدی باقی نمانده بود. البته مسیح، در آستانه آن بود که کار خود را به کمال برساند. آن رخداد عظیمی که تبعات آن، نه تنها به قوم یهود، بلکه به سراسر جهان مربوط میشد، در آستانه وقوع بود. وقتی مسیح آن درخواست مشتاقانه را شنید که، « میخواهیم عیسی را ببینیم »، درخواستی که فریاد تشنگی جهانیان را در گوش او طین انداز میشد، برقی در چشمان او درخشید و گفت: « ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد ». او در آن درخواست یونانیان، ثمرهای از ثمرات دلگرم کننده فداکاری عظیم خود را دید.

حالا که منجی در آستانه خاتمه حیات زمینی خویش بود، این مردان از غرب آمده بودند تا او را ببینند، کما اینکه در آغاز زندگی او، آن حکیمان از شرق آمدند. در زمان به دنیا آمدن مسیح، یهودیان چنان عرق نقشهای دور و دراز خود بودند که اصلاً از آمدن او خبر نشدن. آن مجوسان، از سرزمینی ناآشنا با نام خداوند، با هدایای خود به آن آخر طویله آمدند تا منجی را پرستش کنند. همانطوریکه این یونانیان به عنوان نماینده قومها، ملتها و مردم جهان به دیدن عیسی آمدند، مردم همه سرزمینها و همه اعصار، جذب صلیب منجی میشوند. و این چنین است: « که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست ». (متی ۸ آیه ۱۱).

آن یونانیان، ماجرای ورود پیروزمندانه مسیح به اورشلیم را شنیده بودند. بعضی از مردم، پیش خود تصوراتی کرده و انتشار داده بودند که او کاهنان و رؤسا را از هیکل بیرون رانده تا تخت داود را تصرف کند و به عنوان پادشاه اسراییل، فرمانروایی کند. آن یونانیان میخواستند حقیقت مأموریت او را بدانند لذا گفتند، میخواهیم عیسی را ببینیم. آرزوی آنها برآورده شد. وقتی که عیسی درخواست آنها را شنید، در آن قسمت از هیکل بود که هیچکس غیر از یهودیان، حق ورود به آنجا را نداشت لذا

عیسی برای گفتگوی مستقیم با آن یونانیان، به صحن بیرونی معبد رفت.

ساعت جلال یافتن مسیح فرا رسیده بود. سایه صلیب به او نزدیک میشد و کند و کاو آن یونانیان به او نشان داد که ایشاری که خیال دارد بکند، پسران و دختران فراوانی برای خدا میآورد. او میدانست که آن یونانیان به زودی وی را در حالتی خواهند دید که خواب آن را هم ندیده‌اند. آنها او را خواهند دید که در ردیف یک راهزن قاتل یعنی باراباس قرار داده شده و خواهند دید که آزادی باراباس به آزادی پسر خدا ترجیح داده میشود. آنها مردمی را خواهند دید که به تحریک کاهنان و حاکمان، انتخاب خودشان را خواهند کرد. آن مردم، به این سئوال که: « پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ » اینگونه پاسخ داده خواهد شد که، « مصلوب شود! » (متی ۲۷ آیه ۲۲). مسیح میدانست که با کفارهای که داشت برای گناهان انسان میداد، ملکوت او کامل میشود و به سراسر جهان گسترش خواهد یافت. او میدانست که کار او، آن رابطه گستته را دوباره برقرار خواهد کرد و روح او غالب خواهد آمد. او برای لحظه‌ای به آینده نگریست و آن صدایها را شنید، صدایهای که در همه قسمتهای زمین ندا در میدادند که، « اینک بره خدا که گناه جهان را برمیدارد » (یوحنا ۱ آیه ۲۹). او این یونانیان یعنی غریبهای را، بیغانه یک خرمن عظیم دانست، خرمنی که پس از فروپختن دیوار جدایی بین یهود و غیریهود، جمع خواهد آمد، یعنی وقتی که همه ملتها و زبانها و اقوام، پیام نجات را بشنوند. او در استقبال از آن خرمن و در گشوده شدن آن دروازه امید، گفت: « ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد ». البته طریقی که این جلال یافتن در آن انجام میشد، هیچوقت از ذهن مسیح بیرون نمیرفت. طریق جمع آوردن و به درون آوردن غیریهودیان این بود که ماجرای مرگ زودرس خود را دنبال کند. فقط با مردن او بود که جهان میتوانست نجات یابد. پسر انسان میباشد مثل یک دانه گندم، دور انداخته میشد و مدفون میگشت و از دیدهای میرفت؛ اما قرار بود که دوباره زنده شود.

مسیح آینده خویش را بیان کرد اما برای اینکه شاگردان بتوانند بفهمند، موضوع را با استفاده از امور طبیعی تصویر کرد. قرار بود نتیجه حقیقی مأموریت او، توسط مرگ او به دست آید. او گفت: « آمین، آمین به شما میگوییم اگر دانه گندم که در زمین میافتد، نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد ». وقتی که دانه گندم به زمین میافتد و میمیرد، رشد میکند و محصول میدهد. همینطور هم مرگ مسیح، به محصول دادن برای ملکوت خدا منجر میشود. در راستای قانون سبز ملکوت، حیات، نتیجه و محصول مرگ او میباشد.

آنها یکه خالک را زیر و رو میکنند، همواره تصویر او را پیش چشم خود دارند. جامعه انسانی برای اینکه ذخیره گندم خود را حفظ کند، هر سال برگزیده‌ترین محصول گندم خود را چنان بر زمین نثار میکند که آنکه نمیداند، خیال میکند دور

ریخته میشود. آن برگزیدگان، برای مدتی بایستی زیر خاک پنهان شوند تا فقط خداوند آنها را از بالا نظاره کند. آنگاه جوانه پیدا میشود و سپس ساقه درمیآید و بعد از آن، سنبلهها و خوشها. البته این سیر تحول نمیتواند طری شود مگر آن دانهها، از دیدهای پنهان شوند، زیر خاک بروند و از هر نظر، از دست بروند.

هر بذری که در آن زمین دفن شود، محصول میدهد، و این محصول هم به نوبه خود کاشته میشود و این چنین است که خرمن زیاد میشود. به همین ترتیب، مرگ مسیح بر صلیب جلجتا، محصول میآورد، محصول حیات جاویدان. مقصود از آن فدایکاری این است که جلال آنانیکه محصول آن هستند، در طول قرونی به درازای ابدیت، پا بر جا بماند و زیست کند.

آن دانه گندمی که حیات خود را حفظ کند، هیچ محصولی، نمیتواند آورد. آن دانه، تنها میماند. اگر مسیح میخواست، میتوانست خود را از مرگ حفظ کند، اما اگر این کار را میکرد، آنوقت می بایستی تنها میماند. آنوقت او نمی توانست برای خدا پسران و دخترانی بیاورد. او فقط با دست شستن از حیات خویش میتوانست انسانیت را در حیات شریک کند. او فقط با افتادن بر روی زمین، افتادن تا آنسوی مرگ، میتوانست بذر آن خرمن انبوه شود، خرمن انبوه خلائقی که از هر قوم و قبیله و زبان و ملت، برای خدا رهانیده شده‌اند.

مسیح درس از خود گذشتگی را به حقیقتی ربط میدهد، درسی که همه باید بیاموزیم: «کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت». همه آنها بیکاری که همراه با مسیح و به عنوان کارگر، محصول میدهند، باید نخست به زمین بیفتند و بمیرند. حیات این چنین کسانی باید مثل آهن مذاب، خلاء زندگی مردم را پر کند. حُب نفس و منفعت طلبی، باید زیر پا گذاشته شود. و این قانون از خودگذشتگی، همان قانونی است که حیات شخص را برای او کاملاً حفظ میکند. این قانون، قانون حیات انسان نیز هست. یعنی ممات همان حیات است. حیاتی که حفظ خواهد شد، همان حیاتی است که به راحتی برای خدمت به خدا و خلق خدا، نثار میشود. آنانی که به خاطر مسیح، در این دنیا از زندگی دست میشوند، آن را برای زندگی ابدی ذخیره میکنند.

اگر زندگی خود را صرف خود کنیم، گندم خود را نکاشته بلکه خورده‌ایم. در اینصورت هم، بذر خود را دیگر نخواهیم دید اما با این تفاوت که، محصول بیشتری در کار نخواهد بود. این چنین آدمی، ممکن است خیلی چیزها برای خود جمع کند، او میتواند آنقدر به نفع خود زیست کند و فکر کند و نقشه بکشد تا خودش را بکشد، اما زندگی او میگزارد و چیزی با خود نمیبرد. این قانون سودجویی، همان قانون خودکشی است.

عیسی گفت، هرکس که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند و در آنصورت، هر جا که من باشم، خادم من نیز در آنجا خواهد بود؛ او گفت چنین کسی پدرم را جلال خواهد داد. همه کسانی که صلیب فداکاری را با عیسی حمل میکنند، در جلال او شریک خواهند شد. مسیح با همه خواری و رنجی که کشید، این دلخوشی را داشت که شاگردانش مثل خود او جلال خواهند یافت و میوه از خودگذشتگی او خواهند بود. مسیح میدانست که روح و شخصیت خود او، از شاگردانش متجلی میشود و این تجلی، در طول ابدیت پاداش و شادی اوست. این شادی و شعفی که مسیح و شاگردان به عنوان حاصل مارات و از خودگذشتگی خویش در آن شریک هستند، در سایر قلوب و زندگیها نیز دیده میشود. صاحبان این قلوب و زندگیها، کارگران همدوش مسیح هستند و خدا همانطوری که پسر خود را جلال میدهد، ایشان را نیز خواهد داد.

آن پیغام یونانیان که میخواهیم عیسی را بینیم، همانطور که گرد آمدن غیریهودیان را پیش چشم عیسی مجسم کرد، مأموریت در دست انجام او را نیز در ذهن او به نمایش گذاشت. پروژه رهایی و نجات، از آغاز تا انجام، از مقابل دیدگان او به نمایش گذاشته شد، یعنی از زمانی که آن نقشه در آسمان کشیده شد تا زمان مرگ او، مرگی که حالا دیگر چیزی به آن نمانده بود. به نظر میرسید که ابر غریبی، پسر خدا در خود گرفت و آنایکه نزدیک او بودند، آن گرفتگی را حس کردند. او به فکر فرو رفت و مدتی در آن حالت، اندیشناک باقی ماند و بالاخره، صدای حزنآلود او سکوت را شکست، « الان جان من مطرد است و چه بگویم؟ ای پدر! مرا از این ساعت رستگار کن ». مسیح، پیشاپیش داشت از آن جام تلخ مینوشید. قالب انسانی او داشت خود را از آن ساعات تنها و بیکسی میترسانید، از آن ساعاتی که از هر لحظه، حتی خدا هم او را تنها میگذاشت، از آن ساعاتی که همه او را مضروب و مطروح خدا و مبتلا و گرفتار میدیدند. او میترسید از اینکه مردم او را در آن حالت بینند، حالتی که مثل بدترین جنایتکاران با او رفتار میشد، او از آن مرگ شرماور و ننگین، واهمه داشت.

منظره درگیری او با نیروهای ظلمت، احساس فشار بار دردنگ تجاوزات و تخطیات انسانی، و احساس غصب پدر به خاطر گناه، روح عیسی را دچار ضعف کرد و زردی مرگ چهره او را پوشانید.

البته حالا نوبت تسليم الهی او به اراده پدر بود. او گفت: « لیکن به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ای پدر نام خود را جلال بده! ». فقط از طریق مرگ مسیح میشد قلمرو شیطان را سرنگون کرد. فقط به آن شکل میشد انسان را نجات و خدا را جلال داد. عیسی خود را به دست عذاب سپرد و از خودگذشتگی را تقبل کرد. عظمت آسمانی به رنج راضی شد، به رنج تحمل بار گناه. او گفت: « ای پدر اسم خود را جلال بده! » همین که این کلمات از دهان عیسی خارج شد، از ابری

که بالای سر او بود این پاسخ شنیده شد که، « جلال دادم و باز جلال خواهم داد ». تمام زندگی مسیح، از لحظه تولد در آن آخر تا لحظهای که آن کلمات تلفظ شد، خدا را جلال داده بود؛ رنجهای الهی انسانی او در آزمونی که در مقابل داشت، در عمل نام پدر او را جلال میداد.

همین که آن صدا شنیده شد، برقی از همان ابر درخشید و مسیح را در بر گرفت، انگار که بازوهایی از آن قدرت لایتهای، مثل دیواری از آتش اطراف او را گرفت. مردم با وحشت و حیرت، ناظر این صحنه بودند اما هیچکس جرأت نداشت چیزی بگوید. همه نفسها را در سینه حبس کرده و در سکوت به عیسی چشم دوخته بودند. شهادت پدر داده شده بود، آن ابر برداشته و در آسمان پخش شد. تا زمانی مشارکت مرئی بین پدر و پسر، متوقف شد.

« پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند رعد شد، و دیگران گفتند، فرشتهای با او تکلم کرد! ». اما آن یونانیان جستجوگر و طالب، آن ابر را دیدند، آن صدا را شنیدند، معنای آن را فهمیدند، و در واقع، مسیح را تشخیص دادند؛ از نظر آنها، او به عنوان فرستاده خدا تجلی کرد.

صدای خدا به هنگام شروع خدمت عیسی یعنی در وقت تعمید او و همچنین به هنگام تبدیل هیأت او بر سر آن کوه، شنیده شده بود. حالا صدای خدا در بستر عجیبتر و با طبیعت غریبتری، توسط افراد بیشتری، در انتهای خدمت عیسی شنیده میشود. عیسی اکیدترین حقیقت در مورد وضعیت یهودیان را، تازه کمی پیش از این بر زبان رانده است. او آخرین درخواست خود و سرنوشت شوم آنها را بیان کرده است. حالا خدا دوباره مهر خود را پای برگه مأموریت پسر خویش گذاشت. کسی که توسط اسرائیل انکار شد، توسط او تایید شد. عیسی گفت: « این صدا از برای من نیامد، بلکه به جهت شما ». آن مهر، مهری بود که مسیح موعود بودن او را به بارزترین وجه ممکن گواهی میکرد و علامتی بود که پدر فرستاد تا بگوید عیسی، حقیقت را گفته و پسر خداد است.

مسیح ادامه داد: « الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده میشود. و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه به سوی خود خواهم کشید؛ و این را گفت کنایه از آن قسم موت که میباشد بمیرد ». اینجاست که جهان با بحران مواجه است. اگر من فدیه گناهان بشر شوم، جهان روشن و تسلط شیطان بر جانهای انسانها شکسته خواهد شد. در چنین صورتی، چهره مخدوش خدا نزد انسانها، ترمیم خواهد گردید و قومی از مقدسین ایماندار، بالاخره موطن آسمانی را به ارث خواهند برد. این دستاورد مرگ مسیح است. منجی غرق تصویر صحنه غلبهای است که پیش روی او گستردگی شده است. او صلیب را میبیند، صلیب بیرحم رذالتبار را با همه دهشت‌هایی که به آن متصل است، صلیبی که با همه اینها، جلال از آن ساطع است.

البته کار رهایدن بشریت، فقط یکی از کارهایی است که به وسیله صلیب انجام شد. محبت خدا را به کائنات اعلام کرد و رئیس این جهان را بیرون افکند؛ اتهاماتی را که شیطان علیه خدا عنوان کرده بود، تکذیب کرد، سرزنشی را که او بر آسمان وارد میدانست، تمام شد. فرشتگان هم به مانند انسانها جذب منجی شدند. او گفت: « و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید ».

وقتی که مسیح این کلمات را ادا میکرد، مردم بسیاری در اطراف او بودند. یکی از آنها گفت: « ما از تورات شنیدهایم که مسیح تا به ابد باقی میماند. پس چگونه است که تو میگویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟ آنگاه عیسی بدیشان گفت: اندک زمانی نور با شماست، راه بروید تا ظلمت، شما را فرونگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه میرود، نمیداند به کجا میرود. مدامی که نور با شماست، به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید ».

« و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند. آنها زمانی از منجی پرسیده بودند، چه معجزه‌های مینمایی تا آن را دیده، به تو ایمان آوریم؟ » (یوحنا ۶ آیه ۳۰). علامات بیشماری به ایشان داده شده بود اما ایشان چشمان خود را بسته و قلوب خود را سخت کرده بودند. حالا که خود پدر سخن گفته بود، و آنها دیگر نمی توانستند علامات بیشتری بخواهند، باز هم از ایمان آوردن سر برミتافتند.

« لیکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند ». آنها به جای اینکه تأیید خدا را دوست داشته باشند، ستایش انسانها را دوست میداشتند. آنها برای اینکه از شر سرزنش و شرمندگی در امان بمانند، مسیح را انکار و تقدیمی حیات جاودان را رد کردند. و چه بسیارند کسانی که در طول اینهمه قرن، همان کار را کرده‌اند! آنها هستند که اخطار منجی، کلمه به کلمه در موردشان صدق میکند: « هر کس که جان خود را عزیز دارد، آن را هلاک سازد ». عیسی گفت: « هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد » (یوحنا ۱۲ آیه ۴۸).

دریغ که بسیاری، قدر زمان وصل را نمیدانند! مسیح به آرامی و با تأسف، برای همیشه محوطه‌های معبد را ترک کرد.

۶۹ - «بر فراز کوه زیتون»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۴؛ انجیل مرقس ۱۳؛
انجیل لوقا ۲۱: ۳۸-۵ تدوین گردیده است]

این سخن مسیح خطاب به کاهنان و رؤسا که، «اینک خانه شما برای شما ویران گذارده میشود» (متی ۲۳ آیه ۳۸)، ترس را بر دلهای ایشان مستولی کرد. آنها ظاهراً بیتفاوتی نشان دادند اما کمک در مورد مفهوم آن سخن سئوالاتی در اذهان ایشان پیدا شد. به نظر میآمد که خطری نامرئی، آنها را تهدید میکند. آیا آن خطر این بود که آن هیکل با عظمت که مایه افتخار قوم بود، به زودی به خرابهای تبدیل میشود؟ شاگردان درباره مصیبیتی که پیشیبینی شده بود، به رایزنی با یکدیگر پرداختند و با نگرانی منتظر شدند تا عیسی با وضوح بیشتری سخن بگوید. آنها همانطور که با او از هیکل خارج میشدند، توجه او را به استحکام و زیبایی آن جلب کردند. سنگهای ساختمان هیکل تماماً مرمر سفید و عالی و برخی از آنها در اندازه‌های شگفتانگیزی بودند. بخشی از دیوار هیکل در برابر حمله ارتش نبوکد نصر مقاومت کرده بود. معماری فوق العاده هیکل به شکلی بود که انگار آن بنا از سنگ یکپارچه‌ای ساخته شده است. شاگردان نمی‌توانستند درک کنند که آن دیوارهای عظیم، چگونه میتوانند خراب شوند.

حالا مسیح، این سنگ زاویه‌ای که کنار گذاشته شده بود، با توجه به شکوه معبد، پیش خود چه فکر میکرد؟ چیزی که توجه وی را به آن جلب میکردند، واقعاً زیبا بود، اما او با تنگدلی گفت که همه را دارم میبینم. همه جای این بنا حقیقتاً زیباست. شما طوری از این دیوارها حرف میزنید که انگار ویران شدنی نیستند اما بدانید که، «در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!»

این کلمات را جمع زیادی از مردم آن حول و حوش به گوش خود شنیدند اما بعد که مسیح تنها بر فراز کوه زیتون نشسته بود، پطرس، یوحنا، یعقوب و اندریاس پیش او آمدند و گفتند، «به ما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟». عیسی در جوابی که به شاگردانش داد، خرابی اورشلیم و روز بزرگ را، در یکدیگر آمیخت. اگر او منظره حوادث آتی را برای شاگردانش توضیح میداد، قدرت تحمل آن را نداشتند. او از راه لطفی که به ایشان داشت، شرح آن بحرانهای عظیم را چاشنی یکدیگر کرد و گذاشت تا شاگردان، خودشان مفهوم آن شرحها را برای خود باز کنند. او در اشاره به ویران شدن اورشلیم، نبوت خود را به آن سوی آن حادثه عظیم تعمیم داد و به سراغ ایام آتش نهایی رفت یعنی ایامی که طی آنها، خداوند از جای خود برمیخیزد تا جهان را به خاطر بیدادگری آن

تبیه کند، ایامی که زمین خون خود را بالا میآورد و دیگر کشtar خود را مخفی نمیکند. آن شرحی که داده شد، فقط برای اطلاع شاگردان نبود بلکه برای آنانی هم بود که در صحنه‌های آخرین تاریخ این زمین، باید زیست کنند.

مسیح رو به شاگردان نموده و گفت: « زنhar کسی شما را گمراه نکند! از آنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد ». چه بسیار مسیحان دروغین که ظاهر خواهند شد و ادعای معجزه خواهند کرد و خواهند گفت که زمان رهای قوم یهود فرا رسیده است. اینگونه چیزها، بسیاری را منحرف خواهد کرد. سخنان مسیح تحقق پیدا کردند. البته اخطار او، خطاب به مردم این زمانه نیز هست. همان فریهایی که پیش از ویران شدن اورشلیم به کار رفت، در طول قرون متمامی مورد استفاده قرار گرفت و باز هم مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

« و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنhar مظطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست ». پیش از خراب شدن اورشلیم، انسانها در ستیز برای برتری و سلطه بودند. چه امپراتورها که به قتل نرسیدند. چه بسیار آنهای که خیال میکردند به زودی به قدرت میرسند، سلاخی میشنند. چه جنگها نشد و چه اخباری که از جنگها نرسید. مسیح گفت: « زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزلهها در جایها پدید آید. اما همه اینها آغاز دردهای زه است ». مسیح گفت همین که شارعین یهود این علامات را بیینند، اعلام خواهند کرد که خدا دارد ملتهاي را داوری میکند که قوم برگزیده او را در بند نگاه داشته‌اند. آنها خواهند گفت که این علامات، نشانه آمدن مسیحاست. منظور مسیح این بود که فریب نخورید، آنها تازه آغاز داوری او هستند. آن مردمی که خیال خواهند کرد که خدا دارد ملتهاي دیگر را داوری میکند، خود را به خواب زده‌اند. آنها توبه نکرده‌اند که تبدیل شوند و من بخواهم آنها را شفا دهم. آن علامات، در واقع علامت آزادی ایشان از اسارت نیست بلکه علامت نابودی آنهاست.

« آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امتها به سبب اسم من از شما نفرت کنند. و در آن زمان بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسليم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ». مسیحیان همه این رنجها را متحمل شدند. پدران و مادران به فرزندان خود خیانت کردند. فرزندان، والدین خود را فروختند. دوستان، دوستان خود را تحويل سنه‌رین دادند. جفاکاران هدف خود را با کشتن استیفان، یعقوب و سایر مسیحیان، به نمایش گذاشتند.

خدا از طریق خادمان خویش، به قوم یهود فرصتی نهایی داد تا توبه کنند. او از طریق شاهدان خویش، خود را اعلان کرد، شاهدانی که در دستگیری، محاکمه و

زندانی شدن خود، شهادت دادند. با تمام اینها، قاضیان آنها، آنها را محاکوم به مرگ میکردند. این محاکومین، کسانی بودند که دنیا برای آنها ارزشی نداشت و یهودیان با کشتن ایشان هر بار پسر خدا را دوباره مصلوب کردند. این روند همچنان ادامه خواهد داشت. مقامات همچنان قوانینی علیه آزادی مذهبی تصویب خواهند کرد. آنها حقی برای خودشان قائل هستند که فقط از آن خدادست. آنها فکر میکنند که میتوانند وجدان بشری را تحت فشار بگذارند، وجدانی که فقط باید تحت تسلط خدا باشد. حتی حالا هم آنها دارند برای خودشان کاری را شروع میکنند، کاری که تا به آن حد در آن پیش خواهند رفت که محدوده را چنان تنگ میکنند که جایی برای پای خودشان هم نیست. آنوقت خدا از جانب قوم وفادار و فرمانبردار خویش، دخالت خواهد کرد.

در هر موقعیتی که جفایی تحمیل میشود، آنها که ناظرند خود به خود تصمیماتی میگیرند که یا به طرفداری از مسیح است یا علیه او. آنهای که جانب مظلومان را رامیگیرند، اتصال خود را به مسیح نشان میدهند. آن دیگران که جانب مظلومان را نمیگیرند، در واقع تخلف میکنند زیرا اصول حقیقت حکم میکند که دقیقاً برخلاف آنچه که دارند میکنند، عمل کنند. بسیاری لغزش خورده، میافتدند، یعنی از ایمانی که زمانی مدافع آن بودند، مرتد میشوند. آنهای که در حین آزمون و محاکمه مرتد میشوند، برای حفظ ایمنی خودشان، شهادت دروغ میدهند و برادران خود را میفروشند. مسیح در این مورد به ما هشدار داده است که در برخورد با طریق غیرعادی و بیرحمانه آنانیکه نور را انکار میکنند، حیرتزده نشویم.

مسیح علامتی به شاگردانش داد، علامتی از ویرانی که قرار بود بر سر اورشلیم بیاید، او به ایشان گفت که چگونه بگریزند: « و چون ببینند که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحراء بود، داخل شهر نشود. زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است، تمام شود ». این هشدار داده شد تا چهل سال بعد که موقع ویرانی اورشلیم بود، مورد اعتنا قرار گیرد. مسیحیان به این هشدار توجه کردند و در سقوط آن شهر، احدی از ایشان صدمه ندید.

مسیح گفت: « دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود ». کسی که سبت را ساخت، آن را نقض نکرد بلکه آن را بر صلیب خویش میخکوب کرد. با مرگ او، سبت از مفهوم تهی نشد و کم اعتبار هم نگردید. چهل سال بعد از تصلیب او هم میباشد سبت همچنان مقدس شمرده شود. قرار بود شاگردان به مدت چهل سال دعا کنند که فرار آنها در روز سبت واقع نشود.

مسیح از موضوع ویران شدن اورشلیم سریعاً به موضوع آن حادثه بزرگتر رفت، حادثهای که آخرین حلقه زنجیر تاریخ این زمین است یعنی حادثه آمدن پسر خدا در

شکوه و جلال. رویدادهای بین این دو حادثه، از جلو چشم مسیح رژه رفتند، رویدادهای قرنها مملو از ظلمت، قرنهای که برای کلیسای او خون و اشک و درد به همراه داشتند. شاگردانش تاب دیدن این صحنهها را نداشتند لذا او ذکر مختصر و گویایی از آنها کرد و گذشت. او گفت: « در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد! و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتنی، لیکن به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد ». به مدت بیش از هزار سال، جور و جفایی بر سر پیروان مسیح میآوردند که جهان هرگز نظیرش را ندیده بود. میلیونها و میلیونها از شاهدان و فادار او میباشد که میباشدند. اگر خدا برای حفاظت از قوم خویش دست از آستین بیرون نمیآورد، همه پایمال میشندند. او گفت: « لیکن به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد ».

اینک خداوند ما با زبانی که گویاتر از آن نیست، از آمدن ثانویه خویش سخن میگوید و نسبت به خطراتی هشدار میدهد که پیش از آمدن او به جهان حادث خواهد شد. « آنگاه اگر کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا یا در آنجاست، باور مکنید، زیرا که مسیحان کاذب و انبیای کذبه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه، چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را نیز گمراه کردنی. اینک شما را پیش خبر دادم. پس اگر شما را گویند اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر میشود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد ». مسیح یکی از علامات ویران اورشلیم را چنین اعلام کرد، « و بسا انبیای کذبه ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند ». پیامآوران دروغین به پا خاستند، مردم را فریب دادند و شمار عظیمی را به برهوت کشانیدند. جادوگران و ساحران در حالیکه ادعای قدرت معجزه‌های آسا داشتند، مردم را به دنبال خود به قله بیکسی رهسپار کردند. البته آن نبوت برای ایام آخر نیز بود. علامت انبیای کذبه در مورد آمدن ثانویه هم صدق میکند. حتی امروزه هم مسیحهای کاذب و پیامآوران کاذب، برای گمراه کردن شاگردان او، علامات و عجایی را بروز میدهند. آیا ما این فریاد را نمیشنویم که، « ببینید او در بیابان است؟ ». آیا هزاران نفر به سراب یافتن مسیح به برهوت نرفته‌اند؟ و آیا از هزاران جلسهای که حاضران آن اقرار میکنند که با ارواح درگذشتگان ارتباط دارند، این دعوت به گوش نمیرسد که، « بنگرید او در پستوهای رازآلود است؟ ». آیا احضار ارواح، دقیقاً چنان داعیهای ندارد؟ اما مسیح چه میگوید؟ « باور مکنید، زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر میشود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد ».

منجی برای آمدن خویش، علاماتی قائل شده و بهعلووه، میگوید، که وقتی اولین آن علامات ظاهر شود، زمان دقیق آمدن پسر انسان است: « و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان

فرو ریزند و قوتهای افلاك متزلزل گردد. آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید؛ و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلك فراهم خواهند آورد ».«

مسیح اظهار داشت که در خاتمه آن جفای بزرگ تشکیلات، خورشید باید به تیرگی بگراید و ماه نور خود را از دست بدهد. پس از آن بایستی ستارگان از آسمان فرو افتد. و او می‌گوید، « پس از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگها می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است. همچنین شما نیز چون اینهمه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است » (منی ۲۴ آیه ۳۲ و ۳۳).

مسیح علامات آمدن خود را گفته است. او می‌گوید که ما میتوانیم نزدیک شدن او، حتی در آستانه بودن او را بفهمیم. او از آنانی سخن می‌گوید که آن علامات را می‌بینند، « تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت ». این علامات ظاهر شده‌اند. اینک ما با اطمینان میتوانیم بگویی که آمدن خداوند نزدیک است. او می‌گوید: « آسمان و زمین زائل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زائل نخواهند شد ».«

مسیح در ابرها و جلال عظیم دارد می‌آید و انبوهی از فرشتگان نورانی در همراهی او هستند. او می‌آید تا مردگان را برخیزاند و مقدسان زنده را از جلال به جلال مبدل کند. او خواهد آمد که آنانی را که او را محبت و فرامین او را رعایت کرده‌اند، جلال دهد و ایشان را نزد خود ببرد. او نه ایشان را فراموش کرده است و نه قول خود را. در آنجا پیوند فامیلی دوباره برقرار خواهد شد. هنگامیکه به مرگ خود می‌اندیشیم، ممکن است به آن صبحی فکر کنیم که کنای خدا به صدا درمی‌آید و « مردگان، بیفساد خواهند برخاست و ما مبدل خواهیم شد » (اول قرنتیان ۱۵ آیه ۵۲). لحظه‌ای چند و سپس پادشاه را در زیبایی او خواهیم دید. « لحظه‌ای چند و سپس او ما را در حضور جلال خود.... بیعیب به فرحی عظیم، قائم میفرماید » (یهودا ۲۴). از همین رو بود که او به هنگام اعلام علائم آمدن خویش، گفت: « چون ابتدای این چیزها بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید. از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است ».«

البته مسیح روز و ساعت آمدن خود را آشکار نکرده است. او به صراحةست به شاگردانش گفت که خود او نمیتواند روز و ساعت ظاهر شدن دوباره خویش را اظهار کند. اگر او آزاد می‌بوده که این نکته را فاش کند، چه اصراری داشته است که شاگردان را در یک انتظار همیشگی نگاه دارد؟ کسانی هستند که ادعا می‌کنند روز و ساعت دقیق ظاهر شدن خداوندان را میدانند. آنها در بررسی وقایع آینده خیلی

مشتاق هستند. اما خداوند به ایشان اخطار کرده است که در آن مسیر گام برندارند. زمان دقیق آمدن ثانویه پسر انسان، جزء اسرار خداست.

مسیح با اشاره به وضعیت دنیا به هنگام آمدن وی، ادامه میدهد: « ولیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. زیرا همچنانکه در ایام قبل از طوفان میخوردند و میآشامیدند و نکاح میکردند و منکوحه میشدند تا روز که نوح داخل کشتی گشت، و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود ». مسیح در اینجا یک هزاره اضطراری و موقعی را پیش چشمها مجسم نمیکند، هزارهای که طی آن همه در حال آماده شدن برای ورود به ابدیت باشند. او به ما میگوید که آمدن دوباره پسر انسان در همان شرائطی اتفاق میافتد که در زمان نوح برقرار شد.

شرایط زمان نوح چه بود؟ « و خداوند دید که شرارت انسان در زمین، بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائمًا محض شرارت است » (پیدایش ۶ آیه ۵). ساکنان دنیای پیش از طوفان، با سریچی از اراده مقدس یهوه، از او رو برگردانیدند. آنها فرضیات نامقدس خود و آرمانهای تحریف شده را پیروی کردند. نابودی آنها به خاطر شرارت خودشان بود؛ امروز هم دنیا دارد از همان راه میرود. دنیای امروز هیچ ذوق و شوقی برای برپایی سلطنت هزارساله مسیح از خود نشان نمیدهد. متジョزین به احکام خدا دارند دنیا را پر از شرارت میکنند. شرطبندیهای آنها، منجمله شرطبندی روی اسب، قماربازی آنها، عیاشی آنها، امور شهوتالود آنها، احساسات و غرایز رام نشدنی و سیر نشدنی آنها دارد با سرعت، جهان را پر از تعزی میکند.

مسیح در نبوی که در مورد ویرانی اورشلیم بود، گفت: « و به جهت افزونی گناه، محبت بسیاری سرد خواهد شد. لیکن هر که تا به انتهای صبر کند، نجات یابد. و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود؛ آنگاه انتهای خواهد رسید ». این نبوت دوباره به تحقق میپیوندد. بیدادگری بیشمار آن روزها، جفت خود را در این ایام پیدا میکند. در مورد آن پیشگویی پولس، یعنی بشارت به انجیل هم، موضوع آن ایام، در این روزگار تکرار خواهد شد. پولس، پیش از سقوط اورشلیم، با الهام از روحالقدس نوشت که انجیل، « به تمامی خلقت زیر آسمان موعظه.... شده است » (کولسیان ۱ آیه ۲۳). حالا هم همینطور است، یعنی پیش از آمدن پسر انسان، انجیل جاودانی باید به « هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت » داده شود، (مکاشفه ۱۴ آیه ۶ و ۱۴). خدا « روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسكون را به انصاف داوری خواهد نمود » (اعمال ۱۷ آیه ۳۱). مسیح به ما میگوید که آن روز، چه زمان تشریففرما میشود. او نمیگوید که تمام جهانیان ایمان میآورند، بلکه میگوید: « به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود؛ آنگاه به انتهای خواهد رسید ». با توجه

به اینکه این قدرت را داریم که انجیل را به تمامی جهان برسانیم، میتوانیم بازگشت خداوندمان را تسریع کنیم. ما نه فقط باید منتظر روز خدا باشیم، بلکه قرار است آمدن آن را هم تسریع کنیم. دوم پطرس ۳ آیه ۱۲. اگر کلیساي مسیح، کاري را که بر عهده دارد، به همان نحوی که خداوند مقرر کرده است، انجام داده بود، پیش از اینها به تمامی جهان اخطار لازم داده شده بود و خداوند عیسی در قدرت و جلال عظیم، به زمین ما آمده بود.

مسیح پس از اینکه علامات آمدن خود را ارائه داد، گفت: « شما نیز چون ببینید که این امور واقع میشود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است »، « پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید »، خدا همواره در مورد آمدن داوریها، به انسانها هشدار و اخطار داده است. آنهای که به پیام او برای آن زمانه بخصوص ایمان داشتهاند و با اطاعت از فرامین او، آن ایمان را نشان داده‌اند، از داوریها رستهاند، داوریهایی که بر سر نافرمانان و بیایمانان فروود آمده است. این کلام بر نوح آمد که، « تو و تمامی اهل خانهات به کشتی درآیید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم ». نوح اطاعت کرد و نجات یافت. این پیام برای لوط آمد، « برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک میکند » (پیدایش ۷ آیه ۱؛ ۱۹ آیه ۱۴). لوط خود را تحت نگاهبانی پیام آوران آسمانی قرار داد و نجات یافت. به همین ترتیب، شاگردان مسیح نیز پیام ویران شدن اورشلیم را دریافت کردند. آنها که مواظب بودند علامت آن ویرانی پا به رکاب از راه برسد تا از شهر فرار کنند، از آن ویرانی جان بهدر بردن. حالا هشدار آمدن ثانویه مسیح و اخطار انهدامی که قرار است بر سر دنیا بیاید، دارد به ما هم داده میشود. آنهایی به این هشدار و اخطار توجه کنند، نجات خواهند یافت.

از آنجا که ما زمان دقیق آمدن او را نمیدانیم، به ما دستور داده شده است که مراقب باشیم و گردن بکشیم. « خوشابه حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد » (لوقا ۱۲ آیه ۳۷). آنهایی که گردن میکشند تا ببینند که خداوندانشان کی می‌آید، زحمت بیهوده نمیکشند. گردن کشیدن برای آمدن مسیح یعنی ترسانیدن انسانها از خداوند، و ترسانیدن آنها از داوریهایی که بر تجاوز و تعدی خواهد شد. آن گردن کشیدن یعنی مردم را بیدار کنید که تقدیمیهای رحمت او را انکار نکنند چون گناه عظیمی است. آنهایی که دارند برای خداوند گردن میکشند، با گردن گذاشتن به حکم حقیقت، روح خود را پالایش میکنند. آنان مراقبت هشیارانه یعنی آن گردن کشیدن را با کار صمیمانه ترکیب میکنند. از آنجا که آنها میدانند که خداوند در آستانه در است، غیرتشان در جوشش است، غیرت برای همکاری با فراستهای الهی در راه نجات جانها. آنها همان خدمتکاران وفادار و باهوشی هستند که « آذوقه را در وقتیش » بین خانواده خداوند « تقسیم » میکنند، (لوقا ۱۲ آیه ۴۲). آنها همان حقیقتی را اعلام میکنند که اینک کاربرد خاصی دارد. همانطوریکه خنوج، نوح، ابراهیم و موسی، هرکدام حقیقت را در

زمان خودشان اعلان کردند، خادمین مسیح هم اینک آن اخطار خاص را به نسل خود میدهند.

البته مسیح طبقه دیگری را هم پیش چشم ما مجسم میکند: «اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و می گساریدن شروع کند، هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که او منتظر نباشد».

آن غلام شریر در دل خود میگوید: «آمدن آقایم به طول میانجامد». او نمیگوید که مسیح نمیآید. او ایده آمدن دوباره او را به تمسخر نمیگیرد اما در قلب خود و با کردار و گفتار خویش میگوید که آمدن خداوند به این زودیها نیست. او این فکر را از سر دیگران هم میپراند، فکر زود آمدن خداوند را. تأثیر او بر مردم این است که آنها را به سمت سست عنصری و بیخیالی گستاخانهای، سوق دهد. اینگونه اشخاص، در دنیاطلبی و بیحمیتی خود ثابت قدم هستند. اغراض دنیوی و افکار فاسد، ذهن آنها را به تسخیر خود درآوردهاند. خادم شریر با میگساران میخورد و مینوشد و در لذتطلبی با دنیا همدست میشود. او به خادمان دیگر ضربه میزند و آنانی را که به ارباب خود وفادار هستند، متهم و محکوم میکند. او با دنیا قاطعی میشود. او در تعذر و تخطی، با امثال خود رقابت و سعی میکند که شبیه بدکاران شود، او نمیداند که آن تشابه، وحشتناک است. او با دنیا به دام میافتد. «هر آینه مولای آن غلام آید،.... در ساعتی که او نداند و او را دو پاره کرده، نصیبیش را با خیانتکاران قرار دهد».

«زیرا هر گاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو، مطلع نخواهی شد» (مکاشفه ۳ آیه ۲). آمدن مسیح معلمان دروغین را متحریر خواهد کرد. آنها مشغول گفتن «آرامش و امنیت» هستند. آنها هم مثل کاهنان و معلمان پیش از سقوط اورشلیم، برای بهرهمندی از خوشبختی و جلال خاکی چشم به کلیسا دوختهاند. آنها علامات مخصوص زمانه خود را چنان تعبیر میکنند که انگار آن علامات، خوشبختی و جلال خاکی را نوید میدهند. اما زبان وحی چه گفت؟ «آنگاه هلاکت، ایشان را ناگهان فروخواهد گرفت» (اول تسالونیکیان ۵ آیه ۳). روز خدا مثل یک آوار، بر سر همه آنها خواهد ریخت، همه آنها که در هر جای سطح زمین زندگی میکنند، همه آنها که این دنیا را خانه خود میدانند. آن روز، مثل دزدی که برای شکار، پرسه میزند، به سراغ آنها خواهد آمد.

دنیا، پر از عصیان، پر از لذات غیر الهی، در خواب است، در خواب هواهای نفسانی. مردم فکر آمدن خداوند را به دور انداختهاند و به اخطارها میخندند. غرور، لاف میزنند که، «هر چیز به همین طوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است»، «فردا مثل امروز روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود» (دوم پطرس ۳ آیه ۴؛ اشعا ۵۶ آیه ۱۲). ما هر چه بیشتر به عمق لذتطلبی میرویم. اما مسیح

میگوید، «اینک چون دزد میآیم!» (مکافهه ۱۶ آیه ۱۵). درست در همان لحظهای که دنیا با تماسخر میپرسد: «پس چه شد و عده آمدن او؟»، آن علامات در حال بروز و تحقق هستند. در حالیکه فریاد «آرامش و امنیت» به گوش میپرسد، انهدام ناگهانی دارد میآید. وقتی آن تماسخرکنندهای که منکر حقیقت است، گستاخ میشود؛ وقتی که آدمهای اسیر روزمرگی، بیتوجه به اصول، در آن خط تولیدهای مختلف اسکناس چاپ کنی عمر خود را تمام میکنند؛ وقتی دانشجویان مشتاقانه به هر سوراخی سر میکشند تا به غیر از کتاب مقدس خود، از همه چیز سر در بیاورند، مسیح مثل یک دزد میآید.

همه چیز دنیا به هم ریخته است. زمانه علاماتی از خود بروز میدهد که بوی نحسی میدهند. حوادث آتی، سایههای خود را جلو جلو روی صحنه انداختهاند. روح خدا دارد از روی زمین برداشته میشود و دریا و خشکی، پشت سر هم نکبت و مصیبت به ما تعارف میکنند. طوفانها، زلزلهها، حریقها، سیلها، آدمکشیها، از هر نوع و به هر درجه، فراوانند. چه کسی میتواند آینده را بخواند؟ امنیت کجاست؟ هر چه که مربوط به انسان و زمین باشد، غیرقابل اطمینان است. انسانها با شتاب، زیر پرچمهایی که خود انتخاب کردهاند، صفتی میکنند. آنها با بیصری حرکات رهبران خود را انتظار میکشند و نظاره میکنند. آدمهایی هم هستند که برای ظاهر شدن خداوندان صبر میکنند و گردن میکشند و به فعالیت میپردازند. آن طبقه دیگر، دارند تحت فرماندهی آن اولین از ایمان افتاده کلان، صف سقوط میبندند. معدودی قلبًا و جاناً معتقدند که جهنمی هست که باید به آن پشت کرد و بهشتی که باید از آن استقبال کرد.

بحران تدریجاً دارد سوار ما میشود. خورشید در آسمانها میدرخد، مسیر همیشگی خود را طی میکند، و آسمانها همچنان جلال خدا را بیان میکنند. انسانها هنوز هم میخورند و مینوشند و میکارند و میسازند و ازدواج میکنند و عروس و داماد میآورند. اهل داد و ستد، همچنان میخزند و میفروشنند. مردم زیر پای یکدیگر را خالی میکنند و برای همدیگر میزند و مدعی میزهای بزرگند. لذطلبان مثل همیشه در تئاترها، میادین اسبدوانی و جهندرهای قماربازی، اجتماع میکنند. هیجان بیشتر یعنی مشتری بیشتر؛ اما با همه این اوصاف، ساعت محاسبه، به سرعت نزدیک میشود و نزدیک است که برای هر چیزی، تصمیمی ابدی گرفته شود. شیطان میبیند که وقت زیادی ندارد. او همه عوامل خود را به کار گرفته است تا شاید انسانها را گول بزند، منحرف کند، مشغول سازد و از هوش ببرد. او فقط تا وقتی ساعت محاسبه زنگ بزند و در رحمت برای همیشه بسته شود، وقت دارد.

کلمات آن هشدار جدی خداوندان، در خلال قرون، به همان اقتدار از فراز کوه زیتون به گوش میپرسد: «خود را حفظ کنید! مبادا دلهای شما از پرخوری و مستی

و اندیشه‌های دنیوی، سنگین گردد و آن روز، ناگهان بر شما آید «، « در هر وقت،
دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع
خواهد پیوست، نجات باید و در حضور پسر انسان بایستید ».«.

٧٠ - « این کوچکترین برادران من »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۵: ۳۱-۴۶ تدوین گردیده است]

« هنگامی که پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه همه فرشتگان بیاید، برخست پُر شکوه خود خواهد نشست و همه قومها در برابر او حاضر خواهند شد و او آنها را از همدیگر جدا خواهد کرد ». و بدین ترتیب، مسیح بر فراز کوه زیتون چشم انداز روز عظیم داوری را برای شاگردان خود ترسیم نمود. و شروع داوری را منوط به یک نکته اساسی دانست. هنگامی که قومها در برابر او حاضر شوند، به دو گروه مجزا تقسیم شده و سرنوشت نهای ایشان بر اساس آنچه که در ارتباط با فقیران و نیازمندان و رنجیدگان انجام داده یا نداده اند، تعیین خواهد گردید.

در آن روز مسیح، در حضور انسان از اعمال عظیمی که با فدا کردن جان خویش به جهت نجات انسان انجام داده است، سخن خواهد گفت، بلکه خدمات صادقانه ای را که آنان برای او انجام داده اند، معرفی و آشکار خواهد کرد و سپس به آنان که درست راست او هستند خواهد گفت، « بیایید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی ای را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید، تشنه بودم، به من آب دادید، غریب بودم، به من جا دادید. عربان بودم، مرا پوشانیدید، مریض بودم، عیادتم کردید، در زندان بودم، به دیدارم آمدید. آنگاه عادلان پاسخ خواهند داد: سرورما، کی تو را گرسنه دیدیم و به تو خوراک دادیم، یا تشنه دیدیم، و به تو آب دادیم؟، و او در پاسخ خواهد گفت: آمین، به شما می گویم، آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید ».

عیسی به پیروان خود گفته بود که آنان مورد نفرت همه قرار گرفته و آزار و شکنجه خواهند دید. بسیاری از خانه و اقوام خود طرد شده و فقیر و تهیدست خواهند شد. بسیاری به واسطه بیماری و محرومیت گرفتار خواهند شد. و بسیاری به زندان افکنده خواهند شد. اما مسیح به همه آنان که به خاطر نام او دوستان و اقوام و همه چیز خود را ترک کرده بودند، وعده داده بود که صد برابر آن را در این جهان خواهند یافت. اکنون، او برکات ویژه ای را به همه آنان که به برادران خود خدمت می کنند، وعده می داد.

عیسی فرمود، در همه آنانی که به خاطر نام من متحمل رنج می شوند، می بایستی مرا بجا آوردید. و همانطوری که مرا خدمت می کنید، می بایستی به آنان نیز خدمت کنید و از همین محبت شما، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.

همه آناییکه به واسطه تولد تازه، به عضویت خانواده الهی در می آیند، برادران خداوندمان عیسی مسیح محسوب می شوند. محبت مسیح، اعضای خانواده الهی را به یکدیگر پیوند می دهد و هر کجا که چنین محبتی آشکار می شود، ارتباط الهی نیز در همانجا آشکار می شود، زیرا، « محبت از خداست و هر که محبت می کند، از خدا زاده شده است و خدا را می شناسد » (اول یوحنا ۴ آیه ۷).

کسانی را که مسیح در روز داوری می ستاید ممکن است از دانش الهیاتی کمی برخوردار باشند ولی اصول او را گرامی داشته اند. بواسطه تاثیر روح الهی آنان برای دیگران برکت بوده اند. حتی در میان بی دینان کسانی هستند که روح مهربانی را گرامی داشته اند؛ پیش از اینکه کلام حیات به گوش های آنان رسیده باشد، آنان با مبشرین دوستی و رافت داشته اند، حتی هنگامی که با بشارت خود جان های خویش را به مخاطره انداخته اند. در میان بی دینان کسانی هستند که خدا را از روی جهالت عبادت کرده اند، کسانی که نور حقیقت از طریق ابزار بشری هرگز به آنان نرسیده است، با این وجود آنان خلاک نخواهند شد. اگرچه از احکام مکتوب خدا نا آگاه بوده اند، صدای آن یگانه را از طبیعت شنیده اند و کارهایی را که احکام ملزم داشته به انجام رسانیده اند. اعمال آنان گواهی است بر اینکه روح القدس قلب های ایشان را لمس نموده است و آنان بعنوان فرزندان خدا تشخیص داده شده اند.

مسکینان در میان اقوام چقدر شگفت زده و خوشحال خواهند بود، و در میان بی دینان، که از لبان منجی بشنوند، « بدانید آنچه به یکی از کوچکترین پیروان من کردید، به من کردید! ».

چقدر قلب محبت ازلی خوشحال خواهد بود هنگامی که پیروان خود را با شگفتی و خوشی در کلام خویش ستایش کند!

لیکن محبت مسیح برای هر طبقه ای محدود نشده است. او خود را مانند هر فرزند بشری می شناسد. بخاطر اینکه ما بتوانیم اعضای خانواده الهی شمرده شویم، او عضوی از خانواده زمینی شد. او فرزند انسان است و از این رو برادری برای هر پسر و دختر آدم. پیروان وی نباید احساس کنند که از دنیا رو به هلاکت که در اطرافشان است جدا هستند. آنان بخشی از شبکه بزرگ بشری هستند؛ و ملکوت به آنان بعنوان برادران گناه کار و همچنین برادران مقدس می نگرد. محبت مسیح شامل حال انحطاط یافتگان، خطاکاران، و گناهکاران می شود؛ و هر کردار محبت آمیزی که برای دست گیری جانفرو افتاده صورت گیرد، هر کار رحیمانه ای بگونه ای مقبول است که گوئی برای او انجام شده است.

فرشتگان آسمان برای خدمت به کسانی که وارثان رستگاری و نجات خواهند شد، اعظام میشنوند و ما اکنون نمیدانیم که آنان چه کسانی هستند و هنوز معلوم

نیست که چه کسی غالب خواهد آمد، و شایسته سهیم شدن در میراث مقدسان در قلمرو نور خواهد گردید. با این حال، فرشتگان آسمان در سرتاسر زمین عبور کرده و در پی تسلی دردمندان و حمایت از به مخاطره افتادگان تا دلهای افراد را به سوی مسیح هدایت کنند و حتی یک نفر هم نادیده گرفته نمیشود. خداوند با همه به طور یکسان برخورد کرده، به طور یکسان، مراقب همه جانهای است که خلق کرده است.

هنگامیکه درب خانه خود را به روی پیروان نیازمند و رنجیده مسیح میگشايد، از فرشتگان آسمان به گرمی استقبال میکنید و بدین ترتیب، دوستی و رفاقت موجودات سماوی را به سوی خود جلب میکنید. آنان حال و هوای شاد و مقدسی را پدید میآورند زیرا با سرودهای حمد و پرستش که نوای پاسخ آن در آسمان شنیده میشود، به روی زمین میآیند. هر عمل مرحمتآمیزی بر روی زمین، موجب میشود تا فرشتگان آسمان به حمد و پرستش بپردازند و پدر آسمانی، خادمین ایشارگر را در میان ارزشمندترین گنجینههای خود به حساب میآورد.

در سمت چپ مسیح، کسانی بودند که با بیتوجهی به فقیران و رنجیدگان به او بیاعتنایی کرده بودند. آنان از گناه خویش بیاطلاع بودند، زیرا شیطان چشمان ایشان را بسته بود و مسئولیت سنگین خویش را نسبت به برادران خود درک نکرده بودند. آنان خودخواه و نسبت به نیازهای دیگران بیتوجه بودند.

خداوند به ثروتمندان، ثروت عطا کرده است تا فرزندان رنجیده او را یاری و تسلی دهند، اما آنان غالب اوقات نسبت به نیازهای دیگران بیتوجه میباشند. آنان خود را برتر از برادران فقیر و نیازمند خویش احساس میکنند و خود را به جای مردم فقیر نمیگذارند. آنان وسوسهها و زحمات فقیران را درک نمیکنند و بدین ترتیب رحم و شفقت در دلهایشان از بین میرود. در کلیساها باشکوه و مجلل، ثروتمندان، خود را از دسترس نیازمندان دور نگه داشته و ثروتی را که خداوند برای برکت دادن به دیگران به ایشان بخشیده است، برای کسب شهرت و ارضای خودخواهی خویش خرج میکنند. فقیران از تعالیمی که میتواند ایشان را در شناخت فیض و رحمت خداوند یاری کند، محروم میشوند. آنان ناچار به تحمل فقر و تنگدستی میشوند، فقری که زندگی را محدود کرده، روح دشمنی، حسادت و سوء ظن شریانه را در ایشان به وجود میآورد. آنایکه خود، فشار فقر و تنگدستی را تحمل نکرده بودند، غالب اوقات با دیده تحقیر مینگریستند.

اما عیسی همه اینها را میبیند و میگوید، آن من بودم که گرسنه و تشنه بود، آن من بودم که غریب بود، آن من بودم که مریض بود و آن من بودم که زندانی بود و هنگامیکه شما بر سر سفرهای زیبا و زنگین خود جشن میگرفتید، من در کلبه محقر و در کوچههای خلوت، گرسنگی میکشیدم و در حالیکه در خانههای مجلل، راحت و آسوده بودید، من جایی برای سر نهادن نداشتیم و هنگامیکه گنجه لباس را

از جامه‌های گرانبها پر میکردید، عربان بودم و هنگامیکه به دنبال لذت و تفریح بودید، در زندان زجر میکشیدم. هنگامی که ته مانده غذای خویش را به فقیری گرسنه میدادید و هنگامیکه جامه‌های نازک را به ایشان میدادید تا در سرمای سخت، ایشان را محافظت کند، آیا به یاد میآوردید که این چیزها را به خداوند جلال میدهید؟ در تمامی روزهای زندگیتان، در نقش این افراد رنجیده در کنار شما بودم ولی مرا نشناختید و به همین دلیل در زمرة دوستان من به شمار نمیآید و من شما را نمیشناسم.

بسیاری از مردم تصور میکنند که چه امتیاز و سعادت بزرگی خواهند یافت اگر از واقع و صحنه‌های زندگی مسیح بر روی زمین دیدار کنند و یا در مسیر بیموده شده از سوی او، گام بردارند و به کناره دریاچه‌ای که عیسی در آنجا تعلیم میداد، بنگردند یا از تپه‌ها و دره‌هایی که عیسی بر روی آنها به استراحت میپرداخت، دیدن کنند. اما برای گام برداشتن در مسیر عیسی، لازم نیست به ناصره، کفرناحوم و بیت عنیا سفر کنیم. ما میتوانیم ردپای مسیح را در کنار بستر مریضان، در کلبه‌های محقر فقیران و در کوچه‌های شلوغ شهرهای بزرگ و در دلهای نیازمند به تسلی پیدا کنیم. با انجام دادن اعمال مسیح، قادر خواهیم بود در مسیر او گام برداریم و همه میتوانند کاری را برای انجام دادن، بیابند.

عیسی فرمود: «فقرا همیشه با شما هستند». و هیچ فردی نباید احساس کند که جایی برای خدمت کردن به آنها وجود ندارد. امروزه میلیونها نفر به واسطه جهالت و گناه در آستانه هلاکت قرار داشته و از محبت مسیح نسبت به خویش بی اطلاع میباشند. اگر موقعیت ما با ایشان عوض شود، از آنان چه انتظاری خواهیم داشت؟ بنابراین بزرگترین مسئولیت ما این است که چنین افرادی را با تمامی توان خود یاری دهیم. دستور مسیح برای زندگی، که هر کدام از ما در روز داوری بر اساس آن محکمه خواهیم شد، این است که «با مردم همان گونه رفتار کنید که میخواهید با شما رفتار کنند» (متی ۷ آیه ۱۲).

منجی، زندگی ارزشمند خود را برای بنای کلیسا‌ای که شایستگی حمایت از افراد محنتزده و گمراه را داشته باشد، فدا نموده است. گروه ایمانداران، ممکن است، فقیر، بیسواند و گمراه باشند، با این حال در نام مسیح میتوانند، در خانه، همسایگی کلیسا و حتی در «اقصی نقاط عالم» کاری را انجام دهند که منجر به نتایج جاودانی شود.

در این کار اهمال گردیده، تا حدی که بسیاری از شاگردان جوان هرگز برادر از الفبای مسیحیت تجربه ای کسب نکرده اند. نوری که در قلب‌های ایشان درخشیده بود، وقتی که عیسی به آنان فرمود، «گناهان شما آمرزیده شد»، با کمک به دیگران باید روشن نگاه داشته می‌شد. انرژی ناآرام جوانی که غالب اوقات منبع خطر میباشد، میتواند به مسیرهای هدایت شده و به شکل نهرهای برکت، خارج

شود، و بدین ترتیب، در خدمت خالصانه به دیگران، علائق شخصی فراموش خواهد شد.

کسانی که به دیگران خدمت کرده و بشارت می‌دهند، از خدمت شبان اعظم برخوردار خواهند شد، آنان آب زنده را خواهند نوشید و سیراب خواهند شد و در حسرت تفریحات هیجانانگیز و دگرگونی خواهند بود و بزرگترین موضوع مورد علاقه ایشان، نجات جانهای خواهد بود که در آستانه هلاکت قرار دارند. معاشرت اجتماعی، سودمند خواهد بود و محبت منجی، دلهای مؤمنین را در اتحاد و یکدیگر به یکدیگر به هم نزدیک خواهد کرد.

وقتی متوجه میشویم که کارگرانی هستیم که با خداوند، کار میکنیم، در آن هنگام، وعدهای خدا، با بیعلاقگی و بیمیلی بیان نخواهند شد. بلکه بیان آنها، آتش اشتیاق را در قلب و زبان ما شعلهور خواهد کرد. هنگامیکه موسی فراخوانده شد تا به قوم جاهل، بیانضباط و متمرد خدمت کند، خداوند به او وعده داد که، « روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید ». و « الیته با تو خواهم بود » (خروج ۳۳ آیه ۱۴؛ ۳ آیه ۱۲). این وعده برای تمامی کسانی است که به خاطر مسیح به رنجدیدگان و ستمدیدگان خدمت میکنند.

محبت به انسان، عمق محبت خدا را نسبت به این جهان نشان میدهد و برای ترویج چنین محبتی بود که پادشاه جلال با ما یکی شد، تا ما را به عضویت خانواده الهی درآورد. مسیح در هنگام وداع با شاگردان فرموده بود، « یکدیگر را محبت کنید، چنانکه من شما را محبت کردم » (یوحنا ۱۵ آیه ۱۲)، و وقتی این سخنان به انجام خواهد رسید که ما نیز جهان را همانند او محبت کنیم، آنگاه، ماموریتی را که از او دریافت کردہایم، به اتمام خواهد رسید و آنگاه شایسته آسمان خواهیم بود، زیرا پادشاهی آسمان را در دلهای خود داریم. اما، « آنانی را که برای موت برده میشوند، خلاص کن و از رهانیدن آنانی که برای قتل مهیا شدهاند، کوتاهی منما، اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزماینده دلها نمیفهمد؟ حافظ جان تو نمیداند؟ و به هر کس بر حسب اعمالش مكافات خواهد داد؟ » (امثال ۲۴ آیه ۱۱ و ۱۲). آنانی که به خاطر مسیح خدمت نکردهاند، آنانی که فقط به فکر خویش بوده و برای رفع نیاز دیگران هیچ کاری انجام ندادهاند، در روز عظیم داوری، از سوی داور تمامی جهان، در جایگاه شریران محاکمه خواهند شد و همان حکومیتی را که شریران دریافت میکنند، ایشان نیز دریافت خواهند کرد.

به هر فردی، یک مسئولیتی واگذار شده است و مسیح، شبان اعظم از هر کس خواهد پرسید، « گلهای که به تو داده شده و گوسفندان زیبایی تو کجاست؟ » و « چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند، چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را به ضرر خود آموخته کردهای » (ارمیا ۱۳ آیه ۲۰ و ۲۱).

۷۱ - « خادمی از خادمان »

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۲۲: ۱۸-۷ و ۲۴: ۱۸-۱ تدوین گردیده است]

در بالاخانه ای از یک خانه در اورشلیم، مسیح با شاگردانش بر سر سفرهای نشسته بود. آنان برای برگزاری عید پسح دور هم جمع شده بودند منجی مشتاق بود که عید پسح را با دوازده تن از شاگردان سپری کند. او میدانست که زمان وی فرا رسیده است. او، خود، به راستین مربوط به عید پسح بود و در روزی که پسح خورده میشد، او می بایستی قربانی شود. او در آستانه نوشیدن جام غصب بود و می بایستی به زودی تعمید درد و رنج را دریافت کند. لیکن او چند ساعتی فرصت داشت تا از آن برای راهنمایی شاگردان محبوب خود استفاده کند.

تمامی زندگی مسیح، برای خدمت ایثارگرانه سپری شده بود، زیرا او « نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند » (متی ۲۰ آیه ۲۸). رفتار او از هر نظر، الگو و نمونه بود، اما، شاگردان هنوز این درس را فرانگرفته بودند. در آخرین شام پسح، عیسی تعالیم خویش را با مثالهایی که برای همیشه ذهن و دل ایشان را تحت تأثیر قرار میداد، تکرار کرد.

گفتگوی میان عیسی با شاگردانش، بیشتر اوقات توأم با شادی بوده و از سوی تمامی شاگردان بینهایت مهم تلقی میشد. شامهای پسح، صحنههای ویژهای را به همراه داشت، اما این بار، عیسی آشفته و پریشان بود و قلب او متاثر و رنج و اندوه بر سیمای او سایه افکنده بود.

وقتی که با شاگردان در بالاخانه مواجه شد، ایشان پی بردن که چیزی بر دوش او سنگینی میکند، اما دلیل آن را نمیدانستند، با این حال با وی احساس همدردی کردند.

هنگامی که شاگردان در اطراف سفره جمع شدند، عیسی با صدایی محزون و متاثر گفت، « اشتیاق بسیار داشتم پیش از رنج کشیدنم، این پسح را با شما بخورم، زیرا به شما میگویم که دیگر از آن نخواهم خورد تا آن هنگام که در پادشاهی خدا تحقق یابد. پس جامی برگرفت و شکر کرد و گفت: این را بگیرید و میان خود تقسیم کنید، زیرا به شما میگویم که تا آمدن پادشاهی خدا دیگر از محصول مو نخواهم نوشید ».

مسیح میدانست که زمان جدایی او از دنیا فرا رسیده است تا نزد پدر برود. و او کسانی که در این دنیا دوست می داشت تا به آخر دوست داشت. او اکنون در معرض صلیب قرار داشت و درد شکنجه آمیزی قلب او را آزده ساخته بود. او

میدانست که در لحظه خیانت و تسليم، تنها خواهد ماند و به شیوهای حقارت بار به مرگ محکوم خواهد شد. عیسی از ناسپاسی و قساوت آنانی که برای نجاتشان آمده بود، اطلاع داشت. او میدانست که چه فداکاری عظیمی را میبایست انجام دهد، و فداکاری او برای عدهای بیشتر خواهد بود. با دانستن همه آنچه که پیش روی او بود، با این افکار که خوار خواهد شد و عذاب خواهد کشید تمام وجودش تحت تاثیر قرار گرفت. اما، او به دوازده شاگرد خود فکر میکرد که چون خاصان وی، با او بودند، کسانی که، بعد از خاتمه یافتن رنج و عار و مرگ او می بايستی برای مبارزه، در این جهان به حال خود واگذاشته شوند. بنابراین، مسیح به فکر خویش نبود، بلکه مراقبت از شاگردان برای او بسیار حائز اهمیت بود.

عیسی در آخرین شبی که با شاگردانش بود، حرفهای زیادی برای گفتن داشت. اگر آنان برای پذیرش آنچه که عیسی مشتاق بود به ایشان بگوید، آمادگی داشتند، میتوانستند از نگرانی و از اضطراب حاصل از ناکامی و بیایمانی خلاص شوند. اما عیسی متوجه شد که آنان تحمل شنیدن آنچه را که میبایست به ایشان بگوید، ندارند و همچنان که به چهره ایشان نگاه میکرد، سخنان هشدار دهنده و تسلییخش بر لبانش باقی میماند. لحظات در سکوت سپری میشد و عیسی منتظر به نظر میرسید و شاگردانش ناراحت نبودند. احساس حمایت و دلسوزی که از طریق یادآوری مصیبت مسیح برانگیخته شده بود، به تدریج از بین رفته بود. سخنان تأسفبار عیسی که حاکی از مصیبت او بود، تأثیر کمی بر شاگردان باقی گذاشته بود. نگاههای ایشان به یکدیگر از بروز حسادت و رقابت در میانشان سخن میگفت.

آنان در اینباره بحث میکردند که کدامیک از آنها بزرگتر است و کشمکش ایشان در حضور مسیح نیز ادامه پیدا کرده و قلب او را اندوهگین و جریمه‌دار کرده بود. شاگردان عقیده داشتند که مسیح می بایستی قدرت خویش را نشان داده و بر تخت سلطنت داود تکیه زند و هر یک از آنان در این پادشاهی در آرزوی تصاحب عالیترین مقام بودند.

آنان خویشن را در مقام ارزیابی یکدیگر قرار میدادند و به جای اینکه برای برادرانشان ارزش قابل شوند، خود را در جایگاه نخست قرار دادند. درخواست یعقوب و یوحنا برای نشستن بر جانب راست و چپ مسیح موجب خشم بقیه شاگردان شده بود. تقاضای آنان برای کسب عالیترین مقام، ده شاگرد دیگر را چنان تحریک کرده بود که اتحاد و یکدیگر میان ایشان را در معرض خطر قرار داده بود. آنان احساس میکردند که درباره ایشان غیرمنصفانه قضاؤت شده و وفاداری و استعدادهای ایشان مورد تقدیر قرار نگرفته است. برخورد یهودا نسبت به یعقوب و یوحنا از همه شاگردان خشنتر و انعطاف‌ناپذیرتر بود.

شاگردان هنگامیکه برای صرف شام وارد اطاق شدند، بسیار آرده و عصبانی

بودند. یهودا به سمت چپ عیسی و یوحنا در سمت راست وی ایستاده بود. یهودا میخواست که عالیترین جایگاه را داشته باشد، و این جایگاه به منظور نزدیک شدن به مسیح به دست میآمد در حالیکه یهودا یک خائن بود.

دلیل دیگری که وجود اختلاف میان شاگردان را نشان میداد، آشکار شده بود. در مراسم شام فصح مرسوم بود که خادم می بايستی پایهای میهمانان را بشوید و برای انجام چنین مراسمی، مقدمات کار از قبل آماده شده بود. کوزه آب، تشت و حوله، برای شستن پایهای میهمانان موجود بود، اما خادمی که چنین کاری را انجام دهد، وجود نداشت و قطعاً وظیفه شاگردان بود که چنین خدمتی را انجام دهن. اما هر کدام از شاگردان با تسلیم شدن به غرور جریحه دار شده خویش، مصمم بودند که وظیفه خویش را به عنوان خادم انجام ندهند. آنان با بیتفاوتی آشکاری، چنان وانمود میکردند که گویی از وظایف خویش بیاطلاع هستند و بدین ترتیب از فروتن ساختن خویش امتناع کردند.

مسیح چگونه می بايستی این جانهای ضعیف و ناتوان شاگردان را به مسیری هدایت کند، تا شیطان نتواند در مقابل ایشان پیروزی قاطعی کسب کند؟ او چگونه میتوانست به آنان نشان دهد که صرفاً ادعای شاگردی، نمیتواند آنان را در ردیف شاگردان قلمداد کند و یا در پادشاهی او، مقام و موقعیتی را برای ایشان فراهم کند؟ او چگونه می بايستی آتش محبت را در دلهای ایشان شعلهور کند و آنان را قادر سازد تا آنچه را که مشتاق بود به ایشان بگوید، درک کنند؟

شاگردان در خدمت کردن به یکدیگر هیچ اقدامی نکردند. عیسی برای مدتی منتظر ماند تا عکسالعمل ایشان را نسبت به یکدیگر مشاهده کند. آنگاه عیسی، معلم آسمانی از شام برخاست و خرقه از تن به در آورد و حولهای برگرفته، به کمر بست. شاگردان با حیرت به عیسی نگریسته و در سکوت، منتظر بودند که چه اتفاقی خواهد افتاد. « سپس آب در لگنی ریخت و شروع به شستن پایهای شاگردان و خشک کردن آنها با حولهای کرد که به کمر داشت ». این کار عیسی، چشمان شاگردان را گشوده، احساس شرمندگی و حقارت دلهای ایشان را لبریز کرد. آنان سرزنش تلویحی را درک کردند و حقایق جدیدی برایشان آشکار شد.

بدین سان، مسیح، محبت خویش را به شاگردان ابراز نمود. روحیه خودخواهانه شاگردان، قلب او را جریحه دار کرده بود، اما او با توجه به مشکلات شاگردان، با ایشان وارد جر و بحث نشد. در عوض، سرمشقی به ایشان داد که هرگز فراموش نکنند. محبت او نسبت به ایشان به آسانی از میان نمیرفت. او میدانست که پدر، همه چیز را به دست او سپرده است و اینکه او از سوی خدا آمده بود و به سوی او میرفت. مسیح از الوهیت خویش آگاه بود، اما او تاج پادشاهی و جامه شاهانه خود را رها کرده، شکل خادم را به خود گرفته بود. یکی از آخرین اقدامات او بر روی زمین، این بود که جامه خدمت پوشیده، نقش خویش را به عنوان یک خادم ایفا

کند.

قبل از شام پسح، یهودا برای دومین بار با کاهنان و کاتبان یهود ملاقات کرده، متعهد شده بود تا عیسی را به ایشان تسلیم کند و پس از آن به شاگردان پیوسته، خود را از هر گناهی مبرا دانسته، با ایشان در آماده کردن شام پسح، همکاری میکرد. شاگردان از قصد یهودا هیچ اطلاعی نداشتند، اما عیسی از نقشه او آگاه بود، با این وجود او را رسوا نکرد زیرا اشتیاق داشت که جان او را نجات دهد. او برای یهودا همان مسئولیت سنگینی را احساس میکرد که برای اورشلیم، آنگاه که به این شهر محکوم نظر کرده و گریسته بود. قلب عیسی ماتم گرفته بود. او از خود میپرسید، چگونه میتوانم از تو قطع امید کنم؟ یهودا قدرت محدود کننده محبت مسیح را احساس میکرد. هنگامیکه دستان منجی پاهای کثیف و آلوده یهودا را شسته، با حolle خشک میکرد، قلب یهودا از شور و شعف لبریز شده بود و میل شدیدی برای اعتراف به گناه داشت، اما او نمیخواست که خود را فروتن سازد و قلبش را در مقابل توبه، سخت کرده بود و تمیلات کنهای که کنار گذاشته شده بود، بر او مسلط میشد. یهودا اکنون از رفتار مسیح در شستن پاهای شاگردان ناراحت شده بود. او فکر میکرد که اگر عیسی خود را تا این اندازه فروتن سازد، نمیتواند پادشاه اسراییل خوانده شود. تمامی امید او برای کسب مقام و افتخار دنیوی در پادشاهی زمینی، از بین رفته بود. یهودا متقادع شده بود که در پیروی از مسیح هیچ چیزی عاید او نخواهد شد. او تصور میکرد که عیسی با شستن پاهای شاگردان، خویشتن را خوار و حقیر کرده است، بنابراین در هدف خویش برای انکار و قطع رابطه کردن با عیسی مصمم بوده، خود را فریبیخورده قلمداد میکرد. یهودا در چنگ شریر گرفتار بود و تصمیم گرفته بود تا کار تسلیم و خیانت به عیسی را همانگونه که موافقت کرده بود، به اتمام برساند.

یهودا در انتخاب موقعیت خود بر روی سفره شام، سعی کرده بود که جای نخست را داشته باشد و مسیح نیز به عنوان خادم، ابتدا او را خدمت نمود. یوحنان، کسی که یهودا نسبت به او تنفر عمیقی را احساس میکرد، آخرین نفری بود که مورد خدمت قرار گرفته بود، اما یوحنان این موضوع را توهین و بیاحترامی قلمداد نکرد. هنگامیکه شاگردان، رفتار مسیح را دیدند، به شدت متأثر شدند. وقتی که نوبت به پطرس رسید، با حیرت فریاد زد، « سرور من! آیا تو میخواهی پای مرا بشویی؟ » محبت و فروتنی مسیح، قلب او را جریحه دار کرده بود. این فکر که یکی از شاگردان، چنین خدمتی را انجام نمیداد، باعث سرافکندگی پطرس شده بود. مسیح پاسخ داد: « اکنون از درک آنچه میکنم، ناتوانی، اما بعد خواهی فهمید ». پطرس نمی توانست تحمل کند که سرور او، کسی که پطرس، او را پسر خدا میدانست، وظیفه یک خادم را به عهده بگیرد. او با تمامی وجود در برابر این تحریر، ایستادگی میکرد. زیرا درک نکرده بود که مسیح برای انجام چنین رسالتی به این جهان آمده است. او با تأکید فریاد میزد که، « پاهای مرا هرگز نخواهی شست ».«

مسيح با لحنى جدى به پطرس پاسخ داد: « تا تو را نشويم، سهمى با من نخواهی داشت ». مراسمى را که پطرس از انجام آن امتناع ميکرد، نشانه طهارت عاليتري بود. مسيح آمده بود تا دلها را از الودگى گناه پاك کند. هنگامىکه پطرس از اجازه دادن به مسيح در شستن پاهایش امتناع ميکرد، در واقع، استاد و خداوند خویش را انکار ميکرد. برای استاد تحقيير کننده نیست اگر اجازه دهيم تا ما را تزكيه و تطهير کند. فروتنى واقعى اين است که با قلبى شکرگزار تمامى اعمالى را که به خاطر ما انجام ميشود، بپذيريم و خالصانه برای مسيح خدمت کنيم.

پطرس با شنیدن پاسخ عيسى که، « تا تو را نشويم، سهمى با من نخواهی داشت ». از غرور و خودسرى دست برداشت. او نمى توانست فكر جدائى از مسيح را که برای او به منزله مرگ بود، تحمل کند. بنابراین پاسخ داد: « سرور من! نه تنها پاهایم، که دستها و سرم را نيز بشوی ». عيسى پاسخ داد: « آن که استحمام کرده، سراپا پاكىزه است و به شستن نياز ندارد، مگر پاهایش. باري، شما پاكيد، اما نه همه ».«

مفهوم اين سخنان چيزى بيش از پاكىزگى و طهارت جسمى است. مسيح هنوز هم از پاكىزگى عاليتري که در شستشوی پاهای شاگردان نشان داده شد، سخن ميگويد. در آن زمان کسی که استحمام ميکرد، پاكىزه بود، ليكن پاهایش که در صندل بود از خاک پوشیده ميشد و مجددًا نياز به شستشو داشت. به همين دليل پطرس و ساير شاگردان در چشمeh عظيمى که برای شستن گناه و ناپاکi گشوده شده بود، شسته شده بودند. مسيح آنان را از آن خود اعلام کرده بود. اما وسوسه، ايشان را به سوي شарат کشانده بود و هنوز هم نيازمند فيض تطهير کننده او بودند. هنگامى که عيسى حوله اي را به کمر بست تا پاهای كثيف ايشان را بشويد، با اين عمل مى خواست که جدائى، بizarى، حسادت و غرور را از دلهايشان پاك کند. اهميت اين کار چيزى بيشتر از شستن پاهای كثيف ايشان بود. آنان از چنين روحيه اي ب Roxodar بودند که حتی يك نفر از آنان هم برای مصاحبته با مسيح آماده نبود و تا هنگامى که از روحيه Frotanhane و محبت آميز Roxodar نمى شدند. نمى توانستند برای مشاركت در شام پسح و مراسم يادبودی که مسيح قصد بنیاد نهادن آن را داشت، آمادگى داشته باشند. دل هايشان مى بايستي پاك و طاهر گردد. غرور و خودخواهی موجب نفاق و دشمنی مى شود، اما عيسى با شستن پاهای شاگردان، تمامی اين چيزها را شسته و پاك کرده و موجب شده بود تا احساس شاگردان دگرگون شود و اينك عيسى با نگريستن به آنان مى توانست بگويد، « شما پاكيد ». اکنون، يكدلی و محبت به يكديگر در ميان ايشان به چشم مى خورد و فروتن و قابل تعليم بودند. به جز يهودا، هر کدام از شاگردان حاضر بودند تا بالاترين مقام و موقعیت را به دیگرى اعطاكند. اکنون، شاگردان با قلبى آرام و سپاسگزار، مى توانستند سخنان مسيح را بپذيرند.

ما نیز مانند پطرس و سایر شاگردان، با خون مسیح شسته و پاک شده ایم، با این حال غالب اوقات به واسطه تماس و ارتباط با شریر، خلوص دل، آلوده می شود و می بایستی برای دریافت فیض پاک کننده مسیح به نزد او بیاییم. پطرس از نزدیک کردن پاهای کثیف خود به دست های استاد و سرووش خجالت می کشید، اما هر چند وقت یکبار دل های گناه آلود و ناپاک خویش را به حضور مسیح می آوریم؟ هر چند که، خلق و خوی فاسد و غرور و تکبر ما، قلب او را جرمیه دار می کند؛ با این وجود، می بایستی همه ناپاکی و گناهانمان را به حضور منجی بیاوریم. تنها اوست که می تواند ما را پاک و طاهر سازد و تا به واسطه اثربخشی او پاک نگردیم، آماده برای مصاحبت با او نخواهیم بود.

عیسی به شاگردان فرمود، « شما پاکید، اما نه همه ». او پاهای یهودا را شسته بود، اما قلب یهودا به او تسلیم نشده بود، زیرا ناپاک بود و به همین دلیل یهودا خود را تسلیم مسیح نکرده بود. بعد از اینکه مسیح پاهای شاگردان را شست، ردای خود را بر تن کرد و باز بر سر سفره شام نشست. آنگاه از ایشان پرسید، « آیا دریافتید آنچه برایتان کردم؟ شما مرا استاد و سروستان می خوانید و درست هم می گویید، زیرا چنین هستم. پس اگر من که سرور و استاد شما هستم، پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشویید. من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همان گونه رفتار کنید که من با شما کردم. آمین، آمین، به شما می گویم، نه غلام از ارباب خود بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده خود ».

شاگردان مسیح می بایستی درک می کردند که اگرچه او پاهای ایشان را شسته بود، ولی این کار، از الوهیت او نکاسته بود. « شما مرا استاد و سروستان می خوانید و درست هم می گویید، برا چنین هستم ». او با اینکه از مقامی لایتناهی برخوردار بود، زیبایی و ارزش خاصی را به خدمت، بخشیده بود. هیچ کس به اندازه مسیح از مقامی رفیع و برجسته برخوردار نبود، با این حال برای انجام فروتنانهترین مسئولیت آماده بود. برای اینکه قومش به واسطه خودخواهی که به طور طبیعی در دل ساکن بوده و با خدمت به خود تقویت میگردد، گمراه نشوند، خود مسیح، سرمشقی را پیش روی انسان قرار داده است. او انسان را در انجام چنین مسئولیت عظیمی تنها نمیگذارد. او که خود، همدردیف با خداوند بود، در مقابل شاگردانش مانند یک خادم رفتار نمود. هنگامی که شاگردان برای کسب عالیترین مقام با یکدیگر مبارزه میکردند، او که هر زانوی در مقابل او خم خواهد شد، او که فرشتگان جلال، خدمت به او را افتخار میدانند، خم شده و پاهای شاگردانش را که او را سرور میخوانندند، شست. مسیح حتی پاهای یهودا را که به او خیانت میکرد، شست.

مسیح در طول زندگی و تعالیم خود، نمونه کاملی از خدمت فداکارانه را که از خداوند سرچشمeh گرفته بود، به انسان عطا کرده است. خداوند در انزوا زندگی

نمیکند. او با آفرینش جهان و حمایت کردن از تمامی مخلوقات، بیوقفه در خدمت به دیگران است. « او آفتاب خود را بر بدان و نیکان میتاباند و باران خود را بر عادلان و بدکاران میباراند » (متى ۵ آیه ۴۵). چنین خدمت ایدهآلی را خدا به پسر خویش محول کرده است. عیسی می بايستی مسئولیت رهبری انسان را به عهده بگیرد تا با سرمشق قرار دادن خود، مفهوم خدمت را به انسان تعلیم دهد. تمامی زندگی او وقف خدمت به دیگران بود. او همه را خدمت و حمایت نمود و بدین ترتیب بر طبق احکام خداوند زیست و با سرمشق خود به ما نیز نشان داد که چگونه می بايستی از احکام خدا اطاعت کنیم.

بارها و بارها عیسی سعی کرده بود تا اصول خویش را در میان شاگردان بنیاد نهد. هنگامیکه یعقوب و یوحنا تقاضای برتری خویش را بر سایر شاگردان مطرح کردند، عیسی بدیشان پاسخ داده بود، « هر که میخواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود » (متى ۲۰ آیه ۲۶). در پادشاهی من، اصل برتری و تفوق، جایی ندارد و یگانه طریق کسب عظمت و بزرگی، خدمت فروتنانه به دیگران است.

اینک در حالیکه پاهای شاگردان را شسته بود، به ایشان گفت: « من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همانگونه رفتار کنید که من با شما کردم ». مسیح در این سخنان، صرفاً وظیفه میهماننوایی را به شاگردان محول نمیکرد. سخنان او مفهومی بیشتر از شستن پایهای میهمانان و گرد و خاک ناشی از سفر داشت. مسیح، در حال تأسیس و برقراری نوعی آئین مذهبی بود. به واسطه رفتار سرور ما، این مراسم فروتنانه به دستوری تقدیس شده تبدیل گردید. این مراسم می بايستی از سوی شاگردان به جا آورده شود تا تعالیم و خدمات متواضعانه مسیح را در خاطر خویش زنده نگه دارند. این دستور از سوی مسیح برای شرکت در آئینهای مقدس مقرر شده است. هنگامیکه غرور، اختلاف و مبارزه برای کسب برتری و تفوق بر دیگران در دل پرورانده شود، نمیتوانیم به مصاحبت با مسیح وارد شویم. برای شرکت در مراسم شام خداوند و شریک شدن در بدن و خون مسیح، آماده نخواهیم بود و به همین دلیل بود که عیسی مقرر کرد تا این مراسم به یادبود فروتنی او، در ابتدا به جا آورده شود.

فرزندان خدا، هنگامیکه برای انجام این مراسم گرد هم آیند، می بايستی سخنان عیسی، خدای جلال و حیات را به یاد آورند که فرمود، « اکنون دریافتید آنچه برایتان کردم؟ شما مرا استاد و سورتان میخوانید و درست هم میگویید، زیرا چنین هستم. پس اگر من که سرور و استاد شمایم، پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشویید. من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همانگونه رفتار کنید که من با شما کردم. آمین، آمین، به شما میگویم، نه غلام از ارباب خود بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده خود. اکنون که اینها را میدانید، خوشحالتان

اگر بدانها عمل کنید ». سرشت و طبیعت انسان به گونهای است که همواره تلاش میکند تا خود را از همنوعانش ارجمندتر شمرده و برای رفاه خویش عمل کرده و در صدد کسب عالیترین مقام باشد و حاصل چنین تلاشی منجر به ایجاد حدس و گمان شریرانه و روح دشمنی میگردد. مراسم شرکت در شام خداوند برای این است که چنین برداشت غلطی را برطرف کند و انسان را از خودخواهی نجات دهد و او را از نرdban تجلیل نفس پایین آورده و فروتنی را به قلب وی بازگرداند تا بتواند به برادران خویش خدمت کند.

در این هنگام، ناظر قدوس از آسمان حضور دارد تا آن را وسیلهای برای جستجوی یک جان قرار دهد و او را به سوی توبه هدایت کند و برکات حاصل از آمرزش گناهان را به وی وعده دهد. مسیح با پری فیضش در آنجا حضور دارد تا جریان افکار را که در مسیر خودپرستی و خودخواهی هدایت میشد، دگرگون کند. روحالقدس، احساسات کسانی را که از سرمشق سرورشان پیروی میکنند، برمیانگیزد. هنگامیکه تواضع و فروتنی منجی را که به خاطر ما انجام شد، به یاد میآوریم، رشتهای افکار ما به یکدیگر پیوسته و زنجیری از خاطرات به یاد آورده میشود، خاطراتی از نیکویی عظیم خداوند و لطف و مهربانی دوستان زمینی. برکات فراموش شده، بخششهای سوء استفاده شده، مهربانیهای تحقیر شده، به خاطر آورده میشوند. ریشهای نفرت که نهال محبت را پس رانده است، آشکار میشود. فساد اخلاقی، بیاعتنایی به وظایف و مسئولیتها، ناسپاسی نسبت به خداوند و بیاعتنایی نسبت به برادرانمان، به یاد آورده میشوند. گناه به واسطه نور حقیقت خداوند آشکار میشود و آنگاه افکار ما، افکار ناشی از تنااسبای نبوده بلکه ناشی از تواضع و سرزنش شدید خود خواهد بود و در ذهنمان، شور و شوقی جدید برای در هم شکستن تمامی موائع منجر به نفاق و جدایی، ایجاد میشود. افکار و سخنان شریرانه کنار گذاشته میشوند. گناهان اعتراف و آمرزیده میشوند. فیض مهار کننده مسیح به جان آدمی وارد میشود و محبت مسیح، دلهای افراد را در اتحاد و یکدلی مبارکی، به یکدیگر نزدیک میکند.

هنگامی که درس تمہید برای خدمت [یا همان شام خداوند] آموخته شود، اشتیاق برای یک زندگی روحانی عالیتر، برانگیخته گردیده و خداوند نیز به چنین اشتیاقی پاسخ خواهد داد. جان، متعالی خواهد شد و آنگاه میتوانیم با آگاهی از آمرزش گناهانمان، در شام خداوند شرکت کنیم و آنگاه آفتاب عدالت مسیح، فضای جان و روح را پر خواهد کرد و « بره خدا که گناه جهان را برمیدارد », را خواهیم دید، (یوحنا ۱ آیه ۲۹).

مراسم شام خداوند برای کسانی که معنای حقیقی آن را درک میکنند، هرگز به مراسمی تشریفاتی تبدیل نمیشود و پیام همیشگی آن « با محبت یکدیگر را خدمت کنید » خواهد بود، (غلطیان ۵ آیه ۱۲). مسیح با شستن پاهای شاگردانش اثبات

کرد که حاضر است هر خدمتی، هرچند فروتنانه را انجام دهد تا شاگردان بتواند در گنجهای جاودان آسمانی با وی همارث شوند. شاگردان او نیز بعدها با انجام همان مراسم، عهد کردند که با همان شیوه برادرانشان را خدمت کنند. هر وقت که این حکم به درستی به جا آورده شود، فرزندان خدا به ارتباط مقدسی رهنمون میشوند تا بدین وسیله یکدیگر را یاری کنند و برکت دهند. آنان در این مراسم عهد میبینندند که زندگی خود را برای خدمت ایثارگرانه اختصاص دهند و نه تنها برای یکدیگر، بلکه دامنه فعالیت خویش را مانند سرورشان توسعه دهند. دنیا پر از کسانی است که به خدمت ما نیازمند میباشند. فقیران، درماندگان، بیخبران و ناآگاهان، در همه جا حضور دارند و کسانی که با مسیح، در بالاخانه مشارکت کرده‌اند، برای خدمت به دیگران به پیش خواهند رفت، همانگونه که مسیح این کار را انجام داد.

عیسی آمد تا خادم همگان باشد و چون همه را خدمت کرد، مجدداً مخدوم و مورد تکریم همگان قرار خواهد گرفت و کسانی که میخواهند در مظاهر آسمانی او شریک شده، در شادی جانهای نجات یافته با وی سهیم گردند، می‌باشند از سرمشق او در خدمت ایثارگرانه پیروی کنند. تمامی اینها در سخنان عیسی دریافت میشد، «من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همانگونه رفتار کنید که من با شما کرم. و هدف او از بنیان نهادن چنین مراسمی نیز همین بود. او میگوید: اکنون که اینها را میدانید، و اگر هدف از تعالیم او را میدانید، خوشحالتان اگر بدانها عمل کنید».

۷۲ - « در یادبود من »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۶:۲۶، ۲۰-۲۹، انجیل مرقس ۱۴:۲۵-۲۶، انجیل لوقا ۲۲:۲۳-۲۴؛ انجیل یوحنا ۱۳:۳۰-۳۱ تدوین گردیده است]

« عیسی خداوند در شبی که او را تسليم دشمن کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و فرمود: این است بدن من برای شما. این را به یاد من به جای آورید. به همین سان، پس از شام، جام را گرفت و فرمود: این جام، عهد جدید است در خون من، هر بار که از آن مینوشید، به یاد من چنین کنید. زیرا هر گاه این نان را بخورید و از این جام بنوشید، مرگ خداوند را اعلام میکنید تا زمانی که باز آید ». (اول قرنتیان ۱۱ آیه ۲۶-۲۷).

مسیح در نقطه گذار عطفی بین دو دوره و دو عید بزرگ آنان قرار گرفته بود. او، بره بیعیب خدا، در آستانه تقدیم کردن خویش به عنوان قربانی گناه بود تا بدینگونه به آئین الگوها [که به اصل الگو اشاره داشت] و تشریفات که به مدت چهارهزار سال به مرگ او اشاره کرده بودند، خاتمه دهد. همچنان که شام پسح را به همراه شاگردانش، خورد، به جای آن مراسمی را بنیان نهاد که می بایستی به یادبود فدایکاری عظیم او به جا آورده شود. عید ملی یهودیان به تدریج و برای همیشه می بایستی از میان میرفت. مراسمی که مسیح بنا نهاده بود می بایستی از سوی پیروانش در تمامی سرزمینها و در تمامی عصرها به جا آورده شود.

عید پسح به یادبود رهایی قوم اسرائیل از برده‌گی مصریان، مقرر شده بود. خداوند به قوم اسرائیل فرمان داده بود تا هر سال این عید را به جا آورند و هنگامی که فرزندان، مفهوم این فرمان را جویا شوند، سرگذشت قوم می بایستی برایشان تکرار شود و بدینترتیب رهایی فو قالعاده اسرائیل از برده‌گی مصریان در افکار تمامی قوم، زنده نگاه داشته میشد. برگزاری آئین شام خداوند به یادبود رهایی عظیمی که به خاطر مرگ مسیح مقرر گردیده بود. این مراسم تا زمان بازگشت ثانوی مسیح باید برگزار شود. با برگزاری چنین مراسمی، کار عظیمی را که او برای ما انجام داد، به یاد خواهیم داشت.

در زمان رهایی قوم از مصر، فرزندان اسرائیل، در حالت سرپا، کمر بسته و چوب دست سفر در دست، آماده سفر بودند و شام پسح را میخوردند. آنان مراسم شام پسح را به شیوه‌های برگزار میکردند که با شرایط ایشان همخوانی داشت، زیرا در آستانه خروج از سرزمین مصر بودند و سفری بسیار سخت و پر زحمت در پیش رو داشتند. اما اکنون در آستانه بیرون آمدن از یک سرزمین بیگانه نبودند بلکه در سرزمینهایشان ساکن شده بودند و بدین ترتیب، قوم در حالت لمیده در مراسم

شام پسح شرکت میکردند. تختها در اطراف سفره قرار داده میشد و میهمانان بر روی آنها دراز میکشیدند و در حالیکه وزنشان را روی دست چپ میانداختند، با دست راست خود غذا میخوردند. در این وضعیت، میهمان میتوانست سر خود را روی سینه فردی که بعد از او نشسته بود، قرار دهد و پاهای میهمانان که از لبه تخت بیرون زده بود، به وسیله فردی که دور سفره میچرخید، نشسته میشد.

مسیح هنوز هم بر سفرهای که برای عید پسح گسترده شده است، حضور دارد و نان فطیری که در ایام عید پسح مصرف میشود، پیش روی او قرار دارد. مسیح نان فطیر را به عنوان مظہر ایثار و قربانی پاک و بیعیب خویش معرفی میکند. چیزهایی که به واسطه تخمیر، فاسد شده باشد، یعنی گناه و موت، نمیتواند مظہر مسیح «بره بیعیب و نقص» باشد (اول پطرس ۱ آیه ۱۹).

« و چون ایشان غذا میخوردند، عیسی نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده میشود، این را به یاد من به جا آرید ». و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: « همه شما از این بنوشید، زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته میشود. اما به شما میگوییم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم ».

یهودای خائن در این مراسم مقدس حضور داشت. او نان و پیاله را که مظہر بدن پاره شده و خون ریخت شده عیسی بود، از دستان منجی دریافت نمود. او سخنان عیسی را که فرموده بود: « شما پاکید، اما نه همه » (یوحنا ۱۳ آیه ۱۱).

این سخنان، یهودا، شاگرد خطاکار و دروغین را در این مورد که مسیح از نقشه پنهان او آگاه است، متلاعده کرد. اکنون مسیح، بسیار صریح و بیپرده سخن میگفت و همانطور که بر سر سفره شام نشسته بودند، رو به شاگردان کرده گفت: « آنچه میگوییم درباره همه شما نیست. من آنان را که برگزیده‌ام، میشناسم. اما این گفته کتب مقدس باید به حقیقت بپیوندد که، همسفره‌ام پاشنه خود را بر ضد من بلند کرده است ».

حتی حالا هم شاگردان به یهودا مظنون نبودند. اما میدیدند که مسیح بسیار مضطرب و غمگین به نظر میرسد. هالهای از غم بر تمامی شاگردان سایه انداخته بود و احساس دلواپسی به خاطر مصیبتی روح ایشان را آزار میداد لیکن علت آن را نمیدانستند. بعد از اینکه شاگردان شام خود را در سکوت خوردن، عیسی بدیشان گفت: « آمین، آمین به شما میگوییم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد ». با شنیدن این سخنان، اضطراب و حیرت بر شاگردان مستولی شد. آنان نمیتوانستند درک کنند که چگونه یکی از آنان میتوانست نسبت به معلم آسمانی ایشان چنین خائنانه رفتار کند. آنان به چه دلیلی میبايستی او را تسلیم کنند؟ و به

چه کسی او را تسليم کنند؟ چه کسی میتوانست چنین نقشهای طرح کند؟ مطمئناً هیچکدام از دوازده شاگرد محبوب، کسانی که بالاتر از سایرین این امتیاز را داشتند تا به تعالیم او گوش فرا دهند. کسانی که از محبت عظیم و خارقالعاده او بهرهمند شده، آنچنان مورد توجه خارقالعاده وی بودند که با وی معاشرت و مصاحبত نزدیکی داشتند، نمی توانستند وی را تسليم کنند.

هنگامیکه شاگردان از مفهوم سخنان وی آگاه شده، حقیقت سخنان وی را به خاطر آوردن، ترس و بدگمانی نسبت به خویشن، بر ایشان مستولی شد. آنان دلهای خویش را تفتیش کردند تا از وجود کمترین مخالفتی نسبت به استادشان آگاه شوند و سپس با اندوه فراوان یکی پس از دیگری از وی سؤال کردند: « سرور من! او کیست؟ » عیسی پاسخ داد: « همان که این تکه نان را پس از فرو بردن در کاسه به او میدهم. پسر انسان همانگونه که درباره او نوشته شده، خواهد رفت، اما وای بر آن کس که پسر انسان را تسليم دشمن میکند. بهتر آن میبود که هرگز زاده نمیشد ». شاگردان به یکدیگر نگریسته، سؤال میکردند: « استاد! آیا آن منم؟ » اکنون سکوت یهودا، توجه سایر شاگردان را به سوی خود جلب کرد. در هنگامه آشتفتگی ناشی از سؤوالات و اظهار نگرانی شاگردان، یهودا پاسخ عیسی به یوحنای ایشان از عیسی سؤال کرد: « استاد! آیا من آنم؟ » عیسی با قاطعیت پاسخ داد: « تو خود گفتی! ».

هنگامی که طرح یهودا در تسليم کردن عیسی، علنی شد، وی با آشتفتگی و حیرت، برخاسته و بیدرنگ بیرون رفت. « آنگاه عیسی به او گفت: آنچه در پی انجام آنی، زودتر به انجام برسان.... پس از گرفتن لقمه، یهودا بیدرنگ بیرون رفت و شب بود ». و هنگامی که یهودای خائن از مسیح رویگردان شده، در ظلمت و تاریکی وارد شد، شب بود.

برای یهودا، هنوز احتمال توبه و بازگشت وجود داشت. اما زمانی که از حضور منجی و سایر شاگردان بیرون رفت، تصمیم نهایی را گرفته بود. او از صفات شاگردان خارج شده بود. صبر و برداشی مسیح در مقابل این جان وسوسه شده، بسیار عالی و خارقالعاده بود. هر کاری برای نجات یهودا انجام شده بود. حتی بعد از اینکه برای دومین بار با سران فریسیان عهد بسته بود که عیسی را به ایشان تسليم کند، عیسی به او فرصت توبه و بازگشت داده بود. مسیح با آگاهی از هدف خائنانه یهودا چند بار سعی کرده بود که وی را نسبت به الوهیت متقاعد کند و بدینوسیله برای آخرین بار به وی فرصت داده بود تا توبه کند. قلب انسانی الهی منجی تمام تلاش خویش را برای بازگشت او به کار گرفته بود. امواج رحمت مسیح که به واسطه تکبر و سرکشی یهودا، پس رانده میشد، با روند قویتری از محبت مهار کننده، بازمیگشت. اما اگر چه یهودا با مکشوف شدن گناهکاریاش، حیرتزده و

مضطرب شده بود، با اینحال برای تسلیم کردن عیسی، مصممتر شده بود و بدینترتیب از سر سفره شام فصح برخاسته و برای تکمیل کار تسلیم کردن مسیح بیرون رفت.

با اظهار نظر کردن درباره یهودا، مسیح همچنین قصد داشت که شاگردانش را مورد مرحمت قرار دهد و بدینترتیب بزرگترین گواه مسیح بودن خویش را به شاگردان اعطا کرده بود. «پس اکنون پیش از وقوع، به شما میگوییم، تا هنگامی که واقع شد، ایمان آورید که من هستم». اگر مسیح در برابر آنچه که بر او واقع میشد، سکوت کرده، خود را بیخبر نشان میداد، هنگامیکه او را به دار و دسته آدمکش تسلیم میکردند، شاگردان ممکن بود تصور کنند که استادشان از آینده‌هنگری الهی محروم بوده است. یکسال قبل از آن، هنگامی که عیسی، دوازده شاگرد را بگزیده بود، به ایشان گفته بود که یکی از آنان شریر میباشد و اکنون سخنان او درباره یهودا، نشان میداد که خیانت او در نظر منجی کاملاً آشکار بوده است و بدینترتیب ایمان پیروان راستین مسیح در خلال تحریر شدن او، تقویت میشد و هنگامیکه سرنوشت هولناک یهودا به پایان میرسید، آنان مصیبتی را که مسیح درباره تسلیم کننده خویش اعلام کرده بود، به یاد میآوردند.

مسیح همچنان هدف دیگری نیز داشت. او خدمت و شفقتش را نسبت به کسی که از خائن بودن وی اطلاع داشت، دریغ نکرده بود و شاگردان، سخنان وی را در هنگام شستن پاهایشان که گفته بود: «همه شما پاک نیستید». و یا هنگامیکه سر سفره شام اعلام کرده بود، «همسفره‌ام پاشنه خود را بر من بلند کرده است »، درک نکرده بودند؛ (یوحنا ۱۳ آیه ۱۱ و ۱۸). اما بعدها، زمانی که منظور و مقصود مسیح بر ایشان آشکار گردید، آنان می‌بایستی آن را به عنوان شکیبایی و رحمت خداوند نسبت به وحشتناکترین خطأ و گناه، مورد توجه قرار میدادند.

عیسی با وجود اینکه از ابتدا یهودا را میشناخت، پاهایش را شست. خائن این امتیاز را داشت که با شرکت در شام پسح، با مسیح یکی شود. منجی حلیم و مهریان، کوشید تا با تشویق، یهودای گناهکار را وادار به توبه کرده، از فساد و تباہی حاصل از گناه، پاک کند. رفتار عیسی با یهودا می‌بایستی برای ما الگو و سرمشق باشد و هنگامیکه فکر میکنیم فردی مرتکب خطأ و گناه شده است، نباید خودمان را از او جدا کرده، و با بی اهمیتی وی را در دام وسوسه رها کرده، و در میدان مبارزه با شیطان تنها بگذاریم. چنین روشی، روش مسیح نیست. مسیح به این دلیل که شاگردان در حال ارتکاب خطأ و گناه بودند، پاهایشان را شست و جز یکنفر، تمامی آنان توبه نمودند.

الگوی مسیح، انحصار طلبی را در مراسم شام خداوند منع میکند. درست است که گناه آشکار به شخص گناهکار اجازه شرکت در مراسم شام خداوند را نمیدهد و روحالقدس این موضوع را به روشنی تعلیم میدهد. (اول قرنتیان ۵ آیه ۱۱). اما

بیشتر از این، هیچکس نباید دیگران را داوری کند. خداوند مسئولیت حکم کردن را به انسان محول نمیکند. زیرا جز خدا، چه کسی میتواند از دل دیگران آگاهی داشته باشد؟ چه کسی میتواند علوفهای سمی را از گندم تشخیص داده، جدا کند؟ «اما هر کس پیش از آنکه نان را بخورد و از جام خداوند بنوشد، خود را بیازماید، زیرا، هر کس به شیوهای ناشایسته نان را بخورد و از جام خداوند بنوشد، نسبت به بدن و خون خداوند مجرم خواهد بود»، «زیرا هر که بدون تشخیص بدن، بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است» (اول قرنتیان ۱۱ آیه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹).

زمانیکه ایمانداران برای انجام مراسم شام خداوند گرد هم میآیند، پیامآوران نامریی در میان ایشان حضور خواهند داشت، پیامآورانی که با چشمها انسانی دیده نمیشوند. در میان جمعیت شرکت کننده، ممکن است یک یهودا حضور داشته باشد و اگر چنین باشد، پیامآورانی از سوی رئیس ظلمت در آنجا حضور دارند، زیرا آنان با همه کسانی که از اطاعت از روح القدس امتناع میکنند، همراهی میکنند. در مراسم شام خداوند، فرشتگان آسمانی نیز حضور دارند. این میهمانان نامریی در چنین مراسمی حضور دارند. ممکن است افرادی که قلبًا پیروان راستی و قدوسیت نمیباشند، در میان جمعیت ظاهر شده، بخواهند در مراسم شرکت کنند. بنابراین نباید از شرکت ایشان در مراسم، ممانعت به عمل آوریم. در این مراسم، شاهدانی حضور دارند که در آن هنگام که عیسی پاهاش شاگردان و یهودا را میشست، حضور داشتند. بنابراین تنها نگاه انسانی شاهد واقعه نیست، بلکه پیامآوران نامریی نیز شاهد واقعه میباشند.

مسیح نیز به واسطه روح القدس حضور دارد تا بر فرمان خویش مهر تأیید بزند. او در آنجاست تا دل افراد را متقادع و نرم کند. حتی یک نگاه و فکر ناشی از ندامت و پشیمانی از نظر وی پنهان نمیماند. او در انتظار شخص نادم و شکسته دل میباشد و تمامی چیزها برای نجات جانها آماده است و او که پاهاش یهودا را شست، مشتاق است تا تمام دل را از آلودگی گناه پاک کند.

هیچکس نباید خود را به دلیل حضور بعضی از افراد ناشایسته، از شرکت در شام خداوند محروم کند. هر شاگردی فرا خوانده شده است تا در مراسم شام خداوند شرکت کرده، به این طریق شهادت دهد که مسیح را به عنوان منجی خویش پذیرفته است و در چنین مواقعي است که مسیح با قوم خویش ملاقات کرده، با حضورش ایشان را نیرو میبخشد. قلبها و دستهایی که شایسته سرپرستی چنین مراسمی نمیباشند ممکن است انجام آن را سرپرستی کنند، با این حال مسیح برای خدمت به فرزندان خویش در این مراسم حضور دارد و تمامی کسانی که ایمان خویش را بر منجی استوار کرده‌اند، برکات عظیمی خواهند یافت و آنانیکه به این فریضه الهی بیاعتنایی میکنند، متحمل شکست خواهند شد و این سخن مسیح که، «شما

پاکید، اما نه همه». در مورد ایشان مصدق خواهد داشت.

در مشارکت نان و شراب با شاگردان، مسیح، خود را به عنوان منجی ایشان معرفی کرد. او با عهده جدید به ایشان متعهد شد که تمامی کسانی که به او ایمان آورند، فرزندان خدا و هم ارث با مسیح خواهند شد و به واسطه این عهد، تمامی برکاتی را که میتواند در این جهان و جهان آینده به انسان عطا کند، متعلق به ایشان خواهد بود. این عهد می باستی با خون مسیح امضا و تصویب می شد. اجرای مراسم شام پسح برای این بود تا شاگردان، فداکاری عظیمی را که مسیح برای هر یک از ایشان به عنوان عضوی از تمامی بشریت گناهکار انجام میداد به خاطر داشته باشند.

اوقات برگزاری مراسم شام خداوند، زمان غم و اندوه نیست و هدف از آن نیز چنین نبود. زمانیکه شاگردان خداوند دور سفره او گرد هم میآیند، نباید عیبهای خود را به یاد آورده، به خاطر آن متأسف شوند. آنان نباید به تجربیات مذهبی گذشته خود فکر کنند، خواه این تجربیات، نشاطبخش باشد خواه نامید کنند. آنان نباید اختلاف نظرات خویش را به برادرانشان یادآوری کنند. خودنگری، اعتراف به گناه، خاتمه دادن به اختلافات، همه اینها می باستی انجام شود و آن وقت، میتوانند برای ملاقات با مسیح به حضور او بیایند. آنان نباید در پس سایه صلیب باشند، بلکه در پیشگاه نور نجاتدهنده آن و جانهای خود را به روی پرتو درخشنان آفتاب عدالت بگشایند. آنان می باستی با دلهایی که با خون گرانهای مسیح پاک گردیده است و با آگاهی کامل از حضور او، اگر چه نامری است، به سخنان او گوش فرا دهند که میفرماید: «سلامتی برای شما میگذارم، سلامتی خود را به شما میدهم نه چنانکه جهان میدهد، من به شما میدهم» (یوحنا ۱۴ آیه ۲۷).

مسیح میگوید، زیر محکومیت گناه، به خاطر داشته باش که من برای تو مردم. هنگامیکه به خاطر من و بشارت انجیل، تحت آزار و شکنجه قرار میگیری، محبت مرا به یاد آور، محبتی چنان عظیم که به خاطر تو جان خود را فدا کردم. هنگامی که وظایف و مسئولیتها بسیار مشکل به نظر میرسد و بار آن بر دوش تو سنگینی میکند، به خاطر داشته باش که من برای تو متحمل صلیب گردیده، خوار و حقیر شدم و هنگامیکه در قلبهای شما به روی آزمایشات سخت و دشوار بسته میشود، به یاد داشته باشید که منجی برای شفاعت کردن، در کنار شما حضور دارد.

مراسم عشای ربانی به آمدن دوباره مسیح اشاره میکند و هدف از این مراسم، این بود که امید آمدن مجدد مسیح را در اذهان شاگردان، زنده نگاه دارد. آنان هر زمان که برای یادآوری مرگ او گرد هم میآمدند، شرح میدادند که چگونه، « او جام را برگرفت و پس از شکرگزاری، آن را به شاگردان داد و گفت: همه شما از این بنوشید. این است خون من برای عهد جدید که به خاطر بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته میشود. اما به شما میگویم که از این محصول مو دیگر نخواهم نوشید

تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدر خود، تازه بنوشم ». آنان در میان زحمات و سختیها، با این امید که خداوندشان روزی بازمیگردد، آرامش و تسلى یافتند. فکر کردن به این سخن مسیح که، « هرگاه این نان را بخورید و از این جام بنوشید، مرگ خداوند را اعلام میکنید تا زمانیکه بازآید »، برای شاگردان به شکل وصف ناپذیری ارزشمند بود. (اول قرنتیان ۱۱ آیه ۲۶).

اینها چیزهایی هستند که هرگز نباید فراموش کنیم. محبت مسیح، با قدرت بازدارندهاش، می بایستی در حافظه ما زنده نگاه داشته شود. مسیح چنین مراسmi را بنیان نهاد تا محبت خداوند را که به خاطر ما ابراز شده است، به وسیله انجام چنین مراسmi درک کنیم. تنها از طریق مسیح است که میتوانیم با خداوند پیوند و ارتباط داشته باشیم. پیوند و محبت میان برادر با برادر می بایستی به واسطه محبت مسیح استحکام بخشیده شده، ادامه داشته باشد. هیچ چیزی به اندازه مرگ مسیح نمیتواند محبت اثربخش او را برای ما آشکار کند و تنها به واسطه مرگ اوست که میتوانیم با شادی در انتظار آمدن دوباره او باشیم. قربانی و فدایکاری او محور امید ماست و ایمان ما نیز باید بر اساس آن بنا شود.

احکام و دستوراتی که به فروتنی و رنج منجیمان اشاره میکند، بیشتر اوقات همانند عادت، مورد ارزیابی قرار میگیرد. در حالیکه چنین دستوراتی برای یک منظور و هدفی بنیان نهاده شده است و بنابراین لازم است که تمامی حواسمان برای پی بردن به راز پرهیزگاری و تقوا برانگیخته شود. همه افراد، این امتیاز را دارند تا از رنجی که مسیح به خاطر گناهان ما متتحمل شد، آگاه شوند، « همانگونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان داشته باشد » (یوحنا ۳ آیه ۱۴ و ۱۵). ما می بایستی به صلیب جلجتا، جایی که منجی بر روی آن متتحمل مرگ میشود، نگاه کنیم. دلبستگیهای ما به ابدیت ایجاب میکند که ایمان خویش را به مسیح اثبات کنیم.

مسیح فرمود، « آمین، آمین، به شما میگویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.... زیرا بدن من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است » (یوحنا ۶ آیه ۵۳ و ۵۵). این موضوع در مورد طبیعت جسمی ما نیز صدق میکند. زیرا این زندگی زمینی را نیز مدبون مرگ مسیح هستیم. نانی که میخوریم از بدن پاره شده او ابیتیاع شده است. آبی که مینوشیم، به وسیله خون ریخته شده او خریداری شده است. حتی یک نفر، چه مقدس و چه گناهکار، نان روزانه خود را نمیخورد بلکه با بدن و خون مسیح تغذیه میشود. صلیب جلجتا بر روی هر قرص نانی مهر زده است و در هر چشمه آبی منعکس میشود. مسیح همه اینها را در اشاره به مظاهر مربوط به قربانی عظیم خویش تعلیم داده است. نور درخشانی که از مراسم شام آخر در بالاخانه میتابد، آذوقه روزانه زندگی ما را

قداست میبخشد. میز غذای خانواده به سفره خداوند و هر وعده غذا به آین
قدس تبدیل میشود.

و چقدر بیشتر، سخنان مسیح درباره طبیعت روحانی ما صدق میکند. مسیح
اعلام میکند، « هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد ».
تنها از طریق ایمان به خون عیسی که به خاطر گناهان ما بر روی صلیب جلتا
ریخته شد، میتوانیم زندگی پاک و مقدسی داشته باشیم. زمانی میتوانیم از چنین
حیاتی برخوردار شویم که به سخنان او ایمان آورده، احکام او را به جا آوریم و به این
طریق با او یکی شویم. عیسی میگوید، « هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد،
حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. کسی که بدن مرا
میخورد و خون مرا مینوشد، در من ساکن میشود و من در او. همانگونه که پدر زنده
مرا فرستاد و من به پدر زنده‌ham، آن که مرا میخورد نیز به من زنده خواهد بود »
(یوحنا ۶ آیه ۵۴ و ۵۶ و ۵۷). این آیات به شکل ویژه‌ای به مراسم مقدس شام
خداوند اشاره میکند. آنگاه که ایمان به فداکاری عظیم منجی میاندیشد، جان و
روح، حیات جاودانی مسیح را جذب میکند. روح آدمی در هر مراسم شام خداوند،
قوت روحانی را دریافت میکند. زیرا مراسم شام خداوند، پیوند زنده‌ای را ایجاد
میکند که بوسیله آن شخص ایماندار میتواند با مسیح و به این ترتیب با پدر آسمانی
ارتباط داشته باشد. در حالتی خاص ارتباطی بین بشر وابسته و خدا ایجاد می‌کند.

هنگامیکه نان و شراب را که نماد بدن مجرح و خون ریخته شده مسیح است،
دريافت میکنیم، در پندار خویش در شام آخر عیسی با شاگردان در بالاخانه شرکت
میکنیم و به نظر میرسد که از باغ جتسیمانی که با اندوه منجی که گناهان جهان را بر
خود گرفت، تقدیس شد، عبور میکنیم و شاهد مجادله‌ای میشویم که از طریق آن،
میان ما و خدا آشتبانی برقرار گردید، مسیح رهسپار میشود تا در میان ما مصلوب
شود.

با نگریستن به منجی مصلوب، مفهوم باشکوه قربانی و فداکاری عظیمی را که
پادشاه آسمان به خاطر ما انجام داد، درک میکنیم. نقشه نجات و رستگاری در پیش
روی ما جلال میباید و تصور جلتا، عواطف و احساسات مقدس و حیاتبخش را
در دلهای ما بیدار میکند. حمد و ستایش خداوند و بره بیعیب خدا، بر قلب و زبان
ما خواهد بود، زیرا غرور و خودپرستی نمیتواند در دلی که چشماندار جلتا در
حاطر خود زنده نگاه میدارد، پرورانده شود.

کسی که محبت بینظیر منجی را مشاهده میکند، افکار وی تعالی میباید، قلب
وی پاک و خالص میگردد و شخصیت وی دگرگون میشود و به پیش خواهد رفت تا
تبدیل به نور عالم شود، تا محبت اسرارگونه مسیح را تا اندازه‌ای منعکس کند. هر
چه بیشتر به صلیب مسیح مینگریم، به طور کاملتری سخنان یکی از رسولان را درک
خواهیم کرد که درباره او فرمود، « اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به

صلیب خداوندمان عیسی مسیح، که به واسطه آن دنیا برای من بر صلیب شد و
من برای دنیا « (غلاطیان ۶ آیه ۱۴).

۷۳ - «دل شما مضطرب نباشد»

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۱۳: ۳۸-۳۱؛ ۱۷: ۱۴ تدوین گردیده است]

مسیح در حالی که با محبت و شفقت الهی به شاگردان خود مینگریست، به ایشان فرمود، «اکنون پسر انسان جلال یافت». یهودا از بالاخانه بیرون رفته بود و عیسی با یارده شاگرد خود تنها بود. او در شرف گفتگوی با ایشان در مورد جدایی نزدیک خود از ایشان بود، اما قبل از انجام این کار، به هدف بزرگ رسالت خویش اشاره کرد. هدفی که همواره پیش روی او بود. خوشی مسیح این بود که تمامی تحقیر و رنج او باعث جلال نام پدر خواهد شد و به همین دلیل افکار شاگردان را نخست به این موضوع جلب کرد.

سپس با سخنانی محبتآمیز به ایشان میگوید، «فرزنдан عزیز، اندک زمانی دیگر با شما هستم. مرا خواهید جست و همانگونه که به یهودیان گفتم، اکنون به شما نیز میگویم که آنجا که من میروم، شما نمیتوانید آمد».

شاگردان با شنیدن این سخنان نمی توانستند شادی کنند. ترس بر ایشان مستولی شد و در اطراف منجی ازدحام کردند زیرا سرور و خداوندان، دوست و معلم محبوبشان، از جان ایشان عزیزتر بود. آنان در تمامی مشکلاتشان در انتظار مساعدت او بودند، تا از نامیدی و اندوه، تسلی یابند. اکنون مسیح، ایشان را که تنها و نیازمند بودند، ترک میکرد. اضطراب و دلهره وحشتناکی دلهای ایشان را لبریز کرده بود اما سخنان منجی به ایشان سرشار از امید بود. مسیح میدانست که ایشان مورد هجوم دشمن قرار گرفته و اینکه نیرنگ و حیله‌گری شیطان در مقابل آناییکه زیر بار مشکلات افسرده و غمگین میشوند، موفقیتآمیز خواهد بود. بنابراین به ایشان تأکید کرد تا «نه بر آنچه که دیدنی است، بلکه بر آنچه که نادیدنی است» چشم بدوزند، (دوم قرنتیان ۴ آیه ۱۸). مسیح اذهان شاگردان را از غربت زمینی به خانه آسمانی جلب کرد.

مسیح به شاگردان گفت: «دل شما مضطرب نباشد، شما به خدا ایمان دارید، به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است، و گرنه به شما میگفتم. میروم تا مکانی برای شما آماده کنم و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، بازمیآیم و شما را نزد خود میبرم، تا هر جا که من هستم، شما نیز باشید. جایی که من میروم راهش را میدانید». من به خاطر شما به این جهان آدمم و به سود شما و برای شما کار میکنم. هنگامیکه از شما دور شوم، باز هم با جدیت و صمیمانه برای شما کار خواهم کرد. من به این جهان آدمم تا خود را به شما آشکار

کنم تا ایمان آورید. من به نزد پدر میروم تا به سود شما با پدر همکاری کنم. هدف از عظمت مسیح، مغایر با چیزی بود که شاگردان از آن میترسیدند. این جدایی، جدایی نهایی نبود. عیسی میرفت تا مکانی برای ایشان فراهم کند، تا آنگاه که بازمیگشت، ایشان را نزد خود برد. در تمام مدتی که مسیح، مکانی برای ایشان فراهم میکرد، آنان می باستی شخصیتشان را به شباهت خداوند در آورند.

شاگردان هنوز هم مضطرب بودند، تومی که دائماً به واسطه شک و تردید، آشفته بود، گفت: « ما حتی نمیدانیم به کجا میروی، پس چگونه میتوانیم راه را بدانیم؟ عیسی به او گفت: من راه و راستی و حیات هستم، هیچکس جز به وسیله من، نزد پدر نمیآید. اگر مرا میشناختید، پدر مرا نیز میشناختید، اما پس از این او را میشناسید و او را دیدهاید ».

راههای بسیاری برای رسیدن به آسمان وجود ندارد. هر کسی نمیتواند راه خود را برگزیند. مسیح میگوید: « من راه هستم.... هیچکس جز به واسطه من، نزد پدر نمیآید ». از زمانیکه اولین موعظه بشارت انجیل وعظ شد، هنگامیکه در باغ عدن اعلام شد که ذرت زن، سر مار را خواهد کویید، مسیح به عنوان راه و راستی و حیات برافراشته شده بود. او همان هنگام که آدم میزیست، راه بود. هنگامیکه هاییل، خون بره ذبح شده را به حضور خداوند تقدیم میکرد، در حقیقت، خون بره، معرف خون منجی بود. مسیح راهی بود که به واسطه آن، انبیا و مشایخ قوم یهود، نجات یافته بودند. او تنها راه دسترسی ما به خداوند است.

« مسیح فرمود: اگر مرا میشناختید، پدر مرا نیز میشناختید، اما پس از این او را نمیشناسید و او را دیدهاید. اما هنوز هم شاگردان سخنان او را درک نکردند. بنابراین فیلیپس به او گفت: سور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است . »

مسیح، در حالیکه از کند ذهنی فیلیپس شگفتزده شده بود، با اندوه از او پرسید: « فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناختهای؟ » چگونه ممکن است که پدر را در کارهایی که او به واسطه من انجام میدهد نبینی؟ آیا ایمان نداری که من برای خشنودی پدر به این جهان آمدهام؟ « پس چگونه است که میگویی، پدر را به ما بنما؟ « کسی که مرا دیده، پدر را دیده است ».

زمانیکه مسیح به شباهت آدمیان درآمد، از خدا بودن دست برنداشت. او اگر چه خود را فروتن کرده، به شباهت آدمیان درآمد، اما هنوز الوهیت از آن او بود. مسیح به تهایی میتوانست آشکار کننده و نماینده پدر به بشریت باشد و شاگردان مسیح این امتیاز را داشتند که در طول بیشتر از سه سال شاهد چنین نیابتی باشند.

« این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است و گرنه به سبب آن

کارها این را باور کنید ». شاگردان می بایستی ایمان خویش را بر آثار و نشانههایی که در کارهای مسیح دیده میشد، استوار میکردند، کارهایی که هیچ انسانی انجام نداده بود و نمیتواند انجام دهد. کارهای مسیح به الوهیت او شهادت میداد و به واسطه او، پدر آشکار شده بود.

اگر شاگردان ارتباط حیاتی میان پدر و پسر را باور میکردند، ایمانشان را در خلال رنج و مرگ منجی که برای نجات جهان در حال هلاکت انجام میگرفت، از دست نمیدادند. مسیح در صدد بود تا ایمان ضعیف شاگردان را به چنان پختگی و تجربهای ارتقا دهد تا الوهیت او را که در جسم انسانی ظاهر شده بود، درک کنند. مسیح اشتیاق داشت تا شاگردان درک کنند که می بایستی به خداوند توکل داشته باشند. منجی مهریان و دلسوز ما با چه جدیت و پشتکاری تلاش کرد تا شاگردان را در مقابل طوفان وسوسه و آزمایشات که به زودی ایشان را درمانده میکرد، آماده کند. او میخواست ایشان را با خود در خدا مخفی کند.

هنگامی که مسیح این سخنان را بر زبان میآورد، جلال خداوند در سیماهی او میدرخشید و شاگردان در حالیکه با شگفتی به سخنان او گوش فرا میدادند، ترس مقدسی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود. اکنون دلهای ایشان به طور قاطعتری به سوی مسیح جلی شده بود و همچنانکه با محبت بیشتری به مسیح نزدیک میشدند، به یکدیگر نیز علاقهمند میشدند. آنان احساس میکردند که ملکوت بسیار نزدیک بوده و به سخنان عیسی به عنوان پیام پدر آسمانی ایمان آورده‌اند.

مسیح ادامه داد: « آمین، آمین، به شما میگویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من میکنم، خواهد کرد ». مسیح بسیار مشتاق بود تا شاگردان درک کنند که به چه منظوری الوهیت او با بشریت پیوند خورده است. او به این جهان آمد تا جلال پدر را آشکار کند، و انسان را با قدرت احیاکننده خویش تعالی بخشد. خداوند به واسطه او آشکار شده بود تا که او در ایشان آشکار شود. عیسی انسانیت کامل و عالی او چیزی است که همه پیروان او می بایستی از آن برخوردار باشند، اگر آنان نیز مانند او مطیع خداوند باشند.

« و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهید کرد، زیرا که من نزد پدر میروم ». هدف مسیح از این سخنان این نبود که کار شاگردان به دلیل شخصیت عالیتر ایشان نسبت به او بزرگتر خواهد بود، بلکه منظور مسیح این بود که وسعت و گستره کار ایشان بزرگتر خواهد بود. او صرفا به معجزات اشاره نکرد، بلکه به همه آنچه می بایستی به واسطه کار معجزه‌آمیز روحالقدس اتفاق بیافتد، اشاره میکرد.

بعد از صعود مسیح، شاگردان تحقیق وعدهای او را مشاهده کردند. صحنهای مصلوب شدن، قیام و صعود مسیح به آسمان برای ایشان یک واقعیت حیاتی و زنده بود. آنان تحقق نبوتهای پیشینی شده درباره مسیح را به معنای واقعی کلمه

مشاهده کردند. شاگردان کتب مقدسه را مطالعه کرده و با ایمان و اطمینان تعالیم آن را میپذیرفتند. آنان دریافتند که معلم آسمانی همان بود که ادعا کرده بود و هنگامی که تجربه خویش را بازگو کرده و محبت خداوند را ستایش میکردند دلهای مردمان را تحت تأثیر قرار داده و افراد زیادی به عیسی ایمان میآورند.

وعده منجی به شاگردانش، همان وعدهای است که او به کلیسای خود در زمانهای آخر میدهد. خداوند نقشه عالی نجات انسان را طوری طراحی نکرده است که نتایج کماهیمتی به همراه داشته باشد. تمامی کسانی که نه با توکل به خود، بلکه با توکل به خداوند برای انجام خدمت به پیش میروند، مطمئناً تحقق وعدهای او را خواهند دید. مسیح میفرماید، «کارهایی بزرگتر از آن خواهید کرد، زیرا که من نزد پدر میروم».

شاگردان هنوز از قدرت نامحدود و بیکران منجی بیاطلاع بودند. و عیسی به ایشان گفت: «تاکنون به نام من چیزی نخواستهاید، بخواهید تا بیایید و شادیتان کامل شود» (یوحنا ۱۶ آیه ۲۴). او برای شاگردان شرح داد که راز موفقیت ایشان در درخواست فیض و قدرت در نام او نهفته است. عیسی در حضور پدر خواهد بود تا تقاضای ایشان را به گوش وی برساند. او درخواست افراد متواضع و نیازمند را همانند درخواست خویش به حضور پدر تقدیم میکند. تمامی دعاها خالصانه از سوی خداوند شنیده میشود. ممکن است دعاها ایمان به راحتی بیان نشود، اما اگر خالصانه و از صمیم قلب باشد، به مکان مقدسی که عیسی به نمایندگی از سوی ما حضور دارد، خواهد رسید و او دعاها را به راحتی و بدون لکنت زبان، با زیبایی و با عطر حضور عالی خویش به حضور پدر تقدیم خواهد کرد.

مسیر صداقت و درستی، مسیر خالی از مانع نمیباشد، اما در تمامی مشکلات و سختیها می‌بایستی ضرورت دعا را درک کنیم. هیچ موجود زنده‌ای وجود ندارد که قدرت خویش را از خداوند دریافت نکرده باش، و منبع قدرت لایزال الهی در اختیار ضعیفترین افراد بشری نیز قرار میگیرد. عیسی فرمود، «هر آنچه به نام من درخواست کنید، من آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد. اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آ، را انجام خواهم داد».

مسیح به شاگردان دستور داد که «به نام من» درخواست کنید. پیروان مسیح می‌بایستی در نام او در حضور خداوند بایستند و به سبب ارزش قربانی و ایثاری که به خاطر ایشان پرداخت شده، در نظر خداوند ارزش خواهند داشت. آنان با استناد به عدالت و پارسایی مسیح، گرامی شمرده خواهند شد. خداوند به خاطر مسیح، آنانی را که از او میترسند، میبخشد و آنان را به چشم یک گناهکار نگاه نمیکند. بلکه شباهت ایشان به پسر خویش را تأیید کرده و ارج مینهد.

خداوند، هنگامی که قومش برای خود ارزش کمی قائل میشوند، متأثر میشود. او

از وارثین برگزیده خویش انتظار دارد که خودشان را بر اساس بهایی که خداوند به خاطر ایشان پرداخته، مورد ارزیابی قرار دهند. خداوند آنان را دوست دارد، در غیر این صورت، پسر یگانه خویش را برای نجات ایشان نمیفرستاد و چنین بهای عظیمی را نمیپرداخت. خداوند برای ایشان وظایفی را در نظر گرفته است و بسیار خوشنود میشود، اگر آنان تمامی نیازهای خویش را از او طلب کرده و موجب جلال نام وی شوند. پیروان مسیح به واسطه ایمان به وعدهای او، میتوانند از خداوند توقعات عظیمی داشته باشند.

دعا کردن در نام مسیح، بسیار با اهمیت میباشد. هنگامی که در نام مسیح دعا میکنیم، مفهومش این است که شخصیت و سیرت او را پذیرفته و روح او را از خود بروز داده و همانند او عمل کنند. وعده منجی بر اساس شرایطی داده شده است. او میگوید: «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت». او انسان را نه در گناه، بلکه از گناه نجات میدهد و آنانی که او را دوست دارند، محبت خویش را با اطاعت از احکام او نشان خواهند داد.

اطاعت حقیقی از دل آدمی سرچشم میگیرد و مسیح نیز در دل آدمی عمل میکند و اگر به مسیح اجازه دهیم، او خود را با افکار و اهداف ما نزدیک کرده و آنچنان افکار و دلهای ما را بر طبق اراده خویش با یکدیگر متناسب میکند که با اطاعت از او انگیزهای خویش را به کنار میگذاریم. امیال و خواستهها تعالی یافته و تقدیس میشوند و در خدمت به مسیح شادی عظیمی خواهند یافت. هنگامیکه خدا را بشناسیم، احکام او را پیوسته نگاه خواهیم داشت و به واسطه قدردانی از سیرت و شخصیت مسیح و به واسطه شرکت در شام خداوند، گناه در نظر ما نفرت‌انگیز خواهد بود.

همچنانکه مسیح در جامه انسانی، احکام خدا را به جا آورد، ما نیز میتوانیم همان کار را انجام دهیم، اگر از منبع بیکران قدرت او تقویت شویم. اما نبایستی مسئولیتهای خویش را بر عهده دیگران بگذاریم و منتظر آنان باشیم تا وظایفمان را به ما یادآوری کنند. ما نمیتوانیم به مشورتهای انسانی توکل و اعتماد داشته باشیم. خداوند با همان استیاقی که به دیگران تعلیم میدهد، وظایف و مسئولیتها را به ما تعلیم خواهد داد. اگر با ایمان به حضور او بیاییم، او از اسرار خویش با ما سخن خواهد گفت.

کسانی که تصمیم میگیرند هیچگونه رفتاری را که باعث ناخشنودی خداوند میشود، انجام ندهند، بعد از مطرح کردن وضعیت خودشان به حضور خداوند، خواهند دانست که چه مسیری را دنبال کنند. آنان نه تنها حکمت، بلکه قدرت خواهند یافت. قوت برای خدمت و اطاعت به ایشان اعطای خواهد شد، همانگونه که مسیح وعده داده است و هر آنچه که به مسیح داده شده «تمامی چیزها» برای تأمین نیاز انسان گناهکار به او به عنوان سر و نماینده بشریت داده شده است و «

هر آنچه که از او درخواست کنیم، خواهیم یافت، زیرا احکام او را اطاعت میکنیم و آنچه موجب خشنودی اوست، انجام میدهیم» (اول یوحنا ۳ آیه ۲۲).

مسیح پیش از آنکه خود را به عنوان قربانی تقدیم کند، سعی کرد تا ضروریترين و کاملترین موهبت و هدیه را به پیروان خویش اعطا کند، هدیهای که منابع بیکران فیض را در دسترس ایشان قرار میدهد. او فرمود: « و من از پدر خواهم خواست و تسليدهندهای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند. یعنی روح راستی که جهان نمیتواند او را بپذیرد زیرا نه او را میبیند و نه میشناسد، اما شما او را میشناسید، چرا که نزد شما مسکن میگزیند و در شما خواهد بود. شما را بیکس نمیگذارم، نزد شما میآیم » (یوحنا ۱۴ آیه ۱۶ تا ۱۸).

پیش از این، روح در این جهان وجود داشت و از همان ابتدای کار نجات و رستگاری، دلهای آدمی را تحت تأثیر قرار میداد. اما در مدتی که مسیح روی زمین بود، شاگردان به تسليدهنده دیگری نیاز نداشتند و تا این که از حضور او محروم شده و نیاز به روح را احساس میکردند، در آن هنگام روح بر ایشان نازل شد.

روحالقدس، نماینده مسیح است، اما از خصوصیت ویژه بشری، آزاد و مستقل میباشد. مسیح با ظاهر شدن در جسم انسانی، نمی توانست در یک زمان، در همه جا حضور داشته باشد. بنابراین به نفع شاگردان بود که او به نزد پدر برود و روحالقدس را که جانشین او بر روی زمین بود برای ایشان بفرستد و از آن به بعد هیچکس نمی توانست به واسطه نزدیکی و موقعیتش با مسیح بر دیگران تفوق و برتری داشته باشد و منجی از طریق روحالقدس برای همگان قابل دسترسی بود. به این ترتیب مسیح بیشتر از هر زمانی به ایشان نزدیک میشد.

« آن که مرا دوست دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت ». عیسی از آینده شاگردانش با خبر بود. یکی را بر پای چوبه دار، یکی را بر روی صلیب و یکی را در تبعید و در میان صخرههای دور افتاده دریا و سایرین را تحت شکنجه و مرگ میدید. او شاگردان را با این وعده که در تمامی مشکلات و رنجها با ایشان خواهد بود، تسلى میداد. آن وعده هنوز هم به قوت خود باقیست. خداوند همه چیز را درباره خادمین وفادار خویش که به خاطر او در زندان یا در نقاط دور افتاده در تبعید به سر میبرند، میداند. او، ایشان را با حضور خویش، تسلى میدهد. هنگامیکه ایماندار به خاطر حقیقت، در مقابل محاکم ظلم و ستم مورد محاکمه قرار میگیرد، مسیح در کنار او ایستاده و از اوی طرفداری میکند و تمامی سرزنشهایی که متوجه اوی میشود، متوجه مسیح نیز میشود. با محکوم شدن شاگرد مسیح، او نیز بار دیگر محکوم میشود. هنگامیکه یکی از ایمانداران به زندان افکنده میشود، مسیح با محبت خویش، دل او را مسحور میکند. مسیح به کسی که به خاطر اوی متحمل مرگ میشود، میفرماید: « و من آنکه زنده اوست، مرده بودم، اما اینک بیین که زنده جاویدم و

کلیدهای مرگ و جهان مردگان در دست من است » (مکاشفه ۱ آیه ۱۸). یک زندگی که به خاطر من قربانی میشود، تا به ابد زنده خواهد بود.

در تمامی زمانها و مکانها، در تمامی مصیبتها و پریشانیها، آنگاه که چشمنداز آینده نامعلوم و نگران کننده به نظر رسیده و احساس درماندگی و تنها یی میکنیم، تسلی دهنده یعنی روحالقدس فرستاده خواهد شد تا به دعای ایمان ما پاسخ گوید. شرایط و سختیها شاید ما را از تمامی دوستان دنیوی جدا کند، اما هیچ شرایطی نمیتواند ما را از تسلیدهنده آسمانی جدا کند. هر جا که باشیم، هر جا که برویم، او همواره برای کمک، حمایت، محافظت و تعالی و تشویقمان در کنار ما حضور دارد.

شاگردان، همچنان از درک سخنان مسیح، عاجز بودند و به همین دلیل وی مجدداً منظور و مقصود خویش را برای ایشان توضیح داده و فرمود که به واسطه روحالقدس، خود را بر ایشان ظاهر خواهد کرد. « تسلی بخش، یعنی روحالقدس، که پدر او را به نام من میفرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت ». و دیگر خواهید گفت که نمیفهمم و مسایل را از دریچه تاریک نخواهید دید و « قادر خواهید بود که با همه مقدسان، به درازا و پهنا و ژرف و بلندای محبت مسیح، پی ببرید و آن محبت را که فراتر از معرفت بشری است، بشناسید تا از همه کمالات خدا آکنده شوید » (افسیان ۲ آیه ۱۹ و ۱۸).

شاگردان می بایستی به زندگی و اعمال مسیح، شهادت میدادند و از طریق سخنان ایشان، مسیح میبایست با تمامی مردم روی زمین سخن بگوید. اما در رنج و مرگ مسیح می بایستی در معرض آزمایش دشواری قرار گیرند. تا بعد از چنین تجربهای، سخنان ایشان، درست و دقیق باشد. عیسی وعده داده بود که روح، « هر آنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد ».

مسیح در ادامه سخنان خود به شاگردان فرمود: « بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید. اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت، راهبری خواهد کرد. زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را میشنود، بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است، گرفته، به شما اعلام خواهد کرد ». عیسی رساله گسترده حقیقت را در مقابل شاگردانش گشوده بود. اما برای شاگردان مجزا ساختن تعالیم مسیح از احادیث و تعالیم فریسیان و کاتبان بسیار سخت و دشوار بود. آنان چنان تربیت یافته بودند که می بایستی تعالیم کاھنان را به عنوان صدای خداوند پذیرند و چنین تفکری همچنان بر اذهان ایشان حاکم بوده و نقطه نظرات ایشان را شکل داده بود. افکار دنیوی، مسایل غیرروحانی، هنوز جایگاه بزرگی در اذهان ایشان داشت. آنان طبیعت روحانی ملکوت و پادشاهی مسیح را درک نمیکردند، در حالیکه مسیح غالب اوقات آن را

برای ایشان توضیح داده بود. اذهان ایشان آشفته شده بود و اهمیت تعالیم مسیح را درباره کتب مقدس، درک نمیکردند و به نظر میرسید که بسیاری از تعالیم او بر ایشان تأثیری نداشته باشد. عیسی میدید که آنان به مفهوم واقعی سخنان وی نمیچسبند. او با شفقت به ایشان وعده داد که روحالقدس خواهد آمد و سخنان وی را به ایشان یادآوری خواهد کرد. او بسیار چیزهای دیگر داشت که به شاگردان بگوید، اما آنان قدرت درک آن را نداشتند و همه این چیزها به واسطه روحالقدس بر ایشان آشکار میشد. روحالقدس قرار بود تا افکار شاگردان را برانگیخته و ایشان را به تمامی حقیقت راهبری کند. عیسی به شاگردان فرمود: « اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد ».

تسلی دهنده، « روح راستی » خوانده میشود و کار او تشریح و حمایت از حقیقت است. او در ابتدا، به عنوان روح راستی، در دل ساکن میشود و سپس به تسلیدهنده تبدیل میگردد. راستی، موجب تسلی و سلامتی است اما سلامتی و تسلی واقعی در دروغ و ناراستی یافت نمیشود. شیطان به وسیله تعالیم و سنتهای دروغین است که میتواند بر فکر و ذهن آدمی پیروز شود. او با هدایت افراد به سوی معیارهای کاذب، شخصیت را فاسد میسازد. اما روحالقدس از طریق کلام خداوند با ذهن و فکر افراد، سخن گفته و روح را با حقیقت و راستی آشنا میسازد. بدین ترتیب، گناه را آشکار کرده و آن را از فکر و روح اخراج میکند. تنها به واسطه روح راستی و کار او از طریق کلام خداوند است که مسیح قوم برگزیدهاش را تحت کنترل خویش در میآورد.

در معرفی و توضیح وظایف روحالقدس برای شاگردان، عیسی سعی داشت همان امید و شادمانی را که در روح او دمیده شده بود، به شاگردان نیز بدمد. او از اینکه توانسته بود کمکهای فراوانی را برای کلیساي خویش پیشبينی کند و در نظر بگیرد، بسیار شادمان بود. روحالقدس، در میان عطاها، عالیترین و با اهمیترين هدیهای بود که او میتوانست برای تعالی قوم خویش از پدر درخواست کند. روحالقدس می بایستی به عنوان یک عامل احیاء کننده، داده شود زیرا بدون آن ایثار و فداکاری مسیح بیشمر میشد. قدرت شریر برای قربانی در حال افزایش و تقویت شدن بوده و تسلیم انسان به قدرت و اسارت شیطانی شگفتاور بود. انسان، تنها با کمک عامل قدرتمند روحالقدس میتواند در مقابل گناه ایستادگی کند و بر آن پیروز شود. روحالقدس است که میتواند آنچه را که منجی، برای نجات جهان انجام داده است، مؤثر و سودمند سازد و به واسطه روحالقدس است که قلب، پاک و طاهر میگردد و ایماندار وارث سیرت الهی میشود. مسیح، روح خود را به عنوان قدرت الهی به انسان اعطای کرده است تا با کمک آن بر تمامی تمایلات موروثی و تربیتی فاسد غلبه کند و به شکل و شباهت او درآید.

مسیح درباره روح فرمود: « او مرا جلال خواهد داد ». منجی آمده بود تا با نشان

دادن محبت پدر آسمانی، او را جلال دهد و به همین ترتیب، روحالقدس می بايستی مسیح را به واسطه مکاشفه فیض او به جهان، جلال دهد. شباخت کامل به خدا می بايستی مجدداً در بشریت خلق شود. عظمت خداوند، عظمت مسیح در کامل کردن شخصیت قوم خدا، دخالت دارد.

« هنگامی که او [روح راستی] آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود ». موعظه و تعلیم کلام بدون حضور و مساعدت دائمی روحالقدس، هیچ ثمری نخواهد داشت. زیرا او تنها معلم ثمربخش حقایق الهی است. تنها، زمانی که حقیقت به واسطه روحالقدس با دل توأم میشود، روح را زنده و زندگی را دگرگون میکند. یک فرد ممکن است بتواند تمامی کلام خدا را تعلیم دهد و با تمامی احکام و وعدهای خداوند آشنا باشد، اما تا زمانی که روحالقدس حقیقت را در خانه دل، جایگزین نکند، هیچ جانی بر روی صخره نخواهد افتاد و شکسته نخواهد شد. نه میزان تحصیلات، نه امتیازات، هر چند بزرگ، نمیتواند فرد را بدون همکاری و مساعدت روحالقدس به مسیر حقیقت هدایت کند. پاشیدن بذر انجیل، موفقیت آمیز نخواهد بود، مگر اینکه با شبنم آسمان، جان تازهای پیدا کند. پیش از اینکه، یکی از کتب عهد جدید نوشته شود و قبل از آنکه موعظه انجیل، وعظ شود، بعد از صعود مسیح به آسمان، روحالقدس بر شاگردان نزول کرد. آنگاه، شهادت دشمنان ایشان چنین بود، « شما، اورشلیم را با تعلیم خود پر ساختهاید » (اعمال ۵ آیه ۲۸).

مسیح عطای روحالقدس را به کلیساي خود وعده داده است و این وعده همان اندازه که به شاگردان او تعلق داشت، به ما نیز تعلق دارد. اما این وعده، مانند هر وعده دیگری، بر اساس شرایط داده میشود. بسیاری هستند که به وعده خداوند ایمان و ادعای آن را دارند. آنان درباره مسیح و روحالقدس سخن میگویند با این حال هیچ نیکوبی و احسانی را دریافت نمیکنند. آنان روح خود را به عوامل الهی تسليم نمیکنند تا به وسیله آن تحت هدایت و کنترل قرار گیرد. ما نمیتوانیم روحالقدس را به کار گیریم، روحالقدس باید ما را به کار گیرد. خداوند به واسطه روحالقدس در میان قوم خود عمل میکند. « زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش میسازد، در شما پدید میآورد » (فیلیپیان ۲ آیه ۱۳). اما بسیاری از مردم از این مسئله اطاعت نخواهند کرد. آنان میخواهند با قدرت خویش، خودشان را هدایت کنند و به همین دلیل است که عطای آسمانی را دریافت نمیکنند. تنها، به آنانی که با فروتنی به خداوند توکل میکنند و در انتظار هدایت و فیض او میمانند، روحالقدس داده خواهد شد. قدرت خداوند آماده پذیرش درخواست ایشان خواهد بود. این برکت وعده داده شده، اگر به ایمان خواسته شود، تمامی برکات دیگر را به دنبال خواهد داشت. زیرا بر اساس غنای فیض مسیح داده میشود و مسیح آماده است تا نیاز هر کس را بر اساس ظرفیت پذیرش وی تأمین کند.

در گفتگوی با شاگردانش، عیسی هیچ اشاره اندوهباری به رنج و مرگ خویش نکرد. آخرین میراث و یادگار او به شاگردان، میراث آرامش بود. او به ایشان فرمود: « برای شما آرامش به جا میگذارم، آرامش خود را به شما میدهم. آنچه من به شما میدهم، نه چنان است که جهان به شما میدهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد ».

قبل از ترک کردن اطاق بالاخانه، منجی، شاگردان را در خواندن سرود پرستش رهبری کرد. در نغمهای آواز او نشانی از اندوه و زاری نبود، بلکه نشانهای شادیبخش مربوط به پرستش خداوند شنیده میشد:

« ای جمیع امتها، خداوند را تسپیح بخوانید!
ای تمامی قبایل؛ او را حمد گویید!
زیرا که رحمت او بر ما عظیم است
و راستی خداوند تا ابدالاباد
هللویاه! » (مزامیر ۱۱۷).

بعد از خواندن سرود، بیرون رفتند. از میان شلوغی خیابان‌ها راه خود را پیش گرفته، از دروازه شهر گذشته و به سمت کوه زیتون رفتند. آنان با آهستگی به پیش میرفتند و هر یک با افکار خویش مشغول بودند و در هر حالی که به سوی کوه زیتون می‌رفتند، عیسی با صدایی به شدت محزون و غمده به ایشان گفت: « امشب همه شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشته شده، شبان را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند شد » (متی ۲۶ آیه ۳۱). شاگردان با شگفتی و اندوه به سخنان او گوش فرا میدادند. آنان به یاد آوردن که چگونه در کنیسه کفرناحوم، هنگامیکه مسیح درباره خود به عنوان نان حیات سخن گفته بود، بسیاری از شاگردان لغتش خورده و از او رویگردان شده بودند. اما دوازده شاگرد وی هیچ شک و تردیدی از خود نشان نداده بودند. پطرس درحالیکه با سایر شاگردان سخن میگفت، وفاداری خویش را به مسیح اعلام کرده بود. اما عیسی به آنان گفته بود: « مگر شما دوازده تن را من برنگزیدهام؟ با این حال، یکی از شما اهریمن است » (یوحنا ۶ آیه ۷۰). و مسیح در اتاق بالاخانه، مجدداً به ایشان گفت که آن یک نفر از دوازده تن، او را تسلیم خواهد کرد و پطرس نیز او را انکار خواهد کرد. اما اکنون سخنان او شامل همه ایشان می‌شد.

اکنون سخنان اعتراض‌آمیز پطرس با شور و حرارت زیادی شنیده میشود، « حتی اگر همه به سبب تو بلغزنند، من هرگز نخواهم لغزید ». پطرس در اتاق بالاخانه اعلام کرده بود، « من جانم را در راه تو خواهم نهاد ». و عیسی به او پاسخ داده بود که درست در همان شب، منجی خود را انکار خواهد کرد و اکنون مسیح، چنین

هشداری را مجدداً تکرار میکند و به پطرس میگوید: «آمین، به تو میگویم که امروز، آری همین امشب، پیش از آنکه خروس دو بار بانگ بزند، سه بار مرا انکار خواهی کرد». اما پطرس با تأکید بسیار گفت: «اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد و سایر شاگردان نیز چنین گفتهند» (مرقس ۱۴ آیه ۲۹ و ۳۰ و ۳۱). آنان با اعتماد به نفس خویش، اظهارات منجی را انکار کردند. آنان برای چنین آزمایشی آماده نبودند و هنگامیکه وسوسه بر ایشان مستولی شد، به ناتوانی خویش پیمیردند.

هنگامی که پطرس به مسیح گفت که آماده است با او به زندان برود و جان خویش را فدا کند، واقعاً قصد داشت که به تمامی گفتهای خویش عمل کند، اما او خود را نمیشناخت. در دل پطرس نشانهایی از گناه و شرارت پنهان شده بود که شرایط، آن را تشدید میکرد و تا زمانی که از وضعیت مخاطره‌آمیز خویش آگاه نمیشد، ممکن بود برای همیشه نابود شود. منجی در او احساس حب نفس و به خود متکی بودن را مشاهده کرده بود، احساسی که میتوانست حتی بر محبت وی نسبت به منجی غلبه یابد. ضعف، گناه، بیتوجهی در ورود به وسوسهها، بیبند و باری و تمایلات ناپاک در تجربه زندگی پطرس، کاملاً آشکار شده بود. هشدار جدی مسیح برای این بود که پطرس دل خویش را مورد تفتیش قرار دهد. لازم بود که پطرس نسبت به خویش بیاعتماد شود و به شکل جدیتری به مسیح ایمان داشته باشد. اگر او هشدار مسیح را با فروتنی میپذیرفت، می‌باشی از مسیح به عنوان شبان گله استدعا مینمود تا گوسفندان خویش را حفظ کند. او یکبار، هنگامیکه بر روی دریاچه جلیل در حال فرو رفتن در آب بود، فریاد برآورد: «سرور من! نجاتم ده!» (متی ۱۴ آیه ۳۰). آنگاه مسیح بیدرنگ دست خود را دراز کرده و او را گرفته بود. اکنون نیز اگر فریاد برمیآورد و به عیسی میگفت، مرا از خودم نجات بده، مطمئناً عیسی او را نجات میداد. اما پطرس احساس میکرد که مورد بیاعتمادی قرار گرفته است و چنین برخوردي را بیرحمانه تلقی میکرد. بنابراین دچار لغزش شد و در اعتماد به خویشتن، پافشاری کرد.

عیسی با شفقت و دلسوزی به شاگردانش مینگرد. او نمیتواند ایشان را از چنین آزمایشی رهایی بخشد، اما ایشان را غمگین نمیکند و به ایشان اطمینان میدهد که زنجیرهای گور را خواهد شکست و محبت او نسبت به ایشان پایان نخواهد یافت. عیسی به ایشان میگوید: «پیش از شما به جلیل خواهم رفت» (متی ۲۶ آیه ۳۲). آنان قبل از آنکه عیسی را انکار کنند، از بخشش او اطمینان مییابند و بعد از مرگ و قیام او، دوباره مورد بخشش قرار گرفته و از محبت مسیح برخوردار میشوند.

عیسی و شاگردان به سوی باغ جتسیمانی، در دامنه کوه زیتون، جایی که غالب اوقات در آنجا برای دعا و تفکر به عزلت می‌رفتند، به راه افتاده بودند. منجی از رسالت خویش در این جهان و از چگونگی تداوم یافتن ارتباط روحانی خود با

شاگردان برای ایشان سخن گفته بود. اکنون او این تعلیم را برای ایشان ترسیم میکرد. درخشش نور ما، تاکستان شکوفا و در حال رشد را در نظر وی تداعی میکرد. مسیح برای جلب توجه شاگردان به این موضوع، از سمبول استفاده کرده، میگوید: « من تاک حقیقی هستم ». مسیح به جای انتخاب درخت نخل زیبا، سرو سر به فلک کشیده و یا بلوط تنومند، از تاک با خوشبهاهی به هم چسبیده برای معرفی خویش استفاده میکند. درخت نخل، سرو و بلوط پا بر جا میماند و نیازی به حمایت ندارد. اما شاخهای تاک به هم پیچیده میشود و به سوی آسمان بالا میرود. به همین ترتیب، مسیح در انسانیت خویش به قدرت الهی متکی بود. او اعلام کرده بود: « من از خود، کاری نمیتوانم کرد » (یوحنا ۵ آیه ۳۰).

« من تاک حقیقی هستم ». یهودیان، تاک را عالیترین، قدرتمندترین و پرثمرترین درختان قلمداد میکردند. اسراییل به عنوان تاک معرفی شده بود، تاکی که خداوند در سرزمین وعده کاشته بود و یهودیان، امید رستگاری و نجاتشان را بر اساس رابطه خویش با اسراییل بنا نهاده بودند. اما عیسی به ایشان میگوید: « من تاک حقیقی هستم ». و گمان نکنید که از طریق رابطه با اسراییل میتوانید در حیات خداوند سهیم شده، وارثان وعده او باشید. تنها به واسطه من حیات روحانی دریافت میشود.

« من تاک حقیقی هستم و پدرم با غبان است ». پدر آسمانی این تاک زیبا را بر فراز تپههای فلسطین کاشته بود و خود او با غبان بود. عده زیادی به واسطه زیبایی تاک، به سوی او جذب شده و به منشاء الهی آن اقرار کردند. اما این تاک در نظر رهبران اسراییل، می بایستی از ریشه درآورده شود. آنان این تاک را کوبیده و زیر پاهای ناپاکشان لگدمال کردند. قصد آنان این بود که آن را برای همیشه نابود کنند، اما با غبان آسمانی هرگز تاکش را از نظر دور نداشت و بعد از اینکه افراد تصویر کردند که او را از بین برد هاند، با غبان، آن را برداشته و مجدداً در طرف دیگر دیوار کاشت. اما تنه تاک از آن به بعد نمی بایستی دیده میشد و باید از یورش گستاخانه انسان مخفی میشد. ولی شاخهای تاک از روی دیوار، آویزان شدند. آنان باید معرف تاک باشند و قلعهها از طریق آنان به تاک پیوسته و میوه دهنند.

مسیح به شاگردانش فرمود: « من تاک حقیقی هستم ». او، اگر چه در آستانه جدا شدن از شاگردان بود، با این حال ارتباط معنوی و روحانی ایشان با او می بایستی ماندگار باشد. او به شاگردان فرمود، ارتباط شاخه با تاک، معرفی کننده رابطهای است که می بایستی با من داشته باشید. جوانه با پیوند خوردن به تاک زنده، به ساقه جوان تبدیل شده و پس از چندی رشد کرده و به شاخه تاک تبدیل شود، حیات تاک، حیات شاخه میشود. به همین ترتیب، روح مرده در خطاهای گناهان به واسطه پیوند با مسیح، حیات را دریافت میکند. ایمان و ارتباط فردی با مسیح، سستی خویش را با قدرت متعال او پیوند میزند. آنگاه میتواند اندیشه مسیح

را تصاحب کند. بشریت مسیح، طبیعت بشری ما را تحت تأثیر قرار داده و بشریت ما، تحت تأثیر الوهیت او قرار میگیرد و بدین ترتیب به واسطه عمل روحالقدس، انسان از طبیعت الهی بهرهمند میشود و به عنوان شاگرد محبوب پذیرفته میشود.

پیوندی که با مسیح ایجاد شده، می باشیستی حفظ شود. مسیح فرمود، « در من بمانید، و من نیز در شما میمانم. چنانکه شاخه نمیتواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمیتوانید میوه آورید اگر در من نمانید ». پیوند با مسیح، پیوندی سطحی، گاه به گاه و نامنظم نیست. شاخه، به بخشی از تاک زنده تبدیل میشود. انتقال حیات، قوت و باروری از طریق ریشه به شاخهای بدون مانع و همیشگی است. جدا از تاک، شاخه نمیتواند حیات داشته باشد. عیسی فرمود: « دیگر نمیتوانید جدا از من حیات داشته باشید. حیاتی که از من دریافت کردہاید، فقط میتواند به واسطه ارتباط دائمی با من، حفظ شود. بدون من نمیتوانید حتی در مقابل یک گناه و یک وسوسه پیروز شوید ».

« در من بمانید، و من نیز در شما میمانم ». ماندن در مسیح یعنی دریافت دائمی روح او، یعنی تسلیم بدون قید و شرط برای خدمت به او. مسیر ارتباط میان انسان با خداوند، همواره می باشیستی، باز باشد و همانطوریکه شاخه تاک پیوسته شیره را از تاک زنده جذب میکند، ما نیز باشیستی به عیسی چسبیده، با ایمان، قوت و کمال شخصیت او را دریافت کنیم.

ریشه، غذا را از طریق شاخه به دورترین شاخهای کوچک میفرستد. به همین ترتیب، مسیح به قوت روحانی را به تمامی ایمانداران منتقل میکند و مادامی که روح با مسیح متحده باشد، خطر فساد و تباہی وجود نخواهد داشت. حیات و شادابی تاک در میوه دلپذیر روی شاخهای ظاهر خواهد شد. عیسی فرمود: « من تاک هستم و شما شاخهای آن. کسی که در من میماند و من در او، میوه بسیار میآورد، زیرا جدا از من، هیچ نمیتوانید کرد ». هنگامیکه با ایمان به پسر یگانه خدا زندگی کنیم، ثمرات روحالقدس در زندگی ما دیده خواهد شد و هیچیک از بین نخواهد رفت.

« پدرم باغبان است. هر شاخهای در من که میوه نیاورد، آن را قطع میکند ». پیوند ظاهري شاخهای با تاک، پیوندی حیاتی نخواهد بود و بنابراین چنین شاخهای رشد نکرده و میوه نخواهد داد. به همین ترتیب ممکن است، ارتباط فرد با مسیح، ارتباطی واقعی و حاکی از ایمان نباشد. ادعای اعتقاد به خدا افراد را در کلیسا قرار میدهد، اما شخصیت و رفتار افراد است که نشان میدهد، آنان با مسیح ارتباط دارند یا نه. اگر آنان میوه نیاورند، شاخهای دروغین هستند و همانطوریکه شاخهای خشکیده در آتش افکنده و سوزانیده میشوند، جدایی ایشان از مسیح نیز باعث هلاکت ایشان خواهد شد. مسیح فرمود: « اگر کسی در من نماند،

همچون شاخهای است که دورش میاندازند و خشک میشود. شاخهای خشکیده را گرد میآورند و در آتش افکنده، میسوزانند.».

«و هر شاخهای که میوه آورد، آن را هرس میکند تا بیشتر میوه آورد». از دوازده شاگرد برگزیده که از عیسی پیروی کرده بودند، یکی به عنوان شاخه خشکیده در حال دور انداخته شدن بود و یازده تن دیگر می باشند از آزمایشات دشواری که چون داس هرس بود، عبور کنند. عیسی با ظرافت و مهربانی، مقصود با غبان را برای شاگردان توضیح داد. هرس باعث درد خواهد شد، اما پدر آسمانی است که داس هرس را به کار میگیرد و دستان او با خشونت و بیتفاوتی عمل نمیکند. شاخهایی هستند که روی زمین ول شده‌اند و چنین شاخهایی می باشند از حمایتهای زمینی جدا شوند. زیرا پیچکهای آن در حال محکم شدن است. این شاخهایی می باشند که سوی آسمان کشیده شود و از خدا طلب حمایت کنند و شاخ و برگهای اضافی که از رشد میوه‌ها ممانعت میکنند، می باشند کنده شوند و شاخ و برگهایی که رشد بپریویه کرده است، هرس میشوند تا جا را برای تابش شفابخش آفتاب عدالت، هموار کنند. با غبان، شاخهای مضر را هرس میکند تا درخت، میوه سرشار و مقوی به بار آورد، عیسی فرمود: « جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید ». خداوند اشتیاق دارد که قدوسیت، احسان و شفقت خویش را به وسیله شما آشکار کند. با این حال منجی به شاگردان دستور نمیدهد که با رنج و زحمت، ثمره به بار آورند. او به ایشان میگوید که در او بمانند و میگوید: « اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه میخواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد ». مسیح به واسطه کلام است که در پیروان خود ساکن میشود و این همان اتحاد اساسی و حیاتبخشی است که با خوردن بدن او و نوشیدن خون او در مراسم شام خداوند، بیان شده است. کلام مسیح، روح و حیات است و با ایمان به کلام او، حیات تاک را دریافت میکنید و آنگاه، « به هر کلامی که از دهان خدا صادر میشود »، خواهید زیست (متی ۴ آیه ۴). حیات مسیح در شما همان ثمراتی را به بار میآورد که در او. زندگی در مسیح، وفاداری به او، حمایت شدن از سوی او، تغذیه شدن به وسیله او و شیشه شدن به او موجب میشود که ثمره نیکو آورید.

در آخرین ملاقات با شاگردانش، بزرگترین خواسته مسیح از شاگردان این بود که یکدیگر را محبت کنند، همانگونه که او، ایشان را محبت کرده بود. او بارها و بارها در اینباره با ایشان سخن گفته بود و فرمود: « حکم من این است که یکدیگر را محبت کنید ». اولین حکم او به شاگردان، هنگامی که در اتاق بالاخانه با ایشان به سر میبرد، این بود که، « حکمی تازه به شما میدهم، و آن اینکه یکدیگر را محبت کنید ». همانگونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید ». این حکم برای شاگردان تازگی داشت، زیرا آنان همانگونه که مسیح ایشان را محبت کرده بود، یکدیگر را محبت نمینمودند. عیسی میدانست که اندیشهای و

انگیزه‌های جدید می‌باشند ایشان را کنترل کند و اصول تازه می‌باشند از سوی ایشان به کار گرفته شود تا از طریق زندگی و مرگ او، مفهوم جدید محبت را درک کنند. حکم تازه برای یکدیگر را محبت کردن، برای شاگردان، در سایه فداکاری عظیم مسیح، مفهوم تازه‌های داشت. تمامی عمل فیض در عبادت و خدمت مستمر به خداوند، انکار خویشتن و ایثار و فداکاری خلاصه شده است. در خلال تمامی ساعت‌های سفر مسیح بر روی زمین، محبت خداوند، چون نهرهای مهارنشدنی از او جاری بود. تمامی کسانی که از روح او آکنده شده‌اند، همانند او محبت خواهند نمود و همان اصلی که مسیح را برانگیخته و به کار وامیداشت، آنان را در برخورد با یکدیگر برانگیخته و به کار خواهد گرفت.

چنین محبتی، نشانه شاگرد بودن ایشان خواهد بود. عیسی به شاگردان فرمود: « از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید ». هنگامی که افراد نه به خاطر زور یا منفعه‌طلبی بلکه به واسطه محبت با یکدیگر پیوند و ارتباط داشته باشند، اعمال ایشان به شکل خارقالعاده‌ای تأثیرگذار خواهد بود و جایی که این اتحاد و یگانگی وجود داشته باشد، نشانه این است که تصویر و شbahت خداوند در بشریت، در حال احیا شدن بوده و مبنای جدیدی از حیات، اشاعه داده شده است. این اتحاد و یگانگی نشانده‌هند قدرتی است که در رفتار و سیرت الهی وجود دارد و میتواند در مقابل قدرتهاش شریر ایستادگی کرده، به واسطه فیض خدا، خودخواهی ذاتی را که در باطن آدمی است تحت کنترل خود درآورد و مهار کند.

آشکار شدن چنین محبتی در کلیسا، مطمئناً خشم شیطان را برخواهد انگیخت. مسیح برای شاگردانش مسیر راحتی را در نظر نگرفته است. او به شاگردانش فرمود: « اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است. اگر به دنیا تعلق میداشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست میداشت. اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیدم، دنیا از شما نفرت دارد، کلامی را که به شما گفتم، به یاد داشته باشید: بنده از ارباب خود بزرگتر نیست، اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد و اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت. اما این همه را به سبب نام من با شما خواهند کرد، زیرا فرستنده مرا نمیشناسند ». خبر خوش انجیل می‌باشند متهورانه و در میان مخالفتها، خطرات، صدمه و رنج به گمشدگان رسانده شود. اما کسانی که این کار را انجام میدهند، تنها از اقدامات منجی خویش متابعت می‌کنند.

مسیح بعنوان منجی عالم، دائماً با شکست ظاهری مواجه بود. او که پیام آور رحمت به دنیای ما بود بنظر مقدار کمی از آن کاری را که اشتیاق به رفعت بخشیدن و نجات دادن داشت انجام داد. تاثیرات شیطانی بطور دائم کار می‌کردند

تا در راه او وقفه ایجاد کنند. لیکن او نومید نمی شد. او از طریق نبوت اشعیا تصریح نمود، « به عبیث زحمت کشیدم، قوت خود را برای هیچ و پوچ صرف نمودم، با این وجود در چشمان خداوند سربلند خواهم بود، و خداوند قوت من خواهد بود ». این وعده به مسیح داده شده است، « خداوند، رهایی دهنده اسرائیل و قدوس یگانه او چنین می فرماید، به او که انسان او را خوار شمرد، به او که قوم از وی نفرت ورزید؛.... پس خداوند چنین می فرماید:.... من تو را حفظ خواهم نمود، و [از طریق تو] عهدي به تو با مردم خواهم بست، تا در زمین برقرار گردد، تا در سرزمین خود که الان ویران است ساکن شوی؛ تا اینکه بتوانی به اسیران بگوئی، به پیش بروید؛ به آنان که در ظلمت هستند، خود را نشان دهی.... آنان گرسنه و تشنه نشوند؛ و نه گرما و نه خورشید به آنان آسیب تواند رسانید؛ برای اینکه او که بر ایشان رحم دارد آنان را هدایت می کند، حتی در کنار چشمه های آب آنان را هدایت می کند» (اشعیا ۴۹: ۵ و ۷ و ۱۰).

عیسی به این کلام نبوت، متکی بوده و به شیطان هیچ امتیازی نداد. هنگامی که آخرین گامهای مسیح به سوی تحقیر شدن، برداشته می شد، و هنگامی که رنج و اندوه عمیق درحال تزدیک شدن بود، او به شاگردانش فرمود، « فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می آید. او هیچ قدرتی برمن ندارد ». « رئیس این جهان محکوم شده است و اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می شود » (یوحنا ۱۴ آیه ۳۰؛ باب ۱۶ آیه ۱۱ و باب ۱۲ آیه ۳۱). مسیح با نگاه نبوی وقایعی را که درآخرین مبارزه او اتفاق می افتاد، ترسیم کرد. او می دانست که هنگام اعلام جمله « دیگر تمام شد »، تمامی آسمان به نشانه پیروزی شاد خواهند گردید. گوش او متوجه موسیقی دوردست، و فریادهای پیروزی در جایهای آسمانی شده بود. او می دانست که ناقوس مرگ پادشاهی شیطان به صدا درخواهد آمد و نام مسیح درجهان و سرتاسر کائنات اعلام خواهد شد.

مسیح از اینکه می توانست برای پیروانش بیشتراز توقع وتصورشان عمل کند، شادی می کرد. او با اطمینان سخن گفته و می دانست که فرمان خدای قادر مطلق که در حضور جهانیان مقرر شده بود، به انجام رسیده است. او می دانست که اگر حقیقت با قدرت روح القدس تجهیز شود، در مبارزه با شریر، غالب شده و بیرق خونین، پیروزمندانه بر بالای سر پیروانش در اهتزاز خواهد بود. مسیح می دانست که زندگی شاگردان وفادارش مانند زندگی وی شامل مجموعه ای از پیروزیهای بی وقفه ای خواهد بود، پیروزیهایی که دراین جهان، شاید چنین به نظر نرسد، اما در جهان آینده بسیار عظیم به نظر خواهد رسید. عیسی به شاگردانش فرمود، « اینها را به شما گفتم تا درمن آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود، اماً دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده ام ». مسیح مغلوب نگردید و هرگز نا امید و دلسرب نشد، و پیروان او نیز می بایستی مانند او در ایمان ثابت قدم باشند. آنان می بایستی همان گونه که او رفتار کرد، رفتار کنند و همانگونه که او عمل

نمود، عمل کنند، زیرا ایشان به او عنوان استاد بزرگ متکی می باشند. آنان می بایستی از شهامت، انرژی و پشتکار برخوردار باشند. به رغم ظاهر شدن مشکلات و موانع بر سر راهشان، می بایستی با بهره مندی از فیض مسیح، به پیش روند. آنان خوانده شده اند تا به جای اظهار تاسف کردن برای مشکلات، برآن غالب آیند. ایشان نباید به هیچ وجه مایوس شوند، بلکه در همه چیز امیدوار باشند. زیرا مسیح با زنجیر طلایی محبت بی نظیر خویش، ایشان را به تخت رحمت خداوند پیوند داده است. خواست مسیح این است که بیشترین قدرت در کائنات که از منبع بیکران الهی سرچشمه گرفته است، متعلق به ایشان باشد. آنان می بایستی قدرت داشته باشند تا در مقابل شریر مقاومت کنند، قدرتی که نه جهان، نه مرگ و نه قدرتهای جهنمی می تواند برآن سلط یابد. قدرتی که ایشان را قادر می سازد بر همه چیز غالب آیند، همانطوری که مسیح غالب آمد.

مسیح می خواهد که، نظام و ترتیب آسمان، نقشه حکومت آسمان، هم آهنگی الهی آسمان، در کلیسا ای او در روی زمین نشان داده شود. و بدین ترتیب در میان قوم خویش جلال یابد. و به واسطه ایشان آفتاب عدالت با تلا لو درخشنان خویش در این جهان بدرخشد. مسیح امکانات فراوانی را به کلیسا خود اعطای کرده است تا به وسیله ایشان که با خون او خریده شده ونجات یافته اند، جلال یابد. او به قوم خویش برکات واستعدادهای را اعطای کرده است تا شایستگی او را آشکار کنند. کلیسا که از موهبت پارسایی وعدالت مسیح برخوردار می باشد، امانت دار او بوده و مکانی است که غنای رحمت او، فیض و محبت او می بایستی به طور کامل آشکار شود. مسیح به پاکدامنی و کمال قوم خویش نظر کرده و آن را به عنوان پاداش رنج و تحقیر ومکمل جلال خویش تلقی می کند- مسیح، محور درخشنان، کسی که نور جلال از او ساطع می شود.

منجی با سخنانی قدرتمند و امید بخش، تعالیم خویش را به پایان رسانیده و سپس برای شاگردانش دعا کرد. عیسی به آسمان نگریست و گفت، «پدر، ساعت رسیده است. پسرت را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد. زیرا او را بر هر بشری قدرت داده ای تا به همه آنان که او عطا کرده ای، حیات جاویدان بخشد. و این است حیات جاویدان که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده ای، بشناسند».

مسیح کاری را که به او سپرده شده بود، به اتمام رسانده بود. او خداوند را بر روی زمین جلال داده بود. او نام پدر را آشکار ساخته بود و همه آنانی را که می بایستی کار او را در میان مردم ادامه دهند، گرد هم آورده بود. او فرمود، «در ایشان جلال یافته ام و بیش از این درجهان نمی مانم، اما آنها هنوز در جهانند، من نزد تو می آیم. ای پدر قدوس، آنان را به قدرت نام خود که به من بخشیده ای حفظ کن، تا یک باشند.... من در آنان و تودمن، چنان کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بداند

که تو مرا فرستاده ای، و ایشان را همان گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی
.«

بدین ترتیب، مسیح با زبان کسی که از اقتدار الهی برخوردار بود، کلیساي
برگزیده خویش را به دستان پدر می سپارد. و به عنوان کاهن اعظم برای قومش
شفاعت می کند. و همانند شبان اعظم و امین، گله خویش را تحت حمایت خدای
 قادر مطلق، در پناهگاهی امن و محکم گردhem می آورد. و برای او، آخرين نبرد با
شیطان به انتظار می ماند. و او برای انجام آن به پیش می رود.

٧٤ - «باغ جسمیانی»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۶:۵۶-۳۶؛ انجیل مرقس ۱۴:۵۰-۳۲؛ انجیل لوکا ۲۲:۳۹-۵۳؛ انجیل یوحنا ۱۸:۱۲ تدوین گردیده است]

منجی به همراه شاگردانش به آرامی به سوی باغ جسمیانی به راه افتاد. قرص ماه پسح، بزرگ و کامل، از آسمان بی ابر می تابید. خیمه های شهر زائران در سکوت فرو رفته بود. و عیسی با جدیت با شاگردانش گفتگو کرده و ایشان را تعلیم داده بود. اما هنگامی که به باغ جسمیانی نزدیک می شد، به طرز عجیبی ساكت شد. او بارها برای تفکر و دعا به این نقطه خلوت آمده بود، اما قلب او هرگز این چنین سرشار از رنج و اندوه نبود. او سراسر عمر خویش را بر روی زمین در نور حضور خداوند گام برداشته بود. مسیح در برخورد با افرادی که از روح شیطان الهام گرفته بودند، به ایشان گفته بود، «کسی که مرا فرستاد، با من است. او مرا تنها نگذاشت، زیرا من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام می دهم» (یوحنا ۸ آیه ۲۹). اما اکنون به نظر می رسد که از نور حضور محافظت کننده خداوند دور نگه داشته شده باشد. اکنون او از خطاکاران محسوب شده بود. زیرا گناهان بشریت گناهکار را می بایستی بر خویشتن حمل کند. او که گناه را نشناخت، می بایستی جمیع گناهان ما بر وی نهاده شود. گناه در نظر او چنان وحشتتاک به نظر می رسید و بار سنگین گناهی که می بایستی برخود حمل کند، چنان عظیم بود که مسیح می ترسید او را برای همیشه از محبت پدر، جدا کند. او چگونگی خشم و غصب خداوند را در مقابل عصیان و گناه را تصور کرده و به شاگردان می گوید، «از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده ام».

با نزدیک شدن به باغ جسمیانی، شاگردان متوجه تغییر حالت استادشان شده بودند و آنان هرگز او را این چنین غم زده و اندوهگین ندیده بودند. او هرچه به پیش می رفت، غم و اندوه شدیدتر می شد و شاگردان جرات نمی کردند علت این امر را از وی جویا شوند. مسیح آنچنان تحت تاثیر رنج و اندوه قرارگرفته بود که گویی در شُرُف افتادن بود و با رسیدن به باغ جسمیانی، شاگردان با نگرانی در انتظار رسیدن به مکان همیشگی او بودند تا استادشان به استراحت پردازد. اکنون مسیح به زحمت گام بر می داشت. و با صدای بلند ناله کرد، چنانکه گویی تحت فشار هولناک باری که بردوش داشت رنج می کشید. شاگردانش دوباره به کمک او شتافتند، و گرنه به زمین می افتاد.

هنگامی که وارد باغ شدند، عیسی به شاگردان گفت، دراینجا بنشینید تا من به آنجا رفته، دعا کنم، سپس پطرس، یعقوب و یوحنا را با خود برداشته و به گوشه دور افتاده ای رفتد. این سه شاگرد از نزدیکترین همراهان مسیح بودند. آنان جلال او را

بر فراز کوه مشاهده کرده شاهد دگرگونی سیمای او بودند، آنان گفتگوی او را با موسی و الیاس دیده و ندایی را که از آسمان در رسیده بود، شنیده بودند. اکنون، مسیح مشتاق بود که ایشان در این مبارزه و تلاش عظیم، در کنار وی حضور داشته باشند. این سه شاگرد، غالب اوقات به همراه عیسی شب هایی را در گوشه ای خلوت گذرانده بودند و در چنین موقعی، بیدار مانده و دعا می کردند، پس از دعا، آرام و بی دغدغه در فاصله نزدیکی از استادشان می خوابیدند تا هنگامی که عیسی ایشان را صبح از خواب بیدار می کرد تا دوباره به کار خدمت مشغول شوند. اماً اکنون عیسی از ایشان می خواست تا شب را به همراه او بیدار مانده و دعا کند. بنابراین به ایشان فرمود، « در اینجا بمانید و بیدار باشید ». سپس قدری پیش رفته و از ایشان فاصله گرفت، نه آنقدر که نتواند او را دیده و صدای او را بشنوند – و آنگاه برخاک افتاد. او متوجه شده بود که به واسطه گناه، از پدر جدا می شود. شکاف عمیق میان او و پدر آنچنان وسیع، تاریک و عمیق بود که لرزه بر اندام وی افتاده بود. او نباید قدرت الهی خویش را برای خلاصی از این مصیبت به کار بگیرد. او به عنوان انسان، می بایستی نتایج گناه انسان را تحمل کند. و به عنوان یک انسان می بایستی خشم و غصب خداوند بر علیه گناه و عصیان را بپذیرد. مسیح اکنون در وضعیت بسیار متفاوتی قرارداشت که قبل هرگز در چنین وضعیتی قرار نگرفته بود. رنج و مصیبت او درکلام نبوت به بهترین شکلی توضیح داده شده است، « خداوند می گوید: ای شمشیر به خوبی شبان من و به خوبی آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید » (زکریا ۱۳ آیه ۷).

مسیح به عنوان جایگزین وضامن گناه انسان، گرفتار کیفر و مجازات الهی می شد. او تا کنون در مقام میانجی دیگران بود، اماً اکنون آرزو می کرد که کسی برای وی شفاعت کند.

هنگامی که مسیح گسیخته شدن با اتحاد و یگانگی خویش را با پدر حس کرد، ترسید که با طبیعت انسانی خویش نتواند در مبارزه بعدی با قدرتهای ظلمت ایستادگی کند. پیش از این نیز، با وسوسه مسیح در بیابان، سرنوشت نژاد انسانی در معرض خطر قرارگرفته بود. لیکن مسیح در آن آزمایش پیروز شده بود. اکنون شیطان برای انجام آخرین مبارزه وحشتناک پا به میدان گذاشته بود. شیطان در طول سه سال و نیم خدمت مسیح، خود را برای این کار آماده کرده بود. همه چیز شیطان مورد خطر قرارداشت و اگر او شکست می خورد، امید و انتظار او برای مسلط شدن از بین می رفت و پادشاهی جهان نهایتاً از آن مسیح می شد و شیطان سرنگون و بیرون افکنده می شد. اماً اگر مسیح شکست می خورد، جهان، به قلمرو شیطان تبدیل می شد و نژاد بشر برای همیشه تحت کنترل قدرت وی قرار می گرفت. با پی آمدهای مجادله ای که پیش روی او بود، ترس جداشدن از خداوند، وجود او را لبریز کرده بود. شیطان به او گفته بود که اگر به جهت گناه جهان ضامن

شود، جدایی او از خداوند ابدی خواهد بود. و بدین ترتیب با پادشاهی شیطان یکی دانسته شده و دیگر هیچگاه با خداوند یکی نخواهد شد.

واز طریق این فدایکاری چه چیزی حاصل می شد؟ چه اندازه، گناه و ناسپاسی انسان مایوس کننده به نظر می رسید! و شیطان بیشترین تلاش خود را به کار می برد تا با استفاده از این موقعیت منجی را تحت فشار قرار دهد. او به منجی یادآور شد که: مردمی که ادعای برتری روحانی وغیر روحانی بر سایرین را دارند، تورا انکار کرده اند. آنان در صدد نابودی هستند، تو که برای آنان به عنوان قوم خاص، بنیان، محور و مُهر وعده هستی. یکی از شاگردان، کسی که تعالیم تو را شنیده و در میان نخستین شاگردان بوده، تو را تسليم خواهد کرد. یکی از غیورترین شاگردان تو را انکار خواهد کرد. همه تو را تنها خواهند گذاشت. تمامی وجود مسیح از این تفکر بیزار بود. مردمی که او مسئولیت نجاتشان را به عهده گرفته بود، آنانی را که بسیار محبت کرده بود، در توطئه های شیطان با وی متحد شده بودند. تصور چنین چیزی قلب او را به درد می آورد. مبارزه بسیار وحشتناکی بود و میزان آن، گناه قومش، گناه متهم کننده و تسليم کننده، و گناه دنیایی که در ضعف و تباہی به سر می برد، بود. گناهان بشر بر دوش مسیح سنگینی می کرد و چشم انداز خشم و غضب خداوند بر علیه گناه، وجود او خرد کرده بود.

اینک، مسیح به بهایی که می بایستی برای گناهان بشر پرداخته شود، می اندیشد. او با اندوه و درد به زمین سرد چسبیده بود، چنان که گویی می خواهد از دور شدن بیشتر خود از خداوند ممانعت کند. شبنم سرد بر قامت خمیده وی نشسته بود. اماً او توجهی به آن نمی کرد. و از لبهای پریده او فریاد تلخی به گوش رسید، « آبا، پدر، همه چیز برای تو ممکن است، این جام را از من دور کن، اماً نه به خواست من بلکه به اراده تو ».

قلب آدمی در میان رنج و اندوه مشتاق و آرزومند همدردی است. مسیح این اشتیاق را با تمام وجود خویش حس می کرد. او با اندوه فراوان و با اشتیاقی شدید برای شنیدن سخنان تسلی بخش به نزد شاگردان بازگشت، شاگردانی که بارها و بارها به وسیله او برکت یافته و در مصیبت و پریشانی محافظت شده و تسلی یافته بودند. کسی که همواره با ایشان همدردی کرده بود، اکنون از اندوهی فرا انسانی رنج می کشید و مشتاق بود بداند که آیا ایشان برای او و خودشان دعا می کنند یا نه.

شرط گناه تا چه اندازه تاریک به نظر می رسید! برای مسیح رها کردن انسان برای تحمل نتایج گناهان خویش بسیار هراسناک بود، در حالی که او بی گناه در حضور پدر می ایستاد. اگر او فقط میتوانست بداند که شاگردان - این موضوع را درک کرده و از آن قدردانی می کنند، تقویت می شد.

مسیح با زحمت برخاسته و به مکانی که شاگردانش را گذاشته بود، بازگشت، اماً ایشان را « همچنان در خواب یافت ». اگر او، ایشان را در حال دعا کردن می دید، آسوده خاطر می شد. اگر شاگردان به خداوند پناه می بردند، عوامل شیطانی بر ایشان غلبه نمی کرد و مسیح به واسطه ایمان تزلزل ناپذیر ایشان تسّلی می یافت. اماً آنان به هشدار مگر مسیح که از ایشان خواسته بود تا « بیدار مانده و دعا کنند » توجهی نکرده بودند. شاگردان برای اولین بار می دیدند که استادشان با اندوهی و رای تحمل بشری با مشکلات دست و پنجه نرم می کند، و این موضوع ایشان را بسیار آشفته و نگران کرده بود. و هنگامی که ناله های اندوهبار مسیح را شنیدند، دعا کردند. آنان قصد نداشتند که سرورشان را تنها بگذارند، اماً به نظر می رسید که به واسطه بہت زدگی دچار رخوت شده باشند و اگر به راز و نیاز با خداوند ادامه می دادند مطمئناً از شر چنین رخوتی خلاصی می یافتد. شاگردان ضرورت مراقبت و هوشیاری و دعای خالصانه را برای ایستادگی کردن در برابر وسوسه درک نکرده بودند.

عیسی، قبل از اینکه وارد باغ جسمیانی شود به شاگردان گفته بود، « امشب همه شما به سبب من خواهید لغزید ». اماً شاگردان با جدیّت به او اطمینان داده بودند که اگر لازم باشد با او به زندان رفته و تا پای مرگ ایستادگی کنند. و پطرس بینوا و متکی به خود، افزود، « حتّی اگر همه به سبب تو بلغزند، من نخواهم لغزید » (مرقس باب ۱۴ آیات ۲۷ و ۲۹). اماً شاگردان به خویشتن متکی بودند. و به تعالیم منجی که از ایشان خواسته بود که به خدای قادر مطلق توگل داشته باشند، عمل نکرده بودند. بنابراین هنگامی که منجی به همدردی و دعاهاي ایشان نیاز شدیدی داشت، ایشان در خواب بودند و حتّی پطرس هم خوابیده بود.

حتّی یونا، شاگرد محبوب که سرخود را روی سینه عیسی گذاشته بود، در خواب بود. مطمئناً محبت یونا نسبت به استادشان می بایستی او را بیدار نگه می داشت. و در این زمان که منجی در رنج و اندوهی جانکاه به سرمی برد، دعاهاي او می بایستی با دعاهاي سایر شاگردان در هم آمیخته می شد.

منجی تمامی شب را برای شاگردان دعا کرده بود تا در ایمانشان لغزش نخورند. اکنون زمان آن بود تا عیسی از یعقوب و یونا همان سوالی را بپرسد که قبل‌ا پرسیده بود، « آیا می توانید از جامی که من می نوشم، بنوشید و تعمیمی را که من می گیرم، بگیرید؟ » و آنان جرات نداشتند که پاسخ دهند، « ما آماده هستیم » (متی باب ۲۰ آیه ۲۲).

شاگردان با شنیدن صدای مسیح از خواب بیدار شدند، اماً به سختی او را شناختند، زیرا چهره او به واسطه عذاب و اضطراب تغییر کرده بود. مسیح، خطاب به پطرس گفت، « شمعون، خوابیده ای؟ آیا نمی توانستی ساعتی بیدار بمانی؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در وسوسه نیفتد. روح مشتاق است اماً جسم ناتوان ».

ضعف و ناتوانی شاگردان، همدردی مسیح را بر انگیخته بود. او نگران بود که شاگردان نتوانند آزمایشی را که با تسليم شدن و مرگ او با آن مواجه می شدند، تحمل کنند. او شاگردانش را مورد سرزنش قرار نداد، بلکه به ایشان گفت، « بیدار بمانید و دعا کنید تادروسو سه نیفتید ». مسیح، حتی درمیان اندوه شدید نیز در پی آن بود که از ضعف ایشان چشم پوشی کند. او به ایشان گفت، « روح مشتاق، اما جسم ناتوان است ».

بار دیگر، درد و اندوهی جانکاه، بر پسر یگانه خدا مستولی شد. و او خسته و بی رمق، به مکانی که قبلًا در آنجا مشغول دعا بود، بازگشت. اندوه او جانکاه تر از گذشته بود. و هنگامی که با جدیت بیشتر دعا کرد، « عرقش همچون قطرات خون بر زمین می چکید ». درختان سرو و نخل، شاهدان خاموش اندوه او بودند. قطرات سنگین شبنم از فراز شاخه های پوشیده از برگ بر قامت رنجور او می چکید، چنان که گویی طبیعت از اینکه خالق و آفریننده اش در تنها بیان قدرت تاریکی دست و پنجه نرم می کرد، مویه و زاری می کرد. عیسی مدت کوتاهی پیش از این، همانند سرو قدرتمند در مقابل طوفان مخالفت که تمامی نیروی خود را برعلیه او بسیج کرده بود، ایستادگی نموده بود.

افراد خودسر و نافرمان، قلبهای سرشار از کینه و نفرت، به بطالت سعی کرده بودند تا او را آشفته و مغلوب کنند و او در مقام پسر خدا و با اقتدار الهی در برابر شان مقاومت کرده بود. اما اکنون به واسطه طوفان خشم، مانند نی خمیده و درهم کوبیده شده بود. او همواره در انجام و اتمام اعمالش، به پیروزی دست یافته و در هر اقدامی، بر قدرتهای تاریکی غلبه کرده بود.

او در مقام کسی که پیش از آن جلال یافته بود، یکی بودن با خداوند را ادعا کرده بود. و بالحنی استوار، آواز حمد و پرستش را بر زبان آورده بود. او همواره، با شاگردانش از کلام تشویق و تسلی سخن گفته بود. اما اکنون ساعت مقرر قدرت تاریکی فرا رسیده بود. اکنون در سکوت شب، صدای اونه با لحنی پیروزمندانه، بلکه با لحنی سرشار از ماتم بشری به گوش می رسید. سخنان منجی در گوش شاگردان خواب آلود، تکرار می شد: « ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن، اما نه به خواست من، بلکه اراده تو انجام شود ».

شاگردان در ابتدا، میل داشتند که به نزد عیسی بروند. اما او به ایشان گفته بود در آنجا مانده و دعا کنند و هنگامی که عیسی نزد ایشان بازگشت، ایشان را همچنان درخواب یافت. او بار دیگر اشتیاق شدید به مصاحبیت با شاگردان را احساس کرد تا با شنیدن سخنان ایشان تسلی یافته و بتواند طلسن تاریکی را که تمامی شب او را از پا درآورده بود، بشکند. اما چشمانشان بسیار سنگین شده بود، « آنها نمی دانستند به او چه بگویند ». حضور او، شاگردان را بیدار کرده بود. آنان قطرات خون را که به شکل عرق بر چهره او نقش بسته بود، مشاهده کرده و هراسان

شدند. شاگردان اندوه جانکاه منجی را درک نمی کردند. « منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تباہ گردیده بود » (اشعیا ۵۲ آیه ۱۴).

عیسی، بار دیگر به گوشه خلوتی که درآن مشغول دعا بود. بازگشت و در حالیکه از فرط اندوه از پای درآمده بود، برزمین افتاد. طبیعت بشری پسر یگانه خدا، در این ساعات آزمایش، به لرزه افتاده و مضطرب بود. اکنون، او برای شاگردانش دعا نمی کرد تا در ایمانشان نلغزند، بلکه برای جان وسوسه شده و مضطرب خویش دعا می کرد. لحظه هولناک فرا رسیده بود—لحظه ای که برای سرنوشت جهان می بايستی تصمیم گرفته شود. سرنوشت بشریت نیز نگران این تصمیم گیری بود. مسیح میتوانست حتی حالا هم از نوشیدن جامی که برای گناهان بشر اختصاص یافته بود خودداری کند. و هنوز خیلی دیر نشده بود. او می توانست قطرات خون را که به شکل عرق از پیشانی اش می چکید، پاک کرده و انسان را به حال خود رها کند تا به واسطه گناه هلاک شود. او می توانست بگوید، بگذار، گناهکار مجازات گناهش را دریافت کند، و من نیز به نزد پدر باز خواهم گشت. آیا پسر یگانه خدا جام تلخ حقارت و اندوه را خواهد کشید؟ آیا بُره بی عیب و بی گناه، برای نجات انسان گناهکار، عواقب لعنت بار گناه را تحمل خواهد کرد؟ و در این لحظه، از لبهای رنگ پریده و مرتعش مسیح، این سخنان گفته می شود که، « آبَا، پدر، همه چیز برای تو ممکن است. این جام را ازمن دورکن، امّانه به خواست من، بلکه به اراده تو ».«

مسیح سه بار، این دعا را بر زبان آورد. و هر سه بار طبیعت بشری او خود را از قربانی شدن عقب کشیده بود. اما اکنون، سرنوشت نژاد بشر، پیش روی منجی جهان نهاده شده بود. او می دید که متجاوزان به شریعت، اگر به حال خود رها شوند، هلاک خواهند شد. او متوجه عجز و درماندگی بشر شده بود. او متوجه قدرت گناه شده بود. فریاد اندوه و ماتم دنیای محکوم و در حال نابودی، در مقابل او سفیر می کشید. و مسیح با مشاهده نابودی قریب الوقوع جهان، تصمیم به نجات آن گرفت. او انسان را به قیمت جان خویش نجات خواهد داد. او تعیید خون را می پذیرد تا به واسطه او، میلیونها جان در حال هلاکت، حیات جاودانی یابند. او جایهای آسمانی را با همه پاکی، شادی و جلالش، ترک کرده بود تا تنها گوسفند گمشده، و جهان سقوط کرده در گناه و عصیان را نجات بخشد. و بدین ترتیب از ماموریت خویش رویگردان نخواهد شد. وکفاره گناهان نسلی خواهد شد که مشتاق گناه کردن بود. و اکنون دعاهای او تنها با اطاعت و تسليم بر زبان آورده می شود، « اگر ممکن نیست این جام از من بگذرد، مگر اینکه آن را بنوشم، پس آنچه اراده توست انجام شود ».«

با این تصمیم گیری، در حال احتضار به زمین افتاد. اکنون، شاگردان کجا بودند، تا دستهایشان را با مهربانی زیرسر استاد خسته و بی رمق گذاشته، وسیمای او را که

از بنی آدم بیشتر تباہ گردیده بود، پاک کنند. منجی به تنها یی در چرخشت انگور له
می شد و از میان مردم هیچ کس با او نبود.

اماً خداوند با پسر خویش رنج می برد. فرشتگان شاهد رنج و اندوه منجی بودند.
آنان دیدند که سرووشان از سوی انبوه نیروهای شیطانی احاطه شده و قامت اونه
به واسطه ترس و هراسی اسرارآمیز خم شده بود. درآسمان سکوت حکمفرما بود و
ندای چنگ نواخته نمی شد. مخلوقات فانی، می بایستی بہت وحیرت لشکرهای
آسمان را که در سکوتی اندوهبار شاهد جدا شدن نور محبت و جلال پدر از پسر
محبوبش بودند، را نظاره می کردند، تا زشتی و شرارت گناه را در نظر خداوند هرچه
بهتر درک نمایند. تمامی کائنات و فرشتگان آسمان با استیاق کامل، نظاره گر مبارزه
ای بودند که به پایان خویش نزدیک می شد.

شیطان و متحدان شریش، لشکر ارتداد، با استیاق تمام، بحران عظیمی را که
درکار نجات و رستگاری به وقوع پیوسته بود، نظاره می کردند. نیروهای خیر و شر
منتظر بودند تا بینند به دعاهای منجی بودند. اماً چنین چیزی نمی بایستی انجام شود. برای
استیاق تسلی دادن منجی بودند. اماً چنین چیزی که جام اسرارآمیز در دستان
پسر یگانه خدا، هیچ راه گریزی وجود نداشت. در این لحظات هراسناک بحران،
هنگامی که همه چیز در خطر قرار داشت، و هنگامی که جام اسرارآمیز در دستان
منجی به لرزه افتاده بود، آسمان گشوده شد و در میان طوفان ظلمت و تاریکی،
نوری درخشان تاییدن آغاز نمود و فرشته قدرتمندی که در حضور خداوند می
ایستد، همان فرشته ای که پس از سقوط شیطان مقام او را تصاحب کرده بود. به
نzd مسیح آمد. فرشته نیامده بود تا جام را از دست مسیح بگیرد، بلکه آمده بود تا او
را برای نوشیدن آن تقویت کرده و او را از محبت پدر مطمئن سازد. او آمده بود تا به
استدعا کننده الهی- انسانی قوت و قدرت عطا کند. فرشته، توجه او را به سوی
آسمان گشوده، جلب کرده و از جانهایی که در نتیجه رنج و فدایکاری او نجات می
یافتند، سخن گفت. او به مسیح اطمینان داد که پدر آسمانی از شیطان بسیار
بزرگتر و قدرتمندتر است و اینکه مرگ او موجب آشفتگی کامل شیطان شده و
پادشاهی این جهان به مقدسین آن قادر مطلق اعطا خواهد شد. فرشته به او گفت
که رنج جان خود را خواهد دید و بخاطر اینکه جماعت قوم بشر بطور ابدی رستگار
می شوند خشنود خواهد گردید.

رنج و اندوه منجی خاتمه نیافت اماً یاس و نا امیدی او را رها کرده بود. طوفان به
هیچ وجه فروکش نکرده بود، اماً مسیح که هدف این طوفان بود، برای مقابله با
خشم آن تقویت شده بود. بنابراین با آرامش و خونسردی از گوشه خلوت دعا بیرون
آمد. و در چهره خونین او، سلامتی آسمانی دیده می شد. او اندوهی را تحمل کرده
بود که هرگز هیچ انسانی قادر به تحمل آن نبود، زیرا به خاطر گناه بشر طعم موت را
چشیده بود. شاگردان در حالی که خفته بودند، با نوری که اطراف منجی را احاطه

کرده بود، از خواب بیدار شدند. آنان فرشته ای را دیدند که به طرف منجی که بر زمین افتاده بود، خم شده و سر او را بلند کرده و به سوی آسمان نظاره می کند. آنان صدای فرشته را شنیدند که همانند موسیقی دلنوازی، کلمات امید و تسلی را بر زبان می آورد. شاگردان منظره بالای کوه را که در آن سیمای مسیح دگرگون شده بود، بیاد آوردن. آنان چهره پُر جلال عیسی را در معبد و سخنان خداوند را که از فراز ابرها با وی سخن گفته بود، به یاد آوردن. و اکنون نیز همان جلال مجددآ آشکار شده بود و شاگردان، دیگر نگران سورشان نبودند. زیرا مسیح تحت مراقبت و حمایت خداوند بود و فرشته ای فرستاده بود تا از او محافظت کند. شاگردان، بار دیگر از فرط خستگی به خواب فرومی روند.

مسیح بار دیگر بازگشته و آنان را درخواب می یابد و با صدای سرشاراز اندوه به ایشان می گوید: « آیا هنوز در خوابید و استراحت می کنید؟ اکنون ساعت مقرر نزدیک شده است و پسر انسان به دست گناهکاران تسليم می شود ».

در هنگامی که این سخنان را بر زبان می آورد، صدای پاهای جمعیتی را می شنود که در جستجوی او بودند، بنابراین به شاگردان می گوید: « برخیزید، برویم. اینک تسليم کننده من از راه می رسد ». هنگامی که عیسی به سوی تسليم کننده خویش گام بر می داشت، در چهره او نشانی از رنج و اندوه شدیدی که اخیراً متholm شده بود، دیده نمی شد. مسیح پیشاپیش شاگردان ایستاده و گفت: « که را می جویید؟ پاسخ دادند، عیسی ناصری را و عیسی پاسخ بداد، من هستم ». هنگامی که این سخنان بیان می شد، فرشته ای که قبلًا برای تقویت و محافظت از عیسی آمده بود، میان او و جمعیت حرکت می کرد. نوری آسمانی، سیمای منجی را نورانی کرده بود و هیئتی کبوتر مانند بر او سایه انداخته بود. دشمنان مسیح حتی برای لحظه ای نتوانستند در حضور جلال الهی بایستند. آنان عقب نشینی کردند. کاهنان، مشایخ، سربازان و حتی یهودای اسخربوطی، همانند مردگان بر خاک افتادند.

فرشته رفت و نور ناپدید شد. عیسی این فرصت را داشت که بگریزد، اما آرام و خونسرد درجای خود باقی ماند. او که پُر از جلال و شکوه بود، اکنون فرسوده و ناتوان درمیان گروهی سنگدل ایستاده بود. شاگردان در سکوت و با ترس و حیرت به نظاره ایستاده بودند. اما ناگهان صحنه دگرگون شد و جمعیت به راه افتادند. سربازان رومی، کاهنان و یهودا در اطراف مسیح جمع شدند. آنان از گناه خویش احساس سر افکندگی کرده ولی در عین حال نگران بودند که شاید مسیح بگریزد. بار دیگر منجی از ایشان پرسید، « که را می جویید؟ » کسی که در حضور ایشان ایستاده بود، پسر خدا بود و این موضوع به ایشان شهادت داده شده بود اما متقادع نمی شوند. در مقابل این سوال که، « که را می جویید؟ » مجددآ پاسخ دادند، عیسی ناصری. « آنگاه منجی گفت، به شما گفتم که خودم هستم. پس اگر

مرا می خواهید، بگذارید اینها بروند » و منظور او شاگردان بود. مسیح می دانست که ایمان شاگردان تا چه اندازه ضعیف است و قصد داشت آنان را از وسوسه و آزمایشات محافظت کند. او آماده بود تا به خاطر ایشان خود را فدا کند.

یهودا، تسليم کننده مسیح، وظیفه ای را که بر عهده داشت، فراموش نکرد. هنگامی که جمعیت وارد باع می شدند او ایشان را راهنمایی می کرد. او به همراهان خود علامتی داده و گفته بود، « آن کس را که بیوسم، همان است، او را بگیرید » (متی ۲۶ آیه ۴۸). اماً اکنون به گونه ای تظاهر می کرد تا بگوید که با ایشان هیچ ارتباطی ندارد.

یهودا به مسیح نزدیک شد و دست او را همچون یک دوست گرفته و گفت، « سلام، استاد » و پی در پی او را بوسید، چنان که گویی در مصیبت وی همدردی می کند.

عیسی به وی گفت: « ای رفیق، کار خود را انجام بده » و سپس با صدای سرشار از اندوه به او گفت، « ای یهودا، آیا پسر انسان را با بوسه تسليم می کنی؟ » این سوال می بایستی وجدان یهودای تسليم کننده را بیدار کرده و قلب نافرمان او را متاثر می کرد، اماً احترام، وفاداری و عطوفت انسانی او را ترک کرده بود. او با بی شرمی و گستاخانه مقاومت کرده و هیچ تمایلی به انعطاف نشان دادن نداشت. و خود را به طور کامل تسليم شیطان کرده و قدرت مقاومت در برابر وی را از دست داده بود. عیسی از بوسیدن کسی که به وی خیانت کرده بود، امتناع نورزید. جمعیت وقتی دید که یهودا شخص مسیح را که زمانی پیش از آن در مقابل چشمانشان جلال یافته بود، لمس کرد، جسارت یافت. آنان اکنون مسیح را گرفته و برای بستن دستهای دوست داشتنی او که همواره اعمال نیکو انجام داده بود، اقدام نمودند.

شاگردان تصور می کردند که استادشان در مقابل کاهنان و سربازان رومی مقاومت نموده و تسليم نخواهد شد. زیرا همان قدرتی که موجب شده بود تا جمعیت پس رفته و مانند مرده بر زمین بیفتند، می توانست ایشان را عاجز و درمانده سازد تا عیسی و همراهانش از آنجا بگریزند. آنان با مشاهده ریسمانی که برای دستهای منجی محبوبشان آوردہ شده بود، نا امید و خشمگین شدند.

پطرس با عصبانیت، شمشیری را که در دست داشت کشید، تا از مسیح دفاع کند، اماً با ضریبی که بر خادم کاهن اعظم زد، گوش راستش را بُرید. مسیح با دیدن این صحنه، دستهای خویش را که از سوی سربازان رومی محکم نگه داشته شده بود، رها کرده و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد. سپس به پطرس گفت: « شمشیر خود در نیام کن، زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود. آیا گمان می کنی تو انم هم اکنون از پدر خود بخواهم که بیش ازدوازده فوج فرشته

به یاری ام فرستد؟ » — یعنی به ازای هر شاگرد، یک فوج. شاگردان با خود می‌اندیشیدند، چرا مسیح، خویشن و ایشان را نجات نمی‌دهد؟ و مسیح با پاسخ دادن به سوال ناگفته ایشان، اضافه کرد که، « درآن صورت پیشگویی‌های کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این واقعیت باید رخ دهد؟ »، « آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟ ».

مقام رسمی رهبران یهود از پیوستن ایشان به تعقیب کنندگان مسیح ممانعت نکرده بود. برای آنان موضوع دستگیری عیسی با اهمیت تر از آن بود که به دیگران محول شود و به همین دلیل کاهنان حیله گر و مشایخ برای دستگیری اوی به گروهی مسلح به چماق و نگهبانان معبد و یهودای اسخريوطی ملحق شده بودند. شگفتان که کاهنان و علمای دین با چه گروهی متحد شده بودند! — گروهی آشوبگر و مسلح به تمامی تجهیزات، چنان که گویی در تعقیب یک حیوان وحشی بود!

مسیح برگشته و با نگاهی نافذ به کاهنان و مشایخ یهود نظر انداخت و سخنانی بر زبان آورد که ایشان هرگز در طول عمرشان فراموش نمی‌کردند. مسیح به ایشان، « مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به سراغم آمده اید؟ هر روز در حضور شما در معبد تعلیم می‌دادم و دست بر من دراز نکردید. اماً این ساعت شماست و قدرت تاریکی ».

شاگردان با دیدن تسليم شدن عیسی به جمعیت، وحشت زده بودند. آنان از اینکه عیسی چنین تحقیری را تحمل می‌نمود، عصبانی و خشمگین شدند. و قادر به درک رفتار و تعالیم او نبودند، آنان او را به خاطر تسليم شدن به جمعیت مورد ملامت قراردادند. نگرانی و ترس برایشان مستولی شده بود و پطرس پیشنهاد کرد که جان خویش را نجات دهند. شاگردان با قبول پیشنهاد پطرس مسیح را « ترک کرده و گریختند ». اماً مسیح این رها کردن را پیش بینی کرده و به ایشان گفته بود، « اینک زمانی فرا می‌رسد، و براستی که هم اکنون فرا رسیده است، که پراکنده خواهید شد و هریک به خانه و کاشانه خود خواهید رفت و مرا تنها خواهید گذاشت، اماً من تنها نیستم، زیرا پدر بامن است » (یوحنا ۱۶ آیه ۳۲).

۷۵ - « در برابر حنّا و محکمه قیافا »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۶: ۷۵-۵۷؛ انجیل مرقس ۱۴: ۷۲-۵۳؛ انجیل لوکا ۲۲: ۷۱-۵۴؛ انجیل یوحنا ۱۸: ۲۷-۱۳ تدوین گردیده است]

کاهنان، مشایخ و سربازان معبد، عیسی را با شتاب از کنار نهر قدرون و از میان باغهای زیتون عبور داده و با گذشتن از کوچه های خلوت، به شهر رسیدند. شب از نیمه گذشته بود و صدای فریاد جمعیت که در پی عیسی روان بودند، سکوت آرام شهر را به هم ریخته بود. دستهای منجی بسته و تحت مراقبت شدید بود و به زحمت راه می رفت. اماً اسیرکنندگان او با اشتیاق و شتاب او را به سوی کاخ حنّا، کاهن اعظم پیشین می برند.

حنّا، ریاست گروه کاهنان را بر عهده داشت. و به احترام سنش از سوی مردم به عنوان کاهن اعظم شناخته می شد. نظر او به عنوان صدای خداوند مورد تلقی قرار گرفته و به مرحله اجرا در می آمد.

او نخست می بایستی می دید که عیسی توسط اقتدار کاهنان دستگیر شده است.

مسیح باید رسماً در حضور شورای یهود محکمه می شد، اماً پیش از آن می بایستی از سوی حنا مورد بازجوئی مقدماتی قرار می گرفت. بر طبق قوانین رومیان، شورای یهود نمی توانست کسی را به مجازات مرگ محکوم کند. آنان فقط می توانستند زندانی را مورد بازجویی قرار دهند ولی اجرای حکم می بایستی از سوی مقامات رومی مورد تأیید قرار می گرفت. و بنابراین لازم بود اتهامی را که به مسیح وارد می کردند از نظر مقامات رومی به عنوان اتهام جنایی محسوب می شد. موارد اتهام می بایستی به روشنی اظهار می شد تا او را در نظر یهودیان محکوم می کردند. بسیاری از کاهنان و علمای دین به واسطه تعالیم مسیح ایمان آورده بودند، اماً ترس از طرد شدن مانع می شد تا او را اقرار کنند. کاهنان سوال نیقدیموس را به خوبی به یاد می آورند که پرسیده بود، « آیا شریعت ما کسی را محکوم می کند بدون اینکه نخست سخن او را بشنو و دریابد چه کرده است؟ » (یوحنا ۷ آیه ۵۱). یادآوری این سوال برای لحظاتی باعث به هم ریختگی شورا شد و مانع از انجام نقشه ایشان گردیده بود. یوسف اهل رامه و نیقدیموس هنوز به شورا احضار نشده بودند، اماً در میان شورا کسانی بودند که جسارت پشتیبانی از عدالت را داشتند. محکمه می بایستی به گونه ای هدایت می شد تا اعضای شورا را بر علیه مسیح متّحد کند. کاهنان در صدد بودند تا دو نوع اتهام را به مسیح وارد کنند. اگر اتهام

کفرگویی عیسی به اثبات می رسید، آنگاه آز سوی یهودیان محاکوم می شد. و اگر اتهام تحریک و ایجاد اعتیاش به اثبات می رسید، محاکوم شده و مجازات او از سوی دولت روم حتمی بود. و حنا ابتدا سعی میکرد تا اتهام دوم یعنی ایجاد اعتیاش را به اثبات برساند. او ابتدا عیسی را در ارتباط با شاگردان و تعالیمش مورد سوال قرارداد و انتظار داشت تا با شنیدن سخنی از دهان عیسی، به مقصود خویش نزدیک شود. حتّاً قصد داشت با شنیدن عباراتی از مسیح، اثبات کند که وی در صدد ایجاد یک انجمن سری با هدف برقراری یک پادشاهی جدید می باشد. کاهنان، آنگاه می توانستند عیسی را به اتهام برهمن زدن نظم عمومی و عامل آشوب به رومیان تسليم کنند.

مسیح همچون کتابی باز فکر و هدف کاهن را خواند، چنانکه گویی عمق وجود بازجوی خویش را می خواند. او وجود هرگونه ارتباط مخفی میان خویش با پیروانش و گردهمایی مخفیانه ایشان را برای اجرای اهداف نهان خویش انکار کرد. او در رابطه با اهداف و تعالیمش، مخفیانه عمل نمی کرد. بنابراین به کاهن اعظم پاسخ داد، « من به جهان آشکارا سخن گفته ام و همواره در کنیسه و در معبد که محل گرد آمدن همه یهودیان است، تعلیم داده ام و چیزی را در نهان نگفته ام ». .

منجی شیوه رفتار خویش را با متهم کنندگانش مقایسه کرد. آنان برای ماهها او را تعقیب کرده و تلاش کرده بودند تا او را به دام انداخته و مخفیانه به حضور شوای یهود آورند تا با شواهد و اتهامات دروغین چیزی را بدست آورند که به دست آوردن آن با شواهد منصفانه غیرممکن بود. اکنون، آنان نقشه خود را به مرحله عمل در می آورند. دستگیری شبانه مسیح، استهزا و دشنام، قبل از اینکه حتی او را متهم و محاکوم کنند، شیوه رفتار کاهنان و علمای دین یهود بود، نه او. رفتار آنان تجاوز و نقض شریعت محسوب می شد. زیرا در قوانین خود ایشان اعلام شده بود که هر فردی تا زمان اثبات جرم بی گناه تلقی شده و می بایستی با وی همچون فردی بی گناه رفتار شود. و بدین ترتیب، کاهنان بر طبق قوانین خودشان مقصراً شمرده می شدند.

عیسی به حنا کاهن اعظم گفت: « چرا از من می پرسی؟ » آیا کاهنان و علمای دین، جاسوسانی را برای مراقبت از اعمال او و گزارش تمام سخنان او اعزام نکرده بودند؟ مگر این جاسوسان در همه گرد همائی های مردم حضور نداشته و تماماً گفته ها و کارهای او را به کاهنان اطلاع نداده بودند؟ عیسی پاسخ داد، « از آنان پرس که سخنان مرا شنیده اند! آنان نیک می دانند به ایشان چه گفته ام ». .

حنا، با شنیدن پاسخ قاطع مسیح، سکوت کرده بود. ترس اینکه مبادا مسیح، در ارتباط با روش خطاكارانه ای که حنا ترجیح می داد از انتظار پنهان کند، سخنی بگوید، موجب شد تا دراین زمان به او چیزی نگوید. یکی از نگهبانان حنا که آنجا ایستاده و سکوت وی را دیده بود، خشمگین شده و برگونه عیسی سیلی زد و گفت،

« این گونه به کاهن اعظم پاسخ می دهی؟ ».

مسیح با آرامش پاسخ داد، « اگر خطا گفتم، برخطایم شهادت ده، اماً اگر راست گفتم، چرا مرا می زنی؟ » مسیح، سخنان تن و تلافی جویانه بر زبان نیاورد. پاسخ آرام او از دلی پاک، صبور و مهربان سرچشمها می گرفت، دلی که تحریک و عصبانی نمی شد.

مسیح، مشتاقانه متحمل توهین و ناسزا شد. او از سوی افرادی که خود وی آفریده بود و می خواست به خاطر ایشان قربانی شود، هرگونه توهین و تحقیر را دریافت کرد. او متناسب با قدوسیت کامل و نفرتش از گناه، متحمل عذاب شد. محاکمه او از سوی افرادی که چون آدمهای شیطان صفت رفتار می کردند، برای او ایثاری جاودانی محسوب می شد. احاطه شدن به وسیله افرادی که تحت کنترل شیطان بودند، برای او نفرت انگیز بود. مسیح می دانست که با نشان دادن آشکارکردن قدرت الهی اش، میتوانست الساعه جفا دهنگان خویش را نابود کند. و دانستن این موضوع، تحمل محاکمه را دشوارتر می ساخت.

يهودیان در انتظار مسیح موعودی بودند که در شکوه و جلال ظاهری، آشکار شود. آنان از او و توقع داشتند که با اراده ای مقاومت ناپذیر و در یک چشم بهم زدن، سیر افکار را تغییر داده و آنان را برای اعتراف به برتری خویش، مجبور کند. و بدین ترتیب، اعتقاد داشتند که او می بایستی تعالی و سرافرازی خویش را تضمین کرده و آرزوهای جاه طلبانه قوم را تحقق بخشد. بنابراین هنگامی که مسیح مورد تحقیر و بی احترامی قرار گرفت، شدیداً وسوسه شد تا شخصیت و قدرت الهی اش را به ایشان آشکار کند. با یک نگاه و با یک کلمه، مسیح می توانست شکنجه گران خود را مجبور به اعتراف کند که او سرور و خداوند پادشاهان، حاکمان، کاهنان و معبد می باشد. اماً مسیح می بایستی به وظیفه دشوار خویش در یکی شدن با بشریت جامه عمل پوشاند.

فرشتگان آسمان، شاهد هر حرکتی که برعلیه فرمانده محبوبشان انجام می شد، بودند. آنان مشتاق بودند تا مسیح را آزاد سازند. فرشتگان تحت فرمان خداوند از قدرت مطلق بروخوردار می باشند. آنان، یکبار در اطاعت از فرمان مسیح، در یک شب، یکصد و هشتاد و پنج هزار نفر از لشکر آشور را به هلاکت رسانده بودند. فرشتگانی که شاهد صحنه شرم آور محاکمه مسیح بودند، برای اثبات تنفر خویش از دشمنان خدا می توانستند آنان را به راحتی هلاک کنند! اماً آنان دستور انجام چنین کاری را نداشتند. او که می توانست دشمنان خود را نابود کند، ستم ایشان را تحمل کرد. محبت او به پدر آسمانی و تعهدی که از ابتدای آفرینش جهان برای بر دوش کشیدن گناهان جهان بر عهده او گذاشته شده بود، موجب شد تا رفتار نژت آنانی را که برای نجات ایشان آمده بود، صبورانه تحمل کند. و این بخشی از رسالت او بود که در طبیعت بشری اش، تمامی طعنه ها و دشنام های را که

انسان می توانست به او بدهد، تحمل کند. تنها امید بشریت این بود که مسیح بتواند ظلم و ستم دشمنانش را صبورانه تحمل کند.

مسیح برای آنکه بهانه ای به دست متهم کنندگانش ندهد، سخنی نگفته بود، با این حال دستهای او را بسته بودند تا نشان دهنده او محکوم شده است. متهم کنندگان او، حتی نمی توانستند تظاهر به عدل و انصاف کنند. لازم بود که شیوه محکمه به صورت قانونی انجام شود. اماً شورای عالی یهود تصمیم گرفته بود که محکمه را به سرعت انجام دهد. آنان می دانستند که مسیح مورد احترام مردم می باشد، و می ترسیدند که اگر خبر دستگیری او شایع شود، مردم برای نجات او اقدام خواهند کرد. از این گذشته، اگر محکمه و اجرای حکم، بلا فاصله همزمان انجام نمی شد، اجرای آن به دلیل برگزاری عید پسح یک هفته به تأخیر انداده می شد. و این امر ممکن بود نقشه ایشان را با شکست مواجه سازد. آنان برای متهم و محکوم کردن مسیح به هیاهو و جنجال جمعیت ناآگاه که بیشتر آنان از ارادل و او باش اورشلیم بودند، متکی شدند. اگر محکمه او یک هفته به تعویق می افتاد، شور و هیجان مردم فروکش می کرد و ماجرا به نفع عیسی خاتمه می یافت. ممکن بود مردم علاقمند به حمایت از مسیح برخاسته و به حقانیت او شهادت دهند و کارهای عظیم او را که انجام داده بود در معرض دید عموم قرار دهند. و این امر ممکن بود خشم و انزعجار مردم را برعلیه شورای یهود برانگیزد. و بدین ترتیب اقدامات ایشان محکوم شده و مسیح آزاد می شد و مورد تکریم جمعیت قرار می گرفت. بنابراین کاهنان و علمای دین تصمیم گرفتند که قبل از اینکه نقشه هایشان آشکار شود، عیسی را به مقامات دولت روم تسليم کنند.

اماً قبل از هرچیز، می بایستی موارد اتهام مشخص و اعلام شود. آنان، تا کنون به چیزی دست نیافته بودند. حنا دستور داد تا عیسی را دست بسته به نزد قیافا بفرستند. قیافا از فرقه صدوقيان بود و در میان اعضای این فرقه کسانی بودند که از دشمنان خطرناک عیسی به شمار می رفتند. خود قیافا، مانند حنا از رفتاری انعطاف ناپذیر و خشن و غیر اخلاقی برخوردار بود. او برای نابودی عیسی از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. اکنون با نزدیک شدن صبح و در حالی که همه جا تاریک بود، گروه مسلح به همراه زندانی خود با کمک مشعل ها و فانوس ها به سوی قصر قیافا، کاهن اعظم رهسپار شدند. و در این موقع، درحالیکه اعضای شورای یهود دور هم جمع می شدند، حنا و قیافا بار دیگر از عیسی باز جویی کردند، اماً توفیقی بدست نیاورند.

هنگامی که شورا در تالار دادگاه تشکیل جلسه داد، قیافا در رئیس اجرائی بر کرسی خود نشست. در دو طرف قضات نشسته بودند و مخصوصاً کسانی که به محکمه و دادرسی علاقه مند بودند حضور داشتند. سربازان رومی روی سکوی پایین کرسی قضاوت مستقر شده و عیسی نیز در پای آن ایستاده بود، طوری که

نگاه همه مردم به سوی او دوخته شده بود. شور و هیجان شدیدی همه جا را فرا گرفته بود و عیسی آرام و خونسرد در میان جمعیت هیجان زده ایستاده بود. و به نظر می رسید که فضای پیرامون او تحت تاثیر نیروی مقدس قرارگرفته باشد.

قیافا، عیسی را به عنوان رقیب خویش قلمداد کرده بود. اشتیاق جمعیت برای شنیدن سخنان منجی، و علاقه آشکار ایشان به پذیرش تعالیم او، خشم وکینه کاهن اعظم را برانگیخته بود. اما، هنگامی که قیافا، به سیمای زندانی خویش نگریست، از رفتار بزرگ منشانه و با شکوه او شگفت زده شد. و این فکر به ذهن او خطور کرد که این مرد، شبیه خداوند است. اما قیافا، چنین فکری را با تحقیر از ذهن خود دور کرد. و ناگهان صدای تمسخرآمیز او شنیده شد که با لحنی متکبرانه به عیسی دستور می داد تا یکی از معجزات عظیم خود را در حضورشان انجام دهد. اما عیسی با شنیدن سخنان او هیچ عکس العملی نشان نداد، چنان که گویی سخنان او را نشنیده است. جمعیت حاضر، رفتار تنده، عصبی و شریرانه حنا و قیافا را با رفتار متین و باشکوه عیسی مقایسه کردند. حتی در اذهان جمعیت سنگدل این سوال مطرح شده بود که، چرا این فرد، که از شخصیت الهی برخوردار است، می بايستی به عنوان یک تبهکار محکوم شود؟

هنگامی که قیافا متوجه شد که عیسی مردم را تحت تاثیر قرارمی دهد، به محکمه عیسی سرعت بخشید. دشمنان عیسی به شدت پریشان و نگران شده بودند. آنان قاطعانه می خواستند که او را محکوم کنند، اما چگونه می توانستند، کاری را که از عهده انجام آن برنمی آمدند، انجام دهند. اعضای شورا به دو گروه فریسیان و صدوقيان وابسته بودند و در میان ایشان دشمنی دیرینه ای وجود داشت و موارد آشکاری از اختلاف به چشم می خوردکه از ترس ایجاد نزاع، جرات گفتگو در باره آن را نداشتند. عیسی می توانست با به زبان آوردن سخنانی، آنان را نسبت به یکدیگر بدین کرده و خشم ایشان را نسبت به خود از میان بردارد. قیافا از این امر مطلع بوده و مایل بودکه از جر و بحث امتناع کند. شواهد زیادی وجود داشت که ثابت می کرد عیسی فریسیان و علمای یهود را مورد سرزنش قرارداده و آنان را قاتل و ریاکار خوانده بود، اما مطرح کردن چنین شواهدی مصلحت آمیز نبود. زیرا صدوقيان نیز در اوج اختلاف و مجادله با فریسیان از چنین زبان مشابهی استفاده کرده بودند.

هم چنین، وارد کردن چنین اتهاماتی نسبت به عیسی، برای تسلیم او به رومیان کافی نبود، زیرا خود آنان نیز از ریاکاری فریسیان بیزار بودند. دلایل و شواهد بسیاری وجود داشت که نشان می داد، عیسی تشریفات و آداب و رسوم یهودیان را نادیده گرفته و سخنان توهین آمیزی را نسبت به احکام ایشان بر زبان آورده بود. اما خود فریسیان و صدوقيان نیز در خصوص آداب و رسوم، برلیه تیغ راه می رفتد. و این اتهام نیز بر رومیان تاثیری نمی گذاشت. دشمنان مسیح جرات نداشتند که او را

با به زیر پا گذاشتن مقررات روز سبت متهم کنند مبادا که این بازپرسی خصوصیات کار او را آشکار نماید. اگر معجزات شفای او در معرض سوال قرار می گرفت آنگاه هدف کاهنان بطور حتم با شکست روبرو می شد.

کاهنان با دادن رشوه به شاهدان دروغین آنان را وادار کردند تا برعلیه عیسی شهادت دهند. و بدین ترتیب سعی کردند او را به ایجاد اغتشاش و آشوب و تلاش برای بنیاد حکومتی جداگانه متهم کردند اماً شهادت آنان مبهم و متضاد بود و در خلال تحقیق و باز جوین، به اظهارات دروغین خود اقرار کردند.

عیسی در ابتدای خدمتش گفته بود، « این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت ». او به زبانی نمادین و نبوئی، مرگ و قیام خویش را پیش بینی کرده بود، « معبدی که او از آن سخن می گفت پیکر خودش بود » (یوحننا ۲ آیات ۱۹ و ۲۱). یهودیان این سخنان را به معنی ظاهری کلمه تلقی کرده و تصور کردند که منظور عیسی معبد اورشلیم می باشد. از همه آنچه که مسیح گفته بود، کاهنان هیچ چیزی را توانسته بودند پیدا کنند که بر علیه او به کار گیرند، به استثنای این، آنان با بد مطرح کردن این سخنان امیدوار بودند که حداقل استفاده را بکنند. در آن ایام، رومیان مشغول بازسازی و تزیین معبد بوده و به آن مباراکات می کردند، و هرگونه بی احترامی و توهین به آن به طور قطع خشم آنان را بر می انگیخت. رومیان و یهودیان، فریسیان و صدوقيان در این مورد اشتراک نظر داشتند، زیرا همه آنان، معبد را مقدس می شمردند. در این مورد دو شاهد وجود داشت که شهادت آنان نسبت به شهادتی که دیگران داده بودند، خیلی متناقض نبود. یکی از آنان که برای متهم کردن عیسی رشوه گرفته بود، گفت: « این مرد گفته است، من می توانم معبد خود را ویران کنم و ظرف سه روز آن را از نو بسازم ». و به این طریق در باره سخنان مسیح اظهارات نادرستی بیان شد. اگر سخنان مسیح دقیقاً همان طوری که گفته شده بود بیان می شد، حتی شورای عالی یهود نمی توانست او را براساس آن، محکوم کند. اگر عیسی همانطوری که یهودیان ادعایی کردند، تنها یک فرد عادی بود، آنگاه ادعای او تنها می توانست نشان دهنده رفتاری نامعقوق و خود ستایانه بوده و نمی توانست به کفر گوین تعبیر شود. سخنان او حتی در صورت تحریف شدن از سوی شاهدان دروغین، نمی توانست از جانب رومیان به عنوان جرمی که مستوجب مرگ باشد، تلقی شود.

عیسی با شکیبایی به شهادت های متناقض گوش فرا داد. و برای دفاع از خود هیچ سخنی بر زبان نیاورد. سرانجام متهم کنندگان او مستاصل، آشفته و عصبانی شدند. در روند محاکمه هیچ پیشرفتی دیده نمی شد. و به نظر می رسید که توظیه ایشان برعلیه عیسی با شکست روبرو می شد. قیافا دستپاچه و آشفته شده بود. تنها راه چاره این بودکه با توصل به زور مسیح را وادار کنند تا خود را محکوم کند. کاهن اعظم با چهره ای درهم رفته از خشم و با صدایی خشمگین که نشان دهنده

دشمنی آشکار وی با عیسی بود، از کرسی قضاوت برخاسته و گفت: « هیچ پاسخ نمی گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می دهند؟ اماً عیسی همچنان خاموش ماند ». او مظلوم شد اماً تواضع نموده، دهان خود را نگشود. « مثل بره ای که برای ذبح می بردند و مانند گوسفندی که نزد پشم بُرنه اش بی زبان است، همچنان دهان خود را نگشود » (اشعیاء باب ۵۲ آیه ۷).

سرانجام قیافا دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده و خطاب به عیسی گفت: « به خدای زنده سوگندت می دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح، پسر خدای زنده هستی؟ ».«

عیسی در مقابل این درخواست نمی توانست خاموش بماند. زمانی برای خاموش ماندن و زمانی برای سخن گفتن وجود داشت. او تا این هنگام سخن نگفته بود. عیسی می دانست که پاسخ دادن به این سوال مرگ حتمی او را به همراه خواهد داشت. اماً این درخواست از سوی کاهن اعظم، یعنی بلند پایه ترین مقام مورد تأیید قوم یهود و در نام خدای قادر مطلق مطرح شده بود. مسیح در نشان دادن احترام شایسته به احکام کوتاهی نمی کرد. مهم تر از این، ارتباطش با خدای پدر مورد سوال قرار گرفته بود. او می بایستی رسالت و سیرت خود را به صراحة اعلام کند.

عیسی به شاگردانش گفته بود، « هر که نزد مردم مرا اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که درآسمان است، او را اقرار خواهم کرد » (متی ۱۰ آیه ۳۶). اکنون با الگوی خویش، این درس را تکرار می کرد.

تمامی نگاه مردم متوجه او بود، هنگامی که پاسخ داد، « تو خود چنین می گویی ». و به نظر می رسید که نوری آسمانی سیمای رنگ پریده او را روشن می کرد، هنگامی که اضافه کرد، « و به شما می گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، بر ابرهای آسمان می آید ».«

برای لحظاتی، الوهیت مسیح در ظاهر انسانی او ظاهر شده و کاهن اعظم در مقابل نگاه پُر نفوذ منجی بر خود لرزیده بود. زیرا نگاه منجی افکار و نیت های پنهان کاهن اعظم را خوانده و قلب او را تحت تاثیر قرار می داد. او تا اواخر عمر خویش نتوانست نگاه نافذ و پر قدرت پسر خدا را فراموش کند.

عیسی پاسخ داده، « از این پس، پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، بر ابرهای آسمان می آید ». مسیح در این سخنان، چشم انداز بعدی وقایع را که در آینده اتفاق می افتاد برای ایشان بیان کرد. او، سرور حیات و زیبایی، به دست راست خداوند نشسته و تمامی جهان را داوری می کند. و از داوری او هیچ فرجام خواهی نمی تواند باشد. آنگاه تمامی اسرار پنهان، در نظر خداوند آشکار شده و هر کس مطابق اعمالش مورد داوری قرار گرفته و مجازات

خواهد شد.

سخنان مسیح، کاهن اعظم را به وحشت انداخت. این تفکر که مردگان قیام کرده و در حضور تخت داوری خداوند ایستاده و براساس اعمال خویش پاداش خواهند یافت، تمامی وجود قیافا را از ترس و وحشت لبریز می کرد. او مایل نبود باور کند که درآینده براساس اعمالش مورد داوری قرارگرفته و مجازات شود. صحنه های داوری نهایی با سرعت از مقابل چشمان او گذشت. و برای لحظاتی، منظره ترسناکی را می دید که درآن، قبرها گشوده شده و مردگان از آن بدر می آمدند.

قیافا برای لحظاتی در فکر فرو رفت چنانکه گویی در حضور داور نهایی ایستاده است، داوری که چشمانش همه چیز را می بیند، افکار اورا می خواند و اسرار درون او را آشکار می کرد.

این منظره از جلوی چشمان کاهن اعظم گذشت. سخنان مسیح احساسات او را که از فرقه صدوقیان بود، جریحه دار کرد. قیافا، اعتقاد به رستاخیز از مرگ، داوری نهایی و زندگی پس از مرگ را انکار کرده بود و اکنون با شنیدن سخنان مسیح، بسیار خشمگین شده بود. آیا این فرد، یعنی عیسی که به عنوان یک زندانی در حضور او ایستاده بود، می بایستی نظریه هایی را که از نظر او بسیار گرامی داشته می شد، این چنین مورد حمله قرارمی داد؟ قیافا برای تحت تاثیر قراردادن مردم، گریبان خود را چاک زد و دستور داد که بدون مقدمات بعدی زندانی را به خاطر کفرگویی مجازات کنند. قیافا خطاب به شورا گفت: « دیگر چه نیاز به شاهد است؟ کفرش را شنیدید. حکمتان چیست؟ و آنها همگی فتوا دادند که سزايش مرگ است ».

احساس محکومیت آمیخته با عصبانیت، موجب شد که قیافا تصمیم خویش را به انجام برساند کاری را که می خواست انجام دهد. او از خودش خشمگین بود به خاطر اعتقاد به سخنان مسیح، و به جای اینکه به مسیح بودن عیسی اعتراف نموده و قلب خود را برای درک مفهوم عمیق حقیقت چاک زند، جامه کاهنی خود را در مخالفت قاطعانه با عیسی، چاک زد. اقدام قیافا در چاک زدن گریبان خود، بسیار با اهمیت و معنی دار بود. او مفهوم عمیق این اقدام را درک نمی کرد. او این کار را کرد تا قضات را تحت تاثیر قرار دهد و محکومیت مسیح را تضمین کند. در حقیقت، کاهن اعظم با این اقدام، خود را محکوم کرده و عدم شایستگی خود را از مقام کاهنی اعلام کرده بود. او حکم مرگ خویش را صادر کرده بود.

کاهن اعظم نباید گریبان خود را چاک زند، طبق قوانین لاویان، این عمل حرام تلقی شده و مستوجب مجازات مرگ بود. کاهن، تحت هیچ شرایط و مناسبتی حق نداشت که جامه خود را چاک زند. در میان یهودیان رسم بر این بود که افراد به خاطر مرگ عزیزان و دوستان جامه خود را چاک می زندند، اما کاهنان چنین کاری

را نباید انجام میدادن. و در این مورد دستورات صریحی از سوی مسیح به موسی داده شده بود (لاویان باب ۱۰ آیه ۶).

هر چیزی که از سوی کاهنان پوشیده می‌شد می‌باشیتی پاک و بی‌عیب باشد. جامه‌های رسمی و زیبای کاهنان می‌باشیتی نشان دهنده شخصیت عظیم عیسی مسیح باشد. هیچ چیزی به جز، کامل بودن در جامه و هیئت، در کلام و در فکر نمی‌تواند مورد قبول خداوند قرارگیرد. زیرا خداوند پاک و مقدس است و شکوه و کمال او می‌باشیتی به واسطه عبادت دنیوی نشان داده شود. هیچ چیزی به جز کمال نمی‌تواند عبادت الهی و مقدس را به طور شایسته ای آشکار کند. انسان فانی با نشان دادن روح توبه و فروتنی می‌باشیتی قلب خویش را چاک زند. و خداوند چنینی روحیه ای را تشخیص می‌دهد. اماً جامه کاهنی نباید دریده شود زیرا انجام چنین کاری تصویرچیزهای آسمانی را ضایع می‌کند. کاهن اعظم، کسی که مقام مقدس را پذیرفته و مسئولیت انجام مراسم و عبادت مذبح را به عهده داشت، با جامه چاک زده، به نظر می‌رسید که ارتباط خویش را با خداوند قطع کرده است. او با چاک زدن جامه اش، خود را از مقام نمایندگی خدا محروم کرده و ازان به بعد، اعمال او به عنوان کاهن اعظم، مورد قبول خداوند نبود. رفتار و اعمال قیافا، نشان دهنده خشم و عدم کمال انسانی بود.

قیافا با چاک زدن جامه اش، احکام و شریعت خدا را باطل خوانده و از آداب و رسوم انسانی متابعت کرد. قوانین مقرر شده از سوی انسان مشروط بر این بود که در صورت مشاهده کفرگویی، کاهن می‌تواند در انزجار از گناه جامه خود را چاک زده و مُ مجرم تلقی نشود. و بدین ترتیب احکام خدا از سوی احکام انسانی نادیده گرفته می‌شد.

هر اقدام کاهن اعظم از سوی مردم به دقت مورد توجه قرار می‌گرفت و قیافا قصد داشت با تظاهر به دینداری مردم را تحت تاثیر قرار دهد. اماً در این اقدام که برای متهم کردن مسیح طرح ریزی شده بود، قیافا به کسی که خداوند در باره اش فرموده بود، «نام من در اوست» دشنام داده و خودش مرتکب کفرگویی می‌شد. او با متهم کردن مسیح به کفرگویی، برای همیشه خود را در پیشگاه خداوند محکوم کرد.

هنگامی که قیافا گریبان خویش را چاک زد، رفتار او نشان دهنده موضعی بود که قوم یهود بعد از آن در مقابل خداوند اتخاذ می‌کردند. مردمی که روزگاری مورد عنایت خداوند بود. به سرعت تبدیل به قومی می‌شد که از سوی خداوند مطرود می‌شد. هنگامی که مسیح بر روی صلیب فریاد برآورد که «دیگر به انجام رسید» (یوحنا ۱۹ آیه ۳) و پرده میان قدس و قدس القداس از بالا تا پایین دو پاره شد، خدای قدوس اعلام کرد که قوم یهود، کسی را که نمونه و مصدق تمامی الگوهای ایشان بود. انکار کرده بودند. اسرائیل از خداوند جدا شده بود. و بنابراین قیافا

چاره‌ای نداشت جز اینکه جامه رسمی خود را که دال بر ادعای او به عنوان نماینده کاهن اعظم بود، چاک زند، زیرا جامه او بیشتر از این برای وی یا برای مردم هیچ اهمیتی نداشت. و چاره‌ای جز این نبود که کاهن اعظم به خاطر ترس و وحشت خود و قوم، گریبان خود را چاک زند.

شورای عالی یهود حکم قتل عیسی را صادر کرده بود درحالی که محاکمه افراد در شب مغایر قوانین یهود بود و با محکومیت قانونی فرد، هیچ گونه اقدامی بر علیه او نباید انجام می‌شد مگر در روشنایی روز و در حضور تمامی اعضای شورای یهود. با وجود این، با منجی مثل یک تبه کار محکوم برخورد کرده و او را تسليم کرده بودند تا از سوی فاسد ترین و شریرترین افراد مورد آزار و شکنجه قرار گیرد. کاخ کاهن اعظم دارای حیاط بسیار بزرگی بود که در آن سربازان و جمعیت گرد هم آمده بودند و عیسی از وسط این حیاط به اطاق نگهبانان آورده شد. در دو طرف حیاط افرادی اجتماع کرده بودند که عیسی را به خاطر ادعای پسر خدا بودن، مورد استهزا قرار می‌دادند. آنان سخنان عیسی را درباره «نشستن به دست راست قدرت» و «آمدن او بر ابرهای آسمان» را با تمسخر تکرار می‌کردند. هنگامی که عیسی در اطاق نگهبانان در انتظار محاکمه قانونی بود، مورد محافظت قرار نگرفت. جمعیت نادان رفتار بیرحمانه ای را که با عیسی در مقابل شورای عالی یهود صورت گرفته بود، دیده بودند و آنان از این موضوع سوء استفاده کرده و با نشان دادن هرگونه تمایلات شیطانی به آزار عیسی پرداختند. بزرگ منشی، از خود گذشتگی و برد باری الهی مسیح، خشم ایشان را بر انگیخته بود. فروتنی، معصومیت و شکیبایی با شکوه او موجب شد تا دلهایشان از خشم شیطانی لبریز شود. رحمت و عدالت نادیده گرفته شده بود و با پسر یگانه خدا چنان غیر انسانی رفتار شد که هرگز با هیچ تبهکاری این چنین رفتار نشده بود.

اما درد و اندوه شدیدتری قلب عیسی را شکافته بود، ضربه‌ای که آنچنان اعمق وجود او را زخمی کرده بود که هیچ دشمنی نمی‌توانست چنین ضربه‌ای را وارد سازد. مسیح در حالی که از مقابل جمعیت استهزا کننده به سوی کاخ قیافا عبور می‌کرد. از سوی یکی از شاگردانش مورد انکار قرار گرفته بود. بعد از ترک کردن استادشان در باغ جسمیانی، دو تن از شاگردان به فاصله دورتری از جمعیت که عیسی را اسیر کرده بودند، به دنبال وی حرکت می‌کردند. این دو شاگرد پطرس و یوحنا بودند. کاهنان، یوحنا را که در زمرة شاگردان معروف عیسی بود، شناخته و به او اجازه ورود به حیاط کاخ را داده بودند. به این امید که او با مشاهده تحقیر استادش، به ادعای عیسی مبنی بر پسر خدا بودن با دیده تحریر نگاه کند. یوحنا به حمایت از پطرس سخن گفته و مجوز ورودی را نیز کسب کرده بود. هوا سرد بود. خادمان و ماموران آتشی افروخته و برگرد آن ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند. پطرس نیز با آنان ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد. پطرس مایل نبود تا به عنوان یکی از شاگردان عیسی مورد شناسایی قرار گیرد. او با افرادی که دور آتش جمع

شده بودند، با بی تفاوتی عجین شده و امیدوار بود که جزء یکی از افرادی محسوب شود که عیسی را به کاخ قیافا آورده بودند.

دراین هنگام کنیزی او را در روشنایی آتش شناخت و به او خیره شد. این کنیز، هنگامی که پطرس با یوحنای وارد صحن حیاط می شدند، متوجه ورود آنای شده بود. او متوجه چهره افسرده پطرس شده و فهمیده بود که او ممکن است یکی از شاگردان عیسی باشد. بنابراین به پطرس گفت: « تو نیز یکی از شاگردان او هستی؟ » پطرس سراسیمه و مبهوت شده بود. ناگهان نگاه جمعیت متوجه او شد. او چنان وانمود کرد که متوجه سخنان کنیز نشده است، اماً کنیز با سماجت به اطرافیان خود می گفت که این مرد نیز با عیسی بود. پطرس ناگزیر به پاسخ شده و با عصباًیت گفت: « ای زن، او را نمی شناسم ». کمی بعد، کسی دیگر او را دید و گفت: « تو نیز یکی از آنهای ». پطرس در پاسخ گفت: « ای مرد، من از آنها نیستم ». ساعتی گذشت و کسی دیگر به تأکید گفت: « بی گمان این مرد نیز با او بود، زیرا جلیلی است. پطرس در پاسخ گفت: ای مرد، نمی دانم چه می گویی ». پطرس برای سومین بار عیسی را انکار کرده بود که ناگهان خروس بانگ زد. آه پطرس، به این زودی از استادت خجل شده و او را انکار کرد!

یوحنای وارد شدن به تالار محاکمه، سعی نداشت این حقیقت را که یکی از شاگردان مسیح می باشد، کتمان کند. او با جمعیت بیرحمی که به استادش ناسزا می گفتند، نیامیخته بود. یوحنای مورد سوال قرار نگرفت زیرا ظاهر به دروغ نکرد و بدین ترتیب خود را در معرض اتهام قرار نداد. او به گوشه خلوت و امنی پناه برده بود تا بدون جلب توجه جمعیت، بتواند هرچه بیشتر به عیسی نزدیک شود. و از همین مکان توانست همه آنچه را که در محاکمه عیسی بوقوع می پیوست ببیند و بشنود.

پطرس تصور نمی کرد که شخصیت واقعی وی زمانی آشکار شود. او با ظاهر به بی علاقگی خود را در صرف دشمن قرار داده و به آسانی در دام وسوسه گرفتار شده بود. اگر او فرا خوانده شده بود تا بخاطر سرووش بجنگد، می بایستی چون سربازی دلیر رفتار می کرد. اماً هنگامی که مورد اتهام قرار گرفت، ترسو بودن خویش را به اثبات رساند. کسانی که خود را از جبهه مبارزه عقب می کشند، به سوی استهزا کنندگان کشیده می شوند تا ایمان خویش را انکار کنند. و با همدست شدن با کسانی که می بایستی از آنان دوری کنند، خود را در مسیر وسوسه قرار می دهند. آنان به دشمن اجازه می دهند تا ایشان را مورد وسوسه قرار دهد و مجبور به ارتکاب اعمالی می شوند که هرگز تحت هیچ شرایطی حاضر به انجام آن نمی شدند. امروز نیز اگر شاگرد مسیح در برخورد با مشکلات و سختی ها ایمان خویش را پنهان کند، همانند پطرس مسیح را انکار خواهد کرد.

پطرس در جریان محاکمه سرووش عیسی، هیچ گونه علاقه ای از خود نشان نداد،

اماً با مشاهده رفتار بی رحمانه جمعیت و رنج و اندوه عیسی، به شدت دل آزده شد. او از اینکه عیسی با تن در دادن به چنین رفتاری، خود و پیروانش را خوارکرده بود، خشمگین و شگفت زده بود. و به جای اینکه احساسات واقعی خویش را پنهان کند، سعی کرده بود در استهزا کردن نابجای شکنجه گران عیسی، به ایشان ملحق شود. اماً رفتار و ظاهر او غیر عادی و مصنوعی بود. زیرا به دروغ رفتار می کرد و در حالی که سعی داشت با بی اعتمایی سخن بگوید، نمی توانست خشم خود را در مقابل ناسراحتایی که به استادش داده می شد، کنترل کند. و برای بار دوم توجه همگان به سوی او جلب شده و مجدداً به پیروی از عیسی متهم شد. اماً این بار قسم خورده و اعلام کرد که، «این مرد را که می گویید، نمی شناسم!». با این حال فرصت دیگری به اوداده شد. ساعتی بعد، یکی از خادمان کاهن اعظم که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «آیا من خود تو را با او در آن باغ ندیدم؟ شکی نیست که تو هم یکی از آنها هستی زیرا جلیلی هستی و از لهجه ات پیداست! پطرس با شنیدن این سخنان لعن کردن آغاز کرد، شاگردان عیسی به پاک سخن گفتن معروف بودند. اماً پطرس برای اینکه سوال کنندگان را کاملاً فریب داده و رفتار دروغین خود را توجیه کند، با لعن و دشنام، سروش عیسی را انکار کرد و آنگاه خروس برای بار دوم بازگردید. پطرس با شنیدن بازگ خروس سخنان عیسی را به یاد آورد که به او گفته بود: پیش از آنکه خروس دوبار بازگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد» (مرقس ۱۴: آیه ۳۰).

در حالی که لعن و دشنام های اهانت آمیز از دهان پطرس جاری می شد، و صدای بازگ خروس درگوش او می پیچید، منجی روی گرداند و به شاگرد ضعیف و ناتوان خود نگاه کرد. در همان لحظه چشمان پطرس متوجه مسیح شد و در سیمای مهربان او رنج و اندوه شدیدی را مشاهده کرد با این حال در سیمای او اثری از عصباًیت دیده نمی شد.

مشاهده آن سیمای رنج دیده و رنگ پریده، لبهای لزان و نگاه دلسوزانه و بخشندۀ، مانند تیری قلب پطرس را شکافت. اکنون وجودان او بیدار شده و حافظه او فعال شده بود، پطرس بیاد آورد که چند ساعت قبل به عیسی قول داده بود که اگر لازم باشد با او به زندان رفته و خواهد مُرد. او اندوه خویش را به یاد آورد، هنگامی که منجی در اطاق بالاخانه به او گفته بود که دریک شب سه بار او را انکار خواهد کرد. پطرس درست لحظاتی قبل اعلام کرده بود که عیسی را نمی شناسد، اماً اکنون با اندوه دریافته بود که عیسی چه اندازه او را می شناخته و از قلب او آگاه بوده است، ریاکاری و خیانتی که حتی خود پطرس از آن آگاه نبود.

مهربانی و رحمانیت منجی، بُرداری و ملایمت او نسبت به شاگردان خطا کارش را به یاد آورد. او هشدار مسیح را به یاد آورد که گفته بود: «ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند. اماً من برای تو

دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون باز گشته، برادرانت را استوار بدار «(لوقا ۲۲ آیات ۳۱ و ۳۲). او با ترس و وحشت، ناسپاسی، دروغ و عهد شکنی خود را به خاطر آورد. پطرس یکبار دیگر به سیمای منجی نگاه کرده و دید که دستی با بی حرمتی تمام برای سیلی زدن به صورت منجی به هوا بلند شده است. و دیگر بیشتر از این نمی توانست چنین صحنه ای را تحمل کند، بنابراین با قلبی شکسته و با شتاب از حیاط کاخ قیافا خارج شد.

پطرس در تاریکی و انزوای شب به پیش می رفت، درحالی که نمی دانست به کجا می رود. سرانجام خود را در باغ جتسیمانی یافت و تمامی وقایع چند ساعت قبل از ذهن او خطور کرد. سیمای رنج کشیده منجی و عرقی را که همچون قطرات خون از پیشانی او جاری بود، از مقابل چشمان او می گذشت. پطرس با تاسف و پشیمانی دردناکی به یاد آورد که چگونه عیسی در تنها رنج و اندوه دعا کرده بود، و آنانی که در آن ساعات سخت آزمایش با او متّحد می شدند، درخواب بودند. پطرس سفارش خطیر و جدی عیسی را به یاد آورد که به ایشان گفته بود: « بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتد » (متی ۲۶ آیه ۴۱). دانستن این که او به بار سنگین رنج و تحریر منجی افزوده بود، دل سوخته او را آزار می داد. درست در همان نقطه ای که عیسی روی برخاک افتاده و رنج و اندوه خویش را در حضور پدر آسمانی بر زبان آورده بود، پطرس روی برخاک افتاد و آرزو کرد، که ای کاش می مرد.

این خواب غفلت بود که بدین جهت عیسی به آنان امر نمود تا مراقب بوده و دعا کنند و باعث شد تا پطرس مرتکب گناه بزرگ شود. تمامی شاگردان به دلیل خوابیدن در آن لحظات بحرانی، متحمل زیان سنگینی شدند. مسیح از آزمون دشواری که شاگردان می باشندی از آن عبور می کردند، آگاه بود. او می دانست که چگونه شیطان حواس ایشان را از کار انداخته تا نتوانند برای مواجه با آزمون دشوار آماده باشند. و به همین دلیل بود که به شاگردان هشدار داده بود. اگر شاگردان در باغ جتسیمانی، اوقات خویش را در دعا و مراقبت سپری می کردند، پطرس، ضعیف و ناتوان به حال خود رها نمی شد تا سرور و خداوند خویش را انکار کند.

اگر شاگردان با مسیح بیدار مانده و دعا کرده بودند، آنگاه می توانستند برای نظاره کردن رنج و اندوه مسیح بر روی صلیب آماده شوند. و ماهیت درد و اندوه طاقت فرسای او را تا اندازه ای درک کنند. آنان می توانستند، سخنان عیسی را که رنج و اندوه و مرگ و قیام خویش را پیش بینی کرده بود بیاد آورند.

با فرا رسیدن صبح، بار دیگر شورای یهود تشکیل جلسه داده و عیسی مجدداً به اطاق شورا آورده شد. او خود را پسر خدا اعلام کرده بود و شورا نیز با ادله ای از سخنان او، وی را متهم کرده بود. اما آنان نمی توانستند او را به دلیل این ادعا محکوم کنند، زیرا بسیاری از آنان در جلسه شب قبل شورا حضور نداشتند و سخنان عیسی را نشنیده بودند. و اعضای شورا می دانستند که محکمه رومیان،

عیسی را به دلیل این ادعا سزاوار مرگ نخواهد دانست. اما، اگر آنان از دهان خود عیسی این ادعا را می شنیدند؛ آنگاه می توانستند به هدف خویش نایل شوند. و ادعای او را به عنوان عملی تحریک آمیز تلقی و تعبیر کنند.

آنان به عیسی گفتند: «اگر تو مسیحی، به ما بگو»، اما عیسی همچنان خاموش ماند. آنان دوباره از او سوال کردند. سرانجام عیسی با لحن تاثراور پاسخ داد: «اگر بگوییم، سخنم را باور نخواهید کرد، و اگر از شما بپرسم، پاسخمن نخواهید داد». با این حال برای اینکه آنان درآینده عذر و بهانه ای نداشته باشند، طی سخنان هشدار آمیز اعلام کرده «اما از این پس، پسر انسان به دست راست قدرت خدا خواهد نشست».

آنان یکصدا از او پرسیدند، «پس آیا تو پسر خدایی؟». در پاسخ گفت: «شما خود گفتید که هستم» پس گفتند: «دیگر چه نیازی به شهادت است؟ خود از زبانش شنیدیم».

بنابراین بر اساس سومین اتهام مقامات یهود، مسیح به مرگ محکوم شد و اکنون لازم بود که این حکم از سوی مقامات روم مورد تایید قرار گیرد و مسیح به ایشان تسليم شود.

پس از آن مسیح برای سومین بار از سوی جماعت جاهم مورد استهزا و شکنجه قرار گرفت و این واقعه در حضور کاهنان و روسای قوم یهود و با مجوز ایشان اتفاق افتاد. هر نوع احساس دلسوزی و عواطف انسانی از دلهای ایشان رخت بربرسته بود. اگر چه دلایل ایشان برای خاموش کردن عیسی ضعیف بود با این حال از حربه های دیگری برخوردار بودند، حربه هایی از قبیل عذاب، شکنجه، خشونت و مرگ که در تمام قرون و اعصار برای خاموش کردن بدعت گذاران به کار برده شده بود.

هنگامی که محکومیت عیسی از سوی قصاصات اعلام شد، خشمی شیطانی بر جمعیت حاضر مستولی شد. خروش فریادهای ایشان همانند حیوانات درنده بود. جمعیت به سوی عیسی هجوم برده و فریاد می زدند، او گناهکاراست، مصلوبش کنید. اگر سربازان رومی در صحنه حضور نداشتند عیسی زنده نمی ماند تا در جلجتا به صلیب کشیده شود. و اگر مقامات رومی مداخله نمی کردند و از خشونت جمعیت ممانعت نمی کردند، جمعیت خشمگین عیسی را تکه تکه می کردند.

رومیان به عنوان افرادی کافر، از رفتار وحشیانه کاهنان و جمعیت خشمگین برعلیه عیسی عصبانی بودند زیرا اتهامات او به اثبات نرسیده بود. افسران رومی، محاکمه و محکوم کردن عیسی را از سوی یهودیان نقض آشکار قوانین دولت روم اعلام کردند. حتی بر اساس قوانین یهود نیز، محکوم کردن یک فرد به مرگ براساس شهادت خود فرد، نقض قوانین تلقی می شد. این مداخله به طور موقت باعث

تاخیر هرگونه اقدامی بر علیه عیسی شد، اما رهبران یهود از شفقت و مهربانی بهره ای نبرده بودند و در کشتن مسیح مصمم بودند.

کاهنان و روسای یهود ارزش مقام و مرتبه خویش را از یاد برد و پسر خدا را ناجوانمردانه مود آزار و شکنجه قرار دادند. آنان، او را به همراه اصل و نسبش مورد تمسخر قرار دادند.

کاهنان اعلام کردند که گستاخی او در مسیح خواندن خودش، موجب شده است که به مرگ خفت، بار محکوم گردد. و بدین ترتیب، منجی از سوی فاسدترین افراد مورد شکنجه و آزار قرار گرفت. در میان جمعیت، گروهی، بر صورت عیسی آب دهان انداخته او را زدند، و بعضی نیز به او سیلی زده، می گفتند: «ای مسیح، نبوت کن و بگو چه کسی تو را زد؟».

فرشتگان خداوند با منتهای وفا داری و به دقت، هر نوع نگاه، کلام و رفتار توهین آمیز بر علیه فرمانده محبوبشان را ثبت کردند. روزی فرا خواهد رسید که افراد پست و فرمایه که بر صورت رنگ پریده مسح سیلی زده و آب دهان انداختند، او را در شکوه و جلالش خواهند دید که از خورشید نیز درخشش‌ده تر خواهد بود.

٧٦ - «یهودا»

سرنوشت یهودا پایان غم انگیز یک زندگی است که می‌توانست مورد تکریم و احترام خداوند قرارگیرد. اگر یهودا قبل از آخرین سفرش به اورشلیم می‌مُرد، در میان دوازده شاگرد مسیح به عنوان فردی شایسته تلقی می‌شد، فردی که فقدان او عمیقاً احساس می‌شد. تنفر و انزجاری که در طی قرن‌ها او را یدک کشید می‌توانست وجود نداشته باشد ولی شخصیت واقعی او [که از دیدگان پنهان مانده بود] در پایان زندگی او آشکار شد. این هشدار به همه کسانی است که مانند او به وعده و ودیعه الهی خیانت می‌کنند.

کمی پیش از پسح از، یهودا عهد خود را با کاهن برای سپردن عیسی بستان آنان تجدید نمود. آنگاه هماهنگ شده بود که منجی از یکی از استراحتگاه‌های خود که برای تعمق و دعا بدانجا می‌رفت دستگیر شود. از زمان عید در خانه شمعون، یهودا فرصت داشت تا آنچه را که عهد کرده بود به مرحله اجرا بگذارد مورد بازنگری قرار دهد ولی قصد و نیت او تغییر نکرده بود. برای سی پاره نقره - قیمتی برای یک برد - او خداوند جلال را برای مرگی خفت بار فروخته بود.

یهودا ذاتاً شیفته پول بود؛ با این حال به آن اندازه فاسد نشده بود که مرتکب چنین عملی شود. او روح مال اندوزی را در درون خود پرورانده بود تا جایی که انگیزه حاکم بر زندگی او شده بود. عشق به ثروت اندوزی، بر محبت او نسبت به مسیح چربیده بود. او به خاطر پاییندی به یک عادت بد، خود را تسليم شیطان کرد تا برای انجام هر نوع عمل گناه آلود مورد استفاده قرارگیرد.

یهودا، هنگامی که جمیعت در پی عیسی روان بودند، به شاگردان او پیوسته بود. تعالیم منجی درکنیسه، کنار دریاچه و بر فراز کوه، دلهای ایشان را تحت تاثیر قرارمی‌داد. یهودا دیده بود که چگونه مريضان، مفلوجان و نابینایان از تمامی شهرها و دهکده‌ها در اطراف عیسی جمع می‌شدند. او افراد در حال مرگ را دیده بود که در پیش پای او گذاشته می‌شدند. یهودا معجزات خارق العاده منجی را در شفا دادن مريضان، در اخراج ديوها و در زنده کردن مردگان دیده بود. او شواهد قدرت مسیح را در وجود خویش احساس کرده بود و تعالیم مسیح را عالی تر از تمامی تعالیمی که تا آن زمان شنیده بود، مورد تایید قرارداده بود. او معلم بزرگ را دوست داشت و مشتاق همراهی با او بود. یهودا نیاز به تغییر رفتار و شخصیت را احساس می‌کرد و امیدوار بود با پیوستن به عیسی، چنین تغییری را تجربه کند، منجی، یهودا را از خود نراند، بلکه او را در میان دوازده شاگرد خود قرار داد. مسیح برای کار بشارت به او اطمینان کرد و به او قدرت بخشید تا مريضان را شفا داده و ديوها را اخراج کند. اماً یهودا خود را به طور کامل به مسیح تسليم

نکرد. و از تمایلات دنیوی و علاقه به مال اندوزی دست بر نداشت. او در حالی که مسئولیت واگذار شده از سوی مسیح را پذیرفته بود، حاضر نشد خود را مطیع وی سازد و در دستان خداوند شکل گیرد. او فکر میکرد که می تواند عقاید و نظرات خویش را حفظ کند و بدین ترتیب روح انتقاد و متهم کردن دیگران را در ذهن خود پرورش داد.

یهودا از احترام بسیار شاگردان برخوردار بود و نفوذ فراوانی بر روی ایشان داشت. او نسبت به تواناییهای خویش نظر بسیار خوبی داشت و به عقاید و قابلیت های برادرانش با دیده حقارت می نگریست. از نظر یهودا، شاگردان موقعیت هایشان را درک نمی کردند و فرصت ها را غنیمت نمی شمردند. او فکر می کرد که کلیسا با داشتن چنین رهبران کوتاه فکری هرگز پیشرفت نخواهد داشت. از نظر او پولس شخصی عجول بود که بدون ملاحظه رفتار می کرد. یوحناء، کسی که حقایق خارج شده از دهان مسیح را ارج نهاده و به خاطر می سپرد. از نظر یهودا یک سرمایه دار بد بخت شمرده می شد. متی، کسی که تعالیم مسیح، صداقت و راستی در تمامی چیزها را به او آموخته بود، کسی که در خصوص درستی و صداقت بسیار سخت گیر و دقیق بود و آنچنان در کلام منجی تفکر می کرد که مجدوب سخنان او می شد از نظر یهودا برای انجام مسئولیتهای دقیق و دور اندیشه نمی توانست مورد اطمینان قرار گیرد. بدین ترتیب یهودا سایر شاگردان را مورد ارزیابی قرارداده و چنین نتیجه گیری کردکه کلیسا بدون تواناییهای او دچار آشتفتگی و سردرگمی خواهد شد.

یهودا خود را بسیار شایسته و مایه سربلندی و افتخار می دانست. او همواره خود را بدین ترتیب معرفی می کرد. یهودا از دیدن ضعف شخصیت خود عاجز بود و مسیح او را در جایی قرار داد تا ضعف خود را دیده و اصلاح کند. او به عنوان خزانه دار شاگردان برگزیده شده بود تا نیاز های این گروه کوچک را فراهم کند و از فقیران و نیازمندان دست گیری کند. هنگامی که عیسی در مراسم شام آخر به یهودا گفت: « آنچه درپی انجام آنی، زودتر به انجام برسان » (یوحننا ۱۳ آیه ۲۷)، شاگردان گمان بردنده که عیسی به او فرمان داده تا آنچه برای عید لازم است بخورد، یا آنکه چیزی به فقرا بدهد. یهودا، در خدمت کردن به دیگران می توانست روح فدایکاری و ایثار را کسب کرده و پرورش دهد. اما در حالی که در تمام مدتی که به تعالیم روزانه مسیح گوش فراداده و شاهد زندگی و رفتار ایثارگرانه او بود، یهودا در صدد ارضاء تمایلات حریصانه خود بود. مبالغه اندکی که به وی سپرده می شد، مدام باعث وسوسه او می شد. بیشتر اکثر اوقات، هنگامی که خدمت اندکی برای مسیح انجام می داد، و یا برای امور مذهبی وقت صرف می کرد، از همین سپرده اندک به خودش حقوق پرداخت می کرد. از نظر یهودا، این موضوع بهانه ای برای توجیه رفتار او بود. ولی از نظر خداوند او یک دزد بود. اظهارات مکرر مسیح مبنی بر اینکه پادشاهی او از این جهان نبود. یهودا را رنجانده بود. او برنامه هایی را

تدوین کرده بودکه از مسیح توقع داشت آن را انجام دهد. طبق برنامه او، یحیی تعمید دهنده می‌باشد از زندان آزاد می‌شد. اماً، یحیی در زندان رها شده بود تا سر از تن وی جدا شود، و عیسی به جای نشان دادن قدرت با شکوه پادشاهی خود و انتقام جویی از مرگ یحیی، با شاگردانش به گوشه خلوتی در بیرون شهر عزیمت کرد. یهودا خواستار مبارزه ای تهاجمی تر بود. او تصور می‌کرد که اگر عیسی از انجام نقشه‌های شاگردان جلوگیری نکند، کار خدمت موفق تر خواهد بود. یهودا دشمنی فزاینده رهبران یهود را بر جسته کرده و دیده بودکه چگونه درخواست آنان، هنگامی که از عیسی خواستند تا آیتی آسمانی به آنان بنمایاند، نشنیده گرفته شده بود. و دل او در معرض شک و بی ایمانی قرارگرفته و دشمن نیز افکار تردید و عصیان گرایانه را به او عرضه کرد. چرا عیسی تا آن چنانگشت روی چیزی می‌گذاشت که دلسربندی بود؟ چرا او عذاب و شکنجه را برای خود و شاگردانش پیش بینی کرده بود؟ امید دستیابی به مقام عالی در پادشاهی جدید موجب شده بود تا یهودا از آرمان و اهداف مسیح حمایت کند. آیا امیدهای او می‌باشد، امیدی تبدیل می‌شود؟ یهودا اعتقاد قطعی نداشت که عیسی پسر خدا نمی‌باشد، با این وجود، تردید داشت، و در صدد بود برای اعمال و معجزات خارق العاده او دلیل قاطع کننده ای بیابد.

یهودا، علیرغم تعالیم خود مسیح، دائمًا اظهار عقیده می‌کرد که مسیح می‌باشد در مقام پادشاه بر اورشلیم سلطنت کند. در خوراک دادن به پنج هزار تن، او سعی کرده بود این کار را جامه عمل پیوشاورد و به همین مناسبت در تقسیم کردن غذا به جمعیت گرسنه کمک کرده بود. یهودا از این فرصت استفاده کرده و توانایی خویش را در کمک کردن به دیگران دیده بود و خشنودی را که همواره در خدمت به خداوند حاصل می‌شود، احساس کرده بود. او در حمل مريضان و درد مندان به حضور مسیح، کمک کرده و دیده بود که چه آرامش و شادی و شعفی به واسطه قدرت شفا بخش منجی در دلهای انسانی به وجود می‌آید. او شاید راه و رسم مسیح را درک کرده بود اماً از درک تمایلات خود خواهانه اش عاجز بود. یهودا اولین کسی بود که از شور و اشتیاق برانگیخته شده به خاطر معجزه قرصهای نان، حداقل استفاده را کرده بود.

او نقشه کشیده بود تا عیسی را به زور به پادشاهی منصب کنند. توقعات او زیاد و ناکامی او در دنیاک بود.

خطابه مسیح در کنیسه درباره نان حیات نقطه عطفی در زندگی یهودا به شمار می‌رفت. او سخنان مسیح را که گفته بود: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید»، شنیده بود؛ (یوحنا ۶ آیه ۵۳). او می‌دید که عیسی به جای سخن گفتن درباره مسائل دنیوی درباره مسائل روحانی سخن می‌گوید. او خود را آینده نگر تلقی کرده و فکرمنی کرد

که عیسی در آینده از هیچ گونه شهرتی برخوردار نخواهد بود و نخواهد توانست مقام و موقعیت مهمی را به پیروان خویش اعطا کند. بنابراین به جای نزدیک شدن به مسیح، تصمیم گرفت که از او دوری کند. او می باستی مترصد فرصتی بماند و ماند.

یهودا از آن زمان، شک و تردیدهای خود را بیان کرده و ذهن شاگردان را آشفته کرد. او با مطرح کردن مباحثات و عقاید گمراه کننده، همان جر و بحث هایی را که کاتبان و فریسیان در مخالفت با ادعاهای مسیح روی آن پافشاری می کردند، تکرار می کرد. یهودا تمامی مشکلات بزرگ و کوچک و تمامی سختی ها و موانع ظاهری بر سر راه انتشار و توسعه مژده نجات را به عنوان شواهدی بر علیه حقایق آن تفسیر کرد. او متونی از کتب مقدس را ارایه می کرد که با حقایق معرفی شده از سوی مسیح هیچ ارتباطی نداشت. این متون جدا شده از کتاب مقدس، شاگردان را آشفته کرده و آنان را که همواره تحت فشار، یاس و نا امیدی بودند، مایوس تر می کرد. و در عین حال، یهودا تظاهر می کرد که همه این اعمال را از روی دلسوزی و وظیفه شناسی انجام می دهد. و در حالی که شاگردان برای تایید سخنان مسیح در جستجوی شواهدی در کتب مقدسه بودند، یهودا به تدریج افکار ایشان را به مسیر دیگری سوق می داد. بدین ترتیب، یهودا با ظاهری مذهبی و حکیمانه، مطالبی را بیان می کرد که با حقایق ارایه شده از سوی مسیح به شاگردان متفاوت بود. و به سخنان مسیح، مطالبی را اضافه می کرد که از سوی وی بیان نشده بود. عقاید یهودا همواره امیال جاه طلبانه برای کسب مقام و موقعیت های دنیوی را در شاگردان تحریک کرده و آنان را از انجام وظایف مهمی که بر عهده داشتند، دور می کرد. مشاجره شاگردان درباره این که کدامیک از ایشان بزرگتر است، از سوی یهودا به راه انداخته شده بود.

هنگامی که عیسی شرایط شاگردی را برای جوان ثروتمند بیان کرد، یهودا آزده و عصیانی شد. او تصور کرد که شاید اشتباہی رخ داده است. از نظر او اگر افرادی مانند جوان ثروتمند به صفت ایمانداران می پیوستند، می توانستند به آرمان مسیح کمک کنند. یهودا می اندیشید که اگر به عنوان مشاور مورد مشورت قرارگیرد، می تواند طرحهای زیادی را برای کمک به کلیسا کوچک پیشنهاد کند. اصول و روشهای او تا حدی با روشهای مسیح متفاوت بود، اما او خود را خردمندتر از مسیح می پنداشت.

در تمامی آنچه که مسیح به شاگردانش می گفت، چیزی وجود داشت که یهودا قلباً با آن مخالفت می کرد. و تحت تاثیر او، میل به طغیان و سرکشی در درون او عمل می کرد. شاگردان علت واقعی این مسایل را درک نکردند، اما مسیح می دید که چگونه شیطان اختیارات خویش را به یهودا منتقل می کرد تا از طریق آن راهی را برای تحت تاثیر قراردادن سایر شاگردان فراهم آورد. مسیح یکسال قبل از آنکه یهودا

او رابه دست یهودیان تسلیم کند، دراین باره به شاگردان گفته بود: « مگر شما دوازده تن را من برنگزیدم؟ با این حال، یکی از شما اهربیمن است » (یوحنا ۶ آیه ۷۰).

با این وجود، یهودا مخالفت خود را بصورت علنی آشکار نکرد و تعالیم مسیح را مورد سوال قرار نداد. او برای نخستین بار در ضیافتی که در خانه شمعون برپا شده بود، زمزمه اعتراض خود را بلند کرد، هنگامی که مریم پاهای منجی را با عطری بسیار گرانبها تدهین کرد، یهودا خصلت طمع کار خویش را آشکار نمود. اماً با توبیخ شدن از سوی مسیح، احساسات او جریحه دار شد. غرور جریحه دار شده و میل به انتقام تمامی موافع را در هم شکست و حرص و طمع تمامی وجود او را تحت کنترل قرار داد. این موضوع برای همه کسانی که در بازی کردن با گناه سماجت و پافشاری می کنند، درس عبرت خواهد بود. نشانه های فساد و انحراف که مورد مخالفت و سرکوبی قرار نگرفته باشد، همواره به وسوسه های شیطان پاسخ داده و در نتیجه فرد، اسیر اراده شیطان خواهد شد. اماً یهودا هنوز به طور کامل بی عاطفه نشده بود. حتی بعد از اینکه برای دومین بار متعدد شد تا منجی را تسلیم کند، فرصلت توبه و بازگشت را داشت. مسیح در شام آخر با افشا کردن تسلیم کننده خود، الوهیتش را به اثبات رساند. او مهربانی یهودا را برای خدمت به شاگردان در نظر گرفت. اماً آخرين درخواست محبت آمیز نیز از سوی یهودا مورد بی توجهی قرار گرفت. یهودا تصمیم خود را گرفته بود و پاهایی که مسیح شسته بود برای تسلیم او به پیش می رفت.

یهودا استدلال می کرد که اگر مسیح قرار است مصلوب شود، این واقعه باید تحقق یابد و عمل او در تسلیم کردن منجی نتیجه را عوض نخواهد کرد. و اگر قرار بر این بود که مسیح نمیرد، چنین کاری او را مجبور خواهد کرد که خودش را تسلیم کند. و در هر صورت، یهودا با خیانت خود، چیزی را کسب خواهد کرد. او فکر می کرد که معامله زیرکانه ای را برای تسلیم مسیح انجام داده است.

بهر حال، یهودا باور نمی کرد که مسیح به فریسیان و کاهنان اجازه دهد تا وی را دستگیر کنند. او با خیانت خود قصد داشت تا درسی به عیسی بیاموزد. او با این کار قصد داشت که منجی را متوجه سازد تا از آن به بعد با وی با احترام رفتار کند. اماً یهودا نمی دانست که مسیح را تسلیم مرگ می کند. بارها، هنگامی که منجی تعالیم خویش را به صورت مَثُل هایی به مردم تعلیم می داد، کاتبان و فریسیان از مثل های فوق العاده و جالب او از خود بیخود شده بودند. بارها فریسیان و کاتبان خودشان را محکوم کرده بودند! غالب اوقات، هنگامی که حقیقت بر ایشان ثابت می شد خشمگین شده و سعی کرده بودند تا او را سنگسار کنند، اماً بارها مسیح از دست ایشان گریخته بود. یهودا فکر می کرد، همانگونه که مسیح تا به حال از بسیاری از دامها خلاصی یافته است، ازان به بعد نیز مطمئناً اجازه نخواهد داد تا از

سوی فریسیان و کاتبان دستگیر شود.

یهودا تصمیم گفته بود تا این موضوع را در بوته آزمایش قرار دهد. اگر عیسی واقعاً مسیح بود. مردم یعنی همان کسانی که او کارها و معجزات عظیمی برای ایشان انجام داده بود، می‌بایستی در اطراف او جمع شده و او را پادشاه اعلام کنند. چنین اقدامی، اذهان بسیاری از مردم را که در تردید و دودلی به سر می‌بردند، آسوده می‌کرد. و یهودا نیز می‌توانست با قرار دادن پادشاه بر تخت سلطنت داود، اعتبار زیادی کسب کند و بدین ترتیب در ملکوت و پادشاهی جدید، در کنار عیسی قرارگرفته و مقام شایسته‌ای را برای خویش تضمین کند.

شاگرد دروغین نقش خویش را در تسليم کردن مسیح ایفا نمود. در باع جتسیمانی، زمانی که به سرکردگان او باش گفت که: «آن کس را که بیوسم، همان است، او را بگیرید»، کاملاً گمان می‌کرد که مسیح از دست ایشان خواهد گریخت. سپس اگر آنان او را مقصراً می‌شناخند، می‌توانست بگوید، مگر به شما نگفتم که او را محکم بگیرید؟

یهودا نگریست که چگونه دستگیر کنندگان مسیح بر اساس سخنان او عمل کرده و او را محکم بستند. او با حیرت می‌دید که منجی اجازه داد تا او را از محل دستگیری ببرند. و با نگرانی به دنبال او براه افتاده و از باع جتسیمانی تا محل محاکمه او در مقابل رهیان یهود، وی را تعقیب کرد. و با هر حرکت مسیح، یهودا انتظار داشت که او دشمنانش را غافلگیر کرده و در مقام پسر خدا تمامی دسیسه های ایشان را خنثی کند. اما هنگامی که زمان به سرعت سپری می‌شد و عیسی در مقابل تمام ناسزاها و شکنجه های ایشان گردن نهاد، ترس وحشتناکی تمامی وجود یهودای خائن را در برگرفت، زیرا او سرووش را به مرگ تسليم کرده بود.

هنگامی که محاکمه به پایان خود نزدیک می‌شد، یهودا پیش از این نتوانست عذاب وجدان را تحمل کند. ناگهان صدایی گرفته در تالار محاکمه طین انداز شد، و جمعیت حاضر را وحشت زده کرد: او بی‌گناه است، او را ببخش، ای قیافا.

قامت کشیده و بلند یهودا، اکنون راه خود را با فشار از میان جمعیت بهت زده باز می‌کرد. چهره او رنگ پریده و تکیده شده بود و قطرات درشت عرق از پیشانی او سرازیر بود. یهودا باشتاب به سوی کرسی قضاوت هجوم برده و سکه های نقره را که به خاطر تسليم کردن مسیح دریافت کرده بود، در مقابل کاهن اعظم انداخت. او با بی‌صبری جامه قیافا را محکم گرفته و التماس می‌کرد که عیسی را آزاد کند. یهودا اعلام می‌کرد که او کاری نکرده است که سزاوار مرگ باشد. قیافا با عصبانیت خود را از شر او خلاص کرد، اما مات و مبهوت بود و نمی‌دانست که چه بگوید. خیانت و بی‌دینی کاهنان آشکار شده بود. عکس العمل یهودا نشان می‌داد که کاهنان و روسای یهود، به او رشوه داده بودند تا استاد خویش را تسليم کند.

یهودا بار دیگر فریاد زد، « گناه کردم و باعث ریختن خون بی گناهی شدم ». اما کاهن اعظم، خونسردی خود را باز یافته و با تحریر پاسخ داد: « ما را چه؟ خود دانی » (متی ۲۷ آیه ۴). کاهنان خواسته بودند که یهودا را آلت دست خویش سازند، اما بی شرمی او را مورد تحریر قرار دادند. و هنگامی که یهودا در مقابل ایشان به گناه خویش اعتراف کرد، او را طرد کردند.

یهودا اکنون خود را پیش پای عیسی افکنده و در حالی که او را پسر خدا اعلام می کرد، از وی درخواست می کرد که خود را نجات دهد. منجی، تسلیم کننده خود را مورد سرزنش قرار نداد. او می دانست که یهودا توبه نکرده است و اعتراف او از روحی گناهکار سرچشمه گرفته است، روحی که صحنه های ترسناک محکومیت را به یاد آورده و در انتظار داوری بسرمی برد. یهودا از اینکه پسر بی گناه خداوند را تسلیم کرده و یگانه قدوس اسراییل را انکار کرده بود، دل شکسته و محزون نبود. با این حال، عیسی او را محکوم نکرد. او با شفقت و دلسوزی به یهودا نگریسته و گفت: برای چنین لحظه ای به این جهان آمدم.

نجوای حاکی از تعجب در میان مردم به گوش می رسید. آنان با شگفتی، شاهد شکیباوی مسیح در برابر تسلیم کننده اش بودند. و بار دیگر این عقیده که او چیزی بیشتر از یک انسان فانی است از ذهن ایشان گذشت. اما آنان از خود می پرسیدند که اگر او پسر خدا است، چرا خود را از اسارت ایشان خلاص نمی کند و بر متهم کنندگان خود پیروز نمی شود؟

یهودا به بی ثمر بودن درخواستهای خود پی برد و در حالی که فریاد می زد، کار از کار گذشته است ! کار از کارگذشته است ! شتابان از کاخ قیafa خارج شد. او دریافت که نمی تواند شاهد مصلوب شدن مسیح باشد، بنابراین با اضطراب از آنجا خارج شده و خود را به دار آویخت. ساعاتی بعد، در همان روز، در مسیر کاخ پیلاتُس به محل جلجتا، فریاد بی وقفه جمعیتی شریر به گوش می رسید که عیسی را به سوی محل مصلوب شدنش می بردند. آنان در هنگام عبور از مکانی خلوت و دور افتاده، جسد مرده یهودا را در پای درختی افتاده بود. صحنه بسیار تهوع آوری بود، سنگینی جسم یهودا طناب را که او با آن خود را بدار آویخته بود، پاره کرده بود. و با سقوط بر زمین جسم او به شدت متلاشی شده بود و اکنون سگان مشغول خوردن آن بودند. باقیمانده جسم او به سرعت به خاک سپرده شد، اکنون فریاد تمسخرآمیز جمعیت به شدت کاهش یافته بود و چهره های رنگ پریده نشان دهنده افکار درونی ایشان بود. و به نظر می رسید که کیفرآنانی که در ریختن خون عیسی مجرم بودند از همان زمان دامن ایشان را می گرفت.

۷۷ - « محکمه در حضور پیلاتس »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۷:۲۷؛ انجیل مرقس ۱۵:۲۰-۲۱؛ انجیل ۳۱-۱۱، ۲:۲۷؛ انجیل یوحنا ۱۸:۴۰-۲۸؛ انجیل ۲۳:۲۵-۱؛ انجیل ۱۹:۱۶-۱ تدوین گردیده است]

مسیح، دست بسته و به عنوان زندانی در کاخ پیلاتس فرماندار رومی ایستاد. گروه سربازان در اطراف او ایستاده و تالار محکمه که از انبوه تماشاگران پرشده بود و قضاط شورای یهود، کاهنان، روسا، مشایخ و جمعیت طرفدار ایشان در بیرون در ورودی اجتماع کرده بودند.

شورای عالی یهود پس از محاکوم کردن عیسی به حضور پیلاتس آمده بودند تا حکم ایشان را تایید و اجرا کند. اماً این رهبران یهود نمی توانستند به سالن محکمه رومیان وارد شوند. بر اساس قوانین و آداب مذهبی با قدم گذاشتند به چنین مکانی آنان نجس شده و بدین ترتیب نمی توانستند در جشنها مربوط به عید پسح شرکت کنند. جهالت و نادانی آنان موجب شده بود که نتوانند تغیر وکینه بی رحمانه ای که دلهایشان را فاسد کرده بود، درک کنند. آنان نمی توانستند درک کنند که مسیح، بره حقیقی پسح بوده و از زمانی که او را انکار کرده بودند، مراسم عظیم پسح معنا و مفهوم حقیقی خود را از دست داده بود.

هنگامی که منجی را به تالار داوری آوردند، پیلاتس با نگاهی دوستانه به وی نگاه نکرد. فرماندار رومی با عجله از اطاق خواش فراخوانده شده بود و به همین دلیل قصد داشت تا هرچه سریعتر به این موضوع رسیدگی کند. او آماده شده بود تا با زندانی خود با رفتاری به شدت آمرانه برخورد کند. بنابراین با نگاهی حاکی از خشونت، برگشت تا ببیند که این چگونه شخصی است که می بایستی مورد سوال و باز جویی قرار گیرد، کسی که به خاطر او از استراحتگاهش در آن صبح خیلی زود فراخوانده شده بود. پیلاتس می دانست که چنین شخصی باید آدم مهمی باشد که مقامات یهود این چنین نگران و مشتاق محکمه و مجازات سریع وی بودند.

پیلاتس ابتدا به افرادی که عیسی را متهم کرده بودند نگریسته و سپس نگاه موشکافانه او بر روی عیسی خیره ماند. او درگذشته با افراد تبهکار بسیاری برخورد کرده بود، اماً هرگز پیش از این، فردی را که این چنین از نشانه های نیکویی و نجابت و از خود گذشتگی برخوردار باشد، به حضور او نیاورده بودند. پیلاتس در سیمای عیسی، نشانی از گناه، حالتی از ترس، گستاخی و سرپیچی مشاهده نکرد. در حضور پیلاتس فردی آرام با حالتی موقر ایستاده بود، که در سیمای او نشانی از

تبهکاری دیده نمی شد.

سیما مسیح، تاثیر خوبی بر پیلاتُس گذاشت. او راجع به عیسی و اعمال او چیزهایی را شنیده بود. همسر پیلاتُس تا حدودی از کارهای خارق العاده ای که از سوی نبی جلیلی که مریضان را شفا داده و مرده را زنده کرده بود، برای وی بازگو کرده بود. اکنون این موضوع چون روایی در ذهن پیلاتُس جان می گرفت. او شایعاتی را که از منابع مختلف شنیده بود به عیسی یادآوری کرد و از رهبران یهود نیز خواست تا موارد اتهام خویش را برعلیه مسیح اعلام کنند.

پیلاتُس از ایشان پرسید، این مرد کیست؟ و برای چه او را به اینجا آورده اید؟ و او را به چه جرمی متهم می کنید؟ یهودیان دستپاچه شدند. روسای یهود چون نمی توانستند اتهامات نسبت داده شده به مسیح را ثابت کنند، مایل نبودند او را در انتظار عمومی مورد بازجویی قراردهند. بنابراین پاسخ دادند که او قوم ما را گمراه می کند و نام او عیسی ناصری است.

پیلاتُس، بار دیگر از ایشان پرسید، « این مرد را به چه جرمی متهم می کنید؟ ». کاهنان به سوال پیلاتُس پاسخی ندادند، اما در سخنانی که نشان دهنده خشم ایشان بود، گفتند، « اگر مجرم نبود، به تو تسليمش نمی کردیم ». هنگامی که شورای عالی یهود که مردان عالی مقام قوم هستند، مردی را که سزاوار مرگ است به حضور تو می آورند، دیگر چه ضرورتی برای پرسیدن موارد اتهام بر علیه او، وجود دارد؟ آنان امیدوار بودند که با یادآوری مقام مهم خویش به پیلاتُس، او را تحت تاثیر قراردهند و بدین ترتیب او را وادار سازند تا بدون در نظر گرفتن هرگونه اقدامات مقدماتی تقاضای ایشان را بپذیرد.

کاهنان مایل بودند تا هر چه زودتر، پیلاتُس حکم مجازات مسیح را تایید کند، زیرا می دانستند مردمی که اعمال خارق العاده مسیح را دیده بودند، می توانند حکایتی را بازگو کنند که نسبت به حکات جعلی ایشان بسیار متفاوت می باشد.

کاهنان تصور می کردند که با ضعیف و متزلزل شدن پیلاتُس، می توانند بدون هیچ مشکلی نقشه خویش را عملی سازند. قبل از این نیز پیلاتُس، بدون فکر و عجولانه، مجوز قتل بسیاری را صادرکرده بود و افرادی را که سزاوار مرگ نبودند را به مرگ محکوم کرده بود. از نظر او، جان یک زندانی چه بی گناه و چه گناهکار، ارزش چندانی نداشت. بنابراین کاهنان امیدوار بودند که پیلاتُس بدون شنیدن سخنان عیسی، او را به مرگ محکوم کند. آنان از پیلاتُس استدعا کردند که با صدور قتل عیسی، به مناسبت عید بزرگ ملی، قوم را مورد مرحمت قرار دهد.

اما در این زندانی چیزی وجود داشت که پیلاتُس را برای صدور حکم دچار تردید می کرد. او جرات انجام این کار را نداشت. و در ضمن از مقاصد کاهنان نیز آگاه بود. پیلاتُس به یاد آورد که چگونه، زمانی نه چندان دور عیسی ایلعاذر را زنده کرد،

مردی که چهار روز از مرگش گذشته بود. بنابراین تصمیم گرفت قبل از امضاء کردن حکم محکومیت، از اتهامات مسیح آگاه شود و اگر مجرم بودن او ثابت شد، آنگاه حکم محکومیت را امضاء کند.

پیلاتس به کاهنان و روسای یهود گفت، اگر حکم شما کافی بود، چرا او را نزد من آورید؟، « شما خود او را ببرید و بنابر شریعت خویش محاکمه کنید ». کاهنان گفتند، که آنان پیش از این او را محکوم کرده اند، اما برای اعتبار بخشیدن به حکم صادره و اجرای آن، می بایستی پیلاتس نیز آن را تایید کند.

پیلاتس پرسید حکم شما چیست؟ آنان پاسخ دادند: حکم ما مرگ است، اما ما اجازه اعدام کسی را نداریم ». آنان از پیلاتس تقاضا کردند که حرف ایشان را در مورد گناهکار بودن مسیح قبول کرده و حکم ایشان را به اجرا درآورد. در این صورت، آنان مسئولیت عواقب آن را به گردن خواهند گرفت.

پیلاتس شخصی با انصاف و با وجود نبود، اما به رغم ضعیف بودن قدرت اخلاقی اش، با تقاضای کاهنان موافقت نکرد. او نمی خواست عیسی را محکوم کند. تا هنگامی که موارد اتهام بر علیه او مطرح شود.

کاهنان در وضعیت دشواری قرار گرفته بودند. آنان دریافتند که باید ردای ریاکاری خود را پنهان کنند. آنان نباید وانمود می کردند که مسیح را به دلایل مذهبی دستگیر کرده اند. اگر این موضوع به عنوان دلیل دستگیری او مطرح می شد، اقدامات ایشان برای پیلاتس هیچ گونه ارزش و اهمیتی نداشت. آنان باید وانمود می کردند که عیسی بر علیه حقوق عرفی و اجتماعی عمل کرده و سپس او را به عنوان متخلّف سیاسی محکوم و مجازات کنند.

در آن ایام، قیام و آشوب بر علیه حکومت رومیان، پیوسته در میان یهودیان روی می داد. رومیان با چنین شورشهایی با سختگیری تمام برخورد می کردند و دائمًا مراقب بودند تا هر چیزی را که منجر به ایجاد آشوب می شد به شدت سرکوب کنند.

درست، چند روز قبل از این، فریسیان سعی کرده بودند با طرح سوالی عیسی را گرفتار سازند، آنان از وی پرسیده بودند: « آیا پرداخت خراج به قیصر بر ما رواست یا نه؟ ». اما مسیح به نینگ ایشان پی برد و نقشه ایشان نقش برآب کرد. او در پاسخ به سوال ایشان گفت: « مال قیصر را به قیصر بدھید و مال خدا را به خدا » (لوقا باب ۲۰ آیات ۲۵ تا ۲۵). در آن موقع کاهنان سعی کردند وانمود کنند که مسیح تعالیم مورد انتظار ایشان را تعلیم داده است، اما اکنون در اوچ نا امیدی، برای محکوم کردن مسیح در حضور پیلاتس به شهادت دروغ متسل شدند. « آنان از او شکایت کرده، گفتند: این مرد را یافته ایم که قوم ما را گمراه می کند و ما را از پرداخت خراج به قیصر باز می دارد و ادعا می کند مسیح و پادشاه است ». سه اتهام که هر سه بی پایه و اساس بودند. کاهنان این را می دانستند. آنان برای

تضمين نتیجه محاکمه، به شهادت دروغ متولّ شدند.

پیلاتس از نیت ایشان آگاه بود و باور نمی کرد که زندانی برعلیه حکومت توطئه کرده باشد. سیمای فروتن، آرام و مطیع منجی با اتهامات واردہ به او کاملاً معابر بود. پیلاتس متقادع شده بود که توطئه خائنانه ای برای از بین بردن انسانی بی گناه که بر سر راه مقامات و رجال یهودی قد علم کرده بود، در جریان است. پیلاتس روی به عیسی کرده و از او پرسید، "آیا تو پادشاه یهودی؟ « منجی پاسخ داد: « تو خود چنین می گویی! » و هنگامی که سخن می گفت، سیمای او من درخشید، چنانکه گویی پرتو آفتاب برآن من تابید. با شنیدن پاسخ مسیح، قیافا و همراهان او از پیلاتس خواستند که اتهامات نسبت داده شده به مسیح را تایید و او را محکوم کند. کاهنان، کاتبان و روسای یهود با فریاد و هیاهو تقاضا منی کردند تا او به مرگ محکوم شود. جمعیت همراه کاهنان و کاتبان نیز، با ایشان هم‌صدا شده و فریاد ایشان گوش خراش بود. پیلاتس آشفته و نگران شده بود. با توجه به اینکه عیسی به اتهامات او پاسخی نداده بود، مجدداً از او پرسید: « آیا هیچ پاسخی نداری؟ بین چقدر بر تو اتهام من زند. ولی عیسی بازهم هیچ پاسخ نداد. »

مسیح در حالی که پشت سر پیلاتس ایستاده بود، پیش چشم تمامی دادگاه، دشنام و ناسزاهاي ایشان را شنید اما در مقابل دشنام و اتهامات ایشان سخنی بر زبان نیاورد. رفتار عالی و کامل او نشان من داد که بی گناه است. او در مقابل امواج خشم جمعیت آرام و بی اعتنا ایستاده بود، اما سکوت او از هرسخنی گویا تربود.

پیلاتس از رفتار مسیح شگفت زده شده بود. او از خود من پرسید، آیا بی اعتنای این مرد به ادامه دعوا من تواند به این علت باشد که او علاقه ای به نجات جان خود ندارد؟ پیلاتس هنگامی که دید عیسی دشنام و استهزای کاهنان و فریسان را بدون دست زدن به اقدام متقابل تحمل من کند، فهمید که او آنطوری که کاهنان اعلام من کردند، بی انصاف و گناهکار نیست. پیلاتس با این امید که حقایق را از خود مسیح کسب کند و از آشوب مردم خلاصی یابد، او را به کناری برد و مجدداً سوال کرد: « آیا تو پادشاه یهودی؟ » عیسی به این سوال مستقیماً پاسخی نداد. او من دانست که روح القدس در تلاش است تا پیلاتس را قانع کند، بنابراین به او فرصت داد تا عقیده اش را اعلام کند. عیسی به او پاسخ داد: « آیا این را تو خود من گویی، یا دیگران درباره من به تو گفته اند؟ » یعنی اینکه، آیا اتهامات کاهنان، یا اشتیاق به دریافت نور و حقیقت مسیح باعث شده بود که پیلاتس چنین سوالی را بکند.

پیلاتس منظور مسیح را درک کرده بود، اما غرور و تکبر موجب شده بود تا به دریافت حقیقت اعتراف نکند. بنابراین به عیسی گفت: « مگر من یهودی ام؟ »، قوم خودت و سران کاهنان، تو را به من تسليم کرده اند، چه کرده ای؟ ». «

پیلاتُس فرصت طلایی و فوق العاده ای را از دست داد. با این حال، عیسی او را از دریافت حقیقت محروم نکرد. او با این که به سوال پیلاتُس مستقیماً پاسخی نداد، امّا ماموریت خویش را به روشنی اعلام نمود. به پیلاتُس فهماند که در صدد کسب پادشاهی دنیوی نمی باشد. او به پیلاتُس پاسخ داد، « پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. امّا پادشاهی من از این جهان نیست ». پیلاتُس از او پرسید: « پس تو پادشاهی؟ » عیسی پاسخ داد: « تو خود می گویی که من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هرکس که به حقیقت تعلّق دارد، به ندای من گوش فرا می دهد ».

مسیح تصریح می کرد که کلامش کلیدی بود تا اسرار را برای آنانی که آماده پذیرش آن بودند بر ملا سازد. کلام او از قدرت خویشتن دارانه ای برخوردار بود. کلامی که راز گسترش و توسعه پادشاهی حقیقی او بود. مسیح انتظار داشت که پیلاتُس درک کند که تنها با پذیرش و دریافت حقیقت، طبیعت فاسد او می توانست از نو تازه و دگرگون شود. پیلاتُس برای شناخت حقیقت اشتیاق داشت. امّا ذهن او آشفته بود. او با اشتیاق به سخنان منجی گوش فرا می داد و دلش می خواست که حقیقت را شناخته و دریافت کند. او از مسیح پرسید: « حقیقت چیست؟ » امّا منظر پاسخ مسیح نماند. هیاهو و آشوب جمعیتی که در حیاط کاخ ایستاده بودند، به او یادآوری می کرد که فرصت زیادی برای تصمیم گیری باقی نمانده است. در این زمان کاهنان نیز با هیاهو و آشوب، خواستار اقدامی فوری بودند. پیلاتُس نزد یهودیان بیرون رفت و قاطعانه اعلام کرد که: « من هیچ سبیی برای محکوم کردن او نیافتم ».

سخنان پیلاتُس که حاکمی بی دین بود، سرزنش تند و گزنده ای بود به دروغ و پیمان شکنی روسای یهود که منجی را متهم می کردند. هنگامی که کاهنان و مشایخ یهود سخنان پیلاتُس را شنیدند، نگرانی و خشم ایشان حد و مرزی را نمی شناخت. آنان از مدت‌ها قبل نقشه توطئه را طرح کرده و منتظر چنین لحظه ای بودند.

تصوّر رها کردن عیسی، آنان را چنان خشمگین کرده بود که آماده شده بودند تا او را قطعه کنند. کاهنان و روسای یهود با صدای بلند عمل پیلاتُس را تقبیح کرده و تهدید کردند که به دولت روم شکایت خواهند برد. آنان پیلاتُس را متهم کردند که از محکوم کردن عیسی که به تایید ایشان بر علیه قیصر آشوب به راه انداخته بود، خودداری کرده است. اکنون صداهای خشمگین کاهنان شنیده می شد که تاثیر اعمال تحریک آمیز مسیح را در سرتاسر کشور اعلام می کردند. کاهنان گفتند که: « او در سرتاسر یهودیه مردم را با تعالیم خود تحریک می کند. از جلیل آغاز کرده و حال بدینجا نیز رسیده است ».

پیلاتُس قصد نداشت که مسیح را محکوم کند. او می دانست که یهودیان به

خاطر نفرت و تعصب او را متهم کرده اند. پیلاتس از وظیفه خویش آگاه بود. عدالت اقتضا می کرد که مسیح سریعاً آزاد شود. اما پیلاتس از خصوصت و شرارت مردم بیم داشت. اگر او از محکوم کردن مسیح و تسليم او به مردم خود داری می کرد، آشوب به راه می افتاد و این چیزی بود که پیلاتس از مواجه شدن با آن در هراس بود. هنگامی که پیلاتس شنید مسیح اهل جلیل است، تصمیم گرفت که او را نزد هیرودیس، حاکم آن ناحیه که در آن هنگام در اورشلیم بود، بفرستد. به این طریق، پیلاتس قصد داشت که مسئولیت محاکمه عیسی را به گردن هیرودیس بیندازد. او همچنین قصد داشت که با استفاده از این فرصت اختلاف قدیمی میان خود و هیرودیس را بهبود بخشد. و همین طور هم شد و این دو حاکم بر سر محاکمه منجی با یکدیگر مجدداً پیوند دوستی برقرار کردند.

پیلاتس مجدداً عیسی را به نگهبانان تسليم کرد و در میان استهزا و دشنام جمعیت، او را به سوی کاخ هیرودیس بردند. « هیرودیس چون عیسی را دید، بسیار شاد شد ». او هرگز پیش از آن منجی را ندیده بود، اما، « دیر زمانی خواهان دیدار وی بود، پس بنابرآنچه در باره عیسی شنیده بود، امید داشت آیتی از او ببیند ». هیرودیس، همان کسی بود که دستهای او به خون یحیی تعمید دهنده آغشته شده بود. نخستین باری که هیرودیس در باره عیسی شنید، وحشت زده شده و گفته بود: « این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کرم و اکنون از مردگان برخاسته است » و « از همین روزت که این اعمال قدرتمند از او به ظهور می رسد » (مرقس باب ۶ آیه ۱۶ و متى باب ۱۴ آیه ۲). با این وجود، هیرودیس میل داشت که عیسی را ببیند. اکنون فرصت مناسبی برای نجات جان این نبی فراهم شده بود و هیرودیس امیدوار بود که با نجات دادن جان عیسی، خاطره سر آغشته به خون یحیی را که بر روی دیس بزرگی گذاشته شده و به حضور او آورده شده بود را برای همیشه از ذهن و خاطره خود بیرون کند. هیرودیس هم چنین میل داشت که کنجکاوی خود را ارضاء کند و تصوری کرد که اگر به مسیح امید به آزاد شدن داده شود، او حاضر خواهد بود تا هرچه را که از او درخواست شود، انجام دهد.

عده بسیاری از کاهنان و روسای قوم یهود به همراه مسیح به نزد هیرودیس آمدند. و هنگامی که منجی را به درون سالن محاکمه آوردند، این مقامات، همگی با هیجان سخن گفته و به اتهامات نسبت داده شده به مسیح تاکید و پافشاری می کردند. اما هیرودیس به اتهامات ایشان توجه نکرده و دستور داد که همگی سکوت کرده و به او فرصت دهنند تا مسیح را مورد سوال قرار دهد. او دستور داد تا زنجیر را از دست های مسیح باز کنند و همزمان دشمنان مسیح را به خاطر بد رفتاری و خشونت مورد سرزنش قرار داد. هیرودیس در حالی که با دلسوزی به چهره آرام نجات دهنده جهان می نگریست، در چهره او به جز حکمت و پاکی چیز دیگری مشاهده نکرد. او نیز همانند پیلاتس متقادع شد که مسیح به واسطه کینه و

دشمنی یهودیان مورد اتهام قرارگرفته است.

هیرودیس، پرسش‌های بسیار از عیسی کرد، اماً عیسی پاسخی به او نداد، بدستور پادشاه، اشخاص مغلول و از کار افتاده فرا خوانده شدند و از مسیح خواسته شد که با انجام معجزاتی، ادعاهای خویش را اثبات کند. هیرودیس به عیسی گفت، مردم می‌گویند که تو می‌توانی مریضان را شفا دهی. و من مشتاق هستم که بینم آوازه تو که همه جا پیچیده است بد وانمود نگرددیده. عیسی پاسخی نداد و هیرودیس همچنان پافشاری کرده و گفت، اگر تو می‌توانی برای دیگران معجزه بکنی، اکنون به خاطر جان خودت معجزه بکن زیرا انجام آن مشکل تو را رفع خواهد کرد. هیرودیس بار دیگر دستور داد، آیینی به ما نشان بده که قدرت تو را که در همه جا شایع شده است اثبات کند. اماً مسیح مانند کسی بود که نه می‌دید و نه می‌شنید. پسر خدا طبیعت بشری را برخود گرفته بود و می‌باشد همان کاری را که افراد در شرایط مشابه انجام می‌دهند، انجام می‌داد. بنابراین نمی‌باشد با انجام معجزه خود را از تحمل درد و حقارتی که انسان در هنگام قرارگرفتن در موقعیت مشابه متحمل می‌شد خلاص می‌کرد.

هیرودیس قول داد که اگر مسیح در حضور او معجزاتی انجام دهد، او را آزاد کند. متهم کنندگان مسیح با چشمان خود معجزات خارق العاده او را دیده بودند. آنان شنیده بودند که او به گور فرمان داده بود تا مرد خود را رها کند. آنان دیده بودند که مرد با اطاعت از کلام او از مرگ برخاسته بود. بنابراین از اینکه مبادا عیسی اکنون در حضور هیرودیس معجزه‌ای انجام دهد، ترس بر ایشان مستولی شده بود. کاهنان و روسای یهود بیشتر از هر چیزی از نمایش قدرت مسیح می‌ترسیدند. نمایش چنین قدرتی، تمامی نقشه‌های آنان را افشاء کرده و به بهای زندگی شان تمام می‌شد.

کاهنان و روسای یهود، بار دیگر با نگرانی و اضطراب بر اتهامات خود نسبت به عیسی پافشاری کردند. آنان با فریاد اعلام می‌کردند که او خائن و کفرگو است و معجزات خود را از طریق قدرت بعلزیول، سرور تاریکی انجام می‌دهد. مردم حاضر در تالار کامل‌گیج و آشفته شده بودند و عده‌ای چیزی را فریاد می‌زدند و عده‌ای دیگر چیز دیگری را.

وجدان هیرودیس، اکنون بسیار کمتر از موقعی که در مقابل در خواست هیرودیا برای سر یحیی تعمید دهنده از ترس برخود می‌لرزید، حساس بود. او برای لحظاتی، عذاب دردنگ ناشی از عمل وحشتناک خود را احساس کرده بود، اماً درک اخلاقی او به خاطر هرزگی و بی‌بند و باری، هرچه بیشتر و بیشتر فاسد شده بود. او اکنون چنان بی‌عاطفه شده بود که می‌توانست حتی به مجازات کردن یحیی تعمید دهنده مباهاهات کند. هیرودیس اکنون با تهدید کردن عیسی، پی‌درپی اعلام می‌کرد که قدرت آزاد کردن یا محکوم کردن او را دارد. اماً عیسی همچنان در

مقابل او سکوت کرده بود، چنانکه گویی سخنان او را نمی شنید. هیرودیس از سکوت عیسی بسیار خشمگین بود و به نظر می رسید که اقتدار او کاملاً مورد بی اعتنای قرار گرفته باشد. برای پادشاه مغدور و متکبر، اینگونه بی اعتنای بسیار توهین آمیزتر از سرزنش آشکار تلقی می شد. هیرودیس بار دیگر با عصبانیت، عیسی را که ساکت و بی حرکت ایستاده بود، تهدید نمود. رسالت مسیح در این جهان، ارضاء حس کنجکاوی و پاسخ گفتن به سوالات بیهوده نبود. او آمده بود تا شکسته دلان را شفا بخشد. اگر سخنان عیسی می توانست روح آزرده و گناهکاری را شفا بخشد، او مطمئناً سکوت نمی کرد. اما او برای کسانی که می خواستند حقیقت را زیر پاهای ناپاکشان لگد مال کنند، سخنی برای گفتن نداشت.

مسیح می توانست سخنانی بر زبان آورد که بر گوش پادشاه سنگدل رسوخ کند. او می توانست با قراردادن تمامی گناهان هیرودیس در پیش روی او و یادآوری محکومیت قریب الوقوع او، وی را وحشت زده کند. اما سکوت منجی شدیدترین توبیخی بود که او می توانست انجام دهد. هیرودیس حقایقی را که از سوی بزرگترین نبی یعنی یحیی تعمید دهنده به او گفته شده بود، انکارکرده بود و هیچ پیام دیگری را نمی بایستی دریافت می کرد. پادشاه آسمان برای هیرودیس کلامی برای گفتن نداشت، گوشی که همواره برای شنیدن اندوه و مصیبت انسان آماده بود، جای برای شنیدن دستورات هیرودیس نداشت. چشمانی که همواره با شفقت و همدردی و با محبت آمرزنه به گناهکاران نادم نگریسته بود نمی توانست به هیرودیس نظر کند. لب هایی که همواره موثرترین و خارق العاده ترین حقایق را بر زبان آورده و با لحنی محبت آمیز با گناهکارترین و فاسد ترین افراد سخن گفته بود، اکنون در مقابل پادشاهی متکبر که هیچ نیازی به منجی احساس نمی کرد، بسته بود.

چهره‌ی هیرودیس از خشم برافروخته بود. او رو به جمعیت کرده و با عصبانیت عیسی را به عنوان شیاد اعلام کرد. سپس به مسیح گفت، اگر ادعای خود را اثبات نکنی، تو را به سربازان و مردم تسليم خواهم کرد. و آنان تو را مجبور به سخن گفتن خواهند کرد. اگر شیاد باشی، سزاوار مرگ خواهی بود و اگر پسر خدا هستی، با انجام معجزه‌ای جان خود را نجات ده.

هنوز سخنان هیرودیس خاتمه نیافته بود که جمعیت به سوی مسیح هجوم برند. آنان مانند حیوانات درنده به سوی طعمه خود حمله کردند. عیسی به این طرف و آن طرف کشانده می شد و هیرودیس نیز در تحریر کردن پسر خدا به جمعیت ملحق شده بود و اگر سربازان رومی مداخله نمی کردند و جمعیت عصبانی را عقب نمی زدند، منجی را نکه می کردند.

« آنگاه هیرودیس و سربازانش نیز به او بی حرمتش کردند و به استهزايش گرفتند. سپس ردایی فاخر بر او پوشاندند ». سربازان رومی نیز در استهزاکردن منجی به

ایشان پیوستند. افراد شریر، سربازان فاسد با کمک هیرودیس و مقامات یهود با انجام این اعمال شریرانه سعی کردند تا مسیح را تحیریک کنند. با این وجود نتوانستند در شکیبای الهی منحی خلی وارد کنند.

شکنجه گران مسیح در تلاش بودند تا شخصیت او را با شخصیت خودشان محک بزنند زیرا آنان او را بدتر از خودشان به مردم معرفی کرده بودند. اماً در پس ظاهر موجود، صحنه دیگری خود را تحمیل کرده بود. - صحنه ای که شکنجه گران مسیح، یک روز، آن را با تمام شکوه و جلالش خواهند دید. در میان جمعیت، کسانی بودند که در حضور مسیح به رعشه افتاده بودند. در همان هنگام که جمعیت گستاخ با استهزا در مقابل عیسی تعظیم می کرد، عده ای از مردم که برای همان منظور به جلو آمده بودند، در سکوت و ترس باز گشته بودند، هیرودیس متقادع و محکوم شده بود و آخرین پرتوهای روشن مرحمت بر قلب بی عاطفه و گناهکار او می تایید. او فهمیده بود که عیسی یک انسان معمولی نبود، زیرا الوهیت در جسم انسانی می درخشید. درست از همان لحظه ای که مسیح از سوی استهزأکنندگان، زانیان و جانیان احاطه شده بود، هیرودیس احساس کرده بود که خدا را بر تخت پادشاهی نظاره می کند. او با اینکه سنگدل و بی عاطفه بود، اماً جرات نکرد که محکومیت مسیح را تایید کند. او می خواست که خود را از مسئولیت وحشتناک محکوم کردن عیسی خلاص کند، بنابراین مجدداً عیسی را برای محاکمه به حضور پیلاتس فرستاد.

پیلاتس بسیار نگران و ناخشنود شد و هنگامی که یهودیان با زندانی خود به نزد او بازگشتند، او با بی حوصلگی ازانان پرسید که چه کاری می تواند بر ایشان انجام دهد. او سران کاهنان و بزرگان قوم و مردم را فرا خواند و به آنها گفت « این مرد را به تهمت شوراندن مردم، نزد من آورید. من در حضور شما او را آزمودم و هیچ دلیلی بر صحبت تهمت های شما نیافتم ». او به ایشان گفت که آنان اتهامات بسیاری را به عیسی وارد کرده اند اماً نتوانسته اند حتی یکی از اتهامات او را اثبات کنند. او، عیسی را نزد هیرودیس، والی جلیل و یکی از هموطنان خود فرستاده بود اماً هیرودیس نیز دریافتہ بود که عیسی کاری نکرده که مستحق مرگ باشد. بنابراین به ایشان گفت: « او را تازیانه می زنم و آزاد می کنم ».

پیلاتس با این سخنان ضعف خویش را آشکار کرد. او به کاهنان و روسای یهود اعلام کرده بود که عیسی بیگناه است، با این حال مایل بود که برای فرو نشاندن خشم یهودیان و متهم کنندگان مسیح، او را تازیانه بزند. او می خواست برای سازش با کاهنان و جمعیت طرفدار آنان، عدالت و اصول اخلاقی را قربانی کند. اتخاذ چنین تصمیمی، او را در وضعیت نامطلوبی قرار داد. جمعیت از مُردد بودن او سوء استفاده کرده و با فریاد و هیاهو خواستار کشته شدن زندانی شد. پیلاتس اگر در همان ابتدا موضع محکمی اتخاذ می کرد و از محکوم کردن عیسی که بی

گناه بود خودداری می‌ورزید، می‌توانست خود را از عذاب روحی و احساس پشیمان کشنده‌ای که بعدها با آن روپرتو می‌شد، نجات دهد. اگر او براساس اعتقاد خود عمل می‌کرد، یهودیان جرات نمی‌کردند برای او تعیین تکلیف کنند. مسیح، اگر کشته می‌شد، گناه کشتن او بر دوش پیلاتس قرار نمی‌گرفت. اماً پیلاتس با هر اقدامی که به عمل می‌آورد، برخلاف وجدان خویش عمل می‌کرد. او خود را از قضاوت منصفانه و بی‌طرفانه معذور داشته بود و اکنون خود را در مقابل کاهنان و روسای یهود کاملاً عاجز و درمانده حس می‌کرد. اراده سست و متزلزل او موجب نابودی وی شد.

حتی حالا هم، پیلاتس به حال خود رها نشده بود که کورکورانه رفتار کند. خداوند از طریق پیامی به او در باره کاری که در شُرف انجام آن بود، هشدار داد. در پاسخ به دعاهای مسیح، همسر پیلاتس از سوی فرشتگان آسمان ملاقات شده بود و او در خواب، مسیح را ملاقات و با وی گفتگو کرده بود. همسر پیلاتس یهودی نبود، اماً هنگامی که در خواب به مسیح نگریسته بود، در رسالت و شخصیت وی هیچ تردیدی نداشت، او مسیح را که سرور آسمان بود، شناخت. او دست های بسته عیسی را دید که همچون دستهای جنایتکاری محکم بسته شده بود. او هیرودیس و سربازانش را دید که مشغول انجام کار وحشتناکی بودند. او کاهنان و روسای قوم یهود را دید که با قلبی آکنده از کینه و حسادت به متهم کردن مسیح مشغول بودند. او سخنان یهودیان را که می‌گفتند: « ما را شریعتی است که بنابرآن او باید بمیرد » شنید. او دید که پیلاتس بعد از اینکه اعلام کرده بود « در او گناهی نیافتم » او را برای تازیانه زدن تسليم کرده بود. او محکومیت مسیح را که از سوی پیلاتس اعلام می‌شد، شنید. و او را دید که عیسی را به قاتلانش تسليم می‌کرد. او صلیب مسیح را در جلبتا دیده و دید که زمین در لفافه ای از تاریکی پوشانده شده بود و فریاد اسرارآمیز « دیگر تمام شد » را شنید. با این وجود، صحنه دیگری توجه او را به خود جلب کرد. همسر هیرودیس مسیح را سوار بر ابری سفید و عظیم دید، در حالی که قومها از جوش و خروش دریا پریشان بودند و قاتلان او از حضور پرجلال وی می‌گریختند. او با فریاد وحشت از خواب بیدار شده و در همان لحظه برای همسرش پیغام فرستاد.

هنگامی که پیلاتس بر مسند داوری نشسته بود، پیکی از میان جمعیت عبورکرده و پیغام همسر وی را به او تقدیم کرد. مضمون پیام این بودکه، « تو را با این مرد بی گناه، کاری نباشد، زیرا امروز خوابی در باره او دیدم که مرا بسیار رنج داد ».

با دریافت پیغام، رنگ از رخ پیلاتس پرید. او به واسطه احساسات متناقض خویش، سردرگم و آشفته شده بود، و درست در حالی که تصمیم داشت تا اعلام حکم را به تاخیر اندازد، کاهنان و روسای یهود افکار مردم را تحریک می‌کردند. اکنون پیلاتس رسمی را به یاد آورد که ممکن بود نجات مسیح را تضمین کند. والی را

رسم بر این بود که هنگام عید یک زندانی را به انتخاب مردم آزاد سازد. این رسم اختراع مشرکین بود و ذره ای از عدالت در آن یافت نمی شد. اما یهودیان برای آن ارزش زیادی قائل می شدند. در آن زمان مقامات روم شخصی به نام باراباس را دستگیر کرده و به مرگ محکوم کرده بودند. این شخص مدعی شده بود که مسیح می باشد و اقتدار خود را در بنیان نهادن یک نظام متفاوت که بتواند به کار جهان نظم و ترتیب ببخشد، اعلام کرده بود. او تحت توهمنات شیطانی اعلام کرده بود که هرچه را که از راه دزدی و راهزنشی کسب کند متعلق به او خواهد بود. او از طریق عوامل شیطانی کارهای خارق العاده ای را انجام داده بود و در میان مردم پیروانی کسب کرده بود و بر علیه دولت روم آشوب به راه اندخته بود. او تحت پوشش شور و هیجان مذهبی به تبهکاری عنان گسیخته تبدیل شده بود که قاطعانه به دنبال خشونت و عصیان بود. پیلاتس با دادن اختیار به مردم برای انتخاب بین باراباس و عیسی، قصد داشت حس عدالت خواهی مردم را تحریک کند. او امیدوار بود که همدردی آنان را نسبت به عیسی در مخالفت با کاهنان و مشایخ یهود کسب کند. بنابر این روی به جمعیت نموده و پرسید: « چه کسی را می خواهید برایتان آزاد کنم، باراباس را یا عیسی معروف به مسیح را؟ ».

فریاد پاسخ جمعیت همانند نعره درندگان وحشی به گوش رسید، « باراباس را برای ما آزاد کن! ». آنان فریاد می زندند، باراباس! باراباس! پیلاتس تصویر کرد که شاید مردم متوجه سوال وی نشده اند، بنابراین بار دیگر ازانان پرسید: « آیا می خواهید که پادشاه یهود را برایتان آزاد کنم؟ « اما آنان بلندتر فریاد زندند: او را از میان بردار و باراباس را برای ما آزاد کن ». پیلاتس از آنان پرسید: « پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟ ». بار دیگر جمعیت همانند دیوها نعره برآورد، « مصلوبش کن ». پیلاتس مضطرب و پریشان شد. او فکر نمی کرد که موضوع به اینجا ختم شود. پیلاتس، از تسليم کردن مردی بی گناه برای خفت بارترين و بيرحمانه ترين مرگ، اکراه داشت. بعد از اينکه فریاد و هیاهوی جمعیت متوقف شد، او روی به جمعیت کرده و گفت: « چرا؟ چه بدی کرده است؟ ». اما کار از کار گذشته بود. و مردم خواهان آزادی او نبودند، بلکه می خواستند او محکوم شود.

پیلاتس همچنان کوشید که او را آزاد کند. « او برای سومین بار از ایشان پرسید: « چرا؟ چه بدی کرده است؟ من که هیچ سببی برای کشتن او نیافتم. »

پس او را تازیانه می زنم و آزاد می کنم. « اما آنان با فریاد بلند به اصرار می خواستند مصلوب شود... بر مصلوبش کن، مصلوبش کن » ضعف و تزلزل پیلاتس موجب شده بود تا غوغای آشوب هر لحظه بیشتر و بیشتر شود.

آنگاه عیسی را در حالی که خسته و ناتوان شده بود، در مقابل انظار مردم تازیانه زدند. آنگاه سربازان، عیسی را به صحن کاخ، یعنی کاخ والی برداشتند. و همه گروه سربازان را نیز گرد هم فرا خواندند. سپس خرقه ای ارغوانی بر او پوشانیدند و تاجی

از خار بافتند و بر سرش نهادند. آنگاه شروع به تعظیم کرده، می گفتند: « درود بر پادشاه یهود و با چوب بر سرش می زدند و آب دهان بر او انداخته، در برابر بش زانو می زدند و ادای احترام می کردند ». هر از گاهی، دستی شریر، چوبی را که سربازان در دست عیسی گذاشته بودند، چنگ زده و بر تاج خاری که بر سروی گذاشته شده بود می کویید. با فرو رفتن خار بر سر او، خون از پیشانی او جاری شده بود.

ای آسمان و ای زمین در شگفت شوید! ظالم و مظلوم را بنگرید. جمعیتی خشمگین منجی جهان را احاطه کرده بود. فریاد استهزا و تمسخر با دشنام های زشت وکفرآمیز درهم آمیخته بود. تولد محقرانه و زندگی متواضعانه او از سوی گروهی مورد تمسخر بی رحمانه قرار می گرفت. ادعای او مبنی بر پسر خدا بودن، مورد تمسخر قرارگرفته و شوخی های زشت و توهین آمیز در باره او؛ بر زبان مردم جاری می شد.

شیطان جمعیت بی رحم را در دشنام دادن به منجی، رهبری می کرد. نقشه شیطان این بود که مسیح را تحریک به تلافی جویی کرده و یا اینکه او را وادار کند تا با انجام معجزه ای خود را نجات دهد و بدین ترتیب نقشه نجات و رستگاری را برای همیشه از میان بردارد. وجود کوچکترین خدشه ای در زندگی مسیح و شکست او در تحمل آزمایش وحشتناک موجب می شد که برّه خداوند نتواند خود را به عنوان قربانی کامل و عالی تقدیم کند و بدین ترتیب نجات انسان با شکست مواجه می شد. اما او کسی که می توانست با صدور فرمانی لشکریان آسمان را به یاری بطلبد – او که می توانست با نشان دادن جلال و شکوه الهی، آزار دهنده‌گان خود را در ترس و وحشت متفرق کند، با صبر و شکیبایی بی نظیری در مقابل زشت ترین دشنام ها و خشونت ها گردن نهاده بود.

دشمنان مسیح از او خواسته بودند تا برای اثبات الوهیت خویش معجزه ای انجام دهد. اما آنان به مراتب از شواهد بزرگتری برخوردار بودند. همانطور که بی رحمی و قساوت شکنجه گران مسیح آنان را به مرتبه ای پائین تر از انسان و به شباهت شیطان در آورده بود، همین طور فروتنی و شکیبایی مسیح او را به مقامی بالاتر از مقام انسانی تعالی بخشیده و شباهت او را به خداوند اثبات کرد. خواری و تحقیر او وثیقه ای برای تعالی وی شد. قطرات خونی که از سر مجرح مسیح بر پیشانی او جاری بود، نشانه ای از مسح شدن او با « روغن شادمانی » بود، (عبرانیان باب ۱ آیه ۹).

شیطان از اینکه می دید در مقابل دشنام و خشونتی که به وی تحمیل می شد، لب به شکوه و شکایت نمی گشود، بسیار ناراحت و عصبانی شده بود. مسیح اگرچه طبیعت انسانی به خود گرفته بود اما از تحمل و شکیبایی الهی برخوردار بود و تحت هیچ شرایطی از اراده پدر دور نشد. هنگامی که پیلاتس عیسی را تسليم

کرد تا تازیانه خورده و استهزا شود، تصور می کرد که احساس ترحم، جمعیت برانگیخته خواهد شد. او امیدوار بود که آنان چنین تنبیه‌ی را کافی بدانند. او حتی تصور می کرد که حس کینه و دشمنی کاهنان نیز ارضاء خواهد شد. اماً یهودیان با اشتیاق شدیدی که داشتند، چنان مجازاتی را برای مردی که بی گناه معرفی شده بود کم می دیدند. آنان می دانستند که پیلاتس در تلاش بود تا زندگی زندانی را نجات بدهد و آنان مصمم بودند که عیسی نباید رها شود.

آن مตوجه شدند که پیلاتس برای خشنود کردن ایشان عیسی را تازیانه زده است و با خود گفتند که اگر در تصمیم خود برای محکوم کردن عیسی پافشاری کنند، به نتیجه خواهند رسید.

پیلاتس، در آن موقع دستور داد تا باراباس به دادگاه آورده شود و سپس در حالی که دو زندانی را در کنار هم قرار داد با اشاره به منجی و با صدایی ملتمسانه گفت: « اینک پادشاه شما ». « من او را به نزد شما می آوردم اماً بدانید که من هیچ تقصیری در او نیافتم ».

پسر یگانه خدا در جامه ارغوانی و با تاجی از خار ایستاده بود و خون از پشت تازیانه خورده او جاری بود. صورت او از خون پوشانده شده و آثار خستگی و درد در چهره او دیده می شد. با این حال سیمای او هرگز تا آن زمان این چنین زیبا به نظر نرسیده بود. در سیمای او نه تنها نشانی از خشم دیده نمی شد بلکه آرامش، متناسب و دلسوزی نسبت به دشمنان بیرحمش مشاهده می شد. رفتار او نه از روی ضعف و بزدلی، بلکه از روی قدرت و ناشی از تحملی بزرگوارانه بود. اماً شخصیت باراباس که در کنار عیسی ایستاده بود، کاملاً مغایر بود. در خطوط چهره او، شرارت و سنگدلی وی را آشکار می ساخت. تفاوت آشکار میان شخصیت مسیح با باراباس جمعیت حاضر را آنچنان تحت تأثیر قرارداده بود که عده ای می گریستند. و هر چه قدر که به عیسی می نگریستند دلهای ایشان سرشار از همدردی و دلسوزی می شد و حتی کاهنان و روسای یهود نیز مجاب شده بودند که او همان بود که ادعا کرده بود.

سریازان رومی که مسیح را احاطه کرده بودند، همگی سنگدل نبودند، عده ای از آنان با جدیت به سیمای منجی نگاه می کردند تا شاید در رفتار و شخصیت او نشانه ای از خطر ناکی و تبهکاری ببینند. آنان هر از گاهی با تتر و بیزاری به باراباس نظر می کردند. برای شناخت کامل باراباس نیازی به بصیرت عمیق نبود. سریازان مجددًا متوجه عیسی شده و با احساس دلسوزی و مهربانی به چهره آسمانی وی می نگریستند. چهره آرام و مطیع مسیح چنان بر ذهن ایشان نقش بسته بود که هرگز نمی توانستند آن را به دست فراموشی بسپارند.

پیلاتس از شکیبایی منجی کاملاً حیرت زده شده بود. او تردیدی نداشت که

مشاهده منجی و مقایسه او با باراباس احساس همدردی یهودیان را برخواهد انگیخت. اما او کینه و دشمنی تعصب آمیز کاهنان را نسبت به عیسی که به عنوان نور عالم، گناهان و خطاها را آشکار کرده بود، درک نمی کرد، آنان خشم جمعیت را برانگیخته و بار دیگر، کاهنان، روسای قوم و مردم یکصدا فریاد برآوردند که: « مصلوبش کن، مصلوبش کن ». سرانجام پیلاتس در مقابل قساوت توجه ناپذیر مردم تحمل خویش را از دست داده و با نومیدی فریاد برآورد، « او را بگیرید و بر صلیبیش کنید، اما من در او هیچ گناهی نیافتم ».

پیلاتس، والی رومی اگر چه با صحنه های خشونت آشنا بود، اما با زندانی رنجیده ای که از سوی او محکوم و تازیانه خورده بود و با پیشانی خونین و پشت زخمی در مقابل او ایستاده بود، احساس همدردی می کرد، اما کاهنان اعلام کردند که، « ما را شریعتی است که بنابرآن او باید بمیرد، زیرا ادعا می کند پسر خداست ».

پیلاتس هراسان شده بود. او اگر چه از شخصیت و رسالت مسیح اطلاع درستی نداشت، اما به طور مبهم و نامشخصی به برتری خداوند نسبت به انسان، ایمان داشت. فکری که قبلایکبار از ذهن او گذشته بود، اکنون به صورتی واضح تر در ذهن او شکل گرفته بود. او در مورد الوهیت کسی که با جامه ارغوانی و تاج خار بر سر در مقابل وی ایستاده بود تردید داشت. بنابراین مجدداً به درون کاخ باز گشت و از عیسی پرسید: « تو از کجا آمده ای؟ ». اما عیسی پاسخی به او نداد. منجی در مورد رسالت خویش به عنوان شاهد راستی و حقیقت با پیلاتس سخن گفته بود اما پیلاتس حقیقت را نادیده گرفته بود. او با تسلیم شدن در مقابل درخواست کاهنان و روسای یهود، از اقتدار خویش در اجرای عدالت سوء استفاده کرده بود و بدین ترتیب عیسی حقایق بیشتری را در دسترس وی قرار نداده بود. پس پیلاتس او را گفت: « به من هیچ نمی گویی؟ آیا نمی دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبیت کشم؟ عیسی گفت: هیچ قدرت بر من نمی داشتی، اگر از بالا به تو داده نشده بود، از این رو، گناه آن که مرا به تو تسلیم کرد، بسی بزرگتر است ».

بدین ترتیب، منجی در میان درد و رنج شدید، عمل والی رومی را که او را برای مصلوب شدن تسلیم می کرد به اندازه ممکن توجیه کرد. چه صحنه مبهوت کننده ای که آمرزش او را به جهان و در همه دوران ها تقدیم می نمود. چه نوری بر شخصیت خود می تابانید، او که داور همه زمین است!

عیسی به پیلاتس گفت: « گناه آن که مرا به تو تسلیم کرد، بسی بزرگتر است ». منظور عیسی، قیafa کاهن اعظم و نماینده قوم یهود بود. کاهنان و روسای قوم یهود از اصول حاکم بر مقامات رومی اطلاع داشتند. آنان حقایق مربوط به مسیح را در نبوتهای عهد عتیق مطالعه کرده بودند و از تعالیم مسیح و مهجزات او آگاهی داشتند. حکام یهود شواهد غیر قابل تردیدی را در باره الوهیت مسیح دریافت

کرده بودند، اما آنان وی را به مرگ محکوم کردند. آنان نیز بر اساس اعمال خود داوری خواهند شد.

در محکوم کردن مسیح، بزرگترین گناه و سنگین ترین مسئولیت، متوجه کسانی است که در میان قوم از عالی ترین مقام برخوردار بودند. و آنان به جای امانت داری از حقایق مقدس، با بی شرمی به آن خیانت کردند. پیلاتس، هیرودیس و سربازان رومی به طور نسبی از شخصیت عیسی بی اطلاع بودند. آنان قصد داشتند که با بد رفتاری نسبت به عیسی، کاهنان و روسای یهود را خشنود سازند. آنان از حقایق فراوانی که در اختیار قوم یهود قرارداده شده بود، محروم و بی اطلاع بودند. اگر حقایق الهی در اختیار سربازان رومی قرارداده می شد، آنان، همانند یهودیان با عیسی رفتار نمی کردند.

بار دیگر پیلاتس کوشید تا منجی را آزاد کند، اما یهودیان فریاد زنان گفتند: « اگر این مرد را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی » و بدین ترتیب کاهنان ریاکار به دوستی با قیصر تظاهر کردند. و در میان همه مخالفان حکومت روم، مخالفت یهودیان با سلطه رومیان از همه شدیدتر بود، اما هنگامی که موقعیت و فرصت مساعدی بدست می آوردند، در تحمیل مقررات ملی و مذهبی خود از مستبدانه ترین روش‌ها استفاده می کردند. اما اکنون که قصد داشتند تا هدف بی رحمانه خود را در مورد عیسی به اجراء درآورند، از حاکمیت و قدرت قیصر تمجید می کردند. آنان برای تکمیل نقشه نابودی مسیح، وفاداری خود را به حاکمیت بیگانه اعلام کردند که از آن نفرت داشتند.

سران کاهنان در پاسخ به سوال پیلاتس گفتند: « هرکه ادعای پادشاهی کند، بر ضد قیصر سخن می گوید ». پیلاتس با شنیدن این سخنان تحت تاثیر قرارگرفت زیرا از سوی دولت روم در مظان اتهام قرارداشت و می دانست که چنین گزارشی به مقامات روم موجب نابودی وی خواهد شد. او هم چنین می دانست که اگر مانع کار یهودیان شود، خشم آنان متوجه وی خواهد شد. و آنان برای انتقام جویی از هیچ اقدامی فروگذار نخواهند کرد. پیلا تُس پافشاری یهودیان را در انتقام جویی از مسیح که بدون هیچ دلیلی از وی متغیر بودند، به عنوان الگویی در مد نظر داشت.

آنگاه، پیلاتس بر مسنده داوری نشست و با نشان دادن عیسی به مردم گفت « اینک پادشاه شما ». آنها فریاد برآوردهند « او را از میان بردار، او را از میان بردار و بر صلیبیش کن ». پیلاتس با صدایی بلند فریاد برآورد: « آیا پادشاهتان را مصلوب کنم؟ اما از زبان کفرآمیز و ناسزا گوی کاهنان این سخنان جاری شد که، ما را پادشاهی نیست جز قیصر ».

بدین ترتیب قوم یهود با انتخاب پادشاهی مشرك از حکومت دینی فاصله

گرفت. آنان خداوند را به عنوان پادشاه خویش انکار کردند و از آن به بعد نجات دهنده‌ای نداشتند. آنان پادشاهی به جز قیصر نداشتند و کاهنان و معلمین یهود، قوم را به سوی چنین شرایطی سوق دادند. آنان در مقابل پیامدهای وحشتناک بعدی مسئول بودند و گناه و هلاکت یک قوم مغلول رهبران دینی آن بود.

« چون پیلاتس دید که کوشش بیهوده است و حتی بیم شورش می‌رود. آب خواست و دستهای خود را در برابر مردم شست و گفت من از خون این مرد بری هستم. خود می‌دانید! ». پیلاتس با ترس و محکومیت به منجی می‌نگریست. در میان انبوه جمعیت، سیمای عیسی از همه آرام تر بود. و بر بالای سر او نور ملایمی می‌درخشید. پیلا تُس در درون خود می‌گفت که او خداست. او به جمعیت نگریسته و اعلام کرد، من از خون او بری هستم. او را بگیرید و مصلوبش کنید، اماً بدانید ای کاهنان و روسای یهود، من او را مردی عادل اعلام می‌کنم. و خدا، کسی که او، ادعا می‌کند پدر وی است، نه مرا بلکه شما را به خاطر این روز داوری کند. سپس به عیسی گفت، مرا به خاطر اعمالم ببخش، من نمی‌توانم تو را آزاد سازم و پس از اینکه عیسی را تازیانه زد، او را تسليم کرد تا مصلوبش کنند.

پیلاتس قصد داشت عیسی را آزاد سازد، اماً دید که نمی‌تواند این کار را انجام دهد و در عین حال مقام و موقعیت خویش را حفظ کند. بنابراین برای اینکه قدرت دنیوی خود را از دست ندهد، زندگی مرد بی‌گناهی را قربانی می‌کند. امروز نیز هستند کسانی که به خاطر موقعیت‌های دنیوی، اصول را قربانی می‌کنند. مسئولیت و بیداری یک چیزی را خاطر نشان می‌کنند و منافع شخصی چیز دیگری را. جریان حوادث افراد را در مسیر غلطی قرارمی‌دهد و کسی که با شیطان مصالحه کند در ظلمت گناه از بین خواهد رفت. پیلاتس در مقابل در خواستهای کاهنان و مردم تسليم شده برای این که موقعیت و مقام خویش را در معرض خطر قرار ندهد، عیسی را تسليم کرد تا مصلوب شود. اماً علیرغم دور اندیشه و احتیاط، همان چیزی که او را وحشت زده می‌کرد، بر سرش آمد. مدت زمان کوتاهی پس از مصلوب شدن مسیح، او از تمامی افتخارات خویش محروم شده و از مقام عالی خود خلع گردید و بقیه عمر خود را با غروری جریحه دار شده و عذاب و جدان سپری کرد. بنابراین همه کسانی که با گناه آشتبانی می‌کنند، چیزی جز اندوه و نابودی کسب نخواهند کرد. « راهی است که به نظر آدمی مستقیم می‌نماید، اماً عاقبت آن طریق موت است » (امثال ۱۴ آیه ۱۲).

هنگامی که پیلاتس خود را از خون عیسی بری دانست، قیافا با گستاخی پاسخ داد: « خون او برگردن ما و فرزندان ما باد! ». مسئولیت چنین وحشتناکی از سوی کاهنان و روسای یهود به گردن گرفته شده و در فریاد وحشیانه مردم طنین انداز شد. تمامی مردم پاسخ دادند: « خون او برگردن ما و فرزندان ما باد ».

قوم اسرائیل تصمیم خود را گرفته بود. آنان به عیسی اشاره کرده و گفته بودند:

« او را نه، بلکه باراباس قاتل و سارق و نماینده شیطان بود. اما مسیح نماینده و معرف خداوند بود. مسیح طرد شده بود و باراباس انتخاب شده بود. آنان می باشند باراباس را داشته باشند. یهودیان با این انتخاب، کسی را پذیرفتند که از آغاز دروغگو و قاتل بود، شیطان رهبر ایشان بود و آنان به عنوان یک قوم می باشند فرمان او را اجراء می کردند و اعمال او را به جا آورده و حاکمیت او را تحمل می کردند. قومی که باراباس را به جای عیسی انتخاب کرده بود می باشند قساوت و بیرحمی باراباس را برای تمام عمر خویش احساس می کرد.

یهودیان با نگریستن به بره کوبیده شده خداوند فریاد برآوردن: « خون او برگردن ما و فرزندان ما باد ». این فریاد وحشتناک به حضور تخت خداوند بالا رفته بود. جمله اعلام شده از سوی ایشان، در دفترآسمان مکتوب شد. در خواست ایشان شنیده شد و خون پسر خدا به عنوان یک نفرین ابدی برگردن ایشان و فرزندانشان قرارگرفت.

این نفرین بعدها به شکل وحشتناکی در ویرانی و انهدام شهر اورشلیم درک شد. این نفرین برای مدت هجده قرن در اوضاع و شرایط قوم یهود تجلی کرده بود. آنان مانند شاخه ای جدا شده از تاک، خشک و بی ثمر بودند، شاخه ای که جمع آوری شده و در آتش سوزانده می شود. آنان در خلال قرنها از سرزمینی به سرزمین دیگر کوچ کرده و در گناهان خود هلاک می شدند.

دعای یهودیان که گفته بودند، خون او برگردن ما و فرزندان ما باد، در روز عظیم داوری به شکل بسیار وحشتناکی مستجاب خواهد شد. هنگامی که مسیح بار دیگر نه به عنوان زندانی محاصره شده از سوی اراذل واوباش، به این جهان بباید، افراد او را خواهند دید. آنان او را در مقام پادشاه آسمان خواهند دید. مسیح در جلال خویش و در جلال پدر و به همراه فرشتگان خواهد آمد. ده ها هزار فرشته به همراه فرزندان پیروزمند خداوند با محبتی عظیم و با شکوه، او را در طریق وی همراهی خواهند کرد. آنگاه مسیح بر تخت جلال خواهد نشست و تمام قومها در حضور او جمع خواهند شد و هر چشمی او را خواهد دید، حتی آنانی که نیزه بر پهلوی او زندن.

او به جای تاجی از خار، تاج جلال بر سر خواهد گذاشت و به جای جامه ارغوانی کهنه، جامه ای سفید و درخشان خواهد پوشید. « آن گونه که در جهان هیچ ماده ای نمی تواند جامه ای را چنان سفید گردد » (مرقس ۹ آیه ۳) و بر داوران او نوشته است، « شاه شاهان و رب الارباب » (مکافه ۱۹ آیه ۱۶). کسانی که او را استهزا کرده و عذاب داده بودند، درآنجا حضور خواهند داشت. کاهنان و روسای یهود منظره محاکمه عیسی را درکاخ پیلاتس مجدداً خواهند دید. تمامی حوادث همان گونه که در دفتر آتش مکتوب شده است، در مقابل ایشان ظاهر خواهد شد. آنگاه، آنانی که دعا کرده بودند، « خون او برگرد ما و فرزندان ما

باد » پاسخ دعايشان را درياافت خواهند كرد. سپس تمامی دنيا خواهند دید و خواهند فهميد. آنان خواهند فهميد که اين مردم بیچاره، عاجز و فانی بر عليه چه کسی و چه چیزی می جنگیدند. آنان با صدای حاکی از ترس و وحشت به کوهها و صخره ها خواهند گفت: « بر ما فرود آيید و ما را از روی آن تخت نشين و از خشم بره فرو پوشانيد. زيرا که روز بزرگ خشم آنان فرا رسیده و چه کسی را توان ايستادگی است؟ » (مکاشفه ۶ آيات ۱۶ و ۱۷).

۷۸ - « جلجتا »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۷:۵۳-۳۱؛ انجیل مرقس ۱۵:۲۰-۲۸؛ انجیل لوکا ۲۳:۱۶-۳۰؛ انجیل یوحنا ۱۹:۲۶-۴۶؛ تدوین گردیده است]

« و چون به مکانی که جلجتا نام داشت رسیدند، او را مصلوب کردند ». و « بدین سان » عیسی نیز بیرون دروازه شهر رنج کشید تا با خون خود، قوم را تقدیس کند. آدم و حوا از قوانین خداوند تخطی کرده و از باغ عدن رانده شدند. و مسیح جایگزین ما می بايستی بیرون از دروازه های اورشلیم رنج بکشد. او بیرون از دروازه شهر مصلوب شد، مکانی که قاتلان و تبهکاران مجازات می شدند. این سخنان که، « مسیح به جای ما لعن شد و این گونه ما را از لعنت شریعت باز خرید کرد » کلام سرشار از معنی است، (غلطیان ۳ آیه ۱۳).

جمعیت زیادی از کاخ پیلاتس تا جلجتا به دنبال عیسی به راه افتادند. خبر محکومیت مسیح در سراسر اورشلیم منتشر شده بود و مردم از هر طبقه و گروهی به سوی محل مصلوب شدن به راه افتادند. کاهنان و روسای یهود قول داده بودند که اگر مسیح به ایشان تسلیم شود، پیروان او را مورد ضرب و شتم قرار ندهند، بنابراین شاگردان و ایمانداران مسیح از شهرها و نواحی اطراف به مردمی که به دنبال او به راه افتاده بودند، ملحق شدند.

هنگامی که عیسی از دروازه کاخ پیلاتس عبور کرد، صلیبی که برای باراباس آماده شده بود، بر شانه های خونین او نهاده شد. دو نفر از همدستان باراباس که به مرگ محکوم شده بودند به همراه عیسی می بايستی مصلوب می شدند بنابراین صلیب بر دوش آنان نهاده شد. باری که بر دوش منجی گذاشته شده بود، برای او که در حال ضعف و رنج به سر می برد، بسیار سنگین بود. از هنگامی که شام آخر را با شاگردان گذرانده بود، نه غذا خورده بود و نه چیزی نوشیده بود. او در باغ جتسیمانی و در مبارزه با عوامل شیطانی رنج بسیاری را متحمل شده بود. او هم چنین درد و رنج ناشی از خیانت یهودا را تحمل کرده و دیده بود که شاگردان چگونه او را رها کرده و گریخته بودند. او از سوی کاهنان و نگهبانان دستگیر شده و به کاخ قیافا و سپس به کاخ پیلاتس فرستاده شده بود و از آنجا به نزد هیرودیس و سپس به نزد پیلاتس فرستاده شده بود. دشمنان مسیح در تمامی طول شب نهایت سعی خود را کرده بودند تا با دشنام و شکنجه و تازیانه، شخصیت او را امتحان کنند، اما مسیح شکست نخورد. او کلامی به جز برای جلال خداوند بر زبان نیاورده بود. مسیح در خلال محاکمه فضاحت بار و مضحك، با متنانت و شرافت رفتار کرده بود. اما هنگامی که برای دومین بار تازیانه خورد و صلیب بر دوش او نهاده شد، طبیعت انسانی او نمی توانست بیش از این تحمل کند. او زیر بار سنگین صلیب

از پا افتاده بود.

جمعیتی که به دنبال منجی به راه افتاده بود، گامهای لرzan و بی رمق او رامی دید، اما هیچ، احساس همدردی نشان نداد. آنان او را مسخره کرده و دشنام می دادند زیرا که نمی توانست صلیب سنگین را حمل کند. بار دیگر صلیب بر دوش او قرار داده می شد و مجدداً بر زمین می افتاد. شکنجه گران او دیدند که نمی تواند صلیب خود را بیش از این حمل کند. و در صدد بودند کسی را پیدا کنند تا بتواند بار سنگین حقارت صلیب را حمل کند. یهودیان نمی توانستند این کار را انجام دهند زیرا دست زدن به صلیب آنان را نجس می کرد و در نتیجه نمی توانستند در مراسم پسح شرکت کنند. هیچ کس، حتی یک نفر از جمعیتی که بدنبال او به راه افتاده بودند حاضر نبود خم شده و صلیب او را حمل کند.

در این هنگام غریبه ای به نام شمعون از اهالی قیروان که از مزارع به شهر می آمد، با جمعیت رو برو می شود. او فریاد استهزای جمعیت را می شنود که می گفتد، « راه را برای پادشاه یهود مهیا سازید ». شمعون با دیدن این صحنه شگفت زده می شود و هنگامی که همدردی خود را ابراز می کند، آنان او را احاطه کرده و صلیب را بردوش وی قرار می دهند.

شمعون سخنان عیسی را شنیده بود و پسران او به منجی ایمان داشتند، اما او خود در زمرة شاگردان وی به شمار نمی آمد. حمل صلیب به جلتا برای شمعون برکت عظیمی محسوب می شد و او بعدها برای چنین کاری ممنون و سپاسگزار خداوند بود. مشیت الهی باعث شده بود که او صلیب مسیح را با میل خود حمل کند و بار سنگین آن را مشتاقانه تحمل کند.

در میان جمعیت تعداد محدودی از زنان حضور داشتند که بدنبال عیسی به راه افتاده بودند. توجه آنان به او معطوف شده بود. بعضی از آنان عیسی را قبل دیده بودند. گروهی از آنان مریضان و درمندان خود را به حضور او آورده بودند. عده ای نیز خود شفا یافته بودند.

آن از کینه و دشمنی جمعیت نسبت به او شگفت زده شده و از دیدن مصائب او متاثر و دل شکسته شدند.

این زنان علیرغم اقدام دیوانه وار جمعیت و سخنان حاکی از خشم کاهنان و حاکمان یهود، همدردی خود را با عیسی ابراز کردند و هنگامی که عیسی زیر بار سنگین صلیب از حال رفته و بر زمین می افتاد، فریاد گریه و زاری ایشان به گوش می رسید. این تنها چیزی بود که توجه مسیح را جلب کرد. او به رغم درد و رنج شدید و در همان هنگام که گناهان جهان را بر خود حمل می کرد، نسبت به رنج و درد دیگران بی اعتماد نبود. او با مهربانی و دلسوزی به این زنان نگریست. آنان جزو پیروان او نبودند، او می دانست که آنان برای او به عنوان یگانه فرستاده خداوند

گریه وزاری نمی کنند، بلکه گریه و زاری ایشان ناشی از برانگیخته شدن احساس همد ردی انسانی است. عیسی احساس همدردی آنان را حقیر نشمرد بلکه احساس همدردی عمیق تری را نسبت به ایشان ابراز کرد. عیسی به ایشان گفت: « ای دختران اورشلیم، برای من گریه مکنید، برای خود و فرزندانتان گریه کنید ». مسیح، چشم انداز ویرانی اورشلیم را پیش روی خود می دید و درآن واقعه وحشتناک بسیاری از آنان که اکنون برای او شیون و زاری می کردند، به همراه فرزندان خود نابود می شدند.

ذهن عیسی از سقوط و ویرانی اورشلیم به عقوبت گسترده تری معطوف گشت. او در ویرانی شهر توبه ناپذیر اورشلیم، نشانه ای از ویرانی نهای جهان را می دید. عیسی گفت: « درآن هنگام به کوهها خواهند گفت: بر ما فرو افتد! و به تپه ها که: ما را بپوشانید! زیرا اگر با چوب تر چنین کنند، با چوب خشک چه خواهند کرد؟ ». عیسی با مثل چوب تر، خود را به عنوان نجات دهنده بی گناه جهان معرفی کرد. خداوند مقرر کرده بود که گناه ادامه می دهند خواهد بود؟ تمامی کسانی که توبه ناپذیر و بی ایمان هستند، باید بدانند که عذاب و مصیبت وحشتناکی در انتظارشان خواهد بود، عذابی که زبان از بیان آن عاجز است.

در میان جمعیتی که بدنبال منجی به سوی جلتا به راه افتاده بودند، بسیاری او را در ورود پیروزمندانه اش به اورشلیم با فریادهای خجسته باد پادشاهی که به نام خداوند می آید، همراهی کرده بودند. اماً اکنون بسیاری از آنان فریاد می زندند: « مصلوبش کنید، مصلوبش کنید ». هنگامی که منجی سوار بر کره الاغی به شهر اورشلیم وارد شده بود، امیدواری شاگردان به شکل بسیار مبالغه آمیزی به اوج رسیده بود. آنان در اطراف مسیح ازدحام کرده و رابطه داشتن با او را موجب افتخار می دانستند. اماً اکنون در خواری و تحقیر او، از فاصله دوری او را تعقیب می کردند. آنان به دلیل امیدهای بر باد رفته، دلشکسته و غرق اندوه بودند. سخنان عیسی به ایشان تحقّق یافته بود که، « امشب همه شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشه شده، ”شبان را خواهم زد و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد ». (متی ۲۶ آیه ۳۱).

با رسیدن به محل مصلوب شدن، زندانیان را بر صلیب میخکوب کردند. دو دزدی که می بایستی به همراه عیسی مصلوب می شدند، با کسانی که ایشان را ببروی صلیب قرار می دادند، به مشاجره پرداختند. اماً عیسی هیچ مقاومتی از خود نشان نداد. مادر عیسی با مساعدت یوحنا شاگرد محبوب، پرسش را تا مکان جلتا همراهی کرده بود. او از حال رفتن و افتادن مسیح را در زیر بار سنگین صلیب دیده

بود و آرزو کرده بود که سر مجروح و خونین او را در آغوش گرفته و قطرات خون را از پیشانی وی پاک کند. اما او از چنین موهبت و امتیاز غم انگیزی محروم بود. او هنوز هم مانند شاگران این امید را در ذهن خود می‌پوراند که شاید عیسی قدرت خود را نشان داده و خود را از دست دشمنان خلاص کند. اما هنگامی که سخنان عیسی را که تمامی این وقایع پیش بینی کرده بود به خاطر آورد، دلش فرو ریخت. هنگامی که دزدان به صلیب آویخته شدند، او با اضطراب و نگرانی دردآوری به آنان نگریست. مریم از خود سئوال می‌کرد که آیا کسی که مرده را حیات بخشیده بود، متّحمل صلیب می‌شد؟ آیا پسر یگانه خدا به مرگی این چنین بی‌رحمانه تسلیم می‌شد؟ آیا او می‌باشدی از ایمان خویش به عیسی به عنوان مسیح موعود دست بر می‌داشت؟ آیا او می‌باشدی شاهد رنج و حقارت او می‌شد، بدون اینکه بتواند در رنج و اندوهش به او خدمت کند؟ مریم دستهای او را دید که بر روی صلیب دراز شده و میخ‌ها و چکش آورده شد و همچنانکه میخ‌های بلند در دستهای مهربان او فرو می‌رفت، شاگردان دل شکسته عیسی، مادر او را که با دیدن این صحنه قساوت بار از حال می‌رفت، از آنجا دور کردند.

منجی ناله و شکایتی نکرد و سیمای او آرام و ساكت بود اما قطرات درشت عرق از پیشانی او جاری شده بود. نه دست مهربانی که عرق را از صورت او پاک کند و نه کلام تسلی بخش و وفادارانه ای که از قلب انسانی او حمایت کند. هنگامیکه سربازان مشغول انجام کار وحشیانه خود بودند، عیسی برای دشمنانش دعا کرد: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند». عیسی در میان درد و رنج خویش به گناه و عقوبات وحشتناکی که در انتظار شکنجه گرانش بود، فکر می‌کرد. مسیح سربازانی را که با وی با خشونت برخورد می‌کردند نفرین نکرد و در مقابل کاهنان و حاکمان یهود که به خاطر تحقیق نقشه هایشان شادی می‌کردند، سخنی از انتقام بر زبان نیاورد. او از جهالت و تقصیر ایشان متأسف شده و برای ایشان طلب آمرزش کرد. «زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند».

اگر آنان می‌دانستند کسی را شکنجه می‌کنند که برای نجات انسان گناهکار از هلاکت ابدی به این جهان آمده بود، مطمئناً از اعمال خویش پشیمان و منزجر می‌شدند. با این وجود، جهالت و ناگاهی ایشان موجب رفع تقصیر نخواهد بود، زیرا این موهبت نصیب ایشان شده بود که عیسی را به عنوان نجات دهنده خود بشناسند. بعضی از آنان هنوز فرصت داشتند تا به گناه خویش پی برده و توبه کرده و تبدیل شوند. و بعضی ها نیز با توبه ناپذیری خویش مستجاب شدن دعاها را منجی را برای خود غیرممکن می‌کردند. با این وجود، نقشه خداوند تحقیق می‌یافت و عیسی این اختیار را بدست می‌آورد تا حامی و مدافع انسان در حضور پدر آسمانی باشد.

دعای مسیح برای دشمنانش در برگیرنده تمامی جهان بود. دعای او تمامی

گناهکارانی را که از ابتدا تا انتهای عالم در این جهان زیسته و خواهند زیست، در بر می گرفت. گناه مصلوب کردن پسر خدا به گردن تمامی جهان قرار دارد. و آمرزش گناهان نیز به رایگان در دسترس همگان قرار گرفته است تا « همه آنانی » که به او ایمان آورند با خداوند مصالحه داده شده و وارث حیاتِ جاودان گردند.

به مجرد اینکه عیسی به صلیب میخکوب شد، صلیب او از سوی مردان قوى بلند شده و با فشار شدید در جایی که برای آن آماده شده بود قرار داده شد. این کار موجب شد تا پسرخدا درد شدیدی را تحمل کند. سپس پیلاتس دستور داد تا نوشته ای را به زبان عبری، یونانی و لاتین بر فراز صلیب و بالای سر مسیح نصب کنند. « عیسی ناصری، پادشاه یهود ». این نوشته یهودیان را عصیانی کرده بود. آنان در دادگاه پیلاتس فریاد زده بودند که، « مصلوبش کن »، « ما را پادشاهی نیست جز قیصر ». (یوحننا ۱۹ آیه ۲۵). آنان اعلام کرده بودند که اگر کسی پادشاهی غیر از قیصر را به رسمیت بشناسد خائن است و نوشته پیلاتس نیز بر اساس اظهار نظر ایشان نوشته شده بود. منظور پیلاتس از نوشتن عبارت « عیسی پادشاه یهود » توهین به یهودیان نبود. بلکه بیعت و سر سپردگی واقعی یهودیان به حاکمیت دولت روم را اعلام می کرد. این نوشته اعلام می کرد هر کسی که مدعی پادشاهی اسراییل شود از سوی رومیان محکمه و سزاوار مجازات مرگ خواهد بود. کاهنان پا از حُد خود فراتر نهاده بودند. هنگامی که آنان نقشه قتل مسیح را می کشیدند، قیافا اعلام کرده بود، صلاح در این است که یک تن برای قوم بمیرد و اکنون ریاکاری کاهنان آشکار شده بود. آنان برای نابود کردن مسیح حاضر بودند تا موجودیت ملّی و قومی خود را فدا کنند.

کاهنان متوجه شدند که چه کاری کرده اند، بنابراین از پیلاتس تقاضا کردند که نوشته را تغییر دهد. آنان گفتند: منویس « پادشاه یهود »، بلکه بنویس این مرد گفته است که من پادشاه یهودم. اماً پیلاتس که از ضعف و ناتوانی خود خشمگین بود، کاهنان و روسای حسود و حیله گر یهود را مورد تحریر قرارداده و با بی اعتنایی پاسخ داد: « آنچه نوشتم، نوشتم ».

قدرتی بالاتر از پیلاتس و یهودیان موجب شده بود تا این نوشته بر بالای سر عیسی قرارداده شود. خواست خداوند این بود که ذهن مردم را بیدار کند تا در کتب مقدسه تفتیش کنند. محل مصلوب شدن مسیح نزدیک شهر بود و در آن موقع هزاران نفر از تمامی سرزمین ها در اورشلیم حضور داشتند و این نوشته که پادشاهی عیسی ناصری، آن مسیح موعود را به عنوان مسیح اعلام می کرد، می بايستی توجه ایشان را جلب می کرد.

با رنج و تحریر مسیح بر روی صلیب، پیشگویی انبیاء تحقق یافت. قرنها پیش از مصلوب شدن، منجی رفتار قساوت بار مصلوب کنندگانش را پیشگویی کرده بود. او گفت « زیرا سگان دور مرا گرفته اند، جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و

پاهای مرا سفته اند. همه استخوانهای خود را می شمارم. ایشان به من چشم دوخته، می نگرند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر جامه من قرعه انداختند « (مزامیر ۲۲ آیات ۱۶ تا ۱۸). نبوت پیشگویی شده در خصوص جامه های او بدون مشاورت یا دخالت دوستان و دشمنانش آن مصلوب شده تحقق یافته بود. لباس های او به سربازی که او را بر روی صلیب قرارداده بود تعلق گرفت. مسیح مشاجره سربازان را هنگامی که لباس های او را در میان خود تقسیم می کردند، شنید. جامه زیرین او یکپارچه از بالا به پائین بافته شده بود و درز نداشت، بنابراین سربازان به یکدیگر گفتند: « این را تکه نکنیم، بلکه قرعه بیفکنیم تا ببینیم از آن که شود ».

منجی در نبوتی دیگر اعلام کرده بود که: « عار، دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده ام. انتظار مُشفقی کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهنگان، اماً نیافتم. مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند » (مزامیر ۶۹ آیات ۲۰ و ۲۱). به کسانی که متحمل مرگ صلیب می شدند، معجون تخدیر کننده ای داده می شد تا درد شدید را تسکین دهد. این معجون به عیسی داده شد اماً هنگامی که آن را چشید، نخواست بنوشد. او نمی خواست چیزی را بنوشد که ذهنش را پریشان و مکدر کند. ایمان او می باستی بر خداوند استوار گردد و همین قوت او بود. پریشان حالی او به شیطان امتیاز می داد تا از فرصت سوء استفاده کند.

دشمنان عیسی، هنگامی که او بر روی صلیب آویزان بود خشم خود را بیرون می ریختند. کاهنان، روسا و فریسیان به همراه مردم منجی را که در حال مرگ بود، استهزا می کردند. در هنگام تعیید عیسی و دگرگونی سیمای او بر فراز کوه، صدای خداوند که عیسی را پسر خویش اعلام کرده بود، شنیده شده بود. در باغ جتسیمانی و قبل از تسليم مسیح نیز بار دیگر خداوند بر الوهیت او شهادت داده بود. اماً اکنون صدایی از آسمان شنیده نمی شد. هیچ شهادتی در پشتیبانی از مسیح شنیده نمی شد. او به تنهایی دشنام و استهزا افراد شریر را متحمل می شد.

آنان می گفتند: « اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا و خود را نجات ده ». « اگر مسیح است و برگزیده خدا، خود را نجات دهد ». شیطان در هنگام وسوسه عیسی در بیابان به او گفته بود، « اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند »؛ « اگر پسر خدایی، خود را از فراز معبد بزیر افکن » (متی باب ۴ آیات ۲۶). اکنون نیز شیطان با فرشتگان در هیئت انسانی در پای صلیب حضور داشت.

او به همراه سپاهش با کاهنان و روسای قوم یهود همکاری می کرد. معلمین قوم مردم جاهل را تحریک کرده بودند تا خواستار محاکمه و مجازات مسیح شوند در حالی که بسیاری از آنان هرگز او را ندیده بودند، اماً از آنان خواسته شده بود تا بر

علیه او به دروغ شهادت دهنده. کاهنان، حکام، فریسیان و او باش با یکدیگر متحده شده بودند. رهبران مذهبی با شیطان و فرشتگان تحت امری اموی متحده شده و دستورات او را اجرا می‌کردند.

عیسی، در میان رنج و اندوه و از بالای صلیب، تمامی سخنان کاهنان را می‌شنید که اعلام می‌کردند، « دیگران را نجات داد، اما خود را نمی‌تواند نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم ». مسیح می‌توانست از صلیب پایین بیاید. اما به خاطر اینکه گناهکاران با خداوند مصالحه کرده و امید به آمرزش و مرحمت را از دست ندهند، از صلیب پایین نیامد و خود را نجات نداد.

در استهزای منجی، افرادی که ادعا می‌کردند مفسرین نبوت می‌باشند، درست همان سخنانی را تکرار می‌کردند که کلام الهام بخش در مورد اظهار آن از سوی آنان پیش‌گویی کرده بود. با این وجود نادانی ایشان موجب شده بود که تحقق نبوت را بدرستی درک نکنند. آنان با استهزای اظهار می‌کردند که، « او به خدا توکل دارد، پس اگر خدا دوستش می‌دارد، اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست! ». آنان فکر نمی‌کردند که شهادتشان در طول قرون و اعصار شنیده خواهد شد. این سخنان اگر چه با تمثیر بیان می‌شد، اما باعث می‌شد که افراد نبوتها کتب مقدس را مورد تدقیق و بررسی قرار دهند. افراد عاقل و حکیم، این سخنان را شنیده و در باره آن تحقیق و تعمق و دعا می‌کردند.

بودند کسانی که هرگز آرام نگرفتند، آنان با بررسی و مقایسه نبوتها با یکدیگر به مفهوم رسالت مسیح پی بردن. او تا وقتی که بر صلیب آویخته شد، هرگز چنین شناخت جامعی از وی در میان مردم وجود نداشت. در دل بسیاری از افراد که صحنہ مصلوب شدن او را دیده و سخنان او را شنیده بودند، نور حقیقت تاییدن گرفت.

زمانی که عیسی بر روی صلیب در حال تقله و جان کنند بود، صدایی تسلی بخش به گوش وی رسید. و آن التماس دزدی توبه کار بود. دو مردی که با مسیح مصلوب می‌شدند، در ابتدا به او اهانت کرده بودند و یکی از آنان به واسطه‌ی درد و رنج شدید، کاملاً گستاخ تر و سرکش تر شده بود. اما دزد دیگر چنین نبود. او مردی جنایتکار و سیاه دل نبود، بلکه به خاطره‌منشینی با افراد شریر، گمراه شده بود. او از آنانی که در پای صلیب ایستاده و منجی را استهزایی کردند، بی‌قصیرتر بود. او عیسی را دیده و سخنان او را شنیده بود و به تعالیم‌ش ایمان آورده بود، اما به وسیله کاهنان و مشایخ از منجی رویگردان شده بود و به دنبال سرکوب شدن ایمان، هرچه بیشتر و بیشتر در منجلاب گناه فرو رفته بود، تا این که دستگیر شده و به عنوان جانی محکمه و به مرگ صلیب محکوم شده بود. او در جریان محاکمه و در راه جلحتا همراه با عیسی بود. او سخنان پیلاتس در باره عیسی که گفته بود: «

من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم » را شنیده بود، (یوحنا ۱۹ آیه ۴)؛ و رفتار خداگونه و بخشش ترحم آمیز او را در مقابل شکنجه گرانش دیده بود. او از بالای صلیب می بیند که بسیاری از رهبران مذهبی و پیروان متعصب دینی زبان به ناسزا گشوده و خداوند عیسی را مسخره می کنند. او سرتکان دادن مردم را که از دیدن واقعه حیرت زده شده بودند می بیند و سخنان کاهنان و بزرگان قوم را می شنود که با نیش و کنایه می گفته‌اند: « مگر تو مسیح نیستی؟ پس ما و خودت را نجات بده! ». او می شنود که رهگذران از عیسی حمایت کرده و با تکرار سخنان او از معجزاتش سخن می گفته‌اند. بنابراین به مسیح بودن عیسی ایمان آورده و به جنایتکاری که در کنارش مصلوب شده بود می گوید: « از خدا نمی ترسی؟ تو نیز زیر همان حکمی ». دزد در حال مرگ دیگر از هیچ کس نمی ترسید، اماً دزد دیگر به وجود خدا و روز داوری اعتقاد داشت و ترس از خدا او را به لرزه می انداخت و اکنون داستان زندگی او همانند تمامی افراد آلوده به گناه به پایان خود نزدیک می شد. بنابراین به دزد دیگر که به مسیح اهانت کرده بود گفت: « مکافات ما به حق است، زیرا سزای اعمال ماست. اماً این مرد هیچ تقصیری نکرده است ».

اکنون جایی برای شک و تردید و سرزنش باقی مانده بود. هنگامی که دزد به خاطر جنایت دستگیر و محکوم شد، کاملاً مأیوس و نا امید شده بود، اماً اکنون عجیب بود که افکار محبت آمیز در ذهن او پیدا شده بود. او همه سخنان عیسی و چگونگی شفای مريضان و آمرزش گناهان را به خاطر می آورد. او سخنان افرادی را که به عیسی ایمان آورده و اشک ریزان بدنبال او به راه افتاده بودند، شنیده بود. او نوشته بالای سر منجی را تکرار می کردند، عده ای با اندوه و عده ای با خنده و تمسخر. روح القدس ذهن او را روشن کرده و رشته افکار او را به هم می پیوست. او در عیسای کوفته شده، استهزا شده و آویخته شده بر صلیب، بره خدا را می بیند که گناه جهان را برمی دارد. در صدای او، امید با نگرانی در هم آمیخته می شود، هنگامی که جان ناتوان و در حال احتضار خود را بر روی منجی در حال مرگ می افکند، او فریاد می زند، « ای خداوند، چون به پادشاهی خود رسیدی، مرا نیز به یادآور ».

عیسی با صدایی آرام، آکنده از محبت، شفقت و قدرت پاسخ داد: « آمین، به تو می گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود ».

در طول ساعات رنج و اندوه صدای ناسزا و استهزا به گوش عیسی رسیده بود و هنگامی که بر صلیب آویخته می شد، هنوز صدای دشnamها و هُو کردن ها درگوش او طینین انداز بود. او با قلبی مشتاق آماده شنیدن سخنان حاکی از ایمان شاگردانش بود، اماً تنها سخنان غم انگیز شان را شنیده بود که گفته بودند: « ما باورکرده بودیم که او همان است که اسراییل را نجات می دهد ». بنابراین، اظهار

ایمان و محبت از دزدی درحال احتضار چقدر می توانست مورد خوشایند منجی باشد. درحالی که رهبران یهود او را انکار می کردند، و حتی شاگردانش در الوهیت وی تردید داشتند، دزدی بیچاره در حال مرگ، عیسی را خداوند می خواند. هنگامی که عیسی معجزات خود را ظاهر می کرد و بعد از اینکه از گور قیام کرده بود، بسیاری آماده بودند تا او را خداوند بخوانند، اماً اکنون که بر بالای صلیب در حال مرگ بود، هیچکس به جز دزدی نادم و توبه کار به خداوند او اقرار نمی کرد.

رهگذران سخنان دزد را شنیدند که عیسی را خداوند خوانده بود و سخنان حاکی از ندامت و توبه وی توجه ایشان را جلب کرده بود. آنانی که درپای صلیب به خاطر جامه های منجی با یکدیگر مشاجره می کردند و برای تصاحب جامه زیرین او قرعه می انداختند، سکوت کرده و گوش فرا دادند. اکنون صدای خشمگینانه ایشان به گوش نمی رسید و در حالی که نفس هایشان در سینه حبس شده بود، در انتظار شنیدن پاسخ منجی بودند.

هنگامی که عیسی کلام وعده را بر زبان آورد، ابر تاریکی که به نظر می رسید که صلیب را پوشانده باشد. با نوری روشن و حیات بخش شکافته شد. دزد نادم سلامتی کامل خدا را در دل خود احساس می کرد زیرا از سوی خداوند پذیرفته شده بود. مسیح در حقارت خود جلال یافته بود. او که در نظر همگان مغلوب به نظرمی رسید، پیروز شده بود. زیرا به عنوان کسی که گناه جهان را برخود می گرفت مورد تأیید قرارگرفته بود، افراد می توانستند جسم بشری او را مورد آزار قرار دهند. آنان می توانستند نیزه بر پهلوی او فرو برد و سر پاک و مقدسش را با تاجی از خار سوراخ کنند. آنان می توانستند جامه هایش را از تن وی بیرون آورده و بر سرتقسیم آن با یکدیگر جر و بحث کنند. اماً نمی توانستند قدرت وی را درآمرزش گناهان جهان از وی بگیرند. عیسی حتی بر بالای صلیب و در حال مرگ نیز به الوهیت خویش و به جلال پدر شهادت می دهد. نه گوش او سنگین است که نتواند بشنود و نه دست او کوتاه که نتواند نجات دهد. او به عنوان پادشاه این حق را دارد که همه کسانی را که به واسطه او به خداوند ایمان می آورند، نجات دهد.

عیسی به او گفت: « آمین، به تو می گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود ». مسیح قول نداد که دزد در همان روز با او در فردوس خواهد بود. او، خود همان روز به فردوس نرفت. او در گور خوابید و در صبح روزی که قیام کرد به شاگردانش گفت: « هنوز نزد پدر صعود نکرده ام » (یوحنا ۲۰ آیه ۱۷). اماً در روز مصلوب شدن، روز شکست و ظلمت ظاهری، این وعده داده شد. مسیح به گناهکار درمانده که بر بالای صلیب به عنوان یک تبهکار جان می سپرد، اطمینان داد که « امروز » با من در فردوس خواهی بود.

دزدانی که با عیسی مصلوب شدند، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ و عیسی در وسط آنان قرار داده شد. این کار به دستور کاهنان و روسای یهود

انجام شده بود. قراردادن مسیح در وسط دزدان برای این بودکه نشان دهند او در بین سه نفر از همه خطرناک تر و تبهکارتر است. و بدین ترتیب کلام نبوت تحقق یافت که، « او از خطا کاران محسوب شد » (اشعیا ۵۳ آیه ۱۲). اما کاهنان مفهوم کامل رفتارشان را درک نکردند. همانطوری که عیسی، برای مصلوب شدن! دزدان، « در بین عیسی قرار گرفتند »، به همان ترتیب صلیب او در وسط دنیا بی قرارداده شد که در گناه می زیست. و پیام عفو و بخشش گفته شده به دزد توبه کار بارقه ای از امید را روشن کرد که در دور افتاده ترین نقاط جهان خواهد درخشید.

فرشتگان با شگفتی محبت عیسی را نظاره می کردند که در میان درد و اندوه شدید جسمی و روحی، تنها به دیگران فکر می کرد و دزد نادم را تسلی و تشویق می کرد که ایمان داشته باشد. او درخواری و تحکیرش در مقام نبی، دختران اورشلیم را در باره آینده مورد خطاب قرارداده بود. و در مقام کاهن اعظم و مدافع گناهکاران، از پدر خواسته بود تا گناه قاتلانش را عفو کند و در مقام منجی محبوب و دوست داشتنی، گناهان دزد نادم و توبه کار را عفو کرده بود.

هنگامی که عیسی از بالای صلیب به جمعیت اطرافش می نگریست، چهره ای توجه او را به خود جلب کرد. مادر او به همراه شاگرد محبوبش یوحنا در پای صلیب ایستاده بود. او نمی توانست دوری پسرش را تحمل کند و یوحنا که می دانست پایان کار عیسی نزدیک شده است، او را به مکان مصلوب شدن آورده بود. مسیح در لحظه مرگ، مادرش را به یاد آورد. او ابتدا به چهره دل شکسته مادرش و سپس به یوحنا نگریسته و به مادرش گفت: « ای زن، اینک پسر تو » و سپس به یوحنا گفت: « اینک مادر تو ». یوحنا سخنان مسیح را درک کرده و سرپرستی مادر عیسی را پذیرفت. او همان ساعت مریم را به خانه خود برد و از او نگهداری کرد. منجی مهربان و دلسوز، در بحبوحه درد و اندوه جسمی و روحی به فکر مراقبت از مادرش بود. او پولی نداشت که با آن اسباب آسایش و راحتی مادرش را فراهم کند، اما در قلب یوحنا گرامی داشته می شد، بنابراین مادرش را به عنوان یادگاری عزیز و ارزشمند به یوحنا سپرد و بدین ترتیب آنچه را که بیشتر از هر چیزی بدان نیازمند بود برای مادرش فراهم نمود— یوحنا به مریم محبت می نمود، زیرا مریم عیسی را دوست می داشت. یوحنا با پذیرفتن مریم به عنوان یک امانت مقدس، برکت عظیمی را می پذیرفت زیرا مریم برای او یادآور سرور محبوبش بود.

نمونه عالی و درخشنان محبت فرزندی مسیح، چون نوری باشکوه و خاموش ناشدنی، در غبار عصرها خواهد درخشید. عیسی به مدت سی سال با کار سخت روزانه مسئولیت کمک به خانواده را به عهده گرفته بود و اکنون در آستانه مرگ و در کوران رنج و اندوه به فکرآن بود که احتیاجات زندگی مادر رنجدیده و بیوه خود را تامین کند. چنین روحیه ای در هریک از شاگردان مسیح دیده خواهد شد. آنانی که از مسیح پیروی می کنند، احترام به والدین و تامین نیازهای ایشان را به عنوان

بخشی از وظایف مذهبی خویش احساس خواهند کرد و قلبی که محبت مسیح در آن ساکن باشد و حرمت گذاشته شود، هرگز در مراقبت جّدی و دلسوزانه از پدر و مادر کوتاهی نخواهد کرد.

اینک خداوند جلال، جانش را به عوض بسیاری فدا می کرد. در تسلیم کردن زندگی ارزشمندش، مسیح با شادی پیروزمندانه ای مورد پشتیبانی قرار نمی گرفت. همه چیز تاریک و غیر قابل تحمل بود. ترس از مرگ نبود که بر دوش او سنجینی می کرد و یا ننگ و عذاب صلیب باعث رنج غیر قابل توصیف وی نبود. مسیح سرور رنجدیدگان بود، اما رنج او بر روی صلیب از شرارت گناه ناشی می شد، انسان به خاطر آشنایی با شریر قادر به دیدن زشتی و شرارت گناه نبود. اما مسیح تسلط و حاکمیت گناه را بر قلب انسان می دید. او می دید که چگونه افراد معدودی مشتاق رها شدن از قدرت گناه هستند. مسیح می دانست که انسان بدون کمک خداوند محکوم به هلاکت خواهد بود. او می دید که افراد زیادی با وجود دسترسی به کمک خداوند هلاک می شدند.

قصیرات همه ما بر مسیح که جایگزین و ضامن بود، قرار گرفت. او از خطاكاران محسوب شد تا ما را از محکومیت شریعت آزاد سازد. گناه تمامی فرزندان آدم بر قلب مسیح سنجینی می کرد. خشم و غصب خدا بر علیه گناه و ظهور وحشتگار ناخشنودی او به واسطه گناه، جان فرزند یگانه اش را از ترس و وحشت آکنده کرده بود. مسیح در سراسر عمر خویش، رحمت و محبت بخشانیده پدر را به جهان گناهکار اعلام کرده بود. نجات و رستگاری بزرگترین گناهکاران موضوع مأموریت او بود. اما اینک که گناه تمامی جهان بر دوش او قرار گرفته بود، نمی توانست سیمای آشتی پذیر پدر را ببیند. قطع حمایت الهی از مسیح در این ساعات رنج و اندوه، قلب منجی را چنان محزون کرده بود که هرگز هیچ انسانی قادر به درک آن نخواهد بود. چنین دردی آنقدر عظیم بود که درد و رنج جسمی به سختی حس می شد.

شیطان با وسوسه های بی امان و وحشیانه اش روح عیسی را آزرده کرده بود. مسیح نمی توانست از مدخل گور چیزی را ببیند. امید و انتظار بیرون آمدن از گور به عنوان یک فاتح به او عرضه نشده بود و هم چنین پذیرش قربانی از سوی پدر به او گفته نشده بود. مسیح از موہن بودن گناه در نظر خداوند آگاه بود و می ترسید که گناه باعث جدایی ابدی او از خدا شود. مسیح همان رنجی را احساس کرد که گناهکار آن را در هنگامی که رحمت دیگر از تزاد گناهکار حمایت نمی کند، احساس خواهد کرد. و این گناه بود که خشم خداوند را برابر او به عنوان جایگزین انسان، موجب می شد و همین امر جامی را که نوشیده بود تلخ تر کرده و دل پسرخدا را شکسته بود.

فرشتگان با حیرت شاهد رنج و اندوه منجی بودند. سپاهیان آسمان صورتهای خود را از این منظره ترسناک پوشاندند و طبیعت بی جان همدردی خود را با کاتب

وآفریننده در حال احتضار خود اعلام کرد. خورشید از نگریستن به چنین صحنه وحشتناکی امتناع کرد. درخشش کامل و نورانی خورشید که زمین را در اواسط روز روشن کرده بود به ناگهان از درخشیدن باز ایستاده و « حدود ساعت ششم بود که تاریکی تمامی آن سرزمین را فراگرفت و تا ساعت نهم ادامه یافت ». کسوف و یا علت طبیعی دیگری باعث این تاریکی نشده بود. آسمان مانند نیمه شبی بدون ماه و ستاره تاریک بود. و آن شهادتی معجزه آسا بود که از سوی خداوند داده شد تا ایمان نسلهای آینده را تقویت کند.

در آن تاریکی شدید حضور خداوند پنهان و پوشانده شده بود. او تاریکی را خیمه خود ساخته و جلال خود را از انظار مردم پنهان کرده بود. خداوند و فرشتگان مقدسش در کنار صلیب حضور داشتند. پدر با پرسش بود. با این حال حضور او آشکار نبود. اگر جلال او از فراز ابرها آشکار می شد، تمامی نظاره گران نابود می شدند. و در آن ساعات وحشتناک، مسیح نمی بایستی با حضور پدر تسلی می یافتد. او چرخُشت خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می افسردد و از مردم هیچکس با او نبود.

سکوتی مرگبار بر جلجتا حاکم شده بود و ترسی ناشناخته و غیر قابل توصیف، جمعیتی را که در اطراف صلیب گرد هم آمده بودند، فراگرفته بود. دشنام و استهزا به مسیح متوقف شده بود. مردان، زنان و کودکان به خاک افتاده بودند. هر از گاهی برقی درخشان از فراز ابرها ظاهر شده و صلیب و نجات دهنده مصلوب شده را آشکار می کرد. کاهنان، مشایخ، حکام، شکنجه گران و مردم همگی فکر کردند که زمان مکافاتشان فرا رسیده است. پس از مدتی، عده ای زمزمه میکردند که عیسی اکنون از صلیب پائین خواهد آمد. عده ای نیز می کوشیدند با کورمال کردن راه خویش را به سوی شهر پیدا کنند، آنان در حالیکه بر سینه خود می کوفتند آنجا را ترک می کردند.

در ساعت نهم تاریکی از بین رفت امّا هنوز منجی را احاطه کرده بود و این تاریکی نشانه ای از عذاب و وحشتی بود که بر قلب او سنگینی می کرد. هیچ چشمی قادر نبود به درون تاریکی که صلیب را احاطه کرده بود نفوذ کند و مهمتر ازان هیچ چیزی نمی توانست به تاریکی عمیق تری که روح دردمند منجی را احاطه کرده بود نفوذ کند. صاعقه خشمگین گویی که به او دشنام می داد، در حالیکه بر فراز صلیب آویخته شده بود. آنگاه عیسی با صدای بلند فریاد برآورد « خدای من چرا مرا ترک کرده ای؟ ». هنگامیکه تاریکی در اطراف منجی سایه انداخت، بسیاری فریاد می زدند که خشم الهی بر او نازل شده است، زیرا که او خود را پسر خدا خوانده بود و بسیاری از آنان که به او ایمان داشتند، فریاد او را شنیدند و امیدشان را از دست دادند. اگر خداوند عیسی را رها کرده بود، ایمانداران او به چیزی می توانستند توکل و ایمان داشته باشند؟

هنگامی که تاریکی، روح ستمدیده منجی را رها کرد، بهوش آمده و عذاب جسمی را احساس کرده و گفت، « تشنه ام ». یکی از سربازان رومی، با مشاهده لب تشنه منجی، دلشان به رحم آمده و اسفنجی آغشته به سرکه، بر شاخه ای از زوفا گذاشت، پیش دهان او بُرد. امّا کاهنان، درد و رنج او را به تمسخر گرفتند. هنگامی که تاریکی زمین را فراگرفته بود، آنان وحشت زده بودند، امّا با از بین رفتن تاریکی، ترس ایشان کاهش یافته بود و این بار می ترسیدند که عیسی از چنگ ایشان فرارکند. آنان سخنان عیسی را که فریاد زده بود: « خدایا، خدایا، چرا مرا ترک کرده ای »، را به غلط تفسیر کرده بودند و با استهزا و تحریر گفتند: « این مرد، الیاس را می خواند » و بدین ترتیب آخرین فرصت را برای التیام دردها و رنجهای منجی از دست دادند. کاهنان گفتند: « او را به حال خود واگذارید تا ببینیم آیا الیاس می آید او را از صلیب پایین آورد؟ ».

پسر بی عیب و بی گناه خداوند بر فراز صلیب آویخته بود، بدن او با تازیانه زخمی شده و دستهایی که همواره برای برکت دادن به کار برد می شد، به صلیب میخکوب شده، و پاهای خستگی ناپذیری که در خدمت محبت آمیز قدم برداشته بود، به صلیب میخکوب شده بود. تاج خار، سر او را سُفته بود و لبهای لرزان او، در مقابل مصیبت فریاد می زد. و همه آنچه را که او تحمل کرد – قطرات خونی که از سر او سرازیر شده بود، دست های او، پاهای او، رنجی که جسم او را شکنجه داده بود، و اضطراب غیر قابل وصفی که به واسطه پنهان شدن صورت پدر، روح و جان او را پرکرده بود، – خطاب به هر یک از فرزندان بشر اعلام می کند که، به خاطر تو بود که پسر خدا راضی شد تا بارگناه را بر دوش گیرد، به خاطر تو بود که او قدرت مرگ را باطل و ضایع می کند و دروازه های ملکوت را می گشاید. اوکه امواج متلاطم را آرام کرده و بر روی آب راه رفته بود، اوکه شیطان را به لرده انداخته و موجب فرار وی شده بود، او که چشمان کوران را شفا و مرده را از گور برخیزانیده بود، خود را بر روی صلیب به خاطر محبت به تو قربانی می کند.

او، به خاطر تو گناه جهان را برخود می گیرد و خشم و عذاب الهی را متحمل می شود.

نظاره گران در سکوت منتظر پایان این واقعه هراسناک بودند. خورشید درخشیدن آغاز کرده بود امّا هنوز تاریکی صلیب را احاطه کرده بود. کاهنان و حکام به سوی اورشلیم نگریستند و ابرهای متراکم بر فراز شهر اورشلیم و دشتهای یهودیه سایه افکنده بود. آفتاب عدالت و نور جهان، شعاع نورانی خود را از شهر اورشلیم بازمی گرفت. صاعقه خشم و غصب خداوند متوجه شهر تیره بخت اورشلیم شده بود.

ناگهان تاریکی از بالای صلیب محو شد و عیسی با صدایی پیروزمندانه که گویی در سرتاسر آفرینش طنین انداز شده بود، فریاد برآورد: « دیگر تمام شد. ای پدر،

روح خود را به دستان تو می سپارم ». اکنون، نوری روشن صلیب را احاطه کرد و سیمای منجی با شکوهی همانند خورشید، می درخشید. پس از آن، عیسی سرخود را روی سینه خم کرده و جان سپرد.

مسیح در میان تاریکی وحشتناک، که ظاهراً از سوی خدا ترک شده بود، جام مصیبت انسانی را تا به آخر سر کشید. در آن ساعات وحشتناک، مسیح به شواهد مورد پذیرش پدر که پیش از این به او داده شده بود، اطمینان کرد. او با سیرت و شخصیت پدر آشنا بود و عدالت، رحمت و محبت عظیم او را درک می کرد. او با ایمان، به خداوند تکیه کرد و اطاعت از او همواره مایه شادی و خوش وی بود. و هنگامی که با اطاعت خود را به خداوند تسلیم نمود، مورد لطف و رحمت پدر قرار گرفت. مسیح به واسطه ایمان، پیروز شد.

جهان هرگز چنین صحنه‌ای را مشاهده نکرده بود مردمی که شاهد صحنه بودند، در جای خود میخکوب شده و در حالی که نفس در سینه‌ها شان حبس شده بود به منجی خیره شده بودند. بار دیگر تاریکی سراسر زمین را فراگرفت و غرش صدایی، شبیه به رعد و برق شنیده شد. زلزله شدیدی، زمین را لرزاند و مردم سخت هراسان شدند و درکوههای اطراف، صخره‌ها شکافتہ و به دشت‌های اطراف سرازیر شدند. قبرها گشوده شد و بدنها بسیاری از مقدسان که آرمیده بودند، برخاستند. کاهنان، روسای یهود، سربازان، شکنجه‌گران و مردم از ترس متحیر و خاموش شده و بر زمین افتادند.

هنگامی که فریاد بلند «اینک تمام شد» از لبه‌ای منجی به گوش رسید، کاهنان در معبد مشغول انجام مراسم مذهبی بودند. و زمان قربانی کردن فرا رسیده بود. بره‌ای که معرف مسیح بود برای ذبح آورده شده بود. کاهن ملبس به لباس زیبا و با شکوه با چاقوئی در دست ایستاده بود، درست مانند ابراهیم که در شُرُف قربانی کردن فرزند خود بود. مردم با علاقه و هیجان شدیدی نظاره می کردند. اما زمین به شدت می لرزد زیرا خود خداوند نزدیک می شود. و در همان دم، پرده قدس به وسیله دستی نامری از بالا تا پایین دوپاره می شود و مکانی که قبلًا آکنده از حضور خداوند بود در مقابل نگاههای خیره مردم گشوده می شود. در این مکان سکینه ساکن شده بود. و در همین مکان، خداوند جلال خویش را بر فراز تخت رحمت آشکارکرده بود. هیچ کس به جز کاهن اعظم حق ورود به این مکان را نداشت. او هرسال یکبار وارد قدس القداس می شد و همیشه نیز خون به همراه داشت تا برای خود و برای گناهان قوم تقدیم کند. اما اکنون، این پرده دوپاره شده بود و مقدس ترین مکان مذبح زمینی از این پس مقدس نبود.

ترس و آشفتگی همه را فرا گرفته است. کاهن در آستانه قربانی کردن بره بود، اما کارد از دستان ناتوان او به زمین می افتد و بره می گریزد. در مرگ پسرخدا، نمونه با اصل یکی شده بود. قربانی عظیم انجام شده بود. راه ورود به قدس القداس

گشوده شد و راه تازه و محکمی برای همگان آماده می شود. دیگر نیازی نیست که انسان گناهکار و دردمند برای آمدن کاهن اعظم منتظر بماند. از این به بعد منجی می بایستی در مقام کاهن اعظم و مدافع در خیمه آسمانی انعام وظیفه کند. همه چیز به گونه ای بود که گویی صدایی زنده و رسا خطاب به عبادت کنندگان اعلام کرده بود! اکنون زمان تقدیم قربانی ها و هداایا به پایان رسیده است، زیرا پسر خدا می بایستی بر اساس کلامش بیاید، « اینک من خود من آیم، تا اراده تو را ای خدا به جای آورم، همانگونه که در طومار کتاب در باره ام نوشته اند »، « او با خون خود، به مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی را یافت » (عبرانیان باب ۱۰ آیه ۷؛ باب ۹ آیه ۱۲).

۷۹ - « دیگر تمام شد »

مسیح با انجام دادن رسالتی که به خاطر آن به این جهان آمده بود، روح خود را تسليیم کرده و در حالی که نفس های آخر را می کشید، اعلام کرد: « دیگر تمام شد » (یوحنا ۱۹ آیه ۳۰).

مسیح در نبرد پیروز شده بود. دست راست او و بازوی مقدسش او را پیروز کرده بود. او به عنوان فاتح و پیروزمند بیرق خود را بر فراز قله های جاودانی بر افراشته بود. آیا در میان فرشتگان شادی بريا نبود؟ تمامی فرشتگان الهی در پیروزی منجی شادی می کردند. شیطان شکست خورده بود و می دانست که پادشاهی اش را از دست داده است.

فریاد « دیگر تمام شد » برای فرشتگان و کائنات از مفهوم عمیق و با اهمیتی برخوردار بود. تحقق یافتن، کار عظیم نجات و رستگاری نه تنها برای ما، بلکه برای فرشتگان الهی نیز با اهمیت بود. آنان به همراه ما از ثمرات پیروزی مسیح برخوردار می شوند.

تا هنگام مرگ مسیح، شخصیت شیطان برای فرشتگان آسمان و موجودات سماوی به روشنی آشکار نشده بود. شیطان آنچنان خود را در جامه فریب و نیز نگ پوشانده بود که حتی موجودات مقدس نیز اصول اخلاقی و مرام او را درک نکرده بودند. آنان به طور واضح، طبیعت عصیانگرانه و سرکش او را ندیده بودند. او موجودی عالی، قدرتمند و با شکوه بود که خود را در مقابل خداوند قرارداده بود. خداوند درباره لوسيفر می گويد» « تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جهان هستی » (حرقيال ۲۸ آيه ۱۲). لوسيفر، کروبی سایه گستر بود و در نور حضور خداوند می ایستاد. او در میان تمام موجودات از همه بالاتر بود و درآشکار کردن اهداف خداوند به کائنات مقدم بود. او بعد از اينکه گناه کرد، قدرت فریب وی، فریبنده تر شده و آشکار ساختن شخصیت وی سخت تر گردید زیرا در حضور خداوند از مقام رفیعی برخوردار بود.

خداوند می توانست شیطان و همراهانش را در همان ابتدای کار به راحتی نابود کند. اما این کار را نکرد. زیرا عصیان و سرکشی نمی بایستی با تسلی به زور از میان برداشته شود. تسلی به زور و خشونت تنها در حکومت شیطان دیده می شود و اصول الهی بدین ترتیب عمل نمی کند. اقتدار خداوند بر نیکویی و احسان، رحمت و محبت استوار می باشد و هدف آن معرفی و به کارگیری این اصول می باشد. حکومت خداوند اخلاقی است و راستی و محبت می بایستی قدرت حاکم و غالب باشد.

هدف خداوند این بود که اوضاع را برای همیشه بر پایه امنیت قرار دهد، و در شورای آسمان تصمیم گرفته شده بود که به شیطان فرصت داده شود تا اصول اخلاقی را که پایه و زیر بنای حکومت وی بود، آشکار کند. او ادعا کرده بود که پایه واساس حکومتش از اصول الهی برتر می باشد. بنابراین به شیطان مهلت داده شد که اصول خود را به کار گیرد تا موجودات سماوی از سیرت وی آگاه شوند.

شیطان، انسان را به ارتکاب گناه هدایت کرده بود و در نتیجه نقشه نجات به اجرا گذاشته شده بود. برای مدت چهار هزار سال، مسیح برای تعالی انسان تلاش کرده بود و در طول همین مدت شیطان برای گمراهی و نابودی انسان کوشیده بود و همه کائنات شاهد این موضوع بودند.

هنگامی که عیسی به این جهان آمد، شیطان تمام قدرتش را برعلیه او به کار برد. از همان آغاز که عیسی به عنوان طفلی در بیت لحم چشم به جهان گشود، غاصب تلاش کرد او را نابود کند. و به هر طریق ممکن تلاش کرد تا از رشد و پرورش عالی عیسی در کودکی و جوانی و هم چنین از خدمت مقدس او جلوگیری کند. اما با شکست مواجه شد. او نتوانست عیسی را به ارتکاب گناه وادار سازد. او نتوانست عیسی را دلسرب کند و یا او را از انجام رسالتی که برای تحقق آن به این جهان آمده بود، باز دارد. از هنگام وسوسه او در بیابان تا پای صلیب جلجتا، طوفان خشم شیطان بر او کوبیده شده بود. اما شیطان هرچه بی رحم تر می شد، پسر خدا، محکم تر به دستهای پدر چسبیده و در مسیر خونین قربانی شدن به پیش می رفت. تمامی کوشش‌های شیطان برای تحت فشار قراردادن و غالب شدن بر عیسی صرفاً شخصیت پاک و مقدس او را آشکارتر کرده بود.

تمامی کائنات و فرشتگان شاهد مبارزه شیطان با عیسی بودند و با علاقه شدیدی پایان یافتن این نبرد را دنبال می کردند. آنان منجی را دیدند که وارد باغ جتسیمانی می شد درحالی که جان وی از ترس تاریکی عظیمی تکیده شده بود. آنان دعای او را شنیدند که گفته بود، «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن» (متی ۲۶ آیه ۳۹). و هنگامی که حضور پدر او را ترک کرده بود، آنان می دیدند که چگونه با رنج و اندوه فراوان، مبارزه با قدرت مرگ را ادامه می دهد. آنان دیدند که عرق از پیشانی او همچون قطرات خون به زمین می چکید و دعا برای خلاصی، سه بار از لبان او شنیده شد. آسمان، بیش از آن نمی توانست شاهد درد و رنج جانگاه منجی باشد و بنابراین فرشته ای فرستاده شد تا پسر خدا را تسلي دهد.

آسمان مسیح را دید که به عنوان قربانی، در دستهای گروهی جنایتکار تسلیم شد و عجلانه و با استهزا و خشونت از دادگاهی به دادگاه دیگری برده می شود. آسمان فریاد شکنجه گران را می شنید که تولد حقیرانه و ساده او را مسخره می کردند. آسمان انکار همراه با لعن کردن و قسم خوردن یکی از شاگردان محبوبش را

شنید. او، کار دیوانه وار و عنان گسیخته شیطان و قدرت او را بر قلب‌های آدمیان دید. آه، چه صحنه وحشتناکی! منجی در نیمه های شب در باغ جتسیمانی محاصره و دستگیر شده و به زور از مکانی به مکانی دیگر کشیده می‌شد. او دوبار بنزد کاهنان، دوبار به نزد شورای یهود، دوبار به نزد هیرودیس و یکبار به نزد پیلاتوس آورده شد. او مورد استهزا قرارگرفت، تازیانه خورده و محکوم و مصلوب شد. مسیح بار سنگین صلیب را در میان گریه و زاری دختران اورشلیم و استهزا گروهی ارادل و او باش تحمل کرد.

آسمان با اندوه و شگفتی، می‌دید که مسیح بر صلیب آویخته شده و خون از سر مجروح او جاری شده و قطرات عرق آمیخته به خون پیشانی او را پوشانده بود. خون از دستها و پاهای او سرازیر بوده و قطره قطره بر روی صخره ای که در پای صلیب قرارداشت، می‌ریخت. زخمهایی که به وسیله میخها ایجاد شده بود، به علت سنگینی کردن وزن او بر روی دستهایش، شکافته شده بود. هنگامی که بار سنگین گناه جهان بر وی قرارگرفت، نفس کشیدن او تندر شد. تمامی آسمان با شنیدن دعای عیسی در تقلای رنج و عذاب، غرق حیرت شد، «ای پدر، اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳ آیه ۲۴). مردمی که به شbahat خداوند آفریده شده بودند، درحال نابود کردن فرزند یگانه او بودند. و برای فرشتگان آسمان چه صحنه غم انگیزی بود؟

ریاسات و قدرتهای تاریکی در اطراف صلیب گرد آمده بودند، و سایه ای از شک و بی‌ایمانی را در دلهای افراد می‌افکندند. هنگامی که خداوند این موجودات را آفرید تا در حضور تخت وی بایستند، آنان زیبا و با شکوه بودند. زیبایی و پاکی آنان با مقام رفیعشان متناسب بود آنان با حکمت خداوند آراسته شده و با لباس فاخر آسمانی پوشانده شده بودند. آنان خادمین یهوه بودند. اماً چه کسی می‌توانست در فرشتگان سقوط کرده و گناهکار، فرشتگان با شکوهی را که زمانی در جایهای آسمانی خدمت می‌کردن، تشخیص دهد؟

عوامل شیطانی با افراد شریر متّحد شدند تا مردم را متّقاعد کنند که مسیح رئیس گناهکاران بوده و لائق نفرت و بیزاری می‌باشد. آنانی که مسیح را بر روی صلیب استهزا کردن، از روح شیطانی آکنده بودند. شیطان، آنان را از سخنان زشت و نفرت انگیز پُر کرده و آنان را ترغیب می‌کرد تا مسیح را استهزا کنند. اماً با انجام دادن تمامی این اعمال، هیچ چیزی بدست نیاورد.

اگر کوچکترین گناهی در مسیح یافت می‌شد، اگر او برای فرار از شکنجه وحشتناک حتی دریک مورد مشخص، تسليم خواستهای شیطان می‌شد، دشمن خداوند و مردم پیروز می‌شد. مسیح سر خود را خم کرد و جان سپرد، اماً در ایمان و اطاعت از خداوند، استوار و وفادار ماند. «آنگاه صدایی بلند درآسمان شنیدم که می‌گفت: اکنون نجات و قدرت و پادشاهی ما، و اقتدار مسیح او فرا رسیده

است. زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در پیشگاه خدای ما برآنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است «(مکافهه ۱۲ آیه ۱۰).

شیطان دریافت که جامه مبدل وی دریده شده است. زیرا اساس حکومت او در مقابل فرشتگان آسمان و تمامی کائنات افشاء شده بود. او خود را به عنوان قاتل آشکار کرده بود. شیطان با ریختن خون پسر خدا، خود را از همراهی و حمایت موجودات الهی جدا کرده بود. از این به بعد کار شیطان محدود می‌شد. شیطان دیگر نمی‌توانست با هر انگیزه‌ای پایه و اساسی، ایمانداران مسیح را در حضور فرشتگان آسمانی به گناه و فساد متهم کند. آخرین رشته همدردی و هم فکری میان شیطان و موجودات آسمانی پاره شده بود.

با اینحال، شیطان در آن موقع نابود نشد. حتی فرشتگان نیز در آن موقع از تمامی وقایعی که در مجادله میان شیطان و مسیح در جریان بود، آگاهی نداشتند. اساس حکومت شیطان می‌بایستی به طور کامل آشکار می‌شد. و موجودیت شیطان به خاطر انسان می‌بایست ادامه یابد. انسان نیز همانند فرشتگان می‌بایستی تفاوت میان سور نور با سور تاریکی را ببیند. اوست که باید انتخاب کند که چه کسی را خدمت کند.

در آغاز مجادله بزرگ، شیطان اعلام کرده بود که شریعت خداوند نمی‌تواند اجراء شود. زیرا عدالت مغایر با رحمت بوده و با زیر پا گذاشته شدن شریعت، امکان آمرزش گناهکاران غیرممکن خواهد بود.

او تاکید می‌کرد که هر گناهی می‌بایست با کیفر پاسخ داده شود و اگر خداوند از مجازات گناهکاران صرفنظر کند، آنگاه این امر با عدالت و حقیقت وی سازگار نخواهد بود. هنگامی که انسان شریعت خداوند را نقض کرد و اراده او را نادیده گرفت، شیطان شادی کرد. او اعلام کرد که ادعاییش به اثبات رسیده و اینکه شریعت نمی‌تواند اجرا شود و انسان گناهکار نمی‌تواند آمرزیده شود. و چون خودش بعد از ارتکاب گناه از آسمان رانده شده بود، ادعا می‌کرد که تزاد بشر نیز می‌بایستی برای همیشه از لطف و مرحمت خداوند محروم شود. او اصرار می‌کرد که اگر خداوند به انسان گناهکار رحم کند، خدای عادل و با انصافی نخواهد بود.

اماً بعنوان یک گناهکار، موقعیت انسان با موقعیت شیطان بسیار متفاوت بود. لوسيفر در آسمان و در نور جلال خداوند، مرتکب گناه شده بود. محبت خداوند برای او بیشتر از هر مخلوق دیگری آشکار شده بود.

شیطان با آگاهی از سیره الهی و شناخت احسان و نیکویی خداوند، از خواسته‌های خود خواهانه و مستقل خود پیروی کرد. این انتخاب نهایی بود و دیگر خداوند نمی‌توانست برای نجات او اقدامی به عمل آورد. اماً انسان، فریب خورده بود و فکر او با فریب تاریک شده بود. انسان عمق و طول محبت خدا را نمی‌شناخت و

برای او این امید وجود داشت که به محبت خدا اقرارکند و با شناخت سیرت الهی، به خداوند نزدیک شود.

مرحومت خدا، به وسیله عیسی به انسان آشکار شد، با این حال، مرحومت، عدالت را نادیده نمی‌گیرد. شریعت مظہر و نشانه شخصیت خداست و همزه یا نقطه‌ای از آن، نمی‌تواند برای مواجهه با انسان در موقعیت گناه آلوش تغییر کند. خدا شریعت خود را تغییر نداد، اماً خود را در مسیح، برای نجات انسان قربانی کرد، «یعنی اینکه در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد» (دوم قرنتیان ۵ آیه ۱۹).

شریعت، عدالت را ایجاب می‌کند، — زندگی پرهیزکارانه، شخصیتی کامل و انسان نمی‌تواند به چنین نیازی پاسخ دهد. او نمی‌تواند به طور کامل و برطبق شریعت مقدس خداوند عمل کند. اماً مسیح، به صورت پسر انسان به این جهان آمد و پاک و مقدس زندگی کرد و ماهیت کامل و عالی خود را آشکار کرد. او همه این چیزها را به صورت رایگان در اختیار آنانیکه به او ایمان می‌آورند قرارمی‌دهد. حیات او مظہر و نماینده حیات انسان می‌شود و کسانی که حیات او را دریافت می‌کنند، خداوند از گناهان گذشته ایشان صرفنظر می‌کند و مهم‌تر از این، مسیح، انسان را از ویژگی‌های الهی سرشار می‌کند. او شخصیت بشری را به شباهت شخصیت خداوند در می‌آورد، صنعتی زیبا با قدرت روحانی خارق العاده و بدین ترتیب عدالت و پارساپی مورد نظر شریعت در ایماندار به مسیح، تحقق می‌یابد. خداوند عادل است و «کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد، پارسا می‌شمارد (رومیان ۳ آیه ۲۶).

محبت خداوند همان اندازه که در رحمت او آشکار شده است، در عدالت وی نیز آشکار می‌شود. زیرا عدالت، پایه و اساس حکومت خداوند و ثمره محبت وی می‌باشد. هدف شیطان این بود که رحمت خدا را از عدالت و راستی آن جدا کند. او در صدد بود تا اثبات کند که عدالت شریعت خدا، دشمن سلامتی است. اماً مسیح نشان می‌دهد که در نقشه خداوند، عدالت و رحمت به طور لاینفک و برای همیشه به یکدیگر پیوند خورده اند و هر کدام بدون دیگری نمی‌توانند وجود داشته باشند. «رحمت و راستی با هم ملاقات کرده اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیله اند» (مزامیر ۸۵ آیه ۱۰).

مسیح با زندگی و مرگ خویش ثابت کرد که عدالت خدا، رحمت او را زایل نمی‌کند، و اینکه گناه بخشیده می‌شود و شریعت عادل و راست است و می‌تواند به طور کامل رعایت شود. بنابراین اتهامات شیطان باطل شده بود و خداوند علائم آشکار و غیر قابل تردیدی از محبت خود را به انسان اعطای کرده بود.

اکنون شیطان در صدد بود تا دروغ دیگری را مطرح کند. او ادعا کرد که رحمت،

عدالت را زایل کرده و اینکه مرگ مسیح، شریعت پدر را باطل کرده است. اگر ادعای تغییر و باطل شدن شریعت امکان پذیر بود، درآن صورت نیازی نبود که مسیح بمیرد. باطل کردن شریعت می توانست منجر به جاودانه کردن گناه شده و جهان را برای همیشه تحت کنترل وسلطه شیطان قرار دهد. تنها به دلیل تغییر ناپذیری شریعت و بدليل اینکه انسان صرفاً با اطاعت از مفاهیم شریعت می توانست نجات یابد، مسیح به صلیب کشیده شد. درست به همان طریقی که مسیح شریعت را بنیاد نهاده و رسمیت بخشید، شیطان سعی کرد آن را نابود کند. آخرین مبارزه از مجادله بزرگ میان شیطان و مسیح نیز از همین جا آغاز خواهد شد.

این که، شریعتی که از زبان خود خدا بیان شده بود، ناقص است، این که بعضی از خصوصیات نادیده گرفته شده، ادعایی است که شیطان اکنون مطرح می کند. و این آخرین و بزرگترین دروغی است که او به جهان عرضه خواهد کرد. او لازم نیست که به تمامی شریعت حمله کند، اگر او بتواند افراد را وادار کند که یکی از اجزاء شریعت را نادیده بگیرند، به هدف خویش نایل خواهد شد. زیرا، « هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزء بلغزد، ملزم همه می باشد » (یعقوب ۲ آیه ۱۰). انسان با نقض یک جزء از شریعت، مطیع قدرت شیطان خواهد شد. شیطان با جایگزین کردن قوانین بشری بجای شریعت الهی، سعی می کند جهان را مطیع خود سازد. این کار شیطان در نبوت‌های عهد عتیق پیشگویی شده است. در نبوت دانیال نبی در باره قدرت عظیم مُرتد که مُعرف شیطان می باشد، آمده است، « و سخنان به ضد حضرت اعلیٰ خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلیٰ را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان به دست او تسليم خواهند شد » (دانیال باب ۷ آیه ۲۵).

افراد بدون شک قوانینشان را برای مقابله با قوانین الهی ایجاد خواهند کرد. آنان تلاش خواهند کرد تا با توسل به خشونت، قوانین خود را به دیگران تحمیل کرده و همنوعان خود را مورد آزار وستم قراردهند. محاربه بر ضد شریعت خداوند که ابتدا درآسمان آغاز شد، تا زمان های آخر ادامه خواهد یافت. هر فردی مورد امتحان قرارخواهد گرفت. اطاعت یا عدم اطاعت، سئوالی است که می بایستی از سوی تمامی جهان پاسخ داده شود. همه فرا خوانده خواهند شد تا میان شریعت خداوند و قوانین بشری، یکی را انتخاب کنند. و در همین جا، خط فاصل کشیده خواهد شد. و افراد به دو دسته تقسیم خواهند شد. شخصیت وسیرت هرکسی آشکار خواهد شد و همه نشان خواهند داد که آیا جانبداری و وفاداری را انتخاب کرده اند، یا جانب عصیان و سرکشی را.

آنگاه آخر زمان فرا خواهد رسید و خداوند حقانیت شریعت را اثبات کرده و قومش را نجات خواهد داد. شیطان و همه کسانی که در عصیان بر علیه خداوند به

او پیوسته بودند، نابود خواهند شد. گناه و گناهکار هلاک خواهند شد و چنان خواهند سوت که « نه ریشه و نه شاخه ای برای ایشان باقی خواهد ماند » (ملاکی ۴ آیه ۱)، — شیطان به عنوان ریشه و پیروان او به عنوان شاخه، خواهند سوت. کلام خداوند به سرور تاریکی تحقق خواهد یافت، « چونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده ای، و تو را ای کروبی سایه گستره، از میان سنگهای آتشین نابود خواهم کرد!... و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود » وآنگاه « بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود ». « و چنان خواهند شد که گویا نبوده اند » (حزمیال ۲۸ آیات ۶؛ مزمیر ۳۷ آیه ۱۰؛ عوبدیا آیه ۱۶).

و این عمل نشان دهنده رفتار مستبدانه خداوند نمی باشد. انکار کنندگان رحمت خداوند، آنچه را که خود کاشته اند، درو خواهند کرد. زیرا خداوند چشمہ حیات است و هنگامی که فرد اسیر گناه می شود خود را از خداوند جدا می کند و بدین ترتیب از دریافت حیات خداوند محروم می شود. مسیح می گوید، « هر که مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد ». خداوند به آنان فرصت می دهد، تا شخصیت و اصول اخلاقی خود را آشکار کنند. بنابراین آنان نتایج اعمال خویش را دریافت می کنند. شیطان و متحده انش به واسطه گناه و سرکشی، خود را آنچنان در ناهماهنگی با خداوند قرار می دهند که حضور خداوند برای ایشان همچون آتشی نابود کننده است. جلال و شکوه او که محبت است، ایشان را هلاک خواهد کرد.

در ابتدای مجادله بزرگ، فرشتگان این موضوع را درک نمی کردند. اگر شیطان و سپاه همراهش محصول کامل گناهشان را همان ابتدای عصیان، درو می کردند، می بایستی نابود می شدند، اماً چنین امری برای موجودات آسمانی به عنوان نتیجه اجتناب ناپذیر گناه، آشکار نمی شد و درآن صورت امکان داشت که بذر شک و تردید در باره نیکویی و احسان خداوند در ذهن ایشان کاشته شود و ثمرات مرگبار گناه و مصیبت را به بار آورد.

اماً هنگامی که مجادله بزرگ پایان یابد، دیگر این طور نخواهد بود. درآن هنگام که نقشه نجات کامل شود، سیرت خداوند برای تمامی مخلوقات آفرینش آشکار خواهد شد. اجزای شریعت او کامل و غیر قابل تغییر به نظر خواهد رسید. درآن هنگام گناه، طبیعت خویش را و شیطان، سیرت خود را آشکار خواهد کرد. آنگاه نابودی گناه، حقانیت محبت خداوند را به اثبات خواهد رساند و عزت و عظمت او در حضور تمامی موجودات آفرینش که اشتیاق بجا آوردن اراده او را داشته و شریعت او را دوست می دارند، تحقق یافته و به رسمیت شناخته خواهد شد.

درآن هنگام فرشتگان با نگریستن به صلیب مسیح شادی خواهند کرد، واگر چه زمانی نمی توانستند همه چیز را در این مورد درک کنند، اکنون خواهند دانست که

نابودی گناه و شیطان برای همیشه قطعی خواهد بود و اینکه رهایی انسان تامین شد و کائنات برای همیشه به مکانی امن تبدیل شد. خود مسیح نتایج قربانی شدن بر فراز جلحتا را کامل درک کرد. و هنگامی که در بالای صلیب فریاد برآورد که « دیگر تمام شد »، مشتاقانه انتظار چنین نتایجی را داشت.

۸۰ - «در قبر یوسف»

سراجام عیسی به آرامش رسیده بود و روز طولانی ننگ و شکنجه پایان یافته بود، هنگامی که آخرین شعاع آفتاب در روز سبت ناپدید می شد، پسر یگانه خدا در قبر یوسف به آرامی خوابیده بود، کار او به اتمام رسیده بود و در حالی که دستهایش در آرامش بر روی سینه اش قرار داشت، در خلال ساعات مقدس روز سبت آرام گرفته بود.

در آغاز، پدر و پسر بعد از اتمام کارآفرینش در روز سبت آرام گرفته بودند، «هنگامی که آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد» (پیدایش ۲ آیه ۱). خالق و تمام مخلوقات آسمانی از مشاهده منظره با شکوه خلقت و اتمام کار آفرینش، شادی کردند. و «تمامی ستارگان صبح با هم ترّنم نمودند و جمیع پسран خدا آواز شادمانی دادند» (ایوب ۳۸ آیه ۷). اکنون عیسی نیز بعد از تحقق یافتن کار نجات آرام گرفته بود و هر چند که دوستداران او در این جهان در اندوه مرگ وی ماتم گرفته بودند، اما در آسمان شادی عظیمی برپا شده بود. وعده مربوط به آینده، در نظر مخلوقات آسمانی بسیار باشکوه بود. خلقتی بازیافته شده، نسلی نجات یافته که بر گناه پیروز شده و دیگر هرگز در دام آن سقوط نمی کرد اینها همه محصول کار عالی و تحقق یافته مسیح بود که خدا و فرشتگان آن را دیدند. روزی که مسیح در آن آرام گرفت، برای همیشه با چنین منظره ای پیوند خورده است. زیرا «اعمال او کامل و همه طریقه‌ای او انصاف است» و «هرآنچه خدا می کند تا ابدالآباد خواهد ماند» (تثنیه ۳۲ آیه ۴)؛ جامعه ۲ آیه ۱۴). و «تا ایامی که همه چیز بنابرآنچه خدا از دیرباز به زبان همه پیامبران مقدس خود گفته است، احیا ءگردد» سبت آفرینش، روزی که در آن عیسی در قبر یوسف آرام گرفت، هنوز هم روز آرامی و شادی خواهد بود و آسمان و زمین در پرستش خداوند متحد خواهند شد و «از سبتي تا سبت دیگر، اقوام نجات یافته، خداوند و بُره را با شادی پرستش خواهند کرد» (اعمال ۳ آیه ۲۱ و اشعیا ۶۶ آیه ۲۲).

در واقعیت پایانی روز مصلوب شدن مسیح، شواهد تازه ای در مورد تحقق یافتن نبوت‌ها و شهادت جدیدی در باره الوهیت او داده شد. هنگامی که تاریکی از بالای صلیب ناپدید شد و فریاد مرگ منجی شنیده شده بود، به ناگهان صدایی دیگر شنیده شد که می گفت: «به راستی که این مرد پسرخدا بود» (متی ۲۷ آیه ۵۴).

این سخنان با لحنی آرام گفته نشد. همه نگاهها به سمتی برگشت که صدا از آن شنیده شده بود. چه کسی این سخنان را بر زبان آورده بود؟ فرمانده سربازان که مأمور نگهبانی از عیسی بود، این سخنان را گفته بود. شکیبایی الهی منجی، مرگ ناگهانی او و فریاد پیروزی او بر روی صلیب، این فرد مُشرک را تحت تأثیر قرار داده

بود. فرمانده سربازان رومی در جسم کوبیده و شکسته شده ای که بر فراز صلیب آویخته شده بود، قامت پسر خدا را شناخته بود. او نمی توانست از اعتراف به ایمان خود داری کند. بدین ترتیب، پیش گویی هایی که به رنج و مصیبت منجی اشاره کرده بود، مجدداً بر اساس شواهد به اثبات رسید. درست در روز مرگ منجی، سه نفر که از یکدیگر کاملاً متفاوت بودند، به او ایمان آوردند. این سه نفر عبارت بودند از، فرمانده نگهبانان رومی، نفر دیگر شخصی بود که صلیب منجی را حمل کرده بود و نفر سوم کسی بود که در کنار او مصلوب شده بود.

با فرا رسیدن غروب، سکوتی سنگین بر جلجتا حاکم شد و جمعیت بتدریج ناپدید شدند. بسیاری به اورشلیم باز گشتند در حالی که روحیه ایشان به کلی تغییر کرده بود. بسیاری از روی کنگاوای در اطراف محل مصلوب شدن منجی اجتماع کرده بودند. این افراد نسبت به مسیح هیچگونه کینه و خصومتی نداشتند، اما تحت هیجان غیر عادی به جمعیت طرفدار کاهنان ملحق شده و به مسیح ناسزا گفته بودند. اما هنگامی که محل مصلوب شدن مسیح در هاله ای از تاریکی فرو رفت، آنان به عذاب وجدان دچار شده و احساس کردند که مرتكب گناهی عظیم شده اند. دیگر فریاد ناسزا و توهین شنیده نمی شد و هنگامی که تاریکی از بین رفت، ایشان در سکوتی سنگین به خانه هایشان باز گشتند. آنان به دروغ بودن اتهام فریسیان که عیسی را تبهکار خوانده بودند، پی برند و چند هفته بعد، هنگامی که پطرس در روز پنطیکاست موعظه کرد، ایشان نیز در میان هزارنفری بودند که به عیسی ایمان آورده بودند.

رهبران یهودی با مشاهده این وقایع هیچ گونه تغییری نکردند و کینه و نفرت ایشان به مسیح کاهش نیافته بود. تاریکی که در زمان مصلوب شدن مسیح زمین را پوشانده بود، از تاریکی که افکار کاهنان و علمای دین را احاطه کرده بود، شدید تر نبود. در هنگام تولد مسیح، ستارگان او را شناخته بودند و مُغان را به سوی آخری که عیسی در آن خوابیده بود، هدایت کرده بودند. فرشتگان آسمان او را شناخته بودند و بر فراز دشتهای بیت لحم سرودهای حمد و پرستش خوانده بودند. دریا صدای او را می شناخت و فرمان او را اطاعت کرده بود. بیماری و مرگ، اقتدار او را شناخته بودند و قربانیها ایشان را به او تسليم کرده بودند. خورشید او را شناخته بود و با منظره مرگ اندوهبار او روى خود را پوشانده بود. صخره ها او را شناخته و با شنیدن فریاد او بر روی صلیب، تکه تکه شده بودند. طبیعت بی جان مسیح را شناخته و به الوهیت او گواهی داده بود. اما کاهنان و علمای دین در اسراییل پسر یگانه خدا را نشناختند.

کاهنان و علمای دین آرام و قرار نداشتند. آنان نقشه خویش را درکشتن مسیح به مرحله اجرا درآورده بودند، با این حال آن پیروزی را که انتظار داشتند، احساس نمی کردند. آنان حتی در ساعات پیروزی ظاهریشان، به واسطه تردیدهایشان وحشت

زده بودند زیرا نمی دانستند که بعد از آن چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آنان فریاد مسیح را که گفته بود، « دیگر تمام شد » و « ای پدر، روح خود را به دستان تو می سپارم »، شنیده و شکافته شدن صخره ها را دیده و زمین لرزه شدید را احساس کرده بودند و به همین دلیل آشفته و نگران بودند، (یوحنای ۱۹ آیه ۳۰؛ لوکای ۲۳ آیه ۴۶).

آن در زمان حیات مسیح به خاطر نفوذ او بر روی مردم احساس حسادت می کردند واکنون حتی در مرگ او نیز احساس حسادت می کردند، کاهنان و علمای دین از پیکر بی جان مسیح بیشتر از زنده او می ترسیدند. آنان از اینکه توجه مردم به وقایعی که پس از مصلوب شدن مسیح به وقوع می پیوست، جلب شود، احساس نگرانی میکردند و از نتایج اعمالی که در آن روز مرتکب شده بودند، به شدت می ترسیدند. پیکر مسیح به هیچ وجه نباید در خلال روز سبت بر روی صلیب باقی می ماند. اکنون روز سبت فرا می رسید و باقی ماندن اجساد بر روی صلیب توهین به شعایر و مقدسات روز سبت محسوب می شد. بنابراین رهبران یهود با مستمسک قرار دادن این موضوع، از پیلاتُس در خواست کردند تا مرگ قربانیان تسریع شود و اجساد ایشان قبل از غروب آفتاب از روی صلیب برداشته شود.

پیلاتُس نیز همانند ایشان مایل نبود که پیکر عیسی بر بالای صلیب باقی بماند. بنابراین رضایت او کسب شد و برای سرعت بخشیدن به مرگ دو دزد بالای صلیب پاهای ایشان شکسته شد، اماً معلوم شد که عیسی جان سپرده باشد. سربازان سنگدل به خاطر آنچه که از مسیح دیده و شنیده بودند، نرم شده و از شکستن پاهای او امتناع کردند. بدین ترتیب در قربانی کردن بره خدا، قوانین پسح به انجام رسیده بود. « چیزی از آن تا صبح نگذارند واز آن استخوانی نشکنند، برحسب جمیع فرائض پسح آن را معمول دارند » (اعداد ۹ آیه ۱۲).

کاهنان و حاکمان با آگاه شدن از مرگ مسیح، شگفت زده شدند. مرگ به وسیله صلیب، یک روند تدریجی بود و مشخص کردن زمان مرگ بسیار مشکل بود. تا آن زمان، هرگز شنیده نشده بود که کسی به خاطر مصلوب شدن، در طی شش ساعت جان سپارد. کاهنان می خواستند از مرگ عیسی مطمئن شوند بنابراین از سربازان خواستند تا نیزه ای را در پهلوی او فرو بزند. از زخمی که بدین ترتیب ایجاد شده بود، خون و آب روان شد. این واقعه از سوی تمامی شاهدان مورد توجه قرار گرفت و یوحنای رسول آن را با جزئیات کامل توضیح داده و می گوید: « اماً یکی از سربازان نیزه ای به پهلوی او فرو برد که در دم خون و آب از آن روان شد. آن که این را دید، شهادت می دهد تا شما نیز ایمان آورید، شهادت او راست است و او می داند که حقیقت را می گوید. اینها واقع شد تا کتب مقدس به حقیقت بپیوندد که هیچیک از استخوانها یش شکسته نخواهد شد و نیز بخشی دیگر از کتاب که می گوید: آن را که بر او نیزه زندن، خواهند نگریست » (یوحنای ۱۹ آیات ۳۴ تا ۳۷).

بعد از قیام مسیح از مرگ، کاهنان و علمای دین شایع کردند که او بر روی

صلیب نمرده بود، بلکه از حال رفته و مجدداً بهوش آمده است. شایعه دیگری که از سوی کاهنان انتشار یافت این بود که یک جسد واقعی در قبر مدفن نشده، بلکه چیزی شبیه به یک جسد در درون قبر قرار گرفته بود. اقدام سربازان رومی کذب بودن این ادعاهای رسانید. آنان پاهای عیسی را نشکستند زیرا که او پیش از آن مرده بود. آنان برای متلاعده کردن کاهنان پهلوی او را سوراخ کردند. و اگر عیسی تا آن زمان نمرده بود، چنین زخمی بلا فاصله موجب مرگ وی می شد.

با این حال، آن چیزی که باعث مرگ مسیح شد، نه فشار نیزه بود و نه درد و رنج صلیب. فریاد بلند او بر روی صلیب، در لحظه مرگ و جاری شدن خون و آب از پهلوی سوراخ شده او، نشان می داد که مرگ او به خاطر دلشکستگی بود. قلب منجی به خاطر رنج و اندوه روحی شکسته شده بود و او به خاطر گناه جهان کشته شده بود.

با مرگ مسیح، آرزوهای شاگردان از بین رفت. آنان به چشمها بسته و موهای آغشته به خون و دستها و پاهای سوراخ شده او نگریستند و درد و اندوه ایشان غیر قابل توصیف بود. شاگردان تا آخرین لحظه باور نکرده بودند که او مرده باشد زیرا مرگ مسیح برای ایشان غیر قابل باور بود. آنان چنان غرق اندوه و مصیبت بودند که سخنان مسیح را در ارتباط با مرگش به خاطر نمی آوردند. سخنانی که مسیح پیش از مرگ به شاگردان گفته بود، ایشان را تسلى نمی داد. آنان فقط صلیب و قربانی غرقه به خون آن را می دیدند. در نظر ایشان، آینده بسیار تاریک و نگران کننده بود، ایمان ایشان به مسیح از بین رفته بود، با این حال، هرگز سورورشان را تا این اندازه دوست نداشتند آنان پیش از این، قدر و ارزش و نیاز به حضور او را هرگز این چنین احساس نکرده بودند.

حتی پیکر مرده مسیح نیز برای شاگردانش عزیز و ارزشمند بود، آنان آرزو داشتند تا جسد او را با احترام به خاک بسپارند، اما نمی دانستند که چگونه این کار را انجام دهند.

خیانت به دولت روم، جرمی بود که مسیح به خاطر آن محکوم و مجازات شده بود و اشخاصی که به خاطر چنین جرمی محاکمه و به مرگ محکوم می شدند باید در مکانی که برای دفن چنین افرادی اختصاص داده شده بود به خاک سپرده می شدند. یوحنای رسول به همراه زنانی که از جلیل آمده بودند در محل مصلوب شدن مسیح باقی ماندند. آنان نمی توانستند پیکر سرور و خداوندان را رها کنند تا از سوی سربازان سنگدل رومی حمل شده و در قبری نامناسب دفن شود. با این حال نمی توانستند از چنین اقدامی جلوگیری کنند. آنان نمی توانستند موافقت مقامات یهودی را جلب کنند و هم چنین بر روی پیلاتوس هیچ نفوذی نداشتند.

در این لحظات بحرانی، یوسف از اهالی رامه و نیقودیموس به کمک شاگردان

شتافتند. هر دوی این افراد از اعضای شورای یهود بودند. این دو نفر، مردانی ثروتمند و با نفوذ بودند و اعتقاد داشتند که پیکر مسیح باید به شکلی شایسته به خاک سپرده شود.

یوسف با شهامت به نزد پیلاتس رفت و پیکر عیسی را طلب کرد. پیلاتس برای نخستین بار پی برد که عیسی واقعاً مرده است. گزارش های ضد و نقیضی در ارتباط با واقعه مصلوب شدن مسیح به گوش او رسیده بود. اما خبر مرگ مسیح عمداً از وی مخفی نگاه داشته شده بود. کاهنان و علمای دین در مورد نیرنگ شاگردان در ارتباط با جسد مسیح به پیلاتس هشدار داده بودند. بنابراین پیلاتس به محض شنیدن درخواست یوسف، فرمانده سربازان را که مسئول مصلوب کردن مسیح بود احضار کرد تا از مرگ او مطمئن شود. او هم چنین برای تأیید شهادت یوسف، شرح وقایع مصلوب شدن مسیح درجلجتا را از فرمانده سربازان جویا شد.

درخواست یوسف پذیرفته شد و در همان حال که یوحنا در مورد خاکسپاری استادش نگران و مضطرب بود، یوسف با فرمان پیلاتس برای دریافت پیکر مسیح مراجعت کرد و نیقدیموس نیز برای تدهین مسیح آمده و با خود آمیخته ای از مر و عود به وزن یکصد لیتر آورد. در مرگ شریف ترین و پر آوازه ترین فرد در تمامی اورشلیم چنین احترامی نشان داده نشده بود. شاگردان با مشاهده این مردان ثروتمند و با نفوذ که برای به خاک سپردن استاد و سورشان به اندازه ایشان علاقمند بودند، شگفت زده شدند.

نه یوسف و نه نیقدیموس در زمان حیات منجی او را به طور علنی به عنوان منجی نپذیرفتند. آنان می دانستند که چنین اقدامی باعث اخراج ایشان از شورای عالی یهود خواهد شد. این دو امیدوار بودند که با استفاده از نفوذشان در شورا، از مسیح محافظت کنند و ظاهراً برای مدتی چنین به نظر می رسید که در انجام این کار موفق شده باشند. اما کاهنان حیله گر با مشاهده پشتیبانی ایشان از مسیح، از انجام نقشه ایشان جلوگیری کردند. آنان در غیاب این دو نفر، عیسی را محکوم کرده و او را تسليم کردند تا مصلوب شود. اکنون که عیسی به قتل رسیده بود، این دو نفر دلبستگی و محبت خود را نسبت به او را پنهان نمی کردند. زمانی که شاگردان می ترسیدند تا خودشان را به طور علنی پیرو او معرفی کنند، یوسف و نیقدیموس با شجاعت به کمک ایشان شتابتند. کمک و همکاری این مردان ثروتمند و نیکنام در آن شرایط دشوار به شدت مورد نیاز بود. آنان برای پیکر استادشان کاری را انجام می دادند که انجام آن برای شاگردان فقیر غیرممکن بود. ثروت و نفوذ این دو، ایشان را تا اندازه زیادی در مقابل کینه و دشمنی کاهنان و علمای دین محافظت می کرد.

شاگردان به همراه یوسف و نیقدیموس، با احترام و ملایمت، پیکر عیسی را از روی صلیب پائین آورده و هنگامی که به قامت مجروح و کوییده شده او نگریستند،

اشک ماتم از چشمانشان سرازیر شد. یوسف مقبره‌ای داشت که از سنگ تراشیده شده بود. او این مقبره را که در نزدیکی جلجتا قرار داشت برای خود اختصاص داده بود. اماً اکنون آن را برای دفن عیسی آماده کرده بود. پیکر عیسی با عطرباتی که به وسیله نیقدیموس آورده شده بود، تدهین شده و در کتانی پیچیده و در قبر گذاشته شد. در اینجا، سه شاگرد مسیح دست و پای مجروح و سفته شده او را مرتب کرده و دستهای کوبیده شده او را بر روی سینه اش قرار دادند. زنانی که از جلیل از پی عیسی آمده بودند به دنبال یوسف رفتند و مکان مقبره و چگونگی قرار گرفتن پیکر استاد محبوبشان را دیدند. آنان دیدند که سنگی سنگین در جلو دهانه مقبره غلتانیده شد و منجی در آرامش قبر رها شد. این زنان آخرین کسانی بودند که محل مصلوب شدن و پس از آن محل مقبره را ترک کردند. با فرا رسیدن غروب، مریم مجده و مریم دیگری در اطراف مقبره گرد آمده و در اندوه مرگ منجی گریه و زاری می‌کردند. آنان «سپس به خانه باز گشته، حنوط و عطربات آماده کردند و در روز سبت طبق حکم شریعت، آرام گرفتند» (لوقا ۲۳ آیه ۵۶).

این سبت، برای شاگدان مصیبت زده و هم چنین برای کاهنان، علمای دین، کاتبان و مردم، روزی فراموش نشدند بود. با غروب خورشید در شامگاه روز «تهیه شیپورها به علامت آغاز سبت به صدا در آمدند. مراسم پسح همانطور که در طول قرنها برگزار شده بود، در آن روز نیز برگزار شد، اماً کسی که پسح به آن اشاره کرده بود، به دست شریان به قتل رسیده و در قبر یوسف به خاک سپرده شده بود. در روز سبت، صحن های معبد پر از انبوه جمعیت بود، کاهن اعظم که در جلجتا حضور داشت، با جامه با شکوه کهانت در صحن معبد ایستاده بود. کاهنان با عمامه های سفید به انجام وظایفشان مشغول بودند.

اماً هنگامی که خون گاوها و بزها برای گناه تقدیم می‌شد، عده‌ای از حاضرین آرام و قرار نداشتند. آنان از این که فرزند یگانه خدا به خاطرگناهان جهان قربانی شده بود، اطلاع نداشتند و نمی‌دانستند که از این پس انجام آئین های مربوط به قربانی هیچگونه ارزشی نخواهد داشت و نمونه با اصل یکی شده بود و قربانی ابدی برای گناهان جهان انجام شده بود. با این حال احساس غریبی برهمه چیز حاکم بود. صدای شیپورها و آلات موسیقی و صدای سرود خوانان مثل همیشه رسا و واضح بود. پیش از این هرگز چنین احساس متفاوتی در این مراسم دیده نشده بود. مردم در باره وقایعی که اخیراً به وقوع پیوسته بود از یکدیگر سوال می‌کردند. مکان قدس القداس تا آن روز از سوی نگهبانان به شدت محافظت می‌شد و ورود به آن برای مردم ممنوع بود. اماً اکنون این مکان در معرض دید همگان قرار داشت. پرده سنگین قدس القداس که از کتان خالص بافته شده و با رنگهای طلایی و قرمز و ارغوانی زینت شده بود از بالا به پائین دوپاره شده بود. مکانی که در آن خداوند با کاهن اعظم ملاقات کرده و جلال و شکوه خود را آشکار کرده بود، مکانی که مسکن مقدس خداوند بود، اکنون در معرض دید همگان قرار گرفته و دیگر از سوی

خداآوند به رسمیت شناخته نمی شد. کاهنان با نگرانی در مقابل مذبح به خدمت مشغول بودند. پاره شدن پرده قدس القداس، اضطراب و وحشت زیادی را بر دلهای ایشان حاکم کرده بود.

بسیاری از مردم به واقعه مصلوب شدن مسیح در جلجتا می اندیشیدند، از لحظه مصلوب شدن مسیح تا روز قیام او از مرگ، چشمهای بی خواب بسیاری بی وقفه، نبوت‌ها را مورد مطالعه قرار داده بودند. بعضی های با مطالعه نبوت‌ها در پی آن بودند تا مفهوم کامل عیید را که جشن می گرفتند درک کنند و عده ای دیگر به دنبال شواهدی بودند تا ثابت کنند مسیح آن کسی نبود که ادعا کرده بود، اما گروهی دیگر با دلهای محنت زده در جستجوی شواهدی بودند تا اثبات کنند که او همان مسیح موعود می باشد. هر چند که این افراد با اهداف و دیدگاههای متفاوتی به جستجوی نبوت‌ها پرداخته بودند، اما همگی با یک حقیقت مواجه شدند و آن این بودکه در واقعیت چند روز گذشته نبوت‌ها تحقق یافته و کسی که مصلوب گردیده بود همان مسیح یعنی منجی جهان بود. بدین ترتیب، بسیاری از ایشان که تا آن زمان در مراسم عید پسح شرکت کرده بودند، از آن به بعد از شرکت در این مراسم خودداری کردند حتی بسیاری از کاهنان در مورد شخصیت واقعی عیسی و مسیح بودن او متقاعد شدند. مطالعات ایشان در باره نبوت‌ها بی نتیجه نمانده بود و بعد از قیام مسیح از مرگ، اعتراف کردند که او همان پسر خدا بود.

هنگامی که نیقودیموس عیسی را بر بالای صلیب بر افراشته دید، سخنان او را در شبی که با اوی بر فراز کوه زیتون ملاقات کرده بود به خاطر آورد. عیسی به او گفته بود: « همانگونه که موسی آن مار را در بیابان بر افراشت، پسر انسان نیز باید بر افراشته شود تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد » (یوحنا ۳ آیات ۱۴ و ۱۵). در آن روز سبت، هنگامی که عیسی در قبر یوسف نهاده شد، نیقودیموس فرصت یافت تا به سخنان مسیح فکر کند. اکنون نور حقیقت ذهن او را روشن کرده بود و سخنانی که عیسی به او گفته بود، دیگر برای اوی اسرار آمیز و ناشناخته نبود. او فهمید که با ملحق نشدن به مسیح در زمان حیات وی چه فرصت ارزشمندی را از داده است. نیقودیموس، اکنون واقعی جلجتا را در ذهن خود مرومی کرد. دعای مسیح برای قاتلانش و پاسخ او به استدعای دزدی که در کنار اوی بر بالای صلیب در حال جان سپردن بود، قلب او را جریحه دار کرد. او بار دیگر سیمای رنجیده منجی را به خاطر آورد و فریاد پیروزمندانه او بر روی صلیب که اعلام کرده بود « دیگر تمام شد » مجدداً در گوش او طینی انداز شد. زمین لرzed، تاریک شدن آسمان، شکاف صخره ها و دو پاره شدن پرده قدس القداس بار دیگر از ذهن او خطور کرد و ایمان او برای همیشه استوار گردید. درست همان وقایعی که امید شاگردان را از بین برده بود، یوسف و نیقودیموس را نسبت به الوهیت عیسی متقاعد کرد. ترس و نگرانی شاگردان به واسطه ایمان راسخ و تزلزل ایشان بر طرف شد.

مسیح هرگز توجه مردم را به آن اندازه که اکنون در قبر یوسف نهاده شده بود، به خود جلب نکرده بود. مردم مطابق معمول مریضان خود را به صحن معبد آورد و در مورد عیسی ناصری سوال می کردند. بسیاری از نقاط دور و نزدیک برای ملاقات با او که مریضان را شفا داده و مردگان را زنده کرده بود، ملاقات کنند، صدای فریاد مردم که خواستار ملاقات با مسیح و شفا دهنده بودند. از هر سو شنیده می شد. در آن زمان، آنانی که نشانه های جذام در ایشان دیده می شد، به وسیله کاهنان مورد معاینه قرار می گرفتند و اگر بیماری ایشان تشخیص داده می شد، در آن صورت مجبور می شدند که خانه و همسر و فرزندانشان را رها کنند. آنان هرجا که می رفتند باید با فریاد « ناپاک، ناپاک » به دیگران هشدار می دادند تا از معاشرت با ایشان اجتناب ورزند. اماً دستهای مهربان و شفا بخش عیسی ناصری که هرگز از لمس کردن و شفا دادن این اشخاص درمند و بیمار اجتناب نکرده بود، اکنون در قبرآرام یوسف، بر روی سینه وی قرار گرفته بود. لبها ی که همواره در خواست جذامیان را با سخنان تسلی بخش « می خواهم، پاک شو » پاسخ می داد، اکنون خاموش شده بود. بسیاری از این افراد، به کاهن اعظم و علمای دین التماس کرده بودند که ایشان را شفا داده و تسلی بخشد، اماً التماس ایشان بی نتیجه بود. آنان از قرار معلوم مصمم بودند که مسیح زنده را بار دیگر در میان خود داشته باشند. به همین دلیل، با اصرار به دنبال عیسی می گشتند. آنان قصد نداشتند از صحن معبد خارج شوند، اماً به زور از صحن معبد رانده شدند. سربازان در مقابل دروازه های ورودی معبد مستقر شدند تا از ورود افرادی که مریضان خود را به آنجا می آورند، جلوگیری کنند.

مریضانی که آمده بودند تا به وسیله منجی شفا یابند، با ندیدن او غرق در نا امیدی شدند. کوچه ها و خیابانهای منتهی به معبد از شیون و ناله این افراد آکنده شده بود. مریضان به خاطر فقدان لمس شفا بخش عیسی در آستانه مرگ بودند و مشورت با پزشکان نیز هیچ فایده ای نداشت زیرا هیچ کس همانند او که در قبر یوسف خوابیده بود، قدرت و مهارت نداشت تا مریضان را شفا بخشد.

هزاران نفر با شنیدن فریاد و ناله و شیون مریضان و دردمدان فهمیدند که مسیح، نور عالم از این جهان رخت برپسته است. بدون او، جهان تیره و تار بود. جمعیتی که در تالار محاکمه پیلاتس فریاد زده بودند، مصلوبش کنید، مصلوبش کنید، اکنون فهمیده بودند که به چه مصیبتی گرفتار شده اند، ایشان با خود می گفتند که ای کاش از پیلاتش خواسته بودند که مسیح را به ایشان ببخشد.

زمانی که مردم متوجه شدند که عیسی به وسیله کاهنان کشته شده است، راجع به مرگ او پرس وجو کردند. جرئیات محاکمه او تا حد امکان محrama نگه داشته شده بود، اماً در طول مدتی که در قبر بود، نام او به سر زبان ها افتاده و اخبار محاکمه او و رفتار غیر انسانی کاهنان و حکام یهود در همه جا انتشار یافته بود. این

کاهنان و علمای دین فراخوانده شده بودند تا نبوتهای عهد عتیق در ارتباط با مسیح را برای مردم توضیح دهند و آنان در تمام مدتی که سعی می کردند در پاسخ به این دعوت به کذب و دروغ متولّشوند، به افرادی ابله و نادان تبدیل می شدند. آنان نمی توانستند نبوتهای را که به رنج و مرگ مسیح اشاره می کرد توضیح دهند اماً بسیاری از سوال کنندگان متلاطف شدند که نبوتهای کتب مقدس تحقق یافته است.

انتقامی که کاهنان تصویرکرده بودند بسیار شیرین و دلپذیر باشد، اکنون در نظر ایشان تلخ و ناخوشایند شده بود. آنان می دانستند که با انتقاد و سرزنش مردم روبرو می شوند و فهمیدند که همه آنانی را که بر علیه عیسی تحریک کرده بودند، اکنون به واسطه اعمال ننگینشان وحشت زده شده اند. این کاهنان سعی کرده بودند تا عیسی را فریبکار معرفی کنند، اماً کوشش های ایشان بیهوده بود. عده ای از آنان که در کنار گور ایلعاذر ایستاده بودند، با چشمهاخی خویش دیده بودند که او از مرگ به زندگی بازگردانده شده بود. آنان اکنون می ترسیدند که خود مسیح از مرگ قیام کند و بار دیگر در مقابلشان ظاهرشود. کاهنان و علمای دین یهود سخنان مسیح را شنیده بودند که اعلام کرده بود قدرت و اختیار این را دارد که جان خود را فدا کند و مجددآ آن را باز ستاند. آنان سخنان او را به یاد آوردن که گفته بود، "این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت" یوحنا ۲ آیه ۱۹. یهودای اسخريوطی سخنان عیسی به شاگردان را هنگامی که برای آخرین بار به اورشلیم عزیمت می کرد، به کاهنان گفته بود که « اینک به اورشلیم می رویم. در آنجا پسر انسان را به سرای کاهنان و علمای دین تسليم خواهند کرد. آنها او را به مرگ محکوم خواهند نمود و به غیر یهودیان خواهند سپرد تا استهزا شود و تازیانه خورد و بر صلیب شود. اماً در روز سوم قیام خواهد کرد » (متی ۲۰ آیات ۱۸ و ۱۹). کاهنان این سخنان مسیح را مورد تمسخر و استهزا قرار داده بودند اماً اکنون به خاطر می آوردن که تمامی پیش گویی های مسیح تا کنون تحقق یافته است. او گفته بود که در روز سوم قیام خواهد کرد و چه کسی می توانست بگوید که چنین چیزی به وقوع نخواهد پیوست؟ کاهنان می کوشیدند تا به این چیزها فکر نکنند اماً نمی توانستند. آنان نیز مانند پدرشان، شریر باور می کردند و بر خود می لرزیدند.

اکنون که شور و هیجان عمومی فرو نشسته بود، تصویر مسیح از ذهن ایشان دور نمی شد. آنان او را می دیدند که با آرامش و شکیبایی در مقابل دشمنانش ایستاده و بدون هیچ گونه گله و شکایتی از رفتار زشت و توهین آمیز ایشان رنج می بُرد. تمام وقایع مربوط به محاکمه و مصلوب شدن مسیح در ذهن ایشان زنده می شد و به طرز مقاومت ناپذیری ملزم می شدند که او همان پسر یگانه خداست. کاهنان و علمای دین احساس می کردند که او ممکن است در هر زمانی در مقابل ایشان ظاهر شود و آنگاه متهم شونده به متهم کننده، محکوم به محکوم کننده تبدیل شده

و مقتول، قاتلین خود را مورد محکمه قرارداده و مجازات کند.

آنان در روز سبت، آرام و قرار نداشتند و با وجود اینکه ازترس نجس شدن نمی خواستند به دربار پیلاتس که یک فرد غیر یهودی بود وارد شوند با این حال در ارتباط با پیکر مسیح شورایی تشکیل دادند. مرگ و گور می بایست او را که ایشان مصلوب کرده بودند اسیر می کرد. بنابراین کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس گردآمد، گفتند: « سرور ما، به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود، می گفت: پس از سه روز برخواهم خواست پس فرمان بدۀ مقبره را تا روز سوم نگهبانی کنند، مبادا شاگردان او آمده، جسد را بذند و به مردم بگویند که او از مردگان برخاسته است، که در آن صورت، این فریب آخر از فریب اول بدتر خواهد بود. پیلاتس پاسخ داد: شما خود نگهبانان دارید. بروید و آن را چنانکه صلاح می دانید، حفاظت کنید » (متی ۲۷ آیات ۶۲ تا ۶۵).

کاهنان برای حفاظت از مقبره مسیح دستوراتی را صادر کردند و سنگ بزرگی در مدخل ورودی مقبره گذاشته شد و آن را مهر و موم کردند. این سنگ بدون شکستن مهر و موم حرکت نمی کرد. گروهی مُركب از صد سرباز در اطراف مقبره مستقر شدند تا کسی نتواند به آن نزدیک شود. کاهنان برای نگهداری پیکر مسیح در مقبره از هیچ کوششی فروگذار نکردند. مقبره مسیح آن چنان مهر و موم شده بود که گویند می بایست برای همیشه در آن جا باقی بماند.

طرح و نقشه کاهنان و حکام یهود بسیار احمقانه بود. این قاتلان از بیهوده بودن کوششها یشان بی اطلاع بودند. با این حال، خداوند در عمل ایشان جلال یافت. تمامی تلاش هایی که برای جلوگیری از قیام مسیح به عمل آمده بود به قاطع ترین گواه قیام او از مرگ تبدیل شد. هرچه به تعداد سربازان در اطراف مقبره او افزوده می شد، بر تعداد شاهدانی که به قیام او از مرگ شهادت می دادند افزوده می شد. صدها سال پیش از مرگ مسیح، روح القدس از طریق سراینده مزمیر اعلام کرده بود که « چرا امت ها شورش نموده اند و طوایف در باطل تفکر می کنند؟ پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران باهم مشورت نموده اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او، که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم. او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می کند » (مزامیر ۲ آیات ۱ تا ۴). نگهبانان و تمامی لشکریان دولت روم قادر نبودند تا سرور حیات را در قبر محبوس کنند، زیرا زمان رهایی و قیام منجی از مرگ نزدیک شده بود.

۸۱ - « خداوند قیام کرده است

«

شب اولین روز هفته به آرامی سپری شده بود. تاریکترین ساعت، پیش از آغاز سپیده دم، از راه رسیده بود. مسیح هنوز در قبر تنگ و تاریک خود زندانی بود، سنگ بزرگ در سرجای خود بود و مهر و موم رومیان شکسته نشده بود. سربازان رومی به نگهبانی مشغول بودند و نگهبانان نامری نیز درکنار مقبره مسیح حضور داشتند. سپاه فرشتگان شریر در اطراف محل اجتماع کرده بودند. سرور تاریکی به همراه سپاه مرتدش می خواستند تا پسر یگانه خدا را برای همیشه در قبرش محبوس نگه دارند. اما گروهی از فرشتگان آسمانی مقبره مسیح را احاطه کرده بودند. این فرشتگان که در قدرت بی نظیر بودند، از مقبره مسیح محافظت کرده و در انتظار بودند تا از سرور حیات استقبال کنند.

و « نا گاه زمین لرزه شدیدی واقع شد، زیرا فرشته خداوند از آسمان نازل شد » این فرشته که از ابر جلال خداوند پوشیده شده بود، از جایهای آسمانی نازل شده بود. انوار درخشان جلال خداوند پیشاپیش او حرکت کرده و مسیر او را روشن می کرد « چهره آن فرشته همچون برق آسمان می درخشید و جامه اش چون برف، سفید بود. نگهبانان از هراسِ دیدن او به لرزه افتاده، چون مردگان شدند ».

اکنون زمان آن بود که از کاهنان و حاکمان یهود پرسیده شود، که ای کاهنان و علمای دین، کجاست قدرت نگهبانان و سربازاتتان؟ سربازان شجاعی که هرگز از قدرت انسانی ترسیده بودند، اکنون بدون استفاده از قدرت شمشیر و نیزه، اسیر شده بودند. چهره ای که سربازان به آن می نگریستند، چهره یک جنگجوی فانی و انسانی نبود. آنان به سیمای قدرتمندترین فرشته خداوند می نگریستند. این فرشته همان کسی بود که پس از سقوط شیطان از آسمان در مقام وی منصوب شده بود. او همان فرشته ای بود که خبر تولد مسیح را بر فراز تپه های بیت لحم اعلام کرده بود. با نزول این فرشته، زمین به لرزه در می آید و سپاه فرشتگان شریر پا به فرار می گذارند. هنگامی که او سنگ را از برابر مقبره به کناری می غلتانید، گویی آسمان به زمین آمده بود، نگهبانان او را می بینند که سنگ بزرگ را مانند سنگریزه ای کنار می زند و صدای او را می شنوندکه می گوید، پسر خدا، برخیز، پدر تو را می خواند. آنان سپس، عیسی را می بینند که از قبر بیرون آمده و صدای او را می شنوند که در کنار مقبره شکافته شده اعلام می کند که « من قیامت و حیات هستم » همانطور که مسیح با جلال و شکوه از مرگ قیام می کند، فرشتگان در مقابل او سجده کرده و با سرودهای حمد و پرستش به منجی جهان خوش آمد می گویند.

زمین لرزو اول نشان دهنده لحظه‌ای بود که او جان خود را به جهت گناهان جهان فدا کرد و زمین لرزو دوم نشان دهنده لحظه‌ای بودکه او آن را با پیروزی باز ستابند. او که مرگ و گور را شکست داده بود، در میان زمین لرزو و غرش رعد و درخشش نور، با گامهای پیروزمندانه از قبر بیرون آمده و هنگامی که بار دیگر به این جهان باز گردد، نه تنها زمین، بلکه آسمان را نیز به لرزو در خواهد آورد « و زمین مثل مستان افتان و خیزان خواهد شد و مثل سایه بان به چپ و راست حرکت کرده و گناهش بر آن سنگینی خواهد کرد. پس افتاده و بار دیگر بر نخواهد خاست»، « آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد » و « اجرام و عناصر سماوی به وسیله آتش نابود خواهد شد و زمین و همه کارهایش خواهد سوخت » اما « خداوند ملجا و تکیه گاه قوم خود و قوت بنی اسرائیل خواهد بود » (عبرانیان ۱۲ آیه ۲۶؛ اشعیا ۲۴ آیه ۳۴؛ آیه ۴؛ دوم پطرس ۳ آیه ۱۰ یوئیل نبی ۳ آیه ۱۶).

سر بازان در هنگام مرگ عیسی دیده بودند که زمین در وسط روز در لفافه‌ای از تاریکی پوشانده شده بود و اکنون با قیام او می دیدند که نور فرشتگان، شب را چون روز، نورانی و روشن کرده بود. آنان آوازهای شادمانی ساکنان آسمان را شنیدند که پیروزمندانه سرود می خوانند « تو شیطان و قوای تاریکی را شکست دادی و تو با پیروزی بر مرگ غلبه یافتنی ».

مسیح با جلال و شکوه از قبر بیرون آمد و نگهبانان رومی او را دیدند. نگاههای ایشان مسحور سیمای کسی شده بود که او را اخیراً استهزا و مسخره کرده بودند. آنان فهمیدند که این موجود باشکوه همان کسی است که به عنوان زندانی در تالار قصر پیلاتس دیده بودند. همان کسی که آنان بر سر او تاجی از خار گذاشته بودند. او همان کسی بود که آرام و صبور در مقابل پیلاتس ایستاده و قامت او به واسطه تازیانه مجروح شده بود. او همان کسی بود که به صلیب میخکوب شده و کاهنان و حکام از خود راضی سرهایشان را به سوی او بلند کرده و گفته بودند: « او دیگران را نجات داد، اما نمی تواند خود را نجات دهد » (متی ۲۷ آیه ۴۲). این، او بود که در مقبره جدید یوسف نهاده شده بود. فرمان الهی، اسیر را آزاد کرده بود. اگر تمامی کوهها بر روی هم انباشته شده و بر روی مقبره او قرار می گرفتند، نمی توانستند فرزند خدا را در قبر نگه دارند.

نگهبانان رومی با دیدن منجی و فرشتگان از پا افتاده و چون مردگان شدند و هنگامی که خیل فرشتگان از نظر ایشان پنهان شدند، برپا ایستاده و به سوی دروازه باغ به راه افتادند. آنان در حالی که مانند مستان تلوتلو می خوردند به جانب شهر روان شده و بر سر راه خود، اخبار قیام مسیح را به مردم اعلام کردند. نگهبانان قصد داشتند به قصر پیلاتس رفته و خبر قیام مسیح را به او اعلام کنند، اما خبر ایشان به گوش مقامات یهود رسیده بود و کاهن اعظم شخصی را فرستاد تا آنان را به نزد وی بیاورند. نگهبانان رفتار عجیبی از خود نشان می دادند. آنان با ترس و در

حالی که رنگ از رخسارشان پریده بود، به قیام مسیح شهادت دادند. نگهبانان هرچه را که دیده و شنیده بودند به کاهن اعظم گفتند. آنان با ظاهری اندوهگین اعتراف کردند، کسی که مصلوب شده بود، پسر خدا بود و ما شنیدیم که فرشتگان او را سرورآسمان و پادشاه جلال می خواندند.

چهره کاهنان چون مردگان شده بود. قیافا سعی کرد چیزی بگوید. لبهای او حرکت می کرد اما نمی توانست سخن بگوید. سربازان در حال ترک کردن اطاق شورا بودند که صدای ایشان را متوقف کرد. قیافا، سرانجام لب به سخن گشوده و گفت: صبر کنید، صبر کنید، آنچه را که دیده اید به هیچ کس نگوئید.

سپس، گزارشی دروغین به سربازان داده شد. کاهنان به ایشان گفتند: « به مردم بگوئید که شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد او را دزدیدند ». در اینجا کاهنان مرتکب حمامت شده بودند. سربازان چگونه می توانستند بگویند، هنگامی که در خواب بودیم، شاگردان آمده و جسد را دزدیدند؟ اگر آنان در خواب بودند، چگونه از چنین واقعه ای خبردار می شدند؟ و اگر گناه شاگردان در دزدیدن جسد مسیح اثبات می شد، آیا نخست خود کاهنان نباید ایشان را محکوم می کردند؟ و یا اگر نگهبانان در کنار قبر خوابیده بودند، آیا نباید کاهنان برعلیه ایشان به پیلاتُس شکایت می کردند؟

نگهبانان از اینکه به دلیل خوابیدن در محل نگهبانی مورد اتهام قرارگیرند، بسیار وحشت زده بودند. چنین اشتباهی، مجازات مرگ را به همراه داشت. آیا آنان باید شهادت دروغ داده و با فریب مردم زندگی خودشان را به خطر بیندازند؟ آیا آنان با وجود خستگی، با هشیاری کامل وظایفشان را انجام نداده بودند؟ آنان حتی اگر به خاطر پول شهادت دروغ می دادند، چگونه می توانستند از محکمه و مجازات جان سالم بدر برند؟

کاهنان برای خاموش کردن نگهبانان قول دادند تا امنیت ایشان را تأمین کنند. و به ایشان وجه زیادی داده و گفتند: « باید به مردم بگوئید که شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد او را دزدیدند و اگر این خبر به گوش والی برسد، ما خود او را راضی خواهیم کرد تا برای شما مشکلی ایجاد نکند ». بدین ترتیب، نگهبانان رومی شرف و حیثیت خود را به خاطر پول به یهودیان فروختند. آنان با کوله باری از زیباترین و شگفت انگیز ترین حقایق به نزد کاهنان آمده بودند، اما اکنون با کوله باری از پول از نزد ایشان می رفتند تا گزارش دروغی را که کاهنان به ایشان داده بودند برای دیگران بازگو کنند.

دراین اثناء خبر قیام مسیح به اطلاع پیلاتُس رسیده بود. هر چند که پیلاتُس به خاطر محکمه و تسليم کردن مسیح به مرگ، مسئول بود، با این حال در مقابل این خبر نسبتاً بی تفاوت بود. از زمانی که او با اکراه و همراه با تأسف، منجی را محکوم

کرده بود تا این زمان ندامت و پشیمانی واقعی را احساس نکرده بود. اما اکنون چنان وحشت زده شده بود که خود را در قصرش حبس کرده و میل نداشت با کسی ملاقات کند. اما کاهنان به نزد او رفته و داستان دروغینی را که سر هم کرده بودند برای وی توضیح داده و از او خواستند تا از مجازات نگهبانان به خاطر سهل انگاری در انجام وظایفشان، صرفنظر کند، پیلاتس پیش از موافقت با تقاضای کاهنان، شخصاً از نگهبانان بازجویی کرد و آنان از ترس جانشان جرأت نکردند تا چیزی را پنهان کنند و بدین ترتیب پیلاتس از تمام آنچه که واقع شده بود اطلاع یافت. او این واقعه را بیش از این پیگیری نکرد اما از آن زمان به بعد هرگز روی آرامش به خود ندید.

هنگامیکه عیسی در قبر خوابیده بود، شیطان احساس پیروزی می کرد. او آنچنان امیدوار شده بود که فکر می کرد منجی نخواهد توانست جان خود را باز سازند. شیطان برای زندانی کردن عیسی در قبر، نگهبانان خود را در اطراف مقبره مستقر کرده بود اما هنگامی که با نازل شدن فرشته خداوند، سپاه فرشتگان شریر پا به فرار گذاشتند، شیطان به شدت عصبانی شد. و زمانی که منجی با پیروزی از قبر بیرون آمد، شیطان پی برد که پادشاهی وی خاتمه یافته و مرگ وی فرا رسیده است.

با کشتن مسیح، کاهنان به ابزار شیطان تبدیل شده بودند. آنان چنان در دام شیطان گرفتار شده بودند که هیچ راه گریزی نداشتند، بنابراین به مبارزه با مسیح ادامه دادند. آنان هنگامی که خبر قیام مسیح را شنیدند از خشم و غضب مردم وحشت زده شدند و احساس کردند که زندگی هایشان در خطراست. تنها امید ایشان این بود که با انکار خبر قیام مسیح، او را در نظر مردم، شیاد معرفی کنند. آنان به سربازان رشوه داده و پیلاتس را نیز به سکوت و داشته بودند. سپس اخبار دروغین و ساختگی خود را در نقاط دور و تزدیک منتشر کردند. اما شاهدانی وجود داشتند که ایشان را نمی توانستند ساكت کنند. بسیاری از مردم شهادت نگهبانان در ارتباط با قیام مسیح را شنیده بودند. تعدادی از مردگان که با مسیح قیام کرده بودند خود را به مردم ظاهر کرده و خبر قیام منجی را اعلام کرده بودند. اخبار مربوط به این افراد از سوی کسانی که ایشان را دیده و شهادت ایشان را نشیده بودند، به اطلاع کاهنان رسیده بود. کاهنان و علمای دین از راه رفتن در کوچه ها و خیابانها و حتی در خلوت خانه هایشان وحشت داشتند زیرا می ترسیدند که بار دیگر با مسیح روبرو شوند. آنان هر روز و هر شب، صحنه های هولناک محاکمه مسیح در تالار قصر پیلاتس را به یاد می آورده و فریادهای «خون او برگردن ما و فرزندان ما باد»، دائم از ذهن ایشان خطور می کرد؛ (متی ۲۷ آیه ۲۵). خاطره این صحنه ها دیگر هرگز از اذهان ایشان بیرون نمی رفت و نمی توانستند با آرامش سر به بالین بگذارند.

هنگامی که صدای فرشته قدرتمند در کنار قبر مسیح شنیده شد که می گفت،

پدرت تو را می خواند، منجی با همان حیاتی که در خود او بود، از قبر بیرون آمد. اکنون درستی سخنان او به اثبات رسیده بود که « من جان خود را می نهم تا آن را باز ستانم.... اختیار دارم آن را بدhem و اختیار دارم آن را باز ستانم ». اکنون نبوتو را که او به کاهنان و علمای دین گفته بود، تحقیق یافته بود « این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز برپا خواهم داشت » (یوحنا ۱۰ آیات ۱۷ و ۱۸؛ باب ۲ آیه ۱۹).

مسیح در کنار مقبره تراشیده شده یوسف، با پیروزی اعلام کرد که: « من قیامت و حیات هستم ». فقط خداوند می توانست چنین سخنانی را بر زبان آورد. تمامی مخلوقات با اراده و قدرت خداوند زندگی می کنند. آنان حیات خود را از خداوند دریافت می کنند. از عالی ترین فرشتگان تا پست ترین حیوانات، همه از منبع بیکران حیات الهی تغذیه می شوند. فقط او که با خداوند یکی است می تواند بگوید که من اختیار دارم جان خود را بدhem و اختیار دارم آن را مجدداً باز ستانم. مسیح به واسطه الوهیتش اختیار داشت تا زنجیرهای مرگ را درهم بگسلد.

مسیح به عنوان نوبر محصول از میان آنانی که در خواب بودند، از مرگ قیام کرد. او نقطه مقابل باfe جنبنده بود و قیام او مصادف با روزی بود که نوبر محصولات گندم می بایستی در حضور خداوند تقدیم می شد. این آئین سمبولیک برای بیش از هزار سال برگزار می شد. در آن ایام، خوشه های درو شده گندم از مزارع جمع آوری می شد و هنگامی که مردم برای برگزاری مراسم عید پسح به اورشلیم می رفتند، نوبر باfe های گندم به عنوان قربانی شکرگزاری در حضور خداوند جنبانده می شد. تا زمانی که نوبر باfe ها به حضور خداوند تقدیم نمی گردید، دروی گندم و جمع آوری آن انجام نمی شد. باfe تقدیم شده به خداوند نشان دهنده محصول بود و به همین ترتیب مسیح مظہر محصول عظیم و خارق العاده ای بود که باید برای ملکوت خداوند جمع آوری می شد. قیام او مظہر قیام همه عادلانی است که مرده اند، « زیرا اگر ایمان داریم که عیسی مرد و باز زنده شد، پس به همین سان خدا آنان را نیز که در عیسی خفته اند، با وی باز خواهد آورد » (اول تسالو نیکیان ۴ آیه ۱۴).

هنگامی که مسیح قیام کرد، مردگان بسیاری با او قیام کردند. زمین لرزه ای که در هنگام مرگ او به وقوع پیوست، قبرهای مقدسان را گشوده بود و با قیام او، این مقدسان نیز با او قیام کردند.

آنان کسانی بودند که با خداوند همکاری کرده و با فدا ساختن جان خویش به حقیقت و راستی شهادت داده بودند. و اکنون نیز باید در باره عیسی که ایشان را از مرگ برخیزانیده بود شهادت می دادند.

عیسی در طول کار بشارت خود، مردگان را زنده کرده بود. او پسر بیوه زن نائینی،

دختر یکی از رئیسان و ایلعازر را زنده کرده بود. اما این افراد فنانا پذیر نبودند و بعد از زنده شدن هنوز هم در معرض سلطه مرگ قرار داشتند. ولی آنانی که با قیام مسیح از قبرها بر خاستند زندگی جاودانه یافتند و نشانه پیروزی او بر گور و مرگ، با وی به آسمان صعود کردند. عیسی فرمود که این افراد دیگر اسیر شیطان نیستند، زیرا من ایشان را آزاد کرده ام من آنان را به عنوان نوبت قدرت خویش از گور بیرون آوردم تا جایی که هستم با من باشند و دیگر هرگز روی مرگ و اندوه را نبینند.

مقدسانی که با عیسی قیام کردند به شهر داخل شده و اعلام کردند که مسیح از مرگ قیام کرده و ما نیز با او بر خاستیم. بدین ترتیب حقیقت با شکوه قیام مسیح برای همیشه جاودانه شد. مقدسانی که قیام کرده بودند به حقیقت این کلام شهادت دادند « مردگان تو زنده خواهند شد و جسد های من خواهند برخاست ». قیام ایشان تصویری از تحقق کلام نبوت بود که قرنها پیش از آن از سوی اشعیای نبی اعلام شده بود که « ای شما که در خاک ساکنید، بیدار شده ترنم نمایید زیرا که شبتم تو شبنم نباتات است و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند » (اشعیا ۲۶ آیه ۱۹).

مسیح برای ایماندار قیام و حیات است. حیاتی که به واسطه گناه از بین رفته بود، به واسطه منجی احیا شد زیرا او در خود حیات دارد و به هرکس که بخواهد اعطای می کند. این اختیار به او اعطای شده است تا به هرکس که بخواهد حیات جاویدان بخشد. حیاتی که او در جامه بشری فدا کرد. مجدداً بازمی ستاند و به انسان اعطای میکند. او می فرماید، « من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند ». هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آبی که من می دهم در او چشممه ای می شود که تا به حیات جاویدان جوشان است «؛ « هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد و من در روز واپسین او را بر خواهم خیزانید » (یوحنا ۱۰ آیه ۱۰؛ یوحنا ۴ آیه ۱۴؛ یوحنا ۶ آیه ۵۴).

برای ایماندار، مرگ مسئله بسیار کم اهمیتی است. مسیح درباره مرگ چنان سخن می گوید که گویی مرگ یک لحظه کوتاه است. او می فرماید: « اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید » و « طعم مرگ را تا به ابد نخواهد چشید ». برای مسیحیان، مرگ چیزی بیش از خواب و لحظه ای سکوت و تاریکی نیست.

حیات خداوند در مسیح پنهان شده است و « چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند، آنگاه شما نیز به همراه او با جلال ظاهر خواهید شد » (یوحنا ۸ آیات ۵۱ و ۵۲؛ کولسیان ۳ آیه ۴).

فریاد « دیگر تمام شد » مسیح بر روی صلیب در میان مردگان شنیده شد. این

فرياد، دیوارهای قبرها را شکافت و مردگان را به زندگی فرا خواند. زمانی که بار دیگر صدای مسیح از آسمان شنیده شود، همین واقعه مجدداً به وقوع خواهد پیوست. صدای او قبرها را خواهد شکافت و مردگان در مسیح قیام خواهند کرد. با قیام مسیح، تعدادی از قبرها شکافته شدند، اما با ظهور مجدد او تمامی مقدسان صدای او را خواهند شنید و در جلال و شکوه قیام خواهند کرد. همان قدرتی که مسیح را از مرگ برخیزانید، کلیساي او را نیز بر خواهد خیزانید و آن را مافوق تمامی قدرتها و ریاسات، مافوق تمامی نامها نه فقط در این جهان، بلکه در جهان آینده جلال خواهد داد.

۸۲ - «چرا گریانید»

[این فصل بر اساس انجیل متی ۱:۲۸ و ۵-۸؛ انجیل لوقا ۱۲-۱؛ انجیل یوحنا ۲۰:۱۸-۱ تدوین گردیده است]

زنانی که در پای صلیب مسیح ایستاده بودند، منتظر ماندند تا ساعات روز سبت سپری شود. آنان در سپیده دم نخستین روز هفته ادویه هایی گرانها را که برای تدهین پیکر مسیح فراهم کرده بودند، با خود برداشته و به سوی مقبره روانه شدند. آنان به قیام او از مرگ نمی اندیشیدند. خورشید امید ایشان غروب کرده بود و شب تاریک نا امیدی در دلهایشان مستقر شده بود. آنان همانطور که به سوی مقبره می رفتند، اعمال رحمت آمیز و سخنان تسلی بخش او را به خاطر می آوردند، اماً این سخن او را که گفته بود «باز شما را خواهم دید»، به یاد نمی آوردند! (یوحنا ۱۶ آیه ۲۲).

آن حتنی از واقعه ای که در آن موقع در حال وقوع بود، اطلاع نداشتند و با نزدیک شدن به باغ به یکدیگر گفتند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلو مقبره خواهد غلتانید؟». آنان می دانستند که نمی توانند سنگ را جابجا کنند، اماً هم چنان به راهشان ادامه دادند. و ناگاه نوری عظیم و پر جلال آسمان را روشن کرده و زمین لرزه شدیدی واقع شد. آنان دیدند که سنگ مدخل مقبره به کناری غلتانیده شده است و چون به مقبره داخل شدند، بدن عیسی خداوند را نیافتنند.

این زنان، همگی از یک مسیر مشابه به جانب قبر نیامده بودند. نخست مریم مجدهیه به محل رسیده بود و با مشاهده غلتانیده شدن سنگ با عجله از آنجا دور شد تا به شاگردان اطلاع دهد. در این فاصله زنان دیگر نیز به آنجا رسیدند. در اطراف قبر نوری در حال درخشیدن بود اماً قبر عیسی خالی بود. آنان در حالی که در اطراف مقبره جمع شده بودند، به ناگهان در یافتند که تنها نیستند. مرد جوانی با جامه ای درخشنan در کنار قبر نشسته بود. او همان فرشته ای بود که سنگ را از جلوی مقبره غلتانیده بود. این فرشته با هیئت انسانی تغییر منظر داده بود تا این زنان از دیدن وی وحشت زده نشوند و با این حال نور جلال خداوند هنوز در اطراف او می درخشید و زنان با دیدن او هراسان شده و می خواستند از آنجا بگریزند، اماً سخنان فرشته ایشان را متوقف کرد. او به ایشان گفت: «هراسان مباشد! می دانم که در جستجوی عیسی مصلوب هستید. او اینجا نیست، زیرا همان گونه که فرموده بود، بر خاسته است! بیایید و جایی را که او خواهید بود، ببینید، سپس بی درنگ بروید و به شاگردان او بگویید که او از مردگان بر خاسته است». آنان مجدداً به داخل قبر نگریسته و بار دیگر خبر خارق العاده را شنیدند. فرشته دیگری که در هیئت انسانی در کنار قبر نشسته بود به ایشان گفت: «چرا زنده را در میان

مردگان می جویید؟ او اینجا نیست، بلکه برخاسته است! به یاد آورید هنگامی که در جلیل بود، به شما چه گفت؟ گفت که پسر انسان باید به دست گناهکاران تسليم شده، بر صلیب کشیده شود و در روز سوم بر خیزد!».

او قیام کرده است! او قیام کرده است! زنان این جمله را با رها تکرار کردند. اکنون دیگر نیازی برای تدهیں پیکر عیسی نبود. منجی زنده بود و نمرده بود. او گفته بود که مجدداً بر خواهد خاست. روز قیام مسیح، برای این جهان، روز خارق العاده ای بود و سپس، «زنان با هراسی آمیخته به شادی عظیم بی درنگ از مقبره خارج شدند و به سوی شاگردان شتافتند تا این واقعه را به آنان خبر دهند».

مریم خبر خوش قیام را نشنیده بود. او با اندوه به نزد پطرس و یوحنا رفته و به آنان گفت: «سروorman را از مقبره بردہ اند و نمی دانیم کجا گذاشته اند. پس شاگردان با عجله به سوی مقبره روان شدند، اما قبر عیسی را خالی یافتند. آنان دیدند که پارچه های کفن در آنجا هست، اما خداوندان در قبر نبود. دستمالی که گرد سر عیسی بسته بودند نه در کنار پارچه های کفن، بلکه جداگانه تا شده و در جایی دیگر گذاشته شده بود. یوحنا که نخست به مقبره رسیده بود، به درون آمد و دید و ایمان آورد». یوحنا هنوز کتب مقدس را درک نکرده بود که او باید از مردگان بر خیزد. اما اکنون سخنان پیش گویانه منجی در ارتباط با قیام او را به خاطر آورد.

این خود مسیح بود که کفن را با چنین دقیقی تا کرده و در آنجا گذاشته بود. هنگامی که فرشته قدرتمند در کنار مقبره فرود آمد، فرشته دیگری نیز در کنار وی حضور داشت. او همان فرشته ای بود که به همراه گروهی از فرشتگان از پیکر مسیح محافظت می کردند. هنگامی که فرشته قدرتمند سنگ را از جلوی مقبره کنار زد، فرشته دیگر وارد مقبره شده و کفن را از قامت مسیح بازکرده بود. اما دستهای منجی بود که کفن را تا کرده و بر سر جای خود قرار داده بود. در نظر او که کهکشانها و سیارات را با نظم و ترتیب هدایت می کند، هیچ چیزی کم اهمیت نیست. نظم و ترتیب و کمال در تمامی اعمال او دیده می شود.

مریم به دنبال یوحنا و پطرس به سوی مقبره عیسی روانه شده بود و هنگامی که آن دو به خانه هایشان بازگشتند او در آنجا ماند و همانطور که به قبر خالی می نگریست دلش غرق ماتم و اندوه شد. مریم در حالی که می گریست به درون مقبره نگاه می کرد. ناگهان دو فرشته را دید که جامه های سفید بر تن داشتند و آنجا که پیکر عیسی نهاده شده بود، یکی در جای سر و دیگری در جای پاهای او نشسته بودند. آنها از او پرسیدند، «ای زن، چرا گریانی؟». او پاسخ داد: «سروورم را بردہ اند و نمی دانم کجا گذاشته اند».

سپس مریم از کنار مقبره دورشده و بدنبال کسی می گشت تا از او جویا شود که

چه بر سر پیکر عیسی آمده است. ناگهان صدای دیگری او را مورد خطاب قرار داده و گفت: « ای زن، چرا گریانی؟ که را من جویی؟ و مریم به گمان اینکه با غبان است، گفت: « سرورم اگر تو او را برداشته ای، به من بگو کجا گذاشته ای تا بروم و او را برگیرم ». اگر مقبره این مرد ثروتمند برای محل دفن عیسی مکان بسیار قابل احترامی تصور می شد، خود مریم مکان دیگری را برای دفن او فراهم می کرد. قبری بود که صدای خود مسیح آن را خالی کرده بود، این قبر، قبری بود که ایلعاذر در آن دفن شده بود. آیا مریم می توانست مکانی برای دفن کردن سرور و خداوندش بیاید؟ برای مریم، مراقبت از پیکر مصلوب شده و ارزشمند مسیح، در این اوقات ماتم و اندوه، مایه تسلی بود.

اما، اکنون عیسی با صدای شناخته شده خود به او گفت: مریم! و مریم دانست کسی که او را مورد خطاب قرارداد، غریبه نبود. بنابراین روی به جانب او گرداند و مسیح زنده را در مقابل خود دید. مریم آنچنان خوشحال بود که فراموش کرد مسیح مصلوب شده است. او به جانب مسیح دوید تا پاهای او را در آغوش بگیرد، اما مسیح دست خود را بلند کرده و گفت « بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود نکرده ام، بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می کنم » و مریم رفت تا خبر مسرت بخش را به شاگردان اطلاع دهد.

عیسی تا زمانی که از پذیرفته شدن قربانی خویش از سوی پدر آسمانی مطمئن نشده بود، از قبول احترام قومش خودداری کرد. او به جایهای آسمانی صعود کرد و از خود خداوند شنید که کفاره او به جهت گناهان انسان کافی بوده و اینکه به واسطه ریخته شدن خون او بر صلیب، همگان می توانند حیات جاودانی را دریافت کنند. پدر آسمانی عهدی را که با مسیح بسته بود تایید کرد تا او افراد توبه کار و مطیع را بپذیرد و آنان را محبت کند، به همان اندازه که او پرسش را محبت می کند. مسیح باید کار خویش را به اتمام می رساند و به وعده خویش که « مردم را از زر خالص و انسان را از طلای او ویر کمیاب تر خواهم گردانید » عمل می کرد؛ (اشعیا ۱۲ آیه ۱۲). تمامی قدرت درآسمان و بر زمین به سرور حیات داده شده بود و او به میان پیروان خود در این جهان گناهکار مراجعت کرده بود تا قدرت و جلال خویش را به ایشان اعطای کند.

در حالیکه منجی در محضر خدا بود و برای کلیساپیش عطاپایی روحانی دریافت می کرد، شاگردانش بر بالای قبر خالی او نشسته و به گریه و زاری مشغول بودند. روزی که برای تمامی آسمان، روز جشن و شادمانی بود، برای شاگردان، روز تردید و بلا تکلیفی، سردرگمی و پریشانی بود. تردید و کم ایمانی ایشان در برابر شهادتی که زنان در باره قیام مسیح داده بودند، نشان می داد که ایمان ایشان تا چه اندازه ضعیف شده است. اخبار مربوط به قیام مسیح با آنچه که ایشان انتظار داشتند،

بسیار متفاوت بود و آنان نمی توانستند آن را باور کنند. شاگردان با خود می گفتند که خیلی خوب است اگر چنین خبری واقعیت داشته باشد. آنان در باره تعالیم و فرضیه های باصطلاح علمی صدو قیان چیزهای زیادی را شنیده بودند که اثرات آن، اذهان ایشان را در ارتباط با رستاخیز بعد از مرگ، گنج و مبهم ساخته بود.

آن مفهوم قیام از مرگ را به سختی درک می کردند و قادر نبودند چنین موضوع با اهمیتی را بپذیرند.

فرشتگان به زنها گفته بودند «حال، بروید و به شاگردان او و به پطرس بگوئید که او پیش از شما به جلیل می رود، در آنجا او را خواهید دید، چنانکه پیشتر به شما گفته بود». این فرشتگان از ابتدا تا انتهای زندگی مسیح به عنوان فرشتگان محافظت با او همراه بودند. آنان محاکمه و مصلوب شدن منجی را دیده بودند و سخنان او خطاب به شاگردان را شنیده بودند. این از طریق پیام ایشان به شاگردان نشان داده شده بود و باید آنان را نسبت به صحت آن مقاعده می کرد. چنین سخنانی می توانست از سوی فرستادگان مسیح بر زبان آورده شود.

فرشتگان گفتند: «به شاگردان او و به پطرس بگوئید». پطرس، از مرگ مسیح به این طرف، زیر بار افسوس و ندامت تکیده شده بود. انکار بی شرمانه خداوند از سوی او و نگاه غمگینانه و سرشار از محبت منجی همواره در مقابل او بود. او بیشتر از همه شاگردان متحمل درد و رنج شد. و فرشتگان با ذکر نام او، به وی اطمینان می دهند که توبه اش پذیرفته شده و گناهش آمرزیده شده است.

«به شاگردان او و به پطرس بگوئید که او پیش از شما به جلیل می رود و در آنجا او را خواهید دید». همه شاگردان عیسی، او را ترک کرده بودند، اماً دعوت دیدار با او، همه ایشان را شامل می شد. عیسی، ایشان را رها نکرده بود. هنگامی که مریم مجده به ایشان گفت که خداوند را دیده است، دعوت دیدار در جلیل را برای ایشان تکرار کرد و بدین ترتیب دعوت از شاگردان برای دیدار از مسیح برای سومین بار به ایشان اطلاع داده شد. عیسی بعد از صعود به نزد پدر، به زنان دیگر ظاهر شد و به ایشان گفت: «سلام بر شما باد! و زنان پیش آمدند و بر پایهای وی افتاده، او را پرستش کردند. آنگاه عیسی به ایشان فرمود: مترسید! بروید و به برادرانم بگوئید که به جلیل بروند. در آنجا مر اخواهند دید».

و مسیح در اولین اقدام خود بعد از قیام از مرگ، به شاگردانش اطمینان بخشید که علاقه و محبت وی نسبت به ایشان کاهش نیافته است. او برای اینکه به ایشان نشان دهد که منجی زنده ایشان است و این که او موانع قبر را درهم شکسته و دشمن قدرتمند یعنی مرگ را شکست داده و هنوز هم چون گذشته به ایشان علاقمند می باشد، بارها خود را به ایشان ظاهر کرد. او قصد داشت که شاگردان را با رشته های ناگرسختی محبت به خود نزدیکتر کند و به همین دلیل به مریم

گفت: « نزد برادرانم برو و به آنها بگو که به جلیل برونده و در آنجا مرا خواهند دید ».

هنگامی که شاگردان این وعده را که بسیار به صراحة گفته شده بود، شنیدند، درباره سخنان مسیح به ایشان که قیام خویش را پیش بینی کرده بود، اندیشیدند. آنان حتی اکنون نیز خوشحال نشدند. شاگردان نمی توانستند تردید و نگرانی را کنار بگذارند. حتی هنگامی که زنان اعلام کردند که خداوند را دیده اند، ایشان باور نکردند زیرا فکر می کردند که این زنان دچار توهمند شده اند.

مشکلات از هر سو برایشان هجوم آورده بود. آنان در ششمین روز هفته مرگ سرورشان را دیده بودند و در نخستین روز هفته بعد، از دیدن پیکر او بی نصیب مانده بودند و پس از آن متهم شدند که برای فریب مردم، پیکر استادشان را دزدیده اند. آنان به قدری مایوس بودند که برای تصحیح عقاید و نظرات دروغینی که بر علیه ایشان اعلام شده بود، هیچگونه اقدامی نمی کردند. زیرا از دشمنی کاهنان و خشم و غصب مردم می ترسیدند. آنان سخت مشتاق حضور عیسی بودند که ایشان را در تمامی مشکلات یاری کرده بود.

شاگردان غالب اوقات این سخنان را تکرار کردند « ما امید داشتیم که او همان باشد که می بایست اسرائیل را رهایی بخشد ». آنان در اوقات اندوه و تنهایی بارها سخنان او را به یاد آوردند که « اگر با چوب تر چنین کنند، با چوب خشک چه خواهند کرد؟ » (لوقا ۲۴ آیه ۲۱، ۲۳ آیه ۲۱). آنان در اطاق بالاخانه جمع می شدند و درها را محکم می بستند زیرا فکر می کردند که ممکن است در هر لحظه به سرنوشت استاد محبوبشان دچار شوند.

آنان در همه اوقات می توانستند با شناختن منجی قیام کرده شادی کنند. هنگامی که مریم مجده ای در باغ و در کنار مقبره مسیح گریه و زاری می کرد. عیسی در نزدیکی او ایستاده بود. او آنقدر گریه کرده بود که نمی توانست منجی را تشخیص بدهد. و هم چنین دلهای شاگردان پر از رنج و اندوه بود و آنان پیام فرشتگان و یا سخنان خود مسیح را باور نکردند.

چه بسیارند افرادی که هنوز هم، همان کاری را انجام می دهند که شاگردان مسیح انجام دادند. چه تعدادی هنوز هم مانند مریم مأیوسانه فریاد می زند که « سرورم را برده اند و نمی دانم کجا گذاشته اند! ». منجی هنوز هم عده بسیاری را مورد خطاب قرار داده و می پرسد، چرا گریانی؟ که را می جویی؟ او در کنار ایشان ایستاده است اما چشمان گریان ایشان او را نمی شناسد. منجی با ایشان سخن می گوید اما آنان سخنان او را درک نمی کنند.

آه که چه خوب است اگر سرهای خمیده بلند شود و چشمان اشک بار برای شناختن او گشوده شود و گوشها سخنان او را بشنود که « برو و به شاگردان او بگو که او از مردگان برخاسته است ». به آنها بگو که به مقبره تازه یوسف که با سنگ

بزرگ بسته شده و از سوی رومیان مهر و موم گردیده است نگاه نکنند. مسیح در آنجا نیست. به مقبره خالی نگاه نکنید. همانند کسانی که بیچاره و بی پناه هستند، گریه و زاری نکنید. عیسی زنده است و چون او زنده است، ما هم خواهیم زیست. با قلبی شکرگزار و با لبهایی که با آتش مقدس مسح شده است، سرود شادمانی بخوانید زیرا مسیح برخاسته است. او زنده است تا برای ما شفاعت کند. به او توکل کنید زیرا توکل به او روح و جان شما را مانند لنگری محکم و استوار می سازد. ایمان بیاورید، آنگاه جلال خدا را خواهید دید.

۸۳ - «در راه عمائوس»

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۲۴:۱۳-۳۳ تدوین گردیده است]

بعد از ظهر روز قیام دو تن از شاگردان به سوی دهکده ای بنام عمائوس می‌رفتند، که در فاصله دو فرسنگی اورشلیم واقع شده بود. این شاگردان در کار بشارت مسیح از جایگاه ویژه ای برخوردار نبودند، اماً از ایمانداران صادق و صمیمی به شمار می‌رفتند. آنان برای به جا آوردن مراسم عید پسح به اورشلیم آمده بودند و به خاطر وقایعی که به تازگی به وقوع پیوسته بود، بسیار نگران و حیرت زده بودند. آنان اخبار مربوط به جابجایی جسد مسیح از قبر را که در صبح آن روز منتشر شده بود و هم چنین خبر مربوط به ملاقات زنان با فرشتگان و عیسی را شنیده بودند. این دو، اکنون برای دعا و تفکر به خانه هایشان باز می‌گشتند و در طول راه در باره وقایع مربوط به محاکمه و مصلوب شدن صحبت می‌کردند. آنان پیش از این هرگز تا این اندازه دلسُر و ناامید نشده بودند.

آنان در مسیر سفرشان، مسافت زیادی را طی نکرده بودند که ناگهان غریبه ای به ایشان ملحق شد، اماً آنچنان غرق ناامیدی و اندوه بودند که او را نشناختند و با بیان نیات قلبی خویش به گفتگوی خویش ادامه دادند. آنان در مورد تعالیمی که مسیح داده بود با یکدیگر تبادل نظر می‌کردند و چنین به نظر می‌رسید که قادر به درک آن نیستند. هنگامی که در باره وقایعی که اتفاق افتاده بود سخن می‌گفتند، مسیح سخت مشتاق شد تا ایشان را تسلی دهد. او رنج و اندوه ایشان را دیده بود و از افکار پیچیده و مشوشی که از اذهان ایشان خطور می‌کرد کاملاً آگاه بود.

این افکار موجب شده بود تا این دو شاگرد از خود سوال کنند که آیا این مرد، کسی که متحمل خفت و خواری شده بود، می‌توانست همان مسیح باشد؟ رنج و اندوه ایشان مهار نمی‌شد و می‌گریستند. عیسی از محبت ایشان نسبت به خود آگاه بود و اشتیاق داشت تا اشکهای ایشان را پاک کند و دلهایشان را از شادی و شعف آکنده سازد. اماً نخست باید به ایشان درسی می‌داد که هرگز آن را فراموش نکنند.

او از ایشان پرسید، «در راه، در باره چه گفتگو می‌کنید؟ آنها با چهره هایی اندوهگین، خاموش ایستادند. آنگاه یکی از ایشان که کلئوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده بی خبری؟ عیسی پرسید: کدام واقعه؟ گفتند: آنچه بر عیسی ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت. اماً سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر

صلیبیش کشیدند. سپس با اندوه و نا امیدی و با لبهایی لرzan گفتند که ما امید داشتیم او همان باشد که می بایست اسرائیل را رهایی بخشد. افزون براین، بواقع اکنون سه روز از این وقایع گذشته است».

عجب بود که شاگردان سخنان مسیح را به خاطر نمی آوردن و درک نمی کردند که خود او این وقایع را از قبل پیش بینی کرده بود. آنان نفهمیدند که قسمت آخر پیشگویی او، درست همانند قسمت اول، تحقق خواهد یافت، یعنی اینکه او در روز سوم از مرگ بر خواهد خاست. این، بخشی از پیشگویی او بود که ایشان بایست به خاطر می آوردن. کاهنان و علمای دین یهود این موضوع را فراموش نکرده بودند. آنان، در روزی که پس از «روز تهیه» بود، نزد پیلاتس گرد آمده، گفتند «سرور ما، به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود، می گفت، پس از سه روز بر خواهم خاست» (متی ۲۷ آیات ۶۲ و ۶۳). اما شاگردان این سخنان منجی را به یاد نیاورند.

آنگاه به ایشان گفت «ای بی خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته های انبیاء دارید! آیا نمی بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟». شاگردان از خود می پرسیدند، این غریبیه چه کسی می تواند باشد که این چنین پر قدرت و با امیدواری سخن می گوید. آنان برای نخستین بار بعد از ماجرا مصلوب شدن مسیح، احساس امیدواری می کردند. آنان اغلب اوقات با جدیّت به همسفرشان نگریسته و با خود اندیشیدند که سخنان او، دقیقاً سخنانی بود که فقط مسیح می توانست بر زبان آورد. آنان از سخنان او در شگفت شده و دلهایشان با انتظاری شادی بخش شروع به تپیدن کرد.

سپس از موسی و همه انبیاء آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس در باره او گفته شده بود، برایشان توضیح داد. اگر او از همان ابتدا خود را به ایشان معرفی کرده بود، دلهای ایشان خرسند می شد و در اوج شادی، هیچ نیازی برای درک حقیقت احساس نمی کردند. اما برای آنان لازم بود تا شهادتهايی را که از طریق آیات و نبوتهاي عهد عتیق در باره او داده شده بود، درک کنند. ایمان آنان باید بر همین اساس بنا شود. مسیح برای مقاعده کردن آنان معجزه نکرد، زیرا نخستین وظیفه او این بود که کتب مقدس را برای آنان توضیح دهد. آنان مرگ او را به منزله از بین رفتن تمامی امیدها و آرزوها ایشان تلقی کرده بودند و اکنون مسیح از طریق نبوتها به ایشان نشان می داد که مرگ او، قوی ترین نشانه برای ایمانشان می باشد.

در تعلیم این شاگردان، عیسی اهمیت عهد عتیق را به عنوان شاهد رسالت خود آشکار کرد. بسیاری از باصطلاح مسیحیان، عهد عتیق را کنار گذاشته و ادعا می کنند که دیگر مفید نمی باشد. درحالی که مسیح چنین ادعایی را نمی پذیرد. او برای عهد عتیق چنان اهمیت و ارزش فوق العاده ای قائل بود که در باره آن فرمود، «اگر به سخنان موسی و انبیا گوش ندهنند، حتی اگر کسی هم پس از مرگ زنده

شود، باز باور نخواهند کرد » (لوقا ۱۶ آیه ۳۱).

این صدای مسیح است که از طریق بزرگان طایفه و انبیاء اسرائیل از ایام آدم تا انتهای زمان، سخن می‌گوید. منجی در عهد عتیق نیز با همان صراحة عهد جدید آشکار شده است. این نور مربوط به نبوت‌های عهد عتیق است که زندگی مسیح و تعالیم عهد جدید را به صراحة و زیبایی عرضه می‌کند. معجزات مسیح دلیل الوهیت او می‌باشد، اما دلیل قوی تری که به ما نشان می‌دهد مسیح منجی جهان می‌باشد، در مقایسه نبوت‌های عهد عتیق با تاریخچه عهد جدید دیده می‌شود.

مسیح با تشریح نبوت‌های عهد عتیق مشکلاتی را که می‌باشد در جامه بشری با آنها رویرو شود و هم چنین وظایف خود را برای شاگردان توضیح داد. توقع شاگردان از او که می‌باشد بر طبق انتظارات انسانی بر تخت سلطنت داود تکیه کند، انتظاری کاملاً اشتباه و گمراه کننده بود. چنین توقعی از مسیح با درک صحیح هبوط او از عالی ترین مقام به پائین ترین مقامی که می‌توانست اشغال شود، کاملاً مغایر بود. او انتظار داشت که اذهان شاگردانش از هر جهت پاک و صادقانه باشد. آنان می‌باشد تا حد امکان در خصوص جام مصیبت که به او اختصاص داده شده بود، اطلاع می‌یافتد. مسیح به ایشان نشان داد که مجادله هولناکی را که ایشان هنوز قادر به درک آن نبودند، تحقق وعده ای بود که پیش از بنیان عالم بنا نهاده شده بود. مسیح باید می‌مُرد، همانطور که یک آدم متخلّف از شریعت که در صورت ادامه گناه، باید می‌مُرد. همه اینها باید واقع شود، اما نباید به شکست ختم شود، بلکه می‌باشد به پیروزی با شکوه و جاودانی منجر گردد. عیسی به آنان گفت که برای نجات جهان از گناه، تمام سعی خود را به کار گیرند. پیروان او باید همانطور که او زندگی کرد، زندگی کنند و با تلاشی جدی و خستگی ناپذیر برای نجات بشریت از گناه، عمل کنند.

مسیح، به این طریق برای شاگردانش سخن گفت و اذهان ایشان را آماده کرد تا کتب مقدسه را درک کنند. آنان خسته بودند اما گفتگو خاتمه نیافته بود. سخنان حیات بخش و دلگرم کننده از لبهای منجی جاری بود، با این حال، چشمان ایشان هنوز به روی حقیقت باز نشده بود. هنگامی که مسیح از ویرانی اورشلیم برای ایشان سخن گفت، با زاری و اندوه به این شهر رو به زوال نگریستند. اما هنوز هم کسی را که با ایشان سفر می‌کرد، نشناخته بودند. آنان تصور نمی‌کردند که موضوع موردگفتگویشان، یعنی مسیح، در کنار ایشان در حال راه رفتن باشد، زیرا مسیح طوری وانمود می‌کرد که شخص دیگری است. آنان فکر می‌کردند که او یکی از کسانی است که در جشن بزرگ حضور یافته بود و اکنون به خانه خویش باز می‌گشت. مسیح به همراه ایشان از میان جاده سنگلاخ و ناهموار راه می‌رفت و هر از گاهی توقف کرده و به استراحت می‌پرداخت. به این طریق آنان در ابتدا راه

کوهستانی به پیش می رفتند و در حالی که، کسی که بزودی می باشد در دست راست خداوند قرار گیرد، کسی که می توانست بگوید « تمامی قدرت در آسمان و در زمین به من داده شده است »، در کنار ایشان راه می رفت، (متی ۲۸ آیه ۱۸).

در طول سفر ایشان، خورشید غروب کرده بود و قبل از اینکه مسافران به محل استراحت برسند، کارگرانی که در مزارع کار می کردند، محل کارشان را ترک کرده بودند. هنگامی که شاگردان به خانه هایشان نزدیک شدند، غریبه ای که با ایشان سفر می کرد، طوری وانمود کرد که می خواهد به سفرش ادامه دهد. اما شاگردان به او علاقه مند شده بودند. آنان تشنه شنیدن سخنان او بودند، بنابراین گفتند، « با ما بمان »، به نظر نمی رسید که مسیح دعوت آنان را بپذیرد، اما، ایشان اصرار کرده و گفتند، « چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک است » و مسیح دعوت ایشان را پذیرفت و داخل شد تا با ایشان بماند.

اگر شاگردان در دعوت از مسیح پافشاری نمی کردند، نمی توانستند آگاه شوند که همسفر ایشان همان عیسی مسیح است که از مرگ بر خاسته بود. مسیح، هرگز همراهی خود را به کسی تحمیل نمی کند. او خود را به آنانی که نیازمند او هستند، مربوط می دارد و با شادمانی به کلبه های محقر ایشان وارد شده و دلهای ایشان را آرامی و تسلي می بخشد. اما اگر افراد نسبت به میهمان آسمانی و دعوت از او بی تفاوت باشند، او نیز از کنار ایشان خواهد گذشت. به این نحو، بسیاری، فرصت عالی با مسیح بودن را از دست می دهند. آنان نیز مانند آن دو شاگردی که با مسیح سفر می کردند، او را نخواهند شناخت.

بزودی، غذای ساده ای آماده می شود و جلوی میهمان که بر سر میز نشسته است قرار داده می شود. مسیح دست خود را دراز کرده و نان را برکت می دهد. شاگردان با دیدن دستهای او از ترس و وحشت، به عقب می روند زیرا او دستهای خود را درست به همان طریقی که استاد ایشان باز میکرد، باز کرده بود. آنان بار دیگر به دستهای او نگاه می کنند و اینک آثار میخ ها را در دستهای او می بینند. هر دوی ایشان، همزمان فریاد می زند: این عیسی خداوند است! او از مرگ برخاسته است!

آنان بر می خیزند تا خودشان را به پای او افکنده و او را پرستش کنند، اما او از نظر ایشان ناپدید می شود. آنان از یکدیگر می پرسند، « آیا هنگامی که در راه با ما سخن می گفت و کتب مقدس را بر ایمان تفسیر می کرد، دل در درون ما نمی تپید؟ ».«

اما با این اخبار عظیمی که باید به اطلاع دیگران میرسانند، نمی توانستند بشینند و گفتگو کنند. خستگی و گرسنگی ایشان از بین رفته بود. آنان غذایشان را دست نخورده رها می کنند و بلا فاصله از همان مسیری که آمده بودند، به سوی

اورشليم رهسپار مى شوند تا خبر خوش قیام منجی را به سایر شاگردان اطلاع دهند. در بعضی از قسمت ها، راه نا امن بود، اما آنان با صعود به مکانهای پرسراشیب، به راه خود ادامه دادند. آنان نمی دانند و نمی بینند که مسیح، در طول سفر از ایشان محافظت می کند. این دو، با وسایل سفر در دست، به پیش رفته و قصد دارند تا آنجا که امکان دارد سریعتر راه بروند. آنان راهشان را گم می کنند اما بعد از مدتی دوباره مسیر را پیدا می کنند. بعضی اوقات دوان دوان، بعضی اوقات تلوتلو خوران به راه خوبیش ادامه می دهند، درحالی که همسفر نامریی در تمام طول راه با ایشان همراهی می کند.

شب، تاریک است اما آفتاب عدالت بر ایشان می درخشد. دلهای ایشان از شادی می تپد. به نظر می رسد که در دنیا یی تازه به سر می بزند. مسیح، منجی ایشان زنده است و دیگر نیازی نیست تا در مرگ او زاری کنند. مسیح از مرگ برخاسته است آنان این جمله را بارها و بارها تکرار می کنند. این پیامی است که آنان برای مصیبت زدگان حمل می کنند. آنان باید حکایت عالی و خارق العاده راه عمائوس را به همگان اعلام کنند و باید بگویند که چه کسی در راه به ایشان ملحق شده بود. آنان حامل بزرگترین پیامی بودند که تا کنون به جهان داده می شد، پیامی که امیدها و انتظارات خانواده بشری در تمامی زمانها به آن بستگی داشت.

۸۴ - «سلام بر شما باد»

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۲۴: ۴۸-۳۳؛]

[انجیل یوحنا ۲۰: ۲۹-۱۹ تدوین گردیده است]

شاگردان با رسیدن به اورشلیم از دروازه شرقی که در ایام عید پسح در طول شب باز بود، وارد شهر می‌شوند. خانه‌ها تاریک و ساکت هستند. اما مسافران از خیابانهای تاریک شهر که با نور مهتاب روشن شده است به راه خود ادامه می‌دهند. آنان به سوی بالاخانه‌ای که عیسی آخرین ساعات عمر خود را در شب قبل از مرگ خویش در آنجا سپری کرده بود، رهسپار می‌شوند. آنان می‌دانستند که برادرانشان در این مکان جمع شده‌اند. اگر چه دیر وقت بود، اما ایشان می‌دانستند که شاگردان تا زمانی که در مورد پیکر استادشان به یک نتیجه قطعی نرسند، نخواهند خوابید. هنگامی که به بالاخانه می‌رسند، متوجه می‌شوند که در ورودی محکم بسته شده است. آنان با کوبیدن در اجازه ورود می‌خواهند اما پاسخی دریافت نمی‌کنند. همه جا ساکت و آرام است. سپس نامهایشان را اعلام می‌کنند و در با دقت گشوده می‌شود و وارد می‌شوند، مسیح نیز بدون اینکه دیده شود به همراه ایشان وارد می‌شود و بار دیگر در بسته می‌شود تا جاسوسان وارد نشوند.

با ورود مسافران، تمامی حاضرین شگفت زده می‌شوند و صدای حمد و شکرگزاری در فضای اتاق طنین انداز می‌شود. آنان می‌گویند، «این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده است، زیرا بر شمعون ظاهر شده است». پس از آن، دو شاگردی که در طول سفرشان به عمائوس با عیسی برخورد کرده بودند، نفس نفس زنان ماجرای حیرت انگیز سفرشان را برای شاگردان توضیح می‌دهند. درست هنگامی که سخنانشان خاتمه می‌یابد و درحالی که عده‌ای می‌گویند که نمی‌توانند آن را باور کنند، چرا که خیلی خوب است اگر چنین چیزی صحت داشته باشد، که ناگهان، شخص دیگری در مقابل ایشان ظاهر می‌شود.

تمامی نگاهها به این غریبیه دوخته می‌شود. هیچکس برای وارد شدن در را نکوییده بود. هیچ صدای پا شنیده نشده بود. شاگردان مات و مبهوت شده واز یکدیگر می‌پرسیدند، چه شده است؟ این چه می‌تواند باشد؟.... پس از آن صدایی را می‌شنوند که صدایی به جز صدای استادشان نیست. عیسی با لحنی آرام و مهربان به ایشان می‌گوید: «سلام بر شما باد».

اما آنان حیران و ترسان، پنداشتند شبی می‌بینند و عیسی به ایشان گفت: «چرا اینچنین مضطربید؟ چرا شک و تردید به دل راه می‌دهید؟ دست و پایم را

بنگرید. خودم هستم! به من دست بزنید و ببینید، شبح گوشت و استخوان ندارد، اماً چنانکه می بینید، من دارم! این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.».

آن دست ها و پاهای او را که به خاطر می خکوب شدن بی رحمانه آسیب دیده بود، مشاهده کردند و صدای او را نشناختند. شاگردان از فرط شادی و حیرت نمی توانستند باور کنند. پس عیسی به ایشان گفت : چیزی برای خوردن دارید؟..... تکه ای ماهی بریان به او دادند. آن را گرفت و در برابر چشمان ایشان خورد. و « شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند ». ایمان و شادمانی جای بی ایمانی را گرفت. آنان با احساساتی که هیچ کلامی قادر به بیان آن نبود، قیام منجی را مورد تأیید قرار دادند.

در آستانه تولد عیسی، فرشته خداوند کلام صلح وسلامتی را بر مردمان زمین اعلام کرد و اینک عیسی در نخستین ظاهر شدن به شاگردانش بعد از قیام از مرگ، ایشان را با کلام، «سلامتی بر شما باد» مورد خطاب قرار می داد.

او همواره آماده است تا افرادی را که زیر بار سنگین تردیدها و نگرانی ها قرار دارند، با کلام صلح وسلامتی مورد خطاب قراردهد.

مسیح منتظر است تا درهای قلبمان را به روی او بگشاییم و بگوییم تا در ما ساکن شود. او خود می فرماید، « اکنون بردر ایستاده می کویم، کسی اگر صدای مرا بشنو و در را به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من » (مکافیه ۳ آیه ۲۰).

قیام مسیح، مظہر قیام نهایی همه کسانی است که در او خوابیده اند. سیمای قیام کرده منجی، رفتار او، سخنان او، برای شاگردان کاملاً آشنا بود. همانگونه که عیسی از مرگ برخاست، هم چنین آنانی که در او خوابیده اند، بار دیگر قیام خواهند کرد و ما ایشان را خواهیم شناخت، همانطور که شاگردان عیسی او را شناختند. آنان ممکن است در این زندگی فانی، مریض، معیوب و از ریخت افتاده باشند، اماً در سلامتی و تناسب کامل قیام خواهند کرد و در عین حال هویت ایشان در بدن جلال یافته به طور عالی و کامل محفوظ خواهد ماند. « آنگاه به کمال خواهیم شناخت، چنانکه با کمال شناخته خواهیم شد » (اول قرنتیان ۱۳ آیه ۱۲). و در سیمای ایشان که با نور درخشان صورت عیسی روشن شده است، حتی خطوط چهره عزیزانمان را تشخیص خواهیم داد.

هنگامی که عیسی با شاگردان ملاقات کرد، سخنانی را که پیش از مرگش گفته بود، به ایشان یادآور شد، این که تمام آنچه که در تورات موسی و کتب انبیاء و مزمایر درباره او نوشته شده بود، باید به حقیقت بپیوندد. « سپس، ذهن ایشان را روشن ساخت تا بتوانند کتب مقدس را درک کنند. و به ایشان گفت: مکتوب

است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوم از مردگان برخواهد خاست، و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود. شما شاهدان این امور هستید ».

شاگردان ماهیت و حدود وظایفشان را درک کردند. آنان باید حقایق عظیمی را که مسیح به ایشان سپرده بود به جهانیان اعلام می کردند. وقایع زندگی او، مرگ و قیام او، نبوتهاپی که به این وقایع اشاره کرده بود، قداست احکام خداوند، اسرار نقشه نجات و رستگاری، قدرت عیسی برای آمرزش گناهان – آنان شاهدان این امور بودند و باید آنها را به جهانیان اعلام می کردند. آنان باید انجیل سلامتی و نجات را به واسطه توبه و قدرت منجی اعلام می کردند.

چون این را گفت، بر آنان دمید و فرمود: « روح القدس را ببایدید اگر گناهان کسی را ببخشاید، برآنها بخشیده خواهد شد، و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند ». روح القدس هنوز به طور کامل نازل نشده بود زیرا مسیح هنوز جلال نیافته بود. نزول کامل روح القدس و اعطای آن به شاگردان زمانی واقع می شد که مسیح به آسمان صعود می کرد و تا زمانی که روح القدس به طور کامل دریافت نمی شد، شاگردان نمی توانستند مأموریت موعظه انجیل به جهانیان را تحقق بخشنند. اما اکنون روح القدس برای مقصود معینی به ایشان داده شده بود. پیش از اینکه شاگردان وظایف رسمی خود را در ارتباط با کلیسا انجام دهند، مسیح روح را برایشان دمید و این درحالی بودکه او مهمترین مسئولیت را به ایشان محول می کرد و قصد داشت این حقیقت را به ایشان بفهماند که بدون روح القدس نمی توانند چنین مسئولیتی را تحقق بخشنند.

روح القدس مظہر و نشانه حیات روحانی در فرد می باشد. اعطای روح، به منزله اعطای حیات مسیح می باشد و دریافت کننده را از ویژگی های مسیح لبریز می سازد. تنها آنایکه به این نحو از خداوند تعلیم می گیرند و آنایی که روح القدس در درون ایشان عمل می کند و حیات مسیح در زندگی ایشان مشهود می باشد، باید به عنوان نمایندگان افراد برگزیده شوند و برای منفعت کلیسا خدمت کنند.

مسیح فرمود: « اگر گناهان کسی را ببخشاید، برآنها بخشیده خواهد شد و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند ». در اینجا، مسیح اختیار قضاوت و داوری کردن بر دیگران را به هیچ کسی اعطا نمی کند. او در موعظه خود بر فراز کوه زیتون، افراد را از داوری کردن بر دیگران برهزد داشت. زیرا داوری بشر در انحصار خداوند می باشد. با این حال در تشکیلات کلیسا، به هریک از افراد مسئولیتی سپرده می شود. وظیفه کلیسا، هشدار، تعلیم و در صورت امکان بازگرداندن افراد خاطری و گناهکار به مسیر سلامتی می باشد. خداوند می فرماید، « با صبر بسیار و تعلیم دقیق به اصلاح و توبیخ و تشویق پرداز » (دوم تیموთاؤس ۴ آیه ۲).

در مقابل خطاکاران با صبر رفتار کنید. به افرادی که در خطر گناه هستند هشدار دهید. اجازه ندهید کسی خود را بفریبد. گناه را با ذکر نام آن مشخص کنید و آنچه را که خداوند در ارتباط با دروغ گفتن، نگه نداشتن سبت، دزدی، زنا و هر شرارت دیگر فرموده است، اعلام کنید. «آنانی که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد» (غلطیان ۵ آیه ۲۱). اگر آنان بر گناه خود اصرار ورزند، حکمی را که شما از طریق کلام خدا اعلام کردید، درآسمان نیز بر ایشان اعلام خواهد شد. چنین اشخاصی با گزینش گناه، مسیح را انکار می‌کنند. کلیسا باید نشان دهد که اعمال ایشان را تأیید نمی‌کند و به سرور خود بی احترامی نمی‌کند. کلیسا باید همان چیزی را که خداوند در باره گناه فرموده است به اعضا خود و سایرین اعلام کند. او باید با گناه همانگونه بخورد کند که خداوند دستور داده است، آنگاه عمل او درآسمان مورد تأیید قرار می‌گیرد. کسی که اقتدار کلیسا را ناچیز می‌شمارد، اقتدار مسیح را انکار می‌کند.

اما این تصویر، طرف روشن تری نیز دارد. «اگر گناهان کسی را ببخشاید، برآنها بخشیده خواهد شد». اجازه دهید، چنین تفکری به عالی ترین شکل حفظ شود. در خدمت به گناهکاران، تمامی نگاهها باید متوجه مسیح باشند. شبانان باید از گوسفندان مرتع خداوند با مهربانی مراقبت کنند. آنان باید رحمت و فیض منجی را به گناهکاران اعلام کنند و ایشان را تشویق کنند تا توبه کرده و به او که می‌تواند گناهان ایشان را بیامزد، ایمان آورند. آنان باید با تکیه بر کلام مقتدر و حیات بخش خداوند اعلام کنند که «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد» (اول یوحنا ۱ آیه ۹). همه آنانی که توبه می‌کنند، باید ایمان داشته باشند که «او بر ایشان رحمت خواهد نمود و عصیان ایشان را پایمال خواهد کرد و جمیع گناهان ایشان را به عمق های دریا خواهد انداخت» (میکا ۷ آیه ۱۹).

توبه شخص گناهکار باید از سوی کلیسا با شکرگزاری پذیرفته شود تا شخص نادم از تاریکی بی ایمانی به روشنی ایمان و پارسایی هدایت گردد. دستهای لزان او باید در دستهای مهربان و با محبت عیسی گذاشته شود. چنین آمرزشی از سوی آسمان مورد تأیید قرار می‌گیرد. تنها با چنین درکی است که کلیسا قدرت می‌یابد تا گناهکار را عفو کند. آمرزش گناهان تنها از طریق شایستگی و فضیلت مسیح کسب می‌شود. قدرت آمرزش گناهان به هیچ فرد و یا گروهی داده نشده است. مسیح به شاگردانش دستور داد تا در نام او، آمرزش گناهان را در میان قومها موعظه کنند، اما به خود آنان اختیار داده نشده بود تا یک لکه ای از گناه را از میان بردارند. زیرا «زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم» (اعمال ۴ آیه ۱۲).

نخستین بار که عیسی با شاگردانش در اطاق بالاخانه ملاقات کرد، توما با ایشان

نبود. او اخبار مربوط به قیام عیسی را از دیگران شنیده بود، با این حال شک و بی ایمانی قلب او را پر کرده بود. هنگامی که شاگردان از ظاهر شدن خارق العاده منجی بعذاز قیام، با او سخن گفتند، تردید و آشتفتگی او بیشتر شد. اگر عیسی واقعاً از مرگ قیام کرده بود، دیگر هیچ امیدی برای برقراری پادشاهی دنیوی نمی توانست وجود داشته باشد. این تفکر، غرور توما را آن چنان جریحه دار کرده بود که فکر می کرد استادش خود را به جز او، به همه شاگردان ظاهر خواهد کرد. توما مصمم شده بود تا ظهور منجی را باور نکند. او در طول یک هفته در ماتم فرو رفته بود و چنین به نظر می رسید که بد بختی او در مقایسه با امید و ایمان برادرانش، بسیار بیشتر باشد.

او در طول این اوقات مکرراً اعلام کرده بود که «تا خود، نشان میخها را در دستهایش نبینیم و انگشت خود را بر جای میخها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش نفهم، ایمان نخواهم آورد. او نمی خواست از نگاه برادرانش به این موضوع نگاه کند و یا ایمانی را که بر مشاهدات ایشان مبتنی بود به کار بندد. توما، به طرز پر شوری، سرور و خداوندش را دوست داشت، با این حال اجازه داده بود تا حسادت و بی ایمانی ذهن و قلب او را به تملک خود درآورد.

در آن روزها، تعدادی از شاگردان، بالاخانه مشهور را به مکان موقتشان تبدیل کردند و عصرها همگی به جز توما در آنجا جمع می شدند. یک روز غروب توما تصمیم گرفت تا با سایرین دیدار کند. او علیرغم بی ایمانی، اندکی امیدوار بود که خبر خوش قیام، حقیقت داشته باشد. درحالی که شاگردان مشغول خوردن عصرانه بودند و از شواهدی که مسیح در ارتباط با نبوت‌ها به ایشان داده بود، سخن می گفتند، «عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: سلام برشما». آنگاه به توما نگریسته و گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش ». این سخنان نشان داد که مسیح با افکار و گفته های توما اطلاع داشت. توما می دانست که هیچیک از شاگردان عیسی را در طول هفته ندیده بودند. آنان نمی توانستند از بی ایمانی او به استاد سخن گفته باشند. او، کسی را که در برابر وی ایستاده بود، به عنوان خداوند اقرار کرد. توما، دیگر نیازی به شواهد و دلایل نداشت. بنابراین با قلبی سرشار از شادی و با چشم‌مانی اشک بار خود را به زیر پای عیسی افکند و گفت: « خداوند من و خدای من ».

عیسی اعتراف او را پذیرفت، اما بی ایمانی او را با مهربانی و ملایمت مورد سرزنش قرار داد و گفت: « آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا بحال آنان که نادیده ایمان آورند ». ایمان آوردن توما می توانست موجب خشنودی بیشتر منجی شود اگر او حاضر می شد تا با تکیه بر شهادت برادرانش ایمان آورد. مردمان این جهان اگر از الگوی توما پیروی کنند، هیچکس نجات را باور نخواهد کرد، زیرا همه

کسانی که به مسیح ایمان می آورند، باید از طریق شهادت دیگران چنین کاری را انجام دهند.

کسانی که دچار تردید شده اند برای خودشان توجیه می کنند که اگر آنان شواهدی را دریافت می کردند که توما از دوستانش دریافت کرده بود، آنگاه ایمان می آوردند. آنان متوجه نیستند که در مقایسه با توما، از شواهد بسیار زیادتری برخوردار هستند و کسانی که مانند توما منتظر می مانند تا تمامی دلایل تردید از میان برداشته شود، هرگز پی به خواسته هایشان نخواهند برد. آنان بتدربیج در بی ایمانی خود اصرار خواهند کرد. کسانی که خودشان را عادت می دهند تا همیشه به جنبه منفی و تاریک قضایا نگریسته و لب به شکایت می گشایند، نمی دانند چه می کنند. چنین اشخاصی بذر تردید را می کارند و محصول تردید و بی ایمانی را درو خواهند کرد و در زمانی که ایمان و توکل بیش از هر چیزی مورد نیاز می باشد، بسیاری بدین ترتیب، خودشان را فاقد ایمان و امید خواهند یافتد.

عیسی در برخورد با توما، درس بسیار مهمی را به پیروانش آموخت. رفتار او به ما نشان می دهد که چگونه با افراد ضعیف و کم ایمان برخورد کنیم. عیسی با سرزنش کردن توما، او را خجلت زده نکرد و با او به جر و بحث نپرداخت. او خود را به تومای مشکوک ظاهر کرد. هر چند که توما با تعیین شرایط ایمانش، بسیار غیرمنطقی رفتار کرده بود، اماً عیسی با محبت فراوان و رعایت حال او، تمام موانع را از میان برداشت. شک و تردید به ندرت با جر و بحث از میان برداشته می شود زیرا شخص مردد همواره سعی می کند تا از موضع خود دفاع کرده و کم ایمانی خود را موجه جلوه دهد. بنابراین اجازه بدھید تا عیسی با محبت و رحمت خویش و در مقام منجی مصلوب شده به اشخاص مردد و کم ایمان ظاهر شود، آنگاه از لبهای بی علاقه بسیاری، اعتراف توما به گوش خواهد رسید، که گفت: « ای خداوند و ای خدای من ».«

۸۵ - « یکبار دیگر در کنار دریا »

[این فصل بر اساس انجیل یوحنا ۲۱: ۲۲-۱ تدوین گردیده است]

عیسی مقرر کرده بود که با شاگردانش در جلیل دیدار کند. بلافاصله بعد از پایان یافتن هفته پسح، شاگردان به سوی ناحیه جلیل عزیمت کردند. غیبت ایشان از اورشلیم در خلال ایام عید پسح به منزله عصیان و ارتداد تعییر می شد، بنابراین تا خاتمه یافتن عید در اورشلیم باقی ماندند، اماً به محض خاتمه یافتن آن با خوشحالی به سوی مکانی که منجی تعیین کرده بود، به راه افتادند.

هفت تن از شاگردان در این گروه حضور داشتند. آنان جامه محقر ماهیگیری بر تن داشتند و از نظر مال و ثروت دنیوی فقیر بودند، با این حال در شناخت و عمل کردن به حقیقت بسیار غنی بودند. همین امر موجب شده بود تا خداوند عالی ترین مقام یعنی مقام معلمی را به ایشان اعطا کند. آنان در مدارس انبیاء درس نخوانده بودند، اماً برای مدت سه سال از سوی بزرگترین معلمی که جهان تا کنون به خود دیده است؛ تعلیم دیده بودند. این شاگردان تحت تعالیم مسیح تعالی یافته و به افرادی هوشمند و فرهیخته تبدیل شده بودند، افرادی که قادر بودند بشریت را به سوی شناخت حقیقت رهبری کنند.

بیشتر ایام خدمت مسیح در مجاورت دریاچه جلیل سپری شده بود. هنگامی که شاگردان در یک مکان مناسبی که احتمال مزاحمت برایشان وجود نداشت جمع شدند، خودشان را در محاصره خاطرات عیسی و اعمال قدرتمند او یافتند. روی این دریا، هنگامی که دلهایشان از ترس و وحشت لبریز شده بود و طوفان خشمگین ایشان را به سوی نابودی می برد، مسیح با قدم زدن بر روی امواج سهمگین به کمک ایشان شتابته بود. در همین مکان، طوفان به دستور او آرام شده بود. در دیدرس ایشان ساحلی قرار داشت که مسیح بر روی آن هزاران نفر را با پنج نان و دو ماهی خوارک داده بود. دهکده کفرناحوم، جایی که شاهد بسیاری از معجزات مسیح بود، در نزدیکی ایشان قرار داشت. هنگامی که شاگردان به این منظره نگریستند، اذهان ایشان از سخنان و اعمال منجی لبریز شد.

غروب آرام و دلپذیری بود و پطرس هنوز هم مانند گذشته به قایق و ماهیگیری علاقمند بود. او به شاگردان گفت: من به صید ماهی می روم، آنها گفتند، ما نیز با تو می آییم، زیرا به غذا و پوشاش نیاز داشتند و موفقیت در ماهیگیری نیاز ایشان را تأمین میکرد. پس بیرون رفته، سوار قایق شدند. اماً در آن شب چیزی صید نکردند. آنان تمام شب زحمت کشیدند اماً موفق نشدند. شاگردان در سراسر ساعات خسته کننده شب، از غیبت منجی سخن گفتند و وقایع خارق العاده ای را که در

طول خدمت او در کنار دریای جلیل دیده بودند، به خاطر آوردن. آنان درباره آینده خودشان بحث و گفتگو کردند و با تفکر به چشم انداز آینده غمگین و نگران شدند.

در تمام این مدت که شاگردان در دریا مشغول صید ماهی بودند، نظاره گری تنها، بدون اینکه دیده شود، آنان را در طول ساحل تعقیب کرده بود. سرانجام صبح فرا رسیده بود و در حالی که قایق به ساحل نزدیک می‌شد، شاگردان غریبه‌ای را دیدند که در ساحل ایستاده بود. او از ایشان پرسید: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟ پاسخ دادند: نه! گفت: تور را به جانب راست قایق بیندازید که خواهید یافت. ایشان چنین کردند و از فراوانی ماهی قادر نبودند تور را به درون قایق بکشند».

یوحنای غریبه را شناخت و به پطرس گفت: «خداوند است». پطرس چنان خوشحال و هیجان زده بود که خود را به دریا افکند، و طولی نکشید که در کنار سرورش ایستاده بود. اماً دیگر شاگردان با قایق آمدند، درحالی که تور پر از ماهی را با خود می‌کشیدند. چون به ساحل رسیدند، دیدند آتشی با زغال برافروخته است و ماهی برآن نهاده شده، و نان نیز هست.

آن‌انقدر شگفت زده بودند که سوال نکردند، آتش و غذا از کجا آمده است. «عیسی به ایشان گفت: از آن ماهیها که هم اکنون گرفتید، بیاورید». شمعون پطرس با عجله به سوی توری که انداخته بود رفت و به سایر برادرانش کمک کرد تا تور را به ساحل بکشند. بعد از اینکه کار به اتمام رسید و غذا مهیا شد، عیسی به شاگردان گفت: «بیایید صباحانه بخورید». او پیش آمده، نان را برگرفت و به آنها داد و نیز ماهی را. تمامی هفت شاگرد او را شناخته و اقرار کردند. اکنون معجزه خوراک دادن به پنجهزار نفر در دامنه کوه به ذهن ایشان خطور کرد، اماً ترس عجیبی بر ایشان مستولی شده بود و در سکوت به منجی قیام کرده خیره شده بودند.

شاگردان اکنون به وضوح واقعه کنار دریا را به خاطر آوردن که عیسی به ایشان گفته بود تا از او پیروی کنند. آنان بیاد آوردن که چگونه به دستور او تورهایشان را در قسمت عمیق دریاچه افکنده و آنقدر ماهی گرفته بودند که تورهایشان نزدیک بود پاره شود. پس از آن عیسی از ایشان خواسته بود تا قایق هایشان را رها کنند و وعده داده بود تا ایشان را صیاد انسان سازد. برای یادآوری این صحنه به اذهان ایشان و تفهیم عمیق آن به شاگردان بود که مسیح بار دیگر معجزه کرده بود. عمل او به منزله یادآوری مجده وظایف شاگردان به ایشان بود و به آنان نشان می‌داد که مرگ سرور و استادشان، مسئولیتشان را برای انجام کاری که او به ایشان محول کرده بود، کاهش نداده بود. آنان اگر چه از مصاحبیت شخصی و امکانات حمایتی منجی محروم می‌شدند، با این حال هنوز هم او از ایشان مراقبت می‌کرد. در تمام مدتی که ایشان وظایف محول شده را انجام می‌دادند، او نیازهای ایشان را تأمین می‌کرد. هنگامی که عیسی از ایشان خواست تا تورهایشان را به جانب راست

قایق بیندازند، یک منظوری داشت. او در جانب راست ساحل ایستاده بود و آنجا جانب ایمان بود. آنان اگر در ارتباط با منجی عمل می کردند، قدرت الهی او با تلاش انسانی آنان توأم می شد و در آنصورت پیروزی ایشان حتمی بود.

درس دیگری که مسیح باید به شاگردان می داد در ارتباط با پطرس بود. انکار مسیح از سوی پطرس با وجود ادعاهای گذشته او مبنی بر وفادار ماندن به مسیح، عملی شرم آور محسوب می شد. او با بی احترامی کردن به مسیح، اعتبار خویش را در میان شاگردان از دست داده بود آنان تصور می کردند که به پطرس اجازه داده نخواهد شد تا در میان ایشان از همان موقعیت سابق برخوردار شود و خود پطرس نیز احساس می کرد که اعتبار خویش را از دست داده است. او پیش از اینکه بار دیگر در مقام رسول مسیح کار خویش را آغاز کند، ابتدا باید در حضور همگان نشان دهد که از اعمال گذشته خود پشمیمان بوده و اظهار ندامت کند. بدون این کار، گناه او، هر چند که به خاطر آن توبه کرده باشد، ممکن بود به نفوذ او به عنوان خادم مسیح لطمه بزند. منجی به او فرصت داد تا مجددًا اعتماد برادرانش را کسب کند و تا حد امکان، سرافکندگی را که برای بشارت انجیل به بار آورده بود، جبران کند.

در اینجا درس دیگری نیز به همه پیروان مسیح داده می شود. کتاب مقدس با گناه و شرارت، سازش نمی کند. کلام خداوند، گناه را توجیه نمی کند. گناهان پنهان باید در نهان به حضور خداوند اعتراف شوند. اماً گناه آشکار، باید به طور آشکار اعتراف شود. سرافکندگی حاصل از گناه شاگرد متوجه مسیح می شود و باعث می شود تا شیطان احساس پیروزی کرده و افراد متزلزل را به گناه وادرکند. شاگرد مسیح باید با اثبات توبه و تا جایی که در توان دارد، این بی آبرویی و سرافکندگی را از میان بردارد.

هنگامی که مسیح و شاگردان با یکدیگر در کنار دریاچه غذا می خوردند، منجی با اشاره به برادرانش از پطرس پرسید: « ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیش از اینها محبت می کنی؟ ». پطرس یک بار در گذشته گفته بود: « حتی اگر همه به سبب تو بلغرنند، من هرگز نخواهم لغزید » (متی ۲۶: ۳۲). اماً اکنون پطرس یک ارزیابی صحیح تری از خود ارائه میکرد. او پاسخ داد: « بله سرورم، تو می دانی که دوستت دارم ». در اینجا هیچ اعتماد به نفس مفرطی وجود ندارد که نشان دهد پطرس، مسیح را بیشتر از برادرانش دوست داشته باشد. پطرس در باره دلبستگی و سر سپردگی اش به مسیح، فقط نظر خودش را بیان نمی کند. او به طور خالصانه قضاوت در این مورد را به خود مسیح که از تمامی نیات باطنی آگاه می باشد، واگذار می کند. او به عیسی می گوید: « تو می دانی که دوستت دارم » و عیسی به او می گوید « بره های مرا غذا بده ».

« عیسی بار دیگر پطرس را مورد امتحان قرارداد و با تکرار سخنان قبلی خود از او

پرسید: ای پطرس، پسر یونا، آیا مرا محبت می کنی؟ این بار از پطرس نپرسید که آیا او را بیشتر از سایر برادرانش دوست دارد یا نه. پاسخ دوم پطرس مانند پاسخ اول او، عاری از اطمینان اغراق آمیز بود بله سرورم، می دانی که دوستت می دارم. عیسی به او گفت گوسفندان مرا شبانی کن. یکبار دیگر منجی از او پرسید: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می کنی؟ پطرس آزرده شد و فکر کرد که مسیح درباره محبت او تردید دارد. او از دلیل بی اعتمادی منجی نسبت به خود آگاه بود، بنابراین با اندوه پاسخ داد: سرورم، تو از همه چیز آگاهی، تو می دانی که دوستت دارم. عیسی بار دیگر به او گفت: گوسفندان مرا غذا بده».

پطرس سه بار خداوند را انکار کرده بود و اکنون عیسی برای اطمینان یافتن از محبت و وفاداری پطرس نسبت به خود، سه بار او را مورد امتحان قرارداده بود. او، عمق ندامت پطرس را به شاگردان آشکار کرد و نشان داد که این شاگرد که زمانی از مغورترین شاگردان به شمار می آمد، چگونه فروتن شده است.

پطرس ذاتاً فردی افراطی و شتاب زده بود و شیطان با سوء استفاده از این ضعفها سعی کرده بود تا او را مغلوب کند. درست پیش از اینکه پطرس با انکار خداوند مرتکب گناه شود، خداوند به او گفته بود: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا می کنم تا ایمان تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار» (لوقا ۲۲ آیات ۳۱ و ۳۲). اکنون زمان آن رسیده بود و علامیم تغییر و دگرگونی در پطرس کاملاً مشهود بود. سوالات پی درپی و دشوار مسیح از او با عجله و اتکا به خود پاسخ داده نشده بود و اینک پطرس به واسطه ندامت و تواضع، بیش از هر زمانی آماده بود تا رسالت خویش را به عنوان شبان گوسفندان خداوند آغازکند.

نخستین وظیفه ای که مسیح برای باز گرداندن پطرس به خدمت به او محول کرد، مراقبت از گوسفندان بود. این وظیفه ای بود که پطرس برای انجام آن کم تجربه بود. چنین کاری مستلزم مهربانی، صبر و خویشتنداری بود. او فرا خوانده شده بود تا به آنانی که در ایمان کم تجربه بودند، خدمت کند، ناآگاهان را تعلیم دهد و کتب مقدسه را برای ایشان توضیح دهد و آنان را برای خدمت فعال و موثر مسیح، تعلیم دهد. پطرس، پیش از این، برای انجام چنین کاری شایستگی نداشت و حتی از اهمیت آن آگاه نبود. اما این کاری بود که عیسی اکنون او را برای انجام آن فرا خوانده بود و برای انجام این کار، تجربه غم انگیز و ندامت خود او، وی را آماده کرده بود.

پطرس، پیش از اینکه عیسی را انکار کرده و مرتکب گناه شود، دائماً نسنجیده و بدون تفکر سخن می گفت. او همیشه در صدد اصلاح دیگران بود و پیش از اینکه از خودش و یا از سخنانی که می خواست بر زبان آورد، درک روشنی داشته باشد، اظهار نظر می کرد. اما پطرس متحول شده فرد بسیار متفاوتی شده بود. او شور و

اشتیاق سابق را حفظ کرده بود اماً فیض مسیح اشتیاق او را تعدیل کرده بود. پطرس عجول، متکی به خود و متکبر نبود، بلکه فردی آرام، خویشتندار و تعلیم پذیر تبدیل شده بود و از این به بعد می توانست از گوسفندان گله مسیح مراقبت کند.

روش برخورد منجی با پطرس، برای او و برادرانش درس بسیار مهمی را به همراه داشت. مسیح به آنان آموخت تا با فرد گناهکار، با صبر، دلسوزی و محبت آمرزنده رفتار کنند. با وجود این که پطرس، سرورش را انکارکرده بود، اماً محبت منجی نسبت به او هرگز متزلزل نشد. کسی که گوسفندان مسیح را شبانی می کند باید با چنین محبتی رفتار کند. پطرس با یادآوری شعفها و شکست هایش باید همانگونه که مسیح با وی رفتار کرده بود، با گوسفندان گله مسیح رفتار می کرد.

سوال مسیح از پطرس بسیار مشخص و واضح بود. او یگانه شرط شاگردی و خدمت را به او یاد آور شده و گفت: « آیا مرا دوست داری؟ ». محبت به مسیح شرط اساسی خدمت می باشد. پطرس ممکن بود از تمام شرایط برخوردار باشد، با این حال بدون محبت مسیح نمی توانست برای گله خداوند، شبان امین و وفاداری باشد. شناخت، نیکوکاری، فصاحت کلام، سخنوری و حق شناسی، همگی برای انجام خدمت ضروری می باشند، اماً بدون محبت مسیح، خادم مسیحی در کار خود با شکست مواجه خواهد شد.

عیسی به پطرس به تنها ی قدم زد، زیرا موضوعی بود که میل داشت فقط به پطرس بگوید. عیسی پیش از مرگ خویش به او گفته بود: « جایی که می روم، الان نمی توانی از پی من بیایی، اماً بعدها از پی ام خواهی آمد » و پطرس در پاسخ گفته بود: « سرورم، چرا اکنون نتوانم از پی ات بیایم؟ من جانم را در راه تو خواهم نهاد » (یوحنا ۱۳ آیات ۳۶ و ۳۷). هنگامی که پطرس این سخنان را بر زبان می آورد از فراز و نشیب مسیری که مسیح در آن گام بر می داشت، اطلاع چندانی نداشت، با فرا رسیدن لحظه آزمایش، پطرس شکست خورده بود. با این حال، باید فرصت دیگری به او داده می شد تا محبت خویش را به مسیح اثبات کند. مسیح برای تقویت کردن ایمان پطرس، آینده او را به وی آشکار کرده و به او گفت که پس از عمری مفید بودن و خدمت کردن، هنگامی که زمان پیری فرا رسد، او به راستی از پی سرورش خواهد آمد. مسیح به او گفت: « زمانی که جوان تر بودی کمر خویش بر می بستی و هرجا که می خواستی می رفتی، اماً چون پیر شوی دستهای را خواهی گشود و دیگری کمر تو را بسته، به جایی که نمی خواهی خواهد برد ». عیسی با این سخنان به چگونگی مرگ او اشاره می کرد که باعث جلال خداوند می شد.

عیسی به این ترتیب، نحوه مرگ پطرس را عیناً به او آشکار کرد. او حتی کشیده شدن دستهای او بر روی صلیب را پیش گویی کرد و مجدداً به او گفت: « از پی من بیا ». پطرس به خاطر این مکاشفه دلسرد نشد زیرا مشتاق بود تا هر نوع مرگی را

به خاطر مسیح تحمل کند.

پطرس تا آن زمان مانند بسیاری از مردم زمان ما، مسیح را به عنوان یک انسان شناخته بود. اماً اکنون، تفکر او وسعت یافته بودشناخت او دیگر مانند قبل در قالب رابطه بشری نبود.

او پیش از این مسیح را به عنوان یک انسان و معلم آسمانی محبت کرده بود، اماً اکنون او را به عنوان خدا دوست می داشت. او در حال آموختن درسی بود که در آن مسیح برای او همه چیز بود. اینک پطرس آماده بود تا در رسالت فدایکارانه مسیح سهیم شود و سرانجام هنگامی که به پای صلیب آورده شد بنا به خواسته خودش به طور وارونه مصلوب شد زیرا فکر می کرد که شایستگی آن را ندارد تا همانند استاد و سرورش متحمل رنج و عذاب شود.

برای پطرس جمله « از پی من بیا » آکنده از تعلیم بود. این تعلیم نه تنها برای مرگ او، بلکه برای تمام مراحل زندگی او داده شده بود. او همواره مایل بود به طور مستقل عمل کند و به جای پیروی از نقشه خداوند سعی کرده بود، برای کار او برنامه ریزی کند و در این کار هیچگونه موقفيتی کسب نکرده بود. به همین دليل عيسی به او می گوید « از پی من بیا » و در جلوی من حرکت نکن. در آن صورت لشکریان شیطان به تو آسیبی نخواهد رساند. اگر من پیشاپیش تو حرکت کنم، به وسیله دشمن مغلوب نخواهی شد.

هنگامی که پطرس در کنار عیسی راه می رفت، یوحنا را دید که از پی ایشان می آید و این فکر به نظرش رسید تا درباره آینده یوحنا از عیسی سوال کند. او از عیسی پرسید: « سرور من، پس او چه می شود؟ عیسی به او گفت: اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟ تو از پی من بیا ». پطرس باید توجه می کرد که سرورش، همه آنچه را که دانستن آن برای او بهترین بود، به وی آشکار می کرد. وظیفه هر فردی این است که بدون نگرانی بی جهت، و دخالت نکردن در کار محوله به دیگران، از مسیح پیروی کند. در سخن گفتن از یوحنا « اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند » عیسی تضمین نکرد که این شاگرد تا آمدن دوباره او زنده بماند. او صرفاً بر قدرت عالی و عظیم خویش تاکید کرد و اینکه حتی اگر او اراده میکرد که چنین شود، این کار به هیچوجه در وظیفه پطرس تأثیری نمی گذاشت. آینده پطرس و یوحنا در دستهای خداوند ایشان قرار داشت و پیروی از او وظیفه ای بود که از هردوی ایشان انتظار می رفت.

امروزه نیز بسیاری مانند پطرس رفتار می کنند. آنان به مسایل دیگران علاقمند بوده و میل دارند از کارهای ایشان با خبر شوند درحالی که در خطر سهل انگاری از وظایفشان قرار دارند. وظیفه همه ما این است که به مسیح نگاه کرده و از او پیروی کنیم. ما اشتباهات زندگی اشخاص و نقصان شخصیتی ایشان را خواهیم دید زیرا

همه افراد در محاصره خطا وگناه قرار دارند. اما در مسیح، قدوسیت وکمال را خواهیم یافت و با نگریستن به او و پیروی از او تبدیل خواهیم شد.

یوحنای آنقدر زیست که پیر و سالخورده شد. او ویرانی اورشلیم و انهدام معبد با شکوه آن را که مظهر نابودی نهای جهان می باشد. به چشم دید. یوحنای تا آخرین روزهای عمر خود از منجی و سورش پیروی کرد. گوهره شهادت او به کلیسا این بود « ای عزیزان، یکدیگر را محبت کنیم... وکسی که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در او » (اول یوحنای ۷ و ۱۷ آیات).

پطرس مجدداً برای ادامه خدمت فرا خوانده شده بود، اما مقام و اقتداری که از مسیح دریافت کرده بود، موجب برتری او بر سایر شاگردان نشده بود. مسیح این موضوع را در پاسخ به سوال پطرس به طور واضح آشکار کرده بود « پس او چه می شود؟ » و عیسی گفته بود: « تو را چه؟ تو از پی من بیا ». پطرس به عنوان سر کلیسا برگزیده نشده بود محبتی که مسیح با بخشیدن گناه پطرس به او نشان داده بود وکار مراقبت از گوسفندان را به او سپرده بود و همچنین صداقت خود پطرس در پیروی از مسیح، موجب جلب حمایت سایر شاگردان شده بود. پطرس در کلیسا از نفوذ بسیار زیادی برخوردار بود. اما درسی را که مسیح در کنار دریاچه جلیل به او آموخته بود، در سرتاسر زندگیش فراموش نکرد. او، بعدها در یکی از رسالت‌اش که با الهام از روح القدس نوشته شده است خطاب به کلیسا می گوید « من که خود از مشایخ هستم و شاهد بر رنجهای مسیح و شریک جلالی که آشکار خواهد شد، مشایخ را در میان شما پند می دهم. گله خداوند را که به دست شما سپرده شده است شباني و نظرات کنید، اما نه به اجبار بلکه با میل و رغبت، آن گونه که خدا می خواهد، و نه برای منافع نامشروع بلکه با عشق و علاقه، نه آنکه بر کسانی که به دست شما سپرده شده اند سوری کنید، بلکه برای گله نمونه باشید. تا چون شبان اعظم ظهور کند، تاج جلال غیرفانی را دریافت کنید » (اول پطرس ۵ آیات ۱ و ۴).

۸۶ - « همه قومها را تعلیم دهید »

[این فصل بر اساس انجیل متی ۲۰:۲۸ تدوین گردیده است]

مسیح در حالی که در یک قدمی تخت سلطنت آسمانی خویش ایستاده بود، مأموریت بزرگ را به شاگردان ابلاغ کرد. او فرمود: « تمامی قدرت درآسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید »، « به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همه خلائق موعظه کنید » (مرقس ۱۶ آیه ۱۵). این سخنان با رها تکرار شد تا شاگردان اهمیت آن‌ها را درک کنند. نور الهی با انوار روشن و پر قدرتش می‌باشد بر تمامی ساکنان زمین از فقیر و غنی، ضعیف و قوی، پرتو افکند. شاگردان باید در کار نجات جهان با منجی همکاری می‌کردند.

مسیح این مأموریت را در ملاقاتش با دوازده شاگرد در اطاق بالاخانه به ایشان ابلاغ کرده بود، اما اکنون باید به عده بیشتری ابلاغ می‌کرد. در گردهمایی بالای کوه جلیل، تمامی ایماندارانی که می‌توانستند فراخوانده شوند، گردهم آمده بودند. خود مسیح پیش از مرگ خویش زمان و مکان این گرد همایی را تعیین کرده بود. فرشته‌ای که در کنار مقبره مسیح ایستاده بود، وعده دیدار او را با شاگردان به ایشان یادآوری کرده بود. وعده ملاقات به ایماندارانی که در خلال عید پسح در اورشلیم جمع شده بودند، تکرار شده بود و از طریق ایشان به اطلاع بسیاری از دوستداران مسیح که در مرگ خداوندان ماتم گرفته بودند، رسیده بود. همه آنان با علاقه شدیدی در انتظار ملاقات با او بودند. مردم برای اجتناب از تحریک سوء ظن یهودیان متعصب از مسیرهای پر پیچ و خم و از هر سو به سوی محل گردهمایی به راه افتادند. آنان با دلهای شگفت‌زده آمدند و با یکدیگر از اخباری که در باره مسیح به ایشان رسیده بود، سخن می‌گفتند.

در زمان مقرر یک گروه کوچک پانصد نفری از ایمانداران در دامنه کوه جمع شدند. آنان مشتاق بودند تا به سخنان شاگردان که مسیح را بعد از قیامش دیده بودند گوش فرا دهند.

بنابراین شاگردان گروه گروه به میان جمعیت رفته و همه آن چیزهایی را که از عیسی دیده و شنیده بودند برای آنان شرح دادند. آنان همانگونه که عیسی از کتب مقدسه برای ایشان سخن گفته بود، برای مردم سخن گفتند. توما، ماجراجویی ایمانی خود را برای مردم شرح داد و گفت که چگونه شک و تردید او از میان رفت. ناگهان عیسی در میان ایشان ظاهر شد. هیچ کس نمی‌توانست بگوید که او چه

زمان و چگونه آمده است. بسیاری از مردم که در آنجا حضور داشتند، پیش از این هرگز او را ندیده بودند، اما آثار مصلوب شدن را در دستها و پاهای او مشاهده کردند. سیمای او همچون سیمای خدا بود، هنگامی که او را دیدند، اوی را پرستش کردند.

فقط عده‌ای شک کردند. همیشه چنین خواهد بود. زیرا کسانی هم هستند که باورکردن را امری مشکل می‌یابند و خودشان را در موضع تردید قرارمی‌دهند. این افراد به خاطر ایمانشان متهم زیان بسیار خواهند شد.

این نخستین بار بود که عیسی پس از قیامش با عده زیادی از ایمانداران ملاقات می‌کرد. او به میان ایشان آمد و گفت: « تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است ». پیش از اینکه عیسی سخنانش را آغاز کند، شاگردان او را پرستش کرده بودند، اما سخنان جاری شده از لبهای او، لبهایی که با مرگ بسته شده بود، دلهای ایشان را قوت و تسلي می‌بخشید. او، اینک منجی قیام کرده بود. بسیاری از شاگردان، قدرت او را در شفا بخشیدن به مرضیان و اخراج ارواح شیطانی دیده بودند. آنان ایمان داشتند که او این قدرت را دارد تا پادشاهی خود را در اورشلیم بنیان نهد، قدرت سرکوب کردن مخالفت، قدرتی مافوق نیروی طبیعت. او طوفان دریا را آرام کرده بود و بر فراز امواج متلاطم دریا راه رفته بود. او مرده را زنده کرده بود و اکنون اعلام می‌کرد که « تمامی قدرت » به او سپرده شده است. سخنان او، اذهان مخاطبینش را از مسایل دنیوی و فانی به موارد آسمانی و جاودانی سوق داده بود. آنان مفهوم عظمت و جلال او را به بهترین شکلی درک می‌کردند.

سخنان مسیح در دامنه کوه نشان می‌داد که قربانی او به خاطر گناهان بشر، کامل و کافی بود. شرایط کفاره تحقق یافته بود و کاری را که او برای انجام آن به این جهان آمده بود، خاتمه یافته بود. اینک، مسیح در آستانه صعود به آسمان بود تا از طرف فرشتگان، ریاسات و قوات مورد احترام قرار گیرد. او کار میانجیگرانه خود را آغاز کرده بود. بنابراین با اقتدار بیکران، مأموریت خویش را به شاگردان ابلاغ کرد. « پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این دنیا با شما هستم » (متی ۲۸ آیات ۱۹ و ۲۰).

قوم یهود از سوی خداوند به عنوان امانت داران حقیقت مقدس تعیین شده بودند، اما سیستم ریاکارانه فریسیان، ایشان را به متکبرترین و متعصب ترین قوم در میان سایر اقوام جهان تبدیل کرده بود. تمامی چیزهای مربوط به کاهنان و علمای دین از قبیل، لباس پوشیدن، آداب و رسوم و فرایض باعث شد تا ایشان نتوانند نور جهان باشند. آنان خودشان را به چشم قوم یهود و به مثابه تمامی جهان نگریستند. اما مسیح به شاگردانش مأموریت داده بود تا ایمان و عبادتی را اعلام کنند که هیچ

ربطی به یک نظام طبقاتی و یا یک کشور نداشت. ایمانی که برای تمامی اقوام و ملل و طبقات انسانی قابل سازگاری باشد.

مسیح پیش از اینکه شاگردانش را ترک کند، ماهیت پادشاهی خود را برای ایشان به روشنی بیان کرد. او آنچه را که قبلًا در این رابطه به ایشان گفته بود، مجدداً به خاطرشان آورد. مسیح اعلام کرد که هدف او، نه برقراری یک پادشاهی دنیوی و فانی، بلکه پادشاهی روحانی بود. او نیامده بود تا به عنوان یک پادشاه دنیوی بر تخت سلطنت داود تکیه زند. بنابراین باز دیگر کتب مقدسه را برای شاگردان شرح داد و به آنان فهماند که تمام مشکلاتی را که پشت سر گذاشته بود، از پیش، درآسمان و در گفتگوی میان او و پدر مقرر شده بود. همه اینها از سوی مردانی که از روح القدس الهام گرفته بودند، پیش گویی شده بود. او به ایشان گفت، شما دیدید، همه آنچه را که در باره تحقیر و کشته شدنم به شما گفته ام، به اثبات رسید، به شما گفتم که در روز سوم مجدداً برخواهم خاست. اگر در کتب مقدسه تفحص کنید خواهید دید که تمامی جزئیات نبوتها در باره من تحقق یافته است.

مسیح به شاگردانش مأموریت داد تا کاری را که به ایشان محول کرده بود، انجام دهند و ابتدا از اورشلیم شروع کنند. زیرا اورشلیم صحنه خفت و خواری حیرت انگیز او به خاطر نژاد بشر بود. او در این شهر رنج بسیار کشیده، انکار و محکوم شده بود. سرزمین یهودا، محل تولد او بود. او در آنجا به جامه بشری آراسته شد و در میان افراد زندگی کرده بود. هنگامی که عیسی در میان ایشان ساکن شد، عده معددی تشخیص داده بودند که چه اندازه آسمان به زمین نزدیک شده بود. کار شاگردان باید از اورشلیم آغاز می شد.

با در نظر گرفتن تمامی رنجها و مصائبی که مسیح در اورشلیم تحمل کرده بود و با توجه به اینکه اعمال و خدماتش مورد بی توجهی قرار گرفته بود، شاگردان می توانستند محل مناسب تری را برای آغاز خدمتشان انتخاب کنند. اما چنین نکردند. زیرا زمینی را که مسیح بذر حقیقت را در آن کاشته بود باید آبیاری و پرورش داده می شد تا محصول فراوان به بار آورد. شاگردان در حین خدمتشان به خاطر حسادت و کینه یهودیان مورد جفا و آزار قرار می گرفتند، اما نباید از آن می گریختند، زیرا سورشان نیز چنین چیزی را تحمل کرده بود. آمرزش و رحمت خداوند، نخست می بايست به قاتلان منجی ابلاغ می شد.

در اورشلیم عده بسیاری بودند که به طور پنهانی به عیسی ایمان آورده بودند، عده ای نیز به وسیله کاهنان و علمای دین اغفال شده بودند و انجیل باید به این افراد نیز معرفی می شد. آنان می بایست به توبه فراخوانده می شدند. حقیقت بی نظیر که آمرزش گناهان فقط از طریق مسیح می توانست کسب شود، می بایست به همگان آشکار می شد. درحالی که تمامی اورشلیم به خاطر وقایع هیجان انگیز چند هفته گذشته به حرکت درآمده بود، موعظه انجیل می توانست قوی ترین تأثیر

را داشته باشد.

اماً کار موعده انجیل نباید در اینجا متوقف می شد. این کار باید تا دور افتاده ترین نقاط جهان توسعه می یافت. مسیح به شاگردانش گفت، شما ایثار و فداکاری مرا به خاطر نجات جهان شاهد بوده اید. شما زحمات مرا به خاطر اسراییل دیده اید. هرچند که آنان به من ایمان نیاوردند تا حیات جاودانی داشته باشند، هر چند که کاهنان و علمای دین هرچه را که دلشان می خواست بر علیه من انجام دادند. هر چند مرا همانطور که کتب مقدس پیش بینی کرده بود، انکار کردند، اماً هنوز هم فرصت دیگری به ایشان داده خواهد شد تا به پسر یگانه خدا ایمان آورند. شما دیده اید که همه آنانی را که به نزد من آیند و به گناهانشان اعتراف کنند، من به راحتی می پذیرم. کسی که نزد من آید، هرگز او را رها نخواهم کرد. همه آنانی که نزد من آیند، با خداوند مصالحه داده خواهند شد و حیات جاودانی دریافت خواهند نمود. به شما، شاگردانم، پیام رحمت را می سپارم. این پیام، نخست باید به اسراییل و پس از آن به تمامی اقوام و ملل جهان داده شود. این پیام باید به یهودیان و غیر یهودیان ابلاغ شود. همه آنانی که ایمان می آورند باید دریک کلیسا گردhem آیند.

شاگردان، در نتیجه اعطای روح القدس از قدرت خارق العاده ای برخوردار می شدند و شهادت ایشان با آیات و معجزات تأیید می شد. نه تنها شاگردان، بلکه همه آنانی که پیام ایشان را دریافت می کردند، قادر به انجام معجزه می شدند. عیسی گفت: « به نام من دیوهای خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت و مارها را با دستهایشان خواهند گرفت و هرگاه زهری کشنده بنوشند، گزندی به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافته » (مرقس ۱۶ آیات ۱۷ و ۱۸).

در آن ایام زهر خوراندن و مسموم کردن شایع بود. افراد بی وجدان، برای از بین بردن مخالفان خود از این روش استفاده می کردند. عیسی می دانست که شاگردانش با چنین خطری مواجه خواهند شد. زیرا بسیاری از مخالفان، به قتل رساندن شاهدان او را، خدمت به خداوند تلقی می کردند. از این رو عیسی به شاگردان وعده داد تا آنان را در مقابل چنین خطری، محافظت کند.

شاگردان باید از همان قدرتی برخوردار می شدند که عیسی برای شفای « انواع مرض ها و دردها در میان مردم » از آن برخوردار شده بود. آنان با شفا دادن امراض جسمی در نام او، قدرت وی را برای شفای روح و آمرزش گناهان، مورد تأیید قرارمند دادند، (متی ۴: ۲۳؛ آیه ۶). واکنون موهبت جدیدی و عده داده شده بود. آنان باید در میان سایر اقوام موعظه می کردند و قدرت تکلم به زبانهای بیگانه را دریافت می کردند. شاگردان و همراهان ایشان افرادی بی سواد بودند، اماً با نزول روح القدس در روز پینطیکاست نحوه سخن گفتن ایشان، چه به زبان خودشان و چه به

زبان بیگانه هم از نظر کلام و هم از نظر لهجه، پاک، ساده و درست می شد.

بدین گونه مسیح مأموریت شاگردانش را به ایشان ابلاغ کرد. او امکانات کامل جهت انجام این مأموریت را برای ایشان تدارک دید و خود مسئولیت موفقیت آن را عهده دار شد. آنان مادامی که از کلام او اطاعت می کردند و در پیوند با او عمل می کردند، هرگز با شکست مواجه نمی شدند، مسیح به ایشان فرمود: « به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همه خلائق موعظه کنید، لیکن بدانید که حضور من در آنجا خواهد بود. با ایمان و توکل عمل کنید و من هرگز شما را ترک نخواهم کرد ».«

مأموریت منجی به شاگردان شامل همه ایمانداران می شد. این فرمان همه ایمانداران به مسیح را تا انتهای زمان در بر می گیرد. اشتباه مهلکی است اگر فکر کنیم که کار نجات جانها فقط به خادمین برگزیده متکی می باشد. همه آنانی که کلام حقیقت به ایشان ابلاغ شده است برای اعلام خبر خوش انجیل مسئول هستند. آنانی که حیات مسیح را دریافت می کنند موظف هستند تا برای نجات همنوعان خویش تلاش کنند و برای همین منظور بود که کلیسا تأسیس شد و تمام کسانی که از اهداف مقدس آن اطلاع یافته اند، مسئولیت دارند تا برای نجات گناهکاران با مسیح همکاری کنند.

« روح و عروس می گویند، بیا! آن که می شنود بگوید، بیا » (مکافهه ۲۲ آیه ۱۷). هرکسی که آن را می شنود باید دعوت را تکرار کند. رسالت یک فرد در زندگی اش، هرچه که باشد فرقی نمی کند، اولین وظیفه او باید نجات جانها برای مسیح باشد، چنین شخصی شاید قادر نباشد در مقابل اجتماع مردم موعظه کند، اماً می تواند به طور جداگانه به افراد خدمت کند. او تعلیمی را که از مسیح دریافت کرده است می تواند در دسترس ایشان قرار دهد. خدمت، منحصر به موعده کردن نمی باشد. خادمینی که مریضان و دردمندان را تسکین می دهند، نیازمندان را یاری می کنند و افسرده‌گان وکم ایمانان را تسلی بخشیده و تشویق می کنند، همکاران مسیح خوانده می شوند. خادمین مسیح باید آنانی را که زیر بار سنگین گناه خم شده اند، یاری کنند. مشکلات، زحمات و فقر و تگدستی، بشریت را به فساد و انحطاط نمی کشد، بلکه اشتباه و گناه چنین نتیجه ای به بار می آورد. اشتباه و گناه نارضایتی و ناخشنودی می شود. به همین دلیل مسیح به خادمان خود مأموریت می دهد تا به جانهایی که مبتلا به مرض گناه هستند خدمت کنند.

شاگردان باید کارشان را از همان جایی که بودند، شروع می کردند. سخت ترین و نا امید کننده ترین زمین نباید نادیده گرفته می شد. به همین ترتیب، هریک از خادمان مسیح باید از همان جایی که هستند، شروع کنند. در خانواده های خودمان ممکن است افرادی حضور داشته باشند که تشنہ دلسوزی و همدردی و

محتاج نان حیات باشند. ممکن است کودکانی باشند که باید برای مسیح تعلیم و تربیت شوند. ممکن است درست در همسایگی ما افرادی بی ایمان حضور داشته باشند. بنابراین کاری را که نزدیکترین است، صادقانه و وفادارانه انجام دهیم و پس از آن اجازه دهیم تلاشهای ما تا آنجا که دست خداوند راه را نشان دهد، گسترش یابد. خدمت خیلی‌ها ممکن است به نظر برسد که به وسیله شرایط محدود شده باشد، اماً این خدمت هرجا که هست، اگر با ایمان و پایمردی انجام شده باشد، اثرات آن در دورترین نقاط جهان احساس خواهد شد. خدمت مسیح هنگامی که در این جهان بود، به نظر می‌رسید که به یک دامنه باریکی محدود شده باشد، با این حال، تعداد کثیری از تمامی سرزمین‌ها پیام او را شنیدند. خداوند اغلب اوقات برای دست یافتن به بیشترین نتایج از ساده‌ترین روش‌ها استفاده می‌کند.

این نقشه اوست که هر بخشی از کار او به سایر قسمتهای دیگر بستگی داشته باشد، درست مانند یک چرخ دنده که همه قسمتها در هماهنگی کامل با یکدیگر عمل می‌کنند. متواضع‌ترین خادم، تحت نفوذ روح القدس، سیم‌های نامری را لمس خواهد کرد، که ارتعاشات آن تا اقصی نقاط جهان طنین انداز می‌شود و نغمه خوش آن در طول قرون و اعصار شنیده خواهد شد.

با این حال، فرمان « به سرتاسر جهان بروید » نباید نادیده گرفته شود، ما فراخوانده شده ایم تا نگاهمان را به نواحی دور دست بلند کنیم. مسیح دیوار جدایی و تقسیم بندیهای تعصب آمیز قومی را از میان بر می‌دارد و محبت را به تمامی خانواده بشری تعلیم می‌دهد. او انسان را در دایره تنگ و محدود خودخواهی آزاد می‌سازد و مرز بندی‌های اقلیمی و تبعیضات تصنیعی جامعه را منسوخ می‌کند. او بین همسایگان و غریبه‌ها، دوستان و دشمنان تفاوتی نمی‌گذارد و به ما می‌آموزد تا به همه افراد نیازمند به چشم برادر و به جهان به عنوان عرصه خدمت نگاه کنیم.

هنگامی که منجی گفت: « بروید و.... به همه قومها تعلیم دهید », این را هم گفت که « این آیات همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت و مارها را با دستهایشان خواهند گرفت و هرگاه زهری کشنده بنوشنند، گزندی به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت ». وعده مسیح به شاگردان همانند مأموریت ایشان، وسیع و گسترده است. البته همه عطاها به یک نفر داده نمی‌شود. بلکه روح القدس آنها را به اراده خود تقسیم کرده، به هرکس می‌بخشد، (اول قرنیان ۱۲ آیه ۱۱). به هرحال عطای روح القدس به هر ایمانداری مطابق نیازش برای کار خداوند وعده داده شده است. وعده مسیح امروز نیز همان اندازه جدی و قابل اعتماد است که در ایام رسولان بود. « این آیات همراه آنانی خواهد بود که ایمان دارند ». این امتیاز فرزندان خداوند است که با ایمان تمامی چیزهای ممکن

را انجام دهند.

« و دستها بر مریضان خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت ». این دنیا به خانه مریضان و جذامیان شبیه است، اما مسیح آمد تا مریضان را شفا بخشد و رهایی را به اسیران شیطان اعلام کند. در او حیات، قوت وسلامتی بود و او حیات خود را به مریضان، دردمدان و به آنانی که دیو زده بودند، عطا می کرد. مسیح هرگز از افرادی که برای دریافت قدرت شفا بخش او می آمدند، رویگردان نمی شد. او می دانست آنانی که از وی تقاضای کمک می کردند، مسبب مریضی خودشان می باشند، با این حال از شفا دادن ایشان امتناع نمی کرد و هنگامی که سلامتی مسیح به روح و جان این افراد وارد می شد، آنان نسبت به گناهشان متقادع می شدند و بسیاری از ایشان نه تنها از امراض جسمی بلکه از بیماریهای روحی شفا می یافتدند. انجیل هنوز هم از چنین قدرتی بخوردار می باشد، پس چرا امروزه نباید همان نتایج را شاهد باشیم؟

مسیح رنج و اندوه تمامی دردمدان و مریضان را احساس می کند. هنگامی که ارواح شریرجان و روح افراد را اسیر و بیمار می کند، منجی احساس رنج و اندوه می کند. او امروز نیز مایل است تا مانند گذشته مریضان را شفا بخشد. خادمان مسیح نمایندگان او و ابزار خدمت وی هستند و او اشتیاق دارد تا از طریق آنان قدرت شفابخش خود را به کار گیرد.

در نحوه شفا دادن بیماران از سوی مسیح، درسهایی برای شاگردان وجود داشت. او یک بار چشمان یک مرد نایین را با گل تدهین کرد و به او گفت: « برو و در حوض سیلوحا شستشوی کن.... پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بینا بازگشت » (یوحننا ۹ آیه ۷). مسیح قادر بود تا با قدرت عظیم خود چشمان مرد را شفا دهد، با این وجود، برای این کار از ابزار ساده طبیعت استفاده کرد. او در همان حال که استفاده از داروی طبیبان را تشویق نکرد، استفاده از درمان های طبیعی و ساده را تأیید نمود.

مسیح به بسیاری از مریضان که شفای او را دریافت کردند، گفت: « دیگر گناه مکن، تا به حال بدتر دچار نشوی » (یوحننا ۵ آیه ۱۴). و بدین نحو نشان داد که بیماری، در نتیجه زیر پا گذاشتن احکام خداوند، هم از نظر طبیعی و هم از نظر روحانی به وجود می آید. اگر انسان در هماهنگی با نقشه خداوند زندگی می کرد، این همه مصیبت و بدبختی در جهان یافت نمی شد.

مسیح معلم و راهنمای اسرائیل کهن بود و به ایشان تعلیم داده بود که سلامتی پاداش اطاعت از قوانین و احکام خدا باشد. پزشک بزرگی که مریضان را در سرزمین فلسطین شفا می داد، از ستون ابر با قومش سخن گفته و به ایشان اعلام کرده بود که چه کاری باید انجام دهند و خداوند برای ایشان چه کاری را انجام

خواهد داد. او گفته بود، « هر آینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی و آنچه را که در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ یک از همه مرضهای را که بر مصریان آورده ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهنده تو هستم » (خروج ۱۵ آیه ۲۶). مسیح در باره نحوه زندگی و رفتار قوم، دستورات معینی را به ایشان داده و وعده کرده بود که « خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد » (تثنیه ۷ آیه ۱۵). و مدامی که به این شرایط عمل کردند، وعده خدا به ایشان تحقق یافته بود و « در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود » (مزامیر ۱۰۵ آیه ۳۷).

این درسها برای ما هستند. شرایطی هست که باید از سوی همه آنانی که خواهان حفظ سلامتی خود می باشند، رعایت شود. همه باید یاد بگیرند که این شرایط کدامند. زیرا خداوند از نادانی افراد در خصوص احکامش، چه از نظر مادی و چه روحانی، خشنود نمی شود. ما باید همراه با خداوند برای احیاء سلامتی جسم و روح تلاش کنیم و باید به دیگران نیز یاد بدھیم که چگونه سلامتی خود را حفظ کرده و یا دوباره بدست آوردن. برای مریضان باید از داروهایی که خداوند در طبیعت برای ما تدارک دیده است، استفاده کنیم و هم چنین آنان را به آن شفا دهنده که به تنها می تواند شفا بخشید، معرفی کنیم. این وظیفه ماست که با دستهای توانای ایمان، دردمدان و مریضان را به مسیح تسلیم کنیم. باید به ایشان یاد بدھیم که به شفا دهنده بزرگ ایمان داشته باشند. باید به وعده های او بچسبیم و برای آشکار شدن قدرت او دعا کنیم. جوهر انجیل ترمیم و احیا می باشد و منجی از ما می خواهد که از افراد مریض، مأیوس و دردمد دعوت کنیم که به قدرت شفا بخش او توکل کنند.

نیروی محبت در تمامی معجزات شفا بخش مسیح دیده می شود. تنها با بهره مند شدن از چنین محبتی است که می توانیم به وسیله خدمت او تبدیل شویم. اگر در متحد کردن خودمان به قدرت الهی مسیح سهل انگاری کنیم، جریان انرژی حیات بخش نمی تواند به صورت نهرهای غنی از ما به سوی مردم جاری شود. خیلی از جاهای خود منجی نمی توانست به خاطر بی ایمانی افراد کارهای خارق العاده ای انجام دهد. امروزه، کلیسا نیز به خاطر کم ایمانی، خود را از یاری دهنده آسمانی اش جدا می کند. ایمان کلیسا به حقایق ابدی آنچنان ضعیف شده است که موجب دلسوزی خداوند گردیده است.

کلیسا، فقط با انجام کار مسیح می تواند از وعده حضور او برخوردار شود. منجی به شاگردانش گفت: « بروید و همه قومها را شاگرد سازید و اینک من هر روزه تا انتهای عالم با شما هستم ». بر گرفتن یوغ مسیح از نخستین شرایط دریافت قدرت اوست. حیات کلیسا به تحقق بخشیدن صادقانه و وفادارانه مأموریت منجی بستگی دارد و سهل انگاری در انجام این مأموریت، باعث ناتوانی

و انحطاط روحانی کلیسا خواهد شد. جایی که در آن خدمت فعالانه ای برای دیگران انجام نشود. محبت کاهش یافته و ایمان کم رنگ خواهد شد.

مسیح از خادمانش انتظار دارد که معلمین کلیسا برای بشارت انجیل باشند. آنان باید به مردم تعلیم دهند که چگونه گم شده را بجوینند و نجات دهند. آیا آنان این کار را انجام می دهند؟ چند نفر در حال تلاش هستند تا جرقه حیات در کلیسا را که در آستانه خاموش شدن است، روشن نگاه دارند؟ چه تعداد کلیسا از سوی آنانی که باید به جستجوی گوسفند گمشده باشند، همانند بره های مریض اداره می شوند و در تمام آن مدت، میلیونها نفر بدون مسیح درحال هلاکت هستند.

محبت الهی به خاطر انسان، تا اعماق پایان پذیرش برانگیخته می شود و فرشتگان از مشاهده قدردانی سطحی دریافت کنندگان این محبت عظیم شگفت زده می شوند. آنان به خاطر قدردانی سطحی انسان از محبت خدا، دچار حیرت می شوند. آیا میل داریم بدانیم که مسیح چگونه به آن نگاه می کند؟ یک پدر و مادر چه احساسی خواهند داشت اگر متوجه شوند که فرزندشان، گم شده در سرما و برف، از سوی آنانی که می توانستند او را نجات دهند، نادیده گرفته شده و برای مردن رها شده باشد؟ آیا آنان شدیداً محزون و عصبانی نخواهند شد؟ آیا آنان قاتلان فرزندشان را تقبیح نخواهند کرد؟ مصائب هر انسانی، به منزله مصائب فرزند خدا تلقی می شوند و آنانی که در هنگام مصیبت، دست یاری به سوی همنوعشان دراز نمی کنند، خشم بر حق خداوند را بر می انگیزند. چنین کاری، خشم بُره خدا را به همراه خواهد داشت. به آنانی که مدعی پیروی از مسیح هستند، امّا در مقابل نیاز همنوعشان بی تفاوت بوده اند، مسیح در روز داوری خواهد گفت: « شما را نمی شناسم، نمی دانم از کجاید؟ ای بدکاران از من دور شوید » (لوقا ۱۳ آیه ۲۷).

مسیح در مأموریت به شاگردانش، نه تنها خطوط کلی کار ایشان را ترسیم کرد، بلکه پیامی را که باید به مردم تعلیم می دادند به ایشان ابلاغ کرد. او گفت: « به آنان تعلیم دهید که هر آنچه را به شما فرمان داده ام، به جا آورند ». شاگردان باید چیزی را تعلیم می دادند که مسیح به ایشان تعلیم داده بود. نه تنها آنچه را که شخصاً تعلیم داده بود، بلکه هر آنچه را که از طریق انبیاء و معلمین عهد عتیق گفته بود، شامل این تعلیم می شد. از تعالیم انسانی باید دوری شود. در تعالیم مسیح، جایی برای آداب و سنت، فرضیه ها و نتیجه گیری های انسانی و یا قوانین کلیسایی وجود ندارد. در مأموریت شاگردان، هیچیک از قوانین مقرر شده از سوی مراجع کلیسایی، گنجانده نشده است و خادمان مسیح باید هیچیک از قوانین را تعلیم دهند. « احکام و نبوتها » همراه با شرح سخنان و اعمال خود مسیح، گنجینه سپرده شده به شاگردان هستند که باید به جهان داده شوند. نام مسیح، اسم رمز ایشان، سمبول تمایز، تضمین کننده اتحاد، اقتدار روش و منبع موفقیت

ایشان می باشد و چیزی که نشان و علامت او را برخود حمل نمی کند، باید در ملکوت او مورد تأیید قرار گیرد.

انجیل باید نه به عنوان یک فرضیه فاقد حیات، بلکه به عنوان یک نیروی زنده که قادر است زندگی افراد را عوض کند، به همگان عرضه شود. خداوند می خواهد که در یافت کنندگان فیضش، شاهدان قدرت او باشند. او گناهکارترین افراد را به راحتی می پذیرد و هنگامی که توبه می کنند، روح القدس را به ایشان اعطا می کند و آنان را در عالی ترین مراتب مسئولیت قرار داده و به اردوگاه عهد شکنان و خائنان می فرستد تا رحمت بی کران او را اعلام کنند. او از خادمانش خواسته است تا به این امر شهادت دهنده که انسان می تواند از طریق فیض او از شخصیتی مسیح گونه برخوردار شود و با اطمینان از محبت عظیم او، شادی کند. خداوند، هم چنین از ما نیز می خواهد تا به این امر شهادت دهیم که او تا زمانی که انسان احیاء نشود و به جایگاه مقدس اولیه خود به عنوان پسران و دختران خدا باز نگردد، او خشنود نخواهد شد.

در مسیح، مهریانی شبان، محبت پدرانه و فیض بی نظیر منجی دلسوز، دیده می شود. او برکات خود را با جذابترین لحنی عرضه می کند و صرفاً به اعلام این برکات بسنده نمی کند، بلکه آنها را به زیباترین شکل معرفی می کند تا اشتیاق برخورداری از آنها را تحریک کند. به همین ترتیب، خادمان او باید هدیه وصف ناپذیر دولت جلال او را به دیگران معرفی کنند. محبت بی نظیر مسیح دلها را تحت تأثیر و کنترل در می آورد، در حالی که تکرار صرف تعالیم هیچ کاری را انجام نمی دهد. او می فرماید: «تسّلی دهید: قوم مرا تسّلی دهید! خدای شما می گوید، ای صهیون که بشارت می دهی به کوه بلند برآی! و ای اورشلیم که بشارت می دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهراهی یهودا بگو که هان خدای شما است! »... او مثل شبان، گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهنده کان را به ملایمت رهبری خواهد کرد؛ (اشعیا ۴۰ آیات ۱: ۱۱-۹).

به قوم بگو از او که «بر هزارها افراشته شده است». کسی که «دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است» (غزل غزلها ۵ آیات ۱۰ و ۱۶). کلمات به تهایی نمی تواند آن را وصف کند. بلکه باید در سیرت انعکاس باید و در زندگی آشکار شود. مسیح باید در سیرت و صورت شاگردانش دیده شود. خداوند ازپیش معین فرمود تا همه «به شکل پرسش در آیند» (رومیان ۸ آیه ۲۹). محبت صبورانه، قدوسیت، فروتنی، رحمت و نیکویی مسیح باید در همه شاگردانش دیده شود.

نخستین شاگردان کارشان را با موعظه کردن انجیل آغاز کردند. آنان مسیح را در زندگیشان آشکار کردند و خداوند با ایشان عمل می کرد، «وکلام خود را با آیاتی که

همراه ایشان بود، ثابت می نمود «(مرقس ۱۶ آیه ۲۰). این شاگردان، خودشان را برای انجام کارشان آماده کردند. آنان پیش از روز پنطیکاست با یکدیگر در یک جا جمع شدند و همه اختلافات را کنار گذاشتند. آنان همه یکدل بودند. مسیح عطای روح القدس را به ایشان وعده داده بود و آنان به وعده او ایمان داشتند، بنابراین با ایمان دعا کردند. شاگردان، این برکت را صرفاً برای خودشان نمی خواستند، بلکه برای نجات جهان احساس مسئولیت می کردند. انجیل باید تا اقصی نقاط عالم موعظه می شد و برای این کار به روح القدس نیازمند بودند. و پس از آن، هنگامی که روح القدس بر ایشان نازل شد، هزاران نفر در یک روز ایمان آوردند.

اکنون نیز ممکن است همین طور باشد. کلام خدا باید به جای نظرات و تفکرات انسانی موعظه شود. مسیحیان باید اختلافشان را کنار بگذارند و زندگی خودشان را به جهت نجات گمشدگان و گناهکاران اختصاص دهند. آنان اگر با ایمان برای دریافت روح القدس دعا کنند، آنرا دریافت خواهند کرد. بارش روح القدس در روزهای رسولان «باران اول» خوانده می شد و ثمر آن با شکوه بود، اما «باران آخر» فراوان تر خواهد بود، (یوئیل ۲ آیه ۲۳).

همه آنانی که جان، جسم و روح خود را برای خداوند تقدیس می کنند، به طور دائم یک قدرت روحی و جسمی تازه ای خواهند داشت و امکانات تمامی ناپذیر آسمان در اختیار ایشان خواهد بود. مسیح از روح و حیات خودش به ایشان خواهد داد و روح القدس به طور کامل در دلها و افکار ایشان عمل خواهد کرد. فیض خدا استعدادها و تواناییهای ایشان را توسعه و افزایش خواهد داد و در کار نجات جانها از تمامی امکانات الهی بهره مند خواهند شد. آنان از طریق همکاری با مسیح، در او کامل خواهند شد و علیرغم ناتوانی انسانی، قادر خواهند بود تا اعمال خدای قادر مطلق را انجام دهند.

منجی اشتیاق دارد تا فیض خود را به جهان آشکار کند و مهر شخصیت خود را برآن بزند. او که با خون خود جهان را بازخرید کرده است، میل دارد تا انسان را آزاد، پاک و مقدس سازد. علیرغم اینکه شیطان سعی می کند تا مانع از انجام این نقشه شود، ولی به واسطه خونی که به خاطر جهان ریخته شده است، پیروزی از آن مسیح خواهد بود و خدا و بُره جلال خواهند یافت، مسیح قانع نخواهد شد تا زمانی که پیروزی کامل شود و «او ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد» (اشعیا ۵۳ آیه ۱۱). تمامی ملل روی زمین انجیل فیض او را خواهند شنید. همه، فیض او را نخواهند پذیرفت اما، «ذریتی او را عبادت خواهند کرد و در باره خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند» (مزامیر ۲۲ آیه ۳۰). «و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود» و «جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل

آبهایی که دریا را می پوشاند »، « و از طرف مغرب از نام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید » (دانیال ۷ آیه ۲۷؛ اشعیا ۱۱ آیه ۹؛ ۵۹ آیه ۱۹).

« و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود ». « چه زیبا است بر کوهها پایهای مبیشر که سلامتی را ندا می کند و به خیرات بشارت می دهد و نجات را ندا می کند و به صهیون می گوید که خدای تو سلطنت می نماید. آواز دیده بانان تواست که آواز خود را بلند کرده، با هم ترینم می نمایند. ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترینم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلي داده و اورشلیم را فدیه نموده است. خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امّت ها بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای مارا دیده اند، « دانیال ۷ آیه ۲۷؛ اشعیا ۵۲ آیات ۷ تا ۱۰ ». »

۸۷ - «به سوی پدرم، و به سوی پدرشما»

[این فصل بر اساس انجیل لوقا ۲۴: ۵۳-۵۰؛

اعمال رسولان ۱: ۹-۱۲ تدوین گردیده است]

زمان صعود مسیح به نزد پدر فرا رسیده بود. او به عنوان یک فاتح آسمانی و با غنائم پیروزی درآستانه بارگشت به جایهای آسمانی بود. قبل از مرگش، او به پدر اعلام کرده بود، «من کاری را که به من سپردم، به کمال رساندم» (یوحنای ۱۷: ۴). مسیح پس از قیام از مرگ برای مدتی بر روی زمین تأخیر نمود تا شاگردانش با وی در بدن قیام کرده و با شکوهش آشنا شوند. اکنون، او آماده خدا حافظی بود. مسیح، بر منجی بودن خویش صحه گذاشته بود و شاگردانش دیگر نیازی به رفت و آمد به مزار وی را نداشتند. آنان اکنون می‌توانستند درباره او به عنوان کسی که در محضر کل ملکوت آسمانی مورد تکریم و ستایش قرار گرفته بود، فکر کنند.

عیسی، مکانی را که بیشتر اوقات در طول مدت اقامتش در میان مردم، با حضورش متبرک کرده بود، به عنوان محل صعودش به آسمان برگزید. نه کوه صیهون که محل شهر داود بود و نه کوه موریا که مکان معبد بود، نمی‌بایستی این چنین مورد تکریم و احترام قرار گیرد. مسیح در آنجا مورداستهزا و انکار قرار گرفته بود. و در همان جا، امواج رحمت که همچنان با جریان قوی تری از محبت در حال پیشروی بود، از سوی قلبهای که همچون سنگ سخت بودند، عقب زده شده بود. عیسی، ازان پس، خسته، فرسوده و اندوهگین، برای استراحت رهسپار کوه زیتون شده بود. شکینای قدوس با جدا شدن از اولین مکان معبد، بر فراز کوه شرقی ساکن شده بود، چنان که گویی، دوست نداشت شهر برگزیده را ترک کند و به همین دلیل، مسیح بر فراز کوه زیتون ایستاد و با اندوه و حسرت شهر اورشلیم را نظاره می‌کرد. دره‌ها و بیشه‌های کوه زیتون با دعاها و اشکهای منجی تقدیس شده بود و در دامنه‌ی تپه‌های آن، فریادهای پیروزمندانه جمعیتی که او را پادشاه خوانده بودند، طین انداز شده بود و در سرازیری شیب‌های آن خانه ایلعاذر اهل بیت عنیا را یافته بود. او در باغ جتسیمانی که در دامنه این کوه قرار داشت، در اندوه و تنهاهایی، دعا کرده بود. و بنابراین از همین کوه می‌بایستی به آسمان صعود می‌کرد. و هنگامی که مجدداً باز گردد، بر فراز قله آن قدم خواهد گذاشت، نه به صورت انسان رنج دیده، بلکه با جلال و شکوه پادشاه بر فراز کوه زیتون خواهد ایستاد و در حالی که فریاد هللویای یهودیان با فریاد هوشیاعنای اقوام غیر یهودی و سرود نجات یافتگان درهم آمیخته می‌شود، سپاهیان قادر مطلق با شادی اعلام

خواهند کرد که او را به عنوان پادشاه همه بر تخت بنشانید.

اکنون، عیسی به همراه یازده شاگردش به سوی کوه زیتون رسپار شد و همچنانکه از دروازه اورشلیم عبور کردند، بسیاری با حیرت و شگفتی به این گروه کوچک نگریستند، گروهی که به وسیله کسی که چند هفته پیش به واسطه حاکمان محکوم و مصلوب شده بود، هدایت می شد. شاگردان نمی دانستند که این آخرين مصاحب آنان با سرورشان می باشد. مسیح وقت خود را صرف گفتگوی با ایشان کرده و تعالیم گذشته را برایشان تکرار کرد. هنگامی که به باع جتسيمانی رسیدند، مسیح توقف کرد تا که شاگردان تعالیم را که او در آن شب پُر از درد و رنج به ایشان داده بود، به خاطر آورند. مسیح، بار دیگر به درخت تاک نگریست، درختی که او در آن زمان، آن را به عنوان نشانه وحدت کلیساپیش با وی و با پدر معرفی کرده بود. او حقایقی را که در آن زمان شرح داده بود، مجدداً تکرار کرد. همه اطرافیان او یادآور محبت یکطرفه وی بودند. حتی شاگردانی که برای وی بسیار عزیز و گرامی بودند، در ساعات خواری و تحقیرش، او را سرزنش و ترک کرده بودند.

مسیح به مدت سی و سه سال در این جهان اقامت کرده بود و تازیانه، دشنام و استهزا آن را تحمل کرده و مترود و مصلوب شده بود. اکنون، که در آستانه صعود به پادشاهی پُر جلالش بود، ناسپاسی قومی را که برای نجاتش آمده بود، مورد بازنگری قرار می دهد – آیا او همدردی و محبتیش را از ایشان دریغ خواهد کرد؟ آیا محبت او نباید متوجه عرصه ای باشد که در آن مورد قدردانی قرار می گیرد، جایی که فرشتگان بی گناه در انتظار انجام دستوراتش می باشند؟ نه، وعده او به همه شاگردان محبوبش که در این جهان باقی می مانند این است که، « و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم » (متی ۲۸ آیه ۲۰).

با رسیدن به کوه زیتون، عیسی شاگردان را به آنسوی ُقله در جوار بیت عنيا هدایت کرد و سپس توقف کرد و شاگردان در اطرافش جمع شدند. نوری روشن در سیمای عیسی می درخشید، همچنانکه با محبت به شاگردانش می نگریست. او، شاگردان را به خاطر خطاهای و گناهانشان سرزنش نکرد، بلکه کلام محبت آمیز سرورشان آخرين جملاتی بودند که از لبهای وی به گوشهای آنان رسید. به ناگاه، عیسی با دستانی گشوده به دعا و در حمایت فرشتگان الهی به آرامی از میان ایشان به سوی آسمان، بالا بردہ شد. هنگامی که عیسی به بالا بردہ می شد، شاگردان حیرت زده و با چشمانی نگران به صعود خداوند و سرورشان می نگریستند. سپس، ابری با شکوه او را از مقابل چشمان ایشان در رُبودو همچنانکه ارابه ابری فرشتگان او را به بالا می برد، شاگردان کلام وی را به خاطر آورند که گفته بود، « اینک، من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم ». و همزمان دلنووازترین و شادترین موسیقی از ارابه فرشتگان در آسمان نواخته شد.

هنگامی که شاگردان به آسمان چشم دوخته بودند، صدای بسیار زیبا و دلنشیز،

توجه ایشان را جلب نمود. آنان برگشته و دو مرد سفید پوش را دیدند که در کنارشان ایستاده، می گفتند: « ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان چشم دوخته اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برد شد، باز خواهد آمد، به همین گونه که دیدید به آسمان رفت ».

این فرشتگان، جزو گروهی از فرشتگان بودند که در ابری روشن در انتظار مسیح بودند تا او را تا به خانه آسمانی اش مشایعت کنند. در میان این فرشتگان، دو فرشته نسبت به سایر فرشتگان از مقامات عالی تری برخوردار بودند. این دو فرشته در هنگام قیام مسیح از مرگ، در کنار قبر او حضور داشته و در سرتاسر زندگی مسیح بر روی زمین به همراه اوی بودند. تمامی فرشتگان آسمان با استیاق فراوان در انتظار پایان یافتن اقامت مسیح در این جهان بودند، جهانی که با لعنت گناه، ضایع شده بود. اکنون وقت آن رسیده بود که موجودات آسمان از پادشاه خویش استقبال کنند. آیا این دو فرشته برای ملحق شدن به گروه فرشتگانی که به استقبال عیسی آمده بودند، استیاق نداشتند؟ آنان، مطمئناً مشتاق بودند، اما به خاطر همدردی و محبت نسبت به آنایکه عیسی بر روی زمین در این جهان گذاشته بود، آنان در انتظار تسلی بخشیدن ایشان بودند. « مگر آنها جملگی روحهایی خدمتگزار نیستند که برای خدمت به وارثان آینده نجات فرستاده می شوند؟ » (عبرانیان ۱ آیه ۱۴).

مسیح با هیئت بشری به آسمان صعود کرد و شاگردان ابری را که او را در بر گرفته بود، نظاره کرده بودند. همان عیسی که با ایشان راه رفته، سخن گفته و دعا کرده بود، و نان را پاره کرده بود، و اوکه با ایشان سوار قایق شده و بر روی دریاچه سفر کرده بود، و اوکه در همان روز با رنج و زحمت به همراه ایشان بر فراز کوه زیتون صعود کرده بود، همان عیسی، اکنون به حضور پدر بالا بردہ شده بود. و فرشتگان، به شاگردان اطمینان دادند که همان عیسی که از نزد ایشان به آسمان برده شده بود، بار دیگر باز خواهد آمد. او خواهد آمد، « هان، با ابرها می آید، هر چشمی او را خواهد دید ». « زیرا خداوند، خود با فریادی بلند آواز و آواز رئیس فرشتگان و سفیر شیپور خدا، از آسمان فرود خواهد آمد. آنگاه نخست، مردگان در مسیح، زنده خواهند شد ». « هنگامی که پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه همه فرشتگان بیاید، برخخت پر شکوه خود خواهد نشست » (مکاشفه ۱ آیه ۷؛ اول تسالونیکیان باب ۴ آیه ۱۶؛ متی ۲۵ آیه ۳۱). و بدین ترتیب وعده خود خداوند به شاگردانش تحقق خواهد یافت، « و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می آیم و شما را نزد خود می برم، تا هرجا که من هستم شما نیز باشید » (یوحنا ۱۴ آیه ۳). و به راستی که شاگردان مسیح با شادی در انتظار بازگشت سورشان خواهند بود.

هنگامی که شاگردان به اورشلیم عزیمت کردند، مردم با حیرت و شگفتی به

ایشان می نگریستند. بسیاری بعد از محاکمه و مصلوب شدن مسیح، تصور می کردند که آنان سرافکنده به نظر خواهند رسید. دشمنانشان توقع داشتند که در چهره ایشان حالت اندوه و شکست را مشاهده کنند. اماً به جای اینها، در چهره شاگردان شادی و پیروزی دیده می شد، آنان به خاطر امیدهای بر باد رفته سوگواری نمی کردند، بلکه از حمد و ستایش خداوند لبریز بودند. آنان با شادی، واقعه شگفت انگیز و خارق العاده قیام مسیح و صعود او به آسمان را برای مردم شرح دادند و شهادت ایشان از سوی بسیاری پذیرفته شد.

شاگردان دیگر نسبت به آینده بد گمان نبودند. آنان می دانستند که عیسی درآسمان است و هنوز هم همدرد و همراه با ایشان است. آنان می دانستند که در حضور تخت پدر، شفیعی دارند که می توانند تمامی نیازهای ایشان را در نام عیسی از پدر طلب کنند. شاگردان با اشتیاق فراوان به دعا و راز و نیاز مشغول شده و وعده های عیسی را تکرار می کردند، « به شما می گوییم، هرچه از پدر به نام من بخواهید، آن را به شما خواهد داد. تا کنون به نام من چیزی نخواسته اید، بخواهید تا بیابید و شادی تان کامل شود » (یوحنا ۱۶ آیات ۲۳ و ۲۴). آنان دستهای ایمانشان را به سوی خداوند دراز کرده و با قدرت اعلام کردند که، « کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می کند » (رومیان ۸ آیه ۳۴). و همانگونه که مسیح وعده داده بود، تسلی دهنده در روز پنطیکاست موجب شادی و مسرت ایشان شد.

تمامی آسمان، در انتظار استقبال از منجی در صحن های سماوی بود. هنگامی که به بالا بردہ شد، راه را باز کرد، و جمعیت اسیران را با پیامد قیام خویش آزاد کرد. لشکرهای آسمان، با فریادهای حمد و پرستش و سرود سماوی به قافله فرشتگان نزدیک می شوند. و فرشتگان همراه عیسی با نزدیک شدن به شهر خدا، دعوت خویش را اعلام می کنند،

« ای دروازه ها سرهای خود را بر افزایید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود. و محافظین با شادی پاسخ می دهند، این پادشاه جلال کیست؟ » آنان این را می گویند، نه به این دلیل که او را نمی شناسند، بلکه می خواهند پاسخ پرستش کنندگان را با شادی بشنوند. « خداوند قدیر و جبار، خداوند که در جنگ جبار است! ای دروازه ها، سرهای خود را بر افزایید! ای درهای ابدی بر افزایید تا پادشاه جلال داخل شود ».

و بار دیگر سئوال شنیده می شود که « این پادشاه جلال کیست؟ » چرا که فرشتگان هرگز از پرستش و شنیدن نام او خسته نمی شوند، و فرشتگان همراه عیسی پاسخ می دهند،

« خداوند است! خداوند قادر متعال! آری، اوست پادشاه جلال! » (مزامیر ۲۴ آیات ۷ تا ۱۰). آنگاه، درهای شهر خدا کاملاً باز می شود و گروه فرشتگان در میان موسیقی پژوه از دروازه عبور می کنند.

در آنجا تخت خداوند دیده می شود و در اطراف آن رنگین کمان و عده قرار دارد و فرشتگان و کروبیان در اطراف تخت دیده می شوند. فرمانده سپاه فرشتگان، پسران خدا، نمایندگانی از کائنات بی گناه، در آنجا گرد هم آمده اند. سورای آسمان که شیطان در حضور آنان خداوند و پسر یگانه او را متهم کرده بود و نمایندگانی بی گناه از کهکشان که شیطان در نظر داشت سلطه خود را بر آنان پایه ریزی کند برای استقبال و خوش آمد گویی از منجی در آنجا حضور داشتند. آنان مشتاق هستند که پیروزی او را جشن گرفته و از پادشاه خویش استقبال و تجلیل کنند.

اما مسیح ایشان را عقب می زند. زیرا، هنوز وقت آن نیست که تاج جلال و جامه پادشاهی را دریافت کند. مسیح به حضور پدر وارد می شود و سر مجروح، پهلوی سوراخ شده و پاهای آسیب دیده اش را نشان می دهد. او دستهای خود را بلند کرده و جای میخها را نشان می دهد. او به عالم پیروزی خویش اشاره کرده و بافه های خویش را به خدا تقدیم می کند، یعنی آنانی که با او قیام کرده و نمایندگان کسانی هستند که در هنگام آمدن دوباره او از گور برخواهند خاست. او به پدر نزدیک می شود، تا با او در توبه و نجات گناهکاران شادی کند.

پیش از آفرینش جهان، پدر و پسر برای نجات انسان از اسارت شیطان، با یکدیگر مُتحد شده بودند. آنان طی پیمانی با شکوه دستهای یکدیگر را فشرده بودند تا مسیح زندگی خود را برای نجات جهان فدا کند. واکنون این پیمان، از سوی مسیح تحقق یافته بود. هنگامی که مسیح بر فراز صلیب فریاد برآوردکه « دیگر تمام شد » پدر را مخاطب قرارداده بود. قرارداد میان پدر و پسر، به طور کامل تحقق یافته بود. مسیح اکنون به پدر اعلام می کند که، نقشه نجات به انجام رسید. من اراده‌ی تو را بجا آوردم، ای خدای من و کار نجات را به انجام رساندم تا عدالت تو به انجام رسد. « ای پدر، من خواهم آنها که به من بخشیده ای با من باشند، همان جا که من هستم، تا جلال مرا بنگرن، جلالی که تو به من بخشیده ای، زیرا پیش از آغاز جهان مرا دوست می داشتی » (یوحنا ۱۹ آیه ۳۰؛ ۱۷ آیه ۲۴).

صدای خداوند شنیده می شود که اعلام می کند، عدالت به انجام رسید. شیطان شکست خورده بود. پیروان زحمتکش و مبارز مسیح « به حضور آن محبوب، پذیرفته می شوند » (افسیان ۱ آیه ۶) و در حضور فرشتگان و نمایندگان تمامی مخلوقات آسمان، عادل خوانده می شوند. او هر کجا باشد، کلیسايش نیز در همانجا خواهد بود. « رحمت و راستی با هم ملاقات کرده اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده اند » (مزامیر ۸۵ آیه ۱۰). بازوan پدر، به دور پسرحلقه می زند و فرمان صادر می شود که: « همه فرشتگان خدا او را پیرستند » (عبرانیان ۱ آیه ۶).

قدرتها، ریاسات و حاکمان با شادی وصف ناپذیری برتری سرور حیات را اعلام می‌کنند. سپاه فرشتگان در حضور او سجده می‌کنند و فریاد شادی صحن‌های آسمان را پر می‌کند، «آن بره ذبح شده، سزاوار قدرت و ثروت و حکمت و توانایی است، و سزاوار حرمت و جلال و ستایش است» (مکافهه ۵ آیه ۱۲).

سرودهای پیروزی با موسیقی و چنگ نواختن فرشتگان در هم آمیخته می‌شود، چنانکه گویی آسمان از شادی و پرستش لبریز می‌شود. محبت پیروز شده است و گم شده، نجات یافته است. آسمان غرق شادی و پرستش است و فرشتگان سرود خوانان اعلام می‌کنند: «ستایش و حرمت، و جلال و قدرت، تا ابد از آن تخت نشین و بره باد» (مکافهه ۵ آیه ۱۳).

و از میان فریادهای شادی درآسمان، سخنان عالی مسیح درگوش ما طنین انداز می‌شود که، «نzd پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم» (یوحنا ۲۰ آیه ۱۷). خانواده آسمانی با خانواده زمینی یکی می‌شوند. مسیح به خاطر ما صعود می‌کند و به خاطر ما زندگی می‌کند. او « قادر است آنانرا که از طریق وی نزد خدا می‌آیند، جاودانه نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند» (عبرانیان ۷ آیه ۲۵).